--------------------------- الغلاف 1 ---------------------------

فرهنگ موضوعى

احاديث امام مهدى ( عج )

على كورانى عاملى

مترجم : حسين نائينى

--------------------------- 1 ---------------------------

بسم الله الرحمن الرحيم

--------------------------- 2 ---------------------------

.

--------------------------- 3 ---------------------------

فرهنگ موضوعى

احاديث امام مهدى ( عج )

على كورانى عاملى

ترجمه : حسين نائينى

نشر معروف

--------------------------- 4 ---------------------------

سرشناسه : كورانى ، على ، 1944 - م . / عنوان ونام پديد آور : فرهنگ موضوعى احاديث امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف / على كورانى عاملى ، مشخصات نشر : قم : نشر معروف ، 1394 ، / مشخصات ظاهرى : 1264 ص . / شابك : 978 - 600 - 6612 - 508 / وضعيت فهرست نويسى ، فيپا / يادداشت : كتابنامه ، موضوع : محمد بن حسن ( عج ) ، امام دوازدهم ، 255 ق . - . - احاديث / رده بندى كنگره : 1394 : 4 ف 86 ك / 51 BP / رده بندى ديويى : 959 / 297 / شماره كتابشناسى ملى : 4124223

\* نام كتاب :

فرهنگ موضوعى احاديث امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف

مؤلف :

على كورانى عاملي

\* مترجم : حسين نائينى

\* ناشر : معروف

\* چاپ : اول

\* تاريخ نشر : بهمن 1394 - 2016 February

\* چاپخانه : باقرى - 3000 نسخه

ISBN : 978 - 600 - 6612 - 508

نشر معروف

قم - خيابان مصلاى قدس - بين ك 4 و 6 - پلاك 682

تلفكس : 02532926175 - تلفن : 02532939140 - 41

www . maroof . org

تمامى حقوق براى مؤلف محفوظ است .

--------------------------- 5 ---------------------------

مقدمه‌ى مترجم

سخن پيرامون امام عصر مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، سابقه‌اى ديرينه دارد و به پيش از ولادت ايشان مربوط مي‌شود ، امرى كه از اهميت كم نظير و فوق العاده‌ى اين بحث حكايت دارد .

پيامبران الهي ( عليهم السلام ) درباره‌ى ايشان و روزگارشان بشارت داده‌اند . در زمان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) و نيز ادوار ديگر معصومان ( عليهم السلام ) - و به خصوص عصر امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) - سخن درباره‌ى ايشان رونق فراوانى داشته است تا آنكه به روزگار امام هادى و امام‌عسكري ( عليهما السلام ) مي‌رسيم . دشمنان كه به خوبى آگاهى داشتند نهمين نسل پس از امام‌حسين ( عليه السلام ) كسى است كه زمين را از عدل و داد خواهد آكند ، بعد از آنكه از جور و بيداد بيدادگران آكنده خواهد شد ، مي‌دانستند نزديك است چنين شخصى پا به عرصه‌ى وجود بگذارد و لذا ماهيت خود را در خطر مي‌ديدند ، بسان فرعون كه مي‌دانست ميلاد موسي ( عليه السلام ) نزديك شده و حكومتش در مخاطره

قرار دارد .

امام حسن عسكري ( عليه السلام ) مي‌فرمايند : بني‌اميه و بنى عباس به دو جهت شمشيرهايشان را بر گردن ما گذاشتند ؛ يكى آنكه مي‌دانستند هيچ حقّى در خلافت ندارند ، از اين رو مي‌هراسيدند ما آن را ادعا كنيم و در جايگاه خود [ اهل‌بيت ] قرار گيرد .

--------------------------- 6 ---------------------------

دوم آنكه از روايات متعدد فهميده بودند زوال حكومت جباران و ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود و ترديدى نداشتند كه خود ، از آنهايند ، لذا تلاش كردند اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را بكشند و نسل ايشان را از ميان برند تا با اين كار بتوانند از به دنيا آمدن قائم جلوگيرى كنند و يا او را به قتل رسانند ، ولى خداوند ابا كرد امر او را براى احدى از آنان آشكار كند ، تا اينكه نورش را كامل گرداند ، اگرچه كافران را خوش نيايد . ( 1 ) ( 1 ) . اثبات الهداة 3 / 570

از اين رو شايد بتوان گفت علّت احضار امام دهم امام هادي ( عليه السلام ) به شهر نظامى سامرا ، و اسكان اجبارى ايشان و به تبع ، فرزندشان امام حسن عسكري ( عليه السلام ) در آن ديار ، همين باشد كه بتوانند بيش از پيش ايشان را زير نظر داشته باشند و تمامى حالات ايشان را رصد كنند .

لذا جعفر بن محمد بن هارون ملقّب به متوكل عباسى در دوران خلافت خود ، امام على النقي ( عليه السلام ) را به سامرا آورد .

غافل از آنكه يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى صف / 8

مي‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش كنند و حال آنكه خدا - گرچه كافران را ناخوش افتد - نور خود را كامل خواهد گردانيد .

خداوند اراده فرمود ولى خود ، همو كه بر بساط فساد و شر ، خطّ بطلان مي‌كشد ، و عدالت الهى را در عالم حكم‌فرما مي‌سازد ، در چنان شرايط خفقان آلودى پا بر پهنه‌ى گيتى بنهد ، گرچه فرعون سيرتان را خوش نيايد .

از آن زمان تا به امروز كه چيزى حدود يك هزار و دويست سال مي‌گذرد ، ايشان در پس ابر غيبت - گاه كوتاه و گاه بلند - نهانند ، و بسيارى در انتظار كه پرده بر افتد تا ظهور به حضور پيوند خورد ، و وعده‌ى الهى رخ نمايد .

\* \* \*

نگارش پيرامون امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، سابقه‌اى طولانى دارد . در زمره‌ى كتب فضل بن شاذان نيشابوري ( رحمه الله ) ، كتاب القائم ( عليه السلام ) را نام برده‌اند . وى به سال 260 هجري ، يعنى سال آغاز

--------------------------- 7 ---------------------------

غيبت صغرى از دنيا رفته است . به لطف الهى اين جريان تا به امروز ادامه دارد و در اين ميان كتاب‌هايى گرانسنگ و وزين ارائه شده است ، كتاب‌هايى از جمله :

كمال الدين و تمام النعمة ؛ اثر ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمي ، شيخ صدوق ( رحمه الله )

كتاب الغيبة ؛ اثر محمد بن ابراهيم بن جعفر نعماني ( رحمه الله )

كتاب الغيبة ؛ اثر شيخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسي ( رحمه الله )

منتخب الأنوار المضيئة ؛ اثر سيد على بن عبد الحميد نيلى نجفي ( رحمه الله )

چند جلد از بحار الانوار ؛ علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله )

چند جلد از عوالم العلوم و المعارف ؛ شيخ عبدالله بحراني ( رحمه الله )

يكى از آثارى كه در اين مجال به رشته‌ى تحرير درآمده ، كتاب « المعجم الموضوعي لأحاديث الإمام المهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) » اثر دانشمند محقق آيت الله كورانى عاملى است كه حاصل مدّت‌ها تلاش و تتبّع مي‌باشد ، و به گونه‌اى جامع و در چهل فصل نگاشته شده است . از ويژگي‌هاى برجسته‌ى اين كتاب ، پرداختن به موضوعاتى است كه كمتر بدان توجه مي‌شده ، از جمله مطالبى درباره‌ى مناطقى كه در دوران ظهور نقش آفرين هستند ، ارائه‌ى تصويرى واضح از دوران ظهور ، تفكيك ميان نشانه‌هاى ظهور و قيامت و . . .

حال با گذشت ساليان دراز از چاپ متن عربى كتاب ، بازگردان فارسى آن با عنوان « فرهنگ موضوعى احاديث امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) » در مقابل ديدگان خوانندگان ارجمند است .

در پايان ذكر چند مطلب را ضرور مي‌دانم :

1 . در ترجمه‌ى آيات قرآن مجيد ، از ترجمه‌ى آقاى فولادوند بهره‌ى فراوان بردم .

2 . در بازگردان احاديث و روايات ، در مواردى متعدد ، به شروح و كتب مربوطه مراجعه شد كه مي‌بايست در اين ميان به دو اثر گرانسنگ علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) يعنى مرآة العقول و بحار الانوار اشاره داشت .

3 . همانسان كه در كتاب اشاره شده ، منبع استوار و وثيق ما ، احاديثى است كه از معصومين ( عليهم السلام ) و در كتب شيعى رسيده است . و از همين رهگذر است كه مؤلف ارجمند ، در موارد متعددى

--------------------------- 8 ---------------------------

نسبت به گزارش‌هاى ديگران - و به خصوص كتاب الفتن نعيم بن حماد مروزى استاد بخارى - موضع گرفته و به نقّادى آن مي‌پردازد . از ديگر اهدافى كه در نقل گزارش‌هاى ديگر فِرق دنبال مي‌شود ، بحث احتجاج و اتمام حجّت بر آنان ، و بيان اين نكته است كه مورد مذكور ، منحصر به كتاب‌هاى شيعيان نيست .

4 . در برخى موارد كه لازم و يا شايسته به نظر مي‌رسيد ، مطالبى در پاورقى ارائه شد كه با حرف م مشخص شده است .

5 . در بعضى موارد بابت وضوح بيشتر ، كلمه و يا كلماتى درون قلاب قرار گرفت ، و حتى الامكان سعى شد به گونه‌اى باشد كه با قطع نظر از آن هم ترجمه‌اى خالص ، از متن عربى ارائه گردد .

6 . از آنجا كه ترجمه‌ى حاضر ، در حضور مؤلف محترم بررسى و تدقيق شد ، مرجع و اصل خواهد بود ، از اين رو اگر در موردى با چاپ عربى كتاب تعارضى به چشم خورد ، اين ترجمه مقدّم است ، همان گونه كه مؤلف محترم فرمودند .

در پايان مي‌بايست از آقايان سيد مهدى مقدّم و سيد محمود فخرايى كه در نشر اين كتاب همراهى نمودند ، كمال تقدير را داشته باشم .

حسين نائيني

--------------------------- 9 ---------------------------

مقدمه‌ى مؤلف

الحمد لله رب العالمين و أفضل الصلاة و أتمّ السلام على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين ، سيما خاتم الاوصياء ، موعود الانبياء ، منتظَر الاجيال و الأمم ، مذخور الله لإصلاح العالم ، الإمام المهدى المنتظَر روحى له الفداء .

به لطف خداوند ، كتاب حاضر نزد عالمان ، محقّقان و عموم مردم مقبول افتاد . در طول اين مدّت موفّق به بررسى دقيق و بازنگرى آن شدم ، و در همين راستا برخى از فصل‌هاى آن از جمله فصل دجّال ، فصل ترك‌ها و نيز فصل مصر را بازنويسى نمودم .

بعد از آن به بازبينى پيرامون دلالت روايات ، بسيارى از اسناد و مصادرى كه عبارت كامل روايت يا پاره‌اى كه شاهد بر مطلب است را نقل كرده‌اند پرداختم .

مصادر متعدّدى را كه پيشتر ارائه مي‌شد كاسته و به مهمترين آنان به خصوص منبع اصلى بسنده نمودم . در فصل زيارات و ادعيه نيز تنها به ارائه‌ى چند نمونه اكتفا كردم ، چرا كه كتاب‌هايى مخصوص اين موضوع در دست مي‌باشد .

شايان ذكر است كه درود و صلوات بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را نيز به طور كامل آوردم ، اگرچه در منبعى كه از آن نقل شود به طور ناقص آمده باشد . البته برخى مؤلفان اهل سنّت به

--------------------------- 10 ---------------------------

مانند حاكم نيشابورى صلوات را به طور كامل يعنى به ضميمه‌ى « آل » آورده مي‌گويند :

صلى الله عليه و آله ، هم‌چنان‌كه در برخى منابع مخطوط آنان به طور كامل آمده است ، لكن ناشران عبارت « و آله » را حذف كردند و به جاى آن عبارت « و سلّم » را قرار دادند !

از خداوند مي‌خواهم كه بر رسول خود و خاندان طاهرين ايشان ( عليهم السلام ) مخصوصاً آخرين آنان امام مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) درود فرستد ، و اين كوشش را در خدمت دين و آگاه سازى مسلمين نسبت به بشارت نبوى به حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بپذيرد ، و هو ولى التوفيق .

على كورانى عاملي

--------------------------- 11 ---------------------------

فصل اول

پيشوايان گمراهى

بزرگترين خطر براى اين امت

--------------------------- 12 ---------------------------

خطر اين امت ، پيشوايان گمراه كننده ، نه دجال

از احاديث مهم نبوي ، كه مورد پسند راويان وابسته به دستگاه خلافت قريشى نيست ، هشدارهاى پر شمار پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى رهبران گمراه كننده‌اى است كه پس از ايشان بر مسند خلافت تكيه مي‌زنند . اين احاديث ، صحيح ، متواتر و بسيار تكان دهنده است ، زيرا برخى از آنها به روشنى بيان مي‌كند كه فتنه‌ى رهبران گمراه كننده ، پيوسته وجود دارد ، تا آن زمان كه خدا ، مهدى فرزند پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را برانگيزد .

مسند احمد 4 / 123 به نقل از شداد بن اوس آورده كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « خداى عزوجل گستره‌ى زمين را به من نشان داد و شرق و غرب آن را ديدم ، دانستم كه سرزمين‌هاى امتم ، به اندازه‌اى خواهد شد كه به من نشان داده شد ، گنج‌هاى سفيد و سرخ نيز به من داده شد ، از خدا درخواست كردم كه امتم را با قحطى و خشكسالى هلاك نكند ، و هيچ دشمنى را بر آنها چيره ننمايد كه همگى را هلاك گرداند ، آنها را فرقه‌هايى در هم نياميزد چنان‌كه برخى به بعضى ديگر آسيب رسانند . پس [ خداوند ] فرمود : اى محمد ! هر گاه حكمى كنم ، برگشت ناپذير است ، و من به تو نسبت به امتت ، چنان بخشش و عطا كردم كه با خشكسالى هلاكشان نكنم و دشمنى از امت‌هاى ديگر را هم بر آنان چيره نگردانم كه همگى را هلاك كند ، اما وضع بدان جا مي‌انجامد كه برخى يكديگر را هلاك مي‌نمايند و بعضي ، بعضى ديگر را مي‌كشند و برخي ، ديگران را به اسارت مي‌گيرند .

راوى مي‌گويد : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) افزود : براى امتم جز از رهبران گمراه كننده نمي‌ترسم ، زيرا اگر ميان امتم [ به سبب فتنه‌اى كه آنها ايجاد مي‌كنند ] شمشير بركشيده شود ، جنگ و درگيرى تا روز قيامت از ميانشان رخت بر نخواهد بست . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در مسند احمد 5 / 278 و نيز صحيح مسلم 4 / 2215 .

ابن ماجه در سنن 2 / 1304 همين حديث را نقل كرده و مي‌افزايد : « گروهى از امتم بت‌ها را خواهند پرستيد و برخى از آنان به مشركان خواهند پيوست ، همچنين پيش از رستاخيز ، دجال‌هايى دروغ پردازظهور مي‌كنند ، كه نزديك به سى نفرند و هر كدام مي‌پندارد پيامبر

--------------------------- 13 ---------------------------

است ! اما همواره خدا گروهى از امتم را نصرت و يارى مي‌نمايد ، و مخالفان نمي‌توانند زيانى به آنها برسانند ، تا آن كه سرانجام امر الهى فرا رسد .

شخصى كه اين روايت را از ابن ماجه نقل كرده مي‌گويد : او درباره‌ى اين حديث گفت : چه هراس‌آور است ! » ( 1 ) ( 1 ) . نظير آن در سنن ابو داود 4 / 97 ، سنن ترمذى 4 / 410 - وى آن را صحيح مى شمارد - سنن بيهقى 9 / 181 ، صحيحه‌ى البانى 7 / 2 - قسمت نخست آن را آورده است - و مجمع الزوائد 5 / 239 قسمت آخر آن را بنابر روايت احمد صحيح دانسته است .

ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 653 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نشسته بوديم و ايشان خواب بودند ، يكباره از دجال سخن گفتيم ، ايشان در حالى كه صورتشان برافروخته بود ، بيدار شدند و فرمودند : نزد من كسان ديگرى براى شما هراس آورتر از دجال هستند ؛ رهبران گمراه كننده . »

در مسند احمد 5 / 389 به نقل از حذيفه آمده است : « نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از دجال سخن به ميان آمد ، ايشان فرمودند : نزد من فتنه‌ى برخى از شما ، ترسناكتر از فتنه‌ى دجال است . » ( 2 ) ( 2 ) . مجمع الزوائد 7 / 335 آن را صحيح دانسته است ، مانند آن را در الفردوس 3 / 131 آورده و در حاشيه آمده است : امام عراقى مي‌گويد : احمد [ فرموده پيامبر را ] به روايت از ابوذر با سندى نيكو چنين آورده است : « بيشتر از دجال از غير او براى شما مى هراسم . پرسيدند : غير او كيست ؟ فرمود : رهبران گمراه كننده . »

همان 5 / 145 به نقل از ابوذر آمده است : « با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) راه مي‌رفتم كه فرمودند : براى امتم از غير دجال بيشتر مي‌ترسم - و اين را سه بار تكرار فرمودند - ، عرض كردم : اى رسول‌خدا !

از چه امرى بيش از دجال بر امت بيمناكيد ؟ فرمود : رهبران گمراه كننده . »

همو در 1 / 98 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آورده است : « نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در حالى كه خواب بود سخن از دجال به ميان آورديم ، آن حضرت در حالى كه صورتشان برافروخته بود بيدار شدند و فرمودند : من از امر ديگرى غير آن براى شما بيشتر مي‌هراسم و عبارتى فرمودند . »

راوى بيم آن داشته كه عبارت حضرت را ذكر كند و بر حاكمان زمانش منطبق باشد !

صحيحه‌ى البانى 2 / 271 ح 54 به نقل از شداد بن اوس آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود :

« از امورى كه بيشترين بيم را بر امتم از آن دارم ، رهبران گمراه كننده‌اند . اگر [ به سبب آنها

--------------------------- 14 ---------------------------

ميان امت ] شمشير كشيده شود ، تا روز قيامت از ميان نخواهد رفت . »

در سبل الهدى و الرشاد 10 / 138 آمده است : « ابو يعلى و ابن حبان از ابو سعيد و ابوهريره نقل كرده‌اند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : زمانى بر مردم خواهد آمد كه فرمانروايانى نادان بر آنها حكومت كنند . آنها بَدان را مقدّم داشته ، تظاهر به دوستى خوبان مي‌كنند ، و نماز را از وقت آن به تأخير مي‌اندازند . هر كسى از شما آن زمان را دريابد ، كارگزار ، لشكري ، مأمور جمع آورى ماليات و يا خزانه‌دار آنان نباشد .

احمد بن منيع از راويانى مورد اطمينان ، و نيز ابن ابى شيبه و ابو يعلى به نقل از ابوهريره آورده‌اند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : از هفتادمين سال پس از هجرت ، و حكمرانى كودكان به خدا پناه بريد . همچنين به نقلى كه آن را معتبر دانسته است از ابن عباس و او از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت كرده كه فرمود : فرمانروايانى بر شما حكمرانى خواهند كرد كه بدتر از مجوس‌اند . »

در حلية الاولياء 7 / 69 به نقل از سفيان آمده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به سلمان فرمود : « طعام حكمرانان پس از من ، مانند طعام دجال است ، هر كسى از آن بخورد ، قلب او

دگرگون گردد . »

پيشوايان گمراه كننده ، خون عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و امت را مي‌ريزند

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در سخنان خود پيرامون پيشوايان گمراه كننده ، خبر داده‌اند كه آنان خون اهل‌بيت آن حضرت را خواهند ريخت . اما پيروان حاكمان گمراهى اين طايفه از احاديث را كه دربردارنده‌ى ظلم آنان نسبت به عترت مي‌باشد ، حذف كردند !

در امالى شيخ طوسى / 512 از عبدالله بن يحيى حضرمى آمده است : « از حضرت امير ( عليه السلام )

شنيدم كه فرمود : نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نشسته بوديم - و ايشان خواب و سر مباركشان در آغوش من بود - كه سخن از دجال به ميان آورديم . حضرت با چهره اى برافروخته ، بيدار شدند و فرمودند : براى شما امور ديگرى هراس‌آورتر از دجال هستند ؛ رهبران گمراه كننده و ريختن خون عترتم پس از من . با هر كس كه با عترتم دشمنى كند ، دشمن هستم و با هر آنكه با

--------------------------- 15 ---------------------------

ايشان از در صلح و دوستى در آيد ، دوست . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در احتجاج 1 / 395

در امالى شيخ طوسي / 65 و نيز امالى شيخ مفيد / 288 آمده است كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : « هنگامى كه آيه‌ى إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى فتح / 1

، چون يارى خدا و پيروزى فرا رسد ، بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نازل شد ، به من فرمودند : يا علي ! يارى خدا و پيروزى فرا رسيده است ، پس هنگامى كه ديدى مردم گروه گروه در دين خدا وارد مى شوند ، پروردگارت را ستايش كرده ، آمرزش بخواه كه او بسيار توبه پذير است . يا علي ! خداوند متعال هم چنان كه جهاد با مشركين را در كنار من ، براى مؤمنين واجب نموده ، جهاد در فتنه‌ى پس از من را نيز براى ايشان فرض و لازم قرار داده است .

پرسيدم : اى رسول‌خدا ! كدام فتنه است كه جهاد در آن براى ما واجب است ؟ فرمود : فتنه‌ى گروهى كه به يگانگى خدا و رسالت من شهادت مى دهند ، اما با سنت من مخالفت كرده و به دين من ضربه مى زنند !

عرضه داشتم : اى رسول‌خدا ! به چه عنوانى با آنان بجنگيم در حالى كه به توحيد خدا و رسالت شما گواهى مي‌دهند ؟ فرمود : براى اين كه در دين بدعت ايجاد كرده ، از فرمان من دورى مي‌گزينند و ريختن خون عترتم را روا مي‌دارند .

عرض كردم : يا رسول الله ! شما مرا وعده‌ى شهادت داده‌ايد ، از خدا بخواهيد كه آن را زودتر قسمت من كند .

فرمود : آري ، به تو وعده‌ى شهادت داده‌ام ، اما صبر و بردبارى تو هنگامى كه اين [ محاسن ] با اين [ خون سرت ] خضاب شود چگونه خواهد بود ؟ - و به سر و ريش من اشاره كرد - .

گفتم : اى رسول‌خدا ! اينكه براى من فرموديد مقام صبر نيست ، بلكه مقام سرور و شايان سپاسگزارى است .

فرمود : آري ، پس آماده احتجاج باش ، چرا كه تو با امت من به احتجاج خواهى پرداخت .

گفتم : يا رسول الله ! راه پيروزى را به من بنمايانيد . فرمود : هرگاه گروهى را ديدى كه از

--------------------------- 16 ---------------------------

هدايت به سمت گمراهى روى آورده‌اند ، با آنان احتجاج كن ، چون هدايت از خداست و گمراهى و ضلالت از شيطان .

يا علي ! هدايت ، پيروى از فرمان خداست ، نه در پى هوى و هوس و رأى بودن .

گويا مى بينم كه با كسانى مواجه خواهى بود كه قرآن را تأويل [ باطل ] مي‌برند ، مرتكب شبهات گشته ، شراب را به نام نبيذ حلال مي‌شمرند ، در پيمانه و ميزان با مردم كم فروشى كرده ، با پرداخت زكات و صدقه از مال حرام ، در صدد جبران آن هستند ، و مال حرام را به نام هديه مي‌ستانند .

عرضه داشتم : اى رسول‌خدا ! آنان با چنين اعمالى مرتدند يا گرفتاران فتنه ؟ فرمود : آنها گرفتاران فتنه‌اند و در آن سرگردان خواهند بود ، تا آنكه عدالت ايشان را دريابد .

عرض كردم : اى پيامبر خدا ! عدالت از ناحيه‌ى ما خواهد بود يا كسانى ديگر ؟ فرمودند : البته كه از ناحيه‌ى ماست ، خدا تنها با ما آغاز كرده و تنها با ما هم به پايان مي‌رساند . پس از گرفتارى مردم به شرك ، تنها به سبب ما بود كه بين قلوب الفت ايجاد نمود ، و پس از فتنه‌ها نيز فقط به واسطه‌ى ماست كه بين قلب‌ها ايجاد الفت خواهد كرد .

پس گفتم : سپاس مخصوص خداوند است براى فضلى كه از خود به ما عطا فرموده است . »

نگارنده : منابع اهل‌سنت پاره‌اى از اين حديث را آورده‌اند ، ولى آن قسمت‌هايى را كه مربوط به پيشوايان گمراهى مي‌باشد حذف كرده‌اند ! و البته اين شگرد آنها در از ميان بردن مفاهيم حساس از سنت پيامبر اكرم ( صلى الله عليه وآله ) است .

حاكم نيشابورى در المستدرك 3 / 149 از ابو هريره آورده است : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به علي ، فاطمه ، حسن و حسين نگريست و فرمود : من با هر آن كه با شما دشمنى كند دشمن ، و با هركه با شما از در صلح و دوستى در آيد دوست هستم . » حاكم اين حديث را صحيح دانسته و با حديث مشابه ديگرى از زيد بن ارقم تأييد مي‌كند ، در آن آمده است : « با كسى كه شما با او دشمن باشيد ، دشمنم و با هر كه در صلح و آشتى باشيد ، در آشتى هستم . »

همچنين سنيان اين حديث را از زيد بن ارقم ، ابو سعيد خدري ، ام سلمه و ديگران روايت

--------------------------- 17 ---------------------------

كرده و آورده‌اند : هنگامى كه آيه‌ى تطهير نازل شد ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اين حديث را چندين مرتبه تكرار كردند . ايشان چهل روز به هنگام صبح به در خانه‌ى حضرت علي ( عليه السلام ) مي‌رفتند

و آيه را مي‌خواندند و اين حديث را تكرار مي‌فرمودند . هم‌چنان‌كه نقل كرده‌اند : پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

اين حديث را در محله‌اى در مدينه ذكر نمودند و در مناسبت‌هاى ديگر تكرار مي‌كردند ، و در

آن بيمارى كه منجر به وفاتشان شد ، بر آن تأكيد فرمودند . ( 1 ) ( 1 ) . مسند احمد 2 / 442 ، سنن ابن ماجه 1 / 52 ، سنن ترمذى 5 / 360 ، مجمع الزوائد 9 / 169 ، ابن ابى شيبه 7 / 512 ، امالى محاملى / 447 ، صحيح ابن حبان 15 / 434 ، المعجم الاوسط 3 / 179 و 5 / 182 و 7 / 197 ، المعجم الصغير 2 / 3 ، المعجم الكبير 3 / 40 و 5 / 184 ، فضائل سيدة النساء ، عمر بن شاهين / 29 ، تفسير ثعلبى 8 / 311 ، شواهد التنزيل 2 / 44 ، تاريخ بغداد 7 / 144 ، تاريخ دمشق 13 / 218 و 14 / 144 ، سير اعلام النبلاء 2 / 122

كوشش‌ها براى تبرئه‌ى صحابه از وصف گمراهگري

مسند احمد 1 / 458 از ابن‌مسعود نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « خداوند هيچ پيامبرى را پيش از من در امتى مبعوث نكرد ، مگر آنكه يارانى خاص و اصحابى داشت كه به سنّت اوعمل ، و دستوراتش را پيروى مي‌كردند ، اما پس از آنها كسانى مي‌آمدند كه بدانچه مي‌گفتند عمل نمي‌كردند ، و كارهايى را مرتكب مي‌شدند كه بدان امر نشده بودند . » ( 2 ) ( 2 ) . نظير آن در مسند احمد 1 / 461

مسلم در صحيح خود 1 / 69 آن را نقل مي‌كند و مي‌افزايد : « ابو رافع [ كه اين حديث را از ابن‌مسعود روايت مي‌كند ] مي‌گويد : اين حديث را براى عبدالله‌بن‌عمر نقل كردم ، اما وى نپذيرفت . پس از مدتى ابن‌مسعود وارد مدينه شد و در يكى از نواحى آن منزل گزيد . عبدالله‌بن‌عمر از من خواست تا به همراه او به ملاقات ابن‌مسعود بروم ، من نيز اجابت كردم . وقتى نزد وى نشستيم از وى درباره‌ى اين حديث پرسيدم و همان گونه كه من براى ابن عمر روايت كردم ، ابن‌مسعود

نيز نقل نمود . »

طبرانى در المعجم الكبير 22 / 362 و 373 آورده است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « كسانى بر شما حكمرانى خواهند كرد كه اختيار روزى شما را به دست مي‌گيرند ، با شما سخن به دروغ مي‌گويند و كردارى ناپسند را شيوه‌ى خود قرار مي‌دهند ، از شما راضى نخواهند شد تا اينكه

--------------------------- 18 ---------------------------

كارهاى قبيح آنان را نيكو شمرده و دروغ آنها را تصديق نماييد . به اندازه‌اى كه به حق تن دهند ، از آنان پيروى كنيد ، اما اگر پا را فراتر گذاشته از حق تجاوز نمودند ، اگر كسى در مقابل آنان [ ايستاد و ] كشته شد ، شهيد است . »

همان مصدر 22 / 375 به نقل از صدفى آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « پس از من خلفايى خواهند آمد ، و پس از آنها اميران ، در پى ايشان پادشاهان و پس از آنها ستمگران . سپس مردى از اهل‌بيتم قيام كرده و زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، چنان‌كه از ستم آكنده شده است . »

نگارنده : نمي‌توان احاديث مربوط به پيشوايان گمراهى را از صحابه دور كرد و دامان آنان را از اين مطلب پاك و منزّه داشت ، چرا كه بخارى در صحيح خود 7 / 208 احاديث حوض را كه صراحت دارد در اينكه اكثر صحابه پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) راه انحراف را در پيش گرفتند و لذا در آتش داخل خواهند شد و جز افراد اندكى از آنان نجات نخواهند يافت ، نقل نموده است .

وى از رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند كه فرمود : « درحالى كه ايستاده‌ام ، مي‌بينم گروهى مي‌آيند ، همين كه آنان رامي‌شناسم ، يكباره فرشته‌اى از ميان من و آنان خارج شده ، خطاب به آنان مي‌گويد : بياييد ، پس من مي‌گويم : به كجا ؟ وى پاسخ مىدهد : به خدا سوگند به سوى آتش ، مي‌پرسم : چه كرده‌اند ؟ مي‌گويد : آنان پس از شما راه ارتداد را در پيش گرفته ، قهقرا به عقب بازگشتند ! سپس گروهى [ ديگر ] مي‌آيند ، همين كه آنان را مي‌شناسم ، يكباره فرشته‌اى از ميان من و آنان خارج شده ، خطاب به آنان مي‌گويد : بياييد ، پس من مي‌گويم : به كجا ؟ وى پاسخ مي‌دهد : به خدا سوگند به سوى آتش ، مي‌پر سم : چه كرده‌اند ؟ مي‌گويد : آنان پس از شما راه ارتداد را در پيش گرفته ، قهقرا به عقب بازگشتند ! پس نمي‌بينم كسى از آنان نجات يابد ، مگر به تعداد شترانى كه از گله جدا و گم شده‌اند . »

نكته‌اى شايان توجه : احاديث خروج بر رهبران گمراهى به واسطه‌ى دستبرد دستگاه سلطه ، مورد تناقض گويى راويان قرار گرفته است ، لذا مي‌بينيم برخى از احاديث از هر گونه قيامى در مقابل آنان نهى مي‌كند ، گرچه هر نوع ظلمى را مرتكب شوند . اين در حالى است كه بعضى ديگر فرمان به قيام و ايستادگى در مقابل آنان مي‌دهد ، حتى اگر منجر به شهادت گردد . برخى نيز تا زمانى

--------------------------- 19 ---------------------------

كه آنان نماز را بر پا مي‌دارند ، از خروج نهى مي‌كند !

پيروى از حاكمان موجب گمراهى است ، و سرپيچى موجب مرگ !

المعجم الكبير 8 / 176 از ابى امامه آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « بر امتم از گرسنگي‌اى كه آنان را هلاك و دشمنى كه آنان را از پاى درآورد نمي‌هراسم ، بلكه بر ايشان از پيشوايانى گمراه كننده بيم دارم ، كه اگر از آنان اطاعت كنند آنها را به گمراهى مي‌كشانند ،

و اگر عصيان كنند به قتل رسانند . »

المعجم الصغير 1 / 264 به نقل از معاذ بن جبل از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) چنين مي‌آورد : « هديه را تا وقتى كه هديه است بپذيريد ، اما اگر به رشوه‌ى در قبال دين تبديل شد ، از پذيرش آن خوددارى كنيد ، و البته شما آن را خواهيد پذيرفت ، چرا كه فقر و نيازمندى به شما اجازه نمي‌دهد . بدانيد دنيا به كام مشركان - يعنى همان كسانى كه در پى عيش و بطالت بودند - گشت ، اما تمامى آنان كشته شدند و از ميان رفتند . آگاه باشيد كه اسلام است كه پايدار مي‌ماند ، پس با كتاب خدا باشيد ، هر كجا كه رفت .

بدانيد كتاب خدا وحاكميت از يكديگر خواهند گسست [ و حاكمان به آنچه خداوند نازل فرموده حكم نخواهند كرد ، هم‌چنان‌كه همين طور شد ] پس از كتاب جدا نشويد . آگاه باشيد كه فرمانروايانى خواهند آمد كه در آنچه به سود خودشان است براى خود حكم مي‌كنند ، اما در آنچه به سود شما باشد براى شما حكم نمي‌كنند ، اگر از آنان اطاعت نماييد شما را گمراه مي‌كنند ،

و اگر سرپيچى كنيد به قتل مي‌رسانند .

معاذ پرسيد : اى رسول‌خدا ! در چنين شرايطى چه كنيم ؟ فرمود : همان كارى كه ياران عيسى بن مريم كردند ، با ارّه تكه تكه شدند و بر صليب‌ها آويزان گشتند [ اما زير بار ستم نرفتند ] ، مرگى كه در اطاعت فرمان خدا باشد ، بهتر از زندگى در نافرمانى اوست . » ( 1 ) ( 1 ) . المطالب العالية 4 / 267 - با اندك تفاوتى نسبت به نقل طبرانى - الدرالمنثور 2 / 300 و مجمع الزوائد 5 / 227 - هيثمى آ ن را توثيق كرده است - .

عبدالرزاق صنعانى در المصنف 11 / 329 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « اميرانى بر شما حاكم

--------------------------- 20 ---------------------------

خواهند شد كه برخى از فرامين [ الهى ] را كنار مي‌گذارند ، هر كسى با آنان مخالفت كند ، [ در آخرت ] نجات مي‌يابد ، و كسى كه كردار آنان را ناپسند شمارد جان به سلامت به در مي‌برد يا لااقل اميد آن مي‌رود ، و هر كسى كه در ميان آنان باشد هلاك گشته يا در شُرُف تباهى خواهد بود . »

همو در 11 / 330 از حسن بصرى مشابه اين روايت را نقل مي‌كند و در ادامه مي‌افزايد : « گفتند : اى رسول‌خدا ! آيا با آنان مبارزه نكنيم ؟ فرمود : تا وقتى كه نماز مي‌خوانند ، نه . » ( 1 ) ( 1 ) . مانند حديث در المصنف ابن ابى شيبه 8 / 620 سنن ترمذى 3 / 361 - با تفاوتى اندك ، نقل مي‌كند و صحيح

مى شمارد - ، المعجم الكبير طبرانى 11 / 39 ، سنن بيهقى 8 / 157 ، المعجم الأوسط 1 / 252 و 5 / 374 ، مسند الشاميين 1 / 371 مسند ابو يعلى 10 / 308 و مسند بزار 6 / 61 .

اين احاديث [ كه گاهى دربردارنده‌ى لفظ امام است ، گاه خليفه و گاهى امير ] خود دليل بر آن است كه مقصود از امراء ، خلفاء و پيشوايان يكى مي‌باشد و آن هم حكام پس از ايشان است .

معرفى پيشوايان گمراهى توسّط امير المؤمنين ( عليه السلام )

در نهج البلاغه 2 / 188 آمده است كه شخصى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) درباره‌ى احاديث بدعت‌آور و گوناگونى رواياتى كه در ميان مردم رواج داشت پرسيد ، ايشان فرمودند : « بعضى از احاديثى كه در دست مردم است ، حق است و برخى هم باطل ، هم راست دارد و هم دروغ ، هم ناسخ و هم منسوخ ، هم عام و هم خاص ، هم محكم و هم متشابه ، هم احاديثى كه درست ثبت شده و هم احاديثى كه با ظن و گمان روايت شده است . در زمان پيامبر آن قدر به ايشان نسبت دروغ دادند كه ايشان به سخنرانى ايستاد و فرمود : هر كسى عمداً نسبت دروغ به من دهد ، در جايگاهش در آتش منزل كند .

كسانى كه برايت حديث نقل مي‌كنند ، تنها چهار دسته‌اند و پنجمى ندارند : اول منافقى كه تظاهر به ايمان مي‌كند و خود را به آداب اسلام جلوه مي‌دهد ، [ اما ] از گناه پرهيز نكرده ، باكى ندارد ، و از روى عمد به پيامبر نسبت دروغ مي‌دهد ! اگر مردم مى دانستند كه او منافق و دروغگوست ، سخنش را نپذيرفته و گفتارش را تصديق نمي‌كردند ، و ليكن گفتند : او همراه رسول‌خدا بوده ، حضرت را ديده و از ايشان شنيده و فرا گرفته است ، و لذا سخنش را مي‌پذيرند . ولى خدا درباره‌ى منافقين به تو خبر داده و آنان را براى تو وصف نموده

--------------------------- 21 ---------------------------

است . منافقان ، پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) با دروغ بستن و بهتان زدن ، به پيشوايان گمراهى و دعوت كنندگان به سوى آتش تقرّب جستند ، و لذا حاكمان ايشان را ولايت دادند و بر گردن مردم سوار كردند و به وسيله‌ى آنان دنيا را به كام خود در آوردند . مردمان تنها با سلاطين و دنيا هستند ، مگر كسى كه خدا او را نگاه دارد . اين يكى از آن چهار گروه است . . . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كافى 1 / 62

در كافى 8 / 62 از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه ايشان در حالى كه از امت شِكوه مي‌كرد فرمود : « واليانى كه پيش از من بودند امورى را بر خلاف دستور رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مرتكب شدند ،

در حالى كه از روى عمد در صدد مخالفت با آن حضرت بودند ، عهد او را نقض كردند و سنت او را تغيير دادند . اگر مردمان را بر ترك آنها وامي‌داشتم ، و آن امور را به جايگاه‌هاى خود و آن گونه كه در عهد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بود باز مي‌گرداندم ، هر آينه لشكريانم از پيرامون من پراكنده مي‌شدند . . . به خدا سوگند به مردم دستور دادم كه در ماه رمضان جز براى انجام فريضه و نماز واجب گرد نيايند ، به آنها گفتم كه تجمّعشان براى نوافل و نمازهاى مستحبى بدعت است ، اما برخى از سپاهيانم و كسانى كه در كنار من مي‌جنگيدند فرياد بر آوردند : اى مسلمانان ! سنت عمر دگرگون شد ، او ما را از نماز مستحبى در ماه رمضان نهى مي‌كند ! وترسيدم در ناحيه‌اى از لشكرم بشورند . چه افتراق و از هم گسستگي ، اطاعت از پيشوايان گمراهى و دعوت كنندگان به سوى آتش كه من از اين امت ديدم . »

معرفى رهبران گمراهى توسط عبادة بن صامت

ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 696 روايت مي‌كند : « عبادة بن صامت از شام به قصد حج ، به مدينه آمد . در مدينه نزد عثمان بن عفان رفت و گفت : اى عثمان ! آيا تو را از آنچه كه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم آگاه سازم ؟ عثمان گفت : بگو ! عباده گفت : شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌فرمود : بر شما كسانى به حكومت خواهند رسيد كه شما را به آنچه درست مي‌دانيد فرمان مي‌دهند ، و ليكن آنچه را كه زشت و ناپسند مي‌شماريد ، انجام مي‌دهند . اينان بر شما هيچ گونه حق اطاعتى ندارند . »

--------------------------- 22 ---------------------------

حاكم در المستدرك 3 / 357 از عباده چنين آورده است : « بر شما فرمانروايانى سر كار خواهند آمد كه به آنچه درست مي‌دانيد فرمان مي‌دهند ، و ليكن آنچه را كه زشت و ناپسند مي‌شماريد انجام مي‌دهند ، اينان بر شما هيچ گونه حق اطاعتى ندارند ، پس خود ر ا سرزنش نكنيد . آنگاه افزود : سوگند به خدايى كه جانم در دست اوست ، معاويه از شمار آنان است ، و عثمان هيچ اعتراضى بر او نكرد . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در مسند احمد 5 / 329

حاكم اين روايت را بنا بر شرط بخارى و مسلم صحيح مي‌شمارد .

در مسند ابو سعيد شاشى 3 / 172 از رفاعه نقل كرده است : « عبادة بن صامت در شام شترانى را ديد كه بار آنها شراب بود ، پرسيد : بارشان چيست ؟ روغن است ؟ گفتند : نه ،

شراب است و براى معاويه به فروش مي‌رسد . عباده هم چاقويى بزرگ از بازار تهيه كرد و به طرف بارها رفت و همه مشك‌ها را پاره نمود .

معاويه به ابو هريره كه در آن زمان در شام بود پيغام داد و گفت : آيا جلوى برادرت عبادة بن صامت را نمي‌گيري ؟ او صبح ها به بازار مى رود و كسب و كار ذمّيان را فاسد مي‌كند ، و شب در مسجد مي‌نشيند و كارى جز آبروريزى و عيب جويى از ما ندارد . جلوى

برادرت را بگير .

ابو هريره نزد عباده رفت و گفت : اى عباده ! با معاويه چه كار داري ؟ بگذار هر كارى مي‌خواهد انجام دهد ! خدا در قرآن مي‌فرمايد : تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 134

آنان امّتى بودند كه گذشتند ، دستاورد آنان براى آنان و دستاورد شما براى شماست .

عباده پاسخ داد : اى ابو هريره ! وقتى كه ما با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بيعت كرديم ، تو نبودي ، ما با ايشان بيعت كرديم كه در همه‌ى حالات ، چه در حال نشاط و چه در كسالت از ايشان اطاعت و پيروى كنيم ، و در حال تنگدستى و گشاده دستى انفاق نماييم ، امر به معروف و نهى از منكر كنيم و در راه خدا سخن بگوييم و از سرزنش ملامت‌گران هراس نداشته باشيم .

با ايشان بيعت كرديم كه هنگامى كه نزد ما به يثرب آمد ، او را يارى كنيم و چنان‌كه خود و

--------------------------- 23 ---------------------------

همسران و خاندانمان را حفظ مي‌كنيم ، از ايشان نيز محافظت نموده و در مقابل ، پاداشمان بهشت باشد و هركسى به بيعت خود با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) وفادار بماند ، خداوند بهشت را به او ارزانى خواهد داشت ، و من نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى فتح / 10

و كسى كه پيمان شكنى كند ، تنها به زيان خودپيمان مي‌شكند .

ابوهريره وقتى اين سخنان را شنيد ، ديگر چيزى نگفت .

معاويه به عثمان در مدينه نوشت كه عبادة بن صامت ، شام را بر من شورانده است ، پس يا دست از سر ما بردارد ، يا اينكه او را با شام رها مي‌كنم . عثمان در پاسخ معاويه نوشت كه عباده را روانه‌ى مدينه كن . معاويه هم همين كار را كرد . وقتى عباده بر عثمان وارد شد ، جز عثمان كسى از صحابه در آنجا نبود ، اما از تابعين كه صحابه را درك كرده بودند جماعت بسيارى حضور داشتند . عثمان متوجه او نشد تا اينكه يكباره او را در گوشه‌اى ديد كه نشسته است ، پس رو به عباده كرد و گفت : ما با تو چه كار داريم ؟

عباده تمام قامت برخاست و گفت : شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌فرمود : پس از من كسانى امورتان را در دست خواهند گرفت كه آنچه را زشت و ناپسند مي‌دانيد ، براى شما خوب معرفى مي‌كنند ، و آنچه را خوب و درست مي‌دانيد ، بد و نادرست مي‌شمارند . براى كسى كه نافرمانى خدا را مي‌كند هيچ حق اطاعتى نيست ، پس از راه پروردگارتان گمراه نشويد .

سوگند به خدايى كه جان عباده در دست اوست ، معاويه از شمار آنان است .

عثمان هم هيچ اعتراضى بر او نكرد . » ! ( 2 ) ( 2 ) . منابع ديگرى نيز اين جريان را نقل كرده اند : طبرانى آن را در مسند الشاميين 2 / 282 از عبدالله‌بن‌عمرو به اختصار آورده است ، ذهبى نيز در سير اعلام النبلاء 2 / 9 آن را مى آورد ، و البانى در صحيحه‌ى 2 / 138 آن را صحيح شمرده است .

--------------------------- 24 ---------------------------

تصريح پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بر اينكه برخى پيشوايان گمراهى از صحابه هستند !

عبدالرزاق در المصنف 11 / 345 از جابر نقل كرده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به كعب بن عجزه فرمود : « خدا تو را از شرّ حكمرانى سفيهان حفظ كند . وى پرسيد : مقصود از حكمرانى اينان چيست ؟ فرمود : امرايى پس از من خواهند بود كه به راهنمايى من رهنمون نشده و به سنّتم گردن نمي‌نهند . كسانى كه دروغ ايشان را راست انگارند و در ستم ياريشان نمايند ، از من نيستند و من هم از ايشان نيستم و در كنار حوض نزد من نمي‌آيند . اما كسانى كه دروغ ايشان را راست نمي‌انگارند ، و بر ستم يارى نمي‌نمايند ، از منند و من نيز از ايشان هستم و در كنار حوض

نزد من مي‌آيند .

اى كعب بن عجزه ! روزه سپرى [ در برابر آتش ] است ، صدقه گناه را محو مي‌كند و نماز موجب نزديكى به خداست .

اى كعب بن عجزه ! كسى كه گوشت بدنش از مال حرام روييده باشد ، هرگز وارد بهشت نمي‌شود و او سزاوار آتش است .

اى كعب بن عجزه ! مردمان دو گونه‌اند : يا خود را مي‌خرند و آزاد مى كنند ، يا خود را فروخته ، گرفتار مي‌نمايند . » ( 1 ) ( 1 ) . مانند آن در مسند احمد 3 / 231

در مسند احمد 5 / 111 از خباب بن ارت نقل مي‌كند : « بر در خانه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) منتظر ايشان بوديم تا براى نماز ظهر بيرون بيايند . وقتى بيرون آمدند ، فرمودند : به گوش باشيد ، گفتيم : گوش به فرمانيم ، دوباره فرمود : گوش كنيد ، و پاسخ داديم : گوش به فرمان هستيم ، آنگاه فرمود : كسانى بر شما حكومت خواهند كرد ، آنان را در ستمشان يارى ننماييد . هر كس دروغشان را راست انگاشت ، هرگز در كنار حوض نزد من نخواهد آمد . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در مسند احمد 6 / 395 و 5 / 384 و 4 / 243 و 267 ، مسند ابن المبارك / 163 ، سنن ترمذى 2 / 512 و 137 ، صحيح ابن حبان 5 / 9 ، المعجم الكبير 3 / 135 ، المسند الجامع 10 / 749 ، تاريخ بغداد 5 / 361 ، المستدرك 1 / 78 و در 4 / 126 - وى آن را صحيح دانسته است - و مجمع الزوائد 5 / 248 مي‌نويسد : اين حديث را احمد و بزار روايت كرده‌اند و سند روايت احمد و يكى از روايات بزار صحيح مي‌باشد .

--------------------------- 25 ---------------------------

مسلم در صحيح خود 6 / 20 روايت كرده است كه رهبران گمراهى بلا فاصله پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) خواهند بود . او چنين نقل مي‌كند : « حذيفه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) پرسيد : اى رسول‌خدا ! ما گرفتار شرّ و بدى بوديم و خدا خيرى آورد كه اكنون در آن به سر مي‌بريم ، آيا پس از اين خير ، شرّى هست ؟ فرمود : آري ! پرسيد : آيا در پس آن ، خيرى خواهد بود ؟ فرمود : آري ! گفت : آيا پس از آن خير ، شرّ ديگرى هست ؟ فرمود : بلي ، گفت : چگونه ؟ فرمود : پس از من رهبرانى خواهند بود كه به راهنمايى من رهنمون نمي‌شوند و از سنت من پيروى نمي‌كنند . در ميان آنها مردانى خواهند بود كه قلب‌هايشان قلب‌هاى شياطين است كه در بدن‌هاى آدميان قرار دارد .

پرسيد : اى رسول‌خدا ! اگر آن زمان را دريافتم ، چه كنم ؟ فرمود : فرمان حاكم را شنيده ، از او اطاعت مي‌كني ، گرچه بر پشتت بزند و مالت را بستاند ، پس بشنو و اطاعت كن . »

عمر مي‌گويد : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى رهبران گمراه كننده مخفيانه با من سخن گفتند !

در مسند احمد 1 / 42 آمده است كه عمر به كعب الاحبار گفت : « از تو مطلبى را مي‌پرسم ، پس جوابش را كتمان نكن ! كعب گفت : به خدا قسم آنچه را بدانم از تو مخفى نخواهم داشت ! عمر پرسيد : از چه چيزى بيشتر بر امت محمد بيم داري ؟ كعب پاسخ داد : رهبران گمراه كننده ! عمر گفت : راست گفتي ، رسول‌خدا اين مطلب را مخفيانه به من گفته بود . » ( 1 ) ( 1 ) . هيثمى در مجمع الزوائد 5 / 239 مي‌نويسد : احمد اين حديث را نقل نموده و راويان آن همه مورد اطمينان هستند .

طبرانى در مسند الشاميين 2 / 97 از كعب‌الاحبار از عمر بن خطاب نقل مي‌كند كه رسول‌خدا مخفيانه به من فرمود : « بيش از هر چيزى براى امتم ، از پيشوايان گمراهى مي‌هراسم .

كعب مي‌گويد : من هم گفتم : به خدا سوگند ، از چيزى به جز آنها براى اين امت نمي‌ترسم . »

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) تنها يك بار به خانه‌ى عمر آمد !

حلية الاولياء 5 / 119 به نقل از عمر بن خطاب مي‌نويسد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حالى كه غم را در چهره‌شان احساس مي‌كردم ، دست به ريش من زد و فرمود : إنا لله وإنا إليه راجعون !

--------------------------- 26 ---------------------------

جبرئيل هم اكنون نزد من آمد و گفت : إنا لله وإنا إليه راجعون ! گفتم : درست است ، ما براى خداييم و به سوى او باز مي‌گرديم ، اما چرا اين آيه را خواندي ؟ پاسخ داد : با گذشت اندك زمانى پس از شما امت گرفتار فتنه مي‌شوند ، پرسيدم : فتنه كفر يا گمراهي ؟ گفت : هر دو خواهد بود ! گفتم : چگونه چنين چيزى ممكن است در حالى كه كتاب خدا را ميان آنها به جا خواهى گذاشت ؟ در پاسخ گفت : با كتاب خدا دچار فتنه مي‌گردند و اين كار توسط اميران و قاريان انجام مي‌پذيرد ! اميران مردم را از حقوقشان باز داشته ، به آنان ستم مي‌كنند كه اين كار منجر به جنگ و جدال شده ، فتنه‌ى مردمان را در پى خواهد داشت ! قاريان هم از خواست اميران پيروى مي‌كنند و بر ضلالت آنان افزوده ، خوددارى نمي‌نمايند .

پرسيدم : چگونه مي‌توان از دست اينان جان به سلامت به در برد ؟ جبرئيل گفت : با خويشتن دارى و شكيبايي ! اگر حقوقشان را دادند بگيرند ، اما اگر منع كردند از آن بگذرند . »

الدرالمنثور 3 / 155 : « حكيم ترمذى از عمر بن خطاب نقل كرده است : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به سراغ من آمد ، من اندوه را در چهره‌ى ايشان مشاهده مي‌كردم ، پس ريش مرا گرفته . . . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الجليس الصالح / 599 و المعرفة والتاريخ / 580

در گزارش ديگرى نيامده كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) غير از اين مورد به خانه‌ى عمر رفته باشند !

علّت گرفتارى امت به رهبران گمراه كننده

علت اينكه اين امت به پيشوايان گمراهى دچار شدند ، آن است كه با فرمان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مخالفت كرده ، به بالاترين خدمتى كه پيامبرى به امت خود كرده است پشت پا زدند . آن حضرت در آن بيمارى كه منجر به وفاتشان شد ، اصحاب را فرا خواندند و خواستند عهدى بنويسند كه آنان را تا روز قيامت از خطر گمراهى نگاه داشته ، سروران عالم قرار دهد .

اما قريش احساس كرد كه ايشان قصد آن دارد كه ولايت حضرت امير و عترت ( عليهم السلام ) را به طور رسمى بنويسد و از قريش بر آن اقرار بگيرد و آنها را وادار به اطاعت نمايد . لذا عمر بن خطاب به پا خواسته ، رو در روى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفت : ما هيچ نيازى به وصيت شما نداريم ، كتاب خدا براى ما

--------------------------- 27 ---------------------------

كافى است ! قريشيان و طلقاء [ آزادشدگان به دست پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در فتح مكه ] نيز سخن عمر را تأييد كرده ، فرياد زدند : همان كه عمر گفت ، همان كه عمر گفت ! كتاب خدا براى ما كافى است ، براى او چيزى نياوريد ، او هيچ نخواهد نوشت و گفتار كفر را بر زبان جارى كرده ، گفتند : پيامبرتان هذيان مي‌گويد ! و صدا به فرياد بلند كردند .

برخى از اصحاب و بعضى زنان آن حضرت فرياد زدند : براى او [ قلم و كاغذ ] بياوريد تا بنويسد ، و ليكن ديگران گفتند : هيچ چيزى نياوريد ، از خود او بپرسيد ، هذيان مي‌گويد !

آنان آمادگى آن را داشتند كه اگر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بر نوشتن وصيت خود اصرار ورزد ، ارتداد خود را از اسلام علنى كنند و بگويند كه او پيامبر نبوده ، بلكه تنها در صدد تأسيس حكومت براى بنى هاشم بوده است . لذا حضرت بر آنان خشمگين شد و آنها را بيرون راند .

اين تنها موردى بود كه ايشان اصحابش را طرد كرد و آن گونه كه بخارى نقل مي‌كند فرمود : « از نزد من برخيزيد ، روا نيست كه نزد من اختلاف كنيد ، حالى كه من دارم بهتر از آن چيزى است كه مرا بدان فرا مي‌خوانيد » !

مقصود از آن چه آن حضرت را بدان فرا مي‌خواندند آن بود كه بر نگاشتن وصيتش اصرار كند و اين توجيهى شود بر اين كه آنان ارتداد خود را علنى سازند .

پس از اين ماجرا ، ابن عباس پيوسته مي‌گفت : مصيبت ، تمام مصيبت آن بود كه مانع شدند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) وصيتش را بنويسد . ( 1 ) ( 1 ) . اين حديث را بخارى در 1 / 36 و شش جاى ديگر آورده و تا توانسته آن را كوتاه كرده است ! حديث نگاران ديگر مبسوط‌تر از او روايت كرده‌اند .

احاديث پيرامون شجره‌ى ملعونه در قرآن ، گمراه‌گران را معلوم مي‌كند

خداوند متعال مي‌فرمايد :

« وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلا طُغْيَاناً كَبِيراً ، هنگامى كه به تو [ اى پيامبر ! ] گفتيم : پروردگارت بر همه‌ى مردم احاطه دارد ، و آن رؤيا را كه به تو نمايانديم ، و [ نيز ] آن درخت لعنت شده در قرآن را ،

--------------------------- 28 ---------------------------

جز براى آزمايش مردم قرار نداديم ، و ما آنان را بيم مي‌دهيم ، ولى جز بر طغيان بيشتر آنها نمي‌افزايد . » ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 60

سنيان روايت مي‌كنند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اين آيه را به رهبران گمراه كننده از بنى اميه تفسير

نموده است .

در مجمع الزوائد 5 / 243 در حديثى كه آن را از ابو يعلى نقل و توثيق مي‌كند ، آورده است كه ابو هريره مي‌گويد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در خواب ديد كه گويا بنى حَكَم بر منبرش بالا و پايين مي‌پرند ، صبح آن روز با عصبانيت فرمود : چرا بايد ببينم كه بنى حكم مانند ميمون از منبرم بالا مي‌پرند ؟

راوى مي‌افزايد : كسى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را پس از اين ماجرا تا زمانى كه از دنيا رفتند ، خندان نديد ! »

در همين منبع 5 / 240 از عبدالله‌بن‌عمرو روايتى را مي‌آورد و آن را صحيح مي‌شمارد ،

وى مي‌گويد : « نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نشسته بوديم و [ پدرم ] عمرو بن عاص رفته بود تا لباسش را به تن كند و به من بپيوندد . آن حضرت در اين حال فرمود : مردى ملعون بر شما وارد مي‌شود . به خدا قسم پيوسته هراسان بودم و بيرون و داخل را نگاه مي‌كردم [ كه ببينم چه كسى مي‌آيد ] تا اين كه فلانى وارد شد ، مقصود او حَكم است . »

المعجم الكبير 3 / 9 از امام حسن ( عليه السلام ) در پاسخ به اعتراض شخصى درباره‌ى صلح با معاويه ، نقل مي‌كند كه فرمودند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در رؤيا بنى اميه را ديد كه يكى پس از ديگرى بر منبرش سخنرانى مي‌كنند . اين رؤيا ايشان را آزرد تا آنكه اين آيه نازل شد : إنَّا أعطَيناك الكَوثَر ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى كوثر / 1

همانا ما تو را كوثر داديم ، كه نام نهرى است در بهشت . همچنين اين آيات نازل گرديد : إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى قدر / 3 - 1

همانا ما قرآن را در شب قدر فرو فرستاديم ، و تو چه مي‌دانى كه شب قدر چيست ؟ شب قدر برتر و بالاتر است از هزار ماه ، كه بنى اميه در آن حكومت مي‌كنند .

قاسم بن فضل [ كه از راويان اين حديث است ] مي‌گويد : ما حساب كرديم همان هزار ماه

--------------------------- 29 ---------------------------

بود ، نه كمتر و نه بيشتر . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز فضائل الاوقات بيهقى / 211 ، سنن ترمذى 5 / 115 ، المستدرك حاكم 3 / 170 وى آن را صحيح دانسته و احاديث ديگرى نيز آورده است ، ر . ك به 3 / 175 و 4 / 74

در فتح البارى 8 / 287 چنين روايت مي‌كند : « ابن عباس از عمر درباره‌ى آيه‌ى أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى ابراهيم ( عليه السلام ) / 28

آيا به كسانى كه [ شكر ] نعمت خدا را به كفران تبديل كردند و قوم خود را به سراى هلاكت در آوردند ، ننگريستي ؟ پرسيد كه منظور اين آيه چه كسانى هستند ؟ عمر گفت : مقصود ، آن دو گروه فاجرتر كه از بنى مخزوم و بنى اميه هستند مي‌باشد ، يعنى دايي‌هاى من و عموهاى تو ! اما دايي‌هاى مرا ، خداوند در جنگ بدر از ميان برد ، و ليكن به عموهاى تو تا چندى مهلت داده است ! »

ابن حجر در ادامه حديثى از حضرت امير ( عليه السلام ) مي‌آورد [ كه مقصود ، آن دو گروه فاجرتر ، يعنى بني‌اميه و بنى مغيره مي‌باشد ، اما بنى مغيره را خداوند در جنگ بدر ريشه كن نمود و ليكن بني‌اميه تا چندى مهلت داده شده اند ] و درباره‌ى آن مي‌گويد : « اين حديث در كتاب عبدالرزاق و نسائى و حاكم نيز هست ، علاوه بر آنكه حاكم آن را صحيح دانسته است . »

نگارنده : مقصود عمر از دايي‌هايش ، بنى مخزوم است و عمر مادرش حنتمه را به آنها منتسب مي‌كرد . اما خالد بن وليد [ كه خود از بنى مخزوم بود ] اين انتساب را نمي‌پذيرفت و عمر اين آيه

را مي‌خواند :

« لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِين . لَيْسَ لَكَ مِنَ الأمر شَئٌْ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى آل عمران / 128 - 127

تا خداوند برخى از كسانى را كه كافر شدند نابود كند ، يا آنان را خوار سازد تا نوميد بازگردند . هيچ يك از اين كارها در اختيار تو نيست ، يا [ خدا ] بر آنان مي‌بخشايد يا عذابشان مي‌كند ، زيرا آنان ستمكارانند . »

و ليكن معناى آيه [ آن گونه كه عمر براى شماتت خالد آن را شاهد مي‌آورد و چنين مي‌نماياند كه خالد از اين كسانى است كه مقصود آيه هستند ، نمي‌باشد ، بلكه ] اين است : خداوند اراده كرده برخى قبائل قريش را مهلت دهد ، وبرخى ديگر را با كشتن رهبرانشان و از ميان بردن سياسى

--------------------------- 30 ---------------------------

از ميدان به در برده ، از صحنه‌ى مقابله با اسلام خارج كند . از اين رو در تاريخ ، نقش مهمى از

اينان نمي‌بينيم .

گروهى از آنان بنو عبد الدار هستند ، كسانى كه سواركاران و جنگجويان قريش بودند و اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در بدر و احد بيش از ده تن از جنگ آوران آنان را كشت ، كه همگى جزء قهرمانان و پرچمداران قريش بودند .

گروهى ديگر بنو مغيره ، كه خاندان رياستمدار از بنى مخزوم‌اند و پس از كشته شدن ابو جهل در جنگ بدر ، ديگر خبرى از آنان نيست . از ميانشان تنها يك جنگجو باقى ماند و او خالد بن وليد بود كه بعدها پسرش عبدالرحمن در خلافت طمع كرد و معاويه وى را كشت .

همچنين پس از ابو بكر و عمر ، دوران دو قبيله‌ى تيم و عدى نيز به سر آمد و فقط اميه و هاشم در صحنه سياسى باقى ماندند .

گرچه در منابع حديثى اهل‌سنت چنان كه گذشت مقصود از آيه تنها برخى از قبايل قريش عنوان شده‌اند ، و ليكن در منابع و روايات ما ، رسول‌خدا و ائمه هدي ( عليهم السلام ) تأكيد دارند كه نه تنها بنى اميه و بنى مخزوم ، بلكه تمامى قريش ، مسئول و پاسخگوى كفران و تغيير نعمت الهى هستند .

امام صادق ( عليه السلام ) به عمرو بن سعيد كه از حضرت پيرامون همين آيه سؤال كرد ، فرمودند : « شما در مورد اين آيه چه مي‌گوييد ؟ پاسخ داد : ما مي‌گوييم كه آنان دو گروه فاجرتر قريش يعنى بني‌اميه و بنى مخزوم هستند . حضرت فرمود : بلكه مقصود تمامى قريش است . خداوند به پيامبرش فرمود : من قريش را بر عرب برترى دادم و نعمتم را بر آنان تمام كردم و رسولى برايشان فرستادم ، اما آنان كفران نعمت كردند و فرستاده‌ى مرا تكذيب نمودند . » ( 1 ) ( 1 ) . تفسير عياشى 2 / 229 و نيز ر . ك به كافى 8 / 103

در كافى 8 / 345 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت كرده است كه فرمودند : « صبح هنگامى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گرفته و غمگين بودند ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) خدمت ايشان عرض نمود : اى رسول‌خدا ! چرا شما را ناراحت و محزون مي‌بينم ؟ فرمودند : چرا چنين نباشم و حال آن كه ديشب در خواب ديدم بنى تيم و بنى عدى و بنى اميه از منبرم بالا مي‌روند و مردم را از اسلام به قهقرا به

--------------------------- 31 ---------------------------

جاهليت باز مي‌گردانند ، پرسيدم : پروردگارا ! اين رخداد در زمان حيات من است يا پس از مرگم ؟ فرمود : پس از مرگ . »

اهل‌سنت اين روايت را از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) صحيح مى دانند :

خلافت پس از من سى سال است

مسند احمد 4 / 273 از نعمان بن بشير مي‌آورد : « با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در مسجد نشسته بوديم . بشير بن سعد هم كه سخنان آن حضرت را به خاطر مي‌سپرد حضور داشت . ابو ثعلبه خشنى آمد و از بشير پرسيد : آيا گفتار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى حاكمان را به ياد داري ؟ حذيفه

[ كه حاضر بود ] پاسخ داد : من خطبه ايشان را در خاطر دارم ، پس ابو ثعلبه نشست . حذيفه گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود :

هر آن مقدارى كه خدا بخواهد نبوت ميان شما خواهد ماند ، و هنگامى كه اراده كند آن را برمي‌دارد ، سپس خلافتى به شيوه نبوت ، آن مقدارى كه خداوند اراده نمايد خواهد بود ، تا آن زمان كه آن را بر اساس مشيت خود بردارد ، سپس پادشاهى ستمكارانه‌اى خواهد بود ، تا خداوند بساط آن را برچيند ، پس از آن سلطنتى جبارانه خواهد آمد ، كه آن را هم از ميان مي‌برد ، در نهايت [ مجدداً ] خلافتى به شيوه نبوت خواهد بود .

حبيب بن سالم كه اين روايت را از نعمان نقل مي‌كند مي‌گويد : وقتى عمر بن عبد العزيز بر مسند خلافت تكيه زد ، يزيد بن نعمان بن بشير از ياران وى بود . اين حديث را براى يادآوري ، به او نوشتم و گفتم : اميدوارم حكومت عمر بن عبد العزيز ، آن حكومتى باشد كه بعد از آن دو پادشاهى ستمكارانه و جبارانه قرار دارد ! يزيد بن نعمان نامه‌ى مرا نزد عمر بن عبد العزيز برد كه خوشايند و مسرّت وى را در پى داشت . » ( 1 ) ( 1 ) . على رغم آنچه برخى تصور مي‌كنند ، عمر بن عبد العزيز نيز بسان ديگر حاكمان اموي ، شخصيتى ظالم بوده است . علامه‌ى اميني ( رحمه الله ) در مورد برداشته شدن بدگويى به حضرت امير ( عليه السلام ) توسط وي ، كلامى دقيق دارد كه شايسته است بدان مراجعه شود ، ر . ك به الغدير 10 / 266

امام زين العابدين ( عليه السلام ) درباره‌ى او مي‌فرمايند : هنگامى كه بميرد ، آسمانيان بر او لعنت مي‌فرستند ، ولى اهل زمين برايش استغفار مي‌كنند ، بصائر الدرجات / 170 . و نبايد فراموش كرد كه وى از سال 99 تا سال 101 هجرى كه از دنيا رفت ، به مدت دو سال خلافت امام باقر ( عليه السلام ) را غصب كرده است . م

--------------------------- 32 ---------------------------

طيالسى در مسند خود / 31 به نقل از معاذ بن جبل آورده است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « خداوند اين امر را با نبوت و رحمت آغاز كرد ، سپس خلافت و رحمت خواهد بود ، پس از آن حكومتى ستمكارانه ، و بعد حكومتى جبارانه با زور و غلبه و فساد در زمين خواهد بود كه زنا كردن ، نوشيدن شراب و پوشيدن حرير را حلال مي‌شمارند ، در اين راه يارى مي‌شوند و پيوسته دنيا به كام آنان است ، تا خدا را ملاقات كنند . »

در سنن دارمى 2 / 114 از ابو عبيده از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين مي‌آورد : « آغاز دينتان با نبوت و رحمت است ، سپس حكومت و رحمت ، بعد پادشاهي‌اى كه هيچ خيرى در آن نيست ، سپس سلطنتى جبارانه كه شراب و حرير در آن روا شمرده مي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . ابو يعلى در مسند 2 / 177 مشابه اين حديث را آورده است ، و نيز المعجم الكبير طبرانى 11 / 88 با اين تفاوت كه در آن چنين آمده است : سپس مانند خران به جان يكديگر مي‌افتند .

نگارنده : اين حديث صحيح است و بنى اميه را به عنوان « رهبران گمراه كننده » معرفى مي‌كند و تصريح دارد كه حكومت معاويه و تمام كسانى كه پس از وى تا عمر بن عبد العزيز آمدند ، حكومتى جبارانه ، ظالمانه و غير شرعى بوده است .

ابن حجر عسقلانى در فتح البارى 8 / 61 مي‌گويد : « اشاره وى [ ذو عمرو يمانى در روايت بخاري ( 2 ) ( 2 ) . 5 / 113

] بدين سخن [ كه هرگاه پاى شمشير به ميان آيد ، سلطنت و پادشاهى خواهد بود ] با حديثى كه احمد و اصحاب سنن آورده‌اند و ابن حبان و ديگران آن را صحيح شمرده‌اند مطابقت دارد كه سفينه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند :

خلافت پس از من سى سال است ، و پس از آن به حكومتى ظالمانه تبديل مي‌شود . »

البانى در صحيحه 1 / 742 مي‌نويسد : « اين حديث را احمد ، ابوداود ، ترمذى و حاكم نقل كرده‌اند و دليل بر صدق نبوت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است ، چون ابوبكر سال 11 هجرى بر مسند حكومت نشست و حسن بن علي ، سال 41 از خلافت كناره‌گيرى كرد كه سى سال تمام مي‌شود . »

ما سنيان را با اين حديث [ كه خود صحيح مي‌دانند ] ملزم مي‌نماييم تا بپذيرند حكومت معاويه و امثال وى نامشروع است . لكن ما خود آن را نمي‌پذيريم ، چرا كه با وصيت متواتر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

--------------------------- 33 ---------------------------

نسبت به اميرالمؤمنين و عترت ( عليهم السلام ) تعارض دارد ، هم‌چنان‌كه آن را تلاشى براى خارج كردن

عمر بن عبد العزيز از دايره‌ى نكوهش عام و فراگير پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى بني‌اميه مي‌دانيم .

حكومت رهبران گمراهى و پيروان آنان

تا ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ادامه دارد

مقدسى سلمى در عقد الدرر / 62 به نقل از حذيفه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « بدا به حال اين امت از پادشاهان جبار كه چگونه مي‌كشند و چسان مي‌ترسانند ، مگر كسانى را كه آشكارا از آنها اطاعت كنند . مؤمن پارسا ، با زبان خود تظاهر به دوستى مي‌كند ، اما قلباً از آنان

گريزان است .

پس آنگاه كه خداوند اراده كند دوباره اسلام را عزيز و سربلند گرداند ، تمام ستمگران را از بين مي‌برد و اوست كه بر هر آنچه بخواهد قادر است ، و تواناست كه امتى را پس از فساد و تباهى اصلاح كند .

اى حذيفه ! اگر از دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد ، خداوند آن روز را آنقدر طولانى كند تا مردى از اهل‌بيتم حكمرانى نمايد . معركه‌ها بر دست او واقع مي‌شود و اوست كه اسلام را پديدار مي‌كند . خداوند از وعده‌اش تخلف نمي‌كند و او سريع الحساب است .

مقدسى در ادامه مي‌نگارد : حافظ ابو نعيم اصفهانى اين حديث را در صفة المهدى

آورده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز العرف الوردى في اخبار المهدى 2 / 2 ، البرهان متقى هندى / 92 ، ينابيع المودة / 448 و كشف الغمة 3 / 262

--------------------------- 34 ---------------------------

.

--------------------------- 35 ---------------------------

فصل دوم

دجال

دجال در نگرش مسلمين ، يهود و آن دسته از صحابه كه تحت تأثير انديشه‌ى يهود بودند

--------------------------- 36 ---------------------------

دجال در نگرش اهل‌بيت ( عليهم السلام )

آنچه در منابع شيعيان درباره‌ى دجال و حركت وى بيان شده است ، با آنچه در احاديث سني‌هاست ، از چند جهت تفاوت دارد :

1 . نزد ما شيعيان ، دجال يهودى است و بر ضد حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) دست به شورشى جهانى مي‌زند . اين رخداد پس از ظهور امام و برپايى دولت جهانى ايشان و نيز بعد از فرود آمدن حضرت عيسي ( عليه السلام ) از آسمان ، اتفاق مي‌افتد .

پيروان او يهوديان و ناصبي‌ها هستند . ظاهراً دجال از پيشرفت دانش آن روزگار نيز استفاده مي‌كند و از فريب‌كارى و افسونگرى نيز بهره خواهد جست !

كمال الدين / 528 از عبدالله‌بن‌عمر نقل مي‌كند كه اكثر پيروان دجال يهوديان ، زنان و

اعراب هستند .

2 . احاديث شيعيان از عناصر اسطوره‌اى و افسانه‌اى دجال كه در منابع ديگران به وفور يافت مي‌شود ، عارى است .

3 . كعب الأحبار معتقد است كه شورش دجال بلافاصله پس از فتح قسطنطنيه است و قيامت پس از آن برپا مي‌شود . اما چنين پندارى در منابع ما مردود است ، چرا كه دولت عدل الهى زمانى طولانى استمرار خواهد داشت .

4 . در روايات ما ، دجال آخرين طاغوت و پيشواى گمراهى است .

در كافى 8 / 296 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « تا ظهور دجال ، براى هر كسى كه مردم را به سوى خويش بخواند ، كسانى خواهند بود كه با او بيعت كنند و هر كس پرچم گمراهى برافرازد ، صاحب آن طاغوت است . »

در بصائر الدرجات / 317 از امير المؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « پيش از آنكه مرا از دست بدهيد ، هر سؤالى داريد بپرسيد . به خدا سوگند ، از من درباره‌ى گروهى كه يكصد نفر را رهبرى مي‌كنند نمي‌پرسيد ، مگر آنكه به شما خواهم گفت رهبر ودعوت كننده‌ى به آن كيست ، تا زمانى كه دجال خروج كند . »

--------------------------- 37 ---------------------------

5 . عمده‌ى دشمنان اهل‌بيت پيروان دجال‌اند .

در امالى شيخ طوسى 1 / 59 از رافع غلام ابوذر آمده است : « ابوذر ( رحمه الله ) را در حالى كه حلقه‌ى در كعبه را گرفته و رو به جانب مردم كرده بود ديدم كه مي‌گفت : نزد كسى كه مرا مي‌شناسد من جندب‌ام و براى آنكه مرا [ بدين نام ] نمي‌شناسد ، ابوذر غفاري ، شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : هر كسى كه با من در اين زمان و با اهل‌بيتم پس از من بجنگد ، خداوند او را در آخرالزمان در ميان پيروان دجال قرار خواهد داد . همانا اهل‌بيتم در ميان شما همانند كشتى نوح‌اند كه هر كسى سوار آن شود ، نجات يافته و كسى كه سرپيچى كند ، غرق خواهد شد ، و بسان باب حطه [ در ميان بني‌اسرائيل ] هستند كه هر كه از آن وارد شود نجات يابد ، و هر آنكه داخل نشود هلاك گردد . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در امالى طوسى 2 / 74 و رجال كشى 1 / 115 . نظير آن در مصادر سنيان بدون ذكر دجال آمده است ، به عنوان نمونه : مسند شهاب 2 / 273 ، مناقب ابن مغازلى / 68 و 134 ، امالى شجرى 1 / 151 ، ميزان الاعتدال 1 / 482 ، مقتل خوارزمى 1 / 104 ، كشف الأستار هيثمى 3 / 222 . و نيز ر . ك به المستدرك 3 / 150 ، المعجم الصغير 1 / 139 و مجمع الزوائد 9 / 168 .

محاسن برقى 1 / 90 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : هر كسى با ما اهل‌بيت دشمنى كند ، خدا او را يهودى محشور گرداند . گفتند : اى رسول‌خدا ! حتى اگر شهادتين را بگويد ؟ فرمود : آري ، با اين دو كلمه تنها از ريخته شدن خونش يا از پرداخت جزيه - با حالت خوارى - جلوگيرى مي‌كند .

در ادامه فرمودند : هر كسى با ما اهل‌بيت دشمنى كند ، خدا او را يهودى محشور مي‌كند . پرسيدند : اى رسول‌خدا ! چگونه چنين مي‌شود ؟ فرمود : اگر دجال را دريابد ، به او ايمان مي‌آورد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ثواب الاعمال / 203

در رجال كشى 2 / 697 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند ارواح را دو هزار سال پيش از اجساد آفريد و آنها را در هوا قرار داد ، پس هر آنچه از آنان در آنجا يكديگر را شناختند ، در اينجا با هم الفت گرفتند و هر آنچه در آنجا يكديگر را نشناختند در اينجا دچار اختلاف شدند . هر كسى كه به ما اهل‌بيت نسبت دروغ دهد ، خداوند او را در روز قيامت نابينا و

--------------------------- 38 ---------------------------

يهودى محشور گرداند ، و اگر دجال را درك كند به او ايمان مي‌آورد ، و اگر او را درك نكند در قبر به او ايمان خواهد آورد . »

مشارق انوار اليقين / 52 از ابو سعيد خدرى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « اى مردم ! هر كسى با ما اهل‌بيت دشمنى ورزد ، خداوند او را يهودى محشور كند و اسلامش نفعى برايش نخواهد داشت . اگر دجال را دريابد ، به او ايمان مي‌آورد ، و اگر بميرد خداوند او را از قبر برانگيزد تا به او ايمان آورد . » ( 1 ) ( 1 ) . فسوى در المعرفة و التاريخ / 833 آن را نقل مي‌كند .

معناى اين احاديث آن است كه ناصبي‌ها در زمان حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) هم پيمانان و پيروان يهود خواهند بود .

6 . بر اساس روايات ما ورود به مدينه بر دجال حرام است كه مشابه آن را سنيان نيز روايت كرده‌اند .

شيخ صدوق در من لا يحضره الفقيه 2 / 564 نقل مي‌كند كه امام صادق ( عليه السلام ) دجال را ياد كرده فرمودند : « هر دشت و پهنه‌اى را زير پا مي‌نهد مگر مكه و مدينه را ، زيرا كه بر هر گذرگاهى از گذرگاه‌هاى مكه و مدينه فرشته‌اى است كه آنجا را از طاعون و دجال حفظ مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . تهذيب الاحكام 6 / 12 و وسائل الشيعة 10 / 272

[ اهل‌سنت على رغم اينكه مشابه اين حديث را روايت كرده‌اند ] و ليكن مواردى را از آن استثناء كرده‌اند و بدين وسيله حرمت ورود وى به مدينه را نقض نموده‌اند ، مواردى كه در روايات ما يافت نمي‌شود . آنان چنين تصوير كرده‌اند كه دجال داخل مدينه مي‌شود .

7 . روايت مرسلى وجود دارد و از آن چنين فهميده مي‌شود كه دجال اهالى بصره را مي‌كشد .

در شرح نهج‌البلاغة ابن ميثم بحرانى 1 / 289 آمده است : « وقتى جنگ اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) با اصحاب جمل تمام شد ، به منادى دستور دادند تا ميان اهالى بصره ندا دهد كه به خواست خدا از فردا تا سه روز نماز جماعت برگزار مي‌شود و بهانه‌اى براى شركت نكردن قابل قبول نيست ، مگر كسى عذر موجّه يا بيمارى داشته باشد ، پس [ تخلف نكرده و ] راهى براى مؤاخذه‌تان قرار ندهيد .

--------------------------- 39 ---------------------------

وقتى مردم گرد آمدند ، امام ( عليه السلام ) در مسجد جامع براى آنان نماز صبح گزارد ، بعد از اتمام نماز ايستاد و به ديوار سمت قبله در طرف راست مصلّا تكيه داد و سخنرانى كرد .

امام ( عليه السلام ) خدا را سپاس گفت و چنان‌كه شايسته‌ى اوست ستود ، بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) درود فرستاد و براى مردان و زنان مؤمن و مسلمان طلب آمرزش كرد ، آنگاه فرمودند :

اى اهالى شهر زير و رو شده ، كه سه بار ساكنانش را زير و رو كرد و خدا براى چهارمين بار آن را زير و رو خواهد كرد ، اى سپاه آن زن و ياران آن حيوان [ شتر عايشه ] ! تا وقتى آن حيوان نعره مي‌زد ، جنگيديد ، اما چون پى شد ، پا به فرار گذارديد . اخلاق شما پست و آب آشاميدني‌تان شور و ناگوار است . سرزمين شما متعفّن‌ترين سرزمين‌هاى خدا و دورترين آنها از آسمان است . نه دهم شر و فساد در شهر شما نهفته شده است ، كسى كه در شهر شما باشد ، به خاطر گناه اوست ،

و آن كس كه بيرون برود ، عفو خداوند او را در يافته است ، گويى شهر شما را مي‌بينم كه آب تمام آن را فرا گرفته و همانند سينه‌ى پرنده‌اى بر روى دريا ، از شهرتان چيزى بجز كنگره‌هاى مسجد ديده نمي‌شود .

در اينجا احنف بن قيس برخاست و گفت : اى اميرمؤمنان ! اين اتفاق چه زمانى رخ مي‌دهد ؟ حضرت فرمود : اى ابا بحر ! بين تو و آن زمان قرن‌ها فاصله است و تو هرگز آن هنگام را در نخواهى يافت . اما حاضران به غائبان برسانند تا به برادرانشان خبر دهند هنگامى كه ديدند كلبه‌هاى بصره به خانه تبديل شد و نيزارهايش به كاخ ، پس فرار كنيد كه آن روز بُصيره [ بصره‌ى كوچك ] نداريد !

سپس به سمت راست رو كرده ، فرمود : فاصله شما با منطقه أبلة چقدر است ؟ منذر بن جارود گفت : پدر و مادرم فداى شما ، چهار فرسخ . فرمود : درست گفتي ، سوگند به خدايى كه محمد ( صلى الله عليه وآله ) را برانگيخت و با نبوت گرامى داشته ، به رسالت اختصاص داد و روحش را به بهشت برد ، هم چنان‌كه از من مي‌شنويد ، از ايشان شنيدم كه فرمودند : يا علي ! آيا مي‌دانى مسافت بين منطقه‌اى به نام بصره تا جايى كه أبلة ناميده مي‌شود ، چهار فرسخ است ؟ سرزمين أبلة محل ماليات بگيران خواهد بود و هفتاد هزار نفر از امتم در آن محل شهيد مي‌شوند كه مقام شهداى بدر را خواهند داشت .

--------------------------- 40 ---------------------------

منذر سؤال كرد : اى امير مؤمنان ! پدر و مادرم فداى شما ، چه كسى آنها را مي‌كشد ؟ فرمودند : برادران جن . آنان گروهى همچون شياطين‌اند ، سياه پوست ، بد بو و بسيار شرور هستند و غنيمت شان اندك است [ چرا كه اهتمام آنان به كشتن است نه كسب غنيمت ] . خوشا به حال كسى كه آنان را بكشد يا به دست آنان كشته شود . در آن زمان ، گروهى براى جهاد با آنها قيام مي‌كنند كه در چشم متكبران آن روزگار خوار و در زمين گمنامند ، ولى در آسمان مشهور . آسمان و اهل آن و زمين و اهل آن برايشان مي‌گريند .

در اين هنگام ديدگان حضرت پر از اشك شد و فرمود : اى بصره ! بدا به حال تو ، از لشكرى كه نه گرد و غبارى دارد ، و نه سر و صدايي .

منذر پرسيد : اى امير مؤمنان ! از آنچه فرموديد ، چه بر سر اهالى بصره بر اثر غرق شدن خواهد آمد ؟ و ويح و ويل يعنى چه ؟ فرمود : اينها دو در هستند ، ويح در رحمت و ويل در عذاب .

اى پسر جارود ! فتنه‌هاى بزرگى به وقوع خواهد پيوست ، يكى از آنها آن است كه گروهى خواهند بود كه يكديگر را مي‌كشند ، و نيز فتنه‌اى كه در پى آن خانه‌ها ويران مي‌شود ، اموال به غارت مي‌رود ، مردها كشته مي‌شوند و زنان اسير شده ، ذبح مي‌گردند . واى كه تا چه اندازه سرگذشت آن زنان عجيب است !

از ديگر فتنه‌ها آن است كه دجال اكبر در آن منزل مي‌كند . او يك چشم است ، چشم راستش كور و چشم ديگرش گويا خون آلود است و از سرخى چونان لخته‌ى خونى مي‌نمايد . حدقه‌ى چشمش چنان از كاسه بالا زده كه گويى دانه انگورى است كه روى آب آمده باشد . از اهالى بصره ، به تعداد شهداى أبلة از او پيروى مي‌كنند . انجيل‌هايشان را بر سينه دارند ، برخى كشته شده و بعضى مي‌گريزند . پس از آن زمين لرزه‌اى است ، سپس پرتاب ، به دنبال آن فرو رفتن زمين و در پى آن مسخ خواهد بود . آنگاه گرسنگى و قحطى شديدى پيش مي‌آيد و بعد از آن مرگ سرخ كه همان غرق شدن است ، خواهد بود .

اى منذر ! براى بصره سه نام ديگر در زُبُر اوّل آمده است كه كسى جز عالمان از آن آگاه نيست ؛ خريبه ، تدمر و مؤتفكه .

--------------------------- 41 ---------------------------

اى منذر ! قسم به كسى كه دانه را شكافت و انسان را آفريد ، اگر بخواهم مي‌توانم يك به يك خراب شدن مناطق را برايتان بگويم كه تا قيامت ، چه زمانى ويران مي‌شوند و چه هنگام آباد . نزد من در اين باره دانش فراوانى است ، اگر بپرسيد ، مرا بدان آگاه خواهيد يافت و هيچ اشتباهى در آن نخواهم داشت .

در اين هنگام مردى برخاست و گفت : يا اميرالمؤمنين ! اهل جماعت و اهل تفرقه و پيروان سنت و بدعت كيانند ؟ امام ( عليه السلام ) فرمودند : دقت كن ، حال كه از من پرسيدى بفهم و پس از من از احدى نپرس . اهل جماعت منم و پيروان من‌اند ، هرچند اندك باشند .

اين مطلب ، حق و به امر خدا و رسول اوست .

اما اهل تفرقه و اختلاف ، مخالفان من و مخالفان پيروان من هستند ، هرچند بسيار باشند .

پيروان سنت ، كسانى هستند كه به آنچه خدا و رسول سنت قرار داده‌اند عمل مي‌كنند ، نه آنان كه به رأى و خواست خود رفتار مي‌كنند ، هر چند تعدادشان زياد باشد . » ( 1 ) ( 1 ) . از همان منبع در بحار الانوار 3 / 15 و 32 / 253

اين خطبه مرسل است و نمي‌توان بدان استدلال نمود ، مگر بخش نخست آن تا جايى كه مي‌فرمايد :

« همانند سينه‌ى پرنده‌اى بر روى دريا ، از شهرتان چيزى بجز كنگره‌هاى مسجد ديده نمي‌شود » چرا كه تاريخ نگارانى مانند ابن ابى الحديد و ابن منظور ، آن را نقل كرده‌اند .

نكته‌اى در اينجا لازم به ذكر است : آن قسمتى از روايت كه سخن از دجال به ميان آورده مبهم است ، چون ممكن است مقصود از آن ، شورش زنگيان باشد كه رخ داده است ،

و اوصافى كه امام ( عليه السلام ) در آغاز خطبه براى دجال بيان مي‌فرمايند بر آن منطبق است ، آنجا كه مي‌فرمايند :

« آنان سياه پوست ، بد بو و بسيار شرور هستند و غنيمت شان اندك است . خوشا به حال كسى كه آنان را بكشد و يا به دست آنان كشته شود . »

8 . در روايات ما آغاز شورش دجال از شهر بلخ در كشور افغانستان است .

در بصائر الدرجات / 141 روايت مي‌كند كه مردى از اهالى بلخ نزد امام باقر ( عليه السلام ) آمد ، حضرت به

--------------------------- 42 ---------------------------

او فرمودند : « اى خراساني ! فلان منطقه را مي‌شناسي ؟ پاسخ داد : آري ، فرمودند : آيا فلان دره كه در آن منطقه قرار دارد و چنان اوصافى دارد را مي‌شناسي ؟ آن شخص گفت : آري ، ايشان فرمودند : دجال از آنجا خارج مي‌گردد . »

كمال الدين 1 / 250 در حديثى طولانى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از خداوند متعال روايت مي‌كند : « مردى از فرزندان امام‌حسين ( عليه السلام ) خارج مي‌شود . دجال از سمت مشرق از سيستان قيام مي‌كند ، و سفيانى ظهور خواهد كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . المحتضر / 141 ، بحار الانوار 26 / 189 و 52 / 190 . در 51 / 68 آن را از كمال الدين نقل مى نمايد .

معناى اين حديث آن است كه حركت دجال از مناطق آن ديار آغاز مي‌شود .

9 . در روايات ما كسى كه دجال را مي‌كشد حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است ، و حضرت عيسي ( عليه السلام ) ايشان را در اين راه يارى مي‌رساند .

در كمال الدين 2 / 335 از مفضل از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « خداوند تبارك و تعالى چهارده هزار سال قبل از آفرينش مخلوقات ، چهارده نور را آفريد كه

ارواح ما بودند .

پرسيدند : اى فرزند رسول‌خدا ! اين چهارده نفر چه كسانى هستند ؟ فرمود : محمد ، علي ، فاطمه ، حسن ، حسين و امامان از نسل حسين . آخرينشان قائم است كه پس از غيبت قيام كرده ، دجال را مي‌كشد و زمين را از هر ستم و بيدادى پاك مي‌نمايد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز اثبات الهداة 1 / 517 و بحار الانوار 15 / 23

الكامل فى السقيفة اثر عماد الدين طبرى / 643 از امام زين العابدين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « حق تعالى حلم و علم و شجاعت و سخاوت به ما داد ، و محبت بر دل مؤمنان نهاد ، و رسول و وصى او و سيدالشهداء و جعفر طيارِ در بهشت و دو سبط اين امت و مهدى كه دجال را بكشد از ماست . » ( 3 ) ( 3 ) . اين كتاب فارسى است و به قرن هفتم مربوط مي‌شود ، لذا عين عبارات ايشان را آورديم . م

10 . در روايات ما حضرت مسيح ( عليه السلام ) امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را در مقابل دجال يارى مي‌نمايد .

شيخ صدوق ( رحمه الله ) در امالى / 224 از حماد و او از عبدالله بن سليمان كه كتاب‌هاى آسمانى را خوانده بود ، چنين نقل مي‌كند : « در انجيل خوانده‌ام [ كه خداوند مي‌فرمايد : ] اى عيسي !

--------------------------- 43 ---------------------------

نسبت به امر من جدّيت ورز و در آن سستى ننما و [ گفتار مرا ] بشنو و اطاعت كن . اى پسر آن بانوى پاكيزه ، پاكدامن و دوشيزه ! تو بدون پدر به دنيا آمدى و من تو را به عنوان نشانه‌اى براى جهانيان آفريدم ، پس تنها مرا بپرست و فقط بر من توكل كن . كتاب [ خدا ] را با جدّ و جهد بگير و آن را براى اهالى سوريه به زبان سريانى تفسير كن ، به تمام كسانى كه نزد تو هستند برسان كه من خداوندگار پايدار و به دور از زوال هستم . پيامبر مرا كه اهل ام القرى [ مكه ] و صاحب شتر ، زره ، تاج [ عمامه ] ، نعلين و عصا است تصديق نماييد ، همو كه چشمانش درشت و زيبا ، جبينش گشاده ، دو گونه‌اش برجسته ، بيني‌اش كشيده و در وسط آن برآمدگى است ، دندان‌هايش با فاصله . . . داراى نسلى اندك است ، نسل او تنها از دخترى مبارك است كه براى آن دختر خانه‌اى در بهشت خواهد بود كه درآن نه سر و صدا است و نه خستگى و رنج . هم‌چنان‌كه زكريا كفالت مادرت را عهده دار شد ، آن پيامبر نيز در آخرالزمان ( 1 ) ( 1 ) . آخرالزمان امرى نسبى است .

كفالت آن دختر مبارك را بر عهده خواهد گرفت . آن دختر دو جوجه [ فرزند ] دارد كه هر دو به شهادت مي‌رسند .

سخن آن پيامبر قرآن و دين او اسلام است و من سلام هستم ، طوبى براى آنكه دوران او را دريابد و گفتار او را بشنود .

مسيح به درگاه خداوند عرضه داشت : پروردگارا ! طوبى چيست ؟

خدا در پاسخ او فرمود : درختى است در بهشت كه من خود آن را كاشته‌ام ، بر تمامى بهشت سايه مي‌افكند ، ريشه‌ى آن از رضوان و آب آن از چشمه‌ى تسنيم است ، خنكاى آن چشمه خنكاى كافور است و طعم آن طعم زنجبيل ، هر كس از آن بنوشد تا ابد تشنه

نخواهد شد .

مسيح گفت : خدايا ! مرا از آن بنوشان .

خداوند فرمود : اى عيسي ! نوشيدن از آن چشمه بر بشر حرام است تا هنگامى كه آن پيامبر از آن بياشامد ، و آشاميدن از آن بر امت‌ها حرام است تا زمانى كه امت او از آن بنوشند .

اى عيسي ! من تو را به سوى خود بالا مي‌برم ، و در آخرالزمان تو را فرو خواهم فرستاد

--------------------------- 44 ---------------------------

تا از امت او شگفتي‌ها ببينى و آنان را در مقابل دجال يارى نمايي . تو را در هنگام نماز

فرو مي‌فرستم تا با آنها نماز بگزاري . آنان امتى هستند كه مورد رحمت خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كمال الدين 1 / 159

11 . در روايات ما سخن از استمرار حيات پس از دجال است كه ردّى بر نظر كسانى است كه مي‌پندارند يأجوج و مأجوج پس از وى خواهند آمد و در پى آن زندگى پايان مي‌پذيرد و قيامت

برپا مي‌شود !

در كافى 5 / 260 از سيابه روايت مي‌كند كه مردى از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيد : « فدايت شوم ، از گروهى مي‌شنوم كه مي‌گويند كشاورزى مكروه است .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : زراعت كنيد و بكاريد . به خدا سوگند ، مردمان كارى حلالتر و پاكتر از آن انجام نداده‌اند . به خدا قسم پس از خروج دجال نيز كشاورزى و كاشت نخل

خواهد بود . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز من لا يحضره الفقيه 3 / 250 ، تهذيب الاحكام 6 / 384 ، وسائل الشيعة 13 / 193 ، الغايات شيخ جعفر بن احمد قمى / 88 ، و به نقل از آن در بحار 103 / 68

12 . برخى روايات ما با روايات فراوان سنيان - كه دجال را از علائم قيامت قلمداد مي‌كند - موافقت دارد ، و ليكن بعضى سندهاى آن با اسناد نامقبول سني‌ها نزد ما مطابقت دارد و لذا در صحت آن روايات و نيز در ترتيبى كه درباره‌ى علائم قيامت در آنها آمده ، دچار مشكل مى شويم .

يكى از آن روايات آن است كه در غيبت شيخ طوسي / 267 از حضرت امير ( عليه السلام ) آمده كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند :

« ده رخداد پيش از قيامت حتمى است ؛ خروج سفياني ، دجال ، دود ، دابة الارض ،

خروج قائم ، طلوع خورشيد از مغرب ، فرود آمدن مسيح ، فرو رفتن زمين در مشرق ، فرو رفتن زمين در جزيرة العرب ، و خروج آتشى از سرزمين عدن كه مردم را به سمت محشر سوق مي‌دهد . »

13 . روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ضرر منافقِ در تشيع بر شيعيان را ، از ضرر دجال بيشتر مي‌شمارد .

صفات الشيعة شيخ صدوق / 14 از امام رضا ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در ميان كسانى كه ادعاى

--------------------------- 45 ---------------------------

مودّت ما اهل‌بيت را دارند ، افرادى هستند كه فتنه‌ى آنان براى شيعيان ، از فتنه‌ى دجال سخت تر است !

[ راوى حديث ، حسن بن على خزاز مي‌گويد : ] عرضه داشتم : اى فرزند رسول‌خدا !

به خاطر چه چيزي ؟

فرمودند : به خاطر دوستى دشمنان ما و دشمنى دوستان ما ! وقتى چنين شود حق و باطل به هم آميخته و امر مشتبه مي‌گردد و لذا مؤمن از منافق شناخته نمي‌شود . »

در احاديث ، دروغ پردازان به عنوان كسانى كه عرصه را براى پيروان دجال مهيا مي‌كنند ، معرفى شده اند .

كتاب سليم / 405 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « براى دينتان از سه كس بر حذر باشيد ؛ از كسى كه قرآن را قرائت مي‌كند ، اما همين كه نشاط و خرّمى آن بر چهره‌اش ديده شد ، شمشير به روى برادر مسلمانش كشيده و او رابه شرك متّهم مي‌نمايد .

عرضه داشتم : يا رسول الله ! كدام يك از آن دو به شرك سزاوارتر است ؟ فرمودند : آنكه تهمت زده است .

[ دومين نفر ] كسى كه رخدادهاى روزگار او را [ به بازى گرفته ، ] خوار گرداند و هر امر دروغينى كه جلوه كند او دنباله‌ى آن را گرفته ، بيشتر گستراند ، اگر دجال را دريابد از او پيروى خواهد كرد .

[ سومين شخص ] كسى است كه خداى عزوجل به او قدرتى داده ، لذا مي‌پندارد كه فرمان بردارى از او اطاعت از خداست ، و سرپيچى از او سرپيچى از فرمان خدا . اين در حالى است كه او دروغ مي‌گويد چرا كه هيچ اطاعتى نسبت به مخلوقى در معصيت خالق نيست ، كسى كه سرپيچى خدا مي‌كند هيچ حق فرمان بردارى ندارد ، اطاعت تنها براى خدا ، پيامبرش و صاحبان امر - همان كسانى كه خدا با خود و پيامبرش قرين كرده و فرموده : أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمر مِنْكُمْ ، اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ! خدا را اطاعت كنيد و پيامبر و اولياى امر خود را [ نيز ] اطاعت كنيد - است ، زيرا خدا تنها از آن جهت فرمان به اطاعت از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) داده است كه معصوم و پاك است و به معصيت خدا فرمان نمي‌دهد ،

--------------------------- 46 ---------------------------

و نيز تنها از اين بابت دستور داده از صاحبان امر اطاعت شود ، كه معصوم و پاكند و به معصيت خدا امر نمي‌كنند . »

ابن‌حماد نيز پاره‌اى از آن را در الفتن 2 / 520 آورده است ، او چنين روايت مي‌كند : « مردى است كه رخدادهاى روزگار او را [ به بازى گرفته ، ] خوار گرداند و هر امر دروغينى كه جلوه كند و پايان پذيرد دنباله‌ى آن را گرفته ، بيشتر مي‌گستراند ، اگر دجال را دريابد از او پيروى

خواهد نمود . »

14 . در احاديث ما آمده است كه بدترين مردمان پيشوايان گمراهي‌اند و آنان دوازده نفرند ، شش تن از پيشينيان و شش تن از پسينيان ، و يكى از آنان دجال است .

خصال / 457 از ابو ذر از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « بدترين اولين و آخرين دوازده نفرند : شش تن از اولين و شش تن از آخرين ، سپس شش نفر نخستين را نام بردند : فرزند آدم كه برادرش را كشت ، فرعون ، هامان ، قارون ، سامرى و دجال ، كه نامش در پيشينيان است ، اما در زمره پسينيان خروج مي‌كند . . . »

كتاب سليم بن قيس ( رحمه الله ) / 161 از حضرت امير ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در حالى كه شما [ سلمان ، ابوذر ، زبير و مقداد ] شاهد بوديد ، از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى آنان [ دوازده نفر كه در تابوتى در آتش‌اند ، شش نفر از اولين و شش نفر از آخرين ] پرسيدم و ايشان در پاسخ فرمودند :

اما پيشينيان : فرزند آدم كه برادرش را كشت ، فرعون فرعون‌ها ، كسى كه با ابراهيم درباره‌ى پروردگارش ستيزه كرد ، دو مرد از بنى اسرائيل كه كتاب خود را تحريف و سنّت‌هايشان را دگرگون كردند ، يكى از آنان مردمان را يهودى كرد و ديگرى مردمان را به كيش نصارى در آورد ، ششمين آنان هم ابليس است ، و دجال از جمله آخرين مي‌باشد . . . . »

--------------------------- 47 ---------------------------

نگرش يهود نسبت به دجال

1 . دجال ، مهدى موعود يهود :

مناوى در فيض القدير 3 / 718 از بسطامى چنين نقل مي‌كند : « دجال ، مهدى يهود است و آنان انتظار وى را مي‌كشند ، چنان‌كه مؤمنان منتظر مهدى هستند ! وى از كعب الأحبار روايت مي‌كند كه دجال مردى است كور ، با قدى بلند و سينه‌اى پهن . او ادعاى خدايى مي‌كند . كوهى از نان و كوهى از انواع ميوه‌ها را به همراه دارد . اصحاب عيش و خوش گذرانى همه در نزد او بر طبل‌ها زده ، به كار ساز و آواز و نواختن تار و طنبور مشغولند . هر كسى صداى او را بشنود ، از وى دنباله روى مي‌كند ، مگر آن كسى كه خدا حفظ كند .

وى مي‌گويد : از نشانه‌هاى خروج دجال ، وزيدن بادى مانند باد قوم عاد و شنيدن فريادى مهيب است . اين اتفاق زمانى مي‌افتد كه امر به معروف و نهى از منكر ترك شود ، زنا و خونريزى زياد گردد ، و عالمان به ستمگران متمايل شده ، نزد پادشاهان آمد و شد

داشته باشند .

دجال از سمت مشرق و از روستايى به نام دسر ابادين و از شهر هوازن و شهر اصفهان سوار بر الاغى خروج مي‌كند ، با دست خود ابر را مي‌گيرد ، و تا برآمدگى روى پايش در دريا فرو مي‌رود . مردم بسيارى زير گوش الاغش پناه مي‌گيرند . او چهل روز روى زمين مي‌ماند . سپس خورشيد در يك روز ، سرخ گون ، روز ديگر به رنگ زرد ، و سومين روز به رنگ سياه

طلوع مي‌كند .

آنگاه مهدى و لشكر او به دجال مي‌رسند ، او ازياران دجال سى هزار نفر را مي‌كشد كه در پى آن دجال شكست مي‌خورد ، سپس عيسى به زمين فرود مي‌آيد ، در حالى كه عمامه سبزى بر سر دارد و شمشيرى به ميان بسته است ، بر روى اسبش نشسته و دشنه‌اى در دست دارد ، پس به سوى دجال مي‌آيد و بر او ضربه مي‌زند و از پاى در مي‌آورد . »

2 . يهوديان دجال را پادشاه آخرالزمان ناميدند !

الدرالمنثور 5 / 353 مي‌نويسد : « ابن منذر از ابن جريح درباره‌ى اين آيه : لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ

--------------------------- 48 ---------------------------

وَالأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى غافر / 57

، قطعاً آفرينش آسمان‌ها و زمين بزرگتر [ و شكوهمندتر ] از آفرينش مردم است ، روايت كرده است : يهوديان مي‌گويند : در آخرالزمان پادشاهى از ميان ما خواهد آمد كه دريا تا دو زانوى اوست و ابر نزديك سرش ، پرنده را در ميان آسمان و زمين مي‌گيرد ، كوهى از نان و چشمه‌اى با خود به همراه دارد . پس اين آيه نازل شد . »

سيد ابن طاووس در اقبال الاعمال 2 / 319 جريان مناظره و گفتگوى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) با علماى نجران را نقل كرده ، مي‌نويسد : « يكى از آنان كه حارثه نام داشت ، مسلمان شد و به نجرانيان گفت : اى قوم ! شما را بر حذر مي‌دارم از اينكه يهوديانى را كه پيش از شما بودند اسوه و الگو قرار دهيد ، آنان به دو مسيح هشدار داده شدند : مسيح هدايت و مسيح ضلالت ، و براى هر كدام نشانه و علامتى قرار داده شد . آنها مسيح هدايت را انكار كرده ، تكذيب نمودند و به مسيح ضلالت كه دجال بود ايمان آوردند و انتظارش را مي‌كشيدند ، در فتنه غوطه خوردند و بر تازه مولود آن سوار شدند . پيش از آن نيز كتاب خدا را پشت سرشان انداختند ، و پيامبران او و بندگانى را كه بر پا دارندگان عدالت بودند كشتند ، پس خداوند عزوجل پس از آنكه بر آنان اتمام حجت كرد ، بصيرت را از آنها سلب نمود و اين به خاطر اعمال خود آنان بود . و به جهت ظلم و جورى كه روا مي‌داشتند پادشاهى را از آنان گرفت و به ذلت و خوارى دچارشان كرد . »

در اين روايت آمده است كه بزرگ آنها كه عاقب نام داشت گفتار حارثه را انكار نكرد ، بلكه صرفاً نسبت به تطبيق مسيح هدايت بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اعتراض كرد . معناى اين سخن آن است كه عاقب به بشارتى نبوى كه نزد آنان نسبت به پيامبر و دجالى وجود داشته ، اذعان داشته است و خواهد آمد كه آنان مسيح ( عليه السلام ) را مشيح [ كسى كه چيزى را لمس مي‌كند ] و مجدّف [ كسى كه داد و فرياد مي‌كند ] ناميدند و مقصودشان آن است كه او - پناه بر خدا - مسيح ضلالت و دجال است .

طبرى در تاريخ 1 / 12 مي‌نويسد : « مسيحيان يونانى چنين پنداشتند كه يهوديان سال‌هاى ما بين تاريخ خود و تاريخ مسيحيان را كاسته‌اند تا پيامبرى عيسى بن مريم ( عليه السلام ) را انكار كنند ، زيرا صفت و وقت مبعث وى در تورات مشخص بوده است . آنان گفتند : هنوز آن

--------------------------- 49 ---------------------------

وقتى كه در تورات براى آمدن عيساى موصوف به آن اوصاف معين شده ، نرسيده است . آنها چنين مي‌انگارند كه منتظر خروج و دوران او هستند . به پندار من كسى كه آنان انتظارش را مي‌كشند و ادعا مي‌كنند كه صفت وى در تورات هست ، همان دجال است كه پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى امت خويش وصف كرده و فرموده است كه غالب پيروان او يهوديان‌اند و اگر او عبدالله بن صياد باشد ، از نسل يهود است . »

3 . آن دجالى كه انبياى الهي ( عليهم السلام ) مردمان را درباره‌ى او هشدار داده‌اند شخصى مذموم است . اين در حالى است كه يهوديان درباره‌اش تعصب ورزيدند ، چرا كه اعتقاد داشتند او پادشاهى يهودى است و خدا وى را مانند حيوانى وحشى براى خوردن دشمنانش

خواهد فرستاد !

يهوديان به واسطه‌ى آن دسته از صحابه كه تحت تأثير خود داشتند ترس و بيم از دجال را در ميان مسلمانان نشر دادند ، تا اينكه خاخام كعب‌الاحبار از راه رسيد و دستگاه خلافت او را مرجع دينى مسلمانان قرار داد ، او هم به نشر اسرائيليات و گسترانيدن عقيده‌ى يهود در مورد دجال پرداخت ، گرچه مي‌كوشيد باور آنان را با چهره‌اى ديگر اظهار نمايد تا مبادا حقيقت او براى مسلمانان آشكار گردد ، از اين رو به تناقض گويى دچار شد !

4 . كعب‌الاحبار مي‌پندارد دجال شيطانى است كه در جزيره‌اى در قيد و بند مي‌باشد و بعدها آزاد خواهد شد .

ابن‌حماد در الفتن 2 / 541 از كلاعى رفيق كعب‌الاحبار نقل مي‌كند : « دجال انسان نيست بلكه شيطانى است كه در جزيره‌اى در هفتاد حلقه زنجير بسته شده است ، معلوم نيست كه چه كسى او را در قيد و بند كرده است ، آيا سليمان بوده يا شخصى ديگر ؟ چون وقت ظهورش فرا رسد ، خدا در هر سالى يك حلقه از او باز خواهد كرد ، وقتى ظهور كند ماده الاغى كه فاصله بين دو گوش آن چهل ذراع به ذراع خداوند است ، نزد او خواهد آمد كه اين براى سوارى تيز رو مقدار يك فرسخ است ، پس بر پشت آن منبرى از مس قرار داده ، روى آن مى نشيند ، قبائل جن با او بيعت مي‌كنند ، گنج‌هاى زمين را براى او خارج مي‌نمايند و مردم را

--------------------------- 50 ---------------------------

به خاطر او مي‌كشند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز فتح البارى 13 / 277

5 . يهوديان از همان زمان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ترس و بيم از دجال را نشر دادند .

در مناقب ابن شهر آشوب 1 / 129 آمده است : « عربى بيابانى نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آمد و گفت : اى پيامبر خدا ! به ما خبر رسيده كه مسيح - يعنى دجال - براى مردم و در حالى كه همه در معرض نابودى هستند ، نان و آبگوشت مي‌آورد ، آيا نظر شما اين است كه زهد ورزم و از خوردن آن بپرهيزم ؟ آن حضرت خنديدند و فرمودند : خداوند با هر آنچه [ ساير ] مؤمنين را بدان بي‌نياز گرداند ، تو را نيز بي‌نياز خواهد كرد . »

الفتن 2 / 581 روايتى را از ابو عمرو شيبانى مى آورد كه هيثمى در مجمع الزوائد 7 / 338 آن را توثيق مي‌كند ، وى مي‌گويد : « با حذيفه در مسجد نشسته بودم كه عربى بيابانى شتابان آمد و مقابل او ايستاد و پرسيد : آيا دجال خروج كرده است ؟ حذيفه گفت : من از غير دجال بيشتر مي‌هراسم تا از او ، دجال چيست ؟ فتنه‌ى او تنها چهل روز خواهد بود . . . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در المصنف ابن ابى شيبه 8 / 653

نگارنده : ببينيد كه تبليغات يهود درباره‌ى دجال حتى به عرب‌هاى بيابانى رسيده است و گذشت كه آن مرد عرب بيابانى او را تنها با نام مسيح نام برد ، آن گونه كه از يهوديان و يا از صحابه‌اى كه تحت تأثير آنان قرار گرفته بودند شنيده بود . معناى اين مطلب يكى آن است كه يهود در گسترش فرهنگ رعب و وحشت از دجال ، چنان به مقصود خود نائل شده بودند كه اين فرهنگ حتى به اعراب بيابان هم رسيده بود ، و ديگر آنكه صحابه‌اى كه تحت تأثير يهوديان بودند آرامش دادن‌هاى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را كتمان نمودند و فرهنگ ترسانيدنى را كه از يهود فرا گرفته بودند ، گسترش مي‌دادند !

ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 649 جريانى را آورده كه باعث تعجب است ، وى مي‌نويسد : « عايشه مي‌گويد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نزد من آمد در حالى كه من گريه مي‌كردم ، پس فرمود : چرا گريه مي‌كني ؟ پاسخ دادم : اى پيامبر خدا ! به ياد دجال افتادم . فرمود : گريه نكن ، زيرا اگر در زمانى كه من زنده‌ام خارج شود ، من شرّ او را از شما باز خواهم داشت ، و اگر بميرم پروردگارتان

--------------------------- 51 ---------------------------

يك چشم نيست .

به همراه دجال يهوديان اصفهان خروج خواهند كرد . او خواهد آمد تا اينكه به حومه‌ى مدينه برسد و در آن روزگار ، مدينه هفت در و بر هر درى دو فرشته خواهد داشت ، پس مردمان شرور مدينه نزد او مي‌روند ، او خواهد رفت تا آنكه به لُد [ منطقه‌اى در نزديكى بيت‌المقدس ] برسد ، در اين هنگام عيسى بن مريم فرود آمده ، او را مي‌كشد و در زمين چهل سال يا نزديك به آن ، به عنوان پيشوا و دادگرى عدل گستر ، زندگى خواهد كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . نظير آن در مسند احمد 6 / 75

گريه‌ى عايشه دليل بر آن است كه وى نيز تحت تأثير سخنان يهود قرار داشته و آنها را تصديق مي‌نموده است و لذا پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) او را آرامش دادند . البته او با وجود اين ، باز هم مردمان را از دجال مي‌ترسانيد !

ضحاك در الآحاد و المثانى 6 / 208 نقل مي‌كند كه « عايشه و حفصه ، سوده را در حالى كه خود را آراسته بود مشاهده كردند ، به او گفتند : دجال خارج شد و سوده را ترس فرا گرفت . وى زنى بلند قامت بود و [ تا اين را شنيد ] به خيمه‌اى كه براى ذخيره سازى هيزم تعبيه شده بود رفت ، حفصه مي‌گويد : ما خنديديم ، پس پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حالى كه سوده به خود مي‌لرزيد ، وارد [ خيمه ] شدند ، ايشان فرمود : چه چيزى برايت پيش آمده ؟ او در پاسخ گفت : اى رسول‌خدا ! دجال خارج شده است ؟ ايشان فرمود : نه ، و ليكن خارج مي‌شود ، و دست سوده را گرفته ، [ از خيمه ] بيرون بردند و با آستين لباسشان از چهره و پوشش او ، آثار دود و تار عنكبوت را زدودند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به السيرة النبوية ابن كثير 4 / 644

6 . يهوديان در حجةالوداع نيز مسلمانان را از دجال مي‌هراسانند !

بخارى در صحيح 5 / 125 از عبدالله ابن عمر روايت مي‌كند : « در حجةالوداع در حالى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در ميان ما بود مشغول صحبت بوديم و نمي‌دانستيم كه حجةالوداع چيست ! آن حضرت حمد و ثناى الهى را به جاى آوردند ، سپس سخن از مسيح دجال به ميان آوردند و پيرامون آن مطالب بسيارى فرمودند ، و اين چنين ادامه دادند :

--------------------------- 52 ---------------------------

خداوند هيچ پيامبرى را مبعوث نكرد ، مگر آنكه امتش را از دجال بر حذر داشت ، نوح و پيامبران پس از وى امت خود را از او بر حذر داشتند . او در ميان شما خروج مي‌كند ، هر چه درباره‌ى او برايتان پوشيده باشد اين مطلب پوشيده نيست كه پروردگارتان يك چشم نيست - و اين را سه بار گفتند - ، در حالى كه چشم راست دجال كور است و به انگورى مي‌ماند كه بر روى آب آمده باشد .

بدانيد ، خداوند بر شما [ براى هميشه ، ريختن ] خون و [ تصرف در ] مال يكديگر را حرام كرده است ، آن چنان كه [ ريختن خون و تصرف در مال ] در اين روز ، در اين سرزمين و در اين ماه حرام است . آيا رساندم ؟

گفتند : آري ، فرمود : خدايا ! تو گواه باش - و اين عبارت را سه مرتبه فرمودند - [ و ادامه دادند : ] واى بر شما - و يا بدا به حالتان [ ترديد از راوى است ] - ، مراقب باشيد كه پس از من به كفر باز نگرديد كه برخى گردن برخى ديگر را بزنند . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در مسند احمد 2 / 135 ، مجمع الزوائد 7 / 338 - وى آن را صحيح مي‌شمارد - المعجم الكبير 12 / 275 ، مسند ابو يعلى 9 / 435 و تاريخ مدينة دمشق 45 / 324

معناى اين مطلب آن است كه احاديث پيرامون دجال در حجةالوداع يعنى نزديك وفات پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) منتشر بوده است ، و چه بسا آن عرب‌هاى بيابانى در همين برهه خدمت آن حضرت مي‌رسيدند ، و شايد به هراس افتادن سوده توسط عايشه و حفصه نيز در اين برهه بوده است ، و نيز گفتار برخى صحابه ، مانند كلام عبدالله بن حرث بن جزء ، وى مي‌گويد : « ما هيچ ترس و بيم و لرزه‌اى را در مدينه احساس نمي‌كرديم ، مگر آنكه مي‌پنداشتيم همان دجال است ، اين به خاطر آن بود كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى ما از او سخن مي‌گفت و [ دوران ] ما را به دوران او نزديك قلمداد مي‌كرد . » ( 2 ) ( 2 ) . مجمع الزوائد 7 / 336

بر اين اساس هيچ استبعادى ندارد كه انتشار قرب خروج دجال ، از ابزارى باشد كه يهوديان و طلقاء ، در دو ماه پايانى زندگانى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و با هدف سيطره بر حكومت پس از ايشان

به كار بسته‌اند .

7 . يهوديان حضرت مسيح ( عليه السلام ) را دجال ناميدند و راويان وابسته به دستگاه سلطه نيز از آنها

--------------------------- 53 ---------------------------

پيروى كردند ! آنان براى اين مطلب چنين تعليل آوردند كه يكى از چشمان او نابينا است و ديگرى به خون آغشته ، چنان كه سرخ مي‌نمايد . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به الفتن 2 / 518

راويان وابسته حتى اين نشانه را به پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

نسبت دادند !

اين در حالى است كه اهل‌بيت ( عليهم السلام ) او را ، تنها دجال ناميدند و هرگز نام مسيح را بر او ننهادند . لذا سنت صحيح نبوى را بايد نزد اهل‌بيت ايشان يافت نه ديگران .

8 . منابع يهوديان و مسيحيان از دجال به عنوان شخصى منتظَر ياد مي‌كنند .

يكى از امورى كه گفتار اسقف اعظم نجرانيان ، همو كه اسلام آورد [ و كلام او پيشتر گذشت ] را تأييد مي‌كند ، آن است كه پيامبران يهود آنان را به دو مسيح بشارت داده‌اند ، مسيح هدايت و مسيح گمراهى و آن دو به مشيح موعود و مجدّف وصف شده‌اند ، و از دجال به پيامبر دروغ پردازى كه عرصه را براى پيامبر وحشى آماده مي‌كند ، تعبير شده است !

در كتاب مقدس چاپ مجمع الكنائس الشرقية / 126 آمده است : « در سفر اشعياى نبى چنين نوشته : اين منم كه پيامبرم را پيش از تو مي‌فرستم تا راه را براى تو آماده سازد . »

در همان كتاب / 818 ذيل عنوان « پيامبر دروغ پرداز ، وحشى را خدمت مي‌كند » آمده است :

« و حيوان وحشى ديگرى را ديدم كه خارج از زمين بود و دو شاخ شبيه به شاخ‌هاى گوسفند داشت و چونان اژدها سخن مي‌گفت . و آن وحش ديگر تمامى اختيارات وحش اول را در حضور او دارد . زمين و اهل آن براى وحش اول به سجود در مي‌آيند ، همو كه از بيمارى مهلكش بهبودى يافت . او امور خارق العاده‌ى عظيمى را با خود دارد ، در مقابل ديدگان مردم آتشى از آسمان بر زمين مي‌فرستد ، و با آن امور خارق العاده كه مي‌بايست تنها در حضور وحش اظهار نمايد ، مردمان را گمراه خواهد كرد . »

در حاشيه همان كتاب / 818 آمده است : « اين وحش دوم كه در خدمت وحش اول است ، پيامبر كذاب ناميده مي‌شود ( ر . ك به رؤ 16 / 13 و 19 / 20 و 20 / 10 ) . اين پيامبر دروغ پرداز پيامبران كذاب و مسيحان دجال كه

--------------------------- 54 ---------------------------

در انجيل متى 24 / 11 و 24 خبر آمدن آنان آمده است ، را به ياد مردم مي‌آورد تا علامت و بشارتى نسبت به بازگشت مشيح حقيقى باشد . »

در انجيل متى از كتاب مقدس / 115 آمده كه پيلاتس حاكم به كاهنان گفت : « من با يسوع كه به او مسيح گفته مي‌شود چه كنم ؟ همه پاسخ دادند : او بايد به دار آويخته شود ! پيلاتس گفت : چه كار بدى انجام داده است ؟ كاهنان يك صدا فرياد برآوردند : او بايد به دار آويخته شود . هنگامى كه پيلاتس دانست سخنانش هيچ فايده‌اى ندارد ، دستانش را با آب در حضور همگان شست و گفت : من از ريختن اين خون برى هستم ، شما خود دانيد ، كاهنان همه در جواب گفتند : خون او به پاى ما و فرزندان ماست ! پس باراباس [ مجرمى كه يهوديان خواستار آزادى او بودند ] را آزاد كرد ، اما يسوع را تازيانه زد و او را براى به دار آويختن

تسليم نمود . »

در پاورقى آن آمده است : « اين فرياد يهوديان ريشه‌هايى در عهد قديم نيز دارد ( 2 صم 1 / 13 - 16 و 3 / 29 وار 51 / 55 و لو 23 / 28 ) . پس يهوديان در مقابل خود يك دو راهى دينى دارند كه فراتر از رويكردى سياسى مي‌طلبد ؛ آنان يا بايست بپذيرند كه يسوع همان مشيح موعود است ، و يا اينكه او مجدّف بوده و لذا بايد خواهان مرگ او باشند . »

شارحان غربى كتاب مقدس اعتقاد به مسيح دجال را اين گونه تفسير نموده‌اند كه از ظلم و فشار يهود نشأت گرفته است . در مقدمه‌ى كتاب مقدس چاپ مجمع الكنائس الشرقية / 19

آمده است :

« اين امر در باور يهوديان روز به روز رسوخ بيشترى مي‌يافت كه خداوند نسبت به خنثى كردن خطر وجود بت پرستان در سرزمين مقدس ، هرگز درنگ نخواهد نمود ، و عدالت را دوباره بر پا داشته ، امتيازات يهود را باز خواهد گرداند ، چرا كه ملكوت خود را بر روى زمين چنان مي‌گستراند كه چشم‌ها را به تعجب وا مي‌دارد . اين مداخله [ ى خداوند ] منعى براى شدائد و نا آرامي‌ها بوده ، و دوران جديدى خالى از شرّ و گناه را خواهد آغازيد ، و در نهايت ، اين فزونى مصائب و پيشامدهاى ناگوار - كه هلاكت دشمنان خدا را به دنبال دارد - است كه فرا رسيدن آن دوران را خبر مي‌دهد . . .

اين باورهاست كه موجب شكل گيرى چنين نظراتى براى يهوديان متأخر در امور مربوط به زمان‌هاى اخير شده است . . . در آن دوران مشيح نصيب زيادى در

--------------------------- 55 ---------------------------

تمامى آراء ندارد ، چرا كه مؤلفان اسفار هنگامى كه درباره‌ى او سخن مي‌گويند ، از اينكه او را مشيحى دنيوى كه يهوه او را مسح نموده و يا به عبارتى ديگر پادشاهى از نسل داود كه اقداماتى سياسى و لشكرى انجام مي‌دهد ، تا به يارى خداوند سرزمين را آزاد سازد و موجبات شكوفايى آن را فراهم آورد ببينند ، خوددارى مي‌كنند . »

نگارنده : اين تحليل از آنِ روشنفكران غربى است ، و ليكن نظر صحيح همان است كه پيش از اين گذشت . پيامبران يهود ، آنان را پس از مسيح به دو مسيح بشارت داده‌اند : مسيح هدايت و مسيح گمراهي ، مسيح هدايت حضرت عيسي ( عليه السلام ) است كه با كشيدن دست شفا مي‌دهد ، و مسيح گمراهى همان دجال موعود است كه آخرين پيشواى ضلالت بوده و در مقابل مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) قيام خواهد كرد .

و اگر بشارت آنان به بعد از زمان حضرت عيسي ( عليه السلام ) بازگردد ، مقصود از مسيح هدايت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) خواهد بود ، زيرا ايشان نيز به مانند مسيح با كشيدن دست شفا مي‌دهند .

اعتقاد به دجال نزد دستگاه خلافت ، كانون اسرائيليات !

1 . احاديث سنيان پيرامون دجال در عين فراوانى داراى تضادها و تناقض‌هاست ، جالب آنكه تمام آنها نزد ايشان صحيح است ! عمده‌ى اصول احاديثِ اين موضوع ، به كعب‌الاحبار ، عمر بن خطاب و تميم دارى بازگشت مي‌كند ! اهل‌سنت از آنجا كه اين روايات بر اساس مبانى شان صحيح است ، آنها را با تمام خرافات و تناقضاتش پذيرفته‌اند ، و بدين صورت بدعت نزد آنان به دين تبديل شد ، و آنها آن را به اسلام و پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نسبت دادند !

كعب‌الاحبار به آنان گفت : دجال در يكى از جزاير يمن محبوس است ، تميم دارى گفت : در جزيره اى در بحر متوسط ، عمر هم گفت : او در مدينه متولد شده و وى او را ديده است . اهل‌سنت همه را تصديق كردند !

2 . آنان با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مخالفت نمودند و دجال را خطرناكتر از پيشوايان ضلالت عنوان كردند ! اين در حالى است كه خود ، با اسنادى صحيح روايت مي‌كنند كه رهبران گمراهى خطرى بيش از دجال دارند ، و سخن حذيفه به آن مرد عرب بيابانى - كه شتابان آمد و درباره‌ى دجال

--------------------------- 56 ---------------------------

پرسيد و او در پاسخ گفت : دجال چيست ؟ ! فتنه‌ى او تنها چهل روز است - پيش از اين گذشت . ليكن آنان اصرار دارند بر اين كه دجال خطرناكترين فتنه‌هاست !

با اين وجود ابن‌حماد در الفتن 2 / 518 از هشام بن عامر روايت مي‌كند : « از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه مي‌فرمود : در فاصله‌ى ميان آفرينش آدم تا قيامت ، امرى مهمتر از دجال خواهد بود . »

ابن سعد در الطبقات الكبرى 7 / 26 از همو نقل مي‌كند : « شما مردم به جاى اينكه سراغ من آييد ، نزد گروهى از اصحاب رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مى رويد كه بيش از من همنشينى آن حضرت نكردند ، و مانند من سخنان ايشان را به خاطر نسپاردند ، من از ايشان شنيدم كه مي‌فرمود : در فاصله‌ى ميان آفرينش آدم تا قيامت ، فتنه‌اى عظيمتر از دجال خواهد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به المصنف ابن ابى شيبه 8 / 648 ، مسند احمد 4 / 19 ، صحيح مسلم 8 / 207 ، مسند ابو يعلى

3 / 126 و المعجم الكبير 22 / 174 . حاكم در المستدرك 4 / 528 روايت را به مانند ابن ابى شيبه نقل و آن را بنابر شرط بخارى تصحيح مي‌كند . الفردوس 4 / 340 مانند روايت ابن‌حماد را مي‌آورد ، و الجامع الصغير 2 / 489 آن را از احمد و مسلم نقل و تصحيح مي‌نمايد .

بنگريد كه راوى اين حديث هشام بن عامر چسان راويان را به خاطر آنكه او را ترك كرده و از او روايت نمي‌كنند سرزنش مي‌كند و مدعى است كه خود ، از ديگر راويان كه مردم به سراغشان مي‌روند و آنان را بر او برترى مي‌دهند روايات را بهتر در خاطر دارد . او خود صحابى كم سن و سالى بوده و در خط بني‌اميه سير مي‌كرده ، و لذا به ترويج احاديث آنان مي‌پرداخته است ، و همين امر در اينكه مردمان او را ترك نموده ، احاديث سايرين را بر او ترجيح دهند ، كفايت مي‌كند .

الفتن 2 / 517 از ابو امامه‌ى باهلى نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى ما خطبه‌اى خواند و اكثر آن را به هشدار پيرامون دجال اختصاص داد ، پاره‌اى از آن خطبه چنين بود : اى مردم ! هيچ فتنه‌اى در زمين بالاتر از فتنه‌ى دجال نيست و خداى تعالى هيچ پيامبرى را مبعوث نكرد ، مگر آنكه امتش را از او بر حذر داشت ، و من آخرين پيامبر و شما آخرين امت‌ها هستيد ، دجال بدون ترديد در ميان شما خروج خواهد كرد . حال اگر در حالى كه من در ميان شما هستم قيام كند ، من به جاى هر مسلمانى به احتجاج با او خواهم پرداخت ، و ليكن اگر پس از من خارج شود ، هر كسى خود چنين وظيفه‌اى دارد و خداوند جانشين من بر هر مسلمانى است . هر كس از شما كه او را مشاهده نمود آب دهان بر صورتش بيندازد و آيه‌هاى آغازين

--------------------------- 57 ---------------------------

سوره‌ى كهف را قرائت كند . »

3 . عالمان وابسته به دستگاه سلطه با قصد تقرب به درگاه خداوند ( ! ) در ترويج ترس و بيمى ديني ( ! ) با يكديگر مسابقه گذاردند . و در ميان آنان ، اين بخارى و مسلم هستند كه گوى سبقت را ربودند !

مسلم در صحيحش 8 / 197 از نواس بن سمعان مي‌آورد : « يك روز صبح رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دجال را ياد نموده و او را حقير و دوران او را نزديك دانستند ، چنان كه ما پنداشتيم او در جانب نخل هاست ، زمانى كه [ بار ديگر ] خدمت ايشان رسيديم ، اين [ ترس و اضطراب ] را در ما مشاهده كرد و فرمود : چه چيزى برايتان پيش آمده است ؟ گفتيم : اى پيامبر خدا ! صبح هنگامى شما دجال را ياد كرديد و شأن او را حقير و دوران او را نزديك دانستيد ، چنان كه ما پنداشتيم او در جانب نخل هاست !

ايشان فرمودند : من براى شما از غير دجال بيشتر مي‌هراسم ، اگر دجال زمانى خارج شود كه من در ميان شما هستم خود به جاى شما با او به احتجاج خواهم پرداخت ، اما اگر در نبود من خروج كند هر كسى خود چنين وظيفه‌اى دارد ، و خداوند جانشين من بر هر مسلمانى است . دجال جوانى است با موهاى مجعّد و چشم بر آمده ، من او را به عبد العزى بن قطن تشبيه مي‌كنم ، هر كس از شما او را درك كرد آيات آغازين سوره‌ى كهف را بر او بخواند .

او از دره‌اى بين شام و عراق خارج خواهد شد و اطراف خود را مملو از شرّ و فساد خواهد كرد ، پس اى بندگان خدا ! [ سستى نكنيد و ] ثابت قدم باشيد .

عرضه داشتيم : اى رسول‌خدا ! چه مدت در زمين درنگ مي‌كند ؟ فرمودند : چهل روز ، يك روز آن به مانند يك سال ، يك روز آن به مانند يك ماه ، يك روز آن به مانند يك هفته و ساير روزهاى آن همچون روزهاى شماست .

گفتيم : اى پيامبر خدا ! آيا در آن روزى كه به سالى مي‌ماند اداى نماز يك روز براى ما كافى است ؟ فرمودند : نه ، بلكه براى آن روز زمان بندى كنيد [ شارحان صحيح مسلم چنين تفسير كرده‌اند كه آن روز را به مانند ساير ايام تقسيم بندى كنيد ، به اين ترتيب كه هرگاه پس از نماز صبح ، آن مقدار زمانى كه در روزهاى معمولى بايد بگذرد تا وقت نماز ظهر برسد ،

--------------------------- 58 ---------------------------

سپرى شد نماز ظهر را به جاى آوريد و همچنين است نماز عصر و مغرب و عشاء ، سپس دوباره زمان بندى مي‌شود تا نماز صبح ، و همچنان ادامه مي‌يابد تا اينكه در اين يك روز نمازهاى يك سال خوانده شود ( 1 ) ( 1 ) . شرح صحيح مسلم نووى 18 / 66

] .

عرض كرديم : اى رسول‌خدا ! سرعت او در زمين چگونه است ؟ فرمودند : مانند بارانى كه در پى آن باد روانه باشد ، او به سراغ مردم مي‌آيد و آنان را دعوت مي‌كند ، آنها نيز به او ايمان آورده ، اجابت مي‌كنند . پس او آسمان را امر مي‌كند و آن هم مي‌بارد و زمين را فرمان مي‌دهد و آن هم مي‌رويد ، و چار پايان آنها در آخر روز نزد صاحبان خود باز مي‌گردند در حالى كه بيشترين شير ، بزرگ ترين پستان و كشيده‌ترين لگن را دارند .

آنگاه به سراغ گروهى ديگر رفته ، آنان را دعوت مي‌كند ولى آنان گفتار او را نمي‌پذيرند ، او هم از نزد آنها باز مي‌گردد ، آنان صبح مي‌كنند در حالى كه به قحطى دچار شده‌اند و هيچ يك از اموالشان برايشان باقى نمانده است ، دجال از كنار ويرانه‌اى مي‌گذرد و بدان مي‌گويد : گنج‌هايت را بيرون آر ، پس گنج‌ها مانند ملكه‌هاى زنبور عسل در پى او خواهند آمد . سپس جوانى را فرا خوانده ، او را با شمشير چنان ضربه‌اى مي‌زند كه دو نيم مي‌كند ، و تنها به اندازه‌ى پرتاب تيرى به سمت هدف در ميان دو قسمت بدن او فاصله مي‌ماند . ( 2 ) ( 2 ) . برخى شارحان مقصود از اين جمله را چنين بيان مي‌كند كه در بين دو قسمت بدن او چنين فاصله‌اى خواهد گذارد تا جاى ترديدى در مرگ او براى كسى باقى نماند ، هم‌چنان‌كه ساحران و شعبده بازان انجام مي‌دهند ، ر . ك به تحفة الاحوذى 6 / 416 . م

سپس آن جوان را مي‌خواند و او در حالى كه خندان است و چهره‌اش مي‌درخشد

به سوى او مي‌آيد !

در اين هنگام خداوند مسيح را مبعوث مي‌كند و او كنار مناره‌ى سفيدى كه در شرق دمشق قرار دارد در حالى كه دو جامه‌ى زرد رنگ در بر دارد ، و دو كف دستش را بر بال دو فرشته گذاشته فرود مي‌آيد ، هنگامى كه سرش را پايين مي‌برد قطرات عرق و وقتى سرش را بالا مي‌گيرد ، دانه‌هايى چون گوهر فرو مي‌ريزد ، هر كافرى رايحه‌ى نفس او را استشمام كند خواهد مرد ، تا هر جايى كه چشم او ببيند نفس او خواهد رفت ، او در جستجوى دجال

--------------------------- 59 ---------------------------

خواهد رفت تا آنكه او را كنار باب لُد يافته ، به هلاكت مي‌رساند .

آنگاه گروهى نزد مسيح خواهند آمد كه خدا آنان را از شرّ دجال در امان داشته است ، او دست بر صورت‌هايشان مي‌كشد [ تا غم و اندوهى كه به جهت مواجهه با دجال بدان دچار شدند ، زائل شود ] و با آنان درباره‌ى درجاتشان در بهشت سخن مي‌گويد .

در اين هنگام خداوند به عيسى وحى مي‌كند كه من بندگانى را آفريدم كه هيچ كس را ياراى نبرد با آنان نيست ، پس [ ديگر ] بندگانم را در پناه كوه طور در آور ، و خداوند يأجوج و مأجوج را كه از هر پشته‌اى بتازند ، مي‌فرستد ، گروه نخستين آنان به درياچه‌ى طبريه مي‌رسند و هر چه در آن است مي‌آشامند ، ما بقى آنها كه به آن درياچه مي‌رسند مي‌گويند : زمانى در اينجا آب بوده است .

حضرت عيسى و مردمى كه با او هستند ، [ در كوه طور ] چنان در محاصره قرار مي‌گيرند كه [ از شدت قحطى ] سر گاو نزد آنها از صد سكه طلايى كه امروز نزد يكى از شما باشد ، محبوبتر است .

آنگاه پيامبر خدا عيسى و اطرافيانش به درگاه خدا به دعا و تضرع مي‌پردازند كه در پى آن خداوند كرم‌ها را بر گردن يأجوج و مأجوج مي‌فرستد و آنان همانند مردن يك نفر ، همه به روى زمين مي‌افتند . در اين هنگام عيسى و همراهانش [ از طور ] پايين مي‌آيند و ليكن در زمين موضعى به اندازه يك وجب نمي‌يابند ، مگر آنكه بوى بد و نامطبوع آنها آن را فرا گرفته است . پس عيسى و ياران به درگاه خدا به التجا مي‌پردازند و خداوند هم پرندگانى كه گردن آنها در بزرگى و طول مانند گردن شتران است گسيل مي‌كند كه آنها را حمل مي‌كنند و هر جايى كه خدا بخواهد مي‌اندازند .

آنگاه خدا بارانى را فرو مي‌فرستد كه بر همه‌ى خانه‌هاى گلى يا مويى خواهد باريد ،

پس زمين را شست و شو داده ، مانند آيينه قرار مي‌دهد ، اينجاست كه به زمين گفته مي‌شود : ميوه ات را برويان و بركتت را بازگردان ، پس آن روز آن مردم از درخت انار خورده ،

در سايه‌ى پوست آن خواهند آراميد ، در قسمتى از [ گوشت ] يك شتر چنان بركتى خواهد بود كه شترى

--------------------------- 60 ---------------------------

كه نزديك به وضع حمل است ، جماعت بسيارى را كفايت مي‌كند و يك گاوى كه نزديك به وضع حمل است قبيله اى را ، و گوسفندى چنين ، تعدادى از مردم را كافى

خواهد بود .

در حالى كه آنان در چنين شرائطى قرار دارند ، خداوند بادى خوشبو را مي‌فرستد كه آنها را در آغوش يكديگر فرا گرفته ، روح تمامى مؤمنان و مسلمانان را قبض خواهد نمود ، ولى بَدان باقى مي‌مانند و مانند الاغ‌ها در فساد و فتنه غوطه خورده ، قيامت بر آنان واقع خواهد شد . »

مسلم ديگر باره آن را در 8 / 199 روايت كرده ، مي‌افزايد : « سپس يأجوج و مأجوج در زمين سير مي‌كنند تا آنكه به جبل الخمر كه نام كوهى است در بيت‌المقدس برسند ، پس مي‌گويند : كسانى را كه در زمين بودند نابود كرديم ، حال بياييد كسانى را كه در آسمانند از بين ببريم و تيرهايشان را به سوى آسمان رها مي‌كنند ، آنگاه خداوند تيرهايشان را در حالى كه به خون آغشته ، بر خود آنها باز مي‌گرداند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به سنن ابن ماجه 2 / 1356 ، سنن ابو داود 4 / 117 مختصرا ، البدء و التاريخ 2 / 193 ، المعجم الكبير 8 / 171 ، المستدرك 4 / 492 - آن را بنابر شرط شيخين صحيح مي‌شمارد و در / 530 قسمت آغازين آن را بنابر شرط مسلم صحيح مي‌شمارد - و سنن ترمذى 4 / 510 - وى آن را حديثى حسن قلمداد مي‌كند - .

كسى كه در احاديث خبره و آگاه باشد مي‌داند چنين احاديثى از اسرائيليات است و راوى باديه نشين آن ، اين حديث را - به مانند اكثر رواياتى كه در اين باب دارند - با خيالات خود در هم آميخته است ، و ليكن اين روايات نزد اهل‌سنت از بالا ترين درجات صحت برخوردار مي‌باشد !

به اين عبارت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در روايت مسلم « از امر ديگرى غير از دجال براى شما بيشتر مي‌هراسم » دقت كنيد و ببينيد كه چگونه در ميان دروغ‌ها و بزرگ سازي‌هايى كه پيرامون دجال صورت گرفته گم شده است !

4 . آنان براى دجال معجزات و امور خارق العاده‌اى قرار دادند كه پيروان بني‌اميه زمينه ساز آن بودند !

در مجموع فتاوى ابن تيميه 35 / 118 آمده است : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : قيامت بر پا نخواهد شد تا آنكه سى دجال دروغ پرداز كه باور همه‌شان اين است كه فرستاده‌ى خدا هستند ، در ميان شما آشكار شوند . بالاترين فتنه را در بين آنها دجال بزرگ دارد ، همو كه عيسى بن مريم

او را به قتل خواهد رساند . خداوند از آدم تا قيامت بالاتر از فتنه‌ى او را نيافريده است .

--------------------------- 61 ---------------------------

خدا مسلمانان را فرمان داده كه در نمازهايشان از فتنه‌ى دجال به او پناه برند ! اين مطلب ثابت است كه او به آسمان فرمان بارش مي‌دهد و آن هم مي‌بارد و به زمين فرمان رويش مي‌دهد و آن همچنين مي‌كند ! دجال مردى مؤمن را مي‌كشد سپس به او مي‌گويد : برخيز ، و او بر مي‌خيزد و در اينجا دجال مي‌گويد : من پروردگار تو هستم ، آن مرد در پاسخ مي‌گويد : دروغ گفتي ، بلكه تو آن يك چشم كذابى هستى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ما را از آن خبر داده است ، و به خدا سوگند آگاهى و شناختم نسبت به تو بالا رفت ، دجال دوباره او را مي‌كشد [ و زنده مي‌كند ] و چون مي‌خواهد او را براى بار سوم به قتل برساند ، خدا قدرت اين كار را به او نمي‌دهد . » !

ابن تيميه فتنه‌ى دجال را بالاتر از فتنه پيشوايان ضلالت قرار داده است و بر احاديث صحيحى كه صراحت در اين دارند كه فتنه‌ى آنان بالاتر و خطرناكتر از فتنه‌ى دجال است ، خط بطلان مي‌كشد ! هم‌چنان‌كه جزم دارد خدا به دجال معجزه و ولايت تكوينى مي‌دهد و به واسطه‌ى آن قدرت مي‌يابد كه آسمان را فرمان بارش دهد و زمين را فرمان رويش ، آن دو نيز اطاعت مي‌كنند ، و مرده را امر مي‌كند و او هم زنده مي‌گردد ! اين‌ها قدرت‌هايى است كه ابن تيميه نسبت به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و خاندان ايشان ( عليهم السلام ) نمي‌پذيرد ، حال آيا دجال از آنها قدرت بيشترى دارد و افضل است ؟ !

الفتن 2 / 536 از حذيفه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين روايت مي‌كند : « چشم راست دجال كور است و موهاى او بسيار ، او به همراه خود بهشتى دارد و آتشي ، آتش او بهشت است و بهشت

او آتش . . .

به واسطه عبدالله‌بن‌عمر چنين روايت مي‌كند : يكى از چشمان دجال كور است و ديگرى به خون آغشته چنان كه سرخ مي‌نمايد ، وقتى كه او سير مي‌كند دو كوه با خود به همراه دارد ، كوهى از نهرها و ميوه‌ها و كوهى از دود و آتش ، هم‌چنان‌كه تار مويى را دو نيم مي‌كند خورشيد را دو نيم مي‌كند ، و پرنده را در هوا مي‌گيرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به مسند احمد 5 / 324 و / 397 ، صحيح مسلم در 8 / 195 ، سنن ابو داود 4 / 116 ، سنن ابن ماجه

2 / 1353 ، حلية الاولياء 5 / 157 و 9 / 235 و مصابيح السنة بغوى 3 / 498 و 507 - وى برخى را صحيح و برخى را حسن ياد مي‌كند - .

در اين نقلى كه آن را حديث مي‌پندارند ( ! ) دست‌هاى يهود را مشاهده مي‌كنيم . يكى

--------------------------- 62 ---------------------------

از معجزات پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آن بوده كه ايشان به درگاه خداوند متعال دعا كردند و او ماه را به عنوان نشانه‌اى براى مشركين ، براى آن حضرت دو نيم كرد ، حال يهوديان براى دجال چنين ادعا مي‌كنند كه خورشيد را مانند تار مويى كه دو نيم شود ، به دو قسمت مساوى تبديل خواهد نمود !

ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 657 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كند :

« دجال تا زانوهايش در درياها فرو مي‌رود ، ابر را با دستش مي‌گيرد ، از خورشيد زودتر به مغرب مي‌رسد ، در پيشانى او شاخى است كه از آن مارهايى را مي‌گيرد [ و با آنها با دشمنانش مي‌جنگد ] ، او تمام بدنش را سلاح پوشانده است و [ پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) يك به يك اسلحه و ] حتى شمشير و نيزه و درق را هم نام بردند ، راوى [ كه حسن نام دارد ] گويد : از ايشان پرسيدم كه درق چيست ؟ فرمود : سپر . . . »

همان / 648 : « همانا من نسبت به آنچه دجال به همراه دارد از خود او آگاهترم ، او با خود دو نهر جارى دارد كه يكى آبى سفيد ديده مي‌شود و ديگرى آتشى فروزان ، اگر كسى آن را يافت به سوى نهرى كه آن را آتش مي‌بيند برود و چشمش را ببندد سپس سر به زير آورده از آن بياشامد كه آبى خنك است .

دجال چشمى نابينا دارد كه بر آن گوشتى غليظ روييده و تمام آن را پوشانده است ،

در ميان دو چشم او لفظ كافر نوشته شده است كه هر مؤمني ، چه آشنا با نوشتن و چه ناآشنا ،

آن را مي‌خواند . » ( 1 ) ( 1 ) . اين حديث را احمد در 5 / 386 ، طبرانى در الأحاديث الطوال / 125 و المعجم الكبير 8 / 146 ، الدرالمنثور 4 / 210 و 252 و حاكم در المستدرك 4 / 491 آورده اند - وى آن را صحيح مي‌شمارد و با عبارتى افسانه‌اى تر نيز آن را نقل مي‌كند - .

عبدالرزاق در المصنف 11 / 391 از اسماء بنت يزيد كه زنى از انصار و دوست فاطمه بنت قيس است - كه خواهد آمد - روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در خانه‌ى من بود كه دجال را ياد كرد و فرمود : دجال سه سال در پيش رو دارد ، در سال اول آسمان يك سوم باران و زمين يك سوم گياهانش ، در سال دوم دو سوم آن و در سومين سال تمام آن را باز مي‌دارد ، و تمام چارپايان سُم دار و داراى دندان هلاك مي‌شوند .

--------------------------- 63 ---------------------------

از كسانى كه سخت‌ترين امتحان را دارند ، آن است كه دجال نزد عربى بيابانى رفته ، مي‌گويد : آيا اگر شترت را برايت زنده كنم خواهى پذيرفت كه من پروردگار توام ؟ و او مي‌گويد : آري ، پس شيطان به صورت شتر او در مي‌آيد در حالى كه بهترين پستان و بلند ترين كوهان را دارد . او به نزد مردى كه پدر و برادرش مرده‌اند رفته ، مي‌گويد : آيا اگر پدر و برادرت را زنده كنم خواهى پذيرفت كه من پروردگار توام ؟ و او پاسخ مثبت مي‌دهد ، آنگاه شيطان خود را به صورت پدر و برادر او درمي‌آورد .

اسماء مي‌گويد : در اين هنگام آن حضرت براى كارى از خانه بيرون رفت ، سپس در حالى كه جماعت حاضر همه به سبب گفته‌هاى ايشان در غم و اندوه به سر مي‌بردند ، بازگشت و دو طرف در را گرفته ، فرمود : اى اسماء ! چه شده است ؟ عرضه داشتم : اى رسول‌خدا ! با ذكر دجال دل‌هاى ما را از جا كنديد . ايشان فرمود : اگر در زمان حيات من خروج كند ، خود با او به احتجاج خواهم پرداخت ، و اگر من در ميان شما نباشم ، پروردگار من پس از من ، جانشين من بر هر مؤمنى است .

اسماء گفت : اى رسول‌خدا ! ما آردهايمان را خمير مي‌كنيم ولى آن را نمي‌پزيم تا آنكه گرسنه شويم ، مؤمنين آن روز چه خواهند كرد ؟ فرمود : هم‌چنان‌كه اهل آسمان را تسبيح و تقديس

[ به عنوان غذا ] كفايت مي‌كند ، آنان نيز چنين خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الفتن 2 / 527 و مسند احمد 6 / 455

5 . بخارى احاديث بسيارى پيرامون دجال نقل مي‌كند .

او در 4 / 105 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « دجال به همراه خود مانند بهشت و دوزخ را مي‌آورد و آن را كه بهشت مي‌گويد ، دوزخ است » .

در / 143 از آن حضرت نقل مي‌كند : « هنگامى كه دجال قيام كند به همراه خود آب و آتشى دارد ، آن را كه مردم آتش مي‌بينند آبى خنك است و آن را كه آب خنك مي‌بينند آتشى سوزان است ! هر كسى آن را درك كرد خود را در آنچه آتش مي‌بيند بيندازد ، كه گوارا و

خنك است . »

در 8 / 101 چنين مي‌آورد : « آتش او آب خنك ، و آب او آتش است . »

--------------------------- 64 ---------------------------

در 1 / 202 ، 7 / 159 و 161 و 8 / 103 از عايشه روايت مي‌كند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در نمازش از دجال به خدا پناه مي‌برد و مي‌گفت : خدايا ! من به تو از عذاب قبر و فتنه‌ى مسيح دجال و فتنه‌ى زندگى و مرگ پناه مي‌برم . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن را در 2 / 103 از ابوهريره و در 5 / 223 از انس نقل مي‌كند و در 7 / 158 روايت مي‌كند كه سعد از فتنه‌ى دنيا - يعنى فتنه‌ى دجال - به خدا پناه مي‌برد .

6 . بخارى خود در احاديث دجال دچار تناقض گويى شده است ، بلكه فراتر آنكه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را به تناقض گويى متهم نموده است !

در 8 / 103 به واسطه‌ى انس روايت مي‌كند : « دجال به طرف مدينه مي‌آيد و ليكن فرشتگان را مشغول نگهبانى آن مي‌بيند . نه دجال و نه طاعون نمي‌توانند به مدينه نزديك شوند . »

در 2 / 223 و 8 / 108 نيز ، از آن حضرت چنين مي‌آورد : « ترس و رعب از مسيح دجال وارد مدينه نمي‌گردد ، در آن روز مدينه هفت در دارد و بر هر درى دو فرشته است . »

وي ، اين را از يك سو و از سويى ديگر نقيض آن را مي‌آورد .

وى در 8 / 101 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « دجال مي‌آيد تا آنكه در ناحيه‌اى از مدينه وارد مي‌شود و تمام كافران و منافقان به سوى او مي‌روند . »

در 8 / 103 روايت مي‌كند : « دجال در بعضى از شوره زارهاى مدينه وارد مي‌شود ، پس مردى كه در آن روز بهترين مردم - يا از بهترين آنان - است به نزد او آمده ، مي‌گويد : گواهى مي‌دهم كه تو آن دجالى هستى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌اش براى ما سخن گفته است . پس دجال [ به مردم ] مي‌گويد : اگر اين شخص را بكشم سپس زنده گردانم ، باز هم درباره‌ى من ترديدى خواهيد داشت ؟ آنان هم مي‌گويند : نه ، او هم آن مرد را مي‌كشد و زنده مي‌كند . »

با اين حساب حرمت ورود به مدينه بر دجال چنان خواهد بود كه او وارد حومه‌ى آن مي‌شود و اهالى آن از او مي‌گريزند ، منافقان مدينه به نزد او مي‌آيند ، او بر مؤمنين تسلّط مي‌يابد و مردى صالح از آنان را مي‌كشد ، در اين صورت ديگر چه چيزى براى حفظ كردن مدينه باقى مي‌ماند ؟ !

فراتر آنكه طيالسى از محجن از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند كه تمام اهل مدينه مي‌گريزند !

وى در مسند خود / 183 مي‌آورد : « بدا به حال آن شهر در روزى كه اهالى آن ، آن را ترك

--------------------------- 65 ---------------------------

مي‌كنند در حالى كه در بالاترين شرايط آبادانى است . دجال به سمت آن مي‌آيد ولى بر هر درى از آن فرشته‌اى با شمشيرى آخته مي‌بيند ، لذا وارد آن نمي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در المصنف ابن ابى شيبه 15 / 140 ، مسند احمد 4 / 338 و المستدرك حاكم 4 / 427

بخارى در 8 / 101 از عبدالله‌بن‌عمر روايت مي‌كند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفتار او و پدرش را در اين باره كه دجال به دنيا آمده ، تصديق مي‌كند ، و حضرت خود او را در كنار كعبه ديده است ، آن حضرت مي‌گويد : « در حالى كه به طواف كعبه مشغول بودم مردى گندمگون با موهايى نرم و انبوه كه از سر او آب مي‌چكيد - و يا مي‌ريخت - را ديدم ، پرسيدم : او كيست ؟ گفتند : عيسى بن مريم ، آنگاه رفتم و يكباره مردى درشت هيكل ، سرخ ، با موهايى مجعّد و يك چشم ديدم ، گويا چشم او مانند انگورى كه بر روى آب افتاده بود ، آنان گفتند : اين دجال است ! و شبيه‌ترين مردم به او ابن قطن مردى از خزاعه است . » ( 2 ) ( 2 ) . در 7 / 58 ، 5 / 126 و 8 / 72 آن را مسيح دجال مي‌نامد .

7 . نزد ما تمامى احاديث اهل‌سنت پيرامون دجال مردود است و آنان نيز بايست آنها را رد كنند ، زيرا خود صحيح مي‌دانند كه فتنه‌ى پيشوايان گمراهى سخت‌ترين فتنه‌هاست ! از سويى عقل اين مطلب را كه خداوند عزوجل به دشمنش دجال همانند پيامبران ( عليهم السلام ) معجزه و قدرت زنده نمودن مردگان را عطا كند ، محال مي‌داند .

8 . سنيان حديث صحيحى را كه با سخن اهل‌بيت ( عليهم السلام ) موافقت دارد ، نقل مي‌كنند و ليكن در عمل با آن مخالفت مي‌نمايند !

بخارى در صحيح خود 8 / 101 از مغيرة بن شعبه نقل مي‌كند كه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى دجال پرسيد و آن حضرت فرمودند : « چه چيزى از او به تو آسيب مي‌رساند ؟ گفتم : مردم مي‌گويند : او به همراه خود كوهى از نان وچشمه‌اى دارد ! ايشان فرمودند : او نزد خدا بي‌ارزشتر از آن است . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز مسند احمد 4 / 252 ، الفتن ابن‌حماد 2 / 552 ، المصنف ابن ابى شيبه 8 / 647 و صحيح مسلم

6 / 177 و 8 / 200

اين حديث تمامى بزرگ سازي‌هاى بخارى و ديگران پيرامون دجال را تكذيب كرده ، و انگشت اتهام را بر روى آن دسته از صحابه كه تحت تأثير يهود بودند و درباره‌ى دجال

--------------------------- 66 ---------------------------

افسانه‌ها در ميان مسلمانان رواج داده ، به سنت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) پشت پا زدند ، قرار مي‌دهد .

و با امثال اين روايت مي‌توان علت اينكه آن حضرت صحابه‌اى را كه تحت تأثير يهود بودند ، متهوِّك [ سرگردان ] ناميد دانست ، يعنى جز اندكى از آنها ما بقى به يهودي‌گرى پرداختند !

9 . آنچه مايه‌ى تعجب است آن است كه بزرگان اهل‌سنت از ديرباز تا عصر حاضر ، اين رعب و وحشت دينى يهودى را با قصد قربت ( ! ) در ميان مسلمين رواج مي‌دهند و به نشر و گسترش امور خارق العاده براى دجال مي‌پردازند ، از جمله اينكه پوست او چنان باد مي‌كند كه مسير را پر مي‌كند ، طول الاغ او هفتاد ذراع به ذراع خداوند است ، با خود بهشت و دوزخ و كوهى از نان و آبگوشت دارد و . . . . و عموم اهل‌سنت هم اين امور را تصديق مي‌كنند . عالمان آنان [ كه به نشر اين مطالب مي‌پردازند ] آرامش دادن‌هاى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و سخنانى كه از ايشان در تكذيب اين امور رسيده است را كتمان مي‌كنند !

10 . ترس و بيم مسلمانان از دجال تا بدان جا رسيده است ، كه برخى آن را بر مغول تطبيق نموده‌اند !

سنيان از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت كرده‌اند كه فرمود : « دجال با هشتاد هزار نفر در خوزستان و كرمان فرود مي‌آيد . صورت‌هاى آنان به سپرهايى مي‌ماند كه آهنگر بر آن ضربه مي‌زند ، جامه‌هايى كه تمام بدن را مي‌پوشاند در بر ، و كفش‌هايى از مو برپا دارند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به الفتن 2 / 597 و مسند احمد 2 / 337 ، المصنف ابن ابى شيبه 8 / 654 ، مسند ابو يعلى 10 / 380 ، الفتن ابن كثير 1 / 143 و 144 و مجمع الزوائد 7 / 345

دو وصفى كه در اين روايت آمده است ، يكى آن كه صورت‌هاى آنان به سپرهايى مي‌ماند كه آهنگر بر آن ضربه مي‌زند ، و دوم آن كه كفش‌هايى از مو بر پا دارند ، تنها در اوصاف مغول آمده است .

11 . اهل‌سنت طول عمر دجال را پذيرفتند ، و ليكن نسبت به طول عمر حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) اعتراض دارند !

شيخ صدوق ( رحمه الله ) در كمال الدين 2 / 528 گزارش عبدالله ابن عمر درباره‌ى دجال را آورده است ،

ابن عمر در آن چنين مي‌پندارد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) صبح هنگامى با اصحاب نماز را به جاى آوردند و بعد با آنان تا درخانه‌اى در مدينه آمده و در را كوبيدند ، زنى بيرون آمد و گفت : اى

--------------------------- 67 ---------------------------

ابوالقاسم ! چه مي‌خواهي ؟ آن حضرت فرمودند : اى مادر عبدالله ! به من اجازه بده تا نزد عبدالله بروم ، او گفت : اى ابوالقاسم ! با عبدالله چه كار داري ؟ به خدا قسم او عقلش را از دست داده و لباسش را آلوده مي‌كند ، مرا نيز به امرى عظيم وادار مي‌كند ! ايشان فرمودند : اجازه بده تا نزد او بروم ، آن زن گفت : بر عهده‌ى شما ؟ حضرت فرمودند : آري ، آنگاه اجازه‌ى ورود داد و رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) داخل شدند . آن پسر در ميان ردايي ، با خود زمزمه مي‌كرد ، مادر گفت : ساكت شو و بنشين ، اين محمد است كه نزد تو آمده ، او هم آرام نشست . حضرت فرمودند :

اين زن چه مي‌خواهد ؟ خدا او را لعنت كند ، اگر مرا وا مي‌گذاشت به شما خبر مي‌دادم كه آيا اين پسر همان است ؟

سپس به آن پسر فرمود : چه مي‌بيني ؟ گفت : حق ، باطل و سريرى بر روى آب ، فرمود : گواهى بده كه خدايى جز الله نيست و من رسول اويم ، آن پسر گفت : بلكه شما گواهى بده كه خدايى جز الله نيست و من رسول اويم ، خدا شما را در اين امر شايسته‌تر از من قرار

نداده است !

روز دوم هم پس از آنكه با اصحاب نماز صبح را به جاى آوردند با آنان برخاسته ، به در آن خانه رفتند و در را كوبيدند . . . مادر گفت : ساكت باش و [ از فراز درخت ] پايين بيا ، چرا كه اين محمد است كه نزد تو آمده ، و او هم آرام شد ، آنگاه حضرت گفتند : اين زن چه مى خواهد ؟ خدا او را لعنت كند ، اگر مرا وا مي‌گذاشت به شما خبر مي‌دادم كه آيا اين پسر

همان است ؟

چون روز سوم فرا رسيد ايشان با اصحاب نماز صبح را بر پا داشتند و بعد با آنان برخاستند . . . پس فرمودند : من براى تو چيزى را پنهان كرده‌ام ، آن چيست ؟ او در جواب گفت : دود ، دود [ مقصود سوره‌ى دخان است كه آياتى از آن در آن روز بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نازل شده بود ] ، حضرت فرمودند : دور شو ، تو هرگز از اجلت فراتر نرفته و به آرزويت نخواهى رسيد ، تو جز به آنچه برايت مقدر است دست نخواهى يافت .

در اين هنگام به اصحاب فرمود : اى مردم ! خداوند هيچ پيامبرى را نفرستاد ، مگر آنكه قوم خود را از دجال بر حذر داشته است ، خدا دجال را تا امروز تأخير انداخته است ، پس

--------------------------- 68 ---------------------------

اگر چيزى از امر وى برايتان مشتبه شد [ بدانيد كه ] پروردگارتان يك چشم نيست . دجال بر الاغى كه فاصله‌ى ميان دو گوش آن به اندازه‌ى يك ميل است خارج مي‌شود ، او در حالى خروج مي‌كند كه بهشتي ، دوزخى و كوهى از نان و چشمه‌اى را با خود به همراه دارد ، بيشترين پيروان او را يهوديان ، زنان و اعراب تشكيل مي‌دهند . او در تمامى آفاق زمين - به جز مكه و دو حومه‌ى آن و مدينه و دو حومه‌ى آن - وارد مي‌شود . »

پيشتر رد ما بر مضمون اين گزارش گذشت .

غرض ما از نقل اين حديث آن است كه بدانيد اهل‌سنت به دجال و طول عمر وى معتقدند ، در حالى كه طول عمر امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را انكار مي‌كنند ! شيخ صدوق ( رحمه الله ) پس از نقل اين روايت مي‌فرمايد :

« كسانى كه عناد مي‌ورزند و به تكذيب [ حقايق ] مي‌پردازند اين روايت را پذيرفته ، آن را درباره‌ى دجال ، غيبت وي ، طول مدت درنگ و خروج او در آخرالزمان نقل مي‌كنند ، حال آنكه امام قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، غيبت طولانى و ظهور ايشان را كه در آن ، عدل و داد را در زمين آن گونه كه از ظلم و جور پر شده است فراگير مي‌سازد ، بر نمي‌تابند ، و اين با وجود تصريحاتى است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و امامان ( عليهم السلام ) درباره‌ى نام و نسب آن حضرت ، غيبت و طولانى بودن دوران آن ، داشته‌اند . آنان با اين كار در صدد خاموش كردن نور خداوند عزوجل و نيز باطل نمودن امر ولى خدا هستند ، در حالى كه خداوند ابا كرده مگر آن كه نور خود را تمام كند ، گرچه كافران را خوش نيايد . آنان در راستاى باطل ساختن امر حضرت حجت ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بيشتر چنين استدلال نموده و گويند : ما اين اخبارى را كه شما در مورد مهدى داريد نه مي‌شناسيم و نه روايت مي‌كنيم . اين همان سخن ملحدان ، براهمه ، يهوديان ، مسيحيان و مجوسيان است كه نبوت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را انكار نموده ، مي‌گويند : هيچ يك از معجزات و دلائلى كه براى صدق ادعاى نبوت پيامبرتان مي‌آوريد را نه مي‌شناسيم و نه روايت مي‌كنيم ، و لذا به عدم صحت ادعاى او معتقديم . حال اگر دليل سنيان ما را ملزم سازد ، دليل اين طوائف - كه تعدادشان از سنيان بيشتر است - نيز بايد براى سنيان الزام آور باشد !

ديگر از سخنان سني‌ها آن است كه گويند : در عقول ما نمي‌گنجد كه شخصى در زمان ما

--------------------------- 69 ---------------------------

چنان عمر كند كه از عمر هم عصران خود فراتر رود ، حال آنكه امام شما بر طبق پندارتان از عمر هم عصران خود فراتر رفته است .

ما هم در پاسخ آنها مي‌گوييم : آيا شما تصديق مي‌كنيد كه دجال در غيبت مي‌تواند عمرى فراتر از عمر اهل زمان داشته باشد و ابليس نيز چنين است ( ؟ ) و ليكن با وجود تصريحاتى كه درباره‌ى قائم آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، غيبت ، طول عمر و ظهور ايشان براى بر پا داشتن امر خدا رسيده است - و رواياتى را كه در اين باره وارد شده در اين كتاب آورده‌ام - آن را نمي‌پذيريد !

علاوه بر آنكه به طريق صحيح از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رسيده كه فرمودند : هر آنچه در امت‌هاى گذشته واقع شده ، در اين امت نيز خواهد بود ، هم‌چنان‌كه دو تاى كفش و دو پر تير در برابر يكديگر هستند . در پيامبران گذشته و حجت‌هاى الهى كسانى بوده‌اند كه عمر طولانى داشته‌اند ، نوح نبي ( عليه السلام ) دو هزار و پانصد سال زندگى كرد و خدا در قرآن [ تنها ] سخن از آن به ميان آورده كه او در ميان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ كرد ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى عنكبوت / 14

، در حديثى كه آن را با سندش در اين كتاب نقل نمودم ، آمده است كه در قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) سنتى از نوح است كه طولانى بودن عمر وى مي‌باشد ، حال چگونه است كه سنيان امر [ غيبت ] امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را نمي‌پذيرند ولى با امور مشابه آن - كه نزد عقل هيچ اشكالى ندارد - چنين برخوردى ندارند ؟ بلكه بايست به اين امور اذعان نمود ، چرا كه از طريق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رسيده است ، و اعتقاد به قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نيز چنين است .

مقتضاى كدام عقل است كه اصحاب كهف مي‌توانند سيصد و نه سال در غارشان درنگ كنند ، آيا تصديق و پذيرش اين مطلب از غير طريق اخبار بوده است ؟ پس چرا امر حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را كه آن نيز از طريق اخبار رسيده ، تصديق نمي‌نمايند ؟ !

آنان چگونه اخبار وهب بن منبه و كعب‌الاحبار را در امورى محال تصديق مي‌كنند ، در حالى كه هيچ يك از آنها را نه مي‌توان به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نسبت داد و نه عقل روا مي‌شمارد ، و ليكن آنچه را كه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و امامان ( عليهم السلام ) پيرامون حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، غيبت و ظهور ايشان - كه پس از ترديد اكثر مردم و بازگشت آنها از اعتقاد به آن حضرت واقع مي‌شود -

--------------------------- 70 ---------------------------

رسيده و اخبار و آثار صحيح بر آن دلالت دارد نمي‌پذيرند ؟ ! آيا اين امر غير از پافشارى

بر انكار حق است ؟

اينان چرا نمي‌گويند : اگر چه در اين عصر و زمان كسى كه بتواند عمرى طولانى داشته باشد وجود ندارد ، اما بايد به عنوان تصديق گفتار صاحب شريعت ( صلى الله عليه وآله ) ، سنت پيشينيان در عمر طولانى در مشهورترين اجناس جارى گردد و هيچ جنسى از قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مشهورتر نيست ، زيرا در شرق و غرب عالم برزبان كسانى كه به ايشان اعتقاد دارند و نيز آنان كه انكار مي‌نمايند ، ياد مي‌شود .

هرگاه غيبت امام دوازدهم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) با وجود روايات صحيحى كه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى آن رسيده است صحيح نباشد ، نبوت ايشان نيز باطل خواهد بود ، چرا كه در اين صورت آن حضرت خبر از غيبت كسى داده‌اند كه غائب نشده است ، و اگر دروغ ايشان ثابت شود ، پيامبر نبوده است !

چگونه است كه سنيان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را در آنچه در مورد عمار فرموده است : « گروه ستمكار او را مي‌كشند » ، و درمورد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « موهاى صورتش با خون سرش رنگين مي‌شود » ، و درباره‌ى امام حسن ( عليه السلام ) : « با سم كشته مي‌شود » ، و در مورد امام‌حسين ( عليه السلام ) : « با شمشير به شهادت مي‌رسد » تصديق مي‌كنند ، ولى آن حضرت را در آنچه پيرامون قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، غيبت ، و تعيين او به نام و نسب ، فرموده است تصديق نمي‌نمايند ؟ !

البته كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در تمامى سخنان صادق است و در تمامى حالات به حق رفتار مي‌نمايد و ايمان هيچ بنده‌اى صحيح نخواهد بود ، مگر آن زمانى كه در دل نسبت به حكم آن حضرت هيچ ناراحتى نيافته ، در تمامى امور تسليم ايشان باشد و شك و ترديدى در او راه نيابد ، اين اسلام است همان اسلامى كه عبارت است از تسليم و انقياد وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإسلام دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى آل عمران / 85

، و هر كه غير از اسلام ، دينى [ ديگر ] جويد ، هرگز از وى پذيرفته نشود ، و وى در آخرت از زيانكاران است .

از شگفت انگيزترين امور آن است كه مخالفين ما روايت مي‌كنند : عيسى بن مريم ( عليه السلام ) از

--------------------------- 71 ---------------------------

سرزمين كربلا عبور كرد و آهوانى را ديد كه در آنجا گرد آمده بودند ، آن آهوان گريان به سوى او آمدند و مسيح و حواريون نشستند و به گريه مشغول شدند ، حواريون كه علت گريه مسيح را نمي‌دانستند ، گفتند : اى روح و كلمه‌ى خداوند ! چرا گريه مي‌كنيد ؟ فرمود : آيا مي‌دانيد اينجا چه سرزمينى است ؟ آنها پاسخ منفى دادند ، او فرمود : اين زمينى است كه جوجه‌ى رسول‌خدا احمد و آن زن آزاده‌ى طاهره بتول كه شبيه مادر من است ، در آن كشته و دفن مي‌شود ، اين زمين از مشك خوشبوتر است ، چرا كه خاك آن جوجه‌ى شهيد است و البته كه خاك پيامبران و فرزندان آنها چنين است ، اين آهوان با من تكلم مي‌كنند و مي‌گويند : ما در اين سرزمين از شوق تربت آن جوجه‌ى شهيد و مبارك به چَرا مشغوليم ، اينان چنين اعتقاد دارند كه در اين زمين در امنيت هستند ، آنگاه از پشكل آنها برداشت و بوئيد و گفت : خدايا اين‌ها را باقى دار تا پدرش آن را ببويد و موجب تسلى و آرامش او گردد . آن پشكل‌ها نيز تا زمان اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) باقى ماند و ايشان آن را بوييدند و گريستند و زمانى كه گذرشان به كربلا افتاد اين ماجرا را تعريف كردند .

سنيان مي‌پذيرند كه پشكل اين آهوان بيش از پانصد سال باقى بماند و باران‌ها و بادها و گذشت روزها و سال‌ها آن را دگرگون نكند ، ولى نمي‌پذيرند كه قائم آل محمد ( صلى الله عليه وآله )

باقى مي‌ماند تا آنكه با شمشير قيام كرده ، دشمنان خداى عزوجل را به هلاكت رساند و دين خدا را اظهار نمايد . و اين با وجود احاديثى است كه از پيامبر و ائمه ( عليهم السلام ) با تصريح به نام ، نسب ، غيبتِ دراز مدت و جريان يافتن سنت پيشينيان در طول عمر در آن حضرت رسيده است ! آيا اين چيزى جز عناد ورزيدن و انكار حق است ؟ »

در غيبت شيخ طوسى / 113 آمده است : « ناقلان حديث روايت كرده‌اند كه دجال موجود است و در عصرنبوى هم بوده است و تا زمانى كه خروج مي‌كند باقى خواهد ماند ، و او دشمن خداست . اگر به خاطر مصلحتى جايز باشد كه دشمن خدا چنين عمر كند ، پس چگونه براى ولى خدا جايز نباشد ؟ ! همانا اين امر از عناد ناشى شده است . »

نگارنده : پيروان مذاهب به دجال اعتقاد دارند ، بعضى از آنان به دجال عمر معتقدند و او را ابن‌صياد مي‌دانند چرا كه عمر و فرزندانش بر احاديث پيرامون آن كه [ نزد آنها ] صحيح است ،

--------------------------- 72 ---------------------------

قسم خورده‌اند !

برخى هم دجال تميم دارى را كه جاسوس وى در جزيره ، او را از آن خبر داد باور دارند ، زيرا احاديث او نيز [ بر اساس مبانى آنها ] صحيح است . برخى ديگر نيز به دجال كعب‌الاحبار

اعتقاد دارند .

تمامى آنان چنين معتقد هستند كه دجال زنده و پوشيده از چشم‌هاست و خداوند بر اساس عقيده‌ى عمر صدها سال ، و بر اساس باور تميم دارى و كعب هزاران سال به او عمر داده است ، لذا روا نيست آنها نسبت به اعتقاد به اينكه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) زنده است و روزى مي‌خورد تا آنكه خداوند متعال به ايشان اذن دهد كه ظهور كرده و اسلام را اظهار نمايد ، بر ما خرده گيرند .

چگونه است كه عمر دراز مدت براى دشمنان خدا ممكن است ، ولى براى اولياى او ناممكن ؟ ! و آيا روايات تميم و كعب و امثال آنها از روايات اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بيشتر اطمينان آور است ؟ !

احاديث پيرامون دجال در منابع سنيان به چند جلد مي‌رسد !

1 . مسلمين اتفاق نظر دارند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از سه موضوع سخن گفتند ؛ ايشان به دوازده امام پس از خود بشارت داده‌اند ، از رهبران گمراهى پس از خود بر حذر داشته‌اند و نسبت به دجال هشدار داده‌اند .

هنگامى كه به منابع دستگاه سلطه مراجعه مي‌كنيم ، چنين مي‌يابيم كه در چند موضع سخن درباره‌ى امامان دوازده گانه به ميان رفته است . مردم در عرفات در اثناى سخنرانى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) صدايشان را بالا بردند و لذا نفهميدند كه اين دوازده تن كيانند !

همين حادثه زمانى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در مدينه درباره‌ى امامان دوازده گانه سخن مي‌گفتند براى راويان رخ داد ، از اين رو اسامى ائمه در ميان همهمه گم شد ، راوى در اين رابطه از عمر پرسيد و او گفت : تمامى آنان از قريش‌اند ، آنها همه از قريش‌اند !

تعيين پيشوايان ضلالت و زمان آنها توسط آن حضرت نيز با سرنوشتى مشابه مواجه شد ! گرچه برخى روايات از تيررس آنان به دور مانده است ، در ميان آنها بعضى مروان و فرزندانش را نام برده است و بعضى ديگر بر اين دلالت دارد كه آنها بلافاصله پس از پيامبرند .

--------------------------- 73 ---------------------------

بنابراين نبايد امامان دوازده گانه‌ى هدايت را تعيين كرد ، چرا كه اسامى آنها از بين رفته است و نيز نمي‌توان رهبران دوازده گانه‌ى ضلالت را مشخص نمود ، زيرا اسامى آنان نيز به چنين سرنوشتى دچار شده است ! ! !

در مقابل هيچ يك از احاديث پيرامون دجال از ميان نرفته است و بازار آن رونق دارد ، اين احاديث در دار الخلافه نگهدارى مي‌شود و توسط راويان آن به عرضه گذارده شده و به چند جلد مي‌رسد !

بنابر آنچه گذشت مي‌توان فهميد كه دستگاه خلافت قريش نشر و ترويج احاديث دجال - حتى اگر دروغين باشد - و نيز منع از احاديث پيرامون امامان هدايت و رهبران گمراهى را - هر چند صحيح باشد - هدفمند دنبال مي‌كرده است .

2 . در روايات دستگاه خلافت قريش ، دو پيامبر با عنوان وزير در خدمت دجال هستند !

طيالسى در مسند خود / 150 با سندى صحيح ( ! ) از سفينه روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى ما سخن راند و فرمود : هيچ پيامبرى نبوده مگر آنكه امتش را از دجال بر حذر داشته است ، تا آنجا كه فرمودند : دجال به مردم مي‌گويد : آيا من پروردگار شما نيستم كه زنده مي‌كنم و مي‌ميرانم ؟

به همراه او دو تن از پيامبران هستند كه من نام خود و پدرانشان را مي‌دانم ، اگر مي‌خواستم آنها را نام مي‌بردم ، يكى در طرف راست و ديگرى در طرف چپ او قرار دارند ، دجال مي‌گويد :

آيا من پروردگار شما نيستم كه زنده مي‌كنم و مي‌ميرانم ؟ يكى از آن دو پاسخ مي‌دهد : دروغ گفتي ، ولى هيچ يك از مردم غير از آن پيامبر ديگر صداى او را نمي‌شنود ، اما پيامبر ديگر مي‌گويد : راست گفتي ، و مردم صداى او را مي‌شنوند و اين خود فتنه‌اى خواهد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به المصنف ابن ابى شيبه 8 / 651 ، مسند احمد 5 / 221 و المعجم الكبير 7 / 84 و ديگران .

پس به اين نوآورى راويان دستگاه خلافت و احاديث صحيح ( ! ) آنان توجه كنيد و ببينيد كه مي‌پندارند خداوند دو پيامبر را در خدمت دجال قرار مي‌دهد و صداى آنكه دجال را تكذيب مي‌كند مخفى مي‌دارد ، پيامبر ديگر هم خيانت نموده ، به پروردگارش كفر مي‌ورزد و دجال را تصديق مي‌كند ! اينان در افترا بستن بر خداوند متعال و توهين به رسولان و پيامبران ( عليهم السلام ) به تقليد يهود گردن نهاده‌اند .

--------------------------- 74 ---------------------------

3 . اهل‌سنت چنين گمان مي‌كنند كه دجال به خداوند شبيه است و لذا مسلمانان در تشخيص او دچار مشكل مي‌شوند ! از اين رو پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به آنان چنين نشانه داده كه دجال يك چشم است تا آنان بتوانند او را از خدا تشخيص دهند ، چرا كه خداوند يك چشم نيست بلكه هر دو چشم او سالم مي‌باشد !

عبدالرزاق در المصنف 11 / 390 از عبدالله‌بن‌عمر از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « هيچ پيامبرى نيست مگر آنكه قوم خود را از دجال بر حذر داشته است ، نوح [ هم ] قوم خود را از او برحذر داشت . و ليكن من درباره‌ى او سخنى مي‌گويم كه هيچ پيامبرى به قوم خود نگفته است ، شما مي‌دانيد كه او يك چشم است ولى خدا يك چشم نيست » ! ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الفتن 2 / 518 ، مسند طيالسى / 73 و المصنف ابن ابى شيبه 8 / 646 . علاوه بر آن در المصنف 8 / 647 چنين آمده است : چشم راست او كور است . . . . و از هر قومى گروهى از او پيروى مي‌كنند و او را با زبان خودشان ، خدا مي‌خوانند !

كسانى كه پس از اينان آمدند اين روايت را با ده‌ها نقل كه اكثر آنها از عبدالله‌بن‌عمر

است ، آوردند . ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به صحيح بخارى 4 / 163 ، مسلم 8 / 193 ، سنن ابو داود 4 / 116 ، سنن ترمذى 3 / 345 ، مسند ابو يعلى 2 / 78 و 5 / 368 ، حلية الأولياء 4 / 334 ، مصابيح السنة 3 / 497 و تاريخ بغداد 7 / 193 و . . .

4 . سنيان چنين مي‌پندارند كه دجال معجزاتى از جمله زنده كردن مردگان دارد !

عبدالرزاق در المصنف 11 / 393 از ابو سعيد خدرى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « بر دجال حرام است كه در راه‌هاى مدينه داخل شود ، در آن روز مردى كه بهترين - و يا از بهترين - مردم است نزد او رفته مي‌گويد : گواهى مي‌دهم تو آن دجالى هستى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌اش براى ما سخن گفته است . دجال [ به مردم ] مي‌گويد : آيا اگر اين شخص را بكشم و آنگاه زنده كنم ، درباره‌ى من هم چنان ترديد خواهيد داشت ؟ پاسخ مي‌دهند : نه ، او هم آن مرد را مي‌كشد سپس زنده مي‌گرداند ، آن مرد پس از آنكه زنده مي‌شود مي‌گويد : به خدا قسم آگاهى و شناختى كه اكنون نسبت به تو دارم پيشتر نداشتم . دجال در صدد كشتن دوباره‌ى او بر مي‌آيد ، ولى بر او مسلّط نمي‌گردد .

معمر گويد : به من خبر رسيده كه دجال بر حلق او قطعه‌اى مس قرار مي‌دهد ، و كسى كه

--------------------------- 75 ---------------------------

دجال او را مي‌كشد و زنده مي‌گرداند ، خضر است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الفتن 2 / 546 ، مسند احمد 3 / 36 و صحيح بخارى 9 / 76

صحيح مسلم 8 / 20 آن را با تفاوتى اندك نسبت به عبدالرزاق آورده و در قسمتى از آن چنين آمده است : « پس به فرمان دجال او را با ارّه از فرق سر تا پا دو نيم مي‌كنند . او بين دو نيمه‌ى آن بدن راه مي‌رود و مي‌گويد : بايست ، و او بر مي‌خيزد . آنگاه مي‌گويد : آيا به من ايمان مي‌آوري ؟ او پاسخ مي‌دهد : [ با اين كار ] تنها شناختم نسبت به تو بيشتر شد . پس دجال مي‌گويد : اى مردم ! پس از من با هيچ كس چنين رفتارى نخواهد شد و در صدد ذبح نمودن آن شخص بر مي‌آيد . پس قطعه مسى [ برّان ] را بين گردن و ترقوه‌ى او قرار مي‌دهد ، ولى نمي‌تواند به مقصود خود برسد ، لذا دست و پاى او را مي‌گيرد و پرتاب مي‌كند .

مردم گمان مي‌كنند كه او را به جهنم انداخت ، حال آن كه او در بهشت افتاد . در اين هنگام رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : اين شخص بالاترين گواهى را نزد رب العالمين دارد . »

بايد از كسانى كه بر اعتقاد ما - به اينكه خداوند به عترت معصوم ( عليهم السلام ) معجزه داده است - خرده مي‌گيرند و در مقابل چنين مي‌پندارند كه خدا به دشمنان خود مانند دجال و جنيان و ساحران معجزه مي‌دهد ، تعجّب نمود ، آنان با اين كار نبوت‌ها را از اساس باطل مي‌كنند ، چرا كه دليل آن معجزه است كه تصديق و تأييدى از جانب خداوند براى پيامبران مي‌باشد .

5 . آنان ده‌ها روايت درباره‌ى دجال نقل مي‌كنند ، از جمله آنكه او از يهوديان مشرق يا

اصفهان است .

طبرانى در المعجم الكبير 18 / 155 از عمران بن حصين از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « دجال از جانب اصفهان شورش مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . مجمع الزوائد 7 / 339 آن را از المعجم الاوسط نقل مي‌كند .

در المعجم الصغير 1 / 260 از ابو برده روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دجال را ياد كرد و فرمود : « او از اينجا ، نه بلكه از اينجا مي‌آيد ، و با دست به سمت مشرق اشاره نمود . »

حاكم در المستدرك 4 / 528 به واسطه‌ى ابوهريره از آن حضرت چنين نقل مي‌كند و صحيح مي‌شمارد : « دجال از اينجا ، يا از اينجا ، و يا از اينجا ، بلكه از اينجا خروج مي‌كند . ابوهريره

--------------------------- 76 ---------------------------

مي‌گويد : مقصود ايشان مشرق است . »

الفتن 2 / 532 و صفحاتى پس از آن از ابوبكر روايتى را بدون ذكر سند نقل مي‌كند كه دجال از سمت مشرق و از سرزمينى كه آن را خراسان گويند خروج مي‌كند ، ولى ابن ابى شيبه آن را با سند در المصنف 8 / 654 آورده و مي‌نويسد : « ابوبكر پرسيد : آيا در عراق سرزمينى به نام خراسان وجود دارد ؟ در جواب گفتند : بلي ، او گفت : دجال از آن خارج مي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به مسند احمد 1 / 4 ، سنن ابن ماجه 2 / 1353 ، ترمذي 3 / 345 ، مستدرك 4 / 527 ، مصابيح بغوي

3 / 508 ، سيوطى در الدرالمنثور 5 / 354 مي‌نويسد : اين روايت را ابن ابى شيبه ، احمد و ابن ماجه آورده اند و ترمذى هم آن را نقل كرده ، صحيح مي‌شمارد .

در تهذيب تاريخ دمشق 1 / 195 مي‌نويسد : « ابن منده از عبدالله بن معتمر روايت مي‌كند كه گفت : دجال به طور علنى فعاليت مي‌كند . او از مشرق مي‌آيد ، به سوى خود دعوت مي‌كند و گروهى به دو مي‌گروند ، او با گروهى از مردم مي‌جنگد و بر آنان چيره مي‌شود ، اينچنين ادامه مي‌يابد تا آنكه وارد كوفه شده بر كوفيان نيز غالب مي‌شود . »

عبدالرزاق در المصنف 11 / 396 از كعب‌الاحبار روايت مي‌كند : « دجال از عراق خروج مي‌نمايد . » ( 2 ) ( 2 ) . همو در / 395 و ابن ابى شيبه در 8 / 656 اين مطلب را از ابن عمرو مي‌آورند .

ابن‌حماد در الفتن 2 / 530 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « دجال از درّه‌اى ميان شام و عراق خارج مي‌شود . » و در النهاية 2 / 73 آن را از هروى مي‌آورد .

و پيشتر حديثى از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) گذشت كه وى از بلخ در افغانستان خروج مي‌كند .

6 . در احاديث آنان و نيز در روايات ما آمده است كه پيروان دجال يهوديانند .

روايت صحيح مسلم 8 / 207 گذشت كه « هفتاد هزار نفر از يهود اصفهان ، كه جامه‌هايى كه تمام بدن را مي‌پوشاند دربردارند ، از او دنباله روى خواهند نمود . » و خواهد آمد كه كعب‌الاحبار اتباع وى را از عرب مي‌داند !

در مسند احمد 3 / 224 آمده است : « دجال از منطقه يهودى نشين اصفهان شورش مي‌كند و هفتاد هزار تن از يهوديان كه تاج برسردارند ، او را همراهى خواهند نمود . » ( 3 ) ( 3 ) . مسند ابو يعلى 6 / 317 ، المعجم الاوسط 5 / 156 و مجمع الزوائد 7 / 338 - هيثمى آن را صحيح مي‌شمارد - .

--------------------------- 77 ---------------------------

و ده‌ها بلكه صدها روايت ديگر كه على رغم وجود تناقضات ، منابع سنيان مالامال

از آن است .

در كمال الدين / 528 نيز از عبدالله‌بن‌عمر نقل مي‌كند : « اكثر اتباع دجال يهود ، زنان و اعراب هستند . »

قهرمانان سه‌گانه در تحريف دجال

بارزترين شخصيت‌هايى كه براى روايات پيرامون دجال زمينه سازى كردند و آنها را در ميان مسلمانان ترويج دادند ، عمر بن خطاب ، تميم دارى و كعب‌الاحبار هستند كه بر دجال و امور خارق العاده‌ى وى اتفاق نظر دارند ، اگر چه در تعيين شخص او با يكديگر اختلاف دارند .

نظر عمر آن است كه دجال عبدالله بن صياد است كه در عهد وى متولد شده و ظاهراً يهودى و مادرش از خزرج و از بستگان سعد بن عباده بوده است ، اين در حالى است كه تميم دارى او را شخصى بلند قامت ، عريض و درشت هيكل مي‌داند و معتقد است كه وى در جزيره‌اى در بحر متوسط در غل و زنجير است ، كعب‌الاحبار هم بر اين باور است كه دجال شيطانى است كه در جزيره‌اى از جزائر يمن در بند مي‌باشد .

اهل‌سنت هر سه را تصديق كرده بر آنند تا بين دجال‌هاى متناقض آنان جمع كنند و از آنان يكى بسازند ! و ليكن بالاترين تأثير را عمر داشته است ، چرا كه وى علاوه بر گسترانيدن اعتقاد

به دجال ، به تميم و كعب ميدانى داد تا در حدّ توان اسرائيلياتشان را منتشر كنند و يكى از آنها هم عقيده‌شان درباره‌ى دجال است .

عالمان سنى در ميان دجال عمر ، دجال تميم و دجال كعب دچار حيرت و سرگردانى شده‌اند ، زيرا رواياتشان در عين اينكه همه صحيح است ( ! ) در كليات و جزئيات دچار تناقض است .

تحير ديگر آنان در احاديث كعب‌الاحبار و جماعت اوست ، كه خروج دجال را به فتح قسطنطنيه ، مهدى و قيامت مرتبط مي‌دانند و تفاصيل و تناقضات بسيارى دارد .

بزرگان اهل‌سنت اصل روايات دجال را مورد هيچ گونه نقدى قرار نداده‌اند ، زيرا تمام آنها نزد آنان صحيح است ( ! ) به عنوان نمونه ابن حجر كه از بزرگان ايشان است ، حتى دجال كعب را كه در

--------------------------- 78 ---------------------------

يكى از جزائر يمن محبوس مي‌باشد پذيرفته است ، اوهيچ نقدى را متوجه روايت تميم و جاسوس خيالى دجال [ كه در روايت تميم است ] نمي‌كند ، و البته در جمع بين آن و دجال عمر به حيرت افتاده است ! و بنابر عادت هميشگى در صدد بر آمده تا با وجوهى سست آنها را جمع كرده و تناقضاتش را بر طرف سازد كه در اين راستا به بيراهه رفته و به عجز افتاده است .

وى در فتح البارى 13 / 277 مي‌نويسد : « نعيم بن حماد استاد بخارى در كتاب خود الفتن احاديثى را درباره‌ى دجال و شورش او آورده است كه اگر به آنچه پيشتر در اواخر كتاب الفتن گذشت ضميمه شود ، سرگذشت كاملى درباره‌ى دجال خواهد بود . از جمله ، آنچه كه ابن‌حماد از طريق جبير بن نفير و شريح بن عبيد و عمرو بن اسود و كثير بن مره نقل مي‌كند كه گفتند : دجال انسان نيست بلكه شيطانى است كه در بعضى از جزائر يمن به هفتاد زنجير بسته شده است ، معلوم نيست چه كسى او را در بند كرده است ، سليمان نبى يا ديگري ، هنگامى كه زمان ظهورش فرا برسد خداوند در هر سالى يك حلقه از او باز مي‌نمايد ، پس چون آشكار شود ماده الاغى كه فاصله‌ى ميان دو گوشش چهل ذراع است نزد او مى آيد و دجال منبرى از مس بر پشت آن قرار داده ، بر روى آن مي‌نشيند و قبيله‌هاى جن از او پيروى نموده ، گنج‌هاى زمين را براى او بيرون خواهند آورد ! ابن حجر در ادامه مي‌نويسد : با چنين اوصافى امكان ندارد كه ابن‌صياد دجال باشد . »

اين ابن‌صيادى كه ابن حجر [ دجال بودن ] وى را بعيد مي‌شمارد ، همان دجال عمر است كه روايات مربوط به آن نزد سنيان در بالاترين درجات صحت است !

او در ادامه مي‌افزايد : « راويانى كه اين روايات را نقل كرده‌اند گرچه افراد ثقه‌اى هستند ، ولى شايد آن را از برخى كتب اهل كتاب آورده‌اند . ابو نعيم هم از طريق كعب‌الاحبار نقل مي‌كند كه دجال از مادرى در قوص مصر به دنيا مي‌آيد و فاصله ميان تولد تا خروج وى سى سال است . خبر وى نه در تورات و نه در انجيل نازل نشده بلكه تنها در بعضى از كتب پيامبران آمده است . . . ابن وصيف مورخ نيز مي‌نويسد : دجال از فرزندان شق كاهن مشهور است ، بلكه او خود شق است و خداوند او را مهلت داده . مادر دجال زنى از جن است كه شيفته‌ى پدر او شد ، پدر هم از او صاحب اين فرزند شد . شيطان براى او كارهاى عجيبى انجام مي‌داد ،

--------------------------- 79 ---------------------------

لذا سليمان او را گرفت و در جزيره اى از جزائر بحر حبس نمود . »

ابن حجر مي‌افزايد : « به خاطر آنكه امر در مورد دجال بسيار مشتبه است بخارى در صدد ترجيح [ در ميان اخبار ] بر آمده و تنها روايت جابر از عمر كه درباره‌ى ابن‌صياد است را آورده ، و حديث فاطمه بنت قيس را كه در جريان تميم مي‌باشد نقل نكرده است ، از اين رو برخى چنين پنداشته‌اند كه حديث فاطمه غريب مي‌باشد و آن را رد كرده ، حال آنكه

چنين نيست . »

پس از آن ابن حجر به رد روايتى كه دجال را اهل مصر عنوان مي‌كرد [ و پيشتر گذشت ] پرداخته و در 13 / 277 مي‌نويسد : « گمانم اين است كه اين خبر نادرست مي‌باشد ، زيرا حديث صحيح دلالت دارد كه هر پيامبرى پيش از پيامبر ما ، قوم خود را از دجال بر حذر داشته است . اين مطلب هم كه او به آن مدت [ سى سال ] قبل از خروجش به دنيا مي‌آيد ، با اينكه او ابن‌صياد است و نيز آنكه در جزيره اى از جزائر بحر در بند مي‌باشد ، تنافى دارد . »

سخنان ابن حجر طولانى است و در آن به دجال تميم تمايل بيشترى نسبت به دجال عمر نشان مي‌دهد ! وى تلاش كرده تا بين آن دو چنين جمع كند : « نزديكترين وجهى كه مي‌توان بدان بين حديث تميم و ابن‌صياد جمع نمود ، آن است كه دجال همان كسى است كه تميم او را در بند ديده ، و ابن‌صياد شيطانى است كه در آن مدت به صورت دجال آشكار شد تا آن هنگام كه به سوى اصفهان رفت و با رفيق خود در آنجا پنهان شد ، تا آن زمانى كه خداوند خروج او را در آن مقدر داشته فرا رسد . »

جمعى كه ابن حجر ارائه داده صحيح نمي‌باشد ، چرا كه ابن‌صياد در مدينه از دنيا رفت ، در حالى كه دجال تميم و دجال كعب‌الاحبار در بند هستند و جز در هنگام خروجشان آزاد

نخواهند شد .

ابن حجر با وجود علم و آگاهي ، در احاديث پيرامون دجال سرگردان مانده است ،

پس حال ديگر عالمان آنان چگونه است ؟ مشكلى كه بزرگان علماى سنى دارند ضعف ذهنى نيست ، بلكه در مواد قضايايى است كه آن را مفروض گرفته‌اند و دليل آنان صحت سند است ،

و همين امر است كه آنها را مجبور به پذيرش متناقضات كرده ، به حشوى گرى و نوآورى وا مي‌دارد !

--------------------------- 80 ---------------------------

عقيده اى كه عمر درباره‌ى دجال رواج داد

صحيحترين كتاب سنيان پس از كتاب خدا - آن گونه كه خود ادعا مي‌كنند - روايت مي‌كند كه عمر قسم مي‌خورده دجال عبدالله بن صياد مي‌باشد كه از يهوديان مدينه است .

پيش از اين گذشت كه صحيح بخارى 8 / 158 و 9 / 133 از جابر نقل مي‌كند : « شنيدم كه عمر نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر اين مطلب قسم مى خورد و آن حضرت هم آن را انكار نكرد . »

اين روايت بيانگر آن است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به دجالِ عُمر يعنى ابن‌صياد اقرار دارند ! ! !

و امرى كه باعث شگفتى مي‌شود آن است كه عمر از آن حضرت درباره‌ى دجال نپرسيد ، بلكه در حضور ايشان بر رأى و نظر خود سوگند مي‌خورد و حضرت با سكوت خود به باور او اقرار مي‌كنند !

آنان بر جابر و ابوذر هم دروغ بستند و گفتند كه اين دو نيز به مانند عمر قسم ياد مي‌كردند ، و درباره‌ى ابوذر پا را فراتر گذارده گفتند كه او ده بار سوگند مي‌خورد ! آنگاه بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) افترا بستند كه اعتقاد ايشان بر اين است كه دجال ابن‌صياد مي‌باشد و ايشان نسبت به آگاهى از حقيقت ، گفتار و اهداف او حريص بوده‌اند و مخفى از او ، بارها براى

تجسس رفته‌اند !

بخارى در صحيح 7 / 113 از سالم بن عبدالله نقل مي‌كند : « عبدالله‌بن‌عمر به او خبر داده : عمر با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در ميان جماعتى از اصحاب به سراغ ابن‌صياد رفتند و او را در قلعه بنى مغاله در حال بازى با كودكان يافتند ، ابن‌صياد كه آن روزها نزديك بلوغ بود ، متوجه حضور پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نشد تا آنكه آن حضرت با دست بر پشت او زدند و فرمودند :

آيا گواهى مي‌دهى كه من رسول‌خدايم ؟ وى پاسخ داد : گواهى مي‌دهم كه تو رسول

بى سوادان هستي ، و خود گفت : آيا تو شهادت مي‌دهى كه من رسول‌خدايم ؟ پس آن حضرت او را زدند و فرمودند : به خدا و رسولان او ايمان دارم .

به او گفتند : چه مي‌بيني ؟ وى گفت : راستگو و دروغگو به نزد من مي‌آيند . پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : امر بر تو مشتبه شده است . در ادامه فرمودند : من براى تو چيزى را پنهان كرده‌ام ، ابن‌صياد گفت : آن دود است . ايشان گفتند : دور شو كه تو هرگز از آنچه برايت مقدر است ، تجاوز نخواهى نمود !

--------------------------- 81 ---------------------------

عمر گفت : اى رسول‌خدا ! آيا به من اجازه مي‌دهيد كه گردن او را بزنم ؟ ايشان گفتند :

اگر او همان دجال باشد بر او تسلّط نخواهى يافت ، و اگر او نباشد براى تو هيچ خيرى در كشتن او نيست » .

سالم گويد : از عبدالله‌بن‌عمر شنيدم : « پس از اين ماجرا رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به همراه ابى بن كعب انصارى دوباره به سراغ ابن‌صياد رفتند ، چون آن حضرت وارد شد خود را در پشت شاخه‌هاى نخل پنهان نمود و مي‌خواست پيش از آنكه او ايشان را ببيند چيزى از سخنان او را بشنود ، ابن‌صياد در بستر در ميان عبايش دراز كشيده و زمزمه مي‌كرد ، مادر ابن‌صياد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را - در حالى كه خود را در ميان شاخه‌هاى نخل مخفى مي‌كرد - مشاهده نمود و به پسرش گفت : اى صاف ! - اين نام ابن‌صياد است - اين محمد است ، و ابن‌صياد از حضور ايشان آگاه شد .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : اگر مادرش او را رها مي‌گذاشت ، او [ اسرار خود را ] فاش مي‌كرد ! سالم گويد : عبدالله‌بن‌عمر گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در ميان مردم برخاست و به آنچه شايسته‌ى خداست ثنا گفت ، سپس دجال را ياد نمود و فرمود : من شما را از او بر حذر مي‌دارم و هيچ پيامبرى نبوده مگر آنكه قوم خود را از او بر حذر داشته است ، نوح [ هم ] قومش را درباره‌ى او هشدار داده است ، ليكن من در مورد او سخنى مي‌گويم كه هيچ پيامبرى به قوم خود نگفته است ، شما مي‌دانيد كه او يك چشم است و حال آنكه خداوند يك چشم نمي‌باشد . »

عبدالرزاق در المصنف 11 / 389 اين مطلب را به سه روايت نقل مي‌كند كه در سومين خبر از امام‌حسين ( عليه السلام ) ( ! ) چنين مي‌آورد : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سوره‌ى دخان را از ابن‌صياد مخفى داشت و از او درباره‌ى آن پرسيد ، وى گفت : دود ، ايشان گفتند : دور شو كه تو هرگز از آنچه برايت مقدر است تجاوز نخواهى نمود ، پس چون پشت نمود پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) پرسيد : او چه گفت ؟

بعضى گفتند : دخ [ دود ] و برخى گفتند : ريح [ باد ] ! حضرت فرمود : من در بين شما هستم و دچار اختلاف شده‌ايد ، پس از من اختلافتان شديدتر خواهد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به الفتن 2 / 550 و مسند احمد 2 / 148 و 149 و 3 / 368 كه در آن آمده است : « . . . همانا صاحب او [ كسى كه او را مي‌كشد ] عيسى بن مريم است ، و اگر او دجال نباشد تو حق كشتن مردى كه با ما معاهده دارد را نداري . ايشان پيوسته بيم آن داشتند كه او دجال باشد . »

--------------------------- 82 ---------------------------

روايت بخارى اين مطلب را نيز در بر دارد كه خداوند متعال دو ديده‌ى سالم دارد كه به واسطه‌ى آن از دجال تمييز داده مي‌شود !

ابوبكره برادر زياد بن ابيه هم براى آنكه سوگند عمر را تأييد كند به اظهار نظر درباره‌ى

دجال مي‌پردازد .

طيالسى در مسند / 116 به واسطه‌ى او از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « پدر و مادر دجال سى سال را بدون فرزند سپرى مي‌كنند و پس از آن پسرى يك چشم از آنان متولد مي‌شود كه بيشترين زيان و كمترين نفع را دارد ، چشمان او به خواب مي‌رود ولى قلب او نه .

حضرت پدر او را نيز چنين وصف نمودند : پدر او مردى است با قدى بلند و اندامى فربه كه گوشت بدنش به اضطراب افتاده است و بيني‌اش به منقار مي‌ماند . مادر او زنى است

بلند قد ، درشت هيكل و با سينه‌هايى بزرگ .

ابوبكره در ادامه مي‌گويد : ما شنيديم كه در مدينه در ميان يهوديان كودكى به دنيا آمده است ، لذا من و زبير به نزد والدين آن كودك رفتيم و اوصافى را كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بيان كرده بودند در آن دو مشاهده كرديم ، من به آنان گفتم : آيا براى شما فرزندى به دنيا آمده است ؟ آن دو در پاسخ گفتند : ما سى سال را بدون فرزند سپرى نموديم و پس از گذشت آن ، اين كودك برايمان متولد شده است كه بيشترين زيان و كمترين نفع را دارد و ديدگانش به خواب مي‌رود ولى قلب او بيدار است .

ما از نزد آنها بيرون آمديم كه يكباره به آن پسر برخورديم ، او قامتى نحيف داشت و در زير آفتاب در ميان عبايي ، چيزى با خود زمزمه مي‌كرد ، پس سرش را بيرون آورد و گفت : شما چه گفتيد ؟ ما گفتيم : آيا شنيدي ؟ او گفت : من به خواب مي‌روم ولى قلبم نمي‌خوابد ! » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المصنف ابن ابى شيبه 8 / 652 ، مسند احمد 5 / 49 و 5 / 51 ، سنن ترمذى 3 / 353 و مصابيح السنة بغوى 3 / 514 - وى آن را حديثى حسن به شمار مي‌آورد - .

اهل‌سنت پنداشته‌اند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) قسم عمر را تأييد نموده است ، باور آنان چنين است كه آن حضرت در اين مطلب ترديد داشته و نيازمند دانش يهوديان بوده است و از آنجا كه عمر در دروس آنان شركت مي‌كرده و دانش دجال شناسى را از آنان فرا گرفته است ، آن را به پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

--------------------------- 83 ---------------------------

ياد داده و با سوگند تأكيد كرده است ، و در پى آن ايشان از قسم خوردن عمر كسب يقين نموده و به واسطه‌ى دانش يهود و قسم عمر ، از نزول وحى مستغنى شده است !

عمدة القارى 25 / 69 [ پس از آنكه روايتى را كه پيشتر گذشت و در آن ، عمر از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌خواهد تا اجازه بدهد گردن ابن‌صياد را بزند و ايشان در پاسخ او مي‌گويد : اگر او همان دجال باشد بر او تسلط نمي‌يابي ، و اگر او نباشد هيچ خيرى در كشتنش نيست ، نقل مي‌كند ] مي‌نويسد : « اگر كسى اشكال كند كه اين خبر بر شك و ترديد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و عدم جزم ايشان نسبت به دجال بودن ابن‌صياد دلالت دارد ، در پاسخ گوييم : شك آن حضرت ، ممكن است پيش از سوگند خوردن عمر بر دجال بودن وى بوده باشد . » !

اين در حالى است كه عالمانى به مانند ابن حجر كه خود را وقف دستگاه خلافت كرده‌اند ، اعتقادشان بر اين است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دجال عمر را تأييد ننموده ، سكوت اختيار كردند و هم چنان در شك و ترديد بودند تا آنكه تميم دارى از راه رسيد و به ايشان خبر داد كه دجال را ديده است ، ايشان هم از او قدردانى كرده ، مسلمانان را فرا خواندند و براى آنان سخنرانى نمودند و اعتقاد به دجال را به ايشان آموختند ، از اين رو فضيلت و برترى از آن تميم است نه عمر ! ! !

و ديگر نوآوري‌هاى تأسف بار آنها .

فرزندان عمر بر عقيده و باور پدرشان تأكيد مي‌كنند !

سنن ابى داود 4 / 120 از عبدالله‌بن‌عمر نقل مي‌كند كه مي‌گفت : « به خدا قسم ترديدى ندارم كه مسيح دجال همان ابن‌صياد است . »

در مسند احمد 6 / 283 نيز آمده است كه « عبدالله‌بن‌عمر ابن صائد [ ابن‌صياد ] را در يكى از كوچه‌هاى مدينه مشاهده كرد و به او دشنام داد و ناسزا گفت و ابن صائد در پى آن چنان باد كرد كه تمامى راه را بست ! ابن عمر با عصايى كه به همراه داشت چنان او را زد كه عصا شكست ! حفصه [ چون برادرش را ديد ] گفت : شما دو نفر با يكديگر چه كار داريد ، چه چيزى تو را بر آن وا مي‌دارد ؟ آيا نشنيدى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : خروج دجال تنها به خاطر خشم و غضب است ؟ » !

--------------------------- 84 ---------------------------

مسلم در صحيح 8 / 194 از نافع چنين نقل مي‌كند : « عبدالله‌بن‌عمر ابن صائد را در يكى از گذرگاه‌هاى مدينه ديد و سخنى گفت كه خشم او را برانگيخت ، در پى آن ابن صائد چنان باد كرد كه تمام راه را پر كرد ، پس از اين ماجرا عبدالله نزد حفصه كه از اين برخورد آگاهى يافته بود آمد ، او به برادرش گفت : خداوند تو را رحمت كند ، از ابن صائد چه خواستي ، آيا نمي‌دانى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : خروج دجال تنها بر اثر خشم و غضب است » ! ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به المعجم الكبير 23 / 195 ، الفتن 2 / 518 و ديگر كتب .

عبدالرزاق در المصنف 11 / 396 از ابن عمر روايت مي‌كند : « روزى به ابن‌صياد در حالى كه مردى يهودى همراه او بود برخوردم و ديدم چشم او كه مانند چشم شتر بيرون بود بر آمده است ، گفتم : اى ابن‌صياد ! تو را به خدا قسم مي‌دهم ، چه زمانى چشم تو بر آمده است - و يا سخنى مشابه اين - ؟ او در جواب گفت : به خدا قسم نمي‌دانم ، گفتم : دروغ مي‌گويي ، چشم تو در سر تو است و نمي‌داني ؟ او هم با دست چشمش را مسح نمود و سه بار خرناس كشيد ! - در اينجا يهودى پنداشت كه من با دست بر سينه او زده‌ام ولى من نمي‌دانستم - من به ابن‌صياد گفتم : دور شو كه هرگز از آنچه برايت مقدر است تجاوز نخواهى نمود ، او هم گفت : آري ، قسم به جانم كه از آنچه برايم مقدر است تجاوز نخواهم كرد .

ابن عمر مي‌گويد : من اين مطلب را براى حفصه گفتم و او گفت : از اين مرد اجتناب كن ،

زيرا ما روايت مي‌كنيم كه دجال به هنگام غضب خارج مي‌شود » !

بلايى كه بر سر عبدالله بن صياد بيچاره و پسرش عماره آمد !

عالمانى كه خود را وقف دستگاه خلافت كرده‌اند در شرح حال عبدالله بن صياد و پسرش عماره دچار تناقض شده‌اند ، آنان در پذيرش سوگند عمر نسبت به اينكه وى همان دجال است متحيرند ، برخى از آنان چنين گفتند : گفتار عمر صحيح است و ابن‌صياد همان دجال مي‌باشد ، اينان به جابر بن عبدالله انصاري ( رحمه الله ) نسبت دادند كه وى شهادت مي‌داده ابن‌صياد دجال است و « ابو سلمه به او گفت : ابن‌صياد از دنيا رفته است ( ! ) و جابر پاسخ داد : اگر چه از دنيا رفته باشد ، ابو سلمه گفت : ابن‌صياد اسلام آورده بود و جابر گفت : اگر چه اسلام آورده باشد » !

--------------------------- 85 ---------------------------

منكران گفتند كه ابن‌صياد اسلام آورد و در فتح اصفهان شركت جست ، ولى مدعيان جواب دادند كه او نزد يهود آنجا غائب شده است ، چرا كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) خبر داده است دجال از آن سرزمين خروج مي‌كند « و يهوديان از او استقبال كرده ، گفتند : اين پادشاه ماست كه به واسطه‌ى او بر عرب پيروز خواهيم شد ، آنان او را شبانه وارد شهر كردند و بر طبل‌ها زدند و شمع‌ها افروختند ، و پس از آن ديگر خبرى از او نشد . » ( 1 ) ( 1 ) . تهذيب التهذيب ابن حجر 7 / 367 .

گرچه آنان خودشان را تكذيب نمودند ، زيرا خواهد آمد كه خود روايت مي‌كنند او در واقعه‌ى حره در مدينه بوده است !

بعضى ديگر نيز چنين گفتند : چگونه مي‌توان گفت كه ابن‌صياد دجال است و حال آنكه او مسلمان شد و در فتوحات شركت نمود و در مدينه در گذشت ، به علاوه آنكه پسر او عماره مورد توثيق ابن معين ، ابن حبان و ديگران قرار گرفته است !

بيهقي ، ابن حجر ، ذهبي ، ابن تيميه و شوكانى از خود جرأت نشان داده ، گفتند : ابن‌صياد دجال نبوده و عمر در سوگند خود خطا رفته است ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نيز بدان اقرار ننموده‌اند ، چرا كه هم چنان شك و ترديد داشتند ، تا آنكه وحى بر ايشان نازل مي‌شود و دجال را دجال تميم دارى كه در جزيره‌اى محبوس است ، معرفى مي‌كند و در پى آن ايشان در ميان مردم سخنرانى كرده ، آنان را مي‌آگاهاند !

ابن حجر در اصابه 5 / 148 مي‌گويد : « صحيحين روايت مي‌كنند كه جابر قسم مي‌خورد ابن‌صياد همان دجال است ، و در خبر چنين آمده كه عمر نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در اين باره سوگند ياد مي‌كرده است . . . و ليكن اگر او بر دين اسلام از دنيا رفته باشد ، همان گونه كه ابن فتحون بر شرط كتاب الاستيعاب گفته [ صحابى عادلى ] خواهد بود » .

ذهبى در الكاشف 2 / 54 مي‌نويسد : « عمارة بن عبدالله بن صياد : او فرزند كسى است كه او را دجال پنداشتند ، عماره از جابر و سعيد بن مسيب روايت مي‌كند و مالك و جماعتى هم از او روايت مي‌نمايند . او مورد توثيق ابن معين قرار گرفته است . »

شوكانى در نيل الاوطار 8 / 20 - 19 مي‌نويسد : « خطابى مي‌گويد : پيشينيان در مورد ابن‌صياد -

--------------------------- 86 ---------------------------

پس از آنكه بزرگ شد - اختلاف كرده‌اند ، روايت شده كه او از گفتار خود توبه نمود و در مدينه درگذشت و هنگامى كه خواستند بر او نماز بخوانند ، چهره‌اش را گشودند تا مردمان او را ببينند و به مردم گفته شد : شاهد باشيد !

نووى گفته است : علماء جريان ابن‌صياد را مشكل و امر او را مشتبه مي‌دانند ، اما جاى ترديدى نيست كه وى يكى از دجال‌ها مي‌باشد ! ظاهر آن است كه درباره‌ى اينكه دجال كيست هيچ وحيى بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نيامد و تنها اوصاف وى بر ايشان وحى شد ، در ابن‌صياد هم قرائنى وجود داشت كه با اين احتمال سازگار بود ، از اين رو آن حضرت در اين باره

جازم نبودند .

بيهقى نيز مي‌گويد : احتمال آن مي‌رود كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در مورد ابن‌صياد متوقف بودند ، سپس از ناحيه خداى متعال اين امر براى ايشان استوار شد كه دجال شخص ديگرى است همان گونه كه ماجراى تميم دارى مي‌رساند و تمام كسانى كه بر اين مطلب جزم دارند كه دجال كسى ديگر است بدان تمسك نموده‌اند ، و البته طريق آن اصح است . »

همو در 8 / 20 چنين مي‌گويد : « حديثى كه از دجال تميم سخن مي‌گويد با آنچه بر دجال بودن ابن‌صياد دلالت مي‌كند منافات دارد و امكان جمع بين آن دو نيست ، زيرا كسى كه در روزگار نبوى نزديك به بلوغ بوده و آن حضرت نزد او آمده و از او سؤال مي‌پرسيدند ، نمي‌تواند در اواخر دوران آن حضرت مردى بزرگ باشد كه در جزيره‌اى از جزائر بحر زندانى و در بند است و درباره‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌پرسد كه آيا ظهور نموده است يا نه ، پس سزاوار است كه قسم عمر و جابر را اين گونه توجيه كنيم كه پيش از اطلاع از ماجراى تميم بوده است . »

اين در حالى است كه اينان خود از جابر ( رحمه الله ) در همين موضوع و نيز در موضوعات متعدد ديگر ، امورى ضد و نقيض روايت نموده‌اند ، آنان از او نقل مي‌كنند كه گفت : « نسبت به ابن‌صياد پيوسته در ترديد بودم تا آنكه به خاك سپرده شد . » ( 1 ) ( 1 ) . رسالة الصاهل ابو العلاء معرى / 100

ابن تيميه در فتاوى خود 11 / 283 مي‌نويسد : « بعضى از صحابه چنين مي‌پنداشتند كه ابن‌صياد همان دجال است ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نيز در مورد او متوقف بودند ، تا آنكه پس از مدتى

--------------------------- 87 ---------------------------

معلوم شد او دجال نيست ، بلكه پيشگو بوده است . »

ابن قتيبه در المعارف / 272 مي‌گويد : « پدر او [ عماره ] عبدالله بن صياد است كه درباره‌اش گفته شده كه دجال است . اين به خاطر كارهايى بود كه انجام مي‌داد . عبدالله مسلمان شد و در كنار مسلمانان جنگيد و در مدينه اقامت نمود و پسرش عماره در دوران خلافت مروان بن محمد از دنيا رفت . »

در الجرح و التعديل 6 / 367 مي‌نويسد : « يحيى بن معين گويد : عمارة بن عبدالله بن صياد ثقه است ، عبدالرحمن براى ما نقل نموده كه از پدرم درباره‌ى عماره پرسيدم و او در پاسخ او را صالح الحديث خواند . »

در تهذيب الكمال 21 / 249 مي‌نويسد : « محمد بن سعد [ درباره‌ى عماره ] گفت : وى ثقه بود و احاديث كمى را نقل كرد ، مالك بن انس هيچ كسى را در فضل بر او مقدّم نمي‌داشت . . . عماره در خلافت مروان بن محمد درگذشت . ابن حبان او را در كتاب الثقات ذكر

كرده است . »

در اسد الغابة 3 / 187 مي‌نويسد : « عبدالله بن صياد : . . . پدر او از يهوديان بود ، معلوم نيست كه او از چه تيره‌اى است ، بعضى از مردم او را دجال مي‌دانند . عبدالله در روزگار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) متولد شد در حالى كه يك چشم داشت و ختنه بود . از فرزندان او عماره است كه از نيكان مسلمين و اصحاب سعيد بن مسيب بود ، مالك و ديگران از او روايت كرده‌اند . »

وى در ادامه سوگند عمر را مي‌آورد و مي‌گويد : « آنچه نزد ما صحيح است آن است كه ابن‌صياد دجال نيست ، به جهت آنچه در اين حديث آمده است [ ابن اثير حديثى نقل مي‌كند كه خلاصه‌اش اين است : ابن‌صياد با ابو سعيد به حج يا عمره رفتند و سخن از گفتار مردم درباره‌ى او به ميان آمد ، ابن‌صياد به ابو سعيد گفت : آيا رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نگفتند كه دجال عقيم است ؟ و حال آنكه من فرزندم را در مدينه به جا گذاشتم . آيا ايشان نگفتند كه دجال وارد مكه و مدينه نمي‌شود ؟ و آيا من خود اهل مدينه نيستم ؟ هم اكنون نيز رهسپار مكه‌ام ! ] و نيز به دليل آنكه او در حالى كه مسلمان بود در مدينه فوت نمود . دليل ديگر هم روايت تميم دارى است . »

--------------------------- 88 ---------------------------

الطبقات الكبري ، القسم المتمم / 302 مي‌نويسد : « مالك بن انس احدى را در فضل بر او [ عماره ] مقدم نمي‌كرد ، و از او روايت نقل نموده است ، خود عماره هم از سعيد بن مسيب روايت مي‌كند ، آنان [ عماره و خانواده‌اش ] خود را بنى اشيهب مي‌دانستند . ابن سعد درباره‌ى پدر عماره - عبدالله - مي‌گويد : اوست كه به خاطر كارهايى كه انجام مي‌داد ، گفتند دجال است . »

نگارنده : به نظر مي‌رسد مادر ابن صائد از خزرج بوده ، پدرش نيز ممكن است از يهود باشد ، در مورد بنى اشيهب كه وى خود را به آن منتسب مي‌نمود چيزى يافت نشد و چه بسا آنان دايي‌هاى او از خزرج باشند ، پس او به حساب خزرج گذاشته مي‌شود كه رئيس آنها سعد بن عباده است ، همو كه دشمن سرسخت عمر بود ، چرا كه در مقابل بيعت ابوبكر ايستاد ، لذا عمر او را به شام تبعيد كرد وخالد بن وليد را فرستاد تا او را به قتل برساند !

الطبقات الكبرى 3 / 503 مي‌نويسد : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ابن‌صياد را در حالى كه نوجوان و در نزديكى بلوغ بود و در قبيله‌ى بنى مغاله بازى مي‌كرد مشاهده نمود ، آنان تيره‌اى از

بني‌عبد نجار هستند . »

و ليكن عمر او را يهودى معرفى و به دجال بودن متهم كرد ! در حالى كه او مسلمانى مجاهد بود و در جنگ نهاوند فرماندهى سواران را بر عهده داشت ، چنان كه طبرى در تاريخ 3 / 187 مي‌نگارد . او همواره از تهمت عمر و فرزندان او - عبدالله و حفصه - و مقلّدين آنها فرياد مي‌كرد !

احمد در المسند 3 / 79 مي‌نگارد : « ابو سعيد خدرى در لشكر فتح شركت داشت ، وى مي‌گويد : ما در لشكرى - كه عبدالله بن صياد هم در آن حضور داشت - از مدينه به سمت مشرق آمديم ، هيچ كس با او همراه ، همنشين و هم‌سفره نمي‌شد و او را دجال مي‌ناميدند ! روزى در منزلگاهى فرود آمده بودم كه او مرا ديد كه نشسته‌ام ، پس آمد ، كنار من نشست و گفت : ابو سعيد ! آيا نمي‌بينى مردم چه مي‌كنند ؟ ! هيچ كسى همراه ، همنشين و هم‌سفره‌ى من نمي‌شود ، و مرا دجال مي‌خوانند ! تو مي‌دانى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : دجال وارد مدينه نمي‌شود ، و اين در حالى است كه من در مدينه به دنيا آمدم ، و شنيدى كه آن حضرت گفتند : براى دجال فرزندى به دنيا نمي‌آيد ، در حالى كه من صاحب فرزند هستم ! سوگند به خدا به خاطر رفتارى كه مردم با من دارند در صدد آن بر آمدم كه ريسمانى بگيرم و در خلوت

--------------------------- 89 ---------------------------

آن را دور گردنم قرار داده ، [ خود را حلق آويز كنم تا ] خفه شوم و از اين مردم راحت گردم . به خدا قسم من دجال نيستم » !

اما راويان در راستاى اثبات صدق عمر ، از زبان ابو سعيد در اين گزارش افزودند كه وى گفت : « ابن‌صياد در پايان سخنش گفت : به خدا قسم من محل تولد و مكان دجال را مي‌دانم !

ابو سعيد ادامه مي‌دهد : او امر را براى من دگرگون جلوه داد . » ( 1 ) ( 1 ) . صحيح مسلم 8 / 190 .

مقصود ابو سعيد آن است كه ابن‌صياد در ابتداى گفتارش او را فريب داد ، ولى در نهايت اقرار نمود كه دجال است !

دجال تميم داري

تميم دارى شخصى مسيحى و اهل شام است ، او در سال دهم هجرى يعنى پس از پيروزى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و فراگير شدن اسلام در تمام جزيره ، به همراه گروهى نزد آن حضرت آمدند . آنها به تجارت شراب اشتغال داشتند ، پس خمره‌هايى از شراب را به عنوان هديه خدمت ايشان آوردند ، آن حضرت نپذيرفت زيرا خداوند حرام نموده است ، در اينجا تميم گفت : اينها را بگيريد و از قيمت آن بهره ببريد ، ايشان در پاسخ فرمودند : قيمت آن نيز

حرام است .

تميم در مدينه سكنى گزيد و بعداً در درگاه عمر كه فرهنگ اهل كتاب ، مخصوصاً داستان‌هاى آنها - كه تميم به خوبى از پس آن بر مي‌آمد - موجب شگفتى او مي‌شد ، تقرّب يافت ! وى از عمر درخواست نمود تا به او اجازه دهد داستان‌هاى اهل كتاب را در مسجد بگويد ، ولى عمر گفت : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از فرهنگ داستان‌سرايان نهى نموده است و من هراس آن دارم كه خدا تو را در زير گام‌هاى آنان قرار دهد . »

مقصود عمر آن است كه هنگامى كه تو در مسجد داستان بگويي ، من از غضب مسلمين بر تو مي‌هراسم !

و ليكن تميم از نرمش و سهل انگارى عمر بهره جست و به مطلوب خود دست يافت ، هم‌چنان‌كه

--------------------------- 90 ---------------------------

در تاريخ المدينة 1 / 9 آمده است ، لذا عمر نامه‌اى رسمى نوشت و به او اجازه داد تا در مسجد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به داستان‌سرايى بپردازد !

او خود او در جلسه سخنرانى تميم حضور يافت . او گفته كه مي‌خواسته از تميم درباره‌ى مطلبى كه در آن جلسه از او شنيده است سؤال كند ، ولى او را احترام كرد و نپسنديد گفتارش را قطع نمايد !

عمر روز جمعه را براى تميم انتخاب كرد ، سپس شنبه را بدان افزود و نتيجه آن جالب از آب در آمد : كشيش و تاجر شراب ، مسيحى سابق و آن گونه كه خود گويد مسلمان كنوني . براى مسلمين در مسجد پيامبرشان ( صلى الله عليه وآله ) در روز شنبه داستان‌هاى يهوديان و مسيحيان را مي‌گويد ! اين در حالى است كه عمر نقل هر گونه حديثى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را با تهديد به تازيانه و زندان ، ممنوع كرده بود !

در مسند احمد 3 / 449 آمده است : « در دوران رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و نيز روزگار ابوبكر داستان‌سرايى نمي‌شد ، نخستين كسى كه بدان پرداخت تميم دارى بود ، وى از عمر اجازه گرفت تا در حالى كه ايستاده است براى مردم داستان‌سرايى كند و عمر به او اجازه داد . »

عمر بن شبه در تاريخ المدينة 1 / 11 مي‌گويد : « سپس عثمان به خلافت رسيد ، تميم از او درخواست كرد تا [ بر عرصه‌ى فعاليت او ] بيفزايد ، وى هم جايگاه ديگرى به او داد كه

در پى آن تميم در طول هفته سه بار به سخنرانى مي‌پرداخت . »

بدين سان تميم واعظ و سخنران رسمى مسلمانان شد و عمر او را بسيار احترام مي‌كرد و خير المؤمنين مى ناميد ، از اين رو براى او كرامات و معجزات ساختند ، از جمله آنكه گفتند : روزى آتشفشانى در مدينه فوران كرد ، عمر نزد تميم آمد و از او خواهش كرد تا آن را خاموش كند ، تميم هم با وى آمد و با دست دهانه‌ى آتشفشان را جمع كرده آن را به سمت راهى در ميان كوه‌ها سوق داد و در پى آن دويد تا آنكه آتش پنهان شد !

بيهقى در دلائل النبوة 6 / 80 مي‌نويسد : « فصلى در بيان كراماتى كه براى تميم دارى آشكار شد . . . معاوية بن حرمل گويد : وارد مدينه شدم و سه روز بدون غذا در مسجد ماندم ، پس از آن به نزد عمر آمده گفتم : يا اميرالمؤمنين ! توبه كارى پيش از آنكه بر او دست يا بى [ با پاى خويش آمده است ] ، او گفت : كه هستي ؟ پاسخ دادم : معاوية بن حرمل [ وى داماد مسيلمه‌ى كذاب است كه در جريان ادعاى نبوت ، او را همراهى نموده است ] ، او گفت :

--------------------------- 91 ---------------------------

نزد خير المؤمنين برو .

سيره‌ى تميم دارى چنان بود كه پس از نماز با دست به سمت راست و چپ خود مي‌زد و دو مرد را گرفته ، با خود مي‌برد [ و ميهمان مي‌كرد ] ، من در كنار او نماز خواندم و پس از نماز با دست زد و دست مرا گرفت و برد ، پس غذايى برايم آوردند و من هم بسيار خوردم ، گرچه از شدت گرسنگى سير نشدم !

روزى در منطقه‌ى حره آتشى شعله گرفت ، عمر نزد تميم آمد و گفت : به سراغ اين آتش برو ، تميم گفت : اى اميرالمؤمنين ! مگر من كيستم ؟ مگر من كيستم ؟ و عمر آن قدر اصرار كرد كه تميم با او برخاست و من هم به دنبال آنها رفتم ، آنان به سوى آتش رفتند و تميم آن را با دستش جمع مي‌نمود تا آنكه آتش در راهى كوهستانى داخل شد و تميم هم در پى آن رفت . پس عمر گفت : كسى كه ديده مانند كسى كه نديده نيست ، و اين را سه بار تكرار كرد . »

اين تميم دارى است كه پنداشتند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اعتقاد به دجال را از او گرفته است ! تميم آن را از داستان دجال يهودى برگرفته ، تغيير داده و ادعا كرده كه او را در جزيره‌اى در بحر در حالى كه در بند است مشاهده كرده است ! او رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را از آن با خبر نمود و آن حضرت هم به سرعت بر منبر رفت و در ميان مسلمانان سخنرانى و قصه‌ى تميم را برايشان تعريف نمود و آن را يكى از اجزاء اسلام و اعتقادات آن قرار داد ! مسلمين هم به ترويج آن در مهمترين مصادر پرداختند ، اين جريان به نام حديث جساسه شناخته مي‌شود .

از قديمي‌ترين كسانى كه آن را روايت كرده ابن ابى شيبه است ، وى در المصنف 15 / 154

آن را از مشهورترين راويان اين داستان كه فاطمه دختر قيس فهريه خواهر ضحاك بن قيس چاپلوس معاويه است ، نقل مي‌كند ، او مي‌گويد : « روزى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نماز ظهر را به جا آورده پس از آن بر منبر رفتند ، مردم از اين كار تعجب كردند ، برخى از آنان ايستاده و بعضى هم نشسته بودند ، ايشان پيش از آن روز تنها در روز جمعه بر منبر مي‌رفتند ، پس با دست به مردم اشاره نمودند كه بنشينيد ، سپس گفتند : به خدا قسم ايستادن من بابت امرى كه برايتان نفعى به دنبال داشته باشد نيست ، نه براى ترغيب نمودن است و نه براى ترسانيدن .

مطلب آن است كه تميم دارى نزد من آمد و خبرى آورد كه به خاطر مسرّت و روشنى چشمى

--------------------------- 92 ---------------------------

كه برايم در پى داشت مرا از خواب نيم روز باز داشت ، پسر عموهاى او در ميان دريا دچار بادهاى سختى شدند كه آنان را واداشت تا به جزيره‌اى كه نمي‌شناختند پناه برند ، آنان در ميان قايق‌هاى كوچك نشستند و بالا رفتند كه ناگهان با چيزى سياه و پرمو كه مژه‌هايى دراز داشت مواجه شدند ، پرسيدند : تو كيستي ؟ او گفت : من جساسه‌ام ، گفتند : به ما خبر بده ، او گفت : من نه به شما خبرى مي‌دهم و نه از شما درباره‌ى چيزى مي‌پرسم ، ولى اين دير چشم شما را گرفته است ، بدانجا برويد كه در آنجا مردى است مشتاق آگاهانيدن شما

و كسب اطلاع از شما .

آنها هم به دير آمدند و يكباره با پيرمردى پرمو برخورد كردند كه سخت در ميان غل و زنجير به بند كشيده شده بود ، او به آنان گفت : از كجا آمده‌ايد ؟ گفتند : از شام ، پرسيد : عرب‌ها چه كردند ؟ پاسخ دادند : ما قومى از آنهاييم ، گفت : اين مردى كه در ميان شما خارج شد چه كرد ؟ گفتند : كار نيك ، گروهى با او به دشمنى پرداختند ولى خدا او را بر آنها غالب گردانيد ، امروز آنان همه متحدّند و پروردگار و دينشان يكى است ، او گفت : اين براى آنها بهتر است ، و افزود : چشمه‌ى زغر چه شد ؟ گفتند : مردم محصولات خود را از آن آبيارى كرده و براى آشاميدن از آن استفاده مي‌نمايند .

او پرسيد : آن درخت نخلى كه بين عمان و بيسان [ شهرى در اردن ] بود چه شد ؟ پاسخ گفتند : هر ساله از ميوه‌ى آن اطعام مي‌شود ، گفت : چه بر سر درياچه‌ى طبريه آمد ؟ گفتند : از فراواني ، آب از دو طرف آن روان است . پس سه بار نفس عميق كشيد و گفت : اگر از اين بند رهايى مي‌يافتم هيچ زمينى را وا نمي‌نهادم مگر آنكه با همين دو قدم بر آنجا گام مي‌نهادم ، مگر مدينه كه مرا هيچ سلطه‌اى بر آن نيست .

در اين هنگام رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : شادمانى من در اينجا به نهايت رسيد ( ! ) اينجا مدينه است ، سوگند به كسى كه جان محمد در دست اوست هيچ گذرگاه تنگ يا وسيعى در مدينه نيست ، مگر آنكه تا روز قيامت فرشته‌اى با شمشيرى آخته بر آن قرار دارد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به مسند احمد 6 / 416 ، سنن ابن ماجه 2 / 1354 و سنن ابو داود 4 / 118 ، ترمذى 3 / 355 ، مسند

ابو يعلى 4 / 119 و . . .

--------------------------- 93 ---------------------------

و ليكن مسلم در صحيح 8 / 203 در جريان جساسه و دجال تميم بيش از حد قلم فرسايى كرده و آن را با چند روايت آورده است كه شايد طولاني‌ترين آن در 8 / 204 و از قهرمان داستان فاطمه دختر قيس باشد ، وى گويد : « هنگامى كه دوران عده‌ى من سپرى شد ، شنيدم منادى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ندا كرد : نماز جماعت ، پس به مسجد رفتم و با آن حضرت نماز گزاردم ، ايشان بعد از نماز بر منبر نشستند در حالى كه مي‌خنديدند ، سپس گفتند : هر كسى در محل نماز خود باشد ، و بعد از آن گفتند : آيا مي‌دانيد چرا شما را گرد آوردم ؟ مردم گفتند :

خدا و رسولش داناترند .

ايشان گفتند : به خدا قسم نه براى ترغيب نمودن است و نه بابت بيم دادن ، بلكه به خاطر آن است كه تميم دارى كه مردى بود بر آيين مسيح و آمد و بيعت نمود و مسلمان شد براى من جريانى را تعريف كرد كه با آنچه برايتان از مسيح دجال مي‌گفتم موافقت دارد ! او به من گفت كه به همراه سى تن از طوايف لخم و جذام در كشتى نشست و آنان به مدت يك ماه در ميان دريا گرفتار امواج بودند ، پس از آن به جزيره‌اى كه در مغرب خورشيد قرار داشت پناه بردند و لذا در قايق‌هاى كوچك نشستند تا آنكه داخل جزيره شدند ، در آنجا جنبنده‌اى به آنان برخورد كرد چنان پرمو ، كه جلو و پشت او قابل تمييز نبود ، آنان گفتند : واى بر تو ، كيستي ؟ او در پاسخ گفت : من جساسه‌ام . پرسيدند : جساسه چيست ؟ گفت : اى قوم !

به نزد اين مردى كه در اين دير است برويد كه او مشتاق خبر شماست .

تميم گويد : وقتى از او نام مردى را شنيديم ترسيديم كه مبادا اين جساسه يك شيطان باشد پس به سرعت رفتيم تا آنكه وارد دير شديم ، در آنجا با انسانى مواجه شديم كه بزرگتر از او نديده بوديم و كسى كه به مانند او سخت در بند باشد مشاهده نكرده بوديم ! دستان او به گردنش بسته شده بود و بين زانو تا استخوان روى پاى او در آهن بود ! به او گفتيم : واى بر تو ، كيستي ؟ پاسخ داد : درباره‌ى من آگاه شديد ، از خودتان خبر دهيد كه كيستيد ؟ گفتيم : مردمانى عرب هستيم كه در كشتى نشستيم ولى در دريا با طوفانى روبرو شديم كه يك ماه گرفتار آن بوديم ، پس از آن هم به جزيره‌ى تو پناهنده شده در قايق‌ها نشستيم ، در جزيره جنبنده‌اى به ما برخورد چنان پرمو ، كه جلو و پشت او قابل تمييز نبود ، به او گفتيم : واى بر تو ، كيستي ؟

--------------------------- 94 ---------------------------

و او پاسخ داد : من جساسه‌ام ، گفتيم : جساسه چيست ؟ گفت : به نزد اين مردى كه در دير است برويد كه مشتاق خبر شماست ، و ما با سرعت نزد تو آمديم و از آن موجود هراسان بوديم و ايمن نبوديم كه يك شيطان باشد !

پس آن شخص پرسيد : به من از نخل بيسان خبر بدهيد ، گفتيم : از چه چيز آن مي‌پرسي ؟ گفت : از نخل آن ، آيا ميوه مي‌دهد ؟ پاسخ داديم : آري ، او گفت : نزديك است كه ديگر ميوه ندهد ، و افزود : از درياچه‌ى طبريه چه خبر داريد ؟ گفتيم : از چه چيز آن مي‌پرسي ؟ گفت : آيا آب دارد ؟ پاسخ داديم : آب بسيارى دارد ، او گفت : نزديك است كه آب آن خشك شود ، گفت : از چشمه‌ى زغر خبر دهيد ، گفتيم : از چه چيز آن مي‌پرسي ؟ گفت : آيا در آن آبى هست و آيا اهالى آنجا در كشاورزى از آن بهره مي‌برند ؟ پاسخ داديم : آري ، آب فراوانى دارد و اهالى آنجا در كشاورزى از آن بهره مي‌برند ، گفت : به من از پيامبر درس نخواندگان خبر دهيد ، چه كرده است ؟ گفتيم : از مكه خارج و ساكن مدينه شده است ، پرسيد : آيا عرب‌ها به جنگ با او پرداختند ؟ پاسخ مثبت داديم ، گفت : او با ايشان چه كرد ؟ و ما به او خبر داديم كه آن حضرت بر عرب‌هايى كه پيرامون ايشان بودند غالب آمد و آنان به اطاعت او گردن نهادند ، او گفت : آيا چنين شد ؟ ! گفتيم : آري ، گفت : براى آنها بهتر است كه از او اطاعت نمايند ، [ حال ] من از خودم به شما خبر مي‌دهم ، من مسيحم ( ! ) و نزديك است كه به من اجازه‌ى خروج داده شود و در پى آن خروج كرده در زمين سير كنم و در مدت چهل شب هيچ ناحيه‌اى را وا ننهم مگر آنكه در آن فرود آيم ، مگر مكه و طيبه [ مدينه ] كه بر من حرام است و هرگاه بخواهم در يكى از آن دو وارد شوم فرشته‌اى با شمشيرى آخته به سوى من آمده مرا باز مي‌دارد ، و بر هر راهى از آن ملائكه‌اى هستند كه از آن محافظت مي‌نمايند .

[ در اين هنگام ] پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در حالى كه با چوب دستى خود بر منبر مي‌زدند گفتند : اين طيبه است ، اين طيبه است ، اين طيبه است ، آيا اين را به شما گفته بودم ؟ مردم گفتند : آري ، ايشان گفتند : سخن تميم كه با آنچه برايتان از دجال و مكه و مدينه مي‌گفتم مطابق است ( ! ) خوشايند من قرار گرفت ، بدانيد كه او در درياى شام يا يمن است ، نه ، بلكه از سمت مشرق مى آيد ، از سمت مشرق ، از سمت مشرق .

--------------------------- 95 ---------------------------

من [ فاطمه بنت قيس ] اين حديث را از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به خاطر سپردم . »

نگارنده : آگاهى از دروغين بودن و تناقضات اين داستان به دقت و تأمل زيادى نياز ندارد ، ظاهراً پردازنده‌ى آن خود بنت قيس دروغ پرداز بوده است و به حق بايد گفت : دروغگو حافظه ندارد ! يكى از امور سؤال بر انگيز آن است كه در بعضى از اخبار آمده كه تميم در كشتى بوده است ، ولى در برخى چنين آمده كه او در كشتى حضور نداشته است ! در بعضى آمده كه آنان به مدت يك ماه گرفتار امواج دريا بودند ، حال آنكه در برخى ديگر چنين آمده كه آنان سير مي‌كردند تا آنكه جزيره اى نمايان شد و براى خريد نان رفتند ( 1 ) ( 1 ) . سنن ابو داود 2 / 321

! اين جزيره در بعضى از اخبار در ساحل فلسطين ( 2 ) ( 2 ) . مسند احمد 6 / 374

قرار دارد و در برخى ديگر در مغرب ! و در بعضى از آنها آمده كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در مكان آن متحير بودند و . . .

از سويى ديگر بعضى روايات ، جساسه را جنبنده‌اى معرفى مي‌كند و حال آنكه بعضى ديگر او را يك زن مي‌داند ( 3 ) ( 3 ) . سنن ابو داود 2 / 321

! دجال هم كه يا انسانى است درشت هيكل و يا شيطانى كه در دير جزيره

در بند است .

دجال خاخام كعب‌الاحبار

يهوديان تلاش بسيارى نمودند تا بر فرهنگ اصحاب رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) تأثيرگذار باشند ، تا جايى كه تورات را به زبان عربى ترجمه نموده و عمر بن خطاب را عهده‌دار آن كردند كه به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بقبولاند تا تورات را به عنوان كتابى براى مسلمانان ، مورد اعتماد خود

قرار دهد ! اما پيامبر غضبناك شده فرمودند : « قسم به آن كسى كه جان محمد در دست اوست ، اگر موسى در ميان شما مي‌بود و شما از او پيروى مي‌كرديد ، و مرا وامي‌نهاديد ، بي‌شك گمراه مي‌شديد . »

در المصنف عبدالرزاق 6 / 113 آمده است : « پس رنگ چهره‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) عوض شد ! عبدالله بن ثابت گويد : به عمر گفتم : خدا عقلت را مسخ نمايد ( ! ) آيا نمي‌بينى چهره‌ى

--------------------------- 96 ---------------------------

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چگونه شد » ؟ ! ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به فتح البارى 13 / 438

يهوديان در مدينه دو مدرسه داشتند : يكى مدراس بود كه در آن تورات تدريس مي‌شد و ديگرى مشنا كه محل تدريس تلمود بود و بعضى از اصحاب پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) كه بارزترين آنها عمر بود ، هر شنبه نزد آنان حاضر مي‌شدند ! عمر از آن حضرت خواست تا به آنها اجازه دهد كه احاديث يهوديان را بنويسند ، ولى ايشان از اين مطلب نهى نموده فرمودند :

آنها چگونه شما را هدايت نمايند حال آنكه خود را گمراه كرده‌اند ! و ليكن آنها هم چنان در درس‌هاى يهوديان حضور مي‌يافتند ! و لذا پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سخنرانى نمودند و مسلمانان را از كسانى كه از يهود تأثير مي‌پذيرند - و خود ايشان آنها را متهوّكين ناميدند - بر حذر داشت ! ( 2 ) ( 2 ) . الدرالمنثور 4 / 3 و نيز ر . ك به تدوين القرآن / 417

معناى اين مطلب آن است كه اسرائيليات از همان زمان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) انتشار يافت و هنگامى كه كعب‌الاحبار در زمان عمر از راه رسيد ، دريافت كه اسرائيليات در دجال جمع است و لذا آن را دگرگون كرد ، يهودى بودن دجال را انكار نمود و چنين جلوه داد كه دجال عرب و اهل عراق است و بر هراس مسلمين از او افزود . علاوه بر آن با خبر دادن از فتح قسطنطنيه آنان را بيم داد ، چرا كه در پى آن خروج دجال و قيامت است ! ! !

او همچنين فتح قسطنطنيه را بر دستان يهود بنى اسحاق قرار داد و نه به دست مسلمانان !

امرى كه موجب شگفتى مي‌شود آن است كه كعب اين مطالب را از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند و حال آنكه ايشان را نديده است ! و ليكن شاگردان كعب يعنى ابوهريره ، عبدالله‌بن‌عمر ، عبدالله‌بن‌عمرو عاص و ديگران سخنان او را حديث قرار دادند !

كعب‌الاحبار شورش دجال را شورشى عربى جلوه مي‌دهد !

سنيان از انس روايت مي‌كنند كه دجال يهودى است ، در مسند احمد 3 / 224 از انس نقل مي‌كند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : دجال از منطقه‌ى يهودى نشين اصفهان قيام مي‌كند و هفتاد هزار تن از يهوديان كه بر سر تاج دارند ، همراه او خواهند بود . » صحيح مسلم 8 / 207 مي‌آورد :

--------------------------- 97 ---------------------------

« از يهود اصفهان هفتاد هزار نفر از دجال تبعيت مي‌كنند ، آنان جامه‌هايى دربردارند كه تمام بدن را مي‌پوشاند . » با اين وجود ، كعب دجال را عربى خالص جلوه داد !

در مصنف ابن ابى شيبه 8 / 671 از كعب آمده است : « گويا مي‌بينم كه در صف مقدم لشكر دجالِ يك چشم ، ششصد هزار نفر از اعراب هستند كه جامه‌هايى سبز و گشاد دربردارند كه تمام بدن را مي‌پوشاند . » در الكنى بخارى / 65 آمده است : « چهل هزار تن از اعراب اصيل از دجال پيروى مي‌كنند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به الجرح و التعديل رازى 9 / 430 از ابن عمرو و نيز المصنف عبدالرزاق 11 / 393

كار ديگر كعب آن است كه دجال را اهل عراق نشان داد ، زيرا عراق خوشايند وى نبود و علت اين امر آن بود كه قبائل يمنى آنجا از فريب‌كارى او آگاه بودند ، عبدالرزاق در المصنف 11 / 396 از كعب مي‌آورد : « دجال از عراق قيام مي‌كند . » و در / 251 نقل مي‌كند : « عمر بر آن شد كه در عراق سكونت كند ، ولى كعب به دو گفت : اين كار را نكن چرا كه دجال ، جنيان عصيانگر ، نه قسمت از ده قسمت سحر و هر درد سختى كه از پاى در مي‌آورد - مقصود او اهواء است - در آنجاست . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز الدرالمنثور 5 / 393

كعب‌الاحبار براى بنى تميم احترام بسيارى قائل شده است ، او بنابر نقل الآحاد و المثانى

2 / 372 به ابن فاتك تميمى گويد : « سخت‌ترين قبائل عرب در مقابل دجال ، قوم تو هستند . »

در نتيجه كعب‌الاحبار با اين كار ، با تميم دارى و عمر به مخالفت پرداخته است ، زيرا آن دو مي‌گويند دجال به دنيا آمده و زندگى مي‌كند تا آنكه خروج نمايد !

هم‌چنان‌كه حديث نبوى مشهور نزد سنيان را كه متضمن آن است كه دجال از يهود اصفهان مي‌باشد ، رد كرده است ! او مي‌پندارد كه دجال اهل مصر است و غرض آن بوده كه وى را يهودى و شبيه به موسي ( عليه السلام ) قرار دهد ، زيرا نزد يهوديان موسى مهدى منتظر است !

در فتح البارى 13 / 277 مي‌نويسد : « ابو نعيم به واسطه‌ى كعب‌الاحبار روايت كرده كه دجال در شهر قوص در سرزمين مصر به دنيا مي‌آيد ، او گفته است : بين زمان تولد تا قيام او

سى سال است . »

--------------------------- 98 ---------------------------

هر كس به دجال كعب ايمان نياورد كافر است !

در فرائد السمطين 2 / 334 مي‌نويسد : « جابر بن عبدالله روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : هر كس قيام مهدى را انكار كند ، به آنچه بر محمد نازل گشته كافر شده است ، و هر كس فرود آمدن عيسى را انكار نمايد ، كافر شده است ، و هر كس خروج دجال را انكار كند ، كافر شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الروض الانف 2 / 431 و ردّ ابن خلدون / 347 و . . .

مقصود از اين دجال ، دجال كعب‌الاحبار است ، و چه بسا بدعتى كه او درباره‌ى دجال آورده از ناحيه عقلاء مسلمانان با انكار مواجه شده و برخى علناً به انكار آن پرداخته و يا با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) موافقت كرده اند ، لذا او و شاگردانش اين حديث را ساخته و دجال او را با حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ارتباط داده‌اند [ و از مسلّم بودن قيام حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) سوء استفاده كرده‌اند تا دجال كعب را نيز مسلّم جلوه دهند ] !

و اگر از باب جدال صحت اين حديث را بپذيريم بايد كفر در آن را به معناى لغوى كه عبارتست از پوشاندن حق بدانيم ، نه به معناى اصطلاحى آن كه موجب

خروج از دين مي‌شود .

ارتباطى كه كعب‌الاحبار ميان دجال و مهدى ايجاد نمود

و ضربه‌ى آن را متوجه اسلام كرد !

كعب‌الاحبار بشارت نبوى درباره‌ى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و فرود آمدن مسيح ( عليه السلام ) را دريافت كرده و آنها را با بدعت‌هاى يهود آميخت ، به علاوه در راستاى مصالح روميان ، دروغ‌هايى بدان افزود كه مسلمين را از فتح قسطنطنيه باز مي‌داشت ! او چنين پنداشت كه دجال بدون فاصله پس از فتح قسطنطنيه خروج مي‌كند ، حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) كشته مي‌شود ، كعبه منهدم مي‌گردد و مكه ويران شده و تا ابد كسى در آن سكونت نخواهد نمود !

راويان وابسته به دستگاه خلافت هم بدعت‌هاى او را پذيرفته ، آنها را احاديثى نبوى قلمداد كردند و در مهمترين منابع خود گرد آورى نمودند و به اعتقادى تبديل شد كه على رغم آن كه

--------------------------- 99 ---------------------------

رسوايى آن فرياد مي‌كند ، بدان ايمان مي‌آورند !

ابن‌حماد در الفتن 2 / 457 از كعب نقل مي‌كند : « اهل آسمان و زمين و پرندگان ، بر مهدى منصور درود مي‌فرستند ، او نبرد خود را با اهل روم آغازمي‌كند وجنگ‌هايش بيست سال به طول مي‌انجامد ، سپس در بزرگترين نبرد ، او و دو هزار تن از همراهانش كه همه امير

و صاحب پرچم هستند به شهادت مي‌رسند كه مسلمانان پس از مصيبت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

به مصيبتى عظيمتر از آن دچار نشده‌اند . »

همو در 1 / 393 از كعب مي‌آورد : « به من خبر رسيده كه مهدى چهارده سال در بيت‌المقدس درنگ خواهد كرد ، سپس مي‌ميرد و بعد از او شريف الذكر كه از قوم تبّع است و به دو منصور گفته مي‌شود ، به مدت بيست و يك سال در بيت‌المقدس خواهد بود ، در پانزده سال آن عدالت و در سه سال آن ستم حكم خواهد كرد ، سه سال ديگر نيز محروميت از اموال است و هيچ كس درهمى نخواهد پرداخت . »

زرندى شافعى در معارج الوصول / 198 مي‌نويسد : « از كعب نقل شده كه مهدى مي‌ميرد و پس از او مردى از اهل‌بيتش متولّى امر مردم خواهد شد كه هم خير دارد و هم شر و بدي ، ولى شرّ او از خيرش بيشتر است ، او مردم را به غضب آورده و پس از يكپارچگى آنها را به افتراق مي‌كشاند ، دوران او كوتاه است و مردى از اهل‌بيتش بر او شوريده ، او را به قتل خواهد رساند . پس از قتل او جنگى شديد در ميان مردم درمي‌گيرد . دوران او نيز كوتاه بوده و خواهد مرد ، پس از او مردى از قبيله‌ى مضر ، از سمت مشرق بر مردم حاكم شده ، آنان را به كفر كشانده و از دين به در خواهد برد ! »

ببينيم كه چگونه كعب‌الاحبار قلب اعتقاد اسلام و بشارت نبوى نسبت به دولت عدل الهى و پايان يافتن ظلم و ستم را هدف قرار داده و آن را به بازى گرفته است ، و به خداى متعال كه وعده‌ى پايان يافتن ظلم و جور را داده است نسبت داده كه مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

كشته مي‌شود و ظلم باز مي‌گردد ! و چگونه است كه عبدالله‌بن‌عمر ، عبدالله‌بن‌عمرو عاص ، زهري ، وهب بن منبه و ديگران افكار كعب را پذيرفتند و به گسترش آن همت گماردند و نپرسيدند كه كعب به جز از آموخته‌هاى يهود ، از كجا به علم غيب دست يافته است ؟ !

--------------------------- 100 ---------------------------

كعب مي‌پندارد يهوديان قسطنطنيه را فتح خواهند كرد !

از امور عجيبى كه مسلم در صحيح 8 / 187 از ابوهريره نقل مي‌كند اين مطلب است : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : آيا نام شهرى را شنيده‌ايد كه يك سوى آن در خشكى و يك سوى ديگر آن در دريا باشد ؟ پاسخ دادند : آري ، اى رسول‌خدا ! فرمود : قيامت به پا نخواهد شد تا آنكه هفتاد هزار تن از بنى اسحاق براى جنگ بدان سو بشتابند ، و وقتى بدان سرزمين مي‌رسند فرود مي‌آيند ولى نه با سلاحى به جنگ مي‌پردازند و نه تيرى پرتاب مي‌كنند ، بلكه مي‌گويند : لا إله إلا الله و الله اكبر ، و يكى از دو طرف آن سرزمين سقوط مي‌كند - ثور [ كه اين مطلب را با يك واسطه از ابوهريره نقل مي‌كند ] مي‌گويد : به خاطر دارم كه گفت آن طرفى كه در درياست - آنان دوباره مي‌گويند : لا إله إلا الله والله اكبر ، و طرف ديگر آن سقوط مي‌كند ، براى بار سوم اين جمله را تكرار مي‌كنند كه راه براى آنان باز مي‌شود و وارد شده به جمع آورى غنائم مي‌پردازند ، در حالى كه مشغول تقسيم غنائم هستند شخصى مي‌آيد و در ميان آنان فرياد مي‌كند : دجال خروج كرده است و آنها همه چيز را وانهاده باز مي‌گردند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المستدرك 4 / 476 ، مصابيح السنة بغوى 3 / 482 - وى آن را صحيح شمرده است - ، جامع الاصول

11 / 75 و التذكرة قرطبى / 707 . نووى در شرح صحيح مسلم 18 / 43 گويد : قاضى گويد : در تمام نسخ صحيح مسلم

بنى اسحاق آمده است ، برخى گويند : آنچه معروف و محفوظ است بنى اسماعيل است كه متن و سياق حديث بر آن دلالت دارد ، چرا كه مراد آن حضرت [ از جنگاوران ] عرب‌اند و آن شهر هم قسطنطنيه مي‌باشد [ كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مژده‌ى فتح آن را به مسلمانان داده است ] .

نگارنده : كعب‌الاحبار شنيده كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) شهرى را در مغرب با تكبير فتح مي‌كند ، برخى راويان هم گفتند كه آن شهر قسطنطنيه است ، مسلمانان هم براى فتح آن مهيا مي‌شدند ، پس كعب فتح آن را به قوم خود نسبت داد .

وى اين مطلب را به ابوهريره آموخت ، او هم آن را حديثى نبوى جلوه داد كه خواهد آمد .

--------------------------- 101 ---------------------------

كعب‌الاحبار مسلمانان را از دجال مي‌هراساند ،

اگر قسطنطنيه را فتح كنند !

در جلد سوم جواهر التاريخ آورديم كه امام زين العابدين و امام باقر ( عليهما السلام ) افتراى كعب‌الاحبار را نسبت به اينكه صخره‌ى بيت‌المقدس كه قبله‌ى يهوديان است از كعبه برتر است ، رد كردند ، و در جلد دوم در فصل كسانى كه به دست معاويه كشته شدند ، آورديم كه رشيد هجرى و

محمد بن ابى حذيفه ، كعب و پيشگوئي‌هاى او را به تمسخر گرفتند ! ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به تدوين القرآن / 429

كعب ، دجال را زمينه‌اى مناسب براى دروغ‌هاى خود يافت ، لذا آنچه را در ذهنش در باب او ساخته و پرداخته بود ، در افكار مسلمانان كاشت و به آنان قبولاند كه اين امت در زمانى نزديك به انتها مي‌رسد ! او عمر را نيز قانع كرد كه اسلام به پايان مي‌رسد ، كعبه منهدم مي‌شود ، مكه ويران شده و تا ابد آباد نخواهد گرديد ! و البته هذيان سرايي‌هاى كعب توسط شاگردانش به احاديثى نبوى تبديل شد !

ابن‌حماد در الفتن 2 / 529 مي‌نويسد : « كعب‌الاحبار گويد : قسطنطنيه را فتح مي‌كنند ، پس از آن خبر قيام دجال به آنها مي‌رسد ، آنها هم رهسپار شام مي‌شوند ولى مي‌فهمند او خروج نكرده است ، و پس از درنگى كوتاه خروج مي‌نمايد . »

همو در 2 / 522 از كعب مي‌نويسد : « در حالى كه مشغول تقسيم غنائم هستند خبر قيام دجال به آنها مي‌رسد و حال آنكه اين خبر دروغ است ، پس هر آنچه مي‌توانيد غنيمت برداريد ، زيرا شما شش سال سپرى خواهيد نمود و او در هفتمين سال خروج خواهد كرد . »

و در / 147 از كعب مي‌آورد : « دجال قيام نمي‌كند تا آنكه قسطنطنيه فتح گردد . »

حاكم در المستدرك 4 / 462 از كعب نقل مي‌كند : « جزيره ايمن از خرابى است تا آنكه ارمينيه [ ارمنستان ] ويران شود ، مصر ايمن از ويرانى است تا آنكه جزيره خراب گردد ، كوفه نيز ايمن است تا آنكه مصر ويران گردد ، و جنگ واقع نخواهد شد تا زمانى كه كوفه خراب شود ، و شهر كفر [ قسطنطنيه ] پيش از جنگ فتح نمي‌شود و دجال هم پيش از فتح آن قيام

--------------------------- 102 ---------------------------

نخواهد كرد . »

الفتن 2 / 548 از عبدالله‌بن‌عمر روايت مي‌كند : « مردم پنج جنگ خواهند داشت ؛ دو مورد آنها گذشته و سه مورد ديگر در اين امت است ؛ جنگ ترك‌ها ، نبرد روميان و جنگ دجال كه پس از آن جنگى نخواهد بود . »

همو در 2 / 161 از كعب : « در حالى كه آنها مشغول تقسيم غنائم هستند خبر خروج دجال مي‌رسد . پس هر آنچه در دست دارند رها مي‌كنند و به بيت‌المقدس مي‌آيند . پس [ عيسى ] پشت سر كسى كه عهده‌دار امور مسلمين است نماز مي‌گزارد .

سپس خداوند به عيسى بن مريم وحى مي‌كند كه به سمت يأجوج و مأجوج برود و بعد از آن به بيت‌المقدس باز مي‌گردد . آنگاه زمين زكات خود را آن چنان كه در ابتداى دنيا بود بيرون مي‌دهد ، پس از آن هفت سال مي‌گذرد و در پى آن خدا بادى را مي‌فرستد كه ارواح مؤمنين را قبض مي‌كند . »

الفتن 2 / 499 از كعب نقل مي‌كند : « بالاترين نبرد ، ويرانى قسطنطنيه و قيام دجال ، در هفت ماه است و يا هر قدر كه خدا بخواهد . »

نظر كعب - با تبديل هفت ماه به هفت سال - به برخى از صحابه هم سرايت نمود ! الفتن 2 / 469 از بشير بن عبدالله بن يسار چنين مي‌آورد : « عبدالله بن بسر مازنى كه از صحابه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بود ، گوش مرا گرفت و گفت : اى فرزند برادر ! شايد تو فتح قسطنطنيه را درك كني ، پس اگر چنين شد مبادا غنيمتت را رها كني ، زيرا بين فتح آن تا خروج دجال هفت سال است . »

فراتر آنكه سخن كعب به حديثى نبوى تبديل شد ! و سنيان گمان كردند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفته است : « بالاترين نبرد ، فتح قسطنطنيه و قيام دجال در هفت ماه است . » ! ( 1 ) ( 1 ) . و نيز سنن ترمذى 3 / 346 و المستدرك 4 / 426

مسند احمد 4 / 189 از عبدالله بن بسر از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « بين جنگ و فتح مدينه شش سال است و مسيح دجال در سال هفتم قيام مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . التاريخ الكبير 8 / 431 و سنن ابن ماجه 2 / 1370 . سيوطى در الدرالمنثور 6 / 59 مي‌نويسد : احمد ، ابو داود ، ابن ماجه ، ابو يعلي ، نعيم بن حماد ، طبراني ، بيهقى و ضياء مقدسى در المختارة آن را نقل كرده‌اند .

ابن سهل بلخى در البدء و التاريخ 2 / 185 مي‌نويسد : « عالمان گفته‌اند : بين فتح قسطنطنيه

--------------------------- 103 ---------------------------

و شورش دجال هفت سال است ، پس در حالى كه آنها در چنين حالتى [ تقسيم دينارها ] هستند كسى مي‌آيد و فرياد مي‌كند كه دجال در خانه‌هايتان است و آنان هر چه در دست دارند رها مي‌كنند و به سوى او مي‌شتابند . »

يكى ديگر از اين خرافات آن است كه مسلم در صحيح خود 8 / 176 از ابوهريره مي‌آورد كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : « قيامت به پا نخواهد شد مگر آن زمان كه لشكريان روم در اعماق يا دابق ( 1 ) ( 1 ) . دو منطقه در شام و در نزديكى حلب

فرود آيند . در پى آن لشكرى از مدينه كه در آن روزگار از بهترين‌هاى اهل زمين هستند به سوى آنان مي‌روند ، پس چون صف مي‌كشند روميان گويند : ما را با كسانى كه برخى از ما را اسير كردند ، رها بگذاريد تا با آنها بجنگيم ، مسلمانان در پاسخ مي‌گويند : نه ، به خدا سوگند شما را با برادرانمان رها نخواهيم كرد ، پس ميان آنان جنگى در مي‌گيرد و يك سوم مسلمانان پا به فرار مي‌گذارند كه خداوند تا ابد توبه‌ى آنها را نخواهد پذيرفت ، يك سوم هم كشته مي‌شوند كه برترين شهيدان نزد خدايند ، و يك سوم آخر فاتح‌اند و تا ابد فتنه و اختلافى در ميان آنها در نخواهد گرفت ، آنان قسطنطنيه را فتح مي‌كنند و زمانى كه مشغول تقسيم غنائم هستند و شمشيرهايشان را بر درختان زيتون آويخته‌اند ، شيطان در ميان آنها فرياد مي‌كند كه مسيح [ دجال ] به سراغ خانواده‌هايتان رفته است . [ به دنبال اين فرياد ] آنها از آن سرزمين خارج مي‌شوند و حال آنكه اين خبر دروغ است .

وقتى به شام مي‌رسند در حالى كه خود را آماده جنگ مي‌كنند و مشغول صف آرايى هستند ، او قيام مي‌كند . يكباره نماز به پا مي‌شود و عيسى بن مريم ( عليه السلام ) فرود آمده ، امامت نماز را بر عهده مي‌گيرد . زمانى كه دشمن خدا او را مي‌بيند هم‌چنان‌كه نمك در آب ذوب مي‌شود ، ذوب مي‌گردد ، اگر او را رها كند ، آن قدر ذوب مي‌شود كه هلاك گردد ، و ليكن خدا او را به دست عيسى به قتل خواهد رساند و خونش را بر دشنه‌ى وى به مردم نشان

خواهد داد . » ( 2 ) ( 2 ) . ابن حبان در صحيح 8 / 286 ، حاكم در المستدرك 4 / 482 - وى آن را بنابر شرط مسلم صحيح شمرده - و بغوى در مصابيح السنة 3 / 480 - او هم آن را صحيح قلمداد كرده است - .

بدين صورت دروغ‌هاى كعب‌الاحبار به احاديثى نبوى و صحيح مبدل شد كه مصادر مورد

--------------------------- 104 ---------------------------

اعتماد ( ! ) آنها را نقل نمودند . ببينيم كه چگونه يهوديان ، راويان سرسپرده‌ى دستگاه خلافت را نادان فرض نمودند و براى خدمت به توطئه‌هايشان ، از آنها استفاده كردند ؟ ! و چگونه حكومت‌ها تا به امروز بدعت‌هاى آنها را پذيرفته‌اند ؟ ! ما كسى را نمى يابيم كه از خود بپرسد : قسطنطنيه فتح شده و هفت سال ، بلكه هفتاد سال ، و بلكه صدها سال از آن گذشته است ، پس دجال كعب ، مهدى او و قيامتى كه از آن سخن مي‌گفت ، كجا شدند ؟ !

كعب در تأييد دروغ‌هايش شگردهايى مختلف داشت !

در الفائق زمخشرى 2 / 185 آمده است كه كعب به ابو عثمان نهدى گفت : « آيا نزد شما كوهى كه بر بصره اشراف داشته باشد و بدان سنام گويند ، وجود دارد ؟ وى پاسخ داد : آري ،

او گفت : آيا در كنار آن ، چشمه‌اى بسيار خاك آلود قرار دارد ؟ او گفت : بلي ، كعب گفت :

آن چشمه اولين آب از آب‌هاى عرب است كه دجال وارد آن مي‌گردد » ! ( 1 ) ( 1 ) . حلية الاولياء 6 / 13 و نيز ر . ك به الفتن 2 / 325

در نهايت اين سخن كعب به به حديثى نبوى تبديل شد ! ( 2 ) ( 2 ) . الفتن / 149

كعب‌الاحبار گفتار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را نمي‌پذيرد

و پيروان دستگاه خلافت از او تبعيت مي‌كنند !

پيشتر به نقل بخارى گذشت كه مغيره به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفت : « مردم مي‌پندارند كه دجال خوردنى و آشاميدنى با خود به همراه دارد ، و آن حضرت پاسخ دادند : او نزد خدا خوارتر از آن است . »

و ليكن كعب روى داستان‌هاى يهود تأكيد مي‌كند ، مسلمانان هم او را درباره‌ى كوه نان خرد شده در آبگوشت تصديق مي‌نمايند !

لسان العرب 8 / 328 مي‌نويسد : « [ به كوه بلند ماتع گويند كه ] مثال آن سخن كعب است كه دجال با خود كوهى بلند دارد كه با نان خرد شده در آبگوشت مخلوط است . » ! ( 3 ) ( 3 ) . و نيز غريب الحديث ابن قتيبه 1 / 271 و النهاية ابن اثير 4 / 293

--------------------------- 105 ---------------------------

كعب‌الاحبار آن كوه را كوهى بلند و مرتفع قرار داده است ، كه در حقيقت نانى است خرد شده در آبگوشت ، بلند و مرتفع ، و براى تمامى قبائل عرب كافى است ! و اين كوه به نام پدر كعب مي‌باشد ، چرا كه او كعب بن ماتع است !

اهل‌بيت ( عليهم السلام ) دروغ پردازي‌هاى كعب را رد مي‌كنند !

منابع ما با قاطعيت بيان مي‌كنند كه ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مرحله و دورانى جديد در زندگى مردم بر روى اين كره‌ى خاكى است و حيات تا روز قيامت در پرتو آن استمرار دارد ، لذا ظلم تا ابد باز نخواهد گشت . در روايات ما چنين آمده كه آن حضرت مدت زمانى طولانى به تعداد سال‌هاى اصحاب كهف حكومت مي‌كنند ، و پس از ايشان پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

و امامان باز مي‌گردند و حكومت مي‌نمايند .

سلسله‌ى وقايع اينچنين است ؛ ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، فرود آمدن مسيح ( عليه السلام ) ،

خروج دجال در عصرآن دو و مرگ او ، وفات مسيح و استمرارحكومت امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

و امتداد دولت عدل الهى پس از ايشان تا روز قيامت . پس قيام دجال بعد از ظهور آن حضرت و نزول مسيح است .

اين در حالى است كه منابع اهل‌سنت باورهاى يهوديان را - كه مي‌پندارند وقتى مسلمين قسطنطنيه را فتح نمايند و بر روميان پيروز گردند ، حضرت مهدي ( عليه السلام ) كشته مي‌شود و دجال خروج مي‌كند ، سپس مسيح ( عليه السلام ) فرود مي‌آيد ، بعد از آن يأجوج و مأجوج ظهور مي‌كنند و پس از آن قيامت به پا مي‌شود - به رسميت شناخته است ! آنان اين وقايع عظيم را كه با فاصله از يكديگر رخ مي‌دهند ، پشت سر هم قرار دادند و همه را در هفت ماه و يا هفت سال گنجاندند ، سپس آن را احاديثى نبوى قلمداد كردند !

سؤالى كه به ذهن مي‌آيد درباره‌ى جبهه‌ى مشكوكى است كه كعب‌الاحبار در مورد قسطنطنيه اتخاذ نموده و با مصالح روميان موافقت دارد !

پس از آنكه لشكر روم در شام شكست خورد و مسلمين به قصد فتح قسطنطنيه بدان سو رفتند ، كعب گفت : در پى فتح آن سرزمين ، دجال قيام مي‌كند ، مهدى مسلمانان كشته مي‌شود ،

--------------------------- 106 ---------------------------

قيامت بر پا شده و عالم به پايان مي‌رسد !

ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 650 از معاذ بن جبل روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : آبادانى بيت‌المقدس ويرانى مدينه را در پى دارد و ويرانى مدينه بروز جنگ را ، با بروز آن جنگ ، قسطنطنيه فتح مي‌شود و فتح آن قيام دجال را به دنبال دارد !

سپس با دست بر ران يا شانه‌ى كسى كه اين حديث را برايش گفتند زدند و افزودند : اين مطلب حق است هم‌چنان‌كه تو اينجا هستى - و يا هم‌چنان‌كه تو اينجا نشسته اى - ،

و مقصود ايشان معاذ است . » ! ( 1 ) ( 1 ) . مسند احمد 5 / 232 و 245 و سنن ابى داود 4 / 110 . و نيز ر . ك به المستدرك 4 / 420 و الدرالمنثور 6 / 60

نگارنده : اگر روايت سنيان از ابو عبيده و معاذ صحيح باشد ، بر آن دلالت دارد كه اين دو نيز از جمله متهوّكين و شاگردان خاخام‌هاى يهود بوده‌اند ، و احاديثى را كه مردم را از دجال به هراس مي‌انداخت ، از آنها فرا گرفته بودند !

سنن ابن ماجه 2 / 1370 از عمرو بن عوف از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « قيامت به پا نخواهد شد ، مگر آنكه نزديكترين مرزبانان مسلمانان در بولاء باشند ، سپس فرمود : يا علي ! يا علي ! يا علي ! و ايشان گفتند : پدر و مادرم فداى شما ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : شما و كسانى كه بعد از شما خواهند بود ، با بنى الاصفر [ روميان ] نبرد خواهيد كرد تا آنكه بهترين‌هاى اسلام يعنى اهل حجاز كه در راه خدا از سرزنش هيچ ملامت‌گرى نمي‌هراسند ، به سوى آنان بروند ، آنها قسطنطنيه را با تسبيح و تكبير فتح مي‌كنند و به غنائمى دست مي‌يابند كه مانند آن را دست نيافته بودند و حتى سپرها را تقسيم مي‌كنند ، يكباره شخصى آمده گويد : مسيح در سرزمين‌هاى شما قيام كرده است ، آگاه باشيد كه اين خبر دروغ است ، پس هم كسانى كه از غنائم برداشته‌اند پشيمانند و هم كسانى كه آن را رها كرده‌اند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز المستدرك 4 / 483

الفتن 1 / 55 از عمران بن حصين از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « چهار فتنه به وقوع خواهد پيوست ، در نخستين آنها ريختن خون مردم را حلال مي‌شمارند ، در دومى خون و مال مردم حلال شمرده مي‌شود ، در سومين آنها خون و مال و ناموس حلال به حساب مي‌آيد ، و

--------------------------- 107 ---------------------------

چهارمين آنها دجال است . »

و در 2 / 555 مي‌نويسد : « دجال در فتنه‌ى چهارم شورش و چهل سال درنگ خواهد نمود . »

همو در 2 / 517 از كعب مي‌آورد : « گفته مي‌شد كه سگ قيامت ، دجال است . »

معناى اين سخن آن است كه قيام دجال ملازم برپايى قيامت است ، هم‌چنان‌كه سگ ملازم صاحب خود مي‌باشد ! بايد گفت كه كعب اين تعبير را از تلمود گرفته است ، چرا كه هم‌چنان‌كه ابن حجر مي‌گويد گزارش‌هاى پيرامون دجال در تورات نيامده است .

شگردى كه كعب‌الاحبار به كار بسته آن است كه براى جلب رضايت مسلمين ( ! ) تصويرش از دجال را با اندك تفاوتى نسبت به تصوير يهود ارائه كرده است . قوم او يهود ، دجال را بر پيامبر خدا حضرت مسيح ( عليه السلام ) تطبيق مي‌كنند ، ولى كعب اين تطبيق را

حذف نموده است .

از سويى ظهور مهدي ، نزول مسيح و جنگ آنها با دجال را بدان افزوده است . در عين حال مهدى و دجالى كه ترسيم مي‌كند ، با مفاهيمى يهودى توأم است ، مثل آنكه مي‌گويد دجال عرب است ، مهدى به هدف خود دست نمي‌يابد و به دست روميان به قتل مي‌رسد و كعبه منهدم و مكه ويران مي‌شود !

در نهايت گوييم كه يك محقق به آسانى مي‌تواند به احاديث كعب خرده گيرد ، و همين كافى است كه مي‌بينيم سخنان وى به احاديثى نبوى مبدل شد ، با وجود آنكه كعب ، آن حضرت را نديده است ! و گفتيم كه عمر و پس از وى عثمان و معاويه چه تقديسى از او مي‌كردند ، و او بين مدينه و شام و مصر و قسطنطنيه در حركت بود .

راويان وابسته به دستگاه خلافت نيز چنان او را بزرگ داشتند كه به وى اجازه مي‌داد هر آنچه بخواهد بگويد ، و شاگردان او مانند ابوهريره ، عبدالله‌بن‌عمرو عاص ، عبدالله‌بن‌عمر ، عبدالله بن سلام ، وهب بن منبه و ديگران ، آن سخنان را به حديث تبديل مي‌كردند و به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

نسبت مي‌دادند !

--------------------------- 108 ---------------------------

دروغ‌پردازان پيش از دجال !

سنيان روايت كرده‌اند كه پيش از دجال سى و يا هفتاد دروغ‌پرداز خواهند بود و روايت

سى تن نزد آنان صحيح است . در روايات ما نيز آمده است كه در اين امت دوازده پيشواى هدايت و دوازده پيشواى ضلالت و سى دروغ‌پرداز خواهند بود . و البته مقصود آن است كه دجال‌ها و دروغ‌پردازان پيش از دجال اصلى كه از شخصيت‌ها و رؤوس هستند اين تعدادند و گر نه بيش از اين‌ها هستند ، كه از جمله‌ى آنها ، تعدادى از راويان احاديث پيرامون دجال هستند !

عبدالرزاق در المصنف 11 / 392 از ابى بكره چنين نقل مي‌كند : « مردم پيش از آنكه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى مسيلمه سخنى بگويند ، در مورد او زياد صحبت مي‌كردند ، پس روزى آن حضرت براى سخنرانى ايستادند و فرمودند : اين دجالى كه پيرامون او بسيار سخن گفتيد ، يكى از سى دروغ‌پردازى است كه پيش از مسيح [ دجال ] مي‌آيند .

هيچ سرزمينى نيست مگر آنكه رعب از او در آن وارد مي‌شود ، مگر مدينه كه بر هر راهى از آن دو فرشته هستند و رعب و وحشت از او را ، از آن دفع مي‌كنند . » ( 1 ) ( 1 ) . ابن‌حماد در الفتن 2 / 551 ، احمد در مسند 5 / 41 ، بخارى در صحيح 9 / 75 ، ابن حبان در صحيح

8 / 225 و حاكم در المستدرك 4 / 541 آن را نقل كرده‌اند ، و هيثمى در مجمع الزوائد 7 / 332 آن را حديثى

صحيح مي‌شمارد .

نگارنده : نكته‌اى كه شايان تأمل است ، آن است كه راويان بر زبان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، از دجال به مسيح تعبير مي‌كنند و اين ، اسلوب و روش كعب‌الاحبار و ديگر يهوديان است .

ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 665 از عبيد بن عمير ليثى چنين مي‌آورد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : قيامت بر پا نخواهد شد ، مگر آنكه سى تن دروغ‌پرداز كه خود را پيامبر مي‌پندارند ، ظهور كنند . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در مسند احمد 2 / 95 ، 113 و 117 و 236 و 312 ، صحيح بخارى 4 / 243 و 9 / 74 ، صحيح مسلم

8 / 189 . در المصنف ابن ابى شيبه 8 / 655 از انس چنين مي‌آورد : « پيش از دجال ، هفتاد و شش دجال خواهند بود . و نيز ر . ك به مجمع الزوائد 7 / 333 .

گزارش‌هاى اهل‌سنت پيرامون دجال فراتر از يك جلد كتاب است ، و از همين دست رواياتى است كه در اين كتاب از نظر گذشت و بلكه نارواتر !

--------------------------- 109 ---------------------------

خاتمه‌اى پيرامون دابة الارض و يأجوج و مأجوج

راويان سرسپرده‌ى دستگاه خلافت احاديث دجال را با احاديث امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و نشانه‌هاى قيامت خلط نمودند و همه را يكدست قرار دادند ! آنان با آيه‌ى دابة الارض و يأجوج كه در قرآن آمده است نيز چنين كردند و زمان آن دو را نيز هنگام ظهور حضرت مهدى و مسيح انگاشتند .

بلكه آنان روايت كردند كه حضرت عيسي ( عليه السلام ) پس از نبرد با دجال به جنگ با يأجوج و مأجوج مي‌پردازد ! و اين در حالى است كه دابة الارض به دوران رجعت و بعد از ظهور حضرت مهدي ( عليه السلام ) مربوط مي‌شود و يأجوج و مأجوج هم در نزديكى قيامت خواهند بود . اين چنين تصوراتى درباره‌ى آينده ، از اسرائيليات كعب‌الاحبار و هم پياله‌هاى او ناشى مي‌شود !

آيه‌ى دابة الارض كه با مردم سخن مي‌گويد !

خداوند تعالى مي‌فرمايد : « إِنَّ هَذَا الْقُرْآَنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ( 76 ) وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ( 77 ) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ( 78 ) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ( 79 ) إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ( 80 ) وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآَيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ( 81 ) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآَيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ( 82 ) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآَيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ( 83 ) حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآَيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ مَاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ( 84 ) وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ( 85 ) ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نمل / 85 - 76

بي‌گمان ، اين قرآن بر فرزندان اسرائيل بيشترِ آنچه را كه آنان درباره‌اش اختلاف دارند حكايت مي‌كند . و به راستى كه آن ، رهنمود و رحمتى براى مؤمنان است . در حقيقت پروردگار تو طبق حكم خود ، ميان آنان داورى مي‌كند ، و اوست شكست ناپذير دانا . پس بر خدا توكّل كن كه تو واقعاً بر حقّ آشكاري . البتّه تو مردگان را شنوا نمي‌گرداني ، و اين ندا را به ناشنوايان - چون پشت بگردانند - نمي‌توانى بشنواني . و راهبر كوران [ و بازگرداننده‌ى آنان ] از گمراهيشان نيستي . تو جز كسانى را كه به نشانه‌هاى ما ايمان مي‌آورند و مسلمانند ، نمي‌توانى بشنواني . و چون قول [ عذاب ] بر

--------------------------- 110 ---------------------------

ايشان واجب گردد ، جان‌دارى را از زمين براى آنان بيرون مي‌آوريم كه با ايشان سخن گويد كه : مردم به نشانه‌هاى ما يقين نمي‌كردند . و آن روز كه از هر امّتي ، گروهى از كسانى را كه آيات ما را تكذيب كرده‌اند محشور مي‌گردانيم ، پس آنان نگاه داشته مي‌شوند . تا چون [ همه‌ى كافران ] بيايند ، [ خدا ] مي‌فرمايد : آيا نشانه‌هاى مرا به دروغ گرفتيد و حال آنكه از نظر علم ، بدانها احاطه نداشتيد ؟ آيا [ در طول حيات ] چه مي‌كرديد ؟ و به [ كيفر ] آنكه ستم كردند ، حكمِ [ عذاب ] بر آنان واجب گردد ، در نتيجه ايشان دَم برنيارند . »

مخاطب اين آيات يهوديان و نيز گمراهان معاند هستند ، همان كسانى كه قصد كردند حقايق هستى را نبينند و نشنوند ، پس خداوند آنها را مردگان ناميد ! و پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را فرمان داد تا از آنان صرف نظر نمايد ، زيرا آنان هم چنان بر آن حالت باقى خواهند ماند تا آنكه عذاب فرا رسد و خداوند جان‌دارى را از زمين برايشان خارج نمايد كه با ايشان سخن مي‌گويد .

آيه‌ى شريفه زمان اين واقعه را معين نكرده است ، پس ممكن است نزديك قيامت باشد ، هم‌چنان‌كه مي‌تواند هزاران سال پيش از آن باشد . عبارت « وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ » نيز جز در اين مورد در قرآن به كار نرفته است ، و براى قيامت عبارت « حَقَّ القَوْل » آمده است ، خداوند مي‌فرمايد : « وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لامْلأنَّ جَهَنَّمَ » ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سجده / 13

، « لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ » ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى يس / 7

، « قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ » ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى قصص / 63

.

لفظ « وقع » نيز در قرآن در معناى نزول عذاب ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى اعراف / 71 و 134

و نزول عذاب دنيوي ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى يونس / 51

به كار رفته است ، اين مطلب آنچه را كه در روايات ما آمده است كه دابة الارض در رجعت مي‌باشد ،

تأييد مي‌كند .

رجعت مرحله‌اى از حيات دنيوى است كه با ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آغاز مي‌شود و در آن پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و امامان و تعدادى از پيامبران به دنيا باز مي‌گردند و برخى مدتى كوتاه در آن به سر مي‌برند و برخى ديگر براى مدتى در آن حكومت مي‌كنند . آيه‌اى كه پس از آيه‌ى دابة الارض

--------------------------- 111 ---------------------------

است ، بر رجعت دلالت دارد و تصريح مي‌كند كه پيش از حشر عامِ قيامت حشرى خواهد بود كه به گروه‌هايى اختصاص دارد ، مي‌فرمايد : « وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا

فَهُمْ يُوزَعُونَ . »

در تفسير قمى 1 / 198 آمده است : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : إِنَّ اللهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً . . . ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 37

، بي‌ترديد ، خدا قادر است كه پديده‌اى شگرف فرو فرستد ، فرمودند : خداوند در آخرالزمان آياتى را به شما نشان خواهد داد ، از جمله‌ى آنها دابه‌اى [ جان‌دارى ] در زمين ، دجال ، فرود آمدن عيسى بن مريم و طلوع خورشيد از مغرب آن است . »

عبارت آخرالزمان حاكى از مرحله‌اى مديد از حيات است كه با بعثت رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله )

آغاز مي‌شود و تا پايان دنيا امتداد مي‌يابد . نكته‌اى كه شايان ذكر است آن است كه ترتيبى كه در اين روايت آمده بيان راوى است ، چرا كه ائمه ( عليهم السلام ) تصريح نموده‌اند ظهور

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پيش از دجال و دابة الارض است .

مرحوم كلينى در كافى 1 / 197 و صفار در بصائر الدرجات / 199 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كنند كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در حديثى طولانى فرمودند : « به من شش فضيلت عطا شده است : علم به مرگ‌ها و بلايا ، علم به وصيت‌ها [ ى انبياء ] ، علم به نسب‌ها ،

فيصله‌ى ميان حق و باطل ، من صاحب بازگشت‌ها و دولت حاكم بر تمام دولت‌هايم ، من صاحب عصا و ميسم . و جان‌دارى هستم كه با مردم سخن مي‌گويد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز مختصر بصائر الدرجات / 41 ، الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة / 372 و بحار الانوار 53 / 101

اين حديث با صراحت ( 3 ) ( 3 ) . البته بنابر اينكه دابة را به كسر بخوانيم ، نه به رفع . م

بيان مي‌كند كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) هنگامى كه به همراه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به دنيا باز مي‌گردد ، هم صاحب دابه است ، يعنى خداوند آن را مطيع فرمان ايشان قرار مي‌دهد و آن دابه با مردم سخن مي‌گويد ، و هم صاحب عصا ، و چه بسا عصاى موسي ( عليه السلام ) باشد و در روايت آمده كه عصاى موسى عصاى آدم ( عليه السلام ) بوده است ، و اين نشانه‌اى از نشانه‌هاى خداوند در رجعت است ، و نيز صاحب ميسم كه ابزارى است كه بر پيشانى بعضى كفار نشانه مي‌گذارد . معناى اين مطلب آن است كه كسانى كه در دولت حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) اميد اصلاحشان نمي‌رود ، گروه

--------------------------- 112 ---------------------------

گروه مي‌شوند تا مردم آنها را بشناسند و از آنان بر حذر باشند ، زيرا ميسم با دابة الارض كه نشانه‌اى براى معاندان يهودى و امثال آنان است ، هماهنگ مي‌باشد و شايد اين علامت گذارى براى گروه خاصى از آنها باشد .

رواياتى كه از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) رسيده صريح در اين است كه دابة الارض يكى از نشانه‌هاى رجعت است نه قيامت ، خداى متعال مي‌فرمايد : يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 158

، روزى كه پاره‌اى از نشانه‌هاى پروردگارت [ پديد ] آيد ، كسى كه پيشتر ايمان نياورده يا خيرى در ايمان آوردن خود به دست نياورده ، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد .

مختصر بصائر الدرجات / 210 از زيد شحام روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى سجده / 21

، و قطعاً غير از آن عذاب بزرگتر ، از عذاب نزديك و كمتر به آنان مي‌چشانيم ، اميد كه آنها [ به حق ] بازگردند ، فرمودند : همانا عذاب نزديك دابه و دجال است . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز مجمع البيان 4 / 332 ، تأويل الآيات 2 / 444 ، الايقاظ من الهجعة / 386 و بحار الانوار 53 / 114

دابة الارض در منابع سنيان

اسرائيليات ، در منابع پيروان دستگاه خلافت به وفور يافت مي‌شود و اصول افسانه سرايى در عموم احاديث آنان پيرامون دجال ، دابة الارض و يأجوج و مأجوج مشترك است !

نخستين امرى كه بدان برمي‌خوريم آن است كه آنان دابة الارض را به اين آيه ربط داده‌اند ، خداى متعال مي‌فرمايد : يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، ابن ابى شيبه در المصنف 15 / 178 از ابوهريره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

نقل مي‌كند : « سه امر است كه چون رخ دهد ايمان آوردن كسى كه پيشتر ، ايمان نياورده است ، برايش سودى ندارد : طلوع خورشيد از مغرب آن ، دجال و دابه . » ( 4 ) ( 4 ) . مانند آن در مسند احمد 2 / 445 ، صحيح مسلم 1 / 138 ، مسند ابو عوانه 1 / 107 ، تفسير طبرى 8 / 76 و . . . آمده است ، ترمذى هم در سنن خود 5 / 264 آن را حديثى صحيح مي‌شمارد .

--------------------------- 113 ---------------------------

المعجم الكبير 9 / 214 از عبدالله‌بن‌عمر چنين نقل مي‌كند : « توبه ، مادامى كه يكى از سه امر رخ نداده ، بر كسى كه خواهان آن باشد عرضه مي‌شود ؛ مادامى كه خورشيد از مغرب طلوع ننموده ، يا دابة الارض و يا يأجوج و مأجوج خروج نكرده‌اند . »

اين در حالى است كه خود ، موافق اهل‌بيت ( عليهم السلام ) روايت كرده‌اند كه درِ توبه هم چنان باز خواهد ماند ، و آن را صحيح شمرده‌اند ، و ليكن خاطرخواهى آنان نسبت به احاديث كعب‌الاحبار و شاگردان او ، باعث شده از آن رويگردان شوند ! حاكم در المستدرك 4 / 485 در وصف دابة الارض چنين روايت مي‌كند : « سپس دجال خارج شده و مؤمن به خود حالت كسانى كه زكام هستند را مي‌گيرد ، و اين به گوش كافر و منافق سرايت كرده و مانند شيئى پخته خواهد بود ، و درِ توبه باز است ، سپس خورشيد از مغرب خود بيرون مي‌آيد . اين حديث بنابر شرط شيخين صحيح است ولى آن دو آن را نياورده‌اند . »

مبالغه‌ها و اسرائيليات آنها درباره‌ى دابة الارض

1 . كيفيت خروج دابه :

طبرانى در المعجم الاوسط 1 / 98 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه خورشيد از مغرب خود طلوع كند ، ابليس به سجده افتاده مي‌گويد : خدايا مرا فرمان ده تا بر هركه تو بخواهى سجده كنم ، پس فرشتگانِ خشن و سختگير گرد او جمع شده گويند : اى آقاى آنها [ شياطين ] ! اين التماس چيست ؟ وى پاسخ مي‌دهد : من از پروردگارم درخواست كردم كه مرا تا وقت معلوم مهلت دهد و اكنون آن زمان است . سپس دابة الارض از شكافى در كوه صفا بيرون مي‌آيد ، پس اولين گامى كه بر زمين مي‌گذارد در انطاكيه است ، آنگاه به سراغ ابليس آمده بر او سيلى مي‌زند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مجمع الزوائد 8 / 8 و الدرالمنثور 3 / 62

اين در حالى است كه ابن كثير در تفسير 2 / 202 مي‌گويد : « اين حديث جدا غريب است و سند آن ضعيف مي‌باشد و شايد عبدالله‌بن‌عمرو عاص ، آن را از دو بار شترى كه در

--------------------------- 114 ---------------------------

جنگ يرموك به دست آورده نقل كرده باشد . نسبت دادن آن به پيامبر نيز درست نيست ،

و خدا آگاهتر است . »

نگارنده : اين گفتار ابن كثير موجب مي‌شود تا در تمام روايات عبدالله‌بن‌عمرو عاص شك كنيم ، زيرا او يك يا دو بار شتر كتاب داشته كه در فتح شام عايدش شده و از آن براى مردم مي‌گفته است ! مهمتر آنكه ابن كثير مي‌گويد عبدالله‌بن‌عمرو عاص در نسبت دادن آنچه كه از بار آن دو شتر به دست آورده به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، افترا مي‌زده است ! و البته اين شك و ترديد ، به عبدالله‌بن‌عمر كه افكارى مشابه عبدالله‌بن‌عمرو عاص دارد نيز سرايت مي‌كند ، مخصوصاً وقتى در سند روايت نام عبدالله بدون ذكر نام پدر مي‌آيد ، نام آن دو با يكديگر خلط مي‌شود !

2 . آنان گمان كردند دابة الارض به مردم يورش مي‌برد !

طيالسى در مسند / 144 از طلحه چنين مي‌آورد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دابه را ياد كرد و فرمود : او سه بار خارج مي‌شود ، يك بار در دورترين نقطه‌ى بيابان است كه خبرى از او به مكه نمي‌رسد ، پس زمانى طولانى مخفى مي‌شود و براى بار دوم خروج مي‌كند كه خبرش به صحرا نشينان و نيز مكه مي‌رسد ، آنگاه در حالى كه مردم در محترم‌ترينِ مساجد نزد خدا و بهترين و گرامي‌ترين آنها - يعنى مسجد الحرام - هستند ، ناگهان آن جان‌دار در ميان ركن و مقام بانگى بلند مي‌زند .

آنگاه خاك از سر خود مي‌افشاند و مردم جدا جدا و با هم از او مي‌گريزند . تنها گروهى از مؤمنان هستند كه باقى مي‌مانند و مي‌دانند كه نمي‌توانند در برابر خواست خدا بايستند . سپس او به سراغ آنان آمده چهره‌هاى آنان را روشن مي‌كند ، چنان كه مانند ستاره

تابناك بدرخشد .

آنگاه در زمين حركت مي‌كند ، نه كسى مي‌تواند به او برسد و نه كسى قادر است از او گريخته ، رهايى يابد . برخى براى خلاصى از دست او به نماز پناه مي‌برد ولى او از پشت آمده مي‌گويد : فلاني ! اكنون نماز مي‌خواني ! پس آن شخص به نماز مي‌شتابد ، او هم در چهره‌اش نشانى مي‌گذارد و مي‌رود . در آن حال ، مردم از اموال يكديگر استفاده كرده و در شهرها در كنار هم با دوستى زندگى مي‌كنند و مؤمنان و كافران از هم شناخته مي‌شوند تا

--------------------------- 115 ---------------------------

بدانجا كه مؤمن به كافر مي‌گويد : اى كافر ! حق مرا ادا كن و كافر هم به مؤمن مي‌گويد : اى مؤمن ! حق مرا بپرداز . » ( 1 ) ( 1 ) . الفتن 2 / 666 با قدرى تفاوت ، و نيز ر . ك به المصنف ابن ابى شيبه 8 / 618

طبرى در تفسير خود 20 / 19 چنين مي‌نويسد : « دابه از كوه صفا خارج مي‌شود ، نخستين قسمت بدن او كه نمايان مي‌شود ، سر اوست كه مي‌درخشد . او داراى كرك و پر است . نه كسى مي‌تواند به او برسد و نه كسى قادر است از او بگريزد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز المعجم الكبير 3 / 193 و المستدرك 4 / 484 - وى آن را صحيح مي‌شمارد و روايتى مشابه آن را با سندى ديگر نقل مي‌كند و آن را بنابر شرط بخارى و مسلم صحيح مي‌داند - .

الدرالمنثور 5 / 116 چنين مي‌نويسد : « دابه گردنى بلند دارد ، اهل مشرق و مغرب او را مي‌بينند . او چهره‌اى چون انسان و منقارى چون پرنده و كرك و پر دارد ، عصاى موسى و انگشتر سليمان با اوست ، با صدايى بلند فرياد مي‌كند : مردم به نشانه‌هاى ما يقين نمي‌كردند .

در اين هنگام رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گريستند ، برخى گفتند : اى رسول‌خدا ! پس از آن چه مي‌شود ؟ فرمود : سختى و فساد ، سپس تا قيامت سرسبزى و خرمى خواهد بود . »

در زهر الفردوس 4 / 64 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « مَثَل امت من و دابه ، مَثَل مكانى است بلند با ديوارهاى افراشته و درهاى بسته كه تمام درندگان در آن افكنده شده‌اند . سپس شيرى را مي‌آورند و در ميان آنها مي‌اندازند ، پس آن حيوانات مي‌گريزند و از هر طرف شكافى براى

پناه بردن مي‌جويند .

امت من نيز هنگام خروج دابه اينچنين است كه هر كس بخواهد از آن بگريزد ، در مقابلش آشكار مي‌شود ، پروردگار ما به او قدرتى بزرگ داده است . »

3 . آنان براى دابه اوصافى خرافى ساخته‌اند !

الفتن 2 / 665 از شعبي : « دابة الارض كرك دارد و سر او به آسمان مي‌رسد . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز ر . ك به تفسير طبرى 20 / 11 و تفسير رازى 24 / 217

الدرالمنثور 5 / 116 از همو : « دابة الارض كرك دارد و با آسمان سخن مي‌گويد . ابن عباس هم گويد : دابه ، كرك و پر دارد و رنگ‌هاى تمام جنبندگان در او هست . »

التبيان 8 / 119 از عبدالله‌بن‌عمر : « دابه خارج مي‌شود و سر او به ابرها مي‌رسد ، لذا تمامى

--------------------------- 116 ---------------------------

مخلوقات او رامشاهده مي‌كنند . »

در تفسير ابن كثير 3 / 388 از ابو الزبير چنين آمده است : « سر دابه سر گاو ، چشمش چشم خوك ، گوشش گوش فيل ، شاخش شاخ گوزن ، گردنش گردن شتر مرغ ، سينه‌اش سينه‌ى شير ، رنگش رنگ پلنگ ، كفلش كفل گربه ، دمش دم قوچ و پاهايش پاهاى شتر است و ميان هر دو مفصل آن دوازده ذراع است !

او خارج مي‌شود در حالى كه عصاى موسى و انگشتر سليمان را به همراه دارد ، هيچ مؤمنى باقى نخواهد ماند ، مگر آنكه با عصاى موسى در چهره‌ى او نقطه‌اى سفيد مي‌گذارد كه تمام صورت او را فرا مي‌گيرد ، و هيچ كافرى باقى نمي‌ماند ، مگر آنكه با انگشتر سليمان نقطه‌اى سياه در صورتش مي‌گذارد كه تمام صورتش را فرا مي‌گيرد .

ابوهريره مي‌گويد : بين دو شاخ دابه ، فاصله‌ى يك فرسخ راه انسان سواره است . »

سنن الدانى / 104 حديثى طولانى از حذيفه مي‌آورد كه در قسمتى از آن آمده است : « گفتم : اى رسول‌خدا ! دابه چيست ؟ ايشان گفتند : او داراى كرك و پر است ، استخوان او شصت ميل است ، نه كسى قادر است به او برسد و نه كسى مي‌تواند از او بگريزد ، بر چهره‌ى مؤمنان و كافران نشانه مي‌گذارد ، در چهره‌ى مؤمن چيزى چون ستاره‌ى درخشان مي‌گذارد و ميان دو چشمش مي‌نويسد كه او مؤمن است ، بر چهره‌ى كافر هم نقطه‌اى سياه مي‌نهد و بين دو چشمش مي‌نويسد كافر است . »

بخارى در التاريخ الكبير 3 / 316 از ابوهريره چنين مي‌آورد : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : دابه خارج مي‌شود و سه بار فرياد مي‌كند . »

هيثمى در مجمع الزوائد 8 / 6 از احمد چنين مي‌نويسد : « دابه خارج مي‌شود و بر پيشانى مردم نشانه مي‌گذارد ، پس آنان در ميان شما عمرهايى طولانى مي‌كنند .

چنان مي‌شود كه شخصى شترى مي‌خرد و به او مي‌گويند : از چه كسى خريدي ؟ او هم پاسخ مي‌دهد : از يكى از كسانى كه بر بيني‌اش نشانه گذارده شده است . »

اين روايت دلالت دارد كه تنها گروهى از مردم‌اند كه بر پيشاني‌شان علامت گذارده مي‌شود ،

و تصريح سنيان را نسبت به اين كه همه را شامل است ، رد مي‌كند .

--------------------------- 117 ---------------------------

4 . بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دروغ بسته ، گفتند كه ايشان مكان خروج دابه را براى بريده‌ى اسلمى مشخص كرده است .

احمد در مسند 5 / 357 از بريده روايت مي‌كند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مرا به نقطه‌اى در صحراى نزديك مكه بردند ، زمينى خشك به چشم خورد كه اطراف آن پر از ماسه بود ، آن حضرت فرمود :

دابه از اينجا بيرون مي‌آيد ، [ پس بدانجا نگاه كردم و ديدم ] به اندازه‌ى فاصله‌ى دو انگشت ابهام و سبابه ، در يك وجب است . » ! ( 1 ) ( 1 ) . و نيز سنن ابن ماجه 2 / 1352 . سيوطى در الدرالمنثور 5 / 117 مي‌نگارد : بخارى در تاريخ خود ، ابن ماجه و

ابن مردويه آن را روايت كرده‌اند .

و ليكن عبدالله‌بن‌عمرو عاص ، همان كه صاحب آن دو بار شتر است ، بر اين باور است كه دابه از صفا خارج مي‌شود ، طبرى در تفسير خود 20 / 10 از او نقل مي‌كند :

« اگر بخواهم اين دو كفش را به پا مي‌كنم و همين طورى كه نشسته‌ام گامى بر نمي‌دارم تا آنكه بر سنگ‌هايى كه دابه از ميان آنها بيرون مي‌آيد پا بگذارم ، گويا او را مي‌بينم كه در پى سواره‌هايى از حاجيان بيرون آمده است . من هيچ حجى را به جا نياوردم ، مگر آنكه بيم آن داشتم كه

به دنبال ما در آيد . » !

ابن‌حماد در الفتن 2 / 662 و ما بعد آن از عطاء نقل مي‌كند : « عبدالله‌بن‌عمرو عاص را كه خانه‌اش نزديك صفا بود ديدم ، او در حالى كه ايستاده بود پاى خود را برداشت و گفت : اگر بخواهم پايم را [ بر زمين ] نمي‌گذارم مگر آنكه بر مكانى قرار مي‌دهم كه دابه از آن

خارج مي‌شود . »

سپس وى مكان خروج دابه را كمى از صفا دور كرد و پنداشت كه از دره‌ى اجياد [ منطقه‌اى نزديك صفا ] بيرون مي‌آيد ! ( 2 ) ( 2 ) . الفتن و نيز المصنف ابن ابى شيبه 8 / 619 ، ابوهريره هم در اين مطلب با عبدالله‌بن‌عمرو موافقت كرده است ، ر . ك به الدرالمنثور 5 / 117

هم رديف او عبدالله‌بن‌عمر هم در اينكه دابه از صفا خارج مي‌شود با او موافقت كرده است ، ولى مي‌گويد دابه با مردم تكلم نمي‌كند ! بلكه در حج بر آنان مهر مي‌زند و مأموريت خود را به پايان مي‌رساند ، پس پاى خود را از مكه بر مي‌دارد و اولين قدم را در انطاكيه

--------------------------- 118 ---------------------------

گذاشته مى رود ! ( 1 ) ( 1 ) . الفتن 2 / 667

ابو يعلى در مسند 10 / 67 از ابن عمر نقل مي‌كند : « آيا مكانى را كه به فرموده‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دابه از آن بيرون مي‌آيد به شما نشان ندهم ؟ سپس با عصاى خود بر شكافى كه در

كوه صفا بود زد . »

به جهت اين خرافه پردازي‌هاست كه به هيچ يك از روايات اهل‌سنت درباره‌ى دابه ، دجال و يأجوج و مأجوج نمي‌توان اعتماد نمود .

عجيب آن است كه روايات آنها در اين جريانات ، از حجم بيشترى نسبت به امور حياتى و سرنوشت سازى كه خون‌هاى مسلمانان در آن ريخته شد برخوردار است ، به عنوان نمونه مي‌توان به ماجراى حكمرانى پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اشاره كرد .

روايتى كه حضرت امير ( عليه السلام ) را دابة الارض معرفى مي‌كند

و نيز گزارشى در انكار آن

در الدرالمنثور 5 / 117 مي‌نويسد : « ابن ابى حاتم از نزال بن سبره نقل مي‌كند كه به حضرت امير ( عليه السلام ) گفتند : بعضى از مردم گمان مي‌كنند كه شما دابة الارض هستيد ، ايشان در پاسخ گفتند : به خدا سوگند كه دابة الارض كرك و پر دارد ولى من ندارم ، او سُم دارد ولى من ندارم ، او سه بار به ميدان اسبى تيز رو مي‌رود در حالى كه هنوز دو سوم بدنش خارج نشده است . »

مقصود نزال بن سبره كه تمايلاتش به سمت عثمان است ، آن است كه بعضى از شيعيان در زمان اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ايشان را دابة الارض موعود مي‌دانستند و او از آن حضرت در اين باره پرسيد و ايشان انكار نمودند و دابه را آن گونه كه راويان وابسته به دستگاه خلافت وصف مي‌كردند معرفى نمودند ، و طول آن را بيش از ميدانى كه اسبى تند رو مي‌پيمايد تا خسته شود يعنى بيش از پنج كيلومتر دانستند !

منابع ما روايت كرده‌اند كه معاويه از اصبغ بن نباته همان سؤال ابن سبره را پرسيد ، اصبغ مي‌گويد : « معاويه به من گفت : شما شيعيان مي‌پنداريد كه على دابة الارض است ؟ گفتم :

--------------------------- 119 ---------------------------

مگر فقط ما مي‌گوييم ؟ يهوديان نيز بر اين باورند !

آنگاه معاويه در پى رأس الجالوت [ بزرگ يهود ] فرستاد ، و [ وقتى آمد ] به او گفت : شما نزد خود درباره‌ى دابة الارض چيزى يافته‌ايد ؟ او جواب داد : بلي ، معاويه گفت : چه چيزي ؟ پاسخ داد : مردى است ، گفت : آيا نامش را مي‌داني ؟ او گفت : آري ، ايليا نام دارد .

معاويه به من رو كرد و گفت : واى بر تو اى اصبغ ! چقدر ايليا به على نزديك است ! » ( 1 ) ( 1 ) . مختصر بصائر الدرجات / 208 و تأويل الآيات 1 / 404

در تفسير قمى 2 / 130 آمده است : « و اما درباره‌ى اين آيه : وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأرض تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لا يُوقِنُونَ ، پدرم از ابن ابى عمير از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) رسيدند در حالى كه ايشان در مسجد ماسه‌هايى را جمع كرده و زير سر خود قرار داده ، به خواب رفته بودند ، پس با پا آن حضرت را تكان دادند و فرمودند : برخيز اى دابه‌ى خدا !

مردى از اصحاب گفت : اى رسول‌خدا ! آيا برخى از ما برخى ديگر را چنين مي‌نامد ؟ آن حضرت فرمودند : نه ، به خدا قسم ، اين نام مخصوص اوست ، او همان دابه‌اى است كه خداوند در كتابش مي‌فرمايد : وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأرض تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لا يُوقِنُونَ ، سپس فرمودند : يا علي ! چون آخرالزمان فرا رسد ، خدا تو را در بهترين صورت بيرون خواهد آورد و تو با خود ميسم خواهى داشت و دشمنانت را با آن داغ خواهى گذارد .

در اين هنگام مردى به امام صادق ( عليه السلام ) گفت : مردم مي‌گويند : اين دابه مردم را مجروح مي‌كند ( 2 ) ( 2 ) . يعنى آن را ثلاثى مجرد مي‌خوانند كه به معناى مجروح نمودن است .

، آن حضرت فرمودند : خداوند آنان را در جهنم مجروح سازد ، آن دابه با آنها تكلّم مي‌كند ( 3 ) ( 3 ) . ثلاثى مزيد

و از كلام است [ نه كلْم ] .

دليل اين كه اين امر در رجعت خواهد بود اين آيه است : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ . حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآياتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؟ ! مراد از آيات ، اميرالمؤمنين و ائمه ( عليهم السلام ) هستند .

--------------------------- 120 ---------------------------

آن مرد گفت : سنيان بر اين باورند كه اين آيه : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مربوط به روز قيامت است ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : آيا خداوند [ در قيامت ] گروهى از مردم را محشور مي‌كند و بقيه را وا مي‌گذارد ؟ اينچنين نيست ، بلكه درباره‌ى رجعت است ، آيه‌اى كه مربوط به قيامت مي‌باشد ، اين است : وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى كهف / 47

، و ما آنان را گرد مي‌آوريم و هيچ يك را فرو گذار نمي‌كنيم . » ( 2 ) ( 2 ) . مختصر البصائر / 42 و بحار الانوار 53 / 52 ، و نيز ر . ك به تأويل الآيات 1 / 407 ، الايقاظ من الهجعة / 257 و 342 و بحار الانوار 39 / 243

نگارنده : احتمال آن مي‌رود كه اصل روايت « صاحب » دابه‌ى خدا باشد و لفظ صاحب كه در روايت كافى و بصائر الدرجات آمده است ، از آن افتاده باشد .

آنچه در روايات مسلّم است آن است كه حضرت علي ( عليه السلام ) صاحب دابه است ، دابه‌اى كه در رجعتِ آن حضرت در كنار پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، بيرون مي‌آيد ، و شايد بتوان گفت كه اصل اين مطلب كه ايشان دابة الارض است ، از اين فرمايش آن حضرت آمده باشد كه « من صاحب عصا و ميسم و دابه‌اى هستم كه با مردم تكلم مي‌كند » و مربوط به رجعت است ،

و چه بسا شبهه از اينجا ناشى شده كه دابه را به حركت ضمه قرائت و آن را به صاحب عطف كرده‌اند ، در حالى كه مكسور است و عطف بر ميسم و عصا . ( 3 ) ( 3 ) . برخى گويند : دبّ يدبّ در كتب لغت ، به معناى مطلق راه رفتن بر زمين است ، ابن فارس در معجم المقاييس ذيل دبّ مي‌نويسد : حركت بر زمين و خفيفتر از مشي ، و هر آنچه بر زمين راه رود دابه نام دارد . خليل بن احمد ذيل همان ماده مي‌نگارد : دبّ القوم يدبّون دبيبا ، يعنى قوم به آرامى راه رفتند .

از اين رو مي‌توان گفت دابه اختصاصى به حيوانات ندارد ، و براى انسان نيز به كار مي‌رود . م

آيات پيرامون يأجوج ومأجوج

خداى متعال درباره ماجراى ذو القرنين مي‌فرمايد :

« ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً 89 حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً 90 كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً 91 ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً 92 حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْماً لايَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً 93 قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يأجوج وَمأجوج مُفْسِدُونَ فِي الأرض فَهَلْ

--------------------------- 121 ---------------------------

نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدّاً 94 قَالَ مَا مَكَّنِّى فِيهِ رَبِّى خَيْرٌ فَأَعِينُونِى بِقُوَةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْماً 95 آتُونِى زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِى أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً 96 فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً 97 قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّى فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّى جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّى حَقّاً 98 وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً 99 وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً 100 ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى كهف / 100 - 89

سپس راهى [ ديگر ] را دنبال كرد . تا آنگاه كه به جايگاه برآمدنِ خورشيد رسيد . آن [ خورشيد ] را [ چنين ] يافت كه بر قومى طلوع مي‌كرد كه براى ايشان در برابر آن پوششى قرار نداده بوديم . اين چنين [ مي‌رفت ] ، و قطعاً به خبرى كه پيش او بود احاطه داشتيم . باز راهى را دنبال نمود . تا وقتى به ميان آن دو سدّ رسيد ، در برابر آن دو [ سدّ ] ، طايفه‌اى را يافت كه نمي‌توانستند هيچ زبانى را بفهمند . گفتند : اى ذو القرنين ! يأجوج و مأجوج سخت در زمين فساد مي‌كنند ، آيا [ ممكن است ] مالى در اختيار تو قرار دهيم تا ميان ما و آنان سدّى قرار دهي ؟ گفت : آنچه پروردگارم به من در آن تمكّن داده ، [ از كمك مالى شما ] بهتر است . مرا با نيرويى [ انسانى ] يارى كنيد [ تا ] ميان شما و آنها سدّى استوار قرار دهم . براى من قطعات آهن بياوريد ، تا آنگاه كه ميان دو كوه برابر شد ، گفت : بدميد ، تا وقتى كه آن [ قطعات ] را آتش گردانيد ، گفت : مس گداخته برايم بياوريد تا روى آن بريزم . [ در نتيجه ، اقوام وحشى ] نتوانستند از آن [ مانع ] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ كنند . گفت : اين رحمتى از جانب پروردگار من است ،

و [ لى ] چون وعده‌ى پروردگارم فرا رسد ، آن [ سدّ ] را درهم كوبد ، و وعده‌ى پروردگارم حق است .

و در آن روز آنان را رها مي‌كنيم تا موج آسا بعضى با برخى درآميزند و [ همين كه ] در صور دميده شود ، همه‌ى آنها را گرد خواهيم آورد . و آن روز ، جهنم را آشكارا به كافران بنماييم . »

ذو القرنين ( رحمه الله ) - كه خداوند او را براى وظيفه‌اى جهانى برانگيخت - با ابزار خود به سمت مشرق خورشيد رفت . او به منطقه‌اى رسيد كه در آن قومى بودند كه تابش سوزنده‌ى خورشيد را تحمل مي‌كردند و شايد همان يأجوج و مأجوج بودند و ذوالقرنين كارى براى آنها انجام نداد .

آنگاه با امكانات خداداد ، به منطقه‌اى بين دو كوه رسيد و قومى را ديد كه از هجوم يأجوج و مأجوج ، شكايت داشتند . وى براى حمايت از آنها ، سدى ساخت كه به نام خودش [ سد

--------------------------- 122 ---------------------------

ذو القرنين ] شناخته مي‌شود . پس يأجوج نتوانستند سوراخى در آن ايجاد كنند يا از آن بالا روند . ذو القرنين خبر داد كه اين سدّ رحمتى براى آن قوم است و تا نزديكي‌هاى قيامت باقى خواهد ماند ، اما خداوند در نزديكي‌هاى قيامت آن را درهم مي‌كوبد .

خداوند درباره بعثت پيامبران ( عليهم السلام ) مي‌فرمايد :

« إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ 92 وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُون 93 فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ 94 وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُون 95 حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يأجوج وَمأجوج وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ 96 وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِي شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ 97 ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 97 - 92

، اين است امت شما كه امتى يگانه است ، و منم پروردگار شما ، پس مرا بپرستيد . و [ لى ] دينشان را ميان خود پاره پاره كردند ، همه به سوى ما بازمي‌گردند . پس هر كه كارهاى شايسته انجام دهد و مؤمن باشد ، براى تلاش او ناسپاسى نخواهد بود ،

و ماييم كه به سود او ثبت مي‌كنيم . و بر [ مردم ] شهرى كه آن را هلاك كرده‌ايم ، بازگشتشان [ به دنيا ] حرام است . تا وقتى كه يأجوج و مأجوج [ راهشان ] گشوده شود و آنها از هر پشته‌اى بتازند ، و وعده‌ى حق نزديك گردد ، ناگهان ديدگان كسانى كه كفر ورزيده‌اند خيره مي‌شود

[ و مي‌گويند : ] اى واى بر ما كه از اين [ روز ] در غفلت بوديم ، بلكه ستمگر بوديم . »

خداوند پيامبران را فرستاد و به مردم دستور داد به راهنمايى آنان رهنمون شوند و امت واحدى باشند ، اما آنها نزاع و اختلاف كرده ، راه گناه و تفرقه را در پيش گرفتند . آنها نزد خدا باز خواهند گشت و مجازات خواهند شد .

سپس خداوند از تمدن‌هاى ستم پيشه و شهرهايى كه آنها را به جهت ظلم مردمش ويران نمود ، سخن مي‌گويد و مي‌فرمايد كه بازگشت به دنيا بر آنان حرام است .

مفسران در معناى اين رجوع حرام ، متحير مانده‌اند ، برخى گفته‌اند : به اين معناست كه آنها نمي‌توانند به دنيا بازگردند تا سعى و تلاشى كه پاداش الهى را به دنبال مي‌داشت و اعمالى كه از

--------------------------- 123 ---------------------------

آنان مقبول درگاه حق قرار مي‌گرفت ، ولى در دنيا از ايشان فوت شده است را جبران نمايند . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به تفسير الميزان 14 / 325

اما اين تفسير شامل تمام كسانى است كه مي‌ميرند و معنا ندارد كه آن را به كسانى كه به عذاب هلاك شده‌اند اختصاص دهيم .

تفسير صحيح اين آيه را نزد اهل‌بيت ( عليهم السلام ) بايد جست ، آنان فرموده‌اند كه در زمان رجعت بازگشت آنهاحرام است و آيه ربطى به قيامت ندارد .

در تفسير قمى 2 / 75 به سند صحيح از امام صادق و امام باقر ( عليهما السلام ) آمده است : « هر شهرى كه خداوند اهالى آن را با عذاب هلاك كند ، در زمان رجعت باز نخواهند گشت . »

على بن ابراهيم قمي ( رحمه الله ) در ادامه مي‌فرمايد : « اين آيه از بزرگترين دلايل رجعت است ، چرا كه هيچ مسلمانى منكر آن نيست كه همه‌ى مردم ، چه آنان كه [ به عذاب ] هلاك شده‌اند

و چه سايرين ، در قيامت رجوع مي‌كنند . »

آيه‌ى بعد ، از سرنوشت دنيا تا زمانى كه يأجوج و مأجوج راهشان گشوده شود و با شتاب در زمين مي‌روند سخن مي‌گويد . آن زمان نزديك قيامت است كه وعده حقّ خداوند مي‌باشد . اين آيه در مورد اينكه اينان از طرف سد مي‌آيند يا از جاى ديگر ، و يا اينكه آيا با كسى وارد جنگ مي‌شوند ، سخنى نمي‌گويد .

در اينجا نكاتى در رابطه با آنان ذكر مي‌كنيم :

1 . يأجوج و مأجوج ، ظاهراً در جاى ديگرى غير از كره‌ى زمين باشند و آيه به آن اشاره دارد :

« ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ » و شايد اين اسباب و ابزار ، وسايلى فضايى باشند

و خاستگاه خورشيد كه ذو القرنين بدانجا رسيده ، در غير كره‌ى خاكى باشد !

2 . در روايات آمده كه يأجوج از بنى آدم ( عليه السلام ) نيستند .

در كافى 8 / 220 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) چنين نقل مي‌كند : « بنى آدم هفتاد جنس هستند . مردم فرزندان آدم هستند ، به جز يأجوج و مأجوج . »

اما كعب الاحبار باز هم خود را دخالت داده ، مي‌گويد : « آنان طائفه‌اى نادر از نسل آدم‌اند . روزى آدم محتلم و نطفه‌اش با خاك مخلوط شد ، خدا از آن آب و خاك ، يأجوج و مأجوج را

--------------------------- 124 ---------------------------

آفريد . پس اينان تنها از جهت پدر به ما آدميان متصل‌اند . » ( 1 ) ( 1 ) . شرح نووى بر مسلم 3 / 98 و فتح البارى 13 / 94

3 . در احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) هيچ سخنى از جنگ مسلمانان يا ديگران با يأجوج و مأجوج نيست ، اما منابع سنيان پر از جنگ‌هاى خيالى است كه به رهبرى عيسى بن مريم ( عليه السلام )

با آنان در مي‌گيرد .

4 . امير المؤمنين ( عليه السلام ) مغول را وصف و جنگ آنها با امت را بيان كرده‌اند ، ولى آنها را به يأجوج يا قيامت ، ربط نداده‌اند ، اما منابع پيروان دستگاه خلافت ، يأجوج را بر مغول منطبق كرده‌اند ! اين در حالى است كه اكنون مغولان از بين رفته‌اند ولى هنوز قيامت بر پانشده است ، از اينجا دروغ بودن چنين پندارى روشن مي‌شود !

در مسند احمد 5 / 271 آمده است : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حالى كه انگشتش را به سبب نيش عقرب بسته بود ، سخنرانى كرد و فرمود : شما مي‌گوييد ديگر دشمنى باقى نمانده است ، و ليكن پيوسته در جنگ با خصم خواهيد بود تا آنكه يأجوج و مأجوج بيايند . صورت آنها پهن ، چشمانشان ريز و موهايشان زرد است ، از هر پشته‌اى بتازند . صورت‌هاى آنها مانند سپرهايى است كه از كوفتن پتك صاف شده است . » ! ( 2 ) ( 2 ) . و نيز الفائق 2 / 204 ، الفتن ابن كثير 2 / 183 ، تفسير وى 3 / 205 ، مجمع الزوائد 8 / 6 از احمد و طبراني ، الدرالمنثور 4 / 326 و . . .

5 . پيروان مكتب خلافت روايت كرده‌اند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از نزديك بودن هلاكت عرب و خروج يأجوج خبر داده‌اند ، اما از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در اين باره سخنى نرسيده است .

در صحيح بخارى 8 / 88 آمده است : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از خواب برخاست در حالى كه صورتش برافروخته بود و مي‌فرمود : لا إله إلا الله ، واى بر عرب از شرّى كه نزديك شده است . سد يأجوج و مأجوج بدين اندازه باز شد - و سفيان [ كه راوى حديث است ] انگشت سبابه يا خنصر [ انگشت كوچك ] را در انتهاى انگشت ابهام گذاشت ، [ با اين كار سوراخى كوچك ايجاد مي‌شود و او بدين وسيله نشان داد كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سوراخ آن سد را چقدر نشان دادند ] -

به ايشان گفتند : آيا در حالى كه خوبان در ميان ما هستند ، هلاك مي‌شويم ؟ فرمود :

--------------------------- 125 ---------------------------

زمانى كه خباثت زياد گردد ، آري . »

همو در 4 / 109 و 176 آن را از ام حبيبه دختر ابوسفيان نقل مي‌كند و گويا بر قتل عثمان منطبق مي‌داند ، از سويى ديگر آن را از ابوهريره نقل و بر جوانان قريش كه هلاك اين امت به دستشان است تطبيق مي‌كند !

نمونه‌هايى از مبالغات اهل‌سنت پيرامون يأجوج ومأجوج

روايات سنيان درباره‌ى يأجوج ومأجوج از حجم بالايى برخوردار است و البته بيشتر آن چنان پوچ و نامربوط است كه خود ، زبان به دروغين بودنش مي‌گشايد ، با اين حال بنابر شرط يك شيخ [ عالم ] ، يا شيخين [ بخارى و مسلم ] و يا بيشتر صحيح است !

اين در حالى است كه در قضاياى سرنوشت سازى مانند خلافت و آينده‌ى امت ،

يك دهم اين مطالب يافت نمي‌شود !

افزون بر آنچه پيشتر از صحيح بخارى گذشت ، در 4 / 167 مي‌آورد : « مردى به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفت : سدّ يأجوج را ديده است و آن را براى حضرت وصف نمود ، و گفت كه آن سد مانند ردايى خط دار بود ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) هم او را تصديق كرد . » !

صحيح بخارى 4 / 108 بابى را تحت عنوان « باب قصة يأجوج و مأجوج » و نيز در 8 / 104 بابى تحت عنوان « باب يأجوج ومأجوج » باز كرده است . ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به 5 / 241 ، 6 / 175 و 7 / 196

احمد در مسند 2 / 510 از ابو هريره روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « يأجوج و مأجوج

هر روز سد را مي‌كنند و اين كار تا زمانى كه آفتاب مي‌تابد ادامه دارد . سپس كسى كه عهده‌دار سرپرستى آنهاست مي‌گويد : برويد ، فردا دوباره حفر مي‌كنيد . وقتى فردا برمي‌گردند ، مي‌بينند كه سد در نهايت سختى است . هنگامى كه مدتشان پايان پذيرد و خداوند بخواهد آنان را به سوى مردم گسيل دارد ، [ وضع چنان مي‌شود كه ] آنها مي‌كَنند تا زمانى كه تابش خورشيد را مي‌بينند ، پس آن شخص مي‌گويد : برگرديد كه إن شاء الله فردا خواهيد كند . پس وقتى [ فردا ] برگردند ، مي‌بينند بر همان وضعى است كه آن را رها كرده بودند . آنان دوباره مي‌كَنند

--------------------------- 126 ---------------------------

و [ چون كندن سد به پايان مي‌رسد ] به مردم هجوم برده و آب‌ها را خشك مي‌كنند . مردم از آنها به دژهايشان پناه مي‌برند . يأجوج و مأجوج تيرهاى خود را به سوى آسمان پرتاب مي‌كنند و آن تيرها چنان بر مي‌گردد كه گويا به خون آغشته است .

آنها مي‌گويند : بر اهل زمين چيره شديم و بر آسمانيان پيروز گشتيم . آنگاه خدا در پشت گردنشان كِرمى مي‌فرستد و بدين وسيله آنها را نابود مي‌كند .

در اين هنگام رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : سوگند به كسى كه جان محمد در دست اوست ، جنبندگان زمين از گوشت و خون آنان فربه مى شوند . » ! ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در سنن ابن ماجه 2 / 1364 و ترمذى 5 / 313 - وى آن را حديثى حسن مي‌شمارد - .

طبرى در تفسيرش 17 / 71 روايتى طولانى از كعب‌الاحبار مي‌آورد و در آن آمده است : « چنان حفر مي‌كنند كه كسانى كه در نزديكى [ منطقه‌ى ] آنها هستند ، صداى كوبيدن تبرشان را مي‌شنوند . وقتى شب فرا مي‌رسد ، مي‌گويند فردا برمي‌گرديم و [ چنان حفر مي‌كنيم كه ] خارج شويم . پس خداوند سد را به همان شكلى كه بوده برمي‌گرداند و چون فردا باز مي‌گردند مي‌بينند خدا آن را به حالت سابق بر گردانده است .

پس مي‌كنند به طورى كه كسانى كه در نزديكى آنها هستند ، صداى كوبيدن تبرشان را مي‌شنوند . وقتى شب شد ، خدا بر زبان مردى از آنان جارى مي‌كند كه بگويد : فردا مي‌آييم و إن شاء الله خارج مي‌شويم .

آنان فردا مي‌آيند و مي‌بينند سد همان طوريست كه رها كرده بودند . پس حفر مي‌كنند و بيرون مي‌روند . گروه نخست آنها از درياچه مي‌گذرند و آب آن را مي‌نوشند ، آنگاه دسته دوم مي‌گذرند و گِل درياچه را مي‌ليسند ، سپس گروه سوم مي‌گذرند و مي‌گويند : اينجا زمانى آب بوده است !

مردم از آنها مي‌گريزند و هيچ چيزى توان ايستادگى در مقابل آنان را ندارد . عيسى بن مريم آنها را نفرين مي‌كند و مي‌گويد : خدايا ! در برابر اينان توان و قدرتى نداريم ، پس هر طورى كه مي‌خواهى شرّ آنها را از سر ما كوتاه كن .

آنگاه خداوند نوعى كِرم را بر آنان مسلّط مي‌نمايد كه گردنشان را خرد مي‌كند و پرندگانى را مي‌فرستد كه با منقارشان آنها را مي‌گيرند و به دريا مي‌اندازند . خداوند چشمه‌اى را كه بدان

--------------------------- 127 ---------------------------

حيات گويند [ فرو ] مي‌فرستد و زمين را از آنان پاك مي‌كند و بر آن گياه مي‌روياند ، بدان اندازه كه از يك انار ، خانواده‌اى سير شوند !

پس مردم در همين اوضاع به سر مي‌برند كه يكباره فريادى مي‌شنوند كه ذو السويقتين به دنبال حضرت عيسى است . ايشان هم در طليعه‌ى لشكرى با هفتصد يا بين هفتصد تا هشتصد نفر مي‌آيد . در ميان راه ، خدا بادى يمنى و خوشبو مي‌فرستد و روح مؤمنان را قبض مي‌كند ، و عده‌اى اراذل از مردم باقى مي‌مانند كه مانند چارپايان آميزش مي‌كنند .

مَثَل قيامت مَثل مردى است كه بر گرد اسبش مي‌گردد و منتظر وضع حمل آن است .

اگر كسى پس از اين گفته‌ى من ، چيزى بگويد يا مطلبى بر آن بيفزايد ، دروغ گفته است . » ! ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در مستدرك حاكم 4 / 488 - وى بنابر شرط شيخين آن را صحيح دانسته است - ، سيوطى در

الدرالمنثور 4 / 250 مي‌گويد : احمد و ترمذى آن را آورده‌اند ، علاوه بر آنكه ترمذى آن را حديثى حسن دانسته است . همچنين ابن ماجه ، ابن حبان و حاكم - كه صحيح شمرده - و ابن مردويه و بيهقى به نقل از ابوهريره آن را روايت كرده‌اند . همو در / 252 مي‌نويسد : عبدالرزاق ، عبد بن حميد ، ابن منذر و ابن ابى حاتم به نقل از كعب آن را آورده‌اند .

در سنن الدانى / 104 به نقل از حذيفه آمده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حديثى طولانى فرمود : « هنگامى كه زمان خروج يأجوج و مأجوج فرا رسد ، خداى عزوجل به عيسى وحى مي‌كند : بندگانم را در طور سينا پناه ده . حذيفه مي‌گويد : عرض كردم : اى رسول‌خدا ! يأجوج و مأجوج چيست ؟ فرمود : يأجوج يك امت و مأجوج امتى ديگر است و هر امت ، چهار صد هزار نفر مي‌باشد . مردى از آنها نمي‌ميرد مگر پس از آنكه پيرامون خود هزار چشم [ پانصد نفر ] ببيند كه همگى از نسل او هستند .

پرسيدم : اى رسول‌خدا ! يأجوج و مأجوج را براى ما وصف كنيد ! گفتند : آنان سه دسته‌اند ؛ برخى مانند درختان بلند صنوبرند ، گروهى ديگر عرض و طولشان برابر است ، صد و بيست ذراع در صد و بيست ذراع كه آهن هم در برابر اينان كارگر نيست . دسته‌ى سوم هم چنان هستند كه يك گوش خود را زير انداز قرار مي‌دهند و ديگرى را به جاى لحاف بر روى خود مي‌كشند !

حذيفه مي‌گويد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) افزود : برخى از آنان در شام هستند و دنباله‌ى آنها در خراسان كه نهرهاى مشرق را مي‌نوشند تا خشك شود ، سپس وارد بيت‌المقدس

--------------------------- 128 ---------------------------

مي‌گردند ، در حالى كه عيسى و مسلمانان در كوه طور هستند . عيسى لشكرى را مي‌فرستد كه بر بيت‌المقدس مشرف مي‌شوند ، اما نزد وى برگشته و خبر مي‌دهند كه آنها آن قدر

[ در گستره‌ى زمين ] زيادند كه زمين ديده نمي‌شود !

عيسى دستانش را به طرف آسمان بلند مي‌كند و مؤمنان نيز چنين مي‌كنند ، او به درگاه خداى عزوجل دعا مي‌كند و مؤمنين آمين مي‌گويند . آنگاه خداوند نوعى كِرم را به سوى آنها مي‌فرستد كه وارد بيني‌شان شده و چنان مي‌رود كه در مغز سر داخل مي‌گردد و [ بدين وسيله ] آنان به هلاكت مي‌رسند . آنگاه خداوند چهل روز بارانى شديد فرو مي‌فرستد و [ اجساد ] آنان را در دريا غرق مي‌كند ، و عيسى - در حالى كه مؤمنان او را همراهى مي‌كنند - به بيت‌المقدس بازمي‌گردد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الفردوس 5 / 441 ، تهذيب ابن عساكر 1 / 196 و مجمع الزوائد 8 / 6 از المعجم الاوسط طبراني . الدرالمنثور 4 / 155 از ابن مردويه و در / 250 از ابن‌حماد و ابن مردويه . همو در / 250 مي‌نگارد : اين روايت را ابن ابى حاتم ،

ابن مردويه ، ابن عدي ، ابن عساكر و ابن نجار از حذيفه نقل نموده‌اند .

به تصريح قرآن ، يأجوج و مأجوج از نشانه‌هاى قيامت هستند و ربطى به علامات ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) يا نزول حضرت عيسى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ندارند ، و چه بسا ميان آنها صدها و يا هزاران سال فاصله باشد .

دابة الارض هم نشانه‌اى است براى اتمام حجت با يهوديان و امثال آنها يعنى كسانى كه حقائق را تكذيب مي‌كنند . او در زمان رجعت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و امير المؤمنين ( عليه السلام ) خواهد آمد و امام علي ( عليه السلام ) صاحب آن خواهد بود .

--------------------------- 129 ---------------------------

فصل سوم

ثابت قدمان

گروهى كه تا ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ثابت قدم ميمانند

--------------------------- 130 ---------------------------

غريبان و گروه ثابت قدم تا ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

منابع اهل‌سنت از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كنند : اسلام با غربت آغاز شد و غريبانه باز خواهد گشت و گروهى از امت ، بر حق استوار مي‌مانند و تا روز قيامت ، تكذيب كسانى كه آنان را دروغگو مي‌شمارند ، آسيبى به ايشان نخواهد زد .

البته در برخى روايات « تا زمان خروج دجال » ، در بعضى ديگر « تا زمانى كه امر خداوند فرا رسد » ، در برخى « تا نزول عيسى بن مريم ( عليه السلام ) » و يا « تا ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) » آمده است .

معاويه توجّه خاصى به اين احاديث داشت و اوصافى را بر اين غريبان افزود تا آنها را بر اهالى شام تطبيق كند ! راويان وابسته به دربار وى نيز احاديثى ساختند كه تصريح مي‌كند اين گروه ، شاميان هستند و پيشوايشان معاويه است !

در عصر حاضر هم گروه « اخوان المسلمين » سعى داشتند تا احاديث غريبان را بر جنبش خود منطبق نمايند ، دليل آنها بر اين ادعا آن بود كه آنان طايفه‌اى از امت هستند و بر حق ثبات قدم دارند و به اسلام دعوت مي‌كنند !

فلسطينيان هم كوشيدند كه اين احاديث را بر خود انطباق دهند ، آنان به بعضى از روايات كه گروه پيروز را در بيت‌المقدس و حوالى آن مي‌داند و يا برخى ديگر از اخبار كه از نبرد گروه پيروز سخن مي‌گويد تمسك كردند ، پس غريبان كسانى هستند كه در برابر اسرائيل

مقاومت مي‌كنند !

نهايتاً وهابيان هم تلاش كردند تا اين روايات را بر خودشان تطبيق دهند ، چون احاديث ، ثابت قدمان امت را چنين وصف نموده كه طايفه يا دسته‌اى هستند ، و اين كلمه بر گروهى اندك دلالت دارد و اينها هم گروه اندكى هستند ! آنان در سال‌هاى اخير سعى كردند تا گروه طالبان را با سوء استفاده از اين احاديث بسيج كنند و در اين راستا كتاب‌ها و مقالاتى نوشتند و چنين جلوه دادند كه اينان همان گروهى هستند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) وصف نموده

و مورد نصرت الهى هستند !

اما در روايات شيعى فرمايشات پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نيمه كاره رها نشده است ، بلكه ايشان آن گروه غريب را كه ستمديدگانى هستند كه بر حق ثابتند و با حجت و دليل بر مخالفان فائق مي‌آيند ،

--------------------------- 131 ---------------------------

نام برده است و بيان نموده كه آنها امامان از عترت و شيعيان ايشان هستند ، همانان كه امت را درباره‌شان وصيت كرد و فرمود : « من در ميان شما دو امر گران‌بها مي‌گذارم : كتاب خدا و عترتم ، كتاب خدا ريسمانى است كه از آسمان تا زمين كشيده شده است ، و عترتم اهل‌بيتم هستند . خداوند لطيف و آگاه به من خبر داده كه آن دو هرگز از يكديگر جدا نمي‌شوند تا آنكه در كنار حوض كوثر نزد من آيند . پس به من نشان دهيد كه بعد از من با آنها چگونه برخورد خواهيد كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . مسند احمد 3 / 17

اينان كسانى هستند كه پيامبر به امامت ربانيشان بشارت داده است و در كنار آن ، فرموده كه امت به آنها ستم خواهد نمود ، تكذيبشان خواهد كرد و آنها را به شهادت خواهد رساند . اما اين تكذيب و دشمنى - كه تا زمان ظهور مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و فراگير شدن عدل و داد در جهان هم‌چنان‌كه پر از ستم و جور شده است ادامه دارد - آسيبى به ايشان نخواهد رساند .

در المعجم الكبير طبرانى 2 / 213 به نقل از جابر بن سمره آمده است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود :

« اين امت ، دوازده قيّم و رهبر خواهد داشت كه هر كسى از يارى آنان دريغ ورزد ، ضررى به آنها نخواهد رسانيد . »

همو در 2 / 265 از وى چنين نقل مي‌كند : « شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حالى كه بر منبر سخنرانى مي‌كرد ، فرمود : دوازده قيّم از قريش خواهند بود كه دشمنى دشمنان ، ضررى به آنها نمى رساند . »

در مجمع الزوائد 5 / 191 درباره‌ى اين حديث مي‌نويسد : « بزار ، آن را تنها از جابر بن سمره روايت مي‌كند و مي‌افزايد : پس از اين فرمايش ، پيامبر به خانه‌اش بازگشت . من خدمت ايشان آمدم و گفتم : بعد از آن چه خواهد شد ؟ فرمود : فتنه و آشوب . [ هيثمى در ادامه مي‌نويسد : ] راويان آن ثقه هستند . »

ما بر اين باوريم كه راويان سرسپرده‌ى خلافت قريش ، ويژگي‌ها و صفات « ثابت قدمان غريب » را از احاديث انداخته‌اند و حتى قرائنى را كه بر آنان دلالت مي‌كند ، حذف كرده‌اند . اينك مجموعه‌اى از احاديث آنها را نقل مي‌كنيم :

--------------------------- 132 ---------------------------

احاديث سنيان درباره‌ى گروه ظفرمند يا منصور

نخست احاديثى را مي‌آوريم كه اين گروه را گروه پيروز وصف كرده است ، اما بيان نكرده كه علت پيروزى آنان چيست ، حجت و برهان يا نبرد و پيكار ، لذا ممكن است به هريك تفسير شود .

در مسند طيالسى / 9 به نقل از سليمان بن ربيع عدوى آمده است : « به عمر گفتيم : عبدالله‌بن‌عمرو چنين و چنان برايمان گفت . عمر گفت : وى بهتر مي‌داند چه مي‌گويد و اين سخن را سه بار تكرار كرد . پس بانگ نماز جماعت سردادند و مردم جمع شدند . عمر هم سخنرانى كرد و گفت : از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : پيوسته گروهى از امتم بر حق‌اند ،

تا آنكه امر الهى فرا رسد . »

سنن سعيد بن منصور 2 / 144 اين روايت را با اندكى تفاوت از ثوبان آورده است : « پيوسته گروهى از امتم در راه حق چيره مي‌شوند و اگر كسى ياريشان نكند ، زيانى به آنها

نخواهد رسانيد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به مسند احمد 2 / 321 ، صحيح بخارى 4 / 252 ، صحيح مسلم 3 / 1523 ، الجواهر الحسان 2 / 279 ، المسند الجامع 14 / 14 و صحيح ابن حبان 8 / 294

مسلم در صحيح خود 6 / 54 از عقبة بن عامر آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « همواره گروهى از امتم به فرمان خدا جهاد مي‌كنند و بر دشمنانشان چيره مي‌شوند . كسانى كه با ايشان مخالفت نمايند ، ضررى به آنها نمي‌رسانند ، آنان بر همين حالت‌اند تا آنكه قيامت فرا رسد .

عبدالله‌بن‌عمرو عاص [ كه در مجلس حاضر بود ] گفت : آري ، سپس خداوند نسيمى مي‌فرستد كه بويش چون مشك است و مانند حرير نرم و لطيف نوازش مي‌دهد . هر كسى را كه مثقالى ايمان در دل داشته باشد ، قبض روح مي‌كند . پس از آنان ، مردم شرور مي‌مانند كه قيامت بر آنان برپا مي‌شود . »

ملاحظه مي‌شود كه عبدالله‌بن‌عمرو سخنى از نبرد و جهاد نمي‌گويد و امر الهى را به قيامت تفسير مي‌كند . اين همان ايده و باورى است كه استاد او كعب‌الاحبار دارد و چنين نتيجه مي‌دهد كه قيامت چند سالى پس از فتح قسطنطنيه است !

--------------------------- 133 ---------------------------

مسند احمد 5 / 278 از ثوبان آورده كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « قيامت برپا نمي‌شود مگر آنكه گروهى از امتم به مشركان بپيوندند و گروهى بت پرست شوند ! سى دروغگو در امتم خواهند بود كه هر يك مي‌پندارد پيامبر است ، اما من خاتم النبيين هستم و پس از من هيچ پيامبرى نخواهد بود . همچنين پيوسته گروهى از امتم در راه حق پيروزند و مخالفان نمي‌توانند زيانى به آنها برسانند ، تا آنكه امر خدا فرا رسد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز سنن ابو داود 2 / 302 و التذكرة قرطبى 2 / 638

اين احاديث بيانگر آن است كه ثابت قدمان تا زمان « فرا رسيدن امر خدا » يعنى ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خواهند بود نه اينكه غايت آن قيامت باشد . همچنين از جهاد آنان سخنى به ميان نياورده است .

رواياتى كه سخن از جهاد و پيروزى آنان مي‌راند

در سنن سعيد بن منصور 2 / 145 از محمد بن كعب آمده كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « همواره دسته‌اى از امتم خواهند بود كه در راه حق پيروزند و به كسانى كه با آنها مخالفت مي‌كنند اهميتى نمي‌دهند ، تا زمانى كه مسيح دجال خروج كند كه با او به جنگ خواهند پرداخت . »

در مسند احمد 4 / 434 از مطرف آمده است كه عمران بن حصين گفت : « بدان كه همواره گروهى از مسلمانان خواهند بود كه در راه حق جهاد كرده ، بر مخالفشان پيروز مي‌شوند ، تا آنكه با دجال نبرد كنند . »

الطبقات الكبرى 2 / 167 از پيامبر اكرم ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « دسته اى از امتم در راه حق جهاد مي‌كنند تا آنكه دجال خروج كند . »

در التهذيب ابن عساكر 1 / 65 آمده است : « وقتى اهل شام از بين روند ، هيچ خيرى در امتم باقى نخواهد ماند . گروهى از امتم پيوسته در راه حق پيروزند ، تا آنكه با دجال بجنگند . »

مسند احمد 3 / 345 از جابر نقل مي‌كند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « پيوسته گروهى از امتم در راه حق نبرد مي‌كنند و تا روز قيامت پيروز خواهند بود ، و وقتى عيسى بن مريم [ از آسمان ] فرود آيد ،

--------------------------- 134 ---------------------------

فرمانده‌ى ايشان به او مي‌گويد : بيا [ به امامت بايست و ] برايمان نماز بگزار ، مي‌گويد : نه ، برخى از شما بر ديگران ، امير و رهبر است ، اين به خاطر آن است كه خدا مي‌خواهد اين امت را گرامى بدارد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به همان كتاب 3 / 384 ، صحيح مسلم 1 / 137 ، مسند ابو يعلى 4 / 59 ، جامع المسانيد و السنن 25 / 26

و سنن الدانى / 43 .

اهتمام معاويه به تطبيق اين احاديث بر خود و اهل شام !

اهتمام معاويه به تطبيق اين احاديث بر خود و اهل شام !

مسند احمد 4 / 97 و 101 به نقل از عمير بن هانى آورده است : « شنيدم كه معاويه بالاى منبر گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : اگر خداوند خير كسى را بخواهد ، او را در دين فقيه مي‌كند . گروهى از اين امت ، پيوسته بر امر خدا استوارند و مخالفان نمي‌توانند ضررى به آنها برسانند ، تا آنكه امر خداوند - در حالى كه آنها بر مردمان پيروزند - فرا رسد .

در روايت ديگر آمده است كه مالك بن يخامر سكسكى برخاست و گفت : اى امير مؤمنان !

از معاذ بن جبل شنيدم كه مي‌گفت : آن گروه پيروز اهل شام هستند .

پس معاويه با صداى بلند گفت : اين مالك است كه مي‌گويد از معاذ شنيده است كه آنان اهالى شام‌اند . » !

طبرانى در المعجم الكبير 5 / 165 و سعيد بن منصور در سنن 2 / 369 از ابو عبدالله شامى آورده‌اند : « شنيدم كه معاويه در سخنراني‌اش مي‌گفت : اى اهل شام ! انصارى - شعبه مي‌گويد : منظور معاويه ، زيد بن ارقم است - به من گفت كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : پيوسته مردمانى از امتم در راه حق نبرد مي‌كنند تا آنكه امر [ خدا ] فرا رسد . اى اهل شام ! اميدوارم كه شما آنها باشيد . » ! ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به صحيح بخارى 9 / 167 ، صحيح مسلم 3 / 1524 ، التاريخ الكبير بخارى 7 / 327 ، علل دار قطنى 7 / 61 و مسند الشاميين جماز : 1 / 109 ، 135 ، 96 ، 101 ، 103 ، 118 ، 129 ، 131 ، 133 ، 144 و 149

اين روايات ، همه از معاويه مي‌باشد و در برخى آمده كه آنها را بالاى منبر مي‌گفته است ! هدف او ، مدح خود و اهالى شام در برابر اهالى عراق و حجاز بود كه جبهه‌ى مخالفان او را تشكيل مي‌دادند ، و همين مطلب در سقوط آنها از درجه‌ى اعتبار كافى است .

--------------------------- 135 ---------------------------

گزارشاتى دروغين و تحريف شده در ستايش معاويه و اهل شام

طيالسى در مسند خود / 145 از معاوية بن قره از پدرش نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « وقتى اهل شام تباه شوند ، ديگر خيرى ميان شما نيست . همواره گروهى از امتم خواهند بود كه [ توسّط خدا ] يارى مي‌شوند و هر كسى از ياريشان دريغ كند ضررى به آنها نخواهد زد ، تا قيامت برپا شود . »

اين حديث را سعيد بن منصور ، احمد ، ابن ماجه ( 1 ) ( 1 ) . سنن سعيد بن منصور 2 / 145 ، مسند احمد 3 / 436 ، سنن ابن ماجه 1 / 54

و ديگران همگى از ابى قره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آورده‌اند ، ولى اثرى از اهل شام در آن نيست . اين بدان معناست كه آن قسمت براى منافع و مصالح بنى اميه ، به حديث افزوده شده است كه آن را از درجه‌ى اعتبار ساقط مي‌كند .

مسند احمد 4 / 429 از عمران بن حصين آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « پيوسته گروهى از امتم بر حق هستند و بر كسانى كه با آنان مخالفت كنند ، پيروز مي‌شوند تا امر خداوند تبارك و تعالى فرا رسد و عيسى بن مريم ( عليه السلام ) از آسمان فرود آيد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز التاريخ الكبير بخارى 5 / 451 .

ابن عساكر در التهذيب 1 / 56 مي‌نويسد : « ابو عمرو مي‌گويد : اين حديث را براى قتاده گفتم ، او گفت : من آنها را جز اهل شام نمي‌دانم . » !

بعدها تفسير قتاده ، در حلية الاولياء به حديثى نبوى تبديل شد !

حلية الاولياء 9 / 307 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « گروهى از امتم بر امر خدا استوار خواهند بود و مخالفان نمي‌توانند زيانى به آنها برسانند . آنها با دشمنان خود مي‌جنگند و هرگاه جنگى تمام شود ، نبرد با قومى ديگر آغاز مي‌شود . خداوند اقوامى را بالا مي‌برد و بر ديگران برترى مي‌دهد ، تا قيامت بر ايشان فرا رسد . سپس رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) افزود : آنها اهالى شام هستند . » !

مسند الشاميين طبرانى 1 / 56 مشابه آن را از جرشى آورده است ، در پاره‌اى از آن آمده است :

« اسب‌ها تا روز قيامت پر از خير و بركتند و خانه و سراى مؤمنان در سرزمين شام است . » ! ( 3 ) ( 3 ) . و نيز ر . ك به مسند الشاميين جماز 1 / 191 ، المعجم الكبير 7 / 61 ، سنن ابن ماجه 2 / 1369 و المستدرك

4 / 548 ، - حاكم آن را بنابر شرط بخاري ، صحيح دانسته است - .

بدين ترتيب روشن مي‌شود كه راويان ، نام اهل شام را از زبان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به حديث افزوده‌اند !

--------------------------- 136 ---------------------------

ماجراى ابدال شام نيز در فصل اصحاب امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خواهد آمد .

گزارشاتى در ستايش ساكنان بيت‌المقدس و مناطق پيرامون آن

مسند احمد 5 / 269 از ابى امامه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « پيوسته گروهى از امتم در راه دين پيروزند و بر دشمنانشان چيره مي‌شوند . مخالفان نمي‌توانند زيانى به آنها برسانند .

همچنين مشكلات و ناملايماتى كه به آنان مي‌رسد ، ضررى برايشان ندارد . اينان بر همين حالند تا زمانى كه امر خدا فرا رسد .

پرسيدند : اى رسول‌خدا ! آنان كجايند ؟ فرمود : در بيت‌المقدس و مناطق پيرامون آن . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در تهذيب الآثار ، مسند عمر 2 / 823 .

مسند ابو يعلى 11 / 302 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) چنين روايت كرده است : « همواره گروهى از امتم بر دروازه‌هاى دمشق و پيرامون آن ديار ، و نيز بر دروازه‌هاى بيت‌المقدس و اطراف آنجا مي‌جنگند . كسانى كه از ياريشان دريغ ورزند ، زيانى به آنها نمي‌رسانند . آنان در راه حق پيروزند ، تا آنكه قيامت برپا شود . »

گزارشاتى در ستايش اهالى طالقان

التهذيب ابن عساكر 1 / 55 از تاريخ داريا آورده است : « در عبارتى ديگر چنين آمده است : پيوسته گروهى از امتم كنار دروازه‌هاى بيت‌المقدس و حوالى آن ، و نيز بر دروازه‌هاى انطاكيه و اطراف آن ، و در كنار دروازه دمشق و حوالى آن ، و نيز بر دروازه‌هاى طالقان و پيرامون آن خواهند جنگيد . آنها در راه حق پيروزند و به كسانى كه از نصرت و ياريشان دريغ ورزند ، اهميتى نمي‌دهند . تا اينكه خدا گنج خود را از طالقان بيرون آورد و دينش را زنده گرداند ، چنان‌كه پيشتر آن را ميرانده بود . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در عقد الدرر / 122 و پاره اى در 283 .

مشارق الاشواق 1 / 407 چنين مي‌نويسد : « همواره گروهى از امتم كنار دروازه‌هاى بيت‌المقدس و اطرافش ، بر دروازه‌هاى انطاكيه و پيرامونش ، كنار دروازه‌هاى دمشق و حوالى

--------------------------- 137 ---------------------------

آن ديار ، و نيز بر دروازه‌هاى طالقان و اطراف آن مي‌جنگند .

آنها در راه حق پيروزند و كسانى كه از نصرت و ياريشان دريغ ورزند ، ضررى به آنها نخواهند رسانيد ، تا آنكه خدا گنج خود را از طالقان بيرون آورد و دينش را بدان زنده گرداند . »

نگارنده : جبال طالقان از سلسله جبال البرز در ايران است و مقصود از آن در احاديث ، ايران است كه به بلاد مشرق يا خراسان و يا جبال طالقان شناخته مي‌شود چنان‌كه خواهد آمد .

همان اشكالى كه در انطباق گروه ظفرمند بر اهالى شام گذشت ، در مورد اهالى طالقان هم وارد است و راويان اموى و يا فارسِ اين روايات خواسته‌اند تا بدين واسطه ، مناطق و حكام خود را بستايند !

البته احاديث صحيحى درباره‌ى ياران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از اهل مشرق رسيده است كه اين اشكال بر آنها وارد نيست .

در فصل‌هاى بعد خواهد آمد كه ايرانيان در احاديث سنيان بسيار ستوده شده‌اند ، تعجبى هم ندارد ، زيرا اين فارس‌ها بودند كه مذاهب سني‌ها را پايه ريزى كردند و مآخذ اصلى حديث و فقه و تفسير را برايشان نگاشتند !

دروغ پردازي‌هاى يهود در برترى مناطق شام !

يهوديان و اتباعشان رواياتى اغراق آميز در ستايش شام و فلسطين و برترى آنها بر حجاز و عراق ، و نيز برترى بيت‌المقدس بر مكه و افضليت صخره‌ى آن بر كعبه جعل كردند !

معاويه و بنى اميه نيز زمينه را براى نشر آنها فراهم كردند ، لذا منابع پيروان دستگاه خلافت پر از آنهاست ، توده‌ى مسلمانان نيز آنها را جزئى از دين خود پنداشتند ، چرا كه حكومت‌ها براى بعضى از آن روايات ، سندى صحيح ساختند !

1 . كعب الاحبار در ميان مردم شايع كرد كه بعثت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در حجاز است و ليكن پايتخت و مركز حاكميت ايشان شام است ، نه مدينه و نه عراق !

سنن دارمى 1 / 4 از ابو صالح از كعب مي‌آورد : « در نوشته‌اى چنين يافتيم :

محمد رسول‌خداست ، تندخو و سخت دل نيست و در بازارها فرياد نمي‌كند . بدى را با

--------------------------- 138 ---------------------------

بدى پاسخ نمي‌دهد ، بلكه مي‌بخشد و در مي‌گذرد . . . در مكه زاده شده ، به طيبه [ مدينه ] مهاجرت مي‌كند و حكومتش در شام است . »

عبارت « حكومتش در شام است » توسط خود كعب اضافه شده است كه برخى منابع سنى نيز بدان تصريح مي‌كند .

فتح البارى 8 / 450 مي‌نويسد : « روايت كعب عبارتى افزون دارد : زادگاهش مكه ، محل هجرتش طيبه و حكومتش در شام است . »

اين كار يهودي‌گرانه بابت آن است كه خلافت ، براى بني‌اميه كه مورد حمايت يهوديان بودند ، در شام تثبيت گردد و از حجاز و عراق دور شود ، زيرا اهالى اين دو سرزمين بر خلاف شاميان هواخواه يهود نبودند .

با اين وجود ، بيشتر منابع اهل‌سنت اين عبارت افزوده شده را روايت كرده و آن را صحيح دانسته‌اند ! ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به الطبقات الكبرى 1 / 360 ، حلية الاولياء 5 / 387 ، تفسير بغوى 2 / 205 ، الخصائص سيوطى 1 / 19 ، فيض القدير 3 / 768 ، دلائل النبوة اصبهانى 4 / 1332 ، تفسير ابن كثير 4 / 383 ، الدرالمنثور 3 / 132 ، تاريخ مدينة دمشق 1 / 186 و . . .

به علاوه راويان وابسته به دربار خلفاء ، يهودى ديگرى به نام « جريجره » را نيز يافتند كه گفته‌هاى كعب را تأييد مي‌كند ، لذا خدا را بر اين نعمت شكر كرده و به نقل آن پرداختند ! ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به المستدرك 2 / 622 ، تاريخ مدينة دمشق 1 / 184 ، الخصائص سيوطى 1 / 23

بنابراين معلوم مي‌شود كه اين يهوديان بودند كه برنامه ريزى انتقال پايتخت اسلام به شام را بر عهده داشتند و آن را جايگزين حجاز و عراق كردند . از اين رو معاويه از عثمان خواست كه به شام بيايد تا مهمان وى شود و پس از خود ، زمام امور را به او بسپارد ، چنان‌كه ابوبكر به عمر سپرد ! ( 3 ) ( 3 ) . ر . ك به جواهر التاريخ ج 2

2 . كعب الاحبار خاخامى يهودى بود كه از يمن به مدينه آمد ، پس عمر به استقبال او رفت و احترامى درخور پيامبران به او گذاشت . وى كعب را مشاور فرهنگى خود قرار داد

و در مجالس مقدّم مي‌داشت .

كعب بر كيش يهود باقى بود و در حمص سكنى گزيد ، او به مدينه رفت و آمد مي‌كرد و مدت

--------------------------- 139 ---------------------------

زيادى آنجا مي‌ماند . چندى بعد اعلان مسلمانى كرد ، پس عمر از او خواست كه در مدينه بماند و گفت : « چه مانعى دارد كه در مدينه كه محل هجرت رسول‌خدا و آرامگاه اوست ، سكونت كني ؟ كعب در پاسخ گفت : در كتاب خدا چنين يافته‌ام كه شام ، گنج خدا روى زمين است و بهترين بندگانش در آنجا هستند . » ! ( 1 ) ( 1 ) . تاريخ مدينة دمشق 1 / 122

3 . در الفتن ابن‌حماد 1 / 236 از كعب آمده است : « سرِ زمين ، شام و دو طرف آن است ،

نه مصر و عراق و نه ذنباء [ دُم ] - يعنى حجاز - ، باز بر آن دم ، فضله مي‌اندازد . » !

نگارنده : اين يهودى خبيث ، حجاز و مصر و عراق را اينچنين نكوهش مي‌كند ! شگفتا كه راويان دستگاه خلافت و عالمان مذاهب سنى كه از جمله آنان عراقيان و حجازيانند ، اين روايت را نقل كرده و پذيرفته‌اند ! ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن را الدرالمنثور 3 / 113 از وهب بن منبه كه شاگرد كعب‌الاحبار است ، نقل مي‌كند .

اگرچه در برخى روايات نيز بدين صورت آمده كه سرِ زمين ، شام است ، دو بال آن مصر و عراق و دم آن حجاز ، و ليكن نكته‌ى شايان تأمل آن است كه دم وصفى ثابت براى حجاز ، عنوان

شده است !

4 . سيوطى در الدرالمنثور 1 / 136 به نقل از كعب مي‌نويسد : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه بيت الحرام را به بيت‌المقدس برند ، سپس آن دو به همراه كسانى كه داخل آنها هستند ، به بهشت مي‌روند . عرضه و حسابرسى اعمال هم در بيت‌المقدس خواهد بود . » !

مرحوم كلينى در كافى 4 / 239 از زراره چنين نقل مي‌كند : « در كنار امام باقر ( عليه السلام ) نشسته بودم . امام جامه‌شان را به خود پيچيده بودند و رو به كعبه داشتند ، آنگاه فرمودند : بدان ،

نگاه به كعبه عبادت است .

در اين هنگام مردى از قبيله‌ى بجيله به نام عاصم بن عمر آمد و گفت : كعب الاحبار مي‌گويد : كعبه هر صبح به بيت‌المقدس سجده مي‌كند !

--------------------------- 140 ---------------------------

امام ( عليه السلام ) از آن مرد پرسيدند : نظر تو چيست ؟ پاسخ داد : كعب راست گفته است ! سخن درست همان است كه او گفته !

امام ( عليه السلام ) فرمودند : تو و كعب‌الاحبار هر دو دروغ مي‌گوييد و غضبناك شدند .

زراره مي‌گويد : نديده بودم امام به احدى جز همان مرد گفته باشد « دروغ مي‌گويي » . سپس افزودند : خداوند در زمين هيچ جايى را نيافريده كه نزد او محبوبتر و گرامي‌تر از آن باشد و با دست به كعبه اشاره كردند . خداوند به خاطر كعبه ، از روزى كه آسمان‌ها و زمين را آفريد ، در كتابش ماه‌هايى را حرام اعلام كرد كه سه ماه آن - شوال ، ذى القعدة و ذى الحجة - براى حج و در پى هم‌اند و يك ماه آن - رجب - براى عمره است . »

5 . تاريخ دمشق 1 / 152 به نقل از كعب آورده است : « هر آب گوارايى كه نوشيده مي‌شود ، از زير اين صخره [ بيت‌المقدس ] بيرون مي‌آيد ، حتى چشمه‌اى كه در دارين [ منطقه‌اى در نزديكى غزه ] است . » ! ( 1 ) ( 1 ) . تفسير قرطبى 11 / 305 ، تفسير ابى السعود 6 / 5 و السيرة الحلبية 2 / 82

6 . سنيان كتاب‌هايى نگاشته‌اند كه مملو از احاديث مدح شام و قدس است !

عجلونى در كشف الخفاء 2 / 2 احاديثى را در برترى شام آورده است ، ولى هيچ يك را توثيق نمي‌كند !

7 . سيوطى در الدرالمنثور 3 / 111 در فضيلت شام ، از كعب الاحبار و شاگردانش ، رواياتى عجيب از منابع حديثى متعددى آورده كه برخى به حديث نبوى تبديل شده است !

از جمله به نقل از كعب آورده است :

« - در تورات نوشته شده است : سرزمين شام ، گنج خداوند روى زمين است و بهترين بندگان خداوند در آنجا هستند !

- محبوبترين سرزمين‌ها نزد خدا شام است ، محبوبترين قسمت شام قدس و محبوبترين قسمت آن كوه نابلس ، روزى بر مردم فرا مي‌رسد كه با ريسمان آن را در ميان خود تقسيم مي‌كنند !

- من در كتاب خدا چنين يافته‌ام كه ويرانى زمين ، چهل سال پيش از ويرانى شام است !

- وهب بن منبه نيز گويد : من در كتاب‌ها سخن از شام را مكرر ديده‌ام ، چنان كه گويا خدا جز بدانجا نيازى ندارد !

--------------------------- 141 ---------------------------

- عبدالله‌بن‌عمر هم مي‌گويد : ابليس وارد عراق شد و به مقصود خود از آنجا رسيد ، سپس وارد شام شد ولى او را راندند تا آنكه به بيسان رسيد ، پس از آن داخل مصر شد و در آنجا زاد و ولد كرد و بساط خود را افكند !

- وهب گويد : سرِ زمين ، شام است !

- ابن عمر گويد : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : خدايا ! به ما در شام ما و يمن ما بركت ده ، برخى گفتند : سرزمين نجدِ ما چطور ؟ و در نقلى ديگر گفتند : مشرق ما چطور ؟ ايشان فرمود : در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌ها خواهد بود و شاخ شيطان از آنجا بيرون مي‌آيد ! ابن عساكر مي‌افزايد : نه قسمت از ده قسمت شر در آنجاست !

- همو از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : خير ، ده قسمت است كه نه قسمت آن در شام و يكى در سائر سرزمين‌هاست ، و شر نيز ده قسمت است كه يك جزء آن در شام است و نه جزء ديگر در ديگر سرزمين‌ها ! و زمانى كه اهل شام تباه گردند ، هيچ خيرى در ميان شما

نخواهد بود !

- زيد بن ثابت از ايشان مي‌آورد : خوشا به حال شام ! پرسيدند : چرا ؟ فرمود : فرشتگان خدا ، بال‌هايشان را بر اهالى شام گسترده‌اند . حاكم نيشابورى آن را صحيح شمرده است .

- مردى گفت : اى رسول‌خدا ! [ منطقه‌اى براى سكونت ] برايم اختيار كن ! گفتند : شام را به تو پيشنهاد مي‌كنم ، چرا كه شهر برگزيده‌ى خداست و بهترين بندگان او ، آنجا هستند ! اگر كسى نخواست بدانجا رود ، به نجده برود . خداوند شام و اهل آن را براى من تضمين كرده است . عبارت مسند احمد چنين است : شام سرزمين برگزيده‌ى خداست . . . اگر نخواستيد ، به يمنتان برويد !

واثلة بن اسقع چنين روايت مي‌كند : هر كسى نخواست ، به يمن خود برود و از آبگير آن بنوشد ! احمد ، ابو داود ، ابن حبان و حاكم به واسطه‌ى عبدالله بن حواله‌ى ازدى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) چنين روايت كرده‌اند : هر كسى نخواست ، به يمن خود برود و از آبگير آن بنوشد . » !

اين احاديث را كه از جمله‌ى آن مذمت سرزمين نجد است ، نمي‌توان پذيرفت ، اگرچه بخارى روايت كند ، زيرا راويان سرسپرده‌ى دستگاه خلافت اموى در نقل خود ، متّهم‌اند .

--------------------------- 142 ---------------------------

شيخ محمود ابوريه از علماى الازهر ، در كتاب خود اضواء على السنة المحمدية / 176 ، پس از آنكه از عده‌اى از علماى سنى نقل مي‌كند كه به كعب الاحبار ، وهب بن منبه و عالمان يهودى مانند آنها ايراد مي‌گيرند ، مي‌نويسد : « بزرگان اهل تحقيق ، بر روايات اين دو كاهن ايراد گرفته‌اند ، اما متأسفانه هنوز كسانى ميان ما هستند كه به آن دو اعتماد دارند و رواياتشان را تصديق مي‌كنند و هيچ سخن انتقاد آميزى را درباره‌ى آنها بر نمي‌تابند . . .

براى اينكه ميزان مكر و حيله‌ى يهوديان آشكار شود ، [ در اينجا ] در بعد سياسى مشت آنها را باز مي‌كنيم : يهوديان در نبرد با اسلام ، از دو جنبه ضربه وارد مي‌كردند : يكى جنبه دينى و ديگرى سياسي . . . »

احاديث غريبان و غربت اسلام در منابع شيعه و سني

الفتن 1 / 78 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص چنين آورده است : « محبوبترين‌ها نزد خداوند ، غريبان هستند ! پرسيده شد : غريبان كيانند ؟ پاسخ داد : كسانى كه براى حفظ دينشان فرار مي‌كنند وپيرامون عيسى بن مريم ( عليه السلام ) گرد مي‌آيند . »

التاريخ الكبير بخارى 4 / 130 آورده است : « كسانى كه براى حفظ دينشان بسيار فرار مي‌كنند و روز قيامت پيرامون عيسى بن مريم گرد مي‌آيند . »

حلية الاولياء 1 / 25 : « خداوند ، كسانى را كه براى حفظ دينشان فرار مي‌كنند ، در روز قيامت ، با عيسى بن مريم محشور مي‌كند . »

مسند احمد 1 / 184 از سعد بن ابى وقاص : « شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : ايمان غريبانه آغاز شد و چنان‌كه آغاز گشت ، باز خواهد گشت ، پس خوشا به حال غريبان ، هنگامى كه مردم فاسد شوند . سوگند به آنكه جان ابوالقاسم در دست اوست ، همان گونه كه مار در سوراخش بر خود مي‌پيچد ، ايمان هم در ميان اين دو مسجد [ مكه و مدينه ] جمع مي‌شود . »

همو در 1 / 398 از ابن‌مسعود : « از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پرسيدند : غريبان چه كسانى هستند ؟ فرمود : غريبان كسانى هستند كه از قبيله‌ها مهاجرت مي‌كنند . »

و در 2 / 177 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص آمده است كه همين سؤال از آن حضرت شد و ايشان پاسخ

--------------------------- 143 ---------------------------

دادند : « مردمانى شايسته در ميان مردمى نا اهل و بسيار . كسانى كه نافرمانى آنها را مي‌كنند بيش از كسانى هستند كه از آنان پيروى مي‌كنند . »

و در 4 / 73 از عبدالرحمن بن سنه چنين آورده است : « آنان ، كسانى هستند كه هنگام فساد مردم ، به اصلاح مي‌پردازند . سوگند به كسى كه جانم به دست اوست ، ايمان مانند سيل به مدينه رو خواهد آورد . قسم به آنكه جانم به دست اوست ، همان گونه كه مار در سوراخش بر خود مي‌پيچد ، اسلام هم در ميان اين دو مسجد جمع مي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به صحيح مسلم 1 / 90 ، سنن ابن ماجه 2 / 1319 ، مسند بزار 1 / 314 ، مشكل الآثار 1 / 297 ،

المسند الجامع 12 / 317 ، 6 / 155 و 14 / 192 ، المعجم الأوسط 2 / 551 و 5 / 478

المعجم الاوسط در 6 / 377 از ابن عباس نقل مي‌كند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « اسلام غريبانه آغاز شد و غريبانه باز خواهد گشت ، پس خوشا به حال غريبان .

پيش از قيامت فتنه‌هايى خواهد بود به مانند پاره‌هاى شب تاريك ، شخص شب هنگام مؤمن است ولى صبح كافر است ، و شخص صبح هنگام مؤمن است ولى شب كافر ، اقوامى هستند كه دين خود را در قبال كالاى دنيا مي‌فروشند . »

ترمذى در 4 / 129 مي‌نويسد : « چنان‌كه مار در لانه‌اش جمع مي‌شود ، دين در حجاز جمع مي‌گردد . دين در حجاز پناه مي‌گيرد ، چنان‌كه بز كوهى به بالاى كوه پناه مي‌برد . دين غريبانه آغاز گشت و غريبانه باز مي‌گردد . خوشا به حال غريبان كه سنتم را - كه مردم پس از من به فساد مي‌كشند - اصلاح مي‌كنند . اين حديثى حسن است . »

در منابع شيعى نيز احاديثى درباره‌ى غربت اسلام روايت شده است .

الجعفريات / 192 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « اسلام غريبانه آغاز شد و غريبانه باز مي‌گردد ، خوشا به حال غريبان ، پرسيدند : اى رسول‌خدا ! غريبان كيانند ؟ فرمود : كسانى كه وقتى مردم فساد مي‌كنند ، اصلاح مي‌نمايند . مؤمن ، هيچ وحشت و غربتى ندارد . هر مؤمنى كه در غربت بميرد و گريه كنندگانش اندك باشند ، فرشتگان بر او ترحّم كرده ، خواهند گريست ، و گرنه در قبرش نورى گسترده مي‌شود كه از جايى كه دفن شده تا زادگاهش خواهد درخشيد . »

كمال الدين 1 / 200 سه روايت از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آورده و مي‌نويسد : « و هم‌چنان‌كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

--------------------------- 144 ---------------------------

فرمودند ، اسلام در اين زمان غريبانه بازگشته است ، همانسان كه آغاز شده بود ، و با ظهور ولى و حجت خدا تقويت مي‌گردد ، چنان‌كه با ظهور پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) تقويت شد .

بدين ترتيب چشمان منتظران و معتقدان به امامتِ آن حضرت روشن مي‌شود ، چنان‌كه پس از ظهور رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، چشمان كسانى كه در انتظار ايشان بودند و يا درباره‌ى آن حضرت شناخت و آگاهى داشتند ، روشن شد . خداوند عزوجل ، وعده‌هايى را كه به اوليائش داده ، جامه‌ى عمل مي‌پوشاند ، دينش را اوج مي‌بخشد و نورش را تمام و كامل مي‌گرداند ، حتى اگر مشركان خوش نداشته باشند . »

قاضى نعمان مغربى در شرح الاخبار 3 / 371 آورده است كه ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) خواست اين حديث [ غريبان ] را برايش شرح دهد ، وى مي‌گويد : « عرضه داشتم : اى فرزند رسول‌خدا ! فدايت شوم ، اين حديث را برايم شرح دهيد ، ايشان فرمودند : هر امامى از ما ، دعوت جديدى مانند دعوت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آغاز مي‌كند . مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نيز چنين است ، او از نو

به سوى خدا دعوت مي‌كند و اين هنگامى است كه سنت‌ها تغيير يافته ، بدعت‌ها زياد شده ، پيشوايان گمراهى بر مردم چيره مي‌شوند و نام و ياد پيشوايان هدايت - كه خدا اطاعتشان را بر بندگان واجب كرده و آنها را عهده‌دار آن نموده كه مردم را به سوى او بخوانند و با نشانه‌هايش ، آنها را به سوى او راهنمايى كنند - كهنه مي‌گردد ، و به سبب غلبه‌ى پيشوايان ستمگر بر ايشان ، نامشان از ياد رفته و از آنان خبرى نخواهد بود . پس وقتى كه خداوند بخواهد وعده‌اى را كه به امامان نسبت به ظهور مهدى آنان داده عملى كند ، [ مهدى ] نيازمند آن است كه آنان را مجدّد به اسلام فراخواند ، هم‌چنان‌كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين نمودند . »

ارشاد / 364 از محمد بن عجلان نقل مي‌كند كه امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : « وقتى قائم ( عليه السلام ) قيام كند ، مردم را از نو به اسلام فرا مي‌خواند و آنان را به امرى كه مندرس و كهنه شده و عموم مردم از آن گمراه شده‌اند ، هدايت مي‌كند . از آن رو قائم ، مهدى ناميده شده است كه به امرى كه از آن گمراه شده‌اند ، هدايت مي‌كند و قائم ناميده شده ، چون براى برپا داشتن حق قيام مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اعلام الورى / 431 ، روضة الواعظين 2 / 264 ، كشف الغمة 3 / 254 و اثبات الهداة 3 / 527 و 555

نعمانى در غيبت / 230 از ابن عطاء مكى چنين نقل مي‌كند : « از يكى از بزرگان فقهاء - مقصود

--------------------------- 145 ---------------------------

امام صادق ( عليه السلام ) است - پرسيدم : سيره‌ى مهدى چگونه است ؟ فرمود : مانند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) عمل مي‌كند ، او آنچه را كه پيشتر بوده از ميان مي‌برد - چنان‌كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) جاهليت را از بين برد - و اسلامى جديد را آغاز مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . به نقل از همين منبع در اثبات الهداة 3 / 539 و بحار الانوار 52 / 352

در كافى 1 / 536 از ابوخديجه روايت مي‌كند كه از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى قائم پرسيدند ، آن حضرت در پاسخ فرمودند : « ما همه ، يكى پس از ديگري ، قائم به امر خداييم ، تا هنگامى كه صاحب شمشير بيايد . وقتى صاحب شمشير آمد ، امرى غير از آنچه بوده است ، مي‌آورد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 282 ، ارشاد / 364 ، كشف الغمة 3 / 255 ، اثبات الهداة 3 / 488 ، 516 و 555

و بحار الانوار 52 / 332 و 338

نگارنده : مقصود از غربت اسلام ، غربت در مقام اجرا و عمل است كه شيخ صدوق ( رحمه الله ) نيز بدان تصريح كرده و آن را به ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مرتبط دانسته است . بزرگان اهل‌سنت سعى كرده‌اند تا حديث را به درگيرى ميان اهل حجاز و شام ارتباط دهند ، همانطور كه حديث گروه پيروز را به سود اهل شام و بنى اميه به كار گرفته‌اند .

معناى اين جمله : ايمان يا علم در مدينه و مكه جمع مي‌گردد ، نيز آن است كه آگاهى دينى از امت رخت بر مي‌بندد و اين دو شهر ، در آخرالزمان و بر دستان امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ،

مركز شروع دوباره‌ى اسلام خواهند بود ، هم‌چنان‌كه مركز شروع اسلام بر دستان جد ايشان ، خاتم پيامبران ( صلى الله عليه وآله ) بودند .

غريبان و گروه يارى شده كيانند ؟

در اينجا به نكته‌اى شايان توجه ، اشاره مي‌شود : علت اينكه اين حديث به طرق متعدد و توسط راويان زيادى نقل شده ، آن است كه عمر بن خطاب و معاويه در سلسله‌ى راويان آن داخل شدند ، به علاوه آنكه معاويه آن را بر خود و اهل شام منطبق دانست ! البته سوء استفاده وى از اين حديث ، تنها نقل‌هاى مرتبط با او را تضعيف مي‌كند ولى به اصل آن ،

كه شيعيان از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) روايت مي‌كنند ، ضربه‌اى نمي‌زند .

--------------------------- 146 ---------------------------

شگرد معاويه به شيوه‌ى عباسيان - كه مي‌كوشيدند احاديث پرچم‌هاى سياه را بر جنبش خود تطبيق دهند - شباهت دارد . و نيز به تلاش براى تطبيق حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بر مهدي‌هاى دروغين تيمي ، حسني ، عباسى و فاطمى مي‌ماند . نادرستى كارهاى آنها نيز آسيبى به اصل جريان امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نمي‌رساند ، گرچه فهم آنان را در اين رابطه دچار مشكل مي‌كند .

تمام اين تطبيقات باطل است ، چه تطبيق معاويه اين حديث را بر اهل شام ، چه تطبيق عباسيان آن را بر اهل خراسان ، چه تطبيق متوكل آن را بر اهل حديث كه خود آن را بنيان نهاد و به نام مجسِّمه‌ى حنابله شناخته مي‌شوند ، و نيز تطبيق وارثان متوكل يعنى وهابيت كه محمد بن عبد الوهاب تأسيس كرد ، و نه تطبيق اخوان المسلمين كه حسن البناء بنيان نهاد و نه مقاومت فلسطين در مقابل اسرائيل و يهود و نه . . .

علت اين امر آن است كه اين حديث صريح است در اينكه اين غريبان ، جماعتى هستند كه در هر زمانى وجود دارند ، تا آنكه حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ظهور نمايد و مسيح ( عليه السلام ) فرود آيد ،

و نيز صراحت در اين دارد كه آنان در اقليت هستند و تكذيب كنندگان و دشمنانى دارند . اين اوصاف و نيز احاديثى كه به تفسير اين گروه مي‌پردازند ، جاى شكى نمي‌گذارد كه مقصود پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) امامان عترت و پيروان آنان هستند ، همان كسانى كه آخرينشان حضرت بقيةالله ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است ، و اين مطلب از احاديثى كه گذشت روشن شد .

روايات احياگران اسلام

منابع سنيان روايتى را از ابوهريره نقل مي‌كنند كه راوى آن ابو علقمه گمان مي‌كند ابوهريره آن را به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نسبت مي‌دهد .

سنن ابو داود 4 / 109 مي‌نويسد : « ابو علقمه گويد : تا آنجا كه مي‌دانم ابوهريره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : خداوند در رأس هر صد سال ، كسى را براى امتش برمي‌انگيزد كه دينش را احياء كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المعرفة بيهقى 1 / 137 ، تاريخ بغداد 2 / 59 ، الجامع الصغير 1 / 282 ، المسند الجامع 17 / 843 و صحيح بخارى با شرح كرمانى 1 / 72 .

--------------------------- 147 ---------------------------

حاكم در المستدرك 4 / 522 مي‌نويسد : « مردى اين عبارت را در مجلس قاضى ابو العباس بن شريح خواند و گفت : اى قاضي ! بشارت باد كه خدا در رأس قرن اول ، عمر بن عبد العزيز و در رأس قرن دوم ، محمد بن ادريس شافعى و در رأس سومين قرن ، تو را بر انگيخت . »

اگر اين روايت صحيح باشد و كسانى غير از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را در برگيرد ، باز نمي‌توان اين احياگران را شناخت ، زيرا ادعاهاى بسيارى از سوى برخى حاكمان و عالمان شده كه خود را احياگران مي‌دانند ، پيروانشان نيز اين ادعاها را تأكيد مي‌كنند !

علاوه بر آنكه حديث داراى ابهام است ، چرا كه روشن نيست اين صد سال آيا از مبعث پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آغاز مي‌شود ، يا از هجرت و يا از وفات ايشان ، و آيا مقصود از رأس قرن ، سال نخست آن است يا معناى عرفى آن ، كه سال‌هايى از قرن بعد را نيز شامل مي‌باشد ؟

از سويى معناى احياء دين چيست ؟ احياء نظرى است يا عملي ؟

آيا زدودن تحريفات اعتقادى و فقهى آن است و يا محو انحرافات عملى و اجرايى آن ؟

از طرفى اين احياگر ، آيا از طرف خداوند مبعوث مي‌شود و به علم الهى عمل مي‌كند ،

و يا اينكه مجتهد در دين است و مردم را به پيروى از آراء خود فرا مي‌خواند ؟

آيا او حاكم است و يا قدرت آن را دارد تا احياگرى خود را به اجراء بگذارد ، يا اينكه صرفاً مردمان را بدان دعوت مي‌نمايد و نظرات خود را اعلام مي‌كند ؟

مودودي ، در شمار احياگرانى كه در رأس هر قرن هستند ، امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را احياگر اسلام در عالم مي‌شمارد ، و ليكن آن حضرت حساب خاص خود را دارند و نمي‌توان ايشان را با ديگران سنجيد .

به نظر مي‌رسد كه اصل اين حديث درباره‌ى « نقش و تأثير عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در حفظ اسلام و زدودن تحريفات از آن » بوده ، اما دشمنان با افزودن در روايت ، آن را براى زمامداران خود مصادره كردند ! قدر متيقن حديث آن است كه حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و پيش از ايشان امامان معصوم ( عليهم السلام ) احياگران اسلام هستند .

احقاق الحق از احمد بن حنبل نقل مي‌كند كه تنها احياگران ، عترت هستند . شايد او اين مطلب را از اين فرمايش پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى عترت برداشت كرده است كه « قرآن و عترت ،

--------------------------- 148 ---------------------------

هرگز از هم جدا نمي‌شوند تا آنكه در كنار حوض نزد من آيند » ، زيرا اين حديث بر اين دلالت مي‌كند كه در هر عصرى امامى از عترت وجود دارد .

احاديث ما شيعيان صراحت در اين دارد كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) اسلام را احيا مي‌كند و از غربت بيرون مي‌آورد .

شيخ صدوق در عيون أخبار الرضا ( عليه السلام ) 2 / 200 از حسن بن جهم روايت مي‌كند : « روزى در مجلس مأمون حاضر شدم و على بن موسى الرضا ( عليه السلام ) آنجا بودند . فقيهان و متكلمان فرق مختلف هم حضور داشتند . . . مأمون پرسيد : يا ابا الحسن ! درباره‌ى رجعت چه مي‌گويي ؟ امام ( عليه السلام ) فرمودند : رجعت حق است و در امت‌هاى پيشين نيز رخداده ، قرآن نيز از آن سخن گفته است . رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) هم فرموده‌اند : هرچه در امت‌هاى گذشته بوده ، در اين امت نيز رخ خواهد داد ، هم‌چنان‌كه دو تاى كفش و دو پر تير در مقابل هم قرار دارند .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) همچنين مي‌فرمايد : هنگامى كه مهدى از فرزندان من خروج كند ، عيسى بن مريم ( عليه السلام ) فرود آمده و پشت سر او نماز مي‌گزارد . و نيز مي‌فرمايد : اسلام غريبانه آغاز شد و غريبانه نيز باز مي‌گردد وخوشا به حال غريبان . پرسيدند : اى رسول‌خدا ! پس از آن چه خواهد شد ؟ فرمودند : حق به اهلش بازمي‌گردد . » ( 1 ) ( 1 ) . الايقاظ / 107 ، حلية الابرار 2 / 301 و بحار الانوار 25 / 135

فرات كوفى در تفسير خود / 44 از خيثمه‌ى جعفى روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در تفسير آيه‌ي : يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انعام / 158

روزى كه پاره‌اى از نشانه‌هاى پروردگارت مي‌آيد ، كسى كه قبلاً ايمان نياورده يا خيرى در ايمان آوردن خود به دست نياورده ، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد ، فرمودند : مقصود [ از خير ] مودّت و نصرت ماست .

خيثمه گويد : عرض كردم : آيا يارى شما با زبان و دست و قلب [ هر سه ] است ؟ حضرت فرمودند : اى خيثمه ! يارى ما با زبان ، مانند يارى با شمشير است ، و نصرت ما با دست

[ و شمشير ] برتر است .

--------------------------- 149 ---------------------------

اى خيثمه ! قرآن در سه مورد نازل شده است : يك قسم آن درباره‌ى ما ، قسم دوم در مورد دشمنان ما و سومين قسم هم در خصوص واجبات و احكام است . آيا اگر آيه‌اى درباره‌ى قومى نازل شود و آن قوم از بين روند ، آيه نيز از بين مي‌رود ؟ در اين صورت ، چيزى از قرآن باقى نمي‌ماند ! قرآن ، از ابتدا تا انتها و از انتها تا ابتدا جريان دارد ، مادامى كه آسمان‌ها و زمين

پا بر جاست ، پس براى هر قومى آيه‌اى است كه آن را تلاوت مي‌كنند .

اى خيثمه ! اسلام غريبانه آغاز شد و غريبانه باز مي‌گردد ، پس خوشا به حال غريبان .

اى خيثمه ! زمانى بر اين مردم فرا خواهد رسيد كه خدا را نمي‌شناسند و نمي‌دانند توحيد چيست ، تا آنكه خروج دجال فرا رسد و عيسى بن مريم از آسمان فرود آيد و خداوند دجال را به دست او بكشد ، و مردى از ما اهل‌بيت براى آنان نماز بگزارد . آيا نمي‌بينى كه عيسى با اين كه پيامبر است ، پشت سر ما نماز مي‌خواند ؟ بدان كه ما از او برتريم . »

نعمانى در غيبت / 320 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه قائم ما قيام كند ، مردم را به امرى جديد فرا مي‌خواند ، چنان‌كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بدان دعوت نمود . اسلام غريبانه آغاز شد و غريبانه به مانند ابتداى آن ، بازخواهد گشت ، پس خوشا به حال غريبان . » ( 1 ) ( 1 ) . از همين منبع در بحار الانوار 52 / 366

همو در / 232 روايت مي‌كند كه عبدالله بن عطاء از امام باقر ( عليه السلام ) پرسيد : « وقتى قائم قيام كند ، به چه سيره‌اى بين مردم رفتار خواهد كرد ؟ حضرت فرمودند : همانند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

آنچه را كه پيشتر بوده از ميان مي‌برد و اسلام جديدى را آغاز مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . به نقل از همين منبع ، حلية الابرار 2 / 629 وبحار الانوار 52 / 354

و در / 322 نقل مي‌كند كه ابو بصير به امام صادق ( عليه السلام ) گفت : « درباره‌ى فرمايش اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : اسلام غريبانه آغاز شد و هم چنان‌كه شروع شده ، باز مي‌گردد ، پس خوشا به حال غريبان ، خبر دهيد كه مقصود چيست ؟

امام ( عليه السلام ) فرمودند : اى ابو محمد ! هنگامى كه قائم ( عليه السلام ) قيام كند ، همانند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دعوت جديدى را آغاز مي‌كند . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز بحار الانوار 52 / 367

--------------------------- 150 ---------------------------

حديثِ بين دو جاهليت مبعوث شدم

امالى شجرى 2 / 277 از موسى بن جعفر ( عليهما السلام ) از پدرانش از حضرت امير ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « بين دو جاهليت مبعوث شدم ، كه دومين آنها بدتر از اولى است . »

نگارنده : منبع ديگرى براى اين حديث مهم ، يافت نشد . اين حديث دلالت بر اين دارد كه جاهليت دوم كه پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) واقع مي‌شود ، از جاهليتى كه پيش از ايشان بوده ، بدتر است . ما هر گونه كه روايت را تفسير كنيم ، جاهليت غربى كنونى نيز ، جزئى از آن است . مؤيد اين مطلب ، فرمايش خداست :

« وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الأولى وَأَقِمْنَ الصَّلاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى احزاب / 33

، و در خانه‌هايتان قرار گيريد و مانند روزگار جاهليت قديم زينت‌هاى خود را آشكار نكنيد و نماز را برپا داريد و زكات را بپردازيد و خدا و فرستاده‌اش را فرمان بريد . خداوند فقط مي‌خواهد هر گونه آلودگى را از شما خاندان [ پيامبر ] بزدايد و شما را پاك و پاكيزه گرداند . »

اين آيه به جاهليت دوم اشاره دارد و از نشانه‌هايش آن است كه زنان به گونه‌اى كه در زمان جاهليت نخست زينت‌هايشان را آشكار مي‌كردند ، ظاهر مي‌شوند !

در اين آيه بحث‌هايى است كه به موضوع ما مربوط مي‌شود ، از جمله آنكه ظهور

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پس از جاهليت دوم است كه شرّ و زيان آن براى بشريت ، به مراتب بيشتر از جاهليت نخستين است .

--------------------------- 151 ---------------------------

فصل چهارم

فتنه ها

فتنه هاى پيش بينى شده در امت اسلام

--------------------------- 152 ---------------------------

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) امت را درباره‌ى فتنه‌هاى پس از خود هشدار مي‌دهند

وقتى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در بستر بيمارى بودند ، مطالب ارزنده‌اى را به امت عرضه كردند كه هيچ پيامبرى براى امتش نياورده بود . ايشان مي‌خواستند براى آنها عهدنامه و برنامه‌اى بنويسند كه ضامن هدايت آنان باشد و با عمل بدان هرگز گمراه نشوند ، و تا قيامت سرور ساير امم باشند . اما عمر بن خطاب به مواجهه با آن حضرت برخاست و مانع آن شد كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) عهد خود را بنگارند ! طلقاء و آزادشدگان قريش هم كه آن زمان بسيارى از آنها در مدينه حضور داشتند ، سخن او را تأييد كردند و فرياد زدند : آنچه عمر مي‌گويد ، صحيح است ! دوات و كاغذ را به او نزديك نكنيد ، كتاب خدا ما را بس است .

معنى اين سخن آن است كه ما سنّت پيامبر را رد مي‌كنيم و نمي‌خواهيم براى ما پيمان و امان‌نامه‌اى در برابر گمراهى بنويسد !

بخارى در شش جاى صحيح خود جبهه گيرى عمر در قبال رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را نقل مي‌كند ! و پيروان دستگاه خلافت تا به امروز ، به دفاع و جانب دارى از عمر مي‌پردازند !

بدين ترتيب امت از فرمان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سرپيچى كرد و به رهبرى عمر ، به آينده‌اى ايمن از گمراهى و فتنه پشت پا زد ، و اين برخورد عجيب‌ترين رفتارى است كه امتى با پيامبرش داشته است !

مسند الشاميين 1 / 56 از ايشان روايت مي‌كند : « به من وحى شده كه از دنيا مي‌روم و مهلتى ندارم ، و شما پاره پاره - در حالى كه برخى گردن برخى را مي‌زنند - به دنبال من خواهيد آمد . »

مقصود از اين روايت آن است كه در حكومت پس از من طمع مي‌كنيد و بر سر آن خواهيد جنگيد !

ايشان اين مطلب را از اين بابت فرمودند كه برخى صحابه در بيمارى حضرت اظهار داشته بود كه حضرت نمي‌ميرند ، و البته غرضى در وراى آن نهفته بود ، او مي‌خواست با اين كار از بيعت با اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به عنوان خليفه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) جلوگيرى به عمل آورد ! طبرانى در المعجم الكبير 22 / 69 و مسند الشاميين 3 / 124 از واثلة بن اسقع از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

روايت مي‌كند : « شما مي‌پنداريد من آخرين نفر از ميان شما هستم كه مي‌ميرم ، حال آنكه نخستين فردى هستم كه از ميانتان مي‌روم . شما پس از من به صورت گروه‌هايى پاره پاره

--------------------------- 153 ---------------------------

خواهيد آمد كه برخي ، برخى ديگر را مي‌كشند . » ( 1 ) ( 1 ) . مجمع الزوائد 7 / 306 راويان آن را توثيق كرده است .

نگارنده : راويان وابسته به خلافت در صدد برآمدند تا زمان اين فتنه‌ها را از زمان صحابه دور كنند ! على رغم اينكه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) خود به آنان خبر دادند كه پس از ايشان بر سر حكومت نزاع مي‌كنند ، و خبر دادند كه در قيامت دستور مي‌رسد كه آنها را به سوى آتش برند و جز به تعداد شترانى كه از گله جدا و گم شده‌اند ، كسى از ايشان نجات نمي‌يابد - همان گونه كه بخارى نقل مي‌كند - ، ولى با اين وجود راويان چنين جلوه دادند كه اين فتنه‌ها در نزديكي‌هاى قيامت است !

سوء استفاده راويان دستگاه خلافت از احاديث فتنه !

دستگاه خلافت ، به تحريف و دگرگون كردن احاديث فتنه‌هايى كه رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى آنها هشدار داده بود ، بسنده نكرد ، و راويان آنان اسرائيليات خود را بدان افزودند ،

و آنها را در راستاى خدمت رسانى به خلافت به كار گرفتند !

طيالسى در مسند خود / 108 از نعمان بن بشير و ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 593 از

ابو موسى آورده‌اند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « پيش از قيامت ، فتنه‌هايى مانند پاره‌هاى شبِ تاريك خواهد بود ، شخص صبح مي‌كند در حالى كه مؤمن است ولى شب كافر مي‌شود ، و شخص شب مؤمن است ولى صبح كافر مي‌گردد . گروه‌هايى در آن فتنه‌ها ، نصيب خود

[ از دين ] را به ازاى متاع اندكى از دنيا مي‌فروشند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز مسند احمد 2 / 303 و 372 ، صحيح مسلم 1 / 110 و سنن ترمذى 3 / 330

تغيير از ايمان به كفر ، بدان معناست كه ولايت حق مداران را رها مي‌كنند و به باطل مي‌گروند ، يا آنكه به ضلالت مي‌افتند .

حسن بصري ، در وصف كسانى كه دچار اين فتنه‌ها شدند و دين خود را فروختند ، مي‌گويد :

« به خدا قسم آنان را اشباحى ديدم بدون عقل ، و جسم‌هايى بي‌خِرد . پروانگان آتش و مگسان طمع ورز ، با دو درهم مي‌آمدند و با دو درهم مي‌رفتند ، هر يك از آنان حاضر بود دينش را به قيمت بزى بفروشد . » ! ( 3 ) ( 3 ) . حلية الاولياء 10 / 170

--------------------------- 154 ---------------------------

او اين كلام را در وصف مردمان عوام و پيروان فرومايه گفته است ، ولى سخنى در وصف رهبران و پيشوايان گمراهى به ميان نياورده است !

ابوهريره در آخر عمر اعتراف كرد كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مسلمانان را از فتنه‌هاى قريش و كودكان آنان بر حذر داشت ، و نيز اذعان نمود كه خود ، به جهت ترس از قتل ، اين روايات را كتمان مي‌كرده است . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به صحيح بخارى 8 / 88

يكى از مشهورترين كسانى كه به تحريف احاديث فتنه پرداخت ، ابو موسى اشعرى است . وى در بصره ، در نبرد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) با اهل جمل ، با سوء استفاده از اين احاديث ، كوشيد تا مسلمانان را از يارى امام ( عليه السلام ) باز دارد . او به اين استدلال كرد كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از جنگ نهى كرده است . غرض او اين بود كه طلحه و زبير و عايشه بر بصره و به دنبال آن بر كوفه سيطره يابند و حكومت را از حضرت امير ( عليه السلام ) سلب كنند . ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به جواهر التاريخ ، جلد اول

حديثى كه وى بدان تمسك مي‌كند در منابع سنيان معروف است ، احمد در مسند

4 / 416 از وى چنين روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : پيش از قيامت ، فتنه‌هايى مانند پاره‌هاى شبِ تاريك خواهد بود ، در آن فتنه‌ها شخص صبح مؤمن است ولى شب كافر مي‌شود ، و شب مؤمن است ولى صبح كافر مي‌گردد . در آن فتنه‌ها كسى كه بنشيند از ايستاده بهتر است ، و ايستاده ازكسى كه راه مي‌رود و كسى كه راه مي‌رود از كسى كه مي‌دود . پس كمان‌هايتان را بشكنيد ، زه‌هايتان را پاره كنيد و شمشيرهايتان را بر سنگ بزنيد ، اگر در خانه‌ى يكى از شما وارد شوند ، مانند پسر خوب آدم [ هابيل ، كه كشته شد ولى دست به سمت برادرش نبرد ] باشيد . » ( 3 ) ( 3 ) . مشابه آن در الفتن 1 / 30 ، بخارى 4 / 177 ، سنن ابن ماجه 2 / 1310 ، سنن ابو داود 2 / 305 ، مستدرك حاكم

4 / 555 و سنن بيهقى 8 / 191 آمده است . البانى در ارواء الغليل 8 / 102 آن را صحيح مي‌شمارد .

حكم به صحت اين حديث توسط سنيان شگفت آور است ، زيرا هر دو طرف استحقاق دوزخ خواهند داشت ، علاوه بر آنكه با قرآن نيز مخالف است ، خداى متعال مي‌فرمايد :

« وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأخرى فَقَاتِلُوا الَّتِي

--------------------------- 155 ---------------------------

تَبْغِي حَتَّى تَفِئَ إِلَى أَمْرِ اللهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حجرات / 9

و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند ، ميان آن دو را اصلاح دهيد ، و اگر [ باز ] يكى از آن دو بر ديگرى تعدّى كرد ، با آن [ طائفه‌اى ] كه تعدّى مي‌كند بجنگيد تا به فرمان خدا بازگردد . پس اگر بازگشت ، ميان آنها را به عدالت سازش دهيد و عدالت كنيد ، كه خدا دادگران را دوست مي‌دارد . »

بخارى در 8 / 91 تحت عنوان « فصلى در اينكه فتنه‌اى به وقوع مي‌پيوندد و كسى كه در آن بنشيند بهتر از كسى است كه بايستد » همين مضمون را از ابوهريره روايت مي‌كند . او سپس در « فصلى در اينكه اگر دو مسلمان با شمشير با يكديگر مواجه شوند » ، داستان حسن بصرى با ابو بكره - برادر زياد بن ابيه - را آورده است . وى مي‌گويد : « شبى از شب‌هاى فتنه [ جنگ جمل ] ، سلاحم را برداشتم و خارج شدم ، ابوبكره نزد من آمد و گفت : كجا مي‌خواهى بروي ؟ گفتم : مي‌خواهم پسر عموى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را يارى نمايم . او گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : هرگاه دو مسلمان با شمشير با يكديگر مواجه شوند ، هر دو اهل آتش‌اند ! از ايشان پرسيدند : [ علت اينكه ] قاتل [ اهل آتش است ] واضح است ، ولى چرا مقتول ؟ حضرت گفتند : او در صدد كشتن ديگرى بود . »

ابو سعيد خدرى و جارية بن عبدالله ، سخن ابوبكره را رد كردند ، ولى بخارى در اين رابطه خود را به غفلت زده است ، آن دو گفتند : « خدا ابوبكره را لعنت كند ، هم بد شنيد و هم بد پاسخ داد ! رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به ابو موسى اشعرى چنين فرمود : پس از من فتنه‌اى خواهد بود كه تو اگر در آن خواب باشى بهتر از آن است كه نشسته باشى و اگر نشسته باشى بهتر از آن است كه راه بروي . » ( 2 ) ( 2 ) . الغارات 2 / 657

اين دو تن ، گواهى دادند كه ابو موسى اين حديث را تحريف كرده است ، عمار نيز شاهد سوم آن است . طبرى در تاريخ 3 / 497 نقل مي‌كند كه وقتى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ،

امام حسن ( عليه السلام ) و عمار را به كوفه فرستاد ، امام مجتبي ( عليه السلام ) به ابو موسى فرمود : « اى ابو موسي ! چرا مردم را از [ يارى ] ما باز مي‌داري ؟ به خدا سوگند ما جز اصلاح را نمي‌خواهيم ، و كسى همانند اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) هم ازچيزى نمي‌هراسد !

--------------------------- 156 ---------------------------

ابو موسى در پاسخ گفت : راست گفتي ، پدر و مادرم فدايت ، ولى با شخصى امين مشورت كرديد ، از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه مي‌فرمود : فتنه‌اى خواهد بود كه در آن ، نشسته بهتر از ايستاده است و ايستاده بهتر از راه رونده و راه رونده بهتر از سواره .

در اين هنگام ، عمار كه از اين سخن ناراحت شده بود ، غضب كرد و ايستاد و گفت :

اى مردم ! پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به ابو موسى تنها اين را فرمود : [ فتنه‌اى خواهد بود كه ] اگر تو در آن بنشينى بهتر از آن است كه ايستاده باشي . »

در تاريخ مدينة دمشق 32 / 93 مي‌آورد كه عمار با او چنين مواجه شد كه تو از زمره‌ى افراد ليلة العقبة ( 1 ) ( 1 ) . شبى كه تعدادى از منافقان صحابه در صدد كشتن رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر آمدند و خواستند وقتى شتر ايشان از فراز گردنه‌اى كه در كوه بود عبور مي‌كند ، آن را رم دهند تا حضرت را به درّه بيندازند . م

هستى كه توطئه كردند پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را به قتل برسانند ، وى چنين مي‌نگارد : « ابو موسى آمد و گفت : مرا با تو چه كار ، آيا برادر تو نيستم ؟ عمار گفت : نمي‌دانم ، تنها اين را مي‌دانم كه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه ليلة الجبل تو را لعنت مي‌كرد ! ابو موسى گفت : ايشان براى من طلب آمرزش كرده است . عمار پاسخ داد : شاهد لعنت بودم ولى طلب آمرزش را ، نه . »

اهل‌سنت اين روايت را به خاطر محمد بن على بن خلف العطار ضعيف مي‌شمارند ، و ليكن خطيب او را توثيق كرده است .

ابو موسى يكى از صحابه است و چند تن از صحابه شهادت مي‌دهند كه وى يكى از روايات فتنه را تحريف نموده است . حضرت امير ( عليه السلام ) هم او را از امارت كوفه عزل فرمود و سامرى ناميد ، شباهت او به سامرى آن است كه ابو موسى مي‌گفت : « لا قتال » يعنى جنگ نكنيد ، و سامرى مي‌گفت : « لا مساس » يعنى به من دست نزنيد .

ابو موسي ، خود نيز اعتراف مي‌كند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) او را گمراه كننده معرفى كردند ،

مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 2 / 363 از ابن مردويه از سويد بن غفله روايت مي‌كند : « با ابو موسى در كنار فرات بوديم ، او گفت : از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه مي‌فرمود : بني‌اسرائيل با هم اختلاف كردند و اين اختلاف تا آنجا ادامه داشت كه آنها دو حَكم گمراه كه پيروانشان نيز گمراهند ، گماردند ، شما نيز پيوسته در اختلافيد تا آنجا كه دو تن را حَكم قرار مي‌دهيد كه هم خود

--------------------------- 157 ---------------------------

گمراهند و هم كسانى كه از آنها تبعيت مي‌كنند !

سويد گويد : من به ابو موسى گفتم : تو را در پناه خدا قرار مي‌دهم كه مبادا يكى از آن دو باشي ! پس وى جامه‌اش را در آورد و گفت : از اين كار به درگاه خدا دورى مي‌جويم ، هم‌چنان‌كه جامه‌ام را از خود دور ساختم . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز شرح نهج‌البلاغة 13 / 507

يعقوبى در تاريخ خود 2 / 190 پس از آنكه جريانى مشابه را نقل مي‌كند مي‌نويسد : « سويد گفت : چه بسيار بلا ، كه به خاطر سخن گفتن است . من او را پس از جريان حكمين ديدم و گفتم : خداوند ، چون امرى را اراده كند ، مغلوب نمي‌گردد . » !

نگارنده : محقق ، نمي‌تواند به گزارش‌هايى كه امثال ابو موسى درباره‌ى فتنه نقل مي‌كنند اعتماد نمايد ، زيرا هم‌چنان‌كه مي‌بينيم آنها اين روايات را علناً تحريف كرده ، دگرگون جلوه مي‌دهند . آنان قتل عثمان را بالاترين فتنه قرار دادند و براى مطالبه‌ى خون او ، به نبرد با اميرالمؤمنين ( عليه السلام )

و امت پرداختند . آنچه در اينجا مقصود ماست ، فتنه‌هايى است كه متصل به ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌باشد . روايات صراحت در اين دارد كه فتنه‌ها تا زمان ظهور آن حضرت ادامه دارد ، و آنها را علاوه بر شيعيان ، سنيان نيز نقل كرده صحيح شمرده‌اند .

طبرانى در المعجم الكبير 18 / 51 از عوف بن مالك روايت مي‌كند : « از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پرسيدم : آيا شام فتح مي‌شود ؟ فرمود : آري ، نزديك است و پس از آن فتنه‌هايى رخ مي‌دهد ، سپس فتنه‌اى تاريك به وقوع خواهد پيوست و به دنبال آن ، فتنه‌ها يكى پس از ديگرى رخ مي‌نمايد ، تا آنكه مردى از اهل‌بيتم كه مهدى نام دارد ، قيام كند ، اگر او را درك كردى پيروى كن و از هدايت يافتگان باش . »

فتنه‌ى جهانى و پر شدن زمين از ظلم و جور جبّاران

منابع و كتب اسلامى در اين مطلب اتفاق دارند كه مأموريت حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

آن است كه زمين را پس از آنكه از ظلم و ستم آكنده شده ، از عدل و داد پر كند . اين امر ، خود بر آن دلالت دارد كه ظهور ايشان پس از فتنه‌اى فراگير خواهد بود .

--------------------------- 158 ---------------------------

اين مطلب كه ظلم پهنه‌ى زمين را فرا مي‌گيرد ، بر اكثر زمان‌ها انطباق دارد . خداوند مي‌فرمايد :

« ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى روم / 41

به سبب اعمال مردم ، فساد در خشكى و دريا آشكار شد تا به آنان جزاى بعضى از كارهايشان را بچشاند ، باشد كه بازگردند . »

ولى در زمان ما ، فساد و تباهى در خشكى و دريا و حتى هوا آشكار شده و چنان زمين از ستم آكنده است كه عرصه‌ى آن به تنگ آمده است !

اينك نمونه‌هايى از احاديث شيعه و سنى در اين باره :

كمال الدين 1 / 286 از جابر آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « مهدى از فرزندان من است ، نام او نام من و كنيه‌اش كنيه‌ى من مي‌باشد ، او در خلقت و اخلاق شبيه‌ترين مردمان به من است . او غيبتى خواهد داشت كه امت‌ها در آن به حيرت و گمراهى دچار مي‌شوند ، سپس به مانند ستاره‌ى درخشان مي‌آيد و زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، هم چنان‌كه از ستم و بيداد آكنده شده است . »

همان كتاب 1 / 287 از امير مؤمنان علي ( عليه السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « مهدى از فرزندان من است . براى او غيبتى خواهد بود كه امت‌ها در آن دچار حيرت و گمراهى مي‌شوند . او ذخيره‌ى پيامبران ( عليهم السلام ) [ يعنى كتاب‌ها ، علوم و آثار نبوت ايشان ] را به همراه مي‌آورد . سپس زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، هم چنان‌كه از ستم و بيداد آكنده شده است . »

مسند احمد 3 / 37 از ابو سعيد خدرى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « شما را به مهدى بشارت مي‌دهم .

او در زمان اختلاف ميان مردم و بروز زلزله‌ها ، در ميان امتم برانگيخته مي‌شود ، پس زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، بعد از آنكه از ستم و جور پر شده است . »

همو در 3 / 17 چنين روايت مي‌كند : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه مردى از

اهل‌بيتم به حكومت برسد كه پيشاني‌اش بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . او زمين را پر از عدل مي‌كند ، هم چنان‌كه پيش از او ، از ستم پر شده است . »

--------------------------- 159 ---------------------------

اهل‌بيت ( عليهم السلام ) امان امت و كشتى نجات از فتنه‌ها

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اهل‌بيت خود را كشتى نجات اين امت ، از فتنه و گمراهى معرفى كردند و فرمودند : « مَثَل اهل‌بيتم در ميان شما مثل كشتى نوح است كه هر كسى بر آن سوار شود ، نجات يافته و هر كسى سرپيچى كند ، غرق مي‌شود . »

حديث وصيت آن حضرت نسبت به قرآن و عترت نيز نزد همه متواتر است .

شيخ صدوق ( رحمه الله ) در اعتقادات / 94 مي‌نگارد :

« اعتقاد ما درباره‌ى اهل‌بيت ( عليهم السلام ) اين است كه آنها اولوا الامر هستند و خداى متعال به اطاعت و پيروى از آنان دستور داده است . آنان گواهان بر مردم و باب‌هاى خداوند هستند . ايشان راه و راهنماى به سوى خدا ، مخزن دانش الهي ، مترجمان وحى و اركان توحيدند . از خطا و لغزش معصوم و كسانى هستند كه خداوند هر گونه پليدى را از ايشان زدوده و آنان را پاك و مطهّر قرار داده است . آنها معجزات و دلائل صدق امامت دارند ، و هم‌چنان‌كه ستارگان موجب ايمنى اهل آسمانند ، ايشان موجب ايمنى اهل زمين هستند .

مَثَلشان در اين امت ، مثل كشتى نوح و يا باب حطه ( 1 ) ( 1 ) . درى كه بني‌اسرائيل بايد از آن وارد مي‌شدند و طلب مغفرت مي‌نمودند .

است . آنان بندگان گرامى خدا هستند كه در سخن بر خدا پيشى نمي‌گيرند و پيوسته به فرمان او عمل مي‌كنند . »

ايشان در خصال 3 / 57 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند كه به حضرت امير ( عليه السلام ) فرمودند : « يا علي ! مَثَل تو در ميان امتم ، مثل كشتى نوح است . هر كسى بر آن سوار شود ، نجات يابد ،

و هر كسى كه سرباز زند ، غرق گردد . »

عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 1 / 30 مشابه همين حديث را مي‌آورد ، ولى فقره‌ى آخر را چنين

نقل مي‌كند : « هر كسى از آن سر باز زند ، به سختى در آتش افكنده مي‌شود . »

كفاية الاثر / 29 از ابو سعيد خدرى نقل مي‌كند : شنيدم كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌فرمودند : « اهل‌بيتم موجب ايمنى اهل زمينند ، هم چنان‌كه ستارگان امان آسمانيانند . از آن حضرت پرسيدند : اى رسول‌خدا ! آيا امامان پس از شما از اهل‌بيت شمايند ؟ فرمودند : آري ، امامان پس از من ، دوازده نفرند ، كه نُه نفر [ آنان ] از نسل حسين هستند ، آنها امين و معصومند و مهدى اين

--------------------------- 160 ---------------------------

امامان ، از ماست .

بدانيد ، آنان اهل‌بيت و عترت من و از گوشت و خون من هستند ، چرا گروه‌هايى با رفتارى كه با آنها دارند ، مرا مي‌آزارند ؟ خداوند شفاعت مرا شامل آنها نگرداند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به علل الشرائع 1 / 123 و كمال الدين / 205 .

همه روايت كرده‌اند كه جناب ابوذر ( رحمه الله ) حلقه‌ى كعبه را مي‌گرفت و براى مسلمانان

سخن مي‌گفت .

المعجم الكبير 3 / 46 از حنش بن معتمر روايت مي‌كند : « ابوذر غفارى را ديدم ، در حالى كه دو طرف در كعبه را گرفته بود و مي‌گفت : هر كسى كه مرا مي‌شناسد ، مي‌شناسد اما كسى كه نمي‌شناسد ، بداند كه من ابوذر غفاري‌ام . شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مَثَل اهل‌بيتم در ميان شما ، مثل كشتى نوح در قوم نوح است ، هر كسى بر آن سوار شود ، نجات يابد و هر كس كه سرباز زند ، هلاك گردد ، و نيز مثل باب حطه در ميان بنى اسرائيل . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز المعجم الاوسط 4 / 9 و 5 / 306 ، المعجم الصغير 1 / 139 و 2 / 22 ، المصنف ابن ابى شيبه 7 / 503 ، مجمع الزوائد 9 / 168 ، شواهد التنزيل 1 / 360 ، تاريخ بغداد 12 / 90 . خطيب تبريزى در الاكمال / 59 آن را صحيح مي‌شمارد و صالحى شامى در سبل الهدى 11 / 11 مي‌نويسد : سخاوى آن را حديثى قوى شمرده است .

آيت الله ميلانى در نفحات الازهار 1 / 60 طرق اين حديث را بررسى كرده و صحت آن را نزد عالمان سنى با وجود اختلافات مذاهبشان ، به اثبات رسانده است . و نيز ثابت كرده كه ضعيف شمردن آن ، عناد ورزى و بدون حجت و برهان است .

آيت الله صافى گلپايگانى در امان الامة من الاختلاف / 171 مي‌نويسد : « شمار بسيارى

از شخصيت‌هاى سني ، احاديث اَمان را با طرق فراوان و عبارات نزديك به هم ، از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ، انس ، ابو سعيد خدري ، جابر ، ابو موسي ، ابن عباس ، سلمة بن اكوع و . . . نقل كرده‌اند . ابن حجر هيثمى مي‌گويد : هفتمين آيه [ از آياتى كه درباره‌ى اهل‌بيت ( عليهم السلام ) نازل شده است ] اين فرمايش خداست : وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ ، تا تو [ اى پيامبر ! ] ميان آنان هستي ، خداوند عذابشان نخواهد كرد ؛ پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اشاره كردند كه اين خصوصيت در اهل‌بيت ايشان نيز يافت مي‌شود و آنها امان اهل زمينند ، همان گونه كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) خود

--------------------------- 161 ---------------------------

موجب امان اهل زمين است . و در اين باره احاديث بسيارى رسيده است . »

اما ببينيم كه بزرگ مفسر سنيان ، فخر رازي ، چه شگردى به كار بسته تا اين حديث را از معناى صحيحش دور كند ! وى در تفسيرش 27 / 167 مي‌گويد :

« اين آيه [ مودت ذوى القربى ] دلالت دارد كه دوستى آل رسول ( صلى الله عليه وآله ) و اصحابش ( ! ) واجب است . و اين منزلت و مقام [ لزوم محبت آل و اصحاب ] جز بر رأى ما اهل‌سنت ، كه ميان محبت عترت و اصحاب جمع كرديم ، درست نمي‌آيد . از برخى واعظان شنيدم كه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كرد : مَثَل اهل‌بيتم ، مثل كشتى نوح است كه هر كس بر آن سوار شود ، نجات مي‌يابد . آن حضرت مي‌گويند : اصحابم مانند ستارگانند ، از هر يك پيروى كنيد ، هدايت مي‌شويد .

هم اكنون ، ما در درياى تكليف هستيم و امواج شبهات و شهوات است كه برما مي‌تازد و كسى كه در درياست ، به دو چيز نيازمند است : يكى كشتي‌اى كه عيب و سوراخى نداشته باشد و دوم ستارگان آشكار و درخشان . اگر بر آن كشتى سوار شود و نگاهش به ستارگان درخشان بيفتد [ و جهت را دريابد ] غالباً اميد سلامت و رهايى مي‌رود . ما اهل‌سنت ، اينچنين هستيم . ما بر كشتى محبت آل محمد سوار شده‌ايم و چشمان خود را به ستارگان صحابه دوخته‌ايم ، لذا از خداوند متعال اميد سلامت و سعادت در دنيا و آخرت را داريم . »

مي‌بينيم كه فخر رازى سند حديث « اهل‌بيتم مانند كشتى نوحند » را ، گفته‌ى يك واعظ قرار داده است ، در حالى كه نزد اهل‌سنت ، صحيح است ! اما « اصحابم مانند ستارگانند » را ، حديث نبوى صحيحى قلمداد مي‌كند ، به رغم آنكه عالمان بزرگ سني ، حكم به دروغين بودن آن كرده‌اند ! البته كه فخر ، خود مي‌دانسته كه حديث سفينه‌ى نوح صحيح و اصحاب من مانند ستارگانند دروغ است ، ولى طريقه‌ى تعصب و تزوير را در پيش گرفته است !

ابن حزم در الاحكام 6 / 810 مي‌نويسد : « اما روايت اصحابم مانند ستارگان‌اند ، از اعتبار ساقط است . » وى سپس سند آن را [ كه از جمله راويانش سلام بن سليمان است ] ذكر مي‌كند و مي‌افزايد : « سلام بن سليمان احاديث دروغين را روايت مي‌كند و بدون ترديد اين حديث ،

از جمله آنهاست . »

--------------------------- 162 ---------------------------

تحفة الاحوذى 10 / 125 مي‌نگارد : « ابوبكر بزار گويد : چنين سخنى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

صحيح نيست . »

مطلب ديگرى كه جلب توجه مي‌كند ، آن است كه فخر رازي ، اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را كشتي‌اى مي‌داند كه سواره‌اش را هدايت نمي‌كند ( ! ) اما صحابه را ، ستارگانى مي‌شمارد كه سواران كشتى را راهنمايى مي‌كنند !

اختلاف روايات در تعداد فتنه‌هايى كه در اين امت رخ مى دهند !

اقوال در شمارش فتنه‌هاى موعود اين امت ، مختلف است . با اين حال ، ضررى به بحث ما كه درباره‌ى فتنه‌ى نهايى و متصل به ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است ، نمي‌رساند .

برخى روايات از سه فتنه سخن مي‌گويند

تاريخ ابن معين 1 / 317 از ابو هريره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « فتنه‌هايى سخت بر سر شما خواهد آمد ؛ در نخستين آنها ، سنگ‌هاى سياه داغ مي‌بارد ، دومين آنها بارش سنگ‌هاى آتشين است ، و سومى تاريكى و ظلمتى است كه تا روز قيامت ادامه مي‌يابد ، كسانى كه در آنها كشته مي‌شوند مانند كشته‌هاى دوران جاهليتند . »

همو در 1 / 234 از كعب روايت مي‌كند : « سه فتنه در شام خواهد بود ؛ يكى ريختن خون‌ها ، ديگرى قطع رَحِم‌ها و غارت اموال ، و سپس فتنه‌ى كور مغرب . »

همان كتاب 1 / 57 از كعب : « سه فتنه خواهد بود كه به مانند ديروزتان كه گذشت [ حتمى الوقوع ] است ؛ فتنه‌اى در شام ، سپس فتنه‌اى شرقى كه هلاكت پادشاهان است ، و به دنبال آن فتنه‌اى غربى - و پرچم‌هاى زرد را ياد كرد - . وى افزود : فتنه‌ى غربي ، كور است . »

در اكثر عبارات سنگ‌هاى سياه داغ بر سنگ‌هاى آتشين مقدّم است و آن را بر قتل عثمان تطبيق كرده‌اند .

مقصود راوى از فتنه‌ى غربى و پرچم‌هاى زرد كه از كعب نقل مي‌كند ، جنبش فاطميين است ، چون آنها از مغرب جهان اسلام ، به مصر و نقاط ديگر روى آوردند و به مانند انصار

--------------------------- 163 ---------------------------

پرچمى زرد داشتند . اين امر موجب ترديد در اين مي‌شود كه مبادا روايت را بر ضد جنبش فاطميين - كه دشمنان آن ، آن را فتنه‌ى مغرب مي‌نامند - به دروغ به كعب نسبت داده باشند .

در روايتى در التذكره‌ى قرطبى آمده است كه در ميان پرچم‌هاى امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نيز پرچم‌هايى به رنگ زرد وجود دارد ، و بعضى از برادران لبنانى بدان استناد مي‌كنند و آن را بر پرچم‌هاى مقاومت در لبنان تطبيق مي‌دهند .

ملاحظه مي‌شود كه اين عبارات ، حديث نيستند ، بلكه گفته‌هاى كعب ، ابوهريره ، حذيفه و ديگران است . مسلمانان نيز به سخنان صحابه درباره‌ى فتنه اهتمام داشتند ،

به ويژه سخنان حذيفه ، كه معروف بود كه مخزن اسرار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است و اسامى منافقين و اخبار فتنه‌ها را نيز مي‌داند .

از اين رو اين سخنان ، ارزش علمى ندارند ، علاوه بر آنكه در فتنه‌هاى آن دوران ، مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند ، هم‌چنان‌كه رويكرد ابو موسى اشعرى را ديديم . اين مطلب با آنچه كه ابن عساكر در تاريخ مدينة دمشق نقل مي‌كند ، واضح‌تر مي‌گردد ، وى در 39 / 478 به نقل از

زيد بن وهب مي‌نويسد : « نامه‌اى از عثمان رسيد و براى مردم خوانده شد كه چنين بود : السلام عليكم ، لشكر ذى المروة اينجا آمدند . از جمله شروط صلح با ايشان ، آن بود كه حقّ هر صاحب حقّى ادا شود . پس هر كسى حقّى از ما طلب دارد ، بشتابد ، اما اگر كسى تأخير كرد يا سستى نمود ، حقّش را صدقه حساب كند ، كه خدا صدقه دهندگان را پاداش مي‌دهد . مردم گفتند : خدايا ! صدقه داديم .

بعد از چهل شب ، خبر كشته شدن عثمان به ما رسيد كه جزع و اضطراب مردم را

در پى داشت . پس من به سراغ دوستى كه در كنار او آرامش مي‌يافتم ، رفتم و گفتم : مردم كارى كردند كه خود مي‌بيني ! گروهى از ياران محمد ( صلى الله عليه وآله ) در ميان ما هستند ، ما را نزد

آنان ببر .

پس نزد ابو موسى كه حكومت كوفه را بر عهده داشت رفتيم . توصيه‌ى او در آن اوضاع ، نهى از دامن زدن به فتنه و امر به نشستن در خانه بود .

از آنجا به خانه‌ى حذيفه رفتيم اما او را نيافتيم ، به مسجد آمديم و ديديم پشت به ستون

--------------------------- 164 ---------------------------

مسجد داده و مردى هم در كنار او بود ، من گفتم : گمان دارم كه او كارى دارد و لذا با قدرى فاصله از ايشان نشستيم ، پس مردى آمد و نزد آنها رفت ، ما نيز برخاستيم و نزد او نشستيم ، حذيفه كه انگشت ابهام را مي‌گزيد گفت : فتنه‌اى به سراغ شما آمده كه سنگ‌هاى سياه داغ مي‌افكند ، سپس فتنه‌اى ديگر خواهد بود كه سنگ‌هاى آتشين مي‌پراكند ، آنگاه فتنه‌ى تاريكى به وقوع خواهد پيوست كه در آن ، آدمى صبح هنگام در مسير هدايت است ولى شب ، گمراه مي‌گردد ، و يا شب هنگام در مسير هدايت است اما صبح ، گمراه مي‌شود ، انسان عاقل نيز سرگردان است و نمي‌داند گمراه است يا در هدايت به سر مي‌برد !

آگاه باشيد كه فتنه‌ى سوم ، به دفعات رخ مي‌دهد و از چند راه مي‌آيد . پس اگر توانستى در اين وضع بمير و يا كناره گيرى كن !

در اين هنگام مردى كه نزد حذيفه نشسته بود ، گفت : اى ياران محمد ! خدا سزاى شما را بدهد ! به خدا سوگند ، آن قدر امور را بر ما مبهم و مشتبه كرديد كه نمي‌دانيم بنشينيم يا برخيزيم ! چرا مردم را در روز جرعه [ ايام اعتراض مردم بر ضدّ عثمان ] از فتنه نهى نكردي ؟ !

حذيفه گفت : من ، خود و ابن خضرامه را از آن بازداشتم و اگر او را نهى نمي‌كردم ، هر آينه از كسانى مي‌بود كه در آن فتنه شركت مي‌نمودند و گرفتار آن مي‌شدند . »

مقصود راوى از فتنه‌ى نخست كه در آن سنگ‌ها ى سياه داغ مي‌بارد ، فتنه‌ى قتل عثمان است ، و مراد وى از فتنه‌اى كه در آن سنگ‌هاى آتشين مي‌بارد ، جنگ‌هايى است كه بر ضدّ اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به راه مي‌اندازند ، و مقصودش از سومين فتنه كه به دفعات و از راه‌هاى متعدّد رخ مي‌نمايد ، فتنه‌ى بني‌اميه مي‌باشد .

هدف راوى آن است كه حذيفه ( رحمه الله ) را مخالف قتل عثمان و جنگ‌هاى حضرت علي ( عليه السلام ) معرفى كند ! در حالى كه او والى عثمان بر مدائن بود ، و از طرفى وقتى خبر بيعت مسلمانان با اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به وى رسيد ، مسرور شد . او با اينكه در آن زمان بيمار بود ، گفت :

مرا برداريد و بر منبر بگذاريد . سپس خطبه‌اى خواند و حقّانيت حضرت امير ( عليه السلام ) نسبت به خلافت - بر طبق وصيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) - را براى مردم بازگو كرد و همانجا و آشكارا بيعت خود را

اعلام نمود و مسلمانان را فرمان داد تا با آن حضرت بيعت كنند .

--------------------------- 165 ---------------------------

وى دو پسرش را نيز وصيت كرد تا با اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ، و آزمند شهادت در كنار ايشان باشند ، آن دو نيز به اين وصيت عمل نمودند و در صفين و در ركاب آن حضرت به شهادت رسيدند . خود حذيفه هم پس از چند روز در همان مدائن درگذشت ، در حالى كه اين گزارش چنين نشان مي‌دهد كه وى در كوفه بوده است و اين امر خود از علائم دروغين بودن آن است .

الفتن 1 / 53 مشابه همين مضمون را از حذيفه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آورده است : « فتنه‌اى خواهد بود ، و آنگاه همبستگى و اتحاد خواهد شد ، باز فتنه‌اى به وقوع مي‌پيوندد كه همبستگى و اتحاد را در پى دارد ، سپس فتنه‌اى رخ مي‌نمايد كه عقل‌ها در آن سرگردان مي‌شود . »

مقصود از فتنه‌ى نخست ، قتل عثمان است و مراد از دومين فتنه ، جنگ‌هايى است كه بر ضدّ حضرت امير ( عليه السلام ) برپا مي‌شود و منظور از سومين آن ، فتنه‌ى بنى اميه است ، و اين با عقيده خوارج هماهنگ است .

برخى روايات از چهار فتنه سخن مي‌راند

الفتن 1 / 54 از عمران بن حصين از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « چهار فتنه خواهد بود ؛ در نخستين آنها ، خونريزى مباح مي‌شود ، در دومين فتنه خون و مال مردم حلال شمرده مي‌شود ، و در سومى خون و مال و ناموس ، و فتنه‌ى چهارم دجال است . »

المعجم الكبير طبرانى 18 / 180 مشابه آن را آورده است ، اما در آن سخنى از فتنه‌ى چهارم يعنى دجال نيست ، امرى كه به دستبرد كعب‌الاحبار در حديث اشاره دارد ! ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به المعجم الاوسط 8 / 109 ، حلية الاولياء 6 / 23 ، جمع الجوامع 1 / 481 و جامع المسانيد 9 / 434 .

مجمع الزوائد 7 / 308 آن را از طبرانى نقل مي‌كند ولى به سبب وجود ابن لهيعه در سند ، آن را تضعيف مي‌نمايد ،

در حالى كه شمارى وى را توثيق كرده‌اند .

الفتن 1 / 53 از عبدالله از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « در امتم چهار فتنه خواهد بود كه در چهارمي ، هلاكت و نابودى است . . . در اسلام چهار فتنه به وقوع مي‌پيوندد كه چهارمى آنان را تسليم دجال مي‌كند . »

الفتن 1 / 57 از حذيفه روايت مي‌كند : « سه فتنه خواهد بود كه چهارمين آنها ، دجال را در

--------------------------- 166 ---------------------------

پى دارد ؛ يكى بارش سنگ‌هاى آتشين ، ديگرى بارش سنگ‌هاى سياه داغ ، سومى تاريكى و ظلمت ، و ديگرى فتنه‌اى است كه مانند دريا موج مي‌زند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز حلية الاولياء 1 / 273

همو در 1 / 67 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « پس از من چهار فتنه به سراغ شما خواهد آمد : چهارمين آنها ، فتنه اى كر ، كور و فراگير است كه امت ، در بلا مانند پوست ساييده مي‌شوند ، و چنان مي‌شود كه معروف ، منكر و منكر ، معروف مي‌گردد و قلب‌هايشان مي‌ميرد ، هم‌چنان‌كه بدن‌هايشان مي‌ميرد . »

همان 1 / 55 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « پس از من چهار فتنه خواهد بود : در فتنه‌ى نخست ، خون‌ها ريخته مي‌شود ، در دومين آنها ، خون و مال مردم حلال شمرده مي‌شود ، و در سومى خون و مال و ناموس ايشان ، چهارمين فتنه ، كور و كر است و امتم در آن ، مانند پوست ساييده مي‌شوند . »

در 1 / 56 چنين آمده است : « . . . چهارمين فتنه ، رميده وسخت و فراگير است و همچون موج دريا ، به تلاطم در مي‌آيد ، به گونه‌اى كه هيچ يك از مردم ، پناهگاهى در مقابل آن نمي‌يابد . آن فتنه ، بر گرد شام مي‌گردد ، عراق را در بر مي‌گيرد و جزيره را با دست و پايش ، در هم مي‌كوبد ، و امت در بلا به مانند پوست ساييده مي‌شوند ، آنگاه هيچ يك از مردم نمي‌تواند بگويد بس است ، بس است ، آن را از هيچ نقطه‌اى محو نمي‌كنند مگر آنكه از ناحيه‌اى ديگر رو مي‌آورد . »

ابن‌حماد در ادامه از ابوهريره نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى آيه ذيل گفتند :

« قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انعام / 65

بگو : او تواناست كه از بالاى سرتان يا از زير پاهايتان عذابى بر شما بفرستد يا شما را گروه گروه به هم اندازد [ و دچار تفرقه سازد ] و عذاب بعضى از شما را به بعضى [ ديگر ] بچشاند ؛ چهار فتنه به وقوع مي‌پيوندد : در فتنه‌ى نخست ، ريختن خون روا شمرده مي‌شود ، در دومى خون و مال مردم حلال به شمار مي‌آيد ، و در سومين فتنه خون و مال و ناموس آنان ، چهارمى كور و ظلمانى است و همچون موج دريا به تلاطم در مي‌آيد ، و چنان

--------------------------- 167 ---------------------------

مي‌گسترد كه خانه‌اى از عرب نمي‌ماند مگر آنكه در آن وارد مي‌شود . »

ابن‌حماد سپس مي‌نويسد : « ارطاة بن منذر مي‌گويد : به ما خبر رسيده كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : چهار فتنه در امتم رخ خواهد داد كه در آخرين آنها امتم گرفتار فتنه‌هايى پياپى مي‌گردد : در اولين فتنه ، چنان به امت بلا مي‌رسد كه مؤمن مي‌گويد : اين فتنه هلاكت من است ، ولى بر طرف مي‌شود . در فتنه‌ى دوم نيز مؤمن مي‌گويد : اين هلاكت من است ، اما باز بر طرف مي‌گردد . سومى آن است كه هرگاه مي‌گويند به پايان رسيد ، امتداد مي‌يابد ، و در فتنه‌ى چهارم به كفر در مي‌آيند ، و اين زمانى است كه امت گاه با اين است و گاه با آن ، بدون آنكه پيشوايى و اتحادى داشته باشد . سپس مسيح خواهد آمد ، آنگاه خورشيد از مغرب خود طلوع مي‌كند . در نزديكي‌هاى قيامت ، هفتاد و دو دجال خواهند بود كه از برخي ، تنها يك نفر پيروى مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . از همين منبع در جمع الجوامع 1 / 481

نگارنده : اين عبارات چيزى جز خيالات و آمال كعب الاحبار و امثال وى - نسبت به قرب به پايان رسيدن دوران اين امت با خروج دجال پادشاه يهوديان - نيست ! و ليكن نابخردان ،

اين بافته‌ها را به احاديثى نبوى مبدّل كردند ! گواه دروغين بودن آن ، اين است كه دجالى كه آنها وعده داده بودند كه به هنگام فتح قسطنطنيه قيام مي‌كند ، هنوز خروج نكرده است !

شاهد ديگر دروغ بودن آن ، روايتى است كه الفتن 1 / 57 از عمير بن هانى آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « در فتنه‌ى احلاس ، مردمان مال و خانواده‌شان را از دست مي‌دهند و مي‌گريزند ، در فتنه‌ى سراء ، دود آن فتنه ، از زير پاى مردى كه مي‌پندارد از من است در حالى كه چنين نيست ، بيرون مي‌آيد ، اولياى من تنها پارسايان هستند . و سپس مردمان بر مردى اجتماع مي‌كنند . آنگاه فتنه‌اى سخت خواهد بود كه هرگاه گويند پايان يافت ، امتداد مي‌يابد چنان كه خانه‌اى از عرب نمي‌ماند مگر آنكه در آن وارد مي‌شود . در آن فتنه شخص مي‌جنگد ولى نمي‌داند در راه حق مي‌جنگد و يا باطل ، پيوسته چنين است تا آنكه به دو خيمه [ و گروه ] تقسيم شوند : خيمه‌ى ايمان كه هيچ نفاقى در آن نيست و خيمه‌ى نفاق كه هيچ ايمانى در آن نيست ، وقتى گرد آمدند ، همان روز و يا فرداى آن دجال را خواهى ديد . »

--------------------------- 168 ---------------------------

مقصود راوى از « مردى كه مي‌پندارد از من است در حالى كه چنين نيست » حضرت امير ( عليه السلام )

است و « كسى كه مردمان بر او اجتماع مي‌كنند » معاويه ، و « فتنه‌اى كه شخص در آن مي‌جنگد ولى نمي‌داند . . . » فتنه‌ى ابن زبير و ديگران .

هدف آنها از اين روايت آن است كه بگويند جنگ حضرت علي ( عليه السلام ) با شورشيانى كه بر آن حضرت خروج كرده بودند ، فتنه بوده و خود او مسؤوليت آن را بر عهده دارد ، به علاوه آنكه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از او بيزارى جسته است ! ! !

لذا آنان چنين مي‌پندارند كه بر آن حضرت لازم بود در قبال شورشيان سكوت اختيار كند تا آنها بتوانند سرزمين‌ها را بگيرند و بر ايشان پيروز شوند ! و اين در حالى است كه هر كسى كه بر ابوبكر ، عمر ، عثمان و معاويه خروج كند ، كافر و شورشى است و در ميان مسلمانان تفرقه افكنده است و بر آنان و نيز مسلمين واجب است كه به نبرد با او بپردازند و او را از به فساد كشاندن امت منع كنند !

باعث تأسف است كه اينان ، اين عبارت « سپس فتنه‌ى سراء خواهد بود كه دود آن ، از زير پاى مردى از اهل‌بيتم كه مي‌پندارد از من است در حالى كه چنين نيست ، بيرون مي‌آيد ، اولياى من تنها پارسايان هستند » را كه براى ايشان محبوب جلوه داده شده ،

زياد روايت كرده‌اند !

احمد در مسند 2 / 133 از عبدالله‌بن‌عمر چنين روايت كرده است : « نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نشسته بوديم كه از فتنه‌ها ياد كرد و در اين باره مطالب زيادى گفت ، تا آنكه سخن از فتنه‌ى احلاس به ميان آورد . شخصى پرسيد : اى رسول‌خدا ! فتنه‌ى احلاس چيست ؟ گفتند : فتنه‌اى كه در آن مردمان مي‌گريزند و مال و خانواده‌شان را از دست مي‌دهند . سپس فتنه‌ى سراء رخ مي‌دهد كه فساد - يا دود - آن از زير پاى مردى از اهل‌بيتم كه مي‌پندارد از من است و حال آنكه چنين نيست ، بيرون مي‌زند ، اولياى من تنها پارسايان هستند . سپس مردمان بر گرد مردى اجتماع مي‌كنند ، آنسان كه بر جايى متزلزل بنشينند . آنگاه فتنه‌اى سخت به وقوع مي‌پيوندد كه كسى از اين امت را رها نمي‌كند مگر آنكه به او لطمه‌اى وارد مي‌آورد ، و هرگاه بگويند پايان يافت ، امتداد مي‌يابد . شخص در آن فتنه صبح مؤمن است ولى شب هنگام كافر مي‌شود ، و هم چنان ادامه مي‌يابد تا آنكه مردمان به دو خيمه تقسيم شوند : يكى

--------------------------- 169 ---------------------------

خيمه‌ى ايمان است كه هيچ نفاقى در آن نيست و ديگرى خيمه‌ى نفاق است كه هيچ ايمانى در آن نيست ، زمانى كه چنين شد در همان روز و يا فرداى آن ، منتظر دجال باشيد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز سنن ابى داود 2 / 299 ، المستدرك حاكم 4 / 466 - وى روايت را صحيح دانسته است - ، حلية الاولياء 5 / 158 ، مسند الشاميين 3 / 401 ، علل الحديث ابن ابى حاتم 2 / 417 ، الدرالمنثور 6 / 56 و . . .

در معالم السنن 4 / 336 مي‌نويسد : « اضافه‌ى فتنه به احلاس براى آن است كه دوام و طول مدت درنگ آن را برساند . زيرا به كسى كه خانه نشين است و از آن جدا نمي‌شود مي‌گويند كه حلس [ فرش ] خانه است . حلس را در خانه مي‌گسترند و تا زمانى كه آن را بر ندارند ،

از آنجا تكان نمي‌خورد . »

نگارنده : ريشه‌ى تمام اين افترائات را بايد نزد بخارى جست ، وى از عمرو عاص روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از آل ابى طالب علناً بيزارى جست !

وى در صحيح خود 7 / 73 از قيس بن حازم از عمرو بن عاص چنين نقل مي‌كند : « شنيدم پيامبر آشكارا و نه مخفيانه فرمود : آل ابي . . . . . - عمرو بن عباس [ استاد بخارى ] گويد : اينجا در كتاب محمد بن جعفر [ استاد عمرو بن عباس ] سفيد است - اولياى من نيستند ، اولياى من تنها خدا و مؤمنان‌صالحند . »

ابن قيم ، بنيانگذار مكتب و مدرسه‌ى فكرى جوزيه در كتابش زاد المعاد 5 / 158 سعى كرده تا سخن بخارى را توجيه كند ، لذا پنداشته كه مقصود پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) خاندان

پدرش هستند !

ليكن ابن حجر عسقلانى اعتراف مي‌كند كه اصل عبارت بخاري ، آل ابى طالب است و در صدد بر آمده تا آن را به نحوى ديگر توجيه نمايد . وى در فتح البارى 10 / 352 مي‌گويد : « خطابى گويد : اينكه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌گويد آنان اولياى من نيستند ، مقصود ولى از جهت خويشاوندى و اختصاص است نه ولى در دين ، ولى ابن تين ترجيح داده كه مقصود آنهايى باشند كه اسلام نياوردند و همين رجحان دارد ، زيرا از جمله‌ى آل ابى طالب ، على و جعفر هستند كه به خاطر سابقه ، قدمت در اسلام و يارى دين ، از نزديكترين كسان به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌باشند . »

وى در ادامه مي‌نويسد : « بعضى در صحت اين حديث اشكال كرده‌اند ، زيرا برخى از راويان

--------------------------- 170 ---------------------------

آن را به نصب ، دشمنى و انحراف از حضرت على و اهل‌بيت او ، نسبت داده‌اند . . . اما عمرو عاص ، اگر چه ميان او و علي ، اختلاف بود ، هرگز نمى توان او را متّهم نمود [ كه دروغ گفته است ] ( ! ) و از سويى اين حديث توجيه صحيحى دارد كه هيچ گونه نقص و ايرادى را در مؤمنان آل ابى طالب به دنبال ندارد ، و آن اين است كه بگوييم مراد از اينكه اولياى من نيستند ، آن است كه مجموعه‌ى آل ابى طالب با تمام افراد آن چنين نيستند [ نه اينكه هيچ يك از آنها ولى من نباشند ] ، به علاوه احتمال آن نيز مي‌رود كه مقصود از آل ابى طالب ، خود ابوطالب باشد ( ! ) و چنين اطلاقى جائز است » !

مقصود اين ناصبي‌ها آن است كه عمرو عاص به دروغ گويى متّهم نشود ، نتيجه‌اش هر چه كه باشد ، باشد !

ابن ابى الحديد نيز در شرح خود 4 / 64 تصريح مي‌كند كه عبارت ، آل ابى طالب بوده است .

آنان از حديث بخارى مسرور و شادمانند ، گويا اعلان نبوى بيزارى از حضرت على و عترت ( عليهم السلام ) است !

آنان تمنا دارند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از حديث ثقلين ، وجوب صلوات بر آل در كنار ايشان و ده‌ها حديث ديگر كه فرمان به اطاعت از آنان مي‌دهد ، باز گردد و تجديد نظر كند ! بلكه فراتر آنكه تمناى آن دارند كه آياتى از قرآن كه درباره‌ى آنان است ، نسخ گردد !

ابن تيميه در منهاج السنة 7 / 76 مي‌نويسد : « در حديث صحيح است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : آل بنى فلان ، اولياى من نيستند ، اولياى من تنها خدا و مؤمنان صالح‌اند . پيامبر بيان كرده است كه اولياء او مؤمنان صالحند ، و نيز در حديث ديگر است : اولياى من تنها پرهيزكارانند ، هر زمان و هر كجا كه باشند . » ( 1 ) ( 1 ) . ابن تيميه با اين حديث سر و صداى بسيارى به راه انداخته است . وى آن را در الفتاوى 10 / 543 ، دقائق التفسير 2 / 48 ، مجموع الفتاوى 11 / 164 ، 27 / 435 و 28 / 227 و 543 و جامع الرسائل / 510 آورده است . ابن قيم نيز در جلاء الافهام / 226 ، ابن رجب در جامع العلوم والحكم / 347 و ابن حجر در تغليق التعليق 5 / 86 روش ابن تيميه را در پيش گرفته‌اند .

اما خداوند دروغشان را برملا كرده است چرا كه حديث جعلى آنها ، صراحت دارد در اينكه خروج دجال ، چهل سال پس از فتنه‌ى علي ( عليه السلام ) ( ! ) است .

--------------------------- 171 ---------------------------

ابن‌حماد در الفتن 2 / 686 به نقل از حذيفه آورده است : « پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) تا قيامت ، چهار فتنه خواهد بود : اوّلى پنج سال است [ مقصودش خلافت حضرت علي ( عليه السلام ) است كه پنج سال بود ] ، دومى بيست سال ، سومى نيز بيست سال و چهارمى دجال است . »

و دجال ، آن گونه كه آنان گمان كردند ، چهل سال پس از خلافت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آشكار نشد !

برخى روايات پنج فتنه را عنوان كرده است

ابن ابى حاتم در علل الحديث 2 / 411 از عمارة بن عبيد ، بزرگى از جشعم آورده است : « شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى ما از پنج فتنه سخن به ميان مي‌آورد كه چهار تاى آن را مي‌دانم كه گذشته و پنجمين آنها در ميان شما اهل شام است . ( 1 ) ( 1 ) . اين مطلب زمانى است كه عبد الرحمان بن محمد بن اشعث در مصاف با حجاج شكست خورد .

عمارة در ادامه گفت : اگر به پنجمين فتنه برخوردى و توانستى كه در خانه‌ات بنشيني ، چنين كن ، و اگر هم توانستى سوراخى در زمين پيدا كنى و در آن داخل شوي ، چنين كن . »

الفتن 1 / 51 از حزن بن عبد عمرو چنين نقل مي‌كند : « در غزوه طوانه ( 2 ) ( 2 ) . شهرى داخل روم در نزديكى انطاكيه كه حكومت آن بين مسلمانان و روميان دست به دست مي‌گشت و در سال 88 هجرى مسلمين در آنجا شكست سختى خوردند ، ر . ك به تاريخ مدينة دمشق 26 / 444

وارد روم شديم و در دشتى فرود آمديم . من افسار چارپايان يارانم را گرفتم و ريسمان آنها را باز كردم و آنان در پى چيزى براى خوردن رفتند ، در همين حال بودم كه شنيدم كسى مي‌گويد : السلام عليك و رحمة الله و بركاته ، برگشتم و مردى را ديدم كه جامه‌هايى سفيد در بر داشت ، گفتم : السلام عليك و رحمة الله و بركاته ، او گفت : آيا از امت احمدي ؟ پاسخ دادم : آري ، گفت : پس صبورى كنيد كه اين امت ، امتى مرحومه است ، خداوند پنج فتنه و پنج نماز را براى شما قرار داده است ، گفتم : آنها را برايم نام ببر ، گفت : به خاطر بسپار : يكى فوت پيامبرتان است كه نام آن فتنه در كتاب خدا ، بغته است ، پس از آن فتنه‌ى قتل عثمان است كه در كتاب خدا صماء نام دارد ، سپس فتنه‌ى ابن زبير است كه در كتاب خداوند ، عمياء نام دارد ، آنگاه فتنه‌ى

ابن اشعث خواهد بود كه در كتاب الله بتيراء ناميده شده است ، سپس پشت كرد در حالى كه مي‌گفت : صيلم باقى مانده است ، صيلم باقى مانده است ، و من نفهميدم به كجا رفت . »

--------------------------- 172 ---------------------------

ابن اشعث ، همان عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قيس كندى است . اشعث در زمان امير مؤمنان ( عليه السلام ) سركرده‌ى منافقان بود ، تاريخ زندگى او پر است از نيرنگ و نفاق .

وى در قالب هيئتى از كنده نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آمد و اظهار اسلام نمود . چندى نگذشت كه به همراه بنى وليعه مرتد شد و پس از مدتى به اسارت مسلمين در آمد . اشعث از مسلمانان درخواست نمود تا او را به نزد ابوبكر ببرند ، وى نيز او را آزاد كرد و گرامى داشت و خواهرش را به ازدواج او در آورد ! ابوبكر بعدها از اينكه او را به قتل نرساند ، پشيمان شد !

يعقوبى در تاريخ خود 2 / 137 روايت مي‌كند : « ابوبكر ، در آن بيمارى كه منجر به فوتش شد ، حسرت مي‌خورد و آرزو مي‌كرد كه اى كاش برخى از كارها را انجام نداده بود ، و از جمله‌ى آنها يورش به خانه‌ى حضرت فاطمه زهرا ( عليها السلام ) بود ، او همچنين آرزو مي‌كرد كه اى كاش برخى كارها را انجام داده بود و مي‌گفت : اى كاش مي‌گذاشتم گردن اشعث بن قيس را بزنند ، زيرا چنين گمان دارم كه او با هيچ شرّ و بدى مواجه نمي‌شود ، مگر آنكه در راستاى آن تلاش مي‌كند . » !

دشمنى اشعث با امير المؤمنين ( عليه السلام ) از دشمنى عبدالله بن ابى بن سلول با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بدتر بود . امام صادق ( عليه السلام ) مي‌فرمايند : « اشعث بن قيس ، در خون امير المؤمنين ( عليه السلام ) شركت جست ، دخترش جعده ، امام حسن ( عليه السلام ) را مسموم كرد و محمد پسرش ، در خون امام حسين ( عليه السلام )

شركت كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . كافى 8 / 167

اشعث مزدور معاويه بود و پس از هلاكتش ، پسر و نوه‌اش محمد و عبدالرحمان ، به ترتيب به جاى او رياست قبيله‌ى كنده را بر عهده گرفتند . اين دو ، با معاويه و سپس با يزيد بودند . بعدها عبدالرحمان در بصره و جنوب ايران بر ضد مروانيان شوريد و جنگى طولانى ميان او با آنها در گرفت كه در نهايت ، عبد الملك بن مروان وى را به قتل رساند .

بنابراين شورش او از لحاظ مكانى و زمانى محدود است و نمي‌تواند فتنه‌اى براى تمام امت به شمار آيد ، و ليكن راوى روايت فتنه‌هاى پنجگانه را تحريف كرده و حركت وى را پنجمين فتنه‌ى

--------------------------- 173 ---------------------------

موعود به حساب آورده است ، و سپس چنين پنداشته كه هاتفى در دشت طوانه آن را گفته است .

تنها نقلى كه در اين رابطه قابل توجه است ، آن است كه ابن‌حماد در الفتن 1 / 51 از عاصم بن ضمره آورده كه حضرت علي ( عليه السلام ) فرمود : « خداوند در اين امت پنج فتنه قرار داده است : ابتدا فتنه‌اى عام ، بعد فتنه‌اى خاص ، آنگاه فتنه‌اى عام ، سپس فتنه‌اى خاص ، و آنگاه فتنه‌ى سياه و ظلمانى كه مردمان [ در آن ] هم چون چارپايان مي‌شوند ، سپس آرامشى خواهد بود ،

و پس از آن كسانى مي‌آيند كه به گمراهى دعوت مي‌كنند . اگر در آن هنگام خليفه‌اى الهى وجود داشت ، همراه او باش . »

المصنف عبدالرزاق 11 / 356 آن را چنين آورده است : « در اين امت پنج فتنه قرار داده شده است : فتنه‌اى عام ، سپس فتنه‌اى خاص ، بعد فتنه‌اى عام ، آنگاه فتنه‌اى خاص ، و سپس فتنه‌اى كور ، كر و فراگير كه در آن ، مردمان مانند چارپايان خواهند شد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المصنف ابن ابى شيبه 8 / 599 ، المستدرك حاكم 4 / 437 و 504 - و آن را صحيح دانسته - و الملاحم ابن المنادى / 75

تفسير فتنه‌ى خاص و فتنه‌ى عام در اين روايات دشوار است و از آن دشوارتر ، مشخص كردن زمان آنهاست !

برخى روايات هم از هفت فتنه سخن گفته‌اند

الفتن ابن‌حماد 1 / 55 در اين باره چنين آورده است : « عبدالله بن مسعود مي‌گويد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به ما فرمود : من شما را از هفت فتنه كه پس از من خواهد بود ، برحذر مي‌دارم : فتنه‌اى كه از مدينه رو مي‌آورد ، فتنه‌اى در مكه ، فتنه‌اى از يمن ، فتنه‌اى از سوى شام ، فتنه‌اى از شرق ، فتنه‌اى از غرب و فتنه‌اى كه از دل شام رخ مي‌نمايد كه فتنه‌ى سفيانى است .

ابن‌مسعود مي‌گويد : برخى از شما آغاز فتنه را درك مي‌كنيد و شمارى از امت ، انجام آن را درمي‌يابند .

وليد بن عياش مي‌گويد : فتنه‌ى مدينه توسط طلحه و زبير به وقوع پيوست ، فتنه‌ى مكه فتنه‌ى عبدالله بن زبير بود ، فتنه‌ى يمن توسط نجدة [ بن عامر حرورى ] واقع شد ، فتنه‌ى

--------------------------- 174 ---------------------------

شام از ناحيه‌ى بنى اميه بود و فتنه مشرق هم توسط اينان [ عباسيان ] رخ خواهد داد . » ( 1 ) ( 1 ) . حاكم در المستدرك 4 / 468 آن را حديثى صحيح مي‌شمارد .

نگارنده : وليد بن عياش از پيروان بني‌اميه است .

فتنه‌هاى متصل به ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

هدف ما فتنه‌هاى متصل به ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است . رواياتى كه از اين فتنه‌ها سخن به ميان مي‌آورد ، يا به صراحت و يا به كمك قرائن ، اتصال آنها را به زمان ظهور ايشان بيان مي‌كند . احاديث بسيارى در اين باره وجود دارد كه به عنوان نمونه به روايتى كه عبدالرزاق نقل مي‌كند ، اشاره مي‌شود .

وى در المصنف 11 / 371 از ابو سعيد خدرى مي‌آورد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بلايى را كه به اين امت مي‌رسد ، چنين وصف نمودند : چنان مي‌شود كه آدمى پناهگاهى نمي‌يابد كه از ظلم ، بدان پناه ببرد . آنگاه خداوند مردى از عترت و اهل‌بيتم را برمي‌انگيزد و به دست او زمين را

پر از عدل و داد مي‌كند ، همانسان كه از ستم و بيداد آكنده شده است . اهل آسمان و زمين از وى راضى و خشنود مي‌شوند . آسمان هر چه باران دارد ، پى در پى فرو مي‌فرستد و زمين هر آنچه آب دارد ، بيرون مي‌دهد ، آن گونه مي‌شود كه زندگان آرزو مي‌كنند كه اى كاش مردگان نيز حضور داشتند . او در اين حال ، هفت ، هشت و يا نه سال زندگى [ حكومت ] مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . الفتن 1 / 358 روايت را بدون قسمت پايانى آن كه در مورد مدت حكومت امام ( عليه السلام ) است ، آورده است . حاكم در المستدرك 4 / 465 آن را نقل كرده ، صحيح مي‌شمارد ، و نيز التذكرة قرطبى 2 / 700 و شرح المقاصد 2 / 307 ، تفتازانى نيمه‌ى نخست حديث را مانند عبدالرزاق نقل مي‌كند و مي‌نويسد : عالمان معتقدند كه او امامى است عادل از نسل فاطمه كه خداوند هر زمان بخواهد ، او را مي‌آفريند و براى نصرت دينش برمي‌انگيزد . همچنين الدرالمنثور 6 / 58

و الصواعق المحرقة / 63

نگارنده : اين حديث يكى از واضح‌ترين احاديث فتن است و تصريح دارد بر اين كه فتنه‌ى آخر ، تمام مسلمانان را فرا مي‌گيرد و تا ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ادامه مي‌يابد ، هم چنان‌كه به سرنوشت عموم امت نيز اشاراتى دارد .

--------------------------- 175 ---------------------------

حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در زمان اختلاف ميان مردم و بروز نابساماني‌ها ،

در امت من برانگيخته مي‌شود

مسند احمد 3 / 37 از ابى سعيد خدرى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آورده است : « شما را به مهدى بشارت مي‌دهم . او در زمان اختلاف ميان مردم و نابساماني‌ها ، در ميان امت من برانگيخته مي‌شود و زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، چنان‌كه پر از ظلم و ستم شده است . اهل آسمان و زمين از او راضى و خشنود مي‌شوند . او اموال را به طور صحيح تقسيم مي‌كند .

مردى پرسيد : صحيح يعنى چه ؟ فرمود : تقسيم به مساوات بين مردم . خداوند قلوب امت محمد را مملو از غنا و بي‌نيازى مي‌كند و عدالت او همه را فرا مي‌گيرد ، چنان كه او كسى را فرمان مي‌دهد تا ندا كند كه چه كسى به مال نياز دارد ؟ و تنها يك نفر برمي‌خيزد ، پس او به آن شخص مي‌گويد : به نزد خزانه دار برو و بگو : مهدى تو را امر مي‌كند كه به من مالى بدهي . پس آن خزانه‌دار مي‌گويد : بى حساب بردار . او هم بر مي‌دارد و هنگامى كه آن اموال را در دامن خود مي‌ريزد و ذخيره مي‌كند ، پشيمان شده مي‌گويد : من آزمندترين كس در امت محمد هستم ، آيا من هم نمي‌توانستم مانند ديگران باشم ! پس آن اموال را بر مي‌گرداند ولى از او پس نمي‌گيرند و مي‌گويند : ما آنچه را كه عطا كرديم ، پس نمي‌گيريم . به مدت هفت ، هشت و يا نه سال چنين وضعيتى خواهد بود . و هيچ خيرى در زندگى پس از او نيست . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در همان كتاب / 52 ، الملاحم ابن المنادى / 42 - با تفاوتى اندك - ، مجمع الزوائد 7 / 313 - وى گويد : ترمذى و ديگران ، روايت را با اختصار بسيارى گزارش كرده‌اند ، احمد با چند سند آورده ، ابو يعلى نيز آن را با اختصار بسيار نقل مي‌كند و راويان نقل احمد و ابو يعلى ثقه‌اند - ، نيز ر . ك به الدرالمنثور 6 / 57 ، الصواعق المحرقة / 166

در منابع شيعي ، دلائل الامامة / 249 از ابو سعيد خدرى آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « شما را به مهدى بشارت باد ، او در آخرالزمان در شدت و سختى مي‌آيد و خداوند براى او زمين را از عدل و داد آكنده مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . همو در / 252 از ابو سعيد خدري ، مشابه حديث احمد را نقل مي‌كند .

شيخ طوسى در غيبت / 111 از ابو سعيد خدري ، روايتى مشابه روايت احمد نقل مي‌كند تا آنجا كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌فرمايد : « اهل آسمان و زمين از او راضى و خشنود مي‌شوند . » آنگاه روايتى چنين از آن حضرت نقل مي‌كند : « شما را به مهدى بشارت باد - و اين را سه بار فرمودند - ،

--------------------------- 176 ---------------------------

او به هنگام اختلاف ميان مردم و نابسامانى شديد قيام مي‌كند ، پس زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، بعد از آنى كه آكنده از ظلم و ستم شده است . او قلوب بندگان خدا را مملو از غنا و بي‌نيازى مي‌نمايد و عدالتش همه را فرا مي‌گيرد . »

نگارنده : از روايت شيخ طوسى و طبرى امامى معلوم مي‌شود كه بر روايت ابو سعيد خدرى افزوده‌اند ، و اين شگرد راويان وابسته به دستگاه حاكم است !

ظهور پس از زمانى سخت و ناگوار

مسند ابو يعلى 2 / 356 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آورده است : « در آخرالزمان ، در زمانى سخت و ناگوار ، امامى خواهد بود كه بخشنده‌ترين مردم است . شخصى نزد او مي‌آيد و او مقدار بي‌شمارى در دامنش مي‌ريزد ، [ چنان كه ] صدقه‌اى كه آن شخص از آن مال مي‌پردازد ، براى كسى كه آن را دريافت مي‌كند و خانواده‌اش كافى است ، و اين به جهت خيرى است كه به مردم مي‌رسد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مسند ابن جعد 2 / 795 ، سيوطى در الحاوى 2 / 63 مي‌نويسد : اين حديث را ابو يعلى و ابن عساكر با اندكى تفاوت ، از ابو سعيد روايت مي‌كنند . جمع الجوامع 1 / 1012 نيز آن را از حلية الاولياء و ابن عساكر از ابو سعيد آورده است .

الفتن 1 / 361 از ابوسعيد خدرى از پيامبر اكرم ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كند : « مردى از اهل‌بيت من در زمانى ناگوار و هنگام بروز فتنه‌ها قيام مي‌كند كه بخشش او بدون شمارش است و او را سفاح [ كسى كه خون دشمنانش را مي‌ريزد ] گويند . »

نگارنده : در احاديث شيعه و سني ، نام سفاح به عنوان يكى از اوصاف حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آمده است ، و ليكن ممكن است توسط راويان دربار عباسى بدان افزوده شده باشد تا بر سفاح آنان منطبق گردد و لذا تعدادى از منابع ، حديث را بدون ذكر سفاح نقل مي‌كنند . ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به المصنف ابن ابى شيبه 8 / 678 و . . .

نگهبانان زياد مي‌شوند و كنيزان به حكومت مي‌رسند

طبرانى در المعجم الكبير 18 / 51 از عوف بن مالك از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند :

« اى عوف ! چگونه خواهى بود وقتى كه اين امت ، هفتاد و سه فرقه شوند كه يكى در بهشت

--------------------------- 177 ---------------------------

است و ما بقى در آتش ؟

پرسيدم : چه زمانى چنين خواهد شد ؟ ! فرمود : وقتى كه نگهبانان زياد شوند ، كنيزان به حكومت برسند ، كودكان بر منبرها بنشينند ، قرآن را به آواز و غنا بخوانند ، مساجد زينت شوند ، منابر بلند ساخته شوند ، ثروت مسلمانان ميان عده‌اى خاص بگردد ، زكات به عنوان ماليات و جريمه تلقى شود ، امانت را غنيمت بدانند ، تفقّه [ و ژرف انديشى ] در دين براى غير خدا باشد ، مرد از زنش پيروى كند و از مادرش نافرمانى كرده و پدرش را دور نمايد ، آخرين افراد اين امت ، پسينيان اين امت ، پيشينيان آن را لعن مي‌كنند ، فاسق قوم ، رياست قبيله را عهده‌دار شود و پست‌ترين كس ، مهتر قوم گردد و شخص را به سبب ترس از شرّش ، اكرام كنند . در آن موقع ، چنين خواهد شد و مردم به شام پناه برند تا آنها را از دشمنانشان مصون دارد .

عوف گويد : پرسيدم : آيا شام فتح مي‌شود ؟ فرمود : آري ، به زودي ، و فتنه‌هايى پس از فتح شام رخ مي‌دهد ، سپس فتنه‌اى تيره و تاريك خواهد بود ، آنگاه فتنه‌ها يكى پس از ديگرى به وقوع مي‌پيوندد ، تا آنكه مردى از اهل‌بيتم خروج كند ، كه به او مهدى گفته مي‌شود . اگر وى را دريابي ، پيروى كن و از هدايت يافتگان باش . » ( 1 ) ( 1 ) . مجمع الزوائد 7 / 323 آن را نقل و بر مبناى ابن حبان توثيق مي‌كند .

آنگاه فتنه‌اى رخ مي‌دهد كه هرگاه گويند پايان يافت ، امتداد مي‌يابد !

الفتن 1 / 57 از ابو سعيد خدرى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « پس از من فتنه‌هايى رخ مي‌دهد كه يكى از آنها احلاس است . در آن فتنه مي‌گريزند و خانواده و مال خود را از دست مي‌دهند . سپس ، فتنه‌هايى سخت‌تر از آن به وقوع مي‌پيوندد ، آنگاه فتنه‌اى رخ مي‌دهد كه هرگاه بگويند به پايان رسيد ، امتداد مي‌يابد و چنان پيش مي‌رود كه خانه‌اى نمي‌ماند مگر در آن وارد مي‌شود و مسلمانى نمي‌ماند مگر آنكه بر او سيلى مي‌زند ، تا آنكه مردى از عترت من قيام نمايد . »

المعجم الاوسط 5 / 338 از طلحه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « پس از من فتنه‌اى خواهد بود كه گوشه‌اى

--------------------------- 178 ---------------------------

از آن آرام نمي‌گيرد ، مگر آنكه گوشه‌ى ديگرى به خروش مي‌آيد ، تا آنكه منادى از آسمان ندا دهد كه امير شما فلانى [ مهدى ] است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مجمع الزوائد 7 / 316

نگارنده : موجب شگفتى است كه طلحة بن عبيدالله حديث نداى آسمانى به نام حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را روايت كند ، با وجود اينكه آن حضرت ، از فرزندان اميرالمؤمنين و صديقه‌ى طاهره ( عليها السلام ) است و جبهه‌گيرى طلحه در مقابل حضرت امير و عترت ( عليهم السلام ) معروف است !

اين تعجب هنگامى بر طرف مي‌شود كه بدانيم بنى تيم ، پيوسته مي‌كوشيدند تا پس از ابوبكر و نيز پس از عمر و عثمان ، به خلافت برسند . صحيح مسلم 7 / 110 از عايشه نقل مي‌كند :

« پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در آن بيمارى كه به وفات ايشان منجر شد ، به من گفت : ابوبكر پدرت و نيز برادرت را فرا بخوان تا مطلبى را بنويسم ، زيرا هراس آن دارم كه آرزومندى آرزو كند و كسى بگويد كه من اولى هستم . » !

اما بعدها عائشه از ادعاى نصّ نبوى نسبت به خلافت پدر و برادرش كوتاه آمد و خلافت را براى پسر عمويش طلحه‌ى تيمى خواستار شد و ليكن به اين آرزو هم نرسيد . پس از عائشه انصار وى ادعا كردند كه موسى بن طلحه مهدى موعود است ! و لذا حديث طلحه در اين راستا مي‌باشد . به علاوه آنكه اسماعيل بن عياش تنها ناقل آن و دروغ پرداز است .

بدترين تمام فتنه‌ها پيش از ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

سنن الدانى / 161 نقل مي‌كند كه حكم بن عتيبه به امام باقر ( عليه السلام ) گفت : « شنيده‌ايم مردى از شما قيام مي‌كند كه به عدالت در ميان اين امت رفتار مي‌نمايد .

امام فرمود : ما نيز بدانچه مردم اميد دارند ، اميد داريم ، ما اميدواريم كه اگر از دنيا جز يك روز باقى نماند ، خداوند آن را چنان طولانى گرداند كه آنچه اين امت بدان اميد دارند ، واقع شود . پيش از آن فتنه‌اى است كه بدترين فتنه‌هاست ، شخص در آن ، به هنگام شب مؤمن ولى صبح كافر است و صبح مؤمن است ، ليكن شب كافر مي‌شود ! هركس از شما آن را درك نمود ، تقواى الهى در پيش گيرد و دين خود را حفظ نمايد و از فرش‌هاى خانه‌اش باشد . » ( 2 ) ( 2 ) . از همين منبع در عقد الدرر / 61 و الحاوى 2 / 81

--------------------------- 179 ---------------------------

فتنه‌ى گنج كعبه و كوه طلا در مجراى رود فرات

منابع سنى احاديث بسيارى - درباره‌ى نزاع ميان خانواده‌هايى كه حكومت را به دست دارند و يا حتى افراد يك خانواده ، بر سر گنجى كه در چاه زير كعبه مدفون است و اينكه پس از آن ، امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ظهور خواهد كرد - كه بر طبق مبانى رجالى ايشان صحيح است ، روايت كرده‌اند .

همچنين روايت كرده‌اند كه نزاعى بر سر كوهى از طلا كه مجراى رود فرات آن را آشكار مي‌كند ، رخ خواهد داد ، و بين چند گروه براى رسيدن به آن جنگ در خواهد گرفت ولى آنها بدان دست نمي‌يابند و در پى آن ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خواهد بود .

اما در منابع شيعى هيچ روايتى در اين باره ذكر نشده است .

احاديث پيرامون اين دو گنج ، در بعضى از منابع اهل‌سنت با هم خلط شده است .

سنن ابن ماجه 2 / 1367 از ثوبان از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « بر سر گنجى كه ميان شماست سه تن - كه هر سه خليفه زاده هستند - مي‌جنگند ، اما به هيچ كدام از آنها نمي‌رسد . آنگاه پرچم‌هاى سياه از طرف مشرق نمودار مي‌شود و چنان شما را مي‌كشند كه هيچ قومى چنان كشتارى نكرده است .

راوى مي‌گويد : سپس پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) چيزى گفتند كه به ياد ندارم ، بعد فرمودند : وقتى مهدى را ديديد ، [ نزد او برويد و ] با او بيعت كنيد ، اگر چه چهار دست و پا بر روى برف . زيرا او خليفه‌ى خدا مهدى است . » ( 1 ) ( 1 ) . در پاورقى روايت در سنن ابن ماجه آمده است : « مجمع الزوائد مي‌نويسد : اين سند صحيح است و راويان آن ثقه‌اند . حاكم در المستدرك آن را آورده و مي‌گويد : بنابر شرط شيخين صحيح است . » و نيز مسند رويانى / 123 ، الملاحم ابن المنادى / 44 ، المستدرك 4 / 463 - و هم‌چنان‌كه گذشت آن را بنابر شرط شيخين صحيح مي‌شمارد - ، دلائل النبوة بيهقى 6 / 515 و البيان شافعى / 489 - آن را صحيح مي‌شمارد - ، وى در / 520

آن را از طبرانى نقل مي‌كند و مي‌نويسد : اين حديث متنى حسن دارد كه - به حمد الله و حسن توفيقه - به اين طريق عالى به ما رسيده است و در آن دليلى بر شرافت حضرت مهدي ( عليه السلام ) است كه بر زبان راستگو ترين فرزندان آدم

[ رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله ) ] خليفة الله در زمين معرفى شده است . همچنين مصباح الزجاجة بوصيرى 4 / 203 وى آن را

صحيح مي‌شمارد .

سقاف در تناقضات الالبانى الواضحات 1 / 43 مي‌نويسد : « البانى در تخريج مشكاة المصابيح 3 / 1495 به شماره‌ى 5429 آن را ضعيف شمرده و گفته است : سند ضعيفى

--------------------------- 180 ---------------------------

دارد ، ولى پس از مدتى ديديم كه خود او دچار تناقض شده و در صحيحه‌ى خود 2 / 415 حديث شماره‌ى 772 آن را صحيح مي‌داند . پس اى صاحبان خرد عبرت گيريد ! »

ابن كثير در الفتن 1 / 42 به نقل از ابن ماجه روايت را آورده و مي‌نويسد : « اين روايت را تنها ابن ماجه آورده و سند آن قوى و صحيح است . و مقصود از گنج مذكور ، گنج كعبه است كه سه تن از فرزندان خلفاء براى دستيابى به آن با يكديگر مي‌جنگند ، تا آنكه آخرالزمان شود و مهدى خروج نمايد . قيام او از سمت مشرق است نه از سرداب سامراء ، آن گونه كه جاهلان رافضى مي‌پندارند . » !

نكاتى چند

1 . نزد شيعه و سني ، به تواتر روايت شده است كه امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از مكه ظهور مي‌كند ،

پس مقصود از ظهور ايشان از شرق ، مي‌بايستى آن باشد كه سرآغاز نهضت ، توسط ياران خراساني‌اش كه عرصه را آماده مي‌سازند ، از مشرق است . اما آنچه كه ابن كثير درباره‌ى ظهور امام از سرداب سامرا گفته ، حتى توسّط شيعيان ناآگاه هم گفته نمي‌شود ، چه رسد به عالمان شيعي . و اين از جمله تهمت‌ها و افترائات مخالفان شيعه است و وهابيان هم پيوسته به واسطه‌ى آن ، ما را به تمسخر مي‌گيرند و آن را در جهان نشر مي‌دهند !

2 . وهابيان ادعا مي‌كنند كه مهدي ، شخصى از اهالى منطقه بريده در سرزمين نجد است و محمد بن عبدالله نام دارد ، پيشواى آنان ابن باز هم آن را تأييد كرد . وهابيان او را به چچن فرستادند تا اين مطلب كه مهدى از شرق خروج مي‌كند ، بر او منطبق گردد !

آنها تنها اين حديث را اخذ كردند و چشمان خود را بر احاديث صحيحى كه صراحت دارد در اينكه ايشان از مكه قيام مي‌نمايد ، بستند . آنان بيرق‌هاى خراسان را كه براى نصرت

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌آيند ، به پرچم‌هاى طالبان تفسير كردند . اين نهايت تعصّب و ديده پوشى به عمد ، از احاديثى است كه نزد خودشان صحيح است !

3 . از جمله مطالبى كه بر سر زبان اهل مكه است ، آن است كه كعبه گنجى دارد كه در زير آن مدفون مي‌باشد . كتب تاريخ ، سيره و حديث روايات بسيارى درباره‌ى آن آورده‌اند كه ميزان

--------------------------- 181 ---------------------------

صحت آنها را نمي‌دانيم . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به تاريخ الطبرى 2 / 36 ، سيره ابن هشام 1 / 124 و سبل الهدى 10 / 190

4 . يگانه حديثى كه در منابع ما درباره‌ى گنج كعبه يافت مي‌شود ، آن است كه حميرى در قرب الاسناد / 82 از امام باقر از پدرانش ( عليهم السلام ) نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « تا وقتى كه حبشيان به شما كارى ندارند ، آنها را به حال خود رها كنيد . سوگند به خدايى كه جانم در دست اوست ، گنج كعبه را جز ذو السويقتين بيرون نمي‌آورد . »

مسند احمد 5 / 371 اين روايت را از ابو امامه از مردى چنين نقل مي‌كند : « شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌فرمود : تا وقتى حبشي‌ها به شما كارى ندارند ، آنها را به حال خود واگذاريد ، زيرا گنج كعبه را جز ذو السويقتين حبشي ، بيرون نمي‌آورد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز سنن نسائى 9 / 176 ، سنن ابو داود 2 / 316 ، مستدرك 4 / 453 - و آن را صحيح مي‌شمارد -

و مجمع الزوائد 5 / 303 - و آن را توثيق مي‌كند - .

نگارنده : حديث گنج كعبه ، از موضوع ما خارج است ، چون ارتباط صريحى به حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ندارد . به علاوه آنكه تمسك بدان صحيح نيست ، چرا كه با پندارهاى كعب‌الاحبار مبنى بر ويرانى كعبه موافقت دارد !

اما حديث گنج فرات و كوه طلايى كه در آن پديدار مي‌گردد را عبدالرزاق در المصنف 11 / 382 از ابوهريره روايت كرده است ، وى مي‌گويد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « فرات كوهى از طلا را نمايان مي‌كند و مردم بر سر تصاحب آن مي‌جنگند و از هر صد نفر ، نود نفر - و يا فرمود : نود و نه نفر - كشته مي‌شوند ، كه همه خود را اهل نجات مي‌ديدند . » ! ( 3 ) ( 3 ) . و نيز ر . ك به مسند احمد 2 / 261

الفتن ابن‌حماد 1 / 57 از عبدالله بن زرير غافقى چنين نقل مي‌كند : « شنيدم حضرت علي ( عليه السلام ) مي‌فرمود : چهار فتنه خواهد بود : فتنه‌ى سرّاء ، فتنه‌ى ضرّاء ، فتنه كذا و از معدن طلا ياد كردند ، آنگاه مردى از عترت پيامبر قيام مي‌كند و خداوند به دست وى امور مردم را اصلاح مي‌نمايد . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز عقد الدرر / 57 از ابن‌حماد ، الحاوى سيوطى 2 / 67 - وى روايت را بنابر شرط مسلم صحيح دانسته -

و جمع الجوامع 2 / 30

همان 1 / 239 چنين آورده است : « فرات كوهى از طلا و نقره را نمايان مي‌كند كه براى رسيدن به آن ، از هر نه نفر ، هفت نفر كشته مي‌شوند . اگر آن را درك كرديد ، بدان نزديك نشويد .

--------------------------- 182 ---------------------------

در روايت ديگرى آمده است : فتنه‌ى چهارم ، هيجده سال امتداد مي‌يابد و در حالى تمام مي‌شود كه فرات ، كوهى از طلا را نمايان كرده است . بر سر دست يا بى به آن ، از هر نه نفر ،

هفت نفر كشته مي‌شوند .

در روايتى ديگر آمده است : فتنه‌ى چهارم ، هيجده سال است و در حالى پايان مي‌يابد كه فرات ، كوهى از طلا را نمايان كرده است . مردم به آن هجوم مي‌آورند و از هر نه نفر ، هفت نفر كشته مي‌شوند . »

مسند احمد 5 / 139 از عبدالله بن حرث نقل مي‌كند : « من و ابى بن كعب زير ديوار قلعه‌ى قبيله‌ى حسان ايستاديم . ابى به من گفت : آيا نمي‌بينى كه رؤسا و بزرگان در طلب دنيا هستند ؟ گفتم : آري ، گفت : شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : نزديك است كه فرات ، كوهى از طلا را بنماياند . هنگامى كه مردمان از آن آگاه شوند ، به سوى آن مي‌روند . كسانى كه آنجا هستند مي‌گويند : به خدا قسم اگر مردم را واگذاريم تا از اين كوه بردارند ، كوه از بين مي‌رود . پس جنگى در مي‌گيرد كه از هر صد نفر ، نود و نه نفر كشته مي‌شوند . »

صحيح بخارى 9 / 73 مشابه روايت احمد را مي‌آورد و در آن آمده است : « نزديك است كه فرات گنجى از طلا را نمايان كند ، پس هر كس نزد آن حاضر شد چيزى از آن بر نگيرد . »

الجمع بين الصحيحين حميدى 3 / 98 از ابو هريره چنين آورده است : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه فرات ، كوهى از طلا را بنماياند كه مردم براى دست يا بى به آن ،

به جنگ مي‌پردازند و از هر صد نفر ، نود و نه تن كشته مي‌شوند . »

ابن‌حماد 1 / 239 از كعب چنين نقل مي‌كند : « قسمتى از فرات كه در شام و يا كمى دور تر از آن است ، محل تجمّعى عظيم خواهد بود . آنان براى رسيدن به اموال با يكديگر مي‌جنگند و از هر نه نفر ، هفت تن كشته خواهند شد . اين جريان پس از حادثه و مصيبتى در ماه رمضان است و نيز بعد از آنكه سه پرچم از يكديگر جدا شوند كه هر كدام پادشاهى را براى خود مي‌خواهد ، در ميان آنها مردى است كه عبدالله نام دارد . »

نگارنده : بر اساس قول كعب ، زمان نزاع بر سر گنج فرات پس از نداى آسمانى است .

--------------------------- 183 ---------------------------

فتنه‌اى كه پس از شهادت پنجمين شخص از اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

به وقوع مي‌پيوندد

به وقوع مي‌پيوندد

الفتن 1 / 117 روايتى را نقل مي‌كند كه جز با اعتقادات مذهبى ما شيعيان نمي‌توان آن را معنا كرد ، وى مي‌نويسد : « فرزند ابوهريره از پدرش از على بن ابى طلحه از ابن عباس روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : وقتى پنجمين شخص از اهل‌بيتم از دنيا برود ، آشوب و كشتار رخ مي‌دهد ، تا آنكه هفتمين آنان از دنيا رود . آنگاه پيوسته چنين خواهد بود تا مهدى

قيام نمايد . »

نعيم بن حماد [ صاحب كتاب ] گويد : « به من خبر رسيده كه شريك مي‌گويد :

او [ پنجمين ] ، ابن العفر - يعنى هارون - است كه پنجمين بود ، ولى ما گوييم كه هارون هفتمين بود و خداوند داناتر است . » ( 1 ) ( 1 ) . از همان منبع در الحاوى 2 / 83 و كنز العمال 11 / 247 با اندكى تفاوت

نگارنده : ابن‌حماد متوفاى 227 اين مطلب - كه پس از پنجمين شخص از اهل‌بيت ، كشت و كشتار خواهد بود تا آنكه هفتمين آنان از دنيا رود و آنگاه ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نزديك خواهد بود - را بر ملوك بنى عباس تطبيق داده و هفتمين آنها را هارون الرشيد كه پيش از سال دويست هجرى فوت كرده مي‌داند ، و بر اين اساس به قرب ظهور امام ،

بشارت داده است !

اما اين تفسير صحيح نيست ، زيرا اگر مقصود آن است كه از بنى عباس بيش از هفت تن

حكومت نخواهند كرد ، خلاف آن ثابت است ، و اگر مقصود آن است كه حضرت بقيةالله ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پس از هفتمين قيام مي‌كند ، چنين چيزى واقع نشده است !

از سويى عبارت رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله ) آن است كه « پنجمين شخص از اهل‌بيتم » و حال آنكه بنى عباس از اهل‌بيت ايشان نيستند . آن حضرت خود ، مقصود از اهل‌بيت را بيان كرده‌اند و آنان را در اميرالمؤمنين ، صديقه‌ى كبري ، حسنين و امامان از ذريه‌ى ايشان ( عليهم السلام ) منحصر دانسته‌اند .

احمد بن حنبل 4 / 107 نقل مي‌كند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « خدايا ! اينان اهل‌بيت من هستند

--------------------------- 184 ---------------------------

و اهل‌بيتم شايسته‌ترند . »

همو در 6 / 323 چنين روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به فاطمه فرمودند : همسر و دو پسرت را بياور ، فاطمه هم آنها را آورد ، پيامبر روى آنها عبايى فدكى انداخت ، آنگاه دستش را بر آنان نهاد و عرض كرد : خدايا ! اينان آل محمدند ، صلوات و بركات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده ، كه تو ستوده و والايي .

ام سلمه مي‌گويد : عبا را بالا زدم تا در ميان آنان داخل شوم ، پيامبر آن را از دستم كشيد

و فرمود : تو در راه خيري . »

پس اينان كه عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) هستند ، مقصود از اهل‌بيت مي‌باشند .

بنابراين به ناچار بايد گفت كه در حديث ، افتادگى وجود دارد ، زيرا معناى آن تنها در صورتى صحيح است كه بگوييم مراد از پنجمين و هفتمين ، پنجمين و هفتمين تن از امامان ربانى دوازده‌گانه ( عليهم السلام ) از عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) هستند ، همان كسانى كه ايشان در حجةالوداع در خطبه‌ى عرفات ، امت را به آنها بشارت داد و اولين آنها اميرالمؤمنين علي ( عليه السلام ) و آخرين آنان حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است . لذا اين حديث در اثر تحريف نمودن احاديث منابع ما به وجود آمده است .

فتنه‌ى عقيدتي ، پس از فقدان فرزند پنجم از فرزندان هفتمين

خزاز قمي ( رحمه الله ) در كفاية الاثر / 156 از محمد بن حنفيه از حضرت امير ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حديثى طولانى درباره‌ى فضيلت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) فرمودند : يا علي ! . . . پس از من فتنه‌اى رميده و سخت خواهد بود كه نزديك‌ترين دوستان و ياران انسان ، همه كنار مي‌زنند . اين ، زمانى خواهد بود كه شيعيانِ تو ، به پنجمين فرزند از هفتمين فرزندت دست نيابند . زمينيان و آسمانيان از نبود او محزون مي‌شوند و چه بسيار مرد و زن با ايمانى كه در نبود او متأسف ، اندوهگين و حيرانند !

آنگاه مدتى طولانى سر را به زير افكندند ، و سپس بالا آورده فرمودند : پدر و مادرم فداى كسى كه همنام و شبيه من و شبيه موسى بن عمران است . جامه‌هاى نور در بر دارد كه از پرتو قدس مي‌درخشد . گويا شيعيان را مي‌بينم كه در اوج نااميدى به سر مي‌برند ، آنگاه ندايى

--------------------------- 185 ---------------------------

مي‌شود كه هم‌چنان‌كه از نزديك به گوش مي‌رسد ، از دور نيز شنيده مي‌شود و رحمتى براى مؤمنان و عذابى براى منافقان خواهد بود .

حضرت علي ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : عرضه داشتم : آن ندا چيست ؟ فرمودند : سه نداست در ماه رجب : اولين آنها : آگاه باشيد ، لعنت خدا وند بر ظالمين است ، دوم آنكه قيامت نزديك شد ، و سومى پيكرى است آشكار كه در آغاز طلوع خورشيد مي‌بينيد و ندا مي‌كند : آگاه باشيد ، خداوند ، فلانى پسر فلانى - و نسب او را تا حضرت امير ( عليه السلام ) بيان مي‌كند - را برانگيخته است ، و در آن هلاكت ظالمان است .

در آن هنگام است كه فرج مي‌آيد و خداوند سينه‌هاى مؤمنان را شفا بخشيده و كينه‌ى قلب‌هايشان را مي‌زدايد . گفتم : اى رسول‌خدا ! پس از من چند امام خواهند بود ؟ فرمودند :

پس از حسين نه تن ، كه نهمين آنها قائم آنان است . » ( 1 ) ( 1 ) . سيد هاشم بحرانى در غاية المرام 1 / 212 اين حديث را از كتاب النصوص على الائمة الاثنى عشر شيخ صدوق ،

كه مع الاسف مفقود است ، نقل مي‌كند . نباطى عاملى هم قسمتى از آن را در الصراط المستقيم 2 / 128

آورده است ، و نيز ر . ك به عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 2 / 9 و غيبت نعمانى / 186

معناى حديث آن است كه مردم به پنجمين امامِ پس از امام هفتم از عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) يعنى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) فرزند امام حسن عسكري ( عليه السلام ) دسترسى نخواهند داشت ،

و مؤمنان به فتنه‌ى غيبت امامشان دچار مي‌شوند ، و آنان كه بصيرتى در دين ندارند ، در آن رنگ مي‌بازند ، و تنها شمارى اندك اعتقاد دارند كه او به دنيا آمده و در غيبت به سر مي‌برد ، همان كسانى كه جدايى و فقدان او ، ايشان را اندوهگين ساخته و هر چقدر روزگار به درازا بيانجامد ، ايمان خود را نسبت به او از دست نخواهند داد .

منابع ما احاديث ديگرى با همين مضمون را روايت كرده‌اند ، از جمله خزار در

كفاية الاثر / 147 به سه طريق از عبدالرحمن بن ابى ليلى از حضرت امير ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در خانه‌ى ام سلمه نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بودم كه جماعتى از اصحاب از جمله سلمان ، ابوذر ، مقداد و عبدالرحمن بن عوف وارد شدند . سلمان گفت : اى رسول‌خدا ! هر پيامبري ، جانشين و دو سبط [ نوه ] دارد ، جانشين و دو سبط شما كيانند ؟ رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مدتى سر به زير انداختند ، بعد فرمودند : اى سلمان ! خداوند چهار هزار پيامبر مبعوث كرد ، كه چهار هزار جانشين

--------------------------- 186 ---------------------------

و هشت هزار سبط داشتند . سوگند به خدايى كه جانم در دست اوست ، من بهترينِ پيامبرانم ، جانشينم بهترين جانشينان است ، و دو سبط من بهترين اسباط هستند . . .

[ حضرت در ادامه به تفصيل جانشينان پيامبران و خودشان را نام برده فرمودند : ] آنگاه آن مقدار كه خدا بخواهد ، امامشان از آنان غائب مي‌شود . براى او دو غيبت خواهد بود ، كه يكى طولاني‌تر از ديگرى است . پس به ما رو كردند و با صدايى بلند فرمودند : بر حذر باشيد از زمانى كه پنجمين فرزند از فرزندان هفتمين فرزند من مفقود شود ! حضرت علي ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : عرض كردم : يا رسول الله ! او در اين غيبت چه خواهد كرد ؟ فرمودند : صبر مي‌كند تا آنكه خدا به او اجازه‌ى خروج بدهد ، آنگاه از منطقه‌اى به نام اكرعه در يمن خروج مي‌كند ، و اين در حالى است كه ابرى بر سرش سايه انداخته ، زره مرا پوشيده و شمشيرم ذوالفقار را حمايل كرده است و منادى ندا مي‌كند : اين مهدى خليفه‌ى خداست ، پس از او

پيروى كنيد .

او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، آن گونه كه از ستم و بيداد پر شده است . اين زمانى خواهد بود كه دنيا گرفتار فتنه و آشوب شده مردم به غارت يكديگر مي‌پردازند ، نه بزرگ به كوچك رحم مي‌كند و نه قوى بر ضعيف ، در اين هنگام است كه خدا به او اجازه‌ى

قيام مي‌دهد . »

نقد و برررسي

1 . بر اينكه تعداد پيامبران صد و بيست و چهار هزار نفر است و تعداد رسولان سيصد و شصت نفر ، همه اتفاق نظر دارند . ما شيعيان معتقديم كه هر پيامبر وصيى دارد .

مقصود از چهار هزار پيامبرى [ كه در اين حديث ياد شدند ] شايد پيامبران بزرگ باشند كه هر يك داراى وصى و دو سبط بودند .

2 . در منابع ما احاديثى با اسناد صحيح از امامان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) درباره‌ى يمانى كه پيش از امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ظهور مي‌كند و از ياران خاص ايشان است ، وجود دارد . برخى احاديث مي‌گويد كه او در صنعاء ظهور مي‌كند و از ذريه‌ى زيد شهيد ( رحمه الله ) است و . . .

--------------------------- 187 ---------------------------

اما روايات منابع اهل‌سنت درباره‌ى يمانى و قحطاني ( 1 ) ( 1 ) . قحطان جدّ اعلاى يمنيان و قحطانى بدان منتسب است .

تعارض دارند . برخى ظهور او را قبل از ظهور امام ( عليه السلام ) مي‌داند و برخى بعد از آن ، بعضى او را همان مهدى معرفى مي‌كند و در مقابل بعضى ديگر آن را انكار مي‌نمايد . اختلافى كه در عهد امويان در ميان اعراب جنوب يعنى يمني‌ها و اعراب شمال يعنى قريشيان بالا گرفت ، در آنها آشكار مي‌گردد .

تربيت شيعه براى رويارويى با فتنه و انتظار حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

كفاية الاثر / 260 از مسعده روايت مي‌كند : « نزد امام صادق ( عليه السلام ) بودم كه پيرمرد كهنسالى با قامتى خميده در حالى كه بر عصايش تكيه داشت ، خدمت حضرت رسيد . او سلام كرد و امام ( عليه السلام ) جواب سلام او را دادند . آنگاه پيرمرد عرض كرد : يابن رسول الله ! دستت را بده تا ببوسم ، امام دستشان را به طرف او بردند و پيرمرد بوسيد و گريست . حضرت فرمودند : چرا گريه مي‌كني ؟ عرضه داشت : فدايت شوم ، صد سال است كه در انتظار قائم شما هستم ، مي‌گويم اين ماه و اين سال ظهور مي‌كند . سنّم بالا رفته ، استخوانم خرد و مرگم نزديك شده است ،

اما آنچه را كه دوست دارم نمي‌بينم . شما را كشته و آواره مي‌بينم ولى دشمنانتان را در حالى كه با پر و بال مي‌پرند ، حال چگونه نگريم ؟

در اين هنگام ديدگان امام صادق ( عليه السلام ) گريان شد ، سپس فرمودند : اى پيرمرد ! اگر خداوند تو را آن قدر عمر داد كه قائم ما را ببيني ، در بالاترين درجات بهشت با ما همراه خواهى بود .

و اگر مرگ تو فرا رسد ، روز قيامت با ثقل حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) - كه ماييم - خواهى آمد .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : دو چيز گران بها در ميان شما باقى مي‌گذارم ، پس به آنها تمسك كنيد تا هرگز گمراه نگرديد : كتاب خدا و عترتم اهل‌بيتم .

پيرمرد گفت : بعد از شنيدن اين روايت ، ديگر باكى ندارم .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : اى پيرمرد ! همانا قائم ما از نسل حسن [ عسكرى ] است و او از نسل على [ النقى ] ، على از نسل محمد [ تقى ] خواهد بود و محمد از نسل علي ، على از اين پسرم به دنيا مي‌آيد - و به حضرت موسى كاظم ( عليه السلام ) اشاره نمودند - و اين هم از نسل من است . ما

--------------------------- 188 ---------------------------

دوازده اماميم كه همگى معصوم و مطهّر هستيم .

پيرمرد عرض كرد : آقاى من ! آيا برخى از شما امامان ، از برخى ديگر برترند ؟ فرمودند : نه ، ما در فضل و برتري ، برابريم ، اما بعضى از ما از بعضى اعلم است .

ايشان در ادامه فرمودند : اى پيرمرد ! به خدا سوگند ، اگر از دنيا جز يك روز باقى نماند ، خدا آن روز را چنان طولانى كند تا قائم ما اهل‌بيت قيام نمايد . بدانيد كه شيعيان ما در غيبت او گرفتار فتنه و سرگردانى مي‌شوند . در آن وقت خداوند ، مخلصان را در راه هدايتش ثابت قدم مي‌دارد . خدايا ! در اين راه آنان را يارى ده . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ارشاد القلوب / 405

شيخ طوسى در امالى / 161 ماجرايى مشابه را نقل مي‌كند و در ادامه آن آمده است : « آنگاه امام ( عليه السلام ) فرمودند : اى پيرمرد ! تو را از اهالى كوفه نمي‌دانم . عرض كرد : نه [ اهل كوفه نيستم ] ، حضرت فرمودند : اهل كجايي ؟ پاسخ داد : فدايت شوم ، از روستاهاى اطراف آن ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : با قبر جدّ مظلومم حسين ( عليه السلام ) چقدر فاصله داري ؟ گفت : نزديك آن هستم ، فرمودند : چقدر آنجا مي‌روي ؟ عرض كرد : بسيار مي‌روم ، فرمودند : اى پيرمرد ! آن ، خونى است كه خداى متعال خونخواهى آن را مي‌كند . به فرزندان فاطمه مصيبتى مانند مصيبت امام‌حسين ( عليه السلام ) نرسيد و نخواهد رسيد . او در ميان هفده تن از اهل‌بيتش كه براى خدا نصيحت و در راه او صبر كردند ، به شهادت رسيد ، پس خداوند به آنان بهترين پاداش صابران را عطا فرمود .

وقتى روز قيامت شود ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آيد ، در حالى كه حسين همراه اوست و دست بر سر دارد و خون از آن مي‌چكد ، پس پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) عرضه مي‌دارد : پروردگارا ! از امتم بپرس چرا فرزندم را كشتند . »

كمال الدين 2 / 510 مي‌نويسد : « توقيعى براى عثمان بن سعيد عَمرى و پسرش محمد بن عثمان [ سفيران اول و دوم ] - كه رضوان خدا بر آنان باد - خارج شد كه آن را سعد بن عبدالله چنين روايت كرده است - شيخ ابو عبدالله جعفر گويد : من آن توقيع را كه توسط سعد بن عبدالله ( رحمه الله )

به ثبت رسيده بود ، ديدم : خداوند شما را بر طاعت خود موفّق گرداند ، بر دينش ثابت قدم

--------------------------- 189 ---------------------------

بدارد و به آنچه كه موجب خشنودى اوست ، نيكبخت گرداند . آنچه كه ميثمى درباره‌ى مختار برايتان گفت - كه وى با هر كسى كه مي‌بيند ، به مناظره و استدلال مي‌پردازد كه جانشينى غير از جعفر بن على [ براى امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] نيست و او را تصديق و تأييد مي‌كند - و شما آن را ذكر كرديد ، به ما رسيد ، و من هر آنچه را كه شما به گفته‌ى اصحابتان درباره‌ى او نگاشتيد ، دريافتم ، از كورى بعد از بينايي ، گمراهى پس از هدايت و اعمالى كه هلاكت را به دنبال دارد و نيز فتنه‌هاى تباه كننده ، به خدا پناه مي‌برم ، چرا كه خداوند عزوجل مي‌فرمايد :

ألم . أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لايُفْتَنُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى عنكبوت / 2 - 1

آيا مردم گمان كردند به صرف اينكه گفتند : ايمان آورديم ، رها مي‌گردند و ديگر امتحان نمي‌شوند ؟

چگونه مردم در فتنه سقوط مي‌كنند و در حيرت و سرگردانى به سر مي‌برند و چپ و راست را انتخاب مي‌كنند ؟ ! آيا از دين خود مفارقت جسته‌اند ، يا دچار ترديد شده و يا اينكه با حق عناد مي‌ورزند ؟ و يا نسبت به آنچه كه در روايات راستين و اخبار صحيح آمده ، جاهل هستند ؟ !

يا آنكه آنها را دانستند ولى خود را نسبت به آنچه مي‌دانند - كه زمين خالى از حجت نمي‌شود ، حال يا آشكار و يا هراسان و مخفى - به فراموشى زده‌اند ؟ !

آيا ندانستند كه پس از پيامبرشان ( صلى الله عليه وآله ) ، امامان يكى پس از ديگرى آمدند ، تا آنكه اين امر [ امامت ] به امر خداى عزوجل به امام پيشين - يعنى امام حسن بن علي ( عليه السلام ) - رسيد ، پس او به جاى پدرانش ( عليهم السلام ) نشست و به حق و طريق مستقيم هدايت نمود .

او نورى درخشان ، ستاره‌اى تابان و قمرى منير بود . سپس خداى عزوجل آنچه را كه نزد خود دارد [ جوار الهى ] ، براى او اختيار نمود ، پس او بر همان منهاج و روش پدرانش ( عليهم السلام ) - هم‌چنان‌كه دو تاى كفش در برابر هم هستند - عهد و وصيت به وصيى نمود كه خداى عزوجل او را به امر خود تا زماني ، مستور و مكانش را مخفى داشته ، و اين به خاطر مشيتى بر اساس قضاى پيشين و تقدير نافذ اوست . جايگاه او در ماست و فضيلت او براى ما ، و اگر خداى عزوجل درباره‌ى آنچه كه او را از آن منع نموده اذن دهد ، و حكم خود را كه درباره‌ى او

--------------------------- 190 ---------------------------

[ و غيبتش ] محقّق است ، محو كند ، هر آينه حق را آشكارا و با زيباترين زينت و روشن‌ترين دلالت و واضح‌ترين علامت ، به ايشان بنماياند و خود را ظاهر سازد و حجت او را بر پا دارد .

و ليكن مقدّرات خدا مغلوب نمي‌گردد و اراده‌ى او مردود نمي‌شود و بر توفيق او نمي‌توان سبقت جست .

پس مردم پيروى از هوى را كنار بگذارند و بر اصل خود كه بر آن بودند بمانند ، و درباره‌ى آنچه خدا از ايشان مخفى داشته ، جستجو نكنند كه گناه كرده‌اند ، و ستر الهى را كنار نزنند كه پشيمان گردند ، و بدانند حق با ما و در ميان ماست ، كسى غير از ما اين را نمي‌گويد جز كذّابى كه افترا بندد ، و جز ما كسى آن را ادعا نمي‌كند مگر ضالّ گمراه ، پس بايد كه از ما به اين جمله اكتفا كنند و در صدد تفسير آن نباشند و به كنايه‌ى آن بدون تصريح قناعت نمايند ، إن شاء الله . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الخرائج و الجرائح 3 / 1109 به طور مختصر و . . .

فتنه‌ى موعود شام پيش از ظهور

المصنف عبدالرزاق 11 / 361 از ابن مسيب مي‌آورد : « فتنه‌اى در شام خواهد بود كه آغاز آن به بازى كودكان مي‌ماند . از يك سمت شعله‌ور مي‌شود و از جانب ديگر فروكش مي‌كند . به پايان نمي‌رسد تا آنكه منادى ندا دهد : امير فلانى است .

راوى گويد : ابن مسيب دستانش را بر هم زد و گفت : او حقّاً امير شماست ، او حقّاً

امير شماست . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز الفتن 1 / 337

مشابه آن را ابن‌حماد 1 / 338 نقل مي‌كند و در آن چنين آمده است : « . . . آنان هيچ اجتماع و اتحادى نخواهند داشت تا آنكه منادى از آسمان ندا كند : از فلانى پيروى كنيد ، و دستى آشكار مي‌شود و اشاره مي‌كند .

. . . مغيرة بن عبدالرحمان از مادرش - كه پير بود - درباره‌ى فتنه‌ى عبدالله بن زبير [ كه لشكرى از شام براى سركوب آن آمده بود ] پرسيد : آيا مردم در اين فتنه هلاك مي‌شوند ؟ گفت : هرگز ، فرزندم ! اما بعد از آن فتنه‌اى است كه مردم در آن هلاك مي‌شوند و كارشان ثبات نمي‌يابد ،

تا آنكه منادى از آسمان ندا دهد : از فلانى پيروى كنيد . »

--------------------------- 191 ---------------------------

شدت يافتن فتنه‌ها قبل از ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

و رخدادى در حجاز

احاديث شيعه و سنى از فتنه‌اى در حجاز سخن گفته‌اند ، حاكمشان مي‌ميرد و پس از او بر سر حكومت نزاع مي‌كنند ، حكومت سالانه به حكومت ماهانه و روزانه تبديل مي‌شود و بر احدى اتفاق نظر نمي‌كنند . آنگاه مردمان در پى امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌گردند و از ايشان مي‌خواهند كه بيعت آنان را بپذيرد . و در فصل مربوط به حجاز خواهد آمد .

عبارات بسيارى كه شبيه احاديث است ، اما حديث نيست

اين عبارات همه در وصف و بيان فتنه‌اى است كه متصل به ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌باشد ، از جمله عبدالرزاق در المصنف 11 / 372 از ابو جلد چنين مي‌آورد : « فتنه‌اى رخ مي‌دهد كه در پى آن فتنه‌ى ديگرى خواهد بود . اولى در مقايسه با دومى مانند ضربه‌اى با پايين شلاق است كه پس از آن ضربه‌ى شمشير فرود آيد [ يعنى فتنه‌ها همه شديد است و يكى پس از ديگرى شديدتر مي‌گردد ] . سپس فتنه‌اى خواهد بود كه در آن ، حرامى از محرّمات خدا باقى نمي‌ماند مگر آنكه حلال شمرده مي‌شود ، آنگاه مردم گرداگرد بهترين فرد جمع مي‌شوند .

وى در حالى كه در خانه است ، حكومت به راحتى به سراغش مي‌آيد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الفتن 1 / 344 و المصنف ابن ابى شيبه 8 / 702 . در المصنف چنين آمده است : « آنگاه خلافت به راحتى به سراغ بهترين اهل زمين مي‌آيد ، در حالى او در خانه‌اش نشسته است . »

ابن حجر مكى در القول المختصر / 70 : « [ مهدى ] خروج نمي‌كند ، مگر آنكه پيش از وى فتنه‌اى واقع مي‌شود كه تمامى محرّمات در آن حلال شمرده شود ، آنگاه خلافت به سراغ او

- كه بهترين اهل زمين است - در حالى كه در خانه‌اش نشسته ، مي‌آيد . »

الملاحم و الفتن ابن طاووس / 121 به نقل از كتاب الفتن سليلي ، از عبدالله‌بن‌عمرو آورده است : « فتنه‌اى خواهد بود كه بدان سبيطه ( 2 ) ( 2 ) . سبيطه به معناى طولانى است و شايد از سباطه يعنى زباله‌دان آيد ، و شباهت در آن است كه همان گونه كه زباله‌دان محل جمع شدن پليدي‌هاست ، در آن فتنه نيز بدترين‌ها جمع مي‌شود ، البته ممكن است سبيته باشد كه از سبت به معناى سكون و استقرار مي‌آيد و حكايت از دوام و به درازا كشيدن آن فتنه كند .

مي‌گويند و كشته‌هاى آن در آتش‌اند .

--------------------------- 192 ---------------------------

[ راوى از ابن عمرو ، شخصى به نام حارث است كه گويد : ] پرسيدم : طرفين درگيرى مسلمانند ؟ ! گفت : مسلمانند ! دوباره پرسيدم : مسلمانند ؟ ! گفت : مسلمانند ! پرسيدم : پس چرا [ هر دو در آتش‌اند ] ؟ گفت : زيرا براى دنيا مي‌جنگند ، نه امر خدا .

گفتم : اين فتنه رخ داده است . پرسيد : خدا پدرت را بيامرزد ، چه زماني ؟ گفتم : فتنه قتل عثمان . گفت : سوگند به خدايى كه محمد را به حق برانگيخت ، هرگز ! آن فتنه تمام خانه‌هاى عرب را فرا مي‌گيرد و چنان مي‌شود كه شخص كنار قبر مي‌آيد و مي‌گويد : كاش به جاى تو بودم . و زمين پر از ستم و بيداد مي‌شود . گفتم : آنگاه چه خواهد شد ؟ گفت : خدا مردى را برمي‌انگيزد كه زمين را آكنده از عدل و داد خواهد كرد ، چنان‌كه پر از ظلم و جور شده است و چند سال زندگى مي‌كند . پرسيدم : چند سال ؟ گفت : اهل كتاب مي‌پندارند

هفت يا نه سال . » ( 1 ) ( 1 ) . الجمع بين الصحيحين 3 / 203 آن را از ابوهريره نقل مي‌كند .

سنن الدانى / 95 از قتاده مي‌آورد : « نزد مهدى مي‌آيند ، در حالى كه در خانه‌اش حضور دارد و مردم در فتنه‌اى به سر مي‌برند كه خون‌ها در آن ريخته مي‌شود . به او مي‌گويند : با ما برخيز ،

اما وى سر باز مي‌زند ، تا اينكه وى را به كشتن مي‌ترسانند ، در اين هنگام همراه آنان برمي‌خيزد . در حركت او به اندازه‌ى شاخ حجامت هم خون ريخته نمي‌شود . » ( 2 ) ( 2 ) . عقد الدرر / 63 و برخى ديگر ، آن را از سنن الدانى روايت مي‌كنند .

ترسانيدن به قتل كه در اينجا و برخى روايات آمده است ، در احاديث ديگرى تفسير شده است به اينكه ايشان را از اين مي‌هراسانند كه حقيقت امر ايشان در هنگامى كه لشكريان سفيانى به مكه نزديك شده‌اند ، معلوم و آشكار شود ، نه آنكه كسانى كه مي‌خواهند با آن حضرت بيعت كنند ، ايشان را به قتل تهديد نمايند .

--------------------------- 193 ---------------------------

فصل پنجم

حاكمان بد كردار

نكوهش حاكمان بد كردار وبرخى دانشوران آخر الزمان

--------------------------- 194 ---------------------------

دانشوران بد كردار ، پيروان پيشوايان گمراه كننده !

شيعه و سنى احاديثى روايت كرده‌اند درباره‌ى اينكه اين امت علاوه بر حاكمان جور ، به عالمانى بد كردار نيز مبتلا مي‌شود كه به توجيه اعمال حكام مي‌پردازند ! و لذا احاديثى كه در مورد آنان است را مي‌توان يكى از فروع احاديث پيرامون رهبران ضلالت به حساب آورد . بعضى سنيان در صدد بر آمده‌اند تا زمان اين عالمان را با فاصله از دوران صحابه ، و در آخرالزمان و يا نزديكي‌هاى قيامت جلوه دهند ! و ليكن برخى احاديث زمان آن را بلافاصله پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌داند و دلالت دارد كه اين بلا ، تا ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ادامه دارد .

به علاوه آنكه تعدادى از صحابه بر اين باور بودند كه عصر آنان آخرالزمان است . آنان مي‌پنداشتند كه اين سخن رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « من و قيامت ، به مانند اين دو مبعوث شديم ،

و دو انگشت خود را كنار هم قرار دادند » ( 1 ) ( 1 ) . بخارى 6 / 177

، مي‌رساند كه آنها در قرن قيامت هستند . به علاوه آنان از اينكه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به پيامبر آخرالزمان موصوف است ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به كمال الدين / 190

نيز چنين برداشتى داشتند .

صحيح آن است كه آخرالزمان عنوانى نسبى است و قابليت آن را دارد كه بر روزگار پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اطلاق شود ، حال يا تمام اعصار پس از آن حضرت و يا بعضى از آنها . از اين رو صحيح است كه عالمان آن دوران نيز عالمان آخرالزمان ناميده شوند . احاديثى كه در مذمت آنان است ، فراوان مي‌باشد ولى آنچه در اينجا مدّ نظر است ، آنهايى است كه به ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ارتباط دارد .

در مجمع الزوائد 5 / 233 از معاذ بن جبل از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آمده است : « قيامت برپا نخواهد شد ، مگر وقتى كه اميرانى دروغگو ، وزيرانى بدكردار ، امينان خيانتكار و قاريان فاسقى كه زى آنان زى راهبان است ولى هيچ گونه ورع و تقوايى ندارند ، ظاهر شوند . پس خداوند آنان را به فتنه‌اى تاريك و ظلمانى - كه در آن مانند به تاريكى درافتادن يهوديان ، در مي‌افتند - دچار مي‌كند .

هيثمى در ادامه مي‌نويسد : بزارآن را روايت كرده و يكى از راويان آن حبيب بن عمران كلاعى است كه من او را نمي‌شناسم ، اما بقيه‌ى راويان ، راويان صحيح‌اند . »

--------------------------- 195 ---------------------------

اين جمله : « قيامت برپا نخواهد شد مگر . . . » دلالت بر آن دارد كه اين وقايع حتمى است ، ولى نمي‌رساند كه آنها در نزديكي‌هاى قيامت خواهد بود !

ابن ابى شيبه در المصنف 8 / 698 روايتى نقل مي‌كند كه بر اين مطلب دلالت دارد كه آنها در قرب ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خواهند بود ، در آن چنين آمده است : « در آخر اين زمان ، قاريانى فاسق خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز التاريخ الكبير بخارى 4 / 330 و الزهد ابن ابى عاصم 1 / 212 .

سيوطى در الدرالمنثور 6 / 53 مي‌نويسد : « ابن مردويه از ابن عباس آورده كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

پس از حجة الوداع ، حلقه‌ى در كعبه را گرفت و فرمود : اى مردم ! آيا نشانه‌هاى قيامت را براى شما نگويم ؟ سلمان برخاست و عرض كرد : يا رسول الله ! پدر و مادرم به فداى شما ، ما را آگاه كنيد . فرمود : از نشانه‌هاى قيامت ، ضايع نمودن نماز ، گرايش به هوا و هوس و تكريم ثروتمندان است . سلمان عرض كرد : اى رسول‌خدا ! آيا چنين خواهد شد ؟ فرمود : آري ، سوگند به كسى كه جان محمد به دست اوست . اى سلمان ! در آن هنگام ، زكات جريمه به شمار مي‌آيد و خراج غنيمت ، دروغگو تصديق مي‌شود و راستگو تكذيب ، خائن امين به حساب مي‌آيد و امين خيانت مي‌كند و رويبضه سخن مي‌گويد .

سلمان پرسيد : رويبضه به چه معناست ؟ فرمود : كسى كه [ پيشتر ] سخن نگفته است

[ و اهليت ندارد ] ، در امور مردم سخن مي‌گويد . [ در آن زمان ] نه قسمت از ده قسمت مردم حق را انكار مي‌كنند ، اسلام از ميان مي‌رود و جز نام آن باقى نمي‌ماند ، قرآن نيز از بين مي‌رود و جز خطوط آن باقى نمي‌ماند ، مصحف‌ها را با طلا مي‌آرايند ، مردان امتم خود را به طلا مي‌آرايند و مشورت با كنيزان خواهد بود . كودكان بر منبرها سخن مي‌گويند و زنان خواستگارى خواهند نمود ! در اين هنگام است كه مساجد به مانند كنيسه‌ها و كليساها زينت مي‌شوند ، مناره‌ها بلند مي‌گردند ، صفوف زياد مي‌شود و ليكن قلب‌ها نسبت به هم بغض و كينه دارند و زبان‌ها مختلف است و اهواء بسيار !

سلمان پرسيد : اى رسول‌خدا ! آيا چنين خواهد شد ؟ فرمود : آري ، سوگند به آنكه جان محمد به دست اوست . اى سلمان ! در آن زمان ، مؤمن در ميان مردم ، از كنيز خوارتر

--------------------------- 196 ---------------------------

است . قلب مؤمن درونش مانند نمك در آب ، ذوب مي‌شود ، چرا كه منكرات را مي‌بيند ولى نمي‌تواند آنها را تغيير دهد . مردان به مردان بسنده مي‌كنند و زنان به زنان . چنان‌كه بر دختران باكره غيرت مي‌كنند ، بر پسران هم !

اى سلمان ! در آن زمان اميرانى فاسق ، وزيرانى بدكار و امينانى خيانتكار خواهند بود . آنان نماز را ضايع مي‌كنند و دنباله‌رو شهوات هستند . اگر چنين اشخاصى را ديديد ، نمازتان را در وقتش برپا داريد . اى سلمان ! در اين هنگام چيزهايى از شرق و چيزهايى از غرب مي‌آيند كه جسم‌هايشان جسم‌هاى آدميان است ، اما دل‌هايشان دل‌هاى شياطين . آنان به كوچك رحم نمي‌كنند و به بزرگ احترام نمي‌گذارند . اى سلمان ! در آن زمان ، مردم به سوى اين بيت الحرام حج مي‌گزارند ، اما پادشاهان براى تفريح و سرگرمي ، ثروتمندان براى تجارت ، مساكين براى تكدّى و قاريان براى ريا و شهرت ! سلمان پرسيد : اى رسول‌خدا ! آيا چنين خواهد شد ؟ فرمود : آري ، سوگند به كسى كه جانم در دست اوست . اى سلمان ! در اين هنگام ، دروغ فراوان مي‌شود و ستاره‌ى دنباله‌دارى آشكار مي‌گردد . زن با شوهرش در تجارت مشاركت مي‌كند و بازارها مانند يكديگر مي‌شوند ! سلمان عرضه داشت : در چه چيزى مانند هم مي‌شوند ؟ فرمود : در كسادى و كمى سود . اى سلمان ! آنگاه خداوند بادى مي‌فرستد كه در آن مارهايى زرد رنگ است ، پس عالمان بزرگ را [ از زمين ] بر مي‌دارند ، زيرا آنها منكرات را ديدند ولى تغيير ندادند ! سلمان گفت : يا رسول الله ! چنين خواهد بود ؟ فرمود : آري ، قسم به آنكه محمد را به حق مبعوث كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . تعدادى از منابع سنيان مشابه آن را نقل كرده‌اند . در كتب شيعى نيز علامه‌ى مجلسى در بحار الانوار 52 / 262 قريب به همين مضمون را از جامع الاخبار تاج الدين شعيرى از جابر نقل مي‌كند ، ولى سخنى از نشانه‌هاى قيامت در آن نيست ، ر . ك به جامع الاخبار / 72

ابن عساكر در تاريخ مدينة دمشق 36 / 282 از انس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « در جهنم آسيابى است كه عالمان سوء را به سختى آرد مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . همو در 36 / 178 و نيز ذهبى در ميزان الاعتدال 2 / 252

ابشيهى در المستطرف 1 / 47 از انس از آن حضرت : « واى به حال امتم از علماى سوء كه علم را

--------------------------- 197 ---------------------------

وسيله‌ى تجارت قرار مي‌دهند و آن را مي‌فروشند . خدا تجارت آنان را سودمند قرار ندهد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز فيض القدير 6 / 479 و الفردوس 4 / 398 و . . .

مناوى در فيض القدير 1 / 183 آورده است : « از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) پرسيدند : شرورترين مردمان كيست ؟ فرمود : عالمان سوء » .

همو در 6 / 478 آورده است : « واى بر حال امتم از عالمان سوء . »

اين روايات از جهت زمانى مطلق و در منابع شيعه و سنى بسيار است .

در منابع ما شيعيان نيز ، احاديث متعددى در نكوهش عالمان سوء و تفسير آيات مذمت ايشان ، آمده است و دلالت بر اين دارد كه زمان اينان ، پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بوده و تا ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ادامه دارد .

و اينك نمونه‌هايى از اين روايات :

مرحوم كلينى در كافى 8 / 307 از امير المؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « زمانى بر اين مردم خواهد آمد كه از قرآن جز خطوط آن و از اسلام جز اسمش باقى نماند . آنان مسلمان ناميده مي‌شوند در حالى كه دورترينِ مردم از اسلامند ، مساجدشان آباد است و نسبت به هدايت ويران ، فقيهان آن زمان بدترين فقيهان در زير آسمانند ! فتنه از ايشان بيرون مي‌آيد و به ايشان باز مي‌گردد . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در ثواب الاعمال / 301 و اعلام الدين / 406

اين عبارت : « فتنه از ايشان بيرون مي‌آيد » از آن روست كه آنان حاكمان جور را تأييد مي‌كنند و اسلام را به خاطر آنها تحريف مي‌نمايند .

جامع الاخبار / 129 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « علماى آنان بدترين خلق خدا روى زمينند . در اين هنگام خدا به چهار پيامد گرفتارشان مي‌كند : ستم سلطان ، قحطى دوران ، ظلم واليان

و ستم حاكمان .

اصحاب با تعجب پرسيدند : يا رسول الله ! مگر بت‌ها را مي‌پرستند ؟ فرمودند : آري ،

هر درهمى براى آنان صنمى خواهد بود . »

علامه‌ى مجلسى در بحار الانوار 2 / 107 آيات و احاديث نكوهش عالمان بدكردار را تحت عنوان « ذمّ علماء السوء ولزوم التحرّز عنهم » آورده و 25 حديث در اين رابطه نقل مي‌كنند ، از

--------------------------- 198 ---------------------------

جمله اينكه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « فقيهان - تا وقتى كه در دنيا داخل نشده‌اند - امينان رسولان خدا هستند . پرسيدند : يا رسول الله ! داخل شدن در دنيا به چه معناست ؟ فرمودند : پيروى از سلطان . زمانى كه چنين كردند ، به خاطر دينتان از ايشان بر حذر باشيد . » ونيز فرمودند : « بدترين شر ، عالمان بدكردارند و بهترين خير ، عالمان نيكورفتار . » همچنين فرمودند : « خداى عز و جل به داود ( عليه السلام ) وحى كرد : ميان من و خود ، عالم دنيا شيفته را قرار مده كه تو را از راه محبّتم باز مي‌دارد . آنها راهزنان بندگانِ خواهان منند . » امام باقر ( عليه السلام ) نيز درباره‌ى آيه‌ي : « وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شعراء / 224

، و شاعران را گمراهان پيروى مي‌كنند ، فرمودند : ديده‌اى كسى از شاعرى دنباله‌روى كند ؟ همانا آنها كسانى هستند كه براى [ هدفى ] غير ديني ، تفقّه [ و كسب آگاهى ] نمودند ، پس گمراه شدند و گمراه كردند . »

مرحوم طبرسى در احتجاج 2 / 262 از امام حسن عسكري ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هر كسى از عوام شيعه ، از چنين فقهايى [ كه فسق ظاهر دارند و به دنيا و حرام آن رو مي‌آورند ] تقليد كند ، مانند يهوديانى است كه خدا آنها را به سبب تقليد از فقيهان فاسقشان ، نكوهش كرده است . و اما هر كسى از فقهاء كه خويشتن‌دار باشد ، از دينش محافظت نمايد ، با هواى نفسش مخالف بوده و مطيع فرمان مولايش باشد ، عوام مي‌توانند از او تقليد كنند ، و اين اوصاف تنها در برخى از فقيهان شيعه است نه همه‌ى آنان . كسى كه مانند فاسقانِ از عوام مرتكب كارهاى قبيح و امور ناپسند گردد ، هيچ چيزى از او درباره‌ى ما نپذيريد و او هيچ احترامى ندارد . »

در تفسير امام عسكري ( عليه السلام ) / 344 از امام هادي ( عليه السلام ) در ستايش عالمان با تقوا چنين آمده است : « اگر بعد از غيبت قائم شما ، عالمانى باقى نمي‌ماندند كه به سوى او دعوت و راهنمائى كنند و با حجت‌هاى الهى از دين او دفاع نمايند و بندگان ضعيف الايمان را از دام ابليس و شيطان‌هاى سركش او نجات دهند و از تله‌هاى نواصب بِرهانند ، همه از دين خدا مرتد مي‌شدند . و ليكن اينان كسانى هستند كه قلوب شيعيان ضعيف الايمان را

نگه مي‌دارند ، همان طوركه سكّاندار كشتى سكان را نگه مي‌دارد ، ايشان برترين‌ها در نزد خداى عزوجل‌اند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز احتجاج / 118 و منية المريد / 118 .

--------------------------- 199 ---------------------------

فصل ششم

بشارت ها

بشارت پيامر ( صلى الله عليه وآله ) و ديگر معصومان ( عليهم السلام ) درباره ى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 200 ---------------------------

احاديث بشارت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

« مهدى از عترت من ، همنام و هم كنيه‌ى من است »

مسند احمد 3 / 36 از ابو سعيد خدرى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه زمين از ستم و عدوان آكنده شود .

در ادامه فرمودند : سپس مردى از عترتم - و يا فرمود : از اهل‌بيتم - خروج مي‌كند و زمين را پُر از عدل و داد مي‌نمايد ، همان گونه كه از ستم و عدوان آكنده شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مسند ابو يعلى 2 / 274 ، صحيح ابن حبان 8 / 290 ، المستدرك 4 / 557 كه بنابر شرط شيخين آن را صحيح دانسته است . در منابع ما نيز ر . ك به دلائل الامامة / 249

حافظ مغربى در ردّ ابن خلدون / 515 مي‌گويد : « حاكم اين حديث را از عوف بن

ابى جميله به دو طريق آورده است ؛ طريق نخست : از ابوبكر بن اسحاق و على بن حماد عدل و ابوبكر محمد بن احمد بن بالويه ، همگى به نقل از بشر بن موسى اسدى از هارون بن خليفه از عوف بن ابى جميله اعرابي .

طريق دوم : از حسين بن على دارمي ، از محمد بن اسحاق امام ، از محمد بن يسار ، از ابن

ابى عدى از عوف اعرابي .

امام احمد آن را به نقل از محمد بن جعفر آورده و مي‌گويد كه عوف اعرابى برايمان اين حديث را گفت .

حاكم مي‌گويد : حديث بنابر شرط شيخين صحيح است و حافظ ذهبى در مستدرك آن را پذيرفته است . و براى انسان منصف همين كافيست . »

الجامع الصحيح 1 / 147 از ابو سعيد خدرى از آن حضرت : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه زمين از ستم و عدوان آكنده شود ، آنگاه مردى از عترتم - و يا فرمود : از اهل‌بيتم - خروج مي‌كند و زمين را پر از عدل و داد مي‌نمايد ، چنان‌كه از ستم و جور آكنده شده است . »

هيثمى در المقصد العلى 4 / 406 از ابو سعيد خدرى از ايشان : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه زمين از ستم و دشمنى پر شود ، آنگاه مردى از اهل‌بيتم - و يا فرمود : از عترتم - قيام مي‌كند و زمين را پر از عدل و داد مي‌نمايد ، چنان‌كه از ستم و ظلم و عدوان پر شده است . »

--------------------------- 201 ---------------------------

جامع الاحاديث 8 / 81 از ابن‌مسعود از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كند : « مردى از اهل‌بيتم قيام مي‌كند كه همنام من است و اخلاقش اخلاق من است . پس زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، چنان‌كه از ستم و بيداد پر شده است . »

مسند احمد 1 / 376 از عبدالله بن مسعود از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه مردى از اهل‌بيتم به حكومت برسد كه همنام من است . »

سنن ترمذى 3 / 343 مشابه آن را از ابن‌مسعود نقل مي‌كند ، از ابوهريره نيز چنين آورده است : « اگر از دنيا جز يك روز باقى نمانده باشد ، خدا آن روز را طولانى مي‌كند تا آنكه . . . » حديث را صحيح و حسن شمرده است .

بلخى در البدء والتاريخ 2 / 180 مانند روايت احمد را نقل كرده مي‌گويد : « در اين باب ، بهترين روايت ، روايت ابو بكر بن عياش از عاصم بن ذرّ از عبدالله بن مسعود از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است : دنيا سپرى نمي‌شود مگر پس از آنكه مردى از اهل‌بيتم كه همنام من است ، بر امتم به حكومت برسد ، نام او مشابه نام من است . . . »

ابن منادى در الملاحم / 41 از ابن‌مسعود از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « قيامت برپا نمي‌شود مگر پس از آنكه فردى از اهل‌بيتم كه نام او همانند نام من است ، بر زمين حكمرانى كند . »

در مسند احمد 3 / 28 و 70 از ابو سعيد نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « زمين پر از ظلم و ستم مي‌شود ، آنگاه مردى از عترتم قيام مي‌كند . او هفت يا نه سال حكومت كرده و زمين را پر از عدل و داد مي‌نمايد . » ( 1 ) ( 1 ) . المستدرك 4 / 558 مشابه روايت احمد را با تفاوتى اندك از ابو سعيد آورده و آن را بنابر شرط مسلم صحيح

دانسته است ، و نيز ر . ك به استدراك ذهبى 7 / ش 3461 و حلية الاولياء 3 / 101

در تذكرة الخواص / 363 از ابن عمر آمده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « در آخرالزمان ، مردى از فرزندانم قيام مي‌كند . نام و كنيه‌اش مانند من است . او زمين را پر از عدل مي‌كند ، چنان‌كه پر از ستم شده است .

سبط بن جوزى در ادامه مي‌نويسد : او همان مهدى است ، و اين حديثى مشهور است . » ( 2 ) ( 2 ) . مانند آن در عقد الدرر / 32

--------------------------- 202 ---------------------------

امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و دولت جهانى ايشان حتمى است

المصنف ابن ابى شيبه 8 / 679 از حضرت امير ( عليه السلام ) از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « اگر از روزگار جز يك روز باقى نمانده باشد ، خداوند مردى از اهل‌بيتم را برمي‌انگيزد كه دنيا را پر از عدل مي‌كند ، چنان‌كه آكنده از ستم شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در مسند احمد 1 / 99 ، البدء و التاريخ 2 / 181 و الجامع الصغير 2 / 438 از احمد و ابو داود ، الدرالمنثور 6 / 58 مي‌نويسد : ابن ابى شيبه ، احمد و ابو داود آن را نقل كرده‌اند .

در مسند بزار 2 / 134 آمده است : « اگر از دنيا فقط يك روز باقى مانده باشد ، خداوند مردى از اهل‌بيت مرا برمي‌انگيزد كه زمين را مملو از عدالت مي‌كند ، هم‌چنان‌كه پر از جور

شده است . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در جامع المسانيد 20 / 300

مسند احمد 1 / 376 و 377 : « ايام سپرى نمي‌شود و روزگار به پايان نمي‌رسد ، مگر آنكه مردى از اهل‌بيتم كه هم نام من است ، بر عرب حكمرانى كند . » ( 3 ) ( 3 ) . مشابه آن در سنن ابو داود 4 / 107 ، سنن ترمذى 3 / 343 - كه آن را حسن و صحيح دانسته - ، المعجم الكبير 10 / 164 و 166 ، مسند بزار 5 / 204 و المعجم الاوسط 7 / 425

المعجم الكبير 20 / 168 از عبدالله‌بن‌عمر از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « روزها و شب‌ها به پايان نمي‌رسد و اگر جز يك روز از دنيا باقى نمانده باشد ، خدا مردى از امتم را برمي‌انگيزد كه نام او همانند نام من است . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز ر . ك به تحفة الاشراف 7 / 23 ، الفصول المهمة / 291 از ارشاد شيخ مفيد ، و در 294 آن را از سنن ابوداود و ترمذى آورده است .

ابن حبان در صحيح خود 7 / 576 از ابو هريره از آن حضرت : « اگر جز يك شب از دنيا باقى نمانده باشد ، مردى از اهل‌بيت پيامبر ، در آن حكمرانى خواهد كرد . » ( 5 ) ( 5 ) . همو در ادامه نظير همين حديث را از ابن‌مسعود نقل مي‌كند كه عبارت « نام وى همانند نام من است » نيز در آن آمده است ، و نيز الملاحم ابن منادى / 41 و المعجم الكبير 10 / 161

اين مضمون در منابع ما شيعيان از جمله در دلائل الامامة / 255 چنين آمده است : « قيامت بر پا نمي‌شود مگر بعد از آنكه مردى از فرزندانم كه نام او همانند نام من است ، به حكومت برسد . او زمين را پر از عدل و داد مي‌نمايد ، همان گونه كه پر از ظلم و ستم شده است . » ( 6 ) ( 6 ) . و نيز بشارة المصطفي ( صلى الله عليه وآله ) / 258

--------------------------- 203 ---------------------------

سنن الدانى / 100 از ابو سعيد روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « مردى از امتم قيام مي‌كند و به سنّتم عمل مي‌نمايد . خداوند بركت را از آسمان برايش فرو مي‌فرستد و زمين بركتش را براى او بيرون مي‌دهد . او زمين را پر از عدالت مي‌كند ، چنان‌كه پر از ستم شده است . هفت سال بر اين امت حكومت مي‌كند و در بيت‌المقدس سكنى مي‌گزيند . » ( 1 ) ( 1 ) . عقد الدرر / 20 آن را از سنن الدانى و ابو نعيم نقل مي‌كند . مجمع الزوائد 7 / 317 آن را با تفاوتى اندك نسبت به سنن الدانى مي‌آورد و مي‌نويسد : آن را ترمذي ، ابن ماجه به طور مختصر و نيز المعجم الاوسط آورده‌اند . در نقل طبرانى آمده است : خداى عزوجل باران را از آسمان براى او فرو مي‌فرستد و بركت زمين را برايش مي‌روياند .

المعجم الاوسط 2 / 15 از ابو سعيد از آن حضرت : « مردى از اهل‌بيتم قيام و به سنّتم حكم مي‌كند . خداى عزوجل براى او از آسمان باران مي‌فرستد و زمين بركت خود را برايش بيرون مي‌دهد . به دست او زمين از داد و عدل پر مي‌شود ، چنان‌كه از ستم و بيداد پر شده است .

او بر اين امت هفت سال حكومت مي‌كند و در بيت‌المقدس سكنى مي‌گزيند . »

در منابع شيعي ، شيخ طوسى در غيبت / 111 از ابو سعيد خدري : « شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

بر فراز منبر مي‌فرمودند : مهدى از عترت و اهل‌بيت من است . او در آخرالزمان خروج مي‌كند . خداوند براى او باران را از آسمان فرو مي‌فرستد و بذر زمين را بيرون مي‌دهد ، پس زمين را از عدل و داد پر مي‌كند ، چنان‌كه مردم آن را از ستم و بيداد پر نمودند . »

همان / 113 از ابن‌مسعود از ايشان : « دنيا به پايان نمي‌رسد مگر پس از آنكه مردى از اهل‌بيتم كه مهدى گفته مي‌شود ، امر امتم را به دست گيرد . »

مهدى به حق ، و از فرزندان حضرت فاطمه ( عليها السلام ) است

سنن ابن ماجه 2 / 1368 از سعيد بن مسيب چنين نقل مي‌كند : « ما نزد ام سلمه بوديم و مهدى را ياد كرديم ، او گفت : شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : مهدى به حق و از فرزندان فاطمه مي‌باشد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز التاريخ الكبير بخارى 3 / 346 ، سنن ابو داود 4 / 107 ، المعجم الكبير 23 / 267 ، المستدرك 4 / 577 به دو روايت ، مشكاة المصابيح 3 / 24 از ابو داود - در پاورقى آن آمده است : سند خوبى دارد - ، تذكرة الحفاظ 2 / 463 ، الدرالمنثور 6 / 58 مي‌نويسد : ابو داود ، ابن ماجه ، طبرانى و حاكم آن را از ام سلمه آورده‌اند . الصواعق المحرقة ابن حجر / 163 مانند روايت ابو داود را نقل كرده مي‌گويد : از جمله روايات پيرامون مهدى آن است كه مسلم ، ابو داود ، نسائي ،

ابن ماجه ، بيهقى و ديگران آورده‌اند كه : مهدى از عترت من و فرزندان فاطمه است .

در منابع شيعي ، غيبت شيخ طوسى / 114 مانند نقل ابو داود را آورده است . ابن طاووس نيز در الطرائف 1 / 175 همان را از الجمع بين الصحاح ، الفردوس ، ومصابيح السنة بغوى نقل مي‌كند .

عباد وهابى در عقيدة اهل السنة و الاثر / 18 آن را از ابو داود و ابن ماجه نقل مي‌كند و مي‌نويسد : اين حديث را در الجامع الصغير آورده و به صحت آن اشاره كرده است ، مصابيح السنن آن را در فصل روايات حسن آورده است ، البانى نيز در تخريج احاديث المشكاة مي‌گويد : سند خوبى دارد . وى مي‌افزايد : ترمذى و ابو داود آن را روايت كرده‌اند . و نيز مي‌نويسد : ابو داود ، ابن ماجه ، طبرانى و حاكم آن را از ام سلمه نقل كرده‌اند .

--------------------------- 204 ---------------------------

الفتن ابن‌حماد 1 / 368 از قتاده : « به سعيد بن مسيّب گفتم : آيا مهدى حق است ؟ گفت : حق است ، پرسيدم : از كدام قبيله است ؟ گفت : از قريش ، پرسيدم : از كدام تيره ؟ گفت :

بنى هاشم ، گفتم : از كدام ؟ پاسخ داد : از بنى عبدالمطلب ، گفتم : از كدام نسل ؟ گفت :

از فرزندان فاطمه . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الملاحم ابن منادى / 41 ، همو به واسطه‌ى سعيد بن مسيب از ام سلمه روايت مي‌كند كه نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سخن از مهدى به ميان آمد ، ايشان فرمودند : آرى او حق است و از فرزندان فاطمه - و يا فرمودند : از پسران فاطمه - مي‌باشد .

الملاحم و الفتن ابن طاووس / 164 از كتاب فتن زكريا از سعيد بن مسيب از ابن عباس آورده است : « مهدى از قريش است ، گفتند : از چه تيره‌اي ؟ گفت : از بنى هاشم ، از فرزندان فاطمه ( عليها السلام ) . »

ابن يوسف كرمى در فرائد فوائد الفكر / 65 از قتاده چنين نقل مي‌كند : « از سعيد بن مسيّب پرسيدم : آيا مهدى حق است ؟ گفت : آري ، حق است ، . . . از فرزندان فاطمه ، پرسيدم : از كدام يك از فرزندان فاطمه ؟ گفت : ديگر برايت كافى است . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در تيسير المطالب / 88 از ام سلمه و زين الفتى 1 / 402 از قتاده آمده است ، و نيز ر . ك به الفتن 1 / 375 ، 345 ، 350 ، 369 و 373 ، الحاوى 2 / 78 ، جمع الجوامع 2 / 104 و اثبات الهداة 1 / 712

غيبت شيخ طوسى / 114 از جابر بن يزيد جعفى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « مهدى مردى از فرزندان فاطمه ( عليها السلام ) و گندمگون مي‌باشد . »

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) حضرت زهرا را به مهدي ( عليهما السلام ) بشارت مي‌دهند

يكى از روايات شگفت آورى كه اتباع خلافت نقل مي‌كنند حديثى است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در آن با حضرت زهرا ( عليه السلام ) سخن مي‌گويند و از مهدى ياد كرده ، فضيلت و برترى عترت

--------------------------- 205 ---------------------------

بر تمامى صحابه را ذكر مي‌كنند ، و بر وصايت و جانشينى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) تصريح مي‌نمايند .

اين يكى از حجت‌ها و براهينى نبوى است كه از تيررس دستگاه حاكم و اتباع آن

به دور مانده است .

البته خشم و غضب ذهبى را برانگيخته و لذا در صدد تضعيف آن - به وسيله‌ى تضعيف هيثم بن حبيب - بر آمده است ، اما على رغم ميل او بزرگان علماى جرح و تعديل سنى مانند احمد بن حنبل ، ابو عوانه ، شعبه ، اسحاق بن منصور ، ابو زرعه ، ابو حاتم و ابن حبان او را ثقه شمرده‌اند ! ( 1 ) ( 1 ) . تهذيب التهذيب 11 / 81

اهل‌سنت آن را با نقل‌هايى مشابه از ابو ايوب انصاري ، ابو سعيد خدري ، سلمان ،

على هلالي ، ابن عباس و غير اينان آورده‌اند ، كه ارائه‌ى آن به همراه طرق و اسناد از صد صفحه متجاوز است .

المعجم الصغير طبرانى 1 / 37 از ابو ايوب انصارى نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

به فاطمه ( عليها السلام ) فرمود : « پيامبر ما بهترين پيامبران و پدر توست . شهيد ما بهترين شهيدان و عموى پدرت حمزه است . كسى كه دو بال دارد و با آن به هر جايى از بهشت كه بخواهد پرواز مي‌كند ، از ماست و او پسر عموى پدرت جعفر است . دو سبط اين امت حسن و حسين از ما هستند ، و آنها پسران تواند ، مهدى نيز از ماست . »

در المعجم الكبير 3 / 52 دو روايت از على مكى هلالى آورده است : « در آن بيمارى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) كه منجر به وفات ايشان شد ، خدمتشان رسيدم . فاطمه در كنار سر پيامبر نشسته بود . پس آن قدر گريه كرد كه صدايش بلند شد ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به او نگاه كرد و فرمود : محبوبم ، اى فاطمه ! چرا گريه مي‌كني ؟ عرض كرد : از ظلم [ امت ] پس از شما مي‌هراسم ! فرمود : محبوبم ! آيا نمي‌دانى كه خداى عزوجل به زمين نگاهى كرد ( 2 ) ( 2 ) . اين عبارت كنايه از اختيار و انتخاب الهى به جهت آگاهى او از ممتاز بودن ايشان در ميان مخلوقات مي‌باشد .

و پدرت را از آن برگزيد و براى رسالت خويش برانگيخت ، سپس نگاه ديگرى كرد و شوهرت را از آن برگزيد و به من وحى فرمود كه تو را به ازدواج او درآورم ؟

اى فاطمه ! و ما اهل‌بيتى هستيم كه خداوند هفت ويژگى به ما داده است كه نه پيش از

--------------------------- 206 ---------------------------

ما به كسى عطا نموده و نه پس از ما به كسى عطا خواهد كرد ؛ من خاتم پيامبران ، گرامي‌ترين آنان نزد خدا و محبوب‌ترين خلق او هستم كه پدر تو هستم . وصى من بهترين اوصياء و محبوب‌ترين ايشان نزد خداست كه شوهر توست . شهيد ما بهترين شهيدان و محبوب‌ترين آنها نزد خداست و او عمويت حمزة بن عبدالمطلب است ، او عموى پدرت و شوهرت است . آنكه دو بال سبز دارد و در بهشت همراه فرشتگان ، هر جا كه بخواهد پرواز مي‌كند ، از ماست ، كه پسرعموى پدرت و برادر شوهرت است . دو سبط اين امت از ما هستند كه پسران تو حسن و حسين و دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند . سوگند به خدايى كه مرا به حق مبعوث كرد ،

پدر آن دو برتر از آنهاست .

اى فاطمه ! سوگند به خدايى كه مرا به حق مبعوث داشت ، مهدى اين امت از حسن و حسين است ( 1 ) ( 1 ) . شايد اين عبارت اشاره به آن باشد كه امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) - از آنجا كه امام زين العابدين ( عليه السلام ) با دختر

امام حسن ( عليه السلام ) ازدواج نمودند و امام محمد باقر ( عليه السلام ) ثمره‌ى اين ازدواج است ، امامان بعدى همه همان گونه كه از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) هستند ، از نسل امام حسن مجتبي ( عليه السلام ) نيز مي‌باشند - از نسل هر دو امام است . م

. هنگامى كه دنيا دچار فتنه و آشوب شود و فتنه‌ها پشت سر هم رخ دهند و راه‌ها قطع گردد [ و امنيت نداشته باشد ] ، برخى بر برخى ديگر هجوم آورند ، نه بزرگ بر كوچك رحم كند و نه كوچك بزرگ را احترام نمايد ، آنگاه خداى عزوجل از [ نسل ] حسن و حسين ، كسى را برمي‌انگيزد كه قلعه‌هاى گمراهى و قلب‌هاى بسته را فتح مي‌كند . او در آخرالزمان - همان گونه كه من در اول الزمان براى برپايى دين قيام كردم - بدان قيام مي‌كند و دنيا را - همانطور كه پر از جور شده است - پر از عدالت مي‌نمايد .

اى فاطمه ! غمگين مباش و گريه نكن ، زيرا خداى عزوجل از من به تو مهربان‌تر و رئوف‌تر است ، و اين به سبب جايگاه تو نزد من و موضع تو در قلب من است . خدا تو را به ازدواج همسرى درآورده كه از لحاظ حسب با شرافت ترين اهل‌بيت تست ، بالاترين منزلت را در ميان آنان دارد ، مهربان‌ترين آنان با مردم ، عادل‌ترين آنها در برپايى مساوات و آگاه‌ترين ايشان نسبت به امر داورى است . من از پروردگارم درخواست كردم كه تو نخستين شخص از اهل‌بيتم باشى كه [ پس از وفاتم ] به من ملحق مي‌گردد .

على بن هلال مي‌گويد : وقتى پيامبر وفات نمود ، فاطمه تنها هفتاد و پنج روز باقى ماند تا

--------------------------- 207 ---------------------------

آنكه خدا او را به پيامبر ملحق نمود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مجمع الزوائد 9 / 165 ، البيان شافعى / 478 و ذخائر العقبى / 44 و 135 به اختصار

مناقب ابن مغازلى / 101 از ابو ايوب آورده است : « رسول‌خدا بيمار شدند . فاطمه ( عليها السلام ) براى عيادت نزد آن حضرت رفت ، در حالى كه پيامبر بهبودى كامل نيافته بودند . وقتى خستگى و ضعف رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را ديد ، گريه گلويش را گرفت و اشكش جارى شد . پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به او فرمود : اى فاطمه ! خداى عزوجل به زمين نگاهى نمود و پدرت را از آن برگزيد و او را به پيامبرى مبعوث كرد . سپس بار دوم بدان نگريست و شوهرت را از آن برگزيد ، پس به من وحى كرد ، و من او را به ازدواج تو درآوردم و جانشينم قرار دادم . اى فاطمه ! آيا نمي‌دانى به سبب كرامتى كه نزد خدا دارى تو را به ازدواج بردبارترين مردم ، پيشگام‌ترين آنان در اسلام و داناترين آنها در آورد ؟ فاطمه از اين مطلب خوشحال و مسرور شد .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : اى فاطمه ! على هشت منقبت عظيم دارد ؛ ايمان به خدا و رسول ، حكمت ، همسرى با تو ، دو فرزند او حسن و حسين هستند ، او امر به معروف و نهى از منكر مي‌كند و بر طبق كتاب خداى عزوجل قضاوت مي‌نمايد .

اى فاطمه ! ما اهل‌بيتى هستيم كه به ما هفت ويژگى داده شده كه به هيچ يك از اولين و آخرين داده نشده و نخواهد شد ؛ پيامبر ما برترين پيامبران است ، كه پدر توست . وصى ما بهترين اوصياست ، كه شوهر توست . شهيد ما بهترين شهداست ، كه عموى پدرتوست . كسى كه دو بال دارد و در بهشت ، هر جا كه بخواهد با آنها پرواز مي‌كند ، از ماست ، كه جعفر پسر عموى توست . دو سبط اين امت از ما هستند ، كه پسران تواند . و سوگند به كسى كه جانم به دست اوست ، مهدى اين امت از ماست . »

سيوطى در مسند فاطمه / 47 و 93 نقل مي‌كند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به حضرت زهرا ( عليها السلام ) فرمودند : « اى فاطمه ! بر تو بشارت باد كه مهدى از توست . »

ينابيع المودة / 81 اين حديث را با قدرى تفاوت از مناقب خوارزمى نقل مي‌كند و در آن آمده است : « دو سبط و دو سرور جوانان اهل بهشت كه دو پسر تواند ، از ما هستند ، و قسم به كسى كه جان من به دست اوست ، همانا مهدى اين امت كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز

--------------------------- 208 ---------------------------

مي‌گزارد ، از فرزندان توست . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به الروض الدانى 1 / 75

گنجى شافعى در البيان / 501 از ابو هارون عبدى چنين نقل مي‌كند : « نزد ابو سعيد خدرى رفتم و پرسيدم : آيا در جنگ بدر حضور داشتي ؟ گفت : آري ، پرسيدم : آيا از آنچه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى على و فضل او شنيدي ، برايم نمي‌گويي ؟ گفت : آري ، برايت مي‌گويم .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بيمار شدند . وقتى كه مقدارى بهبودى يافتند ، فاطمه براى عيادت ايشان آمد . من هم سمت راست پيامبر نشسته بودم . . . مهدى امت كه عيسى پشت سرش نماز مي‌خواند ، از ماست . آنگاه بر شانه‌ى حسين زد و فرمود : مهدى امت از نسل اين فرزند است . دار قطني ، صاحب الجرح والتعديل چنين آورده است . »

در منابع شيعي ، امالى شيخ طوسى 1 / 154 از ابو ايوب انصارى آن را نقل مي‌كند .

كمال الدين 1 / 262 از سلمان نقل مي‌كند : « در آن بيمارى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) كه منجر به فوت ايشان شد ، نزد آن حضرت نشسته بودم كه فاطمه ( عليها السلام ) وارد شد . . . نخستين وصى پس از من برادرم على است ، آنگاه حسن و سپس حسين و بعد از او نه نفر از فرزندان حسين كه در درجه‌ى من هستند . . .

دخترم ! ما اهل‌بيتى هستيم كه خداى عزوجل شش خصلت به ما عطا فرموده است كه به احدى غير از ما نداده است . . . »

مقاتل الطالبين 1 / 97 از وليد بن محمد موقرى آورده است : « همراه ابن شهاب زهرى در منطقه‌ى رصافه ( 2 ) ( 2 ) . شايد مقصود رصافه‌ى كوفه باشد .

بودم كه بانگ طبل‌زنان را شنيديم . او به من گفت : وليد ! ببين چه خبر است ؟ از پنجره به پايين نگاه كردم و گفتم : سر زيد بن على است ! ابن شهاب درست نشست و گفت : افراد اين خاندان را شتاب و عجله هلاك نمود . پرسيدم : مگر اينان هم حكومت خواهند كرد ؟ گفت : على بن حسين از پدرش از فاطمه روايت كرد كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به او فرمود : مهدى از فرزندان توست . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز تهذيب ابن عساكر 6 / 26

در دلائل الامامه / 234 از وليد بن محمد موقرى چنين روايت مي‌كند : « نيم روز در رصافه بر در

--------------------------- 209 ---------------------------

خانه‌ى زهرى ايستاده بودم كه طبل‌زنانى كه سر زيد بن على را مي‌چرخاندند گذشتند . پس زهرى گريست و گفت : افراد اين خاندان حكمرانى خواهند كرد ، اما عجله [ اينان را بدين روز انداخته است ] . گفتم : اى ابوبكر ! اينها هم حكومت مي‌كنند ؟ گفت : على بن الحسين به نقل از پدرش برايم گفت كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به فاطمه فرمود : مهدى از فرزندان توست . »

كفاية الاثر / 62 از جابر بن عبدالله : « در بيمارى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) كه منجر به وفاتشان شد ، فاطمه كنار سرِ ايشان نشسته بود ، پس چنان گريست كه صدايش بلند شد . پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ديده‌اش را به سوى فاطمه گشود و فرمود : محبوبم ، فاطمه ! چرا گريه مي‌كني ؟ عرض نمود : از ستم [ امت ] پس از شما مي‌هراسم ! فرمود : محبوبم ! گريه نكن ، زيرا ما اهل‌بيتى هستيم كه خدا هفت امتياز به ما عطا نموده كه به احدى پيش از ما و پس از ما نداده و نخواهد داد ؛

من خاتم انبياء و محبوب‌ترين خلق نزد خدايم ، و پدر تو هستم . جانشين من بهترين جانشينان و محبوب‌ترين آنان نزد خداست ، كه شوهر توست . شهيد ما بهترين و محبوب‌ترين شهداء نزد خداست ، كه عموى توست . دو سبط اين امت از ما هستند ، كه پسرانت حسن و حسين‌اند ، و خدا از نسل حسين ، نه امام مي‌آورد كه امين و معصوم‌اند . و مهدى اين امت

نيز از ماست .

آنگاه كه دنيا گرفتار هرج و مرج شود ، فتنه‌ها يكى پس از ديگرى پديدار گردند ، راه‌ها ناامن شود ، برخى بر برخى ديگر هجوم برند ، پس نه بزرگ بر كوچك رحم كند و نه كوچك به بزرگ احترام بگذارد ، خدا مهدى ما را - كه نهمين امام از نسل حسين است - برمي‌انگيزد كه دژهاى گمراهى و قلب‌هاى فرو بسته را فتح مي‌كند ، و همان گونه كه من در ابتداى زمان دين را اقامه نمودم ، آن را در آخرالزمان برپا خواهد داشت ، و زمين را چنان كه پر از ستم شده است ، از عدالت آكنده خواهد ساخت . »

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) حضرت امير را به حضرت مهدي ( عليهما السلام ) بشارت مي‌دهند

دلائل الامامة / 250 از انس بن مالك روايت مي‌كند : « روزى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) [ از خانه ] بيرون آمدند و حضرت علي ( عليه السلام ) را ديدند ، پس دست خود را ميان دو كتف او گذاشته فرمودند :

--------------------------- 210 ---------------------------

يا علي ! اگر از دنيا جز يك روز باقى نمانده باشد ، خدا آن را چنان طولانى مي‌كند تا مردى از عترت تو - كه او را مهدى گويند - حكمرانى نمايد . او به سوى خداى عزوجل هدايت مي‌كند و عرب توسّط او رهنمون مي‌شوند ، همانطور كه تو كفّار و مشركان را از ضلالت هدايت نمودي .

آنگاه فرمودند : بر دو كف دست او نوشته است : با او بيعت نماييد كه اين بيعت با خداوند عزوجل است . »

نعمانى در غيبت / 92 از عبد خير نقل مي‌كند : « شنيدم امير المؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمود : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من فرمودند : يا علي ! امامانِ راشد ، هدايت شده و معصوم از فرزندان تو يازده تن هستند . نخستين آنها توئى و آخرينشان همنام من است . او خروج مي‌كند و زمين را پر از عدل مي‌نمايد ، همان سان كه از جور و ظلم پر شده است .

مردى به نزد او مي‌آيد - و اين در حالى است كه اموال انباشته‌اند - و مي‌گويد : اى مهدي ! به من عطا كن ، پس مهدى مي‌گويد : برگير . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 90

همان / 57 از حسن بن ابوالحسن بصرى - به طور مرفوع - روايت مي‌كند : « جبرئيل خدمت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) رسيد و گفت : اى محمد ! خداى عزوجل تو را فرمان مي‌دهد كه فاطمه را به همسرى على برادرت در آوري ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) هم به سراغ ايشان فرستاد و فرمود : يا علي ! من تو را به ازدواج فاطمه دخترم ، بانوى بانوان عالمين كه پس از تو محبوب‌ترين شخص نزد من است ، در مي‌آورم . از شما دو تن ، دو آقاى جوانان اهل بهشت و نيز شهيدانى كه پس از من به خون آغشته مي‌شوند و در زمين مورد ستم قرار مي‌گيرند ، به وجود خواهند آمد .

آن نجيبان نورانى كه خداوند به وسيله‌ى آنها ظلم را خاموش و حق را احياء مي‌كند و باطل را مي‌ميراند ، تعداد آنان تعداد ماه‌هاى سال است و آخرين ايشان كسى است كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز مي‌گزارد . »

--------------------------- 211 ---------------------------

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) امام‌حسين را به حضرت مهدي ( عليهما السلام ) بشارت مي‌دهند

عقد الدرر / 24 از ابو نعيم در صفة المهدى چنين روايت مي‌كند : « حذيفه مي‌گويد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى ما سخنرانى كرد و از آنچه رخ خواهد نمود خبر داد ، آنگاه فرمود : اگر از دنيا جز يك روز باقى نمانده باشد ، خداى عزوجل آن روز را چنان طولانى مي‌كند ، تا مردى از فرزندانم را كه همنام من است برانگيزد . سلمان فارسى برخاست و عرضه داشت : يا

رسول الله ! از نسل كدام فرزندتان ؟ فرمود : از اين فرزندم و با دست بر حسين زدند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ذخائر العقبى / 136 ، فرائد السمطين 2 / 325 و المنار المنيف / 148 از طبراني

القول المختصر / 7 اين مضمون را چنين نقل مي‌كند : « تا آنكه مردى از اهل‌بيتم به حكومت رسد . نبردها بر دست او رخ مي‌دهد و او اسلام را آشكار مي‌كند . خداوند از وعده‌اش تخلّف نمي‌كند و او سريع الحساب است . »

گنجى در البيان / 510 مشابه آن را از حذيفه چنين نقل مي‌كند : « نام او نام من و اخلاق او همچون اخلاق من است . كنيه‌اش ابو عبدالله است . مردم بين ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . خداوند دين را به دست او باز مي‌گرداند و براى او فتوحاتى خواهد داشت كه به دنبال آن تنها گويندگان لا إله إلا الله بر روى زمين باقى خواهند ماند . . . فرمودند : از نسل اين پسرم ، و با دست بر حسين ( عليه السلام ) زدند . »

نگارنده : تنها در اين روايت كنيه‌ى ابو عبدالله براى امام مهدي ( عليه السلام ) ذكر شده است ،

ولى صحيح و متواتر آن است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى ايشان فرموده است : كنيه‌ى او كنيه‌ى من است ، يعنى ابو القاسم .

دلائل الامامة / 234 از ابو سعيد خدرى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « قسم به كسى كه جانم به دست اوست ، مهدى اين امت كه عيسى پشت سرش نماز مي‌خواند ، از ماست . آنگاه دست خود را بر شانه حسين زدند و فرمودند : از اين ، از اين . » ( 2 ) ( 2 ) . نظير آن در غيبت شيخ طوسى / 116

ابن ميثم بحرانى در النجاة في القيامة / 167 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند كه به امام حسين ( عليه السلام ) فرمودند : « اين پسرم امام ، پسر امام ، برادر امام و پدر امامان نه‌گانه‌ايست كه نهمين آنان قائم

--------------------------- 212 ---------------------------

آنهاست . او حجت ، پسر حجت ، برادر حجت و پدر حجج نه گانه است . »

البرهان / 46 و الدر النظيم / 791 از سلمان فارسى چنين روايت مي‌كنند : « خدمت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رسيدم و ديدم حسين بر روى زانوى ايشان نشسته و پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گونه‌ها و دهان او را مي‌بوسند و مي‌فر مايند : تو آقا ، پسر آقا و برادر آقائي ، تو امام ، پسر امام و برادر امامي ، تو حجت [ خدا ] ، برادر حجت و پدر حجج نه‌گانه‌اى كه نهمين آنان قائم مهدى آنهاست . »

عوالم العلوم ، كتاب النصوص / 146 از ابو سعيد آورده است : « شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

به حسين فرمودند : اى حسين ! تو امام ، پسر امام و برادر امامى و نه تن از فرزندانت امامان ابرار هستند ، كه نهمين آنان قائم آنهاست . اصحاب پرسيدند : يا رسول الله ! پس از شما چند امام خواهند بود ؟ فرمودند : دوازده تن كه نه تن آنها از نسل حسين هستند . »

اميرالمؤمنين امام‌حسين ( عليهما السلام ) را بشارت مى دهند

كمال الدين 1 / 304 از حضرت علي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « اى حسين ! نهمين فرزند تو قائم به حق است كه دين را اظهار مي‌كند و عدالت را مي‌گستراند .

امام‌حسين ( عليه السلام ) عرضه داشت : يا اميرالمؤمنين ! و آيا چنين خواهد شد ؟ فرمودند : آري ، سوگند به آنكه محمد ( صلى الله عليه وآله ) را به نبوت برانگيخت و او را بر تمامى آفريدگان برگزيد ، و ليكن پس از غيبت و حيرتى كه در آن تنها مخلصانى كه يقينى راسخ دارند و خداوند از آنان بر ولايت ما ميثاق گرفته ، ايمان را در قلوب آنها نوشته و آنان را با روحى از جانب خود تأييد نموده است ، بر اعتقاد به او ثابت مي‌مانند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اعلام الورى / 400 ، اثبات الهداة 3 / 464 ، بحار الانوار 51 / 110 ، كفاية الاثر / 66 و . . .

شيوه‌هاى ابتكارى پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) براى شناساندن

انسان ، وقتى روايات مربوط به تفسير آيه‌ى تطهير ، و تعيين خاندان و اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) توسّط آن حضرت را مشاهده مي‌كند ، در مقابل شگردى كه ايشان براى معرفى آنان به كار گرفته‌اند ، سر تعظيم فرود مي‌آورد . رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) حضرت امير ، صديقه‌ى طاهره و حسنين ( عليهم السلام )

--------------------------- 213 ---------------------------

را حاضر مي‌كنند ، عبايى بر آنان پيچيده و آيه را تلاوت مي‌كنند ، آنگاه مي‌فرمايند : اينان ، اهل‌بيت منند و براى آنان دعا مي‌كنند . ام سلمه مي‌خواهد در ميان آنان داخل شود ، ولى آن حضرت عبا را از دست او مي‌كشند - چنان كه احمد بن حنبل روايت كرده است - .

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) پس از نزول اين آيه ، بارها و بارها در طول شش ماه - بنابر روايت احمد و ديگران -

به در خانه‌ى اميرالمؤمنين و حضرت زهرا ( عليهما السلام ) مي‌آيند ، آنان را براى نماز صبح بيدار و آيه تطهير را تلاوت مي‌كنند .

افزون بر اين تعيين عملي ، دلالت‌هاى واضح ديگرى نيز در ميان است كه سنيان پاره‌اى از آن را نقل كرده‌اند و ما به صورت كامل . از جمله آنكه ايشان فرمودند : « علي ، فاطمه ، حسن ، حسين و نه تن از نسل حسين كه نهمين آنان مهدى آنهاست و زمين را مملو از عدل و داد مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به كافى 1 / 529 و كفاية الاثر / 66

از ديگر ابتكارات پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آن است كه در حجةالوداع حضرت علي ( عليه السلام ) را طلب نموده ، او را بر فراز منبر بردند ، دستش را بالا گرفتند و رسالت الهى را درباره‌ى او ابلاغ نمودند ، آنگاه از مسلمين خواستند تا به ايشان تهنيت بگويند و به عنوان ولايت و سرپرستى پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با آن حضرت بيعت كنند !

ديگر ابتكار ايشان گفتارها و فرمايشاتى است كه درباره‌ى اهل‌بيت ( عليهم السلام ) دارند ، از جمله آنكه فرمودند : « امامان پس از من دوازده تن هستند كه در اين تيره از هاشم كاشته شده‌اند ، امامت جز بر آنان شايسته نيست و زمامدارانى غير از ايشان نيز شايستگى ندارند . » ( 2 ) ( 2 ) . نهج‌البلاغة 2 / 27

همچنين فرمودند : « امامان پس از من به تعداد نقيبان بني‌اسرائيل‌اند ، نه تن آنها از نسل حسين هستند كه نهمين آنان قائم آنهاست . او در آخرالزمان قيام مي‌نمايد و زمين را پر از عدالت مي‌كند ، همان گونه كه از ظلم و ستم پر شده است . » ( 3 ) ( 3 ) . كفاية الاثر / 250

و نيز فرمودند : « هنگامى كه سه نام از امامانِ از فرزندان من - محمد ، على و حسن - پشت سر هم آيند ، چهارمين آنها قائمِ مورد آرزو و انتظار است . » ( 4 ) ( 4 ) . دلائل الامامة / 447

--------------------------- 214 ---------------------------

تعابير بليغ و مبتكرانه‌ى ديگرى نيز از آن حضرت رسيده است ، همچون : « مهدى از عترت من است » ، « از اولاد فاطمه است » ، « نهمين فرزند از نسل حسين » ، « پسر بهترين كنيزان » ، « خداوند تنها به ما [ اهل‌بيت ] آغاز نموده و تنها به ما ختم خواهد كرد » ، « اگر از دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد ، خداوند آن را چنان طولانى مي‌كند تا او را برانگيزد » ، « او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند » ، « ما فرزندان عبدالمطلب آقايان اهل بهشتيم ؛ من ، علي ، حمزه ، جعفر ، حسن ، حسين و مهدي . »

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نسبت به حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) يازدهمين فرزند خود ، بشارت مي‌دهد

كافى 1 / 338 از اصبغ بن نباته نقل مىكند : « حضور حضرت امير ( عليه السلام ) رسيدم و ايشان را ديدم كه متفكرانه با چوبى بر زمين مى زند ، عرضه داشتم : يا اميرالمؤمنين ! چه شده كه شما را چنين مى بينم ، با حالت تفكر بر زمين مى زنيد ؟ آيا به خلافت رغبت داريد ؟ فرمودند : نه ، به خدا سوگند كه هيچ روزى نه در خلافت و نه در دنيا رغبت نداشتم ، ولى در مولودى انديشيدم كه از نسل من و يازدهمين فرزندم خواهد بود ، او همان مهدى است كه زمين را از عدل و داد مي‌آكند ، هم‌چنان‌كه از ستم و جور پر شده است .

براى او غيبت و حيرتى خواهد بود كه گروه‌هايى در آن گمراه شده و گروه‌هايى ديگر رهنمون مي‌شوند . گفتم : يا اميرالمؤمنين ! اين حيرت و غيبت چقدر به طول مي‌انجامد ؟ فرمودند : مدّتي . گفتم : آيا چنين خواهد شد ؟ فرمود : آري ، همان سان [ و با همان قاطعيت ] كه تو آفريده شده‌اي ، و چگونه تو - اى اصبغ ! - آن را درك كني ؟ آنان بهترين‌هاى اين امتند كه با ابرار اين عترت خواهند بود . پرسيدم : پس از آن چه خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : آنگاه خداوند هر آنچه را بخواهد انجام خواهد داد ، چرا كه او بداءها ، اراده‌ها ، غايات و

نهاياتى دارد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به اثبات الوصية / 225

در نقل اثبات الوصية / 229 چنين آمده است : « براى او غيبت و در امر او حيرتى است . . . و هنگامى كه واسطه‌ى بين او و شيعيان ما مفقود شود [ و دوران غيبت صغرى كه چهار تن

--------------------------- 215 ---------------------------

سفارت امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را بر عهده دارند ، به پايان رسد ] حيرت و سرگردانى خواهد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . همچنين غيبت نعمانى / 60 ، كمال الدين 1 / 288 ، كفاية الاثر / 219 ، دلائل الامامة / 289 ، اختصاص

شيخ مفيد / 209 ، غيبت شيخ طوسى / 103 و رسائل شيخ مفيد / 400 . ايشان مي‌نگارد : اين روايتى كه شيعه و سنى نقل كرده‌اند كه روايت كميل بن زياد است [ و در ادامه مشابه مضمون همين روايت اصبغ را با قدرى تفاوت مي‌آورند ] و در آن چنين آمده است : . . . هرگز لحظه‌اى در آن رغبت نكردم . . . نهمين فرزند از نسل حسين ، و هموست كه زمين را پر از عدل و داد مي‌كند . . . براى او غيبتى است كه اهل باطل در آن به ترديد مي‌افتند . . . بايد كه از سوى خدا حجتى باشد ، حال يا آشكار و معروف و يا مخفى و پوشيده تا حجت خداوند از بين نرود .

معانى الاخبار / 58 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پس از آنكه حضرت امير ( عليه السلام ) بعد از نهروان به كوفه بازگشتند - و به ايشان خبر رسيده بود كه معاويه ايشان را سب مي‌كند ،

لعن مي‌گويد و يارانش را به قتل مي‌رساند - ايستادند و خطبه‌اى خواندند و بعد از آنكه حمد و ثناى الهى را به جاى آورده بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درود فرستادند و آنچه را كه خدا بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و ايشان ارزانى داشته ياد نمودند ، در سخنى طولانى فرمودند : و از فرزندان من مهدى اين امت است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز بشارة المصطفي ( صلى الله عليه وآله ) / 12 و بحار الانوار 35 / 45

امام حسن مجتبي ( عليه السلام ) به امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بشارت مي‌دهند

كمال الدين 1 / 316 از ابو سعيد عقيصا از امام حسن مجتبي ( عليه السلام ) حديثى طولانى را روايت مي‌كند كه در قسمتى از آن آمده است : « آيا ندانستيد كه هيچ يك از ما نيست مگر آنكه بيعت طاغوت زمانش را بر گردن داشته است ، مگر قائم كه روح الله عيسى بن مريم پشت سر او نماز مي‌گزارد ؟ خداى عزوجل ولادت او را مخفى و شخص او را غائب مي‌نمايد ، تا وقتى كه قيام مي‌كند بيعت هيچ طاغوتى بر گردنش نباشد . او نهمين تن از فرزندان برادرم حسين مي‌باشد و فرزند بانوى كنيزان . خدا عمر او را در غيبتش طولانى مي‌گرداند ، سپس به قدرت خود او را در چهره‌ى جوانى كمتر از چهل سال آشكار مي‌نمايد . اين براى آن است كه بدانند خداوند بر همه چيز تواناست . » ( 3 ) ( 3 ) . همچنين كفاية الاثر / 225

--------------------------- 216 ---------------------------

بشارت امام حسين ( عليه السلام ) به نهمين فرزندش امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

كمال الدين 1 / 317 از امام‌حسين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « قائم اين امت ، نهمين فرزند از فرزندان من است . اوست كه غيبت مي‌كند و هموست كه زنده است و ميراثش تقسيم مي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . از همين منبع اعلام الورى / 401 ، العدد القوية / 71 ، الصراط المستقيم 2 / 129 ، اثبات الهداة 3 / 465 ، بحار الانوار 51 / 133 و . . .

كفاية الاثر / 232 از يحيى بن نعمان نقل مي‌كند : « در حضور امام‌حسين ( عليه السلام ) بودم كه مردى عرب كه نقاب بر چهره داشت و بسيار گندمگون بود ، وارد شد و گفت : اى پسر رسول‌خدا ! سؤالى دارم ، حضرت فرمودند : بپرس . او گفت : چقدر بين ايمان و يقين فاصله است ؟ ايشان فرمودند : چهار انگشت ، گفت : چسان ؟ فرمودند : ايمان آن چيزى است كه شنيده‌ايم و يقين آن است كه ديده‌ايم و ميان شنيدن و ديدن چهار انگشت فاصله است . ( 2 ) ( 2 ) . امام حسن مجتبي ( عليه السلام ) در پاسخ همين سؤال به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) عرضه داشتند : زيرا ايمان آن است كه با گوشمان شنيده‌ايم و با دل‌هايمان تصديق كرده‌ايم ، ولى يقين آن است كه با چشم ديده‌ايم و به وسيله‌ى آن بر آنچه از ما پوشيده است استدلال مي‌كنيم ، ر . ك به مشكاة الانوار / 15 . م

او دوباره سؤال كرد : فاصله‌ى ميان آسمان و زمين چه مقدار است ؟ امام ( عليه السلام ) پاسخ دادند : يك دعاى مستجاب . او گفت : بين مشرق و مغرب چطور ؟ فرمودند : يك روز مسير خورشيد . پرسيد : عزت انسان به چيست ؟ ايشان فرمودند : بي‌نيازى از مردم . سؤال كرد : زشت‌ترين چيز چيست ؟ امام ( عليه السلام ) فرمودند : فسق پيرمرد ، خشم سلطان ، دروغ كسى كه شرافت خانوادگى دارد ، بخل غنى و حرص در عالم قبيح است .

عرض كرد : اى پسر رسول‌خدا ! درست فرموديد . حال بفرماييد : امامان پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

چه تعدادند ؟ فرمود : دوازده نفر به تعداد نقباى بني‌اسرائيل . گفت : آنان را نام ببريد . امام ( عليه السلام ) مدتى طولانى سر به زير انداختند و بعد سر را بالا آورده فرمودند : آرى به تو خبر مي‌دهم ، اى برادر عرب ! همانا امام و خليفه‌ى پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اميرالمؤمنين علي ( عليه السلام ) و حسن و من و

نُه تن از فرزندان من هستيم ، آنان على پسر من ، پس از او پسرش محمد ، بعد از او فرزندش جعفر ، در پى او پسرش موسي ، به دنبال او فرزندش علي ، پس از او فرزندش محمد ، بعد از او پسرش علي ، در پى او پسرش حسن و پس از او جانشين او مهدى - كه نهمين تن از نسل من

--------------------------- 217 ---------------------------

است و دين را در آخرالزمان برپا مى دارد - هستند .

در اين هنگام آن مرد عرب برخاست و گفت :

مسح النبى جبينَه فله بريق في الخدود

أبواه من عليا قريش وجدُّه خير الجُدود

پيامبر بر پيشانى او دست كشيد ، پس گونه‌هايش لمعان و درخشش دارد

پدر و مادرش از مهتران قريش هستند و پدر بزرگ او بهترين پدر بزرگ‌ها . »

كمال الدين 1 / 317 از امام‌حسين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در نهمينِ از فرزندان من سنّتى از يوسف و سنّتى از موسى بن عمران است ، او قائم ما اهل‌بيت است و خداوند تبارك و تعالى امر [ قيام ] او را در يك شب سامان مي‌دهد . » ( 1 ) ( 1 ) . از همين مأخذ در اعلام الورى / 401 ، كشف الغمة 3 / 312 و بحار الانوار 51 / 132 و . . .

همان 1 / 317 از عبدالرحمن بن سليط : « امام‌حسين ( عليه السلام ) فرمودند : از ما دوازده مهدى است كه اولين آنها اميرالمؤمنين على بن ابى طالب است و آخرينشان نهمين تن از فرزندان من . هموست كه حق را برپا مي‌دارد . خداوند به دست او زمين را پس از مرگ آن زنده و دين حق را بر تمامى اديان غالب مي‌گرداند ، اگرچه مشركان را ناخوش آيد .

او غيبتى دارد كه در آن گروه‌هايى از دين برمي‌گردند و گروه‌هايى ديگر بر آن استوار مي‌مانند ، آنان مورد آزار و اذيت قرار مي‌گيرند و به آنها گفته مي‌شود : مَتَى هذا الوَعدُ إن كُنتُم صَادقِينَ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌هاى يونس / 48 ، انبياء ( عليهم السلام ) / 38 ، نمل / 71 ، سبآ / 29 ، يس / 48 و ملك / 25

، اين وعده‌ى چه زمانى محقّق مي‌شود ، اگر شما راستگويانيد ؟

آگاه باشيد كسى كه در غيبت او بر آزار و تكذيب صبور باشد ، به مانند كسى است كه با شمشير در حضور رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مجاهدت كند . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز عيون الاخبار 1 / 68 ، كفاية الاثر / 231 و مقتضب الاثر / 23

اثبات الهداة 3 / 569 از اثبات الرجعة فضل بن شاذان از امام باقر از امام‌حسين ( عليهما السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند قائم ما را آشكار مي‌كند ، پس او از ظالمين انتقام مي‌گيرد . گفتند : اى فرزند رسول‌خدا ! قائم شما كيست ؟ فرمودند : هفتمين شخص از نسل فرزندم محمد بن علي .

--------------------------- 218 ---------------------------

او حجت بن الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على فرزند من است . اوست كه مدتى طولانى غائب مي‌شود ، سپس ظهور نموده و زمين را از عدل و داد

پر مي‌كند ، همان طورى كه از ظلم و جور پر شده است . »

امام زين العابدين ( عليه السلام ) :

گويا صاحب شما را مي‌بينم كه بر فراز نجفتان بر آمده است

گويا صاحب شما را مي‌بينم كه بر فراز نجفتان بر آمده است

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در امالى / 45 از ابو خالد كابلى روايت مي‌كند : « امام سجاد ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى ابا خالد ! قطعاً فتنه‌هايى به مانند پاره‌هاى شبِ تاريك رخ خواهد داد كه تنها كسانى كه خداوند ميثاقشان را گرفته است از آن نجات مي‌يابند ، آنان چراغ‌هاى هدايت و چشمه‌هاى دانش هستند كه خدا از هر فتنه‌ى تاريكى آنان را رهايى مي‌بخشد .

گويا صاحب شما را مي‌بينم كه بر فراز شهر نجفتان - پشت كوفه - در ميان سيصد و بيش از ده مرد بر آمده است ، جبرئيل در سمت راست او ، ميكائيل سمت چپ و اسرافيل جلوى او هستند . او پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را به همراه دارد و آن را گشوده است ، آن را بر هيچ گروهى فرود نمي‌آورد مگر آنكه خداوند عزيز و جليل آنان را هلاك مي‌گرداند . »

هفتمين امام از فرزندان امام باقر ( عليه السلام )

كفاية الاثر / 297 از زيد بن على نقل مي‌كند : « نزد پدرم على بن الحسين ( عليهما السلام ) بودم كه جابر بن عبدالله انصارى وارد شد . در حالى كه با پدرم سخن مي‌گفت ، برادرم محمد از يكى از اتاق‌ها بيرون آمد . جابر به او چشم دوخت ، سپس برخاست و گفت : اى پسر ! پيش بيا و او هم آمد ، آنگاه گفت : برگرد و او برگشت ، جابر گفت : شمائلى مانند شمائل رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) .

اى پسر ! نامت چيست ؟ فرمود : محمد ، جابر پرسيد : پسر كيستي ؟ ايشان فرمودند : پسر

على بن الحسين بن على بن ابى طالب ، جابر گفت : پس تو باقري .

در اين هنگام بر روى دست و پاى ايشان افتاد و سر و دست او را بوسيد و گفت : اى محمد ! رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر تو سلام فرستاد . ايشان فرمودند : بهترين سلام بر رسول‌خدا و بر تو - اى جابر ! -

--------------------------- 219 ---------------------------

به جهت آنكه سلام [ آن حضرت ] را رساندي .

آنگاه جابر به جاى خود بازگشت و به سخن گفتن با پدرم ادامه داد ، او گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روزى به من فرمودند : اى جابر ! زمانى كه فرزندم باقر را ديدى سلام مرا به او برسان ، همانا او همنام و شبيه‌ترين مردمان به من است ، دانش او دانش من و فرمان او فرمان من است ، هفت تن از فرزندان او امينان ، معصومان و امامان ابرارند و هفتمين ايشان مهدى آنهاست كه زمين را از عدل و داد آكنده مي‌كند ، همان سان كه از ستم و جور آكنده شده است ، آنگاه اين آيه را تلاوت فرمودند : وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 73

، و آنان را پيشوايانى قرار داديم كه به فرمان ما هدايت مي‌كنند و به ايشان انجام كارهاى نيك و برپاداشتن نماز و دادن زكات را وحى كرديم و آنان پرستنده‌ى ما بودند . »

همان / 250 از ابو مريم عبد الغفار بن قاسم آورده است : « به حضور مولايم امام باقر ( عليه السلام ) رسيدم . برخى از شيعيان نزد ايشان بودند . پس سخن از اسلام به ميان آمد و من گفتم : آقاى من ! كدام اسلام افضل است ؟ حضرت فرمودند : كسى كه مؤمنان از زبان و دست او در سلامت و امان باشند . پرسيدم : برترين اخلاق چيست ؟ فرمودند : صبر و سخاوت . عرض كردم : ايمان كدام يك از مؤمنان كاملتر است ؟ پاسخ دادند : خوش اخلاق‌ترين آنها . گفتم : كدام جهاد برتر است ؟ فرمودند : كسى كه اسبش پى و خونش ريخته شود . عرضه داشتم : كدامين نماز افضل است ؟ فرمودند : آنكه دعا و خشوع بيشترى دارد . پرسيدم : كدام صدقه برتر است ؟ پاسخ دادند : آنكه از چيزى كه خداى عزوجل برايت حرام كرده ، دورى كني .

گفتم : آقاى من ! درباره‌ى ورود نزد سلطان چه مي‌فرماييد ؟ فرمودند : چنين امرى را براى تو [ روا ] نمي‌بينم . عرضه داشتم : من گاهى به شام مسافرت مي‌كنم و نزد ابراهيم بن وليد مي‌روم . امام ( عليه السلام ) فرمودند : اى عبد الغفار ! ورود تو بر سلطان سه چيز را در پى دارد : محبت دنيا ، فراموشى مرگ و كم رضايتى به آنچه خداوند قسمت نموده است .

گفتم : اى فرزند رسول‌خدا ! من خانواده دارم و به آن سرزمين براى تجارت و كسب منفعت

--------------------------- 220 ---------------------------

مي‌روم ، نظر شما چيست ؟ فرمودند : اى بنده‌ى خدا ! من تو را به ترك دنيا امر نمي‌كنم ، بلكه به ترك گناهان فرمان مي‌دهم . ترك دنيا فضيلت است ولى ترك گناهان فريضه و واجب ،

و تو بيش از آنكه به كسب فضيلت نياز داشته باشى به كسب فريضه نيازمندي .

در اين هنگام دست و پاى ايشان را بوسه دادم و گفتم : پدر و مادرم فداى شما ، اى فرزند رسول‌خدا ! دانش صحيح را تنها نزد شما مي‌يابيم . سنّ من بالا رفته و استخوانم سست شده است ولى آنچه را كه باعث مسرّتم شود در شما نمي‌بينم ، شما را مي‌بينم كه كشته و آواره مي‌شويد و در بيم و هراس به سر مي‌بريد . من دير زمانى است كه انتظار قائم شما را مي‌كشم و مي‌گويم : امروز يا فردا ظهور مي‌كند .

ايشان فرمودند : اى عبد الغفار ! قائم ما هفتمين نفر از نسل من است و اين زمان ، زمان ظهور او نيست ، پدرم از پدرش و ايشان از پدرانش روايت مي‌كنند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : همانا امامان پس از من دوازده نفرند ، به تعداد نقيبان بني‌اسرائيل ، نه تن ايشان از نسل حسين هستند و نهمين شخص قائم آنهاست . او در آخرالزمان خروج مي‌كند و زمين را همان سان كه از ستم و ظلم پر شده ، از عدالت مملو مي‌نمايد .

گفتم : اگر چنين باشد ، پس از شما چه كسى [ امام ] خواهد بود ؟ فرمودند : جعفر كه سيد اولاد من و پدر امامان است و در گفتار و كردار صادق مي‌باشد . اى عبد الغفار سؤال بزرگى پرسيدى و البته كه تو شايسته‌ى آنى كه پاسخ را دريافت كني .

آنگاه فرمودند : بدانيد كه كليدهاى دانش پرسش است و اين بيت را خواندند :

شفاءُ العَمَى طول السؤال و إنّما تمامُ العَمَى طولُ السكوتِ على الجهلِ

درمان نابينايى [ جهل ] طول پرسش است ، و تنها دليل نابينايى طول سكوت در حالت جهل و نادانى است . »

بشارت امام صادق ( عليه السلام ) به حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ششمين فرزندشان

كمال الدين 1 / 33 از سيد بن محمد حميرى نقل مي‌كند : « من غلو مي‌كردم و به غيبت محمد بن حنفيه اعتقاد داشتم . برهه‌اى از زمان را در اين گمراهى به سر بردم تا آنكه خداوند

--------------------------- 221 ---------------------------

به واسطه‌ى جعفر بن محمد الصادق ( عليه السلام ) بر من منت نهاد و از آتش رهانيده به راه صحيح راهنمايى فرمود .

پس از آنكه با دلائل و معجزاتى كه از آن حضرت مشاهده نمودم ، ثابت شد كه او حجت خدا بر من و جميع اهل زمان ، و امامى است كه خدا اطاعت و پيروى از او را واجب نموده است ، خدمت ايشان عرض كردم : اى پسر رسول‌خدا ! از پدرانت ( عليهم السلام ) رواياتى پيرامون غيبت رسيده است ، بفرماييد كه مربوط به چه كسى خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : غيبت براى ششمين فرزند از نسل من - كه دوازدهمين تن از امامان هدايتگر پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است و نخستين ايشان اميرالمؤمنين على بن ابى طالب است و آخرين آنها قائم به حق بقيت الله در زمين و صاحب الزمان -

خواهد بود . به خدا سوگند اگر او به مقدارى كه نوح در قومش بود ، در غيبت بماند از دنيا نمي‌رود مگر پس از آنكه ظهور نمايد و زمين را پر از عدل و داد كند ، همان طورى كه پر از ظلم و ستم شده است .

سيد حميرى گويد : هنگامى كه اين سخن را از مولاى خود امام جعفر بن محمد الصادق ( عليه السلام ) شنيدم ، بر دستان او به درگاه خداى تعالى توبه كردم و قصيده‌اى را كه ابتداى آن چنين است ، سرودم :

أيا راكباً نحو المدينة جَسْرةً \* عذافرةً يُطوى بها كل سبسب

إذا ما هداك الله عاينتَ جعفراً \* فقل لولي الله وابن المهذَّب

ألا يا أمين الله وابن أمينه \* أتوبُ إلى الرحمن ثم تأوُّبي

إليك من الأمر الذي كنت مطنباً \* أحارب فيه جاهداً كل معرب

و ما كان قولي في ابن خولة مطنباً \* معاندةً مني لنسل المطيّب

و لكن روينا عن وصى محمد \* و ما كان فيما قال بالمتكذِّب

بأن ولى الأمر يفقد لا يري \* ستيراً كفعل الخائف المترقب

فتقسم أموال الفقيد كأنما \* تغيّبه بين الصفيح المنصّب

فيمكث حيناً ثم ينبع نبعةً \* كنبعة جدى من الأفق كوكب

--------------------------- 222 ---------------------------

يسير بنصر الله من بيت ربه \* على سؤدد منه وأمر مسبَّب

يسير إلى أعدائه بلوائه \* فيقتلهم قتلا كحرَّانَ مغضب

فلما روي أنّ ابن خولةَ غائبٌ \* صرفنا إليه قولنا لم نكذّب

وقلنا هو المهدي والقائم الذي \* يعيش به من عدله كل مُجدِب

فإن قلت لا فالحق قولك والذي \* أمرت فحتمٌ غير ما متعصب

وأشهد ربى أن قولك حجة \* على الناس طُرّاً من مطيع ومذنب

بأن ولى الأمر والقائمَ الذي \* تطلُّع نفسى نحوه بتطرّب

له غيبةٌ لابد من أن يغيبها \* فصلّى عليه الله من متغيب

فيمكث حيناً ثم يظهر حينه \* فيملك من في شرقها والمغرِّب

بذاك أدين الله سرّاً وجهرةً \* ولستُ وإن عوتبتُ فيه بمعتّب

اى كسى كه سوار بر شترى تندرو و تنومند كه با آن هر بيابانى در نورديده مي‌شود ،

رهسپار مدينه‌اي

اگر خداوند تو را هدايت كرد و جعفر را ديدي ، به آن ولى خدا و فرزند امام پاك و مطهّر بگو :

بدان اى امين خدا و پسر امين او ! كه من به درگاه خداوند رحمان توبه مي‌كنم ، و آنگاه بازگرد

از آن عقيده‌اى كه بر آن پافشارى داشتم و آشكارا با مخالفان آن ستيزه مي‌كردم ، به سوى شما باز مي‌گردم

باورى كه من درباره‌ى پسر خوله [ محمد بن حنفيه ] داشتم و بر آن اصرار مي‌ورزيدم ، به خاطر عناد با خاندان پيامبر پاك نبود

و ليكن [ بدان جهت بود كه ] از وصى پيامبر روايت كرده‌ايم و او در آنچه گفته دروغ

نگفته است

او گفته كه ولى امر مفقود و مستور مي‌شود ، به مانند كسى كه هراسان و منتظر است

پس اموال او را قسمت مي‌كنند ، چنان كه گويا در ميان خروارها خاك دفن شده است

او مدت زمانى درنگ مي‌كند و آنگاه مانند ستاره‌ى جدى كه از پشت افق آشكار مي‌شود ، ظهور مي‌كند

--------------------------- 223 ---------------------------

پس با نصرت الهى و سيادت و اسبابى آماده از خانه‌ى پروردگارش حركت مي‌كند

او با پرچمش به سوى دشمنان مي‌رود و مانند تشنه‌ى غضبناك آنان را مي‌كشد

و از سويى برايمان روايت شد كه پسر خوله غائب است ، پس سخن خود را بر او تطبيق نموديم و قصد دروغ پردازى هم نداشتيم

و گفتيم كه او مهدى و قائم است كه هر قحطى زده‌اى از بركت عدالت او [ به خوبى و خوشى ] زندگى مي‌كند

حال اگر بگويى كه چنين نيست ، سخن شما حق و فرمان شما قطعى است و هيچ تعصّبى هم ندارم

و خدا را گواه مي‌گيرم كه گفتار شما بر تمام مردمان حجت است ، چه مطيعان و چه سركشان :

كه ولى امر و قائمى كه جان من با اشتياق در طلب او در طرب است

غيبتى دارد كه گزيرى از آن نيست ، پس خداوند بر آن غائب درود فرستد

او برهه‌اى درنگ مي‌كند و سپس ظهور نموده و حاكم همه‌ى مردم شرق و غرب

خواهد شد

من در نهان و آشكار چنين اعتقادى به درگاه خدا دارم و اگرچه نسبت به آن سرزنش شوم ، تأثيرى در من نخواهد داشت . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اعلام الورى / 286 و بشارة المصطفى / 278 ، همچنين ر . ك به كمال الدين 2 / 342

امام كاظم ( عليه السلام ) : قائم ، پنجمين فرزند من است

كمال الدين 2 / 361 از يونس بن عبدالرحمن روايت مي‌كند : « به امام موسى بن جعفر ( عليه السلام ) عرض كردم : اى پسر رسول‌خدا ! آيا شما قائم به حق هستيد ؟ فرمودند : من قائم به حق هستم ، اما قائمى كه زمين را از وجود دشمنان خداى عزوجل پاك مي‌كند و آن را هم‌چنان‌كه از ستم و جور پر شده ، از داد مي‌آكند ، پنجمين فرزند من است . به سبب بيم بر جان خويش ، غيبتى خواهد داشت كه به درازا مي‌انجامد و در آن گروه‌هايى از دين برمي‌گردند و گروه‌هايى ديگر بر آن استوار مي‌مانند .

--------------------------- 224 ---------------------------

و چنين ادامه دادند : خوشا به حال شيعيان ما كه در غيبت قائم ما به ريسمان ما دست انداخته و بر ولايت ما و بيزارى از دشمنان ما استوارند ، آنان از ما هستند و ما نيز از ايشانيم ، آنها به ما به عنوان امامان رضايت داده‌اند و ما به ايشان به عنوان شيعه . خوشا به حال ايشان ،

باز خوشا به حال ايشان ، به خدا قسم آنان روز قيامت در درجه‌ى ما خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كفاية الاثر / 265 ، اعلام الورى / 407 و . . .

مرحوم كلينى در كافى 1 / 336 به سند صحيح از امام كاظم ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « وقتى پنجمين شخص از نسل هفتمين [ امام ] غائب شد ، تقواى خدا پيشه كنيد و نسبت به دينتان مراقب باشيد ، مبادا كسى شما را از آن جدا سازد .

فرزندانم ! البته كه براى صاحب اين امر [ امامت ] غيبتى خواهد بود و تا آنجا ادامه خواهد يافت كه كسى كه به امامت اعتقاد مي‌داشت ، از اين اعتقاد باز مي‌گردد ! همانا اين امر امتحانى است كه خداى عزوجل خلق را بدان مي‌آزمايد . اگر پدران و اجداد شما دينى بهتر از اين دين مي‌شناختند ، هر آينه از آن پيروى مي‌كردند . [ راوى گويد : ] عرضه داشتم : آقاى من ! پنجمين از نسل هفتمين كيست ؟ فرمودند : پسرم ! خِردهاى شما از درك آن كوچكتر است و عقول شما گنجايش آن را ندارد ، و ليكن اگر زنده مانديد ، او را خواهيد ديد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز غيبت نعمانى / 154

غيبت نعمانى / 154 و الهداية الكبرى / 361 نيز آن را نقل مي‌كنند ، در ادامه‌ى آن آمده است : « من هفتمين هستم ، پسرم على الرضا هشتمين [ امام ] ، پسرش محمد نهمين ، پسر او على دهمين ، پسر او حسن يازدهمين و فرزند او محمد كه همنام و هم كنيه‌ى جدّم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، مهدى و پنجمينِ پس از هفتمين است .

در اين هنگام گفتم : آقاى من ! خداوند گره از امور شما بگشايد ، همان گونه كه گره از كار من گشوديد . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز اثبات الوصية / 224 ، كمال الدين 2 / 359 ، علل الشرائع 1 / 244 ، كفاية الاثر / 264 ، دلائل الامامة / 292 ، غيبت شيخ طوسى / 104 و 204 و اعلام الورى / 406

--------------------------- 225 ---------------------------

امام رضا ( عليه السلام ) به حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ،

چهارمين فرزند از نسل خود بشارت مي‌دهند

كمال الدين 2 / 376 از ريان بن صلت نقل مي‌كند : « به امام رضا ( عليه السلام ) عرض كردم : آيا شما صاحب الامر هستيد ؟ فرمودند : من صاحب الامر [ امامت ] هستم ، اما نه آنى كه زمين را از عدل پر مي‌كند ، چنان‌كه از ستم آكنده شده است . با وجود اين ضعف بدنى كه در من مي‌بينى چگونه من آن صاحب الامر باشم ؟ و قائم كسى است كه زمانى كه خروج كند در سنّ پيران باشد و در چهره‌ى جوانان . او بدنى قوى دارد بسانى كه اگر دست خود را به سوى بزرگترين درخت زمين دراز نمايد ، آن را بر خواهد كند ، و اگر در ميان كوه‌ها فرياد زند ، صخره‌هاى آن را از جاى بر خواهد كند .

او عصاى موسى و انگشترى سليمان را به همراه دارد . او چهارمين فرزند از نسل من است كه خداوند هر آن قدر كه بخواهد ، او را در ستر خود غائب مي‌دارد ، آنگاه او را آشكار مي‌كند و به دستش زمين را پر از عدل و داد مي‌نمايد ، همان گونه كه پر از ستم و بيداد شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . همچنين اعلام الورى / 407 و كشف الغمة 3 / 314

همان 1 / 371 از حسين بن خالد : « امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : كسى كه ورع ندارد دين ندارد و كسى كه تقيه نمي‌كند ايمان ندارد ، همانا گرامي‌ترين شما كسى است كه بيشتر به تقيه عمل كند . گفتند : اى فرزند رسول‌خدا ! تا چه زماني ؟ فرمودند : تا روز وقت معلوم كه روز خروج قائم ما اهل‌بيت است . پس هر كسى كه پيش از خروج او تقيه را ترك كند ، از ما نيست !

پرسيدند : اى پسر رسول‌خدا ! قائم شما اهل‌بيت كيست ؟ فرمودند : چهارمين تن از نسل من ، پسر بانوى كنيزان كه خدا به او زمين را از هر ستمى پاك و از هر ظلمى تطهير مي‌نمايد . او كسى است كه مردم در ولادت يافتن او ترديد مي‌كنند . پيش از ظهورش غيبت مي‌كند و هنگامى كه ظهور كند زمين را به نور خود روشن مي‌نمايد و ميزان عدل را در بين مردم قرار مي‌دهد و در پى آن هيچ كسى به ديگرى ظلم نخواهد نمود .

هموست كه زمين برايش در هم پيچيده مي‌شود و سايه‌اى ندارد . اوست كه منادى از آسمان ندا مي‌كند و به سوى او فرا مي‌خواند و تمامى اهل زمين آن را مي‌شنوند ، [ آن منادى ]

--------------------------- 226 ---------------------------

مي‌گويد : بدانيد ، حجت خدا در كنار خانه‌ى خدا ظهور كرده است ، پس ، از او پيروى كنيد كه حق با او و در اوست ، و اين فرمايش خداى عزوجل است : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شعراء / 4

، اگر بخواهيم آيه و نشانه‌اى از آسمان براى ايشان فرو مي‌فرستيم كه گردن‌هايشان در برابر آن خاضع گردد ، دولت اهل‌بيت در اين آيه همان آيه است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز كفاية الاثر / 270 ، اعلام الورى / 408 و . . .

اثبات الوصية / 227 از حسن بن محبوب روايت مي‌كند كه امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : « گزيرى نيست از فتنه‌اى رميده و سخت كه [ چهره‌ى واقعى ] نزديكترين كسان و دوستان شخص ، آشكار مي‌شود ، و اين زمانى خواهد بود كه شيعه سومين فرزند از نسل مرا [ مقصود امام‌عسكري ( عليه السلام ) است كه با شهادت ايشان دوران غيبت امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و حيرت شيعيان آغاز شد ] از دست دهند . اهل آسمان و زمين بر او مي‌گريند . و پس از كلامى طولانى فرمودند : گويا آنها را مي‌بينم در حالى كه در بدترين حالت هستند و سه ندا شنيده‌اند ؛ نداى نخست آن است كه اى گروه مؤمنان ! قيامت نزديك شد . دوم آن است كه آگاه باشيد لعنت خدا بر ظالمان است . و سوم آن است كه در مطلع خورشيد پيكرى آشكار و مشاهده مي‌شود كه مي‌گويد : خداوند فلانى را برانگيخته است ، پس ، از او بشنويد و فرمان بريد . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز كمال الدين 2 / 370 و عيون الاخبار 2 / 6

نعمانى در غيبت / 180 مشابه آن را نقل مي‌كند و در آن آمده است : « امام رضا ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى حسن ! فتنه‌اى رميده و سخت خواهد بود كه نزديكترين كسان و دوستان در آن خود را مي‌بازند . اين زمانى رخ خواهد داد كه شيعيان سومين فرزند از نسل مرا نيابند . در نبود او اهل زمين و آسمان محزون مي‌شوند . چه بسيار مرد و زن مؤمنى كه در نبود او متأسف ، اندهگين و حيرانند .

سپس سر به زير افكندند و پس از مدتى بالا آورده فرمودند : پدر و مادرم فداى همنام جدّم و شبيه من و موسى بن عمران ، جامه‌هايى از نور دربردارد كه از پرتو نور قدس مي‌درخشد . گويا آنها را مي‌بينم در حالى كه در نااميدترين حالات به سر مي‌برند و ندا شده‌اند - بسانى كه كسانى كه دور هستند به مانند آنان كه نزديك هستند ، آن را مي‌شنوند - ، آن ندا رحمتى

--------------------------- 227 ---------------------------

براى مؤمنان است و عذابى براى كافران .

عرضه داشتم : پدر و مادرم به فداى شما ، آن ندا چيست ؟ فرمودند : سه صدا در ماه رجب خواهد بود ؛ اولى آنكه بدانيد لعنت خدا بر ظالمان است . دوم آنكه اى گروه مؤمنان ! قيامت نزديك شده است . و سوم آنكه پيكرى آشكار را در مطلع خورشيد مشاهده مي‌كنند كه ندا مي‌كند : بدانيد ، خداوند فلانى را براى به هلاكت رساندن ظالمين برانگيخته است .

در اين هنگام است كه فرج براى مؤمنين مي‌آيد و خدا قلب‌هاى آنان را شفا مي‌بخشد و كينه‌ى دل‌هايشان را مي‌زدايد . »

بشارات امام جواد ، امام هادى و امام حسن عسكري ( عليهم السلام ) نيز خواهد آمد .

--------------------------- 228 ---------------------------

.

--------------------------- 229 ---------------------------

فصل هفتم

برنامه ى الهى

جايگاه حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در برنامه ى الهى

--------------------------- 230 ---------------------------

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : خدا تنها به ما آغاز كرد و فقط به ما ختم خواهد نمود

الفتن 1 / 370 چند روايت از حضرت امير ( عليه السلام ) آورده كه مي‌فرمايد : « از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پرسيدم : مهدى از ما امامان هدايتگر است يا از غير ما ؟ فرمود : از ماست . دين تنها به ما ختم مي‌شود ، همانطور كه تنها به ما آغاز شد . مردم فقط به دست ماست كه از گمراهى فتنه نجات مي‌يابند ، همان سان كه از گمراهى شرك نجات يافتند ، و تنها به ماست كه خداوند در ميان دل‌هاى آنها پس از عداوت فتنه ، الفتِ در دين برقرار خواهد ساخت ، همان گونه كه پس از عداوت شرك ، بين دل و دين ايشان الفت ايجاد كرد . »

ابن ابى الحديد در شرح نهج‌البلاغة 9 / 206 ذيل خطبه‌ى 157 مي‌نويسد : « اين روايت از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل شده است ، بسيارى از محدّثان آن را از حضرت علي ( عليه السلام ) آورده‌اند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به او فرمودند : خدا جهاد با كسانى كه دچار فتنه مي‌شوند را بر تو واجب كرده ، چنان‌كه جهاد با مشركان را بر من واجب نمود . . . پرسيدم : يا رسول الله ! اين كسانى را كه پس از شما به فتنه درمي‌افتند ، چه عنوانى دهم ، فتنه يا ارتداد ؟ فرمود : فتنه‌اى كه در آن سرگردان مي‌مانند تا آنكه عدالت آنها را دريابد .

عرض كردم : يا رسول الله ! عدالت از ناحيه‌ى ما ايشان را درمي‌يابد يا از غير ما ؟ فرمودند : بلكه از سوى ما ، خداوند تنها به ما آغازيده و تنها به ما ختم خواهد نمود ، و [ همان سان كه ] تنها به واسطه‌ى ما ميان دل‌ها - پس از آنكه گرفتار شرك بودند - الفت ايجاد نمود ، تنها به ماست كه پس از فتنه نيز ميان دل‌ها الفت برقرار خواهد ساخت . در اين هنگام من گفتم : الحمد لله براى فضيلتى كه به ما بخشيده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المعجم الوسط 1 / 136 ، گنجى شافعى آن را در البيان / 506 نقل مي‌كند و مي‌نويسد : حديثى حسن و عالى است كه حافظان [ حديث ] آن را در كتاب‌هايشان نقل كرده‌اند . سلمى در عقد الدرر / 25 آن را نقل كرده مي‌نگارد : جماعتى از حافظان آن را در كتب خود آورده‌اند ، از جمله ابو القاسم طبراني ، ابو نعيم اصفهاني ، عبد الرحمان بن

ابى حاتم ، نعيم بن حماد و ديگران . همو در / 145 حافظ ابوبكر بيهقى را نيز به اينان مي‌افزايد . مغربى در ردّ ابن خلدون / 535 مي‌نويسد : اين حديث را طبرانى از طريق عبدالله بن لهيعه ، از عمرو بن جابر حضرمي ، از عمر بن على بن

ابى طالب از پدرش روايت مي‌كند . درباره‌ى ابن لهيعه سخن خواهد آمد . اما حضرمي ، ترمذى و ابن ماجه از او روايت كرده‌اند ، ابو حاتم گويد : او صالح الحديث است و نزديك به بيست حديث نقل مي‌كند . برقى او را در زمره‌ى كسانى كه ثقه‌اند ولى به جهت تشيع تضعيف شده‌اند آورده است . يعقوب بن يوسف هم او را در زمره‌ى ثقات مي‌آورد ،

و ترمذى حديث او را صحيح مي‌شمارد .

--------------------------- 231 ---------------------------

الفتن 1 / 375 از سالم نقل مي‌كند : « نجده در نامه‌اى به ابن عباس از او درباره‌ى مهدى سؤال كرد و او چنين پاسخ داد : خدا اين امت را با نخستين فرد اهل‌بيت هدايت كرد و با آخرين ايشان ، آنها را نجات مي‌بخشد . در زمان وى حتى دو بز شاخ‌دار يا بي‌شاخ هم با يكديگر نمي‌جنگند . »

مشابه مضمون حديث حضرت امير ( عليه السلام ) در منابع ما نيز آمده است . على بن بابويه قمى در الامامة والتبصرة / 92 از حارث بن نوفل آورده است : « حضرت امير ( عليه السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پرسيد : يا رسول الله ! امامان هدايتگر از ما هستند يا از غير ما ؟ . . . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كمال الدين 1 / 230

شيخ مفيد در امالى / 288 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « وقتى كه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نازل شد ، به من فرمود : يا علي ! يارى خدا و فتح فرا رسيده است . يا علي ! هدايت پيروى از دستور خداست و نه پيروى از هوى و رأى [ غير او ] . گويا مي‌بينم كه تو با گروهى مواجه مي‌شوى كه قرآن را تأويل مي‌برند و به شبهات دامن مي‌زنند ، شراب را به عنوان نبيذ ، كم فروشى را با [ پرداخت ] زكات و رشوه را به نام هديه حلال مي‌شمارند !

عرضه داشتم : اى رسول‌خدا ! هنگامى كه آنان مرتكب چنين امورى شوند ، مرتدّند يا

اهل فتنه ؟ فرمودند : آنان اهل فتنه‌اى هستند كه در آن سرگردان مي‌مانند تا آنكه عدالت آنها را دريابد .

گفتم : يا رسول الله ! عدالت از ناحيه‌ى ما و يا از سوى غير ؟ فرمودند : بلكه از جانب ما ، خداوند تنها به ما آغازيده است و فقط به ما به پايان خواهد رسانيد . او تنها به واسطه‌ى ما در ميان دل‌ها - پس از آنكه گرفتار شرك بودند - الفت ايجاد نمود ، و فقط به ماست كه پس از فتنه در ميان دل‌ها الفت برقرار خواهد ساخت .

در اين هنگام من گفتم : الحمد لله براى فضيلتى كه به ما بخشيده است . »

نگارنده : ختم و به پايان رسيدن در اين حديث به معناى آن است كه برنامه‌ى الهى و هدف او در اوج خود به ثمر خواهد نشست . نبوت پيامبر اسلام ( صلى الله عليه وآله ) سرآغاز آن بود و بر دستان حضرت مهدى

--------------------------- 232 ---------------------------

بقيت الله الاعظم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به اوج خود خواهد رسيد . خداى متعال مي‌فرمايد : « هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى توبه / 33

، اوست كه رسول خود را به هدايت و دين حق ارسال نمود تا آن را بر همه‌ى اديان غالب نمايد ، اگرچه مشركان خوش نداشته باشند » .

حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پايان بخش تمامى اسرار

ابن شعبه‌ى حراني ( رحمه الله ) در تحف العقول / 171 وصيت نامه‌ى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به كميل بن زياد ( رحمه الله ) را روايت مي‌كند ، و عماد الدين طبرى امامي ( رحمه الله ) در بشارة المصطفي ( صلى الله عليه وآله ) لشيعة المرتضي ( عليه السلام ) / 24 گزيده‌اى از آن را مي‌آورد . اين وصيت نامه طولانى و مملو از دانش و حكمت است . در پاره‌اى از آن آمده است : « سعيد بن ارطاة گويد : كميل بن زياد را ديدم و درباره‌ى فضيلت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب ( عليه السلام ) از او پرسيدم . او گفت : آيا مي‌خواهى تو را از وصيتى كه ايشان به من فرمودند - و از دنيا و آنچه در آن است برايت بهتر مي‌باشد - آگاه كنم ؟ گفتم : آرى و او گفت : حضرت علي ( عليه السلام ) به من فرمودند :

اى كميل ! هر روز نام خدا را [ بر زبان ] آور و بگو : لا حول ولا قوة إلا بالله . بر خدا توكل كن و ما را به ياد آور و نام ما را ذكر كن . . .

اى كميل ! خداوند رسولش را ادب آموخت و ايشان هم مرا ، من نيز مؤمنان را ادب مي‌آموزم و آن را براى شريفان به ارث مي‌گذارم .

اى كميل ! هيچ علمى نيست ، مگر آنكه من آن را در مي‌گشايم و هيچ رازى نيست ، مگر آنكه قائم ( عليه السلام ) آن را به پايان مي‌رساند ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 34

، فرزندانى كه بعضى از [ نسل ] بعضى ديگرند و خداوند شنواى داناست .

اى كميل ! فقط از ما فراگير تا از ما باشي !

اى كميل ! تو در هر حركتى نيازمند معرفت و شناخت هستي . . .

اى كميل ! شما از دشمنانتان بهره منديد ، به شادى آنان شاديد ، به آشاميدن آنها

--------------------------- 233 ---------------------------

مي‌آشاميد ، به خوردن آنان مي‌خوريد و در جاهايى كه آنها وارد مي‌شوند ، وارد مي‌شويد و چه بسا كه بر نعمت ايشان دست يابيد . آرى به خدا قسم كه اين على رغم ناخوشنودى آنهاست ، ولى خداى عزوجل ياور شماست و آنان را وامي‌گذارد .

به خدا زمانى كه روز شما فرا رسد و صاحبتان ظهور نمايد ، آنها با شما نمي‌خورند و در جاهايى كه شما وارد مي‌شويد ، وارد نمي‌شوند ، درهاى شما را نمي‌كوبند ، به نعمت‌هاى شما دست نمي‌يابند و ذليل و نوميد خواهند بود مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى احزاب / 61

، [ ايشان ] از رحمت خدا دور گرديده و هر كجا يافته شوند گرفته و سخت كشته خواهند شد .

اى كميل ! فريب قومى را نخور كه نماز خود را طول مي‌دهند ، هماره روزه مي‌دارند و صدقه مي‌دهند و گمان مي‌كنند موفّقند .

اى كميل ! به خدا سوگند مي‌خورم كه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : وقتى شيطان قومى را به طرف كارهاى زشتى چون زنا و شرابخوارى و مانند آن - از دشنام و گناهان - بكشاند ، عبادت شديد ، خشوع ، ركوع ، خضوع و سجود را خوشايندشان مي‌كند ، آنگاه آنان را به ولايت و سرپرستى پيشوايانى كه به سوى آتش فرا مي‌خوانند و روز قيامت يارى نمي‌شوند ، وا مي‌دارد .

اى كميل ! [ ايمان برخى ] ثابت است و [ ايمان برخى ديگر ] به صورت وديعه ، پس بر حذر باش كه مبادا از كسانى باشى كه [ ايمان ] نزد آنها وديعه است . تنها در صورتى شايستگى ثبوت آن را دارى كه در مسير روشنى كه تو را به كج راهه نمي‌برد ، و از طريقى كه ما تو را بر آن داشتيم و بدان هدايت نموديم ، جدا نمي‌سازد ، استوار بماني .

اى كميل ! هيچ نبردى جز با حضور امامى عادل و هيچ غنيمتى جز با وجود امامى فاضل نخواهد بود .

اى كميل ! اگر پيامبرى ظهور نكرده بود و مؤمنى پارسا روى زمين بود ، آيا در دعوت به سوى خدا خطا كرده يا نه ؟ بلي ، به خدا سوگند خطا كرده است مگر زمانى كه خدا او را بگمارد و براى دعوت شايستگى دهد .

--------------------------- 234 ---------------------------

اى كميل ! دين براى خداست ، پس فريب سخنان امت فريفته‌اى را كه پس از هدايت گمراه شدند و بعد از آنكه پذيرفتند انكار نمودند ، مخور .

اى كميل ! دين براى خداى متعال است ، بنابراين از كسى نمي‌پذيرد كه آن را برپا دارد ، مگر آنكه رسول ، نبى و يا وصى باشد .

اى كميل ! اين [ مقامِ اقامه‌ى دين ] همان نبوت و رسالت و امامت است ، و غير از ايشان [ كسانى كه در اين صدد بر آيند ، ] تنها كسانى هستند كه خود را به حكومت رسانده‌اند ، به زور چيره شده‌اند ، گمراهند و تجاوزگر .

اى كميل ! مسيحيان و يهوديان نه فاعليت خداى تعالى را انكار كردند و نه موسى و عيسى را ، و ليكن افزودند ، كاستند ، تحريف نمودند و به كج راهه رفتند ، پس مورد لعنت و خشم قرار گرفتند و توبه هم ننمودند . . .

اى كميل ! بعد از نماز عصر نيمه‌ى ماه رمضان كه بسيارى از مهاجر و انصار جمع بودند ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بر بالاى منبر در حالى كه بر روى پاهايشان ايستاده بودند ، اعلان كردند : على از من است ، دو پسرم از او هستند ، و پاكان از من و ايشان . آنان پس از مادرشان پاكانند . آنان كشتى نوحند كه هر كه بر آن سوار شود نجات مي‌يابد ، و هر كه از آن سر باز زند ، هلاك گردد .

آنكه نجات يابد در بهشت و آنكه فرو افتد در آتش است . »

نگارنده : معناى فرمايش امام ( عليه السلام ) : هيچ دانشى نيست مگر آنكه من آن را در مي‌گشايم ، آن است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اصول علومى كه مردم بدان احتياج دارند را آوردند ، و اصول علوم دين را گشودند . پس از ايشان هم اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) پاره‌اى از آنها را در گشودند . شارح نهج‌البلاغة ابن

ابى الحديد در مقدمه‌ى شرح خود به استدلال پيرامون اين مطلب پرداخته كه علوم اسلامى همه به حضرت امير ( عليه السلام ) بازگشت مي‌كند ، پس ايشان بنيانگذار آنها و يا استوار دارنده‌ى اصول آنهاست .

و نيز اين سخن : هيچ سرّى نيست مگر آنكه قائم ( عليه السلام ) آن را به پايان مي‌رساند ، بدان معناست كه اسرار پنهان علوم و حيات به دست امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آشكار مي‌شود و آن حضرت است كه آنها را در دسترس مردم قرار مي‌دهد . البته همين امر كه ايشان اسرار قرآن را بيان مي‌كند و معرفت متعالى انسانى و حيات تكامل يافته‌ى مادّى و معنوى را بر اساس آن قرار مي‌دهد ، كفايت مي‌كند .

--------------------------- 235 ---------------------------

امير المؤمنين ( عليه السلام ) : خدا تنها به ما آغاز كرد

و فقط به ما به پايان مي‌رساند ، نه به شما

الملاحم ابن منادى / 64 از اصبغ بن نباته آورده است : « امير المؤمنين على بن ابى طالب ( عليه السلام )

در كوفه خطبه‌اى خواندند و پس از به جا آوردن حمد و ثناى الهى فرمودند : اى مردم ! قريشيان امامان عرب هستند ، ابرار آنان براى ابرار عرب و فاجران آنها براى فاجران ايشان . بدانيد ناگزير آسيابى بر گمراهى آرد مي‌كند و مي‌گردد ، پس چون بر محور خود بگردد به شدّت آرد كند . آگاه باشيد كه زيبا و اعجاب آور آرد مي‌كند ، زيبايى نهايت [ و زمان پايان يافتن ] آن است ، و در هم شكستن آن بر عهده‌ى خداى عزيز و جليل خواهد بود .

بدانيد كه من و ابرار عترت و اهل‌بيتم داناترين مردمان در كودكى و بردبارترين آنها به هنگام بزرگسالى هستيم . پرچم حق تنها با ماست . هر كسى بر آن پيشى گيرد ، [ از دين ] خارج شود و هر كه از آن سرپيچى كند ، هلاك گردد و هر كسى بر آن استوار ماند ، به ما بپيوندد .

ما اهل‌بيت رحمتيم و درهاى حكمت تنها توسّط ما گشوده شده است . ما تنها بر اساس حكم خدا حكم كرديم ، به دانش او دانستيم و از راست‌گفتارى شنيديم ، پس اگر از ما تبعيت كنيد ، نجات مي‌يابيد و اگر پشت كنيد ، خداوند به دستان ما شما را عذاب خواهد نمود .

خدا تنها به دست ما حلقه‌ى ذلّت را از گردن شما گشود و فقط به ما ختم خواهد نمود و نه به شما . آنان كه در پي‌اند به ما مي‌پيوندند و كسانى كه جلو رفته‌اند به سوى ما باز مي‌گردند .

اگر چنين نبود كه شما در صدد به تعجيل انداختن و به تأخير انداختن مقدّرات هستيد و اين [ خواسته و اراده‌ى شما در تعجيل و تأخير ] در بشر پيشتر بوده است ، هر آينه براى شما از جوانانى از موالى [ غير عرب ] ، پسران عرب و برخى از پيران - كه به نمك در توشه‌ى سفر مي‌مانند وكمترين توشه نمك است - مي‌گفتم .

عبرت در ماست و انتظار براى شيعيان ما . ما و شيعيانمان با دل درد ، تب و شمشير [ قتل ] نزد خداى عزوجل مي‌رويم و دشمنان ما با درد وسختي ، و بلا و انتقامى كه خداوند بخواهد ، به هلاكت مي‌رسند .

--------------------------- 236 ---------------------------

سوگند به خدا كه اگر هر آنچه را مي‌دانم براى شما بگويم ، طائفه‌اى مي‌گويند : چقدر دروغگو و گمان پرداز است ، و اگر از ميان شما صد تن را كه قلب‌هايشان مانند طلاست ، برگزينم ، و آنگاه از ميان آن صد نفر ده تن را انتخاب نمايم ، و سخنى ساده درباره‌ى ما اهل‌بيت - كه در آن جز حق نمي‌گويم و تنها بر صدق تكيه مي‌كنم - برايشان بگويم ، آنان بيرون مي‌روند و مي‌گويند : على از دروغگوترين مردم است ! ولى اگر از ديگران ده تن را برگزينم ، و در [ مدح ] دشمنانمان و كسانى كه بر ما ستم كردند ، مطالب بسيارى بگويم ، بيرون مي‌روند در حالى كه مي‌گويند : على از راستگو ترين مردم است !

سخنران هلاك شد ، صاحب گروه نيرومند به حيرت افتاد ، دل‌ها متغير گشت ، بعضى از آنها بسيار ناراحت است ، برخى سخت ، برخى نرم و بعضى ناآرام .

فرزندانم ! خردسالان شما بايستى به بزرگانتان نيكى كنند و بزرگانتان بايست با خردسالان رؤوف باشند . مانند گمراهان درشتخو نباشيد كه در دين تفقّه نكردند و يقين خالص به خداى عزوجل نداشتند و به تخمى كه در لانه است مي‌مانند . ( 1 ) ( 1 ) . عبارتى مشابه همين سخن در نهج‌البلاغة آمده است ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمايند : بسان درشتان جاهليت نباشيد كه نه در دين تفقّه كنيد و نه در مورد فرمان خدا انديشه ، مانند پوست تخمى كه در لانه است ، شكستن آن موجب وزر و گناه است ، و [ اگر هم آن را نشكنند و رها كنند ] تخم آن با شرّ و فساد بيرون مي‌آيد .

ابن ميثم بحرانى در شرح اين عبارت مي‌نگارد : امام ( عليه السلام ) آنان را نهى از آن مي‌كنند كه در عدم تفقّه در دين به درشتان جاهليت مانند ، كه در اين صورت چون تخم افعى خواهند بود كه اگر آن را بشكنند گناه كرده‌اند ، زيرا موجب آزار حيوان شده‌اند ، اينان نيز چنين‌اند ، به احترام اسلام نمي‌توان آنان را آزرد ، اگر هم بر جهالت رهايشان كنند به شيطنت خواهند پرداخت ، ر . ك به بحار الانوار 34 / 115 . م

افسوس بر جوجه‌ها ، جوجه‌هاى آل محمد از دست خليفه‌اى جبّار ، خبيث و هوسران كه به حقّ جانشين من و جانشين جانشينم استخفاف خواهد ورزيد .

به خدا سوگند كه تأويل رسالت‌ها ، تحقّق وعده‌ها و تمام كلمات [ خدا ] را مي‌دانم .

به طور حتم در ميان اهل‌بيت من كسى خواهد بود كه بر اساس فرمان خدا فرمان مي‌دهد ، قدرتمند است و بنابر حكم خدا حكم مي‌كند . اين پس از زمانى سخت و رسوا خواهد بود كه بلا در آن شدت مي‌گيرد ، اميد قطع و رشوه پذيرفته مي‌شود . در اين هنگام خداوند عزوجل

--------------------------- 237 ---------------------------

مردى را از كنار دجله براى امرى كه او را به غضب آورده ، مبعوث مي‌دارد . كينه او را بر ريختن خون‌ها وا مي‌دارد . او [ پيشتر ] در غيبت و خفا بوده است . پس [ چون ظاهر شود ] قومى را كه بر آنها خشمگين ، پركينه و شديد است - به شيوه‌ى بخت نَصَّر - به هلاكت مي‌رساند .

او آنان را به ذلّت مي‌كشاند و كاسه‌هايى لبالب از تازيانه‌ى عذاب و شمشير هلاك را به ايشان مي‌نوشاند . آنگاه فساد و امورى مشتبه خواهد بود . . .

بدانيد كه شگفتي ، تمام شگفتى پس از جمادى و رجب است ، گرد آمدن پراكنده‌ها و برانگيختن مردگان و رخدادهايى با فاصله كه در بين آنها مردن‌هايى است كه دنباله‌ى خود را بالا گرفته ، فرياد مي‌كند و سخن خود را اعلان مي‌دارد و اين در دجله يا اطراف آن است .

آگاه باشيد ، قائمى از ما خواهد بود كه حسب او پاكيزه و ياران او بزرگانند . شما را به هنگام نابودى دشمنان خدا سه بار به نام او و نام پدرش ندا مي‌كنند و اين در ماه رمضان خواهد بود و پس از فتنه ، كشتار ، سختي ، فساد و اوج گرفتن بلا . من آگاهم كه زمين اندوخته‌هايش را براى چه كسى بيرون مي‌آورد و خزائنش را تسليم كه مي‌كند ، و اگر بخواهم با پايم [ بر زمين ] مي‌زنم و مي‌گويم : از اينجا كلاهخود و زره بيرون آريد .

اى فرزندان گناهان ! شما چگونه هستيد آن زمانى كه با شمشيرهايى آخته بر دستان در شب يورش به دشمن در راه رفتن شتاب مي‌كنيد ؟

البته كه خداوند خليفه‌اى را كه بر هدايت استوار مي‌ماند و بر حكم كردن رشوه نمي‌ستاند ، به خلافت خواهد رساند . او هنگامى كه دعا كند ، دعاهايش تا فاصله‌اى دور خواهد رفت و موجب شكست منافقان و گشايش امور مؤمنان خواهد شد .

بدانيد كه اين امر على رغم آنان كه خوش ندارند واقع مي‌شود و الحمد لله رب العالمين . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كنز العمال 14 / 592 از ابن منادي

جاحظ در البيان والتبيين / 238 مضمون قسمتى از اين خطبه را آورده است ، وى مي‌نويسد : « ابو عبيده گويد : جعفر بن محمد مي‌گويد : نيكان عترتم و پاكان خاندانم در خردسالى بردبارترين مردم و در بزرگسالى داناترين ايشانند .

بدانيد ، ما اهل‌بيتى هستيم كه از علم خدا دانستيم ، به حكم او حكم نموديم و از گفتار

--------------------------- 238 ---------------------------

راستگويى شنيديم . اگر از آثار ما پيروى نماييد ، به بصيرت‌هاى ما رهنمون مي‌شويد ،

ولى اگر چنين نكنيد ، خدا شما را به دستان ما به هلاكت خواهد رساند .

پرچم حق تنها با ماست . هركه از ما تبعيت نمايد ، بپيوندد و هر آنكه سرپيچى كند ، غرق شود .

آگاه باشيد كه تنها به وسيله‌ى ما زخم هر مؤمنى التيام مي‌يابد و طوق ذلّت از گردن‌هايتان كنار مي‌رود ، و فقط به ما آغاز شده و به پايان خواهد رسيد ، و نه به شما . » ( 1 ) ( 1 ) . ابن ابى الحديد در شرح خود 1 / 276 از جاحظ

ابن ابى الحديد در شرح خود 1 / 281 مي‌نويسد : « اين سخن ايشان در پايان : تنها به ما به پايان خواهد رسيد ، و نه به شما ، اشاره به مهدى است كه در آخرالزمان ظهور مي‌كند و اكثر محدثين معتقدند كه او از نسل فاطمه ( عليها السلام ) است و اصحاب ما معتزله نيز منكر او نيستند و در كتاب‌هايشان به آن تصريح كرده‌اند و بزرگانشان به او اعتراف نموده‌اند ، الا اينكه به اعتقاد ما او هنوز خلق نشده و بعدها خلق خواهد شد . » !

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در ارشاد / 128 روايت را مانند البيان و التبيين مي‌آورد و مي‌نگارد : « شيعه و سنى از حضرت امير ( عليه السلام ) روايتى آورده‌اند كه ابوعبيده معمر بن مثنى و ديگران - كه دشمنان شيعه آنان را در روايتشان متّهم نمي‌كنند - آن را ذكر مي‌كنند و مي‌نويسند كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام )

در نخستين خطبه پس از آنكه مردم با آن حضرت بيعت كردند ، چنين فرمودند و اين بعد از قتل عثمان بن عفّان بوده است . »

طبرى امامى در المسترشد / 75 مي‌نگارد : « وقتى كه حضرت علي ( عليه السلام ) خلافت [ ظاهرى ] را به دست گرفت ، سخنرانى كردند و فرمودند :

سوگند به آنكه جانم در دست اوست ، پراكنده ، در هم آميخته و غربال شده و به مانند محتويات ديگ به هم خواهيد آميخت تا آنجا كه آنان كه در بالا قرار دارند ، به پايين روند و كسانى كه در پايين هستند ، به بالا ( 2 ) ( 2 ) . ممكن است مقصود آن باشد كه مؤمنان كافر شوند و فاجران متقي ، و يا آنكه صاحبان عزت ذليل شوند و ذليلان عزيز .

. همانا شما به حالتى كه در زمان مبعوث شدن پيامبرتان ( صلى الله عليه وآله ) داشتيد ، بازگشت كرده‌ايد ، و من از اين بازگشت و اين مطلب خبر داده شده‌ام . . .

--------------------------- 239 ---------------------------

بدانيد كه نزد خدا مبغوض‌ترين بنده‌اى كه آفريده است ، كسى است كه خدا او را به خودش واگذاشته و مردى كه در ميان شبه انسان‌ها علمى گرد آورده است و مردم او را عالم مي‌نامند ، تا آنكه بر آب گنديده‌اى وارد شود و بدون آنكه فايده‌اى برد ، سيراب گردد ، به عنوان قاضى [ بر مسند قضاوت ] براى مردم مي‌نشيند تا امر مشتبه را از غير آن تمييز دهد ، پس اگر چيزى را با چيز ديگرى قياس كند و بسنجد ، چشمانش را تكذيب نمي‌كند ، و اگر مطلبى بر او پوشيده باشد ، آن [ جهلى ] را كه از خود مي‌داند ، كتمان مي‌كند ، تا مبادا گفته شود نمي‌داند .

او بدون آگاهى در تاريكي‌ها سير مي‌كند و كليد ناداني‌هاست ، درباره‌ى آنچه نمي‌داند پرسش نمي‌كند تا فرا گيرد و علم قاطعى ندارد ، به مانند باد كه چيز خشك خُرد را مي‌پراكند ، روايت را خرد و پراكنده مي‌سازد ، وارثان از [ ستم ] او [ در تقسيم ارث ] فرياد مي‌كنند ، او به حكم خود ازدواج حرام را حلال و ازدواج حلال را حرام مي‌كند ، آگاه و توانا نيست تا بتواند مشكلاتى را كه برايش پيش مي‌آيد بر طرف كند ، و از آنچه نسبت بدان كوتاهى نموده ، غافل نيست .

بدانيد دانشى كه حضرت آدم آورد و تمامى آنچه پيامبران ( عليهم السلام ) بدان برترى يافتند ، نزد خاندان پيامبر شماست . پس به كجا گمراه مي‌شويد و كجا مي‌رويد ؟ اى گروه كسانى كه سوارشدگان و نجات يافتگان كشتى [ نوح ] هستيد ( 1 ) ( 1 ) . مرحوم نعمانى اين فقره را چنين نقل مي‌كنند : اى گروه كسانى كه از پشت‌هاى كشتى نشينان جدا شده‌ايد ، ر . ك به غيبت / 44 . م

! همانند كشتى نوح در ميان شماست ، هم چنان‌كه در آن كشتى هر كه نجات يافت ، نجات يافت ، در اين نيز هر كس از شما

نجات يابد ، نجات يابد .

واى بر كسى كه از ايشان سرپيچى كند . اينان براى شما بسان كهف اصحاب كهف هستند ، ايشان را به بهترين نام‌هايشان و به آنچه كه در قرآن ناميده شده‌اند بناميد :

هذا عَذبٌ فُراتٌ سَائِغٌ شُرَابُه ، اين آب شيرين تشنگى زاست كه نوشيدنش گواراست ؛ پس بياشاميد ، وَهذا مِلحٌ أُجَاجٌ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى فاطر / 12

، و اين شور تلخ مزه است ؛ پس بر حذر باشيد ، ايشان درِ حطّه‌اند ، پس وارد شويد .

بدانيد ابرار عترت من و پاكان خاندانم در خردسالى داناترين و در بزرگسالى بردبارترين

--------------------------- 240 ---------------------------

مردمانند . ما از علم خداوند دانستيم و از گفتار راستگويى شنيديم ، پس اگر آثار ما را پيروى نماييد ، به بصيرت‌هاى ما رهنمون شويد ، و اگر به ما پشت كنيد ، خدا شما را به دست ما - و يا هر چيزى كه بخواهد - هلاك كند .

پرچم حق تنها با ماست ، هركه به دنبال آن بيايد ، بپيوندد ، و هر كه سرپيچى نمايد ، هلاك گردد . خدا فقط به ماست كه زمان تاريك را روشن مي‌نمايد ، و به دست ماست كه انتقام هر مؤمنى را مي‌گيرد و طوق ذلّت را از گردن‌هايتان مي‌گشايد ، و تنها به ما به پايان مي‌رساند ، نه به شما . »

ابن شعبه حراني ( رحمه الله ) در تحف العقول / 115 قسمت‌هايى از آن را آورده است : « خداى عزوجل تنها به ما آغاز كرده و به پايان مي‌برد . او فقط به ما آنچه را بخواهد ، محو مي‌كند ، و تنها به ماست كه زمانه‌ى سخت را بر طرف مي‌كند و باران را فرو مي‌فرستد . مبادا فريبكار شما را درباره‌ى خدا بفريبد .

اگر قائم ما قيام كند ، آسمان بارانش را فرو مي‌فرستد ، زمين گياهش را بيرون مي‌دهد و كينه از دل بندگان رخت برمي‌بندد . درندگان و چار پايان با يكديگر آشتى مي‌كنند . چنان مي‌شود كه زنى ميان عراق و شام راه مي‌رود و گام خود را تنها بر گياهان مي‌گذارد ، زنبيل خود را بر سر دارد و هيچ درنده‌اى در صدد او بر نمي‌آيد ، و او نمي‌هراسد . »

نگارنده : صحيح مسلم 3 / 84 روايت مي‌كند كه در روزگار آن حضرت ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بلاد عرب را مراتع و نهرها فرا مي‌گيرد .

مقصود از جمله‌ى آخر روايت هم آن است كه زنى در بين عراق و شام و حجاز در حالى كه زنبيلش را بر سر دارد راه مي‌رود و از هيچ چيزى بيم ندارد ، امنيت پايدار و نقل و انتقال آسان است . در اين عبارت امام ( عليه السلام ) با مثالى از دوران مخاطبين مطلب را براى آنان بيان كردند .

خاتم الاوصياء ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از نسل خاتم الاسباط

امالى طوسى 2 / 113 از امام زين العابدين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در يكى از راه‌هاى مدينه ، پشت سر عمويم امام حسن و پدرم امام حسين ( عليهما السلام ) راه مي‌رفتم - و اين جريان در همان سالى بود كه عمويم امام حسن ( عليه السلام ) به شهادت رسيدند - . من در آن وقت پسرى نابالغ - و يا نزديك

--------------------------- 241 ---------------------------

بلوغ - بودم . جابر بن عبدالله انصارى و انس بن مالك انصارى همراه گروهى از قريش و انصار با ما مواجه شدند .

جابر بن عبدالله نتوانست جلوى خود را بگيرد ، به دست و پاى عمو و پدرم افتاد و شروع به بوسيدن كرد . مردى از قريش كه از خاندان مروان بود ، [ به جابر ] گفت : اى ابا عبدالله ! با اين سنّ و جايگاهى كه به عنوان صحابى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دارى - و جابر در بدر حضور داشت - ، اين كارها را مي‌كني ؟ ! جابر گفت : اى برادر قريشي ! دور شو ، اگر فضل و جايگاه اين دو را به مانند من مي‌دانستي ، خاك زير پاى آنان را مي‌بوسيدي .

سپس به انس بن مالك رو كرد و گفت : اى ابوحمزه ! رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چيزى درباره‌ى اين دو به من فرمودند كه گمان نمي‌كردم انسانى چنين باشد . انس گفت : اى ابوعبدالله ! پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به تو چه فرمودند ؟ - در اين هنگام امام حسن و امام حسين ( عليهما السلام ) رفتند ، اما من براى شنيدن گفتگويشان ايستادم - جابر گفت : روزى در مسجد جماعتى اندك پيرامون رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بودند ، ايشان به من فرمودند : اى جابر ! حسن و حسين را برايم فرا بخوان .

آن حضرت به آن دو علاقه‌ى بسيار داشت . رفتم و آن دو را فرا خواندم و در حالى كه گاهى اين را حمل مي‌نمودم و گاهى آن را ، بازگشتم . ايشان - كه به خاطر محبت و گراميداشت من نسبت به آن دو سرور و شادمانى را در چهره‌شان مشاهده مي‌كردم - به من فرمودند : اى جابر !

آيا اين دو را دوست داري ؟ عرض كردم : پدر و مادرم فداى شما ، با اين منزلتى كه براى آنها نزد شما مي‌دانم ، چسان دوستشان نداشته باشم ؟

فرمودند : آيا تو را از فضيلتشان آگاهى ندهم ؟ گفتم : آري ، پدر و مادرم فدايت . فرمودند : خداى تعالى وقتى خواست مرا بيافريند ، مرا نطفه‌اى سفيد و پاكيزه آفريد . پس آن را در صلب پدرم آدم ( عليه السلام ) به وديعه گذارد و پيوسته آن را از صلبى پاك به رحمى پاك منتقل كرد تا آنكه به نوح و ابراهيم ( عليهما السلام ) رسيد و چنين بود تا به عبدالمطلب منتقل شد . لذا چيزى از آلودگي‌هاى جاهليت به من اصابت نكرد .

آنگاه آن نطفه در عبدالله و ابوطالب دو نيم شد . من از [ صلب ] پدرم به وجود آمدم و خدا نبوّت را به من ختم كرد . از [ صلب ] ابوطالب نيز على به وجود آمد و خدا وصيت را به او ختم

--------------------------- 242 ---------------------------

نمود . آنگاه اين دو نطفه از من و على به هم پيوست و جهر و جهير - يعنى حسن و حسين -

از [ نسل ] ما به وجود آمدند ، و خدا به آن دو اسباط نبوّت را ختم فرمود و ذريه‌ى مرا از نسل

آن دو قرار داد ، و مرا فرمان داد شهر - و يا فرمودند : شهرهاى كفر - را فتح كنم .

مردى از نسل اين - و به حسين ( عليه السلام ) اشاره نمود - در آخرالزمان خروج خواهد كرد كه زمين را از عدل آكنده مي‌سازد همان گونه كه از ظلم و جور پر شده است .

اين دو پاكيزه و مطهّرند و دو آقاى جوانان اهل بهشت . خوشا به حال ( 1 ) ( 1 ) . احتمال آن نيز مي‌رود كه مقصود از « طوبي » كه به « خوشا به حال » ترجمه شد ، درخت طوبى باشد ، و در عبارت اخير به جاى « ويل » كه « واي » برگردان شد ، چاه ويل در جهنّم . م

كسى كه آن دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد ، و واى بر كسى كه با آنان بجنگد و دشمنى كند . » ( 2 ) ( 2 ) . تأويل الآيات 1 / 379 با اندكى تفاوت ، و نيز حلية الابرار 2 / 64

با مهدى ما ، حجت‌هاى الهى به پايان مي‌رسد

مروج الذهب 1 / 32 از امير مؤمنان علي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « وقتى خدا خواست بيافريند و امورى بديع را ايجاد كند ، پيش از گسترانيدن زمين و برافراشتن آسمان ، خلايق را در صورت‌هايى چون غبار قرار داد . خدا در آن حال در ملكوتش يگانه و در جبروتش بي‌همتا بود .

سپس نورى از انوارش را فراهم آورد كه درخشيد و پاره‌اى از پرتو خود را بركند كه ساطع شد ، آنگاه آن نور ميان آن صورت‌هاى پنهان ، گرد آمد كه همان صورت پيامبرمان محمد ( صلى الله عليه وآله ) بود . خدا به او فرمود : تو برگزيده و منتخب هستى و وديعه‌گاه نور و گنجينه‌هاى هدايتم نزد توست . به خاطر تو سرزمين بطحاء را مي‌گسترانم و آب را مي‌فرستم و آسمان را برمي‌افرازم و پاداش و عذاب و بهشت و جهنّم را قرار مي‌دهم . اهل‌بيت تو را براى هدايت مي‌گمارم و از علم و دانش مكنونم به آنها مي‌دهم ، چنان كه هيچ مطلب دقيقى بر ايشان سخت نباشد و امور پوشيده خسته‌شان نكند . آنها را حجّت بر آفريدگانم و آگاهى بخشان از قدرت و وحدانيّتم قرار مي‌دهم . آنگاه خداوند از آنان بر ربوبيت و اخلاص در وحدانيت ، گواهى و شهادت گرفت .

پس از آن ، انتخاب محمد و آلش را با بصيرت و خرد خلايق آميخت و به آنان نماياند كه

--------------------------- 243 ---------------------------

هدايت و نور با اوست و امامت در خاندانش . اين از آن رو بود كه مي‌خواست سنّت عدل مقدّم باشد و اتمام حجّت پيشتر .

آنگاه مخلوقات را در غيب خود مخفى نمود و در علم مكنون خود پنهان داشت . بعد از آن عوالم [ مختلف ] را قرار داد ، زمان را گسترد ، آب را فرستاد ، كف و دود را به تحرّك درآورد ،

پس عرش او بر روى آب قرار گرفت .

آنگاه زمين را بر روى آب گسترانيد ( و از آب دودى بيرون آورد و آن را آسمان قرار داد ) . سپس زمين و آسمان را به اطاعت فراخواند و آن دو اجابت كردند .

سپس ملائكه را از انوارى كه خود ابداع نموده و ارواحى كه خود آفريده بود ايجاد نمود . با توحيد خود نبوّت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را قرين ساخت . لذا نبوّت ايشان پيش از آنكه در زمين مبعوث شود ، در آسمان مشهور شد .

پس چون آدم را آفريد فضيلت او را براى فرشتگان آشكار كرد ، و هنگامى كه او را از اسامى اشياء - در آن زمانى كه از او خواست تا [ به فرشتگان ] خبر دهد - آگاه نمود ، به آنان نماياند كه او را به علم سابق مخصوص داشته است ، پس آدم را محراب ، كعبه ، در و قبله‌اى قرار داد كه نيكان و روحانيين انوار را براى او به سجده درآورد .

سپس آدم را از وديعه‌اش خبر داد و عظمت آنچه وى را نسبت به آن امين شمرده است ، به او نشان داد ، و اين بعد از آن بود كه او را نزد ملائكه امام ناميد . بهره‌ى آدم از خير همان وديعه‌گاه نور ما بود كه به او نماياند .

خداى تعالى همواره اين نور را در زمان پنهان مي‌داشت تا آنكه محمد ( صلى الله عليه وآله ) را در اين مقطع زمانى برترى داد . او هم مردم را در ظاهر و باطن و پنهان و آشكار دعوت كرد و از آنان خواست تا پيمانى را كه خدا در [ عالم ] ذرّ و پيش از تناسل از آنان گرفته بود ، به ياد آورند .

پس هر كس با ايشان موافقت كرد و از مصباح نور پيشينش برگرفت ، به سرّ ايشان هدايت شد و امر روشن ايشان را دريافت ، و هر آنكه به غفلت دچار شد ، شايسته‌ى غضب گشت .

سپس آن نور به ما انتقال يافت و در امامان ما درخشيد ، پس ما انوار آسمان و زمينيم . تنها به ماست كه نجات مي‌يابيد ، علم مكنون تنها از ناحيه‌ى ماست و امور فقط به ما

--------------------------- 244 ---------------------------

بازگشت مي‌كند .

به مهدى ماست كه حجت‌ها به پايان مي‌رسند . او خاتم امامان ، رهايى بخش امت ، نهايت نور و مصدر امور است . پس ما برترين مخلوقات ، با شرافت‌ترين موحّدان و حجّت‌هاى پروردگار جهانيان هستيم . هر كه به ولايت ما تمسّك دارد و بر ريسمان ما چنگ زده به اين نعمت خوش باشد . »

تذكرة الخواص ابن جوزى / 128 از امام‌حسين ( عليه السلام ) : « پدرم امير المؤمنين روزى در مسجد جامع كوفه در ستايش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) خطبه‌اى بليغ ادا كردند و در آن فرمودند : با مهدى ما حجت‌ها پايان مي‌يابد ، پس او خاتم امامان ، رهايى بخش امت ، منتهاى نور و سرّ پيچيده است . مژده باد بر هر كسى كه به رشته‌ى ما چنگ زند و بر محبت ما محشور شود . »

معناى اين سخن : حجّت‌ها پايان مي‌يابد ، آن است كه ديگرى هيچ حجت و برهانى در مقابل اهل‌بيت ( عليهم السلام ) نخواهد بود .

امام عسكري ( عليه السلام ) : مهدى آخرين حجّت و خليفه‌ى الهى است

اثبات الهداة 3 / 569 از فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روايت مي‌كند : « خدمت مولايم امام حسن بن على [ عسكرى ] ( عليه السلام ) عرض كردم : يابن رسول الله ! خدا مرا فداى شما گرداند ، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجّت خدا بر بندگانش كيست ؟ فرمودند : پس از من ، پسرم امام و حجّت خداست ، همو كه همنام و هم كنيه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است . او آخرين حجّت و خليفه‌ى خداست .

عرضه داشتم : اى پسر رسول‌خدا ! از چه كسى به دنيا مي‌آيد ؟ فرمودند : از دختر پسر قيصر پادشاه روم . بدانيد او به دنيا مي‌آيد و مدّتى طولاني ، از مردم غائب مي‌شود ، سپس ظاهر مي‌گردد . »

مصباح المتهجّد / 287 در توسّل به امامان معصوم ( عليهم السلام ) از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « خدايا . . . بواسطه‌ى بقية الله كه باقى مانده ، به تو تقرّب مي‌جويم ، همو كه بين اوليائش مقيم است و او را براى خود رضايت دادي ، طيّب ، طاهر ، فاضل و نيكوكار ، نور زمين و ستون آن ،

--------------------------- 245 ---------------------------

اميد و آقاى اين امت ، فرمان ده به معروف و بازدارنده از منكر ، ناصحِ امين ، آنكه از پيامبران مي‌رساند و خاتم اوصياءِ نجيب و طاهر است . »

غيبت شيخ طوسى / 165 از ابو سليمان داود بن عنان بحرانى روايت مي‌كند : « براى

ابو سهل اسماعيل بن على نوبختى اين جريان را بيان كردم : در آن بيمارى كه امام‌عسكري ( عليه السلام ) درگذشتند خدمتشان رسيدم . ايشان به عقيد خادم كه سياهپوست و اهل حبشه و پيشتر خادم امام هادي ( عليه السلام ) بود و امام حسن عسكري ( عليه السلام ) او را بزرگ كرده بود ، فرمودند : اى عقيد ! برايم آبى با مصطكي ( 1 ) ( 1 ) . درختى است با ميوه‌اى كه طعم آن به تلخى مايل است و شيره‌اى دارويى از آن بيرون مي‌آورند .

بجوشان .

خادم آن را جوشاند ، و صقيلِ كنيز آن را آورد . وقتى ظرف در دست امام‌عسكري ( عليه السلام ) قرار گرفت

و خواستند آن را بنوشند ، دستان ايشان به لرزه افتاد به طورى كه ظرف به دندان‌هايشان

برخورد نمود .

حضرت آن را گذاشتند و به عقيد فرمودند : وارد اتاق شو ، آنجا پسرى را در سجده مي‌بيني ، او را بياور .

عقيد گويد : وارد اتاق شدم و با پسرى در سجده مواجه شدم كه انگشت سبّابه خود را بالا برده بود . بر او سلام كردم و او نمازش را كوتاه كرد . عرض كردم : آقاى من شما را فرا مي‌خواند .

در اين هنگام صقيل آمد و دست او را گرفته نزد پدر برد .

وقتى ايشان آمدند در حضور پدر ايستادند و سلام كردند . چهره‌اى نورانى داشتند و موهايشان مجعّد و نيز دندان‌هايشان با فاصله بود . چون امام‌عسكري ( عليه السلام ) او را ديدند گريستند و فرمودند : اى آقاى اهل‌بيت خود ! مرا آب بنوشان كه به نزد پروردگارم مي‌روم . او هم ظرف را گرفت ، لب‌هايش را [ به دعا ] تكان داد و آنگاه پدر را نوشانيد .

امام‌عسكري ( عليه السلام ) فرمودند : مرا براى نماز آماده كنيد . پس در آغوش ايشان دستمالى گذاشتند و آن پسر او را وضو داد و بر سر و دو قدمش مسح كرد .

امام‌عسكري ( عليه السلام ) فرمودند : پسرم ! بشارت باد كه تو صاحب الزمان ، مهدي ، حجّت خدا بر زمين ، فرزند و وصى منى و از من تولّد يافته‌اي ، تو محمد بن الحسن بن على بن محمد

--------------------------- 246 ---------------------------

بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب و از نسل رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) هستي ، تو خاتم ائمه‌ى طاهرين هستى و رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به تو بشارت دادند و نام و كنيه برايت نهادند ، اينچنين پدرم از پدران طاهرينش به من عهد كردند ، خداوند بر اهل‌بيت درود فرستد ، همانا پروردگار ما حميد و مجيد است . و همان وقت از دنيا رفتند . »

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) : من خاتم الاوصياء هستم و خداوند به من بلا را

بر طرف مي‌كند

مسعودى در اثبات الوصية / 221 روايت مي‌كند : « علان از ابو نصر ضرير خادم برايم چنين نقل كرد : حضور صاحب الزمان رسيدم ، به من فرمودند : صندل قرمز ( 1 ) ( 1 ) . نام دارويى است .

را بياور . برايشان آوردم ، بعد فرمودند : مرا مي‌شناسي ؟ عرض كردم : آري ، فرمودند : كه هستم ؟ عرض كردم :

مولا و پسر مولاى من .

فرمودند : از اين نپرسيدم . عرض كردم : فدايتان شوم ، خود بفرماييد ، فرمودند : من خاتم الاوصياء هستم و خداوند تنها به من ، بلا را از خاندان و شيعيانم بر طرف مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در كمال الدين 2 / 441 ، غيبت طوسى / 148 و الخرائج والجرائح 1 / 458

--------------------------- 247 ---------------------------

فصل هشتم

تحريف بشارت ها

تحريف بشارت نبوى توسط سلطه

--------------------------- 248 ---------------------------

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مهدى از عترت من است ،

ولى آن را به امت تغيير دادند !

در حديثى كه نزد سنيان صحيح است و حافظ ابن منادى در الملاحم / 41 آورده است چنين آمده : « عبدالرزاق بن همام گويد : از سعيد بن مسيّب پرسيدم : آيا مهدى حق است ؟ گفت : حق است ، گفتم : از كدام قبيله است ؟ گفت : از قريش ، پرسيدم : از كدام تيره ؟ پاسخ داد : بنى هاشم ، سؤال كردم : از كدام بنى هاشم ؟ گفت : از بنى عبدالمطلب ، پرسيدم :

از كدام فرزندان عبدالمطلب ؟ جواب داد : از فرزندان فاطمه ، گفتم : از كدام فرزندان فاطمه ؟

جواب داد : همين اندازه برايت كافى است . » ( 1 ) ( 1 ) . فرائد فوائد الفكر / 65 از قتاده ، الملاحم والفتن ابن طاووس / 164 از فتن زكريا ، ينابيع الموده 3 / 262 ،

و آقاى ميلانى در شرح منهاج الكرامة 1 / 255 از شرح المواقف 5 / 342 و شرح المقاصد 8 / 232 آورده‌اند .

علت كتمان حديث توسط ابن مسيّب اين بود كه از نظر حكومت ، مدح و ستايش اهل‌بيت ( عليهم السلام ) جرم محسوب مي‌شد و همين موجب هراس وى شده بود .

علت ديگر اينكه هويت امام مهدي ( عليه السلام ) در برخى روايات سنيان مبهم است آن است كه بعضى راويان براى فرار از خشم خليفه عبارت « عترت من » را به « امت من » تغيير دادند ! صحيح

ابن حبان 8 / 11 و مسند ابى يعلى 2 / 291 از عبدالله‌بن‌عمر از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كنند : « مردى از امتم خروج مي‌كند كه نامش شبيه نام من و اخلاقش همچون اخلاق من است . او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، چنان‌كه از ستم و بيداد آكنده شده است . »

المعجم الكبير 10 / 168 از ابن عمر از آن حضرت : « اگر از دنيا جز يك روز باقى نمانده باشد ، خدا مردى از امتم را برمي‌انگيزد كه نامش شبيه نام من است . »

سنن الدانى / 100 نيز مشابه آن را از ابو سعيد خدرى آورده است و . . . لذا مي‌بايست در اين احاديث عترت را جايگزين امت نمود .

اين تحريف ، گاه از عبدالله‌بن‌عمر مشاهده مي‌شود ، گاه عبدالله‌بن‌عمرو عاص و برخى اوقات به عبدالله بن مسعود نسبت داده مي‌شود . حتى گاهى به ابو سعيد خدرى - كه جرأت و شهامتش معروف است به نحوى كه حاضر به بيعت با يزيد نشد و لذا جلّادان او در واقعه حرّه ريش‌هاى او

--------------------------- 249 ---------------------------

را كندند و نزديك بود او را بكشند - منتسب مي‌گردد !

سنن الدانى / 93 از ابو صديق ناجى شاگرد ابو سعيد چنين نقل مي‌كند : « ابو سعيد كنار منبر پيامبر نشسته بود و گريه و ناله مي‌كرد ! گفتم : چرا گريه مي‌كني ؟ گفت : يادم آمد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر اين منبر نشستند و فرمودند : در ميان اهل‌بيتم مردى است كه بيني‌اش برجستگى دارد و پيشاني‌اش بلند است ، وى مي‌آيد و زمين را كه از ستم و بيداد پر شده ،

از عدل و داد مي‌آكند . »

عبارت « نام او نام من است » را به « نام او شبيه نام من است »

تبديل كردند !

در احاديث سنيان پيوسته مي‌ديدم و مي‌خواندم كه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كنند : « نام او شبيه نام من است » ، بعد از خود مي‌پرسيدم : چگونه ممكن است پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) كه مخزن دانش و يقين است ، مانند كسانى كه بر اساس پندار و گمان سخن مي‌رانند ، سخن بگويد ؟ و آيا در راستاى غرضى مي‌خواهد قضيه را مبهم بگذارد ؟

اما وقتى احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را - كه صادقان و پاكان هستند - بررسى نمودم ، ديدم كه همه عبارت را چنين آورده‌اند : « نام او نام من است » و اثرى از الفاظ ديگرى چون « شبيه و نزديك » نيست .

كمال الدين 1 / 286 از جابر ( رحمه الله ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « مهدى از فرزندان من و همنام و كنيه‌ى من است . او در خلقت و اخلاق شبيه‌ترين مردم به من است . براى او غيبت و [ براى مردم ] حيرتى خواهد بود كه در آن امّت‌ها گمراه مي‌شوند . سپس مانند ستاره‌ى درخشان مي‌آيد و زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، چنان‌كه آكنده از ستم و بيداد شده است . »

چرايى اين تحريف را در اين بايد جست كه كسانى كه براى معاويه و موسى بن طلحه ادّعاى مهدويت داشتند ، تلاش مي‌كردند تا نام حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را از نام رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) دور كنند و آن را مشابه و يا نزديك نام ايشان قرار دهند تا به مقصود خود دست يابند !

يكى از نكات مهم آن است كه « مشابه بودن دو نام » توسّط كسانى كه از ابن‌مسعود روايت مي‌كنند

--------------------------- 250 ---------------------------

جعل شده است !

ابن منادى در الملاحم / 41 از سلامة بن سليم مي‌آورد : « به عاصم بن ابى النجود گفتم : اى ابوبكر ! آيا تو گفتى كه زرّ بن حبيش از عبدالله بن مسعود از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين روايت مي‌كند : دنيا سپرى نمي‌شود مگر پس از آنكه مردى از اهل‌بيتم كه نامش مشابه نام من است بر زمين حكمرانى كند ؟ گفت : آري ، و [ نيز فرمود : ] او خليفه‌اى خواهد بود . »

شايد آغاز تحريفاتى چنين ، از اينجا باشد كه آنان ابتدا عبارت « اسمه اسمي » را با افزودن كاف تشبيه به « اسمه كاسمي » تبديل كرده‌اند و در نتيجه به الفاظى چون « يوافق اسمي :

با نام من موافق است » و يا « يواطئ اسمي : به نام من نزديك است » تغيير يافته است . ( 1 ) ( 1 ) . المعجم الكبير طبرانى 10 / 161 و الملاحم ابن منادى / 41 از ابن‌مسعود

اما در روايت حذيفه عبارت « اسمه اسمي » آمده است . عقد الدرر / 24 از ابو نعيم در

صفة المهدى از حذيفه آورده است : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) برايمان سخنرانى كردند و درباره‌ى وقايعى كه رخ خواهد داد فرمودند ، سپس افزودند : اگر از دنيا جز يك روز نمانده باشد ، خدا آن روز را آن قدر طولانى مي‌كند تا مردى از فرزندانم را كه همنام من است برانگيزد .

سلمان فارسى برخاست و عرض كرد : اى رسول‌خدا ! از كدام فرزندانتان ؟ فرمود : از اين فرزندم ، و با دست بر حسين زد . »

به فرمايش پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) افزودند كه « نام پدر او نام پدر من است » !

پدر حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) امام حسن عسكري ( عليه السلام ) است و علت اين عنوان آن بود كه خليفه‌ى وقت آن حضرت و پدرش امام هادي ( عليهما السلام ) را به اجبار در پايتخت خود سامرا كه عسكر نام داشت اقامت داده بود . از اين رو اين دو امام به عسكريين ( عليهما السلام ) معروف شدند .

و ليكن راويان دستگاه خلافت پدر امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را همنام پدر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) قرار دادند ! از اين رو عرصه فراهم شد تا عبدالله منصور عباسى براى پسرش محمد ادعاى مهدويت كند ، و نيز عبدالله بن حسن مثنّى توانست آن را براى فرزندش محمد مدعى شود !

پيروان ابن تيميه هم فرصت را غنيمت شمرده بر اين افترا پافشارى كردند ، و تمامى نصوص

--------------------------- 251 ---------------------------

و رواياتى كه امام مهدي ( عليه السلام ) را از نسل حضرت امير و صديقه‌ى طاهره ( عليهما السلام ) معرفى مي‌كند كنار زدند ! آنان در صدد آن بودند كه عرصه را براى مهدى غير هاشمى خود مهيا سازند !

به دنبال آن شورش محمد بن عبدالله عتيبى در آغاز سده‌ى پانزدهم و در سال 1400 هجرى رخ داد و با ادّعاى مهدويت او همراه بود . او چند روز بر حرم مكه سيطره داشت و وزارت او را برادر همسرش جهيمان عهده‌دار بود . جهيمان مردم را به بيعت با شوهر خواهرش محمد بن عبدالله عتيبى فرا خواند ! اما اين مهدى كشته شد و حتى نتوانست اندكى عدالت را برقرار سازد !

بعد از او وهابيان براى شخص ديگرى كه اهل بريده بود مدّعى مهدويت شدند . او هم محمد بن عبدالله نام داشت و هنوز هم زنده است و شايد از قبيله‌ى هوازن باشد . آنان پنداشتند كه اوصاف مهدى در اوست ، لذا او را نزد مفتى بزرگ خود ابن باز بردند . او هم وى را آزمود و خوشايندش قرار گرفت و با كسانى كه او را مهدى مي‌انگاشتند موافقت كرد و صفات مهدى را بر او منطبق دانست !

سايت‌هاى وهابيان اين خبر را دو سال پيش از مرگ ابن باز منتشر كردند . بعدها خوانديم كه او را به چچن و افغانستان بردند تا اين حديث كه « مهدى از شرق خروج مي‌كند » بر او منطبق شود ! سپس او را در سرداب خود - كه ما را به گزاف بدان متّهم مي‌كنند - مخفى كردند !

گرچه آنان چنين پنداشتند ، اما صحيح آن است كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از مكه خروج مي‌كند و آغاز حركت ياران مشرقى ايشان - و نه ظهور - از سمت شرق است .

ظاهراً اصل اين زيادت ، از روايتى است كه به ابن‌مسعود نسبت مي‌دهند ، او مي‌گويد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : اگر از دنيا جز يك روز باقى نمانده باشد ، خدا آن روز را طولانى مي‌كند تا مردى از خاندانم را كه نامش مشابه نام من و نام پدرش هم نام پدر من است برانگيزد ، او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، چنان‌كه پر از ظلم و بيداد شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به الفتن 1 / 367 ، المصنف ابن ابى شيبه 8 / 678 ، المعجم الاوسط 2 / 135 ، سنن الدانى / 94 ،

العلل المتناهية 2 / 856 و . . .

قابل توجه آنكه اين زيادت تنها در بعضى منابع دسته دو م و دسته سوم سنيان آمده است . احمد در 1 / 376 دو روايت از زر بن حبيش از ابن‌مسعود نقل مي‌كند كه عبارت « نام پدرش نام پدر من است » در آنها نمي‌باشد .

--------------------------- 252 ---------------------------

الروض الدانى على المعجم الصغير 2 / 290 از عبدالله بن مسعود از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « دنيا سپرى نمي‌شود ، مگر پس از آنكه مردى از اهل‌بيتم حكمرانى كند كه نامش مشابه نام من است . » ( 1 ) ( 1 ) . مانند آن در جامع الاحاديث سيوطى 7 / 264 نيز به دو روايت از ابن‌مسعود ، مسند بزار 5 / 225 ، زين الفتى 1 / 382 ، سنن ابو داود 4 / 106 به سه طريق از ابن‌مسعود ، سنن ترمذى 3 / 343 ، المعجم الكبير 10 / 166 ،

سنن الدانى / 98 ، مصابيح بغوى 3 / 492 ، جامع الاصول 11 / 48 و الاعتقاد بيهقى / 173

اين افزوده حتى مورد نقد برخى از علماى بزرگ اهل‌سنت مانند گنجى شافعى قرار گرفته است . او در البيان / 482 مي‌نويسد : « حافظ ابوالحسن محمد بن حسين بن ابراهيم بن عاصم آبرى در مناقب الشافعى اين حديث را ذكر مي‌كند و مي‌نويسد : زائده [ راوى ] اين روايت را با زيادتى آورده است ، وى مي‌گويد : اگر از دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد خداوند آن را چنان طولانى مي‌كند تا مردى از [ نسل ] من يا اهل‌بيت من را برانگيزد كه نام او مشابه نام من و نام پدر او نام پدر من است ، او زمين را همانطور كه از ظلم و جور آكنده شده است پر از عدل و داد خواهد نمود . گنجى در ادامه مي‌گويد : ترمذى اين حديث را نقل مي‌كند و در آن عبارت

« نام پدر او نام پدر من است » وجود ندارد .

ابو داود آن را آورده است ولى در اكثر روايات حافظان احاديث و ثقاتى كه روايات را نقل نموده‌اند ، تنها « نام او نام من است » آمده است . كسى كه اين عبارت « نام پدر او نام پدر من است » را نقل كرده زائده است كه بر احاديث مي‌افزايد . . . گفتار نهايى در اين مطلب آن است كه امام احمد بن حنبل با آن دقت و اتقانى كه در ضبط احاديث داشته در چند جاى مسند خود اين حديث را چنين مي‌آورد كه « نام او نام من است » .

سلمى در عقد الدرر / 27 مي‌نويسد : گروهى از پيشوايان در حديث ، اين روايت را در كتاب‌هايشان آورده‌اند ، از جمله امام ابو عيسى ترمذى در جامع ، امام ابوداود در سنن ، حافظ ابوبكر بيهقى و شيخ ابو عمرو دانى كه همگى روايت را نقل مي‌كنند و عبارت « نام پدر او نام پدر من است » در آن نيست .

--------------------------- 253 ---------------------------

نگارنده : بدين ترتيب معلوم شد كسى كه اين عبارت را افزوده و جعل كرده است

زائدة بن قدامه‌ى ثقفى است . او از خويشان مختار بود و از فرماندهان سپاه حجّاج . در احوال او نوشته‌اند كه تعصّب بسيارى داشت ، از اين رو كسانى را كه بر ابوبكر و عمر خرده مي‌گرفتند از خانه‌اش بيرون مي‌كرد و لذاست كه او را ثقه شمرده‌اند ! با وجود اينكه خود تصريح مي‌كنند اين عبارت دروغين است ، ديگر نيازى به توجيهاتى كه شبلنجي ، اربلي ، هروي ، ميرزاى نورى و علامه مجلسى كرده‌اند ، نيست ، ايشان گفته‌اند : شايد اصل روايت چنين بوده كه « اسم ابيه اسم نبي : نام پدر او نام پيامبرى است » و يا « اسم ابيه اسم ابني : نام پدرش نام پسرم يعنى امام حسن ( عليه السلام ) است » .

البته اين اشكال كه برخى عالمان شيعى - مانند شيخ طوسى در امالى 1 / 361 و سيد بن طاووس - نيز در بعضى روايات اين افزوده را نقل كرده‌اند بر ما وارد نيست ، زيرا آنان امانت در نقل را رعايت كرده‌اند و از سويى تصريح نموده‌اند كه پدر ايشان امام حسن عسكري ( عليه السلام ) مي‌باشد .

« امام مهدى از نسل امام‌حسين ( عليهما السلام ) » را به « از نسل امام حسن ( عليه السلام ) » تبديل كردند !

در جلد سوم جواهر التاريخ به اثبات رسانديم كه امويان از صلح امام حسن ( عليه السلام ) با معاويه سوء استفاده كردند و بر آن شدند تا ايشان را مخالف با پدر و برادرشان ( عليهما السلام ) و نيز مخالف جنگ‌هاى جمل و صفين جلوه دهند و گفتند كه ايشان به برادرشان وصيت كرد بر بني‌اميه خروج نكند ! آنان در اين راستا گزارشاتى جعل كردند كه به ظاهر مدح ايشان است ولى در واقع و به طور هدفمند مذمّت پدر و برادر ايشان !

از جمله كارهاى آنها آن بود كه از امام‌حسين ( عليه السلام ) انتقام گيرند و لذا امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را از نسل ايشان بيرون بردند و از ذريه‌ى امام حسن ( عليه السلام ) معرفى كردند و در اين رابطه روايتى را نيز به حضرت امير ( عليه السلام ) نسبت دادند !

الفتن 1 / 374 مي‌نويسد : « على بن ابى طالب ( عليه السلام ) فرمود : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) حسن را سيد ناميد ،

و به زودى خداوند از نسل او مردى خواهد آورد كه نامش نام پيامبرشماست . او زمين را پر از

--------------------------- 254 ---------------------------

عدل و داد مي‌كند ، چنان‌كه از ستم آكنده شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز جامع الاصول 11 / 49 ، عقد الدرر / 23 ، مشكاة المصابيح 3 / 26 ، الفتن ابن كثير 1 / 38 ، الحاوى 2 / 59 ، عون المعبود 11 / 381 ، عقيدة اهل السنة / 16 و . . .

ابو داود در سنن 4 / 108 چنين آورده : « از ابو اسحاق نقل شده كه علي ( عليه السلام ) - در حالى كه به پسرش ، حسن مي‌نگريست - گفت : اين پسرم سيد است ، چنان‌كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ناميد ،

و به زودى مردى از نسلش قيام مي‌كند كه به نام پيامبرتان ناميده مي‌شود . در اخلاق مانند اوست ، اما خلقت نه - سپس امام سخن از فراگير شدن عدل و داد به ميان آوردند - . »

پيروان بني‌اميه از اين حديثى جعلى شادمان شدند و خود را به نادانى زدند كه خودشان روايت « اميرالمؤمنين به پسرش حسين ( عليهما السلام ) نگاه كرد و . . . » را نقل كرده‌اند !

مناوى در فيض القدير 6 / 362 به نقل از سمهودى مي‌نويسد : « حسن خلافت را رها كرد و برادرش را هم از آن نهى كرد . او اين مطلب را در شب وفاتش يادآور شد و از باب دلسوزى به برادرش گفت . و روايتى كه او را از نسل حسين معرفى مي‌كند جدّاً سست و بي‌پايه است . » !

ابن تيميه در منهاج السنة 4 / 95 مي‌نويسد : « مهدى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در مورد او خبر داده است ، محمد بن عبدالله نام دارد نه محمد بن حسن و از على روايت شده : او از نسل حسن است نه حسين . » ! ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به 8 / 258

شاگرد وى ابن قيم نيز در المنار المنيف / 151 پندار استادش را اتّخاذ كرده مي‌افزايد : « اكثر احاديث بر اين دلالت دارد كه مهدى از نسل حسن است ( ! ) اين مطلب سرّ لطيفى دارد و آن اين است كه حسن به خاطر خدا خلافت را رها نمود ، لذا خداوند در نسل او كسى را قرار داد كه به خلافت حق كه عدالت آن زمين را مملو مي‌سازد ، قيام كند . . . و اين بر خلاف حسين است ، چرا كه او بر خلافت حرص ورزيد ( ! ) و براى رسيدن به آن جنگيد و بدان

دست نيافت . » ! ( 3 ) ( 3 ) . براى آگاهى بيشتر از خباثت و ناصبي‌گرى عالمان اموي ، و نيز افترا بستن آنان بر آقاى جوانان اهل بهشت امام‌حسين ( عليه السلام ) و شادمانى آنان از اين روايت ر . ك به الصواعق المحرقة 2 / 480 ، الحاوى 2 / 85 ، الفتاوى الحديثة / 30 ، عون المعبود 11 / 256 و الفائق 1 / 230

--------------------------- 255 ---------------------------

بهترين مطلبى كه در ردّ اينان يافتم ، پاسخى است كه آقاى ميلانى در مجله‌ى تراثنا 43 / 59 مي‌دهند ، و اينك خلاصه‌ى آن :

« الف . تنها كسى كه اين روايت را آورده است ابو داود است و هيچ يك از حديث نگاران نه پيش از او و نه پس از او آن را نقل نكرده‌اند .

ب . در نقل اين حديث از ابو داود اختلاف است . جزرى شافعى متوفّاى 833 در اسمى المناقب مي‌گويد : صحيح‌تر آن است كه مهدى از نسل حسين بن على است ، زيرا اميرالمؤمنين علي ( عليه السلام ) بر آن تصريح كردند ، هم‌چنان‌كه استاد ما عمر بن حسن رقى كه در زمان خود رحّاله ( 1 ) ( 1 ) . كسى كه براى دريافت احاديث به مناطق مختلف و متعدّد سفر مي‌كند .

بود خبر داد كه استاد او ابو الحسن بخاري ، از عمر بن محمد دارقزي ، از ابوبدر كرخي ، از ابوبكر خطيب ، از ابو عمر هاشمي ، از ابو على لؤلؤي ، از ابو داود حافظ نقل مي‌كند : هارون بن مغيره ، از عمر بن ابى قيس ، از شعيب بن خالد ، از ابو اسحاق روايت كرد : علي ( عليه السلام ) به پسرش حسين نگاه كرد و . . . ابو داود در سنن خود اينچنين روايت نموده و چيزى نگفته است .

ج . حديث منقطع ( 2 ) ( 2 ) . حديثى كه برخى راويان آن افتاده باشد .

است و حجيتى ندارد . زيرا ابو اسحاق سبيعى آن را از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند و همان گونه كه منذرى تصريح نموده روايت او از آن حضرت ثابت و معلوم نيست . او هنگام شهادت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) هفت سال بيشتر نداشت . بنابر قول

ابن حجر او دو سال به آخر خلافت عثمان به دنيا آمد .

د . علاوه بر منقطع بودن حديث ، ابو داود آن را از شخصى مجهول كه وى را نام نمي‌برد نقل مي‌كند . وى مي‌گويد : « از هارون برايم حديث گفتند » ، و همين مطلب در بطلان آن كافى است . »

افزون بر ايشان سيد صدر الدين صدر با شش وجه به مناقشه‌ى اين روايت پرداخته است ، ايشان مي‌نويسد : « بر اساس قواعد اصول فقه به روايت ابو داود نمي‌توان استناد نمود :

الف . در خود نقل ابو داود اختلاف است ، عقد الدرر آن را از سنن ابى داود نقل مي‌كند و در آن چنين است : علي ( عليه السلام ) به پسرش حسين نگاه كرد .

--------------------------- 256 ---------------------------

ب . جماعتى از حافظان احاديث - مانند ترمذي ، نسائى و بيهقى چنان كه در عقد الدرر آمده است - همين جريان را نقل مي‌كنند و در آن چنين آمده است : علي ( عليه السلام ) به پسرش حسين نگاه كرد .

ج . احتمال وقوع تصحيف نيز وجود دارد ، چرا كه حسن و حسين در نوشتن بسيار نزديك به هم هستند . و اين احتمال به خصوص در خطّ كوفى تقويت مي‌شود .

د . اين روايت با نظر مشهور عالمان سنى مخالف است ، چنان‌كه برخى از آنان بر اين نكته تصريح كرده‌اند .

ه‍ . اين حديث با روايات بسيارى كه سنداً صحيح‌تر و دلالت آن نيز واضح‌تر است

تعارض دارد .

و . احتمال جعلى بودن حديث و اينكه بخاطر درهم و دينار ساخته شده باشد بسيار زياد است ، زيرا بدين وسيله مي‌توانستند به محمد بن عبدالله معروف به نفس زكيه تقرب جويند . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به المنار المنيف / 148 شماره 329 فصل 50 از معجم الاوسط طبراني ، عقد الدرر / 24 باب 1 از كتاب الاربعين ابو نعيم اصفهاني ، ذخائر العقبى / 136 - وى با اين حديث كه « مهدى از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) است » احاديث مطلقى را كه پيش از آن آورده و سخنى از اين كه ايشان از نسل چه كسى است را به ميان نياورده ، قيد مي‌زند - ، فرائد السمطين 2 / 325 شماره 575 باب 61 ، القول المختصر 7 / 37 باب 1 ، فرائد فوائد الفكر / 2 باب 1 ، السيرة الحلبية 1 / 193 ، مقتل الحسين ( عليه السلام ) خوارزمى 1 / 196 ، ينابيع المودة / 224 باب 56 و 492 ، غاية المرام 694 شماره 17 باب 141 و منتخب الاثر / 154 شماره 40 باب 1 كه در آن احاديث بسيارى از طريق اهل‌سنت كه بيانگر آن است كه حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) است ، جمع آورى شده است .

نگارنده : ترديد عالمان سنى در اين روايت را از اين مطلب نيز مي‌توان دريافت كه بعضى از آنها بر آنند تا بين روايات جمع كنند . فرائد فوائد الفكر / 101 مي‌نويسد : « شايد بدينسان بتوان جمع كرد كه پدر مهدى از نسل يكى و مادرش از نسل ديگرى باشد . » !

اما در منابع حديثى ما شيعيان به طور صريح و متواتر روايت شده كه امامان معصوم و نه‌گانه‌ى پس از امام‌حسين ( عليه السلام ) ، همه از نسل ايشانند .

تفسير عياشى 2 / 291 از حمران نقل مي‌كند كه به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : « يابن رسول الله ! نوادگان امام حسن ( عليه السلام ) بر اين باورند كه قائم از آنهاست و آنانند كه صاحبان منصب امامت هستند ،

--------------------------- 257 ---------------------------

فرزندان محمد بن حنفيه نيز چنين پندارى دارند !

امام ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند ما صاحبان منصب امامت هستيم و قائم در ميان ماست ، منصور و سفاح نيز از ما هستند ، خداوند تعالى مي‌فرمايد : وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 33

، و هر كس مظلوم كشته شود ، به سرپرست وى قدرتى [ براى قصاص ] داده‌ايم ؛ ما ولى حسين بن علي ( عليهما السلام ) و بر دين او هستيم . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به اثبات الهداة 3 / 552 و بحار الانوار 8 / 146

كمال الدين 2 / 358 از مفضل بن عمر روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى بقره / 124

، و چون ابراهيم را پروردگارش با كلماتى بيازمود ، و وى آن همه را به انجام رسانيد ، سؤال كردم كه اين كلمات چه بود ؟ فرمودند : كلماتى بود كه آدم از پروردگارش دريافت كرد و به خاطر آن خدا توبه‌اش را پذيرفت . آدم گفت : به حق محمد و على و فاطمه و حسن و حسين از تو مي‌خواهم كه توبه‌ى مرا بپذيري ، خدا هم توبه او را پذيرفت ، او بسيار توبه پذير و مهربان است .

عرض كردم : اى پسر رسول‌خدا ! معناى اينكه « همه را به انجام رسانيد » چيست ؟ فرمودند : يعنى اين كلمات را تا قائم كه دوازده امام و نه تن آنان از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) هستند

ادامه داد .

عرض كردم : يابن رسول الله ! درباره‌ى اين آيه : وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى زخرف / 28

، و آن را در فرزندان خود گفتارى جاودان كرد ، بفرماييد ؟ فرمودند : مقصود امامت است كه خدا آن را تا روز قيامت در نسل امام حسين ( عليه السلام ) قرار داد .

پرسيدم : با اينكه امام حسن و امام حسين ( عليهما السلام ) هر دو فرزند و نواده‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

و سرور جوانان اهل بهشت‌اند ، چرا امامت در نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) قرار گرفت و نه در نسل

امام حسن ( عليه السلام ) ؟

فرمودند : موسى و هارون ، نبي ، رسول و برادر بودند ، ولى خداى عزوجل نبوّت را در صلب

--------------------------- 258 ---------------------------

هارون قرار داد نه موسي ، و كسى حق نداشت بپرسد كه چرا خدا اين كار را كرد .

امامت ، جانشينى خداى عزوجل در زمين است و كسى حق ندارد بپرسد چرا خدا آن را در صلب امام حسين ( عليه السلام ) قرار داد ، چون خداى تبارك و تعالى در كارهايش حكيم است ،

لايُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 23

، از آنچه مي‌كند پرسيده نمي‌شود و [ لى ] آنان پرسيده مي‌شوند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز معانى الاخبار / 126 ، خصال / 304 ، مناقب ابن شهر آشوب 1 / 283 ، مجمع البيان 1 / 200 ، ارشاد القلوب / 421 ، تأويل الآيات 1 / 77 و اثبات الهداة 1 / 645

البته اين روايت كه دلالت بر انتخاب و اختيار الهى دارد با روايتى كه مرحوم عياشى در تفسير خود 2 / 72 نقل مي‌كند ، منافاتى ندارد . « ابو عمرو زبيرى گويد : خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرض كردم : چرا امامت از نسل امام حسن ( عليه السلام ) بيرون رفت و در نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) قرار گرفت ؟

حضرت فرمودند : وقتى كه امر الهى [ شهادت ] بر امام‌حسين ( عليه السلام ) فرا رسيد ، جايز نبود كه امامت را به فرزندان برادرش را بسپارد و به آنان وصيت كند ، خداوند مي‌فرمايد :

وَأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى انفال / 75

، و خويشاوندان نسبت به يكديگر [ از ديگران ] در كتاب خدا سزاوارترند ؛ فرزندان او از جهت رحِم به او نزديكتر بودند تا فرزندان برادرش و نيز

شايسته‌تر به امامت .

اين آيه فرزندان امام حسن ( عليه السلام ) را از آن خارج كرد و امامت در نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) قرار گرفت و اين آيه براى آنان حكم نمود ، پس تا روز قيامت امامت در آنهاست . »

آرى اين حديث منافاتى با اختيار الهى ندارد ، و بر اين دلالت مي‌كند كه خداوند اختيار و انتخاب خود را بر طبق اولويت رحِم در ارث قرار داده است .

معاويه ، نخستين مدّعى مهدويت !

الفتن 1 / 370 به نقل از وليد بن هشام معيطى از ابان بن وليد آورده است : « شنيدم ابن عباس نزد معاويه گفت : خدا مهدى را از ميان ما اهل‌بيت برمي‌انگيزد . »

نگارنده : ادعاى مهدويّت توسّط معاويه براى مقابله با بنى هاشم بود !

--------------------------- 259 ---------------------------

سيد ابن طاووس در الملاحم والفتن / 115 مي‌نگارد : « مورخ معروف طبرى در كتابش عيون اخبار بنى هاشم - كه به سفارش وزير على بن عيسى بن جراح نوشت ، و من نسخه‌اى از آن را كه ظاهراً در حيات وى نوشته شده يافته‌ام - مي‌نويسد : سخن از مهدى و امام ؛

معاويه روزى به بنى هاشم رو كرد و گفت : شما بر آنيد كه همان سان كه استحقاق نبوّت را داشتيد ، از استحقاق خلافت نيز برخورداريد ؟ و حال آنكه اين دو براى هيچ كس با هم جمع نمي‌شود . ( 1 ) ( 1 ) . عباس عموى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) اعتراض كرد كه چرا قبول كرديد در شوراى شش نفره‌اى كه عمر قرار داده بود شركت كنيد ، و حال آنكه او نام عثمان را نام نخست قرار داد و نام شما را به عنوان آخرين نام ؟ حضرت امير ( عليه السلام ) در پاسخ او فرمودند : عمو ! مطلبى بر شما مخفى مانده ، آيا سخن او [ عمر ] را بر فراز منبر نشنيدى كه مي‌گفت : خدا براى اين خاندان خلافت و نبوّت را در كنار هم جمع نمي‌كند ؟ من خواستم تا او به زبان خود ، خود را تكذيب كند و مردم بدانند سخن ديروزين او دروغ و باطل بوده است ، ر . ك به علل الشرائع 1 / 171 . م

به جانم قسم كه استدلال شما بر خلافت نزد اين مردم مشتبه است !

شما مي‌گوييد : ما اهل‌بيت خدا هستيم ، پس چرا نبوّت در ميان ما باشد ولى خلافت در دست ديگران ؟ اين شبهه با تزوير توأم است . شبهه را شبهه گويند چون شبيه به حق جلوه مي‌كند ، مگر آنكه حقيقت آن را دريابي .

خلافت در ميان قبائل قريش مي‌گردد و تنها با رضايت مردم و شوراى خواص است كه حاصل مي‌شود . مردم نگفتند : اى كاش بنى هاشم ولايت ما را بر عهده داشتند ، و اگر آنان متولّى بودند ، براى دين و دنياى ما بهتر بود . نه مردم بر شما اجتماع نمودند و نه چون بر ديگرى اجتماع كنند از شما حمايت مي‌كنند . شما اگر ديروز نسبت به خلافت زهد مي‌ورزيديد ، امروز به خاطر آن با ما نمي‌جنگيديد !

شما بر اين باوريد كه خلافتى هاشمى و مهدى قائم داريد ، و حال آنكه مهدى عيسى بن مريم است ! خلافت هم در دستان ماست تا آن را به او تحويل دهيم . قسم به جان خودم اگر شما به حكومت برسيد بيشتر از باد [ عذاب ] قوم عاد و صاعقه‌ى قوم ثمود موجب هلاكت مردم خواهيد شد !

در اين هنگام عبدالله بن عباس برخاست ، حمد و ثناى الهى را به جاى آورد و گفت :

اما اينكه گفتي : ما با نبوت شايسته خلافت نيستيم ؛ پس به چه چيزى شايسته‌ى آن

--------------------------- 260 ---------------------------

خواهيم بود ؟

و اينكه گفتي : اين دو با هم براى كسى نخواهد بود ، فرموده‌ى خدا : فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 54

، ما به تحقيق به آل ابراهيم كتاب ، حكمت و پادشاهى عظيمى داديم ؛ چه مي‌شود ؟ كتاب [ دليل ] نبوّت است ، حكمت سنّت ، پادشاهى خلافت ، و ما آل ابراهيم . امر و سنّت الهى در ما و آنها يكسان جريان دارد .

اين سخن تو : استدلال ما شبهه‌ناك است ؛ به خدا قسم كه دليل ما از خورشيد و ماه روشن‌تر است و تو هم اين را مي‌داني . و ليكن تو تكبّر ورزيدي ، و قتل برادر ، جد ، عمو و دايي‌ات به دست ما موجب روى تافتن تو شده است . بر آن استخوان‌هاى پوسيده و ارواحى كه در هاويه سقوط كرده‌اند گريه نكن و به خاطر خون‌هايى كه به جهت شرك حلال شمرده شد و اسلام براى آنها ارزشى قائل نشد غضب ننما .

و اما اينكه گفتي : مردم بر ما اجتماع ننمودند ، هر آينه آنچه آنان از آن محروم شدند بيش از آن چيزى است كه ما محروم شديم ، هر امرى كه زمان نتيجه گيري‌اش فرا رسد حقّ آن مي‌ماند و باطل آن از بين مي‌رود .

اينكه گفتي : ما بر اين پنداريم كه حكومت و مهدى داريم ، پندار در كتاب خدا شك است ، او مي‌فرمايد : زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَّن يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنّ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى تغابن / 7

، كسانى كه كفر ورزيدند ، پنداشتند

كه هرگز برانگيخته نخواهند شد ، بگو : آري ، سوگند به پروردگارم ، حتماً برانگيخته خواهيد شد ؛ همه گواهى مي‌دهند كه براى ما پادشاهى و مهديى خواهد بود كه اگر از دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد ، خدا او را براى امر خود برخواهد انگيخت و او زمين را همان گونه كه از ظلم و جور پر شده ، از عدل و داد آكنده خواهد ساخت .

اگر شما يك روز حكومت كنيد ، ما دو روز حكومت خواهيم كرد ، اگر شما يك ماه پادشاهى داريد ، ما دو ماه ، و اگر شما يك سال ، ما دو سال .

و اينكه گفتي : مهدى همان عيسى بن مريم است ؛ بدان كه عيسى براى [ نابود كردن ]

--------------------------- 261 ---------------------------

دجال فرود مي‌آيد و چون دجال او را ببيند مانند چربى ذوب مي‌شود . و امام مردى از ماست كه عيسى پشت سر او نماز مي‌گزارد و اگر بخواهم مي‌توانم او را نام برم .

و اما باد قوم عاد و صاعقه‌ى ثمود عذاب بودند ، ولى پادشاهى ما رحمت خواهد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . امالى شيخ مفيد / 14

اما معاويه به اقداماتى چنين بسنده نكرد ، بلكه كسى را اجير كرد كه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت كند كه ايشان براى او دعا كرد و او را هادى مهدى وصف نمود !

احمد در مسند 4 / 216 از عبدالرحمن بن ابى عميره‌ى ازدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « ايشان معاويه را ياد كرده گفتند : خدايا ! او را هادى و مهدى قرار ده و به وسيله‌ى او هدايت كن . »

معاويه در اين راستا عالم نمايان وابسته به دربار را نيز به گواهى گرفت تا شهادت دهند او مهدى موعود است ! ابن كثير در البداية و النهاية 8 / 143 از اعمش از مجاهد چنين نقل مي‌كند :

« اگر معاويه را مي‌ديديد ، مي‌گفتيد او مهدى است . »

البته خلال انتساب اين سخن را به اعمش و مجاهد تضعيف مي‌كند ، وى در السنة

2 / 438 مي‌نويسد : « از قتاده نقل شده : اگر كردار معاويه را مي‌ديديد ، بيشترِ شما مي‌گفتيد : او مهدى است . در سند اين روايت عمرو بن جبله است كه نتوانستم او را بشناسم . محمد بن سليمان بن هشام ، از ابو معاويه‌ى ضرير ، از اعمش ، از مجاهد چنين روايت مي‌كند : اگر معاويه را مي‌ديديد ، مي‌گفتيد : او مهدى است . سند اين روايت ضعيف است . »

هيثمى نيز در مجمع الزوائد 9 / 357 انتساب آن را به اعمش ضعيف مي‌داند ، وى مي‌گويد : « از اعمش نقل شده است كه اگر معاويه را مي‌ديديد ، مي‌گفتيد : او مهدى است . طبرانى آن را به صورت مرسل روايت كرده است و در ميان راويان آن يحيى حمانى است كه ضعيف مي‌باشد . »

اما ابن تيميه كه در اموي‌گرى گوى سبقت را از خود بني‌اميه ربوده است ، بدون ارزش قائل شدن براى تضعيف خلال و هيثمى آن را صحيح مي‌شمارد ! وى در منهاج السنة

6 / 233 مي‌نويسد : « يونس از قتاده چنين نقل مي‌كند : اگر كردار معاويه را مشاهده مي‌كرديد ، بيشتر شما مي‌گفتيد : او مهدى است . ابن بطه نيز آن را با سندى كه از دو طريق ثابت است از اعمش از مجاهد روايت مي‌كند : اگر معاويه را درك مي‌كرديد ، مي‌گفتيد : او مهدى است .

--------------------------- 262 ---------------------------

از ابو اسحاق سبيعى منقول است كه معاويه را ياد كرد و گفت : اگر او - يا روزگارش - را درك مي‌كرديد ، مي‌گفتيد : او مهدى است . »

ابن تيميه با اين كار گواهى امامش عبدالله‌بن‌عمرو عاص را نسبت به اينكه معاويه هيچ گونه كرامتى ندارد ، چه برسد به آنكه مهدى خوانده شود ، رد كرده است ! ابن طاووس در الملاحم و الفتن / 326 مي‌نويسد : « عبدالله‌بن‌عمرو عاص مهدى را ياد كرد . مردى عرب گفت : او معاويه است ! عبدالله گفت : نه ، او هيچ كرامتى ندارد ، بلكه مهدى كسى است كه

عيسى بن مريم بر او فرود مي‌آيد . »

حافظ سقاف در تناقضات الالبانى الواضحات 2 / 229 مي‌گويد : « البانى حديث عبدالرحمن بن ابى عميره را به صورت مرفوع چنين آورده است : خدايا ! او را هادى مهدى قرار ده و به وسيله‌ى او هدايت گردان ، و مقصود وى معاويه است . »

اين گزارش به چند دليل ، صحيح نيست :

اول : حافظ ذهبى در سير اعلام النبلاء 3 / 132 از اسحاق بن راهويه روايت مي‌كند : هيچ فضيلتى از زبان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) براى معاويه صحيح نيست .

دوم : محدّثان آگاه ، تصريح دارند كه اين حديث صحيح نيست . ابو حاتم رازى - همان گونه كه پسرش در علل الحديث 2 / 362 آورده - مي‌گويد : عبدالرحمن بن ابى عميره اين حديث را از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نشنيده است .

حافظ ابن حجر در تهذيب التهذيب 6 / 220 به نقل از حافظ ابن عبد البر مي‌آورد : عبدالرحمن بن ابى عميره از صحابه نبوده و سند آن صحيح نيست .

سوم : سندهاى اين حديث همه به سعيد بن عبد العزيز ، از ربيعة بن يزيد ، از عبدالرحمن بن ابى عميره باز مي‌گردد ، و سعيد بن عبد العزيز هم‌چنان‌كه البانى اقرار و اعتراف كرده ، دچار اختلاط شده است .

البته البانى بر اين باور است كه جماعتى ديگر نيز آن را نقل كرده‌اند ، ليكن در اين ادّعا صادق نيست ، زيرا كسى كه مراجعه كند ، مي‌يابد كه همه‌ى نقل‌ها به سعيد بن عبد العزيز بر مي‌گردد و همان طورى كه ابو مسهر گفته مختلط است . علاوه بر ابو مسهر ابو داود و يحيى بن معين نيز چنين

--------------------------- 263 ---------------------------

گفته‌اند ، چنان كه در تهذيب التهذيب 4 / 54 مي‌بينيد .

خود البانى نيز چند جا به اختلاط وى اعتراف نموده است ، از آن جمله در

سلسلة الاحاديث الضعيفة 3 / 393 و سلسلة الاحاديث الصحيحة 2 / 647 ، با اين وجود چگونه صحيح است ؟ ! لذا البانى مي‌بايست اين حديث را تنها در سلسلة الاحاديث الضعيفة مي‌آورد . ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به تحقيق سقاف بر كتاب دفع شبه التشبيه بأكفّ التنزيه ابن جوزى / 235

نگارنده : در پاسخ ابن تيميه و البانى همين كافى است كه بگوييم : چرا امام شما معاويه ، كه از طرف پروردگارش هدايت شده و مهدى است ، نتوانست زمين را پر از عدل و داد كند ؟ !

موسى بن طلحه ، دومين مدّعي

عايشه برنامه ريزى كرده بود كه خلافت پس از پدرش در بنى تيم باقى بماند ، گزينه‌ى نخست برادرش عبدالرحمن بن ابى بكر بود و گزينه‌ى دوم طلحة بن عبيدالله پسر عمويش ! ولى او و طلحه با مرگ مسمومانه و ناگهانى ابوبكر و وصيت به عمر مواجه شدند . لذا طلحه با عصبانيت نزد ابوبكر آمد و با اعتراض گفت : « حال كه بر ما اين خشن تندخو را خليفه كردي ، به پروردگارت چه پاسخ خواهى داد ؟ و ابوبكر گفت : آيا مرا به خدا مي‌ترساني ؟ به او مي‌گويم : بهترين بنده‌ات را بر ايشان گماشتم . » ! ( 2 ) ( 2 ) . منهاج السنة 2 / 170 چاپ بولاق كه البته چاپ‌هاى بعدى آن به دست وهابيان تحريف شده است ! ر . ك به

6 / 155 و 349 و 7 / 461 از برنامه‌ى كامپيوترى آثار ابن تيميه

اما به رغم خلافت عمر ، عايشه نااميد نشد و ادامه داد ، تا آنكه توانست طلحه را در شوراى صورى شش نفره كه حق وِتو از آنِ عبدالرحمن بن عوف بود ، داخل كند !

ليكن در دوران عثمان ورق برگشت ، لذا عايشه در مقابل او برخاست و شعارهاى شديدى بر ضدّ او داد و مردم را به عزل و قتل او دعوت كرد . او برنامه ريزى كرده بود كه چون عثمان كنار رود طلحه در جاى او قرار گيرد ! ولى با بيعت صحابه با اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مواجه شد . از اين رو سراپايش را خشم فراگرفت و جنگ جمل را به راه انداخت . اما در اين مصاف هم او ، هم طلحه و هم شوهر خواهرش زبير باختند .

در دوران معاويه عايشه جنگى نرم را بر ضدّ او شروع كرد ، ولى بعدها به همراه برادرش عبدالرحمن

--------------------------- 264 ---------------------------

به تشديد آن پرداختند ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به جواهر التاريخ جلد دوم

، لذا معاويه عبدالرحمن را به قتل رساند و گفته مي‌شود عايشه را نيز كشت ! و با مرگ وى نقشه‌ى بنى تيم براى دستيابى به خلافت پايان يافت .

با اين وجود عايشه در منابع سنيان فرياد مي‌زند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به خلافت پدر و برادرش وصيت نمود !

مسلم در صحيح 7 / 110 نقل مي‌كند كه عايشه گفت : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به هنگام بيماري‌اش به من گفت : پدرت ابوبكر و برادرت را فرا بخوان تا وصيّت كنم ، چون مي‌ترسم كسى آرزو كند و ديگرى بگويد : من شايسته‌ترم . » !

اين ادعاى عايشه مي‌بايست پس از مرگ عمر باشد ، چون ابوبكر و عمر مي‌گفتند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به هيچ كسى وصيت نكرد . اگر اين ادعا صحيح مي‌بود آنان در سقيفه بدان استدلال مي‌كردند . در حالى كه تنها استدلالشان اين بود كه محمد از قريش است و آن دو نيز از قريش هستند ولذا شايسته‌ترند !

عمر گفت : « بر آن دسته از عرب كه ما را نپذيرند ، برهانى آشكار و دليلى روشن داريم ؛ چه كسى مي‌تواند با ما بر سر خلافت محمد نزاع كند و حال آنكه ما اولياء و خانواده‌ى او هستيم ، هر كه چنين كند به باطل استدلال كرده ، به گناه مايل ، و يا در هلاكت غوطه ور شده است . » ( 2 ) ( 2 ) . تاريخ طبرى 2 / 457

اگر روايت عايشه صحيح مي‌بود ، طلحه نيز در مقابل ابوبكر و در اعتراض بر خلافت عمر بدان استدلال مي‌كرد ! نمي‌دانيم چه كسى ادعا كرد موسى بن طلحه مهدى موعود است . اين مقدار مي‌دانيم كه اين ادعا را براى جبران تلاش‌هاى عايشه - كه با شكست مواجه شد - مطرح كرده‌اند . و البته ظاهراً پس از مرگ عايشه انتشار يافته است . روايت مي‌كنند : « هنگامى كه مختار در كوفه قيام كرد موسى بن طلحه نزد ما [ در بصره ] آمد ، مردم او را مهدى زمانشان مي‌دانستند و لذا گرد او جمع شدند . » ( 3 ) ( 3 ) . تاريخ مدينة دمشق 60 / 431 ، سير اعلام النبلاء 4 / 365 ، الفتن 1 / 158 و سنن الدانى 1 / 158

اما موسى بن طلحه ديرى نپاييد ، و با مرگ او اين ادعا نيز به پايان رسيد .

--------------------------- 265 ---------------------------

بنى حسن و محمد بن عبدالله بن حسن مثنّي

ظاهراً ادعاى مهدويّت در اواخر سده‌ى نخست هجري ، و پس از آنكه مسلمانان از سلطه‌ى امويان به ستوه آمدند ، به موجى تبديل شد كه به دنبال آن احاديث نبوى پيرامون مظلوميت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و نيز بشارت به مهدى موعود ( عليه السلام ) انتشار يافت . و اين زمينه‌اى مناسب براى ادعاى مهدويت براى افرادى از بنى هاشم و بنى تيم بود . براى دو نفر ايشان ادعاى مهدويت كرده‌اند كه نام هر دو محمد و نام پدرشان عبدالله است . يكى محمد بن عبدالله بن حسن مثنّى است و ديگرى محمد بن عبدالله منصور معروف به مهدى عبّاسي . ياران هر يك تلاش كردند تا احاديث مهدى را بر همو منطبق كنند . از اين رو بود كه پيشتر ترجيح داديم عبارت « نام پدر او نام پدر من است » را براى مصلحت اينان افزوده‌اند !

بعدها عبّاسيان چنان پيش رفتند كه به جعل احاديثى پرداختند كه مهدى موعود را از فرزندان عباس معرفى مي‌كند ! البته عالمان سنى گواهى به كذب آن داده‌اند ، مثل روايات ديگرى كه مهدى را از نسل عمر و يا بني‌اميه معرفى مي‌كند !

ادّعاى مهدويت گرچه براى مدّعيان وسوسه انگيز است ، ولى از آنجا كه در احاديث نبوى اوصاف آن حضرت به خوبى و وضوح بيان شده است ، - پس از آنكه مدعيان زمين را از عدالت مملو نساختند ، ثروت‌ها را بدون شمارش ندادند و . . . - دست اين بازيگران به خوبى رو مي‌شود !

ظاهراً عبدالله بن حسن مثنّى زيركترين فردى بوده كه براى پسرش محمد ادّعاى مهدويّت كرده است . وى از زمان كودكى پسرش نقشه‌ى خود را شروع كرده است ، لذا نام او را محمد گذاشت . آنگاه او را به گونه‌اى خاص تربيت كرد . او محمد را از مردم مخفى مي‌داشت و درباره‌ى او

افسانه سرايى مي‌كرد !

مقاتل الطالبيين / 239 مي‌نويسد : « عبدالله به حسن از زمان كودكى از مردم مي‌گريخت و به آنان نامه مي‌نوشت و به سوى خود فرا مي‌خواند و مهدى ناميده مي‌شد . » !

تهذيب الكمال 25 / 467 مي‌نويسد : « داود بن عبدالله جعفري ، از دراوردي ، از پسر برادر زهرى چنين نقل مي‌كند : « من و عبدالله بن حسن در مدينه نشسته بوديم و يكباره سخن از مهدى به ميان آورديم . عبدالله گفت : مهدى از فرزندان حسن بن على است . من گفتم :

--------------------------- 266 ---------------------------

عالمان اهل‌بيتت اين را نمي‌پذيرند . او گفت : به خدا قسم مهدى از فرزندان حسن بن على و سپس از فرزندان من است . » !

عبدالله را شخصيتى معرفى مي‌كنند كه از قدرت اقناع بالايى برخوردار بوده است و لذا توانسته هم پيمانان عباسى خود را قانع كند كه فرزندش محمد ، مهدى است !

مقاتل الطالبين / 239 به نقل از عمير بن فضل خثعمى مي‌نويسد : « روزى محمد بن عبدالله بن حسن را ديدم كه از خانه‌ى پسرش بيرون آمد . بيرون از خانه ، اسب و غلام سياه وى بودند . ابو جعفر منصور دوانيقى هم منتظر او بود . وقتى او بيرون آمد ، ابوجعفر به سرعت رفت و رداى او را گرفت تا سوار شود و آنگاه لباس او را بر روى زين مرتّب كرد و محمد رفت .

من كه او را نمي‌شناختم به منصور گفتم : اين كه بود كه اينچنين او را احترام كردي ؟ او گفت : نشناختي ؟ گفتم : نه ، گفت : اين محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن ، مهدى ما

اهل‌بيت است . » !

همو در / 244 مي‌نويسد : « مردم ساده انديش محمد را مهدى مي‌ناميدند . » !

البته اين‌ها قبل از آن بود كه عباسيان بر آنان بشورند و مهدى را از خود بدانند !

منابع تاريخي ، رخدادهاى گردهمايى ابواء را كه در آن ، حسنيون به بيعت با مهدى فرا مي‌خوانند گزارش مي‌كنند . مقاتل الطالبين / 140 از عمر بن شبه و گروهى از راويان و تاريخ نگاران آن عصر از عيسى بن عبدالله نقل كرده است : « گروهى از بنى هاشم در منطقه‌ى ابواء گرد آمدند . ابراهيم بن محمد بن على بن عبدالله بن عباس ، ابو جعفر منصور ، صالح بن علي ، عبدالله بن حسن بن حسن ، پسران وى محمد و ابراهيم و محمد بن عبدالله‌بن‌عمرو بن عثمان جزء آنها بودند .

صالح بن على گفت : مي‌دانيد كه مردم به شما چشم دوخته‌اند ، و خداوند شما را در اينجا جمع كرده است ، پس با يك نفر از ميان خود بيعت كنيم و بر آن استوار بمانيم ، تا خداوند گشايشى ايجاد كند كه او بهترين گشايشگران است .

در اين هنگام عبدالله بن حسن حمد و ثناى خدا را به جاى آورد و گفت : مي‌دانيد كه پسرم مهدى است ، پس بياييد با او بيعت كنيم .

ابو جعفر منصور گفت : براى چه خود را فريب دهيد و حال آنكه مي‌دانيد مردم به كسى

--------------------------- 267 ---------------------------

بيش از اين جوان اميد ندارند و زود است كه او را اجابت خواهند كرد . آنان گفتند : به خدا قسم درست گفتي ، ما اين را خوب مي‌دانيم و با محمد بيعت كردند و بر دست او دست كشيدند .

عيسى گويد : فرستاده‌ى عبدالله بن حسن نزد پدرم و جعفر بن محمد آمد و آنان را دعوت كرد - اما ديگران مي‌گويند : عبدالله بن حسن گفت : ما بيعت جعفر بن محمد را نمي‌خواهيم تا مبادا كار ما را خراب كند ! - پس پدرم مرا فرستاد تا ببينم چه خبر است . جعفر بن محمد نيز محمد بن عبدالله الارقط پسر على بن الحسين را فرستاد . ما آمديم و ديديم محمد بن عبدالله بر روى بوريايى - كه آن را تا كرده بود - مشغول نماز است .

من گفتم : پدرم مرا فرستاده تا ببينم شما براى چه جمع شده‌ايد ؟ عبدالله گفت : براى اينكه با مهدى محمد بن عبدالله بيعت كنيم .

مي‌گويند : جعفر بن محمد آمد و عبدالله بن حسن در كنار خود براى او جا باز كرد و همين سخن ردّ و بدل شد .

ايشان فرمودند : اين كار را نكنيد كه هنوز زمان آن نرسيده است . اگر بر اين باورى كه پسرت مهدى است ، [ بدان ] نه او مهدى است و نه زمان ، زمان قيام او . و اگر مي‌خواهى به خاطر غضب براى خدا و امر به معروف و نهى از منكر او را به قيام واداري ، به خدا قسم ما تو را كه بزرگ ما هستى رها نمي‌كنيم و با پسرت بيعت كنيم .

عبدالله خشمگين شد و گفت : تو خلاف آنچه را كه مي‌گويى خوب مي‌دانى [ و مي‌دانى كه او همان مهدى است ] ! به خدا قسم خدا تو را از غيب خود آگاه نكرده است و حسادت با پسر من است كه تو را وادار به چنين سخنانى كرد !

امام ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند حسد مرا وانداشته است ، و ليكن اين امر از آنِ اين و برادران و فرزندان آنهاست - و به ابو العباس [ سفاح ] اشاره كرد - ، سپس بر شانه‌ى عبدالله بن حسن زد و فرمود : به خدا قسم نه به تو مي‌رسد و نه به دو پسرت ، و از آنِ اينهاست ، و دو پسرت

كشته خواهند شد !

آنگاه برخاست و بر دست عبد العزيز بن عمران زهرى تكيه داد و به او فرمود : آيا صاحب

--------------------------- 268 ---------------------------

رداى زرد - يعنى ابو جعفر منصور - را ديدي ؟ گفت : آري ، فرمود : به خدا او محمد را به قتل

خواهد رساند ! عبد العزيز گفت : او محمد را خواهد كشت ؟ ! فرمود : آري .

عبد العزيز گويد : با خود گفتم : به خداى كعبه حسادت كرده است ! و ليكن به خدا قسم از دنيا نرفتم مگر آنكه ديدم منصور آن دو را كشت !

وقتى جعفر اين را فرمود ، آنها پراكنده شدند و بعد از آن ديگر اجتماع نكردند . عبد الصمد و ابو جعفر به دنبال آن حضرت رفتند و گفتند : يا ابا عبدالله ! شما چنين مي‌گوييد ؟ فرمود : آرى به خدا سوگند ، و از آن آگاهم . »

همو در / 142 از عنبسة بن نجاد عابد نقل كرده است : « وقتى جعفر بن محمد ( عليه السلام ) محمد بن عبدالله بن حسن را مي‌ديد ، چشمانش پر از اشك مي‌شد و مي‌فرمود : جانم فداى او ! مردم او را مهدى مي‌دانند ، اما وى كشته خواهد شد ! در كتاب پدرش على نيامده كه وى از خلفاى امت باشد . »

وى در نقلى ديگر در / 171 اين جريان را از عبد الاعلى بن على چنين مي‌آورد : « بنى هاشم گرد آمدند . عبدالله بن حسن برايشان سخن راند و پس از حمد و ستايش الهي ، گفت : شما اهل‌بيتى هستيد كه خداوند شما را با رسالت ، برترى داد و براى آن برگزيد و بركت شما را

زياد كرد .

اى ذريه‌ى محمد و پسر عموها و عترتش ! اى كسانى كه سزاوارترين مردم براى يارى در راه خدا هستيد ! خداوند چه كسانى را مانند شما نزديك به پيامبرش قرار داده است ؟ مى بينيد كه كتاب خدا را كنار گذاشته‌اند ، سنّت پيامبر را رها كرده‌اند ، باطل زنده و حق مرده است .

در طلب رضاى خدا چنان‌كه شايسته‌ى اوست بجنگيد ، پيش از آنكه خدا نامتان را از صفحه‌ى روزگار بردارد و چونان بني‌اسرائيل - كه محبوبترين بندگانش بودند - نزد او خوار شويد .

مي‌دانيد كه اين قوم [ بني‌اميه ] هر زمان كه بعضي‌شان بعضى ديگر را بكشند ، باز خليفه از ميان خود آنان خواهد بود . اكنون خليفه شان وليد بن يزيد را كشته‌اند ، پس بياييد با محمد - كه دانستيد مهدى است - بيعت كنيم .

آنان گفتند : همه حضور ندارند و اگر همه جمع شوند چنين مي‌كنيم . ما جعفر بن محمد

--------------------------- 269 ---------------------------

را اينجا نمي‌بينيم !

عبدالله بن حسن كسى را به سراغ ايشان فرستاد ولى حضرت از آمدن ابا كرد . خودش برخاست و گفت : همين الآن او را مي‌آورم . او آمد و وارد سراى فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربيعة بن حارث [ كه امام ( عليه السلام ) هم آنجا بودند ] شد . فضل به او جا داد ولى نه در صدر مجلس - و من فهميدم كه فضل از او مسن‌تر است - ، ولى جعفر ، هم به او جا داد و هم او را در صدر قرار داد - و من فهميدم او از امام ( عليه السلام ) مسن‌تر مي‌باشد - .

پس همه نزد عبدالله آمديم . او به بيعت با محمد دعوت كرد . جعفر فرمود : تو پيرمردى و اگر بخواهى با تو بيعت مي‌كنم ، ولى به خدا قسم تو را رها نمي‌كنم و با پسرت بيعت نمايم !

عبد الاعلى گويد : [ صحيح آن است كه ] عبدالله بن حسن گفت : به دنبال جعفر نفرستيد ، زيرا او كار شما را خراب مي‌كند ، ولى آنها نپذيرفتند . ايشان آمدند و عبدالله در كنار خود برايشان جا باز كرد و گفت : مي‌دانى كه بني‌اميه با ما چه كردند ، مصلحت را در آن ديديم كه با اين جوان بيعت كنيم . امام ( عليه السلام ) فرمودند : اين كار را نكنيد كه هنوز زمان آن فرا نرسيده است . عبدالله هم خشمگين شد و . . . هم‌چنان‌كه گذشت . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ارشاد / 276 و اعلام الورى / 271 و 272

ابن شهر آشوب در مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 4 / 228 نقل مي‌كند كه امام ( عليه السلام ) فرمودند : « به خدا سوگند ، حكومت نه به تو و نه به پسرت مي‌رسد ، بلكه به اين - يعنى سفاح - و سپس به اين - يعنى منصور - خواهد رسيد ، و او محمد را در احجار الزيت خواهد كشت . آنگاه برادرش را در طفوف مي‌كشد ، در حالى كه پاهاى اسبش در آب است !

منصور به دنبال امام ( عليه السلام ) راه افتاد و گفت : يا ابا عبدالله ! چه فرموديد ؟ امام پاسخ دادند : آنچه شنيدي ، و البته رخ خواهد داد .

راوى مي‌گويد : كسى كه از منصور شنيده بود ، برايم نقل كرد كه او گفت : همان زمان برگشتم و به فراهم ساختن اسباب حكومت پرداختم ، و همانطور شد كه ايشان فرمود . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 112 و بحار الانوار 47 / 276

نعمانى در غيبت / 229 از يزيد بن ابى حازم : « از كوفه خارج شدم . وقتى به مدينه رسيدم ،

--------------------------- 270 ---------------------------

خدمت امام صادق ( عليه السلام ) آمدم و سلام كردم . ايشان به من فرمودند : آيا كسى به همراه تو بود ؟ گفتم : آري ، فرمودند : مشغول به صحبت بوديد ؟ عرض كردم : بلي ، شخصى از مغيريه [ پيروان مغيرة بن سعيد ] با من بود .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : او چه مي‌گفت ؟ گفتم : بر اين باور بود كه محمد بن عبدالله بن حسن قائم است ، و دليل او آن بود كه نام او نام پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است و نام پدرش نام پدر آن حضرت .

من به او گفتم : اگر به اسامى استناد مي‌كني ، در فرزندان امام‌حسين ( عليه السلام ) هم محمد بن عبدالله بن على است .

او گفت : اين يك كنيز زاده است و محمد بن عبدالله بن حسن فرزند زنى آزاد .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : چه جوابى به او دادي ؟ عرضه داشتم : جوابى نداشتم .

فرمودند : آيا ندانستيد كه او - يعنى قائم ( عليه السلام ) - فرزند زنى اسير است . »

در جلد سوم جواهر التاريخ درباره‌ى مهدى بنى حسن مطالبى گذشت و گذشت كه ترجيح داديم وى يا مهدى عباسيان دچار لكنت زبان بوده است و لذا نمي‌توانسته سخنش را برساند و با دست بر ران خود مي‌زده است . از اين رو در اوصاف مهدى اين مطلب را افزودند تا بر مهدى خودشان منطبق باشد ! ( 1 ) ( 1 ) . الفتن 1 / 365

8 . عباسيان بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) دروغ بسته ، مهدى را از خود انگاشتند !

تاريخ بغداد 2 / 63 از ابن عباس نقل مي‌كند : « ام فضل دختر حارث هلاليه برايم نقل كرد : از كنار پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) كه در حجر اسماعيل بود مرور كردم ، ايشان فرمودند : اى ام فضل ! تو پسرى در رحم داري . عرض كردم : اى رسول‌خدا ! چگونه ممكن است ، و حال آنكه قريشيان قسم خورده‌اند سراغ زنان نروند ؟ ! فرمود : مطلب همان است كه گفتم ، وقتى وضع حمل كردي ،

نوزاد را پيش من بياور !

ام فضل مي‌گويد : بعد از زايمان ، نوزاد را خدمت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بردم . در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفتند و فرمودند : نزد [ عباس ] پدر خلفاء برو و او را بياور . من هم

--------------------------- 271 ---------------------------

آمدم و به او خبر را رساندم . او مرد زيبا و خوش لباسى بود . نزد آن حضرت آمد و چون ايشان او را ديدند برخاستند و ميان ديدگانش را بوسه دادند و در طرف راست خود نشاندند . آنگاه فرمودند : اين عموى من است ، هر كه مي‌خواهد به عموى خود افتخار كند . عباس گفت : يا رسول الله ! چنين نفرماييد . ايشان گفتند : چرا نگويم و حال آنكه تو عمو و برادر پدرم و بهترين كس از خاندانم هستى كه پس از خود به جا مي‌گذارم !

عباس گفت : اى رسول‌خدا ! اين چيست كه ام الفضل درباره‌ى فرزند ما مي‌گويد ؟ ايشان گفتند : آري ، اى عباس ! چون سال صد و سى و پنج فرا رسد ، خلافت براى تو و فرزندان تو خواهد بود ، يكى از آنها سفاح است ، يكى منصور و يكى هم مهدي . » !

در گزارشى ديگر چنين آمده : « تا آنكه از ميان آنان كسى باشد كه با عيسى بن مريم نماز مي‌گزارد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كنز العمال 14 / 271 ، تاريخ دمشق 4 / 178 ، ذخائر العقبى / 236 ، مجمع الزوائد 5 / 187

و المعجم الاوسط 10 / 115

همان 3 / 343 از هشام بن محمد كلبي : « در اوائل خلافت مأمون در زمانى كه وى به بغداد آمده بود نزد معتصم بودم . معتصم قومى را ياد كرد و از آنان بد گفت . من گفتم : اى امير ! خداى تعالى آنان را مهلت داد ، ولى آنها به طغيان پرداختند ، نسبت به آنها صبر كرد ، ولى به ستم روى آوردند . پس گفت : پدرم رشيد ، از جدّم مهدي ، از پدرش منصور ، و او از پدرش محمد بن علي ، از على بن عبدالله بن عباس ، از پدرش روايت كرد كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به

بنى فلان نگاه نمود كه با نخوت راه مي‌روند ، پس چنان خشمگين شد كه غضب در چهره‌اش آشكار گشت .

آنگاه اين آيه را تلاوت كرد : وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى اسراء / 60

، و آن درخت نفرين شده در قرآن . گفتند : اين كدام درخت است ، تا ما آن را از ريشه بيرون آوريم ؟ فرمود : درخت گياهى نيست ، بلكه بنى فلان هستند كه چون به حكومت رسند ، ظلم كنند و چون امين شمرده شوند ، خيانت كنند . سپس با دست بر كمر عباس زد و فرمود : اى عمو ! خدا از پشت تو مردى را بيرون مي‌آورد كه هلاكت آنها بر دستان اوست . » !

--------------------------- 272 ---------------------------

الفتن 1 / 121 و 400 از كعب : « منصور و مهدى و سفاح ، از فرزندان عباس‌اند . »

در عيون الاخبار ابن قتيبة 1 / 302 آمده است : « وقتى ابن عباس مي‌شنيد مردم مي‌گويند : در اين امت دوازده خليفه خواهند بود ، مي‌گفت : چقدر سفيه هستيد ! پس از دوازده تن ، سه نفر از ما خواهند بود ؛ سفاح ، منصور و مهدى كه حكومت را به دجال تسليم مي‌كند .

ابو اسامه مي‌گويد : نزد ما معناى اين سخن آن است كه فرزندان مهدي ، پس از وى خواهند ماند ، تا دجال خروج كند . »

حاكم در المستدرك 4 / 514 روايتى را از مجاهد نقل مي‌كند و صحيح مي‌شمارد ، وى مي‌گويد :

« عبدالله بن عباس به من گفت : اگر نبود آنكه تو مانند اهل‌بيت هستى برايت اين سخن را نمي‌گفتم . من گفتم : بگو كه آن را به كسى كه خوشايند تو نباشد نخواهم گفت . او گفت : از ما اهل‌بيت چهار نفر هستند ؛ سفاح ، منذر ، منصور و مهدي .

گفتم : در مورد اينان توضيح بده . او هم گفت : اما سفاح ، او ممكن است يارانش را بكشد و از دشمنش بگذرد . منذر ثروت بسيارى را مي‌بخشد و برايش گران نخواهد بود ، ولى اندكى از حق خود را به كسى نمي‌دهد . منصور به مقدار نيمى از نصرت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر دشمنانش ، نصرت مي‌يابد ، دشمن از آن حضرت به فاصله‌ى دو ماه مي‌هراسيد و از منصور به فاصله‌ى يك ماه . اما مهدي ؛ او زمين را پر از عدالت مي‌كند همان طورى كه پر از جور شده است ، چارپايان و درندگان در روزگار او در امنيت خواهند بود و زمين گنج‌هايش را كه به صورت اسطوانه‌هايى از طلا و نقره است ، بيرون خواهد داد . »

در مقدمه‌ى ابن خلدون / 253 اين گزارش را مي‌آورد و مي‌نويسد : « اين روايت را اسماعيل بن ابراهيم بن مهاجر از پدرش نقل مي‌كند . اسماعيل ضعيف است ، و پدرش ابراهيم اگرچه مسلم از او نقل حديث مي‌كند ، اما اكثر علماء وى را تضعيف كرده‌اند . »

حافظ ابن صديق مغربى در رد ابن خلدون / 543 مي‌نويسد : « حاكم اين حديث را صحيح دانسته است ، ولى ذهبى آن را تضعيف مي‌كند به اينكه اجماع بر ضعف اسماعيل داريم ،

اما پدرش چنين نيست . »

بيهقى در دلائل النبوة 6 / 513 از سعيد بن جبير : « ما با خود مي‌گفتيم : دوازده امير خواهند

--------------------------- 273 ---------------------------

بود و بعد از آن اميرى نخواهد بود ، سپس دوازده امير خواهند بود كه بعد از آن قيامت است . عبدالله بن عباس كه مي‌شنيد گفت : چقدر نادانيد ! از ما اهل‌بيت بعد از آنها منصور ، سفاح و مهدى خواهند آمد كه مهدى امارت را به عيسى بن مريم مي‌سپارد . » !

همو در / 514 از ضحاك از ابن عباس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « سفاح ، منصور و مهدى از ما

هستند . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در تاريخ بغداد 1 / 62 و 63 و 5 / 391

البداية والنهاية 6 / 246 درباره‌ى اين روايت مي‌نويسد : « اين سند ضعيف است و صحيح آن است كه ضحاك هيچ روايتى از ابن عباس نشنيده است . لذا روايت منقطع مي‌باشد . »

تاريخ بغداد 9 / 399 از ابو سعيد خدرى روايت مي‌كند : « از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : قائم ، منصور ، سفاح و مهدى از ما هستند . خلافت به قائم مى رسد و به اندازه‌ى شاخ حجامت هم خونى ريخته نمي‌شود . پرچم منصور باز نمي‌گردد ] و شكست نمي‌خورد [ . سفاح هم مال مي‌بخشد و خون ريزى مي‌كند . و اما مهدي ، زمين را پر از عدل مي‌كند ، چنان‌كه از ستم آكنده شده است . » !

ذخائر العقبى / 205 به نقل ابن عباس از پدرش آورده است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به او رو كرد و فرمود : « اين عمويم ، پدر خلفاست . سخي‌ترين و خوش سيماترين قريش است . از نسل او سفاح و منصور و مهدى خواهند بود .

حافظ ابو القاسم سهمى آن را روايت كرده است . »

جامع الاحاديث سيوطى 5 / 375 از ام سلمه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « پيوسته خلافت در ميان فرزندان عمويم - شبيه پدرم - عباس است ، تا آن را تسليم دجال كنند . »

اسعاف الراغبين / 151 مي‌نگارد : « در سند آن وضّاعى [ دروغ پردازى ] حضور دارد كه روايت از آنها [ راويان ] نشنيده است . »

فيض القدير 6 / 278 مي‌نويسد : « ابن عدى گويد : ابن وليد حديث جعل مي‌كرد ، آنها را به هم مي‌پيوست ، اسناد و متون روايات را مي‌دزديد و دگرگون مي‌كرد . ابن ابى معشر مي‌گويد : او كذّاب است . سمهودى نيز مي‌نويسد : در سند اين روايت محمد بن وليد وضّاع وجود

--------------------------- 274 ---------------------------

دارد . و اگر هم صحيح مي‌بود آن را بر مهدي ، سومين خليفه‌ى عباسيان حمل مي‌كرديم . »

حافظ مغربى در رد ابن خلدون / 563 مي‌گويد : « اين روايت غريب و مورد انكار است . برخى توجيه كرده‌اند كه مهدى از جهت مادر عباسى است و از جهت پدر حسني ، ولى اينچنين نبوده و حديث اصلاً صحيح نيست . »

الاذاعة / 135 از الافراد و الجامع الصغير آن را نقل مي‌كند و مي‌نويسد : « شوكانى در التوضيح گفته است : بين اين سه حديث و ديگر احاديث گذشته مي‌توان چنين جمع كرد كه مهدى از جهت مادر ، از فرزندان عباس است . اگر اين جمع را نپذيريم احاديثى كه او را از فرزندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) معرفى مي‌كند ، رجحان دارد . »

الصواعق ابن حجر / 237 مي‌نويسد : « سند آنها ضعيف است ، ولى بر فرض صحّت ، منافاتى با اينكه مهدى از نسل فاطمه است - و در احاديثى كه هم بيشتر است و هم صحيح‌تر ، آمده - ندارد ، زيرا بنابراين فرض در او هم شعبه‌اى از بنى عباس است و هم شعبه‌اى از نسل حسين . »

نگارنده : بعد از آنكه خود گواهى مي‌دهند كه جاعل اين احاديث محمد بن وليد غلام بنى عباس است و او را كذّاب و وضّاع و متروك الحديث عنوان مي‌كنند ، ديگر جايى براى تلاش شوكانى و ابن حجر براى اين توجيه - كه مادر او عبّاسى است - وجود ندارد . پندار ذهبى نيز - كه احاديث از دو مهدى مستقل سخن مي‌گويند كه اوصاف متّحدى دارند و يكى عباسى است و ديگرى از نسل حضرت فاطمه ( عليها السلام ) - چنين وضعيتى دارد .

روايات جعلى سنيان در تحريف حديثى صحيح !

ظاهر آن است كه احاديث دروغين آنها در اين باره كه مهدى از فرزندان عباس است ، براى سرپوش گذاردن بر اين است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به عباس خبر دادند كه فرزندانش چه‌ها

خواهند كرد !

غيبت نعمانى / 247 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « روزى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در بقيع بودند كه حضرت امير ( عليه السلام ) آمد و سراغ ايشان را گرفت ، گفتند در بقيع است . او نزد ايشان آمد و

--------------------------- 275 ---------------------------

سلام كرد ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : بنشين ، و او را سمت راست خود نشاند .

بعد جعفر بن ابى طالب آمد و سراغ آن حضرت را گرفت و گفتند در بقيع است . او هم نزد ايشان آمد و سلام كرد ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) او را سمت چپ خود نشاند .

آنگاه عباس آمد و سراغ ايشان را گرفت و گفتند در بقيع است . او نيز آمد و سلام كرد و پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) او را روبه روى خود نشاندند .

سپس به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) رو كرده فرمودند : يا علي ! آيا تو را بشارت ندهم ؟ آيا تو را خبر ندهم ؟ عرضه داشت : آري ، يا رسول الله ! فرمودند : هم اينك جبرئيل نزد من بود و خبر داد كه قائم - كه در آخرالزمان قيام مي‌كند و زمين را از عدل آكنده مي‌سازد ، همان سان كه از ستم و جور پر شده است - از نسل تو از فرزندان حسين است .

ايشان عرض كردند : يا رسول الله ! هر خيرى كه از ناحيه‌ى خدا به ما مي‌رسد ، به واسطه‌ى شماست .

پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) به جعفر بن ابى طالب رو كردند و فرمودند : اى جعفر ! آيا به تو مژده ندهم ؟ آيا تو را خبر ندهم ؟ او گفت : آري ، يا رسول الله ! فرمودند : اكنون جبرئيل نزد من بود و خبر داد آن كسى كه پرچم را به قائم مي‌سپارد از نسل توست ، آيا او را مي‌شناسي ؟ جعفر در پاسخ گفت : نه ، ايشان فرمودند : آن كسى كه صورتش مانند دينار است ، دندان‌هايش چونان ارّه و شمشيرش پاره‌ى آتش . با خوارى وارد سپاه مي‌شود و با عزت بيرون مي‌آيد . و جبرئيل و ميكائيل او را در ميان مي‌گيرند .

سپس رو كردند به عباس و فرمودند : عموى پيامبر ! آيا خبرى را كه جبرئيل برايم آورده برايت بگويم ؟ او هم گفت : آري ، يا رسول الله ! ايشان فرمودند : جبرئيل به من گفت : بدا به حال ذريه‌ى تو از فرزندان عباس ! او عرضه داشت : اى رسول‌خدا ! آيا از زنان دورى گزينم ؟ فرمودند : خداوند از آنچه واقع مي‌شود فارغ شده است . »

همان / 248 از عبدالله بن عباس نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به پدرم فرمودند :

« اى عباس ! بدا به حال ذريه‌ام از دست فرزندان تو و بدا به حال ذريه‌ى تو از فرزندان من . عرض كرد : اى رسول‌خدا ! از آميزش با زنان دورى نكنم ؟ - و يا گفت : آيا خودم را عقيم

--------------------------- 276 ---------------------------

نكنم ؟ - آن حضرت فرمودند : علم خدا گذشته است و امور به دست اوست ، و در فرزندان من همان خواهد شد . »

سليم / 427 با سند خود از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « خداوند آخرت را براى ما اهل‌بيت برگزيد و دنيا را برايمان نپسنديد . سپس به ابن عباس رو كردند و فرمودند : سرآغاز نابودى بني‌اميه - و پس از آنكه ده نفر از آنها به حكومت مي‌رسند - بر دست فرزندان توست ، پس آنان از خدا بترسند و مراقب عترت و فرزندان من باشند .

چرا كه دنيا براى هيچ كسى پيش از ما و پس از ما بقا نداشته و نخواهد داشت . دولت ما آخرين دولت‌هاست . [ در آن روزگار ] هر روزى دو روز خواهد بود و هر سالى دوسال . آن كسى كه زمين را همان گونه كه از جور و ستم پر شده از عدل و داد مي‌آكند ، از ماست . »

منصور ادّعا كرد پسرش مهدى موعود است !

عباسيان به اين ادعا بسنده نكردند كه پرچم‌هاى خراسان را - كه براى يارى

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) وعده داده شده - بيرق‌هاى انقلاب خود معرفى كنند ، و نيز به احاديث دروغينى كه جعل كردند و در آن چنين جلوه دادند كه رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) به عباس بشارت داده است كه حكومت تا زمان خروج دجال در ميان فرزندان اوست ، اكتفا نكردند !

بلكه منصور پس از آنكه محمد بن عبدالله - كه حسنيون مدّعى مهدويت او بودند - و برادرش ابراهيم را كشت ، بر آن شد تا پسرش محمد بن عبدالله را مهدى موعود معرفى كند !

ذهبى در تاريخ الاسلام 9 / 49 نقشه‌ى منصور و اجبار برادرش عيسى را بر اينكه خود را از خلافت خلع كند ، چنين وصف مي‌كند : « سفاح به هنگام احتضار خلافت را به منصور و پس از وى به عيسى سپرد . منصور هم با ملاطفت و نرمى با برادرش سخن گفت تا او را به كناره گيرى از قدرت وادارد . عيسى در پاسخ گفت : سوگندها و پيمان‌هايى را كه بر گردن من و مسلمين است چه كنم ؟

وقتى منصور ديد برادرش از كناره گيرى امتناع مي‌كند ، از او روگردان شد . وى در مجالس مهدى را بر عيسى مقدم مي‌داشت . آنگاه بر آن شد تا در خانه‌ى عيسى گودالى حفر كند كه

--------------------------- 277 ---------------------------

وى در آن بيفتد و به هلاكت برسد . اما او مراقب بود . پس از مدتى بيمار شد ، حتى مي‌گويند : منصور او را مسموم كرد . عيسى براى رفتن به كوفه براى معالجه از برادر اجازه گرفت . كسى كه او را بدين سفر ترغيب نمود ، طبيب او بختيشوع بود . او گفت : به خدا سوگند جرأت مداواى تو را ندارم و بر جان خود ايمن نيستم . منصور به وى اجازه‌ى رفتن به كوفه را داد . بيمارى عيسى تا آنجا پيش رفت كه موى سرش ريخت . ولى پس از مدّتى بهبودى يافت .

پسرش موسى به علّت خوف بر جان خود و پدرش تلاش كرد تا پدر را بر اطاعت منصور وادارد و در اين راستا حيله‌اى اتّخاذ كرد . موسى به منصور گفت : در حضور پدرم فرمان بده كه اگر كناره گيرى نكند ، مرا خفه كنند ! منصور هم كسى را براى انجام اين كار فرستاد . عيسى چون اين را ديد فرياد زد و خود را از قدرت خلع نمود و گفت : اين دست من است و با مهدى بيعت مي‌كنم . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الآداب السلطانية ابن طقطقى / 119

و بدين ترتيب منصور به مقصود خويش نائل شد و برادرش از قدرت كناره گيرى كرد .

او در قصر رصافه كه آن را مخصوص مهدى بنا كرده بود ، مجلسى تشكيل داد و فقها و قضاة را حاضر كرد . آنان هم آمدند و با ولى عهد او مهدى منتظَر ( ! ) بيعت كردند .

ابن عساكر در 48 / 9 مي‌نويسد : « منصور براى مردم سخنرانى كرد و ماجراى عيسى و رضايت او به مقدّم داشتن مهدى در ولايت عهدى را بيان نمود . عيسى نيز سخن گفت و خلافت را تسليم مهدى نمود . مردم هم با مهدى و بعد از مرگ او با عيسى بيعت كردند . »

الاغانى 13 / 313 از فضل بن اياس هذلى كوفي : « منصور در صدد آن بود كه براى مهدى بيعت بگيرد ، ولى پسرش جعفر به اين كار اعتراض داشت . منصور فرمان داد تا مردم اجتماع كنند و به دنبال آن سخنرانان به سخنرانى پرداختند . شاعران نيز در وصف مهدى و فضائل او سروده‌هاى خود را ارائه كردند و از جمله‌ى آنان مطيع بن اياس بود . مطيع پس از سخنرانى و شعر خوانى به منصور رو كرد و گفت : يا اميرالمؤمنين ! فلانى از فلانى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند كه گفتند : مهدى كه محمد بن عبدالله است از ماست و مادر او از غير ما ، او زمين را كه پر ازستم شده پر از عدالت خواهد كرد . و اين عباس بن محمد برادرت نيز بر

--------------------------- 278 ---------------------------

اين سخن گواهى مي‌دهد . آنگاه به عباس رو كرد و گفت : تو را به خدا قسم مي‌دهم ، آيا اين حديث را شنيده‌اي ؟ او هم از ترس منصور پاسخ مثبت داد !

سپس منصور مردم را به بيعت با مهدى امر كرد . وقتى مجلس به پايان رسيد ، عباس بن محمد كه چنان شوكه بود كه گويا در آنجا حضور نداشت گفت : آيا اين زنديق را ديديد كه بر خداى عزوجل و رسولش دروغ بست و مرا نيز به گواهى گرفت ، من هم از ترس منصور شهادت دادم و همه‌ى كسانى كه حضور داشتند مرا تكذيب كردند ؟ !

اين خبر به جعفر پسر منصور رسيد ، او هم مطيع را - كه خادم و بسيار نزديك به او بود -

از خود راند .

جعفر بسيار شوخ طبع بود ، وقتى شنيد مطيع چنين كارى كرده است ، خشمگين شد و بيعت با محمد برايش گران آمد ، پس عورت خود را بيرون آورد و سخن ركيكى گفت كه از نقل آن خوددارى مي‌كنيم . » ( 1 ) ( 1 ) . براى آگاهى بيشتر از زشت كرداري‌ها و تحريفات آنها ر . ك به تاريخ طبرى 6 / 269 ، تاريخ يعقوبى 2 / 395 ، المعارف ابن قتيبه / 379 ، البداية و النهاية 10 / 111 ، سمط النجوم / 1094 ، شذرات الذهب 1 / 219 ، العبر ذهبى 1 / 207 ، التحفة اللطيفة 2 / 26 و المنار المنيف / 149

و ليكن بعدها ديدند كه اين مهدى نه تنها قرار نيست ظلم و ستم را از زمين محو سازد ، بلكه با فسق و فجورى كه خود دارد آن را مي‌گستراند ! نه تنها بدون شمارش بخشش مي‌كند ، بلكه اموال مسلمين را مصادره كرده موجب فقر و بيچارگى آنان مي‌شود ! مي‌نويسند :

« او مي‌گسار ، ني‌نواز و خونريز بوده است و دخترى آوازه خوان و موسيقي‌دان از خود به جا مي‌گذارد كه عُلَيه عباسى نام دارد . » ( 2 ) ( 2 ) . خزانة الادب 11 / 217

مهدى شيفته‌ى كبوتر بازى بود ، به همين خاطر راويان دربار به حديث نبوي : « شرط بندى تنها در تير اندازي ، شتر سوارى و اسب دوانى است » ، قسم چهارمى كه پرنده بازى باشد را افزودند و او هم به راوى آن كيسه‌اى طلا بخشيد ! ( 3 ) ( 3 ) . مجموعة الرسائل صافى 2 / 424

وى زورگو و خونريز بود و مردى را به خاطر نقل حديثى از اعمش به قتل رساند . ( 4 ) ( 4 ) . الصحيح من سيرة النبى الاعظم ( صلى الله عليه وآله ) 1 / 88

او در خواب ديد

--------------------------- 279 ---------------------------

كه چهره‌اش سياه است ، و در پى آن دخترى برايش زاده شد ، و در بيدارى چنين شد ! ( 1 ) ( 1 ) . الكنى و الالقاب 1 / 319

او به دنبال فرصتى بود تا عيسى پسر عموى پدر و ولى عهد خود را از بين برد ، همو كه خود را از قدرت خلع كرده بود ، در نتيجه او را به هلاكت رساند و پسرش موسى را ولى عهد خود كرد . ( 2 ) ( 2 ) . تهذيب المقال 2 / 320

او زمام امور دولت را به همسرش خيزران سپرد ( 3 ) ( 3 ) . تاريخ طبرى 3 / 466

، و در جبال ايران شهر سيروان را بنا كرد و در همان جا مرد و مدفون شد . ( 4 ) ( 4 ) . صبح الاعشى 4 / 368

وى ده سال حكومت كرد و در سال 169 در سنّ 43 سالگى مرد . ( 5 ) ( 5 ) . الاخبار الطوال / 386

از اين رو نواصب مجبور شدند اعتراف كنند به اينكه او مهدى موعود نبوده است ! ( 6 ) ( 6 ) . منهاج السنة 4 / 98 و البداية و النهاية 6 / 277

11 . هارون الرشيد به دروغ پدر و جدّش اعتراف مي‌كند !

اعلام الورى / 365 از سليمان بن اسحاق بن سليمان بن على بن عبدالله بن عباس آورده است :

« پدرم برايم نقل كرد : روزى نزد رشيد بودم كه سخن از مهدى و عدالتش به ميان آمد و در اين باره بسيار سخن گفته شد . او گفت : گمان مي‌كنم شما مي‌پنداريد او پدر من مهدى است !

او از پدرش از پدربزرگش از ابن عباس از عباس برايم روايت كرد كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به او فرمودند : اى عمو ! از نسل من دوازده خليفه خواهند بود ، آنگاه امورى زشت ، سخت و دشوار جلوه خواهد كرد ، سپس مهدى از فرزندان من قيام مي‌كند و خداوند در يك شب امر او را مهيا مي‌سازد . او زمين را - همان سان كه از ظلم آكنده شده - از عدالت پر خواهد نمود . و هر آن مقدار كه خدا بخواهد در زمين درنگ خواهد كرد ، آنگاه دجال خروج مي‌كند . » ( 7 ) ( 7 ) . و نيز مناقب ابن شهر آشوب 1 / 292 و العدد القوية / 89

--------------------------- 280 ---------------------------

12 . اندكى پيش از ظهور امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، دوازده دروغ پرداز

ادّعاى مهدويّت مي‌كنند

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در ارشاد / 358 از ابو خديجه از امام صادق ( عليه السلام ) : « قائم خروج نمي‌كند ، مگر آنكه پيش از او دوازده نفر از بنى هاشم خروج كنند كه همگى مردم را به سوى خود مي‌خوانند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 267 و الخرائج و الجرائح 3 / 1162

كافى 1 / 238 و غيبت نعمانى / 151 از آن حضرت چنين روايت مي‌كنند : « دوازده پرچم مشتبه برافراشته خواهند شد كه از يكديگر قابل تشخيص نيستند ! مفضل گويد : من گريستم . امام ( عليه السلام ) فرمودند : اى ابا عبدالله ! چرا گريه مي‌كني ؟ عرضه داشتم : چرا گريه نكنم و حال آنكه شما مي‌فرماييد : دوازده پرچم كه از يكديگر قابل تمييز نيستند ، برافراشته خواهند شد ؟

[ در چنين وضعيتى ] ما چه كنيم ؟

امام ( عليه السلام ) به [ نور ] خورشيد كه داخل اتاق شده بود نگريسته فرمودند : اى ابا عبدالله !

اين خورشيد را مي‌بيني ؟ گفتم : آري ، فرمودند : به خدا سوگند امر [ امامت و حقّانيت ] ما از اين خورشيد روشن‌تر است . »

الفتن 1 / 291 نقل مي‌كند : « سپس مهدى به طرف عراق مي‌رود . پيش از آن ، دوازده پرچم در كوفه برافراشته مي‌شود كه صاحبان آنها معروف هستند . مردى از فرزندان حسن يا حسين كه به پدرش دعوت مي‌كند ، در كوفه كشته مي‌شود . »

13 . حذف نسب امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از كتاب الفتوحات المكية !

از جمله تحريفاتى كه رخ داده است ، تحريف در الفتوحات المكية ابن عربى است . تعدادى از منابع تصريح وى را بر نسب حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و اينكه ايشان فرزند امام حسن عسكري ( عليه السلام ) و نيز از نسل اميرالمؤمنين و صديقه‌ى طاهره ( عليهما السلام ) است نقل كرده‌اند ،

و ليكن نواصب آن را در چاپ‌هاى كتاب حذف كرده‌اند !

در الزام الناصب 1 / 192 مي‌نويسد : « محيى الدين بن عربى در باب سيصد و شصت و شش

فتوحات مي‌گويد : بدانيد كه البته مهدى خروج خواهد كرد . اما خروج نمي‌كند مگر بعد از

--------------------------- 281 ---------------------------

آنكه ظلم و جور در زمين فراگير شود ، پس او مي‌آيد و آن را از داد و عدل آكنده مي‌سازد . اگر تنها يك روز از دنيا باقى مانده باشد ، خدا آن را چنان طولانى مي‌گرداند تا او به خلافت رسد .

او از عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و از نسل فاطمه است . جدّ او حسين بن على بن ابى طالب است و پدرش حسن عسكرى پسر امام على النقى پسر امام محمد تقى پسر امام على الرضا پسر

موسى الكاظم پسر امام‌جعفرصادق پسر امام محمد باقر پسر امام زين العابدين على پسر امام‌حسين بن على بن ابى طالب است و نامش مشابه نام رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌باشد .

مسلمانان بين ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . او در هيئت و ظاهر شبيه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است ولى در اخلاق از ايشان پايين‌تر است ، زيرا كسى در اخلاق مانند ايشان نخواهد بود ، خداوند تعالى مي‌گويد : وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى قلم / 4

، و راستى كه تو اخلاقى و الا داري .

پيشانى او بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . اهل كوفه بيشترين يارى را به او مي‌رسانند . او مال را به تساوى قسمت مي‌كند و در ميان رعيت به عدالت رفتار خواهد نمود . خضر در مقابل او راه مي‌رود . او پنج ، هفت و يا نه سال زندگى خواهد كرد . شيوه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

را پيروى مي‌كند و از آن تخطّى نمي‌نمايد .

او فرشته‌اى دارد كه به او كمك مي‌كند ، ولى آن را نمي‌بيند . روم را به همراه هفتاد هزار مسلمان با تكبير فتح خواهد نمود . خدا اسلام را پس از آنكه به ذلّت دچار شده ، به وسيله‌ى او عزّت خواهد بخشيد و بعد از آنكه مرده است ، زنده خواهد كرد .

او جزيه تعيين ، و با شمشير به خدا دعوت مي‌كند . هر كه ابا كند كشته مي‌شود و هر كه به نزاع بپردازد ، تنها و بدون ياور مي‌ماند . او به دينى به دور از آراء حكم مي‌نمايد . »

اين در حالى است كه در فتوحاتى كه هم اكنون موجود است چنين آمده است ، در

3 / 327 آمده است : « بدان - خداوند ما را تأييد كند - كه خدا خليفه‌اى دارد كه وقتى زمين پر از ستم و جور شده ، قيام مي‌كند و آن را از عدل و داد مملو مي‌سازد . اگر تنها يك روز از دنيا باقى مانده باشد ، چنان آن را طولانى خواهد كرد تا اين خليفه كه از عترت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

و از فرزندان فاطمه است به حكومت رسد .

--------------------------- 282 ---------------------------

نام او شبيه نام پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است و جدّ او حسين بن على بن ابى طالب . بين ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . او در ظاهر به پيامبر شبيه است ، ولى در خلق و خو از ايشان پايين‌تر است ، زيرا كسى در اخلاق مانند ايشان نخواهد بود ، خداوند تعالى مي‌گويد : وَإِنَّكَ لَعَلَى

خُلُقٍ عَظِيمٍ .

پيشاني‌اش بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . اهل كوفه بيشترين يارى را به او مي‌رسانند . او مال را به تساوى قسمت مي‌كند و در ميان رعيت به عدالت رفتار خواهد نمود و اختلافات را فيصله خواهد داد .

مردى نزد او مي‌آيد و مي‌گويد : به من مالى بده ، او هم كه اموال را مقابل خود دارد ، آن مقدارى كه او مي‌تواند با خود حمل كند ، در لباسش مي‌ريزد .

او در برهه‌اى قيام مي‌كند كه دين ضعيف شده است . خدا به دست او آنچه را كه به وسيله‌ى قرآن اصلاح نكرده ، اصلاح مي‌كند . شخصى كه جاهل ، بخيل و ترسوست ، توسّط خدا در يك شب اصلاح مي‌شود و به داناترين ، سخي‌ترين و شجاع‌ترين مردم

مبدّل مي‌گردد .

نصرت در مقابل او راه مي‌رود . پنج ، هفت و يا نه سال زندگى خواهد كرد . شيوه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را پيروى مي‌كند و از آن تخطّى نمي‌نمايد . او ناتوان را حمل مي‌كند و ضعيف را در راه حق تقويت مي‌كند . او از ميهمان پذيرايى مي‌كند و مصيبت ديدگانى را كه در راه خدا مصيبت ديده‌اند ، يارى مي‌رساند . به سخن خود عمل مي‌كند ، آنچه را مي‌داند مي‌گويد ، و آنچه را مي‌بيند مي‌داند .

روم را در كنار هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق با تكبير فتح خواهد نمود . حماسه‌ى بزرگ را كه ميهمانى خدا در عكا باشد ، درك خواهد كرد .

ظلم و ظالم را از بين مي‌برد ، دين را بر پا مي‌دارد ، در اسلام روح مي‌دمد و آن را پس از ذلّت و مرگ ، عزّت مي‌بخشد و زنده مي‌گرداند . جزيه تعيين مي‌كند و با شمشير به سوى خدا

فرا مي‌خواند . هر كه ابا كند كشته مي‌شود و هر كه نزاع نمايد ، تنها و بدون ياور خواهد ماند .

او حقائق دين را - آنچنان كه اگر رسول‌خدا زنده بود ، انجام مي‌داد - آشكار خواهد نمود .

--------------------------- 283 ---------------------------

مذاهب را از روى زمين بر خواهد چيد ، و تنها دين خالص باقى خواهد ماند . دشمنان او كسانى هستند كه احكام او را مخالف احكام رهبران خود مي‌بينند ، ولى با ناخوشنودى و از ترس شمشير و غضب او ، و از سر طمع ، به حكم او در مي‌آيند .

عموم مسلمانان بيش از خواص آنها از وجود او مسرورند . عارفان به خدا به جهت شناختى كه خدا از او به آنان مي‌دهد با او بيعت مي‌كنند .

او مردانى الهى دارد كه دعوت او را اقامه مي‌كنند و او را يارى مي‌رسانند . آنان وزيرانى هستند كه بارهاى مملكت را به دوش مي‌كشند و او را در مأموريت الهى يارى مي‌كنند .

عيسى بن مريم براى او در كنار مناره‌ى سفيدى كه در شرق دمشق است ، در حالى كه دو جامه‌ى زرد در بر دارد و بر دو فرشته تكيه داده است ، فرود مي‌آيد . از سر او مانند پيمانه‌اى كه فرو مي‌ريزد ، آب مي‌ريزد ، گويا از حمّام آمده است . مردم مي‌خواهند نماز عصر را بخوانند كه امام براى او از جاى خود كنار مي‌رود . پس او جلو آمده بر آنان به سنت محمد نماز مي‌گزارد .

او صليب‌ها را در هم مي‌شكند و خوك‌ها را مي‌كشد .

خداوند مهدى را پاك و مطهّر قبض روح مي‌كند .

در زمان او سفيانى در كنار درختى در غوطه‌ى دمشق ( 1 ) ( 1 ) . منطقه‌اى پر آب و داراى درختان فراوان .

كشته مي‌شود ، و لشكر او در بيابانى بين مدينه و مكه به زمين فرو مي‌روند . چنان كه تنها يك نفر از آنها باقى مي‌ماند كه از جهينه است . اين لشكر سه روز مدينه را براى خود مباح كرده بودند و بعد از آن به سمت مكه مي‌رفتند كه به اين بلا دچار مي‌شوند . هر كسى كه او را به همراهى با اين لشكر مجبور كرده بودند ،

با همان نيتى كه داشته محشور مي‌شود .

قرآن حاكم است و شمشير نابودگر ، لذا در روايتى وارد شده است : خداوند به وسيله‌ى سلطان آنچه را كه به وسيله‌ى قرآن اصلاح نكرده اصلاح مي‌نمايد .

ألا إن ختم الأولياء شهيد وعين إمام العالمين فقيد

هو السيد المهدي من آل أحمد هو الصارم الهندي حين يبيد

هو الشمس يجلو كل غم وظلمة هو الوابل الوسمي حين يجود

--------------------------- 284 ---------------------------

بدانيد كه آخرينِ اولياء گواه است و امام جهانيان در ميان نيست .

او آقا و مهدى از خاندان احمد و شمشير هندى است ، آن هنگام كه نابود مي‌سازد .

او خورشيد است و هر اندوه و ظلمتى را از ميان مي‌برد ، او باران بهارى است هنگامى كه مي‌بارد . »

--------------------------- 285 ---------------------------

فصل نهم

اوصاف امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 286 ---------------------------

برخى اوصاف جسمى امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

1 . پيشانى او بلند است ، بيني‌اش برجستگى دارد و دندان‌هايش فاصله

هم‌چنان‌كه در ادامه در متن مي‌آيد ، در مورد اوصافى كه در روايات غير شيعى براى حضرت مهدي ( عليه السلام ) آمده است ، مي‌بايست احتياط نمود و وسواس به خرج داد . م

سنن ابو داود 4 / 107 از ابو سعيد خدرى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « مهدى از من است . پيشانى او بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . او زمين را همانسان كه پر از ستم و جفا شده است ،

از عدل و داد آكنده مي‌سازد ، و هفت سال حكومت خواهد كرد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز الفتن 1 / 369 و 373 و المصنف عبدالرزاق 11 / 372

مسند احمد 3 / 17 از ابو سعيد از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « قيامت به پا نمي‌شود مگر پس از آنكه مردى از اهل‌بيت من به حكومت رسد . پيشانى او بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . او زمين را از عدالت مملو مي‌سازد ، همان گونه كه پيش از آن از ستم پر شده است ، و اين هفت سال خواهد بود . »

مسند ابو يعلى 2 / 367 از همو چنين نقل مي‌كند : « از ميان اهل‌بيتم كسى در اين امت قيام خواهد كرد كه پيشاني‌اش بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . او عدالت را در زمين مي‌گسترد ، چنان كه از جفا و بيداد آكنده شده است . »

الدرالمنثور 6 / 57 مي‌نويسد : « احمد و ابو داود از ابو سعيد از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كنند . . . »

سنن الدانى / 94 از همو روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « در آخرالزمان مردى جوان و خوش سيما كه پيشاني‌اش بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد ، از عترت من قيام مي‌كند . او زمين را كه قبل از او از ستم و ظلم پر شده ، از داد و عدل آكنده خواهد ساخت ، و هفت سال حكومت خواهد كرد . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز السنن فى الفتن 5 / 1038

المستدرك 4 / 557 از ابو سعيد خدرى نقل مي‌كند - و آن را بنابر شرط مسلم صحيح مي‌شمارد - كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « مهدى از ما اهل‌بيت است . بيني‌اش برجستگى دارد و پيشاني‌اش بلند است . او به اين مقدار زندگى مي‌كند - و دست چپ خود را باز كردند و به همراه دو

--------------------------- 287 ---------------------------

انگشت مسبّحه [ سبّابه ] و ابهام نشان دادند [ يعنى هفت سال ] - . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز معالم السنن 4 / 344 و . . .

الفتن 1 / 373 از ابوسعيد از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « مهدى پيشاني‌اش بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در المصنف عبدالرزاق 11 / 372

الفردوس 4 / 221 از حذيفه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « مهدى مردى است از فرزندان من ، چهره‌ى او مانند ماهِ درخشان است ، رنگ او رنگ عربي ( 3 ) ( 3 ) . يعنى گندمگون يا سفيد است ، و در اوصاف امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آمده كه رنگ ايشان رنگ پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است ،

يعنى سفيد مايل به سرخ .

است و اندام او اسرائيلي ( 4 ) ( 4 ) . بلند قامت و پُر ، مانند بني‌اسرائيل و فرزندان يعقوب نبي ( عليه السلام ) . نسل حضرت ابراهيم ( عليه السلام ) كه از جمله‌ى آنها

بني‌اسرائيل‌اند ، به درشتى اندام و زيبارويى معروف بوده‌اند ، لذا اوصاف حضرت ابراهيم ( عليه السلام ) در امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بروز مي‌كند .

. او زمين را پر از داد خواهد ساخت ، همانطور كه از ستم پر شده است . اهل آسمان و زمين و [ حتى ] پرنده در آسمان از خلافت او رضايتمند خواهند بود . او بيست سال حكومت خواهد داشت . »

در منابع ما شيعيان نيز طبرى امامى رواياتى را كه ابو يعلى و احمد از ابو سعيد آورده‌اند ،

نقل مي‌كند . ( 5 ) ( 5 ) . دلائل الامامة / 251 و 258 و البته اين روايت نيز از طريق راويان شيعى نرسيده است . م

2 . او مسن است ، ولى جوان جلوه مي‌كند

و مرور روزگاران او را پير نخواهد كرد

و مرور روزگاران او را پير نخواهد كرد

كمال الدين 2 / 652 از ابو الصلت هروى نقل مي‌كند : « از امام رضا ( عليه السلام ) درباره‌ى نشانه‌هاى قائم به هنگام قيام پرسيدم و ايشان فرمودند : علامت او اين است كه مسن است ولى جوان جلوه مي‌كند ، كسى كه او را مي‌نگرد چهل ساله و حوالى آن تخمين مي‌زند . از علامات ظهور او آن است كه با گذر روزها و شب‌ها پير نمي‌شود ، تا آنكه اجل فرا رسد . »

غيبت نعمانى / 188 و 211 از على بن ابى حمزه از امام صادق ( عليه السلام ) چنين نقل مي‌كند : « چون قائم قيام كند ، مردمان او را نخواهند پذيرفت ، چون جوان و شاداب مي‌آيد . تنها كسانى كه خدا در عالم ذرّ نخستين از آنها ميثاق گرفته است بر اعتقاد به او خواهند بود .

--------------------------- 288 ---------------------------

در روايتى ديگر ايشان فرمودند : بالاترين گرفتارى آن است كه امامشان به صورت جوان مي‌آيد و حال آنكه او را پيرمرد مي‌انگاشتند . » ( 1 ) ( 1 ) . عقد الدرر / 41 و منتخب الانوار / 188 و نيز ر . ك به غيبت شيخ طوسى / 259

3 . سفيد مايل به سرخي

كمال الدين 2 / 653 روايت مي‌كند كه حضرت امير ( عليه السلام ) بر منبر فرمودند : « در آخرالزمان مردى از فرزندان من قيام مي‌كند . او سفيد مايل به سرخى است ، . . . ران‌هايى ستبر دارد ، استخوان‌هاى شانه‌اش بزرگ است ، در پشت خود دو خال دارد كه يكى به رنگ پوست اوست و ديگرى مانند خال پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) .

او دو نام دارد : يكى پنهان و ديگرى آشكار . آنكه پنهان است احمد و آنكه آشكار است محمد .

چون پرچمش را به اهتزاز در آرد ، ميان مشرق و مغرب را روشن مي‌كند . او دستش را بر روى سر بندگان مي‌گذارد و به دنبال آن هيچ مؤمنى نخواهد بود مگر آنكه دلش از پاره‌ى آهن سخت‌تر مي‌شود و خدا به دو نيروى چهل مرد مي‌دهد . هيچ مرده‌اى نخواهد بود مگر آنكه سرورِ اين امر به قبرش وارد مي‌شود . آنان در قبرها با هم ديدار مي‌كنند و به قيام قائم ( عليه السلام ) بشارت مي‌دهند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز اعلام الورى / 434 ، الخرائج و الجرائح 3 / 119 ، اثبات الهداة 3 / 490 و بحار الانوار 51 / 35

4 . چشمان او گود ، ابروانش بر آمده و ميان دو شانه‌اش عريض است

غيبت نعمانى / 215 از حمران بن اعين نقل مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : فدايتان گردم ، من بر كمر خود كيسه‌اى كه در آن هزار دينار بود بسته و وارد مدينه شدم ، و با خدا عهد كرده بودم كه دينار دينار آن را بر در خانه‌ى شما انفاق كنم ، مگر آنكه سؤالم را پاسخ دهيد !

امام ( عليه السلام ) فرمودند : بپرس و پاسخ بگير ، و دينارهايت را انفاق نكن . عرضه داشتم :

شما را به خويشاوندى با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) قسم مي‌دهم ، آيا صاحب الامر و قائم شماييد ؟ فرمودند : نه . گفتم : پدر و مادرم فدايت ، او كيست ؟ ايشان فرمودند : او به سرخى مايل ،

--------------------------- 289 ---------------------------

چشمانش گود ، ابروانش بر آمده ، ميان دو شانه‌اش عريض است . . . »

ايشان در ادامه روايتى ديگر را نقل مي‌كند : « حمران گويد : از امام باقر ( عليه السلام ) پرسيدم : شما قائم هستيد ؟ فرمودند : از نسل رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) هستم ، و خواهان [ انتقام و ] خون ( 1 ) ( 1 ) . شايد مقصود خون امام‌حسين ( عليه السلام ) باشد . م

، و خداوند هر آنچه را بخواهد انجام مي‌دهد . سؤالم را تكرار كردم و ايشان فرمودند : مي‌دانم مقصودت چيست ، آنكه درباره‌اش مي‌پرسي . . . »

5 . نام او نام من است و شمائل او شمائل من

كمال الدين 2 / 411 از امام صادق ( عليه السلام ) از رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند كه فرمودند :

« قائمِ از فرزندان من ، همنام و كنيه‌ى من است . شمائل مرا دارد و سنّت مرا به اجرا مي‌گذارد .

او مردمان را بر ملّت و شريعت من وامي‌دارد و به كتاب خداى عزوجل دعوت مي‌كند . هر كه فرمان او برد ، از من اطاعت كرده است ، هر كس او را عصيان كند ، مرا عصيان نموده است ،

هر كه او را در غيبتش انكار كند ، مرا انكار كرده است ، هر كس او را تكذيب نمايد ،

مرا تكذيب كرده و هر كه تصديق او كند ، مرا تصديق كرده است .

از كسانى كه مرا درباره‌ى او تكذيب مي‌كنند ، سخن مرا درباره‌ى او منكر مي‌شوند ، و امتم را از راهش گمراه مي‌كنند ، به خدا شكايت مي‌كنم وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَي مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى شعراء / 227

،

و كسانى كه ستم كرده‌اند به زودى خواهند دانست به كدام بازگشتگاه برخواهند گشت . »

اين دست احاديث و ساير روايات از شباهت حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در ظاهر و خلق و خو حكايت دارند ، و نيز اينكه از سنّت آن حضرت پيروى مي‌كند و اسلام و قرآن را زنده مي‌گرداند و نور آن را منتشر مي‌سازد .

6 . سيره‌ى امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در پوشاك

كافى 1 / 411 و 6 / 444 از حماد بن عثمان نقل مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) بودم

--------------------------- 290 ---------------------------

كه مردى خدمت ايشان عرض كرد : خداوند امور شما را سامان دهد ، شما مي‌گفتيد كه

على بن ابى طالب ( عليه السلام ) لباس خشن در بر مي‌كرد ، او جامه‌اى چهار درهمى - و يا حدود همين قيمت‌ها - را مي‌پوشيد ، اما شما لباس جديد مي‌پوشيد ؟ !

امام ( عليه السلام ) فرمودند : همانا على بن ابى طالب ( عليه السلام ) آن لباس را در زمانى مي‌پوشيد كه بر او خرده نمي‌گرفتند ، و اگر امروز چنان لباسى را در بر مي‌كرد ، بدان مشهور [ و انگشت نما ] مي‌شد .

بهترين لباس در هر زمانى لباس اهل آن زمان است . جز آنكه هنگامى كه قائم ما اهل‌بيت قيام كند ، لباس اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را خواهد پوشيد و به سيره‌ى ايشان رفتار خواهد كرد . »

تحف العقول / 446 روايت مي‌كند : « معمر بن خلاد به امام رضا ( عليه السلام ) گفت : خداوند فرج شما را نزديك گرداند . ايشان فرمودند : اى معمر ! آن فرج [ كه به دنبال آسايش و رفاه در آن هستى ] فرج شما خواهد بود ، اما من - به خدا قسم - توشه دانى كه در آن يك كف دست آرد هست و مهر شده ، خواهم داشت . »

اين سخن بدان معناست كه وقتى ما به حكومت برسيم ، رفاه و تنعّم براى شماست ، اما ما با فقراء هم سان خواهيم زيست و طعام من بسان ندارترين مردم خواهد بود ، چونان حضرت امير ( عليه السلام ) .

7 . اين وصف : « بين دو ران او فاصله است » براى آن حضرت ثابت نيست

شرح نهج‌البلاغة 1 / 281 از اسماعيل بن عباد از حضرت امير ( عليه السلام ) : « ايشان مهدى را ياد كردند ، او را از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) معرفى نمودند و اوصافش را بر شمردند : مردى است كه پيشاني‌اش بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد . . . بين دو ران او فاصله است ، دندان‌هايش فاصله و در ران راست او خالى قرار دارد .

وى در ادامه مي‌گويد : همين حديث را ابن قتيبه در غريب الحديث آورده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز همان 19 / 130 ، غريب الحديث ابن جوزى 1 / 449 ، النهاية 2 / 325 و الحاوى 2 / 85

غيبت نعمانى / 214 از ابو وائل نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به امام‌حسين ( عليه السلام ) نگريست و فرمود : اين پسرم سيد و آقاست ، هم‌چنان‌كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) او را ناميد ، و خداوند از نسل او مردى را خواهد آورد كه به نام پيامبرتان است و در خلقت و اخلاق شبيه اوست .

--------------------------- 291 ---------------------------

او به هنگام غفلت مردم ، مردن حق و آشكار شدن جور قيام مي‌كند . به خدا سوگند اگر قيام نكند گردنش زده مي‌شود . با خروج او اهل آسمان و ساكنان آن مسرور مي‌شوند . او مردى است كه پيشاني‌اش بلند است و بيني‌اش برجستگى دارد ، . . . بين دو ران او فاصله است ، در ران راست او خالى وجود دارد و دندان‌هايش از يكديگر فاصله دارند . او زمين را از عدالت پر مي‌كند ، همان سان كه از ستم و بيداد آكنده شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به غيبت شيخ طوسى / 115 ، العمدة / 434 از الجمع بين الصحاح ، الطرائف 1 / 177 از همان كتاب ، الملاحم و الفتن / 144 و اثبات الهداة 3 / 505

نگارنده : اين صفت از طريق اهل‌بيت ( عليهم السلام ) نرسيده است ، و اين روايت كه از حضرت امير ( عليه السلام ) منقول است ، به راويانى غير شيعى منتهى مي‌شود . ما در بيان اوصافى كه از معصومين ( عليهم السلام ) نرسيده ، مي‌بايستى احتياط كنيم ، زيرا ممكن است آن را براى انطباق بر شخصى كه ادّعاى مهدويت كرده است ، جعل كرده باشند . البته در كمال الدين 2 / 653 از امام باقر ( عليه السلام ) وارد شده است : « ران‌هاى او عريض است » ، ولى عريض كه به معناى درشتى است ، چيزى غير از فاصله‌دار بودن آنهاست و به شخصى كه دچار آن باشد افحج گويند . اين حالت حاكى از خللى در ران‌هاست كه در راه رفتن و ركوع و سجود تأثير مي‌گذارد .

درباره‌ى عمر گفته‌اند كه وى افحج بوده است . طبرى در تفسير خود 2 / 794 مي‌نويسد : « عمر نماز مي‌خواند و دو نفر يهودى پشت سر او بودند . هنگامى كه وى مي‌خواست ركوع كند ، به طور طبيعى قادر به انجام آن نبود . يكى از آن دو به ديگرى گفت : اين همان است ؟ وقتى عمر از نماز فارغ شد گفت : سخن شما را شنيدم . آن دو گفتند : ما در كتاب خود خوانده‌ايم كه مردى آهنين خواهد آمد كه قدرت بر زنده كردن مردگان را - كه حزقيل به اذن خدا داشت - به او مي‌دهند . »

حال اين حالت فاصله‌دار بودن يا همان فحج است ( 2 ) ( 2 ) . الفائق 1 / 200

كه گذشت و يا چيزى شبيه به آن . ( 3 ) ( 3 ) . لسان العرب 11 / 317

از آنجا كه اين حالت عيب به حساب مي‌آيد ، در معصوم ( عليه السلام ) نخواهد بود .

--------------------------- 292 ---------------------------

برخى اوصاف معنوى امام ( عليه السلام )

1 . رأى را تابع قرآن قرار مي‌دهد ،

آن هنگام كه قرآن را تابع رأى خود قرار مي‌دهند

نهج‌البلاغة عبده 2 / 21 و 4 / 36 : « او خواهش نفسانى را به هدايت بازمي‌گرداند ، و آن هنگامى است كه مردم هدايت را تابع هوى ساخته‌اند ، و رأى [ آنان ] را پيرو قرآن خواهد كرد ، و اين زمانى است كه قرآن را تابع رأى [ خود ] كرده‌اند . تا آنكه آتش جنگ ميان شما افروخته شود ، دندان‌هايش را بنماياند ، پستانهايش پر از شير است ، مكيدن آن شيرين است ،

اما پايان آن تلخ و زهرآگين .

آگاه باشيد فردا - كه آنچه را نمي‌شناسيد با خود خواهد آورد - فرمانروايى كه از اين طايفه [ امويان ] نيست ، عاملان حكومت را به جرم كردار زشتشان دستگير كند . زمين گنجينه‌هاى خود را برايش بيرون آورد و كليدهاى خويش را تسليم او سازد .

پس او روش عادلانه را به شما بنمايد و كتاب و سنّت را كه مرده‌اند زنده گرداند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ينابيع المودة / 437 و غرر الحكم / 363

نهج‌البلاغة صبحى صالح / 208 : « براى پيمودن راه‌هاى ضلالت ، و واگذاردن راههاى هدايت به چپ و راست رفتند . پس بدانچه خواهد بود و انتظار آن مي‌رود ، شتاب نياريد ! و آن را كه فردا خواهد آورد ، دير نشماريد . چه بسيار كسانى كه به چيزى شتاب دارند كه اگر بدان دست يابند ، آرزو كنند بدان نرسيده بودند ، و چه نزديك است امروز ، به فردايى كه سپيده‌ى آن خواهد دميد .

اى مردم وقت آن است كه هر وعده‌اى رخ نمايد ، و آنچه نمي‌شناسيد نزديك است جلوه كند .

هر كه از ما [ اهل‌بيت ] بدان رسد ، با چراغى روشن در آن راه رود ، و بر جاى پاى صالحان گام نهد تا بند از گردنى بگشايد ، بنده‌اى را آزاد نمايد ، جمع [ گمراهان ] را پراكنده گرداند ،

و پريشانى [ مؤمنان ] را به اتّفاق مبدّل سازد .

او از مردم پنهان است ، اثر شناس اثر او را نمي‌بيند ، هر چند پياپى نگاه كند . سپس در آن [ نبردها ] مردمى چنان خود را آماده كنند ، كه آهنگر تيغه‌ى شمشير را تيز مي‌كند ،

--------------------------- 293 ---------------------------

ديده‌هايشان به تنزيل قرآن روشن مي‌شود و در گوش‌هايشان تفسير آن خواهد افتاد ، و شامگاه و بامداد جام‌هاى حكمت نوشانده شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز بحار الانوار 51 / 116

2 . معدنى اصيل و شخصيتى رباني

غيبت نعمانى / 212 از امام‌حسين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « شخصى نزد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آمد و گفت : به ما در مورد مهديتان خبر دهيد . امام ( عليه السلام ) فرمودند : هنگامى كه بسيارى از ميان روند [ و قرون زيادى بگذرد ] ، مؤمنان كم شوند ، و ياوران دين از بين روند ، پس آن زمان است ، آن زمان است .

او گفت : يا اميرالمؤمنين ! او از كدام دودمان است ؟ فرمودند : از بنى هاشم ، قلّه‌ى عرب و درياى سرازير آنها چون بر آن وارد شوند ، پناهگاه آنان هنگامى كه مورد هجوم قرار گيرند و معدن زلال آن چون كدر شود .

هنگامى كه مرگ آزمند شود ، او نهراسد ، و چون نزديك شود ، ضعف و سستى از خود نشان ندهد ، و هنگامى كه پهلوانان درگير شوند ، به عقب نرود .

آستين همت بالا زده ، قهار ، ظفرمند ، شير بيشه ، درو كننده [ ى ظالمان ] ، مرد افكن ، شجاع ، شمشيرى از شمشيرهاى خدا ، بزرگ و سخى است . در اوج شرافت و آقايى رشد كرده و مجد استوار او در گرامي‌ترين ريشه‌هاست . پس چيزى - كه به سوى فتنه‌ها بَرد و چون سخن گويد بدترين گوينده است و هنگامى كه سكوت كند خباثت و فساد را در [ درون ] خود دارد - تو را از او باز ندارد .

آنگاه امام ( عليه السلام ) دوباره به وصف امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پرداخته فرمودند : وسيع‌ترين پناهگاه شماست ، بيشترين دانش را دارد و از همه‌ى شما به رحِم بيشتر مي‌رسد .

خدايا ! برانگيختن او را رهايى از غم و اندوه قرار ده و به او پراكندگى امت را به اتّفاق

مبدّل ساز .

پس اگر خداوند براى تو خير خواست ، عزم خود را استوار كن ، و اگر به [ ديدار ] او توفيق

--------------------------- 294 ---------------------------

يافتى از او روى مگردان ، و چون به سويش رهنمون شدي ، از او مگذر ، آه - و با دست به سينه‌شان اشاره كردند كه چقدر مشتاق ديدار او هستند - . »

3 . سپر حكمت را در بر دارد و آن را با تمام آداب فرا گرفته است

نهج‌البلاغة صبحى صالح / 263 خطبه‌ى 182 : « او سپر حكمت را در بر دارد و آن را با تمام آداب - كه روى آوردن بدان و شناخت آن و تنها بدان همت گماردن باشد - فراگرفته است . حكمت گمشده‌ى اوست كه به دنبال آن مي‌باشد ، و حاجتى است كه آن را مي‌جويد . ( 1 ) ( 1 ) . اين عبارت استعاره‌ى مرشّحه است كه در آن وصف موافق مستعار منه را مي‌آورند ، نه مجرّده كه وصف مستعار له را ذكر مي‌كنند ، و طلب و جستارى كه در اين فرموده آمده وصف گمشده و حاجت است ، نه وصف مربوط به امام مهدي ( عليه السلام ) ، و مقصود از عبارت فرط شوق و محبّت نسبت به حكمت است ، ر . ك به منهاج البراعة اثر شارح نهج‌البلاغة ملا حبيب الله هاشمى خوئي ( رحمه الله ) 10 / 354 . م

چون اسلام غريب و مانند شترى شود كه [ از فرط خستگى ] دم خود را به حركت در آورد و گردنش را به زمين بچسباند ، او نيز غريب خواهد شد . او باقى مانده‌اى از حجت‌هاى باقى مانده‌ى خدا و جانشينى از جانشينان انبياست . »

ابن ابى الحديد در شرح خود 10 / 95 مي‌نويسد : « هر گروهى اين سخن را بر حسب اعتقاد خود تفسير مي‌كند . شيعيان بر اين پندارند كه مقصود از آن مهدى منتظرِ نزد آنهاست . صوفيه گمان مي‌كنند كه مقصود ولى خدا در زمين است . بنابر اعتقاد صوفيان دنيا از ابدال كه چهل نفرند ، و اوتاد كه هفت نفرند ، و قطب كه يك نفر است ، خالى نخواهد شد . اگر قطب بميرد ، يكى از اوتاد جانشين او خواهد شد ، و يكى از ابدال به جاى او در اوتاد قرار مي‌گيرد و يكى از اولياء كه برگزيده‌ى خداست ، به جاى او در ميان ابدال قرار خواهد گرفت .

اما ما خود بر اين باوريم كه خداوند تعالى امت را از جماعتى از مؤمنين آگاه به عدالت و توحيد - كه اجماع علماء به اعتبار وجود سخن آنها حجّت است ، اما از آنجا كه آنها را نمي‌توانيم بشناسيم اجماع همه را حجت مي‌دانيم - خالى نخواهد گذاشت .

اصحاب ما مي‌گويند : كلام اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به اين دسته از عالمان به اين اعتبار كه آنان گروه و جماعتى هستند نظر ندارد ، بلكه به وصف يك يك آنان اشاره دارد .

--------------------------- 295 ---------------------------

اما فلاسفه مي‌پندارند كه مقصود آن حضرت عارف است ، آنها در عرفان و اوصاف اهل آن سخنانى دارند كه كسى كه با اقوال آنها مأنوس باشد ، از آن آگاه است .

اما در نظر من بعيد نيست كه منظور قائم آل محمد ( عليه السلام ) در آخرالزمان باشد ، آن هنگامى كه خدا او را مي‌آفريند . اگر چه الآن موجود نيست ، زيرا دليلى بر وجود او نداريم ( ! ) تمامى فرق مسلمانان اتفاق نظر دارند كه دنيا و تكليف تنها با اوست كه به پايان مي‌رسد .

اينكه امام ( عليه السلام ) فرمودند : سپر حكمت را در بر دارد ، بدان معناست كه نفس را از هواهاى آن و محسوسات جدا ساخته است ، چرا كه با اين كار مي‌توان در مقابل تيرهاى هوى و هوس آن را نگاهداشت ، همان طورى كه سپر شخص را از اصابت تيرها نگاه مي‌دارد . »

4 . او قرآن را به اجرا مي‌گذارد و همان گونه كه نازل شد ، به مردم مي‌آموزد

كافى 8 / 396 نقل مي‌كند : « مردى خدمت امام باقر ( عليه السلام ) آمد و گفت : شما اهل‌بيت رحمت هستيد و خداوند شما را بدان اختصاص داده است . امام ( عليه السلام ) فرمودند : ما اينچنين هستيم والحمد لله ، ما هيچ كس را در گمراهى داخل و از هدايت خارج نمي‌كنيم . دنيا سپرى نمي‌شود تا آنكه خداى عزوجل مردى از ما اهل‌بيت را برانگيزد كه به كتاب خدا عمل مي‌كند و هيچ منكرى را در ميان شما نمي‌بيند ، مگر آنكه از آن جلوگيرى مي‌كند . »

ارشاد / 365 از جابر از امام باقر ( عليه السلام ) : « هنگامى كه قائم آل محمد ( عليه السلام ) قيام كند ، خيمه‌هايى را برپا خواهد داشت كه در آن قرآن را همان گونه كه خداوند عزوجل نازل فرموده است ، تعليم خواهد نمود . و بر كسى كه امروز آن را از حفظ دارد چه سخت خواهد بود ، زيرا با تدوين [ كنونى ] مخالفت خواهد داشت . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 556

بصائر الدرجات / 193 از سالم بن ابى سلمه روايت مي‌كند : « شخصى در حضور

امام صادق ( عليه السلام ) قسمتى از قرآن را كه مردم اينچنين نمي‌خواندند ، قرائت كرد ، امام ( عليه السلام )

به او فرمود : بس است بس است ، دست از اين قرائت بردار ، تا زمانى كه قائم قيام كند همانند مردم بخوان . [ اما ] او چون قيام كند ، كتاب خدا را آنچنان كه هست ، و مصحفى را

--------------------------- 296 ---------------------------

كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نوشته بودند خواهد آورد .

حضرت امير ( عليه السلام ) هنگامى كه از كتابت آن فارغ شد ، آن را نزد مردم آورده فرمودند : اين كتاب خداست ، همانطور كه بر حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) نازل كرد و من آن را در ميان دو لوح گرد آورده‌ام ، ليكن آنها گفتند : مصحفى كه همه‌ى قرآن در آن است نزد ماست ، به آنچه تو آورده‌اى هيچ نيازى نداريم !

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) هم فرمودند : بدانيد ، به خدا سوگند پس از اين روز هرگز آن را نخواهيد ديد . تنها چيزى كه بر عهده‌ى من بود آن بود كه چون قرآن را جمع آورى كردم ، شما را از آن بياگاهانم تا آن را بخوانيد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كافى 2 / 633 و اثبات الهداة 3 / 449

غيبت نعمانى / 317 از حبه‌ى عرنى نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : گويا مي‌بينم شيعيان ما در مسجد كوفه خيمه‌ها برپا كرده‌اند و قرآن را بدان گونه كه نازل شده است ، تعليم مي‌دهند . بدانيد كه چون قائم ما قيام كند ، آن مسجد را در هم خواهد شكست و قبله‌ى آن را راست خواهد نمود . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز بحار الانوار 52 / 364

كافى 8 / 287 از عاصم بن حميد : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ ( 3 ) ( 3 ) . هود / 111

، و به حقيقت ما به موسى كتاب [ آسمانى ] داديم ، پس در مورد آن اختلاف شد ، فرمودند : آنان [ قوم موسى ] همان گونه كه اين امت درباره‌ى قرآن دچار اختلاف شدند ، اختلاف كردند .

در مورد كتابى كه قائم مي‌آورد نيز اختلاف خواهند كرد ، و چنان خواهد شد كه مردمان بسيارى آن را انكار خواهند نمود ، پس ايشان آنان را جلو مي‌آورد و گردن‌هايشان را مي‌زند . »

نگارنده : مقصود آن است كه نسخه‌ى حضرت امير ( عليه السلام ) از قرآن - كه امامان ( عليهم السلام ) از يكديگر ارث مي‌بردند ، و در ترتيب آيات با اين قرآن تفاوت دارد - را تعليم آنها خواهند نمود .

احتجاج 1 / 155 از ابوذر روايت مي‌كند : « هنگامى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از دنيا رفتند ، حضرت علي ( عليه السلام ) قرآن را جمع كردند و نزد مهاجر و انصار آورده بر آنان عرضه داشتند ، و اين بر اساس

--------------------------- 297 ---------------------------

وصيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بود . . . هنگامى كه عمر به خلافت رسيد از آن حضرت خواست تا آن قرآن را بياورد و گفت : يا ابا الحسن ! خوب است قرآنى را كه نزد ابوبكر آوردى بياورى تا بر آن

گرد آييم .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : هيهات ، راهى بدان نيست ، من آن را نزد ابوبكر آوردم تا حجت بر شما تمام شود و روز قيامت نگوييد كه ما از اين غافل بوديم ، يا نگوييد : تو آن را براى ما نياوردي . قرآنى كه نزد من است را تنها مطهّران و اوصياى پس از من لمس خواهند نمود .

پس عمر گفت : آيا آشكار شدن آن زمانى مشخّص دارد ؟ امام ( عليه السلام ) فرمودند : آري ، چون قائم از فرزندان من قيام كند ، آن را اظهار مي‌كند و مردمان را بر آن واخواهد داشت ، پس سنّت بر اساس آن جريان خواهد يافت . »

5 . آواره ، رانده ، تنها ، يگانه و به دور از خانواده !

غيبت نعمانى / 178 از عبد الاعلى بن حصين ثعلبى از پدرش نقل مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) را در حج يا عمره ديدم و خدمت ايشان عرض كردم : سنّ من بالا رفته است و استخوانم سست شده ، نمي‌دانم پس از اين شرفياب ديدار شما خواهم شد يا نه ، پس با من عهدى كنيد و خبر دهيد كه فرج چه زمانى است ؟ امام ( عليه السلام ) فرمودند : آن آواره ، رانده ، تنها ، يگانه و به دور از خانواده ، كه پدرش را كشته‌اند ولى خونخواهى نكرده است ، و كنيه‌ى عمويش را دارد ، صاحب پرچم‌هاست و همنام پيامبرى است .

گفتم : دوباره بفرماييد ، پس پوست يا كاغذى را خواستند و براى من در آن نوشتند . »

در روايتى ديگر : « فرمودند : آيا به خاطر سپردى يا اينكه برايت بنويسم ؟ گفتم : اگر بنويسيد ، ايشان پوست يا كاغذى خواستند و براى من در آن نوشتند و به من دادند .

عبد الاعلى گويد : حصين پدرم آن را به ما نشان داد و براى ما خواند و گفت : اين نوشته‌ى امام باقر ( عليه السلام ) است . »

همان / 179 از امام باقر ( عليه السلام ) : « صاحب اين امر ، رانده و آواره است ، پدرش را كشته‌اند ولى خونخواهى نكرده است ، او هم كنيه‌ى عمويش و جداى از خانواده‌اش است ، و همنام

--------------------------- 298 ---------------------------

پيامبرى است . »

كمال الدين 1 / 303 از اصبغ بن نباته نقل مي‌كند كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : « صاحب اين امر ، آواره ، رانده ، تنها و يگانه است . »

6 . او بيرق و مواريث پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و ديگر انبياء ( عليهم السلام ) را به همراه دارد

غيبت نعمانى / 315 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم از گردنه‌ى ذى طوى در ميان كسانى كه به تعداد اهل بدر سيصد و سيزده مردند فرود مي‌آيد ، به حجر الاسود تكيه مي‌كند و پرچم غالب را به اهتزاز در مي‌آورد . على بن ابى حمزه مي‌گويد : من اين روايت را براى

امام كاظم ( عليه السلام ) گفتم و ايشان فرمودند : صفحه‌اى گسترده . »

علامه‌ى مجلسى در بحار 52 / 370 پس از نقل اين حديث مي‌فرمايد : « معناى اين جمله‌ى اخير آن است كه اين مطلب در صفحه‌اى گسترده است ، يا اينكه [ امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ] با خود صفحه‌اى گسترده و منشور دارد ، يا اينكه پرچم او صفحه‌اى گسترده است . »

غيبت نعمانى / 307 از ابو بصير : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : هنگامى كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به مصاف اهل بصره رفتند ، پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را گستردند ، پس گام‌هاى دشمنان به لرزه افتاد و هنوز عصر نشده بود كه گفتند : اى پسر ابو طالب ! امان مي‌خواهيم .

در اين هنگام اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : اسيران را نكشيد و كار مجروحان را يكسره نكنيد ، و كسى را كه پا به فرار گذاشته دنبال نكنيد . هر كس سلاح خود را بيندازد و هر آنكه درِ خانه‌اش را ببندد ايمن است .

هنگامى كه نبرد صفين فرا رسيد ، از ايشان خواستند پرچم را باز كند ، اما حضرت ابا كردند . آنان امام حسن و امام‌حسين ( عليهما السلام ) و عمار را واسطه قرار دادند ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام )

به امام حسن ( عليه السلام ) فرمودند : پسرم ! اين قوم زمانى [ مهلت ] دارند و بدان مي‌رسند ، و اين پرچم را پس از من تنها قائم ( عليه السلام ) است كه باز خواهد نمود . »

--------------------------- 299 ---------------------------

7 . مواريث پيامبران ( عليهم السلام )

ارشاد / 274 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « دانش ما باقي ، مكتوب ،

به صورت كوفتن در قلوب و گوش‌هاست . نزد ما جفر احمر ، جفر ابيض ، مصحف فاطمه ( عليها السلام ) و جامعه - كه در آن هر چيزى مردمان بدان نياز دارند - هست .

از ايشان درباره‌ى تفسير اين كلام پرسش شد و فرمودند : باقى دانش نسبت به آن چيزهايى است كه رخ خواهد داد ، مكتوب دانش به گذشته است ، كوفتن در قلب‌ها الهام ، و در گوش‌ها سخن فرشتگان است ، ما گفتار آنها را مي‌شنويم ، ولى خودشان را نمي‌بينيم .

جفر احمر ظرفى است كه در آن سلاح رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، و آن را كسى بيرون نمي‌آورد تا قائم ما اهل‌بيت قيام كند .

جفر ابيض ظرفى است كه در آن تورات موسي ، انجيل عيسي ، زبور داود و كتاب‌هاى نخستين خداست .

در مصحف فاطمه ( عليها السلام ) هم حوادث آينده و اسامى تمام حاكمان تا روز قيامت است .

و اما جامعه كتابى است كه طول آن هفتاد ذراع است ، و رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آن را املاء مي‌كردند و على بن ابى طالب ( عليه السلام ) مي‌نوشتند . به خدا سوگند هر آن چيزى كه تا روز قيامت مردمان بدان احتياج دارند ، حتى ديه‌ى خراش و [ حدّ ] يك تازيانه و نيم تازيانه در آن هست .

بصائر الدرجات / 188 از ابو بصير : « خدمت امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) عرض كردم : فدايت شوم ، مي‌خواهم بر سينه‌ى شما دست بكشم ، ايشان فرمودند : همين كار را بكن ، من هم دست خود را بر سينه‌ى و شانه‌ى آن حضرت كشيدم .

فرمودند : اى ابا محمد ! علت اين كار چه بود ؟ عرضه داشتم : فدايت شوم ، از پدرت شنيدم كه فرمودند : قائم سينه‌اى گشاده و شانه‌هايى درشت كه بين آن دو عريض است دارد .

امام ( عليه السلام ) فرمود : اى ابا محمد ! پدرم زره رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را در بر نمود و بر زمين كشيده مي‌شد . من نيز آن را پوشيدم و تا حدّى اندازه بود ، اما چون قائم آن را بپوشد ، به مانند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) كه پايين آن را بالا مي‌كشيدند و با دو حلقه ، وسط آن را بالا مي‌آوردند [ يعنى مقدارى برايشان كوچك بود ] خواهد بود . صاحب اين امر [ در ظاهر ] از چهل سال

--------------------------- 300 ---------------------------

تجاوز نمي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الخرائج و الحرائج 2 / 691

اثبات الوصية / 223 مي‌نويسد : « حسن بن على راوى به امام صادق ( عليه السلام ) گفت : شما صاحب الامر هستيد ؟ ايشان فرمودند : من زره پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را پوشيدم ، ولى كشيده مي‌شد ،

و نيز هنگام سوار شدن بر مركب پاى مرا مي‌گيرد ، اما صاحب شما زره را در بر مي‌كند و اندازه‌اش خواهد بود و هنگام سوار شدن پايش را نمي‌گيرد .

آنگاه فرمودند : چگونه چنين باشد [ و من او باشم ] و حال آنكه آن پسرى كه مادر بزرگش او را بزرگ مي‌كند به دنيا نيامده است . »

بصائر الدرجات / 184 و ارشاد / 275 از عبد الاعلى بن اعين روايت مي‌كنند : « شنيدم

امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : سلاح رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نزد من است و كسى نمي‌تواند در آن با من نزاع كند . سپس فرمودند : از آن سلاح محافظت مي‌شود . اگر نزد بدترين خلق خدا قرار گيرد ، بهترين آنان خواهد بود .

و افزودند : اين امر [ امامت ] به كسى مي‌رسد كه بر او دهان كجى مي‌كنند . هنگامى كه اراده‌ى خدا تعلّق گيرد ، او خروج مي‌كند . پس مردم مي‌گويند : اين همان نبود ! و خداوند به خاطر او ، دست خود را بر سر رعيت خود قرار مي‌دهد . »

يعنى كسى كه امام ( عليه السلام ) را پيش از خروج مي‌بيند ، گمان مي‌كند مؤمنى عادى است و حتى ممكن است ايشان را به سخره گرفته دهان كجى كند ، اما چون حضرت خروج مي‌كنند و آن شخص مشاهده مي‌كند كه خداوند ايشان را به چه قدرتى مخصوص گردانيده مي‌گويد : اين همان نيست كه من ديدم ، و خداوند هيبت او را در قلوب مردم قرار مي‌دهد .

كافى 1 / 284 از همو نقل مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : كسى كه [ به دروغ ] ادّعاى امامت كند ، چگونه او را پاسخ مي‌دهند ؟ ايشان فرمودند : از او درباره‌ى حلال و حرام مي‌پرسند .

آنگاه افزودند : سه حجت و دليل است كه در هر كسى جمع شوند او صاحب اين امر است ؛ آنكه نزديك‌ترين مردم نسبت به امام پيش از خود است ، سلاح نزد اوست و وصيت

--------------------------- 301 ---------------------------

به او آشكار و مشهور باشد ، چنان كه اگر وارد شهر [ او ] شوى و از مردم عادى و كودكان بپرسى كه فلان امام به چه كسى وصيت كرد ، بگويند : به فلان بن فلان . »

غيبت نعمانى / 243 از يعقوب بن شعيب نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) به من فرمودند :

آيا جامه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را به تو نشان ندهم ؟ گفتم : آري ، پس جامه‌دانى را خواستند و آن را گشودند و جامه‌اى از كرباس را بيرون آوردند ، در آستين چپ آن مقدارى خون بود .

ايشان فرمودند : اين جامه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است كه روزى كه دندان‌هاى رباعيه‌ى ايشان را زدند و شكستند ، برتن داشتند ، و قائم همين جامه را بر تن دارد و قيام مي‌كند .

پس من آن خون را بوسيدم و بر پيشاني‌ام نهادم . سپس حضرت آن را پيچيدند و بردند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 542

بصائر الدرجات / 162 از عبد الملك بن اعين : « امام باقر ( عليه السلام ) بعضى از نوشته‌هاى حضرت امير ( عليه السلام ) را به من نشان دادند و فرمودند : ايشان براى چه اينها را نوشتند ؟ عرضه داشتم : واضح است ، فرمود : بگو ، گفتم : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌دانستند قائم روزى قيام مي‌كند ، از اين رو خواستند تا به آنچه در اين نوشته‌هاست عمل كنند ، امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند :

درست گفتي . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 520

غيبت نعمانى / 238 از عبدالله بن سنان : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : عصاى موسى چوب درخت آس و از كاشته‌هاى بهشت بود . هنگامى كه موسى به جانب مدين رهسپار شد جبرئيل آن را برايش آورد . اين عصا و تابوت آدم در درياچه‌ى طبريه هستند ، هرگز نمي‌پوسند و تغيير نمي‌كنند تا آنكه قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به هنگام قيام آنها را بيرون آورد . »

بصائر الدرجات / 183 از محمد بن فيض از امام باقر ( عليه السلام ) : « عصاى موسى از آنِ آدم بود كه به شعيب رسيد و پس از شعيب نصيب موسى شد . آن عصا نزد ماست و من اخيراً آن را مشاهده كرده‌ام ، همانند روزى كه آن را از درخت جدا ساختند سبز است ، و هنگامى كه آن را به نطق درآورند سخن مي‌گويد . آن عصا براى قائم ما كنار گذاشته شده است ، تا با آن همان كارى را انجام دهد كه موسى بن عمران انجام مي‌داد . آن عصا مي‌هراساند و مي‌بلعد .

--------------------------- 302 ---------------------------

در ادامه فرمودند : زمانى كه خدا خواست رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) را قبض روح كند ، علم ، سلاح و هر آنچه بود را براى حضرت امير ( عليه السلام ) به ارث گذارد ، بعداً به امام حسن و امام‌حسين ( عليهما السلام ) منتقل شد . هنگام شهادت امام‌حسين ( عليه السلام ) به وديعه در دست ام سلمه بود ، و از او

گرفته شد . من گفتم : سپس به امام على بن الحسين ( عليهما السلام ) و بعد از ايشان به پدرتان و سپس به شما رسيد ؟ فرمودند : بله . »

كافى 1 / 231 مشابه اين حديث را نقل مي‌كند و در آن چنين آمده است : « آن عصا هر كجا رو آورد ، شعبده‌هاى ساحران را مي‌بلعد ، لبانش را باز مي‌كند كه يكى در زمين است

و ديگرى به سقف مي‌رسد و فاصله‌ى آن دو چهل ذراع است ، و همه‌ى شعبده‌هايشان را با

زبانش مي‌بلعد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به كمال الدين 2 / 673 و اثبات الهداة 3 / 439 و 558

8 . او پيمانى از جانب رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دارد

بحار الانوار 52 / 305 از كتاب سيد على بن عبد الحميد نيلى از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه لشكر سفيانى به زمين فرو رود . . . و قائم ( عليه السلام ) در آن روز در مكه و كنار كعبه - در حالى كه بدان پناه آورده - است و مي‌فرمايد : من ولى خدايم . . .

پس بين ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . او پيمانى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) - كه پدران او دست به دست آن را به او رسانده‌اند - با خود به همراه دارد .

اگر چيزى از آن بر مردم مشتبه شود ، نداى آسمانى كه به نام او و پدرش خواهد بود ، بر ايشان مشتبه نخواهد شد . »

9 . امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ساقى امت در محشر

مائة منقبة / 24 از عبدالله‌بن‌عمر روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به حضرت امير ( عليه السلام ) فرمودند : « يا علي ! من هشدار دهنده‌ى امتم و تو هدايتگر آن ، حسن پيشوا و حسين كسى است كه آنان را سوق مي‌دهد ، على بن الحسين گرد آورنده‌ى آن و محمد بن على عارف آن ، جعفر

--------------------------- 303 ---------------------------

بن محمد كاتب و موسى بن جعفر شمارنده‌ى آن ، على بن موسى آگاهى بخش ، رهايى بخش ، طرد كننده‌ى دشمنان و نزديك كننده‌ى مؤمنان ، محمد بن على پيشوا و سوق دهنده‌ى آن ، على بن محمد پوشاننده و عالم آن ، حسن بن على منادى و بخشنده‌ى آن و قائمِ خلف ساقى و سوگند دهنده‌ى آن هستند ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حجر / 75

، به يقين در اين براى هوشياران عبرتهاست . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز مناقب ابن شهر آشوب 1 / 292 ، اثبات الهداة 1 / 721 و بحار الانوار 36 / 270

نگارنده : از عبدالله‌بن‌عمر عجيب است كه چنين روايتى را نقل كند .

10 . راه راست

تأويل الآيات 1 / 323 از امام كاظم ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « از پدرم درباره‌ى سخن خداى عزوجل : فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِي وَمَنِ اهْتَدَي ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى طه / 135

، خواهيد دانست كه ياران راه راست كيانند ، و چه كسى رهيافته است ، سؤال كردم و ايشان فرمودند : راه راست قائم ( عليه السلام ) است ،

و رهيافته كسى است كه به اطاعت از او راه‌يافته است . نظير اين در كتاب خداى عزوجل اين آيه است : وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَي ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى طه / 82

، و به يقين من آمرزنده‌ى

كسى هستم كه توبه كند و ايمان بياورد و كار شايسته نمايد و به راه راست رهسپار شود ؛ [ يعنى ] به ولايت ما رهسپار شود . » ( 5 ) ( 5 ) . و نيز بحار الانوار 24 / 150

11 . صاحب ليلة القدر

تفسير قمى 2 / 431 : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ، ( 6 ) ( 6 ) . سوره‌ى قدر / 1

ما [ قرآن را ] در شب قدر نازل كرديم ؛ فرمود : قرآن در بيت معمور در ليلة القدر يكباره و كامل فرود آمد ، و در مدت بيست و سه سال بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نازل شد .

--------------------------- 304 ---------------------------

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى قدر / 2

و تو چه مي‌دانى شب قدر چيست ؛ معناى ليلة القدر آن است كه خداوند اجل‌ها ، روزي‌ها ، و هر امرى كه رخ مي‌دهد - از مرگ ، زندگي ، فراواني ، قحطي ، خير و شرّ - را مقدّر مي‌نمايد ، همان گونه كه مي‌فرمايد : فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى دخان / 4

در آن [ شب ] هر كارى [ به نحوى ] استوار فيصله مي‌يابد ؛ كه تا يك سال است .

تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى قدر / 4

در آن [ شب ] فرشتگان ، با روح ، به فرمان پروردگارشان ، براى هر كارى [ كه مقرّر شده است ] فرود آيند ؛ فرشتگان و روح القدس بر امام زمان فرود مي‌آيند و هر آنچه را كه نوشته‌اند به او مي‌سپارند . »

همان 2 / 290 از امام باقر ، امام صادق و امام كاظم ( عليهم السلام ) روايت مي‌كند : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ، ما آن را نازل كرديم ؛ مقصود قرآن است .

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى دخان / 3

در شبى فرخنده ، [ زيرا ] كه ما هشدار دهنده بوديم ؛ و آن شب قدر است كه خداوند قرآن را يكباره و كامل به بيت معمور فرو مي‌فرستد . آنگاه از آنجا در طول بيست و سه سال بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نازل مي‌گردد .

فِيهَا يُفْرَقُ ، در آن [ شب ] فيصله مي‌يابد ؛ در شب قدر .

كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ، هر كارى [ به نحوى ] استوار ؛ يعنى خداوند هر امر حق يا باطلى را مقدّر مي‌كند ، و نيز آنچه در آن سال خواهد بود ، و براى او در آن بداء و مشيت است ، هر آنچه از آجال ، ارزاق ، بلايا ، تغيرات و مرض‌ها را كه بخواهد مقدّم مي‌دارد و هر آنچه را بخواهد به تأخير مي‌اندازد ، آن قدر كه بخواهد در آنها مي‌افزايد و مي‌كاهد ، و رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آن را به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) القاء مي‌كنند ، و آن حضرت آن را به ائمه ( عليهم السلام ) تا آنكه به

صاحب الزمان ( عليه السلام ) منتهى شود ، و براى او در آن بداء ، مشيت ، تقديم و تأخير شرط مي‌شود . » ( 5 ) ( 5 ) . و نيز المحجة / 202 ، بحار الانوار 97 / 12 و مجمع البيان به طور مختصر 5 / 61 ، ايشان مي‌نويسد : اين مطلب از ابن عباس ، قتاده و ابن زيد روايت شده ، و همان است كه از امام باقر و امام صادق ( عليهما السلام ) نقل شده است .

--------------------------- 305 ---------------------------

12 . بقيت الله در زمين

كافى 1 / 411 از عمر بن زاهر روايت مي‌كند : « شخصى از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى قائم پرسيد كه آيا به او با عنوان اميرالمؤمنين سلام مي‌شود ؟ حضرت فرمودند : نه ، اين نامى است كه خداوند اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را بدان نام نهاد ، هيچ كسى پيش و پس از ايشان بدان ناميده نشده و نمي‌شود ، مگر آنكه كافر باشد .

گفتم : فدايت شوم ، پس چگونه به ايشان سلام كنيم ؟ فرمودند : السلام عليك يا بقيةالله ، آنگاه تلاوت كردند : بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى هود / 86

اگر ايمان آورده‌ايد ، آنچه خدا باقى مي‌گذارد برايتان بهتر است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز تفسير فرات / 63 و تأويل الآيات 1 / 186

احتجاج 1 / 240 روايت مي‌كند : « زنديقى حضور اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) رسيد و گفت : اگر اختلافات و تناقض‌ها در قرآن نبود ، به دينتان در مي‌آمدم ! حضرت در قسمتى از پاسخ سخن از امامان كه صاحبان امر هستند ، به ميان آوردند .

او پرسيد : اين امر چيست ؟ ايشان فرمودند : امرى است كه فرشتگان آن را فرود مي‌آورند ، در آن شبى كه هر كارى [ به نحوى ] استوار فيصله مي‌يابد ، از خلق ، رزق ، اجل ، عمل ، عمر ، زندگي ، مرگ ، دانش غيب آسمان‌ها و زمين و معجزاتى كه تنها خدا ، برگزيدگان و سفيران ميان او و خلق شايسته‌ى آنند . آنان وجه خدايند كه فرمود : فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ الله ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى بقره / 115

پس به هر سو رو كنيد ، آنجا وجه خداست .

آنان بقيةالله هستند - مقصود ايشان مهدى است - . او به هنگام سپرى شدن اين مهلت مي‌آيد و زمين را همان گونه كه از ستم و بيداد آكنده شده است ، از داد و عدل مملو مي‌سازد . »

--------------------------- 306 ---------------------------

13 . ستاره‌ى درخشان و نور الهى در آيه‌ى شريفه

المحكم و المتشابه / 112 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در مورد اقسام نور روايت مي‌كند : « نور قرآن است ، نامى از نام‌هاى خداى تعالى است ، نور نورانيت ، نور ماه و پرتو مؤمن كه در اثر پيروى [ از حق ، جامه‌ى ] آن را در روز قيامت مي‌پوشد .

نور در مواضعى از تورات و انجيل و قرآن حجت خدا بر بندگان است ، كه همان معصوم باشد . . .

خداوند مي‌فرمايد : . . . وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 157

و نورى را كه با او

نازل شده است پيروى كردند ، آنان همان رستگارانند ؛ نور در اينجا قرآن است ، و مانند آن سوره‌ى تغابن است كه مي‌فرمايد : فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى تغابن / 8

پس به خدا و پيامبر او و آن نورى كه ما فروفرستاديم ايمان آوريد ؛ خداى سبحان در اينجا قرآن و همه‌ى اوصياء معصوم را - كه حاملان ، نگاهبانان و بيان كنندگان كتاب خداى تعالى هستند و آنان را در قرآن چنين وصف نموده : وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى آل عمران / 7

تأويلش را جز خدا و راسخان در علم كسى نمي‌داند . [ آنان كه ] مي‌گويند : ما بدان ايمان آورديم ، همه از جانب پروردگار ماست - قصد نموده است ، آنانند كه خدا سرزمين‌ها را به وسيله‌ى ايشان نورانى و بندگان را به دست آنها هدايت كرده است ، خدا در سوره‌ى نور مي‌فرمايد : اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأرض مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّي يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللهُ بِكُلِّ شَئٍْ عَلِيمٌ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى نور / 35

خدا نور آسمان‌ها و زمين است . مَثَلِ نور او چون چراغدانى است كه درون آن چراغى باشد ، و آن چراغ در شيشه‌اى است . آن شيشه گويى ستاره‌اى درخشان است كه از درخت خجسته‌ى زيتونى كه نه شرقى است و نه غربي ، افروخته مي‌شود . نزديك است كه روغنش - هر چند بدان

--------------------------- 307 ---------------------------

آتشى نرسيده باشد - روشنى بخشد . روشنى بر روى روشنى است . خدا هر كه را بخواهد با نور خويش هدايت مي‌كند ، و اين مثلها را خدا براى مردم مي‌زند و خدا به هر چيزى داناست ؛ چراغدان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، چراغ وصى [ حضرت امير ] و اوصياء ( عليهم السلام ) ، شيشه فاطمه ( عليها السلام ) است و درخت خجسته پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، و ستاره‌ى درخشان قائم منتظَر ( عليه السلام ) است كه زمين را از عدل آكنده مي‌سازد . »

توحيد صدوق / 158 از عيسى بن راشد روايت مي‌كند كه امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى همين آيه فرمودند : « چراغدان نور دانش در سينه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است .

الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ؛ شيشه ، سينه‌ى حضرت امير ( عليه السلام ) است كه دانش پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به ايشان منتقل شد .

الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّي يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ ؛ آن نور است .

لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ ؛ نه يهودى است و نه نصراني .

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ؛ نزديك است عالمِ از آل محمد ( عليهم السلام ) پيش از آنكه از او سؤال شود به دانش پاسخ دهد .

نُورٌ عَلَى نُورٍ ؛ امامى كه [ از جانب خدا ] با نور علم و حكمت پس از امام [ پيشين ] از

آل محمد ( عليهم السلام ) تأييدشده است ، كه از زمان آدم چنين بوده و تا قيامت نيز چنين خواهد بود . اينان اوصيائى هستند كه خداوند عزوجل آنان را جانشينان خود در زمين و حجج بر بندگانش قرار داده است ، و هيچ دورانى از يكى از ايشان خالى نمي‌شود . »

14 . شمشيرى از جدّش عبدالمطلب ( عليه السلام ) براى او ذخيره شده است

كافى 4 / 220 از حسن بن راشد از امام كاظم ( عليه السلام ) : « هنگامى كه عبدالمطلب زمزم را

حفر كرد و به قعر آن رسيد ، از گوشه‌اى از چاه بوى نامطبوعى به مشامش رسيد كه او را به ستوه آورد ، اما حاضر نشد برگردد ولى پسرش حارث برگشت . او به حفر ادامه داد و بسيار كند ، تا آنكه در قعر آن با چشمه‌اى روبرو شد كه بوى مشك از آن متصاعد بود ، سپس به اندازه‌ى يك ذراع حفر كرد كه خواب او را در ربود .

--------------------------- 308 ---------------------------

در عالم رؤيا مردى بلند قامت با موهايى زيبا ، چهره و جامه‌اى نيكو و رايحه‌اى دلنواز را ديد كه مي‌گفت : حفر كن تا به غنيمت دست يابي ، سخى باش تا در سلامت به سر برى و براى تقسيم كردن [ و ارث ] باقى نگذار ، شمشيرها از آنِ غير توست و چاه از آنِ تو ، تو بالاترين مقام را در عرب دارى و پيامبر ، ولى و اسباط - كه نجيبان ، صاحبان حكمت ، عالمان و آگاهانند - از تو خواهند بود و شمشيرها براى آنهاست . آنان هنوز از تو به وجود نيامده‌اند و شمشيرها براى تو نيست . اما در نسل دوم تو خواهند بود . خدا به واسطه‌ى آنان زمين را روشن ، و شياطين را از نواحى آن بيرون خواهد كرد و پس از آنكه عزيز بودند لباس ذلّت و خوارى بر تنشان خواهد نمود و بعد از آنكه نيرومند بودند ، آنها را به هلاكت خواهد رساند . بت‌ها را ذليل كرده و پرستندگان آنها را - هر كجا كه باشند - خواهند كشت . پس از او [ يعنى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ] كسى از نسل تو

خواهد بود كه برادر و وزير اوست ، در سنّ از او كوچكتر و بر [ نابودى ] بتان توانمند است ،

در هيچ سخنى از او نافرمانى نمي‌كند ، هيچ چيزى را از او پوشيده نمي‌دارد و در هر امرى كه بر او رخ دهد با او مشورت خواهد كرد .

عبدالمطلب [ از آنچه در خواب ديده بود ] حيران شد . وى سيزده شمشير در كنار خود يافت ، آنها را برداشت و خواست [ اين خبر و يا شمشيرها را ] پخش كند كه گفت : چگونه چنين كنم و حال آنكه [ هنوز ] به آب نرسيده‌ام ؟ آنگاه دوباره مشغول حفر شد ، هنوز يك وجب نكنده بود كه شاخ و [ به دنبال آن ] سر آهويى نمايان شد . آن را بيرون آورد و مشاهده كرد كه بر آن نوشته شده : لا إله إلا الله محمد رسول الله على ولى الله فلان خليفة الله .

[ راوى گويد : ] از امام كاظم ( عليه السلام ) پرسيدم : اين فلان [ كه در اينجا آمده ] پيش از ايشان [ رسول‌خدا يا حضرت امير ( عليهما السلام ) ] بود يا پس از ايشان ؟ فرمودند : او هنوز نه خود و نه علامتش نيامده‌اند . . .

عبدالمطلب خواست حكم به بطلان اين رؤيا كه در چاه ديده بود كند و شمشيرها را به صورت الواحى براى كعبه در آورد ، كه خدا او را - كه در حجر بود - به خواب فرو برد . او همان مرد را دوباره ديد كه گفت : اى شيبة الحمد ( 1 ) ( 1 ) . يكى از اسامى جناب عبدالمطلب ( عليه السلام )

! شمشيرها را در جاى خود قرار ده . . . اين سيزده

--------------------------- 309 ---------------------------

شمشير را به فرزندان زن مخزومي ( 1 ) ( 1 ) . همسر عبدالمطلب ( عليه السلام )

بسپار ، و بيش از اين براى تو آشكار نخواهد شد ، يكى از اين شمشيرها براى توست كه از دستت سقوط مي‌كند و ديگر اثرى از آن نخواهى يافت ، تنها [ همين را بدان كه ] كوه كذا و كذا آن را در خود مخفى مي‌كند و از علائم قائم آل محمد خواهد بود .

عبدالمطلب بيدار شد و در حالى كه شمشيرها را بر گردنش گذارده بود ، به يكى از مناطق مكه رفت ، كه يكباره يكى از شمشيرها كه نازكترين آنها بود گم شد ، و از همانجا بيرون

خواهد آمد . . .

ما [ اهل‌بيت ] مي‌گوييم : شمشيرى از شمشيرهاى ما در دست غير ما نمي‌افتد مگر آنكه ذغال شود ، مگر كسى كه به وسيله‌ى آن در كنار ما يارى رساند .

يكى از آن شمشيرها در ناحيه‌اى قرار دارد و هم‌چنان‌كه مار [ از لانه ] بيرون مي‌آيد ، به اندازه‌ى يك ذراع و يا نزديك به آن خارج مي‌شود ، و زمين چند بار براى آن روشن مي‌گردد ، آنگاه پنهان خواهد شد . چون شب فرا رسد ، دوباره چنين خواهد شد ، و همين طور خواهد بود تا آنكه صاحب آن بيايد . و اگر من بخواهم مي‌توانم مكان آن را بگويم ، اما بر شما مي‌هراسم كه بگويم آنجا كجاست ، شما هم آن را بازگو كنيد و مكان آن تغيير يابد . »

15 . نسل صديقه‌ى طاهره ( عليها السلام ) از نقاط عالم به تأييد او گرد مي‌آيند

در اين رابطه روايتى صحيح السند وجود دارد كه در فصل سفيانى خواهد آمد . آن روايت دلالت دارد كه فرزندان اميرالمؤمنين و صديقه‌ى طاهره ( عليهما السلام ) با وجود اختلافات اعتقادي‌شان ، از سرتاسر عالم بر گرد امام مهدي ( عليه السلام ) اجتماع خواهند نمود و بر تأييد و پيروى از ايشان اتفاق خواهند داشت و اين مطلبى است كه با وجود كثرت و پراكندگى اولاد

امام حسن و امام‌حسين ( عليهما السلام ) سابقه نداشته است .

كافى 8 / 264 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اگر كسى از ما به سراغ شما آمد ، ببينيد كه براى چه قيام مي‌كنيد ؟ . . . تنها با كسى [ قيام كنيد ] كه بنى فاطمه بر او گرد آمده‌اند كه به

--------------------------- 310 ---------------------------

خدا سوگند صاحب [ و امام ] شما فقط كسى است كه آنان بر گرد او جمع شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز علل الشرائع / 577

16 . امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) براى اجراى سنت ،

مبارزه و مأموريت جدّش ( صلى الله عليه وآله ) را تكميل مي‌كند

مبارزه و مأموريت جدّش ( صلى الله عليه وآله ) را تكميل مي‌كند

الفتن 1 / 379 از عايشه روايت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « او مردى است از عترت من ، و همان گونه كه من براى وحى جنگيدم ، براى سنت من مبارزه خواهد كرد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز عقد الدرر / 16 ، الحاوى 2 / 74 ، الصواعق المحرقة / 164 و القول المختصر / 7 و 12 ، در اين كتاب چنين آمده است : « او مردم را مي‌زند تا به حق باز گردند . »

ابن عربى در فتوحات 3 / 332 مي‌نويسد : « در حديثى در صفت مهدى آمده كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : او روش مرا دنبال مي‌كند و از آن تجاوز نخواهد نمود . »

همو در / 335 مي‌نويسد : « دانستيم كه او تابع است ، نه متبوع ( ! ) ، و او معصوم است ، و كسى كه در حكم معصوم باشد ، خطا نخواهد كرد ، زيرا به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نمي‌توان نسبت خطا داد ، چون از سرِ هوى سخن نمي‌گويد ، و تنها وحى است كه بر او مي‌رسد . »

در / 337 مي‌گويد : « او رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را دنباله روى خواهد نمود و تجاوز نخواهد كرد ، فرشته‌اى با اوست كه بدون آنكه او را ببيند يارى مي‌رساند ، او ناتوان را حمل و ضعيف را در حق تقويت مي‌كند ، از ميهمان پذيرايى كرده و در مصيبت‌هاى به حق امداد مي‌نمايد . آنچه را مي‌گويد انجام مي‌دهد ، آنچه را مي‌داند مي‌گويد و آنچه را مي‌بيند مي‌داند . »

نگارنده : سخنان ابن عربى در مورد امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بر حسب ذوق اوست و مستندى علمى ندارد .

17 . تقيه با ظهور ايشان به پايان مي‌رسد

تفسير عياشى 2 / 351 از مفضل روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسيدم : فإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى كهف / 98

و چون وعده‌ى پروردگارم فرا رسد ، آن [ سدّ ] را درهم كوبد ،

--------------------------- 311 ---------------------------

ايشان فرمودند : هنگام ظهور قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) تقيه برداشته مي‌شود ، و او از دشمنان خدا انتقام

خواهد گرفت . »

علامه‌ى مجلسى در بحار 12 / 207 همين روايت را نقل مي‌كند و مي‌فرمايد : « اين كلام تشبيه و تمثيل دارد ، و بدان معناست كه خداوند تا زمان قيام حضرت قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

و برداشته شدن تقيه ، آن را سدّى براى دفع ضرر مخالفان شيعه قرار داده است ، چنان كه ذوالقرنين آن سد را براى جلوگيرى از فتنه‌ى يأجوج و مأجوج قرار داد ، تا آن زمان كه خدا اجازه

برداشتن آن را دهد . »

--------------------------- 312 ---------------------------

.

--------------------------- 313 ---------------------------

فصل دهم

منزلت امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

منزلت حضرت امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نزد خداوند

--------------------------- 314 ---------------------------

حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) يكى از هفت سرور بهشتيان

كتاب سليم بن قيس ( رحمه الله ) / 245 از سلمان نقل مي‌كند : « قريشيان هنگامى كه در مجالس گرد مي‌آمدند و كسى از اهل‌بيت را مي‌ديدند سخن خود را قطع مي‌كردند . يك روز آنها نشسته بودند كه يكى از آنان گفت : مَثَل محمد در ميان اهل‌بيت نخلى است كه در زباله‌دان

روييده باشد !

اين خبر به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رسيد ، پس خشمگين شدند و بر منبر رفتند ، آن قدر نشستند تا مردم جمع شدند ، آنگاه برخاسته حمد و ثناى الهى را به جاى آوردند و در ضمن خطبه‌اى - كه در بيان فضائل خود و اهل‌بيتشان ايراد كردند - فرمودند : بدانيد كه ما فرزندان عبدالمطلب سروران بهشتيانيم ؛ من ، علي ، جعفر ، حمزه ، حسن ، حسين ، فاطمه و مهدي . »

امالى صدوق / 384 مشابه فقره‌ى اخير را از انس از آن حضرت نقل مي‌كند : « ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتيم ؛ رسول‌خدا ، حمزه سيدالشهداء ، جعفر كه دو بال دارد ، علي ، فاطمه ، حسن ، حسين و مهدي . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به غيبت شيخ طوسى / 113 ، العمدة / 52 و 430 ، الطرائف 1 / 176 از ثعلبي ، الدر النظيم / 755 و 798 و عوالم العلوم ، كتاب النصوص / 304

دلائل الامامة / 256 از اصبغ بن نباته روايت مي‌كند : « با اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در بصره بوديم و ايشان بر استر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) سوار بودند ، اصحاب پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نيز حضور داشتند .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : آيا به شما خبر ندهم كه برترين مخلوقات نزد خدا در آن روزى كه رسولان را گرد مي‌آورد كيست ؟

عرضه داشتيم : آري ، يا اميرالمؤمنين ! فرمودند : برترين رسولان حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) است و پس از آنان برترين خلق اوصياء هستند كه برترين اوصياء منم . افضل مردمان پس از رسل و اوصياء اسباط هستند كه برترين آنها دو سبط پيامبر شما يعنى حسن و حسين‌اند . برترين خلق بعد از آنان شهدايند كه افضل آنان حمزه پسر عبدالمطلب است - اين مطلب را رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند - و جعفر بن ابى طالب كه دو بال دارد ، اين دو به كرامتى كه خداى عزوجل پيامبرش را بدان اختصاص داده اختصاص يافته‌اند . و مهدى كه در آخرالزمان

--------------------------- 315 ---------------------------

خواهد بود از ماست ، در هيچ امتى غير از او مهدى مورد انتظارى نبوده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 574

قرب الاسناد / 13 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « در ميان ما هفت تن هستند كه خداى عزوجل مانند آنها را در زمين نيافريده است ؛ رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) كه سيد اولين و آخرين و خاتم پيامبران است از ماست ، وصى او بهترين اوصيا ، دو سبط او حسن و حسين كه بهترين اسباطند ، سيدالشهداء حمزه عموى او ، آنكه با فرشتگان پرواز مي‌كند ، و مهدي . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز بحار الانوار 22 / 275

سنن ابن ماجه 2 / 1368 از انس : « از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : ما فرزندان عبدالمطلب سروران بهشتيانيم ؛ من ، حمزه ، علي ، جعفر ، حسن ، حسين و مهدي . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز المستدرك 3 / 112 - وى آن را بنابر شرط مسلم صحيح مي‌شمارد و ترتيب در آن چنين است : من ، علي ، حمزه ، جعفر . . . - ، تاريخ بغداد 9 / 434 ، تلخيص المتشابه 1 / 197 ، الفردوس 1 / 53 ، مقتل الحسين ( عليه السلام ) خوارزمى 1 / 108 از ابو نعيم ، البيان شافعى / 488 - وى مانند ابن ماجه نقل مي‌كند و مي‌نويسد : اين حديث صحيح است و حافظ ابن ماجه آن را چنين نقل مي‌كند و الحمد لله چه خوب به دست ما رسيده ، طبرانى نيز آن را از جعفر بن عمر بن صباح از سعد بن حميد همين گونه روايت مي‌كند ، ابو نعيم نيز در مناقب المهدى آن را با چند طريق مي‌آورد - ، ذخائر العقبى / 15 و 89 ، عقد الدرر / 144 ، الفتن ابن كثير 1 / 44 - وى نيز مي‌نويسد : بخارى در تاريخ و ابن حاتم در الجرح و التعديل آن را نقل كرده‌اند - ، المسند الجامع 2 / 446 ، جامع الاحاديث 6 / 723 ، زوائد ابن ماجه / 528 ، جامع المسانيد 21 / 51 ، مصباح الزجاجة 2 / 314 ، اعتقاد اهل السنة 8 / 141 ، ارتقاء الغرف / 214 و 253 ، الكشف و البيان 8 / 312 ، مسند شمس الاخبار 2 / 305 ، كفاية الطالب / 488 و العلل المنتاهية 1 / 223

المسند الجامع 2 / 549 از ابن سيرين : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : بهترين اين امت پس از پيامبرشان شش نفرند ، پرسيدند : يا رسول الله ! آنان كيانند ؟ فرمود : علي ، حمزه ، جعفر ، حسن ، حسين و مهدي . »

ابن صديق مغربى در رد ابن خلدون / 542 مي‌نويسد : « شاهدى براى حديث يافتم ؛ طبرانى در المعجم الصغير مي‌گويد : احمد بن محمد بن عباس مرى قنطري . . . از ابو ايوب انصارى روايت مي‌كند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به فاطمه فرمود : پيامبرمان بهترين پيامبران است كه پدر توست ، شهيد ما بهترين شهيدان است كه عموى پدرت حمزه است ، كسى كه دو بال دارد و بدان هر كجاى بهشت كه بخواهد پرواز مي‌كند پسر عموى پدرت جعفر است ، دو سبط اين امت حسن و حسين از ما هستند و دو پسر تواند ، و مهدى از ماست . »

--------------------------- 316 ---------------------------

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) برگزيده و مختار الهي

كافى 8 / 49 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « روزى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مسرور و خندان بيرون آمدند . مردم گفتند : خداوند دهان شما را بخنداند و بر سرورتان بيفزايد . ايشان فرمودند : در هر شب و روزى تحفه و هديه‌اى از جانب خدا دارم ، بدانيد كه در اين روز خداوند هديه‌اى به من عطا فرموده كه به هيچ يك از پيشينيان نداده است ؛ جبرئيل نزد من آمد سلام پروردگارم را به من رسانيد و گفت : اى محمد ! خداى عزوجل هفت تن از بنى هاشم را برگزيده است كه مانند ايشان را در گذشتگان و آيندگان نيافريده و نخواهد آفريد ؛ يا رسول الله ! تو كه سرور پيامبراني ، على بن ابى طالب جانشينت كه سرور اوصياست ، حسن و حسين دو نواده‌ات ، كه سروران اسباط [ نواده‌ها ] هستند ، عمويت حمزه كه سرور شهيدان است ، جعفر پسر عمويت كه در بهشت با فرشتگان هر كجا بخواهد پرواز مي‌كند ، و قائم كه عيسى بن مريم - آنگاه كه خدا او را به زمين فرو فرستد - پشت سرش نماز مي‌گزارد ، او از نسل على و فاطمه و از فرزندان

حسين است . »

المسترشد / 150 از ابو ايوب انصارى روايت مي‌كند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به حضرت زهرا ( عليها السلام ) فرمودند : خدا به ما اهل‌بيت هفت ويژگى عطا فرموده كه احدى از پيشينيان را عطا نكرده و هيچ يك از پسينيان نيز آن را نخواهند يافت ؛ پيامبرمان بهترين پيامبران است كه پدر توست ، وصى ما بهترين اوصياست كه همسر توست ، شهيد ما بهترين شهدا عمويت حمزه است ، كسى كه دو بال دارد و به وسيله‌ى آن هر كجاى بهشت بخواهد مي‌پرد ، جعفر بن ابى طالب پسر عموى توست ، دو سبط و مهدى اين امت نيز از ما هستند كه فرزندان تو اند . »

ارشاد / 24 از ابن عباس نقل مي‌كند : « ما اهل‌بيت پنج ويژگى داريم كه هيچ يك در ساير مردم نيست ؛ پيامبر از ماست ، وصى او على بن ابى طالب كه بهترينِ اين امت پس از اوست از ماست ، حمزه شير خدا و رسول و سيد شهيدان از ماست ، جعفر بن ابى طالب كه با دو بال در هر كجاى بهشت بخواهد پرواز مي‌كند از ماست ، دو سبط اين امت و دو آقاى جوانان

اهل بهشت حسن و حسين از ما هستند ، و قائم آل محمد كه خدا به وسيله‌ى او پيامبرش را گرامى داشته از ماست ، منصور نيز از ماست . »

--------------------------- 317 ---------------------------

علامه‌ى مجلسى در بحار الانوار 37 / 48 پس از نقل اين روايت مي‌نگارند : « شايد مقصود از منصور نيز حضرت قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) باشد ، قرينه‌ى اين مطلب آن است كه هفت ويژگى [ اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در روايت ابن عباس ] با آن حضرت پايان مي‌پذيرد . البته ممكن است مقصود امام‌حسين ( عليه السلام ) باشد ، چرا كه ايشان در رجعت نصرت مي‌شود . »

نگارنده : در چند حديث امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به منصو ر وصف شده‌اند ، از آن جمله در تفسير آيه‌ي : وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 33

و هر كس مظلوم كشته شود ، به سرپرست وى قدرتى داده‌ايم ، پس [ او ] نبايد در قتل زياده‌روى كند ، زيرا او يارى شده است . البته اين لفظ به عنوان نام يا لقب وزير ايشان يمانى نيز وارد شده است .

يكى ديگر از القابى كه در وصف حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آمده است سفاح [ خونريز ] مي‌باشد . شايد وجه تسميه اين باشد كه ايشان ظلم را خاتمه مي‌دهند و خون دشمنان خدا را مي‌ريزند . اسامى اين موعودها ورد زبان مسلمانان بود و آنان بر اين باور بودند كه آنها به زودى خواهند آمد . يمني‌ها نيز به منصور موعود خود وزير امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مباهات مي‌كردند . اما قريشيانِ متعصّب مدّعى بودند كه منصور از ميان آنهاست . معاويه عبدالله‌بن‌عمرو عاص را به خاطر نقل اين مطلب - كه منصور يمنى است - توبيخ كرد ، او هم از اين نظر برگشت و گفت : « پدر منصور قريشى است [ نه يمنى ] ، و اگر بخواهم مي‌توانم او را تا بالاترين جدّش نام ببرم . » ( 2 ) ( 2 ) . الفتن 1 / 383 و 120

در اين بين بنى عباس برخاستند و مدّعى شدند اين شخصيت‌هاى موعود يعنى منصور ، سفاح و مهدى از آنهايند و لذا فرزندانشان را به اين اسامى ناميدند ! آنان خوب مي‌دانستند كه بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) افترا مي‌بندند و حقوق اهل‌بيت ايشان را براى خود قرار مي‌دهند !

غيبت نعمانى / 67 با دو سند از امام صادق از پدرانش ( عليهم السلام ) از رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند :

« خداى عزوجل از هر چيزى يكى را برگزيد ؛ از زمين مكه را برگزيد ، از مكه مسجد ، و از مسجد موضعى را كه كعبه بر آن قرار دارد . او از ميان چارپايان ماده‌هايشان را انتخاب نمود و از ميان گوسفندان ميش را . از روزها جمعه را گزينش كرد ، از ماه‌ها رمضان را و از شب‌ها شب قدر را .

--------------------------- 318 ---------------------------

او از ميان مردم بنى هاشم را اختيار نمود ، و از بنى هاشم من و على را ، از من و على حسن و حسين را برگزيد و از فرزندان حسين ديگر امامان را تا دوازده نفر ، نهمين آن امامان [ از نسل حسين ] غائب آنهاست كه ظهور مي‌كند ، و برترين و قائم آنان . اينان تحريف تحريف‌گران ، نسبت‌هاى باطل‌گرايان و تأويلات جاهلان را مي‌زدايند . »

اثبات الوصية / 225 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « خداوند عزيز وجليل از ميان ايام جمعه ، از شب‌ها شب قدر و از ماه‌ها رمضان را برگزيد . او از ميان رسولان مرا ، از من على را ، از على حسن و حسين را و از آن دو نه نفر را اختيار نمود ، كه نهمين آنها قائم آنهاست ، و او ظاهر [ شونده ] و غائب

آنان است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كمال الدين 1 / 281 و دلائل الامامة / 240

مقتضب الاثر / 9 حديث مشابهى را نقل مي‌كند و در قسمتى از آن چنين آمده است :

« از حسين ، حجّت‌هاى جهانيان را برگزيد ، نهمين آنان قائم ، اعلم و حكيمتر آنهاست . »

المسلك فى اصول الدين / 273 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « خداوند نگاهى به زمين كرد ومرا از آن برگزيد . آنگاه دوباره نگاهى كرد و على را كه پدر دو سبط من حسن و حسين است اختيار كرد . خدا من و ايشان را حجّت‌هاى خود بر بندگان قرار داد ، و از نسل حسين امامانى قرار داد كه امر مرا برپا مي‌دارند . نهمين آنها قائم اهل‌بيت من ، و مهدى امت من است . »

الهداية الكبرى / 362 مشابه اين حديث را از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند و در آن آمده است : « خداى عزوجل از روزها جمعه ، از شب‌ها شب قدر و از ماه‌ها رمضان را برگزيد . او از ميان رسولان جدّ من را اختيار كرد ، از او على را برگزيد ، از على حسن و حسين ، و از حسين نه امام را اختيار كرد . نهمين آنها ظاهر و غائب آنهاست كه همنام و كنيه‌ى جدّ خويش است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به غيبت شيخ طوسى / 93

همان كتاب / 374 از سيدالشهداء ( عليه السلام ) : « من و برادرم نزد جدّم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رفتيم ، ايشان من را بر روى يك پا و برادرم را بر پاى ديگرشان نشاندند و ما را بوسيده فرمودند : پدر و مادرم فداى شما دو امام پاك و صالح ، خداى عزوجل شما را از [ نسل ] من و پدر و مادرتان برگزيد ، و از نسل تو - يا حسين ! - نه امام را اختيار نمود كه نهمين آنان قائم آنهاست ، و شما هر دو در

--------------------------- 319 ---------------------------

منزلت و مقام مساوى هستيد . »

مرحوم ابو الصلاح حلبى در تقريب المعارف / 182 مي‌نويسد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر اينكه امامان پس از ايشان دوازده تن هستند تصريح كرده‌اند ، از آن جمله به امام‌حسين ( عليه السلام ) فرمودند : تو امام ، پسر امام ، برادر امام و پدر امامان و حجّت‌هاى نه‌گانه‌اي ، نهمين آنها قائم ، اعلم ، حكيمتر و برتر آنان است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به / 419

همان كتاب / 420 از سلمان : « ديدم پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) امام‌حسين ( عليه السلام ) را بر ران خود نشانده و با دقّت در چهره‌اش مي‌نگرد ، آنگاه فرمودند : امام ، پسر امام و پدر امامان و حجّت‌هاى نه‌گانه ، كه نهمين آنان قائم ، بردبارترين و اعلم آنهاست . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به / 425 از امام باقر ( عليه السلام )

امالى صدوق / 504 از ابن عباس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه مرا به آسمان هفتم ، و از آنجا به سدرة المنتهي ، و از سدره به پرده‌هاى نور بردند ، پروردگارم جل جلاله مرا ندا كرد : اى محمد ! تو عبد منى و من پروردگار توام ، پس تنها براى من خضوع كن ، تنها مرا بپرست ، فقط بر من توكل كن و به من اعتماد نما ، زيرا من تو را به عنوان عبد ، حبيب ، رسول و نبى و برادرت على را به عنوان خليفه و باب پسنديدم . او حجّت من بر بندگانم و پيشواى خلق من است ، دوستان من به وسيله‌ى او از دشمنانم شناخته مي‌شوند ، و به اوست كه حزب شيطان از حزب من تمييز داده مي‌شود . به اوست كه دينم اقامه مي‌شود و حدود و احكامم حفظ و اجرا مي‌گردد .

من به واسطه‌ى تو ، او و امامان از فرزندانش بر بندگانم رحم مي‌كنم ، و به قائم شما زمينم را با تسبيح ، تهليل ، تقديس ، تكبير و تمجيد خويش آباد مي‌سازم . به او زمين را از دشمنانم پاك مي‌سازم و آن را به دست دوستانم مي‌دهم . من به وسيله‌ى او كلمه‌ى كسانى را كه به من كفر ورزيدند پست‌تر و كلمه‌ى خود را بالاتر قرار خواهم داد . به اوست كه بندگان و سرزمين‌هايم را با دانش خويش زنده مي‌گردانم ، گنج‌ها و ذخاير را به اراده‌ام از براى او آشكار مي‌كنم و او را بر اسرار و امور پوشيده بر اساس اراده‌ام آگاه مي‌سازم .

به وسيله‌ى فرشتگانم كه براى يارى او مي‌فرستم ، او را براى اجراى فرمان و آشكار ساختن

--------------------------- 320 ---------------------------

دينم امداد مي‌كنم . او به حق ولى من و به راستى مهدى بندگان من است . »

خداوند براى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ميثاق گرفته است

بصائر الدرجات / 70 از حمران از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند تبارك و تعالى هنگامى كه مخلوقات را آفريد ، آبى گوارا و آبى شور و تلخ آفريد و آن دو با هم آميختند . آنگاه گِلى از زمين برداشت و به شدّت آن را ماليد . سپس به اصحاب يمين - كه در آن گل به مانند مورچه‌هايى ريز جنبش داشتند - فرمود : با ايمنى به سوى بهشت مي‌رويد ، و به اصحاب شمال كه مي‌جنبيدند فرمود : به سوى آتش مي‌رويد و باكى ندارم .

آنگاه صدا زد : أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 172

آيا

پروردگار شما نيستم ؟ گفتند : چرا ، گواهى داديم ، تا مبادا روز قيامت بگوييد ما از اين [ امر ] غافل بوديم .

سپس از پيامبران ميثاق گرفت و فرمود : آيا پروردگارتان نيستم ؟ و اين محمد رسول‌خدا و اين على اميرالمؤمنين ؟ گفتند : آري ، پس آنها به پيامبرى رسيدند . در اين هنگام از پيامبران اولوا العزم ميثاق گرفت و فرمود : بدانيد كه من پروردگارتانم ، محمد رسول من ، على اميرالمؤمنين ، و جانشينان او پس از او واليان امر من و خزانه‌داران دانش منند ، و من به وسيله‌ى مهدى دينم را يارى مي‌كنم ، دولتم را آشكار مي‌سازم ، از دشمنانم انتقام مي‌گيرم و پرستش مي‌شوم - چه مردمان خوش داشته باشند چه نه - ، آنان هم گفتند : اقرار مي‌كنيم و گواهى مي‌دهيم .

آدم انكار نكرد ولى [ مانند اولوا العزم نيز ] اقرار ننمود ، از اين رو اين پنج تن صاحبان عزمِ درباره‌ى مهدى شدند ، ولى آدم عزمى بر اين اقرار نداشت ، اين همان سخن خداى عزوجل است كه فرمود : وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِي وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى طه / 115

به يقين پيش از اين با آدم پيمان بستيم ، و [ لى آن را ] فراموش كرد ، و براى او عزمى [ استوار ] نيافتيم .

امام ( عليه السلام ) فرمود : مقصود آن است كه آدم ترك آن نمود [ نه آنكه فراموش كرد ، زيرا انبياء فراموشى ندارند ] .

--------------------------- 321 ---------------------------

سپس به فرمان او آتشى افروختند ، و به اصحاب شمال فرمود : داخل شويد ، اما آنها ترسيدند . بعد به اصحاب يمين فرمود : داخل شويد ، آنها هم داخل شدند و برايشان سرد و سالم شد . آنگاه اصحاب شمال گفتند : خدايا ! پوزش مي‌خواهيم ، خداوند هم فرمود : پذيرفتم ، برويد و داخل شويد ، آنها باز هم هراسيدند ، و آن هنگام بود كه اطاعت ، عصيان و ولايت به وجود آمد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كافى 2 / 8 ، مختصر بصائر الدرجات / 154 ، اثبات الهداة 1 / 461 و بحار الانوار 26 / 279

نگارنده : اگر روايت صحيح باشد ، معناى آن چنين است كه اين كار آدم پيش از نزول به دنيا به وقوع پيوسته است ، زيرا خداوند او را برگزيد و پيامبرى معصوم قرار داد : ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَي ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى طه / 122

سپس پروردگارش او را برگزيد و توبه‌اش را پذيرفت و [ وى را ] هدايت كرد .

امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) يكى از چهار نفرى است كه خداوند پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) را به دوستى او فرمان داد

كشف اليقين / 328 از جابر روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : بهشت به ديدار چهار نفر از خاندان من - كه خدا آنان را دوست مي‌دارد و مرا به دوستى آنها فرمان داده است - اشتياق دارد ؛ على بن ابى طالب ، حسن ، حسين و مهدى كه عيسى بن مريم پشت سر او نماز مي‌گزارد . »

اگر چه حديث اشتياق ديگرى نيز وجود دارد كه شهرت بيشترى دارد ، و منابع شيعى و سنى آن را نقل مي‌كنند ، هيثمى در مجمع الزوائد 9 / 307 با سندى موثق نقل مي‌كند و مي‌نويسد : « انس گويد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : بهشت به چهار نفر اشتياق دارد ؛ على بن ابى طالب ، عمار بن ياسر ، سلمان فارسى و مقداد بن اسود . ترمذى آن را بدون نام مقداد روايت كرده است ، طبرانى نيز آن را نقل مي‌كند . »

البته ميان اين دو حديث هيچ منافاتى نيست ، بلكه يكديگر را تأييد مي‌كنند .

ابرى كه درون آن فرشته‌اى قرار دارد ، با اوست و بر سرش سايه مي‌افكند

البيان گنجى شافعى / 511 از عبدالله‌بن‌عمرو : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : مهدى در حالى كه ابرى بر

--------------------------- 322 ---------------------------

بالاى سر دارد قيام مي‌كند ، درون آن منادى است و ندا مي‌كند : اين خليفه‌ى خدا مهدى است ، از او پيروى كنيد .

وى در ادامه مي‌گويد : اين حديثى حسن است ، و تنها با اين سند به ما رسيده ، ابو نعيم آن را در مناقب المهدي ( عليه السلام ) آورده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز عقد الدرر / 335 ، فرائد السمطين 2 / 316 ، الفصول المهمة - وى مي‌نويسد : حافظان احاديث مانند ابو نعيم ، طبرانى و ديگران آن را نقل مي‌كنند - ، تاريخ الخميس 2 / 288 و فرائد الفكر / 30

در برخى روايات به جاى لفظ غمامه [ ابر ] ، عمامه آمده كه اشتباه است .

تلخيص المتشابه 1 / 417 چنين روايت مي‌كند : « مهدى در حالى كه فرشته‌اى بر فراز سر او ندا مي‌كند : اين مهدى است ، از او تبعيت كنيد ، قيام مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز البيان شافعى / 512 ، رد ابن خلدون ، مغربى / 573 - وى آن را حديثى حسن مي‌شمارد - و مسند الشاميين 2 / 71

ظهور معجزات پيامبران ( عليهم السلام ) بر دستان ايشان

اثبات الهداة 3 / 700 از اثبات الرجعة اثر فضل بن شاذان به دو سند از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « خداوند تبارك و تعالى تمامى معجزات پيامبران و اوصياء را بر دست قائم ما جارى خواهد ساخت ، تا حجّت بر دشمنان تمام شود . »

حتى متعصّبان سنى آن حضرت را بر ابوبكر و عمر برترى مي‌دهند

المصنف ابن ابى شيبه 8 / 679 مي‌نويسد : « محمد بن سيرين گفت : در اين امت خليفه‌اى خواهد بود كه ابوبكر و عمر برتر از او نيستند . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز سنن الدانى / 81 و تاريخ الخميس 2 / 288

الفتن 1 / 358 مي‌نگارد : « از ابن سيرين پرسيدند : مهدى از ابوبكر و عمر بهتر است ؟ او گفت : آري ، و با پيامبرى برابرى مي‌كند ، آنگاه فتنه‌اى را ياد كرد و گفت : هنگامى كه اين فتنه رخ داد ، در خانه‌هايتان بنشينيد تا زمانى كه خبر كسى را بشنويد كه از ابوبكر و عمر بهتر است ، گفتند : بهتر از ابوبكر و عمر ؟ گفت : او از برخى انبياء هم برتر است . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز الحاوى 2 / 77 ، القول المختصر / 109 و 27 ، عقد الدرر / 148 و تاريخ الخميس 2 / 289

--------------------------- 323 ---------------------------

روايتِ طاووس بهشتيان

فردوس الاخبار 4 / 222 از ابن عباس نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : مهدى طاووس بهشتيان است . »

الفتن 1 / 364 از كعب : « مهدى براى خداوند همان سان كه شاهين با بال خود كرنش مي‌كند خضوع مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . اينان خشوع امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را به كرنش شاهين با بال‌هايش - كه به هنگام راه رفتن يا پرواز بال‌هايش را پايين مي‌گيرد - تشبيه كرده‌اند . در برخى عبارات نيز شبيه خضوع شيشه وصف كرده‌اند ، يعنى روح ايشان مانند شيشه

شفاف است .

نگارنده : اين‌ها سخنان تابعين است كه مي‌پندارند ابوبكر و عمر برترين مردم هستند ( ! ) ،

نه احاديث نبوي . اين اقوال مقام حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را نزد پيروان ابوبكر و عمر نشان مي‌دهد .

در برترى ايشان همين كافى است كه مهدى [ رهنمون شده ] نام دارد ، زيرا اين نام از مقام عصمت كامل حكايت مي‌كند .

--------------------------- 324 ---------------------------

.

--------------------------- 325 ---------------------------

فصل يازدهم

حكومت امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

مدت حكومت حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ورخدادهاى پس از آن

--------------------------- 326 ---------------------------

اختلاف روايات درباره‌ى مدت حكومت ايشان

1 . در منابع سنيان مشهور آن است كه ايشان هفت يا نه سال حكومت مي‌كنند ، و البته خود مخالف آن را نيز نقل كرده‌اند . ابن‌حماد در كتاب خود 1 / 376 فصلى در اين رابطه عنوان كرده است و در آن رواياتى را از ابو سعيد خدرى و ديگران نقل مي‌كند ، از جمله آنكه : « مهدى پس از آنكه هفت ، هشت و يا نه سال حكومت مي‌كند . مهدى در امتم اگر حكومتش كوتاه باشد ، هفت سال است ، و گر نه هشت سال و الا نه سال . . . ابو زرعه از صباح نقل مي‌كند : مهدى در بين شما سى و نه سال درنگ مي‌كند ، كودكان مي‌گويند : اى كاش بزرگ بوديم و بزرگان مي‌گويند : كاش كودك بوديم . . . ضمرة بن حبيب گويد : مهدى سى سال زندگى مي‌كند . . . صقر بن رستم از پدرش نقل مي‌كند : مهدى هفت سال و دو ماه و چند روز حكومت خواهد نمود . . . از دينار بن دينار منقول است : مهدى چهل سال خواهد بود . در نقلى ديگر چهل سال و يا بيست و چهار سال . . . زهرى گويد : مهدى چهارده سال زندگى مي‌كند ، سپس خواهد مرد . . . از علي ( عليه السلام )

نقل شده : مهدى سى يا چهل سال بر مردم حكومت خواهد كرد . »

روايتى كه سخن از هفت سال مي‌گويد ، با اين اشكال مواجه مي‌شود كه برنامه‌ى

امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به ثمر نشاندن تمامى تلاش‌هاى پيامبران ( عليهم السلام ) و مخصوصاً حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله )

و اقامه‌ى دولت جهانى عدل الهى است ، و اين چند سال براى آن كافى نيست ،

و خواهد آمد كه اشتباه از راوى است .

نه سال و ده سال هم در منابع ما - كه طريق بعضى از آنها غير شيعى است - آمده و هم در منابع سنيان ، ابن‌حماد در الفتن 2 / 689 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « مهدي ، هفت ، هشت و يا نه سال حكومت مي‌كند . »

فضل الكوفة / 25 اثر محمد بن على علوى از ابوسعيد خدري : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مهدي ، نه يا ده سال حكومت خواهد كرد ، و سعادتمندترين مردمان به وسيله‌ى او اهالى كوفه

خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ينابيع المودة / 449

2 . منابع شيعى و سنى نوزده سال را نيز نقل مي‌كنند . غيبت نعمانى / 331 ، 332 و 353

--------------------------- 327 ---------------------------

با چند سند از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) نوزده سال و چند ماه حكومت

خواهد كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز عقد الدرر / 239 ، اثبات الهداة 3 / 547 و بحار الانوار 52 / 298

مختصر البصائر / 193 همين روايت را از نعمانى نقل مي‌كند و در ادامه سخن از درنگ طولانى امام ( عليه السلام ) در دوران رجعت به ميان مي‌آورد و مي‌نويسد : « اين نوزده سال و چند ماه چه جايگاهى در دعا براى طول عمر و بهره ورى طولانى ايشان در زمين دارد ؟ ! آنچه ظاهر است و به ذهن مي‌رسد آن است كه دوران حكومت ايشان از دوران غيبت طولاني‌تر است . عمر شريف ايشان هم اكنون [ در قرن هشتم ] حدود پانصد و سى سال است . و اين روايت كه از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدند : كدام عمر حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) طولاني‌تر است ؟ و ايشان فرمودند : عمر دوم دو برابر است ، بر مدّعاى ما دلالت دارد و صريح در رجعت ايشان است . »

3 . الفتن 1 / 378 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « مهدى سى يا چهل سال بر مردم حكومت

خواهد نمود . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز البيان گنجى / 495 - وى مي‌نگارد : حافظ ابو نعيم آن را در مناقب المهدي ( عليه السلام ) از طبرانى روايت و اسناد آن را جمع آورى كرده است - ، عقد الدرر / 240 ، جمع الجوامع 2 / 104 و الحاوى 2 / 79

4 . سنّ امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به هنگام ظهور ، به سى سالگان مي‌ماند . همچنين آمده كه ايشان عمر ابراهيم خليل ( عليه السلام ) را خواهند داشت . از برخى روايات نيز استفاده مي‌شود كه ايشان نود سال و يا چهل سال حكومت خواهند كرد .

غيبت نعمانى / 189 از امام صادق ( عليه السلام ) : « . . . آنگاه غيبتى خواهد داشت . او در چهره‌ى جوانى رشيدى - سى و دو سال - ظاهر مي‌شود . »

دلائل الامامة / 258 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « . . . او در حالى كه [ به ظاهر ] سى سال دارد ، در ميان مردم قيام مي‌كند و چهل سال درنگ خواهد نمود . او زمين را همان گونه كه از ستم و بيداد آكنده شده از عدل و داد پر مي‌سازد . »

غيبت شيخ طوسى / 259 از ايشان چنين روايت مي‌كند : « . . . در چهره‌ى جوان رشيدى

سى ساله ظاهر خواهد شد . »

--------------------------- 328 ---------------------------

5 . در زمان امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) - بر طبق روايات شيعه و سنى - سال‌ها طولانى مي‌شود ،

و هفت سال به اندازه‌ى هفتاد سال خواهد بود .

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در ارشاد 2 / 385 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) حديث مفصّلى را نقل مي‌كند كه در پاره‌اى از آن آمده است : « چون قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) قيام كند ، به سوى كوفه رفته چهار مسجد را در آن ويران خواهد ساخت . او در زمين هر مسجدى را كه كنگره داشته باشد ويران و آن را صاف [ بدون كنگره ] خواهد نمود . طريق اعظم را گسترش مي‌دهد . بالكن‌هايى را كه در راه [ مزاحم ] است مي‌شكند . فاضلاب‌ها و ناودان‌هايى كه در راه است از بين خواهد برد . بر تمامى بدعت‌ها خطّ بطلان خواهد كشيد . همه‌ى سنّت‌ها را برپا خواهد داشت . قسطنطنيه ، چين و كوه‌هاى ديلم را فتح خواهد نمود ، و بر اين منوال هفت سال را سپرى خواهد كرد كه هر يك سال معادل ده سال از سال‌هاى شماست ، و سپس خداوند هر كارى را بخواهد انجام مي‌دهد .

ابو بصير گويد : عرضه داشتم : فدايت شوم ، چگونه سال‌ها امتداد مي‌يابد ؟ ايشان فرمودند : خداى تعالى به فلك فرمان درنگ ، مكث و كاهش حركت مي‌دهد ، اينچنين است كه روزها و سال‌ها بلند مي‌شود .

پرسيدم : مردمان بر اين باورند كه اگر فلك تغيير يابد ، از بين مي‌رود ! امام ( عليه السلام ) فرمودند : اين سخن زنادقه است ، مسلمان چنين نمي‌گويد ، خداوند متعال براى پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) ماه را دو نيم كرد ، پيش از او براى يوشع بن نون خورشيد را بازگرداند ، و نيز خبر داده است كه روز قيامت طولانى است و به هزار سال - به شمارش شما - مي‌ماند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز روضة الواعظين 2 / 264 ، اعلام الورى / 432 و كشف الغمة 3 / 256

همان 2 / 381 از عبد الكريم خثعمى نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدم : قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) چند سال حكومت خواهد داشت ؟ فرمودند : هفت سال ، [ اما ] روزها و شب‌ها آنچنان طولانى مي‌شود كه يك سال آن معادل ده سال شما خواهد بود ، لذا سال‌هاى حكومت او هفتاد سال به سال‌هاى شماست . » ( 2 ) ( 2 ) . غيبت شيخ طوسى / 474 و نيز ر . ك به الصراط المستقيم 2 / 251 ، المستجاد / 262 ، بحار الانوار 52 / 291 ،

عقد الدرر / 224 و اثبات الهداة 3 / 624

--------------------------- 329 ---------------------------

اثبات الهداة 3 / 557 اين حديث را از اختصاص روايت مي‌كند و مي‌نويسد : « روايتى كه به ظاهر با اين روايت تعارض دارد پيشتر گذشت ، و شايد آن روايتى كه كمتر از اين مدت را بيان مي‌كند ناظر به مدّت درنگ ايشان پس از استيلاء يافتن بر زمين باشد ، لذا منافاتى با هم ندارند ، و گذشت كه هر سال به اندازه‌ى ده سال خواهد بود ، و خداى تعالى داناست . »

6 . همه از اميرالمؤمنين و امام حسن ( عليهما السلام ) و نيز ابن عباس روايت مي‌كنند كه مدّت حكومت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) چند برابر مدّت دولت بني‌اميه خواهد بود . شرح الاخبار 2 / 289 از ابو سالم مي‌آورد : « در كوفه محضر حضرت امير ( عليه السلام ) بوديم كه فرمودند : من يكى از اسباطم و بر اساس حق مي‌جنگم تا به پا داشته شود ، و ليكن مادامى كه حكومت دست ايشان است برپا نخواهد شد . هنگامى كه اينان بسيار شوند و [ براى رسيدن به قدرت ] با هم رقابت كنند خداوند عزيز وجليل اقوامى را از مشرق مي‌فرستد و آنان را گروه گروه به هلاكت مي‌رساند و ريشه كن مي‌نمايد .

به خدا سوگند اينان اگر يك سال حكومت كنند ، ما دو سال حكومت مي‌كنيم ، و اگر دو سال حكومت كنند ، ما چهار سال حكومت خواهيم داشت . اگر بخواهم مي‌توانم نام رهبران و مناديان گروه‌هايى كه تا روز قيامت قيام مي‌كنند را بگويم .

ابو سالم گويد : به دوستانم گفتم : حال كه به شما خبر داد كه حكومت از آنِ آنان [ معاويه و شاميان ] خواهد بود ، چرا اينجا بمانيم ؟ گفتند : بدون هيچ دليلي . لذا از ايشان اجازه گرفتيم تا رهسپار مصر شويم ، ايشان هم اجازه دادند و گروهى از ما كنار حضرت باقى ماندند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الفتن 1 / 193 ، الملاحم و الفتن / 31 ، 175 و 339 ، كنز العمال 11 / 364 ، البداية و النهاية 6 / 274

و تاريخ الخلفاء / 11

همان 3 / 96 نقل مي‌كند : « امام حسن ( عليه السلام ) از كنار حلقه‌اى از مردم كه تنى چند از بني‌اميه نيز ميان آنها بودند عبور كرد ، آنان با چشم به ايشان اشاره كردند ، و اين هنگامى بود كه معاويه با ستم حكومت را به دست آورده بود . امام ( عليه السلام ) حركت آنان را ديدند و پس از خواندن دو ركعت نماز به سراغ آنها آمدند . آنها تا ايشان را ديدند كه به سمتشان مي‌رود ، جايشان را تغيير دادند ، ايشان فرمودند : همان طورى كه بوديد بنشينيد كه من قصد نشستن ندارم ، اما ديدم به من اشاره كرديد ، به خدا قسم اگر شما يك روز حكومت كنيد ، ما دو روز حكومت

--------------------------- 330 ---------------------------

خواهيم داشت ، اگر شما يك ماه ، ما دو ماه و اگر يك سال ما دو سال . ما در حكومت شما مي‌خوريم ، مي‌آشاميم ، مي‌پوشيم ، بر مركب مي‌نشينيم و ازدواج مي‌كنيم ، اما شما در حكومت ما نمي‌خوريد ، نمي‌آشاميد ، نمي‌پوشيد و ازدواج نمي‌كنيد .

يكى گفت : ابو محمد ! چگونه ممكن است و حال آنكه شما سخي‌ترين و مهربانترين مردميد ؟ شما در حكومت اينان در ايمنى به سر بريد ، ليكن اينان در حكومت شما

چنين نباشند !

امام مجتبي ( عليه السلام ) فرمودند : زيرا اينان با مكر شيطان - كه ضعيف و سست است - با ما دشمنى مي‌كنند ، ولى ما با مكر خداوند - كه سخت و شديد است - با ايشان دشمنى مي‌كنيم . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 3 / 175 و بحار الانوار 44 / 90

پيش از اين نيز سخن ابن عباس در جواب معاويه كه خود را در مقابل اهل‌بيت ( عليهم السلام ) مهدى معرفى مي‌كرد گذشت كه گفت : « اما اينكه به حكومت ناپايدارى كه به باطل بدان دست يافتى مباهات مي‌كني ؛ بدان كه پيش از تو فرعون نيز بدان دست يافته بود و خداوند او را هلاك كرد . شما بني‌اميه اگر يك روز سلطنت كنيد ، ما پس از شما دو روز حكومت خواهيم كرد ، اگر شما يك ماه ، ما دو ماه ، و اگر شما يك سال ، ما دو سال . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز الدرالمنثور 2 / 173 از زبير بن به كار و اخبار الدولة العباسية / 52

7 . خواندن اين دعا براى امامان معصوم ( عليهم السلام ) از جمله امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مستحب است : « اللّهمّ كن لوليّك ( الحجة بن الحسن ) فى هذه الساعة وفى كلّ ساعة وليّاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتّعه فيها طويلاً . » ( 3 ) ( 3 ) . مصباح المتهجد / 630

و اين عبارت : وتمتّعه فيها طويلاً ، او را مدتى طولانى در زمين بهره مند ساز ؛ با حكومتى كوتاه به مانند هفت سال متناسب نيست .

كافى 4 / 162 : « محمد بن عيسى از صالحين ( عليهم السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : در شب بيست و سوم ماه رمضان در حال سجود و قيام و جلوس و هر حالتي ، و [ بلكه ] در تمامى اين ماه ، و هر نحو و زمانى كه برايت ميسر بود اين دعا را تكرار كن ؛ بعد از حمد و سپاس

--------------------------- 331 ---------------------------

خداى تبارك و تعالى و درود فرستادن بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌گويي : اللّهمّ كن لوليك فلان بن فلان ، فى هذه الساعة وفى كلّ ساعة وليّاً وحافظاً وناصراً ودليلاً ، وقائداً وعيناً ، حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتّعه فيها طويلاً . »

8 . در روايات ما آمده است كه آن حضرت سيصد و نه سال به تعداد سال‌هاى درنگ اهل كهف در كهف حكومت خواهد داشت .

دلائل الامامة / 241 از ابو الجارود نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى زمان قيام قائم ( عليه السلام ) سؤال نمودم و ايشان فرمودند : اى ابو الجارود ! آن زمان را نخواهى يافت . گفتم : اهل آن دوران را چطور ؟ فرمودند : حتى آنان را نيز هرگز درك نخواهى كرد . قائم ما پس از نوميدى شيعيان قيام مي‌كند . سه [ روز ] مردم را فرا مي‌خواند ولى احدى پاسخش را نمي‌دهد ، در روز چهارم دست در پرده‌هاى كعبه مي‌آويزد و عرضه مي‌دارد : پروردگار من ! ياري‌ام كن ، و درخواست او رد نمي‌شود . آنگاه خداى تبارك و تعالى فرشتگانى را كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را در بدر يارى رسانده بودند ، و هنوز زين‌هايشان را نيافكنده ، و سلاح‌هايشان را بر زمين ننهاده‌اند فرمان مي‌دهد ، آنها هم مي‌آيند و با ايشان بيعت مي‌كنند ، سپس سيصد و سيزده مرد از مردم بيعت

خواهند نمود .

آنگاه به مدينه مي‌رود و هزار و پانصد قريشى كه همه حرامزاده‌اند را به هلاكت مي‌رساند . . . و قصر مدينه را ويران خواهد ساخت .

آنگاه رهسپار عراق مي‌شود . شانزده هزار نفر از بتريه ( 1 ) ( 1 ) . بتريه در اصل گروهى از زيديان بودند كه ولايت و امامت حضرت امير ( عليه السلام ) را با اعتقاد به خلافت ابوبكر و عمر آميختند ( المقالات و الفرق / 74 - 73 ) . آنان در اصول معتزلى و در فقه حنفى هستند ( الملل و النحل

1 / 162 - 161 ) . ليكن در اين روايت مقصود كسانى هستند كه برائت و بيزارى جستن از دشمنان اهل‌بيت ( عليهم السلام )

را برنتابيده‌اند . م

غرق در سلاح بر ايشان خروج مي‌كنند ، همه قارى قرآن و فقيه در دينند ، پيشاني‌هايشان را [ در اثر كثرت عبادت ] مجروح كرده‌اند و دامن‌هايشان را بالا زده‌اند ، و نفاق همه‌شان را در برگرفته است ، آنان مي‌گويند : اى پسر فاطمه ! بازگرد كه ما هيچ نيازى به تو نداريم !

ايشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را مي‌كشد - و سريعتر از كشتن يك

--------------------------- 332 ---------------------------

شتر اين كار را انجام مي‌دهد - . كسى از آنان نجات نمي‌يابد ، و احدى از ياران امام آسيبى نمي‌بيند . خون‌هاى ايشان موجب قرب به خداست .

سپس وارد عراق مي‌شوند ، و آنقدر از جنگجويان آن مي‌كشد كه خداوند رضايت دهد .

ابو الجارود گويد : اين قسمت فرمايش امام باقر ( عليه السلام ) را نفهميدم ، از اين رو گفتم : فدايت شوم ، از كجا آگاهى مي‌يابد كه خداوند رضايت داده است ؟ فرمودند : اى ابو الجارود ! خدا به مادر موسى وحى كرد ، و او از مادر موسى بهتر است ، خداوند به نحل وحى نمود و او از آن بهتر است ، حال متوجه شدي ؟ عرضه داشتم : آري .

در ادامه فرمودند : قائم سيصد و نه سال حكومت خواهد نمود ، همان قدر كه اهل كهف در آن درنگ كردند ، و زمين را آنسان كه از ستم و بيداد آكنده شده ، از داد و عدل آكنده خواهد ساخت ، و خداوند براى اوشرق و غرب زمين را فتح خواهد نمود . او چنان مي‌كشد كه تنها دين حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) باقى ماند .

او به شيوه‌ى سليمان بن داود رفتار خواهد كرد ، خورشيد و ماه را ندا خواهد نمود و آن دو جواب خواهند داد ، و زمين براى او در هم خواهد پيچيد و خداوند به او وحى خواهد نمود ، او هم به فرمان خدا عمل خواهد كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به غيبت شيخ طوسى / 283 ، الصراط المستقيم 2 / 263 مي‌نگارد : در كتاب على بن حسان واسطى نقل مي‌كند : قائم سيصد و نه سال حكومت خواهد نمود .

مؤيد اين روايت - كه صريح در اين مضمون است - روايتى ديگر است كه سندى صحيح و متنى پيچيده دارد ، منابعى از جمله تفسير عياشى 2 / 326 از جابر بن يزيد روايت مي‌كنند : « امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند مردى از ما اهل‌بيت پس از مرگ ، سيصد و نه سال حكوت خواهد كرد .

عرضه داشتم : چه زماني ؟ فرمودند : پس از آنكه قائم از دنيا رود . پرسيدم : قائم چند سال در عالم درنگ خواهد نمود ؟ فرمودند : از روز قيام تا مرگ نوزده سال .

عرض كردم : پس از او فتنه رخ خواهد نمود ؟ فرمودند : آري ، مدّت پنجاه سال ، آنگاه منصور [ منتصر ] به دنيا باز مي‌گردد و به خونخواهى خود و يارانش مي‌پردازد ، مي‌كشد و اسير مي‌كند

--------------------------- 333 ---------------------------

چنان كه مردم گويند : اگر او از دودمان پيامبران بود ، اينچنين مردم را نمي‌كشت . لذا همه [ براى جنگ با او ] جمع مي‌شوند و او را مجبور مي‌كنند كه به حرم الهى پناه برد ، و چون دايره‌ى بلا بر او تنگ شود از دنيا مي‌رود . سپس سفاح به جهت انتقام گيرى براى او به دنيا رجوع مي‌كند ،

و تمامى دشمنان ستمكار ما را به هلاكت مي‌رساند ، و بر تمام زمين حاكم مي‌شود ، خداوند امر او را سامان مي‌دهد ، و او سيصد و نه سال خواهد زيست .

امام ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : اى جابر ! آيا مي‌دانى منتصر و سفاح كيانند ؟ منتصر امام‌حسين است و سفاح اميرالمؤمنين ( عليهما السلام ) . »

نگارنده : در روايت پيشين سيصد و نه سال حكومت مربوط به امام مهدي ( عليه السلام ) بود ، ولى در اين روايت به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) . روايت پيچيده است و شايد دچار خلل باشد ، زيرا متن آن مضطرب است و برخى فقرات آن با ترتيب مشهور وقايع پس از حكومت آن حضرت مخالفت دارد ، و البته اين اضطراب ، قسمت‌هاى ديگر روايت - از جمله مدّت حكومت - را از درجه‌ى اعتبار

ساقط نمي‌كند .

منظور از موت امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در اين روايت ظاهراً غيبت ايشان است ، و اطلاق مجازى است ، چنان كه از روايت غيبت شيخ طوسى / 282 آشكار مي‌شود : « ابو سعيد خراسانى گويد : از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدم : آيا مهدى و قائم يكى هستند ؟ فرمودند : آري ، عرضه داشتم : چرا مهدى نام دارد ؟ فرمودند : زيرا به هر پنهانى راه مي‌نمايد ، و قائم نام گرفته چون پس از آنكه مي‌ميرد ، قيام مي‌كند و امرى سترگ را بر پا مي‌دارد . »

شيخ طوسي ( رحمه الله ) چند سطر بعد مي‌فرمايد : « درباره‌ى اين چنين رواياتى بايد گفت كه مقصود از موت ، از ياد رفتن و به فراموشى سپرده شدن است ، و بيشتر مردمان مي‌پندارند استخوان‌هاى آن حضرت پوسيده است ، آنگاه خداوند او را آشكار مي‌كند همانطور كه عزير را پس از مرگ حقيقى حيات داد ، و چنين توجيهى در احاديث نيكوست . »

كمال الدين 2 / 378 نقل مي‌كند : « از امام جواد ( عليه السلام ) در مورد وجه تسميه‌ى قائم پرسيدند و ايشان فرمودند : زيرا پس از مرگِ يادش قيام مي‌كند . »

همين مضمون در مختصر بصائر الدرجات / 18 و 106 آمده است : « بريده گويد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

--------------------------- 334 ---------------------------

فرمودند : هنگامى كه امتم از مهدى مأيوس شوند ، و او يكباره همانند خورشيد جلوه كند ، و اهل آسمان و زمين به دو مسرور شوند چه خواهى كرد ؟ عرض كردم : يا رسول الله ! بعد از مرگ ؟ فرمودند : به خدا قسم كه پس از مرگ هدايت ، ايمان و نور خواهد بود . گفتم : اى پيامبر خدا ! كدامين دو عمر طولاني‌تر است ؟ فرمودند : دومى دو چندان است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز دلائل الامامة / 250

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) بر اين باورند كه سؤال بريده درباره‌ى ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بعد از مرگ مردم است ، نه پس از آنكه خود ايشان از دنيا روند ، محقق مامقانى نيز در تنقيح المقال

3 / 264 آن را به از دنيا رفتن امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بعد از ظهور و فتح عالم ، و بازگشت دوباره به دنيا تفسير مي‌نمايد ، ليكن هر اين دو تفسير بعيد است .

و به عنوان تأييد آنچه راجح دانستيم ، روايت امام باقر ( عليه السلام ) در دلائل الامامة كه پيشتر گذشت ، كافى است : « قائم سيصد و نه سال به تعداد سال‌هاى درنگ اصحاب كهف درون آن ، حكومت خواهد نمود . »

شيخ حر عاملى ( رحمه الله ) نيز همين مطلب را احتمال مي‌دهد ، ايشان در الايقاظ / 337 مي‌نويسد : « احتمال آن مي‌رود كه مجموع سيصد و نه سال دوران حكومت امام ( عليه السلام ) باشد . »

اصل اشكال از اين عبارت ناشى شده است كه : « عرضه داشتم : چه زماني ؟ فرمودند : پس از موت قائم ( عليه السلام ) . پرسيدم : قائم چند سال در عالم درنگ خواهد نمود تا آنكه از دنيا رود ؟ فرمودند : نوزده سال . » كه شايد در آن افتادگى و اصل آن چنين باشد : پس از غيبت قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) . سؤال دوم او نيز براى ما مفهوم نيست ، از اين رو متن آن را پيچيده خوانديم .

نكاتى چند

1 . منشأ احاديثى كه مدت حكومت امام ( عليه السلام ) را هفت سال بيان مي‌دارد ، آن است كه از رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى آن پرسيدند و ايشان دو انگشت از يك دست را به انگشتان دست ديگر ضميمه كردند و آن را نشان دادند ، از اين رو راويان آن را به هفت سال تفسير نمودند ، و در نوشتار عربى اشتباه شدن هفت [ سبع ] و نه [ تسع ] كه بسيار به يكديگر نزديكند شايع است . ليكن چه

--------------------------- 335 ---------------------------

بسا پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مثلاً هفت مرحله و يا هفتاد سال را قصد نموده‌اند ولى آنها چنين برداشت كرده‌اند .

حاكم در المستدرك 4 / 577 از ابو سعيد نقل مي‌كند - و بنابر شرط مسلم صحيح مي‌شمارد - كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « مهدى از ما اهل‌بيت است . بيني‌اش برجستگى دارد و پيشاني‌اش بلند است . او زمين را از عدل و داد خواهد آكند ، همان سانى كه از ستم و جفا مملو شده است . او اين مقدار - و دست چپ را به همراه دو انگشت مسبحه و ابهام دست راست گشودند - خواهد زيست . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز جمع الفوائد 3 / 181

المعجم الاوسط 10 / 209 از ابو سعيد : « . . . و اين مقدار - و ايشان دست راست خود را به همراه دو انگشت [ از دست چپ ] باز كردند - خواهد زيست . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز فرائد السمطين 2 / 330

ابو يعلى در مسند 12 / 19 از ابوهريره نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « قيامت به پا نمي‌شود مگر بعد از آنكه مردى از اهل‌بيتم خروج كند . او مردمان را مي‌زند [ و وامي‌دارد ] تا به حق بازگردند . پرسيدم : چند سال ؟ فرمودند : پنج و دو ، گفتم : يعنى چه ؟ گفتند : نمي‌دانم . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز مجمع الزوائد 7 / 315 ، مغربى نيز در رد ابن خلدون / 557 آن را موثق مي‌شمارد .

نگارنده : اين عمل آن حضرت به هفت برهه و مرحله اشاره دارد ، گرچه منشأ توهّم هفت سال شده است ، البته احتمال آن نيز مي‌رود كه به جهت دگرگونى زندگى مردم ، زمان در روزگار آن حضرت تغيير يابد ، و اين عمل بدان اشارت داشته باشد . در هر صورت روايتى كه متضمن هفت سال مي‌باشد با روايات بسيارى - كه برخى از آنها تا سيصد و نه سال را بيان مي‌دارد ، و نزد ما رجحان دارد - معارض است .

2 . احتمال آن مي‌رود كه برخى راويان دچار اشتباه شده و ميان پيمان آتش بسى كه بين امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و روميان بسته مي‌شود و هفت سال به طول مي‌انجامد ، خلط كرده‌اند ، از اين رو مدّت حكومت ايشان را هفت سال پنداشته‌اند !

المعجم الكبير 8 / 101 و 120 از ابى امامه نقل مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « ميان شما و روميان چهار بار آتش بس به وقوع خواهد پيوست . چهارمين آنها به دست مردى از خاندان هرقل واقع مي‌شود و هفت سال به طول خواهد انجاميد . در اين هنگام

--------------------------- 336 ---------------------------

مستورد بن خيلان كه از عبد القيس بود عرضه داشت : يا رسول الله ! آن روز چه كسى امام مسلمانان خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : مهدى از فرزندان من كه [ به ظاهر ] چهل سال دارد ، چهره‌ى او بسان ستاره‌اى درخشان است و در گونه‌ى راستش خالى سياه وجود دارد ،

دو رداى سفيد در بر دارد ، و [ در زيبايى و جمال ] به مردان بني‌اسرائيل مي‌ماند . او بيست سال حكومت خواهد نمود و گنج‌ها را آشكار كرده ، سرزمين‌هاى شرك را فتح خواهد نمود . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در مسند الشاميين 2 / 410 ، عقد الدرر / 15 از ابو نعيم و نيز / 36 ، الاصابة 6 / 71 و 3 / 407 ، اسد الغابة 4 / 353 ، الفصول المهمة / 298 ، جمع الجوامع 1 / 545 ، الصواعق المحرقة / 98 ، البيان / 514 ، فرائد السمطين

2 / 314 ، كشف الغمة 3 / 260 ، اثبات الهداة 3 / 593 ، بحار الانوار 51 / 80 ، مجمع الزوائد 7 / 319 و لسان الميزان 4 / 383 - البته اين دو كتاب اين روايت را رد و يا تضعيف كرده‌اند و ليكن تمام اسناد روايت را بررسى نكرده‌اند - .

الفتن 1 / 391 از محمد بن حنفيه : « از ميان بنى هاشم كسى به خلافت مي‌رسد و در بيت‌المقدس فرود خواهد آمد . او زمين را از عدالت آكنده خواهد ساخت ، و بيت‌المقدس را به گونه‌اى بنا خواهد نمود كه احدى چنان نكرده است ، و چهل سال حكومت خواهد داشت . آتش بس با روم به دست او و در هفت سال پايانى دولت او خواهد بود .

پس از آن ، آنان به او نيرنگ مي‌زنند و در عمق [ شام ] بر ضدّ او تجمع مي‌كنند . او هم از شدّت اندوه از دنيا مي‌رود . پس از او كسى [ ديگر ] از بنى هاشم به حكومت مي‌رسد كه آنها را شكست داده و قسطنطنيه ، و در پى آن روم را فتح خواهد كرد . او گنج‌هاى آنجا و سفره‌ى سليمان بن داود را آشكار مي‌كند ، و بعد از آن به بيت‌المقدس رفته در آن فرود خواهد آمد . دجال در دوران او خروج مي‌كند . عيسى بن مريم نيز فرود آمده پشت سر او نماز مي‌گذارد . »

نگارنده : روايت الفتنِ ابن‌حماد مردود و غير قابل قبول است ، زيرا ساخته و پرداخته‌ى ذهن راوى است و آن را به محمد بن حنفيه ( رحمه الله ) نسبت داده است .

عظمت حكومتى كه خداوند به امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) عطا مي‌كند

احاديثى كه بيانگر حاكميت حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بر مشارق و مغارب ، و آكنده ساختن زمين از داد و عدل است ، نزد همه متواتر مي‌باشد ، و امرى است كه نه در تاريخ پيامبران و نه در ادوار اوصياء سابقه ندارد .

--------------------------- 337 ---------------------------

دلائل الامامة : « خداوند شرق و غرب زمين را براى او فتح خواهد نمود . . . خورشيد و ماه را فرا مي‌خواند ، و آن دو او را پاسخ مي‌دهند . زمين براى او درنورديده مي‌شود ، و خدا به او وحى مي‌نمايد ، او هم به فرمان خدا عمل مي‌كند . »

خصال / 248 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند تبارك و تعالى از ميان پيامبران تنها چهار نفر را در زمين پادشاهى داد ؛ ذوالقرنين كه عياش نام دارد ، داود ، سليمان و يوسف ( عليهم السلام ) . عياش بر ما بين مشرق و مغرب حكومت كرد ، داود و سليمان از شامات تا اصطخر ، و يوسف بر مصر و بيابان‌هاى آن حاكميت داشت ، و نه بيشتر . »

شيخ صدوق ( رحمه الله ) در ادامه مي‌نگارد : « اين روايت اين گونه به ما رسيده است ، ليكن صحيح و باور من آن است كه ذوالقرنين پيامبر نبوده ، بلكه بنده‌اى شايسته و خدا دوست بوده كه خدا نيز او را دوست داشته است ، او در راه خدا خيرخواهى مي‌كرده ، و خداوند نيز خير او را خواسته است ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمايند : كسى مانند ذوالقرنين در ميان شما نيز هست . ذوالقرنين پادشاهى بوده كه خداوند او را فرستاده ، نه پيامبر بوده و نه جانشين پيامبر ، همانند طالوت ، خداوند مي‌فرمايد : وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 247

پيامبرشان به آنان گفت : همانا خداوند طالوت را به پادشاهى براى شما فرستاده است .

و جايز است نام كسى كه پيامبر نيست در ميان پيامبران ذكر شود ، همان گونه كه در زمره‌ى فرشتگان شيطان كه فرشته نيست ذكر شد ، خدا مي‌فرمايد : وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى كهف / 50

و آنگاه كه به فرشتگان گفتيم بر آدم به سجده در آييد ، آنها هم به سجده افتادند ، مگر ابليس كه از جنيان بود . »

كمال الدين 1 / 282 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : امامان پس از من دوازده تن هستند . يا علي ! نخستين آنان تو هستي ، و آخرين آنها قائم است كه خداى عزوجل مشارق و مغارب زمين را بر دستان او فتح خواهد نمود . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 1 / 56 ، امالى صدوق / 97 و 502 ، روضة الواعظين 1 / 102 ، مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام )

1 / 298 ، اثبات الهداة 1 / 616 و نوادر الاخبار / 128

--------------------------- 338 ---------------------------

تفسير قمى 2 / 87 از ابو الجارود روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در تفسير آيه‌ي : الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَللهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حج / 41

كسانى كه چون در زمين به آنان توانايى دهيم ، نماز برپا مي‌دارند و زكات مي‌دهند و به كارهاى پسنديده واميدارند ، و از كارهاى ناپسند باز مي‌دارند ، و فرجام همه‌ى كارها از آنِ خداست ، فرمودند : اين آيه درباره‌ى آل محمد ( عليهم السلام ) است . خداوند مشارق و مغارب زمين را به ملك مهدى و يارانش در خواهد آورد . او دين را آشكار خواهد ساخت ، و خدا به دست او و اصحابش بدعت و باطل را خواهد ميراند - هم‌چنان‌كه نادانان حق را از بين بردند - ، تا آنجا كه اثرى از ظلم

باقى نماند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز تأويل الآيات 1 / 343 ، اثبات الهداة 3 / 563 و بحار الانوار 24 / 165

تفسير عياشى 1 / 183 از رفاعة بن موسى روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَكَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى آل عمران / 83

هر كه در آسمان‌ها و زمين است

خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است ، و به سوى او بازگردانيده مي‌شوند ، فرمودند : چون قائم ( عليه السلام ) قيام كند هيچ زمينى نخواهد ماند مگر آنكه در آن گواهى لا إله إلا الله و

محمد رسول الله ندا مي‌شود . »

همان 1 / 183 از ابن بكير روايت مي‌كند : « از امام كاظم ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسيدم و ايشان فرمودند : در مورد قائم نازل شده است . چون قيام كند يهود ، نصاري ، صابئين ، زنديقان ، مرتدّان و كفّار را از شرق و غرب زمين احضار مي‌كند و اسلام را بر آنها عرضه مي‌دارد . پس هر كس را كه با رغبت اسلام آورد ، به نماز و زكات و ديگر امورى كه بر او واجب است فرمان مي‌دهد ، و هر آنكه را از پذيرش اسلام ابا كند گردن مي‌زند ، تا آنكه در مشارق و مغارب تنها موحّدان باشند .

من گفتم : مردمان بيش از آنند [ كه بتوان آنان را وادار نمود ] . امام ( عليه السلام ) فرمودند : هنگامى كه خداوند امرى را اراده كند بسيار را اندك و اندك را بسيار خواهد نمود . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 549 و بحار الانوار 52 / 340

--------------------------- 339 ---------------------------

نگارنده : امام ( عليه السلام ) براى مردم حق را آشكار مي‌سازد و اتمام حجت مي‌كند .

ارشاد / 364 از امام صادق ( عليه السلام ) : « هنگامى كه قائم ( عليه السلام ) قيام كند به عدالت حكم خواهد نمود . ستم در روزگار او رخت بر خواهد بست . راه‌ها ايمن خواهد شد . و زمين بركات خود را آشكار خواهد ساخت . او حقّ هر كسى را به او باز خواهد گردانيد ، و پيروان هيچ دينى نخواهند بود مگر آنكه اسلام آورند و به ايمان اعتراف نمايند ، آيا نشنيده‌اى كه خداوند سبحان مي‌فرمايد : وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ .

او به حكم داود و حضرت محمد ( عليهما السلام ) ميان مردم قضاوت خواهد نمود . در آن زمان است كه زمين گنج‌ها و بركاتش را خواهد نماياند ، و كسى از شما جايى براى صدقه و انفاق نخواهد يافت ، زيرا همه‌ى مؤمنان بي‌نياز خواهند بود .

در ادامه فرمودند : حكومت ما آخرين حكومت‌هاست ، و تمام خاندان‌هايى كه به حكومت مي‌رسند پيش از ما خواهند بود ، تا مبادا وقتى روش حكمرانى ما را ببينند بگويند : اگر ما نيز حكومت مي‌كرديم به مانند اينان رفتار مي‌نموديم ، اين همان فرموده‌ى خداوند است : والعَاقِبَةُ لِلمُتَّقِين ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 128

و فرجام [ نيك ] براى پرهيزگاران است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به روضة الواعظين 2 / 265 ، اعلام الورى / 432 ، كشف الغمة 3 / 255 ، اثبات الهداة 3 / 528 و بحار الانوار 52 / 338

غيبت شيخ طوسى / 283 از ابوبصير از امام صادق ( عليه السلام ) روايتى را نقل مي‌كند كه در پاره‌اى از آن آمده است : « آنگاه متوجه كابل شاه مي‌شود و آن شهرى است كه احدى نتوانسته آن را فتح كند ، و تنها اوست كه آن را فتح خواهد نمود . پس از آن به سمت كوفه مي‌آيد و در آن منزل مي‌گزيند ، و هفتاد قبيله از قبائل عرب را از ميان مي‌برد .

در روايتى ديگر آمده است : او قسطنطنيه ، روم و چين را فتح خواهد نمود . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز منتخب الانوار / 194 و بحار الانوار 52 / 333

ينابيع المودة 3 / 238 از جابر بن عبدالله نقل مي‌كند كه رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : « مهدى از فرزندان من است . هموست كه خداوند به دست او مشارق و مغارب زمين را فتح خواهد كرد ، و اوست كه از دوستانش غائب مي‌شود ، و تنها كسى كه خداوند قلبش را براى ايمان

--------------------------- 340 ---------------------------

آزموده است بر اعتقاد به امامت او استوار خواهد ماند . »

در كتاب سليم / 152 و غيبت نعمانى / 74 در قسمتى از حديث مفصّل شمعون بن حمونِ راهب - كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را در بازگشت از صفين ملاقات نمود و كتبى را كه به املاء حضرت عيسي ( عليه السلام ) بود با خود داشت - در بيان اوصاف پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) است چنين آمده است :

« تا آنكه خداوند مردى از عرب از نسل اسماعيل بن ابراهيم خليل الله را از سرزمينى به نام تهامه و از منطقه‌اى كه مكه ناميده مي‌شود مبعوث دارد و او را احمد گويند . ديدگان او درشت و زيباست و ابروان او به هم پيوسته . او ناقه ، الاغ ، چوبدستى و تاج - يعنى عمامه - دارد ، و براى او دوازده نام است .

آنگاه از مبعث ، مولد ، هجرت ، كسانى كه با ايشان مي‌جنگند ، يارى كنندگان و دشمنان آن حضرت سخن به ميان آورد ، و نيز مدّت زندگانى ايشان و آنچه امّت بعد از ايشان با آن مواجه مي‌شوند تا آنكه خداوند عيسى بن مريم را از آسمان فرو فرستد .

وى ادامه داد : در آن كتاب سخن از سيزده مرد از نسل اسماعيل بن ابراهيم خليل الله به ميان آمده كه بهترين آفريدگان و محبوب‌ترين آنان نزد خدايند ، و خداوند ولى كسانى است كه ولايت آنان را دارند و دشمن دشمنان آنهاست ، هر كه اطاعت آنان كند هدايت يابد ، و هر كه نافرمانى كند گمراه گردد . فرمانبرى از آنان فرمانبرى از خداست و سركشى از آنان سركشى از او .

در آن كتاب اسامى و انساب و اوصاف ايشان و مدّت زندگي‌شان نيز آمده است . همچنين كداميك از آنان اعتقاد خود را از قومش مخفى نگاه مي‌دارد و كداميك آن را آشكار مي‌سازد ، تا آنكه عيسى بن مريم نزد آخرين ايشان فرود آيد . عيسي ( عليه السلام ) مي‌گويد : شما امامانى هستيد كه براى هيچ كسى شايسته نيست بر شما مقدّم شود و جلو بيفتد ، لذا او [ آخرين ] پيش مي‌آيد و عيسى در صف نخست پشت سر او نماز مي‌گزارد . نخستين آنان [ امامان ] افضل آنهاست ، و آخرين آنها همانند پاداش آنان و نيز پاداش كسانى را دارد كه از ايشان فرمان مي‌برند و به هدايت و ارشاد ايشان رهنمون مي‌شوند . . . اولين نفر از ايشان كه ظاهر مي‌شود تمام زمين‌هاى خدا را از عدل و داد آكنده مي‌سازد ، و ما بين مشرق و مغرب را

--------------------------- 341 ---------------------------

تحت فرمان و حكومت خويش در مي‌آورد تا آنكه خداوند او را بر همه‌ى اديان غالب سازد . »

در عنوان دگرگونى و پيشرفت علوم خواهد آمد كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) سوار ابر مي‌شوند ،

و به راه‌هاى آسمان‌هاى هفتگانه و زمين‌هاى هفتگانه مي‌روند ، كه پنج تاى آنها آباد است و

دو تا ويران . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به اختصاص / 199

همچنين خواهد آمد كه زمين با ديگر سيارات ارتباط برقرار خواهد نمود .

و نيز در فصل آيات سخن از عظمت حكومت ايشان خواهد آمد ، آياتى چون : هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . توبه / 33

او كسى است كه پيامبرش را با هدايت و دينِ درست فرستاد تا آن را بر تمامى اديان پيروز گرداند ، هر چند مشركان خوش نداشته باشند .

و نيز : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً ، ( 3 ) ( 3 ) . نور / 55

خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‌اند ، وعده داده است كه حتماً آنان را در زمين جانشين [ خود ] قرار دهد - همان گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين [ خود ] قرار داد - و آن دينى را كه برايشان پسنديده است به سودشان مستقر كند ، و بيمشان را به ايمنى مبدّل گرداند ، [ تا ] مرا عبادت كنند و چيزى را با من شريك نگردانند .

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ للهِ ، ( 4 ) ( 4 ) . بقره / 193

با آنان بجنگيد تا ديگر فتنه‌اى نباشد ، و دين ، مخصوص خدا شود .

هم‌چنان‌كه شايسته است به تفسير اهل‌بيت ( عليهم السلام ) درباره‌ى ملك عظيم - در آيه‌ي :

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً ، ( 5 ) ( 5 ) . نساء / 54

بلكه به مردم ، براى آنچه خدا از فضل خويش به آنان عطا كرده رشك مي‌ورزند ،

--------------------------- 342 ---------------------------

در حقيقت ما به خاندان ابراهيم كتاب و حكمت داديم ، و به آنان ملكى بزرگ بخشيديم - اشاره كنيم و اينكه ملك عظيم حقّ اطاعت لازم و ومفروضى است كه پيامبر و خاندانش ( عليهم السلام ) دارند ،

و از هر آنچه خداوند به پيامبران ديگر ( عليهم السلام ) داده است بالاتر مي‌باشد . ( 1 ) ( 1 ) . بصائر الدرجات / 55

آيا حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) شهيد مي‌شوند

و يا اينكه به طور طبيعى از دنيا مي‌روند ؟

پيشتر نسبت به عموم حديث « ما منّا إلّا مقتول أو مسموم ، هيچ يك از ما نيست مگر آنكه [ با شمشير ] به قتل مي‌رسد و يا مسموم مي‌گردد » ترديد داشتم ، ليكن اخيراً به صحّت و شمول اين حديث نسبت به امامان دوازده گانه ( عليهم السلام ) اطمينان يافتم .

بنابراين امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نيز با سم به شهادت مي‌رسند ، اما حكومت پس از ايشان نيز باقى و پايدار خواهد بود . و صحيح است كه امام‌حسين ( عليه السلام ) عهده‌دار تجهيز و نماز بر امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خواهند شد . سيدالشهداء ( عليه السلام ) بعد از ايشان بلافاصله حكومت خواهند كرد ، آنگاه دوازده مهدى از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) و يا از نسل امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) حكمرانى خواهند داشت ، و در ادامه رجعت و بازگشت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و . . . خواهد بود .

پنج حديث بر شهادت امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) دلالت دارد كه در ميان آنها صحيح السند نيز هست . كفاية الاثر / 160 از هشام بن محمد از پدرش روايت مي‌كند : « هنگامى كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام )

به شهادت رسيدند امام حسن ( عليه السلام ) بر فراز منبر رفتند ، چون خواستند تكلّم كنند گريه گلويشان را گرفت ، آنگاه مدتى نشستند ، و بعد برخاسته فرمودند : حمد خدايى را كه در اوليت خود يگانه است . . .

سپاس خداوندى را كه با اعطاء خلافت بر ما اهل‌بيت احسان نمود . ما عزاى خود در مصيبت بهترين پدران يعنى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را - كه مصيبت آن دامنگير شرق و غرب شد - به حساب خدا مي‌گذاريم [ و از او پاداش خواهيم گرفت ] ، همانا جدّم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من فرمودند كه دوازده امام از اهل‌بيت و برگزيدگان [ خاندان ] ايشان عهده

--------------------------- 343 ---------------------------

دار امامت خواهند بود ، هيچ يك از ما نيست مگر آنكه [ با شمشير ] به قتل مي‌رسد و يا مسموم مي‌گردد . »

همان / 226 از جنادة بن ابى امية روايت مي‌كند : « در آن بيمارى كه امام حسن بن علي ( عليهما السلام ) در آن به شهادت رسيد نزد ايشان رفتم . در حضور آن حضرت طشتى بود كه خون در آن مي‌ريخت ، و جگرش پاره پاره در آن مي‌افتاد . اين به جهت سمّى بود كه معاويه لعنه الله [ توسّط جعده ] به ايشان داده بود . عرضه داشتم : مولاى من ! چرا خود را معالجه نمي‌كنيد ؟ فرمودند : اى بنده‌ى خدا ! با چه چيزى مرگ را علاج كنم ؟ ! من با شنيدن اين مطلب گفتم : إنّا لله وإنّا إليه راجعون .

سپس به من رو كردند و فرمودند : به خدا سوگند اين عهد پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) با ماست كه يازده ( 1 ) ( 1 ) . در كفاية الاثر موجود دوازده امام آمده ، ولى در نقل بهجة النظر علامه سيد هاشم بحراني ( رحمه الله ) / 63 از كفايه ، عبارت يازده كه در متن ترجمه شد آمده است . م

امام از نسل حضرت على و فاطمه ( عليهما السلام ) عهده داران امامت خواهند بود ، و هيچ يك از ما نيست مگر آنكه [ با شمشير ] به قتل مي‌رسد و يا مسموم مي‌گردد . آنگاه طشت را بردند و ايشان تكيه دادند .

من گفتم : يابن رسول الله ! مرا موعظه كنيد . ايشان پاسخ مثبت داده فرمودند : براى سفرت آماده باش و توشه را پيش از فرا رسيدن مرگ مهيا ساز ، و بدان كه تو در طلب دنيايى و مرگ به دنبال تو . آگاه باش كه بيش از قُوت خويش مالى را كسب نمي‌كنى مگر آنكه خزانه‌دار آن مال براى ديگران هستي . بدان كه حلال دنيا مورد حساب و كتاب است ، حرام آن عقوبت و مجازات در پى دارد ، شبهات نيز عتاب و سرزنش را .

دنيا را بسان مردارى قرار ده و به مقدار كفايت خويش از آن بردار ، كه اگر حلال باشد در آن زهد ورزيده‌اي ، و اگر حرام باشد موجب وزر و وبالت نخواهد بود و گويا از مردار برداشته‌اي ، و اگر [ شبهه ، و موجب ] سرزنش باشد ، آسان است . . . »

شيخ صدوق در امالى / 120 و عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) / 1 / 287 از ابا صلت هروى نقل مي‌كند : « از امام رضا ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : به خدا قسم هيچ كس از ما نيست مگر آنكه كشته

--------------------------- 344 ---------------------------

شده به شهادت مي‌رسد . كسى پرسيد : يابن رسول الله ( عليه السلام ) ! چه كسى شما را خواهد كشت ؟ ايشان فرمودند : بدترين خلق خدا در زمان من ، مرا با سم خواهد كشت و در خانه‌اى زبون و سرزمينى غريب به خاك خواهد سپرد . »

عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 2 / 220 از آن حضرت چنين روايت مي‌كند : « . . . و كسى از ما نيست مگر آنكه كشته مي‌شود ، و به خدا قسم من [ نيز ] با سم كشته مي‌شوم ، اين امر را به وسيله‌ى عهد و پيمانى كه از سوى پروردگار عزيز و جليل جهانيان و به توسّط جبرئيل به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

و از جانب ايشان به من رسيده مي‌دانم .

اما اين فرموده‌ى خداى عزوجل : وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 141

و خداوند هرگز

بر [ زيانِ ] مؤمنان ، براى كافران راه [ تسلَّطى ] قرار نداده است ؛ بدان معناست كه خداوند هيچگاه حجّتى براى كافر بر زيان مؤمن قرار نخواهد داد . خداوند عزيز و جليل به آنان خبر از كافرانى داده است كه پيامبران را بدون هيچ حقّى كشتند ، و با وجود اينكه آنها را كشتند خداوند براى آنان هيچ راهى از طريق حجّت بر زيان انبيائش قرار نداد . »

غيبت شيخ طوسى / 388 از صفوانى نقل مي‌كند : « حسين بن روح رضى الله عنه به من خبر داد كه يحيى بن خالد امام موسى بن جعفر ( عليه السلام ) را با بيست و يك دانه خرما مسموم كرد و بدين وسيله ايشان از دنيا رفتند ، و نيز رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و امامان ( عليهم السلام ) همه يا با شمشير و يا با سم از دنيا رفتند . او همچنين درباره‌ى امام رضا ( عليه السلام ) گفت كه ايشان و نيز فرزندان و نوادگان ايشان مسموم شدند . »

از اين رو اين باور كه همه‌ى معصومين ( عليهم السلام ) يا با شمشير و يا با سم به شهادت رسيده‌اند ، باورى صحيح است . البته در اين موضوع مباحثى است كه مجال ارائه‌ى آن نيست .

پس از امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) چه‌ها خواهد شد ؟

زندگى در روزگار طلائى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) وارد مرحله‌اى جديد و ديگرگونه مي‌شود ،

و به عنوان نمونه‌هاى بارز آن مي‌توان گشايش راه ارتباط با ساير عوالم و ديگر سيارات ، زنده شدن

--------------------------- 345 ---------------------------

گروهى از اموات و نيز باز شدن درها به عالم آخرت را نام برد .

ارشاد 2 / 211 از عبد الكريم خثعمى روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : قائم ( عليه السلام ) چند سال حكومت خواهد نمود ؟ فرمودند : هفت سال ؛ روزها و شب‌ها براى او چنان طولانى مي‌شود كه يك سال [ حكومت ] ايشان به مقدار ده سال از سال‌هاى شماست ، از اين رو حكومت آن حضرت هفتاد سال به سال‌هاى شماست . چون اوان قيام ايشان فرا رسد در ماه جمادى الآخر و ده روز از رجب بارانى خواهد باريد كه خلائق همانند آن را نديده‌اند ، خداوند بدين وسيله گوشت‌ها و ابدان مؤمنان را در قبرها مي‌روياند . گويا مي‌بينم آنها را كه از سوى [ قبيله‌ى ] جهينه مي‌آيند و خاك از موهايشان مي‌روبند . »

استمرار حكومت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) تا قيامت

غيبت طوسى / 282 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « حكومت ما آخرين حكومت‌هاست ، و تمام خاندان‌هايى كه به حكومت مي‌رسند پيش از ما خواهند بود ، تا مبادا وقتى روش حكمرانى ما را ببينند بگويند : اگر ما نيز حكومت مي‌كرديم به مانند اينان رفتار مي‌نموديم ، اين همان فرموده‌ى خداوند است : والعَاقِبَةُ لِلمُتَّقِين ، و فرجام [ نيك ] براى پرهيزگاران است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به ارشاد / 364 ، روضة الواعظين 2 / 265 ، اعلام الورى / 432 ، كشف الغمة 3 / 255 ، اثبات الهداة

3 / 528 و منتخب الانوار / 194

غيبت نعمانى / 274 از امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) نقل مي‌نمايد : « اين امر [ حكومت ما ] نخواهد آمد مگر بعد از آنكه تمامى اصناف مردم [ كه قرار است حكومت كنند ، پيشتر ] به حكومت برسند ، تا آنكه كسى نگويد اگر ما نيز به حكومت مي‌رسيديم به عدالت رفتار مي‌نموديم .

پس از آن قائم به حق و عدل قيام مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 738 و بحار الانوار 52 / 244

تفسير عياشى 1 / 199 روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : وَتِلْكَ الأيام نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ، ( 3 ) ( 3 ) . آل عمران / 140

و ما اين روزها را ميان مردم به نوبت مي‌گردانيم ، فرمودند : از زمانى كه خداوند آدم را آفريد دولتى براى خدا بوده و دولتى براى ابليس ، حال دولت خدا كجاست ؟ بدانيد آن

--------------------------- 346 ---------------------------

[ دولت خدا ] ، تنها قائمى واحد است . »

كافى 8 / 287 روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً ، ( 1 ) ( 1 ) . اسراء / 81

و بگو : حق آمد و باطل نابود شد . باطل همواره نابودشدنى است ، فرمودند : چون قائم قيام كند دولت باطل از ميان مي‌رود . » ( 2 ) ( 2 ) . تأويل الآيات 2 / 540 ، اثبات الهداة 3 / 451 ، البرهان 2 / 441 و بحار الانوار 51 / 62 و 24 / 313

همان 8 / 287 : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ . إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى ص / 87 - 86

بگو : مزدى بر اين [ رسالت ] از شما طلب نمي‌كنم و من از كسانى نيستم

كه چيزى از خود بسازم [ و به خدا نسبت دهم ] ، اين [ قرآن ] جز پندى براى جهانيان نيست ، فرمودند : مقصود اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است [ و اينكه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از جانب خدا ايشان را وصى خود قرار دادند نه به رأى خويش ] .

و در مورد : وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ، ( 4 ) ( 4 ) . همان / 88

و قطعاً پس از چندى خبر آن را خواهيد دانست ، فرمودند : هنگام خروج قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) .

درباره‌ي : وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِي بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى هود / 110

و به حقيقت ما به موسى كتاب داديم ، پس در مورد آن اختلاف شد ، و اگر از جانب پروردگارت وعده‌اى پيشى نگرفته بود ، قطعاً ميان آنها داورى شده بود ، و بى گمان ، آنان درباره‌ى آن در شكّى بهتان آميزند ، فرمودند : قوم موسى به اختلاف افتادند ، همان سان كه اين امت در كتاب دچار اختلاف شدند ، و هر آينه در مورد كتابى كه قائم برايشان مي‌آورد نيز اختلاف خواهند كرد ، تا آنجا كه بسيارى از مردم آن را انكار مي‌كنند ، لذا حضرت آنان را پيش مي‌آورد و گردن‌هايشان را مي‌زند .

در مورد سخن خداى عزيز و جليل : أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللهُ وَلَوْلا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ، ( 6 ) ( 6 ) . سوره‌ى شورى / 21

آيا براى آنان شريكانى است

--------------------------- 347 ---------------------------

كه در آنچه خدا بدان اجازه نداده ، برايشان آيينى بنياد نهاده‌اند ؟ و اگر فرمان قاطع نبود مسلّماً ميانشان داورى مي‌شد و براى ستمكاران شكنجه‌اى پردرد است ، فرمودند : اگر آنچه پيشتر از جانب خداوند در مورد اينان گذشته است ( 1 ) ( 1 ) . علامه‌ى مجلسى در توضيح اين عبارت مي‌نگارد : شايد مقصود از آنچه پيشتر گذشته ، آن باشد كه خداوند اراده نموده در قيامت آنان را عذاب نمايد ، و يا آنكه در نسل آنها مؤمنانى خواهند بود ، و گرنه قائم ( عليه السلام ) همه‌ى آنها را از ميان مي‌برد . م

نبود ، قائم ( عليه السلام ) يك تن از آنها را باقى نمي‌گذارد .

و درباره‌ي : وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى معارج / 26

و كسانى كه روز جزا را باور دارند ، فرمودند : يعنى خروج قائم ( عليه السلام ) [ را باور دارند ] .

و نيز در مورد : ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلا أَنْ قَالُوا وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى انعام / 23

آنگاه عذرشان جز اين نيست كه مي‌گويند : به خدا پروردگارمان سوگند كه ما مشرك نبوديم ، فرمودند : مقصود آنها آن است كه به ولايت حضرت امير ( عليه السلام ) مشرك نبوديم .

و درباره‌ي : وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى اسراء / 81

و بگو : حق آمد و باطل نابود شد . باطل همواره نابودشدنى است ، فرمودند : چون قائم قيام كند دولت باطل از ميان مي‌رود . » ( 5 ) ( 5 ) . و نيز تأويل الآيات 2 / 510 و 540 ، اثبات الهداة 3 / 451 ، البرهان : 2 / 441 و بحار الانوار 24 / 313 و 69 / 268

شيخ صدوق در امالى / 396 مي‌نگارد : « امام صادق ( عليه السلام ) مي‌فرمودند :

لكلّ أُناسٍ دولةٌ يرقُبُونها ودولتُنا فى آخِر الدهرِ يظهرُ

هر گروهى از مردم دولتى دارند كه انتظار آن را مي‌كشند ، ليكن دولت ما در پايان روزگار جلوه خواهد كرد . » ( 6 ) ( 6 ) . و نيز روضة الواعظين 2 / 267 ، اثبات الهداة 3 / 559 و بحار الانوار 51 / 143

پيشتر نيز گذشت كه حكومت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) استمرار مي‌يابد ، و نه دولتى بعد از آن خواهد بود و نه ظلمي .

--------------------------- 348 ---------------------------

چه كسانى بعد از امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) حكومت خواهند نمود ؟

دولت الهى كه بر دستان حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) شكل مي‌گيرد صدها سال امتداد مي‌يابد و در طول آن حيات دگرگون خواهد شد ، پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) به دنيا باز خواهند گشت و برخى از ايشان مدّتى نيز حكومت خواهد نمود ، هم‌چنان‌كه خوبانى از نسل امام‌حسين و يا

امام مهدي ( عليهما السلام ) حكومت را به دست خواهند گرفت .

فرود آمدن حضرت عيسي ( عليه السلام ) هم در زمان آن حضرت خواهد بود . مسيح مدّتى زندگى مي‌كند و از دنيا مي‌رود .

دجّال در دوران حضرت مهدي ( عليه السلام ) خروج مي‌كند و ايشان او را به هلاكت مي‌رسانند .

در احاديث آمده كه حيات بر روى زمين با نشانه‌هاى قيامت - كه شايد اوّلين آنها

دابة الارض و آخرين آنها دميدن در صور در آغاز قيامت باشد - پايان مي‌پذيرد .

همچنين صحيح است كه امام‌حسين ( عليه السلام ) نخستين كسى است كه رجعت مي‌كند و به دنيا باز مي‌گردد ، « آنگاه قائم ( عليه السلام ) انگشتر را به امام‌حسين ( عليه السلام ) مي‌دهد و ايشان است كه غسل ، كفن و حنوط امام مهدي ( عليه السلام ) را عهده دار مي‌شوند ، و در قبر مي‌گذارند . . . پس آن قدر حكومت مي‌كنند كه در اثر سالمندى ابروانشان بر روى ديدگان مي‌افتد . » ( 1 ) ( 1 ) . مختصر بصائر الدرجات / 22 ، 27 و 48

رواياتى نيز در اين باره وارد شده كه پس از امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) علاوه بر سيدالشهداء ( عليه السلام ) دوازده تن از نسل ايشان هم حكومت خواهند كرد ، ولى در مورد زمان به حكومت رسيدن آنان و اينكه آيا پى در پى هستند يا نه ، چيزى يافت نشد . البته اين عبارت كه از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) هستند اعم است از آنكه از فرزندان امام مهدي ( عليه السلام ) باشند و يا از ديگر فرزندان امام‌حسين ( عليه السلام ) .

مختصر بصائر الدرجات / 182 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « همانا پس از قائم ( عليه السلام ) دوازده مهدى از فرزندان امام‌حسين ( عليه السلام ) - كه از ميان ما هستند - خواهند بود . »

شرح الاخبار 3 / 400 از امام سجاد ( عليه السلام ) : « قائم ما قيام مي‌كند ، و بعد از او دوازده مهدى خواهند بود . »

در احاديث به صراحت بيان شده كه اينان امام نيستند ، بلكه حكامى هستند كه مردمان را

--------------------------- 349 ---------------------------

به پذيرش ولايت معصومين ( عليهم السلام ) دعوت مي‌كنند ، كمال الدين 2 / 358 از ابوبصير نقل مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرض كردم : اى پسر پيامبر ! از پدرتان شنيدم كه فرمودند : پس از قائم دوازده مهدى هستند .

امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : ايشان دوازده مهدى فرمودند ، و نه دوازده امام ، اينان گروهى از شيعيان ما هستند كه مردم را به موالات و شناخت حقّ ما فرا مي‌خوانند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مختصر بصائر الدرجات / 211 و بحار الانوار 53 / 115 و 145

در برخى روايات نيز تصريح شده كه حجّت‌هاى الهى پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) تنها امامان دوازده گانه‌اند ، و احدى جز ايشان حائز اين مقام نيست . احتجاج طبرسى 1 / 81 در ضمن خطبه‌ى غدير رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به نقل از امام محمد باقر ( عليه السلام ) مي‌آورد : « اى گروه‌هاى مردمان ! نور از سوى خداى عزوجل در من قرار دارد و پس از من در على خواهد بود ، و آنگاه در نسل او تا قائم مهدي ، همو كه حقّ خداوند و تمام حقوق ما را خواهد ستاند ، زيرا خداى عزيز وجليل ما را حجّت بر مقصّران ، معاندان ، مخالفان ، خيانت كاران ، گناهكاران و ظالمان تمامى جهانيان قرار داده است .

بدانيد كه آخرين امام از ما قائم مهدى است . او بر تمامى اديان غالب خواهد شد .

از ستمكاران انتقام خواهد گرفت . او دژها [ ى گمراهى و كفر ] را فتح و ويران خواهد نمود . تمامى قبائل اهل شرك را به هلاكت خواهد رساند . انتقام خون‌هاى اولياء خدا را خواهد گرفت .

او ناصر دين خدا ، و كسى است كه از دريايى ژرف و عميق بر خواهد گرفت .

آگاه باشيد كه او هر صاحب فضلى را به فضل او و هر نادانى را به جهل او علامت مي‌گذارد .

او برگزيده و مختار خداوند ، وارث و محيط به تمامى علوم ، خبر دهنده‌ى از پروردگار عزوجل و آگاهى بخش درباره‌ى ايمان است .

بدانيد كه او راه يافته و استوار است ، خداوند [ امر دين و دنيا را ] به او واگذار نموده ،

و پيشينيان او به او بشارت داده‌اند .

او حجّتى است كه بعد از او حجّتى ديگر نيست ، و حقّى نيست مگر با او ، و نورى مگر نزد او .

--------------------------- 350 ---------------------------

آگاه باشيد كسى بر او غلبه نمي‌يابد ، و هيچ كس در مقابل او يارى نمي‌گردد . همانا او ولى خداوند در زمين او ، دادگر الهى در ميان آفريدگان و امين او در نهان و آشكار است . . .

بدانيد كه حلال و حرام بيش از آن است كه برايتان بر شمارم و شما را از آنها بياگاهانم و در يك مجلس به حلال فرمان دهم و از حرام نهى نمايم .

من مأمورم تا به پذيرش و قبول آنچه از جانب خداوند عزيز و جليل درباره‌ى على اميرالمؤمنين و امامان پس از او - كه از منند و من هم از ايشانم ، همان كسانى كه تا روز قيامت عهده‌داران منصب امامتند ، و مهدى كه به حق حكم مي‌كند از آنهاست - آورده‌ام ، از شما بيعت بستانم . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز العدد القوية / 176 و الصراط المستقيم 1 / 303 از كتاب الولاية ابو جعفر طبري

در مقابل ، روايتى با سندى ناتمام يافت مي‌شود كه دلالت مي‌كند پس از امام مهدي ( عليه السلام ) دوازده تن از نسل او حكم مي‌رانند و متنى مضطرب دارد . شخصى از اهالى بصره كه احمد نام دارد با استناد به اين حديث خود را پسر ، وصى و سفير امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) معرفى مي‌كند و مي‌گويد نامش احمد ، محمد و عبدالله است ! و هم زمان مدّعى مي‌شود كه يمانى نيز هست !

ما در كتابى به نام دجّال البصرة اباطيل او را پاسخ داديم و ردّيه‌اى بر او نگاشتيم ، و گفتيم : مدّعى وجه استدلال خود را بيان نكرده است ، گرچه غرض او اين قسمت از روايت است كه سخن از سپردن وصيت از سوى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در هنگام وفات ، به پسرش اول المقربين - كه سه يا چهار نام دارد و يكى از آنها احمد است ، و احمد اسماعيل آن را بر خود منطبق مي‌داند - به ميان آورده است .

اما اين سوء استفاده‌ى وى بدعتى ركيك و زشت مي‌باشد ، زيرا اين روايت - اگر صحيح باشد - از اين مطلب سخن مي‌گويد كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پس از ظهور و اقامه‌ى دولت عدل الهي ، امامت را به پسرش مي‌سپارد . از اين رو زمان آن ربطى به زمان كنونى ندارد ! حال چگونه است كه اين شخص دروغ پرداز آن را در اين زمان تصوير مي‌كند ، خود را ابن الامام مي‌شمارد ، و مدّعى است كه امامت را به هنگام احتضار آن حضرت دريافت خواهد كرد ؟ !

بنابراين نه زمان اين امر بر زمان ما منطبق است ، و نه شخصى كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) - حسب الفرض

--------------------------- 351 ---------------------------

- وصيت را به دو مي‌سپارد بر احمد اسماعيل قاطع ، ليكن وى زمان‌ها و انساب را درمي‌نوردد ! ! !

مطلب ديگرى كه بر فرض صحّت حديث مي‌آيد آن است كه امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) حكومت را به پسرش يعنى فرزند بدون واسطه واگذار مي‌كند ، اما احمد اسماعيل خود اعتراف دارد كه فرزند بلا واسطه نيست ، بلكه از ذريه‌ى امام مي‌باشد !

با تمام اين مطالب بايد گفت سند روايت بر اساس مبانى جرح و تعديل دچار خلل است ، شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) در اين باره مي‌نويسد : « شيخ در كتاب غيبت در زمره‌ى احاديثى كه از طرق سنيان آورده آن را نقل كرده است . » ( 1 ) ( 1 ) . الايقاظ من الهجعة / 362

علت آن نيز اين است كه افرادى مجهول كه مورد توثيق رجاليان قرار نگرفته‌اند در سند هستند ، كسانى چون : على بن سنان موصلي ، احمد بن محمد بن خليل و جعفر بن احمد بصري .

علاوه بر آنكه با روايتى ديگر كه نسل داشتن امام عصر ( عليه السلام ) را انكار مي‌نمايد نيز در تعارض است ، شيخ طوسى در غيبت / 223 از حسن بن على خزاز روايت مي‌كند : « على بن

ابى حمزه ( 2 ) ( 2 ) . وى از بنيانگذاران فرقه‌ى گمراه واقفيه بود كه منكر امامت امام رضا ( عليه السلام ) بودند و ادعا داشتند كه امام كاظم ( عليه السلام ) غائب شده و باز خواهند گشت . م

نزد امام رضا ( عليه السلام ) رفت و گفت : شما اماميد ؟ ايشان فرمودند : آري ، ابن

ابى حمزه گفت : من از جدّت جعفر بن محمد شنيدم كه فرمود : هيچ امامى نيست مگر آنكه

نسلى دارد .

امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : اى شيخ ! فراموش كرده‌اى يا خود را به فراموشى زده‌اي ؟

امام صادق ( عليه السلام ) چنين نفرمودند ، بلكه فرمودند : هيچ امامى نيست مگر آنكه نسلى دارد ، به جز امامى كه امام‌حسين ( عليه السلام ) در دوران او باز مي‌گردد كه آن امام نسلى ندارد ، ابن ابى حمزه گفت : فدايت شوم ، راست گفتى همين را از جدّت شنيدم . »

آن امامى كه سيدالشهداء ( عليه السلام ) در زمان او رجوع مي‌نمايد حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است .

نتيجه : آنچه يقينى است آن است كه امام‌حسين ( عليه السلام ) بلافاصله پس از ايشان حكومت خواهد نمود . اما سخنى از ترتيب حكومت امامان ( عليهم السلام ) ، يا مهديانى كه از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) هستند ،

و شايد برخى از آنها هم از فرزندان امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) باشند در روايات نيست .

--------------------------- 352 ---------------------------

سيد مرتضى روايات حكومت مهدي‌هاى دوازده گانه پس از مهدى موعود ( عليه السلام ) را مورد مناقشه قرار داده ، و بياضى عاملى هم آن را رد كرده است . ايشان گرچه در انكار امامت

و حجيت آنان پس از امامان ( عليهم السلام ) درست سخن گفته‌اند ، ليكن انكار اصل وجود آنان - نه به عنوان امام و حجّت - وجهى ندارد ، در الصراط المستقيم 2 / 152 مي‌نگارد :

« در برخى روايات آمده است : [ يا علي ! ] پس از من دوازده امام هستند كه نخستين آنها تو هستي ، آنگاه آنان را شمردند و فرمان دادند كه هريك از ايشان امامت را به پسرش بسپارد ، و در ادامه فرمودند : پس از ايشان دوازده مهدى خواهند آمد .

اين روايت نادر و مخالف روايات صحيح ، متواتر و مشهورى است كه هر گونه دولتى را بعد از قائم ( عليه السلام ) نفى مي‌كند ، و دلالت دارد بر اينكه مهدى از دنيا نمي‌رود مگر چهل روز پيش از قيامت كه در آن فتنه و آشوب رخ خواهد داد و نشانه‌هاى خروج اموات و قيامت خواهد بود .

علاوه بر آنكه بعديت در اين روايت ملازمه‌اى با بعديت زمانى ندارد ، مانند آنكه خداوند مي‌فرمايد : فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ الله ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى جاثيه / 23

پس از خدا چه كسى او را هدايت خواهد نمود ؟ لذا ممكن است آنان نائبان امام مهدي ( عليه السلام ) و در زمان ايشان باشند .

اگر كسى بگويد : اينكه در روايت آمده كه چون وفات حضرت مهدي ( عليه السلام ) فرا رسد حكومت را به پسرش مي‌سپارد ، اين توجيه را برنمي‌تابد ، در پاسخش مي‌گوييم : اين عبارت دلالتى بر استمرار امامت بعد از ايشان ندارد ، بلكه ممكن است از باب وصيت باشد تا به مرگ جاهلى نميرد [ نه وصايت و امامت ] . احتمال ديگر آن است كه آن شخص پس از امام ( عليه السلام ) باقى بماند و مردمان را به امامت ايشان دعوت كند ، و اين دو احتمال منافاتى با انحصار امامت در امامان دوازده گانه ( عليهم السلام ) ندارد .

سيد مرتضى مي‌فرمايد : ما يقين نداريم كه با از دنيا رفتن امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) تكليف پايان مي‌پذيرد ، بلكه ممكن است پس از ايشان نيز امامانى باشند كه عهده‌داران حفظ دين و مصالح مؤمنين هستند ، و اين مطلب تعارضى با عنوان اثنا عشريه [ كه دلالت دارد امامان دوازده تن هستند ] ندارد ، زيرا وظيفه و تكليف ما آن بود كه امامت ايشان را كه محلّ خلاف

--------------------------- 353 ---------------------------

ما با ساير مذاهب است دريابيم ، و همين كار را نيز كرديم و نيكو بيان داشتيم ، و چون ديگران اين اعتقاد را نداشتند با اين عنوان از آنها جدا شديم .

مرحوم بياضى در ادامه مي‌نگارد : اين روايت خبر واحد است و بيش از ظن را نمي‌رساند ،

و مسأله‌ى امامت با علم و يقين است كه به اثبات مي‌رسد .

از سويى ديگر اگر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اسامى اينان [ يعنى كسانى كه بعد از حضرت مهدي ( عليه السلام ) خواهند آمد ] و اوصافشان را بيان نكرده باشند - و طبق فرض ما بايد آنها را بشناسيم - بايد ملتزم شويم كه تأخير بيان از وقت حاجت لازم آيد . ( 1 ) ( 1 ) . يعنى زمانى كه مردم نيازمند شناخت آنها بوده‌اند بيان نشده و به دوران‌هاى پسين موكول گرديده است ، و اين از شأن آن حضرت به دور است . م

به علاوه آنكه اين روايت شاذ و نادر است و با امر مسلم و مشهور نمي‌تواند معارضه

داشته باشد .

اگر كسى بگويد : ميان اين دو مطلب [ امامان دوازده نفرند با امكان افزايش آنان ] تنافى نيست ، زيرا نهايت امرى كه در روايات آمده آن است كه دوازده خليفه پس از من [ پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ] خواهند بود ، امامان پس از من به تعداد نقيبان بني‌اسرائيل‌اند و امثال اين روايات .

در پاسخش گوييم : اگر اين امر [ افزايش ] ممكن باشد بيهوده گويى و كتمان حقيقت لازم آيد . علاوه بر آنكه در اكثر روايات سخن از نه امام از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) به ميان آمده است كه مي‌بايست مبتدا را در خبر حصر كرد [ و چنين نتيجه مي‌دهد كه پس از امام‌حسين ( عليه السلام ) تنها نه امام خواهند بود ] .

ديگر آنكه اينان نه در تورات ياد شده‌اند و نه در اشعار قس و ديگر آثار [ بر خلاف امامان دوازده گانه كه در آنها ياد شده‌اند ] .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) خبر ندادند كه در شب معراج اينان را ديده‌اند [ در حالى كه خبر از مشاهده‌ى امامان دوازده گانه داده‌اند ] .

هنگامى كه آن حضرت امامان دوازده گانه را شمردند به امام حسن ( عليه السلام ) فرمودند : زمين از ايشان خالى نخواهد شد و مقصود ايشان زمان تكليف است ، حال اگر پس از ايشان امامانى

--------------------------- 354 ---------------------------

باشند زمين از ايشان خالى خواهد شد . و بعيد است كه بگوييم مقصود اولاد آنهاست ، زيرا در اين صورت مجاز بوده و نيازمند دليل و قرينه است . »

با اين حساب سيد مرتضى مدّعى است تكليف و امامت عامه بعد از حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نيز استمرار دارد ، و اين مهديان از اولاد آن حضرت و يا اولاد امام‌حسين ( عليه السلام ) هستند كه آن را بر عهده خواهند گرفت ، و منافاتى ميان اين مطلب و اينكه امامان تنها دوازده تن هستند ، نيست ، زيرا آنان اصل و اساس مي‌باشند و اين مهديان فروع و امتداد آنان .

سخن سيد سخن متينى است ، ليكن بياضى آن را با استبعاد رد كرده و در توجيه حديث خود را به تكلّف انداخته است !

حال به بررسى اين موضوع در منابع اهل‌سنت مي‌پردازيم . در روايات آنان سخن از حكومت دوازده نفر از نسل امام حسن و امام‌حسين ( عليهما السلام ) بعد از حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

به ميان آمده است . ابن حجر در فتح البارى 13 / 184 مي‌نويسد : « ابن منادى در نوشته‌اش درباره‌ى مهدى مي‌نگارد : در اين حديث : دوازده خليفه خواهند بود ؛ احتمال آن مي‌رود كه اين دوازده نفر بعد از مهدى كه در آخرالزمان قيام مي‌كند بيايند ، زيرا من در كتاب دانيال خوانده‌ام : چون مهدى بميرد پنج نفر از فرزندان نواده‌ى اكبر و پنج تن از فرزندان نواده‌ى اصغر به حكومت خواهند رسيد . آخرين اينان مردى از نسل نواده‌ى اكبر را وصى خود قرار مي‌دهد ، و پس از او فرزندش اين منصب را بر عهده خواهد گرفت . و بدين ترتيب دوازده حاكم كه همه امام و هدايت يافته‌اند به حكومت خواهند رسيد . . .

در روايت ابو صالح از ابن عباس چنين آمده است : نام مهدى محمد بن عبدالله است . او مردى است ميان بالا و مايل به سرخى كه خداوند اندوه اين امّت را به او مي‌زدايد و با عدالت او بساط ستم را بر مي‌چيند . پس از او دوازده مرد كه شش تن از نسل حسن هستند و پنج تن از نسل حسين و آخرين آنها از ديگران است به حكومت خواهند رسيد ، و سپس فساد زمان را فرا مي‌گيرد . »

فيض القدير 2 / 582 مي‌نويسد : « برخى اين حديث را [ كه خلفاى پس از من به تعداد نقباى بني‌اسرائيل يعنى دوازده نفرند ] بر كسانى كه بعد از مهدى مي‌آيند حمل كرده‌اند ، و شاهد

--------------------------- 355 ---------------------------

آن را روايتى گرفته‌اند كه بيانگر آن است كه بعد از مهدى دوازده نفر ، شش تن از نسل حسن ، پنج نفر از نسل حسين و يك نفر از ساير مردم به حكومت خواهند رسيد ، ليكن اين روايت ضعيف است . »

عينى در عمدة القارى 24 / 282 مي‌نويسد : « برخى چنين گفته‌اند : احتمال آن مي‌رود كه دوازده تن بعد از مهدى باشند كه در آخرالزمان قيام مي‌كند ، بعضى هم گفته‌اند : در كتاب دانيال چنين يافت شده است كه چون مهدى بميرد پنج نفر از فرزندان نواده‌ى اكبر و پنج تن از فرزندان نواده‌ى اصغر به حكومت خواهند رسيد . آخرين اينان مردى از نسل نواده‌ى اكبر را وصى خود قرار مي‌دهد ، و پس از او فرزندش اين منصب را بر عهده خواهد گرفت ، و اين گونه دوازده حاكم كه همه امام و هدايت يافته‌اند به حكومت خواهند رسيد .

از كعب‌الاحبار نيز منقول است : دوازده مهدى خواهند بود و آنگاه روح الله فرود آمده دجال را به قتل خواهد رساند .

برخى ديگر هم گفته‌اند : مقصود از اين دوازده خليفه آن است كه در جميع مدّت اسلام تا قيامت اين دوازده نفر پشت سر هم مي‌آيند و به حق عمل مي‌كنند . مؤيد اين سخن مطلبى است كه مسدد در مسند كبير خود به واسطه‌ى ابو بحر از ابو جلد نقل كرده كه اين امّت پايان نمي‌پذيرد تا آنكه دوازده خليفه - كه همه بر اساس هدايت و دين حق عمل مي‌كنند ، و دو تن آنان از اهل‌بيت پيامبرند ، كه يكى چهل سال زندگى مي‌كند و ديگرى سى سال - به خلافت رسند . »

ابن حجر مكى نيز در الصواعق المحرقة 2 / 478 گويد : « اين روايت : بعد از مهدى دوازده مرد - شش تن از نسل حسن ، پنج نفر از نسل حسين و يكى از سايرين - به حكومت خواهند رسيد ، همان گونه كه شيخ الاسلام ابن حجر گفته جداً ضعيف است ، چون با احاديث صحيحى كه زمان مهدى را آخرالزمان مي‌داند ، و بيانگر آن است كه عيسى به او اقتدا مي‌كند ، تعارض دارد .

علاوه بر آنكه طبرانى [ از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ] روايت مي‌كند : پس از من خلفائى خواهند بود ، بعد از آنان اميران ، پس از آنها پادشاهان و آنگاه ستمگران ، سپس مردى از اهل‌بيتم قيام مي‌كند

--------------------------- 356 ---------------------------

كه زمين را از عدالت مي‌آكند ، همان سان كه از جور پر شده است ، در ادامه قحطانى به حكومت خواهد رسيد ، و قسم به آنكه مرا به حق فرستاد او كمتر از مهدى نيست . » !

نكاتى چند

1 . نگارنده : اينكه سند روايت ابو صالح از ابن عباس را تضعيف كرده‌اند بي‌اساس است ، زيرا اين روايت صحيح السند است . ليكن اينان دروغ پردازى كعب‌الاحبار درباره‌ى بازگشت ظلم بعد از امام مهدي ( عليه السلام ) را ترجيح داده‌اند ، و علّت اين بازگشت هم آن است كه روميان در فتح قسطنطنيه او را به قتل خواهند رساند !

البته اينكه به وجود دوازده مهدى پس از امام مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) اعتراف كرده‌اند از قبح تن دادن به دروغ كعب نمي‌كاهد !

2 . ممكن است كسى بگويد : اهل‌بيت ( عليهم السلام ) از سخن گفتن در مورد نام امام زمان ( عليه السلام )

و وقايعى كه بعد از ايشان رخ خواهد داد امتناع مي‌ورزيده‌اند ، شيخ مفيد در ارشاد 2 / 382 از جابر جعفى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « عمر بن خطاب به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) گفت :

نام مهدى چيست ؟ ايشان فرمودند : حبيبم ( صلى الله عليه وآله ) با من عهد فرموده كه تا زمانى كه خداوند او را مبعوث نكرده سخنى از نامش نگويم ، عمر گفت : از اوصافش بگو ، ايشان فرمودند : او جوانى است ميان بالا ، با چهره و مويى زيبا كه بر شانه‌هايش فرو مي‌ريزد ، و نور صورتش سياهى موهاى سر و محاسنش را تحت الشعاع قرار مي‌دهد ، پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان . »

كمال الدين 1 / 77 نيز از عبدالله بن حارث روايت مي‌كند : « خدمت حضرت امير ( عليه السلام ) عرض كردم : يا اميرالمؤمنين ! درباره‌ى وقايعى كه بعد از قائم شما رخ مي‌دهد بفرماييد ، ايشان فرمودند : اى پسر حارث ! سخن از اين مطلب به خود او واگذار شده است ، و رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

با من عهد كرده كه در اين باره تنها به حسن و حسين بگويم . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 459

جواب اين برداشت آن است كه احتمال مي‌رود اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به جهت شرائط موجود جواب عمر را به تفصيل نداده باشند ، و يا اينكه مقصود از زمان مبعوث نمودن ، ميلاد ايشان باشد

--------------------------- 357 ---------------------------

و اين مطلب با تفاصيلى كه از امامان معصوم ( عليهم السلام ) در مورد حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) رسيده است و خود ، مصلحت را در بيان آن ديده‌اند ، منافاتى ندارد .

3 . ممكن است گفته شود : خاتون آبادى در اربعين / 203 از امام صادق از پدرانش از حضرت امير ( عليهم السلام ) چنين نقل مي‌كند : « اسلام و سلطان عادل دو برادرند كه هيچ يك از آنها جز با ديگرى سامان نپذيرد . اسلام اساس است و سلطان عادل نگاهبان . آنچه اساس و پايه نداشته باشد منهدم مي‌شود ، و آنچه نگاهبان نداشته باشد تباه ، لذا چون قائم ما برود اثرى از اسلام باقى نمي‌ماند ، و با از ميان رفتن اسلام دنيا از بين مي‌رود . »

جواب از اين سؤال آن است كه قائم در اين حديث به معناى امام مهدى منتظر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نيست ، بلكه به معناى امام حاكمى است كه از ميان ذريه‌ى اهل‌بيت ( عليهم السلام ) حكومت را به دست مي‌گيرد ، از اين رو منافاتى با امتداد دولت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) تا قيامت ندارد .

جنايت كعب‌الاحبار و راويان سرسپرده‌ى دستگاه خلافت

در تحريف چهره‌ى آينده

در فصل مربوط به دجّال برخى اعمال دين ستيزانه‌ى وى و شاگردانش گذشت ، و گذشت كه آنان اكاذيب خود پيرامون دوران بعد از امام عصر ( عليه السلام ) را از تلمود و ديگر بافته‌هايشان در فرهنگ مسلمين تزريق كردند ! آنان بدعت‌هاى يهود و تخيلاتشان را با بشارت نبوى به حضرت مهدى و مسيح ( عليهما السلام ) در هم آميختند !

از ديگر دروغ پردازي‌هايشان موضوعاتى چون دجال ، فتح قسطنطنيه و علائم قيامت است !

به عنوان نمونه مواردى ذكر مي‌شود :

الفتن 2 / 457 از كعب : « منصور مهدى است و اهل آسمان و زمين و مرغان هوا بر او درود مي‌فرستند . او بيست سال درگير جنگ‌هايى با روميان و ديگران خواهد شد ، و بعد در نبرد بزرگ به همراه دو هزار نفر از يارانش - كه همه امير و پرچمدارند - به شهادت خواهد رسيد ، مسلمانان پس از مصيبت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به مصيبتى سخت‌تر از آن دچار نمي‌شوند . »

همان 1 / 401 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص : « جابر خواهد آمد ، سپس مهدي ، بعد از او منصور ،

--------------------------- 358 ---------------------------

آنگاه سلام و پس از او امير العصب ، بعد از آن هر كه توانست بميرد ، بميرد . »

و در 1 / 387 از عبدالله‌بن‌عمر : « سه امير صالح پى در پى خواهند آمد ، و تمام زمين برايشان فتح خواهد شد : جابر ، مفرح و ذو العصب ، آنان چهل سال درنگ مي‌كنند و در دنياى بعد از آنها هيچ خيرى نيست . »

اين‌ها همه بافته‌هاى ذهن كعب و هم پياله‌هاى اوست !

كعب و شاگردان مكتبش مي‌پندارند كه مخزومي ، علاوه بر يمانى بعد از حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به حكومت خواهد رسيد !

الفتن 1 / 379 از زهري : « مهدى از دنيا مي‌رود و بعد از او مردم دچار فتنه خواهند شد . آنگاه مردى از بنى مخزوم مي‌آيد و مردم با او بيعت مي‌كنند . او پس از مدّتى مانع ارتزاق مردم مي‌شود ولى آنان اعتراضى نمي‌كنند ، بعد از مدّتى عطايا را قطع مي‌كند ، باز هم اعتراضى نمي‌كنند .

او - كه در بيت‌المقدس سكنى مي‌گزيند - و يارانش به گوساله مي‌مانند ، و زنانشان زيور آلاتى طلايى و جامه‌هايى در بر دارند كه آنان را نمي‌پوشاند . او هنگامى كه هيچ كسى را در مقابل خود نمي‌بيند فرمان اخراج اهالى يمن ، قبائل قضاعه ، مذحج ، همدان ، حمير و ازد را مي‌دهد . . . »

همان مأخذ تحت عنوان : وقائعى كه پس از مهدى رخ مي‌دهد ، از دينار بن دينار نقل مي‌كند : « به من خبر رسيده كه چون مهدى از دنيا مي‌رود ، فتنه بين مردم در خواهد گرفت ، و برخى برخى ديگر را خواهند كشت . عجم‌ها به ميدان مي‌آيند ، و جنگ‌هاى بسيارى در مي‌گيرد ، و هيچ اتّحاد و نظامى نخواهد بود تا آنكه دجال خروج كند . . .

كعب نيز گويد : مهدى مي‌ميرد ، و بعد از او مردى از اهل‌بيتش - كه هم خوبى دارد و هم بدي ، ولى بدي‌هايش بيش از خوبى اوست - حكومت را به دست خواهد گرفت . او مردم را به خشم مي‌آورد ، و بعد از اتّحاد آنان را به افتراق دعوت مي‌كند . او تنها مدّتى اندك درنگ مي‌كند ، و مردى از خاندانش بر او شوريده او را به هلاكت خواهد رساند . به دنبال آن نبردى سخت ميان مردم در مي‌گيرد . او خود نيز اندك مدّتى درنگ مي‌كند و از دنيا مي‌رود . آنگاه

--------------------------- 359 ---------------------------

مردى از شرق از مُضر حكومت را در دست مي‌گيرد . او مردمان را از دين خارج مي‌كند و به وادى كفر مي‌كشاند . در بين النهرين جنگ سختى با اهل يمن مي‌كند ، و خداوند او و يارانش را شكست مي‌دهد . »

نگارنده : اين عبارات و ده‌ها نمونه از اين قبيل همه از بافته‌هاى كعب‌الاحبار كه آنها را در راستاى اهداف پليد خود در ميان مسلمانان ترويج كرد ، ناشى مي‌شود . او وعده‌ها و تهديدات خود را بر سر قبائل يمن فرو ريخت .

او با داستان سرايي‌هايش بشارت نبوى به برپايى دولت عدل الهى را به باد تمسخر گرفت ،

و از اين رهگذر به تكذيب آنها پرداخت ، و چنين تصوير كرد كه خيلى زود امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از دنيا مي‌رود و ستم و جور بار ديگر رخ خواهد نمود !

يمانى كعب‌الاحبار بعد از مهدي ( عليه السلام ) باقى مي‌ماند

و قريش را از ميان مي‌برد

الفتن 1 / 402 از ارطاة : « به من خبر رسيده كه مهدى چهل سال زندگى مي‌كند ، آنگاه در بسترش مي‌ميرد . در ادامه مردى از قحطان كه دو گوشش سوراخ است خروج مي‌كند و چونان مهدى رفتار خواهد كرد . وى بيست سال درنگ مي‌كند و بعد كشته مي‌شود . سپس مردى از اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) كه راه يافته و نيكو سيرت است قيام و شهر قيصر را فتح مي‌كند ، و او آخرين امير از امت پيامبر است . در زمان او دجّال خروج مي‌كند و مسيح فرود مي‌آيد .

همو گويد : بر دستان اين خليفه‌ى يمانى قسطنطنيه و روم فتح خواهد شد . در عصر او دجّال خروج خواهد كرد و مسيح فرود خواهد آمد . »

همان / 405 از كعب : « در حكومت قحطانى قضاعه و حمير در حمص با هم خواهند جنگيد . علّت اين جنگ آن است كه امير حمص كه مردى از كنده است به دست قضاعه كشته مي‌شود و آنان سرش را بر درختى در مسجد مي‌آويزند و اين امر موجب خشم حمير مي‌شود . از اين رو نبردى سخت ميان آنان در مي‌گيرد ، چنان كه تمامى خانه‌هاى اطراف آن مسجد را ويران مي‌كنند تا بتوانند در مقابل يكديگر صف آرايى كنند . »

--------------------------- 360 ---------------------------

نگارنده : اگر از كعب بپرسيم كه اين امور غيبى را از كجا آورده‌اي ؟ حتماً مي‌گويد : از كتب الهى كه نزد من است ، يعنى تورات ، تلمود و افسانه سرايي‌هاى خودش ! افسانه‌هايى كه يكى از مآخذ اصلى ابن‌حماد در الفتن است ، و حتى بعضى از آنها در صحيح‌ترين كتب اهل‌سنت مانند المصنف عبدالرزاق ، مسند احمد و صحيح بخارى و مسلم و . . . به احاديثى نبوى تبديل شده است ، به طور مثال در بخارى 9 / 73 مي‌بينيم : « قيامت بر پا نمي‌شود مگر بعد از آنكه مردى از قحطان حكومت را به دست گيرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به المصنف 11 / 388 ، الفتن 1 / 121 ، 381 ، 382 ، مسند احمد 3 / 417 ، مسلم 4 / 2232 ، البدء و التاريخ 2 / 183 ، جامع الاصول 11 / 82 و . . .

--------------------------- 361 ---------------------------

فصل دوازدهم

ياران

ياوران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 362 ---------------------------

1 . ياران خاص امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در دوران غيبت

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در دوران غيبت

كافى 1 / 340 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « به ناچار صاحب اين امر [ امامت ] غيبتى خواهد داشت ، كه در آن عزلت مي‌گزيند ، مدينه نيكو منزلى است و در كنار سى نفر تنهايى و وحشتى نيست . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت نعمانى / 188 ، تقريب المعارف / 190 و غيبت طوسى / 102 با اندكى اختلاف

غيبت نعمانى / 171 از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « صاحب اين امر دو بار غيبت مي‌كند ، يكى چنان به درازا مي‌انجامد كه برخى مي‌گويند او از دنيا رفته ، بعضى ديگر مي‌گويند او كشته شده و گروهى ديگر نيز مي‌گويند رفته است [ و باز نمي‌گردد ] ، و تنها گروهى اندك از يارانش بر اعتقاد به او استوار مي‌مانند . هيچ كس - چه از اولياء و چه از سايرين - از جايگاه او آگاه نيست ، مگر خادم او .

نعمانى پس از نقل اين حديث مي‌نويسد : اگر در باب غيبت تنها همين روايت را داشتيم براى اهل درنگ و تأمل كافى بود . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز غيبت طوسى / 102 ، منتخب الانوار / 81 و عقد الدرر / 134

نگارنده : معناى غيبت تامه آن است كه مردم از نعمت ديدار و حضور آن حضرت در بين خود - آنگونه كه در زمان ساير معصومين ( عليهم السلام ) بهره مند بودند - محرومند ، و اين امر تا آن زمان كه خداوند اذن ظهور دهد ادامه خواهد يافت .

افزون بر آن مي‌رساند كه خداوند متعال در دوران غيبت مأموريتى خاص براى

امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) تعيين نموده است ، و ياران و اصحاب خاص نيز در حضورشان هستند ، كه از جمله‌ى آنها به خضر و شايد الياس مي‌توان اشاره كرد .

فرمايش امام باقر ( عليه السلام ) نيز بر همين دلالت دارد كه غيبت آن حضرت مطابق مأموريت و برنامه است و افرادى نيز در خدمت ايشان هستند ، نه آنكه صرفاً اختفاى از مردم باشد ، ايشان مي‌فرمايد : « او به ناچار در دوران غيبتش عزلت مي‌گزيند ، و البته كه در آن عزلت قوّت و نيرويى دارد . » ( 3 ) ( 3 ) . غيبت طوسى / 102

--------------------------- 363 ---------------------------

قرائت و تأمل در آيات قرآن در جريان خضر و موسي ( عليهما السلام ) نيز كمك مي‌كند تا بتوانيم تصويرى از عملكرد امام عصر ( عليه السلام ) در دوران غيبت داشته باشيم .

يارانى با مأموريت‌هايى خاص

اينكه در روايت گذشت كه در كنار سى تن تنهايى و وحشتى نيست ، بدان معناست كه حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در عصر غيبت حداقل با سى نفر ارتباط دارد . اينان ابدال نام دارند و جهت اين نامگذارى آن است كه چون يكى از آنها از دنيا رود امام ( عليه السلام ) كسى را جايگزين مي‌كند . عمرشان نيز - بر خلاف خود حضرت و جناب خضر ( عليهما السلام ) - طبيعى است .

اما كيفيت انتخاب ابدال : امام عصر ( عليه السلام ) از جانب پروردگار در تمامى امور خود از جمله تعيين ابدال مهدى است و رهنمون مي‌شود . افراد ثقه نقل مي‌كنند كه به يكى از خوبان

اهل ايمان در تبريز خبر رسيد كه به عنوان بدل او را برگزيده‌اند ، و قرارشان در فلان روز شد . يكى از آشنايان او كه خبردار شده بود كمين كرد تا ببيند چگونه او را مي‌برند ، اما هنگامى كه زمان بردن او فرا رسيد او را در مقابل ديدگان خود گم كرد .

اين سى نفر فرامين و مأموريت‌ها را از آن حضرت مي‌ستانند ، خدا هم به هر يك قدرت و توانى داده كه بتواند مقاصدش را پيش ببرد ، و يكى از آن قدرت‌ها حركت طى الارض است . شايد آنان نياز به يارانى داشته باشند . كسى كرامتى از شخصى مشاهده نمود و پرسيد : آيا تو از اصحاب امام ( عليه السلام ) هستي ؟ او گفت : نه ، ليكن استاد من گفته كه ميان او و كسى كه به خدمت امام ( عليه السلام ) مشرّف مي‌شود چند واسطه هستند . ناگفته نماند كه صوفيان از اين حقيقت سوء استفاده و آن را بر بافته‌ها و تخيلات خود حمل كردند .

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در بحار الانوار 53 / 301 مي‌نگارند : « شيخ كفعمي ( رحمه الله ) در حاشيه‌ى جنة الامان در ذيل دعاء ام داود مي‌نويسد : گفته شده : زمين از قطب ، چهار تن اوتاد ، چهل تن ابدال ، هفتاد تن نجيب و سيصد و شصت صالح خالى نمي‌گردد . قطب مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است . اوتاد از چهار نفر كمتر نمي‌شوند زيرا دنيا چون خيمه است و مهدى عمود آن و آن چهار نفر طناب‌هاى خيمه . البته اوتاد مي‌توانند بيش از چهار نفر ، ابدال بيش از چهل تن ،

--------------------------- 364 ---------------------------

نجباء بيشتر از هفتاد نفر و صلحاء نيز بيش از سيصد و شصت تن باشند ، و ظاهراً خضر و الياس از جمله‌ى اوتاد باشند و ملازم قطب .

اوصاف اوتاد : آنان قومى هستند كه ديده بر هم زدنى از پروردگار غافل نمي‌شوند ، و تنها به مقدار نياز از دنيا توشه بر مي‌دارند . شرّ و بدى از آنها صادر نمي‌گردد ، اگرچه - بر خلاف قطب - عصمت از اشتباه و نسيان و فعل قبيح برايشان لازم نيست .

رتبه‌ى ابدال در تقوا پايين‌تر از اوتاد است . اينان گاه غافل مي‌شوند و با استغفار آن را جبران مي‌كنند ، و به عمد مرتكب گناه نمي‌شوند .

نجيبان هم مادون ابدالند .

اما صالحان افرادى با تقوا و عادلند ، گاه است كه گناهى از ايشان سر زند كه با استغفار و پشيمانى آن را جبران مي‌كنند ، خداوند مي‌فرمايد : إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 201

در حقيقت كسانى كه تقوا دارند ، چون وسوسه‌اى از جانب شيطان به آنها رسد [ خدا را ] به ياد آرند و ناگهان بينا شوند .

خداوند ما را از اين دسته‌ى اخير قرار دهد ، زيرا از دسته‌هاى ديگر كه نيستيم ، ليكن آنان را دوست مي‌داريم و هركه گروهى را دوست بدارد با آنها محشور شود .

برخى گفته‌اند : هنگامى كه يكى از اوتاد چهارگانه كم شود يكى از ابدال جاى او را مي‌گيرد ، چون يك نفر از ابدال كم شود يكى از هفتاد نجيب جايگزين مي‌شود ، با كم شدن يكى از نجيبان يكى از سيصد و شصت تن صالحين ، و با كم شدن يكى ازآنها يك نفر از ساير مردم جايگزين خواهند شد . »

نگارنده : تصوّر ما درباره‌ى اين نظام از لشكريان خداى متعال و توانايي‌هايشان مادامى كه بر اساس علم استوار نگردد و امام معصوم ( عليه السلام ) از آن پرده برندارد ، ظنّى و ذوقى خواهد ماند .

الخرائج و الجرائح 2 / 930 از امام محمد باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ذوالقرنين عبد صالحى بود كه با خداى سبحان اخلاص پيشه كرد ، خداوند هم براى او خيرخواهى نمود ، و ابر به تسخير او در آمد ، و زمين برايش درنورديده شد ، و نور چنان برايش امتداد يافت كه شب به مانند

--------------------------- 365 ---------------------------

روز مي‌ديد .

خداوند متعال ابرها را به تسخير امامان حق نيز در آورده است ، و آنها را براى مصالح مسلمين و از بين بردن اختلافات به مشرق و مغرب مي‌برد ، و مهدى نيز اين‌چنين است ، از اين رو صاحب المرأى والمسمع نام دارد ، او نورى دارد كه اشياء را از دور همانند نزديك مي‌بيند ،

و [ صداها را ] از دور مانند نزديك مي‌شنود .

او در تمام دنيا گاه بر روى ابر و گاه بر باد سير مي‌كند ، زمين برايش درنورديده مي‌شود ، و بلايا را در شرق و غرب از بندگان و بلاد دور مي‌كند . »

كمال الدين 2 / 481 از عبدالله بن فضل هاشمى نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : صاحب اين امر به ناچار غيبت مي‌كند و اهل باطل در آن دچار ترديد مي‌شوند ، عرضه داشتم : چرا ؟ فرمودند : به خاطر امرى كه اجازه‌ى بيان آن را براى شما نداريم .

گفتم : حكمت غيبت او چيست ؟ فرمودند : همان حكمتى كه در غيبت حجّت‌هاى پيشين است ، و آن حكمت آشكار نخواهد شد مگر بعد از ظهور او ، هم‌چنان‌كه حكمت كارهايى كه خضر نبي ( عليه السلام ) - يعنى سوراخ كردن كشتي ، كشتن پسر و برپا كردن ديوار - انجام داد تا زمانى كه از هم جدا شدند براى موسي ( عليه السلام ) معلوم نشد .

اى پسر فضل : اين ، امرى از امور خدا ، سرّى از اسرار ، و غيبى از غيب اوست ، و هنگامى كه دانستيم خداى عزيز و جليل حكيم است ، تصديق مي‌كنيم كه همه‌ى كارهايش حكيمانه است ، اگرچه حكمت آن بر ما پوشيده باشد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز علل الشرايع 1 / 245 ، الاحتجاج 2 / 376 ، الخرائج و الجرائح 2 / 956 ، الصراط المستقيم 2 / 237 ، منتخب الانوار / 81 ، اثبات الهداة 3 / 488 و بحار الانوار 52 / 91

آيا كوه رضوَى ارتباطى با امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و ياران ايشان دارد ؟

المحتضر / 20 از كتاب القائم فضل بن شاذان از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند :

« ارواح مؤمنين با آل محمد ( عليهم السلام ) در كوه‌هاى رضوَى ملاقات مي‌كنند ، از طعام و نوشيدنى آنان مي‌خورند و مي‌آشامند ، و در مجالسشان با آنان هم سخن مي‌شوند ، تا آنكه قائم ما

--------------------------- 366 ---------------------------

اهل‌بيت قيام كند . در آن هنگام خداوند متعال آنان را بر مي‌انگيزد و گروه گروه لبيك گويان همراه او مي‌آيند . پس اهل باطل دچار ترديد مي‌شوند ، آنان كه خود را به گزاف [ به حق ] منتسب مي‌كنند از ميان مي‌روند ، و مقرّبان نجات مي‌يابند .

حسن بن سليمان صاحب المحتضر در ادامه مي‌نويسد : اين حديث دلالت دارد كه روح بعد از خروج از بدن در قالبى قرار مي‌گيرد ، و خوردن و آشاميدن و تكلّم كه در اين حديث آمده است شاهد آن مي‌باشد . »

غيبت شيخ طوسى / 103 از عبد الاعلى آل سام : « با امام صادق ( عليه السلام ) هم مسير شدم تا به روحاء رسيديم . ايشان بر كوهى كه در آنجا بود مشرف شدند و فرمودند : اين كوه را مي‌بيني ، اين كوهى است كه رضوَى ناميده مي‌شود و از جبال فارس بود ، ما را دوست داشت لذا خداوند آن را نزد ما انتقال داد . در آن تمام درختانى است كه ميوه مي‌دهد و دو بار فرمودند : چه خوب پناهى است براى هراسان . بدان ! كه صاحب اين امر در آن دو غيبت دارد ، يكى كوتاه است و ديگرى طولاني . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 500

بحار الانوار 52 / 306 از كتاب الغيبة اثر سيد على بن عبد الحميد از امام سجاد ( عليه السلام )

نقل مي‌كند كه در حديثى طولانى در مورد خروج امام مهدي ( عليه السلام ) فرمودند : « آنگاه به كوه رضوَى مي‌آيد . پس حضرت محمد و حضرت علي ( عليهما السلام ) مي‌آيند و براى او پيمان نامه‌اى مي‌نويسند ، تا آن را براى مردمان قرائت كند . سپس به مكه مي‌رود و مردم در آنجا گرد مي‌آيند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 582

معجم البلدان 3 / 51 درباره‌ى كوه رضوَى مي‌نويسد : « رضوَى يك روز با ينبع و هفت مرحله با مدينه فاصله دارد . . . كوهى است بلند كه درّه‌هايى دارد ، من آن را از ينبع ديده‌ام و سبز به نظر مي‌رسيد . كسى كه در درّه‌هاى آن گشته بود به من خبر داد كه آب‌ها و درختان

بسيارى دارد .

اين كوهى است كه كيسانيه مي‌پندارند محمد بن حنفيه در آن اقامت دارد ، زنده است و روزى مي‌خورد . »

--------------------------- 367 ---------------------------

بلاذرى در انساب الاشراف 2 / 202 و سمعانى در انساب 1 / 207 اشعار كثير و سيد حميرى را كه در آغاز به امامت محمد بن حنفيه اعتقاد داشتند نقل مي‌كنند ، كثير سروده :

ألا إن الأئمة من قريش ولاة الحق أربعة سواءُ

علي والثلاثة من بنية هم الأسباط ليس بهم خفاء

فسبطٌ سبط إيمان وبرّ وسبط غيّبته كربلاء

وسبط لا تراه العين حتى يقود الخيل يقدمها اللواء

تغيب لا يرى فيهم زماناً برضوى عنده عسل وماء

بدانيد كه امامان و صاحبان حق چهار نفر و از قريشند

على و سه پسرش كه اسباط هستند ، و ابهامى در آن نيست

يك سبط [ امام حسن ( عليه السلام ) ] سبط ايمان و نيكى است ، و سبط ديگر در كربلا مدفون شد

و سبط سوم را ديده‌اى نمي‌بيند ، تا آنكه لشكرى را كه پرچمى در پيش دارد رهبرى كند

او غائب شده است و مدّتى ناپديد خواهد ماند ، و در رضوَى از عسل و آب روزى مي‌خورد

سيد حميرى نيز مي‌سرايد :

أيا شعب رضوى ما لمن بك لا يرى ويهيج قلبي الصبابة أولقُ

حتى متى وإلى متى و كم المدي ؟ يا ابن الوصي وأنت حي ترزق

اى دره‌ى رضوَى چرا كسى كه در توست آشكار نمي‌شود كه اشتياق ديدار او دلم را به جنون

كشانده است

اى پسر وصي ! تا چه زمانى و به چه مدّتى زنده‌اى و روزى مي‌خوري ؟

البته سيد حميري ( رحمه الله ) از مذهب كيسانيه عدول كرد و به مذهب حقّ اثنا عشرى در آمد و سرود :

فلما رأيت الناس في الدين قد غووا تجعفرت باسم الله فيمن تجعفروا

وناديت باسم الله والله أكبرُ وأيقنت أن الله يعفو ويغفرُ

هنگامى كه ديدم مردمان از دين گمراه شده‌اند با نام خدا جعفرى شدم

نام خدا را - كه بزرگتر است - بر زبان آوردم و يقين كردم كه او در مي‌گذرد و مي‌آمرزد . . .

كيسانيه به كيسان - كه از وزراى مختار بود - منسوب است . آنان احاديث پيامبر اكرم

--------------------------- 368 ---------------------------

و اهل‌بيت ( عليهم السلام ) درباره‌ى غيبت مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را پس از وفات محمد بن حنفيه ( رحمه الله ) بر او تطبيق كردند . آنها كوه رضوَى را محلّ غيبت او قرار دادند ، و اين هم به خاطر احاديثى بود كه از معصومين ( عليهم السلام ) رسيده بود . مدلول اين روايات آن است كه كوه رضوَى در عالم ارواح جايگاهى دارد ، و گويا از اماكنى است كه محلّ تلاقى و برخورد ارواح مردگان با يكديگر است ، و از جمله آن مواضع بيت‌المقدس ، حضرموت يمن و وادي‌السلام نجف را نيز شمرده‌اند .

آگاهى ما از حركت ارواح در زمين ، محلّ تلاقى آنها ، صعود و نزول ملائكه ، صعود اعمال و . . . محدود و اندك است . به نظر من مي‌رسد كه رضوَى يكى از آن اماكن باشد .

فرمايش پيشين امام صادق ( عليه السلام ) : رضوَى از جبال فارس بود و ما را دوست داشت ، لذا خداوند آن را نزد ما انتقال داد ، را نيز نبايد انكار و استبعاد نمود ، زيرا موارد مشابهى نيز دارد ، مثل آنكه همه روايت كرده‌اند كوه طائف از جبال شام بوده است ، و خداوند آن را به حجاز انتقال داد . لذا بايد اقرار كنيم معلوماتمان از تكوين و ايجاد زمين ، كوه‌ها و حركات آنها اندك است .

بخارى 2 / 133 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كند : « احد كوهى است كه ما را دوست دارد ، و ما نيز آن را دوست داريم . » وى اين حديث را در هفت موضع از صحيح خود آورده است .

و اين يكى از دلائل آن است كه جمادات به مانند نبات و حيوان ، هريك به نوعى داراى شعور ، احساس و تكليف هستند ، لذا در عالم هستى شيئى كه به طور كلّى و كامل بي‌جان و مرده باشد يافت نمي‌گردد ، بلكه مرگ و زندگى نسبى است ، خداوند متعال مي‌فرمايد : « تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأرض وَمَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَئٍْ إِلا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 44

آسمان‌هاى هفتگانه و زمين و هر كس كه در آنهاست او را تسبيح مي‌گويند ، و هيچ چيز نيست مگر اينكه در حال ستايش ، تسبيح او مي‌گويد ، ولى شما تسبيح آن‌ها را درنمي‌يابيد ، به راستى كه او همواره بردبار آمرزنده است . »

بنابر آنچه گذشت مقصود از اين عبارات دعاى ندبه كه مي‌خوانيم : « ليت شعري أين استقرّت بك النوي ، أم أى أرض تقلّك أم ثري ، أبرضوى أم غيرها أم ذى طوي ، عزيزٌ على أن ترى الخلق ولا تُري ، ولا يُسمع لك حسيس ولا نجوي ، عزيزٌ على أن تحيط بك الأعداء ، بنفسى أنت من مغيّب ما غاب عنا ،

--------------------------- 369 ---------------------------

بنفسى أنت من نازح ما نزح عنا ، ( 1 ) ( 1 ) . اقبال الاعمال 1 / 510

اى كاش مي‌دانستم خانه‌ات كجاست ، يا اينكه كدامين زمين و خاك تو را در خود جاى [ و سكنى ] داده است ، آيا در كوه رضوايي ، يا غير آن و يا ذى طوي ، بر من گران است كه تو مردمان را ببينى ليكن خود ديده نشوي ، و صداى آهسته و نجوايى از تو به گوش نرسد ، بر من گران است كه دشمنان تو را احاطه كنند ، جانم فداى تو كه آن پنهانى هستى كه از ما غائب نيستي ، جانم فداى تو كه آن جدايى هستى كه از ما جدا نيستى [ و اگر چه حضور تو را احساس نمي‌كنيم ليكن حاضر و ناظر بر ما هستى ] . » پرس و جويى مشتاقانه از مكان امام مهدي ( عليه السلام ) است ، و حاكى از ارتباط امام با كوه رضوَى - كه يكى از مراكز نزول ارواح ابرار است - مي‌باشد .

خضر از ياران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

در اين رابطه احاديث فراوانى - كه سند برخى از آنها صحيح است - در منابع همگان وارد شده كه در داستان‌هاى پيامبران ( عليهم السلام ) ، و در تفسير آيات مربوطه در سوره‌ى كهف

يافت مي‌شود .

خداوند متعال مي‌فرمايد : « وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِى حُقُباً 60 فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً 61 فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَباً 62 قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً 63 قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً 64 فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً 65 قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً 66 قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِى صَبْراً 67 وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً 68 قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللهُ صَابِراً وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْراً 69 قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْأَلْنِي عَنْ شَئٍْ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً 70 فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْراً 71 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْراً 72 قَالَ لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْري عُسْراً 73 فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلاماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ

--------------------------- 370 ---------------------------

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْراً 74 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْراً 75 قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَئٍْ بَعْدَهَا فَلا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً 76 فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً 77 قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً 78 أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً 79 وَأَمَّا الْغُلامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَكُفْراً 80 فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِنْهُ زَكَوةً وَأَقْرَبَ رُحْماً 81 وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً 82 ( 1 ) ( 1 ) . سوره كهف ، آيات 61 - 82 .

و [ ياد كن ] هنگامى را كه موسى به جوانِ [ همراه ] خود گفت : دست بردار نيستم تا به محلّ برخورد دو دريا برسم ، هر چند سال‌ها سير كنم . پس چون به محلّ برخورد دو [ دريا ] رسيدند ، ماهى خودشان را فراموش كردند ، و ماهى در دريا راه خود را در پيش گرفت [ و رفت ] . و هنگامى كه [ از آنجا ] گذشتند [ موسى ] به جوان خود گفت : غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم . گفت : ديدى وقتى به سوى آن صخره پناه جستيم ، من ماهى را فراموش كردم ، و جز شيطان ، [ كسى ] آن را از ياد من نبرد ، تا به يادش باشم ، و به طور عجيبى راه خود را در دريا پيش گرفت ؟ گفت : اين همان بود كه ما مي‌جستيم . پس جستجوكنان ردِّ پاى خود را گرفتند و برگشتند . تا بنده‌اى از بندگان ما را يافتند كه از جانب خود به او رحمتى عطا كرده و از نزد خود به دو دانشى آموخته بوديم . موسى به او گفت : آيا از تو - به شرط اينكه از بينشى كه آموخته شده‌اى به من ياد دهى - پيروى كنم ؟ گفت : تو هرگز نمي‌توانى همپاى من صبر كني . و چگونه مي‌توانى بر چيزى كه به شناخت آن احاطه ندارى صبر كني ؟ گفت : ان شاء الله مرا شكيبا خواهى يافت و در هيچ كارى تو را نافرمانى نخواهم كرد . گفت : اگر از من پيروى مي‌كني ، پس از چيزى سؤال مكن ، تا [ خود ] از آن با تو سخن آغاز كنم . پس رهسپار گرديدند ، تا وقتى كه سوار كشتى شدند ، [ وى ] آن را سوراخ كرد . [ موسى ] گفت : آيا كشتى را سوراخ كردى تا سرنشينانش را غرق كني ؟ واقعاً به كار ناروايى مبادرت ورزيدي . گفت : آيا نگفتم كه تو هرگز نمي‌توانى همپاى من صبر كني ؟ [ موسى ]

--------------------------- 371 ---------------------------

گفت : مرا به سبب آنچه فراموش كردم ، مؤاخذه مكن و در كارم بر من سخت مگير . پس رفتند تا به نوجوانى برخوردند . [ بنده‌ى ما ] او را كشت . [ موسى به او ] گفت : آيا شخص بي‌گناهى را بدون اينكه كسى را به قتل رسانده باشد كشتي ؟ واقعاً كار ناپسندى مرتكب شدي . گفت : آيا به تو نگفتم كه هرگز نمي‌توانى همپاى من صبر كني ؟ [ موسى ] گفت : اگر از اين پس چيزى از تو پرسيدم ، ديگر با من همراهى مكن [ و ] از جانب من قطعاً معذور خواهى بود . پس رفتند تا به اهل قريه‌اى رسيدند . از مردم آنجا خوراكى خواستند ، و [ لى آنها ] از مهمان نمودن آن دو خوددارى كردند . پس در آنجا ديوارى يافتند كه مي‌خواست فرو ريزد ، و [ بنده‌ى ما ] آن را استوار كرد . [ موسى ] گفت : اگر مي‌خواستى [ مي‌توانستى ] براى آن مزدى بگيري . گفت : اين [ بار ، ديگر وقت ] جدايى ميان من و توست . به زودى تو را از تأويل آنچه كه نتوانستى بر آن صبر كنى آگاه خواهم ساخت : اما كشتي ؛ از آنِ بينوايانى بود كه در دريا كار مي‌كردند ، خواستم آن را معيوب كنم ، [ چرا كه ] پيشاپيش آنان پادشاهى بود كه هر كشتى [ درستى ] را به زور مي‌گرفت . و اما نوجوان ؛ پدر و مادرش [ هر دو ] مؤمن بودند ، پس ترسيديم [ مبادا ] آن دو را به طغيان و كفر بكشد . پس خواستيم كه پروردگارشان آن دو را به پاكتر و مهربانتر از او عوض دهد . و اما ديوار ؛ از آنِ دو پسر [ بچّه‌ى ] يتيم در آن شهر بود ، و زيرِ آن ، گنجى متعلّق به آن دو بود ، و پدرشان [ مردى ] نيكوكار بود ، پس پروردگار تو خواست آن دو [ يتيم ] به حدّ رشد برسند و گنجينه‌ى خود را - كه رحمتى از جانب پروردگارت بود - بيرون آورند . و اين [ كارها ] را من خودسرانه انجام ندادم . اين بود تأويل آنچه كه نتوانستى بر آن شكيبايى ورزي . »

اين آيات مي‌رساند كه جناب خضر ( عليه السلام ) از سربازان الهى و كسانى است كه مأموريت‌هاى ويژه‌اى در زمين بر عهده دارند . در حديث آمده است كه وى براى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آشكار مي‌شد ، و نيز به اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در عزاى آن حضرت تسليت گفت ، و براى ايشان نيز ظاهر مي‌گشت . رواياتى در باب اينكه وى در زمين سير مي‌كند ، هر سال حج مي‌گزارد ، گاه در مسجد كوفه و سهله نماز مي‌خواند ، و در دوران غيبت در كنار حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌باشد ، رسيده است .

كمال الدين 2 / 390 از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « خضر ( عليه السلام ) از آب حيات نوشيد ، از اين رو زنده است ، و تا زمانى كه در صور دميده شود نمي‌ميرد . او نزد ما مي‌آيد و سلام مي‌كند ، ما صدايش را مي‌شنويم ولى او را نمي‌بينيم . هر زمان كه ياد شود حضور مي‌يابد ،

--------------------------- 372 ---------------------------

پس هر كسى از شما كه او را ياد كرد بر او سلام كند . او هر سال در موسم حج حاضر مي‌شود و همه‌ى مناسك را انجام مي‌دهد . در عرفات مي‌ايستد و بر دعاى مؤمنان آمين مي‌گويد . خداوند او را مونس تنهايى و بى كسى قائم ما قرار خواهد داد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 480 ، حلية الابرار 2 / 683 و بحار الانوار 52 / 152

بحار الانوار 13 / 303 از كمال الدين نقل مي‌كند : « [ گفته شده : ] نام خضر خضرويه بن قابيل بن آدم است و به او خضرون و خلعبا نيز گويند . بدين عنوان نام گرفت زيرا بر روى زمين سفيدى نشست و سبز شد . او طولاني‌ترين عمر را در ميان بشر دارد . لكن صحيح آن است كه نامش الياس بن ملكان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح است . »

ليكن روايات انساب پيامبران ( عليهم السلام ) قابل استناد نيست ، چون از اسرائيليات متأثر مي‌باشد .

شايد الياس نبي ( عليه السلام ) نيز از ياران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) باشد

در مورد الياس نبي ( عليه السلام ) و حيات وى احاديث و داستان‌هايى در منابع شيعه و سنى آمده است ، اما به صحّت و قوّت روايات مربوط به جناب خضر ( عليه السلام ) نيست .

كمال الدين 2 / 545 داستان ابى الدنيا را نقل مي‌كند ، و اينكه او از كسانى است كه عمرى طولانى كرده‌اند . در جاهليت خضر و الياس را ديد ، و آن دو به واسطه‌ى او به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) سلام رساندند ، و گفتند كه چنان عمر مي‌كند كه حضرت مهدى و عيسي ( عليهما السلام ) را ملاقات كند .

بحار الانوار 13 / 319 و مستدرك الوسائل 5 / 386 روايت مي‌كنند : « خضر و الياس ( عليهما السلام ) در هر موسم حجّى يكديگر را ملاقات مي‌كنند و با اين عبارات از هم جدا مي‌شوند : بسم الله ،

ما شاء الله ، لا قوة إلا بالله ، ما شاء الله ، كل نعمة فمن الله ، ما شاء الله ، الخير كله بيد الله ،

ما شاء الله ، لا يصرف السوء إلا الله . »

كافى 1 / 227 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « بر امام صادق ( عليه السلام ) وارد شدم و ايشان دعايى را به زبان سريانى مي‌خواندند و آن را دعاى الياس ( عليه السلام ) شمردند ، فرمودند : الياس در سجده‌اش مي‌گفت : آيا مرا عذاب مي‌كنى و حال آنكه براى تو در شدّت گرما خود را تشنه نگاه داشتم

[ و روزه گرفتم ] ؟ آيا مرا عذاب مي‌كنى و حال آنكه به خاطر تو صورتم را به خاك آغشتم ؟

--------------------------- 373 ---------------------------

آيا مرا عذاب مي‌كنى در حالى كه براى تو از گناهان اجتناب كردم ؟ آيا مرا عذاب مي‌كنى در حالى كه شبم را به خاطر تو به بيدارى گذراندم ؟

خداوند به او وحى كرد : سرت را بلند كن ، من تو را عذاب نمي‌كنم .

الياس گفت : اگر گفتى عذابم نمي‌كنى ولى بعد عذابم كردى چه ؟ آيا من بنده‌ى تو نيستم و تو پروردگار من [ يعنى تو مالك و صاحب اختيار من هستى ] ؟ خداوند وحى فرمود : سرت را بلند كن كه من تو را عذاب نمي‌كنم ، من هنگامى كه وعده دادم بدان وفا مي‌كنم . »

محاسن 2 / 515 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : زياد كرفس بخوريد ، زيرا غذاى الياس ، اليسع و يوشع بن نون است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كافى 6 / 366

بحار الانوار 13 / 393 داستان الياس ( عليه السلام ) را از وهب بن منبه و ابن عباس نقل مي‌كند ، خلاصه‌ى آن چنين است : « الياس از پيامبران بني‌اسرائيل بود . خداوند او را در بعلبك مبعوث نمود ، و بعد از داود ( عليه السلام ) تحت فرماندهى روم بود . همسر پادشاه آنان زنى رومى و بدكار بود ، و روميان بعل را مي‌پرستيدند ، همان گونه كه در آيات قرآن آمده است : وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ 123

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلا تَتَّقُونَ 124 أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ 125 اللهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الأولينَ 126 فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ 127 إِلا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ 128 وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الآخِرِينَ 129 ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى صافات / 129 - 123

و به راستى الياس از فرستادگان [ ما ] بود . چون به قوم خود گفت : آيا نمي‌هراسيد ؟ آيا بعل را مي‌پرستيد و بهترين آفرينندگان را وامي‌گذاريد ؟ ! [ يعنى ] خدا را كه پروردگار شما و پروردگار پدران پيشين شماست ؟ ! پس او را دروغگو شمردند ، و قطعاً آنها احضار خواهند شد ، مگر بندگان خالص شده‌ى خدا . و براى او در آيندگان [ آوازه‌ى نيكى ] به جاى گذاشتيم .

آنان الياس را تكذيب و توهين كردند ، ترسانيدند ، و بر آن شدند تا وى را شكنجه دهند ، ليكن او گريخت و به صعب العبورترين كوه پناه آورد ، و هفت سال را تنها در آنجا سپرى كرد . در اين مدّت از گياهان زمين و ميوه‌ى درختان مي‌خورد .

خداوند قوم او را به قحطى مبتلا كرد . از ديگر سو پسر پادشاه - كه عزيزترين فرزندانش بود -

--------------------------- 374 ---------------------------

به بيمارى سختى دچار شد كه از او قطع اميد كردند . آنان به بت پرستان توسّل جستند تا شايد نفعى برايشان داشته باشد ، ليكن تأثيرى نداشت ، از اين رو به دنبال الياس فرستادند تا از كوه به زير آيد و شفيع آنان شود ، او هم پذيرفت و پائين آمد ، و به دعاى او خداوند پسر پادشاه را شفا داد و باران فرستاد . . .

الياس اليسع را وصى قرار داد ، و خداوند براى الياس بال روياند و جامه‌ى نور به او پوشانيد و به آسمان بالا برد ، او ردايش را از آسمان براى اليسع انداخت ، و خداوند اليسع را بر بني‌اسرائيل پيامبرى داد ، و به دو وحى نمود و او را يارى رساند ، بني‌اسرائيل هم او را احترام مي‌كردند و به وسيله‌ى او رهنمون مي‌شدند . »

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در ادامه سخن طبرسى را كه نقل قول برخى مفسّرين است و با مطلب بالا تفاوت‌هايى دارد مي‌آورد : « خداوند او را از ميان مردم بالا برد ، و لذّت غذا و نوشيدنى را از او گرفت . به او بال داد ، و او به بشرى فرشته گونه و زمينى آسمانى تبديل شد . بر آن پادشاه و قومش دشمنشان را مسلّط گرداند كه پادشاه و همسرش را كشتند . اليسع را نيز به رسالت بر آنان فرستاد ، بني‌اسرائيل هم به او ايمان آوردند ، و او را احترام گذارده به دستوراتش

عمل كردند . »

بحار الانوار 13 / 399 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « حاكم بني‌اسرائيل عاشق زنى از قومى بت پرست از غير بني‌اسرائيل شد ، و از او خواستگارى كرد ، آن زن گفت : به شرط آنكه بتى را با خود به سرزمين شما بياورم و آن را در آنجا بپرستم ، او ابا كرد ، ولى هم چنان اصرار به ازدواج داشت تا اينكه شرط آن زن را پذيرفت ، و با بتش او را به شهر خود آورد ، هشتصد مرد نيز كه آن بت را عبادت مي‌كردند با او آمدند . . .

پس قحطى آنان را فرا گرفت ، و به الياس توسّل جستند ، پادشاه توبه‌اى شايسته كرد تا آنجا كه جامه‌اى مويين در بر نمود ، و خداوند باران و بركت را بر آنان فرو فرستاد . »

نگارنده : اين روايات از جهت سندى دچار ضعف هستند و به اسرائيليات مي‌مانند . ديگر از مطالب سؤال برانگيز هدايت يافتن و ايمان آوردن بني‌اسرائيل به الياس و اليسع است ، و اينكه يهوديان خود بر خود حكمرانى مي‌كردند ، در حالى كه تحت حكومت روم بودند و قلعه‌ى بعلبك

--------------------------- 375 ---------------------------

معبد روميان بت پرست بوده است . علاوه بر آنكه سخن الياس در قرآن : أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ، دلالت بر آن دارد كه وى بر بت پرستان روم و اتباع يهودى آنان مبعوث شده بود .

مرحوم كلينى در كافى 1 / 242 از ابن حريش از امام جواد ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : پدرم مشغول طواف بودند كه مردى - كه با قسمتى از عمامه نقاب بر صورت زده بود - آمد و طواف پدرم را قطع كرد و ايشان را با خود به منزلى در كنار كوه صفا برد . بعد به سراغ من نيز فرستاد ، و سه نفر شديم . او گفت : اى پسر رسول‌خدا ! خوش آمدي ، آنگاه دست بر سر من گذاشت و گفت : اى امين خداوند پس از پدرانش ! خدا تو را مبارك قرار دهد .

سپس [ به پدرم ] گفت : اى ابا جعفر ! اگر مي‌خواهى تو خود بگو ، اگر هم مي‌خواهى من بگويم ، اگر مي‌خواهى تو بپرس ، و اگر مي‌خواهى من سؤال كنم ، اگر مي‌خواهى تو مرا تصديق كن ، و اگر خواستى من تو را تصديق نمايم .

پدرم فرمودند : همه را مي‌خواهم . او گفت : مبادا در پاسخ سؤال من چيزى غير از آنچه كه در دل دارى بگويي . پدرم فرمود : كسى اين كار را مي‌كند كه درون خود دو دانش داشته باشد كه با هم اختلاف دارند ، ليكن اختلافى در دانش خداى عزيز و جليل [ كه از آن به ما عطا نموده ] نيست .

آن شخص گفت : سؤال من همين است كه پاره‌اى از آن را بيان نمودي ، اين دانشى كه دچار اختلاف نيست نزد چه كسى است ؟ پدرم فرمودند : تمامى آن نزد پروردگار است - جلّ ذكره - ، و اما آنچه كه بندگان بدان نياز دارند نزد اوصياست .

در اين هنگام آن مرد نقابش را باز كرد ، درست نشست و چهره‌اش درخشيد ، و ادامه داد : مقصودم همين بود ، و بابت همين مطلب آمدم ، گفتيد كه آن دانشى كه اختلافى در آن نيست در نزد اوصياست ، چگونه آن را در اختيار دارند ؟ پدرم فرمودند : همان سان كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آگاهى داشت ، با اين تفاوت كه ايشان آنچه را كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌ديد نمي‌بينند ، زيرا آن حضرت پيامبر بود و ايشان محدَّث هستند [ و فرشتگان با آنان سخن مي‌گويند ] و آن حضرت [ در معراج ] نزد خداى عزيز و جليل مي‌رفت و وحى را مي‌شنيد ، ليكن ايشان نمي‌شنوند .

--------------------------- 376 ---------------------------

آن شخص گفت : اى پسر رسول‌خدا ! درست فرمودي ، اينك سؤالى سخت مطرح مي‌كنم ؛ بفرماييد كه چرا اين دانش آن گونه كه توسّط پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آشكار مي‌شد ، هم اكنون ظاهر نمي‌شود [ و گاه تقيه مي‌كنيد ] ؟ ايشان خنديدند و فرمودند : خداوند عزوجل ابا نمود از اينكه كسى غير از آنان كه در ايمانِ به او امتحان شده‌اند بر دانش او آگاهى يابند ، همان گونه كه حكم كرد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر آزار قوم خود صبر پيشه كند ، و تنها به فرمان او با آنان بجنگد ، پس چه بسيار كه ايشان تقيه نمود تا آنكه به او گفته شد : فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِين ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حجر / 94

پس آنچه را بدان مأمورى آشكار كن و از مشركان روى برتاب .

قسم به خدا كه اگر پيشتر نيز مأموريتش را آشكار مي‌كرد در امان بود ، و ليكن اطاعت فرمان خدا را اختيار نمود و از مخالفت با او هراسيد ، و لذا خوددارى كرد .

دوست مي‌داشتم كه مهدى اين امّت را مي‌ديدى كه فرشتگان با شمشيرهاى آل داود در ميان آسمان و زمين قرار دارند و ارواح كافران مرده را عذاب مي‌كنند ، و ارواح زندگان آنان را نيز بدان‌ها ملحق مي‌نمايند .

در ادامه آن مرد شمشيرى را بيرون آورد و گفت : اين يكى از آنهاست ، پدرم فرمودند : آري ، قسم به آنكه محمد را بر بشر برگزيد .

در اين هنگام آن شخص نقاب را دوباره بر چهره زد و گفت : من الياسم ، آنچه پرسيدم ناشى از ناآگاهى نبود ، بلكه دوست داشتم اين گفتار قوّت [ قلب ] يارانت باشد . . .

در آخر حديث آمده است : پس آن مرد گفت : گواهى مي‌دهم شما صاحبان حكمى هستيد كه هيچ اختلافى در آن نيست ، آنگاه برخاست و رفت ، و او را نديدم . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز بحار الانوار 25 / 74

شايد بتوان گفت كه اين حديث مهم‌ترين دليل بر حيات الياس ( عليه السلام ) است .

و اما در منابع سنيان : آنان اسرائيليات بسيارى در اين باره نقل نموده‌اند ! الجامع الصغير

1 / 636 مي‌نويسد : « خضر در درياست و الياس در خشكي ، آن دو هر شب در كنار سدّى كه ذوالقرنين ميان مردم و يأجوج و مأجوج بنا كرد جمع مي‌شوند ، و هر سال حج و عمره به جا

--------------------------- 377 ---------------------------

مي‌آورند و از زمزم چنان مي‌نوشند كه تا سال بعد براى آنها كافى باشد . »

الاصابة 2 / 251 همين گزارش را از انس نقل مي‌كند و مي‌نويسد : « عبد الرحيم و ابان [ كه در سند آن هستند ] متروك الروايه‌اند . »

مناوى در فيض القدير 3 / 672 در شرح آن مي‌نويسد : « مقصود آن است كه اكثر مدّت اقامت آن دو در خشكى يا درياست . الياس به كسر همزه از أيس مي‌آيد كه به معناى خدعه ، نيرنگ و اختلال عقل است ، يا اينكه از باب إفعال باشد و به معناى شجاعى كه فرار نمي‌كند ،

ابن انبارى چنين گفته است .

سهيلى مي‌گويد : صحيح آن است كه الياس مقابل اميد است ، و الف و لام آن براى تعريف آمده و همزه‌ى آن همزه‌ى وصل است ، گرچه برخى آن را قطع گرفته‌اند . »

نگارنده : سخنان اينان در مورد اسمى عبرى كه اصل آن سريانى است تكلّف و تير در تاريكى انداختن است .

مناوى در ادامه مي‌نويسد : « آن دو هر شب در كنار سدّى كه ذوالقرنين ميان مردم و يأجوج و مأجوج بنا كرد جمع مي‌شوند ، و هر سال حج و عمره به جا مي‌آورند ، و از زمزم چنان مي‌نوشند كه تا سال بعد براى آنها كافى باشد ، و تمام غذايشان همين است . گويا اين قسمت آخر از قلم مصنف افتاده است . اين حديث ضعيف است ، ليكن ضعف آن بدين وسيله كه با الفاظى متفاوت و از چند طريق نقل شده‌است جبران و تقويت مي‌شود ، از جمله آنكه در المستدرك از انس بن مالك نقل مي‌كند : در سفرى با پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بوديم و در منزلى فرود آمديم ، ناگهان مردى را ديدم كه ندا مي‌كند : خدايا ! مرا از امّت محمد - كه مرحوم و آمرزيده‌اند و توبه‌شان را پذيرفته‌اى - قرار ده ، من نگاه كردم و ديدم مردى است كه بيش از سيصد ذراع طول اوست ، او گفت :

تو كيستي ؟ گفتم : انس خادم پيامبر ، پرسيد : او كجاست ؟ گفتم : سخنت را مي‌شنود .

او گفت : بر او سلام برسان و بگو برادرت الياس سلامت مي‌رساند .

من آمدم و خبر را به آن حضرت رساندم ، ايشان هم آمدند و الياس را در آغوش گرفتند ، سپس نشستند و سخن آغاز كردند ، او گفت : يا رسول الله ! من در سال تنها يك بار غذا مي‌خورم ، و امروز آن روز است ، پس بيا با هم غذا بخوريم . در اين هنگام سفره‌اى از آسمان

--------------------------- 378 ---------------------------

فرود آمد كه بر آن نان ، ماهى و كرفس بود ، آن دو خوردند و نماز عصر را به جا آوردند ، بعد با او وداع كرديم و ديدم كه در ميان ابرها به طرف آسمان مي‌رود . . .

ذهبى اين روايت را در احوال يزيد بن يزيد بلوى آورده و مي‌گويد : خبرى باطل است . بخارى نقل مي‌كند : از ابن‌مسعود و ابن عباس روايت شده كه الياس همان ادريس است .

ابن حجر گويد : عبد بن حميد و ابن حاتم روايت ابن‌مسعود در اين رابطه را با سندى شايسته آورده‌اند ، ليكن روايت ابن عباس توسط جويبر از ضحاك از وى نقل شده كه سندش ضعيف مي‌باشد ، لذا بخارى نسبت به آن قاطعيتى ندارد . برخى ديگر هم گفته‌اند : الياس از بني‌اسرائيل بود . »

سيوطى در الدرالمنثور 4 / 240 مي‌نويسد : « حارث بن ابى اسامه در مسند خود با سندى ضعيف از انس نقل مي‌كند [ و همان روايت اجتماع خضر و الياس در كنار سدّ ذوالقرنين را مي‌آورد ] . . .

ابن عساكر از ابن ابى داود نقل مي‌كند : الياس و خضر رمضان را در بيت‌المقدس روزه مي‌دارند . هر سال حج مي‌گزارند ، و از زمزم چنان مي‌نوشند كه تا سال آينده و همان موسم برايشان كافى باشد .

عقيلي ، دارقطنى در الافراد و نيز ابن عساكر از ابن عباس روايت مي‌كنند : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : خضر و الياس در هر موسمى جمع مي‌شوند ، و هريك سر ديگرى را مي‌تراشد ، و با اين جملات از يكديگر جدا مي‌شوند . . .

ابن عباس گويد : هر كسى اين جملات را صبح و شام سه بار بگويد خداوند او را از غرق شدن ، سوختن ، دزدي ، شياطين ، سلطان ، مار و عقرب نگاه مي‌دارد . »

زمخشرى در ربيع الابرار 1 / 330 از مقاتل نقل مي‌كند : « چهار تن از پيامبران زنده‌اند ؛ عيسى و ادريس در آسمان ، الياس و خضر در زمين ، الياس در خشكى است و خضر در دريا . »

فتح البارى 7 / 342 مي‌نويسد : « ابن تين كه گفته الياس پيامبر نيست ، سخنى عجيب بر زبان رانده است ، او مبناى سخن خود را گفتار كسانى قرار داده كه او را زنده مي‌دانند ، كه مطلبى ضعيف است . اما اينكه او پيامبر نيست باطل است ، زيرا قرآن عظيم مي‌فرمايد :

--------------------------- 379 ---------------------------

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ، چگونه مي‌شود كسى رسول باشد ، ليكن نبى نباشد ؟ »

نگارنده : ابن تين و گزافه گويى وى مثالى است براى كسى كه اسرائيليات چنان او را سرگرم خود كرده كه تصريح قرآن را فراموش مي‌كند ، و يا آنكه خود را به فراموشى مي‌زند !

ما نمي‌توانيم بر اخبار پيرامون الياس ( عليه السلام ) - حتى آنها كه در مصادر خودمان آمده است - اعتماد كنيم ، زيرا تحت تأثير اسرائيليات است ، البته اين سخن مشروط به آن است كه احاديثى از پيامبر و اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در اين باره نرسيده باشد .

اما احاديث مربوط به خضر ( عليه السلام ) بسيار و برخى هم صحيح مي‌باشد و بيانگر اين مطلب است كه ايشان زنده است ، روزى مي‌خورد ، در زمره‌ى ياران امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در دوران غيبت است ، و به هنگام ظهور در كنار ايشان خواهد بود .

اصحاب كهف ياران امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

خداوند متعال مي‌فرمايد :

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً 9 إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَداً 10 فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عدداً 11 ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَى الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَداً 12 نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدي 13 وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأرض لَنْ نَدْعُوَاْ مِنْ دُونِهِ إِلَهاً لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطاً 14 هَؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِباً 15 وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلا اللهَ فَاوُواْ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقاً 16

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ

فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَالْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً 17

وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظاً وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً 18

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا

--------------------------- 380 ---------------------------

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً 19 إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً 20

وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً 21 سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّى أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلا قَلِيلٌ فَلا تُمَارِ فِيهِمْ إِلا مِرَاءً ظَاهِراً وَلا تَسْتَفْتِ

فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً 22 ( 1 ) ( 1 ) . سوره كهف ، آيات 9 - 22 .

آيا پنداشته‌اى كه اصحاب كهف و رقيم از نشانه‌هاى شگفت انگيز ما بوده‌اند ؟ آنگاه كه جوانان به سوى غار پناه جستند و گفتند : پروردگار ما ! از جانب خود به ما رحمتى بخش و كار ما را براى ما به سامان رسان . پس در آن غار ، ساليانى چند بر گوش‌هايشان پرده زديم . آنگاه آنان را بيدار كرديم ، تا بدانيم كدام يك از آن دو دسته ، مدّت درنگشان را بهتر حساب كرده‌اند . ما خبرشان را بر تو درست حكايت مي‌كنيم : آنان جوانانى بودند كه به پروردگارشان ايمان آورده بودند و بر هدايتشان افزوديم . و دل‌هايشان را استوار گردانيديم آنگاه كه [ به قصد مخالفت با شرك ] برخاستند و گفتند : پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمين است . جز او هرگز معبودى را نخواهيم خواند ، كه در اين صورت قطعاً ناصواب گفته‌ايم . اين قوم ما جز او معبودانى اختيار كرده‌اند . چرا بر [ حقّانيّت ] آنها برهانى آشكار نمي‌آورند ؟ پس كيست ستمكارتر از آن كس كه بر خدا دروغ بندد ؟

و چون از آنها و از آنچه كه جز خدا مي‌پرستند كناره گرفتيد ، پس به غار پناه جوييد ، تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و براى شما در كارتان گشايشى فراهم سازد .

و آفتاب را مي‌بينى كه چون طلوع مي‌كند ، از غارشان به سمت راست مايل است ، و چون غروب مي‌كند از سمت چپ دامن برمي‌چيند ، در حالى كه آنان در جايى فراخ از آن [ غار قرار گرفته ] اند . اين از نشانه‌هاى خداست . خدا هر كه را راهنمايى كند او راه يافته است ، و هر كه را بي‌راه گذارد ، هرگز براى او يارى راهبر نخواهى يافت .

--------------------------- 381 ---------------------------

و مي‌پندارى كه ايشان بيدارند ، در حالى كه خفته‌اند و آنها را به پهلوى راست و چپ مي‌گردانيم ، و سگشان بر آستانه [ ى غار ] دو دست خود را دراز كرده است . اگر بر حال آنان اطّلاع مي‌يافتي ، گريزان روى از آنها برمي‌تافتى و از [ مشاهده‌ى ] آنها آكنده از بيم مي‌شدي .

و اين چنين بيدارشان كرديم ، تا ميان خود از يكديگر پرسش كنند . گوينده‌اى از آنان گفت : چقدر مانده‌ايد ؟ گفتند : روزى يا پاره‌اى از روز را مانده‌ايم ، گفتند : پروردگارتان به آنچه مانده‌ايد داناتر است ، اينك يكى از خودتان را با اين پول خود به شهر بفرستيد ، تا ببيند كدام يك از غذاهاى آن پاكيزه‌تر است و از آن ، غذايى برايتان بياورد ، و بايد زيركى به خرج دهد و هيچ كس را از شما آگاه نگرداند . چرا كه اگر آنان بر شما دست يابند ، سنگسارتان مي‌كنند يا شما را به كيش خود بازمي‌گردانند ، و در آن صورت هرگز روى رستگارى نخواهيد ديد .

و بدين گونه [ مردم آن ديار را ] بر حالشان آگاه ساختيم تا بدانند كه وعده‌ى خدا راست است و [ در فرا رسيدن ] قيامت هيچ شكّى نيست ، هنگامى كه ميان خود در كارشان با يكديگر نزاع مي‌كردند ، پس گفتند : بر روى آنها ساختمانى بنا كنيد ، پروردگارشان به آنان داناتر است . كسانى كه بر كارشان غلبه يافتند گفتند : حتماً بر ايشان معبدى بنا خواهيم كرد . به زودى خواهند گفت : سه تن بودند [ و ] چهارمين آنها سگشان بود ، و مي‌گويند : پنج تن بودند [ و ] ششمين آنها سگشان بود . تير در تاريكى مي‌اندازند . و [ عدّه‌اى ] مي‌گويند : هفت تن بودند و هشتمين آنها سگشان بود . بگو : پروردگارم به شماره‌ى آنها آگاه‌تر است ، جز اندكى [ كسى شماره‌ى ] آنها را نمي‌داند . پس درباره‌ى ايشان جز به صورت ظاهر جدال مكن و در مورد آنها از هيچ كس جويا مشو .

مفسّران در شأن نزول اين آيات گفته‌اند : مشركان قريش سه تن از قريش - عاص بن وائل سهمي ، ابن ابى معيط اموى و ابن كلده عبدرى - را نزد خاخام‌هاى يهود فرستادند تا از آنان سؤالاتى دريافت كنند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از پاسخ آن عاجز باشد ! برخى سؤالات آنها چنين بود : قيامت چه زمان خواهد بود ؟ اصحاب كهف چه كسانى بودند ؟ و ذوالقرنين كيست ؟ ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به تفسير قمى 2 / 31 و طبرى 15 / 285

تفسير قمى 2 / 31 مي‌نويسد : « آنان جوانانى بودند كه در دوره‌ى فترت ميان عيسى بن

مريم ( عليه السلام ) و حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) مي‌زيستند . رقيم دو لوح مسى است كه ماجراى ايشان ، اسلام

--------------------------- 382 ---------------------------

آوردنشان ، درخواست دقيانوس از آنها و ساير احوالاتشان بر آن مرقوم بود . »

تفسير عياشى 2 / 321 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « پادشاه زمان ، اسامى آنان ، پدران و خانواده‌هايشان را در صفحاتى از سرب نگاشت . »

نفراوى مالكى در الفواكه الدوانى 1 / 70 مي‌نويسد : « اصحاب كهف با مهدى و از پيروان او خواهند بود . عيسي ( عليه السلام ) نماز صبح را پشت سر مهدى به جا مي‌آورد ، و البته اين كار ضررى به نبوّت او نمي‌رساند . مهدى در ادامه ، حكومت را به عيسى مي‌سپارد ، دجال را مي‌كشد و در بيت‌المقدس مي‌ميرد .

امر حاكميت براى عيسي ( عليه السلام ) انتظام مي‌گيرد ، و از زمان فرود آمدن در زمين به مدّت چهل سال حكمرانى خواهد كرد . آنگاه از دنيا مي‌رود و مسلمين بر او نماز مي‌خوانند . برخى گويند : او از زمان فرود آمدن هفت سال درنگ مي‌كند ، و [ در آن مدّت ] هيچ دشمنى ميان مردم نخواهد بود . سپس خدا بادى را مي‌فرستد كه ارواح مؤمنان را قبض مي‌كند . »

نگارنده : سخن نفراوى بازخوانى افكار كعب‌الاحبار است كه آن را به مثابه احاديثى نبوى و قطعى گرفته‌اند !

در الدرالمنثور 4 / 215 مي‌نويسد : « از ابن عباس منقول است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود :

اهل كهف از اصحاب مهدي ( عليه السلام ) هستند .

زجاجى در امالى خود از ابن عباس روايت مي‌كند كه درباره‌ى آيه‌ي : أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيم ، گفت : آن جوانان هنگامى كه به جهت ترس بر دين از خويشان گريختند ، خانواده‌هايشان پادشاه را باخبر كردند ، و او فرمان داد تا بر لوحى از سرب اسامى آنان را بنويسند و آن را در خزانه انداخت ، و گفت : به آنان رسيدگى خواهد شد . »

العطر الوردى / 70 مي‌نويسد : « راز تأخير آنان تا اين مدّت آن است كه آنان را به شرف اسلام و يارى رساندن خليفه‌ى حق گرامى دارند . »

فتح البارى 6 / 365 درباره‌ى سخن ابن عباس كه اصحاب كهف از ياران حضرت مهدي ( عليه السلام )

هستند مي‌نويسد : « سند آن ضعيف است ، اگر هم ثابت باشد آن را حمل مي‌كنيم بر آنكه آنان نمردند ، بلكه خوابيده‌اند تا براى يارى مهدى مبعوث شوند . »

--------------------------- 383 ---------------------------

ماجراى بساط

منابع شيعى و سنى حديثى را به اين مضمون آورده‌اند : برخى از صحابه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درخواست نمودند تا اهل كهف را به ايشان بنمايانند ، ايشان هم فرمان دادند تا بربساطى بنشينند و حضرت امير ( عليه السلام ) را به همراه آنها فرستادند . بساط آنان را بالا برد تا آنكه به

اهل كهف رسيدند ، و آنان را خفته يافتند . صحابه با آنان سخن گفتند ولى جواب ندادند ، اما هنگامى كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) تكلّم كرد پاسخ ايشان را دادند ، ابوبكر گفت : يا علي !

چرا پاسخ تو را دادند ، ولى ما را نه ؟ ايشان به اهل كهف حواله دادند و آنان گفتند : ما تنها پاسخ نبى يا وصى نبى را مي‌دهيم .

در روايات نيز آمده كه حضرت علي ( عليه السلام ) انس بن مالك را كه در اين جريان حضور داشت گواه گرفتند ، اما او حاضر به گواهى دادن نشد ، و با نفرين اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مواجه و به دنبال آن پيس و نابينا شد . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به عقد الدرر / 141 از تفسير ثعلبي ، البرهان متقى / 87 ، مناقب ابن مغازلى / 232 ، الخرائج و الجرائح

1 / 210 ، فضائل شاذان بن جبرئيل / 164 ، مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 2 / 337 و 338 ، الثاقب فى المناقب / 71 ، اليقين / 133 از جابر بن عبدالله ، ارشاد القلوب / 268 ، خلاصة عبقات الانوار 3 / 258 و نفحات الازهار 3 / 241 ، سيد بن طاووس در سعد السعود / 112 مي‌نويسد : فصلى در آنچه از كتاب تفسير يك جلدى ابو اسحاق ابراهيم بن احمد قزوينى مي‌آوريم و آن يك حديث است در تفسير سوره‌ى كهف : . . . با سند خود از محمد بن ابى يعقوب جوال دينوري ، از جعفر بن نصر در حمص ، از عبدالرزاق از معمر از ثابت از انس روايت مي‌كند : از منطقه‌اى به نام بهندف بساطى براى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) هديه آوردند . . . ما اين حديث را از چند طريق كه ذكر شده است آورديم ،

و سبب ابنكه در اينجا نقل نموديم آن است كه مؤلف تفسير از بزرگان سنيان است ، و اينان در نقل كرامات

حضرت امير ( عليه السلام ) متّهم نيستند [ در حالى كه اگر از شيعيان نقل مي‌كرديم سني‌ها ما را متّهم مي‌كردند ! ] .

همو در الطرائف / 84 اين جريان را نقل مي‌كند و مي‌نويسد : حديثى كه ثعلبى در مورد بساط روايت مي‌كند طولاني‌تر از حديث ابن مغازلى است ، ثعلبى مي‌افزايد : « اهل كهف تا آخرالزمان به هنگام خروج مهدى در خواب رفتند ، مهدى [ چون ظهور كند ] بر آنان سلام مي‌كند ، پس خداوند عزيز و جليل ايشان را براى او زنده مي‌كند ، آنگاه به خواب فرو مي‌روند و تا قيامت بر نمي‌خيزند . »

نكاتى چند

1 . شيخ مفيد ( رحمه الله ) در ارشاد 2 / 117 از زيد بن ارقم روايت مي‌كند : « در اتاقم بودم كه سر

--------------------------- 384 ---------------------------

امام‌حسين ( عليه السلام ) را بر فراز نيزه عبور دادند ، وقتى كه به مقابل اتاق من رسيد اين آيه را تلاوت فرمود : أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً ، به خدا قسم مو بر بدنم ايستاد و صدا زدم : اى پسر رسول‌خدا ! به خدا سوگند كه سر تو شگفت انگيزتر است . »

مناقب كوفى 2 / 267 از اعمش از منهال بن عمرو نقل مي‌كند : « سر امام‌حسين ( عليه السلام )

را بر نيزه ديدم كه اين آيه را تلاوت مي‌كرد : أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً ، پس كسى از ميان مردم صدا زد : اى پسر رسول‌خدا ! سر تو شگفت انگيزتر است . »

2 . از آيات مربوط به اصحاب كهف استفاده مي‌شود كه خداوند آنها را براى حضرت

صاحب الامر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ذخيره كرده است ، او معاصران آنان را بر آن داشت تا جريان آنها را بر لوح بنگارند ، درى بر آن غار بنا كنند ، و تعدادشان را مخفى داشت . مؤيد اين مطلب روايات اهل‌بيت معصومين ( عليهم السلام ) است .

الهداية الكبرى / 163 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند بقاياى قوم موسى را براى او خواهد آورد ، و اصحاب كهف را از براى او زنده خواهد نمود . »

ارشاد / 365 از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) از پشت كوفه بيست و هفت مرد را خارج خواهد ساخت ؛ پانزده تن از قوم موسي ( عليه السلام ) كه به حق راهنمايى و داورى مي‌كردند ، هفت تن اهل كهف ، يوشع بن نون ، . . . . پس اينان انصار آن حضرت و حكام از سوى ايشانند . »

و لابد ايشان كه خود رومى هستند در اتمام حجّت بر روميان ، امام ( عليه السلام ) را يارى مي‌رسانند . روميانى كه سپاهى نزديك به يك ميليون نفر را به انطاكيه گسيل مي‌دارند ، و در مقابل ، امام مهدي ( عليه السلام ) گروهى را به آنجا مي‌فرستند كه هدف اصلي‌شان آشكار ساختن اهل كهف است تا نشانه و اتمام حجّتى بر روم باشند ، و در ادامه به آن حضرت ملحق شوند .

كرمى حنبلى در فرائد فوائد الفكر فى الامام المهدى المنتظر / 103 از حذيفه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « امت من محشور نمي‌شوند تا آنكه مهدى قيام كند . . . آنگاه در حالى كه جبرئيل پيش قراول و ميكائيل سمت چپ او هستند متوجه شام مي‌شود .

اهل كهف نيز يار و همراه اويند ، و اهل آسمان و زمين از وجود آن حضرت شادمان خواهند شد . »

--------------------------- 385 ---------------------------

3 . انطاكيه ارتباط خاصّى با اصحاب كهف در حركت امام مهدي ( عليه السلام ) دارد ، و در عصر ظهور از مكانت خاصى برخوردار است ، چرا كه مركز خواص ياران مسيح ( عليه السلام ) و دعوت ايشان است ، به علاوه آنكه گروهى كه حضرت به انطاكيه مي‌فرستد نسخه‌هاى اصلى تورات را از مكانى در آن سرزمين بيرون خواهند آورد ، دلائل الامامة / 249 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « مهدى از اين بابت مهدى نام گرفته است كه [ از سوى خدا ] به امرى پنهان رهنمون مي‌شود ، او به آنچه در سينه‌هاى مردم است راهنمايى مي‌كند . كسى را به سراغ مردى مي‌فرستد و او را مي‌كشد در حالى كه علّت آن [ براى مردم ] مشخّص نيست .

او سه گروه اعزام خواهد كرد : يك گروه برده‌هاى مسلمانى را كه نزد اهل ذمه هستند آزاد مي‌كند ، يك گروه در سرزمين عرب اظهار بيزارى از يغوث و يعوق خواهد نمود ، و گروه ديگر تورات را از غارى در انطاكيه بيرون مي‌آورد . به او حكومت سليمان عطا خواهد شد . »

غيبت نعمانى / 237 از عمرو بن شمر از جابر جعفى روايت مي‌كند : « شخصى حضور امام باقر ( عليه السلام ) آمد و گفت : خداوند شما راحفظ كند ، اين پانصد درهم زكات اموالم را بگيريد . امام ( عليه السلام ) فرمودند : آن را ميان همسايگان مسلمان و برادران مسكين با ايمانت تقسيم كن .

در ادامه فرمودند : هنگامى كه قائم اهل‌بيت قيام كند [ اموال ] را به تساوى تقسيم ، و در ميان رعيت به عدالت رفتار مي‌كند ، پس هركس او را اطاعت كند از خداوند فرمان برده و هركه از او سرپيچى كند خدا را عصيان نموده است .

مهدى از اين بابت مهدى ناميده شده كه به امرى پنهان راهنمايى مي‌كند ، و تورات و ديگر كتب خداى عزوجل را از غارى در انطاكيه بيرون خواهد آورد . او ميان اهل تورات با تورات ،

اهل انجيل با انجيل ، اهل زبور با زبور و اهل قرآن با قرآن حكم خواهد نمود .

ثروت‌هاى دنيا از درون و روى زمين نزد او جمع مي‌شود ، پس به مردم مي‌فرمايد : بياييد به سراغ چيزى كه به خاطر آن قطع رحم كرديد ، خون‌هاى حرام را ريختيد و حرام خداى عزوجل را مرتكب شديد ، و چنان بخشش مي‌كند كه احدى پيش از او نكرده است ، و زمين را پر از عدل و داد و نور مي‌كند ، همان گونه كه از ستم و جور و شرّ آكنده شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به علل الشرائع / 161 و عقد الدرر / 39

--------------------------- 386 ---------------------------

نگارنده : راوى بيان نكرده كه چرا امام باقر ( عليه السلام ) زكات اين شخص را نپذيرفتند ، و به سخن از توزيع اموال توسط امام عصر ( عليه السلام ) پرداختند .

الفتن 1 / 355 از كعب : « مهدى به نبرد روميان مي‌رود . او فهم ده تن را خواهد داشت ( ! ) .

او تابوت سكينه را - كه توراتى كه خداوند بر موسي ( عليه السلام ) فرستاد و انجيلى كه بر عيسي ( عليه السلام ) نازل كرد را در خود دارد - از غارى در انطاكيه بيرون مي‌آورد ، و ميان اهل تورات با تورات و ميان

اهل انجيل با آن حكم خواهد كرد . »

ثعلبى در العرائس / 118 مي‌نويسد : « تميم دارى گويد : به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتم : يا رسول الله ! از شهرى در نزديكى ساحل عبور كردم كه اوصافى چنين و چنان داشت ، ايشان فرمودند : شهرى كه مي‌گويى انطاكيه است ، در يكى از غارهاى آن قطعه‌هايى از الواح موسى قرار دارد .

هر ابرى از مشرق يا مغرب بر آن بگذرد بركاتش را بر آن فرو مي‌ريزد . روزها و شب‌ها سپرى نخواهند شد تا آنكه مردى از اهل‌بيتم در آن ساكن شود و آن را از داد و عدل مملو سازد ، همان سان كه از ظلم و ستم پر شده است . »

خطيب در تاريخ بغداد 9 / 471 از تميم نقل مي‌كند : « گفتم : يا رسول الله ! در روم شهرى مانند انطاكيه و پر باران‌تر از آن نديده‌ام ! ايشان گفتند : آري ، اين بدان سبب است كه تورات ، عصاى موسي ، قطعات الواح و سفره‌ى سليمان بن داود در غارى از غارهاى آن است . هيچ ابرى نيست كه از يكى از جهات بر آنجا بگذرد مگر آنكه بركت خود را تماماً در آنجا فرو مي‌ريزد . روزها و شب‌ها سپرى نخواهند شد مگر بعد از آنكه مردى از عترتم كه نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است در آنجا سكنى گزيند ، او در خلقت و اخلاق به من مي‌ماند ،

و زمين را همان سان كه از ستم و جور پر شده از داد و عدل مملو خواهد ساخت . »

نگارنده : سخنان و روايات كعب‌الاحبار و تميم دارى كه مورد تكذيب اهل‌بيت ( عليهم السلام )

قرار گرفته‌اند ارزشى ندارند ، مخصوصاً آنكه برخى از روايات را ممكن است بعدها به اين دو نسبت داده‌اند .

--------------------------- 387 ---------------------------

هفت عالِم از مناطق مختلف در ميان ياران حضرت مهدي ( عليه السلام )

ابن‌حماد در الفتن 1 / 345 از ابن‌مسعود - بدون آنكه به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نسبت دهد - نقل مي‌كند : « وقتى كه تجارت‌ها كساد و راه‌ها ناامن شوند و فتنه‌هاى بسيار رخ دهد ، هفت عالِم از مناطق مختلف - كه با هريك سيصد و بيش از ده مرد بيعت مي‌كنند - بدون قرار پيشين مي‌آيند و در مكه با يكديگر ملاقات مي‌كنند . بعضى به بعضى ديگر مي‌گويند : چرا آمده‌ايد ؟ آنان مي‌گويند : به دنبال مردى آمده‌ايم كه اميد مي‌رود بر دست او اين فتنه‌ها خاموش و قسطنطنيه فتح شود ، ما او را به نام خود ، پدر ، مادر و اوصافش مي‌شناسيم .

چون همه بر اين مطلب اتّفاق نظر مي‌كنند به دنبال او مي‌روند و در همان مكه او را مي‌يابند و مي‌گويند : آيا تو فلانى پسر فلانى هستي ؟ مي‌گويد : نه ، بلكه من مردى از انصار هستم ، و قصد او آن است تا از آنان بِرَهد .

آنها اوصاف اين شخص را براى اهل خبره و افرادِ شناس ذكر مي‌كنند و آنان مي‌گويند : او همان است كه در پي‌اش هستيد ، و هم اكنون به مدينه رفته است . آنان در مدينه به دنبال او مي‌روند ، و او به مكه مي‌رود . در مكه او را مي‌يابند و مي‌گويند : تو فلانى پسر فلانى هستى و مادرت فلانه دختر فلان است و چنين و چنان نشانه داري ، و يك بار از ما گريختي ، دستت را دراز كن تا با تو بيعت كنيم ، او مي‌گويد : من مقصود شما نيستم ، بلكه فلان پسر فلان انصارى هستم ، بياييد برويم آن را كه مي‌خواهيد نشانتان دهم و از آنان مي‌گريزد .

باز به دنبال او به مدينه مي‌روند و او هم به مكه مي‌رود . در كنار ركن او را مي‌يابند و مي‌گويند : اگر دستت را براى بيعت دراز نكنى گناه و خون ما بر گردن توست ، اين لشكر سفيانى است كه به فرماندهى مردى از جرم به دنبال ما آمده است . آنگاه بين ركن و مقام مي‌نشيند و دستش را پيش مي‌كشد و با او بيعت مي‌كنند . خداوند محبّت او را در دل‌هاى مردم قرار مي‌دهد . او با گروهى كه روزها چون شيران پيكار مي‌كنند و شب‌ها مانند راهبان به عبادت مي‌پردازند حركت مي‌كند . »

نگارنده : اين داستان از فهم سنيان قرن سوم [ عصر ابن‌حماد ] درباره‌ى بشارت‌هاى نبوى پيرامون حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) حكايت مي‌كند . آنان اين روايت را به ابن‌مسعود - كه بشارت‌هاى

--------------------------- 388 ---------------------------

نبوى پيرامون امامان دوازده گانه ( عليهم السلام ) را نقل مي‌كرده است - نسبت داده‌اند ، و تصوّرات خود را در مورد مهدى موعود ، و نيز تفسير اين مطلب : « با مهدى بيعت مي‌شود در حالى كه خوش ندارد » بدان افزوده‌اند .

در اين گزارش اصحاب سيصد و سيزده گانه‌ى امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ياد شده‌اند ، همان كسانى كه خداوند از سرزمين‌هاى مختلف آنان را گرد مي‌آورد ، و در اين روايت براى هر يك از اين هفت عالم چنين شمارى ذكر شده است ! ابن‌حماد درباره‌ى اين هفت تن گزارشات كوتاه و بلندى را نقل مي‌كند ، ليكن هيچ يك از پيامبر و ائمه ( عليهم السلام ) نيست .

نفس زكيه در نجف از علائم قيام حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

شيخ مفيد در ارشاد 2 / 368 مي‌فرمايد : « در احاديث ، علائم و حوادثى براى زمان قيام حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ذكر شده است ، از جمله : خروج سفياني ، قتل حسني ، اختلاف بنى عباس در پادشاهي ، كسوف خورشيد در نيمه‌ى ماه رمضان ، خسوف ماه در آخر رمضان و

بر خلاف عادت ، فرو رفتن زمين در بيداء و نيز در مغرب و مشرق ، ثابت ماندن خورشيد از زوال تا نيمه‌هاى عصر ، طلوع آن از مغرب ، قتل نفس زكيه با هفتاد تن از صالحين در پشت كوفه [ نجف ] ، ذبح شدن مردى هاشمى بين ركن و مقام و فرو ريختن ديوار مسجد كوفه . »

نگارنده : مقصود شيخ مفيد ( رحمه الله ) ذكر علامات ولو بدون ترتيب است . شاهد ما از نقل اين عبارت اين قسمت است : « قتل حسني . . . قتل نفس زكيه با هفتاد تن از صالحين در نجف ، ذبح شدن مردى هاشمى بين ركن و مقام و فرو ريختن ديوار كوفه » .

در روايات وارد نشده كه حسنى اهل كجاست . اما در مورد هاشمى يا آن حسنى كه بين ركن و مقام ذبح مي‌شود ، روايات صريح داريم و خواهد آمد .

مقصود از انهدام ديوار كوفه ، ديوار مسجد آن از سمت مقابل قبله مي‌باشد كه مدلول

روايات است .

اما نفس زكيه كه در ميان هفتاد تن از صالحين در نجف كشته مي‌شود ، واضح‌ترين كسى كه تا اين زمان در نجف كشته شده و اين مطلب بر او قابل انطباق است شهيد سيد محمد باقر

--------------------------- 389 ---------------------------

حكيم ( رحمه الله ) است كه در ميان بيش از هفتاد تن به شهادت رسيد ، و معناى حديث آن است كه هفتاد نفر از كشتگان افرادى صالح هستند .

در مختصر بصائر الدرجات / 199 خطبه‌اى به نام مخزون را از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل

مي‌كند كه در قسمتى از آن آمده است : « اى مردم ! از من سؤال كنيد قبل از آنكه فتنه‌اى شرقى [ بسان شترى چموش ] پايش را بلند كند و در مهارش گذارد - و اين [ فتنه ] پس از مرگ و زندگانى است - ، يا آنكه آتشى با هيزم درشت در مغرب زمين شعله‌ور شود و فرياد به خونخواهى يا مانند آن كند . پس آن هنگام كه فلك بگردد خواهيد گفت : او مُرد ، يا هلاك شد ، در كدام وادى سير مي‌كند . پس در آن روز تأويل اين آيه خواهد آمد : ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 6

پس [ از چندى ] دوباره شما را بر آنان چيره مي‌كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم .

براى آن نشانه‌ها و علاماتى است ؛ نخست آن كه كوفه با لشكر و خندق محاصره شود ، در سر كوچه‌هاى كوفه آتش روشن شود ، چهل شب مساجد تعطيل شود ، سه پرچم - كه با [ پرچم ] هدايت مشتبه مي‌شوند - پيرامون مسجد اكبر آمد و شد كنند كه قاتل و مقتول در آتش‌اند . كشتار بسيار ، مرگ وسيع ، قتل نفس زكيه در پشت كوفه در ميان هفتاد نفر ، آنكه ميان ركن و مقام ذبح مي‌شود ، قتل صبر اسبغ مظفّر در بيعت بتان و به همراه بسيارى از شياطين انس . . . »

اين روايت درباره‌ى حجاز و عراق است ، و مسجد اكبر كه پرچم‌ها حوالى آن آمد و شد و نزاع مي‌كنند مسجد الحرام است .

اين كشتار فجيع ممكن است هم در عراق باشد و هم در حجاز . اسبغ مظفر هم - كه معلوم نيست اهل كجاست - شخصى است كه او را در بند مي‌كنند و به قتل مي‌رسانند .

--------------------------- 390 ---------------------------

نفس زكيه كه در مدينه به شهادت مي‌رسد

از ياران حضرت مهدي ( عليه السلام ) است

كتاب سليم / 197 مي‌نويسد : « از نامه‌هاى حضرت علي ( عليه السلام ) به معاويه : اى معاويه ! رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من خبر داده اند كه بنى اميه محاسن مرا از خون سرم رنگين مي‌كنند و من به شهادت مي‌رسم . . .

مردى از نسل تو شوم ، ملعون ، جلف ، جفاكار ، وارونه دل ، خشن و سخت است و خداوند رأفت و رحمت را از دل او كنده . دايي‌هايش از كلب هستند و گويا او را مي‌نگرم . اگر مي‌خواستم نام و صفت او و نيز اينكه چند سال دارد را مي‌گفتم . او لشكرى به مدينه مي‌فرستد كه بدان وارد مي‌شوند . كشتار و فحشاء بسيارى به راه مي‌اندازند . مردى از فرزندان من - كه پاك و منزّه است و زمين را از عدل و داد آكنده مي‌سازد ، همان سان كه از ستم و جفا پر شده - از آنان مي‌گريزد . من نام ، نشانه و سنّ او در آن روز را مي‌دانم . او از فرزندان پسرم حسين است كه پسرت يزيد او را مي‌كشد . او خون‌خواه پدرش است . پس به سوى مكه فرار مي‌كند . رئيس آن لشكر مردى پاك و بى گناه از فرزندان مرا در كنار احجار الزيت

خواهد كشت . . . »

الفتن 1 / 324 از كعب : « مدينه مباح شمرده مي‌شود [ و هر كارى بخواهند در آن انجام مي‌دهند ] ، و نفس زكيه به قتل مي‌رسد . »

همان 1 / 329 از ابن‌مسعود : « لشكرى روانه مدينه مي‌شود كه بين حماوين در زمين

فرو مي‌روند ، و نيز نفس زكيه به قتل مي‌رسد . »

كافى 1 / 337 از زراره روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : آن پسر پيش از آنكه قيام كند غيبتى خواهد داشت ، عرضه داشتم : چرا ؟ فرمودند : مي‌هراسد - و با دست به شكم خود اشاره كردند [ كنايه از كشته شدن ] - . در ادامه فرمودند : اى زراره ! او منتظر است . و هموست كه مردم در ولادتش شك مي‌كنند ، برخى مي‌گويند : پدرش بدون آنكه فرزندى باقى گذارد از دنيا رفت ، گروهى مي‌گويند : پدرش از دنيا رفت و او در شكم مادر بود و برخى هم مي‌گويند :

او دوسال پيش از فوت پدر به دنيا آمد و همان منتظَر است . خداى عزوجل دوست دارد

--------------------------- 391 ---------------------------

شيعيان را بيازمايد . اى زراره ! آن هنگام [ غيبت و امتداد آن ] است كه باطل گرايان دچار ترديد مي‌شوند .

عرض كردم : فدايت شوم اگر آن زمان را درك كردم چه كنم ؟ فرمودند : اى زراره ! اگر آن دوران را درك كردى اين دعا را بخوان : اللّهمّ عرّفنى نفسك ، فإنّك إن لم تُعرّفنى نفسك ، لم أعرف نبيّك ، اللّهمّ عرّفنى رسولك ، فإنّك إن لم تُعرّفنى رسولك ، لم أعرف حجّتك ، اللّهمّ عرّفنى حجّتك ، فإنّك إن لم تُعرّفنى حجّتك ، ضللت عن ديني .

آنگاه فرمودند : اى زراره ! به ناچار پسرى را در مدينه خواهند كشت ، گفتم : فدايت شوم لشكر سفيانى او را مي‌كشند ؟ فرمودند : نه ، لشكر بنى فلان به مدينه مي‌آيند ، او را دستگير كرده مي‌كشند ، و چون به ظلم و عدوان او را مي‌كشند ديگر مهلت داده نمي‌شوند ، پس در اين هنگام انتظار فرج را داشته باشيد ان شاء الله . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به غيبت نعمانى / 166 و 177 ، كمال الدين 2 / 342 ، 346 و 481 با چند طريق ، دلائل الامامة / 293 ، غيبت طوسى / 202 و . . .

الفتن 1 / 323 از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « سفيانى به كسى كه با لشكرش به كوفه رفته و آن را همانند پوست ساييده ، نامه‌اى مي‌نويسد و فرمان مي‌دهد به حجاز رود . او هم به مدينه مي‌آيد و شمشيرش را در ميان قريش قرار مي‌دهد و از آنان و انصار چهارصد مرد را مي‌كشد ، شكم‌ها را مي‌درد و فرزندان را مي‌كشد . او خواهر و برادرى از قريش را كه فاطمه و محمد نام دارند مي‌كشد و بر در مسجد به دار مي‌آويزد . »

نگارنده : آنچه در اين گزارش آمده كه لشكر سفيانى از عراق مي‌آيند ، قابل قبول نيست ، چرا كه آنها از شام مي‌آيند .

همو از ابو رومان از آن حضرت : « سفيانى لشكرى را به مدينه مي‌فرستد كه به هركسى از

آل محمد دست يابند او را دستگير مي‌كنند ، و مردان و زنانى از بنى هاشم را مي‌كشند . در اين هنگام مهدى و منصور از مدينه به مكه مي‌گريزند ، او هم در پى آنان - كه به حرم خدا و امن او رسيده‌اند - مي‌فرستد . »

تفسير عياشى 1 / 65 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « سفيانى با يارانش ظاهر مي‌شوند و تا

--------------------------- 392 ---------------------------

جايى پيش مي‌روند كه تنها مقصودشان آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) و شيعيان آنها خواهد بود . او لشكرى به كوفه مي‌فرستد كه از شيعيان آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) مي‌كشند و به دار مي‌آويزند .

لشكرى را نيز روانه‌ى مدينه مي‌كند و آنان مردى را در آنجا مي‌كشند و مهدى و منصور از آنجا مي‌گريزند . آنها كوچك و بزرگ خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را دستگير و اسير مي‌كنند . لشكر به دنبال آن دو [ مهدى و منصور ] از مدينه بيرون مي‌رود ، و مهدى به مانند موسى هراسان و نگران مي‌رود تا آنكه وارد مكه مي‌شود . »

نگارنده : البته اين نفس زكيه غير از آن نفس زكيه است كه نزديك ظهور امام زمان ( عليه السلام ) در مكه كشته مي‌شود و خواهد آمد .

نفس زكيه كه در مكه كشته مي‌شود از ياران امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است

غيبت نعمانى / 257 روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدند : آيا خروج سفيانى حتمى است ؟ فرمودند : آري ، و نيز قتل نفس زكيه ، قائم ، فرو رفتن زمين در بيداء ، دستى كه در آسمان آشكار مي‌شود و نداى آسمانى از حتميات هستند . پرسيدند : ندا چيست ؟ فرمودند : منادى به نام قائم و پدرش ندا مي‌كند . »

همان / 258 نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : آيا مي‌خواهيد برايتان از آخرين پادشاه بنى فلان بگويم ؟ اصحاب گفتند : آري ، يا اميرالمؤمنين ! ايشان فرمودند : شخصى از قومى از قريش را كه قتل او حرام است ، در سرزمينى حرام مي‌كشند و قسم به كسى كه دانه را شكافت و انسان را آفريد پس از آن تنها پانزده شب حكومت خواهند كرد . »

همان / 264 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خروج سفياني ، فرو رفتن زمين در بيابان ، قتل نفس زكيه و نداى آسمانى از حتمياتى است كه بايد پيش از قيام قائم رخ دهند . »

همان / 262 نقل مي‌كند : « محمد بن صامت به امام صادق ( عليه السلام ) گفت : آيا اين امر [ ظهور ] نشانه‌اى دارد ؟ فرمودند : آري ، عرض كردم : چه علامتي ؟ فرمودند : هلاكت عباسي ، خروج سفياني ، قتل نفس زكيه ، فرو رفتن زمين در بيابان و صدايى از آسمان .

عرضه داشتم : فدايت شوم هراس آن دارم كه آشكار شدن اين علامات به طول انجامد ،

--------------------------- 393 ---------------------------

فرمودند : نه ، اينها به مانند يك رشته دانه‌ايست كه پى در پى آيند . »

كمال الدين 2 / 649 از صالح مولى بنى عذراء نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم فرمودند : بين قيام قائم آل محمد و قتل نفس زكيه تنها پانزده شب است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ارشاد / 360 ، غيبت طوسى / 271 و اعلام الورى / 427

غيبت شيخ طوسى / 463 از عمار بن ياسر روايت مي‌كند : « دولت اهل‌بيت پيامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌هايى دارد . . . هنگامى كه ديديد اهل شام بر گرد پسر ابوسفيان ( 2 ) ( 2 ) . سفيانى كه از نسل ابوسفيان است .

اجتماع كردند ، به مكه برويد كه در آن زمان نفس زكيه و برادرش را ظالمانه در آنجا خواهند كشت . آنگاه منادى از آسمان ندا مي‌كند : اى مردم ! امير شما فلانى است ، و او همان مهدى است كه زمين را از داد و عدل پر مي‌نمايد ، آن گونه كه از ستم و بيداد پر شده است . »

همان از ابراهيم جريرى نقل مي‌كند : « نفس زكيه از آل محمد است و محمد بن حسن نام دارد . او بدون جرم و گناه كشته مي‌شود و چون او را بكشند كسى در آسمان عذرى براى آنان نخواهد آورد و در زمين ياورى برايشان باقى نخواهد ماند . در اين هنگام خداوند قائم آل محمد را با گروهى كه در چشمان مردم از سرمه خردترند مي‌فرستد . مردمان برايشان گريه مي‌كنند و بر اين باورند كه آنان نيز از بين مي‌روند ، ليكن خداوند مشارق و مغارب را براى آنان خواهد گشود . آنان مؤمنان حقيقى هستند . بدانيد كه بهترين جهاد در آخرالزمان است . »

شهادت نفس زكيه در برخى منابع سنى نيز آمده است ، المصنف 8 / 679 از مجاهد نقل مي‌كند : « يكى از اصحاب پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفت : مهدى خروج نمي‌كند مگر بعد از آنكه نفس زكيه كشته شود . با كشتن او اهل آسمان و زمين بر كشندگان غضب مي‌كنند ، لذا مردم به سوى مهدى مي‌آيند و او را مي‌آورند . او زمين را از دادگرى و عدالت مي‌آكند ، زمين گياهش را بيرون مي‌دهد ، آسمان بارانش را فرو مي‌فرستد ، و امّت در ولايت او غرقه در نعمتى مي‌شوند كه تا آن زمان چنين نبوده است . »

با اين حساب نفس زكيه شخصى ممدوح است كه سخن از او در زمان صحابه نيز بر سر زبان‌ها بوده است ، و از همين رهگذر برخى در صدد تطبيق او بر محمد بن عبدالله بن حسن مثنى بر آمدند

--------------------------- 394 ---------------------------

و او را نفس زكيه نام نهادند .

الفتن 1 / 339 از عمار : « هنگامى كه نفس زكيه و برادرش را ظالمانه در مكه بكشند ، منادى از آسمان ندا مي‌كند : اى مردم ! امير شما فلانى است ، و او همان مهدى است كه زمين را از داد و عدل پر مي‌نمايد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به عقد الدرر / 66 ، الدرالمنثور 6 / 58 ، الحاوى 2 / 65 و 76 ، رد ابن خلدون / 573 ، الملاحم و الفتن / 61 و 179 و الفتن 1 / 193 ، 324 ، 329 ، 330 و 339

2 . سيصد و سيزده نفر ياران خاص امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

مقام و منزلت ياران امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

نهج‌البلاغة 2 / 126 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « بدانيد ، پدر و مادرم فداى آنان باد كه نام‌هايشان در آسمان معروف است و در زمين مجهول . آگاه باشيد و انتظار آن بكشيد كه امورتان پشت كند [ و سامان نيابد ] ، پيوندتان گسسته شود و كودكانتان بر شما حكومت كنند . اين زمانى خواهد بود كه ضربه‌ى شمشيرى براى مؤمن از كسب درهمى حلال آسانتر است ، و عطا شونده پاداشش از عطا كننده بيشتر است . مست مي‌شويد ولى نه از شراب ، بلكه مست نعمت ، بدون اضطرار سوگند ياد مي‌كنيد ، و بي‌آنكه به حرج گرفتار باشيد دروغ مي‌گوييد . بلا شما را به دندان مي‌گيرد چنان كه پالان دوش شتر را مي‌گزد . اين سختى چه طولانى است و اين اميد [ ى كه انتظار آمدنش را مي‌كشند ] چه دور . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز شرح نهج‌البلاغة ابن ميثم 4 / 182 ، منهاج البراعة 11 / 141 ، ابن ابى الحديد 13 / 95 و ينابيع المودة / 437

كمال الدين 2 / 654 از عبدالله بن عجلان نقل مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) سخن از خروج قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به ميان آورديم ، من پرسيدم : از كجا بدانيم كه ايشان خارج شده است ؟ ايشان فرمودند : صبح مي‌كنيد و در زير سرتان صحيفه‌اى مي‌يابيد كه بر آن نوشته شده است : اطاعتى نيك و پسنديده . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز العدد القوية / 66 و بحار الانوار 52 / 305

همان 2 / 673 از جابر بن يزيد نقل مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : گويا ياران قائم را مي‌بينم

--------------------------- 395 ---------------------------

كه ميان شرق و غرب را احاطه كرده‌اند . همه چيز حتى درندگان زمين و هوا از آنان فرمان مي‌برند . در هر چيزى رضايت آنان دنبال مي‌شود و چنان خواهد شد كه زمينى بر زمينى ديگر افتخار مي‌كند كه امروز مردى از اصحاب قائم ( عليه السلام ) بر من گذشته است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 494 و بحار الانوار 52 / 327

علل الشرائع 1 / 91 در حديثى مفصل روايت مي‌كند : « ابوبكر حضرمى به امام صادق ( عليه السلام ) گفت : فدايت شوم ، پاسخ دو سؤال [ از اين دو آيه ] چيست ؟ فرمودند : اى ابوبكر ! سِيرُوا فِيهَا لَيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى سبأ / 18

در اين [ راه ] ها ، شب‌ها و روزها با آرامش سير كنيد ؛ مقصود آن است كه با قائم ما اهل‌بيت [ سير كنيد ] .

و اين آيه : وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى آل عمران / 97

و هركه بدان وارد شود ايمن خواهد بود ؛ يعنى هركسى با او بيعت كند و هر جايى كه او وارد شود همراهش وارد شود ، و [ دست ] بر دست او بكشد و در سلك يارانش در آيد ايمن خواهد بود . »

اختصاص / 325 از ابو بصير : « در محضر امام صادق ( عليه السلام ) بودم و مردى خراسانى نيز آنجا بود ، و با زبانى كه برايم مفهوم نبود سخن مي‌گفتند . بعد از مدّتى به زبانى تكلّم كردند كه آن را مي‌فهميدم . شنيدم كه امام ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : با پايت بر زمين بزن ، يكباره ديدم آن زمين دريايى شد كه بر دو كناره‌اش سوارانى قرار دارند كه گردن‌هايشان را بر روى برآمدگى زين نهاده‌اند ، حضرت فرمودند : ايشان ياران قائم ( عليه السلام ) هستند . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز ر . ك به دلائل الامامة / 245 و بحار الانوار 47 / 89

پيشينيان گوى سبقت بر آنان را نربودند ،

پسينيان نيز بدان‌ها نخواهند رسيد

حاكم در مستدرك 4 / 554 از محمد بن حنفيه روايت مي‌كند و آن را بنابر شرط مسلم و بخارى صحيح مي‌شمارد : « نزد حضرت امير ( عليه السلام ) بوديم كه شخصى درباره‌ى مهدى سؤال كرد ، ايشان فرمودند : هيهات - و با دست عدد هفت را نشان دادند - و فرمودند : در آخرالزمان

--------------------------- 396 ---------------------------

ظهور مي‌كند ، همان زمان كه اگر كسى بگويد الله الله به قتل مي‌رسد . پس خداوند تعالى قومى را كه چونان ابرها پراكنده‌اند براى مهدى گرد هم مي‌آورد و ميان دل‌هايشان الفت ايجاد مي‌كند . آنان از كسى نمي‌هراسند و اگر كسى در ميانشان داخل شود [ و تعدادشان افزون گردد ] مسرور نمي‌گردند . ايشان به تعداد اصحاب بدر و ياران طالوت - كه همراه او از نهر عبور كردند - هستند ، پيشينيان گوى سبقت بر آنان را نربودند ، پسينيان نيز بدان‌ها نخواهند رسيد .

ابو طفيل مي‌گويد : محمد بن حنفيه به من گفت : آيا مي‌خواهى بدانى او از كجا بيرون مي‌آيد ، من پاسخ مثبت دادم ، او گفت : از ميان اين دو كوه ، من گفتم : به خدا قسم از اين دو جدا نخواهم شد تا آنكه بميرم و در مكه مرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز عقد الدرر / 59 و عقيدة اهل السنة و الاثر / 30

با وضوح بيشترى در بصائر الدرجات / 104 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « روزى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حضور جماعتى از صحابه دو بار فرمودند : خدايا ! برادرانم را به من نشان بده ، اصحاب گفتند : يا رسول الله ! مگر ما برادرانت نيستيم ؟ ايشان فرمودند : نه ، شما اصحاب من هستيد ، برادران من گروهى هستند در آخرالزمان كه مرا نديده و به من ايمان آورده‌اند . خداوند پيش از آنكه آنها را از پشت پدران و رحم مادران بيرون آورد مرا از اسامى خود و پدرانشان آگاه كرده است . هريك از آنها در نگاهدارى و حفظ دينش از دست كشيدن بر درختى تيغ‌دار در شبى تاريك ، و يا به دست گرفتن شراره‌ى آتش سخت‌تر [ و استوارتر ] است ، اينان چراغ‌هاى تاريكى هستند و خداوند از هر فتنه‌ى تاريكى آنان را نجات خواهد داد . »

مؤيد اين حديث روايت مسلم 1 / 150 است : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : دوست داشتم كه برادرانمان را ديده بوديم ، اصحاب گفتند : يا رسول الله ! مگر ما برادران شما نيستيم ؟ فرمودند : شما اصحاب من هستيد ، برادرانمان هنوز نيامده‌اند . پرسيدند : شما چگونه كسانى از امّتتان را كه هنوز نيامده‌اند مي‌شناسيد ؟ فرمودند : اگر كسى در ميان اسبان سياه خود اسبانى با پيشانى و دست و پاى سفيد داشته باشد آيا آنها را نمي‌شناسد ؟ گفتند : آري ، اى رسول‌خدا ! فرمود : آنان [ در قيامت ] با پيشانى و دست و پايى سفيد - بر اثر وضو - مي‌آيند و

--------------------------- 397 ---------------------------

من پيشتاز آنان به حوض هستم .

بدانيد مردانى را از حوض من دور مي‌كنند همان گونه كه شتر گمشده رانده مي‌شود ، من آنان را صدا مي‌زنم كه بياييد ، ليكن گفته مي‌شود : اينان بعد از شما [ دين را ] دگرگون كردند ، من هم مي‌گويم : دور شويد ، دور شويد . »

نگارنده : اينكه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آنها را برادران خود خوانده بر مقامى عظيم دلالت دارد و مي‌رساند كه آنها از تمام صحابه‌ى ايشان - به جز اهل‌بيت معصومى كه در ميان صحابه بودند - بالاترند ، بلكه در اين حديث كنايه‌اى نسبت به صحابه‌ى خودشان نيز هست ،

به خصوص آنكه ايشان حديث خود را با سخن از آن دسته از صحابه كه - چون شتران گمشده - از حوض منع و به فرمان الهى رهسپار دوزخ مي‌شوند به پايان رساندند !

عبارت : برادرانم ، هنگامى كه به عبارت : نه پيشينيان گوى سبقت را بر آنان ربودند ، و نه پسينيان به آنها خواهند رسيد ، ضميمه شود ، دلالت مي‌كند آنها از صحابه برترند .

خداوند آنها را در يك شب از اقصى نقاط زمين گرد هم مي‌آورد

غيبت شيخ طوسى / 284 از امام صادق ( عليه السلام ) : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمودند : مردمان [ مؤمن ] همواره كاهش مي‌يابند تا آنكه ديگر كسى الله را بر زبان نياورد ، ليكن بزرگ دين بر حق استوار مي‌ماند . آنگاه خداوند گروهى را از نقاط مختلف زمين به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى

[ كه پراكنده‌اند ] گرد مي‌آورد .

به خدا سوگند من آنان را مي‌شناسم و از اسامي‌شان ، قبائل و نام اميرشان نيز آگاهم . آنها گروهى هستند كه خداوند هرگونه كه بخواهد آنان را مي‌گزيند ، از قبيله‌اى يك مرد ، دو مرد و حتى تا نه نفر را برمي‌گزيند ، و از آفاق [ مختلف ] سيصد و سيزده نفر به تعداد اهل بدر جمع خواهند شد ، و اين فرمايش خداست : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَئٍْ قَدِيرٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 148

هر كجا كه باشيد ، خداوند همگى شما را [ گرد ] مي‌آورد ، در حقيقت خدا بر همه چيز تواناست .

و چنان است كه يكى از آنها جامه را بر خود مي‌پيچد و آن را نمي‌گشايد تا آنكه خدا او را

--------------------------- 398 ---------------------------

به آنان برساند . »

تفسير عياشى 1 / 66 از ابو سمينه از خادم امام كاظم ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « از ايشان درباره‌ى اين آيه پرسيدم : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً ، ايشان فرمودند : به خدا قسم هنگامى كه قائم ما قيام كند ، خداوند شيعيان ما را از تمام سرزمين‌ها براى او گرد هم مي‌آورد . »

كمال الدين 2 / 672 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : اين آيه در شأن مفقودين از اصحاب قائم ( عليه السلام ) نازل شد : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً ، آنان شب هنگام از بسترهايشان ناپديد مي‌شوند و صبح در مكه خواهند بود و برخى از آنها در ميان ابر سير مي‌كند و ما اسم او ، پدرش ، اوصاف و نسبش را مي‌دانيم .

گفتم : فدايت شوم ، ايمان كداميك بالاتر است ؟ فرمودند : آنكه روز در ميان ابر حركت مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به غيبت نعمانى / 241 ، اثبات الهداة 3 / 493 و البرهان 1 / 162

تفسير عياشى 1 / 67 از مفضل از ايشان : « هنگامى كه به امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) اذن [ ظهور ] داده شود ، خدا را با نام عبرانى اكبر مي‌خواند ، پس سيصد و سيزده يار ايشان - كه به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى [ پراكنده ] بودند و اصحاب ولايت ( 2 ) ( 2 ) . در نقل مرحوم عياشى اصحاب الولاية آمده و چنين بازگردان شد ، اما بعيد نيست - همان گونه كه مرحوم نعمانى در غيبت آورده - اصحاب الالوية و به معناى پرچمداران باشد . م

هستند - حاضر مي‌شوند .

برخى از آنها شب هنگام از بسترش ناپديد مي‌شود و در مكه صبح مي‌كند ، برخى هم روز و در ميان ابر مشاهده مي‌شود كه سير مي‌كند ، و نام او ، پدر و حسب و نسبش [ نزد ما ] معلوم است .

گفتم : فدايت شوم ، ايمان كداميك بالاتر است ؟ فرمودند : آنكه روز و در ميان ابر حركت مي‌كند ، آنان مفقودان هستند و اين آيه در مورد آنها نازل شده : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً . »

غيبت شيخ طوسى / 110 از ابن عباس : « مقصود از آيه‌ي : وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ . فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالأرض إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُون ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى ذاريات / 23 - 22

و روزى شما و آنچه وعده داده شده‌ايد در آسمان است . پس سوگند به پروردگار آسمان و زمين ، كه واقعاً او حق است همان گونه كه خود شما سخن مي‌گوييد ؛ قيام قائم ( عليه السلام ) است [ يعنى قيام آن حضرت حق است ] .

و نيز درباره‌ى آيه‌ي : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً ، گفت : اينان ياران قائم ( عليه السلام ) هستند

--------------------------- 399 ---------------------------

كه خداوند در يك روز همه را گرد مي‌آورد . »

غيبت نعمانى / 316 از سليمان بن هارون عجلى از امام صادق ( عليه السلام ) : « ياران صاحب امر امامت محفوظند و اگر همه‌ى مردم [ از بين ] روند خداوند آنها را براى او خواهد آورد . آنهايند كه خداى عزوجل درباره‌شان فرموده : فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 89

و اگر اينان بدان كفر ورزند ، بي‌گمان گروهى را بر آن مي‌گماريم كه بدان كافر نباشند .

و نيز در مورد ايشان است كه مي‌فرمايد : فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مائده / 54

پس خدا گروهى را خواهد آورد كه آنان را دوست مي‌دارد و آنان [ نيز ] او را دوست مي‌دارند . [ اينان ] با مؤمنان فروتن ، [ و ] بر كافران سرفرازند . »

همان / 315 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « ياران قائم سيصد و سيزده مرد از اولاد عجم هستند . برخى روز در ابر حركت مي‌كند و نام او ، پدر و حسب و نسبش [ براى ما ] معلوم است . بعضى هم بر بستر خوابيده است كه بدون قرار پيشين در مكه به حضور آن حضرت مي‌رسد . »

كمال الدين 2 / 377 از عبد العظيم حسنى روايت مي‌كند : « به امام جواد ( عليه السلام ) گفتم : اميد آن دارم كه شما قائم اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) باشيد ، همو كه زمين را همان سان كه از ستم و ظلم آكنده شده از عدل و داد پر خواهد ساخت ، ايشان فرمودند : اى ابو القاسم ! هريك از ما فرمان خداوند عزيز و جليل را برپا مي‌دارد و به دين او راهنمايى مي‌كند ، ليكن آن قائمى كه خداوند عزوجل به دست او زمين را از اهل كفر و انكار پاك و از داد و عدل خواهد آكند ، كسى است كه ولادتش بر مردم مخفى خواهد بود و خود نيز غيبت خواهد نمود و بردن نام وى بر آنان حرام است . او همنام و كنيه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، زمين برايش درنورديده ، و هر سختى آسان مي‌شود . به تعداد اهل بدر - يعنى سيصد و سيزده نفر - از ياران او از اقصى نقاط زمين گرد مي‌آيند و اين سخن خداى عزيز و جليل است : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَئٍْ قَدِيرٌ ، چون اين تعداد از اهل اخلاص جمع شوند خداوند امر او را آشكار خواهد ساخت ، و آن هنگام كه ده هزار مرد ، كامل شوند به اذن خداى عزوجل قيام

--------------------------- 400 ---------------------------

مي‌كند و دشمنان خدا را چنان مي‌كشد تا او راضى شود .

عبد العظيم گفت : آقاى من ! چگونه مي‌داند كه خدا راضى شد ؟ فرمودند : رحمت را در قلب او مي‌افكند . او وقتى وارد مدينه شود لات و عزى را بيرون و به آتش خواهد كشيد . »

مختصر تاريخ دمشق 1 / 114 از حضرت علي ( عليه السلام ) : « چون قائم آل محمد قيام كند ، خداوند براى او [ يارانش از ] اهل مشرق و مغرب را گرد خواهد آورد و آنان بسان پاره‌هاى [ پراكنده‌ى ] ابر

پاييزى گرد خواهند آمد ، اما رفيقان از اهالى كوفه‌اند و ابدال از اهل شام . » ( 1 ) ( 1 ) . الصواعق / 165 و رد ابن خلدون مغربى / 572 كه آن را صحيح مي‌شمارد .

الفتن 1 / 390 از تيمى از آن حضرت : « دين چنان متروك مي‌شود كه كسى لا إله إلا الله نگويد ، - برخى راويان گويند كه حضرت فرمود : چنان كه كسى نام خدا را بر زبان نبرد - ، ليكن بزرگ دين بر حق استوار مي‌ماند ، و آن هنگام خدا قومى را كه به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى [ پراكنده ] بودند - و من نام امير و محل توقّف مركب‌هايشان را مي‌دانم - برمي‌انگيزد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به المصنف ابن ابى شيبه 15 / 23 ، غريب الحديث هروى 1 / 115 ، تهذيب اللغة ازهرى 1 / 185 ، غريب الحديث ابن جوزى 2 / 241 ، لسان العرب 8 / 271 ، غيبت شيخ طوسى / 284 ، شرح نهج‌البلاغة ابن ميثم 5 / 370 و بحار الانوار 51 / 113

ابن ابى الحديد در شرح نهج‌البلاغة 19 / 104 پس از نقل روايتى مشابه از حضرت امير ( عليه السلام ) مي‌نويسد : « اين خبر از پيشگويي‌هاى امام ( عليه السلام ) است ، و در آن از مهدى كه به اعتقاد ما در آخرالزمان به وجود مي‌آيد سخن گفته‌اند . . .

اگر كسى بگويد : اين روايت باور اماميه را - به اينكه مهدى هراسان و مخفى است و در زمين سير مي‌كند ، و در آخرالزمان ظهور مي‌نمايد و حكومتى پايدار خواهد داشت - تقويت مي‌كند ، در پاسخش مي‌گوييم : به اعتقاد ما بعيد نيست دولت امام مهدى كه در آخرالزمان ظاهر مي‌شود به خاطر مصلحتى كه خدا مي‌داند در ابتدا مضطرب و نابسامان باشد ، و بعداً انتظام يابد و استوار گردد . »

ياران امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) امت شمرده شده در قرآن

تفسير قمى 1 / 323 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ

--------------------------- 401 ---------------------------

لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى هود / 8

و اگر عذابشان را تا امّتى شمرده شده به تأخير اندازيم مي‌گويند : چه چيز مانع آن شده است ؛ امّت شمرده شده ياران قائم - سيصد و بيش از ده نفر - هستند . »

تفسير عياشى 2 / 57 از امام باقر ( عليه السلام ) : « به خدا قسم كه سيصد و بيش از ده مرد يار قائم ( عليه السلام ) امّت شمرده شده‌اند كه خداوند مي‌فرمايد : وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ، آنان كه به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى بودند طى يك زمان براى آن حضرت گرد هم مي‌آيند . »

تفسير قمى 2 / 205 از آن حضرت در تفسير همين آيه روايت مي‌كند : « به خدا سوگند آنان اصحاب قائم هستند كه در يك زمان براى او گرد مي‌آيند . پس چون به بيداء آيد لشكر سفيانى براى مقابله مي‌آيد و خداوند زمين را فرمان مي‌دهد كه گام‌هاى آنان را بگيرد ، و اين سخن خداست : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى سبأ / 54 - 51

و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه آنان وحشت زده‌اند ، پس گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند ؛ يعنى به وسيله‌ى قائم آل محمد ( عليهم السلام ) [ گرفتار و هلاك شده‌اند ] .

وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ . . . . وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ، و چگونه از جايى دور ، دست يافتن [ به ايمان ] براى آنان ميسّر است ؟ . . . و ميان آنان و آنچه مي‌خواستند حايل قرار مي‌گيرد ؛ [ آنچه مي‌خواستند آن است ] كه عذاب نشوند .

كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ ، همان گونه كه از پيشتر با امثال ايشان چنين شد ؛ مقصود تكذيب كنندگانى هستند كه پيش از اينان بودند و هلاك شدند .

إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ، آنها [ نيز ] در شكى سخت بودند . »

غيبت نعمانى / 241 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ؛ عذاب خروج قائم ( عليه السلام ) است و امّت شمرده شده به تعداد اهل بدرند . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز ر . ك به تفسير عياشى 2 / 140 و 141 ، تأويل الآيات 1 / 223 ، اثبات الهداة 3 / 541 ، المحجة / 102 و البرهان فى تفسير القرآن 2 / 208

--------------------------- 402 ---------------------------

آنان شيعيان كسانى هستند كه خداوند به آنان وعده‌ى خلافت و استقرار در زمين را داده است

كافى 1 / 193 از عبدالله بن سنان مي‌آورد : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه سؤال كردم : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نور / 55

خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‌اند ، وعده داده است كه حتماً آنان را در زمين جانشين قرار دهد همان گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين قرار داد ، ايشان در پاسخ فرمودند : آنان ائمه‌اند . »

تأويل الآيات 1 / 368 از آن حضرت چنين نقل مي‌كند : « اين آيه در مورد على بن ابى طالب و امامان از نسل او نازل شد ، و مقصود از آن ظهور قائم ( عليه السلام ) است . »

كفاية الاثر / 56 از جابر بن عبدالله روايت مي‌كند : « جندب بن جناده‌ى يهودى از خيبر آمد و به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفت : اى محمد ! بگو خدا چه چيزى ندارد ؟ چه چيزى نزد او نيست ؟ و چه چيزى را نمي‌داند ؟ ايشان فرمودند : آنچه كه خدا ندارد شريك است ، آنچه نزد او نيست ظلم بر بندگان است ، و آنچه او نمي‌داند اعتقاد شما يهوديان است كه عزير را پسر خدا مي‌دانيد و حال آنكه او براى خود فرزندى نمي‌داند .

در اين هنگام جندب گفت : شهادت مي‌دهم كه خدايى غير از الله نيست و شما به حق رسول او هستيد . ديشب در خواب موسى بن عمران ( عليه السلام ) را ديدم كه به من فرمود : اى جندب ! بر دست محمد اسلام آر و به جانشينان پس از او متمسّك باش . اسلام را خداوند روزى من كرد ، حال درباره‌ى جانشينان خود برايم بگوييد تا به آنان تمسّك جويم .

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : اى جندب ! جانشينان من پس از من به تعداد نقيبان بني‌اسرائيل هستند . جندب گفت : يا رسول الله ! در تورات آمده كه آنان دوازده تن بودند . ايشان فرمودند : آري ، امامان بعد از من نيز دوازده نفرند ، او عرضه داشت : اى رسول‌خدا ! آيا همه در يك زمانند ؟ فرمودند : نه ، بلكه يكى پس از ديگري ، و تو تنها سه تن از آنان را درك خواهى نمود .

جندب گفت : آنان را برايم نام ببريد ، حضرت فرمودند : تو پس از من سرور اوصياء ، وارث

--------------------------- 403 ---------------------------

پيامبران و پدر امامان على بن ابى طالب ، بعد از او پسرش حسن و پس از او هم حسين را درك خواهى كرد ، پس بعد از من به آنها متمسّك باش و نادانى جاهلان تو را فريب ندهد . هنگامى كه ولادت پسر حسين ، على بن الحسين فرا رسد خداوند تو را از دنيا خواهد برد ، و آخرين توشه‌ى تو از دنيا مقدارى شير است .

جندب عرض كرد : اى پيامبر خدا ! در تورات چنين ديده‌ام : اليا يقطوا شبرا و شبيرا ، ولى اسامى آنان را نمي‌دانم ، جانشينان پس از حسين چند نفرند و نامشان چيست ؟ فرمودند :

نه تن از نسل حسين كه مهدى از آنهاست ، هنگامى كه مدّت [ امامت ] حسين به پايان رسد ، پسرش على كه زين العابدين لقب اوست عهده‌دار آن خواهد شد ، با سپرى شدن مدّت او پسرش محمد كه باقر خوانده مي‌شود آن را بر عهده خواهد گرفت ، با اتمام دوران او پسرش جعفر كه صادق ناميده مي‌شود ، بعد از او پسرش موسى كه او را كاظم گويند ، چون مدّت او به پايان رسد ، پسرش على كه رضا خوانده مي‌شود ، سپس پسرش محمد كه زكى ناميده مي‌شود ، آنگاه پسر اوكه على نام دارد و نقى گفته مي‌شود ، بعد پسرش حسن كه امين ناميده مي‌شود آن را عهده‌دار خواهند شد ، پس از آن امام آنها غائب خواهد شد .

جندب گفت : يا رسول الله ! حسن است كه غيبت مي‌كند ؟ ايشان فرمودند : نه ، بلكه پسر او حجّت . گفت : نام او چيست ؟ فرمودند : نامش برده نشود تا آنكه خدا او را آشكار سازد .

عرضه داشت : سخن از ايشان در تورات آمده است و موسى بن عمران ما را به شما و جانشينانى كه پس از شما و از نسل شما هستند بشارت داده است .

آنگاه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اين آيه را تلاوت فرمودند : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً ، خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‌اند ، وعده داده است كه حتماً آنان را در زمين جانشين قرار دهد همان گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين قرار داد ، و آن دينى را كه برايشان پسنديده است به سودشان مستقر كند ، و بيمشان را به ايمنى مبدّل گرداند .

جندب گفت : اى رسول‌خدا ! بيم ايشان از چيست ؟ فرمودند : اى جندب ! در زمان هريك

--------------------------- 404 ---------------------------

از ايشان سلطانى است كه بر آنان غالب مي‌شود و آنها را مي‌آزارد ، هنگامى كه خداوند خروج قائم ما را سرعت بخشد او زمين را همان سان كه از ظلم و ستم پر شده از داد و عدل

خواهد آكند .

در ادامه فرمودند : خوشا به حال شكيبايانِ در غيبت او ، خوشا به حال پرهيزكارانى كه در راه آنان هستند ، خدا آنان را در كتابش چنين وصف كرده است : الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 3

كسانى كه به غيب ايمان مي‌آورند .

و نيز فرموده : أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُون ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مجادله / 22

اينانند حزب خدا ، آري ، حزب خداست كه رستگارانند . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز اثبات الهداة 1 / 577 ، البرهان 3 / 146 ، غاية المرام / 376 ، المحجة / 149 و بحار الانوار 36 / 304

احاديث ديگرى نيز در فصل آيات خواهد آمد .

صالحانى كه خداوند وعده داده زمين را به ارث خواهند برد

تأويل الآيات 1 / 332 : « امام باقر ( عليه السلام ) در تفسير آيه‌ي : وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ

الأرض يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 105

و در حقيقت ، در زبور پس از ذكر نوشتيم كه زمين را بندگان شايسته‌ى ما به ارث خواهند برد ، فرمودند : تمام كتاب‌ها ذكر هستند و [ اينكه خدا فرموده : ] زمين را بندگان شايسته‌ى ما به ارث خواهند برد ، مقصود قائم ( عليه السلام ) و اصحاب اوست . » ( 5 ) ( 5 ) . و نيز تفسير قمى 2 / 77 و اثبات الهداة 3 / 525

تفسير قمى 2 / 126 : « در تفسير آيه‌ي : وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ، ( 6 ) ( 6 ) . سوره‌ى سبأ / 10

و به راستى داود را از جانب خويش مزيّتى عطا كرديم ، [ و گفتيم : ] اى كوه‌ها ، با او همصدا شويد ، و اى پرندگان [ هماهنگى كنيد ] ، و آهن را براى او نرم گردانيديم ، آمده است : داود و سليمان [ از جانب خدا ] آياتى عطا شدند كه به هيچ يك از پيامبران داده نشد ؛ خداوند سخن پرندگان را به آنها آموخت ، آهن و مس را برايشان بدون آتش نرم كرد ، كوه‌ها با داود

--------------------------- 405 ---------------------------

تسبيح مي‌گفتند ، و زبور را بر او فرو فرستاد ، كه توحيد ، تمجيد ، دعا ، اخبار رسول‌خدا و اميرالمؤمنين ( عليهما السلام ) ، امامان از نسل ايشان ( عليهم السلام ) ، اخبار رجعت و قائم ( عليه السلام ) در آن بود ، و دليل آن سخن خداوند است : وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأرض يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ . »

آيه‌ي : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ . . . بشارتى براى آنهاست

تفسير عياشى 1 / 326 از سليمان بن هارون نقل مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : برخى از عجليه ( 1 ) ( 1 ) . عجليه در اين حديث به پيروان مغيرة بن سعيد عجلى - كه محمد بن عبدالله بن الحسن را قائم مي‌انگاشتند - اشارت دارد . م

بر اين باورند كه شمشير رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نزد عبدالله بن حسن است ، ايشان فرمودند : به خدا قسم نه او و نه پدرش آن را [ حتى ] با يك چشمشان نديده‌اند ، مگر آنكه پدرش آن را در حضور امام‌حسين ( عليه السلام ) ديده باشد . آن شمشير براى صاحب امر [ امامت ] محفوظ است و ذخيره شده ، پس ديگر به اين سو و آن سو نرو ، زيرا به خدا سوگند حق واضح است .

به خدا قسم اگر اهل آسمان و زمين گرد هم آمده بر آن شوند كه اين امر را از جايگاهى كه خدا در آن قرار داده برگردانند ، نخواهند توانست ، و اگر همه‌ى مردم به كفر در آيند و احدى [ بر ايمان ] باقى نماند ، خداوند براى اين منصب كسى را خواهد آورد كه شايستگى آن را داشته باشد .

در ادامه فرمودند : آيا سخن خدا را نمي‌شنوي : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مائده / 54

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، هر كس از شما از دين خود برگردد ، پس خدا گروهى [ ديگر ] را خواهد آورد كه آنان را دوست مي‌دارد و آنان او را دوست مي‌دارند . [ اينان ] با مؤمنان فروتن ، [ و ] بر كافران سرفرازند . در راه خدا جهاد مي‌كنند و از سرزنش هيچ ملامتگرى نمي‌هراسند . اين فضل خداست . آن را به هر كه بخواهد مي‌دهد ، و خدا گشايشگر داناست .

--------------------------- 406 ---------------------------

در آيه‌ى ديگر مي‌فرمايد : فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 89

و اگر اينان بدان كفر ورزند ، بي‌گمان گروهى را بر آن مي‌گماريم كه بدان كافر نباشند .

[ امام ( عليه السلام ) فرمودند : ] اهل اين دو آيه يكى هستند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به بصائر الدرجات / 174 و 177 ، ارشاد / 274 ، اعلام الورى / 278 ، احتجاج 2 / 371 ، كشف الغمة

2 / 382 ، البرهان 1 / 479 ، كافى 1 / 232 ، اثبات الهداة 3 / 440 و بحار الانوار 26 / 201

تفسير على بن ابراهيم ( رحمه الله ) 1 / 170 : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ؛ خطاب با آن دسته از اصحاب پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است كه حقّ خاندان ايشان را غصب كردند و از

دين خدا بازگشتند .

فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ؛ در شأن قائم ( عليه السلام ) و يارانش نازل شد ، [ همان كسانى كه ] يجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ . »

آنان ، تكيه گاه استوار امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

تفسير عياشى 2 / 156 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در مورد آيه‌ي : قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى هود / 80

[ لوط ] گفت : كاش براى مقابله با شما قدرتى داشتم يا به تكيه‌گاهى استوار پناه مي‌جستم ، فرمودند : مقصود از قدرت ، قائم ( عليه السلام ) است و تكيه گاه استوار سيصد و سيزده يار ايشان . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز تفسير قمى 1 / 335 ، اثبات الهداة 3 / 551 و بحار الانوار 12 / 158 و 170

كمال الدين 2 / 673 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « اين سخن جناب لوط با قومش : لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ، تنها ، تمنّا و آرزوى آن است كه كاش توان قائم ( عليه السلام ) را داشت ، و تنها صولت و اقتدار ياران آن حضرت را ياد نمود كه هريك از آنان توان چهل مرد ، و قلبى سخت‌تر از پاره‌هاى آهن خواهد داشت . آنها اگر از كنار كوه‌هاى آهنين عبور كنند آن را از بيخ مي‌كنند ، و شمشيرهايشان را تا زمانى كه خداوند عز وجل رضايت دهد در نيام نخواهند كرد . » ( 5 ) ( 5 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 494

--------------------------- 407 ---------------------------

مظلومانى كه خداوند اذن نبرد به آنان داده

غيبت نعمانى / 241 از امام صادق ( عليه السلام ) : « ايشان درباره‌ى آيه‌ي : أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حج / 39

به كسانى كه جنگ بر آنان تحميل شده ، رخصت [ جهاد ] داده شده ، چرا كه مورد ظلم قرار گرفته‌اند ، و البته خدا بر پيروزى آنان سخت تواناست ، فرمودند : اين آيه در مورد قائم ( عليه السلام ) و ياران اوست . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز بحار الانوار 51 / 58 ، تأويل الآيات 1 / 338 ، اثبات الهداة 3 / 563 و المحجة / 142

وعده داده شدگان به نصر

تفسير قمى 2 / 14 : « إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى اسراء / 7 و ظاهر آيه خطاب به بني‌اسرائيل است .

اگر نيكى كنيد به خود نيكى كرده‌ايد ، و اگر بدى كنيد به خود [ بد نموده‌ايد ] ، و چون تهديد آخر فرا رسد ؛ مقصود قائم ( عليه السلام ) و ياران اوست . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز البرهان 2 / 409 و بحار الانوار 51 / 45

كافى 8 / 255 : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى اسراء / 33

و هركس مظلوم كشته شود ، به سرپرست وى قدرتى داده‌ايم ، پس [ او ] نبايد در قتل زياده‌روى كند ، زيرا او يارى شده است ، فرمودند : اين ، در مورد حسين ( عليه السلام ) فرود آمد . اگر ولى او در ازاى [ خون ] او اهل زمين را بكشد ، زياده روى نكرده است . »

آنان كسانى هستند كه پس از مظلوم واقع شدن انتقام مي‌گيرند

تفسير فرات / 150 از امام باقر ( عليه السلام ) : « ايشان درباره‌ى اين آيه : وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ ، ( 6 ) ( 6 ) . سوره‌ى شورى / 42 - 41

كسانى كه پس از ستمى كه بر آنها رفته باشد انتقام مي‌گيرند ، فرمودند : قائم و يارانش .

خداوند مي‌فرمايد : فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ، راه [ سرزنشى ] بر آنان نيست ؛ زمانى كه قائم قيام كند و از بني‌اميه ، تكذيب كنندگان و نواصب انتقام بگيرد ، و اين همان فرموده‌ى

--------------------------- 408 ---------------------------

خداست : إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الأرض بِغَيْرِ الْحَقِّ ، [ راه ] ملامت تنها بر كسانى است كه به مردم ستم و به ناحق در روى زمين سركشى مي‌كنند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز تفسير قمى 2 / 278 ، تأويل الآيات 2 / 549 و اثبات الهداة 3 / 553 و 565

تيزبينان

مناقب ابن شهر آشوب 4 / 284 : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : إِنَّ فِي ذَلِكَ لآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ . وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى حجر / 76 - 75

به يقين ، در اين [ كيفر قوم لوط ] براى تيزبينان عبرتهاست . و [ آثار ] آن [ شهر هنوز ] بر سر راهى برجاست ، فرمودند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) تيزبين بود ، امامان از نسل من تا روز قيامت نيز تيزبينانند . وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ؛ اين راه وصى بعد از پيامبر است . »

ارشاد / 365 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه قائم آل محمد ( عليهم السلام ) قيام كند ، مانند داود ( عليه السلام ) و بدون شاهد طلبيدن ميان مردم حكم خواهد كرد ، بدان صورت كه خداوند متعال به او الهام كرده و او به علم خود حكم مي‌نمايد و هر قومى را از آنچه مخفى داشته‌اند آگاه خواهد ساخت . او دوست را از دشمن با تيزبينى مي‌شناسد ، خداى سبحان مي‌فرمايد : إِنَّ فِي ذَلِكَ لآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ . وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز ر . ك به روضة الواعظين / 266 ، اعلام الورى / 433 ، كشف الغمة 3 / 256 ، البرهان 2 / 351 و بحار الانوار 52 / 339

كمال الدين 2 / 671 از امام صادق ( عليه السلام ) : « چون قائم قيام نمايد هريك از بندگان خدا را كه در مقابل او بايستد خواهد شناخت كه صالح است يا بدكار ، زيرا در او نشانه‌اى براى هوشياران است كه در راهى برجاست . »

منتخب الانوار / 195 از امام باقر ( عليه السلام ) : « گويا قائم ( عليه السلام ) و يارانش را در نجف مي‌بينم كه گويا بر روى سرهايشان پرنده نشسته است ، توشه‌هايشان به پايان رسيده ، لباس‌هايشان مندرس شده و كمان‌هايشان را بر شانه‌ها انداخته‌اند ، و سجده بر پيشانيشان اثر گذارده است . آنان شيران روز و راهبان شب هستند . قلب‌هايشان گويا پاره‌هاى آهن است . هرمرد از آنان نيروى چهل مرد را خواهد داشت و امامشان تيزبينى به آنان عطا خواهد كرد . آنان تنها كافران و

--------------------------- 409 ---------------------------

منافقان را مي‌كشند ، زيرا خداوند در كتابش آنان را چنين وصف فرموده است : إِنَّ فِي ذَلِكَ لآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ . »

بصائر الدرجات / 356 از معاويه دُهني : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالأَقْدَام ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى الرحمن / 41

تبهكاران از سيمايشان شناخته مي‌شوند و از پيشانى و پايشان بگيرند ، فرمودند : اى معاويه ! اينان [ سنيان ] در مورد اين آيه چه مي‌گويند ؟ گفتم : مي‌پندارند خداوند روز قيامت تبهكاران را از سيمايشان مي‌شناسد ، و فرمان مي‌دهد آنان را از پيشانى و پايشان بگيرند و در آتش بيافكنند .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : چگونه مي‌شود كه جبّار تبارك و تعالى محتاج شناخت خلقى باشد كه آنان را ايجاد كرده است ؟ من عرض كردم : فدايت شوم ، پس مقصود چيست ؟ فرمودند : هنگامى كه قائم ما قيام كند خداوند به او سيما خواهد داد ، پس فرمان مي‌دهد تا كافر را از پيشانى و پا بگيرند و آنگاه با شمشير به سختى بر او كوفته مي‌شود . »

ابدال شام و نجيبان مصر و عراق در ميان آنان

امالى شيخ مفيد / 30 از محمد بن سويد اشعرى نقل مي‌كند : « من و فطر بن خليفه نزد

امام صادق ( عليه السلام ) رفتيم و ايشان براى ما خرما آوردند و از آن خورديم ، خود نيز دانه‌هايى تناول كردند ، آنگاه به فطر فرمودند : حديثى را كه از ابو طفيل در مورد ابدال برايم نقل نمودى بازگو .

فطر گفت : از ابو طفيل شنيدم كه گفت : از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) شنيدم : ابدال از اهالى شام ،

و نجيبان از اهالى كوفه‌اند و خداوند آنان را در بدترين روزى كه در انتظار دشمنان ماست

گرد مي‌آورد .

پس امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) فرمودند : خدا شما را رحمت كند ، بلا تنها از آغاز مي‌شود ، آنگاه به سراغ شما مي‌آيد ، و آرامش نيز چنين است ، خدا رحمت كند كسى را كه ما را نزد مردم محبوب كند و كراهت آنان را براى ما جلب ننمايد . »

غيبت شيخ طوسى / 284 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « سيصد و چند نفر به تعداد اهل بدر

--------------------------- 410 ---------------------------

بين ركن و مقام با قائم بيعت مي‌كنند ؛ نجيبان كه اهل مصرند ، ابدال كه اهل شام هستند و اخيار كه اهل عراقند در ميان آنها هستند . پس ايشان آن مقدار كه خداوند بخواهد

خواهد ماند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 517 و بحار الانوار 52 / 334

تهذيب ابن عساكر 1 / 62 از حضرت علي ( عليه السلام ) روايت مي‌كنند : « قبة الاسلام در كوفه است ، [ محل ] هجرت مدينه ، نجيبان در مصرند ، و ابدال كه اندك هستند در شام . »

تهذيب تاريخ دمشق 1 / 63 مي‌نويسد : « ابدال از شام ، نجيبان از مصر و اخيار از اهالى عراق هستند . ابو طفيل گويد : حضرت امير ( عليه السلام ) خطبه خواندند و از خوارج سخن به ميان آوردند ، مردى برخاست و اهل شام را لعنت كرد ، ايشان فرمود : واى بر تو نفرين عمومى نكن ، اگر لعن مي‌كنى فلانى و پيروانش را لعنت كن ، زيرا ابدال و نجيبان اهل شام هستند . »

پنجاه زن در ميان اصحاب آن حضرت

درباره‌ى حضور برخى زنان در ميان ياران ايشان دو روايت داريم ، يكى در دلائل الامامة / 259

از مفضل بن عمر : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه سيزده زن همراه قائم ( عليه السلام ) خواهند بود ، گفتم : كارشان چيست ؟ فرمودند : مجروحان را مداوا و به بيماران رسيدگى مي‌كنند ، همان گونه كه با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بودند .

عرض كردم : آنان را نام بريد ، فرمودند : قنواء بنت رشيد ، ام ايمن ، حبابه‌ى والبيه ، سميه مادر عمار بن ياسر ، زبيده ، ام خالد احمسيه ، ام سعيد حنفيه ، صبانه‌ى ماشطه و ام خالد جهنيه . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 575

اين روايت نه زن را ياد مي‌كند كه زنده مي‌شوند و ازقبرها بيرون مي‌آيند تا به مداواى مجروحان بپردازند ، البته در آن نيامده كه اينان وزيران امام مهدي ( عليه السلام ) هستند .

تفسير عياشى 1 / 65 از جابر جعفى از امام باقر ( عليه السلام ) روايتى مفصّل و با اهميت مي‌آورد و در آن تصريح شده كه پنجاه زن از خواص ياران آن حضرت هستند ، اين حديث سخن از حركت امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از مدينه تا به مكه ، آغاز ظهور مقدّس ، سخنرانى در مسجد الحرام و حركت به مدينه و

--------------------------- 411 ---------------------------

شام و عراق را در خود گنجانده است :

« اى جابر ! در خانه‌ات بنشين و هيچ تحرّكى از خود نشان نده تا زمانى كه نشانه‌هايى كه برايت مي‌گويم در طول يك سال ببيني ، و بنگرى مناديى در دمشق ندا مي‌كند ، زمين در يكى از مناطق آن فرو مي‌رود و قطعه‌اى از مسجد آن سقوط مي‌كند .

هنگامى كه ديدى تركان از آن عبور كردند و در جزيره فرود آمدند ، روميان آمدند و و در رمله وارد شدند ، آن سال ، سال اختلاف در تمامى سرزمين‌هاى اعراب است . اهل شام در آن زمان اختلاف مي‌كنند و به سه پرچم [ و گروه ] تقسيم مي‌شوند ؛ اصهب ( 1 ) ( 1 ) . نامى از نام‌هاى شير است و بر زرد رو نيز اطلاق مي‌شود .

، ابقع ( 2 ) ( 2 ) . كسى كه صورتش لكه دارد .

و سفياني .

مُضر همراه بنى ذنب الحمار خواهند بود ، و [ بنى ] كلب كه دايي‌هاى سفيانى هستند با او . او و همراهانش بر بنى ذنب الحمار غالب شده آنان را به طورى كه سابقه نداشته خواهند كشت . مردى از بنى ذنب الحمار به دمشق مي‌آيد و خود و همراهانش به طورى بى سابقه به قتل خواهند رسيد . اين آيه‌ايست كه خداوند مي‌فرمايد : فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى مريم / 37

گروه‌ها با هم اختلاف كردند ، پس واى بر كافران به هنگام حضور در آن روز بزرگ .

سفيانى و همراهانش مي‌آيند و تنها مقصودشان خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و شيعيان آنهاست . او لشكرى به كوفه مي‌فرستد و مردمانى از شيعيان آل محمد را مي‌كشد و به دار مي‌آويزد . پرچمى از خراسان رو مي‌كند و بر ساحل دجله فرود مي‌آيد . مردى ضعيف از مَوالى با پيروانش خروج مي‌كند و در پشت كوفه به هلاكت مي‌رسند . سفيانى لشكرى را به مدينه گسيل مي‌دارد و آنان مردى را در آنجا مي‌كشند ، و مهدى و منصور از آنجا مي‌گريزند . آنها كوچك و بزرگ خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را مي‌گيرند و اسير مي‌كنند . لشكر به دنبال آن دو [ مهدى و منصور ، از مدينه ] بيرون مي‌رود ، و مهدى به مانند موسى هراسان و نگران مي‌رود تا آنكه وارد مكه مي‌شود .

لشكر سفيانى مي‌آيند تا به بيداء مي‌رسند ، آنها كه لشكر هملات هستند در زمين

--------------------------- 412 ---------------------------

فرو مي‌روند و تنها خبر رسان آنها جان سالم به در مي‌برد .

قائم بين ركن و مقام مي‌ايستد ، نماز مي‌گزارد و بر مي‌گردد - در حالى كه وزيرش به همراه اوست - و مي‌فرمايد : اى مردم ! ما بر [ مقابله با ] كسانى كه به ما ستم نمودند و حقّ ما را ربودند از خداوند يارى مي‌طلبيم .

هركسى كه درباره‌ى خدا با ما گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به خدا هستم .

هركه در مورد آدم با ما بحث كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آدم هستم .

هر آنكه در مورد نوح با ما به احتجاج پردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به نوحم .

هر كسى درباره‌ى ابراهيم با ما به گفتگو بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين فرد به ابراهيم هستم .

هركه در مورد حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) با ما بحث نمايد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس

به ايشانم .

هر آن كس كه درباره‌ى پيامبران با ما به احتجاج بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آنها هستم .

و هركسى درباره‌ى كتاب خدا با ما گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين شخص به كتاب خدا هستم .

ما و هر مسلمانى كه امروز هست گواهى مي‌دهيم كه بر ما ستم و تعدّى شد و طرد شديم ، از ديار ، اموال و خانواده‌هايمان بيرون رانده و مقهور شديم ، بدانيد ما امروز از خداوند و هر مسلمانى يارى مي‌طلبيم .

به خدا قسم سيصد و بيش از ده مرد كه پنجاه زن در ميان آنهايند ( 1 ) ( 1 ) . برخى مي‌گويند : بر حسب روايات عديده در كافى 8 / 313 ، بصائر الدرجات / 311 ، غيبت نعمانى / 282 و 315 ، عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 1 / 63 ، كمال الدين 1 / 331 و 2 / 378 ، 654 و 672 ، كفاية الاثر / 267 ، ارشاد

2 / 383 ، امالى مفيد / 45 و دلائل الامامة / 455 و 472 ياران خاص امام ( عليه السلام ) سيصد و سيزده رجل عنوان شده‌اند . وصفى هم كه در بعضى روايات براى آنان ذكر شده بر مردان منطبق است ، ر . ك به روايت بصائر الدرجات ، فقره‌ى مذكور نيز ، در غيبت نعمانى نيامده ، علاوه بر پاره‌اى از احكام شرع مانند عدم تولّى زنان مر منصب قضاوت را ، وسائل الشيعة 27 / 16 ، و نيز ارتفاع جهاد از آنان ، همان 15 / 23 ، و گرچه ممكن است در دلالت برخى موارد فوق خدشه شود ، لكن با نظر به مجموع آنها ، نمي‌توان جزم پيدا كرد كه اين پنجاه نفر در زمره‌ى سيصد و سيزده نفر باشند . م

حاضر مي‌شوند . آنان به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى يكى پس از ديگرى و بدون قرار قبلى در مكه حضور يافته گرد

--------------------------- 413 ---------------------------

مي‌آيند ، و اين همان آيه است كه خداوند فرموده : أين مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جميعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَئ قَدِيرٌ .

آنگاه مردى از آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) مي‌گويد : از اينجا بيرون رو كه اين شهرى است كه مردمش ستمكارند . سپس آن حضرت و سيصد و بيش از ده تنى كه بين ركن و مقام با ايشان بيعت كرده بودند ، از مكه خارج مي‌شوند .

ايشان پيمان ، پرچم و سلاح پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را به همراه دارد و وزيرشان نيز با ايشان است . منادى در مكه به نام او - كه نام پيامبرى است - و فرمان آسمانى او ندا مي‌كند چنان كه همه‌ى اهل زمين مي‌شنوند . هر شبهه‌اى كه برايتان پيش آيد ، نسبت به پيمان پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

و پرچم و سلاح ايشان و انسان پاكى كه از نسل حسين ( عليه السلام ) است دچار شبهه نخواهيد شد .

اگر در اين هم شبهه برايتان پيش آيد ، نداى آسمانى به نام او و فرمان [ آسمانى ] او برايتان مشتبه نخواهد بود .

از كسانى كه از ميان خاندان محمد ( صلى الله عليه وآله ) خروج مي‌كنند بپرهيز ، چرا كه آل محمد و علي ( عليهما السلام ) پرچمى دارند و ديگران پرچم‌هايي ، پس در خانه بنشين و به دنبال هيچ مردى از آنان به راه نيفت ، تا زمانى كه مردى از فرزندان امام‌حسين ( عليه السلام ) را ببينى كه پيمان ، پرچم و سلاح پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را به همراه دارد ، زيرا پيمان آن حضرت [ بعد از امام‌حسين ( عليه السلام ) ] به حضرت على بن الحسين رسيد ، سپس به حضرت محمد بن على و خداوند آنچه را كه بخواهد انجام مي‌دهد ، پس تا هميشه ملازم ايشان باش ، و از كسانى كه برايت گفتم دورى گزين .

هنگامى كه يكى از آنان [ خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ] كه سيصد و بيش از ده مرد به همراه دارد و پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با اوست ، آهنگ مدينه و از بيداء عبور كند و بگويد : اينجا مكان گروهى است كه در زمين فرو رفتند ، و اين همان آيه است كه خداوند مي‌فرمايد : أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الأرض أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لايَشْعُرُونَ . أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نحل / 46 - 45

آيا كسانى كه تدبيرهاى بد مي‌انديشند ، ايمن شدند از اينكه خدا آنان را در زمين فرو ببرد ، يا از جايى كه حدس نمي‌زنند عذاب برايشان بيايد . يا در حال رفت و آمدشان

--------------------------- 414 ---------------------------

آنان را بگيرد ، و كارى از دست آنان برنيايد ؟

او چون وارد مدينه شود محمد بن شجرى را به شيوه‌ى يوسف اخراج كند .

آنگاه به كوفه مي‌آيد و مدّتى طولانى كه خدا مي‌خواهد در آن درنگ مي‌كند تا بر آن غالب آيد . سپس به همراه يارانش به عذراء ( 1 ) ( 1 ) . منطقه‌اى در شام يا نزديكى آن

مي‌آيد و اين در حالى است كه مردم بسيارى به او پيوسته‌اند . سفيانى در آن زمان در رمله به سر مي‌برد . دو لشكر در روز ابدال با يكديگر برخورد مي‌كنند . مردمى از شيعيان آل محمد كه با سفيانى بوده‌اند [ از لشكر او ] بيرون مي‌آيند ، و گروهى از پيروان سفيانى كه با خاندان پيامبر بودند به سفيانى ملحق مي‌گردند ، و هركسى به پرچم خود مي‌پيوندد . اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمايند : آن روز سفيانى و يارانش كشته مي‌شوند به طورى كه حتّى خبر رسانى از آنها باقى نمي‌ماند ( 2 ) ( 2 ) . چند سطر پيش گذشت كه تنها خبر رسان آنان باقى مي‌ماند ، لكن آن عبارت به فرو رفتن لشكريان سفيانى در بيداء مربوط مي‌شد ، و آنچه در اينجا آمده به نبرد با خود سفيانى مربوط مي‌شود . م

، و زيانكار كسى است كه از غنيمت [ بنى ] كلب بهره‌اى نبرد .

آنگاه به كوفه مي‌آيد و در آن منزل مي‌گزيند . تمام برده‌هاى مسلمان را خريدارى و آزاد مي‌كند ، دين تمام بدهكاران را ادا مي‌نمايد ، حقّ همه‌ى حق داران را مي‌ستاند ، هيچ عبدى را نمي‌كشد مگر آنكه قيمت آن را به عنوان ديه به صاحبان آن مي‌پردازد ، و كسى كشته نمي‌شود مگر آنكه دينش را ادا مي‌كند و خانواده‌اش را در عطايا [ به ديگران ] ملحق مي‌كند ، و تا آنجا پيش مي‌رود كه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند ، همان گونه كه از ستم و جور و عدوان

آكنده شده است .

او و خانواده‌اش در رحبه [ ى كوفه ] كه منزل نوح ( عليه السلام ) بوده و مكانى پاك است سكنى مي‌گزينند ، مردان خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) تنها در مناطقى پاك ساكن مي‌شوند و يا به شهادت مي‌رسند ، اينان جانشينانى پاكند . » ( 3 ) ( 3 ) . ر . ك به تفسير عياشى 1 / 244 و 2 / 261 ، غيبت نعمانى / 279 - با چند سند - ، اختصاص / 255 ، ارشاد / 359 ، غيبت شيخ طوسى / 269 ، اعلام الورى / 427 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1156 ، عقد الدرر / 49 ، منتخب الانوار / 33 ، اثبات الهداة 3 / 548 و بحار الانوار 51 / 56 و 52 / 212

--------------------------- 415 ---------------------------

اين حديث شريف از تفاصيلى مهم از اختلاف در سرزمين‌هاى عربي ، نزاع اصهب ، ابقع و سفيانى بر سر سلطه در دمشق ، سيطره‌ى سفيانى بر سوريه ، ارسال لشكر به عراق و حجاز ، ظهور و حركت امام مهدي ( عليه السلام ) از مكه به عراق و درگيرى ايشان در دمشق حكايت مي‌كند . علاوه بر آنكه تصريح دارد كه پنجاه زن در ميان وزراى آن حضرت حضور دارند .

بنى ذنب الحمار و مضر ياران سفياني‌اند ، ولى دچار اختلاف مي‌شوند . اينان كنايه از قريش و هم پيمانان آنها از قبائل مضر هستند ، همان كسانى كه از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) منحرفند .

تنها ايرادى كه به اين حديث تصوّر مي‌شود آن است كه سند آن در تفسير عياشى مرسل است ، ليكن پاسخ مي‌دهيم كه اين ضعف به وسيله‌ى طرق ديگر روايت - از جمله غيبت نعمانى / 279 - كه برخى هم صحيح است جبران مي‌شود .

و اما اينكه در روايت نعمانى سخن از پنجاه زن به ميان نيامده است را با تعويض سند و اطمينان به صدور مي‌توان حل كرد .

در اينجا سؤالى مطرح مي‌شود : آيا زن مي‌تواند حاكم شود ؟ جواب آن است كه عموم فقهاى مذاهب فتوى به عدم جواز آن مي‌دهند و به نصوص شرعى استدلال مي‌كنند ،

و علّتى كه براى آن ذكر مي‌كنند آن است كه زن زود تحت تأثير قرار مي‌گيرد و منصب قضاوت و وزارت نيازمند توانى بالاتر است .

ليكن با اين فتاوى نمي‌توان امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را كه از سوى پروردگار راهنمايى مي‌شود

الزام نمود .

حضور زنان با ايمان در ميان وزراى آن حضرت مي‌فهماند كه زن نيز توانايى آن را دارد كه از ياران خاص ايشان باشد و در زمان ايشان حكمران شود .

و اين امرى است كه هيچ زنى در تاريخ مجتمعات و نظام‌هاى حكومتى بدان دست نيافته است ، لذا اين حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است كه ستم بر زنان را پايان مي‌دهد و گوهر انسانيت وى را آشكار مي‌سازد .

--------------------------- 416 ---------------------------

آنان در مسجد الحرام تجمّع مي‌كنند

غيبت نعمانى / 313 و 314 از ابان بن تغلب : « در مسجد مكه همراه امام صادق ( عليه السلام ) بودم و ايشان دست مرا گرفته بودند ، پس فرمودند : اى ابان ! خداوند سيصد و سيزده مرد را در اين مسجد حاضر خواهد نمود كه اهل مكه مي‌دانند هنوز پدران و اجدادشان به وجود نيامده‌اند . ( 1 ) ( 1 ) . علامه‌ى مجلسى مي‌فرمايد : شايد كنايه از اين باشد كه اهل مكه به هيچ وجه آنها را نمي‌شناسند ، بحار الانوار 52 / 369 . م

آنها شمشيرهايى دارند كه بر هريك نام شخص ، پدر و اوصاف و نسبش نوشته شده است . آنگاه منادى را فرمان مي‌دهد و ندا مي‌كند : اين مهدى است كه به مانند داود و سليمان حكم مي‌كند و شاهدى نمي‌طلبد . »

همان / 316 از على بن ابى حمزه از امام صادق ( عليه السلام ) : « جوانان شيعه بر پشت بام‌هايشان خفته‌اند كه يكباره و در يك شب بدون وعده‌ى قبلى نزد صاحب خود مي‌آيند و صبح در مكه خواهند بود . »

بصائر الدرجات / 311 از ابان بن تغلب : « امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) فرمودند : از اين مسجدتان - يعنى مكه - سيصد وسيزده تن خواهند آمد كه اهل مكه مي‌دانند پدران و اجدادشان آنها را به دنيا نياورده‌اند . آنان شمشيرهايى دارند كه بر هريك كلمه‌اى نوشته شده كه هزار كلمه [ ديگر ] را آشكار مي‌كند .

باد فرستاده مي‌شود و در تمام سرزمين‌ها ندا مي‌كند : اين مهدى است ، اين مهدى است ، به مانند آل داود حكم مي‌كند و شاهد نمي‌طلبد . »

همان / 244 از آن حضرت روايت مي‌كند : « هنگامى كه قائم ( عليه السلام ) قيام نمايد ، شمشيرهاى جنگ فرود مي‌آيد و بر روى هريك نام شخص و پدرش نگاشته شده است . »

نگارنده : فرود آمدن شمشير ممكن است كنايه‌اى رمزى براى ياران امام ( عليه السلام ) و به معناى توان و اذن الهى براى نبرد باشد ، همان گونه كه ممكن است حقيقتاً ابزارى جنگى باشد .

--------------------------- 417 ---------------------------

بين ركن و مقام با آن حضرت بيعت مي‌كنند

تفسير عياشى 2 / 56 از عبد الاعلى حلبى از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « صاحب اين امر در برخى از اين نواحى - و به ناحيه‌ى ذى طوى [ كه از نواحى مكه است ] اشاره كردند - غائب خواهد شد . دو شب پيش از خروج ، خادمى كه در حضور ايشان است بعضى از ياران آن حضرت را ملاقات مي‌كند و مي‌گويد : شما در اينجا چند نفريد ؟ آنان گويند : نزديك به چهل نفر ، او مي‌گويد : اگر صاحبتان را ببينيد چه مي‌كنيد ؟ مي‌گويند : به خدا قسم اگر كوه‌ها ما را پناه دهند او را با خود پناه خواهيم داد .

شب بعد هم مي‌آيد و مي‌گويد : ده تن از بزرگسالان و خوبانتان را نشان دهيد ، آنان نشان مي‌دهند و او آنان را نزد صاحبشان مي‌برد . ايشان هم شب بعد را موعد قرار مي‌دهد .

در اين هنگام امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند گويا او را مي‌بينم كه به حجر تكيه داده و خدا را به حق خود سوگند مي‌دهد ، و بعد مي‌گويد : اى مردم ! هركسى كه درباره‌ى خدا با من گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به خدا هستم .

هركه در مورد آدم با من بحث كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آدم هستم .

اى مردم ! هر آنكه در مورد نوح با من به احتجاج پردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس

به نوحم .

اى مردم ! هر كسى درباره‌ى ابراهيم با من به گفتگو بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين فرد به ابراهيم هستم .

اى مردم ! هركه در مورد موسى با من احتجاج كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس

به اويم .

اى مردم ! هر آنكه درباره‌ى عيسى با من گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين شخص به عيسايم .

اى مردم ! هركه در مورد حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) با من بحث نمايد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به ايشانم .

اى مردم ! هركسى درباره‌ى كتاب خدا با من گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين شخص

--------------------------- 418 ---------------------------

به كتاب خدا هستم . آنگاه به مقام مي‌رود و دو ركعت نماز گزارده خداوند را به حقّ خود

سوگند مي‌دهد .

به خدا قسم او مضطر در كتاب خداست آنجا كه مي‌فرمايد : أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الأرض ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نمل / 62

يا [ كيست ] آن كس كه درمانده را - چون وى را بخواند - اجابت مي‌كند ، و گرفتارى را بر طرف مي‌گرداند ، و شما را جانشينان زمين قرار مي‌دهد ؟

جبرئيل در كنار ناودان به صورت پرنده‌اى سفيد ، اوّلين مخلوقى است كه با وى بيعت مي‌كند ، و [ بعد ] آن سيصد و بيش از ده مرد بيعت مي‌كنند .

هريك در راه باشد همان وقت مي‌رسد ، و هركسى كه در راه نباشد از بسترش ناپديد مي‌گردد ، و به خدا سوگند اين همان سخن على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است : ناپديد شدگان از بسترهايشان ، و همان فرموده‌ى خداوند است : فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 148

پس در كارهاى نيك بر يكديگر پيشى گيريد ، هر كجا كه باشيد ، خداوند همگى شما را مي‌آورد ؛ [ اينان ] سيصد و بيش از ده مرد اصحاب قائم هستند .

و در ادامه فرمودند : به خدا سوگند آنان امّت شمرده شده‌اند كه خدا در كتابش فرموده : وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى هود / 8

و اگر عذابشان را تا امّتى شمرده شده به تأخير اندازيم ؛ آنان در يك ساعت به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى گرد هم مي‌آيند .

آن حضرت صبح در مكه مردم را به كتاب خدا و سنت پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) دعوت مي‌كند و افراد كمى اجابت مي‌كنند . آنگاه خود مي‌رود و كسى را در مكه مي‌گمارد ، ولى خبر مي‌رسد كه او را كشته‌اند .

پس خود به آنجا باز مي‌گردد و جنگجويان را مي‌كشد ، و نه بيشتر - يعنى كسى را به اسارت نمي‌گيرد - .

سپس مي‌آيد و مردم را به كتاب خدا و سنت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، ولايت على بن ابى طالب ( عليه السلام )

و بيزارى جستن از دشمنان او - بدون آنكه نام كسى را ببرد - فرا مي‌خواند .

--------------------------- 419 ---------------------------

به بيداء كه مي‌رسد لشكر سفيانى به مقابله مي‌آيد . پس خداوند زمين را فرمان مي‌دهد و از زير قدم‌هايشان آنها را مي‌گيرد و اين همان سخن خداست : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سبأ / 53 - 51

و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه آنان وحشت زده‌اند ، پس گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند ، وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ ، و گفتند : به او ايمان آورديم ؛ مقصود آن است كه به قائم آل محمد ايمان آوردند ، وَقَدْ كَفَرُوا بِه ، و حال آنكه به او كافر شده بودند ؛ يعنى به قائم آل محمد ، تا آخر سوره .

از آنها تنها دو نفر باقى مي‌مانند كه از [ قبيله‌ى ] مرادند و وتر و وتير ناميده مي‌شوند . صورتشان به پشت برگشته و به عقب عقب راه مي‌روند و آنچه را كه بر سر رفيقانشان آمده است به مردم مي‌گويند .

سپس آن حضرت به مدينه مي‌روند . قريشيان خود را از ايشان مخفى مي‌كنند ، و اين همان فرموده‌ى على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است : به خدا قسم قريش آرزو مي‌كند كه اى كاش تمام دارائى خود و هر آنچه خورشيد بر آن تابيده و غروب كرده را مي‌داد و من به اندازه‌ى زمان كشتن شترى نزد آنها بودم .

آنگاه كارى انجام مي‌دهد كه قريشيان مي‌گويند : ما را به نبرد اين طاغوت ببريد ، به خدا قسم اگر محمدى بود چنين كارى نمي‌كرد ، اگر علوى بود چنين نمي‌كرد ، اگر فاطمى بود اين كار را انجام نمي‌داد . پس خداوند كتف‌هاى آنها را در اختيار او قرار مي‌دهد [ و او را بر آنها مسلّط مي‌گرداند ] ، و جنگجويان را كشته فرزندان را اسير خواهد كرد .

سپس مي‌رود و در شقره ( 2 ) ( 2 ) . بيرون مدينه به سمت عراق

فرود مي‌آيد . پس خبر مي‌رسد كه عامل آن حضرت را به قتل رسانده‌اند و ايشان مي‌آيد و چنان مي‌كشد كه كشتار حرّه در مقابل آن چيزى نيست .

سپس مي‌آيد و مردم را به كتاب خدا ، سنت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، ولايت حضرت امير ( عليه السلام ) و بيزارى جستن از دشمنانش دعوت مي‌كند . چون به ثعلبيه ( 3 ) ( 3 ) . ميان عراق و حجاز

مي‌رسد ، مردى از نسل پدرش [ از بنى هاشم ] كه پس از آن حضرت يكى از نيرومندترين ترين و قوى دلترين مردم است صدا

--------------------------- 420 ---------------------------

مي‌زند : اى فلان ! چه مي‌كني ؟ به خدا كه تو مردم را به مانند چارپايان از خود مي‌راني ! آيا اين پيمانى از رسول‌خداست يا چيز ديگري ؟

پس شخصى كه بيعت حضرت را از مردم مي‌گيرد مي‌گويد : به خدا سوگند يا ساكت مي‌شوي ، يا آنچه را كه ديدگانت در آن است مي‌زنم .

قائم ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : اى فلان ! سكوت اختيار كن ، آرى به خدا سوگند عهدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دارم . اى فلان ! آن محفظه را بياور ، او هم مي‌آورد و حضرت عهد پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

را مي‌خواند ، آن مرد مي‌گويد : خدا مرا فدايت كند ، سرت را بياور تا بوسه زنم ، ايشان همچنين مي‌كند و او ميان دو ديده‌ى امام ( عليه السلام ) را بوسه مي‌دهد ، آنگاه مي‌گويد : بيعت ما را دوباره بگير ، و ايشان چنين مي‌كند .

امام باقر ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : گويا آنها را مي‌بينم كه سيصد و بيش از ده مردند و از نجف كوفه بالا مي‌روند . گويا دل‌هايشان پاره‌هاى آهن است . جبرئيل سمت راست و ميكائيل سمت چپ حضرت هستند . رعب يك ماه جلو و يك ماه پشت سر ايشان حركت مي‌كند . خداوند با پنج هزار فرشته‌ى نشانه‌دار او را يارى مي‌رساند . وقتى كه از نجف بالا مي‌رود به يارانش مي‌فرمايد : امشب را به عبادت بگذرانيد ، و آنان شب را سپرى مي‌كنند در حالى كه برخى در ركوع و برخى در سجده‌اند و به درگاه خدا تضرّع مي‌كنند . چون صبح مي‌شود مي‌فرمايد : از راه نخيله برويم . [ امام باقر ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : ] و بر كوفه خندقى خواهد بود .

گفتم : خندق ؟ فرمودند : آرى به خدا . تا آنكه به مسجد ابراهيم ( عليه السلام ) در نخيله مي‌رسد و دو ركعت نماز در آنجا مي‌گزارد . سپس مرجئه و غير آنان از لشكريان سفيانى كه در كوفه هستند به مصاف ايشان مي‌آيند . ايشان به اصحاب مي‌فرمايد : وانمود به فرار كنيد ، و بعد مي‌فرمايد : بر ايشان حمله بريد .

امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند هيچ خبر رسانى از آنها از خندق عبور نمي‌كند .

سپس حضرت وارد كوفه مي‌شود و هيچ مؤمنى نمي‌ماند مگر آنكه آنجا خواهد بود و يا اشتياق آنجا را خواهد داشت ، و اين همان سخن اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است .

در ادامه به اصحاب مي‌فرمايد : به سوى اين طغيان پيشه [ سفيانى ] برويد ، و او را به

--------------------------- 421 ---------------------------

كتاب خدا و سنت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) دعوت مي‌كند ، او هم تسليم مي‌شود و بيعت مي‌كند . [ بنى ] كلب كه دايي‌هاى او هستند به او مي‌گويند : اى فلان ! چه كردي ؟ به خدا قسم ما هرگز با تو بر اين امر بيعت نمي‌كنيم ، سفيانى مي‌گويد : چه كنم ؟ مي‌گويند : بيعتت را پس بگير ، او همچنين مي‌كند ، قائم ( عليه السلام ) به او مي‌فرمايد : مراقب باش كه من حجّت را بر تو تمام نمودم و با تو خواهم جنگيد . صبح كه مي‌شود با آنها مي‌جنگد ، وخداوند كتف‌هاى آنان را در اختيار او قرار مي‌دهد . او سفيانى را اسير مي‌كند و مي‌برد و با دست خود ذبح مي‌كند .

سپس لشكرى اسب سوار را به روم اعزام مي‌كند تا ما بقى بني‌اميه را حاضر كنند . آنها به روم كه مي‌رسند مي‌گويند : اهل ملّت و دين ما را به ما بسپاريد ، ولى آنان ابا مي‌كنند و مي‌گويند : به خدا چنين نخواهيم كرد . آن گروه مي‌گويند : به خدا اگر امام فرمان دهد با شما نبرد خواهيم نمود . پس روميان نزد حاكمشان رفته جريان را مي‌گويند . او مي‌گويد : برويد و آنها را در اختيار اينان قرار دهيد كه قدرت عظيمى دارند ، و اين سخن خداست : فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ . لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 15 - 12

پس چون عذاب ما را احساس كردند ، بناگاه از آن مي‌گريختند . مگريزيد ، و به سوى آنچه در آن متنعّم بوديد و سراهايتان بازگرديد ، باشد كه شما مورد پرسش قرار گيريد ، حضرت فرمودند : مقصود گنج‌هايى است كه ذخيره مي‌كرديد .

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ . فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ ، گفتند : اى واى بر ما ، كه ما واقعاً ستمگر بوديم . سخنشان پيوسته همين بود ، تا آنان را درو شده‌ى بي‌جان گردانيديم ؛ [ يعنى حتّى ] خبر رسانى هم از آنان باقى نمي‌ماند .

آنگاه به كوفه مي‌آيد و سيصد و بيش از ده مرد را به تمام سرزمين‌ها مي‌فرستد . ميان كتف و سينه‌هاى آنها را دست مي‌كشد [ و آنان را مورد عنايت خود قرار خواهد داد ] ، پس در دادگرى به عجز نمي‌افتند ، و زمينى نخواهد ماند مگر آنكه در آن شهادت به يگانگى و بى شريك بودن خداوند و رسالت حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) مي‌دهند ، و اين فرموده‌ى خداست :

--------------------------- 422 ---------------------------

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى آل عمران / 83

هركه در آسمان‌ها و زمين است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است ، و به سوى او بازگردانيده مي‌شوند .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) جزيه مي‌پذيرفت ، ولى صاحب اين امر قبول نمي‌كند و اين سخن خداست : وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاتَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لله ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انفال / 39

و با آنان بجنگيد تا فتنه‌اى بر جاى نماند و دين يكسره از آنِ خدا گردد .

امام باقر ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : به خدا مي‌جنگند تا آنكه به يگانگى خداوند اقرار كنند و ذرّه‌اى شرك نورزند .

پيرزنى ضعيف از مشرق به مقصد مغرب مي‌رود و احدى او را نهى نمي‌كند . خدا بذر را از زمين بيرون مي‌آورد و از آسمان باران فرو مي‌فرستد . مردم خراج خود را بر روى گردن‌هايشان [ نهاده و ] نزد آن حضرت مي‌آورند ، و خداوند بر شيعيان ما گشايش مي‌دهد ، و اگر سعادتى كه آنان را در مي‌يابد نبود ، به ستم مي‌پرداختند .

در حالى كه صاحب اين امر برخى از احكام را صادر كرده و برخى از سنّت‌ها را بيان نموده ، گروهى از مسجد به قصد شورش بر ايشان خارج مي‌شوند ، ايشان به اصحابش مي‌فرمايد : برويد كه در محله‌ى خرما فروشان به آنها مي‌رسيد . پس آنان را اسير كرده نزد امام مي‌آورند و به فرمان آن حضرت آنها را ذبح مي‌كنند . اين‌ها آخرين كسانى هستند كه بر قائم آل محمد ( عليهم السلام ) خروج مي‌كنند . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز ر . ك به تفسير عياشى 2 / 140 و كافى 8 / 313

امام ( عليه السلام ) در روز حجّ اكبر ، عالميان را به امامت خويش دعوت مي‌كند

تفسير عياشى 2 / 76 از جابر نقل مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى توبه / 3

و اعلامى است از جانب خدا و پيامبرش به مردم در روز حجّ اكبر ، فرمودند : [ مقصود ] خروج قائم است ، و اعلام ، دعوت مردم به خويش است . »

--------------------------- 423 ---------------------------

تأويل الآيات 2 / 478 از ابو خالد كابلى از آن حضرت روايت مي‌كند : « قائم خروج مي‌كند و مي‌رود تا آنكه به [ منطقه‌ى ] مرّ مي‌رسد . به ايشان خبر مي‌دهند كه كارگزارشان به قتل رسيده است . ايشان هم مي‌آيد و تنها پيكار جويان را به هلاكت مي‌رساند . آنگاه مي‌آيد و مردم را دعوت مي‌كند تا آنكه به بيداء مي‌رسد . در اين هنگام دو لشكر از سوى سفيانى به مصاف حضرت مي‌آيد ، و خداوند عزوجل زمين را فرمان مي‌دهد تا گام‌هاى آنان را بگيرد و اين همان فرمايش اوست : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب . وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ ، و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه آنان وحشت زده‌اند ، پس گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند . و گفتند : به او ايمان آورديم ؛ يعنى به قيام قائم ، وَقَدْ كَفَرُوا بِه مِنْ قَبْلُ ، و پيشتر بدان كافر شده بودند ؛ مقصود آن است كه به قيام قائم ( عليه السلام ) كافر شده بودند .

وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ . وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سبأ / 54 - 53

و از جايى دور ، ناديده تهمت مي‌زدند . و ميان آنان و ميان آنچه [ به آرزو ] مي‌خواستند حايلى قرار مي‌گيرد همان گونه كه از ديرباز با امثال ايشان چنين شد ، زيرا آنها [ نيز ] در ترديدى سخت بودند . »

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) يارانش را بر سراسر عالم حكومت مي‌دهد

دلائل الامامة / 249 از ابان بن تغلب از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « چون قائم ما قيام كند در سرتاسر زمين در هر اقليمى مردى را مي‌فرستد و مي‌فرمايد : پيمان تو در كف دست توست ، به آنچه [ در آن ] مي‌بينى عمل نما . »

غيبت نعمانى / 319 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه قائم قيام كند در سرتاسر زمين در هر اقليمى مردى را مي‌فرستد و مي‌فرمايد : پيمان تو در كف دست توست ، پس اگر مطلبى برايت پيش آمد كه برايت مفهوم نبود و حكم آن را نمي‌دانستي ، بدان نظر كن و به آنچه در آن است عمل نما .

ايشان لشكرى را به قسطنطنيه اعزام مي‌كند و چون به خليج مي‌رسند چيزى بر

--------------------------- 424 ---------------------------

قدم‌هايشان مي‌نويسند و بر آب راه مي‌روند . روميان وقتى كه آنها را مي‌بينند مي‌گويند : اينان كه اصحاب او هستند بر روى آب راه مي‌روند ، پس خود او چگونه است ؟ لذا درهاى شهر را بر روى آنها مي‌گشايند و آنان هر آنچه بخواهند انجام دهند . »

نگارنده : اگر اين حديث صحيح باشد مقصود از قسطنطنيه در آن ، يكى از شهرهاى اروپاست و اين واقعه پس از نزول مسيح ( عليه السلام ) رخ مي‌دهد .

3 . يارانى كه از مكه همراه خود مي‌آورد

تعداد آنان ده هزار نفر و در برخى روايات پانزده هزار نفر

كمال الدين 2 / 654 از ابو بصير روايت مي‌كند : « شخصى كوفى از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيد : چند نفر به همراه قائم ( عليه السلام ) خارج مي‌شوند - زيرا مردم مي‌گويند : آنها به تعداد اهل بدر سيصد و سيزده مردند - ؟ حضرت فرمودند : او خروج نمي‌كند مگر در ميان نيرومندان ، و نيرومندان كمتر از ده هزار تن نخواهند بود . »

تفسير عياشى 1 / 134 از حماد بن عثمان از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم در كمتر از فئه خروج نمي‌كند و فئة كمتر از ده هزار نفر نيست . »

خصال / 424 از آن حضرت روايت مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) در ميان چهل و پنج تن از نه قبيله مي‌آيد : از يك قبيله يك مرد ، از يك قبيله دو تن ، از قبيله‌اى سه نفر ، از قبيله‌اى چهار تن ، از يك قبيله پنج نفر ، از قبيله‌اى شش تن ، از قبيله‌اى هفت نفر ، از يك قبيله هشت تن و از قبيله‌اى نه تن تا تعداد تكميل شود . »

كافى 5 / 352 از ابو ربيع شامى مي‌آورد كه حضرت صادق ( عليه السلام ) به من فرمود : « از سياه پوستان احدى را نخر ، اگر چاره‌اى جز خريدن [ از آنان ] ندارى از نوبيان خريدارى كن ، زيرا آنها از كسانى هستند كه خداوند عزيز وجليل مي‌فرمايد : وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مائده / 14

و از كسانى كه گفتند : ما نصرانى هستيم ، از ايشان پيمان گرفتيم ، و [ لى ]

--------------------------- 425 ---------------------------

بخشى از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش كردند . بدان كه آنان آن بخش [ به فراموشى سپرده شده ] را به ياد خواهند آورد ، و گروهى از ايشان با قائم ( عليه السلام ) خروج خواهند كرد . »

نگارنده : ممكن است علّت نهى امام ( عليه السلام ) از خريد بردگان سياه بابت آن باشد كه بعدها آزاد مي‌شوند . نوبه نيز منطقه‌اى است نزديك سودان و در كنار نيل .

حركت امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از عراق

بصائر الدرجات / 188 از امام صادق از امام باقر ( عليهما السلام ) روايت مي‌كند : « زمانى كه قائم در مكه قيام و اراده‌ى عراق كند ، منادى ايشان ندا مي‌كند : بدانيد كه هيچ يك از شما غذا و نوشيدنى برندارد . او سنگ موسى بن عمران را كه بار شترى است برمي‌دارد ، و در هيچ منزلى فرود نمي‌آيد مگر آنكه چشمه‌اى از آن بجوشد . پس هركسى گرسنه باشد سير و هركه تشنه باشد سيراب گردد ، اين توشه‌ى آنان است تا آنكه وارد نجف در پشت كوفه شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كافى 1 / 231 و نعمانى / 238

الخرائج و الجرائح 2 / 690 اين مضمون را با اندكى تفاوت نقل مي‌كند : « . . . سنگ موسى بن عمران را كه از آن دوازده چشمه جوشيدن گرفت با خود برمي‌دارد . در هيچ منزلى فرود نمي‌آيد مگر آنكه آن را قرار مي‌دهد و چشمه‌ها از آن جوشيدن مي‌گيرد . آب و شير دائماً از آن مي‌جوشد . هركس گرسنه باشد سير و هركه تشنه باشد سيراب گردد . »

نگارنده : ظاهراً امام ( عليه السلام ) از ميان يارانش كسى را به عنوان فرمانده به همراه نيروها به عراق اعزام مي‌كند ، و خود برنامه‌ى ديگرى دارد و به صورت هوايى با هفت گنبد نورانى كه معلوم نيست در كدام حضور دارد وارد عراق مي‌گردد .

تفسير عياشى 1 / 103 از جابر روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در تفسير آيه‌ي : هَلْ يَنْظُرُونَ إِلا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلائِكَةُ وَقُضِي الأمر ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 210

مگر انتظار آنان غير از اين است كه خدا و فرشتگان ، در سايبان‌هايى از ابر سپيد به سوى آنان بيايند و كار يكسره شود ؟ فرمودند : او [ قائم ] در ميان هفت گنبد از نور كه معلوم نيست در كدام است در پشت كوفه [ نجف ] فرود مي‌آيد .

--------------------------- 426 ---------------------------

در روايتى ديگر فرمودند : هنگامى كه در پشت كوفه بر [ منطقه‌ى ] فاروق فرود مي‌آيد در گنبدهايى از نور قرار دارد . »

نگارنده : اين احاديث علاوه بر آنكه معجزه‌اى از معجزات امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را بيان مي‌كند ، از اوضاع امنيتى آن منطقه كه موجب مي‌شود ايشان با اين احتياط وارد عراق شوند نيز حكايت دارد و مي‌رساند اوضاع عالم بر ضدّ ايشان است و هنوز عراق هم به طور كامل پاك و آرام نشده است .

مطلب ديگرى كه اين روايات بر آن دلالت دارند آن است كه ايشان در نجف فرود مي‌آيند و لشكرى كه از مدينه آمده به ايشان ملحق مي‌شود .

اما در مورد حديثى كه مي‌گويد امام ( عليه السلام ) هنگامى كه متوجّه عراق مي‌شوند در شقره و بعد در ثعلبيه - كه دو منطقه ميان حجاز و عراق هستند - فرود مي‌آيند ، رجحان با آن است كه مقصود لشكر ايشان باشد و نه شخص ايشان ، يا آنكه پيش از وصول ايشان به عراق باشد .

جريان سنت خدا در ياران طالوت ، در ياران امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

غيبت نعمانى / 316 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) : « ياران طالوت به وسيله‌ى نهرى - كه خداوند متعال فرموده : قَالَ إِنَّ اللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 249

گفت : خداوند شما را به وسيله‌ى رودخانه‌اى خواهد آزمود - آزمايش شدند ، و اصحاب قائم ( عليه السلام ) نيز همان سان آزموده خواهند شد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 282 و اثبات الهداة 3 / 516

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ياران را مي‌آزمايد

كافى 8 / 167 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « گويا قائم ( عليه السلام ) را مي‌بينم كه بر فراز منبر كوفه ردايى در بر دارد و از داخل آن نوشته‌اى را كه با مهرى طلائى مهر شده بيرون آورده مي‌گشايد و آن را بر مردم مي‌خواند ، آنان هم به مانند گوسفند از گرد آن حضرت پراكنده مي‌شوند ،

و تنها نقيبان مي‌مانند .

سپس سخنى مي‌گويد كه آنها [ هم پراكنده مي‌شوند ولى ] به هيچ پناهگاهى دست

--------------------------- 427 ---------------------------

نمي‌يابند تا آنكه نزد خود امام باز گردند . من از سخن ايشان آگاهم . »

كمال الدين 2 / 672 از مفضل بن عمر از آن حضرت روايت مي‌نمايد : « گويا قائم را مي‌بينم كه بر منبر كوفه قرار دارد و بر گرد ايشان سيصد و سيزده مرد به تعداد اهل بدر - كه پرچمداران و حاكمان خدا بر خلق او در زمين هستند - حضور دارند . ايشان نوشته‌اى از رداى خود بيرون مي‌آورند كه با مهرى طلائى مهر شده و پيمانى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است . پس مردم به مانند چارپايان گنگ از گرد ايشان پراكنده مي‌شوند ، و فقط وزير و يازده نقيب باقى مي‌مانند همان گونه كه با موسى بن عمران ( عليه السلام ) باقى ماندند . آنان در زمين مي‌گردند ولى جاى ديگرى را نمي‌يابند و لذا نزد آن حضرت باز مي‌گردند . به خدا سوگند كه من آن سخنى را كه به آنها مي‌گويد و آنها آن را انكار مي‌كنند مي‌دانم . »

بحار الانوار 52 / 389 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) : « قائم ( عليه السلام ) احكامى صادر مي‌كند كه برخى ياران - كه در حضور آن حضرت شمشير زده‌اند - آن را نادرست مي‌شمارند ، و حكم ايشان همان حكم آدم ( عليه السلام ) است . پس آنها را جلو آورده گردن مي‌زند .

آنگاه دوباره و به حكم داود ( عليه السلام ) حكم مي‌كند و گروهى ديگر - كه در حضور ايشان شمشير زده‌اند - منكر مي‌شوند . آنان را نيز جلو آورده گردن مي‌زند .

سپس براى بار سوم و به حكم ابراهيم ( عليه السلام ) حكم كرده و با انكار گروهى ديگر - كه در حضورش شمشير زده‌اند - مواجه مي‌شود . آنان را نيز جلو آورده گردن مي‌زند .

آنگاه براى چهارمين بار و به حكم حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) حكم مي‌كند ، و هيچ كسى آن را نادرست نمي‌شمارد . »

نگارنده : اگر اين روايت صحيح باشد ، اين امر براى آزمودن ميزان يقين و فرمانبردارى ياران است تا بدين وسيله كسى كه ايشان را مهدى و رهنمون شده‌ى از جانب پروردگار مي‌داند و معتقد است ايشان چونان جدّش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از روى هوى سخن نمي‌گويد ، شناخته شود . اين رخداد در عراق و در مرحله‌ى دوم يا سوم حركت امام ( عليه السلام ) در آنجا خواهد بود .

معناى اينكه ايشان به مانند داود حكم مي‌كند آن است كه بر اساس حقيقت - و واقعى كه داود ( عليه السلام ) از خداوند خواست تا به او بنماياند و خدا هم نمونه‌اى از آن را به او نشان داد ولى فرمان داد

--------------------------- 428 ---------------------------

بنابر همان ظاهر حكم كند ، هم‌چنان‌كه پيامبر ما ( صلى الله عليه وآله ) را فرمان داد بر اساس شاهد و قسم قضاوت كند - حكم مي‌نمايد . امام مهدي ( عليه السلام ) به فرمان و راهنمايى الهى بر طبق واقع حكم مي‌كنند ولى برخى ياران ياراى پذيرش آن را ندارند . لذا اين برخورد با ياران براى آماده سازى مردم بر پذيرش حكم و قضاوت ايشان بر حسب واقع است .

4 . يارانى كه از قبرها زنده مي‌شوند و برمي‌خيزند

برخى مؤمنان در قبر از ظهور امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آگاه خواهند شد

دلائل الامامة / 257 از سيف بن عَميره از امام باقر ( عليه السلام ) : « چون قائم قيام كند ، مؤمن در قبرش [ از ظهور ] آگاه مي‌شود ، پس به او گفته مي‌شود : صاحب [ و امام ] تو قيام نمود ، اگر دوست مي‌دارى به او بپيوندى چنين كن ، و اگر مي‌خواهى در كرامت خدا بمانى بمان . »

غيبت شيخ طوسى / 276 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « از قائم ( عليه السلام ) و شيعيانى كه در انتظار ايشان مردند سخن رانديم كه امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : چون ايشان قيام كند در قبر مؤمن سراغ وى مي‌آيند و مي‌گويند : اى فلان ! صاحب تو ظهور كرد ، اگر خواستى به دو ملحق شوى چنين كن ، و اگر مي‌خواهى در كرامت پروردگارت بمانى بمان . »

دلائل الامامة / 248 از مفضل نقل مي‌كند كه امام صادق ( عليه السلام ) به من فرمودند : « اى مفضل ! تو و چهل و چهار مرد [ ديگر ] در كنار قائم زنده خواهيد شد . تو در طرف راست او امر و نهى مي‌كنى و مردمان در آن زمان از امروز نسبت به تو فرمانبردارترند . »

رجال كشى / 402 روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) به داود رقى كه پشت كرده بود و مي‌رفت نگريسته فرمودند : هركسى از ديدن مردى از ياران قائم ( عليه السلام ) مسرور مي‌شود ، او را نگاه كند .

و يك بار هم فرمودند : او را بين خود به مانند مقداد ( رحمه الله ) به حساب آوريد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز خلاصة الاقوال / 67 ، در التحرير الطاووسى / 98 مي‌نويسد : در مدح او حديثى از امام صادق ( عليه السلام ) وارد شده كه او را به منزله‌ى مقداد نسبت به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به حساب مي‌آورد ، و نيز حديثى كه او را از ياران قائم ( عليه السلام )

معرفى مي‌كند .

همان / 217 از امام باقر ( عليه السلام ) : « گويا عبدالله بن شريك عامرى را مي‌بينم كه عمامه‌اى سياه بر

--------------------------- 429 ---------------------------

سر دارد ، موهايش بين دو شانه‌اش ريخته و در حضور قائم ما اهل‌بيت در ميان چهار هزار تن كه هجوم مي‌برند و تكبير مي‌گويند ، از پايين كوه بالا مي‌رود . »

مختصر بصائر الدرجات / 25 از عبدالله بن بكير از حضرت صادق ( عليه السلام ) : « گويا حمران بن اعين

و ميسّر بن عبد العزيز را مي‌بينم كه بين صفا و مروه مردم را با شمشيرهايشان مي‌زنند . »

بيست و هفت نفرى كه براى يارى امام مهدي ( عليه السلام ) به دنيا باز مي‌گردند

تفسير عياشى 2 / 32 از امام صادق ( عليه السلام ) : « هنگامى كه قائم آل محمد قيام كند از پشت كعبه بيست و هفت مرد - پانزده تن از قوم موسى كه به حق حكم و داورى مي‌كردند ، هفت تن اصحاب كهف ، يوشع وصى موسي ، مؤمن آل فرعون ، سلمان فارسي ، ابو دجانه‌ى انصارى و مالك اشتر - را بيرون خواهد آورد . »

دلائل الامامة / 247 از آن حضرت : « چون قائم از پشت اين خانه ظهور كند ، خداوند بيست و هفت مرد را با او خواهد فرستاد ؛ چهارده مرد از قوم موسى كه خداوند درباره‌شان فرموده : وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 159

و از ميان قوم موسى جماعتى هستند كه به حق راهنمايى مي‌كنند و به حق داورى مي‌نمايند ، اصحاب كهف هشت [ هفت ] تن ، مقداد ، جابر انصاري ، مؤمن آل فرعون و يوشع بن نون وصى موسي . »

ارشاد / 365 از ايشان : « به همراه قائم ( عليه السلام ) از پشت كوفه [ كعبه ] بيست و هفت مرد - پانزده تن از قوم موسي ( عليه السلام ) كه به حق هدايت و داورى مي‌كردند ، هفت تن از اهل كهف ، يوشع بن نون ، سلمان ، ابو دجانه انصاري ، مقداد و مالك اشتر - خارج مي‌شوند و ياران ايشان و حاكمان خواهند بود . »

سلمان فارسى از ياران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

علاوه بر آنچه گذشت دلائل الامامة / 237 از سلمان روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من فرمودند : خداوند تعالى هيچ نبى و رسولى را نفرستاد مگر آنكه براى او دوازده نقيب قرار

--------------------------- 430 ---------------------------

داد . عرض كردم : يا رسول الله ! اين مطلب را از پيروان تورات و انجيل دانسته‌ام ، فرمودند : آيا مي‌دانى نقيبان دوازده گانه‌ى من كه خداوند آنها را پس از من براى امّت برگزيده كيانند ؟

گفتم : خدا و رسولش داناترند .

فرمودند : اى سلمان ! خدا مرا از برگزيده‌ى نور خويش آفريد و فراخواند ، من هم اطاعت كردم . از نور من على را خلق كرد و او را فراخواند ، او هم اطاعت نمود . از نور او فاطمه را آفريد و فراخواند ، او هم اطاعت كرد . از من و على و فاطمه ، حسن را خلق كرد و فراخواند ، او هم فرمانبردارى كرد ، و از من و على و فاطمه ، حسين را آفريد و خواند ، او هم اطاعت نمود .

آنگاه ما را به پنج نام از نام‌هاى خود ناميد ؛ خداوند محمود است و من محمد ، او على است و اين علي ، او فاطر است و اين فاطمه ، او صاحب احسان است و اين حسن ، و او محسن است و اين حسين .

سپس از ما و نور حسين نه امام را آفريد و فراخواند ، آنان هم اطاعت كردند ، و اين پيش از آن بود كه آسمانى بنا شده ، زمينى گسترده ، فرشته و بشرى را بيافريند ، و ما نورى بوديم كه تسبيح خدا مي‌كرديم ، و از او شنيده فرمان مي‌برديم .

عرضه داشتم : يا رسول الله ! پدر و مادرم فدايت ، كسى كه اينان را بشناسد چه پاداشى دارد ؟ فرمودند : هركه آنان را آن گونه كه شايسته‌ى آنهاست بشناسد ، به آنها اقتدا نمايد ، دوستانشان را دوست بدارد و با دشمنانشان دشمنى كند به خدا قسم كه از ماست و هرجا كه ما وارد شويم وارد مي‌شود و هر آنجا كه سكنى گزينيم وى نيز ساكن مي‌گردد .

عرض كردم : اى پيامبر خدا ! آيا بدون شناخت اسامى و نسب‌هاى آنان مي‌توان به آنان ايمان آورد ؟ فرمودند : نه ، گفتم : من به آنها ايمان دارم و تا حسين را شناخته‌ام .

ايشان فرمودند : سپس سيد العابدين على بن الحسين است ، آنگاه پسرش محمد بن على كه شكافنده‌ى دانش اوّلين و آخرين از پيامبران و رسولان است ، بعد پسر او جعفر بن محمد كه زبان راست گفتار خداست ، سپس پسرش موسى بن جعفر كه خشم خود را بابت صبر در [ راه ] خدا فرو مي‌برد ، آنگاه پسر وى على بن موسى كه به فرمان خدا خشنود است ، بعد پسر او محمد بن على كه براى امر خدا برگزيده شده ، آنگاه پسرش على بن محمد كه به سوى

--------------------------- 431 ---------------------------

خدا راهنمايى مي‌نمايد ، سپس پسر او حسن بن على كه صامت و امين سرّ خداست ، و بعد از او هم پسرش محمد بن حسن مهدى كه فرمان خدا را به پا مي‌دارد .

در ادامه فرمودند : اى سلمان ! تو و كسى كه مانند تو باشد و آنكه او را به معرفت حقيقى ولى خود قرار دهد ، او را درك خواهيد نمود .

پس شكر خدا را به جا آوردم و گفتم : آيا تا دوران او زنده خواهم ماند ؟ ايشان فرمودند :

اى سلمان ! بخوان : فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً . ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 6 - 5

پس آنگاه كه وعده‌ى [ تحقّق ] نخستين آن دو فرا رسد ، بندگانى از خود را كه سخت نيرومندند بر شما مي‌گماريم ، تا ميان خانه‌ها به جستجو درآيند ، و اين تهديد تحقّق يافتنى است . پس [ از چندى ] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چيره مي‌كنيم ، و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم .

در اين هنگام اشتياقم بيشتر شد ، اشكم شدّت گرفت و گفتم : اى پيامبر خدا ! آيا شما هم حضور خواهيد داشت ؟ فرمودند : آري ، سوگند به خدايى كه مرا به حق فرستاد ، من و على و فاطمه و حسن و حسين و آن نه تن حضور داريم ، و نيز هركسى كه از ما و با ماست و به خاطر ما ستم ديده است ، و به خدا قسم ابليس و لشكريانش حاضر مي‌شوند ، هركه ايمان و يا كفرش خالص است نيز حضور مي‌يابد تا قصاص‌ها و خون‌ها ادا شود و پروردگارت به هيچ كسى ستم نمي‌كند ، و اين تأويل اين آيه است : وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأرض وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى قصص / 6 - 5

و خواستيم بر كسانى كه در آن زمين فرو دست شده بودند منّت نهيم و آنان را پيشوايان گردانيم ، و ايشان را وارثان قرار دهيم . و در زمين قدرتشان دهيم و به فرعون و هامان و لشكريانشان آنچه را كه از جانب آنان بيمناك بودند ، بنمايانيم .

در اين هنگام برخاستم و باكى نداشتم كه من به سراغ مرگ روم و يا او به سراغ من آيد . »

--------------------------- 432 ---------------------------

رجعت مؤمنانى كه شايستگى نصرت امام عصر ( عليه السلام ) را دارند

تفسير عياشى 2 / 276 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هركه سوره‌ى بني‌اسرائيل را در هر شب جمعه قرائت كند ، نمي‌ميرد تا آنكه قائم را درك كند و از ياران او باشد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ثواب الاعمال / 133 ، مجمع البيان 6 / 393 ، اثبات الهداة 3 / 497 و بحار الانوار 92 / 281

مختصر البصائر / 32 از ابو حمزه‌ى ثمالى از امام باقر ( عليه السلام ) : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : عجبا ! و چگونه تعجّب نكنم از مردگانى كه خدا آنها را زنده مي‌گرداند ، و گروه گروه اجابت مي‌كنند و مي‌گويند : لبيك لبيك اى كسى كه به سوى خدا دعوت مي‌كني .

آنان در كوچه‌هاى كوفه‌اند و شمشيرهايشان را آخته بر شانه‌هايشان گذارده‌اند و با آن سرهاى كافران ، جبّاران و پيروانشان - از جبّاران اولين و آخرين - را مي‌زنند تا خداوند عزوجل وعده‌اى را كه به آنها داده عملى سازد : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لايُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نور / 55

خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‌اند ، وعده داده است كه حتماً آنان را در زمين جانشين [ خود ] قرار دهد همان گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين [ خود ] قرار داد ، و آن دينى را كه برايشان پسنديده است به سودشان مستقر كند ، و بيمشان را به ايمنى مبدّل گرداند ، [ تا ] مرا عبادت كنند و چيزى را با من شريك نگردانند ؛ يعنى مرا در ايمنى بپرستند و از احدى از بندگانم نهراسند و هيچ تقيه نكنند .

همانا من كرّت ( 3 ) ( 3 ) . برخى محققان معاصر فرق بين رجعت و كرّت را در اين عنوان مي‌كند كه كرّت رجعتى است كه در آن نبرد و درگيرى باشد ، از اين رو رجعت اعم از كرّت خواهد بود . م

پس از كرّت و رجعت بعد از رجعت دارم ، من صاحب رجعت‌ها و بازگشت‌هايم ، من كسى هستم كه حملات ، انتقام‌ها و دولت‌هاى شگفت دارد ،

من پناهگاهى آهنينم ، من بنده‌ى خدا و برادر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) هستم . »

حسين بن سعيد در الزهد / 81 نقل مي‌كند : « عمار بن مروان گويد : از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : به خدا قسم [ اعمال ، ] تنها از شما پذيرفته مي‌شود و خداوند تنها از شماست كه

--------------------------- 433 ---------------------------

در مي‌گذرد . فاصله‌ى ميان شما و اينكه به شما غبطه خورند و خود شادمان شده ديدگانتان روشن شود ، تنها آن مقدار است كه جان به اينجا برسد و با دست به گلو اشاره كردند .

آنگاه فرمودند : وقتى چنين شود و به احتضار بيفتد ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، امامان ، حضرت علي ، جبرئيل و ملك الموت ( عليهم السلام ) همه حضور مي‌يابند ، جبرئيل به او نزديك شده به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌گويد : اين شخص شما اهل‌بيت را دوست مي‌داشت پس او را دوست بداريد ، ايشان به او مي‌فرمايند : اى جبرئيل ! اين شخص خدا ، رسول و خاندان او را دوست مي‌داشت پس او را دوست بدار و با او مدارا كن ، جبرئيل هم به ملك الموت مي‌گويد : اين شخص خدا ، رسول و اهل‌بيت رسولش را دوست مي‌داشت پس او را دوست بدار و با او مدارا نما .

آنگاه ملك الموت به دو نزديك شده مي‌گويد : اى بنده‌ى خدا ! آيا در زندگى دنيا آزادى و امان نامه‌ات از آتش را دريافت كردى و به بالاترين دستاويز تمسّك نمودي ؟ خداوند عزوجل آن شخص را قدرت داده و او مي‌گويد : آري ، ملك الموت گويد : آن چيز چيست ؟ او مي‌گويد : ولايت على بن ابى طالب ، فرشته‌ى مرگ مي‌گويد : راست گفتي ، بدان خداوند تو را از آنچه واهمه داشتى امان داد ، و بدانچه اميد داشتى دست يافتي ، تو را بشارت باد به پيشينيان صالح ، همنشينى رسول‌خدا ، اميرالمؤمنين ، فاطمه و امامان از فرزندان او ( عليهم السلام ) .

آنگاه جان او را به آرامى مي‌گيرد و كفن و حنوطش را - كه به مانند مشك خوشبوست - از بهشت فرود مي‌آورد ، و با آن كفن و حنوط مي‌شود . سپس جامه‌اى زرد از جامه‌هاى بهشتى

بر او مي‌پوشانند .

چون در قبر قرار داده مي‌شود خداوند درى از درهاى بهشت را بر او مي‌گشايد و از نسيم و بوهاى خوش آن بر او داخل مي‌گردد . آنگاه از جلو ، طرف راست و چپ او به اندازه‌ى مسير يك ماه گشاده مي‌شود و ندا مي‌گردد : به مانند خواب عروس بر بستر بيارام و شادمان باش به روح و ريحان و بهشت نعيم و پروردگارى كه [ بر تو ] خشمگين نيست .

پس از آن خاندان پيامبر را در جنان رضوى زيارت مي‌كند و با آنها از غذايشان مي‌خورد ، از نوشيدنيشان مي‌آشامد ، و در مجالسشان هم صحبت مي‌شود تا آنكه قائم ما اهل‌بيت قيام كند . چون او قيام كرد خداوند آنها را برمي‌انگيزد و گروه گروه

--------------------------- 434 ---------------------------

مي‌آيند و لبّيك مي‌گويند . در اين هنگام است كه اهل باطل به ترديد مي‌افتند و نيرنگ بازان - كه اندكند - نابود مي‌شوند ، شتاب كنندگان هلاك و مقرّبان [ كه اهل تسليم و انقيادند ] رستگار مي‌گردند . از اين روست كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به حضرت امير ( عليه السلام ) فرمودند : تو برادر من هستى و وعده گاه من و تو وادي‌السلام است .

هنگامى كه مرگ به سراغ كافر آيد ، پيامبر ، اميرالمؤمنين ، امامان ، جبرئيل و ملك الموت ( عليهم السلام ) حاضر مي‌شوند ، جبرئيل به او نزديك مي‌شود و مي‌گويد : يا رسول الله ! اين شخص بغض شما اهل‌بيت را مي‌داشته پس او را دشمن بداريد ، آن حضرت مي‌فرمايند : اى جبرئيل ! اين شخص خدا ، رسول و اهل‌بيت او را دشمن مي‌داشته پس او را دشمن بدار و بر او سخت بگير .

جبرئيل هم به ملك الموت مي‌گويد : اى فرشته‌ى مرگ ! اين فرد خدا ، رسول و اهل‌بيت ايشان را دشمن مي‌داشته پس او را دشمن بدار و بر او سخت بگير . ملك الموت به او نزديك شده مي‌گويد : اى بنده‌ى خدا ! آيا در زندگى دنيا آزادى و امان نامه‌ات از آتش را دريافت كردى و به بالاترين دستاويز تمسّك نمودي ؟ او پاسخ مي‌دهد : نه ، فرشته مي‌گويد : اى دشمن خدا ! تو را بشارت باد به غضب خداى عزوجل ، عذاب او و دوزخ ، بدان آنچه اميد داشتى از دستت رفت ، و آنچه مي‌هراسيدى بر تو وارد شد ، آنگاه به سختى جانش را مي‌گيرد . پس سيصد شيطان به روح او موكل مي‌شوند كه در صورتش آب دهان مي‌اندازند و روحش را مي‌آزارند ، و چون در قبرش قرار داده شود درى از درهاى آتش بر او گشوده شده و از فوران و شعله‌هاى آن بر او داخل مي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . همچنين كافى 3 / 131 ، الايقاظ من الهجعة / 290 و 319 و بحار الانوار 6 / 197 و نيز ر . ك به المحتضر / 5

تمام شگفتى بين دو ماه جمادى و رجب

ينابيع المودة / 512 از كتاب صفين مدائنى روايت مي‌كند : « حضرت امير ( عليه السلام ) بعد از جنگ نهروان سخنرانى و برخى از امورى كه بعدها رخ مي‌دهد را بيان كردند و فرمودند : اين امر خداست و پس از زمانى طولانى رخ مي‌دهد ، پس اى پسر بهترين كنيزان ! تا كى انتظار

--------------------------- 435 ---------------------------

مي‌كشي ؟ تو را به نصرتى قريب از پروردگارى مهربان بشارت باد ، پدر و مادرم فداى تعدادى محدود كه اسامى آنها در زمين مجهول است ، و ظهور آنان نزديك شده است .

شگفتي ، تمام شگفتى بين جمادى و رجب است ، پراكنده‌ها جمع مي‌شوند و گياهان درو ، و صداهايى بعد از صداهايى [ به گوش خواهد رسيد ] ، حكم و قضا [ ى الهى ] سبقت [ و تعلّق ] گرفته است .

مردى از اهل بصره به مردى كوفى كه در كنارش بود گفت : گواهى مي‌دهم كه او دروغگوست ! مرد كوفى گويد : به خدا قسم امام ( عليه السلام ) از منبر پايين نيامد كه مرد بصرى فلج شد

و همان شب مرد . »

شرح ابن ابى الحديد 6 / 134 و نهج السعادة 3 / 449 : « مدائنى در كتاب صفين مي‌نويسد : حضرت علي ( عليه السلام ) پس از نهروان خطبه خواند و برخى از وقايعى كه بعدها رخ مي‌دهد را چنين بيان فرمود : هنگامى كه در ميان شما مردمان گوناگون بسيار و انباط [ مردمى غير عرب ] مستولى شوند ، ويرانى عراق نزديك است ، و اين زمانى است كه شهرى داراى درخت و نهرها بنا شود . چون در آن قيمت‌ها بالا رود ، بناها مستحكم گردد و فاسقان به حكومت رسند ، بلا شدّت گيرد و فرومايگان تفاخر كنند ، فرو رفتن‌ها در بيابان نزديك شود و گريز و آوارگى خوشايند گردد .

پيش از آوارگى امورى رخ خواهد نمود كه خردسالان در اثر آن پير ، بزرگان هلاك ، فصيحان گنگ و خردمندان مبهوت مي‌شوند ! [ چنان مي‌شود كه ] با شمشير برّان پيشدستى مي‌كنند و حال آنكه پيشتر در خوشى و خرّمى بوده‌اند .

چه مصيبتى است كه بلاى عقيم ، گريه‌ى طولاني ، واى و ناله ، فرياد بلند و فناى گسترده را با خود دارد ، اين امر خداست و به وقوع خواهد پيوست .

اى پسر بهترين كنيزان ! تا كى انتظار مي‌كشي ؟ تو را به نصرتى قريب از پروردگارى مهربان بشارت باد .

بدانيد ! واى بر متكبّران هنگام درو كردن درو كنندگان و قتل فاسقان كه سركشانِ [ فرمان خداوند ] صاحب عرش عظيم هستند .

--------------------------- 436 ---------------------------

پدر و مادرم فداى عدّه‌اى اندك كه اسامى آنان در آسمان معروف و در زمين مجهول است و ظهورشان نزديك شده است . اگر مي‌خواستم شما را از آنچه واقع مي‌شود آگاه مي‌ساختم ، از حوادث روزگارتان ، مصيبت‌هاى زمانتان ، بلاياى امّت‌ها و رخدادهاى ساعاتتان ، ليكن آن را [ تنها ] به كسانى مي‌سپارم ، زيرا براى شما مي‌هراسم و [ اين كتمان ] به خاطر شماست . من از آنچه رخ مي‌دهد و بلاى فراگيرى كه با آن مواجه خواهيد شد آگاهم .

اين‌ها به هنگام تمرّد اشرار و فرمان بردن از زيانكاران است ، زمان مرگ و نابودى كه امور شما پشت مي‌كند ، اصل شما گسسته گشته و خود متفرّق مي‌شويد . هنگام بروز معصيت و انتشار فسوق ، همان زمانى كه ضربه‌ى شمشير براى مؤمن از كسب درهمى حلال آسانتر است ،

معيشت تنها با سركشى خدا در آسمان دست يافتنى مي‌شود ، آن هنگامى كه بدون شراب مست شده ، بدون اضطرار سوگند مي‌خوريد ، بي‌آنكه نفعى در كار باشد ستم كرده و بدون سختى و گرفتارى دروغ مي‌گوييد ، به فسوق دچار شده و به معصيت مبادرت مي‌ورزيد ! گفتارتان بهتان ، سخنتان دروغ ، و كردارتان فريب است !

در آن هنگام از شب ايمنى نداريد ، چه شبى است و چه تاريك است ، و چه فريادگرى كه صدايى هراس آور دارد ، آن شبى است كه فرا رسيدن صبح آن را آرزو نمي‌كنند ! آن زمان كشته مي‌شويد ، به انواع بلا دچار و با شمشير درو مي‌گرديد ، به سوى آتش مي‌رويد ، و بلا - همان سان كه پالان ، شانه را مي‌گزد - شما را مي‌گزد .

شگفتي ، تمام شگفتى بين جمادى و رجب است ، پراكنده‌ها جمع مي‌شوند و گياهان درو ، و صداهايى بعد از صداهايى [ به گوش خواهد رسيد ] ، حكم و قضا [ ى الهى ] سبقت

[ و تعلّق ] گرفته است ، حكم و قضا [ ى الهى ] سبقت [ و تعلّق ] گرفته است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز شرح نهج‌البلاغة 2 / 49

5 . ياران امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از ديگر سيارات

بصائر الدرجات / 490 از هشام جواليقى از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند در پشت دريا شهرى دارد كه وسعت آن مسافت چهل روز است . در آن قومى هستند كه هرگز عصيان

--------------------------- 437 ---------------------------

او را نكرده‌اند . آنان نه ابليس را مي‌شناسند و نه از خلقت او آگاهى دارند . ما هماره آنان را مي‌بينيم و آنها درباره‌ى آنچه بدان نيازمندند از ما مي‌پرسند . آنها از ما دعا مي‌خواهند و ما ايشان را مي‌آموزيم . [ ديگر آنكه ] آنان از ما درباره‌ى قائم ما مي‌پرسند تا آنكه ظهور كند .

آنان عبادت و تلاش بسيارى دارند . شهر آنان درهايى دارد كه از يك مصراع تا مصراع ديگر يكصد فرسخ است . تقديس آنان [ نسبت به خداوند ] و عبادتشان بسيار است ، [ بدان سان كه ] اگر آنها را مشاهده مي‌كرديد عمل خود را اندك مي‌شمرديد . مردى از آنها يك ماه نماز مي‌خواند و سر از سجده برنمي‌دارد . خوراكشان تسبيح و جامه‌شان برگ است و چهره‌هايشان از نور مي‌درخشد .

چون يكى از ما را ببينند بر گرد او حلقه مي‌زنند و از گرد [ پاى ] او از زمين برداشته بدان تبرّك مي‌جويند . هنگامى كه نماز گزارند صدايى شديدتر از صداى باد توفنده دارند . ميان آنها گروهى هستند كه سلاح خود را [ بر زمين ] نگذاشته‌اند و در انتظار قائم ما به سر مي‌برند . آنان - كه هريك هزار سال عمر دارد - دعا مي‌كنند كه خداوند او را به ايشان بنماياند .

چون آنان را بنگرى خشوع و فروتنى را خواهى ديد ، و خواهى ديد كه به دنبال چيزى هستند كه آنها را به خدا نزديك گرداند .

وقتى نزد آنان نرويم مي‌پندارند بابت خشم است . آنها مراقب زمانى كه نزدشان مي‌رويم هستند ، ملول نمي‌شوند و سستى نمي‌كنند . كتاب خدا را همان گونه كه ما به آنان آموختيم تلاوت مي‌كنند . در ميان آنچه ما به ايشان مي‌آموزيم چيزى است كه اگر بر مردمان تلاوت شود بدان كفر ورزيده انكار مي‌كنند ! از ما درباره‌ى چيزى از قرآن كه به آنان رسيده ولى در نمي‌يابند مي‌پرسند ، و چون ايشان را از آن بياگاهانيم سينه‌هايشان گشاده مي‌گردد [ و مي‌پذيرند ] .

آنان از خداوند مي‌خواهند بقا ( 1 ) ( 1 ) . همان گونه كه مقصود ممكن است طول بقاى امامان باشد ، مي‌تواند طول بقاى خودشان نيز باشد . م

طولانى شود و ما را از دست ندهند .

ايشان آگاهند كه - آنچه ما بدان‌ها مي‌آموزيم - منّت بزرگى از ناحيه‌ى خداوند بر

آنان است .

چون امام قيام كند آنان با او خروج خواهند نمود . صاحبان سلاح آنان سبقت مي‌گيرند و

--------------------------- 438 ---------------------------

از خدا مي‌خواهند آنان را از كسانى قرار دهد كه دينش را يارى مي‌كنند . در ميان ايشان پيران و جوانان هستند . چون جوانى از ايشان پيرى را ببيند در مقابل او چونان عبد مي‌نشيند و تنها به فرمان اوست كه بر مي‌خيزد .

آنان راهى بدانجا كه امام مي‌خواهد دارند كه از خلق بدان آگاه‌ترند . چون امام به آنان فرمانى دهد ، تا خود فرمان ديگرى صادر نكند بر آن خواهند بود . اگر بر خلايق مشرق تا مغرب وارد شوند در يك زمان همه را به هلاكت مي‌رسانند . آهن در آنها تأثيرى نمي‌گذارد و شمشيرهايشان از آهنى غير از اين آهن است . اگر يكى از آنان با شمشير خود بر كوهى بزند ، آن را پاره پاره مي‌كند .

امام با آنان با هند ، ديلم ، كرك ، ترك ، روم ، بربر و ميان جابرسا تا جابلقا - كه دو شهر هستند ، يكى در مشرق و ديگرى در مغرب - به نبرد خواهد پرداخت . آنها به اهل هر دينى كه برسند آنها را به خدا ، اسلام و اقرار به حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) فرا مي‌خوانند ، و هر كه را اسلام نياورد

به قتل مي‌رسانند . . . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المحتضر / 103 ، اثبات الهداة 3 / 522 ، مختصر البصائر / 10 و تبصرة الولى / 261

نگارنده : اين مؤمنان در سياره‌اى ديگر هستند ، چرا كه امام ( عليه السلام ) فرمودند : « خداوند در پشت دريا شهرى دارد كه وسعت آن مسافت چهل روز است . . . آنان نه ابليس را مي‌شناسند و نه از خلقت او آگاهى دارند » و بر اين دلالت دارد كه اينان از نسل آدم نيستند ، اگرچه شبيه آنها باشند .

اين فرمايش : « آهن در آنها تأثيرى نمي‌گذارد و شمشيرهايشان از آهنى غير از اين آهن است . اگر يكى از آنان با شمشير خود بر كوهى بزند آن را پاره پاره مي‌كند » نيز مي‌رساند كه ساختار و جنس بدن آنان با ما متفاوت است .

نقد اين نگرش كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) انتظار وجود ياران را مي‌كشد

ظهور امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) امرى حتمى از ناحيه‌ى خدا ، و مرحله‌اى بزرگ از برنامه‌ى الهى در زندگى بنى آدم بر زمين است كه زمان و شرائط آن بر اساس تقدير خداى متعال در برنامه‌ى هستى مي‌باشد . خداوند هم صفات ، علامت‌ها ، اينكه ظهورش مانند قيامت ناگهانى

--------------------------- 439 ---------------------------

است و نيز اينكه خود براى او يارانى خاص مقدّر نموده كه از اقصى نقاط زمين به اعجاز و در يك شب همه به حضور او مي‌رسند و وزيران و حواريان او هستند را براى ما بيان نموده است .

و لكن اين بدان معنا نيست كه خداوند ظهور امام ( عليه السلام ) را بر آنان متوقّف كرده و حضرت بايد انتظار بكشد و دعا كند تا آنان به دنيا بيايند و موجود شوند ، يعنى او بدون آنان نمي‌تواند ظهور كند و لذا اگر آنان قرن‌ها پيش مي‌بودند آن حضرت آشكار شده بود . در اين صورت آنان محور خواهند بود !

بلكه ظهور امام ( عليه السلام ) زمانى دارد كه شتاب شتابزدگان و كراهت كارهان آن را جلو و عقب نمي‌اندازد و ياران ايشان طبق تقدير الهى در عصر ايشان خواهند بود .

و شايد اصل اين شبهه از برخى احاديث متشابه ناشى شود ، در غيبت نعماني / 203 روايت مي‌كند : « برخى از ياران امام صادق ( عليه السلام ) نزد ايشان آمد و گفت : فدايت شوم ، به خدا سوگند كه من شما و دوستدارانتان را دوست مي‌دارم . آقاى من ! شيعيان شما چه بسيارند ! امام ( عليه السلام ) فرمودند : بشمار ، او گفت : بسيارند ، ايشان فرمودند : مي‌شماري ؟ گفت : فراتر از آنند .

حضرت فرمودند : بدان ! اگر تعداد موصوف سيصد و بيش از ده تن كامل شود آنچه مي‌خواهيد رخ مي‌دهد ، ليكن شيعه‌ى ما كسى است كه صدايش از گوشش و كينه‌اش از جسمش تجاوز نمي‌كند ، در مدح ما غلو نكرده و با پيرو ما مخاصمه نمي‌كند ، با كسى كه بر ما عيب مي‌گيرد هم نشين نمي‌شود ، با آنكه بر ما خرده مي‌گيرد سخن نمي‌گويد ، دشمن ما را دوست نمي‌دارد و دوست ما را دشمن نمي‌دارد .

عرضه داشتم : پس با اين كسان گوناگون كه خود را شيعه مي‌نامند چگونه رفتار كنم ؟

حضرت فرمودند : اينان تمييز داده مي‌شوند ، مورد آزمون قرار مي‌گيرند و [ از حالى به حالى ديگر ] تبديل مي‌گردند . خشكسالى به سراغ آنان مي‌آيد و هلاكشان مي‌كند ، شمشير آنها را مي‌كشد و اختلاف پاره پاره‌شان مي‌سازد !

شيعه‌ى ما تنها كسى است كه چون سگ زوزه نمي‌كشد ، همانند كلاغ طمع نمي‌ورزد ، و از مردم تكدّى نمي‌كند گرچه از گرسنگى بميرد .

گفتم : اينان كه چنين اوصافى را دارند كجا بيابم ؟ فرمودند : در اطراف زمين آنان را بجوي ،

--------------------------- 440 ---------------------------

زندگى آنان سبك است و خانه‌شان به حالت انتقال . ( 1 ) ( 1 ) . علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) مي‌فرمايد : اين به جهت فرار از شرار مردمان و يا بابت طلب علم است ، ر . ك به مرآة العقول 9 / 271 . م

آنان كسانى هستند كه اگر حضور داشته باشند شناخته نشوند ، و اگر غائب باشند سراغشان را نگيرند . هنگامى كه مريض شوند به عيادتشان نروند . چون خواستگارى كنند همسرشان ندهند و چون بميرند كسى بر [ جنازه‌ى ] آنان حضور نيابد . آنان كسانى هستند كه در اموال خود مواسات مي‌كنند ، در قبرهايشان با يكديگر ملاقات مي‌نمايند و خواسته‌هايشان - اگرچه سرزمين‌هايشان مختلف باشد - مختلف نيست . »

مشابه آن را در / 204 آورده است ، در آن روايت چنين آمده : « اگر مؤمنى را ببينند اكرام كنند و چون منافقى را بنگرند دورى گزينند . به هنگام مرگ بي‌تابى ننمايند ، و در قبرهايشان يكديگر را ملاقات كنند . »

امام ( عليه السلام ) با اين عبارات : « بدان ! اگر تعداد موصوف سيصد و بيش از ده تن كامل شود آنچه مي‌خواهيد رخ مي‌دهد ، و ليكن شيعه‌ى ما كسى است كه صدايش از گوشش تجاوز نمي‌كند . . . » بر آنند تا به اين شخصى كه مي‌خواهد حضرت را بر قيام و خروج تحريك كند بفهمانند كه اين مطلب نيازمند گروهى مؤمنين خاص است ، آنگاه اوصافى را براى آنان بيان مي‌كنند كه بر ياران امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) منطبق است ، پس ميان آنان و ظهور ارتباطى هست و لكن نه به اين نحو كه آنان سبب ظهور باشند ، بلكه اين ارتباط عملى است و خداوند تعالى مقدّر نموده كه اينان در وقتى كه براى ظهور ولى خود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) قرار داده حضور يابند .

به بيانى ديگر مقصود امام صادق ( عليه السلام ) آن نيست كه حضور اصحاب سبب ظهور امام ( عليه السلام ) باشد . ايشان شيعيان را تشويق مي‌كنند كه سطح ايمان خود را ارتقا دهند ، و بيان مي‌دارند كه يارانى كه حضرت در ميان آنها ظهور مي‌كند در بالاترين درجه در ميان معاصرين حضرت - و كسانى كه ادّعاى آمادگى براى يارى او را دارند - قرار دارند .

ظاهراً اين شبهه در اذهان مخالفين بوده است ، و آنها چنين مي‌پنداشته‌اند كه شيعيان و امامشان انتظار سيصد و سيزده نفر مؤمن با ايمان كامل را مي‌كشند تا ظهور رخ دهد !

--------------------------- 441 ---------------------------

در رسائل فى الغيبة شيخ مفيد / 113 آمده است : « شيخ مفيد ( رحمه الله ) مي‌فرمايد : در مجلس يكى از رؤساء حضور يافتم و سخن در باب امامت و در ادامه در غيبت به ميان آمد ، صاحب مجلس گفت : آيا شيعيان از جعفر بن محمد چنين نقل نمي‌كنند : اگر به تعداد اهل بدر سيصد و بيش از ده مرد براى امام جمع شوند ، قيام با شمشير بر او واجب است ؟ من گفتم : اين حديث روايت شده است .

او گفت : آيا ما يقين نداريم كه شيعيان در اين زمان چندين برابر اهل بدر هستند ، پس چگونه با وجود اين روايت ، غيبت بر امام جايز است ؟ گفتم : شيعيان اگرچه در اين زمان بسيارند و چندين برابر اهل بدر ، لكن آن جماعتى كه به تعداد اهل بدر هستند و چون جمع شوند تقيه بر امام نبوده و ظهور برايش واجب خواهد بود با آن اوصاف و شرائطى كه دارند ، هنوز گرد نيامده‌اند . شجاعت ، شكيبايى بر جنگ ، اخلاص در جهاد ، ترجيح آخرت بر دنيا ، پاكيزگى درون از عيوب ، عقل سالم ، عدم سستى در نبرد و نيز وجود مصلحت در قيام آنان به شمشير مي‌بايست جمع شود ، و حال آنكه تمامى شيعيان حائز چنين

اوصافى نيستند .

اگر خداوند تعالى مي‌دانست كه در ميان شيعه اين تعداد با اين اوصاف وجود دارند البته امام بدون ترديد ظهور مي‌كرد و ديده بر هم نهادنى بعد از گرد هم آمدن ايشان غيبت نمي‌نمود . لكن معلوم است كه چنين چيزى هنوز رخ نداده است ، از اين رو هم چنان غيبت بر امام ( عليه السلام ) جايز است .

او گفت : از كجا بدانيم كه اينان مي‌بايست چنين اوصافى داشته باشند ، و بر فرض اينكه چنين باشد از كجا بدانيم شما درست مي‌گوييد [ و امام در فرض گرد آمدن آنان مي‌بايست قيام كند ] ؟

در پاسخ گفتم : وقتى وجوب امامت و صحّت غيبت به اثبات رسيد ، حكم به صحّت اين روايت ، راهى جز آنچه گفتيم ندارد ، و ما از همين راستا كه دلائل بر امامت و عصمت و صحّت اين خبر قائم شد چنين حكم كرديم .

آنگاه ادامه دادم : مثال اين امر كه همه از آن آگاهيم جهاد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با اهل بدر با آن

--------------------------- 442 ---------------------------

تعداد اندك است كه همراه ايشان بودند و بيشتر آنها بي‌سلاح و پياده بودند ، ولى در سال حديبيه با وجود آنكه اصحابى چندين برابر جنگ بدر داشتند نجنگيدند ، و ما مي‌دانيم كه ايشان ( صلى الله عليه وآله ) در هر دو مورد بر اساس حق رفتار كردند ، و اگر ياران آن حضرت همان گونه كه در بدر بودند در حديبيه نيز مي‌بودند ، ترك جنگ و آتش بس بر ايشان نبود ، و هر آينه جهاد - به مانند قبل - واجب بود ، و اگر واجب مي‌بود آن حضرت آن را ترك نمي‌كردند ، و دليل اين مطلب را گفتيم و توضيح داديم كه رفتار بر اساس حق و عصمت ايشان معلوم است .

او گفت : به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) وحى مي‌شد و بدين وسيله فرجام امور را مي‌دانست ، و از صحّت و خطاى تدبير به واسطه‌ى علم به آينده آگاهى داشت ، ليكن چه كسى درباره‌ى علم امام چنين چيزى را گفته است ، و او از كجا آگاهى مي‌يابد ؟

در جواب گفتم : امام به عقيده‌ى ما عهدى معهود دارد و نسبت به آينده آگاه است . نشانه‌هايى براى او وجود دارد كه او را به فرجام تدبيرها و صلاح در كارها راهنمايى مي‌كند و اين عهد از ناحيه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) - كه به او وحى مي‌شد و از علم آسمان مطّلع بود - به او رسيده است . حتّى اگر اين را هم نگوييم و تنها به اين مقدار بسنده كنيم كه او به ظنّ غالب خود و مصلحتى كه مي‌بيند رفتار مي‌كند كافى است ، و بدون شك جايگزين علم مي‌شود . مخصوصاً بر اساس اعتقاد سنّيان در باب اجتهاد ، و باور آنها درباره‌ى نظر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، گرچه نظر صحيح همان است كه پيشتر گذشت .

او گفت : چرا امام آشكار نمي‌شود هرچند به قيمت كشته شدنش تمام شود ، زيرا در اين صورت برهان و دليل بر امامتش وضوح بيشترى داشته و هر گونه ترديدى نسبت به وجود او از ميان خواهد رفت ؟

گفتم : اين امر بر او واجب نيست ، همان گونه كه بر خداوند واجب نيست در انتقام از عاصيان شتاب كند و در هر زمانى و پى در پى نشانه‌هايى آشكار سازد ، گرچه مي‌دانيم اگر چنين كند برهان بر قدرت وى وضوحى بيشتر و نهى او تأكيدى بيشتر خواهد داشت و قبح مخالفت با او روشن‌تر خواهد بود ، و بدين سان مردمان از نافرمانى او بيشتر دست خواهند شست ، گرچه اين كار بر او واجب نبوده و در حكمت و تدبيرش نيست ، چرا كه از مصلحت

--------------------------- 443 ---------------------------

در اين امر به تفصيل آگاه است ، اين اشكال نيز چنين پاسخ داده مي‌شود .

علاوه بر آنكه ظهور در زمانى كه مي‌داند موجب فساد است و منجرّ به صلاح نمي‌گردد معنا ندارد . ظهور تنها هنگامى حكيمانه و صواب است كه به صلاح بيانجامد . اگر امام ( عليه السلام ) بداند كه در ظهور او صلاح در دين است - حال چه با بقاى خود در عالم ، و چه با از ميان رفتن خود و تمامى شيعيان و انصارش - ديده بر هم نهادنى درنگ نمي‌كند و به رضايت خداوند جليل شتاب مي‌ورزد ، و ليكن دليل بر عصمت بيانگر آن است كه ايشان آگاه است كه اگر اين زمان ظهور نمايد چنين مقصودى رخ نخواهد داد و اوضاع باز خواهد گشت ،

و اين آگاهى بر اساس عهد نبوى و راهنمايي‌هايى است كه ايشان با خود دارند .

او گفت : قسم به جانم كه اين پاسخ‌ها بر اساس اصول اماميه صحيح است و كسى كه اين اصول را قبول دارد [ بايد اين پاسخ‌ها را بپذيرد ، زيرا ] با نزاع در آن نتيجه‌اى

نخواهد گرفت . »

نگارنده : شايد جواب شيخ مفيد ( رحمه الله ) در راستاى مبانى آن شخص بوده است و مقصودشان اين نيست كه امام ( عليه السلام ) زمان ظهورشان را مشخّص مي‌كند و در انتظار يارانش به سر مي‌برد ، زيرا خداى متعال است كه هنگام ظهور را تعيين مي‌كند و احاديث بسيارى در اين مطلب صراحت دارد و در آنها آمده است كه به ايشان اذن داده مي‌شود ، آنگاه دعا مي‌كند و ظهورش را مي‌آغازد .

از اين رو جواب صحيح‌تر آن است كه شيخ صدوق ( رحمه الله ) روايت مي‌كند ، ايشان در امالى / 539 جريانى را نقل مي‌كند كه خلاصه‌اش چنين است : « شخصى محزون نزد امام

زين العابدين ( عليه السلام ) آمد و از تنگدستى و بدهكاريى كه بر او گران آمده گله كرد . امام ( عليه السلام ) مالى در اختيار نداشتند ، زيرا وليد اموالشان را مصادره كرده بود . لذا دو قرص نانى كه قوت روزشان بود به او دادند ، و فرمان دادند كه به بازار رود و با آن دو چيزى بخرد . او هم رفت و دو ماهى نامرغوب خريد و دو گوهر ثمين درون آنها يافت . او آن دو گوهر را به مال بسيارى فروخت و دين خود را ادا كرد ، و بعد از آن حالش نيكو شد .

برخى مخالفين گفتند : چقدر دوگانگي ، على بن الحسين نمي‌تواند فقر را از خود دور كند ولى اين شخص را بدين سان بي‌نياز مي‌كند ! چگونه چنين مي‌شود ؟ !

--------------------------- 444 ---------------------------

امام ( عليه السلام ) فرمودند : قريش نيز درباره‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) همين گونه مي‌گفتند كه چگونه شخصى كه نمي‌تواند از مكه تا مدينه - به هنگام هجرت - جز در دوازده روز برسد ، در يك شب از مكه به بيت‌المقدس مي‌رود و آثار پيامبران ( عليهم السلام ) را در آنجا مي‌بيند و باز مي‌گردد ؟

امام سجاد ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : به خدا سوگند امر خداوند و امر اولياى او را با او [ ارتباط آنان با خدا ] ندانستند . مراتب رفيع تنها با تسليم بودن به درگاه خداوند - جل ثناؤه - و دورى از پيشنهاد دادن بر او و رضايت به آنچه برايشان تدبير مي‌كند به دست مي‌آيد . اولياى خدا بر محنت‌ها و ناخوشي‌ها چنان بردبارى مي‌كنند كه ديگران با آنان مساوى نيستند ، از اين رو خداى عزيز وجليل در قبال آن ، پاداش ايشان را اين قرار داد كه تمامى خواسته‌هايشان به اجابت برسد . با اين وجود آنان از خداوند تنها آن را مي‌خواهند كه او برايشان مي‌خواهد . »

بنابراين معصوم ( عليه السلام ) قدرت ولايت خود را بدون اراده‌ى خدا به كار نمي‌گيرد و بر او پيشنهادى نمي‌دهد ، بلكه انتظار اذن و فرمان او را به واسطه‌ى هاتف و يا الهام مي‌كشد . اصل نزد اوآن است كه بر اساس اسباب عادى رفتار و زندگى كند ، مگر آن هنگام كه خدا راهى جز آن را براى او برگزيند و اين معناى تفوّق و برترى پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) بر ديگران است ، زيرا آنان هرگز بر پروردگارشان پيشنهاد نمي‌دهند .

لذا امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ظهور خود را به خداوند پيشنهاد نمي‌كند ، و تنها پس از فرمان خداست كه براى تعجيل آن دست به دعا مي‌برد . در روايات هم وارد شده كه خداى متعال او را فرمان مي‌دهد سه شب در كنار كعبه نماز گزارد و دعاى مضطر را بخواند ، آنگاه ياران او را از اقصى نقاط زمين در يك شب براى او گرد مي‌آورد .

بررسى اين شبهه كه ظهور ايشان بر فراگير شدن ستم توقف دارد

ممكن است توهّم شود كه ظهور امام عصر ( عليه السلام ) پس از آن خواهد بود كه زمين را ستم و بيداد فرا گيرد و عدالت به طور كامل از گستره‌ى آن رخت بر بندد و هيچ خيرى در آن نماند !

و لكن اين شبهه نادرست است ، زيرا اين فراگيرى امرى است عرفى كه پيش از زمان ما نيز واقع شده است ، خداوند مي‌فرمايد : ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ

--------------------------- 445 ---------------------------

بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى روم / 41

به سبب آنچه دست‌هاى مردم فراهم آورده ، فساد در خشكى و دريا نمودار شده است ، تا [ سزاى ] بعضى از آنچه را كه كرده‌اند به آنان بچشاند ، باشد كه بازگردند .

در زمان امام صادق ( عليه السلام ) نيز اين امر به وقوع پيوسته است ، كافى 3 / 536 از بريد بن معاويه نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : اى بريد ! نه به خدا سوگند ، حرمتى از حرمت‌هاى خدا باقى نمانده مگر آنكه هتك شده است . در اين عالم به كتاب خدا و سنّت پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) عمل نمي‌شود . از زمانى كه خداوند اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را قبض [ روح ] كرد در ميان اين خلق حدّى اقامه نشده و تا به امروز به هيچ چيزى از حق عمل نشده است .

در ادامه فرمودند : بدان ، به خدا قسم روزها و شب‌ها سپرى نمي‌شود تا آنكه خدا مردگان را زنده گرداند ، زندگان را بميراند ، حق را به اهل آن بازگرداند و دينش را - كه براى خود و پيامبرش برگزيده - به پا دارد . شما را بشارت باد ، پس شما را بشارت باد ، پس شما را بشارت باد كه به خدا سوگند حق تنها در دست شماست . » ( 2 ) ( 2 ) . و تهذيب الاحكام 4 / 97

اما در روزگار ما حتى دريا و جوّ نيز از ظلم و ستم آكنده گشته است !

نادرستى اين سخن كه ياران امام ( عليه السلام ) از غير اعراب هستند

منابع شيعه و سنّى روايت كرده‌اند كه اكثر ياران امام ( عليه السلام ) را جوانان تشكيل مي‌دهند ، ابن منادى در الملاحم / 64 از حضرت علي ( عليه السلام ) مي‌آورد : « اگر نبود آنكه نسبت به امر مقدّر در صدد شتاب و نيز تأخير هستيد - بابت آنچه پيشتر در بشر گذشته است - ، براى شما از جوانانى از غير عرب ، پسران عرب و اندكى از پيران كه بسان نمك در توشه‌ى سفرند - و كمترين توشه نمك است - مي‌گفتم . »

غيبت نعمانى / 315 از ابو يحيى حكيم بن سعد نقل مي‌كند : « شنيدم اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : همانا ياران مهدى قائم جوانانى هستند و پيرى ميان آنان نيست ، مگر چونان سرمه در چشم يا نمك در توشه ، و كمترين توشه نمك است . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز غيبت طوسى / 284 و اثبات الهداة 3 / 517

--------------------------- 446 ---------------------------

تاج المواليد / 115 روايت مي‌كند : « سيصد و سيزده نفر به تعداد اهل بدر از نجيبان ، ابدال و اخيار كه همه جوانند و پيرى ميانشان نيست در بين ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . »

برخى سنّيان مي‌گويند كه تمام ياران امام مهدي ( عليه السلام ) غير عربند و هيچ عربى ميان آنان نيست ! ابن عربى در فتوحات 3 / 328 مي‌نويسد : « آنان پا جاى پاى مردانى از صحابه مي‌گذارند . در آنچه با خدا عهد كرده‌اند راستين هستند . آنان از عجمانند و هيچ عربى ميانشان نيست و لكن تنها با لغت عربى تكلّم مي‌كنند . »

ابن ماجه 2 / 1369 از ابوهريره از رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه نبردها رخ دهند ، خداوند گروهى از عجمان را كه بهترين اسبان عربى را دارند و در ميان آنان بهترين سلاح را دارند مي‌فرستد و دين را به وسيله‌شان تأييد مي‌كند . »

حاكم در المستدرك 4 / 548 از ابوهريره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند و بنابر شرط بخارى صحيح مي‌شمارد : « چون نبردها رخ دهند ، گروهى از عجمان كه بهترين اسبان عربى را دارند از دمشق خارج شوند . خدا دين را به آنان تأييد مي‌نمايد . »

در برخى از روايات عرب مذمت شده است ، المستدرك 4 / 482 از ابوهريره نقل مي‌كند : « واى بر عرب از شرّى كه نزديك شده است . در سر [ سال ] شصت امانت به غنيمت تبديل مي‌شود و صدقه غرامت تلقى مي‌گردد ، گواهى بر اساس شناخت [ و نه مشاهده ] خواهد بود و حكم بر طبق هوي .

اين حديث بنابر شرط مسلم و بخارى صحيح است ولى با اين اضافات آن را نقل نكرده‌اند . »

در منابع ما نيز غيبت شيخ طوسى / 284 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « از عرب بپرهيز ، چرا كه براى آنان خبرى ناخوشايند است ، بدان ! يك نفر از آنها با قائم خروج نمي‌كند . »

و لكن اينها با احاديث صحيحى كه صراحت در آن دارند كه ياران خاص حضرت ابدال شام ، نجيبان مصر ، اخيار عراق و گروه‌هايى از عراق هستند تعارض دارد . البته اينان نسبت به تعداد بسيار اعراب قليل هستند ، كافى 1 / 370 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند :

« واى بر سركشان عرب از امرى كه نزديك شده است ، ابن ابى يعفور گويد : عرضه داشتم :

--------------------------- 447 ---------------------------

فدايت شوم ، چه تعداد عرب همراه قائمند ؟ فرمودند : تعدادى اندك ، گفتم : به خدا قسم كسانى از آنان كه به امامت معتقدند بسيارند ، ايشان فرمودند : مي‌بايست مردم آزموده شوند ، تمييز داده شوند ، غربال گردند و خلق بسيارى از غربال بيرون آيند . »

احاديثى با اسنادى ناتمام كه ياران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

و شهرهايشان را نام مي‌برد

چهار روايت يافت مي‌شود كه ياران امام ( عليه السلام ) و مناطق آنان را نام مي‌برد كه سه مورد آن در كتاب دلائل الامامة طبرى امامى / 554 به بعد است ، و مورد چهارم هم در الملاحم و الفتن سيد بن طاووس / 145 از كتاب الفتن سليلي .

--------------------------- 448 ---------------------------

.

--------------------------- 449 ---------------------------

فصل سيزدهم

ابدال

ابدال در منابع پيروان دستگاه خلافت

--------------------------- 450 ---------------------------

راويان دستگاه خلافت معناى ابدال را تحريف مي‌كنند

ابدال در روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) نامى است در وصف و مدح ياران امام زمان ( عليه السلام ) كه

سى تن يا بيشترند و در دوران غيبت با آنان ارتباط دارد . گاه نيز ممكن است سيصد و سيزده يار خاص ايشان كه به هنگام ظهور بيعت مي‌كنند بدان متّصف شوند .

اما كعب‌الاحبار و ديگر وابستگان به دستگاه خلافت بدان دست درازى كردند و آن را براى مدح معاويه و شام مصادره نموده پنداشتند اينان ابدال گماشته‌ى خداوند بر زمين هستند ! در ادامه صوفيان نيز از اين قافله عقب نماندند و آن را براى بزرگان خود به كار بستند و مشايخ خود را اولياى خدا و ابدال پنداشتند ! و به اين ترتيب بود كه روايات بسيارى در رابطه با ابدال و منسوب به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) كه آنان را به گزاف از شام مي‌داند وارد مصادر مسلمين شد . البته بعداً كمى از اين ادّعا دست كشيدند و گفتند كه اكثر آنها از شام هستند نه همه‌شان ، لذا بهره‌اى - هرچند كوچك - براى ديگر مناطق قرار دادند ! اينان تعداد ابدال را در ابتدا سى تن در هر عصرى برشمردند ، سپس به چهل ، در ادامه شصت ، و نهايتاً به پانصد نفر ارتقا دادند !

ديگر آنكه منزلت ابراهيم خليل ( عليه السلام ) را به آنان بخشيدند و اينان را همانند او قرار دادند ، با اين ادّعا كه قلوب اينان چون ابراهيم ( عليه السلام ) سليم است ! ابوهريره گويد : « زمين از سى تن چونان ابراهيم خليل الرحمن خالى نخواهد بود ، شما به خاطر آنان يارى مي‌شويد ، روزى داده مي‌شويد و باران برايتان مي‌بارد . » ( 1 ) ( 1 ) . الجامع الصغير 2 / 422

اينان در اين راستا از هيچ كوششى دريغ نورزيدند و براى صحيح جلوه دادن دروغ پردازي‌هايشان به حضرت امير ( عليه السلام ) نسبت دادند كه به ستايش شاميان پرداخته و آنان را ابدال دانسته است ! عبادة بن صامت - كه دشمنى او با عثمان و معاويه معروف است - نيز از اين اتّهامات به دور نمانده است !

تاريخ دمشق 1 / 296 از حضرت علي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ابدال در شامند ، و آنها اندكند . »

المستدرك 4 / 553 از ايشان : « به اهل شام ناسزا نگوييد ، ظالمان آنان را بدگويى كنيد ، چرا

--------------------------- 451 ---------------------------

كه ابدال در ميان آنها هستند . »

احمد در مسند 5 / 322 از عباده از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « ابدال در اين امت سى تن هستند و به مانند ابراهيم خليل الرحمن . هرگاه يكى بميرد خداوند تبارك و تعالى ديگرى را جايگزين او مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مجمع الزوائد 10 / 62 - وى آن را توثيق مي‌كند - ، نوادر الاصول / 69 ، التهذيب ابن عساكر 1 / 61 و 62 ، المقاصد الحسنة / 8 ، الجامع الصغير 1 / 470 - وى آن را صحيح مي‌شمارد - ، جمع الجوامع 1 / 661 ، فيض القدير 3 / 168 ، كشف الخفاء 1 / 24 ، كرامات الاولياء / 32 ، مسند شاشى 3 / 215 ، جامع المسانيد 7 / 135 و المسند الجامع 8 / 112

در ادامه بهترينان امت را به چهل ، هشتاد و پانصد تن افزايش دادند !

مسند احمد 1 / 112 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « به آن حضرت گفتند : يا اميرالمؤمنين ! بر اهل شام

لعنت فرست ، فرمود : نه ، از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه مي‌فرمود : ابدال در شام‌اند . آنان چهل مرد هستند ، هرگاه يكى بميرد خداوند مردى ديگر را جايگزين او مي‌كند . به خاطر آنان باران مي‌بارد ، بر دشمنان پيروزى حاصل مي‌شود و عذاب از اهل شام دفع مي‌شود . »

فردوس 1 / 119 از انس : « ابدال چهل مرد و چهل زن هستند . هرگاه مردى از آنان بميرد ، خداوند مردى را جايگزين او مي‌كند ، و چون زنى بميرد زنى را . »

المعجم الكبير 10 / 224 و كرامات الاولياء / 44 از ابن‌مسعود از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « هماره چهل مرد از امّت من كه دل‌هايى چون ابراهيم دارند خواهند بود . خداوند به سبب آنان [ بلا را ] از اهل زمين دفع مي‌كند . آنان را ابدال گويند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به التهذيب ابن عساكر 1 / 63 ، مجمع الزوائد 10 / 63 و الجامع الصغير 1 / 471 و 2 / 422 - وى آن را حسن مي‌شمارد - .

كشف الخفاء / 25 و 26 از ابو سعيد خدرى از رسول اكرم ( صلى الله عليه وآله ) : « ابدال امت من به واسطه‌ى اعمالشان داخل بهشت نشدند ، بلكه به سبب رحمت خداى تعالي ، سخاوت نفس ، سينه‌ى بى كينه و ترحم بر جميع مسلمين داخل شدند . »

فضائل الشام / 42 از حضرت علي ( عليه السلام ) : « از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى ابدال پرسيدم و ايشان فرمود : آنان شصت مردند . »

نوادر الاصول ترمذى / 69 از انس : « بدلاء چهل مرد هستند ؛ بيست و دو نفر در شام و هيجده تن در عراق . چون يكى بميرد ديگرى جايگزين شود ، و آن هنگام كه قيامت فرا رسد همه‌شان مي‌ميرند . »

--------------------------- 452 ---------------------------

المعجم الكبير 18 / 65 از عوف بن مالك : « به اهل شام ناسزا نگوييد ، زيرا از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه فرمود : ابدال در ميان آنها هستند ، و شما به خاطر آنها يارى مي‌شويد و روزى مي‌خوريد . »

الجامع الصغير 1 / 470 : « ابدال چهل مرد و در شامند . هرگاه مردى بميرد ، خدا مردى ديگر را جايگزين او كند . به سبب آنهاست كه باران مي‌بارد ، بر دشمنان پيروزى حاصل مي‌شود و عذاب از اهل شام دفع مي‌گردد . ابدال چهل مرد و چهل زنند . هرگاه مردى بميرد ، خداوند مردى را جايگزين او مي‌كند ، و چون زنى بميرد زنى را . »

ابن عربى هم درباره‌ى تعداد آنان سخن مي‌گويد و طبيعى است كه خود را رئيس آنان قرار دهد ! وى در فتوحات 2 / 13 مي‌نويسد : « آنان نزد كسى كه چهل نفر معتقد است چهل نفرند ، ولى برخى آنان را هفت تن مي‌داند . علت اين اختلاف آن است كه خداوند آنان را معرفى نكرده است . »

حلية الاولياء 1 / 8 از پسر عمر نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : بهترينان امّت من در هر قرنى پانصد تن هستند . ابدال نيز چهل نفرند . نه آن پانصد تن كاهش مي‌يابند و نه اين چهل نفر . هرگاه يكى بميرد ، خداوند عزوجل يكى را جايگزين او مي‌كند .

گفتند : يا رسول الله ! كردار آنان چگونه است ؟ فرمود : از كسانى كه به آنها ستم مي‌كنند مي‌گذرند . به آنانى كه به ايشان بدى مي‌كنند نيكى مي‌كنند و [ با ديگران ] در آنچه خداى عزوجل به آنان عطا كرده مواسات مي‌نمايند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز حلية الاولياء 3 / 172 ، القول المسدد / 108 و كشف الخفاء / 25 و در آن اين عبارت نيز آمده است : آنان در تمامى زمين هستند . و نيز ر . ك به روايات بسيارى كه در تفسير آيه‌ي : وَلَوْلا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأرض ، و اگر خداوند برخى از مردم را به وسيله‌ى برخى ديگر دفع نمي‌كرد ، قطعاً زمين تباه مي‌گرديد ، نقل و تصحيح كرده‌اند ، از جمله الدرالمنثور 1 / 320

هر كجا مي‌روم ردّ پايى از روباه است !

هر كجا مي‌روم ردّ پايى از روباه است ! ( 2 ) ( 2 ) . عنوان مؤلف محترم چنين بود : فى كل وادٍ أثر من ثعلبة و در ترجمه گذشت . حكايت اين ضرب المثل آن است كه ثعلبى در ميان قوم خود امرى ناخوشايند ديد و لذا به قومى ديگر روى آورد ، و ليكن آنان هم همان عيب را داشتند . م

در هر تحريفى بايد سراغ از كعب‌الاحبار گرفت و اين مطلبى است خالى از اغراق . پيش از اين نيز بافته‌هاى او درباره‌ى دجّال ، مدح معاويه و شام و مذمّت حجاز و مصر گذشت .

اين ضرب المثل را شيخ محمود ابو رية در الاضواء / 134 در مورد كعب به كار برده است ، در باب

--------------------------- 453 ---------------------------

مداخله‌ى كعب در حديث ابدالى كه ابن عساكر در تاريخ خود 1 / 296 نقل مي‌كند .

كعب‌الاحبار صاحب نفوذ و قداست بود ، علاوه بر آنكه بر راويان دستگاه خلافت ، بلكه فراتر بر خليفه نيز سايه انداخته بود . به عنوان گواه بر اين مطلب كافى است بدانيم او به

عمر بن خطاب و جماعت وى دروغ شاخدار خود را - كه عبارت بود از اينكه ملخ از بينى نهنگ متولّد مي‌شود - قبولاند و فتوى داد به اينكه صيد ملخ براى محرم حلال است ، چرا كه صيد دريايى است نه خشكي ! پس اين نهنگ است كه هر شش ماه يك بار عطسه و ملخ از بينى خود پراكنده مي‌كند ، و كعب نام آن را نثرة الحوت گذاشت ! مصنف عبدالرزاق 4 / 435 چنين نقل مي‌كند : « كعب‌الاحبار با گروهى در راه مكه بودند كه به قطعه ملخى برخوردند . كعب دستور داد آن را بردارند و بخورند . آنها وقتى بر عمر وارد شدند ماجرا را گفتند . او دليل اين فتوى را از كعب خواست و كعب گفت : اين صيد دريايى بود ، عمر گفت : تو از كجا مي‌داني ؟ او پاسخ داد : اى اميرالمؤمنين ! قسم به كسى كه جانم در دست اوست او چيزى جز آب بينى نهنگ نيست كه سالى دوبار آن را بيرون مي‌ريزد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز موطأ مالك 1 / 352

علماى حكومت نيز به طور خودجوش دروغ آشكار وى را به فتوايى دينى بلكه فراتر حديثى نبوى تبديل كردند !

ابو داود و ابن ماجه 2 / 1074 به گمان خود از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كنند : « ملخ آب بينى نهنگ در درياست . »

راوى دروغگو هم به اين داستان افزوده كه خود نهنگ را مشاهده كرده كه عطسه مي‌كند و ملخ مي‌پراكند ! زياد كه از راويان اين جريان است مي‌گويد : « كسى كه ديده است نهنگ ملخ پراكنده مي‌كند اين را برايم گفت . » !

بعدها شافعى و احمد بن حنبل به اين مطلب فتوى دادند ! ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به المغنى ابن قدامه 3 / 534

اين يكى از بدعت‌هاى رسوا و مخالف محسوسات كعب است كه هم چنان بر صحّت آن اصرار دارند و آن را حديثى نبوى مي‌انگارند !

--------------------------- 454 ---------------------------

اما اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در مقابل اين تحريف يهودى ايستادند ، كافى 4 / 393 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بر قومى گذشتند كه ملخ مي‌خوردند ، فرمودند : سبحان الله ! و اين در حالى است كه شما محرميد ؟ ! آنها گفتند : صيد دريايى است ، حضرت فرمودند : اگر چنين است آن را در آب بياندازيد ! »

راويان وابسته گفتند : ابدال جانشينان انبياء هستند

و هيچ عربى ميان آنان نيست !

تفسير قرطبى 3 / 259 مي‌نويسد : « علماء درباره‌ى مردمانى كه فساد به واسطه‌ى آنها دفع مي‌شود ( 1 ) ( 1 ) . وى ناظر به آيه‌اى است كه پيش از اين در پاورقى گذشت .

اختلاف دارند ، برخى گفته‌اند : آنان ابدال و چهل نفرند كه چون يكى بميرد خدا ديگرى را جايگزين مي‌كند و به هنگام قيامت همه‌شان مي‌ميرند . آنان بيست و دو نفر در شام هستند و هيجده تن در عراق . ترمذى در نوادر الاصول از ابو الدرداء روايت مي‌كند : انبياء قوام زمين بودند و چون نبوّت به پايان رسيد خداوند قومى از امّت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را كه ابدال نام دارند به جاى آنها قرار داد . آنان جانشينان پيامبران و گروهى هستند كه خدا براى خود برگزيده و با علم خويش براى خود خالص گردانيده است . ايشان چهل صدّيق هستند كه سى تن آنها يقينى مانند ابراهيم خليل الرحمن دارند . . . كسى از آنان نمي‌ميرد مگر بعد از آنكه خداوند جانشين او را آفريده باشد . »

سخن قرطبى درباره‌ى مردمانى كه فساد به سبب وجود آنها دفع مي‌شود ، به اين مطلب بر مي‌گردد ؛ عالمان سنّى بر اين نظر اتّفاق دارند كه جماعتى وجود دارند كه خدا فساد مجتمع بشرى و اختلال نظام طبيعت را به سبب آنان دفع مي‌كند ، ولى سخن سر شناخت آنان است .

اينان اين باور را از اعتقاد ما درباره‌ى امامان از عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) - كه خداوند فساد را به سبب آنان دفع مي‌كند ، زمين خالى از آنان نخواهد بود و اگر خالى شود اهلش را فرو مي‌برد - برگرفته‌اند .

مي‌بينيم كه چگونه امّت وصيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در مورد عترت را زير پا گذاشته ، بر خصائص خداداد آنان هجوم آوردند و آن را براى مردمانى عادى مصادره كردند !

--------------------------- 455 ---------------------------

ظاهراً تحريف گران اين مطلب غير عرب بوده‌اند كه ابدال را تنها از عجم دانسته‌اند !

در سنن ابو داود 2 / 30 در وصف عنبسة بن عبد الواحد قرشى اموى چنين آمده است :

« ما قبل از آنكه بشنويم ابدال از غير عرب هستند ، او را از ابدال مي‌دانستيم . »

در سؤالات الآجرى 1 / 204 پس از آنكه از ابو داود در مورد عنبسة بن عبد الواحد قرشى مي‌پرسند و وى در پاسخ سخنى با همان مضمون بالا را از محمد بن عيسى نقل مي‌كند ، روايتى از عطاء از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « ابدال از غير عرب هستند و تنها منافق با غير عرب دشمنى مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز تاريخ بغداد 12 / 279 ، تهذيب الكمال 22 / 421 و اكمال الكمال 4 / 32

محمد بن عيسى كه نزد اينان ثقه است ( 2 ) ( 2 ) . سؤالات آجرى 2 / 200

بر نمي‌تابد عنبسه‌ى اموى از ابدال باشد ، چون عرب است و ابدال همه از غير عرب !

البته جاى شگفتى نيست ، چرا كه بسيارى از راويان دستگاه خلافت ، پيشوايان مذاهب سنّى و مؤلفين مصادر آنان غير عرب هستند ! لذا عجيب نيست چنين روايتى را جعل كنند .

بعضى از اهل سنّت ( 3 ) ( 3 ) . شرح ابو داود 8 / 151

تلاش كرده است تا مَوالى و غير عرب را به معناى شريفان بگيرد تا بنى اميه را در آنان داخل كند و ليكن اين تلاش با شكست مواجه است .

مناوى در فيض القدير 3 / 220 مي‌نويسد : « ظاهر اين روايت كه ابدال از غير عرب هستند آن است كه اين حديثى كامل است ، و حال آنكه ادامه دارد و حاكم كه آن را نقل كرده است در ادامه چنين مي‌آورد : و غير عرب را تنها منافق دشمن مي‌دارد .

در برخى روايات در بيان نشانه‌هاى ابدال آمده كه آنان فرزند دار نمي‌شوند و چيزى را لعن نمي‌كنند ! غزالى گويد : ابدال به خاطر اين از ديدگان مردم و عموم مخفى هستند كه نمي‌توانند به عالمان زمان نگاه كنند چون عالمان نزد ابدال جاهلان به خدا هستند ، و نزد خود و

جاهلان عالمند !

خاتمه : ابن عربى گويد : اوتاد كه خداوند به سبب آنان عالم را حفظ مي‌كند تنها چهار نفرند و اخصّ از ابدال ، دو امام اخصّ از اين چهار تن و قطب اخصّ از همه . ابدال لفظى است مشترك كه بر كسى كه اوصاف مذمومش به پسنديده مبدّل شده ، و نيز تعدادى خاص

--------------------------- 456 ---------------------------

كه چهل نفرند - و برخى سى تن و برخى ديگر هفتاد تن مي‌دانند - اطلاق مي‌شود .

هريك از اوتاد چهارگانه نيز يكى از اركان كعبه را دارد . ركن يمانى بر قلب عيساست ، ركن شامى بر قلب آدم ، عراقى بر قلب ابراهيم و ركن حجر الاسود بر قلب محمد است كه به حمد الله براى ماست . »

مي‌بينيم كه او چگونه اين درجات - كه چون درجات پيامبران ( عليهم السلام ) و فراتر است - را به خود مي‌بخشد !

مناوى در ادامه انتقاد سيوطى بر ابن تيميه - نسبت به انكار احاديث ابدال - را تأييد كرده مي‌نويسد : « سيوطى با نقل تمامى طرق رواياتِ اين باب عادت خود را كنار گذاشته است ، و غرض او اشاره به بطلان پندار ابن تيميه است كه مدّعى است لفظ ابدال در هيچ خبر صحيح يا ضعيفى نيامده است و تنها در يك خبر با سندى منقطع آمده . اين ادّعاى وى از تهوّر و نيز گزافه گويى او پرده بر مي‌دارد و كاش مي‌گفت كه چنين روايتى را نديده است ، نه اينكه وجود چنين روايتى را انكار كند .

حتى اگر فرض كنيم همه‌ى اين اخبار ضعيف هستند ، لكن نمي‌توان انكار نمود كه حديث ضعيف با كثرت طرق و تعدّد كسانى كه آن را در كتب خود آورده‌اند تقويت مي‌شود و تنها جاهل به بحث حديث و معاند متعصّب اين مطلب را انكار مي‌كند . »

و گفتند كه علامت آنان عقيم بودن است

ابن حجر در لسان الميزان 2 / 506 مي‌نويسد : « امام احمد گويد : از نشانه‌هاى ابدال آن است كه فرزند دار نمي‌شوند ، و حمّاد بن سلمه از ابدال بود و فرزند دار نشد . »

تهذيب الكمال 7 / 264 : « شهاب بن معمّر بلخى گويد : حمّاد بن سلمه از ابدال به حساب مي‌آمد . علامت آنان آن است كه فرزند دار نمي‌شوند . حمّاد با هفتاد زن ازدواج كرد ولى فرزندى به دست نياورد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ميزان الاعتدال 1 / 591 ، الانساب سمعانى 2 / 356 و عون المعبود 8 / 151

آنان گام فراتر نهاده و اين نشانه را به حضرت امير ( عليه السلام ) نسبت دادند ! مغنى المحتاج 1 / 11 مي‌نويسد : « حضرت علي ( عليه السلام ) : ابدال در شامند ، نجيبان در مصر و عصائب - يعنى زهّاد - در

--------------------------- 457 ---------------------------

عراق . نشانه‌ى آنها اين است كه فرزند دار نمي‌شوند . »

اين سخن اينان برگرفته از يهوديان و مسيحيان است .

امامان را انكار كردند ، اما ابدال را پذيرفتند !

سنّيان از اعتقاد امامت ربّانى امامان گريختند ، ليكن چنين باورى را در مورد ابدال پذيرفتند ! آنان ابدال را گروهى مختار مي‌دانند كه در هر عصرى حضور دارند و هرگاه يكى از آنان بميرد ، خداوند كسى ديگر را جايگزين مي‌كند . ديگر آنكه آنها را سبب نزول رزق ، باران و نصر الهى مي‌دانند !

آنان با اين اعتقاد ، گماردن منظومه‌اى از پيشوايانى كه خدا نگمارده است را بر او واجب كرده ، آنان را جانشينان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و واسطه‌هاى رحمت قرار داده‌اند ! و بر خدا لازم دانسته‌اند مقام آنان را به هركسى بدهد ، البته مشروط به اينكه عرب نباشد !

آنان گمان مي‌كنند هركس هر روز بگويد : اللّهمّ ارحم أمّة محمد ، از ابدال و خليفه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) خواهد بود و امّت به خاطر او روزى خورده ، يارى و احياء مي‌گردد !

عجلونى در كشف الخفاء 1 / 28 مي‌نويسد : « فائده : ابدال نشانه‌هايى دارند ، از جمله در حديث مرفوعى آمده است : سه خصلت در هر كسى باشد از ابدال است ؛ رضايت به قضا ، صبر در مقابل محرّمات و خشم به خاطر خدا . ديگر آنكه از معروف كرخى نقل شده است كه هر كسى هر روز بگويد : اللهم ارحم أمة محمد ، خدا او را در زمره‌ى ابدال بنويسد . ابو نعيم اين سخن را در حلية الاولياء اين گونه نقل مي‌كند : هركس روزى ده بار بگويد :

اللّهمّ أصلح أمّة محمد ، اللّهمّ فرّج عن أمّة محمد ، اللّهمّ ارحم أمّة محمد ، نامش در ابدال ثبت شود . ديگر آنكه از برخى نقل شده است كه علامت ابدال آن است كه فرزند دار نمي‌شوند . »

شگفت آنكه اهل سنّت منظومه‌ى امامان ربانى از عترت پاك پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را كه احاديث پيرامون آنان صحيح و متواتر است نپذيرفتند ، ولى به ابدال و اولياء كه احاديث در رابطه‌ى با آنها بسيار محدود است اعتقاد آوردند !

ابن تيميه متوجّه لوازم اعتقاد به ابدال شده و لذا به انكار آن پرداخته است ، همان سان كه دريافته حديث شريف أنا مدينة العلم و على بابها ، محلّ دريافت دين را در اميرالمؤمنين ( عليه السلام )

--------------------------- 458 ---------------------------

منحصر مي‌كند و لذا وجود چنين حديثى را منكر شده است !

گرچه دچار تناقضى ديگر شده است ؛ او مقام ائمه ( عليهم السلام ) و ابدال را به ساحران و شياطين جن عطا كرده و پنداشته اينها قادر بر ارائه‌ى معجزاتند ، و معجزاتى از آنها نقل نموده كه از رسول‌خدا و ائمه‌ى هدي ( عليهم السلام ) نمي‌پذيرد ! بالاتر آنكه مي‌پندارد جنى نزد او هست كه به صورت او ظاهر شده و كارهاى خير انجام مي‌دهد !

ترمذى در نوادر الاصول 1 / 263 از حذيفه نقل مي‌كند : « ابدال سى مرد ، در شام و بر منهاج ابراهيم ( عليه السلام ) هستند . هرگاه يكى بميرد ، خداوند ديگرى را جايگزين مي‌كند . عَصَب ( 1 ) ( 1 ) . به معناى گروه و پيشتر گذشت كه آن را به معناى زهّاد گرفته‌اند .

در عراق و چهل نفر هستند و هرگاه يكى بميرد ، خدا ديگرى را جاى او قرار مي‌دهد . بيست تن از آنان تلاشى مانند عيسى بن مريم دارند و به بيست تن از آنها مزامير آل داود را داده‌اند ، عصب مردانى شبيه ابدالند . . . در خبر آمده است : زمين از رفتن پيامبران و پايان يافتن دوران نبوّت به خداى متعال شكايت كرد و خدا به او گفت : بر پشت تو چهل صدّيق را قرار خواهم داد و آرام شد . »

قيصرى در شرح فصوص / 129 مي‌نويسد : « و به هنگام پايان يافتن نبوّت تشريع به جهت ختم دايره‌ى آن و آشكار شدن ولايت از باطن ، مقام قطبيت به اولياء منتقل شد ، و پيوسته در اين مرتبه يكى از آنها خواهد بود تا اين ترتيب و نظام حفظ شود . »

اينان اين گونه به ظن و خيال تمسك كردند و حديث يقينى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را كه آنان را به امام ابدال در تمامى اعصار راهنمايى مي‌كند رها كردند ، آنجا كه فرمودند : « من در ميان شما دو شيء گران مي‌گذارم ؛ كتاب خدا و عترتم . . . لطيف خبير به من خبر داده است كه اين دو هرگز از يكديگر جدا نشوند تا آنكه در كنار حوض بر من وارد شوند ، پس بنگريد چگونه پس از من با آنها رفتار مي‌كنيد . » ( 2 ) ( 2 ) . مسند احمد 3 / 17 ، 14 ، 26 و 59 و ده‌ها منبع ديگر

سپاس مخصوص خداوند است كه ما را به ولايت عترت پاك پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) هدايت كرد ، و از ولايت كسانى كه احبار يهود آنان را گماردند و خلفا زمينه را براى آنها فراهم كردند

رهايى بخشيد .

--------------------------- 459 ---------------------------

فصل چهاردهم

يارى فرشتگان

خداوند امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را با فرشتگان يارى مىكند

--------------------------- 460 ---------------------------

جبرئيل به نام امام مهدى و پدرش ( عليهما السلام ) ندا مي‌دهد

تمامى منابع احاديث مربوط به نداى آسمانى را نقل كرده‌اند ، از جمله روايات : « منادى از آسمان به نام قائم ندا مي‌كند و هر آنچه در ميان مشرق و مغرب قرار دارد آن را مي‌شنود . پس هيچ خوابى نمي‌ماند جز آنكه بر مي‌خيزد ، ايستاده‌اى نخواهد بود مگر آنكه مي‌نشيند ، نشسته‌اى نمي‌ماند جز آنكه بر روى پاهايش مي‌ايستد و اين به خاطر آن صداست كه صداى جبرئيل روح الامين است . » ( 1 ) ( 1 ) . غيبت شيخ طوسى / 274 ، اعلام الورى / 428 و اثبات الهداة 3 / 540

نخستين كسى كه بيعت مي‌كند جبرئيل ( عليه السلام ) است ،

لشكرهاى ملائكه نيز مي‌آيند

ارشاد / 363 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه خداوند تعالى به قائم اذن خروج دهد ، بر فراز منبر رفته مردمان را به خود دعوت مي‌نمايد . ايشان آنان را به خدا قسم داده و به حقّ خود و اينكه در ميان آنان بر اساس سنت و كردار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رفتار نمايد ،

فرا مي‌خواند . پس خداوند جل جلاله جبرئيل ( عليه السلام ) را مي‌فرستد تا آنكه نزد او رسيده بر حطيم فرود مي‌آيد و مي‌گويد : به چه چيزى دعوت مي‌كني ؟ قائم ( عليه السلام ) نيز به او خبر مي‌دهد ، پس جبرئيل مي‌گويد : من اوّلين كسى هستم كه با تو بيعت مي‌كند ، دست بگشا ، و دست امام را مسح مي‌كند . سيصد و بيش از ده مرد هم آمده و بيعت مي‌كنند . ايشان در مكه مي‌ماند تا آنكه ده هزار تن ياران كامل شوند و آنگاه رهسپار مدينه مي‌شود . »

تفسير عياشى 2 / 254 از آن حضرت روايت مي‌كند : « همانا نخستين كسى كه با قائم ( عليه السلام ) بيعت مي‌كند جبرئيل است كه به صورت پرنده‌اى سفيد نزد او فرود آمده بيعت مي‌كند . آنگاه يك پا را بر بيت الحرام و ديگرى را بر بيت‌المقدس گذارده با صدايى رسا كه همه‌ى خلايق آن را مي‌شنوند ندا مي‌دهد : أَتَى أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نحل / 1

امر خدا فرا رسيد پس در آن

شتاب نكنيد . »

--------------------------- 461 ---------------------------

غيبت نعمانى / 314 از محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) : « در مورد آيه‌ي : أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نمل / 62

يا [ كيست ] آن كس كه درمانده را - چون وى را بخواند - اجابت مي‌كند ، فرمودند :

اين آيه درباره‌ى قائم ( عليه السلام ) نازل شد . جبرئيل ( عليه السلام ) بر ناودان در صورت پرنده‌ى سفيدى خواهد بود و نخستين كس از خلق خداست كه با ايشان بيعت مي‌كند . سيصد و سيزده نفر نيز با ايشان بيعت مي‌كنند . هريك در راه باشد همان زمان مي‌رسد و هركسى كه در راه نباشد از بسترش ناپديد مي‌گردد ، و اين همان سخن اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است : ناپديد شدگان از بسترهايشان ،

و همان سخن خداوند عزوجل است : فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَئٍْ قَدِيرٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 148

پس در كارهاى نيك بر يكديگر پيشى گيريد ، هر كجا كه باشيد ، خداوند همگى شما را مي‌آورد ، خداوند بر هر چيزى تواناست .

و فرمودند : خيرات ولايت ما اهل‌بيت است . »

دلائل الامامة / 252 همين روايت را با قدرى تفاوت نقل مي‌كند كه در ادامه‌ى آن آمده است : « پس قائم ( عليه السلام ) مي‌آيد و در كنار مقام ابراهيم ( عليه السلام ) دو ركعت نماز مي‌گزارد . آنگاه در حالى كه يارانش - كه سيصد و سيزده مرد هستند و در ميان آنها كسى است كه شبانه از بسترش رهسپار مي‌شود - پيرامون او حضور دارند باز مي‌گردد . پس خروج مي‌كند و سنگ ( 3 ) ( 3 ) . از جمله امورى كه امام عصر ( عليه السلام ) به همراه دارند ، سنگ حضرت موسي ( عليه السلام ) است . م

به همراه اوست . آن را مي‌اندازد و گياهان زمين مي‌رويد . »

غيبت نعمانى / 204 و مشابه آن / 251 از امام صادق ( عليه السلام ) : « أَتَى أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ ؛

اين امر امر ماست ، خداوند عزوجل فرمان داده است كه نسبت به آن شتاب نورزند ، تا آنكه خداوند او را به سه سپاه يارى رساند ؛ ملائكه ، مؤمنين و رعب .

خروج ايشان به مانند خروج رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، و اين همان فرمايش خداست : كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى انفال / 5

همان گونه كه پروردگارت تو را از خانه‌ات به حقّ بيرون آورد . »

كافى 4 / 184 از بكير بن اعين روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدم : چرا حجر الاسود

--------------------------- 462 ---------------------------

را در اين ركنى كه هم اكنون در آن است قرار دادند و نه جاى ديگري ؟ علّت بوسيدن آن چيست ؟ چرا از بهشت بيرون آورده شد ؟ به چه سبب ميثاق و عهد در آن جاى گرفت و نه جاى ديگر ؟ خداوند مرا فدايت گرداند ، به من خبر دهيد كه سخت در آن به فكر فرو رفته‌ام .

حضرت فرمودند : از مسأله‌اى مهم و جنبه‌هاى آن پرسيدى پس پاسخ آن را درياب ، دلت را خالى [ و آماده ] كن و نيك گوش كن كه اگر خدا بخواهد تو را آگاهى مي‌دهم ؛ خداوند تبارك و تعالى حجر الاسود را - كه گوهرى است كه از بهشت براى آدم ( عليه السلام ) خارج شد و سپس در آن ركن قرار گرفت - به خاطر ميثاق آنجا قرار داد . آن هنگام كه خدا از پشت فرزندان آدم ذرّيه‌ى آنان را بر گرفت ، در آن زمانى كه در آن مكان بر آنان ميثاق گرفت ، و از همانجاست كه پرنده نزد قائم ( عليه السلام ) فرود آمده و نخستين كسى خواهد بود كه با او بيعت مي‌كند و به خدا سوگند او جبرئيل ( عليه السلام ) است .

قائم به همان مقام پشت خود را تكيه مي‌دهد و آن [ حجر ] حجّت و دليل بر قائم ( عليه السلام ) است و گواه كسى است كه در آن مكان نزد او بيايد و نيز شاهد بر آن كس كه عهد و ميثاقى كه خداى عزوجل بر بندگان گرفته است را بدان برساند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به علل الشرايع / 492 ، مختصر البصائر / 220 و اثبات الهداة 3 / 448

الهداية الكبرى / 31 از مدلج بن هارون بن سعيد روايت مي‌كند : « شنيدم كه اميرالمؤمنين به عمر مي‌فرمود : . . . و منادى از آسمان به نام مردى از فرزندان من ندا مي‌كند . نشانه‌ها بسيار مي‌شوند چنان كه زندگان به خاطر هول و هراس‌هايى كه با آن مواجه مي‌شوند آرزوى مرگ مي‌كنند . هركس هلاك گردد راحت مي‌شود ، و هر آن كس كه نزد خدا خيرى داشته باشد نجات مي‌يابد .

آنگاه مردى از فرزندان من آشكار شده زمين را همان سان كه مملو از ستم و جور شده از عدل و داد مي‌آكند . خداوند بقاياى قوم موسي ( عليه السلام ) را براى او مي‌آورد . اصحاب كهف مي‌آيند . خدا او را با ملائكه ، جن و شيعيان مخلص ما يارى مي‌رساند . از آسمان باران

فرو مي‌ريزد و زمين گياهش را بيرون مي‌دهد . »

--------------------------- 463 ---------------------------

بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و فرشتگان مربوط به آن همراه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

غيبت نعمانى / 307 از ابو بصير روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : قائم ( عليه السلام ) خارج نمي‌شود تا آنكه حلقه كامل گردد . پرسيدم : حلقه چه تعداد است ؟ فرمودند : ده هزار . جبرئيل سمت راست او و ميكائيل در سمت چپ حضور دارند . آنگاه پرچم را تكان داده آن را

[ با خود ] مي‌برد ، پس احدى در مشرق و مغرب نخواهد ماند مگر آنكه آن را لعنت كند . آن ، پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است كه جبرئيل روز بدر آورد .

در ادامه فرمودند : اى ابا محمد ! به خدا سوگند كه پنبه ، كتان ، ابريشم و حرير نيست ، عرض كردم : پس از چيست ؟ فرمودند : از برگ بهشت . رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روز بدر آن را گستردند ، آنگاه پيچيده به حضرت علي ( عليه السلام ) سپردند و نزد ايشان بود تا آنكه روز بصره [ جنگ جمل ] فرا رسيد . ايشان آن را گستردند و خداوند فتح و ظفر را برايشان آورد ، سپس آن را در هم پيچيدند .

آن بيرق نزد ما در آنجاست ، كسى آن را باز نمي‌كند تا آنكه قائم قيام كند . پس چون قيام كند آن را مي‌گسترد ، و كسى در مشرق و مغرب نخواهد ماند جز آنكه آن را لعن كند . رعب يك ماه جلو ، يك ماه پشت سر ، يك ماه در طرف راست و يك ماه در طرف چپ آن حركت

خواهد نمود .

آنگاه فرمود : اى ابا محمد ! او طالبِ خون ، خشمگين و اندوهگين خروج مي‌كند ، و اين بابت خشم خدا بر اين خلق است . پيراهنى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روز احد در بر داشتند را در بر دارد . عمامه‌ى سحاب ، زره سابغه و شمشير ايشان ذو الفقار را دارد .

شمشير آخته را هيجده ماه بر شانه مي‌گذارد و مي‌كشد . اولين كارى كه مي‌كند آن است كه به سراغ بنى شيبه رفته دست‌هايشان را قطع كرده و در كعبه مي‌آويزد و منادى ايشان ندا مي‌كند : اينان سارقان بيت الله هستند . در ادامه به سراغ قريش و تنها با شمشير به مواجهه‌ى آنان مي‌رود . قائم خارج نمي‌شود تا آنكه دو نامه يكى در بصره و ديگرى در كوفه در بيزارى جستن از حضرت امير ( عليه السلام ) خوانده شود . »

شايد عبارت اخير اشاره به بتريه و خوارج باشد .

--------------------------- 464 ---------------------------

بحار الانوار 52 / 367 مشابه آن را از نعمانى روايت مي‌كند ، در قسمتى از آن آمده است : « آنان بسان پاره ابرهاى پاييزى گرد هم مي‌آيند . از قبائل ، يكي ، دو تا ، سه ، چهار ، پنج ، شش ، هفت ، هشت ، نه و ده تن خواهند بود . »

جبرئيل پيش قراول ، و اسرافيل در دنباله‌ى لشكر است

اختصاص / 208 از حذيفه نقل مي‌كند : « شنيدم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : هنگام خروج قائم منادى از آسمان ندا كند : اى مردم ! زمان جبّاران بر شما پايان يافت و بهترينِ امّت محمد ( صلى الله عليه وآله ) به حكومت رسيد ، پس به مكه برويد . پس نجيبان از مصر ، ابدال از شام و عصائب [ گروه‌هاى ] عراق كه راهبان شب و شيران روزند و گويا قلب‌هايشان پاره‌هاى آهن است خارج مي‌شوند و ميان ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند .

عمران بن حصين گفت : اى رسول‌خدا ! اين مرد را براى ما معرفى كنيد ، آن حضرت فرمودند : مردى است از نسل حسين ، و بدان مي‌ماند كه از مردان شنوءه ( 1 ) ( 1 ) . قبيله‌اى در يمن كه گويا به بلندى قامت شهره بوده‌اند .

باشد . او دو عباى سفيد در بر دارد و همنام من است . در آن هنگام است كه مرغان در آشيانه‌هايشان و ماهي‌ها در درياهايشان شادمان مي‌شوند . نهرها كشيده مي‌شود و چشمه‌ها مي‌جوشد و زمين دو برابر خوراكش را مي‌روياند .

آنگاه رهسپار مي‌شود در حالى كه پيش قراول او جبرئيل و به دنباله‌ى لشكر اسرافيل است ، پس زمين را از عدل و داد پر مي‌كند ، همان گونه كه از ستم و بيداد آكنده شده است . »

اهل سنّت نيز مشابه آن را آورده‌اند ، الفتن 1 / 356 از كعب نقل مي‌كند : « مهدى بهترين مردم است . ياران و بيعت كنندگان با او از عراق و يمن و ابدال شام هستند . پيش قراولش جبرئيل و به دنباله‌ى لشكرش اسرافيل است . در ميان خلايق محبوب است . خداوند متعال به دست او فتنه‌ى كور را خاموش مي‌كند و زمين ايمن مي‌گردد ، تا آنجا كه زنى در ميان پنج زن در حالى كه هيچ مردى با آنها نيست حج مي‌گزارد و جز خدا از چيزى نمي‌هراسد . زمين

--------------------------- 465 ---------------------------

زكات و آسمان بركت خود را مي‌دهد . »

همان 1 / 366 از حضرت علي ( عليه السلام ) : « محاسنش پر و چشمانش سياه است ، دندان‌هايش مي‌درخشد ، در چهره خال ، و بيني‌اش برجستگى دارد ، پيشاني‌اش بلند است ، در كتفش نشانه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را دارد . با بيرق پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) - كه از مخمل سياه و مربع است و سنگى در آن است ، و از زمانى كه آن حضرت از دنيا رفتند باز نشده و باز نمي‌شود تا آنكه مهدى خروج كند - خارج مي‌گردد . خدا او را با سه هزار فرشته يارى مي‌رساند . آنان بر صورت و پشت كسانى كه مخالفت كنند مي‌زنند . او در حالى كه سى تا چهل سال دارد ، برانگيخته مي‌شود . »

قرطبى در تذكرة 2 / 700 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « اگر تنها يك روز از دنيا باقى مانده باشد ، خداوند آن را طولانى كند تا آنكه مردى از اهل‌بيتم كه فرشتگان در حضور او هستند و اسلام را پيروز مي‌گرداند بيايد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ترمذى بنابر آنچه در تحفة الاشراف 9 / 428 آمده است .

خداوند او را با انواعى از ملائكه يارى مي‌رساند

غيبت نعمانى / 195 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه بر فراز منبر فرمودند : « هنگامى كه خاطب ( 2 ) ( 2 ) . علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) مي‌نگارند : شايد مقصود از خاطب كسى باشد كه در طلب خلافت است و يا خطيبى كه بدون حق [ به سخن ] مي‌ايستد ، ر . ك به بحار الانوار 52 / 138 . م

هلاك شود و صاحب عصر [ از ديدگان ] روى گرداند ، و دل‌هايى ديگرگون باقى مانَد كه يا در نعمت است و يا با خشكسالى مواجه شده [ يا بر مسير حقّ و هدايت استوار مانده و يا اينكه به گمراهى دچار شده است ] ، آرزومندان هلاك شوند ، نابود شوندگان از بين روند و مؤمنان - كه اندكند ، سيصد نفر يا بيشتر - باقى مانند . گروهى كه در كنار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روز بدر جنگيده بودند و نه كشته شدند و نه مردند در كنار ايشان بجنگند . »

نعماني ( رحمه الله ) خود در ادامه مي‌نويسد : « مقصود اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) صاحب اين زمان است كه به جهت تدبيرِ واقع خدا از ديدگان اين خلق غائب شده است . . . و معناى اين فرمايش حضرت : گروهى كه در كنار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روز بدر جنگيده بودند و نه كشته شدند و نه

--------------------------- 466 ---------------------------

مردند در كنار ايشان بجنگند ، آن است كه خداى عزوجل سيصد و اندى نفر ياران خالص قائم ( عليه السلام ) را با ملائكه‌ى بدر كه به همان تعدادند يارى مي‌كند . »

مختصر بصائر الدرجات / 212 از ابو حمزه‌ى ثمالى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چون قائم خارج شود ، خداوند او را با فرشتگان نشاندار ، فرشتگانى كه پى در پى هستند ، منزَلين ( 1 ) ( 1 ) . احتمال دارد به آيه‌ى 124 سوره‌ى آل عمران كه خداوند در آن گروهى از فرشتگان را به همين وصف ياد كرده است ، اشاره داشته باشد . م

و كروبيين يارى مي‌كند . جبرئيل پيشاپيش ايشان ، ميكائيل طرف راست ، اسرافيل در سمت چپ و رعب به مسافت يك ماه جلو ، پشت و راست و چپ اوست و فرشتگان مقرّب

روبروى اويند .

نخستين كس [ از آدميان ] كه با او بيعت مي‌كند ، محمد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و حضرت

امير ( عليه السلام ) هستند .

او شمشيرى آخته دارد . خداوند برايش روم ، چين ، ترك ، ديلم ، سند ، هند ، كابل شاه و خزر را فتح خواهد نمود .

اى ابو حمزه ! قائم قيام نمي‌كند مگر زمانى كه ترسى شديد ، زلزله‌ها ، فتنه ، بلايى كه به مردم اصابت مي‌كند و پيش از آن طاعون ، جلوه كرده باشد . شمشيرى برّان ميان عرب ، اختلاف شديد بين مردم ، پراكندگى آنان در دين و دگرگونى حال آنها حاصل شده باشد ، تا جايى كه آرزومند ، از شدّت هجوم مردم بر يكديگر كه مشاهده مي‌كند ، صبح و شام آرزوى مرگ كند .

خروج ايشان به هنگام نوميدى و يأس خواهد بود . خوشا به حال آنكه او را درك كند و از يارانش باشد و افسوس و تمام افسوس بر آن كس كه با او عداوت ورزد ، با امر او مخالفت نمايد و از دشمنانش باشد .

در ادامه فرمودند : ايشان امرى جديد ، كتابى جديد ، سنّتى جديد و قضاوتى جديد را به پا مي‌دارد . بر عرب سختگير است . كارش تنها قتل است . از كسى طلب توبه نمي‌كند و در راه خدا سرزنش هيچ سرزنشگرى بر او اثر نخواهد گذاشت . »

--------------------------- 467 ---------------------------

كامل الزيارات / 84 از امام صادق ( عليه السلام ) : « خداوند تعالى هفتاد هزار فرشته را بر امام‌حسين ( عليه السلام ) موكل گردانيد كه هر روز بر او درود مي‌فرستند . آنان پريشان و غبار آلود هستند . اين از روزى است كه ايشان به شهادت رسيد و تا زمانى كه خدا بخواهد - يعنى قيام قائم - ادامه دارد . »

عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 1 / 233 از ريان بن شبيب روايت مي‌كند : « روز نخست محرّم حضور امام رضا ( عليه السلام ) رسيدم . . . از جمله آنكه فرمودند : چهار هزار فرشته براى يارى او بر زمين فرود آمدند ، ولى اجازه [ ى نبرد ] به آنها داده

نشد . پس آنها پريشان و غبار آلود در كنار قبر او هستند تا آنكه قائم ( عليه السلام ) قيام كند و از يارانش باشند و شعارشان يا لثارات الحسين است . »

كامل الزيارات / 119 از ابان بن تغلب روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : گويا قائم را مي‌بينم كه در نجفِ كوفه است و زره رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را در بر كرده . پس خود را با آن تكانى مي‌دهد تا كامل او را فرا گيرد و آن را با پارچه‌اى سبز مي‌پوشاند . او بر اسبى سياه كه ميان دو چشمش عمودى نورانى است سوار مي‌شود و با آن چنان تكانى مي‌خورد كه اهالى تمام سرزمين‌ها چنين مي‌بينند كه او در كنار آنها و در سرزمين آنهاست .

او بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را كه عمود آن از عمود عرش و ديگر قسمت‌هاى آن از نصر خداست مي‌گشايد . آن را به سوى چيزى فرود نمي‌آورد مگر آنكه خداوند آن را از هم مي‌درد . چون آن را تكان دهد هيچ مؤمنى نمي‌ماند مگر آنكه دلش چونان پاره‌ى آهن شود و به مؤمن نيروى چهل مرد را دهند . اين شادمانى در قبر تمامى مؤمنان وارد شود و هنگامى خواهد بود كه در قبرهايشان با يكديگر ديدار مي‌كنند و به قيام قائم بشارت مي‌دهند . آنگاه سيزده هزار و سيصد و سيزده فرشته بر او فرود مي‌آيند .

عرضه داشتم : تمامى اين فرشتگان [ با او هستند ] ؟ فرمود : آري ، آنان كه با نوح ( عليه السلام )

در كشتى بودند . آنان كه در آن هنگام كه ابراهيم ( عليه السلام ) در آتش افكنده شد همراه او بودند . آنها كه همراه موسي ( عليه السلام ) بودند آن هنگام كه دريا را براى بني‌اسرائيل شكافت . آنان كه با عيسي ( عليه السلام ) بودند زمانى كه خداوند او را به سوى خود بالا برد . چهار هزار فرشته‌ى نشاندار كه با پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بودند و هزار فرشته‌ى پياپي . سيصد و سيزده فرشته‌ى بدرى و چهار هزار فرشته‌اى كه براى نبرد در كنار امام‌حسين ( عليه السلام ) فرود آمدند ، ولى اجازه‌ى نبرد به ايشان داده

--------------------------- 468 ---------------------------

نشد . پس آنان پريشان و غبار آلود در كنار قبر او هستند و تا روز قيامت بر او گريه مي‌كنند و رئيس آنها فرشته‌اى است كه منصور نام دارد . كسى به زيارت او نمي‌رود مگر آنكه آنان به استقبال او مي‌روند . كسى با او وداع نمي‌كند جز آنكه او را بدرقه كنند . كسى بيمار نمي‌گردد مگر آنكه به عيادتش مي‌روند و كسى نمي‌ميرد مگر آنكه بر جنازه‌اش نماز گزارده برايش استغفار مي‌كنند . اينان همه در زمين هستند و تا زمان خروج قائم ( عليه السلام ) انتظار ايشان را مي‌كشند . »

غيبت نعمانى / 244 از على بن ابى حمزه از امام صادق ( عليه السلام ) : « چون قائم ( عليه السلام ) قيام كند ، فرشتگان بدر كه پنج هزار تن بودند فرود آيند ؛ يك سوم بر اسبانى سفيد كه قدرى سياهى دارند ، يك سوم بر اسبانى سياه و سفيد و يك سوم بر اسبانى حو خواهند بود .

عرضه داشتم : حو چيست ؟ فرمودند : سرخ . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اعلام الورى / 431 ، اثبات الهداة 3 / 527 و بحار 52 / 356

تفسير عياشى 1 / 197 از ضريس از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « فرشتگانى كه روز بدر حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را يارى رساندند در زمينند ، و هنوز بالا نرفته‌اند و نخواهند رفت تا آنكه صاحب اين امر را يارى كنند . آنان پنج هزار نفرند . »

نگارنده : ممكن است سؤال شود كه امام صادق ( عليه السلام ) چگونه خبر ملائكه را مي‌داند ، و آيا به ايشان وحى مي‌شود ؟ پاسخ آن است كه امامان ( عليهم السلام ) علمى دارند كه جدّشان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى آنها نگاشته است . علاوه بر آنكه آن وحيى كه با از دنيا رفتن پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به پايان رسيد وحى نبوّت است نه وحى امامت ، و خداوند به مادر موسى و نحل وحى كرده است .

منابع علوم امامان ( عليهم السلام ) متعدد است ولى مجال ذكر آن نيست . يكى از بهترين آثار در اين موضوع كتاب ينابيع المعاجز تأليف علامه سيد هاشم بحراني ( رحمه الله ) است .

--------------------------- 469 ---------------------------

فصل پانزدهم

فضيلت استوارى

فضيلت استوارى و انتظار در دوران غيبت

--------------------------- 470 ---------------------------

هان اى شتابزدگان ! خداوند با شتاب بندگان شتاب نمي‌كند

برنامه‌ى پايان دادن به ظلم بر زمين و اقامه‌ى دولت عدل الهى برنامه‌ايست عظيم كه قسمت اساسى برنامه‌ى خدا در حيات انسان را تشكيل مي‌دهد ، ليكن فراگيرى آن نيازمند ارتقاى فكرى بشر و رسوخ ايمان است . از اين روست كه عموم مردم در اين باره شتاب دارند ، حال آنكه خداى عزوجل بر اساس قوانين و حكمت‌هايى كه خود داند رفتار مي‌كند . لذا رسول‌خدا و امامان معصوم ( عليهم السلام ) اهتمام داشتند افق عقل و آگاهى مردم را بالا برند و انتظار را به آنان بياموزند .

كافى 1 / 369 از مهزم روايت مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) از ملوك آل فلان

[ بنى عباس ] ياد كرديم ، ايشان فرمودند : مردمان به جهت شتاب ورزيدن در اين امر [ غلبه‌ى حق و از ميان رفتن باطل ] هلاك شدند . خداوند عزوجل با شتاب بندگان شتاب نمي‌كند . اين امر نهايتى دارد كه بدان منتهى مي‌شود و اگر بدان برسند نه مي‌توانند لحظه‌اى آن را پيش اندازند و نه لحظه‌اى تأخير دهند . »

سنّيان نيز مشابه اين مضمون را آورده‌اند ، سنن ترمذى 5 / 565 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

روايت مي‌كند : « از خدا از فضلش بخواهيد ، زيرا خداى عزوجل دوست دارد از او بخواهند ،

و بالاترين عبادت انتظار فرج است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المعجم الكبير 10 / 124 ، مسند الشهاب 1 / 62 و 63 ، تاريخ بغداد 2 / 154 ، تلخيص المتشابه 1 / 228 ، مصابيح بغوى 2 / 140 ، جامع الاصول 5 / 19 ، الترغيب 2 / 482 ، الجامع الصغير 1 / 416 ، جمع الجوامع 1 / 547 ، المنهاج فى شعب الايمان 3 / 376 ، فيض القدير 3 / 51 و 52 و 4 / 108 ، المسند الجامع 12 / 74 ، كشف الخفاء

1 / 558 ، تفسير ماوردى 1 / 478 ، جمع الفوائد 3 / 341 ، المعجم الاوسط 6 / 79 ، جامع الاحاديث / 185 ، الوسيط

2 / 44 و الكشف و البيان 3 / 300 با نقل‌هاى مختلف

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : پس از من دوران صبر مي‌آيد

المعجم الكبير 10 / 225 از ابن‌مسعود نقل مي‌كند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : وراى شما زمان صبرى است كه براى كسى كه [ دينش را ] محكم گيرد پاداش پنجاه شهيد است . عمر صدا زد : اى رسول‌خدا ! [ پنجاه شهيد ] از ما يا از خودشان ؟ ايشان فرمودند : از شما . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به مسند الشاميين 1 / 3 ، مجمع الزوائد 7 / 282 ، جمع الجوامع 1 / 276 ، مسند بزار 5 / 178 ، سنن

ابو داود 4 / 123 ، سنن ابن ماجه 2 / 1330 ، ترمذى 5 / 257 و كشف الخفاء 2 / 535

--------------------------- 471 ---------------------------

در منابع ما ، غيبت شيخ طوسى / 275 از عبدالله بن سنان از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : گروهى پس از شما خواهند آمد كه يك مرد از آنها پاداش پنجاه تن از شما را دارد ، گفتند : يا رسول الله ! ما با شما در بدر و احد و حنين بوديم و قرآن در ميان ما نازل شد ! ايشان فرمودند : اگر شما را به آنچه ايشان را بدان واخواهند داشت وادارند ، چون آنان صبر نخواهيد داشت . »

كمال الدين 1 / 323 از عمرو بن ثابت از امام زين العابدين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « كسى كه در غيبت قائم ما بر موالات ما استوار مانَد ، خداوند عزوجل پاداش هزار شهيد از شهداى بدر و احد را به او عطا فرمايد . »

همان 1 / 288 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حديثى طولانى فرمودند : يا علي ! بدان كه شگفت‌ترين مردم در ايمان و بالاترين آنان در يقين گروهى هستند كه در آخرالزمان خواهند بود . آنان پيامبر را نديده‌اند و حجّت [ خدا ] از آنها پوشيده است و به سياهى بر روى سفيدى ايمان مي‌آورند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز من لا يحضره الفقيه 4 / 366 و جامع الاخبار / 180

يعنى آنان پيامبرشان را درك نمي‌كنند و امامشان نيز غائب مي‌باشد ، ولى به قرآن و سنتى كه به طور مكتوب به آنها رسيده است ايمان مي‌آورند .

همان 1 / 287 از امام باقر ، از پدرش سيد العابدين على بن الحسين ، از پدرش سيدالشهداء حسين بن على از اميرالمؤمنين ( عليهم السلام ) نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : بالاترين عبادت انتظار فرج است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز همان 2 / 644

كافى 4 / 260 و 5 / 22 نقل مي‌كند : « محمد بن عبدالله گويد : خدمت امام رضا ( عليه السلام ) عرضه داشتم : فدايت گردم ، پدرم روايت كرده كه به برخى پدران شما گفتند : در سرزمين ما قلعه‌ايست كه قزوين نام دارد ، و دشمنى كه ديلم گويند ، آيا بايد جهاد كرد يا دژباني ؟

و ايشان در پاسخ فرمودند : به سمت اين خانه بياييد و حج به جاى آوريد ، و آن شخص اين سؤال را سه بار تكرار كرد و ايشان در هر بار مي‌فرمودند : به سمت اين خانه بياييد و حج به

--------------------------- 472 ---------------------------

جاى آوريد ، و در بار سوم فرمودند : آيا كسى از شما خوش ندارد كه در خانه‌اش باشد و بر خانواده‌اش انفاق كند و در انتظار امر ما به سر برد ، حال اگر بدان رسد چونان كسى باشد كه با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بدر را درك كرده است و اگر نرسد مانند كسى باشد كه با قائم ما در خيمه‌ى ايشان اين چنين باشد - و دو انگشت سبابه‌ى خود را كنار هم قرار دادند - . در اين هنگام امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : راست گفته ، همين گونه است كه او گفته است . »

امالى شيخ طوسى 2 / 19 از امام سجاد ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : كسى كه از خدا به رزق كم رضايت دهد ، خدا از او به عمل كم رضايت خواهد داد ، و انتظار فرج عبادت است . »

تحف العقول / 403 در حديثى طولانى از امام كاظم ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « بعد از معرفت ، برترين عبادت انتظار فرج است . »

غيبت شيخ طوسى / 276 از حسن بن جهم نقل مي‌كند : « از امام كاظم ( عليه السلام ) درباره‌ى مطلبى مربوط به فرج سؤال كردم ، فرمودند : آيا نمي‌دانى كه انتظار فرج از فرج است ؟ پاسخ دادم : نمي‌دانم ، مگر آنكه شما مرا آگاه گردانيد ، ايشان فرمودند : آري ، انتظار فرج از فرج است . »

مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 4 / 425 مي‌نگارد : « از جمله امورى كه امام حسن عسكري ( عليه السلام ) به ابو الحسن على بن حسين بن بابويه قمى [ پدر شيخ صدوق ( رحمه الله ) ] نوشته است اين است : بسم الله الرحمن الرحيم ، و الحمد لله رب العالمين ، و العاقبة للمتّقين والجنة للموحّدين والنار للملحدين ، و لا عدوان إلا على الظالمين ، و لا إله إلا الله أحسن الخالقين ، و الصلاة على خير خلقه محمد وعترته الطاهرين .

[ امام ( عليه السلام ) وصايايى مي‌فرمايند ] از جمله : بر تو باد به صبر و انتظار فرج ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : برترين اعمال امّت من انتظار فرج است .

شيعيان ما همواره در اندوه به سر برند تا آنكه فرزندم كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به او بشارت

داده‌اند و زمين را همان طورى كه از ستم و ظلم پر شده از عدل و داد آكنده مي‌سازد ظهور كند . پس اى شيخ من ابا الحسن علي ! صبر كن و تمامى شيعيانم را بدان فرمان ده ، چرا كه زمين از آن خداست ، آن را به هر كس از بندگانش كه بخواهد مي‌دهد ، و فرجام [ نيك ] براى پرهيزگاران است ، و السلام عليك و على جميع شيعتنا و رحمة الله و بركاته . »

--------------------------- 473 ---------------------------

رجال كشى / 138 از عبدالله پسر زراره روايت مي‌كند كه امام صادق ( عليه السلام ) به او فرمودند : « پدرت را سلام برسان و به او بگو : من بر تو تنها بابت دفاع از تو عيب مي‌گيرم ، چرا كه مردم و دشمن به سوى هر كسى كه ما او را به خود نزديك مي‌كنيم يا منزلت او را مي‌ستاييم مي‌شتابند ، تا كسانى را كه ما دوست مي‌داريم و به خود نزديك مي‌گردانيم و آنها آنان را به خاطر محبّت ما و نزديكى به ما متّهم مي‌كنند ، بيازارند ، و آزار و قتل را شايسته‌ى آنها مي‌بينند ، [ و از سويى ] هركه را عيب كنيم مي‌ستايند . . .

اگر به ما اذن داده شود ، خواهيد دانست حق در آن است كه ما شما را بدان فرمان مي‌دهيم ، پس اين امر را به ما رد كنيد ، تسليم ما باشيد ، بر احكام ما صبر كنيد و بدان راضى باشيد .

آن كسى كه ميان شما فاصله انداخته است ، پيشواى شماست كه خداوند سرپرستى خلق خود را به دو سپرده است و او به مصلحت رعيت خود در [ صلاح و ] فساد امر آنان آشناتر است . پس اگر خواست ميان آنان فاصله مي‌اندازد تا آنان به سلامت مانند ، سپس آنان را آنسان كه خداوند اذن دهد با هم جمع مي‌كند تا از فساد ، و نيز بيم دشمن در امان بمانند ،

و ايمنى را از جايگاه آن و فرج را از نزد خويش براى آنان مي‌آورد .

تسليم باشيد ، [ امورتان را ] به ما رد كنيد ، انتظار امر ما و امر خود ، و فرج ما و فرج خود را بكشيد . اگر قائم ما قيام كند و سخنگوى ما سخن گويد و آنگاه تعليم قرآن ، شرايع دين ، احكام و فرائض را همان گونه كه خدا بر حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) نازل كرده است ، بر شما از سر گيرد ، صاحبان بصيرت ميان شما ، در آن روز به شدّت انكار خواهند كرد ، و تنها زير لبه‌ى شمشيرى كه بر فراز گردن‌هايتان است بر دين و راه خدا خواهيد ماند .

همانا خداوند مردم را پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر همان سنّت كسانى كه پيش از شما بودند قرار داد ، پس آنان تغيير دادند ، تبديل كردند ، تحريف نمودند ، بر دين خدا افزودند و از آن كاستند . پس هيچ چيزى از آنچه امروز مردم بر آنند نيست مگر آنكه از آنچه وحى از نزد خدا آورده منحرف شده است . پس - خدايت رحمت كند - هنگامى كه فراخوانده مي‌شوى اجابت كن ، تا آن كسى كه دين خدا را برايتان از سر گيرد بيايد . »

--------------------------- 474 ---------------------------

روح انتظار و آرزو ، خود از فرج است

تفسير عياشى 2 / 20 از احمد بن محمد نقل مي‌كند : « امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : صبر و انتظار فرج چه نيكوست ، آيا سخن عبد صالح را نشنيده‌اي : فانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 71

پس منتظر باشيد كه من [ هم ] با شما از منتظرانم . »

كمال الدين 2 / 645 از محمد بن فضيل روايت مي‌كند : « از امام رضا ( عليه السلام ) درباره‌ى مطلبى پيرامون فرج سؤال كردم ، ايشان فرمودند : آيا نمي‌دانى انتظار فرج از فرج است ؟ خداوند مي‌فرمايد : فانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ، پس منتظر باشيد كه من [ هم ] با شما از منتظرانم . »

كافى 1 / 371 از ابو بصير نقل مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : فدايت شوم ، فرج چه زمانى است ؟ فرمودند : اى ابو بصير ! آيا تو از دنيا خواهان هستي ؟ هر كسى كه اين امر را بشناسد ،

با انتظارى كه مي‌كشد فرج براى او حاصل است . »

تفسير قمى 1 / 384 : « سخن خدا : هَلْ يَنْظُرُونَ إِلا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نحل / 33

آيا جز اينكه فرشتگانِ [ جان‌ستان ] به سويشان آيند ، يا فرمان پروردگارت دررسد ، انتظارى مي‌برند ؟ ؛ [ فرمان پروردگارت ] از عذاب ، مرگ و خروج قائم .

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ، كسانى كه پيش از آنان بودند [ نيز ] اين گونه رفتار كردند ، و خدا به ايشان ستم نكرد ، بلكه آنان به خود

ستم مي‌كردند .

و اين فرموده : فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 34

پس [ كيفر ] بدي‌هايى كه كردند به آنان رسيد ، و آنچه مسخره‌اش مي‌كردند آنان را فرا گرفت ؛ يعنى عذاب در رجعت . »

خطاى در اميد ضررى نمي‌زند ، ولى يأس خطاست

كافى 1 / 369 از على بن يقطين روايت مي‌كند : « امام كاظم ( عليه السلام ) به من فرمودند : دويست سال

--------------------------- 475 ---------------------------

است كه شيعه با آرزوها تربيت مي‌شود .

حسين بن على بن يقطين گويد : يقطين [ كه از شيعيان بنى عباس بود ] به پسرش على

[ كه از شيعيان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) بود ] گفت : چرا به ما گفتند [ كه بنى عباس به قدرت خواهند رسيد ] و واقع شد ، ولى به شما گفتند [ كه امام قائم ظهور مي‌كند ] و واقع نشد ؟ على به پدرش گفت : آنچه به ما و شما گفتند از يك جا صادر شد ، جز آنكه امر شما [ خلافت فرزندان عباس ] فرا رسيد و شما را از آن به طور واضح و خالص [ با تعيين وقت و بدون ابهام ] خبر دادند ، پس همان گونه شد كه به شما گفته شد . ولى امر ما فرا نرسيد لذا به آرزوها مشغول شديم . پس اگر به ما گفته مي‌شد كه اين امر تا دويست يا سيصد سال ديگر رخ نمي‌دهد دل‌ها سخت مي‌شد و عموم مردم از اسلام باز مي‌گشتند ، ليكن گفتند : چه سريع و نزديك است ، تا دل‌هاى مردم الفت يابد و فرج را نزديك شمارند . »

فضل مؤمنان منتظر

كمال الدين 1 / 338 از مفضل نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند :

هر كسى با انتظار اين امر بميرد ، همانند كسى است كه با قائم در خيمه‌ى ايشان باشد ، بلكه چونان كسى است كه در حضور رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شمشير بزند . »

محاسن برقى / 173 از عبد الحميد واسطى روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : خداوند امور شما را سامان دهد ، به خدا قسم بازارهايمان را به خاطر انتظار اين امر رها كرديم ، تا آنجا كه نزديك است نياز ، برخى از ما را به درخواست وادارد .

ايشان فرمودند : اى عبد الحميد ! آيا چنين باور دارى كه خداوند براى كسى كه خود را وقف او كرده است ، راه رهايى قرار نمي‌دهد ؟ چرا ، به خدا سوگند براى او راه رهايى قرار مي‌دهد . خداوند بنده‌اى را كه خود را وقف ما كرده است رحمت كند . خداوند بنده‌اى را كه امر ما را احياء كند رحمت كند .

عرضه داشتم : اگر پيش از آنكه قائم را دريابم از دنيا رفتم چه ؟ فرمودند : كسى از شما كه بگويد : اگر قائم آل محمد را درك كنم او را يارى خواهم رساند ، مانند كسى است كه با

--------------------------- 476 ---------------------------

شمشيرش در كنار او نبرد كرده باشد ، و كسى كه در ركاب او شهيد شود دو شهادت دارد . » ( 1 ) ( 1 ) . احتمال مي‌رود آرزوى درك حضور امام عصر ( عليه السلام ) پاداش يك شهادت داشته باشد و با شهادت در ركاب ايشان پاداش دو شهادت داده شود ، ر . ك به مرآة العقول 25 / 184 . م

كمال الدين 2 / 357 از ابو بصير روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : يَوْمَ يأتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انعام / 158

روزى كه پاره‌اى از نشانه‌هاى پروردگارت [ پديد ] آيد ، كسى كه پيشتر ايمان نياورده يا خيرى در ايمان آوردن خود به دست نياورده ، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد ، فرمودند : مقصود خروج قائم منتظرِ ماست ، آنگاه ادامه دادند : اى ابو بصير ! خوشا به حال شيعيان قائمِ ما كه در غيبتش انتظار ظهورش را مي‌كشند و در ظهورش از او اطاعت مي‌كنند ، آنان اولياء خدا هستند كه نه بيمى بر آنان مي‌رود و نه اندوهگين مي‌شوند . »

همان 2 / 656 از مفضل روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه سؤال كردم : وَالْعَصْرِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى عصر / 1

سوگند به عصر ، فرمودند : عصر ، دوران خروج قائم است .

إِنَّ الأِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ، ( 4 ) ( 4 ) . همان / 2

كه واقعاً انسان دستخوشِ زيان است ؛ مقصود دشمنان ماست .

إِلا الَّذِينَ آمَنُوا ، ( 5 ) ( 5 ) . همان / 3

مگر كسانى كه ايمان آورده ؛ يعنى به نشانه‌هاى ما ايمان آورده‌اند .

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ، و كارهاى شايسته كرده ؛ يعنى با مواسات با برادران .

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ ، و همديگر را به حقّ سفارش نموده ؛ يعنى به امامت .

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ، و به شكيبايى توصيه كرده‌اند ؛ يعنى در دوران فترت [ و غيبت امامشان ] . »

تأويل الآيات 2 / 585 از محمد حلبى نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) اين آيه روا تلاوت كردند : فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ، ( 6 ) ( 6 ) . سوره‌ى محمد ( صلى الله عليه وآله ) / 22

پس آيا اميد بستيد كه چون [ از خدا ] برگشتيد [ يا سرپرست مردم شديد ] ، در زمين فساد كنيد و خويشاوندي‌هاى خود را از هم بگسليد ؟ سپس فرمودند : اين آيه در مورد عمو زادگان ما بنى عباس و بني‌اميه نازل شد .

--------------------------- 477 ---------------------------

آنگاه خواندند : أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ ، اينان همان كسانند كه خدا آنان را لعنت نموده و ناشنواشان كرده ؛ نسبت به دين [ ناشنواشان كرده ] ، وَأَعْمَى أَبْصَارَهُم ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 23

و چشم‌هايشان را نابينا كرده است ؛ از وصي .

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ ، بي‌گمان كسانى كه [ به حقيقت ] پشت كردند ؛ پس از ولايت حضرت علي ( عليه السلام ) ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 25

پس از آنكه [ راه ] هدايت بر آنان روشن شد ، شيطان آنان را فريفت و به آرزوهاى دور و درازشان انداخت .

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا ، و آنان كه هدايت شدند ؛ به ولايت حضرت علي ( عليه السلام ) ، زَادَهُمْ هُدي ، آنان را هر چه بيشتر هدايت بخشيد ؛ چرا كه امامان پس از او و قائم ( عليهم السلام ) را به آنها شناساند ، وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 17

و پرهيزگاريشان [ و يا محافظتشان ] داد ؛ امان از آتش . »

امامان ( عليهم السلام ) شتاب شيعيان را مي‌كاهند

و انتظار فرج را به ايشان مي‌آموزند

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : از رحمت خدا نوميد نباشيد

خصال 2 / 610 از ابو بصير و محمد بن مسلم از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پدرم از جدّم از پدرانم ( عليهم السلام ) برايم روايت كرد كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در يك مجلس چهارصد باب كه به صلاح دين و دنياى مسلمان است را به يارانش آموخت . . . در آن آمده است : منتظر فرج باشيد و از رحمت خدا نوميد نگرديد ، چرا كه محبوب‌ترين اعمال نزد خداى عزوجل انتظار فرج است تا زمانى كه بنده‌ى مؤمن بر آن استوار مانَد . . .

كسى كه منتظر امر ما باشد همسان كسى است كه در راه خدا در خون خود غلطيده باشد . »

--------------------------- 478 ---------------------------

سنّت الهى در غربال مؤمنان

غيبت نعمانى / 209 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « به سان زنبور در ميان پرندگان باشيد . تمامى پرندگان آن را ضعيف مي‌شمارند ، و اگر مي‌دانستند چه بركتى در درون خود دارد چنين نمي‌كردند . با مردم با زبان‌ها و بدن‌هايتان معاشرت كنيد و با قلوب و اعمالتان دورى گزينيد . قسم به كسى كه جانم به دست اوست آنچه را كه دوست داريد نخواهيد ديد مگر پس از آنكه برخى از شما در چهره‌ى برخى ديگر آب دهان بياندازند و برخى از شما برخى را كذّاب بنامند ، و از شما - و يا فرمودند : از شيعيان من - تنها به مانند سرمه‌ى درون چشم و نمك در غذا باقى مانَند .

برايتان مثالى مي‌زنم ؛ مردى غذايى داشت و آن را پاك و خوشبو كرد . سپس درون اتاقى قرار داد و آن مقدار كه خدا بخواهد آن را رها كرد . آنگاه بازگشت و مشاهده كرد كرم افتاده است . پس آن را پاك و خوشبو كرد و به آن اتاق بازگرداند و آن مقدار كه خدا بخواهد آن را رها كرد . آنگاه بازگشت و مشاهده نمود كه گروهى از كرم‌ها بر آن افتاده‌اند . پس آن را بيرون آورد ، پاكيزه و خوشبو ساخت و بازگرداند ، و همين حالت ادامه يافت تا آنكه از آن تنها به مقدار اندكى كه كرم بدان هيچ آسيبى نرساند باقى ماند .

شما نيز اينچنين هستيد و جداسازى مي‌شويد تا آنكه از شما تنها گروهى باقى بمانند كه فتنه بدان هيچ آسيبى نرساند . »

الفتن 1 / 333 از حضرت علي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « مهدى خارج نمي‌شود تا آنكه برخى از شما در چهره‌ى برخى آب دهان اندازند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز جمع الجوامع 2 / 103 ، الحاوى 2 / 68 ، كنز العمال 14 / 587 و رد ابن خلدون ، مغربى / 578

غيبت نعمانى / 205 از عميره بنت نفيل روايت مي‌كند : « از امام‌حسين ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : آن امرى كه انتظارش مي‌رود واقع نخواهد شد مگر پس از آنكه بعضى از شما از بعضى ديگر بيزارى جويند ، برخى از شما در چهره‌ى برخى ديگر آب دهان اندازند ، بعضي‌تان گواهى به كفر بعضى ديگر دهند و بعضى از شما برخى ديگر را لعنت فرستند !

من عرض كردم : در آن زمان هيچ خيرى نيست ، ايشان فرمودند : تمام خير در آن زمان

--------------------------- 479 ---------------------------

است ، قائم ما قيام مي‌كند و همه‌ى اين‌ها را كنار مي‌زند . »

غيبت شيخ طوسى / 207 از عبايه‌ى اسدى از حضرت امير ( عليه السلام ) : « شما چگونه خواهيد بود آن زمانى كه بدون پيشواى هدايت و علامتى آشكار بمانيد و بعضى از شما از بعضى ديگر بيزارى جويند ؟ » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الخرائج و الجرائح 3 / 1153

كمال الدين 1 / 303 از امام‌حسين از حضرت امير ( عليهما السلام ) : « قائم ما غيبتى طولانى مدّت دارد . گويا شيعيان را مي‌نگرم كه در غيبت او به مانند چارپايان مي‌گردند و در پى چراگاه هستند ، ولى نمي‌يابند .

بدانيد ! كسى از آنان كه بر دينش استوار بماند و دلش به جهت طول مدّت غيبت امامش سخت نگردد ، روز قيامت با من در درجه‌ى من خواهد بود . »

غيبت نعمانى / 192 از عبدالله بن عقبه از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اى گروه شيعه ! گويا شما را مي‌بينم كه مانند شتر مي‌گرديد و چراگاه مي‌جوييد ، ولى نمي‌يابيد . »

امام باقر ( عليه السلام ) : كسى كه براى رضاى خدا انتظار بكشد ،

چونان كسى است كه در كنار امام ( عليه السلام ) جهاد كند

مجمع البيان 9 / 238 از عياشى از حارث بن مغيره چنين نقل مي‌كند : « در حضور امام باقر ( عليه السلام )

بوديم كه فرمودند : كسى از شما كه اين امر را بشناسد ، انتظار آن را بكشد و اين را براى رضاى خدا انجام دهد ، به خدا قسم مانند كسى است كه با شمشير خود همراه قائم آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) جهاد كرده باشد .

آنگاه فرمودند : بلكه سوگند به خدا چون كسى است كه با شمشيرش در كنار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نبرد كرده است ، و ادامه دادند : بلكه به خدا قسم همسان كسى باشد كه در ركاب رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در خيمه‌ى ايشان به شهادت رسيده است .

آيه‌اى از كتاب خدا در مورد شماست . گفتم : فدايت شوم ، كدام ؟ فرمودند : سخن

--------------------------- 480 ---------------------------

خداى عزوجل : وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِم ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حديد / 19

و كسانى كه به خدا و پيامبران وى ايمان آورده‌اند ، آنان همان راستينان و گواهان نزد پروردگارشان هستند .

سپس فرمودند : به خدا سوگند شما راستينان و گواهان نزد پروردگارتان شُديد . »

كافى 2 / 21 از ابو الجارود نقل مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : اى پسر پيامبر ! آيا دوستى و موالات مرا نسبت به خود مي‌دانيد و مي‌دانيد از همه بريده و تنها شما را برگزيده‌ام ؟ ايشان فرمودند : آري ، عرضه داشتم : پس سؤالى مي‌پرسم ، پاسخ آن را بدهيد كه من نابينايم و كم راه مي‌روم ، همه وقت هم توان آن ندارم تا به ديدار شما بيايم .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : حاجتت را بگو ، گفتم : مرا از اعتقادى كه خود و اهل‌بيتتان داريد و آن را به درگاه خداى عزيز و جليل مي‌بريد بياگاهانيد ، تا من نيز چنين اعتقادى داشته باشم .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : اگر چه سخنت كوتاه ، لكن سؤالت عظيم بود ، به خدا سوگند اعتقاد خود و پدرانم را كه به درگاه خداوند عزوجل مي‌بريم برايت مي‌گويم ؛ گواهى به لا إله إلا الله و رسالت حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، اقرار به آنچه كه آن حضرت از نزد خدا آورده است ، ولايت ولى ما ، دشمنى با دشمن ما ، تسليم بودن در برابر امر ما ، انتظار قائم ما و تلاش و ورع . »

دعوات راوندى / 135 آن را چنين نقل مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : من مردى نابينا و مسنّ هستم ومسافت ميان من با شما بسيار است ، به دنبال اعتقادى هستم كه آن را به درگاه خدا برم ، بدان تمسّك كرده و آن را به كسانى كه از خود به جاى مي‌گذارم برسانم .

گفتارم خوشايند امام ( عليه السلام ) واقع شد . پس راست نشستند و فرمودند : اى ابو الجارود ! چه گفتي ؟ دوباره تكرار كن ، من نيز چنين كردم ، ايشان فرمودند : آري ، اى ابو الجارود ! گواهى به

لا إله إلا الله وحده لا شريك له و بندگى و رسالت حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، برپاداشتن نماز ، پرداخت زكات ، روزه‌ى ماه رمضان ، حجّ بيت ، ولايت ولى ما ، عداوت دشمن ما ، تسليم بودن در برابر امر ما ، انتظار قائم ما و تلاش و ورع . »

كافى 8 / 80 مشابه آن را نقل مي‌كند و در آن آمده است : « عرضه داشتم : خداوند امورت را

--------------------------- 481 ---------------------------

سامان دهد ، اين مرجئه ( 1 ) ( 1 ) . مرجئه بر چند گروه اطلاق مي‌شود ؛ الف . گروهى كه مي‌گويند : هيچ گناهى با وجود ايمان ضرر نمي‌زند و هيچ طاعتى با وجود كفر فايده نمي‌رساند ، ب . گروهى كه مي‌گويند : در دنيا حكم به ايمان و كفر هيچ كس نمي‌توان نمود و ج . تمامى كسانى كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را چهارمين خليفه مي‌دانند و از منصب حقيقى و خلافت بلا فصل پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) تأخير مي‌اندازند ، ر . ك به بيست و پنج رساله‌ى فارسى علامه‌ى مجلسى / 374 . م

مي‌گويند : چه اشكالى دارد كه ما بر همين اعتقاد باشيم و زمانى كه آنچه شما اعتقاد داريد فرا رسيد ما و شما [ در اعتقاد ] با هم مساوى باشيم ؟ ايشان فرمودند : اى عبد الحميد ! راست گفته‌اند ، كسى كه توبه كند خدا توبه‌اش را مي‌پذيرد و آنكه نفاق [ خود ] را مخفى دارد البته خدا خوارش گرداند ، و كسى كه امر ما را اظهار كند ( 2 ) ( 2 ) . و تقيه را در اين زمان ترك كرده نزد مخالفين اظهار تشيع كند ، ر . ك به مرآة العقول 25 / 184 . م

خداوند خونش را بريزد ، خداوند آنان را بر اسلام ذبح مي‌كند ، همان گونه كه قصّاب گوسفندش را ذبح مي‌كند .

عرضه داشتم : يعنى آن روز ما با آنان مساوى هستيم ؟ فرمودند : نه ، شما آن روز عزّتمندان و حاكمان زمين هستيد ، و جز اين [ كه شما را برتر دانيم ] در دين بر ما جايز نيست .

عرضه داشتم : اگر پيش از آنكه قائم ( عليه السلام ) را دريابم از دنيا رفتم چه ؟ فرمودند : هر كس از شما بگويد : اگر قائم آل محمد را درك كنم او را يارى خواهم رساند ، مانند كسى است كه با شمشيرش در كنار او نبرد كرده باشد و شهادت در ركاب او دو شهادت است . »

غيبت شيخ طوسى / 206 از جابر جعفى روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : فرج شما چه زمان خواهد بود ؟ فرمودند : هيهات ، هيهات ، فرج ما واقع نمي‌شود مگر بعد از آنكه غربال شويد ، آنگاه [ دوباره ] غربال شويد ، سپس [ ديگر باره ] غربال گرديد - و سه بار اين را فرمودند -

تا خداوند تعالى تيرگى را ببرد و خالص آن را باقى گذارد . »

غيبت نعمانى / 205 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « به خدا سوگند جداسازى شويد ، به خدا قسم مورد آزمون قرار گيريد ، و به خدا سوگند همان گونه كه زؤان ( 3 ) ( 3 ) . گياهى است خواب آور كه ميان گندم مي‌رويد .

را از گندم غربال كنند شما نيز غربال خواهيد شد . »

--------------------------- 482 ---------------------------

كسى كه با اخلاصِ در ولايت انتظار كشد ، اهل بهشت است

كافى 8 / 76 از حكم بن عتيبه نقل مي‌كند : « با امام باقر ( عليه السلام ) بوديم و خانه از اهلش موج مي‌زد كه پيرمردى عصا زنان آمد . بر در خانه ايستاد و گفت : السلام عليك يابن رسول الله و

رحمة الله و بركاته و سكوت كرد . امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : و عليك السلام و رحمة الله و بركاته .

پيرمرد به اهل خانه رو كرد و سلام گفت و همه جواب دادند . او در ادامه به امام ( عليه السلام )

رو كرد و عرضه داشت : اى پسر رسول‌خدا ! خدا مرا فدايت گرداند ، مرا به خود نزديك گردان كه به خدا سوگند دوستتان دارم و نيز دوستدار دوستدارانتان هستم و به خدا قسم شما و دوستدارانتان را به خاطر طمع در دنيا دوست نمي‌دارم . قسم به خدا دشمنتان را دشمن مي‌دارم و از او بيزارى مي‌جويم و اين به خاطر طلب خونى كه ميان من و او باشد نيست . قسم به خداوند من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام مي‌شمارم و انتظار امر شما را مي‌كشم ، خدا مرا فدايت گرداند ، آيا نسبت به من [ و فرجامى نيك براى من ] اميدواريد ؟

امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : نزديك من بيا ، نزديك من بيا و او را در كنار خود نشاندند . سپس فرمودند : اى پيرمرد ! مردى نزد پدرم على بن الحسين ( عليهما السلام ) آمد و از ايشان همان سؤالى را كه تو از من كردى پرسيد ، پدرم فرمودند : اگر بميرى نزد رسول‌خدا ، اميرالمؤمنين ، امام حسن ، امام‌حسين و على بن الحسين ( عليهم السلام ) وارد خواهى شد ، دلت آرام ، سينه‌ات مسرور و ديده‌ات روشن خواهد شد و با آسايش و راحتى به همراه [ فرشتگان ] بزرگوار نويسنده از تو استقبال خواهد شد ، آن هنگام كه جانت به اينجا برسد - و با دست به حلق خود اشاره فرمودند - . و اگر زنده بمانى چيزى را مي‌بينى كه خداوند بدان ديده‌ات را روشن خواهد ساخت و [ در آخرت ] در اعلى درجات بهشت با ما همراه خواهى بود .

پيرمرد پرسيد : اى ابا جعفر ! چه فرموديد ؟ امام ( عليه السلام ) سخن را تكرار كردند ، آن پيرمرد صدا زد : الله اكبر ، اى ابا جعفر ! اگر بميرم نزد رسول‌خدا ، اميرالمؤمنين ، امام حسن ، امام‌حسين و على بن الحسين ( عليهم السلام ) وارد خواهم شد ، ديده‌ام روشن مي‌شود ، دلم آرام و سينه‌ام مسرور خواهد شد و با آسايش و راحتى به همراه [ فرشتگان ] بزرگوار نويسنده از من استقبال خواهند نمود ، آن هنگام كه جانم به اينجا برسد ، و اگر زنده بمانم چيزى را مي‌بينم كه خداوند چشمم را

--------------------------- 483 ---------------------------

بدان روشن مي‌كند ، و [ در آخرت ] در اعلى درجات بهشت با شما همراه خواهم بود !

سپس با صداى بلند هاى هاى شروع به گريه كرد تا آنكه از هوش رفت . اهل خانه هم با مشاهده‌ى حالت او به گريه افتادند ، و امام ( عليه السلام ) با انگشت اشك‌ها را از ميانه‌ى پلك‌هاى او پاك كردند .

آنگاه پيرمرد به هوش آمد و گفت : اى پسر رسول‌خدا ! خدا مرا فدايت گرداند ، دستت را بده ، ايشان همچنين كردند و او بر دست حضرت بوسه داد و آن را بر ديده و گونه‌ى خود نهاد . جامه از شكم و سينه‌ى خود كنار زد و دست امام ( عليه السلام ) را بر آنها گذاشت ، سپس برخاست و گفت : السلام عليكم .

امام باقر ( عليه السلام ) او را كه پشت كرده بود و مي‌رفت نگريستند ، سپس به اهل خانه رو كردند و فرمودند : هر كه دوست مي‌دارد به مردى از اهل بهشت بنگرد او را نگاه كند .

حكم بن عتيبه گويد : محفل ماتمى مانند آن هرگز نديدم . »

مؤمن حتى اگر در بستر بميرد شهيد است

امالى شيخ طوسى 2 / 288 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هر مؤمنى شهيد است ، و اگر بر بسترش [ هم ] بميرد شهيد است ، و مانند كسى است كه در لشكر قائم ( عليه السلام ) بميرد . آيا او خود را براى خدا محصور مي‌كند ، آنگاه او را داخل بهشت نمي‌نمايد ؟ »

اعلام الدين / 459 نقل مي‌كند : « ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيْراً كَثِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 269

و به هر كس حكمت داده شود ، به يقين خيرى فراوان داده شده است ، سؤال كرد كه مقصود چيست ؟ ايشان فرمودند : شناخت امام و اجتناب از كبائر ، كسى كه بميرد و بيعت با امامى در گردنش نباشد به مرگ جاهليت مرده است . مردمان معذور نيستند ، تا آن زمان كه امامشان را بشناسند ، پس هر آن كس بميرد و امامش را بشناسد پيش افتادن يا تأخير يافتن اين امر [ ظهور ] زيانى به او نخواهد رسانيد ، و به كسى مانَد كه با قائم ( عليه السلام ) در خيمه‌اش باشد .

--------------------------- 484 ---------------------------

سپس اندكى مكث كرده فرمودند : نه ، بلكه چون كسى است كه در كنار ايشان جنگيده است ، در ادامه فرمودند : نه ، به خدا سوگند چون كسى است كه در كنار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

به شهادت رسيده است . »

محاسن / 173 از علاء بن سيابه : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : كسى از شما كه بر امر [ امامت ] ما بميرد ، به منزله‌ى كسى است كه خيمه‌اش را در آستانه‌ى [ خيمه‌ى ] قائم ( عليه السلام ) زده باشد ، بلكه چون كسى است كه با شمشيرش در كنار ايشان ضربه مي‌زند ، بلكه همسان كسى باشد كه در كنار ايشان به شهادت رسيده است ، بلكه به منزله‌ى كسى است كه در كنار

پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) شهيد شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در همان كتاب / 172 و 150 ، غيبت نعمانى / 200 ، كمال الدين 2 / 338 و 644 و اثبات الهداة 3 / 471 ، 489 و 519

كافى 1 / 371 و مشابه آن / 372 نقل مي‌كند : « فضيل بن يسار گويد : از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه سؤال كردم : يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى اسراء / 71

روزى كه هر گروهى را با پيشوايشان فرا مي‌خوانيم ، فرمودند : اى فضيل ! امام خود را بشناس كه چون او را شناختى پيش افتادن يا تأخير اين امر به تو زيانى نخواهد رساند . كسى كه امامش را بشناسد سپس پيش از آنكه صاحب اين امر قيام كند بميرد ، به منزله‌ى كسى است كه در لشكر ايشان نشسته باشد . نه ، بلكه مانند كسى كه زير بيرق ايشان نشسته باشد .

برخى از اصحاب اين گونه روايت مي‌كنند : به مانند كسى است كه در كنار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به شهادت رسيده است . »

امام صادق ( عليه السلام ) : طوبى براى كسى كه در دوران غيبت قائم ما

به امر ما متمسّك باشد

كمال الدين 2 / 358 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « طوبى براى كسى كه در دوران غيبت قائم ما به امر [ ولايت ] ما متمسّك بوده ، قلبش بعد از هدايت انحراف نيابد ، عرض كردم : فدايت شوم ، طوبى چيست ؟ فرمودند : درختى است در بهشت كه تنه‌ى آن

--------------------------- 485 ---------------------------

در خانه‌ى على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است و در خانه‌ى هر مؤمنى شاخه‌اى از شاخه‌هاى آن است ، و اين فرموده‌ى خداوند عزوجل است : طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى رعد / 29

طوبى براى آنان است و خوش سرانجامى دارند . »

برترى ايمان در دولت باطل از دولت حق

كافى 1 / 333 از عمار ساباطى نقل مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) عرض كردم : كداميك برتر است ، عبادت مخفيانه در دولت باطل با امامى از شما كه مخفى است [ و در تقيه به سر مي‌برد ] ، يا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امامى آشكار از شما ؟

حضرت فرمودند : اى عمار ! به خدا صدقه‌ى مخفيانه افضل از صدقه‌ى آشكار است و به خدا قسم عبادت مخفيانه‌ى شما با امام مخفي‌تان در دولت باطل كه شما از دشمنتان مي‌هراسيد و حال آتش بس است ، برتر از [ عبادت ] كسى است كه خداوند را - كه عزيز و ذكرش جليل است - در ظهور حق ، دولت حق و با امام آشكار حق ، عبادت مي‌كند ،

و عبادت توأم با هراس در دولت باطل همانند عبادت و ايمنى در دولت حق نيست .

بدانيد ، كسى از شما كه امروز نماز واجبى را در وقت آن ، مخفى از دشمن و به جماعت بخواند و آن را تمام كند ، خداوند براى او پنجاه نماز واجب به جماعت مي‌نويسد ، و آن كس از شما كه نماز واجبى را در وقت آن ، مخفى از دشمن و فرادى بخواند و آن را تمام كند خداى عزوجل در قبال آن براى او بيست و پنج نماز واجب فرادى مي‌نويسد ، و آنكه نماز نافله‌اى را در وقت آن بخواند و به پايان رساند خداى عزيز و جليل در برابر آن براى او ده نافله مي‌نگارد . كسى از شما كه كار نيكى كند خداوند عزوجل در مقابل ، بيست كار نيك براى او مي‌نويسد . خداوند عزوجل نيكي‌هاى مؤمنِ شما را - كه اعمالش را نيكو گرداند ، براى دين خود ، امام خود و جان خود به تقيه عمل كند و زبانش را نگاه دارد - چند برابر مي‌كند ، همانا خداى عزيز و جليل كريم است .

عرض نمودم : فدايت گردم ، به خدا سوگند مرا به عمل ترغيب و تشويق كرديد ، ليكن

--------------------------- 486 ---------------------------

دوست دارم بدانم چگونه امروز ، اعمال ما از اعمال ياران امام ظاهرِ از شما در دولت حق افضل است ، حال آنكه هر دو بر يك اعتقاديم ؟

امام ( عليه السلام ) فرمودند : شما در ورود به دين خداى عزوجل به وسيله‌ى نماز ، روزه و حج و نيز ورود به هر خير و دانشى بر آنان سبقت جستيد ، و نيز در عبادت خداوند كه ذكر او عزيز است ، مخفى از دشمنتان و با امام مخفي‌تان - در حالى كه مطيع او هستيد ، همراه او بردبارى مي‌كنيد ، انتظار دولت حق را مي‌كشيد ، بر امامتان و خودتان از پادشاهان ستمكار مي‌هراسيد ، حقّ امامتان و حقوق خود را در دستان ظالمان مي‌بينيد ، آنان شما را از آن منع كرده‌اند و به متاع دنيا و طلب معاش واداشته‌اند ، ولى شما بر دين ، عبادت ، اطاعت امام ، و بيم از دشمنتان صبر پيشه كرده‌ايد - سبقت گرفته‌ايد . لذا خداوند عزوجل اعمال شما را مضاعف گردانيد ،

پس گوارايتان باد .

گفتم : فدايت شوم ، حال كه چنين است چرا آرزوى آن داشته باشيم كه از ياران قائم ( عليه السلام ) باشيم و حق ظاهر شود ، در حالى كه امروز در امامت و اطاعت از شما اعمال ما برتر از اعمال اهل دولت حق و عدالت است ؟

ايشان در پاسخ فرمودند : سبحان الله ! آيا خوش نداريد خداى تبارك و تعالى حق و عدل را در بلاد آشكار سازد ، همه را بر حق جمع نمايد ، ميان دل‌هاى مختلف الفت بر قرار سازد ، خداى عزوجل را در زمين عصيان نكنند ، حدود او در ميان خلقش اقامه شود و خداوند حق را به اهل آن باز گرداند ، پس او چنان فائق آيد كه هيچ چيز از حق را بابت ترس از احدى از خلق مخفى ندارد ؟

اى عمار ! بدان ، به خدا قسم كسى از شما بر اين حالى كه داريد نمي‌ميرد ، مگر آنكه نزد خدا برتر از بسيارى از شهيدان بدر و احد است ، پس مسرور باشيد . »

اختصاص / 20 از امية بن على از مردى چنين روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : كداميك برترند ، ما يا اصحاب قائم ( عليه السلام ) ؟ ايشان فرمودند : شما از آنها برتريد ، زيرا شما شب مي‌كنيد و صبح مي‌كنيد در حالى كه بر امامتان و خودتان از پيشوايان ستم هراسانيد . اگر نماز به جاى آوريد در تقيه است . اگر روزه بداريد در تقيه است . اگر حج گزاريد در تقيه

--------------------------- 487 ---------------------------

است . اگر شهادت دهيد پذيرفته نشود و امورى چنين بر شمردند .

عرضه داشتم : اگر چنين است چرا [ ظهور ] قائم ( عليه السلام ) را آرزو كنيم ؟ ايشان فرمودند :

سبحان الله ! آيا دوست ندارى عدل آشكار گردد ، راه‌ها امن شوند و با مظلوم به انصاف

رفتار شود . »

ثواب الاعمال / 233 از امام صادق ( عليه السلام ) : « يك فرزند كه مرد آن را مقدّم دارد ، برتر از هفتاد فرزندى است كه پس از او باقى بمانند و قائم را درك كنند . »

غيبت نعمانى / 207 از مهزم بن ابى برده‌ى اسدى و نيز غير او از امام صادق ( عليه السلام ) نقل

مي‌كند : « به خدا قسم بسان شيشه خواهيد شكست ، ولى شيشه به همان حالت كه [ پيش از شكستن ] داشته باز خواهد گشت . به خدا قسم همانند سفال خواهيد شكست ، اما سفال مي‌شكند و به حالت سابق باز نمي‌گردد . به خدا قسم غربال مي‌شويد ، به خدا سوگند جداسازى مي‌شويد ، به خدا قسم آزموده مي‌شويد تا آنكه از شما تنها اقل باقى بمانند و دست خود را [ شايد به نشانه‌ى ناخشنودى ] تكان دادند . » ( 1 ) ( 1 ) . مرحوم نعمانى پس از نقل اين حديث ، خود به شرح آن مي‌پردازد كه خلاصه‌اش اين است : اين دو مثال براى شيعيان است ؛ برخى از آنان در اثر فتنه از اين مذهب عدول مي‌كنند ، ولى باز توفيق يافته توبه مي‌كنند و بدان باز مي‌گردند ، بسان شيشه‌اى كه مي‌شكند ولى بازسازى مي‌شود ، اما برخى ديگر از اين مذهب عدول مي‌كنند ، لكن باز نمي‌گردند و بر شقاوت مي‌ميرند ، چونان سفالى كه قابليت بازسازى ندارد . م

همان / 159 از عبد الكريم روايت مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) سخن از قائم ( عليه السلام )

به ميان آمد ، ايشان فرمودند : چگونه [ ظهور ] رخ خواهد داد و حال آنكه فلك به گردش در نيامده است تا گفته شود : او مرده ، يا هلاك شده ، در كدامين وادى سير مي‌كند ؟

عرض كردم : چرخش فلك به چه معناست ؟ فرمودند : اختلاف ميان شيعيان . »

همان / 206 از آن حضرت روايت مي‌كند : « آن امر واقع نخواهد شد مگر پس از آنكه برخى از شما در چهره‌ى بعضى ديگر آب دهان اندازند ، بعضى از شما بعضى ديگر را لعنت كنند و برخى برخى ديگر را كذّاب بنامند . »

كمال الدين 2 / 347 از عبدالرحمن بن سيابه از آن حضرت : « شما چگونه خواهيد بود آن هنگام كه بدون پيشواى هدايت و نشانى آشكار بمانيد و برخى از شما از برخى ديگر بيزارى

--------------------------- 488 ---------------------------

جويند ؟ آن زمان است كه جداسازي ، آزموده و غربال مي‌شويد و آن هنگام است كه در ابتداى روز دو شمشير درگير مي‌شوند و حكومتى به هم مي‌رسد ، ولى در آخر روز قتل و خلع

واقع مي‌شود . »

غيبت نعمانى / 208 از ابراهيم بن هلال : « به امام كاظم ( عليه السلام ) گفتم : فدايت شوم ، پدرم بر اعتقاد به امامت از دنيا رفت ، من نيز به سنّى رسيده‌ام كه خود مشاهده مي‌كنيد ، حال آيا مي‌ميرم و مرا خبر نمي‌دهيد ؟ !

ايشان فرمودند : اى ابو اسحاق ! تو شتاب مي‌كني ، عرض كردم : آري ، به خدا شتاب مي‌كنم ، چرا شتاب نكنم در حالى كه - همان سان كه مي‌بينيد - سنّم بالا رفته است ؟ حضرت فرمودند : اى ابو اسحاق ! بدان ، به خدا سوگند آن امر واقع نخواهد شد تا آنكه جداسازى و آزموده شويد و تنها اقل از شما باقى مانند و دست خود را تكان دادند . »

غيبت شيخ طوسى / 204 از ابن ابى نصر نقل مي‌كند : « امام كاظم ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند آنچه ديدگانتان را به سوى آن دوخته‌ايد [ و انتظارش را مي‌كشيد ] واقع نخواهد شد تا آنكه جداسازى و امتحان شويد ، تا بدانجا كه تنها اقل از شما باقى مانند ، آنگاه اين آيه را تلاوت كردند : أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى توبه / 16

. . . وَيعلَمَ الصّابِرينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 142

آيا پنداشته‌ايد كه به خود واگذار مي‌شويد و خداوند كسانى را كه از ميان شما جهاد كرده‌اند ، معلوم نمي‌دارد . . . و شكيبايان را معلوم بدارد . »

تفسير عياشى 2 / 215 از ايوب بن نوح نقل مي‌كند : « در مدينه در حضور امام هادي ( عليه السلام ) ايستاده بودم كه ايشان بدون آنكه سؤالى بپرسم خود ابتدا به سخن كرده فرمودند : اى ايوب ! خداوند هيچ پيامبرى را به پيامبرى نگرفت مگر بعد از آنكه در سه مطلب از او [ اقرار ] بگيرد ؛ گواهى به لا إله إلا الله ، كنار گذاردن همانندانى كه در برابر خدا قرار مي‌دهند و اينكه خداوند مشيت دارد و هر آنچه را بخواهد مقدّم مي‌دارد و هر آنچه را بخواهد تأخير مي‌اندازد .

بدان ، هنگامى كه ميان آنان اختلاف افتاد پيوسته ادامه خواهد داشت ، تا آنكه صاحب

--------------------------- 489 ---------------------------

اين امر قيام كند . »

كافى 1 / 370 از منصور صيقل : « من و حارث بن مغيره و گروهى از اصحاب خود نشسته بوديم و امام صادق ( عليه السلام ) كلام ما را مي‌شنيد . ايشان فرمودند : به چه مشغول هستيد ؟ هيهات ، هيهات ، نه به خدا قسم آنچه ديده بدان دوخته‌ايد واقع نخواهد شد ، تا آنكه غربال شويد . نه به خدا سوگند آنچه بدان ديده دوخته‌ايد به وقوع نخواهد پيوست ، تا آنكه امتحان شويد . نه به خدا قسم آنچه بدان ديده دوخته‌ايد واقع نمي‌شود ، مگر بعد از آنكه جداسازى شويد .

نه به خدا قسم آنچه ديده بدان داريد رخ نخواهد داد ، مگر پس از نوميدي . نه به خدا قسم آنچه ديده بدان دوخته‌ايد واقع نخواهد گشت ، مگر پس از آنكه تيره بخت تيره بخت شود و سعيد سعيد . » ( 1 ) ( 1 ) . همان منبع حديث ديگرى را كه مشابه اين حديث است از منصور روايت مي‌كند .

براى مؤمن فرقى نمي‌كند پيش از ظهور بميرد يا پس از آن

كافى 1 / 371 روايت مي‌كند : « ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) سؤال كرد : آيا شما چنين مي‌بينيد كه من قائم ( عليه السلام ) را درك خواهم كرد ؟ ايشان فرمودند : اى ابو بصير ! آيا امامت را نمي‌شناسي ؟ گفتم : آري ، به خدا قسم ، امام من شماييد و دست حضرت را گرفت . ايشان فرمودند :

اى ابو بصير ! به خدا سوگند چه باكى دارى كه در جهاد در كنار قائم ( عليه السلام ) با شمشيرى كه آن را در آغوش گرفته‌اى حضور نداشته باشي ؟ »

همان 8 / 146 از مالك جهنى نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) به من فرمود : اى مالك !

آيا نمي‌پسنديد كه نماز را برپا داريد ، زكات را بپردازيد و [ زبان خود ، يا دستان خود را از معاصى ] نگاه داريد و داخل بهشت شويد ؟ اى مالك ! هيچ قومى نيست كه در دنيا اعتقاد به پيشوايى داشته باشند ، جز آنكه روز قيامت در حالى مي‌آيند كه او آنان را لعنت كند و آنها هم او را ،

مگر شما و كسانى كه مانند شمايند . اى مالك ! سوگند به خدا كسى از شما كه بر [ اعتقاد به ] اين امر [ امامت ] بميرد شهيد است و به منزله‌ى كسى است كه با شمشيرش در راه خدا

ضربه زند . »

--------------------------- 490 ---------------------------

همان 1 / 372 از على بن هاشم از پدرش از امام باقر ( عليه السلام ) : « به كسى كه با انتظار امر ما بميرد زيانى نمي‌رساند كه در وسط خيمه‌ى حضرت مهدي ( عليه السلام ) و لشكر وى نميرد . »

تأويل الآيات 2 / 665 از حسين بن ابى حمزه از پدرش روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : سنّ من بالا رفته ، استخوانم سست و اجلم نزديك شده و بيم آن دارم كه پيش از اين امر [ ظهور ] بميرم . ايشان فرمودند : اى ابا حمزه ! آيا اعتقاد دارى شهيد تنها آن كس است كه كشته شود ؟ عرضه داشتم : آري ، فدايت شوم ، فرمودند : اى ابا حمزه ! كسى كه به ما ايمان آورد ،

گفتار ما را تصديق كند و انتظار امر ما را بكشد ، همسان كسى است كه در زير پرچم قائم ( عليه السلام ) كشته شود ، بلكه به خدا سوگند زير پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) . »

غيبت نعمانى / 200 از ابو بصير روايت مي‌كند : « روزى امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : آيا شما را از آنچه خداوند عزوجل هيچ عملى را از بندگان جز بدان نمي‌پذيرد آگاه نسازم ؟ گفتم : آري ، فرمودند : گواهى به لا إله إلا الله و بندگى و رسالت حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، اقرار به آنچه خدا فرمان داده است ، ولايت ما ، بيزارى جستن از دشمنان ما - مقصود ايشان خصوص امامان است

[ كه ولايت آنان را داشته باشيد و از دشمنانشان بيزارى جوييد ] - ، تسليم بودن در مقابل آنان ، ورع ، تلاش ، طمأنينه و انتظار قائم ( عليه السلام ) .

در ادامه فرمودند : ما دولتى داريم كه خداوند هرگاه بخواهد آن را مي‌آورد . هر كس بدان مسرور مي‌شود كه از ياران قائم باشد ، پس منتظر باشد و در حال انتظار به ورع و محاسن اخلاق بپردازد . حال اگر بميرد و قائم بعد از او قيام كند ، پاداشش مانند پاداش كسى است كه ايشان را درك كرده باشد ، پس بكوشيد و انتظار بكشيد ، گوارايتان باد اى گروه مرحوم . »

غيبت شيخ طوسى / 277 از عبدالله بن عجلان از امام صادق ( عليه السلام ) : « هر كسى اين امر را بشناسد و پيش از آنكه قائم قيام كند بميرد ، پاداشى مانند كسى دارد كه در كنار ايشان كشته

شده باشد . »

--------------------------- 491 ---------------------------

نفس كشيدن كسى كه به خاطر ما اندوهگين است تسبيح است

كافى 2 / 226 از عيسى بن ابى منصور روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : نفس كشيدن كسى كه به خاطر ما اندوهگين و بابت مظلوميت ما محزون است تسبيح و اهتمام او به امر ما عبادت است و كتمان سرّ ما جهاد در راه خدا .

راوى گويد : محمد بن سعيد به من گفت : اين حديث را با آب طلا بنويس كه چيزى نيكوتر از آن نخواهى نوشت . »

كمى شمار مؤمنان در زمان غيبت

دلائل الامامة / 292 از يعقوب بن شعيب از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « مردم ، به سمت هيچ يك از فرزندان عبدالمطلب گردن دراز [ و اشاره ] نمي‌كنند ، جز آنكه از بين مي‌رود ، تا آنجا كه فرزندان عبدالمطلب يكسان شوند و هيچ يك را از ديگرى نشناسند [ و ندانند كدام شايستگى امامت دارد ] . پس سال‌هايى از روزگارشان را چنين سپرى مي‌كنند تا صاحب اين امر به سوى آنان برانگيخته شود . »

رسائل مفيد / 400 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چگونه خواهيد بود آن هنگامى كه به طرف راست رو كنيد و احدى را [ كه شايستگى امامت داشته باشد ] نبينيد ، به طرف چپ رو كنيد و هيچ كس را نبينيد و فرزندان عبدالمطلب همه مساوى باشند ، و بسيارى از معتقدان به اين امر از آن برگردند ، برخى از شما شب مي‌كند در حالى كه مؤمن است ولى صبح كافر شده ؟ پس نسبت به دين‌هايتان تقواى خدا پيشه كنيد و مراقب باشيد . آن هنگام

در انتظار فرج باشيد . »

كمال الدين 2 / 409 از موسى بن جعفر بن وهب بغدادى چنين نقل مي‌كند :

« از امام‌عسكري ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : گويا شما را مي‌بينم كه پس از من در مورد جانشينم به اختلاف افتاده‌ايد . بدانيد كسى كه به امامان پس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اقرار كند و منكر فرزند من باشد ، همانند كسى است كه به تمامى انبياء و رسولان خدا اقرار ، و نبوّت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را انكار نمايد و منكر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مانند كسى است كه تمامى پيامبران ( عليهم السلام ) را منكر

--------------------------- 492 ---------------------------

باشد ، زيرا اطاعت آخرين ما مانند اطاعت اوّلين ماست و منكر آخرين ما همچون منكر

اوّلين ماست .

بدانيد براى فرزند من غيبتى است كه مردم در آن دچار ترديد مي‌گردند ، مگر كسى كه خداى عزوجل او را نگاه دارد . »

همان 2 / 408 از ابو غانم نقل مي‌كند : « از امام‌عسكري ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : در سال دويست و شصت شيعيان من پراكنده مي‌شوند .

شيخ صدوق ( رحمه الله ) مي‌گويد : در آن سال بود كه امام‌عسكري ( عليه السلام ) از دنيا رفتند و شيعيان و ياران ايشان پاره پاره شدند . برخى به جعفر معتقد شدند ، برخى به گمراهى افتادند ، برخى دچار ترديد شدند ، برخى بر حيرتشان باقى ماندند و برخى هم با توفيق خداى عزوجل بر دين خود استوار ماندند . »

همان 2 / 524 از حسن بن محمد بن صالح بزاز نقل مي‌كند : « از امام‌عسكري ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : پسرم همان قائم پس از من است . هموست كه سنّت‌هاى پيامبران ( عليهم السلام ) در عمر طولانى و غيبت در او به وقوع خواهد پيوست ، تا آنكه قلب‌ها به جهت طولانى شدن مدّت سخت گردد . پس بر اعتقاد به او تنها كسى استوار خواهد ماند كه خداوند عزيز و جليل ايمان را در قلب او نوشته باشد و او را به روحى از جانب خود تأييد نمايد . »

زمين ، از افراد با ايمان و كاملى كه همانند ياران امام ( عليه السلام ) هستند

خالى نخواهد بود

الاصول الستة عشر / 6 از زيد زراد نقل مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرضه داشتم : بيم آن داريم كه مؤمن نباشيم ! ايشان فرمودند : چرا ؟ گفتم : زيرا در ميان خود كسى را نمي‌يابيم كه برادرش نزد او بر درهم و دينارش ترجيح داشته باشد ، و دينار و درهم را بر برادرى كه ولايت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ما را گرد هم آورده [ و در آن اتّفاق داريم ] ترجيح مي‌دهيم .

ايشان فرمودند : هرگز ، شما مؤمن هستيد ، اما ايمانتان را كامل نمي‌كنيد تا آنكه قائم ما خارج شود . آن هنگام است كه خداوند خِردهاى شما را گرد خواهد آورد و مؤمنانى كامل

--------------------------- 493 ---------------------------

خواهيد بود .

و اگر مؤمنانى كامل در زمين نباشند ، خدا ما را به سوى خود بالا خواهد برد و زمين و آسمان شما را نخواهند شناخت .

آري ، قسم به كسى كه جانم به دست اوست ، در اطراف زمين مؤمنانى هستند كه تمامى دنيا نزد آنان با بال پشه‌اى برابرى نمي‌كند . »

در آينده نيز خواهد آمد كه مؤمنان در عصر ظهور ، فرشتگان را مي‌بينند و با آنها سخن مي‌گويند ، و مؤمن پرنده را از آسمان پايين مي‌آورد و مردگان را به اذن خدا زنده مي‌گرداند .

اهميت آمادگى - گرچه نمادين - براى يارى امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

غيبت نعمانى / 320 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هر يك از شما براى خروج قائم ( عليه السلام ) اگرچه يك تير ، آماده كند ، چرا كه خداى تعالى اگر از نيت او اين را بداند

[ كه راستين است ] ، اميد آن دارم كه عمر او را طولانى گرداند تا آنكه ايشان را درك كند و از ياران و انصار ايشان باشد . »

نگارنده : اين حديث آموزش اميدوارى و يقين به وعده‌ى خداوند است . مقصود از تمديد و طولانى كردن عمر نيز ممكن است آن باشد كه خداوند شخص را مي‌ميراند و پس از مرگ و به هنگام ظهور او را زنده مي‌گرداند تا عمر باقى مانده را بگذراند .

نحوه‌ى ديگر ايجاد آمادگى خواندن دعاهايى است كه از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) رسيده است ، مانند آنچه فلاح السائل / 199 از يحيى بن فضل نوفلى روايت مي‌كند ، وى گويد : « در بغداد خدمت امام كاظم ( عليه السلام ) رسيدم و هنگامى بود كه ايشان از نماز عصر فارغ شدند . پس ديدم دست‌ها را به سمت آسمان بالا گرفتند و خواندند : [ خدايا ! ] از تو به حقّ آن نام مكنون مخزون حى قيوم - كه هر كسى از تو بدان نام مسئلت كند نوميد نگردد - مي‌خواهم كه بر محمد و آل او

درود فرستى و فرج آنكه براى تو از دشمنانت انتقام مي‌گيرد را شتاب بخشي ، و آنچه را به او وعده دادى عملى ساز ، اى ذو الجلال و الاكرام . »

--------------------------- 494 ---------------------------

وجوب تقيه تا زمان ظهور امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

كفاية الاثر / 274 از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « كسى كه پيش از خروج قائم ما تقيه را ترك كند ، از ما نيست . »

الهداية / 47 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ريا با منافق در خانه‌ى او عبادت ، ولى با مؤمن شرك است . و تقيه واجب است و ترك آن تا زمان خروج قائم جايز نيست . پس هركه آن را ترك كند مرتكب نهى خدا ، رسولش ( صلى الله عليه وآله ) و امامان ( عليهم السلام ) شده است . »

كافى 2 / 220 از آن حضرت نقل مي‌كند : « هرچه اين امر [ ظهور ] نزديك شود ، براى تقيه سخت‌تر است . »

همان 2 / 219 از امام باقر ( عليه السلام ) مي‌آورد : « تقيه در هر ضرورتى است ، و كسى كه بدان نيازمند است خود بهتر از آن آگاه است . »

شيخ انصاري ( رحمه الله ) در رسالة التقية / 45 مي‌نگارد : « متبادر از تقيه ، تقيه از مذهب مخالفين است ، لذا نمي‌توان آن را در برخورد با كفار يا ظالمان شيعه به كار برد . لكن از روايت مسعدة بن صدقه - كه خواهد آمد - ظاهر مي‌شود كه اين حكم شامل غير مخالفين هم مي‌شود ، علاوه بر آنكه ادله‌ى عامه‌ى تقيه - پس از ملاحظه‌ى اين نكته كه تقيه در لسان امامان ( عليهم السلام ) اختصاصى به مخالفين نداشته است ، هم‌چنان‌كه با تتبّع در رواياتِ تقيه آشكار مي‌گردد -

نيز كفايت مي‌كند . »

--------------------------- 495 ---------------------------

فصل شانزدهم

بلاد عرب

وضعيت بلاد عرب در عصر ظهور

--------------------------- 496 ---------------------------

مذمّت عرب در منابع حديثي

منابع سنّى و شيعى احاديثى را نقل مي‌كند كه عرب و سرزمين‌هاى آنان را مي‌ستايد و نيز رواياتى كه آنان را مذمّت مي‌كند . مي‌بايست نسبت به رواياتى كه در مدح و ذمّ بلاد و اقوام رسيده دقّت و بررسى نمود ، چرا كه به جهت وجود درگيري‌هاى تاريخى ميان اقوام و اقاليم ، دروغ پردازى در آنها كثرت يافته است . از اين رو بررسى سندى و نيز تحقيق پيرامون شرائط و قرائن عبارات ضرور است .

در منابع سنّيان حديثى است كه عرب را مذمّت مي‌كند و شهرت يافته است ، مسند احمد

2 / 390 : « واى بر عرب به جهت شرّى كه نزديك شده است ؛ فتنه‌هايى به مانند پاره‌هاى شبِ تاريك كه شخص صبح هنگام مؤمن است ، ولى شب كافر ، گروهى دين خود را در قبال متاع اندكى از دنيا مي‌فروشند . كسى كه آن روز دينش را محكم گيرد مانند كسى است كه آتش - و يا فرمودند : خار - را [ با دست ] گرفته باشد . »

روايت ديگرى نيز از ام حبيبه دختر ابوسفيان مشهور است ، وى گويد : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

از خواب بيدار شد در حالى كه چهره‌اش سرخ بود و مي‌گفت : لا إله إلا الله ، واى بر عرب از شرّى كه نزديك شده است ؛ امروز سدّ يأجوج و مأجوج بدين اندازه باز شد - و سفيان [ كه راوى حديث است ] با انگشتان خود حلقه‌اى ايجاد كرد - . به ايشان گفتند : آيا در حالى كه خوبان در ميان ما هستند ، هلاك مي‌شويم ؟ فرمود : زمانى كه خباثت زياد گردد ، آري . » ( 1 ) ( 1 ) . مسند احمد 6 / 428 و 429 ، صحيح بخارى 4 / 109 و 176 و 8 / 88 و 104 ، مسلم 8 / 166 و . . .

به نظر من اينها يا از اساس رواياتى دروغين است ، يا در مقام تطبيق ، چرا كه خود از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كنند : واى بر عرب از نوجوانان بني‌اميه . اما امويان اين روايات را بعد از كشته شدن عثمان به دست صحابه مطرح و وانمود كردند قتل او همان بدبختى عرب است !

و اگر آن روز سدّ يأجوج و مأجوج باز شده يا قسمتى از آن ريخته بود ، اين ويرانى مي‌بايست در قرن اوّل كامل مي‌شد و آنان خارج مي‌شدند !

--------------------------- 497 ---------------------------

واى بر عرب از بني‌اميه و بنى عباس

اصل اين روايت آن است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از بني‌اميه و شرّ آنان بر حذر داشتند ، لكن مورد دستبرد امويان قرار گرفت و آن را بر قتل عثمان تطبيق كردند !

المصنف ابن ابى شيبه 8 / 611 مي‌نويسد : « واى بر عرب از شرّى كه نزديك شده است ؛ حكومت كودكان كه اگر از آنان اطاعت كنند آنها را وارد دوزخ خواهند كرد ، و اگر نافرمانى نمايند گردن‌هايشان را خواهند زد . »

ابوهريره بر خلاف ام حبيبه گواهى مي‌دهد و مي‌گويد : بدبختى عرب و خطر بر اين امّت از سوى بني‌اميه است ، بخارى 8 / 88 از عمرو بن يحيى نوه‌ى سعيد بن عمرو روايت مي‌كند :

« در مسجد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) با ابوهريره و مروان نشسته بودم ، ابوهريره گفت : از راستگوى تصديق شده [ توسّط خدا ] شنيدم كه فرمود : هلاك امّت من بر دستان پسرانى از قريش است . مروان گفت : لعنت خدا بر آن پسران باد ! ابوهريره گفت : اگر مي‌خواستم مي‌گفتم آنان بنى فلان و بنى فلان هستند .

عمرو بن يحيى گويد : زمانى كه بنى مروان در شام به حكومت رسيدند با پدر بزرگم نزد آنان مي‌رفتم . او چون آنان را كه جوانانى بودند مشاهده مي‌كرد مي‌گفت : شايد اينان از آنها باشند ، من هم مي‌گفتم : شما داناتريد . »

حاكم در المستدرك 1 / 108 روايت مي‌كند و بنابر شرط بخارى و مسلم صحيح مي‌شمارد : « ابوهريره روز جمعه در كنار منبر مي‌ايستاد و مي‌گفت : ابو القاسم محمد رسول‌خدا و راستگوى تصديق شده فرمود : واى بر عرب از شرّى كه نزديك شده است . و هنگامى كه صداى در محراب را كه از ورود امام جمعه حكايت مي‌كرد مي‌شنيد مي‌نشست . »

المصنف عبدالرزاق 11 / 373 از وى چنين مي‌نگارد : « واى بر عرب از شرّى كه نزديك شده است ؛ در سر شصتمين سال امانت به غنيمت و صدقه به غرامت تبديل خواهد شد ، گواهى بر اساس شناخت خواهد بود [ يعنى بدون آنكه ماجرايى را ديده و در آن حضور داشته باشند ، تنها به جهت شناخت نسبت به افراد گواهى مي‌دهند ] و بر اساس هوى و ميل حكم خواهند داد . »

--------------------------- 498 ---------------------------

الفتن 1 / 204 از همو : « واى بر عرب پس از صد و بيست و پنج ، واى بر آنان از آشوبى بزرگ ؛ كنگره‌ها [ ى قصرها كه براى اعراب آن روز جديد و عجيب بود به طورى كه آن را از نشانه‌هاى قيامت و يا نشانه‌هاى هلاكت عرب به حساب مي‌آوردند ] و كنگره چيست ؟ بدبختى در ميان آنهاست . بادهايى كه ديگر نمي‌وزد ، بادهايى كه در شرف وزيدن است و بادهايى كه به آرامى مي‌وزد .

بدانيد ، واى بر آنان از مرگ سريع ، گرسنگى سخت و قتل سريع . خداوند بلا را به جهت گناهان بر آنها مسلّط مي‌كند ، پس سينه‌هايشان كافر مي‌شود ، پرده‌هايشان دريده و شاديشان دگرگون مي‌گردد . آگاه باشيد كه به خاطر گناهان كوه‌هاى زمين كنده ، ريسمان‌هاى آن پاره و بادهاى آن تيره مي‌شود !

واى برقريش از زنديقِ آن كه كارهايى انجام مي‌دهد كه دين آنان را تيره مي‌گرداند ، پرده‌هايشان را مي‌درد و لشكرهاى آنها را در مقابلشان قرار مي‌دهد !

آنگاه زنانى گريان خواهند بود ؛ برخى بر دنيايشان مي‌گريند ، بعضى بر خواري‌شان ، گروهى براى آنكه عورتشان را حلال شمرده‌اند ، برخى به خاطر فرزندانى كه در شكم دارند ، عدّه‌اى به جهت گرسنگى فرزندانشان ، بعضى براى ذلّت پس از عزّت ، گروهى بر مردانشان ، عدّه‌اى از بيم لشكريان و بعضى هم به جهت ميل و اشتياق به قبرهايشان . »

پنداشتند كه اعراب از بين مي‌روند و كعبه منهدم مي‌گردد !

پيروان دستگاه خلافت خطّ سير اسلام را خطّى نزولى و رو به زوال مي‌دانستند و اين نگرشى بود كه كعب‌الاحبار به آنان داده بود و به آنها قبولانده بود كه صحابه بهترينِ امّت و عصر آنان برترين اعصار است ، و پس از آنان امّت ، عرب و كعبه‌شان همه از بين مي‌روند ! آنها هم وى را تصديق كردند و اين مطلب را در معتبرترين كتب خود آوردند !

در جلد نخست ألف سؤال و إشكال ، درباره‌ى نگاه اينان به آينده‌ى اسلام بحث كرديم و سخن عمر را آورديم كه : « اسلام مانند شترى پنج ساله آغاز شد . بعد چون شترى شش ساله مي‌شود . آنگاه هفت ساله ، در ادامه هشت ساله و آنگاه نه ساله [ كه قوي‌ترين اقسام شتر است ]

--------------------------- 499 ---------------------------

خواهد شد ، و پس از آن تنها به سمت نقصان خواهد رفت . » ( 1 ) ( 1 ) . مسند احمد 3 / 463

عمر مي‌انگارد اسلام شترى است كه بايست پير شود و از دنيا برود ! وى مي‌گفته است : « اهل مكه از آن خارج مي‌شوند . بعد از آن تنها افراد كمى از آن عبور مي‌كنند . پس از مدتى مملو از افراد ، و از نو ساخته مي‌شود . سپس از آن خارج مي‌شوند و هرگز بدان باز نخواهند گشت . » ! ( 2 ) ( 2 ) . مسند احمد 1 / 23 و مجمع الزوائد 3 / 298 كه آن را حديثى حسن دانسته است

بخارى در صحيح خود 2 / 159 فصلى با عنوان « انهدام كعبه » منعقد كرده و در آن از عايشه نقل مي‌كند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : لشكرى به كعبه هجوم مي‌آورد ولى در زمين

فرو مي‌روند .

ابن عباس گويد : گويا سياه پوستى گشاده ران را مي‌بينم كه سنگ سنگ آن را مي‌كند .

ابوهريره گويد : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : ذو السويقتين از حبشه ، كعبه را ويران مي‌كند . »

اينان اين مطلب را حتى به حضرت امير ( عليه السلام ) نسبت دادند ! حاكم در المستدرك از حارث بن سويد از ايشان نقل مي‌كند - ولى صحيح نمي‌شمارد : « حج بگذاريد ، پيش از آنكه نتوانيد حج گذاريد . گويا حبشى گوش كوچك افدع ( 3 ) ( 3 ) . كسى كه در مچ دست و يا پاى او كجى باشد .

را مي‌بينم كه تيشه‌اى در دست دارد و كعبه را سنگ سنگ برمي‌كند .

گفتم : آيا اين را خود مي‌گوييد يا از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيده‌ايد ؟ فرمود : نه ، قسم به آنكه

دانه را شكافت و انسان را آفريد . بلكه از پيامبرتان ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم . »

لكن اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در قبال اين پندار باطل جبهه گرفتند و از تحريف اين احاديث پرده برداشتند ، اقبال الاعمال / 582 از ابان بن محمد معروف به سندى چنين مي‌نگارد :

« امام صادق ( عليه السلام ) در زير ناودان كعبه مشغول دعا بودند و عبدالله بن حسن طرف راست ، حسن بن حسن طرف چپ و جعفر بن حسن پشت سر ايشان بودند . پس از مدتى عبّاد بن كثير بصرى آمد و گفت : اى ابا عبدالله ! و سه بار اين را تكرار كرد ، بار ديگر گفت : اى جعفر ! ايشان فرمودند : اى ابو كثير ! هرچه مي‌خواهى بگو .

وى گفت : من در كتابى كه در آن دانشى دارم چنين يافته‌ام كه مردى اين بنا را سنگ

--------------------------- 500 ---------------------------

سنگ در هم مي‌شكند .

حضرت فرمودند : اى ابو كثير ! كتاب تو دروغ گفته است ، ولى به خدا قسم گويا زرد پا ، باريك ساق ، شكم درشت ، باريك گردن و بزرگ سر را در كنار اين ركن مي‌بينم - و با دست به ركن يمانى اشاره كردند - كه مردم را از طواف منع مي‌كند تا آنكه از او بهراسند . آنگاه خداوند مردى از من را بر مي‌انگيزد - و با دست به سينه اشاره كردند - كه او را بسان كشتن عاد ، ثمود و فرعون ذو الاوتاد به قتل رساند .

در اين هنگام عبدالله بن حسن گفت : به خدا سوگند ابو عبدالله راست گفت ، و همه‌ى آنها ايشان را تصديق كردند . »

پس اين ماجرا به دوران ظهور امام ( عليه السلام ) مربوط مي‌باشد و رخدادى است كه در حرم و توسّط شخصى سياه پوست كه فرمان دستگاه حاكم را اجراء مي‌كند و مردم را از طواف باز مي‌دارد واقع مي‌شود . لكن راويان سرسپرده قسمتى از آن را گرفتند و تحريف نمودند ، و آن را به انهدام و زوال كعبه تغيير دادند !

اهل‌بيت ( عليهم السلام ) روايت پير شدن اسلام به مانند شتر را نيز مردود اعلام داشتند و بشارت نبوى - در رابطه‌ى با آينده‌ى اسلام و اينكه چونان بستانى است كه شايد گروه پسين ميوه‌هايشان رسيده‌تر باشد - را نشر دادند .

خصال / 475 و كمال الدين 1 / 269 از امام صادق ، از پدرانش ، از اميرالمؤمنين ( عليهم السلام )

نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : شاد باشيد ، شاد باشيد ، شاد باشيد كه مَثَل امت من مثل بارانى است كه نمي‌دانند اوّل آن بهتر است يا آخر آن . مثل امت من مثل بستانى است كه گروهى يك سال از آن اطعام مي‌شوند و سپس گروهى [ ديگر ] يك سال ، و شايد آنچه نصيب آخرين گروه شود ، وسيعتر ، پربارتر و چيدني‌هايش بهتر باشد .

امّتى كه من ابتداى آن هستم ، دوازده تن از سعيدان و صاحبان خِرد پس از من هستند و مسيح عيسى بن مريم در انتهاى آن ، چسان هلاك شود ؟ ولى در اين بين فتنه جويان به هلاكت مي‌رسد ، نه آنان از من هستند و نه من از آنان . »

--------------------------- 501 ---------------------------

رواياتى كه شام و يمن را مي‌ستايد و عراق و نجد را مذمّت مي‌كند !

مسند احمد 2 / 118 از عبدالله‌بن‌عمر : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : خدايا ! به ما در شام ما بركت ده ، خدايا ! به ما در يمن ما بركت ده ، اطرافيان گفتند : در نجد ما ، ايشان گفتند : خدايا ! به ما در شام ما بركت ده ، خدايا ! به ما در يمن ما بركت ده ، اطرافيان باز گفتند : در نجد ما ، ايشان گفتند : در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌هاست ، از آنجا - و يا گفتند : در آنجا - شاخ شيطان بيرون مي‌آيد . »

همان 2 / 90 از همو : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) دو بار گفتند : خدايا ! به ما در شام و يمنمان بركت ده ، شخصى گفت : يا رسول الله ! و در مشرق ما ؟ ايشان فرمودند : شاخ شيطان از آنجا بيرون مي‌آيد ، نُه دهم شرّ آنجاست . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به همان 2 / 40 ، 50 و 121 ، الموطأ 2 / 975 ، المصنف عبدالرزاق 11 / 463 ، بخارى 9 / 67 ، مسلم

4 / 2228 ، ترمذى 4 / 530 ، المعجم الاوسط 1 / 247 و حلية الاولياء 6 / 348

المعجم الصغير 2 / 36 از همو : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به مشرق رو كرد و فرمود : شاخ شيطان از اينجا بيرون مي‌آيد ، زلزله‌ها ، فتنه‌ها ، آنان كه صدا بلند مي‌كنند و نيز سنگ دلى از اينجاست . »

المعجم الكبير 12 / 384 روايت مي‌كند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : خدايا ! به ما در شام ما بركت ده ، خدايا ! به ما در يمن ما بركت ده - و اين عبارت را سه يا چهار با تكرار كردند - . در مرتبه‌ى سوم يا چهارم گفته شد : اى رسول‌خدا ! و در عراق ما ، ايشان گفتند : در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌هاست ، و شاخ شيطان بيرون مي‌آيد . »

تهذيب ابن عساكر 1 / 34 از ابن عمر چنين روايت مي‌كند : « خدايا ! به ما در مكه‌ى ما بركت ده ، به ما در مدينه‌مان بركت ده ، به ما در شام ما بركت ده ، به ما در يمن ما بركت ده ، به ما در صاع ما بركت ده ، به ما در مُدّ ( 2 ) ( 2 ) . صاع و مُدّ دو واحد اندازه گيري

ما بركت ده .

مردى گفت : اى رسول‌خدا ! و در عراق ما ، ايشان از او روگرداندند ، و او سه بار اين سخن را تكرار كرد و هر بار با روگردانى ايشان مواجه مي‌شد . [ نهايتاً ] گفتند : در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌ها رخ مي‌دهد و شاخ شيطان بيرون مي‌آيد . . .

حاكم آن را اين گونه روايت مي‌كند : مردى گفت : اى پيامبر خدا ! و نيز عراق و مصر ، ايشان فرمودند : آنجا شاخ شيطان مي‌رويد و زلزله‌ها و فتنه‌ها رخ مي‌دهد . . .

--------------------------- 502 ---------------------------

همين را از معاذ بن جبل چنين مي‌نگارد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : خدايا به ما در صاع ، مدّ ، شام ، يمن و حجازمان بركت ده ، در اين هنگام مردى برخاست و گفت : يا رسول الله !

و در عراقمان ، ولى ايشان چيزى نگفتند .

حضرت روز دوم نيز سخنان روز اوّل را گفتند و آن مرد برخاست و همان جمله را تكرار كرد ، و با سكوت ايشان مواجه شد . پس گريه كنان پشت كرد تا برود كه حضرت او را صدا زدند و فرمودند : آيا تو اهل عراق هستي ؟ او پاسخ مثبت داد ، ايشان فرمودند : پدرم ابراهيم ( عليه السلام ) خواست تا آنان را نفرين كند ، ولى خدا به او وحى كرد : چنين نكن ، زيرا من خزائن دانش خود را در ميان آنان قرار دادم ، و مهربانى را در قلوب آنان نهادم . »

نگارنده : واضح است كه اين روايت را در راستاى خدمت به شام ، معاويه و اهل كتاب به كار گرفته‌اند ، علاوه بر آنكه تهافت عبارات و فضاى موجود در آن بر ترديد انسان مي‌افزايد . به نظر من راجح آن است كه بگوييم اين حديث هيچ ربطى به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ندارد .

برترى لشكر شام بر ديگران !

مسند احمد 4 / 110 از ابن حواله روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : چنان خواهد شد كه لشكرهايى گرد خواهند آمد ؛ لشكرى در شام ، لشكرى در يمن و لشكرى در عراق .

من گفتم : اى رسول‌خدا ! شما براى من انتخاب كنيد تا اگر آن دوران را درك كردم در آن باشم ، ايشان فرمودند : با شام باش كه زمين برگزيده‌ى خداست و بندگان برگزيده‌اش را

بدان سو مي‌برد .

اگر نپذيرفتيد ، به يمنتان برويد و از رودخانه‌تان آب برداريد . خداوند عزوجل براى من شام و اهالى آن را ضمانت كرده است . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن در همان 5 / 33 و 299 ، سنن بيهقى 9 / 179 ، التاريخ الكبير بخارى 5 / 33 و حلية الاولياء 2 / 3

در جامع الاحاديث القدسية 3 / 292 ابن حواله مدح شام را به حديثى قدسى تبديل مي‌كند ! وى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كند : « ايشان سه بار فرمودند : به شام برو ، و چون كراهت من نسبت به شام را ديدند گفتند : آيا مي‌دانيد خداى عزوجل درباره‌ى شام چه مي‌گويد ؟

--------------------------- 503 ---------------------------

مي‌گويد : اى شام ! اى شام ! دست من بر توست . اى شام ! تو برگزيده‌ى من از سرزمين‌هايم هستي . بندگان مختار خود را در تو داخل مي‌كنم . تو شمشير انتقام و تازيانه‌ى عذاب مني ، تو هشدار دهنده‌اى و محشر به سوى توست !

در آن شب كه مرا به معراج بردند ، ستونى سفيد را - كه گويى مرواريدى بود و ملائكه حمل مي‌كردند - مشاهده كردم ، گفتم : چه چيزى را حمل مي‌كنيد ؟ گفتند : ستون اسلام ،

و مأموريم آن را در شام قرار دهيم . من خواب بودم كه ديدم كتابى از زير متّكاى من ربودند . پس پنداشتم كه خداوند اهل زمين را رها كرده است . از اين رو بدان ديده دوختم و ديدم نورى درخشان در مقابل من است ، تا آنكه در شام قرار داده شد .

من گفتم : اى رسول‌خدا ! براى من انتخاب نماييد ، ايشان گفتند : برو به شام ، هركه از اين ابا دارد به يمنش برود و از رودخانه‌اش آب برگيرد . خدا براى من شام و اهل آن را ضمانت نموده است . »

ابن قدامه در الشرح الكبير 10 / 376 مي‌نويسد : « در حديثى با صراحت آمده است : پيوسته گروهى از امّتم در راه حق چيره مي‌شوند و اگر كسى ياريشان نكند ، زيانى به آنها نخواهد رسانيد ، تا آنكه امر خداوند فرا رسد . آنان در شام‌اند .

در حديث مالك بن يخامر از معاذ چنين آمده : و آنان در شام‌اند ، بخارى آن را نقل مي‌كند ، و در تاريخ خود از ابوهريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اين گونه روايت مي‌كند : همواره گروهى از امّتم در

دمشق پيروزند .

در مورد شام روايات بسيارى نقل شده است ، از جمله حديث عبدالله بن حواله‌ى ازدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : . . . چرا كه خداوند براى من شام و اهل آن را ضمانت كرده است . ابو داود اين مضمون را روايت كرده است . ابو ادريس هنگامى كه اين روايت را مي‌خواند مي‌گفت :

و كسى كه خدا او را ضمانت كند هرگز تباه نگردد . »

در منابع ما آمده كه مصر و اهالى آن بر شام و اهالى آن برترى دارند ، نهج‌البلاغة 3 / 27

از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « اى محمد بن ابى بكر ! بدان كه من تو را بر بالاترين لشكرها نزد خود -

كه اهل مصرند - گماردم . . . »

--------------------------- 504 ---------------------------

ثقفى كه از طبرى اقدم است و بيشتر مي‌توان به دو اعتماد نمود ، در الغارات 1 / 288

از جندب بن عبدالله روايت مي‌كند : « به خدا قسم در حضور حضرت علي ( عليه السلام ) نشسته بودم كه عبدالله بن قعين جدّ كعب فرياد كنان از نزد محمد بن ابى بكر - كه آن روز امير مصر بود - آمد . حضرت برخاستند و در ميان مردم ندا كردند و آنان را گرد آوردند . آنگاه بر فراز منبر رفته حمد و ثناى الهى را به جاى آوردند ، بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درود فرستادند و فرمودند : اما بعد ، اين فرياد كننده [ و فرستاده‌ى ] محمد بن ابى بكر و برادرانتان از اهل مصر است . [ عمرو عاص ] پسر نابغه كه دشمن خدا و شماست به سراغ آنها رفته است . پس مبادا اتّفاق و اجتماع

اهل ضلالت و ميل به راه طاغوت ، بر باطلشان ، بيش از اتّفاق و اجتماع شما بر حقّتان باشد .

گويا شما با آنان روبرو شده‌ايد و آنان جنگ با شما و برادرانتان را آغازيده‌اند . پس با مواسات و نصرت به سوى آنان بشتابيد .

بندگان خدا ! خير مصر و اهالى آن از شما و اهل آن بالاتر است . پس مبادا بر آن مغلوب شويد . »

المستدرك 4 / 448 از عمرو بن حمق از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « فتنه‌اى رخ خواهد داد كه ايمن‌ترين مردم در آن - و شايد فرمودند : بهترين مردم در آن - لشكر غربى [ مصر ] هستند .

[ عمرو بن حمق در ادامه گويد : ] از اين رو من به مصر آمدم .

اين حديثى صحيح السند است ، ولى بخارى و مسلم نياورده‌اند . »

سيوطى در الديباج على مسلم 4 / 514 مي‌نويسد : « طبرانى و حاكم از عمرو بن حمق نقل مي‌كنند - و حاكم صحيح مي‌شمارد - كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : فتنه‌اى رخ خواهد داد كه ايمن‌ترين مردم در آن لشكر غربى هستند .

ابن حمق گويد : از اين رو من نزد شما به مصر آمدم . محمد بن ربيع جيزى نيز آن را در مسند الصحابة الذين دخلوا مصر نقل مي‌كند و مي‌افزايد : و شما آن لشكر غربى هستيد . اين منقبتى است براى اهل مصر در آغاز اسلام ، و در طول دوران نيز تنها با فتنه‌هاى كمى روبرو شده و محفوظ مانده ، و آنچه بر سر ديگر مناطق آمده بدان اصابت نكرده است ، و همواره معدن علم و دين بوده است . آخر الامر نيز پايگاه خلافت و محلّى شده كه بدان بسيار سفر مي‌كنند .

هم اكنون در ديگر مناطق [ اسلامى ] ، پس از مكه و مدينه آن شعائر دينى كه در مصر اظهار

--------------------------- 505 ---------------------------

مي‌شود در جاى ديگرى اظهار نمي‌شود . »

نگارنده : اينكه عمرو بن حمق لشكر غربى را به مصر تفسير مي‌كند حجّت است ، زيرا تفسير صحابى موثوق و معاصر زمان صدور روايت است .

حَمِق به معناى كم ريش است . وى از صحابه بوده و در جلالت قدر به اويس قرنى مي‌ماند . پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) - پيش از آنكه او اسلام آورد - درباره‌اش به مسلمانان خبر دادند ، و براى او پيام سلام و دعوت به اسلام را فرستادند . او هم نزد ايشان آمد و اسلام آورد .

احاديثى در وصف دگرگونى بلاد عرب در عصر ظهور

احاديث متعدّدى درباره‌ى دگرگون شدن بلاد عرب توسّط امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را در اين كتاب آورده‌ايم ، از آن جمله : ابن شعبه حراني ( رحمه الله ) در تحف العقول / 115 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « خداى عزوجل تنها به ما آغاز كرده و به پايان مي‌برد . او فقط به ما آنچه را بخواهد ، محو مي‌كند ،

و تنها به ماست كه زمانه‌ى سخت را بر طرف مي‌كند و باران را فرو مي‌فرستد . مبادا فريبكار شما را درباره‌ى خدا بفريبد . اگر قائم ما قيام كند ، آسمان بارانش را فرو مي‌فرستد ، زمين گياهش را بيرون مي‌دهد و كينه از دل بندگان رخت برمي‌بندد . درندگان و چار پايان با يكديگر آشتى مي‌كنند . چنان مي‌شود كه زنى ميان عراق و شام راه مي‌رود و گام خود را تنها بر گياهان مي‌گذارد ، زنبيل خود را بر سر دارد و هيچ درنده‌اى در صدد او بر نمي‌آيد ، و او نمي‌هراسد . »

سنّيان نيز مشابه آن را نقل كرده‌اند ، مسند احمد 2 / 370 از ابوهريره از آن حضرت : « قيامت به پا نمي‌شود مگر پس از آنكه سرزمين عرب را دشت و نهر فرا گيرد . سواره‌اى ميان عراق و مكه سير كند و از گم كردن راه نهراسد . و نيز هرج فراوان شود . گفتند : يا رسول الله ! هرج چيست ؟ فرمودند : قتل . »

همو گويد : « قيامت به پا نمي‌شود تا آنكه مال فراوان شود ، تا جايى كه مردى زكات مالش را ببرد ، ولى كسى را نيابد كه آن را قبول كند . و سرزمين عرب را دشت و نهر فرا گيرد . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به صحيح مسلم 2 / 701 ، المستدرك 4 / 477 - قسمت نخست را نقل مي‌كند و صحيح مي‌شمارد - ، مصابيح بغوى 3 / 488 - وى نيز صحيح مي‌شمارد - ، مجمع الزوائد 7 / 331 - صحيح مي‌داند - ، الدرالمنثور

6 / 51 و المسند الجامع 18 / 413

--------------------------- 506 ---------------------------

.

--------------------------- 507 ---------------------------

فصل هفدهم

مصر و امام

وضعيت مصر در عصر ظهور

--------------------------- 508 ---------------------------

همگان ، توصيه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به مصر و اهالى آن را روايت كرده‌اند

شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) در وسائل الشيعة 11 / 101 از ام سلمه روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) هنگام وفات وصيت كردند كه يهود و نصارى را از جزيرة العرب بيرون كنند ، و فرمودند :

در مورد مصريان خدا را در نظر بگيريد ، چرا كه شما بر آنان پيروز خواهيد شد و آنان ياران شما در راه خدا خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز امالى شيخ طوسى / 404 و مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 1 / 95 ، نظير آن در كتب اهل‌سنت مسند احمد

5 / 174 ، صحيح مسلم 7 / 190 و المستدرك 2 / 553 - وى آن را بنابر شرط بخارى و مسلم صحيح مي‌شمارد - .

روايات مربوط به مصر در عصر ظهور

درباره‌ى مصر در عصر ظهور امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) احاديثى چند رسيده است . برخي ، اهل مصر و نجيبان آن را كه از ياران خاص امام ( عليه السلام ) هستند مي‌ستايد و بعضى بيانگر آن است كه ايشان مصر را مركز اعلام جهانى اسلام قرار مي‌دهند .

رواياتى نيز در مورد حركت فاطميين و ورود آنان به مصر و شام رسيده است كه راويان آن را با روايات مربوط به سفيانى و ظهور خلط نموده‌اند .

نجيبان مصر ، وزيران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

حديث نجيبان مصر در منابع شيعى و سنّى آمده است ، شيخ طوسى در غيبت / 284

از جابر بن يزيد جعفى روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : در ميان ركن و مقام سيصد و اندى نفر به تعداد اهل بدر با قائم بيعت مي‌كنند كه نجيبان از اهالى مصر ، ابدال از اهالى شام و اخيار از اهل عراق در ميان آنهايند . پس آن مقدار كه خدا بخواهد درنگ مي‌كند . »

دلائل الامامة / 248 از مقاتل از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : يا علي ! ده رخداد پيش از روز قيامت خواهد بود ، آيا در اين باره از من نمي‌پرسي ؟ عرضه داشتم : آري ، اى رسول‌خدا ! فرمودند : اختلاف و كشتار اهل حرمين ، پرچم‌هاى سياه ، خروج سفياني ، فتح كوفه ، فرو رفتن زمين در بيابان ، مردى از ما اهل‌بيت كه بين زمزم و

--------------------------- 509 ---------------------------

مقام با او بيعت مي‌كنند و عصائب [ و گروه‌هاى ] اهل عراق ، ابدال شام ، نجيبان مصر و

اهل يمن به سوى او مي‌روند . تعداد آنان تعداد اهل بدر است . . . »

اختصاص / 208 از طارق بن شهاب از حذيفه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « هنگام خروج قائم ، منادى از آسمان ندا مي‌كند : اى مردم ! زمان جبّاران بر شما به پايان رسيد و بهترينِ امّت محمد ( صلى الله عليه وآله ) به حكومت رسيد ، پس به مكه برويد . آنگاه نجيبان از مصر ، ابدال از شام و عصائب عراق كه راهبان شب و شيران روزند و گويا دل‌هايشان پاره‌هاى آهن است خارج مي‌شوند و ميان ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند .

عمران بن حصين گفت : اى رسول‌خدا ! اين مرد را براى ما معرفى كنيد ، آن حضرت فرمودند : مردى است از نسل حسين ، و بدان مي‌ماند كه از مردان شنوءه باشد . او دو عباى سفيد در بر دارد و همنام من است . در آن هنگام است كه مرغان در آشيانه‌هايشان و ماهي‌ها در درياهايشان شادمان مي‌شوند . نهرها كشيده مي‌شود و چشمه‌ها مي‌جوشد و زمين دو برابر خوراكش را مي‌روياند .

آنگاه رهسپار مي‌شود در حالى كه پيش قراول او جبرئيل و به دنباله‌ى لشكر اسرافيل است ، پس زمين را از عدل و داد پر مي‌كند ، همان گونه كه از ستم و بيداد آكنده

شده است . »

و اما در كتب سني‌ها : سنن الدانى / 104 از ربعى بن خراش از حذيفه مشابه حديث اختصاص را نقل مي‌كند ، در آن آمده است : « . . . پس عمران بن حصين خزاعى برخاست و گفت : اى رسول‌خدا ! ما چگونه مي‌توانيم او را بشناسيم ؟ ايشان فرمودند : او مردى است از نسل من و گويا از مردان بني‌اسرائيل است . دو عباى سفيد در بر دارد . رنگ چهره‌اش بسان ستاره‌ى درخشان است . بر گونه‌ى راست خالى سياه دارد . [ در ظاهر ] چهل ساله است . پس ابدال شام و شبيهان آنان ، نجيبان از مصر و عصائب اهل مشرق و شبيهان آنها خارج مي‌شوند تا آنكه به مكه آيند . ميان زمزم و مقام با او بيعت مي‌شود . . . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به فردوس الاخبار 5 / 523 ، تفسير طبرى 15 / 17 ، الفائق 1 / 87 و تهذيب ابن عساكر 1 / 62 ، 63 و 96

نگارنده : اين فضيلتى بزرگ براى مصر و اهالى آن است ، زيرا ياران خاصّ امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مقامى

--------------------------- 510 ---------------------------

و الا دارند . آنان بر زبان رسول‌خدا و اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ستايش شده‌اند و در دولت عدل الهى حاكمان عالم خواهند بود .

هيئت مصري ، حاملان پيام بيعت با امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

در منابع ما وارد شده هنگامى كه امام مهدي ( عليه السلام ) به شام مي‌رسند ، پرچم‌هاى مصريان نزد ايشان مي‌آيند و بيعت مي‌كنند . و اين بعد از پيروزى امام در نبرد قدس و يا پيش از آن خواهد بود .

ارشاد / 360 از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « گويا پرچم‌هايى سبز رنگ را مي‌بينم كه از مصر مي‌آيند تا آنكه به شامات برسند و به پسر صاحب وصيت‌ها [ بيعت را ] اهداء كنند . »

اين هيئت غير از نجيبان هستند كه هنگام ظهور در مكه حضور مي‌رسند .

آنان به نيابت از اهل مصر با امام ( عليه السلام ) بيعت مي‌كنند . حديث اشاره به تشكيل حكومتى در مصر دارد ، كه ولايت آن حضرت را پذيرفته است .

امير اميران مصر در سال ظهور

غيبت نعمانى / 283 از عبيدالله بن علاء از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام )

درباره‌ى امورى كه پس از خود تا قيام قائم واقع مي‌شود مطالبى فرمودند ، امام‌حسين ( عليه السلام ) عرضه داشت : يا اميرالمؤمنين ! چه زمانى خدا زمين را از ستمگران پاك خواهد ساخت ؟ ايشان فرمودند : خداوند زمين را از ظالمان پاك نمي‌كند تا آنكه خون حرام ريخته شود .

آنگاه جريان بنى اميه و بنى عباس را در سخنى طولانى ذكر كردند ، سپس فرمودند : آن هنگام كه قيام كننده [ اى ] در خراسان قيام كند و بر كوفان و ملتان ( 1 ) ( 1 ) . منطقه‌اى در نزديكى غزنه - معجم البلدان 5 / 189 - كه اكنون در پاكستان است .

غالب شود و از جزيره‌ى

بنى كاوان ( 2 ) ( 2 ) . جزيره‌اى در بحر بصره .

بگذرد ، و قائمى از ما در گيلان قيام نمايد و آبر ( 3 ) ( 3 ) . منطقه‌اى در سيستان ، معجم البلدان 1 / 49

و ديلمان ( 4 ) ( 4 ) . منسوب به ديلم و يا جمع آن به زبان فارسى است ، يا آنكه نام يكى از مناطق اصفهان است ، همان 2 / 544

او را اجابت كنند ، پرچم‌هاى ترك به طور پراكنده در نواحى و اطراف براى فرزندم آشكار شوند ، و در ميان

--------------------------- 511 ---------------------------

مشكلات باشند ، زمانى كه بصره ويران شود و امير اميران در مصر قيام كند . »

نگارنده : اين حديث از سرنوشت امّت و حكومت بنى اميه و بنى عباس سخن مي‌راند ، ولى شاهد از آن عبارت اخير است كه سخن از قيام امير اميران مصرى در تأييد امام ( عليه السلام ) رانده ، يعنى او فرمانده‌اى در لشكر مصر است .

قيام او از نشانه‌هاى ظهور امام ( عليه السلام ) و همزمان با آن شمرده شده است . مؤيد اين امر نيز آن است كه قائم خراسان و گيلان و بيرق‌هاى ترك در آذربايجان ، در سال ظهور خواهند بود .

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) وارد مصر مي‌شود

و آن را مركز اعلام جهانى خويش قرار مي‌دهد

منابع ما از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كنند كه فرمودند : « در مصر منبرى بنا خواهم كرد . سنگ سنگ دمشق را ويران خواهم ساخت . يهود را از تمام مناطق عرب بيرون خواهم نمود و با اين عصاى خود عرب را خواهم راند .

در اين هنگام راوى كه عبايه‌ى اسدى است گفت : يا اميرالمؤمنين ! گويا خبر از آن مي‌دهيد كه بعد از مرگ زنده خواهيد شد ، ايشان فرمودند : هيهات ، اى عبايه ! مطلب را درنيافتي ، مردى از من اين كارها را انجام مي‌دهد ، يعنى مهدي ( عليه السلام ) . » ( 1 ) ( 1 ) . معانى الاخبار / 406 ، الايقاظ من الهجعة / 385 و بحار 53 / 60

اين كلام به نبرد امام مهدي ( عليه السلام ) در دمشق با سفيانى - كه پشت سر او يهود هستند - اشاره دارد ، و اينكه امام بر آنان پيروز و وارد قدس مي‌گردد - همان گونه كه روايات بر آن تصريح مي‌كند

و پس از آن يهود را از بلاد عرب بيرون كرده و مصر را مركز اعلام جهانى خويش قرار مي‌دهد .

حسن بن سليمان حلى در مختصر بصائر الدرجات / 195 خطبه‌اى را از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه مخزون نام دارد و در آن سخن از حركت امام مهدي ( عليه السلام ) ، جنگ‌هاى ايشان و نيز ورود ايشان به مصر به ميان آمده است ، در آن خطبه آمده : « همانا هر چيزى زمانى دارد كه بدان مي‌رسد . خداوند نسبت به هيچ چيزى شتاب نمي‌ورزد تا آنكه زمان و پايان خود را دريابد . پس به بشارتى كه بدان بشارت داده شده‌ايد شاد باشيد و به نزديك بودن آنچه برايتان

--------------------------- 512 ---------------------------

نزديك شمرده شده است اعتراف كنيد ، و انجام آنچه را كه خداوند به شما وعده داده درخواست نماييد .

همانا دعوتى خالص از جانب ما خواهد بود كه خداوند حجّت كامل خود را بدان آشكار و نعمت گسترده‌ى خود را تمام خواهد ساخت . . .

شگفتي ، تمام شگفتى بين جمادى و رجب است . . .

اى مردم ! از من سؤال كنيد قبل از آنكه فتنه‌اى شرقى پايش را بلند كند و در مهارش گذارد - و اين پس از مرگ و زندگانى است - ، يا آنكه آتشى را با هيزم درشت در مغرب زمين شعله‌ور كند و دامن خود را بردارد و صدا بلند كند كه اى واى خون خواهى كنيد و انتقام گيريد . پس آن هنگام كه فلك بگردد گويي : مرد ، يا هلاك شد ، در كدام وادى سير مي‌كند ، تأويل اين آيه آن روز است : ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 6

پس [ از چندى ] دوباره شما را بر آنان چيره مي‌كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم . . .

آنگاه رهسپار مصر مي‌شود . بر فراز منبر آن مي‌رود و براى مردم سخنرانى مي‌كند . پس زمين به عدالت بشارت مي‌دهد . آسمان باران خود و درخت ميوه‌اش را عطا مي‌كند . زمين گياهش را مي‌بخشد و براى اهلش زينت مي‌كند . حيوانات وحشى آرام مي‌شوند چنان كه در راه‌هاى زمين مانند چارپايان مي‌چرند . دانش در قلب‌هاى مؤمنان مي‌افتد ، پس هيچ مؤمنى نيازمند دانش برادرش نخواهد بود . . .

تأويل اين آيه آن روز خواهد بود : أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ . وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ . قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذينَ كَفَرُوا إيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ . فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى سجده / 30 - 27

آيا ننگريسته‌اند كه ما باران را به سوى زمينِ باير مي‌رانيم ، و به وسيله آن كِشته‌اى را برمي‌آوريم كه دام‌هايشان و خودشان از آن مي‌خورند ؟ مگر نمي‌بينند ؟ و مي‌پرسند : اگر راست مي‌گوييد ،

--------------------------- 513 ---------------------------

اين پيروزى [ شما ] چه وقت است ؟ بگو : روز پيروزي ، ايمان كسانى كه كافر شده‌اند سود نمي‌بخشد و آنان مهلت نمي‌يابند . پس ، از ايشان روى برتاب و منتظر باش كه آنها نيز در انتظارند .

او ميان خروج تا روز مرگ سيصد و اندى سال درنگ مي‌كند ، و تعداد يارانش سيصد و سيزده نفر است . »

گزارشى نيز وجود دارد كه بيانگر آن است كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) گنج‌ها و ذخائرى از علوم در دو هرم مصر دارد ، شيخ صدوق در كمال الدين 2 / 564 از احمد بن محمد شعرانى - كه از نسل عمار بن ياسر است - از محمد بن قاسم مصرى نقل مي‌كند : « پسر احمد بن طولون هزار كارگر را به مدّت يك سال براى يافتن در هرم به خدمت گرفت . آنان صخره‌اى مرمرين يافتند و در پشت آن بنايى بود كه نتوانستند آن را بشكنند . اسقفى از حبشه آن صخره را كه از زبان يكى از فراعنه بود خواند : اهرام و ساختمان بيرونى را بنا كردم ، و دو هرم ساختم و گنج‌ها و ذخائرم را در آن دو به وديعه نهادم .

ابن طولون گويد : [ ما قادر به كشف بيش از اين نيستيم و ] تنها كسى كه مي‌تواند بدان دست يابد قائم آل محمد ( عليهم السلام ) است . و آن سنگ را به مكانش بازگرداندند . »

در اين گزارش نقاط ضعفى وجود دارد ، اما توان تأييد مطلب را داراست .

ابقع ، و يارى او توسّط مصريان

روايات مربوط به خروج سفيانى بيان مي‌كند كه پيش از او ابقع بر ضدّ اصهب حاكم شام خروج مي‌كند و ميان آن دو نزاع واقع مي‌شود . در ادامه سفيانى از سمت حوران [ درعا ] مي‌آيد و با هر دو مي‌جنگد و پيروز مي‌شود و حكومت سوريه را به دست مي‌گيرد .

حال ، ابقع يا خود اصالةً مصرى است يا اينكه يارانش مصرى هستند ، الفتن / 77 از حضرت امير ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « سه پرچم در شام خارج مي‌شود ؛ اصهب ، ابقع و سفياني ، سفيانى از شام خروج مي‌كند و ابقع از مصر و سفيانى بر آنان پيروز مي‌شود . »

همان 1 / 285 از ارطاة : « چون ترك و روم اجتماع كنند ، و منطقه‌اى در دمشق به زمين فرو رود و قسمتى از سمت غرب مسجد آن فرو ريزد ، سه بيرق در شام برافراشته شود ؛ ابقع ، اصهب و

--------------------------- 514 ---------------------------

سفياني . در دمشق مردى را اسير كنند و با همراهانش به قتل رسانند . دو تن از نسل ابوسفيان خروج كنند كه پيروزى با دومى آنهاست . پس چون ياران ابقع از مصر بيايند ، سفيانى با سپاه خود بر آنان فائق آيد . ترك و روم هم در قرقيسيا كشته شوند ، چنان كه درندگان زمين از گوشت آنان سير شوند . »

نگارنده : صحيح آن است كه حركت ابقع در شام و مصر پشتيبان آن است .

مصريانى كه پس از شهادت امام‌عسكري ( عليه السلام )

به جستجوى امام بعدى آمدند

كافى 1 / 523 از ابو محمد حسن بن عيسى عريضى روايت مي‌كند : « پس از آنكه امام حسن عسكري ( عليه السلام ) از دنيا رفتند ، مردى از اهل مصر مالى را براى امام به مكه آورد ولى با اختلاف ميان مردم مواجه شد . برخى گفتند : امام‌عسكري ( عليه السلام ) بدون آنكه كسى را جانشين تعيين كند از دنيا رفت ، و جانشين جعفر است . بعضى هم گفتند : او جانشين تعيين نمود . مرد مصرى شخصى به نام ابو طالب را با نامه‌اى به عسكر [ سامرّا ] فرستاد . او به آنجا آمد و نزد جعفر رفت و از او برهان و دليل بر امامت خود خواست . وى گفت : اكنون مجال آن نيست . ابو طالب نزد وكيل امام آمد و نامه را به دست اصحاب ما [ شيعيان خاص ] داد . پاسخ او اين گونه آمد : خداوند به تو در رابطه با صاحبت پاداش دهد كه از دنيا رفت ، و درباره‌ى آن مالى كه وى با خود داشت سفارش كرد كه آن را به فردى مطمئن بدهد تا در آن به وظيفه‌ى خود عمل كند ، و نامه‌اش پاسخ داده شد . »

كمال الدين 2 / 491 از اعلم مصرى از ابو رجاء مصرى روايت مي‌كند : « پس از آنكه امام‌عسكري ( عليه السلام ) از دنيا رفتند ، مدّت دو سال به جستجو [ ى جانشين ايشان ] پرداختم ولى چيزى به دست نياوردم . در سومين سال در مدينه و در [ منطقه‌ى ] صرياء در پى همان مقصود بودم كه ابو غانم از من درخواست نمود تا شام را ميهمان او باشم .

من نشسته و با خود در انديشه بودم و مي‌گفتم : اگر خبرى بود پس از سه سال معلوم مي‌شد ، كه يكباره نداى هاتفى كه او را نمي‌ديدم را شنيدم كه گفت : اى نصر بن عبد ربه !

--------------------------- 515 ---------------------------

به اهل مصر بگو : آيا به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با مشاهده‌ى ايشان ايمان آورديد ؟

نصر [ كه نام همان ابو رجاء است ] گويد : من نام پدرم را نمي‌دانستم ، زيرا در مدائن به دنيا آمدم ، و نوفلى مرا - كه پدرم فوت كرده بود - به مصر برد و در آنجا بزرگ شدم . چون آن ندا را شنيدم ، به سرعت برخاستم و نزد ابو غانم هم نرفتم ، و رهسپار مصر گشتم .

[ ديگر آنكه ] دو تن از اهل مصر درباره‌ى دو فرزندشان نامه نوشتند ، چنين پاسخ آمد : تو اى فلان ! خداوند به تو پاداش دهد [ و تسليت گفتند ] و براى ديگرى دعا كردند ، و پسر آن شخصى كه او را تسليت گفتند از دنيا رفت . »

همان / 505 جريان على بن احمد عقيقى را كه وارد بغداد مي‌شود و به خاطر زمينى كه داشته نزد وزير مي‌رود ولى دست رد بر سينه‌اش مي‌زند ، چنين نقل مي‌كند : « پس من بازگشتم كه فرستاده‌ى حسين بن روح - كه خدا از او خشنود باشد و او را خشنود گرداند - سراغ من آمد . من هم نزد او شِكوه كردم و او آن را به ايشان رسانيد . پس با يكصد درهم ، دستمال ، مقدارى حنوط و چند كفن آمد و گفت : مولايت سلام رسانده مي‌فرمايد : هنگامى كه امرى مهم برايت پيش آمد يا اندوهى تو را فرا گرفت ، با اين دستمال صورتت را مسح كن كه از آن مولاى توست . اين درهم‌ها ، حنوط و كفن‌ها را نيز بستان و بدان كه حاجتت امشب برآورده مي‌گردد . چون به مصر رسيدى محمد بن اسماعيل ده روز پيش از تو مي‌ميرد ، و تو پس از او خواهى مرد و اين كفن ، حنوط و تجهيزت باشد . . .

سپس به مصر رفت و آن زمين را گرفت . محمد بن اسماعيل ده روز پيش از او از دنيا رفت و او هم بعد از او ، و در همان كفن‌ها كفن شد . »

دشمنى كعب‌الاحبار با مصر و دروغ پردازي‌هاى وى درباره‌ى آن

كعب‌الاحبار فعاليت خود را در نشر دادن مدح شام ، و مذمّت حجاز و مصر و عراق متمركز كرد و سخنان او به دست شاگردانش به رواياتى نبوى مبدّل شد !

از آن جمله روايت عبدالله‌بن‌عمر است كه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين نقل مي‌كند : « ابليس وارد عراق شد و نياز خود را از آن برآورده ساخت . سپس به شام رفت ولى او را راندند . آنگاه به

--------------------------- 516 ---------------------------

مصر آمد ، آنجا تخم گذارد و بچّه دار شد و بساط خود را گسترد [ و استقرار يافت ] . »

المعجم الاوسط 6 / 286 ، المعجم الكبير 12 / 262 و تاريخ دمشق 1 / 99 از اياس بن معاويه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كنند : « خداى تعالى براى من شام و اهل آن را ضمانت كرده است . ابليس به عراق آمد ، در آن تخم گذاشت و بچّه دار شد . و به مصر آمد و بساط خود را گسترد و تكيه كرد ! و نيز : كوه شام كوه پيامبران است . »

تاريخ دمشق 1 / 317 و 318 چنين روايت مي‌كند : « آنگاه داخل شام شد ، ولى او را راندند تا آنكه به بساق ( 1 ) ( 1 ) . گردنه‌اى در مسير مصر

رسيد . » ( 2 ) ( 2 ) . مجمع الزوائد 10 / 60 آن را توثيق مي‌كند ، ولى ابن جوزى در الموضوعات 2 / 57 به تضعيف آن مي‌پردازد .

دروغ كعب‌الاحبار : دجّال از مصر است

ابن حجر در فتح البارى 13 / 277 مي‌نويسد : « ابو نعيم هم از طريق كعب‌الاحبار روايت كرده است كه مادر دجّال او را در قوص در سرزمين مصر به دنيا مي‌آورد ، و گفته : فاصله‌ى بين تولّد تا خروج او سى سال است . »

كعب با اين گفتار دروغين خود در صدد آن است كه بگويد دجّال - كه در اعتقاد آنها پادشاه يهوديان است - بسان موسي ( عليه السلام ) در مصر به دنيا مي‌آيد و رهبرى بني‌اسرائيل را بر عهده مي‌گيرد !

ولى در روايات ما آمده كه وى يهودى است و از بلخ خارج مي‌شود ، سنّيان نيز آورده‌اند كه او يهودى است و از اصفهان خروج مي‌كند ، مسند احمد 3 / 224 و صحيح مسلم 8 / 207

نقل مي‌كنند : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : دجّال از منطقه‌ى يهودى نشين اصفهان قيام مي‌كند و هفتاد هزار تن از يهوديان كه بر سر تاج دارند ، همراه او خواهند بود . »

با اين وجود ، كعب دجّال را عرب جلوه داده و يارانش را از اعراب مي‌داند ! در المصنف ابن

ابى شيبه 8 / 671 از كعب آمده است : « گويا مي‌بينم كه در صف مقدّم لشكر دجّالِ يك چشم ، ششصد هزار نفر از اعراب هستند كه جامه‌هايى سبز و گشاد دربردارند كه تمام بدن را مي‌پوشاند . »

--------------------------- 517 ---------------------------

در الكنى بخارى / 65 از ابن عمر - كه آن را از كعب فراگرفته - آمده است : « چهل هزار تن از اعراب اصيل از دجّال پيروى مي‌كنند . »

كعب در ميدانى ديگر ، دجّال را اهل عراق نشان داد ، زيرا عراق خوشايند وى نبود و علّت آن بود كه عراقيان و به خصوص قبائل يمنى او را خوش نداشتند . عبدالرزاق در المصنف 11 / 396

از كعب مي‌آورد : « دجّال از عراق قيام مي‌كند . »

همو در / 251 نقل مي‌كند : « عمر بر آن شد كه در عراق سكونت كند ، ولى كعب به دو گفت : اين كار را نكن چرا كه دجّال ، جنيان عصيانگر ، نُه قسمت از ده قسمت سحر و هر درد سختى كه از پاى در مي‌آورد - مقصود او هواها و هوس‌هاست - در آنجاست . »

رؤياهاى كعب درباره‌ى ويران شدن مصر و بلاد عرب !

كعب‌الاحبار به نشر اين مطلب پرداخت كه چون مسلمانان قسطنطنيه را فتح كنند ، دجّال خارج خواهد شد و مكه ، مدينه ، مصر و بلاد مسلمين ويران مي‌شود !

المستدرك 4 / 462 از وى چنين نقل مي‌كند : « جزيره ايمن از خرابى است تا آنكه ارمينيه [ ارمنستان ] ويران شود . مصر ايمن از ويرانى است تا آنكه جزيره خراب گردد . عراق نيز ايمن است تا آنكه مصر ويران گردد . و جنگ واقع نخواهد شد تا زمانى كه عراق خراب شود . و شهر كفر پيش از جنگ فتح نمي‌شود و دجّال هم پيش از فتح آن قيام نخواهد كرد . »

علماى سنّى حديث لشكر مصر را صحيح مي‌شمارند ،

ولى علماى بني‌اميه رد مي‌كنند !

در جواهر التاريخ 2 / 390 گفتيم كه راويان وابسته به دستگاه خلافت به جهت تعصّبى كه بر بنى اميه داشتند ، حديث عمرو بن حمق خزاعى صحابى در مدح مصر را نپذيرفتند ، و اين با وجود آن است كه علماى سنّى آن را صحيح شمرده‌اند !

المستدرك 4 / 448 از وى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « فتنه‌اى رخ خواهد داد كه ايمن‌ترين مردم در آن - و شايد فرمودند : بهترين مردم در آن - لشكر غربى هستند .

--------------------------- 518 ---------------------------

[ عمرو بن حمق در ادامه گويد : ] از اين رو من به مصر آمدم . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المعجم الاوسط 8 / 315 و التاريخ الكبير 6 / 313 و . . .

سيوطى در الديباج على مسلم 4 / 514 مي‌نويسد : « طبرانى و حاكم از عمرو بن حمق نقل مي‌كنند - و حاكم صحيح مي‌شمارد - كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : فتنه‌اى رخ خواهد داد كه ايمن‌ترين مردم در آن لشكر غربى هستند . ابن حمق گويد : از اين رو من نزد شما به مصر آمدم . محمد بن ربيع جيزى نيز آن را در مسند الصحابة الذين دخلوا مصر نقل مي‌كند و مي‌افزايد : شما آن لشكر غربى هستيد . اين منقبتى است براى اهل مصر در آغاز اسلام ، و در طول دوران نيز تنها با فتنه‌هاى كمى روبرو شده و محفوظ مانده ، و آنچه بر سر ديگر مناطق آمده بدان اصابت نكرده است . و همواره معدن علم و دين بوده است . آخر الامر نيز پايگاه خلافت و محلّى شده كه بدان بسيار سفر مي‌كنند . هم اكنون در ديگر مناطق [ اسلامى ] ، پس از مكه و مدينه آن شعائر دينى كه در مصر اظهار مي‌شود در جاى ديگرى اظهار نمي‌شود . »

ورود لشكر مغرب به مصر

ابن‌حماد در الفتن ، گزارشاتى مي‌آورد كه از ارتباط مصر با وقائع خروج سفيانى سخن مي‌راند ،

و سخن از ورود مغربيان به مصر و شام مي‌گويد . اين اخبار عمدةً بدون سند است و حتى اگر صحيح باشد ، بر ورود لشكر مغربى فاطمى به مصر و شام انطباق دارد .

الفتن 1 / 222 از عمار بن ياسر نقل مي‌كند : « نشانه‌ى مهدى آن است كه تركان بر سر شما فرو ريزند . خليفه‌ى شما كه اموال را جمع مي‌كند از دنيا رود و شخصى ضعيف پس از او به خلافت رسد كه بعد از دو سال از بيعت با او خلع شود . در سمت غربى مسجد دمشق زمين فرو رود . سه نفر در شام خروج كنند . اهل مغرب به مصر روند ، و اين نشانه‌ى سفيانى است . »

همان 1 / 285 از ارطاة مي‌آورد : « آن هنگام كه ترك و روم گرد آيند ، و منطقه‌اى در دمشق به زمين فرو رود و قسمتى از سمت غرب مسجد آن فرو ريزد ، سه پرچم در شام بالا رود ؛ ابقع ، اصهب و سفياني . مردى در آنجا اسير شود و با همراهانش كشته شوند . دو تن از فرزندان

--------------------------- 519 ---------------------------

ابوسفيان خروج كنند و دومى پيروز شود . زمانى كه ياران ابقع از مصر آمدند ، سفيانى با لشكرش بر آنان پيروز مي‌شود . ترك و روم هم در قرقيسيا كشته مي‌شوند و چنان مي‌شود كه درندگان از گوشت آنان سير گردند . »

شيخ طوسى مشابه آن را در غيبت / 278 با همان سند ابن‌حماد از عمار بن ياسر روايت مي‌كند : « دولت اهل‌بيت پيامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌هايى دارد . پس بنشينيد و دست نگه داريد تا آنها آشكار شوند . آن هنگامى كه روم و ترك بر شما بشورند . . . و ترك و روم دچار اختلاف شوند ، جنگ در زمين بسيار شود ، منادى از ديوار دمشق ندا كند : واى بر زمينيان از شرّى كه نزديك شده است ، قسمت غربى مسجد آن به زمين فرو رود و ديوار آن فرو ريزد ، سه نفر در شام براى دستيابى به حكومت خروج كنند ؛ مردى ابقع ، مردى اصهب و مردى از خاندان ابوسفيان كه در ميان قبيله‌ى كلب خروج و مردم را در دمشق محاصره مي‌كند ،

اهل مغرب رهسپار مصر شوند و چون بدان وارد گردند ، نشانه‌ى سفيانى خواهد بود . »

انطباق اين گزارش بر نهضت فاطميين واضح است ، ساير روايات نيز چنين است ، لكن برخى از راويان آن را با روايت سفيانى اشتباه و خلط كرده‌اند ، لذا نمي‌توان تنها با استناد به آن ، به وجود ارتباط ميان سفيانى و مصر دست يافت .

روايات ديگرى در بين است كه به مصر ، ولى اعصار گذشته‌ى آن مي‌پردازد ، مانند بحران اقتصادى در حجاز كه سبب آن امتناع مصر از ارسال مواد غذايى است و به قرون پيشين مربوط مي‌شود و آن هنگامى كه مواد غذايى از مصر به حجاز صادر مي‌شد . لكن راويان آن را با جريان امام مهدي ( عليه السلام ) خلط كردند ! از جمله : مسند احمد 2 / 262 از ابوهريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « عراق قفيز ( 1 ) ( 1 ) . قفيز ، مد و اردب اسامى چند پيمانه است .

و درهم خود را منع مي‌كند . شام مدّ و دينار خود ، و مصر اردب و دينار خود را منع مي‌كنند ، و شما از همان جا كه آمده ايد باز خواهيد گشت - و اين جمله‌ى اخير را سه مرتبه فرمودند - !

گوشت و خون ابوهريره بدان گواهى مي‌دهد . »

و شايد از اين دست ، روايتى باشد كه سخن از حاكمى در مصر مي‌راند كه روميان را بدانجا مي‌آورد ، ملاحم ابن منادى / 33 از ابوذر ( رحمه الله ) نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مردى از

--------------------------- 520 ---------------------------

بنى اميه در مصر به قدرت خواهد رسيد ، ولى پس از مدّتى مغلوب مي‌شود - يا حكومت را از او مي‌ستانند - . آنگاه به روم گريخته و آنان را به سوى مسلمين مي‌آورد ، و اين اوّلينِ نبردهاست . »

نگارنده : علاوه بر اشكال سندي ، ممكن است اين واقعه در گذشته اتّفاق افتاده باشد ، و البته با اينكه اولينِ نبردها باشد منافاتى ندارد ، چرا كه اين لفظ هم‌چنان‌كه در مورد رخدادهاى مربوط به ظهور امام ( عليه السلام ) به كار مي‌رود ، در موارد ديگرى نيز استعمال مي‌گردد .

--------------------------- 521 ---------------------------

فصل هجدهم

سرزمين شام

وضعيت بلاد شام در عصر ظهور

--------------------------- 522 ---------------------------

شام و حركت سفياني

بلاد شام و شامات بر سوريه و لبنان فعلى - كه كوه لبنان و بيرونِ شام نام دارد - اطلاق مي‌شود ، هم‌چنان‌كه سوريه ، اردن و شايد فلسطين را هم شامل شود . همان گونه كه شام نام دمشق پايتخت سوريه نيز مي‌باشد .

روايات در رابطه با شام ، حوادث و شخصيت‌هاى آن در عصر ظهور بسيار است ، و محور اساسى آنها جريان سفيانى است كه پس از سيطره بر بلاد شام ، نيروهايش را با شتاب به سوى عراق ارسال مي‌كند . او در ديگر سو نيرويى را نيز به حجاز مي‌فرستد تا حكومت آنجا را در برقرارى امنيت در مدينه و پايان دادن به نهضت امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) يارى رساند . معجزه‌ى موعود در مورد لشكر سفيانى در آنجاست كه رخ مي‌نمايد و آنان در حالى كه در مسير مكه هستند ، به زمين فرو مي‌روند .

بزرگترين نبرد سفياني ، با حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است ، و اين زمانى خواهد بود كه امام ( عليه السلام ) براى فتح فلسطين رهسپار شام مي‌شوند ، و يهود و روم نيز پشتيبان سفيانى هستند . اين جنگ با شكست سفيانى و پيروزى امام ( عليه السلام ) و فتح فلسطين و ورود ايشان به قدس پايان مي‌يابد .

خروج سفيانى در سال ظهور امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

غيبت نعمانى / 267 از محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « سفيانى و قائم دريك سال خواهند بود . »

ارشاد / 360 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « خروج سه نفر ؛ خراساني ، سفيانى و يمانى در يك سال ، يك ماه و يك روز خواهد بود ، و در ميان آنها ، پرچمى هدايت محورتر از يمانى نيست ، زيرا به حق دعوت مي‌كند . »

آغاز حركت سفياني ، بعد از خروج ابقع بر اصهب و رخداد زلزله

غيبت نعمانى / 305 از مغيرة بن سعيد از امام باقر از اميرالمؤمنين ( عليهما السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه دو نيزه در شام درگير شوند ، اين [ درگيرى ] به پايان نمي‌رسد جز آنكه نشانه‌اى از نشانه‌هاى خداوند به وقوع مي‌پيوندد .

--------------------------- 523 ---------------------------

گفته شد : يا اميرالمؤمنين ! كدام نشانه ؟ فرمودند : زلزله‌اى در شام كه در آن بيش از صد هزار نفر به هلاكت رسند ، خداوند آن را رحمتى براى مؤمنان و عذابى براى كافران قرار مي‌دهد . هنگامى كه رخ داد ، به صاحبان اسبان ابلق [ كه گوش يا دم آنها ] بريده [ يا كوتاه است ] ( 1 ) ( 1 ) . اين عبارت وصفى براى وسائل سوارى اهل مغرب يا غربيان است .

و پرچم‌هاى زردى كه از مغرب مي‌آيند تا آنكه وارد شام شوند ، نظر كنيد . اين زمانى است كه جزع اكبر و مرگ سرخ رخ دهد . هنگامى كه چنين شد ، بنگريد به منطقه‌اى از دمشق به نام حرستا كه در زمين فرو مي‌رود . آن هنگام پسر زن خورنده‌ى جگرها [ سفيانى ] از وادى يابس ( 2 ) ( 2 ) . از حوران تا اردن و نابلس در فلسطين

خارج مي‌شود و بر منبر دمشق مي‌نشيند . زمانى كه اين امر رخ داد منتظر خروج مهدى باشيد . » ( 3 ) ( 3 ) . نظير آن غيبت شيخ طوسى / 277 ، العدد القوية / 76 ، منتخب الانوار / 29 ، اثبات الهداة 3 / 730 و بحار

52 / 216

البدء و التاريخ 2 / 177 مي‌نويسد : « از جمله اخبارى كه از حضرت على بن ابى طالب ( عليه السلام ) درباره‌ى فتنه‌هاى شام رسيده اين است : در پى آن واقعه ، پسر زن خورنده‌ى جگرها خروج مي‌كند تا بر منبر دمشق مستولى شود . در آن هنگام منتظر خروج مهدى باشيد .

برخى از مردم [ در تفسير اين سخن ] گويند : اين مطلب واقع شده و همان خروج زياد بن عبدالله بن خالد بن يزيد بن معاوية بن ابى سفيان در حلب است . آنان جامه‌هاى سفيد پوشيدند ، بيرق‌هايشان سفيد بود و ادّعاى خلافت داشتند . پس ابو العباس عبدالله

[ بن محمد ] بن على بن عبدالله بن عباس ، ابو جعفر [ منصور دوانيقي ] را به سوى آنها فرستاد كه آنان را از دم به هلاكت رساند . برخى ديگر مي‌پندارند اين موعودى كه در بالا ذكر شد ، صفتى دارد كه در زياد بن عبدالله موجود نبود ، آنان گويند : اين شخص از نسل يزيد بن معاويه و آبله روست و در چشمش نقطه‌ى سفيدى دارد . او در دمشق خروج مي‌كند و سوارگان و پاره لشكرهايش در بيابان و دريا مي‌روند ، شكم‌هاى زنان باردار را مي‌شكافند ، مردم را با ارّه تكه تكه مي‌كنند و در ديگ‌ها مي‌پزند . او لشكرى را به مدينه گسيل مي‌دارد . آنان هم مي‌كشند ، به اسارت مي‌گيرند و به آتش مي‌كشند ، قبر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و حضرت فاطمه ( عليها السلام ) را نبش مي‌كنند ،

--------------------------- 524 ---------------------------

و هر آنكه را محمد يا فاطمه نام دارد مي‌كشند و بر در مسجد به دار مي‌آويزند ، در اين هنگام است كه خشم خدا بر آنان شدّت مي‌گيرد و آنان را در زمين فرو مي‌برد ، و اين سخن خداست :

وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سبأ / 51

و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه [ كافران ] وحشت‌زده‌اند [ آنجا كه راهِ ] گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند ؛ يعنى از زير گام‌هايشان گرفتار شده‌اند . »

در فصل ياران امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) روايتى مهم از غيبت نعمانى / 279 و تفسير عياشى 1 / 65

و ديگر منابع گذشت كه امام باقر ( عليه السلام ) در آن سلسله‌ى وقايع مربوط به سفيانى را بيان مي‌فرمايند ،

از جمله آنكه : « اى جابر ! در خانه بنشين و هيچ تحرّكى از خود نشان نده تا زمانى كه نشانه‌هايى را كه برايت مي‌گويم در طول يك سال ببيني ، و بنگرى مناديى در دمشق ندا مي‌كند ، زمين در يكى از مناطق آن فرو مي‌رود و قطعه‌اى از مسجد آن سقوط مي‌كند . . .

اهل شام در آن زمان اختلاف مي‌كنند و به سه پرچم [ و گروه ] تقسيم مي‌شوند ؛ اصهب ، ابقع و سفياني . مُضر با بنى ذنب الحمار خواهند بود ، و [ بنى ] كلب كه دايي‌هاى سفيانى هستند با او . او و همراهانش بر بنى ذنب الحمار غالب شده آنان را به طورى كه سابقه نداشته خواهند كشت . مردى از بنى ذنب الحمار به دمشق مي‌آيد و خود و همراهانش به طورى بى سابقه به قتل خواهند رسيد . اين آيه‌ايست كه خداوند مي‌فرمايد : فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مريم / 37

گروه‌ها با هم اختلاف كردند ، پس واى بر كافران به هنگام حضور در آن روز بزرگ .

سفيانى و لشكريانش مي‌آيند و تنها مقصودشان خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و شيعيان آنهاست . . . »

مقصود از بنى ذنب الحمار بنى عباس هستند و اين تعبير كنايه از حكومتى است كه در خطّ عباسيان و دشمن اهل‌بيت ( عليهم السلام ) باشد .

--------------------------- 525 ---------------------------

چهره‌اى هراس آور ، سرى بزرگ ، سرخ رو با چشمانى آبى رنگ

كمال الدين 2 / 651 از عمر بن اذينه از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « پدرم فرمود : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : پسر زن خورنده‌ى جگرها از وادى يابس خروج مي‌كند . او مردى است ميانه قامت ، با چهره‌اى هراس آور و سرى بزرگ . در صورتش نشان آبله است . چون او را مشاهده كنى يك چشم پنداري . نامش عثمان و نام پدرش عنبسه است و از نسل ابوسفيان مي‌باشد . او مي‌آيد تا به زمينى كه زيستگاه و داراى آب زلال است برسد و بر منبر آن بالا رود . »

غيبت نعمانى / 306 از محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « سفيانى به سرخى مي‌زند ، بور است و چشمانى آبى دارد . هرگز خدا را عبادت نكرده و مكه و مدينه را نديده است . او مي‌گويد : خداى من ! انتقامم را مي‌گيرم و داخل آتش مي‌شوم ، خداى من ! انتقامم را مي‌گيرم و داخل آتش مي‌شوم . »

كمال الدين 2 / 651 مشابه آن را نقل مي‌كند ، در آن نقل آمده است : « اگر سفيانى را ببينى خبيث ترين مردم را ديده‌اي . او بور است ، به سرخى مي‌زند و چشمانى آبى دارد . مي‌گويد : خداى من ! انتقامم را بگيرم ، انتقامم را بگيرم ، پس از آن وارد آتش مي‌شوم . خباثت او تا بدانجا رسيده كه كنيزى را كه از آن فرزند دارد زنده دفن مي‌كند تا مبادا او را معرفى كند . »

ارشاد / 359 از امام باقر ( عليه السلام ) : « منطقه‌اى در شام كه جابيه نام دارد به زمين فرو رود . ترك در جزيره و روم در رمله فرود آيند . در آن زمان اختلاف بسيارى در همه جاى زمين رخ دهد تا آنكه شام خراب شود . سبب ويرانى آن ، آن است كه سه بيرق در آن گرد آيند ؛ بيرق اصهب ،

ابقع و سفياني . »

غيبت شيخ طوسى / 278 از بشر بن غالب : « سفيانى از بلاد روم در زى مسيحيان و با صليبى در گردن مي‌آيد . او رئيسى است . »

يعنى وى در صدد نزديك كردن خود به مسيحيان است .

--------------------------- 526 ---------------------------

سفيانى از نسل معاويه

كتاب سليم / 197 مي‌نويسد : « از نامه‌هاى حضرت علي ( عليه السلام ) به معاويه : اى معاويه ! رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من خبر داده اند كه بنى اميه محاسن مرا از خون سرم رنگين مي‌كنند و من به شهادت مي‌رسم ، پس از من تو بر اين امّت به حكومت خواهى رسيد ، تو پسرم حسن را با نيرنگ مسموم خواهى كرد ، و پسرت يزيد پسرم حسين را خواهد كشت و پسر زنى زناكار از سوى او عهده‌دار اين كار خواهد شد و بعد از تو هفت تن از فرزندان ابو العاص و مروان بن حكم - تا آن دوازده تن پيشوا [ ى ضلالت ] كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ديده بود به مانند بوزينگان بر منبرش مي‌جهند و امّت او را از دين خدا به پشت سرهايشان [ و جاهليت ] باز مي‌گردانند و سخت‌ترين عذاب را در روز قيامت در ميان مردم دارند ، كامل شوند - زمام امّت را به دست خواهند گرفت . و خداوند به وسيله‌ى پرچم‌هاى سياهى كه از سمت مشرق مي‌آيد ، خلافت را از آنها خارج خواهد كرد ، به دست آنان اينان را به ذلّت نشانده و زير هر سنگى به قتل

خواهد رساند .

و اينكه مردى از نسل تو شوم ، ملعون ، جلف ، جفاكار ، وارونه دل ، خشن و سخت است و خداوند رأفت و رحمت را از دل او كنده . دايي‌هايش از كلب هستند و گويا او را مي‌نگرم . اگر مي‌خواستم نام و صفت او و نيز اينكه چند سال دارد را مي‌گفتم . او لشكرى به مدينه مي‌فرستد كه بدان وارد مي‌شوند . كشتار و فحشاء بسيارى به راه مي‌اندازند . مردى از فرزندان من - كه پاك و منزّه است و زمين را از عدل و داد آكنده مي‌سازد ، همان سان كه از ستم و جفا پر شده - از آنان مي‌گريزد . من نام ، نشانه و سنّ او در آن روز را مي‌دانم . او از فرزندان پسرم حسين است كه پسرت يزيد او را مي‌كشد . او خون‌خواه پدرش است . پس به سوى مكه فرار مي‌كند . رئيس آن لشكر مردى پاك و بى گناه از فرزندان مرا در كنار احجار الزيت خواهد كشت .

آنگاه آن لشكر به سمت مكه مي‌روند . من نام فرمانده‌ى آنها ، اسامى آنان و نشانه‌هاى اسبانشان را نيك مي‌دانم . چون به بيابان رسند و بر آن قرار گيرند ، خداوند آنها را به زمين

فرو خواهد برد ، خداوند عزوجل مي‌فرمايد : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ،

--------------------------- 527 ---------------------------

و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه [ كافران ] وحشت‌زده‌اند [ آنجا كه راهِ ] گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند ؛ يعنى از زير گام‌هايشان . از آن لشكر تنها مردى باقى مي‌ماند كه خدا صورتش را به پشت برگردانده است .

و اينكه خداوند براى مهدى اقوامى را برمي‌انگيزد كه به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى [ پراكنده بودند ، ولى ] گرد مي‌آيند . به خدا قسم من اسامى آنان و نام اميرشان و محلّ توقف مركب‌هايشان را مي‌دانم . سپس مهدى داخل كعبه مي‌شود ، مي‌گريد و به تضرّع مي‌پردازد . . . »

سفياني ، حتمى و ناگزير

كافى 8 / 310 از عمر بن حنظله نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : پنج نشانه قبل از قيام قائم خواهد بود ؛ فرياد ، سفياني ، فرو رفتن زمين ، كشته شدن نفس زكيه و يماني ، عرضه داشتم : فدايت گردم ، اگر كسى از اهل‌بيت شما پيش از رخداد اين نشانه‌ها خروج كرد ، آيا با او خروج كنيم ؟ فرمودند : نه .

روز بعد اين آيه را تلاوت كردم : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شعراء / 4

اگر بخواهيم نشانه‌اى از آسمان بر آنان فرود مي‌آوريم ، تا گردن‌هايشان در برابر آن خاضع گردد ، و گفتم : آيا اين همان فرياد است ؟ فرمودند : بدان ، چون آن ( 2 ) ( 2 ) . در روايت ، اين عبارت آمده : أما لو كانت ، خضعت أعناق أعداء الله عزوجل ، و ضمير مستتر موجود در كانت - كه به لفظ : آن ترجمه شد - همان گونه كه ممكن است به صيحه و فرياد رجوع كند ، ممكن است به كلمه‌ى آيه كه در آيه‌ى شريفه آمده بازگردد . م

واقع شود ، گردن‌هاى دشمنان خداوند عزيز وجليل خاضع گردد . » ( 3 ) ( 3 ) . مشابه آن غيبت نعمانى / 252

كمال الدين 2 / 652 از ابو حمزه‌ى ثمالى نقل مي‌نمايد : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم :

امام باقر ( عليه السلام ) مي‌فرمودند : خروج سفيانى از امور حتمى است . ايشان فرمودند : آري ، و نيز اختلاف فرزندان عباس حتمى است ، قتل نفس زكيه حتمى است ، و خروج قائم حتمى است .

--------------------------- 528 ---------------------------

عرض كردم : ندا چگونه است ؟ فرمودند : منادى ابتداى روز از آسمان ندا مي‌كند : بدانيد ، حق با على و شيعه‌ى اوست ، آنگاه در آخر روز ابليس - كه خدايش لعنت كند - ندا مي‌كند : حق با سفيانى و پيروان اوست ، پس باطل گرايان دچار ترديد مي‌شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 274 و با اندكى تفاوت 266 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1161 و اثبات الهداة 3 / 451

غيبت نعمانى / 252 از عبدالله بن سنان از امام صادق ( عليه السلام ) : « ندا از حتميات است ، سفيانى از حتميات است ، يمانى حتمى است ، كشته شدن نفس زكيه از حتميات است ،

و دستى كه از آسمان ظاهر مي‌شود حتمى است ، و فرمودند : فريادى در ماه رمضان كه خواب را بيدار مي‌كند ، بيدار را مي‌ترساند ، و دختر را از پرده بيرون مي‌آورد . »

معانى الاخبار / 346 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ما و آل ابى سفيان دو خاندانى هستيم كه براى خدا با يكديگر به دشمنى پرداختيم ، ما گفتيم : خداوند راست گفته است ، آنان گفتند : خدا دروغ گفته است ، ابوسفيان با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) جنگيد و معاويه با

على بن ابى طالب ( عليه السلام ) ، يزيد بن معاويه با امام‌حسين ( عليه السلام ) نبرد كرد ، و سفيانى با قائم ( عليه السلام ) خواهد جنگيد . »

قرب الاسناد / 164 از ابن اسباط از امام كاظم ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « امر قائم از سوى خدا حتمى است ، و امر سفيانى از سوى خدا حتمى است ، و قائم نخواهد بود مگر با سفياني .

عرضه داشتم : فدايت گردم ، آيا در اين سال خواهد بود ؟ فرمودند : هر آنچه خدا بخواهد ، گفتم : سال آينده ؟ فرمودند : خدا هر آنچه خواهد انجام دهد . »

بحار الانوار 52 / 249 از غيبت نعماني ( 2 ) ( 2 ) . روايت غيبت نعمانى / 301 افتادگيى دارد كه در نسخه‌ى علامه‌ى مجلسى از آن كتاب ، آمده است . م

از حمران بن اعين روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسَمّى عِنْدَهُ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى انعام / 2

آنگاه مدّتى را مقرّر داشت ، و اجل حتمى نزد اوست ، فرمودند : آنها ، دو اجل هستند ؛ اجل حتمى و اجل موقوف .

حمران گفت : حتمى چيست ؟ فرمودند : آنچه غير از آن نشود ، گفت : موقوف چيست ؟ فرمودند : آنچه خداوند در آن مشيت دارد [ و ممكن است آن را تغيير دهد ] . عرضه داشت : اميدوارم سفيانى از قسم موقوف باشد ، ايشان فرمودند : نه ، به خدا قسم از محتوم است . »

--------------------------- 529 ---------------------------

غيبت نعمانى / 301 از عبد الملك بن اعين مي‌آورد : « در حضور امام باقر ( عليه السلام ) بودم كه سخن از قائم ( عليه السلام ) به ميان آمد ، من عرض كردم : اميد آن دارم كه همين نزديكي‌ها و بدون سفيانى رخ دهد ، ايشان فرمودند : نه ، به خدا سوگند آن امرى حتمى و ناگزير است .

فضيل بن يسار از آن حضرت روايت مي‌كند : برخى از امور موقوف و برخى ديگر محتوم است ، و سفيانى از محتومى است كه گزيرى از آن نيست » .

همان / 302 از ابو هاشم نقل مي‌نمايد : « نزد امام جواد ( عليه السلام ) بوديم كه سخن از سفيانى و اينكه در روايت آمده : او حتمى است به ميان آمد ، من عرضه داشتم : آيا براى خداوند نسبت به امر حتمى بدا حاصل مي‌شود ؟ ايشان پاسخ مثبت دادند ، گفتم : بيم آن داريم كه براى خداوند نسبت به [ قيام ] قائم نيز بدا حاصل شود [ و ايشان ظهور نكنند ] ! امام ( عليه السلام ) فرمودند : قائم وعده‌ى خداست ، و خداوند خلف وعده نمي‌كند . »

نگارنده : بدا در حتمى رخ نمي‌دهد ، لذا بايد گفت بدا در اين حديث به يك معناى ديگر غير از معناى معروف است ، بدايى از نوع : يَمْحُواْ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى رعد / 39

خدا آنچه را بخواهد محو يا اثبات مي‌كند ، و اصل كتاب نزد اوست ، و از نوع : للهِ الأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى روم / 4

كار در گذشته و آينده از آنِ خداست .

يعنى قدرت خداوند متعال حتى شامل امر حتمى نيز مي‌شود و مي‌بايست تسليم او بود .

كمال الدين 2 / 516 توقيع امام مهدي ( عليه السلام ) به سفير چهارم جناب على بن محمد سمري ( رحمه الله ) را نقل مي‌كند ، در قسمتى از آن آمده است : « كسانى نزد شيعيان من خواهند آمد كه ادّعاى مشاهده مي‌كنند ، بدانيد ، هر كس پيش از خروج سفيانى و فرياد ، ادّعاى مشاهده كند ، كذّاب و افترا زن است . »

دوران سفيانى يك سال و چند ماه

غيبت نعمانى / 299 از عيسى بن اعين از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « سفيانى حتمى

--------------------------- 530 ---------------------------

و خروجش در رجب است . از ابتداى خروج تا انتهاى آن پانزده ماه است . در مدّت شش ماه مي‌جنگد ، و هنگامى كه بر مناطق پنجگانه سيطره يافت نه ماه حكومت خواهد كرد ،

حتى يك روز هم بيشتر نخواهد بود . »

همان / 304 از هشام بن سالم از آن حضرت : « هنگامى كه سفيانى بر مناطق پنجگانه سلطه يافت ، نه ماه برايش حساب كنيد .

هشام بر اين باور است كه مناطق پنجگانه دمشق ، فلسطين ، اردن ، حمص و حلب است . »

همان / 300 از معلى بن خنيس از امام صادق ( عليه السلام ) : « . . . خروج سفيانى در رجب ، از محتوم است . »

همان / 302 از خلاد صائغ از آن حضرت : « سفيانى ناگزير خواهد بود ، و خروج نمي‌كند مگر در رجب . مردى عرض كرد : يا ابا عبدالله ! هنگام خروج وي ، ما چه كار كنيم ؟ فرمودند :

آن هنگام به سوى ما بياييد . »

كمال الدين 2 / 651 از عبدالله بن ابى منصور بجلى روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى نام سفيانى پرسيدم ، ايشان فرمودند : با نام او چه كار داري ؟ زمانى كه مناطق پنجگانه‌ى شام - دمشق ، حمص ، فلسطين ، اردن و قنسرين - را تحت سيطره در آورد ،

آن هنگام منتظر فرج باشيد ، عرضه داشتم : آيا نه ماه حكومت مي‌كند ؟ فرمودند : نه ، ولى هشت ماه حكومت خواهد داشت ، و نه يك روز بيشتر . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اعلام الورى / 428 ، منتخب الانوار / 177 و اثبات الهداة 3 / 721

غيبت شيخ طوسى / 278 از عمار دهنى روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : درنگ سفيانى را در ميان خود چه مقدار مي‌دانيد ؟ گفتم : نه ماه ، مدّت باردارى يك زن ، ايشان فرمودند : شما اى اهل كوفه ! چقدر آگاهيد . »

همان / 273 از محمد بن مسلم از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌نمايد : « سفيانى پس از آنكه بر مناطق پنجگانه سلطه يابد ، به مدّت باردارى يك زن حكمرانى خواهد كرد ، در ادامه فرمودند : أستغفر الله ، باردارى يك جمل [ شتر ] ، او امرى حتمى و ناگزير است . »

نگارنده : شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) صاحب اثبات الهداة به ترديد موجود در اين روايت اشكال كرده است ، و حق با ايشان است ، زيرا ترديدى است واضح و چنين چيزى از معصوم ( عليه السلام ) صادر

--------------------------- 531 ---------------------------

نمي‌شود . علاوه بر آنكه جمل در لغت تنها بر شتر نر اطلاق مي‌شود . لذا اگر روايت صحيح باشد بايد گفت اين ترديد از راوى آن است .

نجات يافتگان از متابعت سفيانى در بلاد شام

غيبت نعمانى / 304 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در وصف امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نقل مي‌كند : « . . . مجعّد است ، و بر گونه خالى دارد . آغاز او از مشرق خواهد بود . چون چنين شود ، سفيانى خروج كرده به اندازه‌ى مدّت حمل يك زن - نُه ماه - حكومت مي‌كند . او در شام خروج مي‌كند و

اهل شام - مگر گروه‌هايى كه بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون مي‌دارد -

تسليم او مي‌شوند .

او لشكرى انبوه به سمت مدينه مي‌فرستد . به بيابان مدينه كه مي‌رسند خداوند آن را در زمين فرو مي‌برد ، و اين سخن خداى عزيز وجليل است : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب ، و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه آنان وحشت زده‌اند ، پس گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند . »

هجوم وى بر شيعيان در شام ، در ماه رمضان يعنى دو ماه پس از حركتش مي‌آغازد .

همان / 300 از محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) : « . . . چه مي‌خواهيد ؟ آيا نمي‌بينيد كه دشمنانتان در نافرمانى خدا با يكديگر مي‌جنگند و برخى از آنها برخى ديگر - و نه شما - را بر سر دنيا مي‌كشند ، و شما در خانه‌هايتان ايمن و از آنان به دوريد ؟ سفيانى براى انتقام گيرى شما از دشمنانتان كافى است و او يكى از نشانه‌ها براى شماست . آن فاسق چون خروج كند ، شما يك يا دو ماه بعد از خروج وى درنگ مي‌كنيد و [ در آن برهه ] زيانى از جانب او بر شما وارد نمي‌شود تا آنكه او مردمان بسيارى از غير شما را بكشد .

برخى از ياران امام ( عليه السلام ) عرض كرد : آن هنگام [ و بعد از آن يك يا دو ماه ، ] با خانواده‌هايمان چه كنيم ؟ حضرت فرمودند : مردان شما از او پنهان شوند ، چرا كه بيم و غضب او تنها بر شيعيان ماست . اما زنان - اگر خداوند تعالى بخواهد - زيانى به آنان نخواهد رسيد .

پرسيدند : مردان به كجا بگريزند ؟ فرمودند : هركه خواست جايى برود ، به مدينه ، مكه و يا

--------------------------- 532 ---------------------------

مناطقى ديگر برود ، آنگاه افزودند : با مدينه چه كار داريد ، و حال آنكه لشكر آن فاسق آهنگ آن را خواهند كرد ؟ لكن به مكه برويد كه محلّ اجتماع شماست . فتنه‌ى او تنها به مدّت باردارى زن - نُه ماه - است ، و اگر خداوند بخواهد از آن تجاوز نخواهد نمود . »

چون سفيانى خروج كرد ، به سمت ما بياييد

كافى 8 / 274 از فضل كاتب نقل مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) بودم كه نامه‌ى ابومسلم خراسانى رسيد ، ايشان [ به قاصد ] فرمودند : نامه‌ات جوابى ندارد ، از نزد ما بيرون رو .

ما با يكديگر آرام آرام صحبت مي‌كرديم ، ( 1 ) ( 1 ) . ظاهراً در اين باره صحبت مي‌كردند كه چرا امام ( عليه السلام ) حاضر نشدند حتى نامه‌ى او را بخوانند . م

ايشان فرمودند : درباره‌ى چه با هم آرام آرام سخن مي‌گوييد ؟ اى فضل ! خداوند كه ذكر او عزيز است به خاطر شتاب بندگان شتاب نمي‌كند ،

و البته كه بر كندن يك كوه از موضعش ، آسانتر از از ميان بردن حكومتى است كه مدّت آن پايان نيافته است .

سپس فرمودند : فلان بن فلان - تا آنكه به هفتمين شخص از فرزندان فلان رسيدند - [ پيش از قائم ما حكومت خواهند داشت ] . ( 2 ) ( 2 ) . سخن در رابطه با بنى عباس است و اينكه حكومت اينان قبل از خروج قائم ماست . م

من گفتم : فدايت شوم ، نشانه‌ى ميان ما و شما [ براى ظهور ] چه خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : اى فضل ! حركتى از خود نشان نده تا آنكه سفيانى خروج كند ، پس چون خروج كرد ما را اجابت كنيد - و اين را سه بار فرمودند - ، و او حتمى است . »

اثبات الوصية / 226 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) : « آنچه بدان اميد داريد واقع نخواهد شد ، تا آنكه سفيانى بر چوب‌هاى آن ( 3 ) ( 3 ) . ظاهراً مقصود دمشق است .

سخنرانى كند . پس چون چنين امرى رخ داد ، قائم

آل محمد ( عليه السلام ) از سمت حجاز به سوى شما بيايد . »

كافى 8 / 264 از عيص بن قاسم از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « تقواى خداوند - كه يگانه است و هيچ شريكى ندارد - را پيشه كنيد و بر خود مراقب باشيد ، زيرا به خدا سوگند [ ممكن است ] مردى باشد كه گله‌اى گوسفند دارد و بر آن چوپانى گمارده باشد ، حال اگر او مردى

--------------------------- 533 ---------------------------

را يافت كه از اين چوپان به گوسفندانش آگاهتر باشد ، اين را اخراج مي‌كند و آن مرد داناتر را مي‌آورد . به خدا قسم اگر شما دو جان داشتيد كه با يكى مي‌جنگيديد و تجربه حاصل مي‌كرديد ، و دومى باقى مي‌ماند و آن گونه كه برايتان [ راه صحيح ] روشن مي‌شد رفتار

[ و زندگى ] مي‌كرديد [ خوب بود ] ، ولى يك جان بيشتر نيست كه اگر از دست رود به خدا ديگر توان توبه نيز از دست رفته است ، پس شما شايسته‌تريد كه براى خود بگزينيد .

اگر كسى از ما به سراغتان آمد ، بنگريد براى چه خروج مي‌كنيد ؟ نگوييد زيد خروج كرد ، زيد دانا و صدوق بود و شما را به خود نمي‌خواند ، بلكه تنها به رضا از آل محمد ( عليهم السلام ) دعوت كرد ، و اگر پيروز مي‌شد ، به آنچه شما را بدان دعوت كرده بود وفا مي‌كرد . او به سوى حكومتى مجتمع خارج شد تا آن را در هم شكند ، ولى آن كس از ما كه امروز خروج كند شما را به چه چيزى دعوت مي‌كند ؟ به رضا از آل محمد ( عليهم السلام ) ؟ ما شما را شاهد مي‌گيريم كه بدان راضى نيستيم . او امروز - كه هيچ كسى همراهش نيست - از ما نافرمانى مي‌كند ، و آن زمان كه پرچم‌ها و بيرق‌ها در ميان باشد ، سزاوارتر است كه از ما نشنود [ و نافرمانى كند ] ، مگر آن كسى كه بنى فاطمه با او همراهى كنند . به خدا قسم صاحب شما تنها آن كس است كه آنان بر گرد او جمع شوند .

چون رجب فرا رسيد ، به نام خداى عزوجل بياييد ، و اگر خوش داشتيد تا شعبان تأخير بياندازيد اشكالى ندارد ، و اگر خواستيد در ميان خانواده‌هايتان [ رمضان را ] روزه بداريد و شايد اين كار موجب توانايى بيشتر شما شود [ ايرادى ندارد ] . به عنوان نشانه ، سفيانى برايتان

كافى است . »

كافى 8 / 264 از سَدير نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : اى سدير ! ملازم خانه ،

و فرشى از فرش‌هاى آن باش . مادامى كه شب و روز آرام است ، آرام باش . پس آن هنگام كه به تو خبر خروج سفيانى رسيد ، به نزد ما بيا اگر چه پياده باشي . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز وسائل الشيعة 11 / 36 و بحار 52 / 303 و 270

بحار الانوار 52 / 270 همين روايت را نقل مي‌كند و در ادامه‌ى آن آمده است : « عرضه داشتم : فدايت شوم ، آيا پيش از آن [ كه سفيانى خروج كند ] امرى رخ خواهد داد ؟ فرمودند : آرى

--------------------------- 534 ---------------------------

- و با سه انگشت به سمت شام اشاره كردند - و فرمودند : سه بيرق ؛ بيرق حسني ، اموى و قيسي . آنان حضور دارند كه يكباره سفيانى خروج كرده و بسان زرع آنها را درو مي‌كند و چون آن را نديده‌اي . »

نگارنده : در اين حديث ، تفاصيل حركت آنها نيامده است . ممكن است مقصود حكومت حسنيان ، بني‌اميه و يمني‌ها باشد . بيرق حسنى از زمان بني‌اميه مطرح بوده است ،

العقد الفريد 5 / 72 مي‌نويسد : « علت قتل سديف به دست منصور عباسى ابياتى ابهام برانگيز بود كه وى سرود و براى او فرستاد :

أسرفت فى قتل الرعية ظالماً فاكفف يديك أظلّها مهديها

فلتأتينّك راية حسنية جرّارة يقتادها حسنيها

در كشتار رعيت زياده روى نمودي ، دست نگه دار ، آمدن مهدى نزديك است

به حتم [ لشكر و ] بيرقى حسنى به سراغت خواهد آمد كه انبوه است و حسنى آن را

رهبرى مي‌كند »

تلاش‌هايى براى اجبار امام صادق و امام رضا ( عليهما السلام ) بر قيام

غيبت نعمانى / 253 روايت مي‌كند : « امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : پيش از اين امر [ ظهور ] ، سفياني ، يماني ، مروانى و شعيب بن صالح خواهند بود ، پس اين چرا چنين ادّعا مي‌كند ؟ » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اثبات الهداة 3 / 735 . ابو السرايا سرى بن منصور شيبانى در سال 199 و در دوران خلافت مأمون در كوفه خروج كرد و مردم را به بيعت با محمد بن ابراهيم بن اسماعيل طباطبا فرزند ابراهيم بن حسن بن حسن بن على بن

ابى طالب ( عليه السلام ) دعوت كرد و نهضتى به راه انداخت ، و نهايتاً كشته شد ، ر . ك به تتمة المنتهى / 334 ، محمد بن ابراهيم خود را قائم ناميده بود و ممكن است اين روايت ردّى بر او باشد . م

نگارنده : مروانى كسى است كه پيش از سفيانى در شام ظاهر مي‌شود . شعيب بن صالح هم فرمانده لشكر خراسانيان است .

كافى 8 / 331 از معلى بن خنيس روايت مي‌كند : « نامه‌ى عبد السلام بن نعيم و سدير و افرادى ديگر را براى امام صادق ( عليه السلام ) بردم و اين زمانى بود كه سياه جامگان ظهور كرده بودند و هنوز بنى عباس به قدرت نرسيده بودند . مفاد نامه‌ها اين بود كه ما توان بازگرداندن خلافت

--------------------------- 535 ---------------------------

به شما را داريم ، نظر شما چيست ؟ ايشان نامه‌ها را بر زمين زدند و فرمودند : اف ، اف ، ( 1 ) ( 1 ) . ادات بيان اندوه و خستگي

من امام اينان نيستم ، آيا ندانستند تنها او [ قائم ] سفيانى را مي‌كشد ؟ »

رجال كشى / 353 مشابه همين جريان را نقل مي‌كند و حضرت طبق آن نقل مي‌فرمايد :

« من امام اينان نيستم ، آيا ندانستند صاحبشان سفيانى است ؟ »

نگارنده : مي‌بايست به فشارهايى كه امامان ( عليهم السلام ) - از ناحيه‌ى شيعيان و نيز كسانى كه در حكومت طمع داشتند - با آن مواجه بودند توجّه داشت ، يعنى همان كسانى كه به دنبال اجازه‌ى ائمه ( عليهم السلام ) بودند تا به نام ايشان به صحنه‌ى سياست پا گذارند و قيام كنند ، با اين بهانه كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آنان را به حضرت مهدي ( عليه السلام ) و دولت ايشان بشارت داده‌اند !

امامان ( عليهم السلام ) نيز دست رد بر سينه‌ى اينان مي‌زدند و بيان مي‌داشتند كه يكى از شروط ظهور امام مهدي ( عليه السلام ) خروج سفيانى قبل از ايشان است .

تأثير روايات مربوط به سفيانى بر پيروان بنى اميه

طبيعى است كه امويان و اتباع آنان پس از سقوط و زوال حكومت خود ، روايات سفيانى را براى خود به كار گيرند ، با اين بهانه كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) از ظهور چنين حاكم قدرتمندى خبر داده است ، و صد البته كه ملعون و متجاوز بودن سفيانى براى آنان اهميتى ندارد !

از اين رو مي‌بينيم تعدادى از شخصيت‌هاى بنى اميه و ديگران به اين ادّعا كه سفيانى موعود هستند برخاستند و بر ضد عبّاسيان قيام كردند ، برخى از آنها هم ، پيروان و جنگجويانى داشتند !

كتاب خطط الشام 1 / 154 قيام‌هايى را به نام سفيانى ذكر مي‌كند ، از جمله : قيام على بن عبدالله بن خالد بن يزيد بن معاوية بن ابى سفيان كه او را ابو عميطر مي‌گفتند و به سال 195 و در خلافت امين ، در شام خروج كرد . ديگرى قيام سعيد بن خالد اموى پس از ابو عميطر است . ديگر نهضت مبرقع به سال 227 و در شام ، در دوران خلافت معتصم .

همو در 2 / 185 قيام عثمان بن ثقاله را نام مي‌برد كه در عجلون اردن و به سال 816 خروج كرد و مدّعى شد سفيانى موعود است .

--------------------------- 536 ---------------------------

و در 1 / 161 سخنى را از مأمون عباسى مي‌آورد ، وى گويد : بزرگان قضاعه در انتظار سفيانى و خروج او هستند تا از پيروان او باشند ! و ديگر ادّعاهاى مشابه .

نقد ديگر ما به روايات منابع سنّى پيرامون سفياني ، آن است كه درباره‌ى او مبالغه كرده‌اند ، تا آنجا كه بعضى از آنها بر اين باورند كه سفيانى اوصافى غيبى دارد ، گويا از سوى خدا مبعوث مي‌شود !

الفتن 1 / 180 ، 279 و 283 و 2 / 699 از حضرت علي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « سفيانى از نسل خالد بن يزيد بن ابى سفيان است . او مردى است با سرى بزرگ . در صورت نشان آبله و در چشم نقطه‌اى سفيد دارد . از منطقه‌اى در دمشق از واديى كه وادى يابس گويند در ميان هفت نفر خروج مي‌كند . يكى از آنان پرچمى پيچيده دارد كه در آن نصرت را مي‌شناسند . هراس و رعب در مقابل او تا سى ميل مي‌رود . كسى كه قصد آن پرچم كند ، آن را نمي‌بيند مگر آنكه شكست مي‌خورد .

خالد بن معدان گويد : سفيانى با دست خود سه نى بر مي‌دارد . آن را بر كسى نمي‌كوبد

مگر آنكه مي‌ميرد .

در خواب نزد او مي‌آيند و مي‌گويند : برخيز و قيام كن ، او نيز بر مي‌خيزد ولى كسى را نمي‌يابد . دوباره همان خواب را مي‌بيند و همانطور مي‌شود . بار سوم به او مي‌گويند : برخيز ، برو و ببين چه كسى پشت در خانه‌ى توست . او هم همين كار را انجام مي‌دهد و هفت يا نُه نفر كه پرچمى با خود دارند را مشاهده مي‌كند . آنان مي‌گويند : ما ياران تو هستيم .

او به همراه آنان قيام مي‌كند و مردمانى از روستاهاى وادى يابس هم از او پيروى مي‌كنند . حاكم دمشق كه در آن روز كارگزار بنى عباس است ، براى مواجهه و نبرد با او خارج مي‌شود ، ولى چون پرچم او را مشاهده مي‌كند ، شكست مي‌خورد . »

برخى از اهل خبره گفته است كه وادى يابس از درعا در سوريه تا نزديك نابلس در فلسطين امتداد دارد .

نقد ديگر آنكه اكثر روايات آنان پيرامون سفيانى بدون سند و از اقوال تابعين است . علاوه بر آنكه در غالب موارد ، نتيجه‌ى تحريف احاديث پيامبر و اهل‌بيت ( عليهم السلام ) توأم با افزودن امورى خيالى به آنهاست !

--------------------------- 537 ---------------------------

نبرد قرقيسيا

قرقيسيا شهرى است در مصبّ درياچه‌ى خابور به نهر فرات ، آثارى در نزديكى دير الزور سوريه ، در مرز سوريه و عراق كه به تركيه هم نسبتاً نزديك است .

معجم البلدان 4 / 328 از حمزه‌ى اصفهانى نقل مي‌كند : « قرقيسيا معرّب كركيسياست كه از كركيس اشتقاق يافته است . كركيس عنوانى است براى ميدان مسابقه‌ى اسبان . »

در روايات متعّدد آمده است كه در كنار قرقيسيا نبردى سخت در مي‌گيرد . برخى از روايات نيز آن را به سفيانى كه در زمان حضرت مهدي ( عليه السلام ) خواهد بود مرتبط دانسته است . در بعضى نيز علّت آن گنجى ذكر شده كه در مجراى فرات آشكار مي‌گردد و سفيانى و تركان بر سر آن درگير مي‌شوند .

برخى روايات : كافى 8 / 295 روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) به ميسّر فرمودند : ميان شما و قرقيسيا چه مقدار فاصله است ؟ او گفت : قرقيسيا در نزديكى فرات است ، ايشان فرمودند : در آنجا رخدادى به وقوع مي‌پيوندد كه از زمانى كه خداوند تبارك و تعالى آسمان‌ها و زمين را آفريده است مانند آن رخ نداده است ، و تا زمانى كه آسمان‌ها و زمين باشند رخ نخواهد داد ، ميهمانى پرندگان خواهد بود ، درندگان زمين و مرغان آسمان از آن سير خواهند شد ، قيس ( 1 ) ( 1 ) . قبيله‌ى بنى قيس كه شاخه‌اى از بنى اسدند .

در آن به هلاكت مي‌رسند و و ديگر كسى از آنان برنمي‌خيزد .

اين روايت را چند نفر نقل كرده و در ادامه مي‌افزايند : و منادى ندا مي‌كند : به سوى گوشت جبّاران بياييد . »

غيبت نعمانى / 278 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند سفره‌اى - و در روايتى ديگر ميهمانيى - در قرقيسياء دارد . فرشته‌اى از آسمان نگاه كرده و ندا در مي‌دهد : اى پرندگان آسمان و اى درندگان زمين ! بياييد و از گوشت جبّاران سير شويد . »

همان / 303 از ابن ابى يعفور روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) به من فرمودند : فرزندان عباس و مروانى نبردى در قرقيسياء خواهند داشت كه موى پسر قَوى در آن سفيد مي‌شود . خداوند نصرت را از آنان برمي‌دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمين وحى مي‌كند : از گوشت جبّاران سير شويد . سپس سفيانى خروج مي‌كند . »

--------------------------- 538 ---------------------------

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در اختصاص / 255 از جابر جعفى روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى جابر ! در خانه‌ات بنشين و هيچ تحرّكى از خود نشان نده تا زمانى كه نشانه‌هايى را كه برايت مي‌گويم مشاهده نمايي ، البته اگر دريابي ؛ نخست اختلاف فرزندان فلان ، و نمي‌بينم كه آن را درك كني ، ولى بعد از من اين را [ براى مردم ] بگو ، منادى از آسمان ندا مي‌كند ، صدايى كه از ناحيه‌ى دمشق به فتح و پيروزى خواهد آمد ، منطقه‌اى از مناطق شام كه جابيه نام دارد در زمين فرو رود ، قسمتى از مسجد راست دمشق سقوط كند ، گروهى از ناحيه‌ى ترك خروج كنند و به دنبال آن فتنه‌ى روم رخ دهد ، برادران ترك خواهند آمد تا آنكه در جزيره فرود آيند ، گروهى از روم خروج كنند تا آنكه در رمله فرود آيند ، اى جابر ! در آن سال اختلاف بسيارى در تمامى مناطق مغرب خواهد بود . نخستين زمينى كه ويران مي‌شود شام است . در آن هنگام به سه پرچم [ و گروه ] تقسيم مي‌شوند ؛ بيرق‌هاى اصهب ، ابقع و سفياني ، سفيانى با ابقع مواجه مي‌شود و با يكديگر مي‌جنگند ، و سفيانى ابقع و يارانش و نيز اصهب را به هلاكت مي‌رساند . آنگاه انديشه‌اى جز عراق ندارد . لشكر او از كنار قرقيسيا عبور مي‌كنند و در آنجا صد هزار تن از طاغيان را به قتل مي‌رسانند .

سفيانى لشكرى هفتاد هزار نفرى را به سوى عراق گسيل مي‌دارد . آنان هم مي‌كشند ، به دار مي‌آويزند و اسير مي‌كنند . در اين هنگام است كه پرچم‌هايى از سوى خراسان مي‌آيند و منازل را به سرعت طى مي‌كنند و تنى چند از ياران قائم همراه آنها هستند . مردى از موالى اهل كوفه خروج مي‌كند كه فرمانده لشكر سفيانى او را بين حيره و كوفه به قتل خواهد رساند .

سفيانى لشكرى را هم به مدينه مي‌فرستد . پس مهدى از آنجا به مكه مي‌رود . به فرمانده لشكر سفيانى خبر مي‌رسد كه مهدى از مدينه خارج شده است . او هم لشكرى را به دنبال ايشان مي‌فرستد ، ولى حضرت را درنمي‌يابند و امام هراسان و منتظر به مانند موسى بن عمران ( عليه السلام )

وارد مكه مي‌شود .

امير لشكر سفيانى در بيابان فرود مي‌آيد . پس منادى از آسمان ندا مي‌كند : اى بيابان ! اين قوم را نابود كن ، آن بيابان هم آنان را به زمين فرو مي‌برد و تنها سه تن از آنان نجات مي‌يابند كه خداوند صورت‌هايشان را به پشت سرهايشان برگردانده است و از [ قبيله‌ى ]

--------------------------- 539 ---------------------------

كلب هستند و اين آيه درباره‌ى آنها فرود آمده است : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا . . . ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 47

اى كسانى كه به شما كتاب داده شده است ، به آنچه فرو فرستاديم و تصديق‌كننده‌ى همان چيزى است كه با شماست ايمان بياوريد ، پيش از آنكه چهره‌هايى را محو كنيم و در نتيجه آنها را به قهقرا بازگردانيم تا آخر آيه .

قائم آن روز در مكه است ، پشت خود را به بيت الحرام تكيه داده و بدان پناه آورده است و ندا مي‌دهد : اى مردم ! ما از خدا و مردمانى كه ما را اجابت كنند يارى مي‌جوييم ، چرا كه ما اهل‌بيت پيامبرتان و نزديك‌ترين مردم به خدا و حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستيم . . . »

الفتن 1 / 285 سخنى را از ارطاة نقل مي‌كند كه در آن نبرد قرقيسيا با سفيانى مرتبط است و ترك و روم نيز در آن نقش آفرينى مي‌كنند ، لكن كلامى بي‌سند و بريده است .

رواياتى ديگر نيز آن را به گنجى كه بر سر آن اختلاف واقع مي‌شود ربط داده است ، از جمله : الفتن 1 / 239 ، مشابه آن / 335 و 2 / 611 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « فرات كوهى از طلا و نقره را نمايان مي‌كند كه براى رسيدن به آن ، از هر نه نفر ، هفت نفر كشته مي‌شوند . اگر آن را درك كرديد ، بدان نزديك نشويد . . . فتنه چهارم ، هيجده سال امتداد مي‌يابد و در حالى تمام مي‌شود كه فرات ، كوهى از طلا را نمايان كرده است . امّت بر آن هجوم مي‌برند و از هر نه نفر ، هفت نفر كشته مي‌شوند . »

همان 1 / 82 از حضرت امير ( عليه السلام ) : « سفيانى بر شام غلبه مي‌يابد ، سپس بين آنان در قرقيسيا نبردى رخ مي‌دهد و چنان مي‌شود كه پرندگان آسمان و درندگان زمين از لاشه‌هاى آنان سير مي‌شوند . آنگاه در مركزشان مشكلى به وجود مي‌آيد . لذا گروهى از آنها مي‌آيند تا آنكه وارد سرزمين خراسان شوند . لشكر سفيانى در طلب اهل خراسان مي‌آيند و شيعيان آل محمد را در كوفه مي‌كشند . سپس اهل خراسان در طلب مهدى خارج مي‌شوند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز المستدرك 4 / 501 و عقد الدرر / 87

اگر روايات جنگ بر سر اين گنج صحيح باشد ، احتمال آن مي‌رود كه اين گنج نفت و يا معدن طلا باشد كه دولت‌ها بر سر تصاحب آن با هم درگير مي‌شوند . طرف مقابل سفيانى در آن نبرد

--------------------------- 540 ---------------------------

تركان خواهند بود كه ممكن است همين تركيه‌ى فعلى باشد ، چرا كه نزاع در كنار مرزهاى سوريه و تركيه خواهد بود . ولى طرف مقابل مشخص نيست و ممكن است كردها نيز يكى از اطراف

درگيرى باشند .

--------------------------- 541 ---------------------------

فصل نوزدهم

حجاز

وضعيت حجاز در عصر ظهور

--------------------------- 542 ---------------------------

وقايع حجاز پيش از ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

احاديث و آثارى پيرامون رخدادهاى حجاز پيش از ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، هنگام و پس از آن رسيده است . منابع سنّى در رابطه با حوادث موسم حج در نزديكى ظهور امام ( عليه السلام ) مبالغه كرده‌اند . ما در ابتدا احاديثى را ذكر مي‌كنيم كه در منابعمان يافت مي‌شود و بعد از آن سراغ روايات ديگران مي‌رويم .

قرب الاسناد / 164 از احمد بن محمد بن ابى نصر از امام رضا ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پيش از اين امر نشانه‌هايى است ؛ [ از جمله : ] حادثه‌اى كه بين دو حرم رخ مي‌دهد ، گفتم : آن چيست ؟ فرمودند : جنگى قبيله‌اى خواهد بود ، و فلانى از آل فلان پانزده تن را خواهد كشت . »

ارشاد / 360 از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « آنچه بدان اميد داريد واقع نخواهد شد تا آنكه جداسازى و امتحان شويد و از شما تنها اندكى باقى مانند ، سپس اين آيه را تلاوت فرمودند : ألم . أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لايُفْتَنُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى عنكبوت / 2 - 1

الم . آيا مردم پنداشتند كه تا گفتند ايمان آورديم ، رها مي‌شوند و مورد آزمايش قرار نمي‌گيرند ؟

آنگاه فرمودند : همانا يكى از نشانه‌هاى فرج رخدادى بين دو مسجد است ، و فلانى از فرزندان فلان پانزده تن از بزرگان عرب را خواهد كشت . »

غيبت شيخ طوسى / 271 : « حكومت بنى فلان پايان نخواهد يافت تا آنكه شمشيرهاى

بنى فلان درگير شوند . آن هنگام است كه حكومت آنان رو به زوال مي‌رود . »

غيبت نعمانى / 159 از ابان بن تغلب از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « بر مردم زمانى فرا خواهد رسيد كه در آن ، سبطه [ و سكون ] به سراغشان خواهد آمد ، و دانش بسان مارى كه در سوراخ جمع مي‌شود ، رخت برمي‌بندد . آنان در چنين وضعيتى به سر مي‌برند كه ستاره‌شان طلوع مي‌كند .

گفتم : سبطه چيست ؟ فرمودند : فترت [ و غيبت امام ] ، عرضه داشتم : آن زمان چه كنيم ؟ فرمودند : بر همان [ اعتقاد ] كه اكنون هستيد باقى بمانيد تا آنكه خدا ستاره‌تان را آشكار سازد . »

--------------------------- 543 ---------------------------

كافى 1 / 340 از ابان بن تغلب : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : تو چسان خواهى بود آن هنگام كه بين دو مسجد حادثه‌اى رخ دهد ، پس دانش رخت بربندد ، همان گونه كه مار در سوراخش جمع مي‌شود ، شيعيان اختلاف كنند و برخى از آنها بعضى را كذاب بنامند ، و بعضي‌شان در چهره‌ى برخى آب دهان اندازند ؟ عرض كردم : فدايت شوم ، خيرى در آن زمان نيست ، فرمودند : تمام خير آن هنگام است و سه بار اين جمله را تكرار كردند . »

غيبت نعمانى / 172 از ابو بصير روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : امام باقر ( عليه السلام ) مي‌فرمودند : قائم آل محمد دو غيبت دارد كه يكى طولاني‌تر از ديگرى است . فرمودند : آري ، و آن [ ظهور ] واقع نخواهد شد تا آنكه شمشيرهاى بنى فلان درگير شوند ، حلقه تنگ شود ، سفيانى ظاهر گردد ، بلا شدّت گيرد و مرگ وقتلى مردم را فراگيرد كه از آن به حرم خدا و رسولش ( صلى الله عليه وآله ) پناه آرند . »

همان / 267 از عبدالله بن سنان از امام صادق ( عليه السلام ) : « مرگ و قتلى مردم را فرامي‌گيرد كه به حرم پناه مي‌جويند . به دنبال شدّت جنگ ، منادى راستينى ندا مي‌كند : اين كشتار و جنگ براى چيست ؟ صاحبتان فلان است . »

مختصر بصائر الدرجات / 199 از حضرت امير ( عليه السلام ) در خطبه‌ى مخزون : « اى مردم ! از من سؤال كنيد قبل از آنكه فتنه‌اى شرقى [ بسان شترى چموش ] پايش را بلند كند و در مهارش گذارد - و اين [ فتنه ] پس از مرگ و زندگانى است - ، يا آنكه آتشى با هيزم درشت در مغرب زمين شعله‌ور شود و فرياد به خونخواهى يا مانند آن كند . پس آن هنگام كه فلك بگردد خواهيد گفت : او مُرد ، يا هلاك شد ، در كدام وادى سير مي‌كند . پس در آن روز تأويل اين آيه خواهد آمد :

ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 6

پس [ از چندى ]

دوباره شما را بر آنان چيره مي‌كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم .

براى آن نشانه‌ها و علاماتى است ؛ نخست آن كه كوفه با لشكر و خندق محاصره شود ، در سر كوچه‌هاى كوفه آتش روشن شود ، چهل شب مساجد تعطيل شود ، سه پرچم - كه با

--------------------------- 544 ---------------------------

[ پرچم ] هدايت مشتبه مي‌شوند - پيرامون مسجد اكبر آمد و شد كنند كه قاتل و مقتول در آتش‌اند . كشتار بسيار ، مرگ وسيع ، قتل نفس زكيه در پشت كوفه در ميان هفتاد نفر ، آنكه ميان ركن و مقام ذبح مي‌شود ، قتل صبر اسبغ مظفّر در بيعت بتان و به همراه بسيارى از شياطين انس ، خروج سفيانى با پرچمى سبز و صليبى از طلا كه فرمانده‌ى آن پرچم مردى است از كلب و با دوازده هزار اسب آهنگ مكه و مدينه مي‌كنند ، امير آن از بنى اميه است و خزيمه نام دارد ، چشم چپ ندارد ، در چشمش لكه‌اى خون است ، دنيا به كامش خواهد بود و بيرق او شكست نخواهد خورد تا آنكه در مدينه فرود آيد . پس مردان و زنانى از آل محمد را جمع مي‌كند و در خانه‌اى كه خانه‌ى ابو الحسن اموى گويند زندانى مي‌كند . »

نگارنده : اين احاديث مي‌رساند كه آل فلان حكومتى نيرومند خواهند داشت ، لكن به سبب رخداد اختلاف ميان آنان رو به ضعف مي‌روند . پس از آن خليفه‌شان مي‌ميرد كه با مرگ آن فرج و گشايشى رخ مي‌نمايد . در ادامه سفيانى خروج مي‌كند و يمانى ظاهر مي‌شود . به دنبال آن اتفاقى در ميان دو حرم مكه و مدينه رخ مي‌دهد و درگيرى و نبرد بين سه بيرق در حجاز شدّت مي‌گيرد و همه اهل آتش‌اند .

بعد از آن امام ( عليه السلام ) ظاهر مي‌شوند و لشكر سفيانى مي‌آيند تا حركت ايشان را در نطفه خفه كند ، لكن معجزه‌ى موعود رخ مي‌دهد و آنان طعمه‌ى زمين مي‌شوند . امام ( عليه السلام ) رهسپار عراق مي‌شوند . از آنجا به دمشق مي‌روند و جنگى با سفيانى به وقوع مي‌پيوندد كه به شكست سفيانى و قتل وى توسّط آن حضرت منتهى مي‌شوند و در ادامه ايشان بر بلاد حكمرانى خواهند داشت .

حكمرانى مي‌ميرد و مرگ او فرج تمامى مردم است

غيبت نعمانى / 267 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « مردم در عرفاتند كه شخصى سوار بر شترى سريع مي‌آيد و خبر از مرگ خليفه‌اى مي‌دهد كه با مرگ او فرج

آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) و نيز فرج تمامى مردم خواهد بود . »

همان / 257 از ابن ابى يعفور چنين نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) به من فرمودند : با دست بشمار ؛ هلاكت فلانى - نام مردى از بنى عبّاس - ، خروج سفياني ، قتل نفس ، لشكرى كه به

--------------------------- 545 ---------------------------

زمين فرو مي‌رود و ندا ، عرض كردم : ندا چيست ؟ آيا منادى است ؟ فرمودند : آري ، و صاحب اين امر بدين وسيله شناخته مي‌شود .

در ادامه فرمودند : تمامى فرج در هلاكت فلانى است . »

غيبت شيخ طوسى / 271 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « كسى كه براى من مرگ عبدالله را ضمانت كند [ و از آن خبر آورد ] ، براى او [ قيام ] قائم را تضمين خواهم كرد . آنگاه فرمودند : هنگامى كه عبدالله بميرد ، پس از او مردم بر هيچ كس گرد نيايند ، و اين امر بدون صاحب شما به پايان نخواهد رسيد - ان شاء الله - .

حكومت ساليانه به پايان مي‌رسد و جاى خود را به حكومت ماهيانه و روزانه خواهد داد . عرض كردم : آيا اين به طول مي‌انجامد ؟ فرمودند : هرگز . »

آتشى عظيم در شرق حجاز

غيبت نعمانى / 253 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه آتشى زرد و عظيم را از سمت مشرق ديديد كه سه يا هفت روز شعله ور است ، منتظر فرج آل محمد ( عليهم السلام ) باشيد - ان شاء الله عزوجل - ، همانا خداوند عزيز حكيم است . »

همان / 267 از امام صادق ( عليه السلام ) : « آن زمانى كه نشانه‌اى در آسمان ديديد - [ يعنى ] آتشى عظيم از سمت مشرق كه چند شب شعله ور است - فرج مردم خواهد بود ، و اندكى پيش از قيام قائم ( عليه السلام ) است . »

الفتن 1 / 232 از ابن معدان نقل مي‌كند : « وقتى در ماه رمضان ، ستونى از آتش را از سمت مشرق ، و در آسمان ديديد ، تا مي‌توانيد غذا ذخيره نماييد ، زيرا سال گرسنگى خواهد بود . »

نگارنده : احتمال مي‌رود اين آتش ، يك آتش فشان طبيعى و يا آتش سوزى بزرگ

نفتى باشد .

الصراط المستقيم 2 / 258 از عجائب البلدان و بدون سند از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه آتش در حجازتان رخ نمود و آب در نجفتان جريان يافت ، منتظر ظهور قائمتان باشيد . »

--------------------------- 546 ---------------------------

اين آتش غير از آتشى است كه در روايت آمده در عدن ظاهر مي‌شود و از نشانه‌هاى قيامت است ، از جمله مسند طيالسى / 143 از حذيفة بن اسيد : « . . . آتشى از آخر عدن ظاهر مي‌شود و مردم را به سوى محشر مي‌راند . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن مسند احمد 4 / 6 و صحيح مسلم 4 / 2225 و در منابع ما خصال 2 / 446 و غيبت شيخ طوسى / 267

لشكر سفيانى در حجاز

حديث لشكرى كه به زمين فرو مي‌رود هم در منابع ما و هم در منابع سنّيان آمده است ، و نيز اينكه اين امر نشانه‌اى است موعود و هنگامى رخ مي‌دهد كه لشكر سفيانى راهى مكه مي‌شوند و خداوند در بيابان مدينه آنان را به زمين فرو مي‌برد . ارائه‌ى طرق روايات مربوط به آن ،

و نيز صحّه گذاردن عالمان بر آن بالغ بر يكصد صفحه خواهد بود .

بخارى در صحيح خود 2 / 159 و 3 / 19 آن را مبهم گذاشته و تحت عنوان « باب هدم الكعبة : باب ويرانى كعبه » آورده است ، وى از عايشه نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : لشكرى به كعبه هجوم مي‌آورد و در زمين فرو مي‌رود . »

او سخن از امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را از آن حذف و وانمود كرده اين روايت به ذو السويقه‌ى حبشى - كه مي‌پندارند كعبه را ويران مي‌كند - مرتبط است !

البته حاكم نيشابورى در المستدرك 4 / 520 آنچه را كه ديگران حذف كرده‌اند نقل مي‌كند و بنابر شرط بخارى صحيح مي‌شمارد ، وى از ابوهريره روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مردى كه او را سفيانى گويند در عمق دمشق خروج مي‌كند و عموم كسانى كه از او تبعيت مي‌كنند از كلب هستند . او چنان كشتارى به راه مي‌اندازد كه شكم زنان را پاره كرده و كودكان را به قتل مي‌رساند . قيس براى مقابله با او گرد هم مي‌آيند و سفيانى آنان را هم به هلاكت مي‌رساند و نمي‌توانند هيچ دفاعى از خود به عمل آورند .

مردى از اهل‌بيتم در حره خروج مي‌كند . زمانى كه خبر آن به سفيانى مي‌رسد ، لشكرى از لشكرهايش را به سوى او گسيل مي‌دارد . او آنان را شكست مي‌دهد . پس سفيانى خود با همراهانش به سوى او مي‌آيند . هنگامى كه به بيابانى مي‌رسند زمين آنها را فرو مي‌برد و از

--------------------------- 547 ---------------------------

آنها تنها كسى كه خبر رساند باقى مي‌ماند . »

مسلم بيش از بخارى امانتدارى كرده است ، او در صحيح خود 8 / 166 از عبيدالله بن قبطيه نقل مي‌كند : « من ، حارث بن ابى ربيعه و عبدالله بن صفوان نزد ام المؤمنين ام سلمه رفتيم . آن دو از او درباره‌ى لشكرى كه در زمين فرو مي‌رود سؤال كردند و اين ، در ايامى بود كه

ابن زبير قيام كرده بود ، ام سلمه گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : كسى به خانه [ ى خدا ] پناهنده مي‌شود و لشكرى به سمت او مي‌فرستند و زمانى كه آنان در بيابانى قرار مي‌گيرند به زمين فرو مي‌روند ، من گفتم : اى رسول‌خدا ! كسى از اين لشكر كه كار خود را خوش ندارد چه

[ و آيا او هم رهسپار دوزخ مي‌شود ] ؟ فرمودند : او نيز به زمين فرو مي‌رود ، ولى روز قيامت بر اساس نيتش مبعوث مي‌گردد . »

از امام باقر نيز روايت مي‌كند كه آن بيابان ، بيابان مدينه است . آنگاه مشابه اين را از

حفصه مي‌آورد .

مسلم در ادامه روايت ديگرى را از عايشه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « موجب شگفتى است كه مردمانى از امّت من ، در پى مردى از قريش كه به خانه [ ى خدا ] پناه جسته رهسپار آن ديار مي‌شوند و چون به بيابان برسند در زمين فرو مي‌روند .

گفتيم : اى پيامبر خدا ! در راه مردمانى [ گوناگون و با نيت‌هاى مختلف ] گرد مي‌آيند و هم مسير مي‌شوند ، ايشان فرمودند : آري ، در ميان آنان به مختار ، مجبور و مسافر است ،

همه يكباره هلاك مي‌شوند ، ولى گوناگون مبعوث مي‌شوند ، خداوند آنان را بر اساس نيت‌هايشان برمي‌انگيزد . »

اين روايت بر آن دلالت مي‌كند كه صحابه از اين رخداد آگاهى داشته‌اند و آن كسى كه به خانه‌ى خدا پناهنده مي‌شود ، محور اساسى آن است .

بخارى و مسلم اين جريان را با اختصار بسيارى آورده‌اند كه در ديگر آثار يافت مي‌شود . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به الجمع بين الصحيحين 4 / 238 و 245 ، المصنف ابن ابى شيبه 15 / 43 ، مسند احمد 6 / 316 ، سنن ابو داود 4 / 107 ، تهذيب ابن عساكر 3 / 450 ، جامع الاصول 10 / 179 ، جمع الفوائد 1 / 55 ، المسند الجامع 20 / 795 ، التاريخ الكبير 5 / 118 ، سنن ابن ماجه 2 / 1350 ، سنن نسائى 5 / 207 ، المعجم الكبير 23 / 202 و 24 / 75 ، المستدرك 4 / 429 - آن را بنابر شرط شيخين صحيح شمرده است - و المصنف عبدالرزاق 11 / 371

--------------------------- 548 ---------------------------

المصنف عبدالرزاق 11 / 371 : « به هنگام مرگ خليفه‌اي ، اختلافى در خواهد گرفت . پس مردى از مدينه بيرون آمده به مكه مي‌رود . مردم او را در حالى كه ناخشنود است از خانه بيرون مي‌آورند و بين ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . لشكرى از شام به سوى او ارسال مي‌شود كه چون به بيابان مي‌رسند در زمين فرو مي‌روند .

گروه‌هاى عراق و ابدال شام نزد او مي‌آيند و بيعت مي‌كنند . او گنج‌ها را بيرون مي‌آورد ، اموال را قسمت مي‌كند و اسلام را در زمين حكمفرما مي‌كند . »

مسند احمد 6 / 316 و / 285 رواياتى در اين موضوع مي‌آورد ، وى از ام سلمه نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) إنّا لله و إنّا إليه راجعون گويان از خواب برخاستند ، من گفتم : اى رسول‌خدا ! چه شده است ؟ فرمودند : گروهى از امّتم به زمين فرو مي‌روند . آنان به سمت مردى ارسال مي‌شوند و او به مكه مي‌آيد . خداوند آنان را از دستيابى به او منع مي‌كند و آنان را در زمين

فرو مي‌برد . همه در يك جا از بين مي‌روند ، لكن متفاوت برانگيخته خواهند شد .

هنگامى كه از علت اين مطلب پرسيدم فرمودند : زيرا برخى از آنها را مجبور كرده‌اند و با ناخوشايندى مي‌آيد . »

المعجم الاوسط 6 / 222 از ام سلمه : « شخصى به حرم پناه مي‌برد و مردمان بسان پرندگان پراكنده بر گرد او جمع مي‌شوند تا آنكه سيصد و سيزده نفر كه زنانى در ميان آنهايند گرد آيند . او بر هر جبار و جبار زاده‌اى فائق مي‌آيد و چنان عدل را آشكار مي‌سازد كه زندگان آرزوى حيات مردگان را خواهند داشت . »

البدء و التاريخ 2 / 178 مي‌نگارد : « در روايت است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مدينه را در بهترين وضع رها مي‌كنيد تا آنكه سگ بيايد و يك پاى خود را بر ستون مسجد بالا گيرد تا ادرار كند ، اصحاب پرسيدند : اى رسول‌خدا ! آن روز ميوه‌ها از آن كيست ؟ فرمودند : درندگان و پرندگان روزى طلب .

در گزارشى آمده است : لشكر سفيانى به قصد مكه مي‌آيند . آنان به جايى كه بيداء نام دارد مي‌رسند . پس منادى از آسمان ندا مي‌كند : اى آسمان ! اينان را نابود كن ، و آنان در زمين

فرو مي‌روند و تنها دو نفر از قبيله‌ى كلب كه صورت‌هايشان به پشت برگشته نجات مي‌يابند .

--------------------------- 549 ---------------------------

آن دو به پشت مي‌روند تا به سفيانى مي‌رسند و اين خبر را به او مي‌رسانند .

از سويى ديگر بشير نزد مهدى كه در مكه حضور دارد مي‌آيد و ايشان با دوازده هزار نفر كه ابدال و اعلام هستند خروج مي‌كند . او مي‌آيد تا به محلّى كه سفيانى در آن است مي‌رسد و او را به اسارت مي‌گيرد . او بر كلب حمله مي‌كند ، زيرا آنان پيروان سفيانى بودند و زنان آنان را به اسارت مي‌گيرد ، گويند : زيانكار كسى است كه آن روز از غنائم كلب برنگيرد . »

الفتن 1 / 327 از عبدالله‌بن‌عمرو : « نشانه‌ى خروج مهدى آن است كه لشكرى در بيابان به زمين فرو مي‌رود . »

ابن‌حماد در الفتن مضامينى از روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را در اين باره مي‌آورد ، لكن اسرائيليات يا بافته‌هاى خود را نيز بدان مي‌افزايد ، البته برخى روايات وى معقول است ، مانند آنچه در 1 / 325 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « به اهل مدينه خبر مي‌رسد كه لشكرى به سمت آنان خارج شده است . پس هر كس از آل محمد ( عليهم السلام ) كه آنجاست به سمت مكه مي‌گريزد . توانا ناتوان را حمل مي‌كند و بزرگ كوچك را . لشكريان به شخصى از آل محمد دست مي‌يابند و او را در كنار احجار الزيت سر مي‌برند . »

همان / 90 رواياتى را از امام باقر ( عليه السلام ) مي‌آورد ، از جمله : « كسى به مكه پناه خواهد آورد . هفتاد هزار نفر را - كه مردى از قيس فرمانده‌ى آنان است - به سراغ او مي‌فرستند . زمانى كه آنان به گردنه برسند ، آخرين نفر آنها وارد مي‌شود و اوّلين نفر آنها هنوز خارج نشده است كه جبرئيل ندا مي‌دهد : اى بيابان ! اى بيابان ! - و مشارق و مغارب زمين آن را مي‌شنوند - آنان را بگير كه خيرى در آنها نيست . تنها كسى كه از نابودى آنان آگاه مي‌شود چوپانى در آن كوه است و مي‌بيند كه در زمين فرو مي‌روند . هنگامى كه آن پناهنده خبر اينان را مي‌شنود ،

خروج مي‌كند . »

جريان اين لشكر در منابع ما بدون تحريف آمده است

اختصاص / 255 و غيبت شيخ طوسى / 269 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كنند : « سفيانى لشكرى را به مدينه مي‌فرستد . مهدى از آنجا به مكه مي‌رود . به فرمانده لشكر سفيانى خبر

--------------------------- 550 ---------------------------

مي‌رسد كه مهدى از مدينه خارج شده است . او هم لشكرى را به دنبال ايشان مي‌فرستد ولى حضرت را در نمي‌يابند . امام هراسان و منتظر به مانند موسى بن عمران ( عليه السلام ) وارد مكه مي‌شود .

امير لشكر سفيانى در بيابان فرود مي‌آيد . پس منادى از آسمان ندا مي‌كند : اى بيابان ! اين قوم را نابود كن ، آن بيابان هم آنان را به زمين فرو مي‌برد و تنها سه تن از آنان نجات مي‌يابند كه خداوند صورت‌هايشان را به پشت سرهايشان برگردانده است و از كلب هستند و اين آيه درباره‌ى آنها فرود آمده است : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا . . . ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 47

اى كسانى كه به شما كتاب داده شده است ، به آنچه فرو فرستاديم و تصديق‌كننده‌ى همان چيزى است كه با شماست ايمان بياوريد ، پيش از آنكه چهره‌هايى را محو كنيم و در نتيجه آنها را به قهقرا بازگردانيم . . تا آخر آيه .

قائم آن روز در مكه است . پشت خود را به بيت الحرام تكيه داده و بدان پناه آورده است و ندا مي‌دهد : اى مردم ! ما از خدا و مردمانى كه ما را اجابت كنند يارى مي‌جوييم ، چرا كه ما اهل‌بيت پيامبرتان و نزديكترين مردم به خدا و حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستيم .

هركه در مورد آدم با من احتجاج كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آدم هستم .

هر آنكه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به نوحم .

هر كسى درباره‌ى ابراهيم با من به گفتگو بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين فرد به

ابراهيم هستم .

هركه در مورد حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) با من بحث كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به ايشانم .

هر آن كس كه درباره‌ى پيامبران با من به احتجاج بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آنها هستم .

آيا خداوند در كتاب رصين خود نمي‌فرمايد : إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ . ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 34 - 33

به يقين خداوند ، آدم و نوح و خاندان

--------------------------- 551 ---------------------------

ابراهيم و خاندان عمران را بر مردم جهان برگزيده [ و برترى داده ] است . فرزندانى كه بعضى از آنان از [ نسل ] بعضى ديگرند ، و خداوند شنواى داناست .

من باقى گذارده‌اى از آدم ، ذخيره‌اى از نوح ، برگزيده‌اى از ابراهيم و گزيده‌اى از محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستم .

بدانيد ! هر كس با من درباره‌ى كتاب خدا احتجاج كند ، من نزديكترين مردم به كتاب خدا هستم .

بدانيد ! هر آنكه با من در مورد سنّت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتگو كند ، من نزديكترين مردم به سنت پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) هستم .

كسى را كه امروز سخن مرا مي‌شنود به خدا سوگند مي‌دهم كه حاضر آن را به غائب برساند ، و شما را به حقّ خدا ، رسول او ( صلى الله عليه وآله ) و حقّ خود قسم مي‌دهم - زيرا من بر شما حقّ خويشاوندى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را دارم - كه ما را يارى رسانيد و كسانى را كه بر ما ستم مي‌كنند از ما بازداريد ، ما را ترسانيدند ، بر ما ستم كردند ، از ديار و [ نزد ] فرزندانمان آواره نمودند ، به حقّ ما تجاوز كردند و ما را از آن بازداشتند و اهل باطل بر ما افترا بستند . پس درباره‌ى ما خدا را در نظر بگيريد و مراقب باشيد ، ما را وا نگذاريد و ياريمان كنيد تا خداى تعالى ياريتان كند .

پس خداوند سيصد و سيزده مرد ياور ايشان را بدون قرار قبلى و در حالى كه [ پيش از آن ] مانند ابرهاى پاييزى [ پراكنده ] بودند ، براى او گرد مي‌آورد . و اى جابر ! اين نشانه‌ايست كه خدا در كتاب خود ذكر فرموده : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَئٍْ قَدِيرٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 148

هر كجا كه باشيد خداوند همگى شما را مي‌آورد ؛ در حقيقت خدا بر همه چيز تواناست .

آنان بين ركن و مقام با ايشان بيعت مي‌كنند .

همراه ايشان عهدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است كه پسران از پدران آن را به ارث برده‌اند .

اى جابر ! قائم مردى است از نسل حسين ( عليه السلام ) كه خداوند امر او را در يك شب براى او سامان مي‌دهد ، و هر چه بر مردم مشتبه شود ، در ولادت يافتن ايشان از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و ارث بردن از عالمان [ امامان ( عليهم السلام ) ] يكى پس از ديگري ، دچار اشتباه نخواهند شد ، و اگر همه‌ى اينها برايشان

--------------------------- 552 ---------------------------

مشتبه شود ، در نداى آسمانى كه به نام او و پدر و مادرش خواهد بود شبهه نخواهند كرد . »

تعداد لشكر سفيانى و مكان فرو رفتن زمين

روايات منابع سنّى بيان مي‌كند كه لشكر سفيانى از دو مسير عراق و شام وارد مدينه مي‌شوند ،

و با انصار امام مهدى و شيعيان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) كه آنجا هستند ، با بى رحمى و وحشى گرى

برخورد مي‌كنند .

الفتن 1 / 323 از ابن شهاب روايت مي‌كند : « سفيانى به كسى كه [ به عنوان فرمانده‌ى لشكر او ] با لشكرش داخل كوفه شده و آن را به مانند پوست مي‌سايد ، نامه مي‌نويسد و فرمان مي‌دهد روانه‌ى حجاز شود . او هم به مدينه مي‌آيد و شمشير ميان قريش مي‌كشد .

از قريش و انصار چهارصد مرد را به قتل مي‌رساند . شكم‌ها پاره مي‌كند . فرزندان را مي‌كشد و خواهر و برادرى از قريش را كه محمد و فاطمه نام دارند ، به قتل رسانده بر در مسجد مدينه

به دار مي‌آويزد . »

المستدرك 4 / 442 و ديگران نقل مي‌كنند كه اهل مدينه به هنگام هجوم سفيانى آن را

ترك مي‌كنند .

در روايات غير از اين مناطق جاى ديگرى ذكر نشده كه لشكر سفيانى بدان وارد شوند .

الفتن 1 / 328 لشكر او را دوازده هزار نفر نقل مي‌كند .

در عقد الدرر / 76 تعداد آنها هفتاد هزار تن آمده است .

كشاف 3 / 467 آنان را هشتاد هزار نفر مي‌داند .

ظاهر آن است كه اين لشكر برهه‌اى كوتاه در مدينه مي‌مانند ، آنگاه رهسپار مكه مي‌شوند كه نشانه‌ى موعود رخ مي‌دهد و آنان در بيابان طعمه‌ى زمين مي‌شوند .

بحار 52 / 181 نقل مي‌كند : « حنان بن سدير از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى فرو رفتن زمين در بيابان سؤال كرد و ايشان فرمودند : [ منطقه‌ى ] اما صهرا ( 1 ) ( 1 ) . براى آگاهى از اختلاف نسخ در ضبط اين واژه ر . ك به پاورقى قرب الاسناد / 123 تحقيق مؤسسه‌ى

آل البيت ( عليهم السلام ) . م

در كنار پستخانه ، با فاصله‌ى

--------------------------- 553 ---------------------------

دوازده ميلى از پستخانه‌اى كه در ذات الجيش است . »

بيداء مدينه منتهاى كوه‌هاى آن ، و در ابتداى زمينى هموار براى كسانى است كه از مدينه به مكه مي‌روند ، مي‌نويسند : « ارتفاعاتى كه در مسير مكه و در جلو ذو الحليفه قرار دارد و

ذات الجيش در فاصله‌ى چهار فرسخى مدينه است . » ( 1 ) ( 1 ) . شرح سيوطي بر سنن نسائي 1 / 162 و معجم بكري 2 / 409

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) هم در مسير نبرد بدر ، راه كوهستانى مدينه را در پيش گرفتند ، سپس به عقيق رسيدند ، و در ادامه به ذو الحليفه و بعد از آن به ذات الجيش رسيدند . ( 2 ) ( 2 ) . سيره‌ى ابن هشام 3 / 160

در فقه اهل‌بيت ( عليهم السلام ) نماز در مواضعى چند از جمله بيداء - به جهت آنكه زمين در آن فرو مي‌رود و محلّ فرود آمدن غضب الهى است - مكروه است ، شيخ صدوق ( رحمه الله ) در

من لا يحضره الفقيه 4 / 366 روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به حضرت امير ( عليه السلام ) فرمودند : يا علي ! در پوست آنچه شيرش را نمي‌نوشى نماز نخوان و گوشتش را نخور ، و نيز در ذات الجيش ،

ذات الصلاصل و ضجنان نماز نگزار . »

محاسن برقى 2 / 365 از ابن ابى نصر نقل مي‌كند : « از امام كاظم ( عليه السلام ) در مورد نماز در بيداء پرسيدم ، فرمودند : در بيداء نماز خوانده نمي‌شود ، عرض كردم : محدوده‌ى بيداء كجاست ؟ فرمودند : آيا آن بلندى و پستى را مشاهده نكرده‌اي ؟ گفتم : اينكه مي‌فرماييد بسيار طولانى است ، محدوده‌ى آن را بفرماييد ، فرمودند : امام باقر ( عليه السلام ) هنگامى كه به ذات الجيش مي‌رسيد ، در سير خود سرعت مي‌گرفت و نماز نمي‌خواند تا به محلّى برسد كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در آن فرود آمده‌اند . عرضه داشتم : ذات الجيش كجاست ؟ فرمودند : سه ميل قبل از زمين گود [ ى كه مسجد شجره در آن است ] . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز كافى 3 / 389 ، تهذيب الاحكام 2 / 375 و الحدائق الناضرة 7 / 213

آياتى كه درباره‌ى اين معجزه نازل شد

الدرالمنثور 5 / 240 مي‌نويسد : « ابن جرير ، ابن منذر و ابن ابى حاتم از ابن عباس روايت

--------------------------- 554 ---------------------------

مي‌كنند كه در مورد آيه‌ي : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سبأ / 51

و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه آنان وحشت زده‌اند ، پس گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند ، گفت : اين مربوط به لشكر سفيانى است . و هنگامى كه از وى پرسيدند : آنان از كجا گرفتار مي‌شوند ؟ پاسخ داد : از زير پاهايشان . »

تفسير طبرى 22 / 72 از حذيفه نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فتنه‌ى بين اهل مشرق و مغرب را ياد كردند و فرمودند : آنان در اين حال به سر مي‌برند كه سفيانى از وادى يابس بر آنان خروج مي‌كند و در دمشق فرود مي‌آيد . دو لشكر يكى به مشرق و يكى به مدينه ارسال مي‌كند . آنان در زمين بابل در شهر نفرين شده و مكان خبيث فرود مي‌آيند و بيش از سه هزار نفر را به قتل مي‌رسانند . شكم بيش از صد زن را مي‌درند و سيصد تن از بزرگان بنى عباس را مي‌كشند .

سپس روانه‌ى كوفه مي‌شوند و اطراف آن را خراب مي‌كنند . آنگاه رهسپار شام مي‌شوند . پرچمى كه در مسير هدايت است از كوفه خارج مي‌شود و پس از دو شب به آن لشكر مي‌رسند . آنان را چنان مي‌كشند كه حتى خبر رسان آنان نجات نمي‌يابد ، و تمامى اسيران و غنائمى كه با آنان بوده را باز مي‌ستانند .

لشكر دوم او به مدينه مي‌پردازد . آنان سه روز و شب آن را غارت مي‌كنند . سپس روانه‌ى مكه مي‌شوند . پس چون به بيداء مي‌رسند ، خداوند سبحان جبرئيل را مي‌فرستد و مي‌فرمايد : اى جبرئيل ! برو و نابودشان كن ، او هم با پا بر آن زمين ضربه مي‌زند و خداوند آنان را به زمين فرو مي‌برد . اين سخن خداى عزوجل در سوره‌ى سبأ است : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب .

تنها دو نفر از آنان - يكى بشير و ديگرى نذير - كه از جهينه هستند نجات مي‌يابند ، و اين سخن از اينجا ناشى مي‌شود : خبر يقينى نزد جهينه است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز كشاف 3 / 467 ، تذكره‌ى قرطبى 2 / 693 ، تفسير قرطبى 14 / 314 ، عقد الدرر / 74 ، نوادر الاخبار / 257 ، الاستيعاب 3 / 928 ، تفسير ابو الفتوح 9 / 226 و مجمع البيان 4 / 398

الفتن 1 / 329 از حضرت علي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه لشكر در طلب كسانى كه به سوى مكه رفته‌اند در بيابان فرود آيند ، به زمين فرو رفته هلاك خواهند شد ، و اين سخن

--------------------------- 555 ---------------------------

خداى عزوجل است : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب ؛ از زير گام‌هايشان . »

سلمى در عقد الدرر / 76 از ابوبكر محمد بن حسن نقاش مقرى نقل مي‌كند كه در تفسير خود چنين مي‌آورد : « اين آيه در مورد سفيانى نازل شده است . ماجرا از اين قرار است كه او به همراه دايي‌هايش كه از كلب هستند از وادى يابس خروج مي‌كند . آنان بر فراز منبرهاى شام سخنرانى مي‌كنند . هنگامى كه به عين التمر ( 1 ) ( 1 ) . منطقه‌اى نزديك كربلا

برسند ، خداوند تعالى ايمان را از دل‌هايشان محو مي‌كند . آنان مي‌روند تا به كوه طلا برسند . در آنجا نبرد سختى در مي‌گيرد و سفيانى هفتاد هزار نفر را - كه شمشيرهاى آراسته به زيور و كمربندهايى كه با نقره تزيين شده دارند -

به هلاكت مي‌رساند .

سپس داخل كوفه مي‌شود . اهالى آن به سه گروه تقسيم مي‌شوند ؛ گروهى كه بدترين خلق خدايند به او مي‌پيوندند ، گروهى كه شهيدان نزد خدايند با او به نبرد مي‌پردازند و گروهى كه معصيت كارانند به اعراب ملحق مي‌شوند . . .

آنگاه جنايات سفيانى در عراق و بصره و نيز ورود لشكر او به مدينه را ذكر مي‌كند و مي‌نويسد : او مردى از اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) - كه محمد يا على نام دارد - و نيز زنى - كه فاطمه نام دارد - را به قتل مي‌رساند و برهنه به دار مي‌آويزد !

در اين هنگام خشم خداى متعال بر آنان شدّت مي‌گيرد و خبر به ولى الله مي‌رسد . او از منطقه‌اى از مناطق جرش و در ميان سى نفر خروج مي‌كند . خبر خروج وى به مؤمنان مي‌رسد . آنان هم مشتاقانه - همان سان كه بچه شتر به مادرش اشتياق دارد - از تمامى نقاط نزد او مي‌آيند . او مي‌آيد و داخل مكه مي‌شود . نماز به پا مي‌شود ، مردم مي‌گويند : اى ولى خدا ! جلو برو ، او مي‌گويد : چنين نمي‌كنم . . . » خلط و اضافات در نقل وى واضح است .

اما در منابع ما : روايات مربوط به آن بسيار است ، تفسير عياشى 2 / 261 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « عهد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به على بن الحسين ( عليه السلام ) رسيد . سپس به محمد بن على و در ادامه خداوند هر چه بخواهد انجام مي‌دهد ، پس همواره با اينان باش . مردى از اينان به همراه سيصد مرد خارج مي‌شود . بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با اوست و آهنگ مدينه دارد . به بيداء

--------------------------- 556 ---------------------------

كه مي‌رسد ، مي‌فرمايد : اين مكان گروهى است كه خداوند آنان را در زمين فرو برده است ، و اين آيه‌ايست كه خداوند مي‌فرمايد : أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الأرض أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لايَشْعُرُونَ . أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نحل / 46 - 45

آيا كسانى كه

تدبيرهاى بد مي‌انديشند ، ايمن شدند از اينكه خدا آنان را در زمين فرو ببرد ، يا از جايى كه حدس نمي‌زنند عذاب برايشان بيايد ؟ يا در حال رفت و آمدشان آنان را بگيرد ، و كارى از دستشان برنيايد ؟ »

تفسير قمى 2 / 205 روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا ، فرمودند : از صدا ، و آن صدا از آسمان است .

وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب ؛ از زير گام‌هايشان به زمين فرو مي‌روند . »

غيبت نعمانى / 304 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در وصف امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نقل مي‌كند : « . . . مجعّد است ، و بر گونه خالى دارد . آغاز او از مشرق خواهد بود . چون چنين شود ، سفيانى خروج كرده به اندازه‌ى مدّت حمل يك زن - نُه ماه - حكومت مي‌كند . او در شام خروج مي‌كند و

اهل شام - مگر گروه‌هايى كه بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون مي‌دارد - تسليم او مي‌شوند .

او لشكرى انبوه به سمت مدينه مي‌فرستد . به بيابان مدينه كه مي‌رسند خداوند آن را در زمين فرو مي‌برد ، و اين سخن خداى عزيز وجليل است : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب . »

كافى 8 / 166 از طيار از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « درباره‌ى آيه‌ي : سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى فصلت / 53

به زودى نشانه‌هاى خود را در افق‌ها [ ى گوناگون ] و در دل‌هايشان به آنان خواهيم نمود ، تا برايشان روشن گردد كه او خود حقّ است ، فرمودند : [ آن نشانه‌ها ] فرو رفتن در زمين ، مسخ و پرتاب است ، عرضه داشتم : حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ ؟

فرمودند : آن را رها كن ، آن قيام قائم است . »

--------------------------- 557 ---------------------------

نفس زكيه كه در مدينه كشته مي‌شود

روايات در اين رابطه در فصل ياران امام زمان ( عليه السلام ) گذشت . اما در برخى گزارشات آمده كه او و خواهرش عمو زادگان نفس زكيه هستند ، و امام ( عليه السلام ) او را به مكه مي‌فرستد و نزديكي‌هاى ظهور و در مسجد الحرام او را مي‌كشند . اين خواهر و برادر در فرار از سفيانى از عراق مي‌روند ، ولى جاسوسى از عراق همراه آنان است كه خبر آنها را مي‌رساند .

لكن صحيح آن است كه آنكه در مكه كشته مي‌شود سيدى ديگر است ، و در گزارشى آمده كه وى از بنى حسن و كم‌سن است .

نداى آسمانى در منابع اهل سنّت

بعضى روايات نداى آسمانى در منابع همگان آمده است ، ولى برخى ديگر دستخوش مبالغات و خيال پردازى راويان شده است .

الفتن 1 / 337 از سعيد بن مسيب نقل مي‌كند : « فتنه‌اى رخ خواهد داد كه آغاز آن بسان بازى كودكان است . هرگاه يك جانب آن آرام شود از سويى ديگر رو مي‌نمايد . آن فتنه پايان نمي‌يابد تا آنكه منادى از آسمان ندا دهد : بدانيد ! امير ، فلانى است .

راوى گويد : ابن مسيب دستانش را بر هم زد و گفت : او به حق امير شماست و اين را سه بار تكرار كرد . . .

جابر از ابو جعفر [ امام باقر ( عليه السلام ) ] نقل مي‌كند : منادى از آسمان ندا مي‌كند : بدانيد ! حق در آل محمد است ، و مناديى از زمين صدا مي‌زند : بدانيد ! حق در آل عيسى يا آل عباس است - راوى مي‌گويد : ترديد از جانب من است - و صداى پايينى [ زمينى ] از شيطان است تا مردم را در شك بياندازد . »

همان 1 / 339 از حضرت امير ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پس از فرو رفتن زمين ، منادى در آغاز روز و از آسمان ندا مي‌كند : همانا حق در آل محمد است ، سپس در آخر روز مناديى ندا مي‌دهد : حق در فرزندان عيسى است و اين از شيطان است . . .

سعيد بن يزيد تنوخى از زهرى نقل مي‌كند : چون سفيانى و مهدى براى نبرد با يكديگر

--------------------------- 558 ---------------------------

مواجه شوند ، در آن روز صدايى از آسمان به گوش مي‌رسد : بدانيد ! اولياى خدا ياران فلان - يعنى مهدى - هستند . زهرى از اسماء بنت عميس چنين روايت مي‌كند : نشانه‌ى آن روز آن است كه دستى از آسمان پايين مي‌آيد به طورى كه مردم آن را نظاره مي‌كنند . »

نكته : اين روايت اشاره دارد به اينكه آل عيسى كسانى هستند كه نداى زمينى دروغين را در آخر روز منتشر مي‌كنند تا تأثير نداى آسمانى نخست در اول روز را خنثى سازند و شايد عهده‌دار اين تزوير غربيان باشند . و از غيبت نعمانى / 264 خواهد آمد كه امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : « شيطان آنان را رها نخواهد ساخت تا ندايشان كند ، همان گونه كه روز عقبه [ مشركين را ] در مورد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ندا كرد [ و هشدار داد ] . » ( 1 ) ( 1 ) . شيخ طوسي ( رحمه الله ) در امالى / 176 از جابر بن عبدالله انصارى نقل مي‌كند كه شيطان در روز عقبه ندا كرد : محمد و مسلمانان در نزديكى عقبه هستند ، به سراغشان برويد . . . م

الفتن 1 / 228 از ابن‌مسعود از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه در رمضان فريادى به گوش رسد ، در شوال فتنه‌اى رخ مي‌دهد . قبائل در ذى القعدة از هم جدا مي‌شوند . خون‌ها در ذى الحجة مي‌ريزد . محرم ، و محرم چيست ؟ - و اين را سه بار فرمودند - ، هيهات ، هيهات ، مردمان در آن به قتل مي‌رسند .

گفتيم : اى رسول‌خدا ! فرياد چيست ؟ فرمودند : فريادى در نيمه‌ى رمضان در شب جمعه ، خواب را بيدار مي‌كند ، كسى را كه ايستاده مي‌نشاند و دختران را از پرده‌هايشان به در مي‌آورد . و اين در سالى است كه زلزله‌هاى بسيارى رخ مي‌دهد .

پس چون نماز صبح روز جمعه را به جا آورديد ، داخل خانه‌هايتان شويد ، درها و پنجره‌هايتان را ببنديد ، خود را بپوشانيد و گوش‌هايتان را ببنديد . چون فرياد را احساس كرديد ، براى خدا به سجده بيفتيد و بگوييد : سبحان القدّوس ، سبحان القدّوس ، ربّنا القدّوس ، زيرا هر كه چنين كند نجات يابد ، و هر كس اين كار را نكند هلاك شود .

ابن حوشب از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : در محرم منادى از آسمان ندا مي‌كند : بدانيد ! همانا برگزيده‌ى خداوند از ميان خلق فلانى است ، پس از او بشنويد و اطاعت كنيد ، و اين در سال فرياد و فتنه است . »

--------------------------- 559 ---------------------------

البدء و التاريخ 2 / 172 از فيروز ديلمى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « فريادى در ماه رمضان به گوش خواهد رسيد كه خواب را بيدار مي‌كند و كسى را كه بيدار است به هراس مي‌اندازد - اين بنابر روايت قتاده است - .

اما بنابر روايت اوزاعي : فريادى در نيمه‌ى رمضان به گوش خواهد رسيد كه هفتاد هزار نفر در اثر آن از هوش مي‌روند ، هفتاد هزار تن كور ، هفتاد هزار نفر كر و هفتاد هزار تن گنگ مي‌شوند ، هفتاد هزار باكره نيز بكارت خود را از دست خواهند داد !

آنگاه صداى ديگرى به دنبال آن خواهد آمد . صداى نخست از آنِ جبرئيل است و دومى ابليس - كه لعنت خدا بر او باد - .

ندا در رمضان و فتنه در شوال خواهد بود . قبائل در ذى القعدة از هم جدا مي‌گردند . در ذى الحجة بر حاجيان هجوم مي‌آورند ، و ابتداى محرم بلا و انتهاى آن گشايش خواهد بود . پرسيدند : اى رسول‌خدا ! چه كسى ايمن خواهد ماند ؟ فرمودند : كسى كه در خانه بنشيند و به سجده پناه جويد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز عقد الدرر / 101

عقد الدرر / 105 از ملاحم ابن منادى از شهر بن حوشب نقل مي‌كند : « گفته مي‌شد : در ماه رمضان صدايى [ بلند ] شنيده مي‌شود و در شوال صدايى آرام . در ذى القعدة قبائل جدا مي‌شوند . در ذى الحجة خون‌ها مي‌ريزند و در محرم اموال حجاج را چپاول مي‌كنند .

گفته شد : آن صدا چيست ؟ پاسخ دادند : [ صداى ] هدايتگرى از آسمان كه خواب را بيدار مي‌كند ، بيدار را به هراس مي‌اندازد ، دختران را از پرده بيرون مي‌آورد ، و تمامى مردم آن را مي‌شنوند . كسى از منطقه‌اى از مناطق نمي‌آيد ، جز آنكه خبر از شنيدن آن مي‌دهد . »

الآحاد و المثانى 5 / 143 از فيروز ديلمي : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : در ماه رمضان صدايى به گوش خواهد رسيد . گفتند : اى پيامبر خدا ! ابتدا ، وسط يا انتهاى آن ؟ فرمودند : نه ، بلكه نيمه‌ى رمضان . وقتى شب نيمه كه شب جمعه است فرا رسد ، صدايى از آسمان شنيده مي‌شود كه هفتاد هزار نفر در اثر آن بيهوش مي‌شوند ، هفتاد هزار نفر گنگ و هفتاد هزار تن نابينا خواهند شد ، هفتاد هزار نفر بيدار مي‌شوند ، و همين مقدار كر خواهند شد .

--------------------------- 560 ---------------------------

گفتند : اى رسول‌خدا ! چه كسى از امّت شما ايمن مي‌ماند ؟ فرمود : آنكه در خانه بنشيند ، به سجده پناه آرد و با صداى بلند تكبير خداى عزوجل گويد .

در ادامه صدايى ديگر به دنبال آن خواهد بود . نخستين بانگ از آنِ جبرئيل ( عليه السلام ) است

و دومى صداى شيطان .

صدا در ماه رمضان خواهد بود ، فتنه در شوال و جدايى قبائل در ذى القعدة . در ذى الحجة بر حاجيان هجوم آورند . در محرم ، و محرم چيست ؟ ابتداى آن بلا بر امّتم و در انتهاى آن گشايشى براى آنان . »

الفتن 1 / 345 از ابو جعفر [ امام باقر ( عليه السلام ) ] نقل مي‌كند : « آنگاه [ پس از ندا ] مهدى در مكه و شب هنگام ظاهر مي‌شود . بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، پيراهن و شمشير ايشان و نيز نشانه‌ها و نور و بيان را با خود دارد . چون نماز عشاء را به جا آورد ، با بلندترين صدا ندا مي‌كند : اى مردم ! خدا و جايگاه شما نزد پروردگارتان را به يادتان مي‌آورم ، زيرا او اتمام حجّت كرده ، پيامبران را فرستاده و كتاب نازل كرده است . به شما فرمان داده به او هيچ شرك نورزيد ، بر اطاعت از خود و رسولش محافظت داشته باشيد ، هر آنچه را كه قرآن زنده داشته زنده داريد و هر آنچه را كه او ميرانده از بين بريد ، و ياوران مسير هدايت و پناهگاه تقوى باشيد ، چرا كه فنا و زوال دنيا نزديك شده و خبر از جدايى مي‌دهد . من شما را به خدا ، رسولش ( صلى الله عليه وآله ) ، عمل به كتابش ، از ميان بردن باطل و زنده نگه داشتن سنّت او فرا مي‌خوانم .

او در ميان سيصد و سيزده مرد به تعداد اهل بدر كه [ پيشتر ] بسان پاره‌هاى ابر پاييزى [ پراكنده ] بودند و بدون وعده‌ى قبلي ، ظاهر مي‌شود . آنان راهبان شب و شيران روزند . پس خداوند براى مهدى حجاز را فتح مي‌كند . او هر كس از بنى هاشم را كه در زندان به سر مي‌برد رها مي‌سازد .

پرچم‌هاى سياه در كوفه فرود مي‌آيند و بيعت خود را براى آن حضرت ارسال مي‌كنند . مهدى لشكريان خود را به ساير مناطق ميفرستد . او ستم و اهل آن را مي‌ميراند و سرزمين‌ها برايش سامان مي‌گيرد ، و خداوند قسطنطنيه را بر دستان او فتح مي‌نمايد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز عقد الدرر / 145 ، الحاوى 2 / 71 ، البرهان هندى / 141 و لوائح سفارينى 2 / 11

--------------------------- 561 ---------------------------

همان 1 / 344 از ابو رومان از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « هنگامى كه منادى از آسمان ندا كند كه حق در آل محمد است ، نام مهدى بر سر زبان مردم مي‌افتد ، محبّت او با دل‌هايشان عجين مي‌شود و سخنى غير از او ندارند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز البيان گنجى شافعى / 512 ، عقد الدرر / 52 ، 106 و 136 از طبرانى و ابو نعيم در مناقب المهدي ، الحاوي

2 / 68 و جمع الجوامع 2 / 103

ندا ، نشانه‌اى كه گردن‌هاى مردم در برابر آن فرود مي‌آيد

غيبت نعمانى / 251 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در مورد سخن خداوند تعالي : فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مريم / 37

اما دسته‌ها [ ى گوناگون ] از ميان آنها به اختلاف پرداختند ، سؤال شد و ايشان فرمودند : با رخداد سه امر منتظر فرج باشيد ، پرسيدند : يا اميرالمؤمنين ! آن چيست ؟ فرمودند : اختلاف ميان اهل شام ، پرچم‌هاى سياه از خراسان و فرياد در

ماه رمضان .

گفته شد : اين يك چيست ؟ فرمودند : آيا فرموده‌ى خداوند عزوجل در قرآن را نشنيده‌ايد :

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى شعراء / 4

اگر بخواهيم نشانه‌اى از آسمان بر آنان فرود مي‌آوريم ، تا گردن‌هايشان در برابر آن خاضع گردد ؛ آن نشانه‌ايست كه دختر را از پرده بيرون مي‌كشد ، خواب را بيدار مي‌كند و بيدار را مي‌هراساند . » ( 4 ) ( 4 ) . و نيز عقد الدرر / 104 ، تأويل الآيات 1 / 387 ، حلية الابرار 2 / 611 ، البرهان 3 / 179 ، المحجة / 160 و بحار 52 / 229

تأويل الآيات 1 / 386 از حنان بن سدير روايت مي‌كند : « از امام محمد باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ، سؤال كردم و ايشان فرمودند : اين آيه در مورد قائم آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) نازل شده است ، نام او از آسمان ندا مي‌شود . »

غيبت نعمانى / 260 با دو سند از عبدالله بن سنان نقل مي‌كند : « در محضر امام صادق ( عليه السلام ) بودم . شنيدم مردى از همدان مي‌گويد : اين سنّيان ما را سرزنش كرده مي‌گويند : شما بر اين پنداريد كه منادى از آسمان نام صاحب اين امر را ندا مي‌كند ؟ امام ( عليه السلام ) - كه تكيه داده بودند -

--------------------------- 562 ---------------------------

به غضب آمده نشستند و فرمودند : اين مطلب را از من نقل نكن ، از پدرم نقل كن كه هيچ اعتراضى متوجّه شما نخواهد بود ؛ گواهى مي‌دهم كه از پدرم چنين شنيدم : به خدا سوگند اين امر [ نداى آسمانى ] در كتاب خداى عزوجل آشكار است ، آنجا كه مي‌فرمايد : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ؛ آن روز هيچ كسى در زمين نخواهد بود ، مگر آنكه در مقابل آن خضوع مي‌كند و به ذلّت مي‌افتد . با شنيدن آن ندا از آسمان كه : بدانيد ! حق با على بن ابى طالب ( عليه السلام ) و شيعيان اوست ، اهل زمين ايمان مي‌آورند .

فرداى آن روز ابليس به هوا بالا مي‌رود تا از اهل زمين پنهان شود ، آنگاه صدا مي‌زند : بدانيد ! حق با عثمان بن عفان و پيروان اوست ، زيرا او مظلومانه كشته شده ، پس خونخواهى او كنيد .

پس خداوند كسانى را كه ايمان آورده‌اند ، با سخن استوار بر حق - كه نداى نخست است -

ثابت مي‌گرداند ، و آن روز كسانى كه در دل‌هايشان مرض است دچار شك مي‌شوند ، و به خدا قسم مرض دشمنى ماست . آن هنگام است كه از ما بيزارى مي‌جويند و بدگويى مي‌كنند و مي‌گويند : منادى نخست سحرى از سحرهاى اهل‌بيت است .

آنگاه امام صادق ( عليه السلام ) اين سخن خداى عزيز وجليل را تلاوت كردند : وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى قمر / 2

و هرگاه نشانه‌اى ببينند روى گردانند و گويند : سحرى دائم است . »

همان / 253 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) حديثى طولانى كه بسيارى از حوادث و نشانه‌ها در آن آمده است را نقل مي‌كند ، در پاره‌اى از آن آمده است : « هنگامى كه آتشى زرد و عظيم را از سمت مشرق ديديد كه سه روز يا هفت روز شعله ور است ، منتظر فرج آل محمد ( عليهم السلام ) باشيد ، ان شاء الله عزوجل ، همانا خداوند عزيز حكيم است .

سپس فرمودند : آن فرياد نخواهد بود مگر در ماه رمضان ، زيرا رمضان ماه خداست ، و فرياد در آن فرياد جبرئيل بر اين خلق .

منادى از آسمان به نام قائم ندا مي‌كند و هر كه در مشرق و مغرب است آن را مي‌شنود .

هر كه خواب باشد بيدار مي‌شود . هر كه ايستاده مي‌نشيند و هر كس نشسته بر دو پا

--------------------------- 563 ---------------------------

مي‌ايستد ، و اين بابت ترسى است كه از آن صدا بر آنان عارض مي‌شود . پس خداوند كسى را كه از آن صدا عبرت گيرد و اجابت كند رحمت نمايد ، زيرا صداى نخست از آنِ جبرئيل روح الامين است .

اين ندا در ماه رمضان و در شب جمعه شب بيست و سوم است . پس در آن شك نكنيد و بشنويد و اطاعت نماييد .

آخر روز صداى ابليس ملعون خواهد آمد ، او صدا مي‌زند : بدانيد ! فلانى مظلومانه به قتل رسيد ، او مي‌خواهد مردم را به ترديد اندازد و به فتنه دچار كند . آن روز چه بسيار مردّدان حيران كه به آتش سقوط مي‌كنند .

چون در ماه رمضان آن ندا به گوشتان رسيد ، ترديد به خود راه ندهيد كه نداى جبرئيل است . نشانه‌ى آن اين است كه او نام قائم و پدرش را ندا مي‌كند چنان كه دوشيزه‌ى در پرده نيز بشنود و پدر و برادرش را بر خروج تحريك كند .

ناگزير اين دو صوت پيش از خروج قائم ( عليه السلام ) خواهد بود ؛ ندايى از آسمان كه نداى جبرئيل به نام صاحب اين امر و پدر اوست ، و صداى دوم كه از زمين است و از آنِ ابليس لعين و ندا مي‌دهد : فلانى مظلوم كشته شد و با اين كار در صدد فتنه انگيزى است . پس ، از صداى نخست پيروى كنيد ، و از ديگرى بپرهيزيد كه مبادا با آن به فتنه در افتيد . »

تفسير قمى 2 / 118 از هشام روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در تفسير آيه‌ي : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ، فرمودند : گردن‌هاى آنان - يعنى بني‌اميه - فرود مي‌آيد ، و آن [ نشانه ] فرياد از آسمان به نام صاحب اين امر خواهد بود . »

غيبت نعمانى / 263 از فضيل از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « نداى آسمانى به نام قائم در كتاب خدا آشكار است . عرضه داشتم : خداوند امور شما را سامان دهد ، كجاى آن ؟ فرمودند : در طسم . تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبين ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شعراء / 2 - 1

فرمايش خداوند : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ .

هنگامى كه آن صدا را بشنوند صبح مي‌كنند و گويا بر سرهايشان پرنده قرار دارد . »

--------------------------- 564 ---------------------------

غيبت شيخ طوسى / 110 از حسن بن زياد صيقل روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم : قائم قيام نمي‌كند تا آنكه منادى از آسمان ندا در دهد و آن را به گوش دختر در پرده و اهل مشرق و مغرب برساند ، و در اين باره نازل شده است : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ . »

مجمع البيان 4 / 184 مي‌نويسد : « ابو حمزه‌ى ثمالى درباره‌ى اين آيه گويد : آن ندايى است كه در نيمه‌ى ماه رمضان از آسمان به گوش مي‌رسد ، و در پى آن دختركان از خانه‌ها خارج مي‌شوند . »

منصور دوانيقى حديث نداى آسمانى را نقل مي‌كند !

كافى 8 / 209 از اسماعيل بن صباح روايت مي‌كند : « از پيرمردى از سيف بن عَميره چنين شنيدم : من نزد ابو الدوانيق بودم ، اوخود ابتدا به سخن كرد و گفت : اى سيف بن عَميره ! ناگزير منادى نام مردى از فرزندان ابو طالب را ندا مي‌كند . گفتم : آيا كسى از مردم آن را روايت كرده است ؟ گفت : قسم به كسى كه جانم به دست اوست ، گوشم از او [ امام باقر ( عليه السلام ) ] شنيد كه فرمود : ناگزير منادى نام مردى را ندا مي‌كند .

من گفتم : اى اميرالمؤمنين ! اين حديثى است كه تا حال مانند آن را نشنيده‌ام !

او گفت : اى سيف ! وقتى اين واقعه رخ دهد ، ما نخستين كسانى هستيم كه او را اجابت خواهيم كرد ، او يكى از عمو زادگان ماست ! گفتم : كدامين عمو زادگان ؟ گفت : مردى از

نسل فاطمه ( عليها السلام ) .

در ادامه گفت : اى سيف ! اگر از ابو جعفر محمد بن على اين را نشنيده بودم ، و اهل زمين آن را برايم مي‌گفتند نمي‌پذيرفتم ، لكن او محمد بن على است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ارشاد / 358 ، غيبت شيخ طوسى / 265 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1157 و اثبات الهداة 3 / 725

نگارنده : علّت يقين منصور به سخن امام باقر ( عليه السلام ) آن است كه او صحّت خبرهاى امام ( عليه السلام ) از آينده را لمس كرده است . ايشان به بنى حسن و بنى عباس خبر داده بودند كه بر بنى اميه پيروز مي‌شوند ولى در آينده دچار اختلاف خواهند شد ، و آنكه سفّاح و سپس منصور به حكومت خواهند رسيد .

--------------------------- 565 ---------------------------

ندا امرى الهى و حتمى است ، و همه‌ى مردم على رغم اختلاف زبان‌هايشان آن را مي‌شنوند

ارشاد / 358 از ابو حمزه‌ى ثمالى روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : خروج سفيانى حتمى است ؟ فرمودند : آري ، و ندا حتمى است ، طلوع خورشيد از مغرب آن حتمى است ، اختلاف بنى عبّاس در حكومت حتمى است ، قتل نفس زكيه محتوم است و خروج قائم از آل محمد حتمى است .

عرض كردم : ندا چگونه است ؟ فرمودند : منادى در ابتداى روز از آسمان ندا مي‌كند : بدانيد ! حق با على و شيعه‌ى اوست . آنگاه ابليس در آخر روز و از زمين صدا مي‌زند : بدانيد ! حق با عثمان ( 1 ) ( 1 ) . در مورد عثمان در اين احاديث دو احتمال مي‌رود ؛ عثمان بن عفان و سفيانى كه عثمان بن عنبسه نام دارد ، ر . ك به بحار الانوار 52 / 292 و 206 . م

و پيروان اوست ، در اين هنگام است كه باطل گرايان دچار ترديد مي‌شوند . »

غيبت شيخ طوسى / 266 از ابو حمزه : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرضه داشتم :

امام باقر ( عليه السلام ) مي‌فرمودند : خروج سفيانى حتمى است ، ندا محتوم است ، طلوع خورشيد از مغرب حتمى است و نيز امورى ديگر را حتمى عنوان كردند .

امام صادق ( عليه السلام ) افزودند : اختلاف بنى فلان حتمى است ، قتل نفس زكيه محتوم است ،

و خروج قائم حتمى است .

عرض كردم : ندا چسان خواهد بود ؟ فرمودند : در ابتداى روز مناديى از آسمان ندا مي‌كند و هر قومى آن را به زبان خود مي‌شنوند : بدانيد ! حق در على و شيعيان اوست . ابليس هم در آخر روز از زمين صدا مي‌زند : حق در عثمان و پيروان اوست . آنگاه است كه باطل گرايان

به ترديد مي‌افتند . »

غيبت نعمانى / 257 از شرحبيل روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد قائم ( عليه السلام ) پرسيدم ، فرمودند : او نخواهد آمد تا آنكه منادى از آسمان ندا كند و اهل شرق و غرب آن را بشنوند ، حتى دختر در پرده نيز آن را مي‌شنود . »

همان / 274 از زراره نقل مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرضه داشتم : آيا ندا حق است ؟

--------------------------- 566 ---------------------------

فرمودند : آرى به خدا ، چنان كه هر قومى به زبان خود آن را بشنوند . »

ندا ، فرياد به حق

تفسير قمى 2 / 327 مي‌نويسد : « فرمايش خداوند : وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ق / 41

و روزى كه منادى از جايى نزديك ندا درمي‌دهد ، به گوش باش ؛ فرمود : منادى به نام قائم و پدرش ( عليهما السلام ) ندا مي‌كند .

اين آيه : يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوج ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 42

روزى كه فرياد به حق را مي‌شنوند ،

آن [ روز ] روز بيرون آمدن است ؛ فرمود : فرياد [ به نام ] قائم از آسمان .

ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوج ؛ فرمود : آن رجعت است . »

ندا در حالى رخ مي‌دهد كه مسلمين ،

مخصوصاً شيعيان در اوضاعى سخت به سر مي‌برند

غيبت نعمانى / 181 از داود رقى نقل مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : فدايت شوم ، اين امر به درازا انجاميده و چنان شده كه دل‌هاى ما به تنگ آمده و از غصّه مي‌ميريم ، ايشان فرمودند : اين امر در مأيوسانه‌ترين و غمبارترين حالت رخ مي‌دهد [ و ] منادى از آسمان نام قائم و پدرش را ندا مي‌كند .

گفتم : فدايت شوم ، نام او چيست ؟ فرمودند : نام او نام پيامبرى است ، و نام پدرش نام وصيى است . »

همان / 142 از عمرو بن سعد نقل مي‌كند كه روزى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) - در حديثى طولانى - به حذيفه فرمودند : « چون آن كس از فرزندانم كه غائب مي‌شود از ديدگان مردم غائب گردد ، و مردم به ناپديد شدن ، قتل يا فوت او به اضطراب افتند ، فتنه رو مي‌آورد ، بلا فرود مي‌آيد و تعصّب بالا گيرد . مردم در دين خود افراط مي‌كنند . بر اين نظر اتّفاق مي‌كنند كه حجّت

--------------------------- 567 ---------------------------

از بين رفته و امامت باطل است . حاجيان از شيعيان على و ناصبيان براى دستيابى و جستجوي ( 1 ) ( 1 ) . به طريق لفّ و نشر غير مرتّب ، دستيابى به ناصبيان باز مي‌گردد و بررسى به شيعيان . م

جانشينِ جانشين در آن سال حج گزارند ، ولى نه اثرى از او ديده شود و نه خبري ، و جانشينى هم براى او نيابند .

آن هنگام است كه شيعيانِ على را دشنام دهند . دشمنان آنها آنان را دشنام مي‌دهند و اشرار و فاسقان با احتجاج‌هايشان بر آنان فائق مي‌آيند . ( 2 ) ( 2 ) . علامه‌ى مجلسى مي‌فرمايد : مقصود آن است كه از ديد شيعيان ساده انديش ، مخالفان بر شيعه فائق مي‌آيند ، مخالفان مي‌گويند : شما شيعيان مدّعى هستيد كه خداوند زمان را از حجّت خالى نخواهد گذارد ، حال آنكه در اين زمان حجّت را نمي‌شناسيد ، و لذا شيعيان را به دروغ و افترا متّهم مي‌كنند ، بحار الانوار 28 / 73 . م

تا آن زمان كه امّت حيران مانَد ، هوش از سرش به در رود ، و اين سخن را زياد گويد كه حجّت از ميان رفته و امامت

باطل است .

پس قسم به پروردگار على كه حجّت پايدار است ، در راه‌ها راه مي‌رود ، در خانه‌ها و قصرها وارد مي‌شود ، در شرق و غرب اين زمين سير مي‌كند ، سخن را مي‌شنود ، بر مردم سلام مي‌كند ، مي‌بيند ولى ديده نمي‌شود ، تا آن وقت [ معلوم ] و ميعاد و نداى منادى از آسمان .

بدانيد ! آن روز روز شادى فرزندان و شيعيان على است . »

ندا ، به دنبال جنگى در حجاز

غيبت نعمانى / 266 از عبدالله بن سنان : « از امام صادق ( عليه السلام ) چنين شنيدم : منادى از آسمان نام صاحب اين امر را ندا مي‌كند : آگاه باشيد ! همانا اين امر [ امامت ] براى فلان بن فلان

است ، پس اين نبرد براى چيست ؟

همو از ايشان ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : اين امر [ ظهور ] كه بدان اميد داريد واقع نخواهد شد ، تا آنكه منادى از آسمان ندا در دهد : بدانيد ! فلانى صاحب امر است ، پس اين جنگ براى چيست ؟ »

نگارنده : اين حديث دلالت دارد كه نداى آسمانى در پى جنگى خواهد بود ، و احاديثى كه بيانگر آن است كه در حجاز خلأ سياسى و درگيرى خونين رخ مي‌دهد نيز مي‌تواند مؤيد آن باشد .

--------------------------- 568 ---------------------------

ندا ، در شب بيست و سوم ماه رمضان

كمال الدين 2 / 650 و 652 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « آن فريادى كه در ماه رمضان است ، در شب جمعه كه بيست و سه شب از ماه رمضان گذشته خواهد بود . »

غيبت نعمانى / 289 از ابو بصير روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : فدايت شوم ، خروج قائم ( عليه السلام ) كى خواهد بود ؟ فرمودند : اى ابا محمد ! ما اهل‌بيتى هستيم كه وقت تعيين نمي‌كنيم ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرموده‌اند : وقت گذاران دروغ گفتند .

اى ابا محمد ! پيش از اين امر پنج علامت خواهد بود ؛ نخستين آنها ندا در ماه رمضان ، خروج سفياني ، خروج خراساني ، قتل نفس زكيه و فرو رفتن زمين در بيداء .

در ادامه فرمودند : اى ابا محمد ! ناگزير پيش از اين امر دو طاعون دامنگير خواهد شد ؛ طاعون سفيد و طاعون سرخ ، عرضه داشتم : فدايت شوم ، اين دو چه هستند ؟ فرمودند : طاعون سفيد مرگ سريع است و طاعون سرخ شمشير .

قائم خارج نخواهد شد تا آنكه از درون آسمان در شب بيست و سوم كه شب جمعه است نام او را ندا كنند ، گفتم : چه ندا مي‌كنند ؟ فرمودند : به نام او و نام پدرش كه بدانيد !

فلان بن فلان قائم آل محمد است ، پس شنوا و مطيع او باشيد .

پس هر آنچه خدا روح در آن آفريده است آن فرياد را مي‌شنود . آن فرياد خواب را بيدار مي‌كند و او به حياط خانه‌اش بيرون مي‌رود ، و دوشيزه را از پرده به در مي‌آورد . قائم هم با شنيدن آن - كه فرياد جبرئيل ( عليه السلام ) است - خارج مي‌شود . »

وقوع اين امر در شب بيست و سوم رمضان ، از نيمه‌ى رمضان - كه پيشتر گذشت - قوي‌تر است .

نشانه‌هايى ديگر در كنار نداى آسماني

ارشاد / 359 از ابو بصير روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) شنيدم كه درباره‌ى اين آيه : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ، فرمودند : خداوند اين نشانه را نشان آنها خواهد داد ، گفتم : كيان ؟ فرمودند : بنى اميه و پيروانشان .

عرض كردم : آن نشانه چيست ؟ فرمودند : ثابت ماندن خورشيد از زوال تا هنگام عصر ،

--------------------------- 569 ---------------------------

و ظهور سينه و چهره‌ى مردى - كه به حسب و نسب معروف است - در چشمه‌ى خورشيد . اين در زمان سفيانى خواهد بود و آن هنگام است كه هلاكت خود و قومش فرا مي‌رسد . »

غيبت نعمانى / 279 از همو از امام صادق ( عليه السلام ) : « نام قائم را ندا مي‌كنند : اى فلان بن فلان ! برخيز . »

نگارنده : اين ندا و هاتف مربوط به امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و غير از نداى عمومى است .

از نشانه‌هاى ظهور : چراغى كه خاموش مي‌شود و به جاى آن ،

نور حضرت جلوه مي‌كند

اثبات الوصية / 226 از ابو نصر از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « صاحب اين امر خانه‌اى دارد كه آن را بيت الحمد گويند . در آن چراغى است كه از زمان ولادت تا وقتى كه به شمشير قيام كند مي‌درخشد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز عيون المعجزات / 145 ، غيبت شيخ طوسى / 280 ، اعلام الورى / 431 و اثبات الهداة 3 / 515

غيبت نعمانى / 239 از مفضل از امام صادق ( عليه السلام ) : « صاحب اين امر خانه‌اى دارد كه بدان بيت الحمد گويند . در آنجا چراغى است كه از روز ولادت ايشان تا روزى كه به شمشير قيام كند مي‌درخشد و خاموش نمي‌شود . »

نشانه‌اى در ماه رجب و پيش از ندا

غيبت نعمانى / 252 از داود بن سرحان از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « پيش از سالى كه فرياد در آن خواهد بود ، در رجب نشانه‌اى رخ مي‌نمايد ، گفتم : كدام ؟ فرمودند : صورتى كه در ماه جلوه مي‌كند و دستى آشكار . »

معناى اين روايت : با امام ( عليه السلام ) در حالى بيعت مي‌كنند كه خوش ندارد

غيبت نعمانى / 263 از عبيد بن زراره از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « نام قائم ( عليه السلام ) ندا مي‌شود . او پشت مقام [ ابراهيم ( عليه السلام ) ] است كه مي‌آيند و مي‌گويند : نام شما ندا شد ، پس

--------------------------- 570 ---------------------------

منتظر چه هستيد ؟ آنگاه دست او را گرفته بيعت مي‌كنند .

زراره به من گفت : الحمد لله ، ما مي‌شنيديم كه با قائم ( عليه السلام ) در حالتى بيعت مي‌كنند كه خوش ندارد ، و جهت كراهت آن را نمي‌دانستيم ، حال فهميديم كراهتى است بدون گناه . »

نداى شيطان پس از نداى جبرئيل ( عليه السلام )

غيبت نعمانى / 265 از هشام بن سالم از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « دو فرياد خواهد بود ، يكى ابتداى شب و ديگرى در انتهاى شب دوم ، عرضه داشتم : چگونه ؟ فرمودند : يكى از آسمان است و يكى از ابليس ، گفتم : چسان آنها را از يكديگر تشخيص دهيم ؟ فرمودند : هر كه آن را بشنود ، پيش از آن ، آن را شناخته است . »

كمال الدين 2 / 650 از زراره روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : منادى نام قائم را ندا مي‌كند ، گفتم : [ شنيدن آن ] مخصوص بعضى است يا نه ، بلكه فراگير است ؟ فرمودند : فراگير است و هر قومى با زبان خود آن را مي‌شنوند .

عرض كردم : حال كه نام او را ندا مي‌كنند ، ديگر چه كسى با ايشان مخالفت خواهد كرد ؟ فرمودند : ابليس آنان را رها نمى كند ، تا آنكه ندا كند و مردم را به ترديد اندازد . »

همان از ميمون البان روايت مي‌كند : « در حضور امام باقر ( عليه السلام ) در خيمه‌ى ايشان بودم كه گوشه‌اى از آن را بالا بردند و فرمودند : امر ما هنگامى كه فرا رسد ، از اين خورشيد آشكارتر خواهد بود . آنگاه افزودند : منادى از آسمان ندا مي‌كند فلان بن فلان امام است و نام

او را مي‌برد .

ابليس - كه لعنت خدا بر او باد - نيز از زمين صدا مي‌زند ، همان گونه كه شب عقبه [ مشركين را ] در مورد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ندا كرد [ و هشدار داد ] .

همان 2 / 652 از امام صادق ( عليه السلام ) : « صوت جبرئيل از آسمان است و صداى ابليس از زمين . پس ، از صداى نخست پيروى كنيد و از ديگرى بپرهيزيد كه مبادا با آن به فتنه در افتد . »

غيبت نعمانى / 264 از زراره نقل مي‌كند : « از امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : منادى از آسمان ندا مي‌دهد : فلانى امير است . مناديى ندا مي‌كند : على و شيعيان او رستگارانند .

--------------------------- 571 ---------------------------

عرض كردم : با اين وجود چه كسى با مهدي ( عليه السلام ) مي‌جنگد ؟ فرمودند : شيطان صدا مي‌زند : فلان و پيروانش رستگارانند - و نام مردى از بني‌اميه را مي‌برد - . عرض كردم : چه كسى راست را از دروغ تشخيص مي‌دهد ؟ فرمودند : كسانى كه حديث ما را روايت مي‌كنند ، و پيش از آنكه رخ دهد مي‌گويند واقع مي‌شود ، و مي‌دانند خود بر حق و صدق هستند . »

غيبت نعمانى / 264 از ناجيه‌ى قطان از امام باقر ( عليه السلام ) : « منادى ندا مي‌كند : مهدى از

آل محمد فلان بن فلان است - و نام او و پدرش را مي‌برد - . پس شيطان صدا مي‌زند : فلانى و پيروانش بر حق هستند ، و مقصود او مردى از بني‌اميه است . »

همان / 265 از هشام بن سالم روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : جريرى برادر اسحاق به ما مي‌گويد : شما بر اين باوريد كه دو ندا خواهد بود ، حال كدام صادق و كدام كاذب است ؟ امام ( عليه السلام ) فرمودند : به او بگوييد : آن كسى كه ما را بدان خبر داده است ، و تو منكر وقوع آن هستي ، صادق است . »

كافى 8 / 208 از ابن مسلمه‌ى جريرى نقل مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : اينان ما را توبيخ مي‌كنند و دروغگو مي‌دانند ، زيرا ما مي‌گوييم : دو فرياد خواهد بود ، آنها مي‌گويند :

حق از باطل آن دو را چگونه تمييز مي‌دهيد ؟

امام ( عليه السلام ) فرمودند : شما چه پاسخى به آنها مي‌دهيد ؟ عرضه داشتم : هيچ ، فرمودند : بگوييد : وقتى رخ دهد كسى آن را تصديق مي‌كند ، كه پيشتر بدان ايمان داشته است ، خداوند عزوجل مي‌فرمايد : أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُون ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى يونس / 35

پس ، آيا كسى كه به سوى حقّ رهبرى مي‌كند سزاوارتر است مورد پيروى قرار گيرد يا كسى كه راه نمي‌يابد مگر آنكه هدايت شود ؟ شما را چه شده ، چگونه داورى مي‌كنيد ؟ »

همان 8 / 209 از داود بن فرقد : « شخصى از عجليه ( 2 ) ( 2 ) . به نظر مي‌رسد مقصود از عجليه در اين روايت ، عنوانى كنايى و غير از عنوانى باشد كه در فصل دوازدهم توضيح داده شد ، علامه‌ى مجلسى بيان دقيقى دارند كه شايسته است بدان مراجعه شود ، مرآة العقول 26 / 127 . م

اين حديث را شنيد : منادى ابتداى روز ندا مي‌كند : به هوش باشيد ! فلان بن فلان و شيعيان او رستگارانند ، و پايان روز ندا مي‌كند : بدانيد ! عثمان و پيروان او رستگارانند . امام ( عليه السلام ) فرمودند : منادى پايان روز در ابتداى

--------------------------- 572 ---------------------------

روز ندا مي‌كند . ( 1 ) ( 1 ) . براى آگاهى از احتمالات موجود در اين عبارت ر . ك به مرآة العقول 26 / 127 . م

آن مرد گفت : ما از كجا بدانيم كدام صادق و كدام كاذب است ؟ ايشان فرمودند : كسى كه پيش از ندا بدان ايمان داشته آن را صادق مي‌شمارد [ و تشخيص مي‌دهد ] ، خداوند عزوجل مي‌فرمايد : أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلا أَنْ يُهْدَي . »

اين ندا غير از صدايى است كه از شام آيد

غيبت نعمانى / 279 از محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در انتظار صدا باشيد كه به ناگاه و از ناحيه‌ى دمشق به گوش شما مي‌رسد ، در آن فرجى عظيم براى شماست . »

نگارنده : اين فرياد نداى آسمانى نيست ، و ممكن است كنايه از حادثه‌اى باشد كه در شام رخ مي‌دهد ، چيزى به مانند رانش زمين . البته احتمال ضعيفى نيز در بين است كه اين هم ندا باشد

و چنان به گوش مي‌رسد كه گويا از سوى شام است .

نكاتى چند

روايات منابع اهل سنّت در مورد ندا و جوّ ظهور چند برابر رواياتى است كه از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) به ما رسيده است ، و آنچه كه گذشت مقدارى اندك از آن بود .

سنّيان بسيارى از مضامينى را كه ما از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و مخصوصاً اميرالمؤمنين و

امام باقر ( عليهما السلام ) نقل مي‌كنيم روايت مي‌كنند ، تفاوتى كه وجود دارد آن است كه آنها عصمت و الهى بودن آنان را كنار گذارده‌اند !

روايات اهل تسنّن روى درگيرى و قتل در پايان موسم حج تمركز مي‌كند ، امرى كه در احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) كمتر مشاهده مي‌شود .

على رغم آنكه عنصر اعجاز در روايات طرفين به چشم مي‌خورد ، اما منابع آنها افسانه‌سرايي‌ها را نيز بدان افزوده كه در نتيجه بي‌شباهت به اسرائيليات نخواهد بود ،

و آنچه از نظر گذشت كم مبالغه‌ترين ها بود . ما همين اسلوب را مي‌توانيم درباره‌ى مرگ حاكم

--------------------------- 573 ---------------------------

حجاز و نزاع قبائل پس از او بر حكومت و ساير رخدادها در احاديث آنها بيابيم .

روايات آنها چنين جلوه مي‌دهد كه گويا ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) امرى تصادفى است ،

و مسلمانان بعد از مرگ حاكم حجاز و درگيرى قبائل ، با شتاب مي‌آيند و امام ( عليه السلام ) را مجبور مي‌كنند تا به بيعت آنان تن در دهد ، آنگاه رهبرى امّت را در حجاز بر عهده مي‌گيرد ، سپس رهسپار عراق و سوريه و قدس مي‌شود و خداوند آنها را براى او فتح خواهد كرد !

اين در حالى است كه روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) بالصراحه بيانگر آن است كه تمامى اين امور برنامه‌اى است الهى كه با دقّت آماده سازى مي‌گردد ، و مهم‌ترين نقش آن را امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) - كه ولى خدا و خاتم اوصياء معصوم ( عليهم السلام ) است ، براى ميراندن ظلم تا ابد ذخيره شده ، توسّط پروردگارش رهنمون مي‌شود ، حركت او موعود و به ارشاد خداوند متعال است ،

شخصيتى يگانه در راهبرى دارد ، و خدا توانايي‌هايى خاص و سرنوشت ساز به او عطا كرده است -

خواهد داشت .

در ادامه يارانى كه خدا آنان را ذخيره كرده است مي‌آيند و از اقصى نقاط جهان حضور مي‌رسند . آنگاه نوبت به شرائطى مي‌رسد كه براى ظهور ايشان مهيا شده است ، چه شرائط مربوط به عالم عرب ، و چه ساير نقاط ، و از جمله‌ى آنها سقوط حكومت حجاز ، وضع مثبت در عراق و وجود دو دولت دوستدار اهل‌بيت ( عليهم السلام ) يعنى ايران و يمن .

بحار الانوار 52 / 389 از ابو الجارود روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : فدايت گردم ، درباره‌ى صاحب الامر برايم بفرماييد ، ايشان فرمودند : شب هنگام از هراسان‌ترين مردم است و صبح مي‌كند در حالى كه از ايمن‌ترين آنهاست ، و شب و روز اين امر [ و آنچه بايد انجام دهد ] به دو وحى مي‌شود .

عرض كردم : اى ابا جعفر ! آيا به او وحى مي‌گردد ؟ فرمودند : اى ابو جارود ! آن ، وحى نبوّت نخواهد بود ، بلكه به او وحى مي‌كند ، آنسان كه به مريم دختر عمران ، مادر موسى و نحل وحى كرده است . اى ابا جارود ! قائم آل محمد نزد خداوند از مريم دختر عمران ، مادر موسى و نحل گرامي‌تر است . »

--------------------------- 574 ---------------------------

.

--------------------------- 575 ---------------------------

فصل بيستم

ظهور

نمايه‌اى از ظهور

--------------------------- 576 ---------------------------

شانزده ماه نخست

احاديث شريفه بر آن دلالت مي‌كند كه نهضت مقدّس امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در شانزده ماه به اتمام خواهد رسيد . شش ماه نخست در حال هراس و انتظار به سر مي‌برد ، و وقايع را مخفيانه و به واسطه‌ى ياران راهبرى مي‌كند ، سپس به مدّت دو ماه در مكه خواهد بود .

آنگاه متوجّه مدينه مي‌شود و مدّتى محدود در آن به سر خواهد برد . بعد از آن عراق ،

بعد شام و قدس .

روايات تصريح دارد كه جنگ‌هاى ايشان با دشمنان ، هشت ماه به طول مي‌انجامد و پيروزي‌هايى عظيم به همراه خواهد داشت . پس از آن ، عالم اسلام تحت فرمان ايشان ،

به عالمى موحّد تبديل مي‌شود . در ادامه با يارى حضرت مسيح ( عليه السلام ) آتش بسى با غربيان برقرار خواهد شد .

حدوداً شش ماه پيش از آغاز نهضت ، دو رخداد خواهد بود كه اشاره به ظهور است ؛

نخست : انقلابى در شام و به رهبرى سفياني ، عثمان بن عنبسه ، واقع مي‌شود . از قرائن عديده آشكار مي‌شود كه يهود و غرب پشتيبان اويند و حركت او را دستاوردى مهم در سلطه بر مناطق پيرامون فلسطين مي‌دانند كه به دست فرماندهى قدرتمند و همسوى با اهداف آنها انجام مي‌پذيرد .

لكن كسانى كه از روايات پيرامون سفيانى آگاهند و مي‌دانند خروج او مقدّمه‌ى ظهور امام مهدي ( عليه السلام ) است ، مي‌گويند : خدا و رسولش راست گفته‌اند ، پروردگارمان منزّه است ، همانا وعده‌ى او محقّق مي‌گردد ، و خود را براى نصرت امام آماده مي‌كنند .

دوم : ندايى آسمانى به سراسر نقاط عالم كه همه آن را - با وجود اختلاف لغات - مي‌شنوند و گويا از فراز كعبه است . در اثر آن هر خوابى بيدار مي‌شود ، نشسته مي‌ايستد ، و مردمان از خانه‌ها بيرون مي‌آيند تا ببينند چه روى داده است ؟

اين ندا پيام آور آن است كه دوران ستم و خونريزى سر آمده و فرمان مي‌دهد از حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پيروى كنند ، و نام ايشان و پدر بزرگوارشان را مي‌برد .

آن هنگام است كه تأويل فرمايش خداوند محقّق مي‌شود ، آنجا كه مي‌فرمايد : إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ

--------------------------- 577 ---------------------------

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شعراء / 4

اگر بخواهيم نشانه‌اى از آسمان بر آنان فرود مي‌آوريم ، تا گردن‌هايشان در برابر آن خاضع گردد . و بشر در برابر اين نشانه‌ى ربّانى سر فرود مي‌آورد ، و همه اين سؤال را خواهند داشت : مهدى كيست و اكنون كجاست ؟

ليكن پيروان شيطان مردم را با ندايى شيطانى به ترديد مي‌اندازند ، و در صدد كشتن امام ( عليه السلام ) برمي‌آيند ! اين در حالى است كه ايمان مؤمنان به اينكه اين ندا ، نداى حق و موعود است و بشارت ظهور امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را مي‌دهد افزون مي‌گردد ، و آنها براى يارى ايشان

گروه گروه مي‌آيند .

و اين هنگام است كه امام ( عليه السلام ) ظهور تدريجى خويش را مي‌آغازد ، همان گونه كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرموده‌اند : « به طورى ابهام آميز ظاهر مي‌شود ، پس سخن درباره‌ى او اوج مي‌گيرد و امرش آشكار مي‌گردد . » ( 2 ) ( 2 ) . بحار 53 / 3

يعنى براى اينكه امر ظهور ايشان براى مردم واضح و آشكار شود ، يا اينكه مردمان را در پذيرش آن بيازمايد .

غيبت نعمانى / 277 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم قيام نمي‌كند تا آنكه دوازده مرد برخيزند و همه به اتّفاق بگويند ايشان را ديده‌اند ، ولى مردمان آنان را تكذيب مي‌كنند . »

اينان در ادّعاى خود راستين هستند ، اما مردم در ابتداى امر آن را نمي‌پذيرند . امام ( عليه السلام )

در اين برهه ، ممهّدان و آماده سازان يمنى و ايرانى را مأمور انجام دستورات مي‌كند و با يارانش در سرزمين‌هاى مختلف اسلامى ارتباط دارد .

در همين زمان نگاه‌ها همه متوجّه حجاز است و همه در جستجوى مهدي ( عليه السلام ) ، زيرا او اهل مدينه است و نهضتش از مكه آغاز مي‌گردد .

لشكر سفيانى بسيارى از بنى هاشم را در مدينه دستگير مي‌كند ، با اين اميد كه امام ( عليه السلام ) در ميان آنان باشند .

همزمان در مناطق اسلامى سخن از مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و نداى جبرئيل ( عليه السلام ) است ، كه خود در مقدّمه

--------------------------- 578 ---------------------------

چينى براى ظهور نقش مهمّى دارد . لكن براى مدعيان مهدويت نيز عرصه براى گمراه نمودن مردم فراهم است . در روايت آمده كه بسيارى از جمله دوازده نفر از آل ابى طالب ( عليه السلام ) پيش از ظهور ادّعاى مهدويت مي‌كنند ، آنها همه پرچمداران ضلالت و گمراهى بوده و در صدد سوء استفاده از جوّى هستند كه از توجّه عالم به ظهور امام ( عليه السلام ) حاصل شده است .

مرحوم نعمانى در غيبت / 151 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : بپرهيزيد از آنكه نام او [ قائم ( عليه السلام ) ] را ببريد . بدانيد ! به خدا قسم امامتان برهه‌اى غائب خواهد شد ، و شما آزمايش مي‌شويد تا آنكه گفته شود : او مرد ، يا هلاك شد ، در كدامين وادى سير مي‌كند ؟ ديدگان مؤمنان بر او خواهد گريست ، و شما بسان كشتي‌ها كه امواج دريا آنها را واژگون مي‌كنند واژگون خواهيد شد ، پس تنها كسى نجات خواهد يافت كه خدا از او پيمان گرفته ، در دل او ايمان را نوشته و او را با روحى از جانب خود تأييد نموده باشد ، و دوازده پرچم مشتبه - كه از يكديگر قابل شناخت نيستند - نيز بالا مي‌رود .

مفضل گويد : من گريستم ، ايشان فرمودند : اى ابا عبدالله ! چرا گريه مي‌كني ؟ عرضه داشتم : چسان نگريم ، حال آنكه شما مي‌فرماييد دوازده پرچم كه از يكديگر قابل شناسايى نيستند بالا مي‌رود ، پس ما آن وقت چه كنيم ؟

امام ( عليه السلام ) به آفتابى كه وارد اتاق شده بود نگريسته فرمودند : اى ابا عبدالله ! اين خورشيد را مي‌نگري ؟ پاسخ مثبت دادم ، ايشان فرمودند : به خدا قسم امر ما از اين خورشيد آشكارتر است . » ( 1 ) ( 1 ) . بحار 52 / 281

اين فرمايش بدان معناست كه امر ظهور امام زمان ( عليه السلام ) به جهت نشانه‌ها و علائمى كه دارد واضح ، آشكار و متمايز است ، لذا هرگز مشتبه نشده ، از خورشيد آشكارتر خواهد بود .

بيعت با امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، پس از مرگ حاكم و درگيرى قبائل

المصنف عبدالرزاق 11 / 371 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « هنگام مرگ خليفه‌اى اختلاف رخ مي‌دهد . پس مردى از مدينه بيرون آمده به مكه مي‌رود . مردم او را در حالى كه خوش ندارد ، براى بيعت از خانه بيرون مي‌آورند و ميان ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . لشكرى

--------------------------- 579 ---------------------------

از شام به سوى او مي‌آيد . وقتى به بيابان مي‌رسند به زمين فرو مي‌روند . آنگاه عصائب

[ و گروه‌هاى كم تعداد ] عراق و ابدال شام نزد او مي‌آيند و بيعت مي‌كنند . او گنج‌ها را بيرون مي‌آورد ، اموال را قسمت مي‌كند ، و اسلام را در زمين اقتدار مي‌بخشد . او هفت سال -

و يا فرمودند : نه سال - خواهد زيست . »

المصنف ابن ابى شيبه 15 / 45 از ام سلمه از آن حضرت : « افرادى به تعداد اهل بدر با مردى در بين ركن و مقام بيعت مي‌كنند . عصائب عراق و ابدال شام نزد او مي‌آيند . لشكرى از اهل شام براى نبرد با آنها مي‌آيند ، اما چون به بيابان رسند در زمين فرو روند . آنگاه مردى از قريش - كه دايي‌هايش كلب هستند - براى جنگ با او مي‌آيد . آنان با يكديگر مواجه مي‌شوند و خداوند اينها را شكست مي‌دهد . گفته مي‌شود : زيانكار كسى است كه از غنيمت كلب بي‌نصيب ماند . »

مسند احمد 6 / 316 اين روايت را چنين مي‌آورد : « از مدينه به مكه مي‌گريزد . مردمى از اهل مكه به سراغ او مي‌آيند ، و او را در حالى كه كراهت دارد بيرون آورده ، با او بيعت مي‌كنند . لشكرى از شام به سوى آنان ارسال مي‌شود كه در بيداء به زمين فرو مي‌روند . مردم چون اين را ببينند ، ابدال شام و گروه‌هاى عراق بيايند و بيعت كنند .

آنگاه مردى از قريش - كه دايي‌هايش كلب هستند - مي‌آيد . آنكه در مكه است گروهى را به سوى آن مي‌فرستد كه بر لشكر كلب پيروز مي‌شوند . زيانكار كسى است كه در غنيمت كلب حضور ندارد .

او اموال را تقسيم مي‌كند ، و در ميان مردم به سنّت پيامبرشان رفتار مي‌كند ، و نه سال درنگ خواهد نمود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به سنن ابو داود 4 / 107 و 108 ، مسند ابو يعلى 1 / 322 ، الملاحم ابن منادى / 41 ، المعجم الكبير 23 / 295 و 389 ، المستدرك 4 / 431 ، مصابيح بغوى 3 / 493 - وى آن را حديثى حسن مي‌شمارد - ، تهذيب ابن عساكر 1 / 62 ، المنار المنيف / 144 ، مجمع الزوائد 7 / 314 مي‌نويسد : طبرانى آن را در المعجم الاوسط نقل مي‌كند و راويان آن راويان صحيح‌اند . حافظ ابن صديق مغربى در رد بر ابن خلدون / 504 مي‌نويسد : او با اقرار به اينكه رجال حديث رجال صحيحين بخارى و مسلم هستند و هيچ نقد و ايرادى متوجّه آنان نيست ، ما را از ارائه‌ى سخنان اهل نقد و نيز پرداختن به دليل صحّت حديث بي‌نياز كرده است ، زيرا بالاترين حديث صحيح آن است كه مسلم و بخارى روايت كرده باشند ، يا آنكه بنابر شرط آنان باشد اگر چه - مانند اين حديث - آن را در كتاب‌هاى خود نياورده‌اند .

--------------------------- 580 ---------------------------

الفتن 1 / 340 از ارطاة روايت مي‌كند : « زمانى كه مردم در منى و عرفات هستند ، منادى پس از گروه گروه شدن قبائل ندا مي‌كند : بدانيد ! اميرتان فلانى است . به دنبال آن صدايى ديگر مي‌گويد : بدانيد ! او دروغ گفت . صداى ديگرى نيز در پى آن خواهد آمد : او راست گفت . پس نبرد سختى در مي‌گيرد و اين در حالى است كه اسلحه‌ى آنان اندك است . در آن هنگام دستى نشاندار در آسمان مي‌بينيد . جنگ شدّت مي‌گيرد ، تا آنجا كه از ياران حق تنها به تعداد اهل بدر باقى مانند ، و آنان مي‌روند تا با صاحب خود بيعت كنند . »

ابن‌حماد در ادامه بابى را با عنوان « اجتماع مردم در مكه و بيعت آنان با مهدي ، درگيرى و جنگى كه در آن سال در مكه رخ مي‌دهد ، و اينكه آنان پس از جنگ به دنبال مهدى مي‌گردند و با او بيعت مي‌كنند » مي‌آورد و در آن از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « در ذى القعده قبائل گروه گروه مي‌شوند . آن سال حاجيان را چپاول مي‌كنند . پس نبردى در منى در مي‌گيرد كه كشتگان آن بسيار بوده و خون بسيارى ريخته مي‌شود ، چنان كه خون بر فراز گردنه‌ى جمره خواهد رسيد . صاحب آنان مي‌گريزد ، ولى او را ميان ركن و مقام مي‌آورند و با او بيعت مي‌كنند و اين در حالى است كه اين كار خوشايند او نيست . به او مي‌گويند : اگر ابا كنى گردنت را مي‌زنيم . پس به تعداد اهل بدر با او بيعت مي‌كنند . ساكنان آسمان و زمين از او خشنود مي‌شوند . . .

عبدالله‌بن‌عمرو گويد : مردم با هم حج به جاى مي‌آورند . با هم به عرفات مي‌روند ولى امامى ندارند . آنها در منى هستند كه به مرضى مانند هارى مبتلا مي‌شوند ، پس قبائل بر يكديگر هجوم آورده چنان مي‌جنگند كه خون از گردنه بالا مي‌رود . آنان به سراغ بهترينِ خود مي‌روند . در حالى به حضور او مي‌رسند كه صورت خود را به كعبه چسبانيده گريه مي‌كند ، گويا او و اشك‌هايش را مي‌بينم . آنها به او مي‌گويند : بيا با تو بيعت كنيم ، او گويد : واى بر شما ، چه بسيار پيمانى كه شكستيد ، و چه خون‌ها كه ريختيد ، و با او در حالى كه كراهت دارد بيعت مي‌كنند .

اگر او را درك كرديد با او بيعت كنيد ، زيرا او مهدى در زمين و آسمان است . . . و ديگر روايات مشابه ابن‌حماد از عبدالله ، سعيد ابن مسيب ، ابن عباس ، ابن حوشب و ديگران .

ابوهريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « نشانه‌اى در ماه رمضان خواهد بود . گروهى در شوّال

--------------------------- 581 ---------------------------

ظاهر مي‌شوند . در ذى القعده نبردى در مي‌گيرد . حاجيان در ذى الحجة غارت مي‌شوند . پرده‌ى محرّمات در محرّم دريده مي‌شود . در صفر صدايى خواهد آمد . در دو ماه ربيع قبائل درگير نزاع مي‌كنند . آنگاه شگفتي ، تمام شگفتى بين جمادى و رجب است . سپس [ اوضاع چنان مي‌شود كه ] شترى با جهاز ، از مزرعه‌اى كه صد هزار غلّه دارد بهتر خواهد بود

[ و ناامنى چنان فراگير مي‌شود كه وسيله‌اى مجهّز كه با آن بتوان فرار كرد از اموال ثابتى چون مزرعه‌اى اينچنين بهتر خواهد بود ] . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به المعجم الاوسط 1 / 313 و المستدرك 4 / 517

عقد الدرر / 13 از حذيفه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « اگر از دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد ، خداوند در آن روز مردى را كه همنام من است و اخلاق مرا دارد و كنيه‌اش ابو عبدالله است مي‌فرستد . مردم ميان ركن و مقام با او بيعت مي‌كنند . خداوند دين را به وسيله‌ى او باز مي‌گرداند و براى او فتح‌هايى رخ مي‌دهد . پس بر زمين تنها كسانى كه لا إله إلا الله مي‌گويند ، باقى خواهند ماند .

در اين هنگام سلمان برخاست و گفت : يا رسول الله ! از كدام فرزند شما ؟ ايشان فرمودند : از اين فرزندم ، و با دست بر حسين ( عليه السلام ) زدند . »

روايت مرگ حاكم حجاز از منابع ما ، پيش از اين در فتنه‌هاى متّصل به ظهور و احاديث نداى آسمانى گذشت ، مانند غيبت نعمانى / 267 از امام صادق ( عليه السلام ) : « مردم در عرفاتند كه شخصى سوار بر شترى سريع مي‌آيد و خبر از مرگ خليفه‌اى مي‌دهد كه با مرگ او فرج آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) و نيز فرج تمامى مردم خواهد بود . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز عقد الدرر / 106 ، اثبات الهداة 3 / 737 و بحار 52 / 240

و ظاهر آن است كه تأثير اين خبر بر پيروان حاكم گران مي‌آيد ، و در روايتى آمده است كه

آنان كسى را كه اين خبر را در عرفات منتشر مي‌كند ، به قتل مي‌رسانند .

همان / 262 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه بنى اميه اختلاف كنند و حكومتشان از دست رود ، پسران عبّاس به حكومت رسند . آنان هماره در غرور حكومت و رفاه و عيش خواهند بود تا آنكه ميانشان اختلاف درگيرد . با وقوع اختلاف ، حكومت آنان

--------------------------- 582 ---------------------------

مي‌رود و اهل مشرق و مغرب به اختلاف مي‌افتند . آري ، و اهل قبله .

مردم به علّت ترسى كه بر آنان سايه مي‌افكند ، با سختى و شدّت مواجه مي‌شوند . آنان پيوسته در اين حالت خواهند بود تا آنكه مناديى از آسمان ندا كند . پس چون ندا كرد برويد ، برويد كه به خدا قسم گويا او را بين ركن و مقام مي‌بينم ، او با مردم بر امرى جديد ، كتابى جديد و حاكميت جديدى از آسمان ، بيعت مي‌كند .

بدانيد ! هرگز پرچم او ردّ نخواهد شد تا از دنيا رود . »

در برخى روايات آمده است كه سبب قتل وى مسأله‌اى اخلاقى است ، و قاتل او يكى از خادمان اوست كه پس از كشتن او مي‌گريزد ! كمال الدين 2 / 655 از امام باقر ( عليه السلام )

نقل مي‌كند : « سبب مرگ او آن است كه با اخته‌اى نزديكى مي‌كند . غلام هم بر مي‌خيزد و او ر ا ذبح و چهل روز مرگ او را كتمان مي‌كند . هنگامى كه در طلب غلام روند ، نخستين كسى كه خارج مي‌شود باز نمي‌گردد ، مگر پس از آنكه حكومت آنان از دست رود . » ( 1 ) ( 1 ) . و الخرائج و الجرائح 3 / 1160

مختصر البصائر / 199 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « براى آن نشانه‌ها و علاماتى است ؛ نخست آنكه كوفه با لشكر و خندق محاصره شود ، . . . سه پرچم - كه با [ پرچم ] هدايت مشتبه مي‌شوند - پيرامون مسجد اكبر آمد و شد كنند كه قاتل و مقتول در آتش‌اند . »

اين پرچم‌ها ، پيرامون مسجد الحرام در حجاز با هم درگير مي‌شوند ، و هيچ يك در مسير هدايت نيست .

غيبت شيخ طوسى / 271 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « كسى كه براى من مرگ عبدالله را ضمانت كند ، براى او [ قيام ] قائم را تضمين خواهم كرد . آنگاه فرمودند : هنگامى كه عبدالله بميرد ، پس از او مردم بر هيچ كس گرد نيايند ، و اين امر بدون صاحب شما به پايان نخواهد رسيد - ان شاء الله - .

حكومت ساليانه به پايان مي‌رسد و جاى خود را به حكومت ماهيانه و روزانه خواهد داد . عرض كردم : آيا اين به طول مي‌انجامد ؟ فرمودند : هرگز . »

--------------------------- 583 ---------------------------

خداوند امر ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را در يك شب سامان مي‌دهد

المصنف ابن ابى شيبه 15 / 197 با دو سند از حضرت علي ( عليه السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت

مي‌كند : « مهدى از ما اهل‌بيت است . خداوند او را در يك شب سامان مي‌دهد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به مسند احمد 1 / 84 ، الفتن 1 / 362 ، التاريخ الكبير 1 / 317 ، سنن ابن ماجه 2 / 1367 ، مسند

ابو يعلى 1 / 359 ، حلية الاولياء 3 / 177 ، اخبار اصبهان 1 / 170 ، البيان گنجى / 487 ، - وى مي‌نويسد : انضمام اين اسناد به يكديگر و نقل آن توسّط حافظان احاديث در كتب ، موجب يقين به صحّت حديث مي‌شود - ،

ابن كثير در الفتن 1 / 38 مايل به توثيق آن شده است ، الدرالمنثور 6 / 58 مي‌نويسد : ابن ابى شيبه ، احمد و

ابن ماجه آن را نقل كرده‌اند ، الجامع الصغير 2 / 672 آن را حسن مي‌شمارد ، مرقاة المفاتيح 5 / 180 مي‌نويسد :

در يك شب و يا يك ساعت از شب امر او را سامان مي‌دهد و قدر او را بالا مي‌برد ، چرا كه اهل حل و عقد بر خلافت او اتفاق مي‌كنند ( ! ) ، مغربى نيز در رد ابن خلدون / 533 آن را حديثى حسن مي‌شمارد .

در منابع ما : دلائل الامامة / 247 نظير روايت المصنف را نقل مي‌كند .

كمال الدين 1 / 152 از حضرت امير ( عليه السلام ) از پيامبر اكرم ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « مهدى از ما اهل‌بيت است . خداوند امر او را به يك شب سامان مي‌دهد .

در روايتى ديگر : خدا او را در يك شب سامان مي‌دهد .

از امام صادق ( عليه السلام ) روايت است كه به برخى ياران فرمودند : به آنچه اميد ندارى اميدوارتر باش تا آنچه اميد داري ، زيرا موسى بن عمران ( عليه السلام ) خارج شد تا براى خانواده‌اش آتشى برگيرد ، و در حالى نزد آنها بازگشت كه رسول و نبى بود . پس خداى تبارك و تعالى امر بنده و پيامبرش موسي ( عليه السلام ) را در يك شب سامان داد . و همين گونه خداوند تبارك و تعالى درباره‌ى قائم ، دوازدهمين از ائمه ( عليهم السلام ) رفتار خواهد نمود . امر او را به يك شب سامان مي‌بخشد ، همانسان كه امر پيامبرش موسى را سامان داد ، و او را از حيرت و غيبت به نور فرج و ظهور بيرون خواهد آورد . »

نگارنده : سامان بخشيدن به معناى آن است كه خداوند اسباب نصرت و لوازمى را كه براى انجام مأموريتى اينچنين سترگ مي‌بايد ، براى امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) فراهم خواهد آورد ، كه شامل آماده سازى اوضاع امّت و عالم از يك سو ، و نيز عنايت الهى مناسب با برنامه و مقام حضرت ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از سويى ديگر مي‌شود .

لكن اين معنا براى برخى سنيان اشتباه شده و لذا پنداشته‌اند حضرت مهدي ( عليه السلام ) پيش از آن

--------------------------- 584 ---------------------------

شب شايستگى لازم را ندارد ، و توبه مي‌كند و خداوند توبه‌اش را مي‌پذيرد ! اين ساده بينى و سطحى نگرى است ، چرا كه مسلمانان اجماع دارند بر اينكه رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) او را مهدى ناميده‌اند كه دلالت بر عصمت كامل و شامل و عظمت شخصيت ايشان دارد .

روز مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، يكى از روزهاى سه گانه‌ى خداوند

تفسير قمى 1 / 367 : « در مورد سخن خداوند متعال : وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآياتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ابراهيم ( عليه السلام ) / 5

و در حقيقت موسى را با آيات خود فرستاديم

[ و به او فرموديم ] كه قوم خود را از تاريكي‌ها به سوى روشنايى بيرون آور ، و روزهاى خدا را به آنان يادآورى كن ، فرمود : روزهاى خدا سه مورد است ؛ روز قائم ، روز موت و روز قيامت . » ( 2 ) ( 2 ) . و خصال / 108 ، معانى الاخبار / 365 و روضة الواعظين / 392

مختصر البصائر / 18 از موسى الحناط از امام صادق ( عليه السلام ) : « روزهاى خدا سه تاست ؛ روز قيام قائم ( عليه السلام ) ، روز رجعت و روز قيامت . »

برسى در مشارق انوار اليقين / 253 : « الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى بقره / 3

آنان كه به غيب ايمان مي‌آورند ؛ غيب ، روز رجعت ، روز قيامت و روز قائم است .

و اين سخن خدا : وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ بدان اشارت دارد . پس رجعت ، روز قيامت و روز قائم براى آنهاست ، و حكم آن به دست ايشان است ، و تكيه‌گاه مؤمنانند . »

ديدار امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) با ياران ابرار

رواياتى متواتر داريم مبنى بر اينكه خداى متعال ياران حضرت را كه پيشتر بسان ابرهاى پاييزى پراكنده بودند ، از اقصى نقاط عالم به مكه مي‌آورد ، تفسير عياشى 2 / 56 از

امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « صاحب اين امر در برخى از اين نواحى - و به ناحيه‌ى ذى طوى [ كه از نواحى مكه است ] اشاره كردند - غائب خواهد شد . دو شب پيش از خروج ، خادمى كه در حضور ايشان است با بعضى از ياران آن حضرت ملاقات كرده مي‌گويد : شما در اينجا

--------------------------- 585 ---------------------------

چند نفريد ؟ آنان گويند : نزديك به چهل نفر ، او مي‌گويد : اگر صاحبتان را ببينيد چه مي‌كنيد ؟

آنها مي‌گويند : به خدا قسم اگر كوه‌ها ما را پناه دهند ، او را با خود پناه خواهيم داد .

شب بعد هم مي‌آيد و مي‌گويد : ده تن از كهنسالان و خوبانتان را نشان دهيد ، آنان نشان مي‌دهند . او آنها را خدمت امامشان مي‌آورد . ايشان به آنها براى شب بعد وعده مي‌دهد . »

غيبت نعمانى / 316 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « صاحب اين امر يارانى محفوظ دارد . اگر همه‌ى مردم [ از بين ] روند ، خدا ياران او را خواهد آورد . آنان همان كسانى هستند كه خداوند عزوجل درباره‌شان فرموده : فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 89

و اگر اينان بدان كفر ورزند ، بي‌گمان گروهى را بر آن مي‌گماريم كه بدان كافر نباشند .

و آنان كسانى هستند كه در موردشان مي‌فرمايد : فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مائده / 54

خدا گروهى را خواهد آورد كه آنان را دوست مي‌دارد و آنان [ نيز ] او را دوست مي‌دارند . [ اينان ] با مؤمنان فروتن ، [ و ] بر كافران سرفرازند . »

همان / 312 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « برخى از آنها شب هنگام از بسترش ناپديد مي‌شود و در مكه صبح مي‌كند . برخى نيز در حالى ديده مي‌شود كه روز در ابر سير مي‌كند .

نام او ، پدر و حسب و نسبش [ نزد ما ] معلوم است . مفضل كه راويست گويد : گفتم : فدايت شوم ، ايمان كداميك بالاتر است ؟ فرمودند : آنكه روز با ابر حركت مي‌كند . »

نگارنده : سير با ابر در روز كرامت و اعجازى است كه خدا در حقّ آنان نشان مي‌دهد و آنها را با ابر به مكه منتقل مي‌گرداند .

دلائل الامامة / 307 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « خداوند آنان را در يك شب - كه شب جمعه است - در مكه گرد مي‌آورد . همه صبح هنگام در مسجد الحرام حضور خواهند داشت و حتى يك مرد هم جا نخواهد ماند . »

اين سخن با مطلبى كه پيش از اين گذشت كه خداوند امر ايشان را به يك شب سامان مي‌دهد ، و اينكه ظهور ايشان عصر جمعه تاسوعاست ، همسو مي‌باشد .

--------------------------- 586 ---------------------------

شهادت نفس زكيه ، امتحان است

نيروهايى كه هنگام ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، در مكه فعّاليت دارند ، آن گونه كه از روايات فهميده مي‌شود از اين قرار است ؛ حكومت حجاز كه على رغم ضعفى كه بر آن عارض شده ، قواى خود را براى مواجهه با ظهور امام ( عليه السلام ) كه مسلمانان از مكه بدان ديده دوخته‌اند ، و در موسم حج و بلكه سراسر عالم به بحث پيرامون آن مي‌پردازند ، جمع كرده است .

ديگرى نيروى اطّلاعاتى سفيانى كه در پى گريختگان از مدينه است ، و اوضاع را براى ورود به مكه براى واكنش در قبال هر حركتى از آن زير نظر دارد . سومين نيرو ، سازمان‌هاى اطلاعاتى ديگر دولت‌هاست كه در جهت كمك رسانى به حكومت حجاز و سفيانى فعّاليت مي‌كند ، و به خصوص مكه را تحت نظر دارند . البته يمنيان را نيز مي‌بايست تأثير گذار دانست ، چرا كه حكومت آنان هم مرز حجاز است و رهبرشان از

پيروان امام ( عليه السلام ) .

در چنين جوّى كه سراسر دشمنى و عناد با امام ( عليه السلام ) است ، ايشان نهضت خود را از حرم الهى مي‌آغازد و بر مكه مسلّط مي‌گردد . طبيعى است كه در روايات ، غير از امورى كه در به ثمر نشستن نهضت مقدّس مؤثر است يا لا اقل ضررى نمي‌رساند ، تفاصيل ديگر حركت ايشان نيايد .

بارزترين مطلبى كه در روايات آمده آن است كه امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) جوانى از ياران و نزديكان خويش را در بيست و سوم يا بيست و چهارم ذى الحجة يعنى پانزده شب پيش از ظهور ارسال مي‌كند تا پيام ايشان را در مسجد الحرام بخواند . آن جوان پس از نماز مي‌ايستد و نامه‌ى امام ( عليه السلام ) يا قسمت‌هايى از آن را قرائت مي‌كند ولى بلافاصله بر سر او مي‌ريزند و با وحشي‌گرى او را بين ركن و مقام به قتل مي‌رسانند . شهادت دردناك وى در زمين و آسمان تأثير مي‌گذارد و آزمونى خواهد بود كه فوائد متعدّدى بر آن مترتب است .

اين شهادت از توحّش بقاياى دستگاه حاكم پرده برمي‌دارد ، و تمهيديست براى حركت امام ( عليه السلام ) كه بيش از دو هفته از آن تاريخ تأخير نخواهد داشت ، و شايد دستگاه سلطه را نيز مختل كند .

روايات شهادت اين جوان پاك در منابع طرفين بسيار است . بعضى احاديث او را غلام مي‌نامد ، در برخى نفس زكيه ، و در بعضى هم محمد بن الحسن نام دارد ، و در فصل اصحاب

--------------------------- 587 ---------------------------

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) گذشت .

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در بحار الانوار 52 / 307 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) به ياران مي‌فرمايد : اى قوم ! اهل مكه مرا نمي‌خواهند ، ليكن من كسى را به سوى آنان مي‌فرستم تا به آنچه از چون منى براى اتمام حجّت بر آنان مي‌شايد ، اتمام حجّت كنم . او مردى از يارانش را فرا مي‌خواند و به دو مي‌فرمايد : نزد اهل مكه برو و بگو : اى اهالى مكه ! من فرستاده‌ى فلانى به سوى شما هستم ، او مي‌گويد : ما اهل‌بيت رحمت و معدن رسالت و خلافتيم ، ما دودمان محمّد و سلاله‌ى پيامبران هستيم ، بر ما ظلم كردند ، ستم روا داشتند و مقهور نمودند ، از زمانى كه پيامبرمان از دنيا رفت تا امروز حقّ ما را ربوده‌اند ، ما از شما يارى مي‌طلبيم ، پس ياريمان كنيد .

چون آن جوان اين مطالب را مي‌گويد به سراغش مي‌آيند و بين ركن و مقام او را سر مي‌برند ، و او همان نفس زكيه است .

وقتى اين خبر به امام مي‌رسد به اصحاب خود مي‌فرمايد : آيا به شما نگفتم اهل مكه ما را نمي‌خواهند ؟ آنها او را رها نمي‌كنند تا خروج كند . او هم از گردنه‌ى طوي ( 1 ) ( 1 ) . يكى از راه‌هاى ورود به مكه

در ميان سيصد و سيزده مرد به تعداد اهل بدر فرود مي‌آيد . به مسجد الحرام مي‌آيد و در كنار مقام ابراهيم ( عليه السلام ) چهار ركعت نماز مي‌گزارد و پشت خود را به حجر الاسود مي‌دهد . سپس حمد و ثناى الهى به جاى آورده ، پيامبر را ياد مي‌كند ، بر ايشان درود مي‌فرستد ، و سخنى مي‌گويد كه احدى از مردم نگفته است . »

ظهور امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در سالى فرد

غيبت نعمانى / 262 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) در سالى فرد قيام مي‌كند ؛ نه ، يك ، سه و پنج . »

ارشاد / 361 از همو از امام صادق ( عليه السلام ) : « قائم ( عليه السلام ) تنها در سالى فرد خروج خواهد كرد ؛

سال يك ، يا سه ، پنج ، هفت و يا نه . »

--------------------------- 588 ---------------------------

غيبت شيخ طوسى / 374 از آن حضرت : « قائم تنها در سالى فرد خروج مي‌كند ؛ نه ، سه ، پنج يا يك . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز روضة الواعظين 2 / 263 ، اعلام الورى / 429 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1161 ، منتخب الانوار / 35 ، العدد القوية / 76 ، اخبار الدول / 118 و اثبات الهداة 3 / 514

آغاز ظهور ، جمعه نهم محرم

خصال 2 / 394 از امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « شنبه براى ماست ، يكشنبه براى شيعيان ما ، دوشنبه براى دشمنان ما ، سه شنبه براى بنى اميه ، چهارشنبه روز نوشيدن دوا ، پنجشنبه روزى است كه حاجات در آن برآورده مي‌شود ، و جمعه روز نظافت و عطر زدن ، عيد مسلمين و برتر از فطر و قربان است ، و روز غدير برترين اعياد است كه هيجدهم ذى الحجة مي‌باشد و روز جمعه بوده . قائم ما اهل‌بيت نيز روز جمعه خروج مي‌كند . قيامت هم روز جمعه بر پا مي‌شود . و روز جمعه عملى افضل از صلوات بر محمد و آل ايشان نيست . »

چند سطر پيش گذشت : « او هم از گردنه‌ى طوى در ميان سيصد و سيزده مرد به تعداد اهل بدر فرود مي‌آيد . به مسجد الحرام مي‌آيد . . . آن سيصد تن و شمارى اندك از اهالى مكه با او بيعت مي‌كنند . آنگاه از مكه بيرون مي‌آيد تا آنكه در مانند حلقه باشد .

گفتم : حلقه چيست ؟ فرمود : ده هزار مرد . جبرئيل در طرف راست و ميكائيل در طرف

چپ اويند . »

ظهور ، شنبه و روز عاشورا

كمال الدين 2 / 653 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) روز شنبه روز عاشورا خروج مي‌كند ، همان روزى كه امام‌حسين ( عليه السلام ) به شهادت رسيد . »

ارشاد / 361 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) : « نام قائم ( عليه السلام ) را در شب بيست و سوم ندا مي‌كنند ، و در روز عاشورا قيام مي‌كند ، و آن روزى است كه امام‌حسين بن علي ( عليه السلام ) در آن به

شهادت رسيد .

--------------------------- 589 ---------------------------

گويا او را مي‌بينم كه روز شنبه دهم محرّم بين ركن و مقام ايستاده است ، جبرئيل ( عليه السلام ) سمت راست ايشان حضور دارد و ندا مي‌كند : بيعت به امر خداست . پس شيعيان ايشان از اطراف زمين نزد ايشان مي‌آيند ، زمين براى آنان درنورديده مي‌شود تا آنكه مي‌آيند و بيعت مي‌كنند ،

و خداوند به دست او زمين را از عدالت مي‌آكند ، همان گونه كه از جور و ستم

پر شده است . »

الفصول المهمة / 302 آن را با مختصر تفاوتى مي‌آورد ، در ادامه‌ى آن آمده است : « شخصى ايستاده و ندا مي‌كند : بيعت ، بيعت . . . آنگاه از مكه به كوفه مي‌رود . . . در نجف فرود مي‌آيد ، و از آنجا لشكرها را به مناطق مي‌فرستد . »

غيبت شيخ طوسى / 274 از امام باقر ( عليه السلام ) : « گويا قائم را مي‌بينم كه روز شنبه عاشورا در ميان ركن و مقام ايستاده است ، جبرئيل در حضور ايشان ندا مي‌كند : بيعت به امر خداست . پس او زمين را از داد آكنده مي‌سازد ، همان گونه كه از ظلم و جور پر شده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به غيبت نعمانى / 282 ، تهذيب الاحكام 4 / 333 ، روضة الواعظين / 263 ، اعلام الورى / 430 ، الملاحم و الفتن / 194 ، كشف الغمة 3 / 252 و 324 ، العدد القوية / 65 و بحار 52 / 285 و 290

روايتِ : عاشورا با نوروز مصادف است

المهذب البارع 1 / 194 از معلى بن خنيس از امام صادق ( عليه السلام ) روايتى را درباره‌ى نوروز نقل مي‌كند ، در قسمتى از آن آمده است : « آن ، روزى است كه قائم ما اهل‌بيت و واليان امر در آن ظهور مي‌كنند ، و خداوند متعال او را بر دجّال پيروز مي‌گرداند . ايشان هم او را بر زباله دان كوفه به دار مي‌آويزد . هيچ نوروزى نيست مگر آنكه ما در آن انتظار فرج را داريم ، چرا كه از ايام ماست . فارسان آن را حفظ كردند و شما تباه ساختيد . »

لكن بايد گفت كه مشهور از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) آن است كه روز ظهور روز عاشوراست ، در برخى روايات نيز روز شنبه عنوان شده است ، از غيبت نعمانى / 330 نيز به دست مي‌آيد كه در تابستان خواهد بود ، لذا با نوروز كه در ماه آذار مي‌باشد تلاقى نخواهد داشت .

--------------------------- 590 ---------------------------

سخنرانى نخست امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خطاب به اهل مكه

فقراتى از سخنرانى يا گفتار نخست حضرت خطاب به اهل مكه كه شام جمعه خواهد بود ،

و نيز گفتار دوم كه صبح روز بعد و خطاب به مسلمانان و جهانيان است ، در روايات آمده است .

الفتن 1 / 345 از جابر از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « آنگاه مهدى در مكه و شب هنگام ظاهر مي‌شود . بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، پيراهن و شمشير ايشان و نيز نشانه‌ها و نور و بيان را با خود دارد . چون نماز عشاء را به جاى آورد با بلندترين صدا ندا مي‌كند : اى مردم ! خدا و ايستادنتان

[ در روز قيامت ] نزد پروردگارتان را به يادتان مي‌آورم ، زيرا او اتمام حجّت كرده ، پيامبران را فرستاده و كتاب نازل كرده است ، به شما فرمان داده به او ذرّه‌اى شرك نورزيد ، بر اطاعت از خود و رسولش محافظت داشته باشيد ، هر آنچه را كه قرآن زنده داشته زنده داريد ، و هر آنچه را كه او ميرانده از بين بريد ، و در مسير هدايت و تقوى يار و ياور باشيد ، چرا كه فنا و زوال دنيا نزديك شده و خبر از جدايى مي‌دهد . من شما را به خدا ، رسولش ( صلى الله عليه وآله ) ، عمل به كتابش ، از ميان بردن باطل و زنده نگه داشتن سنّت او فرا مي‌خوانم .

او در ميان سيصد و سيزده مرد به تعداد اهل بدر كه [ پيشتر ] بسان پاره‌هاى ابر پاييزى [ پراكنده ] بودند ، ظاهر مي‌شود . آنان راهبان شب و شيران روزند . پس خداوند براى مهدى حجاز را فتح مي‌كند . او هر كس از بنى هاشم را كه در زندان به سر مي‌برد ، رها مي‌سازد .

پرچم‌هاى سياه در عراق فرود مي‌آيند و بيعت خود را براى آن حضرت ارسال مي‌كنند . مهدى لشكريان خود را به ساير مناطق مي‌فرستد . او ستم و اهل آن را مي‌ميراند و سرزمين‌ها براى او سامان مي‌گيرد ، و خداوند قسطنطنيه را بر دستان او فتح مي‌نمايد . »

تشبيه تجمّع ياران امام ( عليه السلام ) به ابرهاى پاييزى در كلام اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در نهج‌البلاغه خطبه‌ى 166 نيز آمده است . احتمال مي‌رود ظهور امام ( عليه السلام ) و تجمّع ياران ايشان هم در پاييز يا آخر

تابستان باشد .

در برخى روايات وارد شده است كه يكى از ياران امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در مسجد الحرام مي‌ايستد و حضرت را براى مردم معرّفى مي‌كند و آنان را به سوى ايشان فرا مي‌خواند ، آنگاه خود ايشان مي‌آيند و سخنرانى مي‌كنند ، بحار الانوار 52 / 305 مي‌نويسد : « سيد على بن عبد الحميد با سند خود

--------------------------- 591 ---------------------------

از ابن محبوب و به طور مرفوع از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : هنگامى كه لشكر سفيانى در زمين فرو روند . . . قائم آن روز در مكه و كنار كعبه است ، بدان پناه آورده مي‌فرمايد : من ولى خدايم ، من نزديكترين كس به خدا و محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستم .

پس هركه در مورد آدم با من بحث كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آدم هستم .

هر آنكه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به نوحم .

هر كسى درباره‌ى ابراهيم با من به گفتگو بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين فرد به

ابراهيم هستم .

هركه در مورد حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) با من بحث نمايد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به ايشانم .

هر آن كس كه درباره‌ى پيامبران با من به احتجاج بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آنها هستم .

خداوند تعالى مي‌فرمايد : إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ . ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى آل عمران / 34 - 33

به يقين خداوند ، آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر مردم جهان برترى داده است . فرزندانى كه بعضى از آنان از [ نسل ] بعضى ديگرند ، و خداوند شنواى داناست .

من باقى گذارده‌ى آدم ، مختار نوح ، برگزيده‌ى ابراهيم و گزيده‌ى محمد هستم .

بدانيد ! هر كس با من درباره‌ى كتاب خدا احتجاج كند ، من نزديكترين مردم به كتاب خدا هستم .

بدانيد ! هر آنكه با من در مورد سنّت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتگو كند ، من نزديكترين مردم به سنّت و سيره‌ى پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) هستم .

كسى را كه سخن مرا مي‌شنود به خدا سوگند مي‌دهم كه حاضر آن را به غائب برساند .

پس خداوند ياران او را كه سيصد و سيزده مردند ، بدون قرار قبلى و در حالى كه [ پيش از آن ] مانند ابرهاى پاييزى [ پراكنده ] بودند ، براى او گرد مي‌آورد ، آنگاه اين آيه را تلاوت كردند : أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 148

هر كجا كه باشيد خداوند همگى شما را مي‌آورد . و آنان بين

--------------------------- 592 ---------------------------

ركن و مقام با ايشان بيعت مي‌كنند .

همراه او عهدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است كه پدران او يكى پس از ديگرى آن را با خود آورده‌اند .

اگرچيزى از اين امور بر مردم مشتبه شود ، نداى آسمانى مشتبه نمي‌شود ، آن هنگام كه نام او و پدرش را ندا كنند . »

همان 52 / 306 از امام زين العابدين ( عليه السلام ) حديثى طولانى نقل مي‌كند كه در پاره‌اى از آن آمده است : « امام ( عليه السلام ) زير درختى خاردار مي‌نشيند . جبرئيل ( عليه السلام ) در چهره‌ى مردى از [ قبيله‌ى ] كلب نزد ايشان مي‌آيد و مي‌گويد : اى بنده‌ى خدا ! چرا اينجا نشسته‌اي ؟ ايشان مي‌فرمايد : اى بنده‌ى خدا ! منتظر آنم كه شب فرا رسد و به سوى مكه بروم ، خوش ندارم در اين گرما خارج شوم . پس جبرئيل مي‌خندد . چون مي‌خندد امام در مي‌يابد كه او جبرئيل است . جبرئيل دست ايشان را مي‌گيرد ، دست مي‌دهد ، سلام مي‌كند و مي‌گويد : برخيز ، و اسبى براق نام براى ايشان مي‌آورد . حضرت بر آن سوار مي‌شوند تا آنكه به كوه رضوَى برسند .

آنگاه محمد و على مي‌آيند و پيمانى مي‌نويسند تا ايشان براى مردم بخواند . سپس به مكه مي‌رود . مردم آنجا جمع شده‌اند . پس مردى از [ خاندان ] او مي‌ايستد و صدا مي‌زند :

اى مردم ! اين همان خواست شماست ، نزد شما آمده و شما را به همان چيزى دعوت مي‌كند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دعوت كردند . مردم هم برمي‌خيزند . ايشان نيز برمي‌خيزد و مي‌فرمايد : اى مردم ! من فلان بن فلانم ، من پسر پيامبر خدا هستم ، شما را به همان چيزى دعوت مي‌كنم كه پيامبر خدا فراخواند .

آنان در صدد قتل ايشان بر مي‌آيند . ولى آن تعداد كه بيش از سيصد تن هستند برخاسته از او محافظت مي‌كنند . پنجاه نفر آنان اهل عراق هستند و سايرين از سايرين . برخى از آنان برخى ديگر را نمي‌شناسند . آنان بدون وعده‌ى قبلى گرد آمده‌اند . »

علّت ايستادن مردم يا آن است كه بتوانند امام را مشاهده كنند ، و يا آنكه بابت ترس از دستگاه حاكم پا به فرار مي‌گذارند . آن كسانى هم كه در صدد ترور ايشان برمي‌آيند ، گماشتگان

حكومت حجازند .

--------------------------- 593 ---------------------------

غيبت نعمانى / 315 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم از گردنه‌ى ذى طوى در ميان كسانى كه به تعداد اهل بدر سيصد و سيزده مردند فرود مي‌آيد ، به حجر الاسود تكيه مي‌كند و پرچم غالب را به اهتزاز در مي‌آورد . على بن ابى حمزه مي‌گويد : من اين روايت را براى

امام كاظم ( عليه السلام ) گفتم و ايشان فرمودند : صفحه‌اى گسترده . » ( 1 ) ( 1 ) . علامه‌ى مجلسى در بحار 52 / 370 پس از نقل اين حديث مي‌نگارد : معناى اين جمله‌ى اخير آن است كه اين مطلب در صفحه‌اى گسترده است ، يا اينكه [ امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ] با خود صفحه‌اى گسترده و منشور دارد ، يا اينكه پرچم او صفحه‌اى گسترده است . م

در اين گزارشات مي‌بينيم كه مسلمين چقدر مشتاق امام ( عليه السلام ) هستند و درباره‌ى ايشان جستجو مي‌كنند ، و از دشمنان ايشان مي‌هراسند ، دشمنانى كه فرستاده‌ى حضرت را به طرزى وحشيانه به قتل مي‌رسانند ، چون سخنانى از او رسيده است . در چنين جوّي ، امام ( عليه السلام ) در كنار امدادهاى غيبي ، بر حسب اسباب طبيعى و عادى نيز نيروهاى خود را آماده كرده‌اند ، و ياران يمنى ايشان بر حرم شريف و مكه سيطره يافته‌اند ، زيرا آنان نيرويى موالى هستند كه مي‌بايست زمام حكومت در مكه را به دست گيرند .

در روايات سخنى از رخداد نبرد يا قتلى در مسجد الحرام و مكه نيست . من از برخى عالمان شنيده بودم كه ياران حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آن شب امام جماعت مسجد الحرام را مي‌كشند ، امّا نهايت چيزى كه يافتم عبارتى بود كه صاحب الزام الناصب ( رحمه الله ) 2 / 166

از برخى علماء نقل كرده است : « روز دهم محرّم حجّت خارج شده و وارد مسجد الحرام مي‌شود . هشت بز لاغر را در جلو خود سوق مي‌دهد و سخنران آنها را مي‌كشد . پس از كشتن او ، در كعبه از مردم مخفى مي‌شود . چون تاريكى شب - كه شب شنبه است - فراگير مي‌شود بر فراز كعبه رفته و سيصد وسيزده يار خود را ندا مي‌كند . آنها هم از مشرق و مغرب زمين گرد مي‌آيند ، و امام صبح شنبه مردم را به بيعت دعوت مي‌كند . »

لكن اين عبارت سخن برخى علماست و متنى ضعيف دارد . از اين رو ترجيح مي‌دهيم كه شيوه‌ى امام ( عليه السلام ) براى سيطره‌ى بر مكه بدون خون ريزى باشد ، و اين امر به خاطر هراسى باشد كه در دل دشمن پديد آمده و نيز بر اساس نقشه‌اى متقن و دقيق . البته به جهت حفظ حرمت و تقدّس

--------------------------- 594 ---------------------------

مسجد الحرام ، همين است كه انتظار مي‌رود .

مكه آن شب است كه نفس راحتى مي‌كشد ، پرچم حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بر آن به اهتزاز در مي‌آيد ، و انوار ايشان در سرتاسر عالم درخشيدن مي‌گيرد .

دشمنان و رسانه‌هاى آنان نيز تمام تلاش خود را به كار مي‌بندند تا اين نهضت مقدّس را خنثى سازند . آنان پس از انتشار خبر نهضت امام ( عليه السلام ) ، چنين جلوه مي‌دهند كه اين حركت ، حركت يكى از مدّعيان مهدويت است كه پيشتر تعدادى از آنها در مكه و ديگر مناطق به قتل رسيده‌اند . آنان توان خود را براى مقابله با اين نهضت به كار مي‌گيرند و در همين راستا سفيانى را تحريك مي‌كنند تا لشكرى روانه‌ى مكه كند .

در روز دوم ظهور كه شنبه و روز عاشوراست ، ايشان وارد مسجد الحرام مي‌شوند تا جهانيان را - على رغم زبان‌هاى مختلفى كه دارند - مخاطب قرار دهند ، و از آنها در قبال كافران و ظالمان

يارى طلبند .

سخنرانى جهانى امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در روز عاشورا

منابع شيعى و سنّى فقراتى از خطبه و بيان نخست امام ( عليه السلام ) خطاب به جهانيان را نقل مي‌كنند كه پيشتر گذشت ، تفسير عياشى 2 / 56 از عبد الاعلى حلبى از امام باقر ( عليه السلام )

نقل مي‌كند : « به خدا قسم گويا او را مي‌بينم كه به حجر تكيه داده و خدا را به حقّ خود سوگند مي‌دهد ، و بعد مي‌گويد : اى مردم ! هركسى كه درباره‌ى خدا با من گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به خدا هستم .

هركه در مورد آدم با من بحث كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آدم هستم .

اى مردم ! هر آنكه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس

به نوحم .

اى مردم ! هر كسى درباره‌ى ابراهيم با من به گفتگو بپردازد ، [ بداند كه ] من نزديكترين فرد به ابراهيم هستم .

اى مردم ! هركه در مورد موسى با من احتجاج كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به اويم .

--------------------------- 595 ---------------------------

اى مردم ! هر آنكه درباره‌ى عيسى با من گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين شخص به عيسايم .

اى مردم ! هركه در مورد حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) با من بحث نمايد ، [ بداند كه ] من نزديكترين كس به ايشانم .

اى مردم ! هركسى درباره‌ى كتاب خدا با من گفتگو كند ، [ بداند كه ] من نزديكترين شخص به كتاب خدا هستم . آنگاه به مقام مي‌رود و دو ركعت نماز گزارده خداوند را به حقّ خود

سوگند مي‌دهد .

به خدا قسم او مضطر در كتاب خداست آنجا كه مي‌فرمايد : أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الأرض ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نمل / 62

يا [ كيست ] آن كس كه درمانده را - چون وى را بخواند - اجابت مي‌كند ، و گرفتارى را بر طرف مي‌گرداند ، و شما را جانشينان زمين قرار مي‌دهد ؟

جبرئيل بر ناودان به صورت پرنده‌اى سفيد ، اوّلين مخلوقى است كه با وى بيعت مي‌كند ، و [ بعد ، ] آن سيصد و بيش از ده مرد بيعت مي‌كنند .

هريك در راه باشد همان لحظه مي‌رسد ، و هركسى كه در راه نباشد از بسترش ناپديد مي‌گردد ، و به خدا سوگند اين همان سخن على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است : ناپديد شدگان از بسترهايشان ، و همان سخن خداوند است : فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 148

پس در كارهاى نيك بر يكديگر پيشى گيريد ، هر كجا كه باشيد ، خداوند همگى شما را مي‌آورد . [ اينان ] سيصد و بيش از ده مرد اصحاب قائم هستند .

و در ادامه فرمودند : به خدا سوگند آنان امّت شمرده شده‌اند كه خدا در كتابش فرموده :

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى هود / 8

و اگر عذابشان را تا امّتى شمرده شده به

تأخير اندازيم .

آنان در يك ساعت به مانند پاره‌هاى ابر پاييزي ، گرد هم مي‌آيند .

آن حضرت صبح در مكه مردم را به كتاب خدا و سنّت پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) دعوت مي‌كند

--------------------------- 596 ---------------------------

و افرادى اندك اجابت مي‌كند . آنگاه خود مي‌رود و كسى را در مكه مي‌گمارد ، ولى خبر مي‌رسد كه او را كشته‌اند . . . »

پيشتر نيز روايت اختصاص / 255 و غيبت شيخ طوسى / 269 گذشت و در قسمتى از آن آمده بود : « امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌فرمايد : اى مردم ! ما از خدا و مردمانى كه ما را اجابت كنند يارى مي‌جوييم ، چرا كه ما اهل‌بيت پيامبرتان و نزديك‌ترين مردم به خدا و حضرت

محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستيم .

من باقى گذارده‌اى از آدم ، ذخيره‌اى از نوح ، برگزيده‌اى از ابراهيم و گزيده‌اى از

محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستم .

بدانيد ! هر آنكه با من در مورد سنّت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتگو كند ، من نزديكترين مردم به سنت پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) هستم .

پس خداوند سيصد و سيزده يار ايشان را بدون وعده‌ى قبلى گرد هم مي‌آورد ، و آنان بين

ركن و مقام با ايشان بيعت مي‌كنند .

همراه ايشان عهدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است كه پسران از پدران آن را به ارث برده‌اند . »

مي‌توان تصوّر كرد كه عالم چگونه با اين رخداد عظيم و ناگهانى به لرزه در مي‌آيد ، و چسان مناطق ستمديده‌ى اسلامى مسرور مي‌شوند ، آنان شادى خود را با راهپيمايي‌هاى ميليونى نشان مي‌دهند و براى يارى ايشان اعلام آمادگى مي‌كنند .

امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مدّتى طولانى در مكه درنگ مي‌كند ،

سپس راهى مدينه مي‌شود

غيبت شيخ طوسى / 284 روايت مي‌كند : « امام ( عليه السلام ) آن مقدارى كه خدا بخواهد در مكه مي‌ماند » . ( 1 ) ( 1 ) . و بحار الانوار 52 / 334

همان 52 / 308 : « به مدينه مي‌رود و آن مقدارى كه بخواهد در آن مي‌ماند ، آنگاه رهسپار عراق مي‌شود . »

--------------------------- 597 ---------------------------

روايات ، پيرامون مدّت درنگ امام ( عليه السلام ) در مكه و نحوه‌ى عملكرد ايشان در آنجا اندك است . شايد بتوان گفت كه از اوّلين كارهاى ايشان سخنرانى براى عالم اسلام ، و سرتاسر عالم و نيز بيان برنامه‌ى جهانى است .

در يكى از روايات وارد شده كه ايشان بر سارقان كعبه حد جارى مي‌كند ، و ممكن است مقصود حاكمان سارق باشد .

ايشان برهه‌اى در مكه مي‌ماند و منتظر معجزه‌ايست كه جدّش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آن را وعده داده‌اند ، و آن همان فرو رفتن لشكرى كه به دنبال ايشان مي‌آيد در زمين است .

زمانى كه اين نشانه و اعجاز واقع شود و لشكر سفيانى خوراك زمين شوند ، ايشان از مكه بيرون مي‌آيند و در راه از آن مكان عبور و در آن توقّف مي‌كنند .

تفسير عياشى 2 / 261 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « . . . همواره با اينان باش . مردى از اينان به همراه سيصد مرد خارج مي‌شود ، بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با اوست و آهنگ مدينه دارد ، به بيداء كه مي‌رسد مي‌فرمايد : اين مكان گروهى است كه خداوند آنان را در زمين فرو برده است ،

و اين نشانه‌ايست كه خداوند مي‌فرمايد : أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الأرض أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لايَشْعُرُونَ . أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نحل / 46 - 45

آيا كسانى كه

تدبيرهاى بد مي‌انديشند ، ايمن شدند از اينكه خدا آنان را در زمين فرو ببرد ، يا از جايى كه

حدس نمي‌زنند عذاب برايشان بيايد ؟ يا در حال رفت و آمدشان [ گريبان ] آنان را بگيرد ، و كارى از دستشان برنيايد ؟ »

در برخى احاديث آمده كه لشكر سفيانى در ماه رمضان وارد مدينه مي‌شوند ، و امام ( عليه السلام ) در محرم ظهور مي‌كند ، بنابراين ممكن است حركت سفيانى به مكه ، در ماه‌هاى ربيع الاوّل و يا ربيع الثانى باشد ، كه خداوند آنها را پيش از دستيابى به حضرت در زمين فرو مي‌برد ،

و حركت امام به مدينه چند روز بعد از آن خواهد بود . و شايد هم در اوائل ربيع الاول - كه آغاز امامت ايشان است و روز نهم آن به روز فرحة الزهراء ( عليها السلام ) معروف مي‌باشد - واقع شود .

در روايات آمده كه ايشان شخصى را به عنوان والى بر مكه مي‌گمارند ، و خود با ده يا پانزده

--------------------------- 598 ---------------------------

هزار نفر رهسپار مدينه مي‌شوند ، ارشاد / 363 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در مكه مي‌ماند تا يارانش كه ده هزار نفر هستند تكميل شوند ، سپس به مدينه مي‌رود . »

كمال الدين 2 / 654 از ايشان روايت مي‌كند : « او خروج نمي‌كند مگر در ميان نيرومندان ، و نيرومندان كمتر از ده هزار تن نخواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز العدد القوية / 65 و اثبات الهداة 3 / 491

تهذيب ابن عساكر 4 / 538 از حضرت علي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : نزديك است كه عذابى از آسمان بر اهل شام فرود آيد و آنان را غرق كند ، تا جايى كه اگر روبهان هم با آنها بجنگند پيروز شوند . آن هنگام ، كسى از اهل‌بيت من در ميان سه بيرق خارج مي‌شود . كسى كه زياد گويد ، آنان را پانزده هزار نفر مي‌داند ، و آنكه كم گويد ، گويد : دوازده هزار تن .

نشانه‌ى آنها اين [ شعار ] است : بميران ، بميران .

هفت پرچم به مصاف آنها مي‌آيند كه زير هر پرچم مردى است در پى حكومت ، و خداوند همه را مي‌كشد ، و به مسلمين الفت ، نعمت و دور و نزديك آنان را باز مي‌گرداند . »

ترجيح در شمار ياران ، با روايت ارشاد و كمال الدين است .

در احاديث آمده كه پس از آنكه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به مدينه مي‌روند ، اهل مكه بر ضدّ ايشان مي‌شورند و كارگزار ايشان را به قتل مي‌رسانند كه در پى آن امام ( عليه السلام ) بدان باز مي‌گردد .

بحار الانوار 52 / 308 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم در مكه ، بر اساس كتاب خدا و سنّت رسولش ( صلى الله عليه وآله ) بيعت مي‌پذيرد ، و شخصى را بر آن مي‌گمارد و خود متوجّه مدينه مي‌شود . به ايشان خبر مي‌رسد كه كارگزارش كشته شده ، پس باز مي‌گردد و جنگجويان را مي‌كشد ،

و بيش از اين كارى انجام نمي‌دهد . »

همان 53 / 11 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « آنان [ اهل مكه ] را با حكمت و موعظه‌اى نيكو دعوت مي‌كند . آنها هم اطاعت مي‌كنند . او مردى از اهل‌بيتش را بر آنان مي‌گمارد و به قصد مدينه خارج مي‌شود . از مكه كه مي‌رود ، بر آن كارگزار هجوم مي‌آورند . ( 2 ) ( 2 ) . حال يا او را خلع مي‌كنند و يا به قتل مي‌رسانند و خواهد آمد كه اهل مدينه نيز چنين مي‌كنند .

پس حضرت باز مي‌گردد . آنها با چشمانى خيره و سرهايى بالا گرفته ، گريان و خاضع آمده مي‌گويند : اى مهدى

--------------------------- 599 ---------------------------

آل محمد ! توبه ، توبه . ايشان هم آنها را موعظه مي‌كند ، هشدار مي‌دهد و بر حذر مي‌دارد ،

و كسى را از ميان خودشان بر آنان به عنوان جانشين قرار مي‌دهد و مي‌رود . »

مرحوم كلينى روايتى را نقل مي‌كند كه بيانگر آن است كه امام ( عليه السلام ) پيش از ورود به مدينه لشكرى مي‌فرستند . و شايد اين امر بلافاصله پس از فرو رفتن لشكريان سفيانى در زمين باشد ، كافى 8 / 224 از امام صادق ( عليه السلام ) : « آن روز هر كس از فرزندان حضرت علي ( عليه السلام ) كه در مدينه است به سمت مكه مي‌گريزد . آنها خود را به صاحب اين امر مي‌رسانند . او رهسپار عراق مي‌گردد و لشكرى به مدينه گسيل مي‌دارد . پس اهل مدينه ايمنى مي‌يابند و بدان

باز مي‌گردند . »

عملكرد امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در مدينه

بنابر آنچه در روايات آمده است ، امام ( عليه السلام ) در مدينه - به عكس مكه - دو نبرد خواهند داشت ، تفسير عياشى 2 / 56 در حديثى طولانى از امام محمد باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند :

« آن حضرت به مدينه مي‌روند و قريشيان خود را از ايشان مخفى مي‌كنند . اين همان فرموده‌ى على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است : به خدا قسم قريش آرزو مي‌كند كه اى كاش تمام دارائى خود ، و هر آنچه خورشيد بر آن تابيده و غروب كرده را مي‌داد و من به اندازه‌ى زمان كشتن شترى نزد آنها بودم .

آنگاه كارى انجام مي‌دهد كه قريشيان مي‌گويند : ما را به نبرد اين طاغوت ببريد ، به خدا قسم اگر محمدى بود چنين كارى نمي‌كرد ، اگر علوى بود چنين نمي‌كرد ، اگر فاطمى بود اين كار را انجام نمي‌داد . پس خداوند كتف‌هاى آنها را در اختيار او قرار مي‌دهد [ و او را مسلّط مي‌كند ] . او جنگجويان را كشته فرزندان را اسير مي‌كند .

سپس مي‌رود و در شقره ( 1 ) ( 1 ) . بيرون مدينه به سمت عراق

فرود مي‌آيد . پس خبر مي‌رسد كه عامل آن حضرت را به قتل رسانده‌اند و ايشان مي‌آيد و چنان مي‌كشد كه كشتار حرّه در مقابل آن چيزى نيست .

آنگاه مي‌رود و مردم را به كتاب خدا و سنّت پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) فرا مي‌خواند . »

--------------------------- 600 ---------------------------

در اين حديث دو نبرد در مدينه ذكر مي‌شود ؛ اوّلى بعد از كارى كه امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در مدينه انجام مي‌دهند و قريشيان موضع مي‌گيرند ، و ظاهراً با منهدم ساختن مسجد النبي ( صلى الله عليه وآله )

و قبر شريف ، و از نو ساختن آن مرتبط است . دشمنان حضرت اين عمل را بهانه‌اى براى شوراندن مردم بر ضد امام ( عليه السلام ) و جنگ با ايشان قرار مي‌دهند . ايشان هم با آنان مي‌جنگد و آن گونه كه در برخى روايات آمده صدها تن از آنها را به هلاكت مي‌رساند .

آن هنگام است كه قريشيان يعنى پيروان خلافت قرشى آرزو مي‌كنند كه اى كاش اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) حتى به مقدار كشتن شترى حضور داشتند ، و مانع انتقام حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌شدند ، زيرا شيوه‌ى حضرت امير ( عليه السلام ) در ميان قريش ، صبر و بردبارى بود .

نبرد دوم پس از آن است كه امام ( عليه السلام ) كنترل مدينه را به دست گرفته و شخصى را به عنوان حاكم بر آن قرار مي‌دهند و به سمت عراق مي‌روند ، و خود يا فرمانده لشكرشان در شقره فرود مي‌آيند . اهل مدينه عامل امام ( عليه السلام ) را خلع مي‌كنند و مي‌كشند . حضرت بدانجا باز مي‌گردند و بيش از آن مقدارى كه لشكر اموى در واقعه‌ى مشهور حرّه كشت ، به قتل مي‌رسانند ، و مدينه دوباره در مقابل حضرت سر خضوع فرود مي‌آورد .

كشته شدگان حرّه در قيامى كه بعد از شهادت امام‌حسين ( عليه السلام ) بر ضدّ يزيد كردند ، آن گونه كه در برخى منابع آمده بيش از ده هزار نفر بوده است ، و تشبيه اين دو مقوله تنها از جهت مقدار كشته‌هاست .

امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در مدينه جريان ابوبكر و عمر را مطرح مي‌كند

روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) دلالت مي‌كند بر اينكه امام مهدي ( عليه السلام ) در مدينه موقف خود نسبت به ابوبكر و عمر را اعلان مي‌دارد ، و براى مسلمانان بيان مي‌كند كه آن دو نفر به همراه طلقاء اتّفاق كردند تا با وصيت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ى حضرت امير و عترت ( عليهم السلام ) مخالفت كنند ، در سقيفه خلافت را از آنان ستاندند و آنها را مجبور به بيعت كردند .

آنان با اين كار امّت را در ورطه‌اى خطرناك - يعنى نزاع بر سر سلطنت كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آنها را از آن بر حذر داشته بودند - انداختند . آنان امّت را از رهبرى اهل‌بيت ( عليهم السلام ) كه برنامه‌اى الهى و بي‌نظير

--------------------------- 601 ---------------------------

داشتند ، محروم ساختند .

امام ( عليه السلام ) موضوع دفن آن دو در كنار قبر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را نيز مطرح مي‌كنند ، مسجد شريف نبوى را از نو مي‌سازند و قبر آن دو را دور مي‌كنند . . .

طبيعى است كه اين اعلان موقف ، خشم بسيارى از پيروان آن دو را - كه در سرتاسر عالم اسلام با ظهور امام ( عليه السلام ) مسرور شده بودند ، و به راهپيمايي‌هاى ميليونى در تأييد ايشان و اعلام آمادگى براى يارى پرداخته بودند - برانگيزد .

لكن امام مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به تأييد مؤيدان و خشم دشمنان اعتنايى نمي‌كند ، و رضايت و خشم غير خدا برايش اهميتى ندارد ، زيرا تقيه با ظهور مقدّس پايان مي‌پذيرد و ديگر مجالى

نخواهد داشت .

همچنين طبيعى است كه اين موضوع ، مدّتى عالم را به خود مشغول مي‌كند ، و در هفته‌هاى نخست سرفصل همه‌ى خبرها خواهد بود ، و امام ( عليه السلام ) شيوه‌هايى را - چه به نحو علمى و چه به نحو اعجاز - براى متقاعد كردن مردم به كار مي‌گيرد ، و شايد تصاويرى از تاريخ و سيره‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را نيز به مردم بنماياند .

پيش از اين روايتى صحيح از تفسير عياشى 2 / 56 و ديگر كتب گذشت كه امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : « امام ( عليه السلام ) صبح در مكه مردم را به كتاب خدا و سنّت پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) دعوت مي‌كند و افرادى اندك اجابت مي‌كنند . ايشان شخصى را بر مكه مي‌گمارد و خود مي‌رود . خبر مي‌رسد كه كارگزارش به قتل رسيده است . پس نزد آنان برمي‌گردد و جنگجويان را به قتل مي‌رساند ،

و بيش از اين كارى انجام نمي‌دهد ، يعنى كسى را اسير نمي‌كند .

سپس مي‌آيد و مردم را به كتاب خدا ، سنّت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، ولايت على بن ابى طالب ( عليه السلام )

و بيزارى جستن از دشمنان او - بدون آنكه نام كسى را ببرد - فرا مي‌خواند . . .

سپس آن حضرت به مدينه مي‌روند و قريشيان خود را از ايشان مخفى مي‌كنند و اين همان فرموده‌ى على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است : به خدا قسم قريش آرزو مي‌كند كه اى كاش تمام دارائى خود و هر آنچه خورشيد بر آن تابيده و غروب كرده را مي‌داد ، و من به اندازه‌ى زمان كشتن شترى نزد آنها بودم .

--------------------------- 602 ---------------------------

آنگاه كارى انجام مي‌دهد كه قريشيان مي‌گويند : ما را به نبرد اين طاغوت ببريد ، به خدا قسم اگر محمدى بود چنين كارى نمي‌كرد ، اگر علوى بود چنين نمي‌كرد ، اگر فاطمى بود اين كار را انجام نمي‌داد . پس خداوند كتف‌هاى آنها را در اختيار او قرار مي‌دهد [ و او را مسلّط مي‌كند ] . او جنگجويان را كشته فرزندان را اسير خواهد كرد .

سپس مي‌رود و در شقره فرود مي‌آيد . پس خبر مي‌رسد كه عامل آن حضرت را به قتل رسانده‌اند . ايشان مي‌آيد و چنان مي‌كشد كه كشتار حرّه در مقابل آن چيزى نيست .

سپس مي‌آيد و مردم را به كتاب خدا ، سنّت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ، ولايت حضرت امير ( عليه السلام ) و بيزارى جستن از دشمنانش دعوت مي‌كند . چون به ثعلبيه ( 1 ) ( 1 ) . ميان عراق و حجاز

مي‌رسد مردى از نسل پدرش

[ از بنى هاشم ] كه پس از آن حضرت يكى از نيرومندترين و قوى دلترين مردم است صدا مي‌زند : اى فلان ! چه مي‌كني ؟ به خدا كه تو مردم را به مانند چارپايان از خود مي‌راني ! آيا اين پيمانى از رسول‌خداست يا چيز ديگري ؟

شخصى كه بيعت حضرت را از مردم مي‌گيرد مي‌گويد : به خدا سوگند يا ساكت مي‌شوى يا آنچه را كه ديدگانت در آن است مي‌زنم . قائم ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : اى فلان ! سكوت اختيار كن . آرى به خدا سوگند عهدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دارم . اى فلان ! آن محفظه را بياور . او هم مي‌آورد و حضرت عهد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را مي‌خواند . آن مرد مي‌گويد : خدا مرا فدايت كند ، سرت را بياور تا بوسه بزنم ، ايشان همچنين مي‌كند و او ميان دو ديده‌ى امام ( عليه السلام ) را بوسه مي‌دهد ، آنگاه مي‌گويد : بيعت ما را دوباره بگير ، و ايشان چنين مي‌كند . »

اين حديث و امثال آن دلالت مي‌كند كه عمل امام ( عليه السلام ) ، مقدّسات بسيارى را كنار مي‌زند ، از سويى ديگر بيدار باشى است براى مؤمنان . شخصى كه در انتهاى حديث اعتراض مي‌كند ، ممكن است از ياران خاص باشد كه در دل ترديد مي‌كند ، و يا حتى ممكن است اين سؤال را به عمد پرسيده تا امام ( عليه السلام ) پيمان نبوى خود را بيرون آورد و به مردم بنماياند ، پيمانى كه در آن فرمان داده شده كه موقف خود را نسبت به ابوبكر و عمر اعلان دارد .

كمال الدين 2 / 377 از عبد العظيم حسنى از امام جواد ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « ياران او به تعداد

--------------------------- 603 ---------------------------

اهل بدر ، سيصد و سيزده مرد از اقصى نقاط زمين ، نزد ايشان گرد مي‌آيند ، و اين فرمايش خداوند عزوجل است : أين مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جميعاً إنَّ اللهَ على كلِّ شئ قدير ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 148

هر كجا كه باشيد ، خداوند همگى شما را مي‌آورد ؛ در حقيقت خدا بر همه چيز تواناست .

پس آن هنگام كه اين تعداد از اهل اخلاص براى ايشان گرد آيند ، خداوند امر ايشان را آشكار خواهد ساخت ، و چون عقد - كه ده هزار مرد است - كامل شود ، به اذن خداوند عزيز و جليل خروج مي‌كند . او پيوسته دشمنان خدا را مي‌كشد تا خداوند عزوجل راضى شود .

عرضه داشتم : آقاى من ! چگونه از رضايت خداوند آگاهى مي‌يابد ؟ فرمودند : خداوند رحمت را در قلب او قرار مي‌دهد . پس هنگامى كه وارد مدينه شود ، لات و عزّى را بيرون مي‌آورد و به آتش مي‌كشد . »

اگر اين حديث صحيح باشد ، معناى به آتش كشيدن لات و عزّى آن است كه توحيد خالص را آشكار مي‌سازد ، و از اطاعت مسلمين از اشخاصى كه به اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ظلم كرده و در مكان آنان نشستند ، منع مي‌كند ، همانسان كه خود فرموده : وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً للهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ للهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 165

و برخى از مردم ، در برابر خدا ، همانندهايى [ براى او ] برمي‌گزينند ،

و آنها را چون دوستى خدا ، دوست مي‌دارند ؛ ولى كسانى كه ايمان آورده‌اند ، به خدا محبّت بيشترى دارند . كسانى كه [ با برگزيدن بتها ، به خود ] ستم نموده‌اند ، اگر مي‌دانستند هنگامى كه عذاب را مشاهده كنند تمام نيرو [ ها ] از آنِ خداست ، و خدا سخت كيفر است .

مسلم 8 / 182 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « روز و شب به پايان نمي‌رسد تا آنكه لات و عزى پرستش شوند . »

واكنش ناصبيان و بتريه در قبال عمل امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

بتريه حركتى است در عراق كه ادّعاى محبت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و ظالمين در حقّ آنان را با هم دارد .

--------------------------- 604 ---------------------------

آنان در قبال عملكرد امام ( عليه السلام ) در مدينه - يعنى اعلان بيزارى از ابوبكر و عمر - جبهه مي‌گيرند ، و تلاش مي‌كنند مانع ورود ايشان به عراق شوند ، و ليكن فضاى عمومى عراق همراه حضرت

خواهد بود .

دلائل الامامة / 241 از ابو الجارود از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « . . . سپس سيصد و سيزده مرد از مردم با امام بيعت خواهند نمود . سپس آن حضرت به مدينه مي‌روند و هزار و پانصد قريشى را كه همه حرامزاده‌اند به هلاكت مي‌رسانند . . .

آنگاه رهسپار عراق مي‌شود . شانزده هزار نفر از بتريه غرق در سلاح بر ايشان خروج مي‌كنند . همه قارى قرآن و فقيه در دينند ، پيشاني‌هايشان را [ در اثر كثرت عبادت ] مجروح كرده‌اند و دامن‌هايشان را بالا زده‌اند ، اما نفاق همه‌شان را در برگرفته است ، آنان مي‌گويند : اى پسر فاطمه ! بازگرد كه ما هيچ نيازى به تو نداريم ! ايشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را مي‌كشد - و سريعتر از كشتن يك شتر اين كار را انجام مي‌دهد - . كسى از آنان نجات نمي‌يابد ، و احدى از ياران امام آسيبى نمي‌بيند . خون‌هاى ايشان موجب قرب به خداست . سپس وارد عراق مي‌شوند ، و آنقدر از جنگجويان آن مي‌كشند كه خداوند رضايت دهد .

ابو الجارود گويد : اين قسمت فرمايش امام باقر ( عليه السلام ) را نفهميدم ، از اين رو گفتم : فدايت شوم ، از كجا آگاهى مي‌يابد كه خداوند رضايت داده است ؟ فرمودند : اى ابو الجارود ! خدا به مادر موسى وحى كرد ، و او از مادر موسى بهتر است ، خداوند به نحل وحى نمود و او از آن بهتر است ، حال متوجّه شدي ؟ عرضه داشتم : آري . »

به اين ترتيب حزب بتريه نخستين حزبى است كه در عراق بر امام ( عليه السلام ) خروج مي‌كنند . نخستين كسى كه آنان را بدين نام ناميد زيد بن علي ( رحمه الله ) بود ، من لا يحضره الفقيه 4 / 544 روايت مي‌كند : « جماعتى از جمله سلمة بن كهيل ، ثابت حداد و كثير النواء گفتند : . . .

ما ابوبكر و عمر را دوست داشته ، از دشمنانشان بيزارى مي‌جوييم . پس زيد بن على گفت : آيا از فاطمه ( عليها السلام ) بيزارى مي‌جوييد ؟ امر ما را گسستيد ، خداوند شما را از هم بگسلد . »

مقصود زيد اين است كه تشيع نيازمند ولايت و برائت هردوست .

--------------------------- 605 ---------------------------

فصل بيست و يكم

عراق

وضعيت عراق در عصر ظهور

--------------------------- 606 ---------------------------

عراق ، پايتخت دولت عدل الهي

احاديث حول عراق در علامات ظهور حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، ظهور و دوران پس از آن بسيار است ، و اين بابت آن است كه خداوند تقدير نموده عراق پايتخت دولت جهانى عدل الهى كه آن حضرت آن را برپا مي‌دارد ، باشد .

روايات سخن از حاكمان جورى مي‌گويد كه پيش از ظهور بر عراق سيطره مي‌يابند . برخى قسمت‌هاى آن را مدح مي‌كند و برخى ديگر را مذمّت مي‌گويد . در برخى سخن از كمبود ميوه‌هاى آن است و يا هراسى كه اهالى آن را فرا مي‌گيرد و به دنبال آن آرامش برقرار

نخواهد شد . . .

شيخ مفيد ( رحمه الله ) مجموعه‌اى از علائم ظهور و رخدادهاى عراق و ديگر مناطق را نقل مي‌كند ، ايشان در ارشاد 2 / 368 مي‌نويسد : « در احاديث علائم و حوادثى براى زمان قيام حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ذكر شده است ، از جمله ؛ خروج سفياني ، قتل حسني ، اختلاف بني‌عبّاس در پادشاهي ، كسوف خورشيد در نيمه‌ى ماه رمضان ، خسوف ماه در آخر رمضان و بر خلاف عادت ، فرو رفتن زمين در بيداء و نيز در مغرب و مشرق ، ثابت ماندن خورشيد از زوال تا نيمه‌هاى عصر ، طلوع آن از مغرب ، قتل نفس زكيه با هفتاد تن از صالحين در نجف ، ذبح مردى هاشمى بين ركن و مقام ، فرو ريختن ديوار مسجد كوفه ، روى آوردن پرچم‌هايى سياه از خراسان ،

خروج يماني ، ظهور مغربى در مصر و حاكميت او بر شامات ، فرود آمدن تركان در جزيره و روميان در رمله ، طلوع ستاره‌اى در مشرق كه بسان ماه نور افشانى مي‌كند ، آنگاه چنان خم مي‌شود كه نزديك است دو طرف آن با هم برخورد كنند ، سرخي‌اى كه در آسمان ظاهر مي‌شود و آفاق را در بر مي‌گيرد ، آتشى در مشرق در مي‌گيرد و سه يا هفت روز در فضا باقى مي‌ماند ، اعراب با حاكمان بستيزند و بر بلاد حكومت يابند و از سلطنت عجم خارج شوند ، مصريان اميرشان را بكشند ، شام ويران شود و سه گروه در آن اختلاف كنند ، پرچم‌هاى قيس و عرب وارد مصر گردد ، بيرق‌هاى كنده در خراسان فرود آيد ، لشكر غرب بيايند و در نزديكى حيره بسته شوند ، بيرق‌هايى سياه از سمت مشرق بدان سو آيند ، در سدّ فرات شكافى به وجود آيد و آب داخل كوچه‌هاى كوفه شود ، شصت دروغ پرداز كه ادّعاى پيامبرى دارند جلوه‌گر شوند ،

--------------------------- 607 ---------------------------

دوازده تن از خاندان ابو طالب كه همه مدّعى امامت هستند خارج شوند ، بزرگى از بني‌عبّاس بين جلولاء و خانقين سوزانده شود ، در بغداد و در نزديكى كرخ پلى تعبيه كنند ، بادى سياه در ابتداى روز در بغداد وزيدن گيرد ، زلزله‌اى رخ دهد كه قسمت بزرگى از آن به زمين فرو رود ، هراسى كه اهل عراق و بغداد را فرا گيرد ، مرگ ناگهانى در آن رخ نمايد ، اموال ، اشخاص و محصولات با نقصان روبرو شوند ، ملخ هم در فصل خود و هم در غير فصل ظاهر شود و به زراعت و غلّات آسيب زند ، كاشته‌هايشان سودى اندك برايشان داشته باشد ، دو گروه از عجم درگير شوند و خون بسيارى ميان آنها ريخته شود ، بردگان از اطاعت سروران خارج شوند و موالى خود را بكشند ، قومى از اهل بدعت مسخ و به بوزينه و خوك تبديل شوند ، بردگان بر سرزمين‌هاى سروران غلبه پيدا كنند ، ندايى از آسمان بلند شود كه اهل زمين و هر قومى به زبان خود آن را بشنوند ، صورت و سينه‌اى در آفتاب براى مردم آشكار شوند ، مردگانى از قبرهايشان برخيزند و به دنيا بازگردند ، يكديگر را بشناسند و ديدار كنند .

اين وقايع با بيست و چهار باران پياپى - كه زمين پس از مرگ ، بدان حيات مي‌يابد و بركات آن رو مي‌نمايد - پايان مي‌پذيرد . بعد از آن ، هر گونه ناراحتى از معتقدان به حق كه شيعيان مهدي ( عليه السلام ) هستند ، رخت برمي‌بندد .

آن هنگام است كه از ظهور ايشان در مكه آگاه مي‌شوند ، و براى يارى بدان سو مي‌روند ، همان گونه كه در روايات آمده است .

برخى از اين وقايع حتمى و برخى ديگر مشروط است ، و خداوند به آنچه خواهد بود داناتر است ، آنچه ما آورديم بر اساس اصول و در روايات گنجانده شده است . »

نگارنده : آنچه ايشان فرمودند شمارش بسيارى از نشانه‌هاى دور و نزديك ظهور است ،

و مقصود ايشان اين نيست كه اينها سلسله‌وار واقع مي‌شوند ، زيرا برخى چنان نزديك به ظهور است كه تنها دو هفته با آن فاصله دارد ، مانند قتل نفس زكيه بين ركن و مقام . بلكه اين مورد در حقيقت ، جزئى از حركت ظهور است ، چون او فرستاده‌ى حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌باشد .

برخى ديگر نيز قرن‌ها با ظهور فاصله دارد ، به مانند اختلاف درونى بني‌عبّاس ، و ظهور مغربى در مصر و تحت سلطه در آوردن شامات در نهضت فاطميين .

--------------------------- 608 ---------------------------

مقصود از حتمى و مشروط نيز آن است كه برخى از اين موارد به هر ترتيب واقع مي‌شود ، مانند سفياني ، يماني ، قتل نفس زكيه ، نداى آسمانى و فرو رفتن لشكريان سفيانى در زمين ، ولى برخى بنابر تقدير الهى مشروط به رخدادهايى ديگر است .

ضعف گزارش خشكى فرات

المصنف عبدالرزاق 11 / 373 از قاسم بن عبدالرحمن نقل مي‌كند : « به ابن‌مسعود از فزونى فرات گله كردند ، گفتند : بيم آن داريم كه بر ما طغيان كند ، اگر كسى را بفرستى كه سدّى تعبيه كند . او گفت : سدّى قرار نمي‌دهيم ، به خدا قسم زمانى براين مردم خواهد آمد كه اگر طشتى پر آب را طلب كنيد نخواهيد يافت ، و هر آبى به منبع خود باز خواهد گشت ، آن زمان آب و مسلمين در شام خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الملاحم ابن منادى / 63 و المستدرك 4 / 504 وى آن را صحيح مي‌شمارد .

اما اهل‌بيت ( عليهم السلام ) بر اين پندار خطّ بطلان كشيدند و فرمودند سال ظهور ، سالى پر آب و

پر باران خواهد بود ، چنان كه ميوه‌ها فاسد شوند و فرات در شهر كوفه جارى شود .

ارشاد / 361 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در سال فتح ، فرات لبريز مي‌شود ، آنسان كه در كوچه‌هاى كوفه داخل گردد . »

همان از ايشان نقل مي‌كند : « پيش از قائم ( عليه السلام ) سالى پر آب خواهد بود ، ميوه‌ها و نيز خرما بر نخل فاسد مي‌شود ، پس در آن ترديد نكنيد . » ( 2 ) ( 2 ) . غيبت شيخ طوسى / 272 و 273 ، اعلام الورى / 428 و 429 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1164 و اثبات الهداة

3 / 728 و 733

ضعف گزارشات ويرانى بغداد

درمنابع سنى رواياتى درباره‌ى خرابى بغداد آمده است ، ملاحم ابن منادى / 43 از

جرير بن عبد الله بجلى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « شهرى بين دجله و دجيل و صراة و قطربل بنا مي‌شود كه گنج‌هاى زمين در آن گرد مي‌آيد . آن شهر به زمين فرو مي‌رود ، و سرعت فرو

--------------------------- 609 ---------------------------

رفتن آن در زمين ، از آهن گداخته در زمين سست بيشتر است . » ( 1 ) ( 1 ) . التذكرة قرطبى 2 / 681 و 697 و جامع سيوطى 4 / 772

تاريخ بغداد 1 / 38 از ابو الاسود دوئلى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : « از محبوبم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : عمو زادگان من شهرى در مشرق و بين دجله و دجيل و قطربل و صراة خواهند داشت . با چوب و آجر و گچ و طلا بنا مي‌شود . شرار خلق خدا و جبّاران امّت من در آن سكنى مي‌گزينند . بدانيد ! نابودى آن بر دست سفيانى خواهد بود . به خدا قسم گويا آن را مي‌بينم كه

فرو افتاده است . »

در كتاب الامام الكاظم ( عليه السلام ) سيد بغداد ، فصلى را به بررسى روايات مربوط به خرابي ، به زمين رفتن و نابودى بغداد اختصاص داديم ، و ثابت كرديم اينها توسّط پيروان بنى اميه ساخته و پرداخته شده است . سبب آن هم آن است كه حضرت امير ( عليه السلام ) خبر از ويرانى شام بر دستان فرزندشان امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) دادند ، و امويان انتقام خود را از عراق و بغداد و كوفه گرفتند !

از اين روست كه نمي‌توان بدان اعتماد نمود ، به خصوص آنكه نابودى بغداد را بر دست

سفيانى مي‌داند !

البته حديث صحيحى در بين است كه دربردارنده‌ى خبر دادن اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) از بناى بغداد و مذمّت جبّاران آن است ، از جمله كشف اليقين علامه‌ى حلي ( رحمه الله ) / 80 : « فصلى در خبرهاى غيبى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : يكى از آنها آن است كه حضرت امير ( عليه السلام ) خبر از ساخت بغداد و حكومت بني‌عبّاس داده ، احوال آنها و نيز اينكه مغولان حكومت را از آنها مي‌ستانند را ذكر فرموده‌اند . پدرم ( رحمه الله ) آن را روايت كرده است ، و همين روايت سبب ايمن ماندن اهالى حله ، كوفه و دو مشهد شريف [ نجف و كربلا ] از قتل بوده است . »

ايشان در ادامه ، ماجراى پدر و اينكه به بغداد رفت تا با هلاكو خان سخن گويد ، و از او براى حلّه و مشهدين امان گيرد . آن روايت اين است : « زوراء [ بغداد ] ، و تو چه مي‌دانى زوراء چيست ! زمينى با درخت گز كه بناهاى محكم در آن مي‌سازند و ساكنان آن بسيار خواهند بود . آنجا متصدّيان و خزانه داران خواهند بود . فرزندان عبّاس آن را وطن و محلّ دارايى خود قرار دهند . مركز لهو و خوشگذرانى آنان خواهد بود . ستم و هراس بر آنجا حكمفرماست .

--------------------------- 610 ---------------------------

رهبران فاجر ، قاريان فاسق و وزيران خائن به هم خواهند رسيد . پسران فارس و روم آنان را خدمت مي‌كنند . آنان به هيچ معروفى - وقتى بشناسند - گردن نمي‌نهند ، و از هيچ منكرى - هنگامى كه آن را زشت بشمارند - اجتناب نمي‌كنند ، مردان آنان به مردان اكتفا مي‌كنند ، و زنان به زنان !

آن هنگام اندوه بسيار ، گريه‌ى طولانى و واى و فرياد نصيب اهل زوراء مي‌شود ، و اين در اثر هجوم سخت ترك خواهد بود . و آنان [ در حقيقت ] ترك نيستند . گروهى هستند با حدقه‌هاى كوچك . صورت‌هاى آنان به سپرهايى مي‌ماند كه آهنگر بر آن ضربه مي‌زند . جامه‌شان آهن است و بي‌مويند . پادشاهى پيشگام آنهاست كه از سرزمين حكمراني‌شان مي‌آيد . صدايى رسا دارد . نيرومند و بلند همّت است . از منطقه‌اى عبور نمي‌كند ، جز آنكه آن را فتح خواهد كرد ، و پرچمى در برابر او بالا نمي‌رود ، مگر آنكه آن را واژگون مي‌كند . واي ، واى بر آنكه با او عداوت ورزد . او پيوسته در اين حالت خواهد بود ، تا آنكه پيروز گردد . »

كفاية الاثر / 213 مشابه آن را نقل مي‌كند : « علقمة بن قيس گويد : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بر فراز منبر كوفه براى ما خطبه‌ى لؤلؤه را خواندند ، در آخر آن فرمودند : بدانيد ! من نزديك است كوچ كنم و به غيبگاه [ قبر ] روان شوم . پس منتظر فتنه‌ى اموى و حكومت كسرايي ، ميراندن آنچه خداوند احياء كرده و احياء آنچه او ميرانده ، باشيد . عبادتگاه‌هايتان را در خانه‌هايتان قرار دهيد ، و بر مانند آتش افروخته بر درخت غضا ( 1 ) ( 1 ) . درختى كه چوب بسيار سختى دارد و زمان درازى مي‌كشد تا خاموش شود .

دندان گيريد . پس خدا را فراوان ياد كنيد كه ياد او بالاتر است ، اگر مي‌دانستيد .

در ادامه فرمودند : شهرى كه زوراء نام دارد ، بين دجله و دجيله و فرات بنا مي‌شود . اگر آن را مي‌ديديد ، با گچ و آجر محكم شده ، با طلا ، نقره ، لاجورد خالص ، مرمر ، درب‌هاى عاج و آبنوس ، خيمه ، گنبد و اسباب مجلّل آراسته‌اند . با ساج ، عرعر ، صنوبر و چوب افراشته‌اند .

با كاخ‌ها بالا برده‌اند . پادشاهان بنى شيصبان ( 2 ) ( 2 ) . شيصبان نام شيطان است و كنايه از حاكمان بني‌عبّاس مي‌باشد . آنها سى و هفت تن بودند و علّت اينكه در اين روايت سخن از بيست و چهار تن به ميان آمده ، مي‌تواند آن باشد كه حضرت آن حكامى را كه حكومت مستقر داشتند قصد كرده‌اند ، نه همه‌ى آنها را . كديد هم ممكن است كنايه از معتز عباسى باشد كه بيست و چهار سال عمر كرد ، و يا مقتدر كه بيست و چهار سال خلافت داشت ، ر . ك به بحار الانوار 36 / 356 . م

- بيست و چهار پادشاه به تعداد سال‌هاى كديد -

--------------------------- 611 ---------------------------

يكى پس از ديگرى بر آن مستولى خواهند شد . در ميان آنها سفّاح ، مقلاص ، جموع ، خدوع ، مظفّر ، مؤنّث ، نظار ، كبش ، مهتور ، عشار ، مصطلم ، مستصعب ، علام ، رهباني ، خليع ، سيار ، مسرف ، كديد ، اكتب ، مترف ، اكلب ، وشيم ، ظلام و عيوق هستند . گنبدى كبود و با رشته‌اى سرخ [ در آن ] تعبيه مي‌شود .

به دنبال آن ، برپادارنده‌ى حق در اقاليم پرده از چهره بر مي‌كشد ، چونان ماه تابان در ميان ستارگان درخشان .

آگاه باشيد ! خروج او ده نشانه دارد ؛ اول طلوع ستاره‌اى دنباله دار . . . در آن فتنه و آشوب و

شر افروزى خواهد بود و اينها علائم بركت و فزونى است . از هر نشانه‌اى به نشانه‌ى ديگر شگفتى است . پس چون نشانه‌هاى ده گانه پايان يابد ، آن هنگام است كه ماه درخشان از ما آشكار مي‌گردد ، و كلمه‌ى اخلاص خداوند بر توحيد كامل مي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الملاحم و الفتن / 136 ، مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 2 / 273 ، مشارق انوار اليقين / 164 و اثبات الهداة

1 / 598 و 2 / 442

ظاهر آن است كه راويان اموي ، مذمت بنى عباس را كه امتداد خطّ خود مي‌دانستند ،

و نيز سخن از مغول را ، از روايات پيامبر و حضرت امير ( عليهما السلام ) حذف نموده ، و نابودى بغداد بر دست سفيانى را بدان افزوده‌اند !

مهمترين روايات منابع سنّى پيرامون بصره

سنن ابو داود 4 / 113 از صالح بن درهم نقل مي‌كند : « ما به حج رفتيم كه مردى از ما پرسيد : آيا در كنار منطقه‌ى شما منطقه‌اى به نام ابله ( 2 ) ( 2 ) . منطقه‌اى بوده در نزديكى بصره و اكنون جزئى از آن است .

وجود دارد ؟ گفتيم : آري ، گفت : كداميك از شما قبول مي‌كند در مسجد عشار آن دو يا چهار ركعت نماز براى من بخواند و اين مطلب را به ابو هريره برساند ؟ من از خليل خود ابو القاسم ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : روز قيامت خداوند از مسجد عشار شهيدانى را مبعوث مي‌كند ، و كسى جز آنان با شهداى بدر برنخيزند .

ابو داود گويد : اين مسجد در كنار نهر است . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز الملاحم ابن منادى / 40 ، مصابيح بغوى 3 / 486 - وى آن را حديثى حسن مي‌داند - و جامع الاصول 10 / 219

--------------------------- 612 ---------------------------

همان از انس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « اى انس ! مردم شهرهايى بنا مي‌كنند . يكى از آنها بصره يا بصيره نام دارد . اگر از آن عبور كردى يا وارد شدى از شوره زار ، چراگاه ، بازار و درگاه حاكمان آن دورى كن ، و بر اطراف آن فرود آي ، زيرا در آنجا زمين فرو مي‌رود ، پرتاب و زمين لرزه خواهد بود ،

و قومى شب را سپرى مي‌كنند ولى صبح هنگام به بوزينه و خوك تبديل شده‌اند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به جمع الفوائد 3 / 317

ابن منادى در ملاحم / 38 از ابوبكره برادر زياد بن ابيه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « مردمانى از امّت من در منطقه‌اى به نام بصره كه در كنار آن نهرى به نام دجله قرار دارد ، فرود مي‌آيند . آنجا از شهرهاى مهاجرين خواهد بود . در آخرالزمان بنى قنطورا كه گروهى با صورت‌هاى پهن و چشمان كوچك هستند ، مي‌آيند و در كنار نهر منزل مي‌كنند .

اهالى بصره [ براى مقابله با آنان ] سه دسته مي‌شوند ؛ دسته‌اى دم‌هاى شتران را مي‌گيرند و به سمت بيابان مي‌روند [ و خود را از صحنه دور مي‌كنند ] كه هلاك مي‌گردند . . . »

المعجم الاوسط 7 / 561 از انس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « مسلمانان پس از من شهرهايى بنا مي‌كنند كه از جمله‌ى آنها بصيره است . اگر داخل آن شدى از بازار و درگاه سلطان آن اجتناب كن ، زيرا آنجا فرو رفتن زمين ، مسخ و پرتاب خواهد بود . نشانه‌ى فرا رسيدن آن زمان ، اين است كه عدل مي‌ميرد ، ستم مي‌گسترد ، زنا بسيار مي‌گردد و گواهى دروغ

گسترش مي‌يابد . »

نگارنده : بر اين گزارشات نمي‌توان اعتماد كرد ، چرا كه اهل‌بيت ( عليهم السلام ) گواهى به عدم وثاقت انس داده‌اند ، و نيز ابوبكره برادر زياد بن ابيه . علاوه بر آنكه بغوى و ابن جوزى حديث اخير را دروغين مي‌شمارند ، گرچه ابن حجر به دفاع از آن پرداخته است . ( 2 ) ( 2 ) . حاشيه‌ى مصابيح بغوى 3 / 486

لذا شايسته است در آن توقف نمود ، چرا كه انگيزه‌ى وضع در آن قوى است .

--------------------------- 613 ---------------------------

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) از قيام صاحب زنج ( ) در بصره خبر مي‌دهند

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) از قيام صاحب زنج ( 1 ) ( 1 ) . صاحب زنج على بن محمد بن احمد بن عيسى از اهالى روستاى ورزنين از توابع رى بود . وى در شوّال سال 257 قيام كرد و داخل بصره شد . چنان از مرد و زن و پير و جوان كشت كه برخى كشته‌هاى به دست او را قابل شمارش نمي‌دانند . نقل شده در يك واقعه در بصره سيصد هزار نفر را كشت . اوضاع چنان بر مردم سخت بوده و در تنگنا قرار داشتند كه مي‌نويسند : روزها پنهان مي‌شدند و شب‌ها بيرون مي‌آمدند و سگ‌ها و گربه‌ها را مي‌خوردند . فراتر از آن مي‌نويسند : مردم از فرط گرسنگى جنازه‌هاى خود را نيز تقسيم و تناول مي‌كردند . او چندين سال بر بصره حكومت كرد و نهايتاً در صفر سال 267 توسّط موفّق عبّاسى به هلاكت رسيد . لشكر او زنجيان طائفه‌اى از اهالى سودان بودند ، ر . ك به مروج الذهب 4 / 108 و تتمة المنتهى / 430 و 436 . م

در فصل دجّال خطبه‌اى منسوب به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را از شرح نهج البلاغه‌ى ابن ميثم بحرانى 1 / 289 كه روايتى مرسل بود و در آن بصره مورد نكوهش قرار گرفته بود ، و سخن از حوادثى كه در آن رخ مي‌دهد به ميان آمده بود آورديم ، در آن آمده است : « گويى شهر شما را مي‌بينم كه آب تمام آن را فرا گرفته و همانند سينه پرنده‌اى بر روى دريا ، از شهرتان چيزى بجز كنگره‌هاى مسجد ديده نمي‌شود .

در اينجا احنف بن قيس برخاست و گفت : اى اميرمؤمنان ! اين اتّفاق چه زمانى رخ مي‌دهد ؟ حضرت فرمود : اى ابا بحر ! بين تو و آن زمان قرن‌ها فاصله است و تو هرگز آن هنگام را در نخواهى يافت . اما حاضران به غائبان برسانند كه به برادرانشان خبر دهند هنگامى كه ديدند كلبه‌هاى بصره به خانه تبديل شد و نيزارهايش به كاخ ، پس فرار كنيد در حالى كه بصيرت و آگاهى نداريد !

سپس به سمت راست رو كرده ، فرمودند : فاصله شما با منطقه ابله چقدر است ؟ منذر بن جارود گفت : پدر و مادرم فداى شما ، چهار فرسخ . فرمودند : درست گفتي ، سوگند به خدايى كه محمد ( صلى الله عليه وآله ) را برانگيخت و با نبوّت گرامى داشت ، به رسالت اختصاص داد و روحش را به بهشت برد ، هم چنان‌كه از من مي‌شنويد ، از او شنيدم كه فرمود : يا علي !

آيا مي‌دانى مسافت بين منطقه‌اى به نام بصره تا جايى كه ابله ناميده مي‌شود ، چهار فرسخ است ؟ سرزمين ابله محلّ ماليات بگيران خواهد بود و هفتاد هزار نفر از امّتم در آن محل شهيد مي‌شوند كه مقام شهداى بدر را خواهند داشت .

منذر عرضه داشت : اى امير مؤمنان ! پدر و مادرم فداى شما ، چه كسى آنها را مى كشد ؟ فرمود : برادران جن . آنان گروهى همچون شياطين‌اند ، سياه پوست ، بد بو و بسيار شرور

--------------------------- 614 ---------------------------

هستند و غنيمت شان اندك است [ چرا كه اهتمام آنان به كشتن است نه كسب غنيمت ] . خوشا به حال كسى كه آنان را بكشد و يا به دست آنان كشته شود .

در آن زمان ، قومى براى جهاد با آنها قيام مي‌كنند كه در چشم متكبّران آن روزگار خوار و در زمين گمنامند ، ولى در آسمان مشهور . آسمان و اهل آن و زمين و اهل آن برايشان مي‌گريند .

در اين هنگام ديدگان حضرت پر از اشك شد و فرمود : اى بصره ! بدا به حال تو ، از لشكرى كه نه گرد و غبارى دارد ، و نه سر و صدايي .

منذر پرسيد : اى امير مؤمنان ! از آنچه فرموديد ، چه بر سر اهالى بصره بر اثر غرق شدن خواهد آمد ؟ و ويح و ويل يعنى چه ؟ فرمود : اينها دو در هستند ، ويح در رحمت و ويل

در عذاب .

اى پسر جارود ! فتنه‌هاى بزرگى به وقوع خواهد پيوست . يكى از آنها آن است كه گروهى خواهند بود كه يكديگر را مي‌كشند . و نيز فتنه‌اى كه در پى آن خانه‌ها ويران شده ، اموال به غارت مي‌رود ، مردها كشته مي‌شوند و زنان اسير شده ، ذبح مي‌گردند . واى كه تا چه اندازه سرگذشت آن زنان عجيب است . » ( 1 ) ( 1 ) . قسمت‌هايى از آن در احتجاج 1 / 250

گفتيم كه اين خطبه مرسل و بدون سند است ، از اين رو نمي‌توان اعتماد كرد ، به جز اين قسمت : « همانند سينه‌ى پرنده‌اى بر روى دريا ، از شهرتان چيزى بجز كنگره هاى مسجد ديده نمي‌شود » كه عبارتى است مشهور و محدّثين و مؤرّخين آن را نقل كرده‌اند ، و سخن امام ( عليه السلام ) درباره‌ى صاحب زنج مؤيد آن است . راويان و تاريخ نگاران گواهى مي‌دهند كه امام اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) سه قرن پيش از اين رخداد به توصيف آن پرداخته‌اند ، از جمله در نهج البلاغه‌ى صبحى صالح / 148 آمده است : « فتنه‌هايى چونان پاره‌هاى شبِ تاريك ، نه كسى مي‌تواند در مقابل آن بايستد ، و نه بيرق آنان شكست مي‌خورد . به طور كامل به سراغ شما مي‌آيد . رهبر آن ، آن را هل مي‌دهد و سواره‌ى آن ، آن را به زحمت مي‌اندازد . اهالى آن گروهى هستند كه شرّشان سخت و غنيمتشان اندك است [ چون در صدد كشتن هستند و نه غنيمت بردن ] . در راه خدا گروهى به نبرد با آنان مي‌پردازند كه نزد متكبّران ذليل ، در زمين گمنام و در آسمان معروفند .

--------------------------- 615 ---------------------------

پس اى بصره ! در آن زمان واى بر تو از لشكرى از انتقام خدا كه نه غبارى دارند و نه صدايي . اهالى تو به مرگ سرخ و گرسنگى كبود مبتلا خواهند شد . » ( 1 ) ( 1 ) . شرح ابن ابى الحديد 7 / 102

شريف رضي ( رحمه الله ) مي‌نويسد : امام ( عليه السلام ) به صاحب زنج نظر دارند .

امام ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : « بدا به حال راه‌هاى آباد و خانه‌هاى آراسته‌ى شما كه بالكن‌هايى مانند بال‌هاى كركس ، و ناودان‌هايى چون خرطوم فيل دارند . [ بدا بر آنها ] از كسانى كه كسى بر كشته‌شان نمي‌گريد ، و كسى در جستجوى آن كس كه غائب است بر نمي‌آيد . »

اين اوصاف بر رهبر قرمطى نهضت زنج انطباق دارد ، نهضتى كه واكنشى بود در قبال ظلم و ستمى كه بر بردگان مي‌شد . عموم لشكر وى از زنجيان بودند و اسبى هم نداشتند . صاحب زنج خود را علوى معرّفى مي‌كرد ، ليكن نسب شناسان ادّعاى او را مردود دانستند .

روايات غرق شدن بصره

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در خطبه‌ى سيزدهم مي‌فرمايند : « شما لشكريان آن زن و پيروان آن حيوان [ شتر ] بوديد . بانگ زد و اجابت كرديد ، و پى شد و گريختيد . اخلاقتان پست ، پيمانتان گسسته ، دينتان نفاق و آبتان شور است . كسى كه در ميان شما باشد ، به خاطر گناه اوست ، و آن كس كه بيرون رود ، رحمت پروردگارش او را دريافته است .

گويا مسجدتان را مي‌بينم كه به مانند جلوى كشتى است ، و خداوند از پايين و بالا بر آن عذاب فرستاده ، و هر كه در آن است غرق شده است . »

اين وقايع بر غرق بصره در گذشته منطبق مي‌باشد ، شرح نهج‌البلاغة 1 / 253 مي‌نگارد : « خبر دادن اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) از غرق شدن بصره به جز مسجد جامع آن :

من كسى را ديدم كه مي‌گفت : كتب پيش بينى بر آن دلالت مي‌كند كه بصره با آبى سياه كه از زمين آن مي‌جوشد نابود مي‌گردد ، تمامى آن غرق مي‌شود و تنها مسجد آن

باقى مي‌ماند .

صحيح آن است كه اين جريان رخداده است ، زيرا بصره دو بار غرق شده ، يك بار در

--------------------------- 616 ---------------------------

دوران القادر بالله ، و بار دوم در ايام القائم بامر الله كه تمامى آن غرق شد ، و تنها قسمتى از مسجد جامع به مانند سينه‌ى پرنده بيرون ماند ، همان گونه كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) خبر دادند . آب از درياى فارس از جانب جزيره‌ى فرس و كوه سنام بدان سو آمد ، خانه‌هاى آن را ويران ساخت ، و هرچه در آن بود غرق نمود ، و بسيارى از اهالى آن از بين رفتند .

يكى از اين دو غرقه ، نزد اهل بصره معروف است و نسل به نسل آن را نقل مي‌كنند . »

روايات خرابى بصره

روايات مربوط به خرابى بصره سه گروه است ؛ خرابى به جهت غرق شدن ، قيام صاحب زنج و فرو رفتن در زمين . دو مورد نخست در زمان عبّاسيان واقع شد .

اما ويرانيى كه آن را از علائم ظهور امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) برشمرده‌اند ، عمده روايات آن دو مورد است ؛ ارشاد / 361 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌نمايد : « مردم پيش از قيام قائم ( عليه السلام ) - به وسيله‌ى آتشى كه در آسمان آشكار مي‌گردد و نيز سرخيى كه آسمان را مي‌پوشاند ، فرو رفتن زمين در بغداد ، فرو رفتن زمين در بصره ، خون‌هايى كه در آن ريخته مي‌شود ، خانه‌هايش ويران مي‌شود ، هلاكتى به سراغ اهالى آن مي‌آيد ، و هراسى اهل عراق را فرا خواهد گرفت كه با وجود آن آرام و قرارى نخواهند داشت - از گناهانشان بازداشته مي‌شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز اعلام الورى / 429 و اثبات الهداة 3 / 733

اثبات الهداة 3 / 742 اين حديث را با اندكى تفاوت روايت مي‌كند ، در نقل ايشان سخن از آن است كه مناره‌ى بصره به زمين فرو مي‌رود ، كه دلالت مي‌كند اين امر در قسمتى محدود از آن واقع مي‌گردد و غير از واژگونى است .

روايت دوم : بصره از زمين‌هايى است كه در قرآن به واژگونى از آن ياد شده است ، يعنى زمين‌هايى كه با اهل خود گرفتار عذاب الهى شده‌اند و در زمين فرو رفته‌اند ، بصره سه بار واژگون شده و بار چهارم هنوز مانده است ، بحار الانوار 60 / 224 و ديگر مصادر از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كنند : « اى منذر ! براى بصره سه نام ديگر در زُبُر اوّل آمده است كه كسى جز عالمان از آن آگاه نيست ؛ خريبه ، تدمر و مؤتفكه . . .

--------------------------- 617 ---------------------------

اى اهل بصره ! خداوند براى هيچ يك از سرزمين‌هاى مسلمين شرف و كرامتى قرار نداد ، مگر آنكه برتر از آن را در شما قرار داده است ، و از فضل و به منّت خود بر شما چيزى را افزوده كه آنان ندارند .

قبله‌ى شما دقيقترين قبله است . قبله‌تان به سمت مقام است آنجا كه امام در مكه مي‌ايستد ، قارى شما بهترين قارى در بين مردم است ، زاهدتان زاهدترين و عابدتان عابدترين آنان است ، تاجر شما تاجرترين و راستگوترين مردم در تجارت ، صدقه دهنده‌ى شما كريمترين صدقه پرداز است ، داراى شما بيشترين بخشش و تواضع را دارد ، شريفتان گرامي‌ترين اخلاق را داراست ، و شما بيشترين هم جوارى را داريد ، و از همه كمتر خود را در امور نامربوط به زحمت مي‌اندازيد ، و آزمندترين مردم بر نماز جماعت هستيد ، ميوه‌ها و اموالتان بيشترين است ، كودكان شما زرنگترين فرزندان هستند ، و زنان شما منيع‌ترين و فرمانبردارترين زنانند .

آب صبح و شام براى صلاح معاش در اختيار شماست ، و دريا براى فزونى اموالتان ، پس اگر صبر پيشه كنيد و استقامت ورزيد درخت طوبى استراحتگاه نيمروز و سايه‌بان شماست ، جز آنكه حكم خداوند جارى و قضاى او نافذ است و چيزى حكم او را تغيير نمي‌دهد و اوست سريع الحساب ، مي‌فرمايد : وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 58

و هيچ شهرى نيست مگر اينكه ما آن را پيش از روز رستاخيز ، به هلاكت مي‌رسانيم يا آن را سخت عذاب مي‌كنيم . اين [ عقوبت ] در كتاب [ الهي ] به قلم رفته است .

تا آنجا كه فرمود : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روزى به من - در حالى كه كس ديگرى همراهشان نبود - فرمودند : جبرئيل روح الامين مرا بر شانه‌ى راست خود برداشت و زمين و هركه بر آن است را به من نماياند ، و كليدهاى آن را به من عطا كرد . او آنچه در آن بود و آنچه پيشتر بر آن بوده و نيز آنچه تا روز قيامت خواهد بود را به من آموخت ، و اين براى من سنگين نيامد ، هم‌چنان‌كه براى پدرم آدم گران نيامد ، تمامى نام‌ها را به دو آموخت ، ولى فرشتگان مقرّب از آن آگاهى نداشتند .

--------------------------- 618 ---------------------------

بر كنار دريا شهرى را مشاهده كردم كه بصره نام دارد . آن زمين ، دورترين زمين از آسمان و نزديكترين زمين به آب بود . آنجا سريعترين زمين در ويرانى است . خشنترين خاك و سختترين عذاب را دارد . در قرون گذشته چند بار به زمين فرو رفته است .

اى اهالى بصره ! زمانى بر آن خواهد آمد كه شما و مناطق اطرافتان ، در اثر آب ، به بلايى سخت مبتلا شويد ، و من محل انفجار آب در شهرتان را مي‌دانم .

پيش از آن نيز حوادثى عظيم شما را فرا خواهد گرفت ، حوادثى كه از شما مخفى است ولى ما از آن آگاهيم . پس هر كس آن هنگام كه آنجا در آستانه‌ى غرق است از آن خارج شود ، رحمت خداست كه بر او سبقت جسته ، و آنكه در آن باقى ماند ولى نه بابت مرزباني ،

به خاطر گناه اوست ، و خداوند هيچگاه به بندگان ظلم نمي‌كند . »

كافى 8 / 179 روايت مي‌كند : « ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسيد : وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَي ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نجم / 53

و شهرها را فرو افكند ، ايشان فرمودند : آنان اهل بصره‌اند ، و بصره شهر واژگون

شده است .

در مورد اين آيه نيز سؤال كردم : وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى توبه / 70

و شهرهاى زير و رو شده ، پيامبرانشان دلايل آشكار برايشان آوردند ، فرمودند : آنان قوم لوط هستند ، كه زير و رو شدند . »

در منابع سنّيان نيز روايات زير و رو شدن بصره آمده است ، ابن عساكر در الاربعين البلدانيه

1 / 436 و حموى در معجم البلدان 1 / 436 نقل مي‌كنند : « چون اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بعد از جنگ جمل وارد بصره شد ، بر فراز منبر رفت ، حمد و ثناى خدا را به جا آورد و فرمود : اى اهل بصره ! اى باقى ماندگان ثمود ! اى پيروان حيوان ! اى لشكريان آن زن ! بانگ زد و اجابت كرديد ،

و پى شد و شكست خورديد .

من آنچه را كه مي‌گويم بابت رغبت يا هراس از شما نيست ، از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه فرمودند : زمينى كه آن را بصره گويند فتح مي‌شود ، دقيقترين قبله را در زمين خدا دارد ، قارى آن بهترين قاري ، عابد آن عابدترين مردم ، عالم آن داناترين آنان و صدقه پرداز آن برترين

--------------------------- 619 ---------------------------

مردم در پرداخت صدقه هستند .

از بصره تا منطقه‌اى كه ابله گويند ، چهار فرسخ فاصله است . در كنار مسجد جامع و موضع اخذ ماليات آن هشتاد هزار تن شهيد مي‌شوند . شهيد آن روز مانند شهيد بدر در كنار من است .

و اين خبر بيشتر با مدح مي‌خواند .

در روايتى ديگر آمده است : بر فراز منبر رفت و فرمود : اى اهالى بصره ! و اى بقاياى ثمود !

اى پيروان حيوان ! و اى لشكريان آن زن ! بانگ زد و تبعيت كرديد ، و پى شد و شكست خورديد . دينتان نفاق ، خِردهايتان خُرد و اندك و آبتان شور است . اى اهل بصره و بصيره و سبخه و خريبه ! زمينتان دورترين زمين خدا از آسمان ، نزديكترين آنها به آب ، و شتابانترين در ويرانى و غرق است .

بدانيد ! از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه فرمودند : آيا ندانستى جبرئيل تمام زمين را بر شانه‌ى راست خود برداشت و نزد من آورد ؟ بدان ! من بصره را دورترين سرزمين‌هاى خدا از آسمان ، نزديكترين آنها به آب ، داراى بدترين خاك و شتابانترين آنها در ويرانى يافتم . روزى بر آن

فرا مي‌رسد كه تنها كنگره‌هاى مسجد جامع آن ديده شود بسان جلوى كشتى در لجّه‌ى آب .

آنگاه فرمود : اى بصره ! بدا بر تو از لشكرى كه هيچ گرد و غبارى ندارد . گفته شد :

يا اميرالمؤمنين ! ويح و ويل چيستند ؟ فرمودند : دو در هستند ، ويح در رحمت و ويل

در عذاب .

در روايتى ديگر : حضرت علي ( عليه السلام ) هنگامى كه از جنگ جمل فارغ شد وارد بصره شد ، به مسجد جامع آمد ، مردمان گرد آمدند ، ايشان بر منبر رفت ، ستايش و ثناى خدا را به جاى آورد ، درود بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرستاد و فرمود : اما بعد ، خداوند داراى رحمتى گسترده است ، پس اى اهالى بصره ! اى اهل سبخه ! اى اهل شهر زير و رو شده كه سه بار زير و رو شده و مرتبه‌ى چهارم بر خداست ، شما چه مي‌پنداريد ؟

اى لشكريان آن زن ! . . . به خانه‌هايتان رويد ، و خدا و حاكمتان را فرمان بريد .

حضرت بيرون آمد تا به مربد [ آغل چارپايان ] رسيد ، و رو كرد و فرمود : حمد شايسته‌ى خدايى است كه مرا از بدترين خاك و سريعترين آنها در ويرانى خارج نمود . »

--------------------------- 620 ---------------------------

نووى در شرح صحيح مسلم 1 / 153 مي‌نويسد : « صاحب مطالع گويد : بصره را تدمر گويند ، و نيز زير و رو شده ، چرا كه در ابتداى روزگار با اهالى خود زير و رو شده است . »

الفائق 3 / 260 از انس نقل مي‌كند : « بصره يكى از شهرهاى زيرو رو شده است ، پس در اطراف آن فرود آي ، و از درون آن اجتناب كن . »

الاربعين البلدانية 5 / 219 مي‌نويسد : « در گفتار اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در نكوهش اهل بصره . . . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن البدء و التاريخ / 436

تفسير قمى 2 / 339 مي‌نگارد : « شهر زير و رو شده بصره است . شاهد آن سخن اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است : اى اهل بصره ! اى اهالى شهر زير و رو شده ! اى لشكريان آن زن و پيروان حيوان ! فرياد زد و اجابت كرديد ، و پى شد و گريختيد . آبتان شور و خِردهايتان خُرد و اندك است ، و منتهاى نفاق در ميان شماست ، و بر زبان هفتاد پيامبر نفرين شده‌ايد . رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من فرمودند كه جبرئيل ايشان را خبر داده كه زمين برايش درنورديده شد و بصره را در حالى مشاهده نمود كه نزديكترين زمين‌ها به آب است ، و دورترين از آسمان ، نه قسمت از ده قسمت شر در آنجاست ، و نيز درد سخت . كسى كه در آن اقامت كند گناهكار است ، و آنكه از آن بيرون رود رحمت است كه شاملش شده . آنجا دو بار با اهل خود زير و رو شده و بر خداست كه سومين بار را نيز به انجام رساند ، و انجام سومين بار در رجعت خواهد بود . »

درنگ و تأمّل در اين روايات موجب مي‌شود انسان اطمينان يابد كه چنين مضمونى از حضرت امير ( عليه السلام ) صادر شده ، و در گذشته دو بار و يا بيشتر زير و رو شده است و ديگر بار نيز چنين خواهد شد . لكن در هيچ يك از اين احاديث نيامده كه اين امر از نشانه‌هاى ظهور امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است ، زمان آن را نيز تعيين نكرده است ، مگر روايت تفسير قمى كه هم اكنون گذشت و آن را در رجعت مي‌داند ، و رجعت هم ممكن است با فاصله‌ى زيادى از ظهور رخ دهد .

مؤيد اين مطلب هم آن است كه در برخى روايات گذشت كه اين ، همان فرو رفتن در زمين است كه خدا در اين آيه ذكر فرموده : وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى اسراء / 58

و هيچ شهرى نيست مگر اينكه ما آن را پيش از روز رستاخيز ،

--------------------------- 621 ---------------------------

به هلاكت مي‌رسانيم يا آن را سخت عذاب مي‌كنيم . اين [ عقوبت ] در كتاب [ الهي ] به قلم رفته است . و آنچه در اين آيه آمده امرى عام است و اختصاصى به بصره ندارد ، و ممكن است در رجعت

و پيش از قيامت باشد .

شيصباني ، طاغوت عراق پيش از سفياني

غيبت نعمانى / 302 از جابر جعفى روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى سفيانى پرسيدم ، فرمودند : شما سفيانى را درك نخواهيد كرد تا آنكه پيش از او شيصبانى خروج كند . او از عراق خروج مي‌كند . همانسانى كه آب مي‌جوشد او نيز مي‌جوشد [ و به طور ناگهانى قدرت را به دست مي‌گيرد ] و بزرگان شما را - كه بر او وارد مي‌شوند - مي‌كشد . پس از آن منتظر سفيانى و خروج قائم ( عليه السلام ) باشيد . »

اين اوصاف ظاهراً بر صدام منطبق است . حال اگر در اين عصر يا نزديك به آن ، و پس از او سفيانى در شام ظاهر شود ، اين نتيجه به دست مي‌آيد كه صدام همان شيصبانى عراق بوده است .

حسنى موعود

سخن از حسنى در احاديثى چند آمده است . برخى حسنى نفس زكيه را نام مي‌برد ،

و گذشت كه نفس زكيه عنوانى است براى سه نفر ؛ يكى در پشت كوفه [ نجف ] ، يكى مدينه و ديگرى در مكه .

بعضى روايات سخن از حسني‌اى مي‌راند كه كشته مي‌شود ، و ممكن است همان حسنى باشد كه در پشت كوفه به قتل مي‌رسد ، و در برخى حسنى مكه و مدينه ذكر مي‌شود .

در روايات منابع اهل سنّت حسنى نام خراسانى است ، و اوست كه وارد عراق مي‌شود ، با حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بيعت كرده و پرچم ايران را تسليم ايشان مي‌كند .

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در ارشاد 2 / 368 مي‌نويسد : « از جمله علائم ، خروج سفيانى و قتل حسنى است . »

اين سخن دلالت بر قتل بزرگى حسنى دارد ، ولى منطقه‌ى او را تعيين نمي‌كند ، و ممكن است عراقى باشد .

--------------------------- 622 ---------------------------

غيبت شيخ طوسى / 280 از امام باقر ( عليه السلام ) حديث مفصّلى را نقل مي‌كند ، و در آن سخن از خروج حسنى از حجاز همزمان با حركت امام مهدي ( عليه السلام ) به عراق است ، و اينكه او ادّعاى مهدويت مي‌كند ، ولى بعد به مهدويت امام ( عليه السلام ) اقرار مي‌كند و با ايشان هم مسير مي‌گردد ، در پاره‌اى آمده است : « مهدى وارد عراق مي‌شود . . . سخنرانى مي‌كند ، ولى به جهت گريه مردم نمي‌فهمند ايشان چه مي‌فرمايد ، و اين همان فرموده‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است : گويا حسنى و حسينى را مي‌بينم كه لشكرها را رهبرى مي‌كنند . پس حسنى آن را تسليم حسينى

[ امام مهدي ( عليه السلام ) ] مي‌كند و با او بيعت مي‌كنند . چون دومين جمعه فرا رسد مردم گويند : اى پسر رسول‌خدا ! نماز پشت سر شما به نماز پشت سر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌ماند ، و مسجد گنجايش همه‌ى ما را ندارد . . . »

ابن طاووس ( رحمه الله ) در ملاحم / 145 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « . . . حسنى با دوازده هزار نفر خود را به ايشان مي‌رساند . ايشان مي‌گويد : من نسبت به اين امر از تو شايسته‌ترم . حسنى گويد : علامت و نشانه‌اى بياور . مهدى به پرنده اشاره مي‌كند و بر كتفش مي‌افتد ، شاخه‌اى را كه در دست دارد مي‌كارد و سبز مي‌شود . آنگاه حسنى لشكر را تسليم او مي‌كند و خود پيش قراول لشكر ايشان خواهد بود . فريادى در دمشق بلند مي‌شود كه : اعراب حجاز براى [ نبرد ] شما گرد آمده‌اند . »

مشابه آن روايتى مرسل در عقد الدرر / 90 است : « لشكرها به آرامى مي‌آيند تا به وادى القرى برسند . آنجا پسر عمويش حسنى در ميان دوازده هزار اسب سوار خود را به دو مي‌رساند و مي‌گويد : پسر عم ! من از شما به اين لشكر سزاوارترم ، من پسر حسن هستم ، من مهدى هستم .

حضرت مهدي ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : بلكه من مهدى هستم . حسنى گويد : آيا نشانه‌اى بر اين دارى تا با تو بيعت كنيم ؟ او به پرنده‌اى اشاره مي‌كند و بر دستش مي‌افتد ، شاخه‌اى را در قسمتى از زمين مي‌كارد كه سبز مي‌شود و برگ مي‌دهد . حسنى در اين هنگام مي‌گويد : پسر عم ! اين [ لشكر ] براى شماست و لشكرش را تسليم ايشان مي‌كند و خود بر مقدّمه‌ى آن خواهد بود . او همنام ايشان است . »

الزام الناصب 2 / 178 در خطبة البيان نظير آن را مي‌آورد : « آنگاه با لشكريان مي‌رود تا به عراق

--------------------------- 623 ---------------------------

مي‌رسد . مردم هم پشت سر و جلوى او هستند . پيش قراول لشكر او مردى عقيل نام است ، و بر دنباله‌ى آن مردى است به نام حارث . مردى از فرزندان حسن با دوازده هزار اسب سوار خود را به ايشان مي‌رساند و مي‌گويد : اى عمو زاده ! من از شما به اين امر سزاوارترم ، زيرا از فرزندان حسن هستم كه از حسين بزرگتر است . مهدى مي‌فرمايد : من مهدي‌ام .

او گويد : آيا نشانه ، معجزه يا علامتى داري ؟ مهدى به پرنده‌اى در هوا مي‌نگرد و بدان اشاره مي‌كند ، آن پرنده بر كف او مي‌افتد و به قدرت خداوند تعالى به سخن آمده به امامت ايشان شهادت مي‌دهد . ايشان سپس شاخه‌اى خشك را در قسمتى از زمين كه هيچ آبى در آن نيست مي‌كارند كه سبز مي‌شود و برگ در مي‌آورد . پاره سنگى از زمين بر مي‌گيرد و با دست مي‌مالد و آن را بسان شمع خمير مي‌كند . در اين هنگام حسنى مي‌گويد : اين امر از آنِ شماست ، و خود تسليم مي‌شود و لشكريانش را نيز تسليم مي‌كند . »

اين تمام مطالبى بود كه درباره‌ى حسنى وارد شده است . برخي ، مطالب پيرامون او را شاخ و برگ داده‌اند ، فراتر آنكه بعضى در عراق مدّعى شده است كه خود حسنى و وزير امام ( عليه السلام ) است ! و اگر او حسنى باشد ، شخصى مخالف امام ( عليه السلام ) خواهد بود !

خروج عوف سلمى پيش از سفياني

روايتى مرسل درباره‌ى وى رسيده است ، شيخ طوسي ( رحمه الله ) در غيبت / 270 از حذلم بن بشير

روايت مي‌كند : « به امام على بن الحسين ( عليهما السلام ) گفتم : براى من در مورد خروج حضرت مهدي ( عليه السلام ) و نشانه‌ها و علامات آن بفرماييد ، ايشان فرمودند : پيش از آنكه ايشان خارج شود ، مردى كه او را عوف سلمى گويند در جزيره خارج خواهد شد . مأواى او تكريت است و در مسجد دمشق به قتل خواهد رسيد . سپس شعيب بن صالح از سمرقند خروج مي‌كند . در ادامه سفيانى ملعون كه از نسل عتبة بن ابى سفيان است از وادى يابس خارج مي‌شود . با ظهور او مهدى مخفى مي‌گردد ، بعد از آن خارج مي‌شود . »

نگارنده : عوف سلمى ممكن است بر حكومت سوريه خروج كند . و اين روايت اگر صحيح باشد ، خروج او ، مدّتى نه چندان زياد پيش از سفيانى خواهد بود .

--------------------------- 624 ---------------------------

جزيره كه مركز حركت اوست ، نام منطقه‌اى در مرزهاى عراق با سوريه است . وقتى در كتب تاريخ و حديث جزيره بدون اضافه مي‌آيد ، اين منطقه از آن فهميده مي‌شود كه نام‌هاى ديگر آن جزيره‌ى ربيعه و ديار بكر است ، و در صورتى به معناى جزيرة العرب خواهد بود كه با اضافه بيايد .

ظاهر اين عبارت كه مأواى او تكريت است ، آن است كه وى بدان مي‌گريزد . مؤيد اين مطلب آنكه تكريت به مركز حركت وى يعنى جزيره نزديك است .

در بحار الانوار و غيبت شيخ طوسى لفظ تكريت آمده است ، لذا آنچه در برخى نسخ كريت و يا كويت آمده تصحيف تكريت مي‌باشد .

اين حديث صريح در آن است كه عوف پس از راه اندازى حركت خويش ، در مسجد دمشق به قتل مي‌رسد ، لذا خروج او از رخدادهاى بلاد شام است كه ارتباطى با عراق نيز دارد .

بحران گرسنگي ، هراس و مرگ در نزديكي‌هاى ظهور

مسند احمد 2 / 262 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « عراق قفيز و درهم خود را منع مي‌كند . شام مد و دينار خود را ، و مصر اردب و دينار خود را منع مي‌كنند ، و شما از همان جا كه آمده‌ايد باز خواهيد گشت ، اين جمله‌ى اخير را سه مرتبه فرمود ! گوشت و خون ابو هريره بدان گواهى مي‌دهد . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن صحيح مسلم 8 / 175 ، سنن ابو داود 3 / 166 ، السنن فى الفتن 6 / 1118 و سنن بيهقى 9 / 137

الجمع بين الصحيحين 2 / 386 از ابو نضره : « نزد جابر بن عبد الله بوديم كه گفت : نزديك است قفيز و درهمى براى عراق جمع نشود ، گفتيم : از كجا ؟ گفت : عجم از آن منع كنند ، سپس ادامه داد : نزديك است دينار و مدّى براى شام جمع نشود ، باز پرسيديم : از كجا ؟ و او گفت : از روم . »

آنچه در اين گزارش دوم آمده نادرست است .

يعنى اعراب با بحرانى اقتصادى روبرو مي‌شوند و وصول مواد غذايى از عراق و شام و مصر به حجاز ممنوع مي‌شود ، و مسلمين به فقر پيش از اسلام باز مي‌گردند .

اگر اين گزارش صحيح باشد ، سخن از منابع تأمين حجاز در آن دوران مي‌راند .

--------------------------- 625 ---------------------------

شايد جهت اينكه اين مطلب را به امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ارتباط داده‌اند ، آن باشد كه در روايت مسلم و احمد ، جابر پس از اين سخن ، سخن از آن حضرت به ميان آورده است ، مسند احمد 3 / 316 و مسلم 8 / 158 پس از آنكه همان روايتى كه از الجمع بين الصحيحين گذشت را نقل مي‌كنند مي‌نويسند : « آنگاه جابر مدّتى سكوت كرد ، سپس گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند :

در آخر امّت من ، خليفه‌اى خواهد بود كه اموال را با مشت مي‌دهد و نمي‌شمارد .

جريرى گويد : به ابو نضره و ابو العلاء گفتم : آيا او را عمر بن عبد العزيز مي‌دانيد ،

گفتند : نه . »

لكن دليلى نداريم كه اين بحران با امام مهدي ( عليه السلام ) ارتباطى داشته باشد ، به خصوص آنكه راوى گويد : آنگاه جابر مدّتى سكوت كرد ، و لذا عبارت بعدى وى مطلبى جديد است .

اين بحران در منابع ما به شكلى ديگر آمده است ، تفسير عياشى 1 / 68 از ابو حمزه‌ى ثمالى نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه سؤال كردم : وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 155

و قطعاً شما را به چيزى از [ قبيلِ ] ترس و گرسنگى مي‌آزماييم ، فرمودند : آن [ گرسنگي ] ، گرسنگى خاص و گرسنگى فراگير است . در شام فراگير است ، اما خاص در عراق است كه همه را شامل نمي‌شود ، تنها دشمنان آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) را در بر مي‌گيرد كه خداوند آنان را با گرسنگى به هلاكت مي‌رساند .

اما ترس ، در شام عام و فراگير است و هنگامى خواهد بود كه قائم ( عليه السلام ) قيام كند . و اما گرسنگى قبل از قيام قائم ( عليه السلام ) است ، و اين فرموده‌ى خداست : وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ . »

غيبت نعمانى / 251 با اندكى تفاوت نسبت به روايت مرحوم عياشي ، از جابر بن يزيد جعفى از امام محمد باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند ، در قسمتى از آن آمده است : « و اما هراس ، بعد از قيام قائم ( عليه السلام ) است . »

ارشاد / 361 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌نمايد : « مردم پيش از قيام قائم ( عليه السلام ) - به وسيله‌ى آتشى كه در آسمان آشكار مي‌گردد و نيز سرخيى كه آسمان را مي‌پوشاند ، فرو رفتن زمين در بغداد ، فرو رفتن زمين در بصره ، خون‌هايى كه در آن ريخته مي‌شود ، خانه‌هايش ويران مي‌شود ،

--------------------------- 626 ---------------------------

هلاكتى به سراغ اهالى آن مي‌آيد ، و هراسى اهل عراق را فرا خواهد گرفت كه با وجود آن آرام و قرارى نخواهند داشت - از گناهانشان بازداشته مي‌شوند . »

معناى اينكه بحران گرسنگى در عراق ، تنها دشمنان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را فرا مي‌گيرد ،

آن است كه اين بحران در برخى مناطق عراق ظاهر مي‌شود .

كمال الدين 2 / 649 از محمد بن مسلم روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : پيش از قائم نشانه‌هايى از سوى خداى عزوجل براى مؤمنان خواهد بود ، عرض كردم : خدا مرا فدايت گرداند ، آن چيست ؟ فرمودند : سخن خداى عزوجل : وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ ، و قطعاً شما را مي‌آزماييم ؛ مقصود ، مؤمنين پيش از خروج قائم ( عليه السلام ) است .

بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ، به چيزى از [ قبيلِ ] ترس و گرسنگي ، و كاهشى در اموال و جان‌ها و محصولات ، و مژده ده صابران را . امام ( عليه السلام ) فرمودند : آنان را با هراسى از شاهان بنى فلان در آخر حكومتشان مي‌آزمايد ، و نيز گرسنگي ؛ با بالا رفتن قيمت‌ها ، كاهش در اموال ؛ با كساد تجارت‌ها و كمى سود ، كم شدن جان‌ها ؛ با مرگى سريع ، كاستى محصولات ؛ با كمى منفعت در كشت ، و صابران را به تعجيل خروج قائم ( عليه السلام ) مژده بده .

آنگاه فرمودند : اى محمد ! تأويل آن اينجا [ و در نزد ما ] است ، خداوند تعالى مي‌فرمايد :

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ، با آنكه تأويلش را جز خدا و راسخان در علم كسى نمي‌داند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت نعمانى / 250 ، دلائل الامامة / 259 و ارشاد / 361

غيبت نعمانى / 250 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « ناگزير پيش از قيام قائم سالى خواهد بود كه مردم در آن گرسنه‌اند ، هراسى شديد از قتل به آنان دست مي‌دهد ،

و نيز كاستى اموال ، جان‌ها و محصولاتشان ، اين مطلب در كتاب خدا آشكار است ، سپس اين آيه را تلاوت كردند : وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ . »

پيش از اين نيز در نشانه‌هايى كه شيخ مفيد ( رحمه الله ) ذكر كردند گذشت : « هراسى كه اهل عراق و

--------------------------- 627 ---------------------------

بغداد را فرا مي‌گيرد ، مرگ سريع شتابان در آن ، كاستى اموال ، جان‌ها و محصولات . »

نگارنده : امواج گرسنگى و هراس بر اهالى عراق و ديگر مناطق گذشته است ، هراسى عظيم و مرگى سريع و سخت نيز آن را درنورديده كه آثار آن تا به امروز قابل مشاهده

است . اما آنچه در اين روايات سخن از آن به ميان رفته ، ترس و گرسنگيى است كه در نزديكي‌هاى ظهور ، يا پيش از آن به مدّت يك سال و مانند آن رخ مي‌دهد .

ورود نيروهاى روم غربى به عراق

غيبت شيخ طوسى / 278 از عمار بن ياسر روايت مي‌كند : « دولت اهل‌بيت پيامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌هايى دارد . پس بنشينيد و دست نگه داريد تا آنها آشكار شوند . آن هنگامى كه روم و ترك بر شما بشورند و لشكرها آماده كنند ، خليفه‌تان كه ثروت‌ها جمع آورى مي‌كند بميرد ، پس از او مردى درستكار به خلافت رسد ولى چند سال بعد از بيعتش خلع شود ، و حكومتشان از همان جا كه آمده نابود گردد ، ترك و روم دچار اختلاف شوند ، جنگ در زمين بسيار شود ، منادى از ديوار دمشق ندا كند : واى بر زمينيان از شرّى كه نزديك شده است ، قسمت غربى مسجد آن به زمين فرو رود و ديوار آن فرو ريزد ، سه نفر در شام براى دستيابى به حكومت خروج كنند ؛ مردى ابقع ، مردى اصهب و مردى از خاندان

ابو سفيان كه در ميان قبيله‌ى كلب خروج و مردم را در دمشق محاصره مي‌كند ، اهل مغرب به سوى مصر خروج مي‌كنند ، به مصر كه وارد شوند نشانه‌ى سفيانى خواهد بود ، قبل از آن هم شخصى خروج و به آل محمد ( عليهم السلام ) دعوت مي‌كند .

تركان در حيره و روميان در فلسطين فرود مي‌آيند ، عبد الله بر عبد الله سبقت مي‌گيرد تا آنكه لشكريانشان در قرقيسيا بر كنار رودخانه روبرو مي‌شوند و جنگى عظيم رخ خواهد داد .

رئيس مغربيان مي‌آيد و مردان را كشته زنان را به اسارت مي‌گيرد ، سپس به يمن باز مي‌گردد تا آنكه سفيانى در جزيره فرود آيد و بر يمانى سبقت گيرد . سفيانى هر آنچه را كه آنان جمع كرده بودند تحت اختيار در مي‌آورد .

او در ادامه به عراق مي‌آيد و ياران آل محمد ( عليهم السلام ) را به قتل مي‌رساند و مردى از همنامان

--------------------------- 628 ---------------------------

آنان را مي‌كشد .

آنگاه مهدى خروج مي‌كند و پرچمدار وى شعيب بن صالح خواهد بود .

هنگامى كه ديديد اهل شام بر گرد پسر ابو سفيان اجتماع كردند ، به مكه برويد كه در آن زمان نفس زكيه و برادرش را ظالمانه در آنجا خواهند كشت . آنگاه منادى از آسمان ندا مي‌كند :

اى مردم ! امير شما فلانى است ، و او همان مهدى است كه زمين را از داد و عدل پر مي‌نمايد ، آن گونه كه از ستم و بيداد پر شده است . »

نگارنده : روايت عمار ( رحمه الله ) به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) منتهى نمي‌شود ، علاوه بر آنكه سند تا به عمار هم مورد اشكال است . لكن مضامينى كه در آن آمده در رواياتى ديگر نيز آمده است . اين سخن مي‌رساند كه روم و ترك در سال ظهور لشكركشى مي‌كنند .

مقصود از اختلاف ترك و روم آن است كه آنان پس از آنكه هم پيمان بودند ، بر سر قدرت و سلطه دچار اختلاف مي‌شوند . كثرت جنگ‌ها هم كه در عصر ما و هم پيش از آن مشهود بوده و هست ، و كمتر قارّه‌اى است كه جنگى در آن نيست ، و علّت آن هم دست اندازى غرب و تحريك و جنگ افروزى يهوديان است . رئيس مغربيان و يمانى نيز شايد فرماندهان گروه‌هاى مسلحى باشند كه در نبرد قرقيسيا شركت دارند .

ارشاد 2 / 368 يكى از نشانه‌هاى ظهور را آن شمرده كه لشكر غرب به نزديكى حيره بيايند ، يعنى نزديكى كوفه و نجف . اين عبارت مي‌تواند اشاره به نيروهاى غربى پيش از سفيانى باشد .

اما پرچم‌هاى مشرق همان بيرق‌هاى خراسانى هستند كه در سال ظهور و بعد از ظهور ،

به همراه قواى يمانى براى نصرت حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌آيند .

شكستن سدّ فرات و جارى شدن آب در كوفه هم گذشت كه در سال ظهور مي‌باشد .

فرو ريختن ديوار مسجد كوفه

شيخ مفيد چنان كه گذشت آن را از نشانه‌هاى ظهور عنوان مي‌كند .

غيبت نعمانى / 276 از خالد قلانسى از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه ديوار مسجد كوفه از قسمتى كه به طرف خانه‌ى ابن‌مسعود [ و بر عكس قبله ] است فرو ريخت ،

--------------------------- 629 ---------------------------

حكومت بنى فلان زائل مي‌شود . بدان ! آنكه آن را منهدم مي‌كند ، آن را نخواهد ساخت . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 271

ارشاد / 360 همين را روايت مي‌كند و در آن ، اين عبارت نيز آمده است : « هنگام زوال آن حكومت ، قائم ( عليه السلام ) خروج مي‌كند . »

غيبت شيخ طوسى / 283 از اصبغ بن نباته روايت مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به مسجد كوفه رسيدند ، و بناى آن با سفال ، گچ و گل بود . ايشان فرمودند : واى بر آنكه تو را منهدم كند ، واى بر كسى كه به ويران ساختن تو كمك كند ، واى بر آنكه تو را با پخته بنا كند كه قبله‌ى نوح را تغيير مي‌دهد ، خوشا به حال آنكه انهدام تو را در كنار قائم اهل‌بيت من شاهد باشد ، آنان خوبان امّت در كنار ابرار عترت هستند . »

نگارنده : اين نشانه واضح ، و روايت صريح در آن است كه به ظهور حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

اتّصال دارد .

نيروهاى سفيانى و يا سوريه در عراق

يكى از امورى كه در روايات ظهور به وضوح به چشم مي‌خورد ، خلأ امنيتى و درگيري‌هاى داخلى در عراق و حجاز است ، و مي‌فهماند كه سستى نظام حكومتى در اين دو منطقه شرطى از شرائط ظهور مي‌باشد .

در روايات آمده كه عراق ، پيش از ورود امام ( عليه السلام ) به سه گروه تقسيم مي‌شود ، در روايت ارشاد / 362 از امام باقر ( عليه السلام ) آمده است : « مهدى وارد كوفه مي‌شود . آنجا سه پرچم خواهند بود كه با يكديگر اختلاف دارند . كوفه براى ايشان آرام مي‌گردد . ايشان مي‌آيد و بر فراز منبر قرار مي‌گيرد ، از شدّت گريه مردم نمي‌فهمند چه مي‌فرمايد . . . »

مقصود از كوفه در اين حديث و امثال آن عراق است .

سفيانى حاكم سوريه است . از او درخواست مي‌كنند قواى خود را به عراق و حجاز بفرستد و در طرف مقابل امام ( عليه السلام ) باشد .

با اين حساب ، لشكر سفيانى در احاديث دوران امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، لشكر سورى است كه براى

--------------------------- 630 ---------------------------

حفظ امنيت رهسپار عراق و حجاز مي‌شود .

روايات سخن از كسى كه از آنان دعوت مي‌كند بدانجا روند به ميان نمي‌آورد ، و ممكن است دولت‌هاى بزرگ باشند !

احاديث حول اين دو لشكر در منابع شيعه و سنّى بسيار است ، كه به تفصيل به بررسى فعّاليت‌هاى آنان و حوادث مربوط مي‌پردازد .

در بررسى نبرد شام و فتح قدس ، سخن از قيام سفيانى در شام و نقش وى در عراق و حجاز ، و در ادامه جنگ با امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خواهد آمد .

زمان ورود لشكريان وى به عراق در احاديث آمده ، و آن بلافاصله بعد از آن است كه وى بر سوريه سلطه يابد ، سلطه‌اى كه در ماه رجب آغاز مي‌شود .

بنابر احاديث ، لشكر سفيانى در عراق ، تنها در صدد از بين بردن شيعيان حضرت

مهدي ( عليه السلام ) است .

از جمله روايات مربوط به سفيانى در عراق : غيبت نعمانى / 306 از يونس بن ابى يعفور روايت مي‌كند : « از حضرت صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : هنگامى كه سفيانى خروج كند ، لشكرى به سمت ما و لشكرى به سمت شما مي‌فرستد . چون چنين شد ، بر هر [ مركب ] سركش و رامى به سوى ما بياييد . »

البته اين بدان معنا نيست كه وى بر عراق حكومت خواهد نمود .

الفتن 2 / 700 از حضرت علي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « سفيانى بر لشكرى كه عازم عراق مي‌كند ، مردى از بنى حارثه را به عنوان فرمانده قرار مي‌دهد . او دو دسته موى بلند بر سر دارد . نام او نمر - يا قمر - بن عباد است و مردى است درشت هيكل . بر مقدّمه‌ى لشكر او مرد كوتاه قامتى از قوم اوست . موهاى جلو سرش ريخته و دو شانه‌اش عريض است . هر كه از اهل مشرق در شام است با او مي‌جنگد و اين در منطقه‌اى به نام ثنيه خواهد بود .

وى در ادامه به توصيف جنگ بين سفيانى و اهل مشرق يعنى خراسانيان و اهل حمص - كه شايد گروه ابقع باشند - مي‌پردازد . »

نگارنده : افسانه سرايى و تعصّب ورزى براى شام ، دراين گزارشات ابن‌حماد به وضوح ديده

--------------------------- 631 ---------------------------

مي‌شود ، علاوه بر آنكه اسنادى ضعيف دارد .

از ديگر گزارشات ضعيف ابن‌حماد 1 / 304 كه به امام باقر ( عليه السلام ) نسبت مي‌دهد ! يكى آن است كه سخن از پيروزى سفيانى بر ابقع ، منصور ، كندي ، ترك وروم مي‌گويد و اينكه در پى آن

رهسپار عراق مي‌شود .

اين گزارش سخن از اشغال عراق توسّط بنى اميه مي‌راند ، همان آرزوى ديرينه‌ى آنان !

همان 1 / 291 گزارشى ديگر از ايشان مي‌آورد و در آن سخن از پيروزى سفيانى بر ابقع به ميان رفته است . در ادامه منصور يمانى از صنعاء مي‌آيد ولى از سفيانى شكست مي‌خورد . آنگاه سخن از روم و كندى مي‌رود . دوازده بيرق در عراق برافراشته مي‌شود . مردى از نسل حسن يا حسين در آن به قتل مي‌رسد . . .

نگارنده : از اين نقل‌ها واضح مي‌شود كه اينان بر روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) افزوده و نيز از آن

كاسته‌اند .

آيا زرقاوى رفيق سفيانى است ؟

غيبت شيخ طوسى / 273 از عمر بن ابان كلبى از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « گويا سفيانى يا رفيق او را مي‌بينم كه در رحبه‌ى كوفه‌تان ( 1 ) ( 1 ) . رحبه‌ى كوفه سكويى در مسجد كوفه ، كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بر آن مي‌نشستند و موعظه مي‌فرمودند .

بساط خود را افكنده است ، منادى او ندا مي‌كند : هركسى سر شيعه‌ى على را بياورد هزار درهم پاداش دارد . پس همسايه بر همسايه مي‌پرد و مي‌گويد : اين از آنهاست ، و گردنش را مي‌زنند و او هزار درهم مي‌ستاند !

بدانيد ! حكمرانى بر شما در آن روز ، تنها از آنِ فرزندان زنان زناكار است .

گويا من صاحب برقع را مي‌بينم . گفتم : صاحب برقع كيست ؟ فرمودند : مردى از شما كه

[ به ظاهر ] همان اعتقاد شما را دارد ، برقع مي‌پوشد ، شما را احاطه مي‌كند و مي‌شناسد ، ولى شما او را نمي‌شناسيد ، او از شما يكى يكى سخن چينى مي‌كند . بدانيد ! او نيست مگر پسر زنى زناكار . »

نگارنده : مقصود از رفيق سفيانى كسى است كه در رفتار و دشمنى با پيروان اهل‌بيت ( عليهم السلام )

--------------------------- 632 ---------------------------

پيشگام سفيانى است ، و البته لازم نيست زمان او متّصل به زمان خروج سفيانى باشد ،

و ممكن است پيشتر ظهور كند .

از اين رو انطباق رفيق سفيانى را بر زرقاوى ترجيح داديم ، زيرا تا كنون تنها شخصى بوده كه براى آوردن سر شيعه ، يك هزار دلار مي‌پرداخته است ! روايت صحيحى كه سخن از خروج شخصى مصرى و يمانى پيش از سفيانى و در خطّ او مي‌راند - كه ترجيح با آن است كه الظواهرى مصرى و بن لادنِ يمنى باشند - نيز مي‌تواند آن را تأييد كند .

البته برخى هم احتمال داده‌اند كه شخص منظور ، همان سفيانى باشد و نه شخصى ديگر . ( 1 ) ( 1 ) . سبب اين احتمال آن است كه راوى يعنى عمر بن ابان ، ترديد دارد كه كداميك در سخن امام ( عليه السلام ) آمده است ، سفيانى يا رفيق وي . م

ضعف گزارشى كه مي‌گويد سفيانى وارد ايران مي‌شود

الفتن 1 / 308 از ارطاة نقل مي‌كند : « سفيانى وارد عراق مي‌شود . سه روز در آن اسير مي‌گيرد و شصت هزار نفر از اهالى آن را به قتل مي‌رساند . او هجده شب در آن درنگ مي‌كند و به تقسيم اموال آن مي‌پردازد . وى پس از جنگ با روم و ترك در قرقيسيا وارد مكه مي‌شود . سپس در مركزشان رخدادى واقع مي‌شود . از اين رو گروهى از آنان راهى خراسان مي‌شوند . لشكريان سفيانى مي‌آيند و دژها را فرو ريخته وارد كوفه مي‌شوند و اهل خراسان را

طلب مي‌كنند .

در خراسان گروهى آشكار مي‌شوند كه به سمت مهدى فرا مي‌خوانند .

سفيانى لشكرى به مدينه گسيل مي‌كند ، و گروهى از خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را دستگير و به

كوفه مي‌آورد .

در ادامه مهدى و منصور از عراق مي‌گريزند ، و سفيانى در جستجوى آنان مي‌فرستد . چون آن دو به مكه مي‌رسند ، لشكر سفيانى در بيداء فرود آمده و زمين آنان را فرو مي‌بلعد . مهدى هم به مدينه مي‌آيد و كسانى را كه از بنى هاشم در آنجا در بند هستند ، نجات مي‌دهد .

پرچم‌هاى سياه هم بر آب فرود مي‌آيند . چون خبر آنان به ياران سفيانى كه در عراقند

--------------------------- 633 ---------------------------

مي‌رسد ، پا به فرار مي‌گذارند . آنگاه او وارد كوفه شده كسانى را كه از بنى هاشم در بندند ، آزاد مي‌سازد .

گروهى كه آنان را عصب گويند ، از روستاهاى عراق خروج مي‌كنند . آنان سلاح اندكى به همراه دارند ، و تنى چند از اهالى بصره نيز در ميان آنهايند . آنان خود را به اصحاب سفيانى مي‌رسانند و اسيران عراقى را كه همراه آنها هستند ، رها مي‌سازند .

پرچم‌هاى سياه نيز بيعتشان را براى مهدى ارسال مي‌كنند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الحاوى سيوطى 2 / 67

همان 1 / 321 از شريح بن عبيد ، راشد بن سعد و ضمرة بن حبيب و اساتيد آنان نقل مي‌كند :

« سفياني ، لشكرهاى خود را مي‌فرستد . آنان به مشرق - خراسان و فارس - مي‌رسند . مشرقيان بر آنان مي‌شورند و در چند موضع با آنان مي‌جنگند . چون جنگ به درازا انجامد ، با مردى از بنى هاشم بيعت مي‌كنند . آن روز او در آخر مشرق است . او با اهل خراسان قيام مي‌كند . وقتى خبر قيام آن مرد هاشمى به مردى از بنى تميم كه غلام مشرقيان ، زرد پوست و كم ريش است مي‌رسد ، با پنج هزار تن خروج ، و با هاشمى بيعت مي‌كند ، او هم آن مرد را پيش قراول لشكرش قرار مي‌دهد . اگر كوه‌هاى استوار به استقبال او آيند ، همه را در هم مي‌كوبد . آنان با لشكر سفيانى روبرو مي‌شوند و آنها را شكست مي‌دهند و بسيارى از آنها را به هلاكت مي‌رسانند . در ادامه پيروزى از آنِ سفيانى بوده ، هاشمى مي‌گريزد . شعيب بن صالح هم مخفيانه به بيت‌المقدس رفته و هنگامى كه به دو خبر مي‌رسد مهدى به سمت شام رفته ، خانه‌ى او را آماده‌ى ورود مي‌سازد . »

اين عبارات - كه بيانگر آرزوهاى اتباع بنى اميه مبنى بر اشغال خراسان و عراق است - همان گونه كه مشاهده مي‌شود ، سخنان افرادى عادى است ، كه تهافت و چند گونه گويى نيز در آن ديده مي‌شود ، لذا قابليت اعتماد ندارد .

ضعف گزارش نبرد اصطخر در نزديكى اهواز ، و نيز روايت نبرد روحاء و نجف

الفتن 1 / 302 از ابو رومان از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه لشكر سفيانى به

--------------------------- 634 ---------------------------

عراق رود ، در جستجوى اهل خراسان مي‌فرستد . اهل خراسان هم در طلب مهدى مي‌روند . مهدي ، با هاشمى كه پرچم‌هاى سياه را به همراه دارد و بر مقدّمه‌ى لشكرش شعيب بن صالح است ، مواجه مي‌شود . آنان و ياران سفيانى بر دروازه‌ى اصطخر با هم روبرو مي‌شوند ، و ميان آنها جنگى سخت در مي‌گيرد . پرچم‌هاى سياه غالب مي‌شوند و لشكر سفيانى مي‌گريزند . آن زمان است كه مردم آرزوى مهدى داشته به جستجوى او مي‌روند . »

همان / 88 مي‌نويسد : « سفيانى و پرچم‌هاى سياه با يكديگر روبرو مي‌شوند . در ميان آنها جوانى از بنى هاشم است كه در كف دست چپ خالى دارد . پيش قراول آن مردى از

بنى تميم است كه او را شعيب بن صالح گويند . اين مواجهه بر دروازه‌ى اصطخر خواهد بود و نبردى ميان آنان در خواهد گرفت . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به عقد الدرر / 127 ، الحاوى 2 / 69 ، جمع الجوامع 2 / 103 و الفتاوى الحديثية / 29

نگارنده : ابن‌حماد درباره‌ى لشكر سفياني ، گزارشات و اقوال بدون سند بسيارى

نقل مي‌كند . در اين گزارش ها

مختصر البصائر / 199 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در خطبه‌ى مخزون نقل مي‌كند : « سفيانى صد و سى هزار نفر را به عراق اعزام مي‌كند . آنان در روحاء ، فاروق و موضع مريم و عيسي ( عليه السلام )

در قادسيه فرود مي‌آيند ، هشتاد هزار نفرشان هم در كوفه موضع قبر هود ( عليه السلام ) در نخيله .

در روز زينت بر آن هجوم مي‌برند . حاكم مردم جبارى متجاوز است كه او را كاهن ساحر گويند . از شهرى كه زوراء نام دارد در ميان پنج هزار كاهن خروج مي‌كند ، و بر روى پل آن هفتاد هزار نفر را به قتل مي‌رساند . چنان مي‌شود كه مردم به جهت خون‌ها و بوى بد اجساد ، سه روز از فرات استفاده نمي‌كنند . او دوشيزگانى را در كوفه به اسارت مي‌گيرد . . .

آنگاه صد هزار نفر كه يا مشركند و يا منافق از عراق خروج مي‌كنند تا آنكه به دمشق - كه همان ارم ذات العماد است - برسند و هيچ كس مانعشان نشود .

پرچم‌هاى شرق زمين كه نه از پنبه است ، نه كتان و نه ابريشم ، مي‌آيد . سر چوبه‌ى آنها با مهر سيد اكبر مهر شده است . مردى از آل محمد ( عليهم السلام ) آنها را سوق مي‌دهد . روزى كه در مشرق باز شود ، بوى آن در مغرب بسان مشك مي‌پيچد . هراس يك ماه جلوتر از آن سير مي‌كند .

--------------------------- 635 ---------------------------

پسران سعد سقاء - كه پسران فاسقانند - در كوفه مي‌مانند و خون‌خواهى پدرانشان مي‌كنند تا آنكه لشكر حسين بر آنان هجوم مي‌آورند . . . »

نگارنده : گرچه بسيارى از مضامين اين خطبه‌ى منسوب در روايات ديگر آمده است ، لكن اشكالاتى بر سند و متن آن وارد است . از جمله آنكه لشكر سفيانى كه عازم عراق مي‌شوند را صد و سى هزار نفر مي‌داند ، و اينكه هفتاد هزار نفر را مي‌كشند ، امرى كه يكى از آرزوهاى امويان

بوده است .

ديگر آنكه عراقيان در مقابل سفيانى مقاومت نمي‌كنند ، بلكه لشكرى صد هزار نفرى - از مشرك و منافق - از آنها به شام مي‌روند و آن را اشغال مي‌كنند .

از اين روايت فهميده مي‌شود كه لشكرى از شام به عراق مي‌آيد ونيز لشكرى از عراق به شام ، امرى كه در سال ظهور رخ مي‌دهد .

امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) عراق را فتح مي‌كند ، و آن را پايتخت قرار مي‌دهد

در اين باب احاديث بسيارى در منابع شيعه و سنّى رسيده است . ايشان عراق را از بقاياى قواى سفيانى و خوارج آزاد ساخته ، آن را پايتخت دولت خود قرار مي‌دهند . زمان دقيقى براى ورود ايشان به عراق نيافتم ، ولى مي‌توان گفت چند ماه بعد از ظهور مقدّس در مكه و آزاد سازى حجاز

خواهد بود .

در برخى روايات سخن از ورود هوايى ايشان به ميان آمده ، با وسائلى هوانورد ، تفسير عياشى

1 / 103 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در ميان هفت قبه از نور كه معلوم نيست در كدام است ، در پشت كوفه فرود مي‌آيد . »

همان در حديثى ديگر نقل مي‌كند : « او هنگامى كه در پشت كوفه بر فاروق فرود مي‌آيد ، در گنبدهايى از نور فرود مي‌آيد . »

در فصل مربوط به ياران حضرت ( عليه السلام ) گذشت كه لشكريان ايشان به طور زمينى وارد عراق مي‌شوند ، بصائر الدرجات / 188 از امام صادق از امام باقر ( عليهما السلام ) روايت مي‌كند : « زمانى كه قائم در مكه قيام كند و اراده‌ى توجّه به عراق نمايد ، منادى ايشان ندا مي‌كند : بدانيد ! هيچ يك از

--------------------------- 636 ---------------------------

شما غذا و نوشيدنى برندارد . او سنگ موسى بن عمران را كه بار شترى است برمي‌دارد ، و در هيچ منزلى فرود نمي‌آيد مگر آنكه چشمه‌اى از آن بجوشد . پس هركسى گرسنه باشد سير و هركه تشنه باشد سيراب گردد . اين توشه‌ى آنان است تا آنكه وارد نجف شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كافى 1 / 231 ، نعمانى / 238 و كمال الدين 2 / 670

الخرائج و الجرائح 2 / 690 اين مضمون را با اندكى تفاوت نقل مي‌كند : « سنگ موسى

بن عمران را كه از آن دوازده چشمه جوشيدن گرفت با خود برمي‌دارد . پس در هيچ منزلى فرود نمي‌آيد مگر آنكه آن را قرار مي‌دهد و چشمه‌ها از آن جوشيدن مي‌گيرد . . . همواره آب و شير از آن جوشش مي‌كند ، هركس گرسنه باشد سير و هركه تشنه باشد سيراب گردد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به منتخب الانوار / 199

نگارنده : جمع بين روايات آن است كه امام ( عليه السلام ) يكى از ياران را به عنوان فرمانده لشكر از راه

زمين به عراق مي‌فرستند ، و سنگ حضرت موسي ( عليه السلام ) با آنهاست ، و خود در هفت گنبد نور به طور هوايى وارد عراق خواهند شد .

بحار الانوار 52 / 387 از امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) از اهل مدينه مي‌كشد تا به اجفر ( 3 ) ( 3 ) . موضعى بين مدينه و عراق

برسد . گرسنگى شديدى به آنان دست مي‌دهد . آنها صبح مي‌كنند در حالى كه برايشان ميوه روييده و از آن مي‌خورند و توشه بر مي‌دارند ، و اين سخن خداست - تعالى شأنه : وَآيَةٌ لَهُمُ الأرض الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى يس / 33

و زمين مرده ، برهانى است براى ايشان ، كه آن را زنده گردانيديم و دانه از آن برآورديم كه از آن مي‌خورند .

آنگاه مي‌رود تا به قادسيه مي‌رسد . اين در حالى است كه مردم در كوفه جمع شده و با سفيانى بيعت كرده‌اند . »

نگارنده : نمي‌توان اين روايت را پذيرفت ، و رجحان با آن است كه امام ( عليه السلام ) به صورت هوايى وارد عراق مي‌شوند ، و سنگ موسي ( عليه السلام ) با لشكر ايشان است .

--------------------------- 637 ---------------------------

امام ( عليه السلام ) وارد عراق مي‌شوند ، و سه گروه در آن اختلاف كرده‌اند

بنابر روايات ، ايشان در حالى وارد عراق مي‌شوند كه سه گروه در آن وجود دارد ؛ يكى مؤيد ايشان ، ديگرى با سفيانى و سومى هم شايد علناً رويكرد غرب گرايى دارد .

ارشاد / 362 از عمرو بن شمر از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « مهدى داخل عراق مي‌شود . آنجا سه پرچم خواهند بود كه با يكديگر اختلاف دارند . عراق براى ايشان آرام مي‌گردد . ايشان مي‌آيد و بر فراز منبر قرار مي‌گيرد . از شدّت گريه مردم نمي‌فهمند چه مي‌فرمايد . دومين جمعه كه فرا مي‌رسد مردم از ايشان درخواست مي‌كنند روز جمعه بر آنان نماز گزارد . حضرت هم فرمان مي‌دهند در جهت نجف مسجدى بنا كنند و آنجا با ايشان نماز مي‌خوانند . آنگاه به كسى دستور مي‌دهند كه از پشت مشهد امام‌حسين ( عليه السلام ) نهرى بكند كه به غريين جارى شود ، تا آب به نجف برسد ، و بر دهانه‌ى آن پل‌ها و آسياب‌ها بسازد . گويا پيرزنى را مي‌بينم كه سبدى از گندم بر سر دارد و به سوى آسياب‌ها مي‌آيد و بدون پرداخت كرايه

آن را آرد مي‌كند . »

غيبت شيخ طوسى / 280 از ثابت از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « مهدى وارد كوفه مي‌شود . . . سخنرانى مي‌كند ولى به جهت شدّت گريه مردم نمي‌فهمند ايشان چه مي‌فرمايد ، و اين همان فرموده‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است : گويا حسنى و حسينى را مي‌بينم كه لشكرها را رهبرى مي‌كنند . پس حسنى آن را تسليم حسينى [ امام مهدي ( عليه السلام ) ] مي‌كند و با او بيعت مي‌كنند .

چون دومين جمعه فرا رسد مردم گويند : اى پسر رسول‌خدا ! نماز پشت سر شما به نماز پشت سر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌ماند ، و مسجد گنجايش همه‌ى ما را ندارد ، ايشان مي‌فرمايد : من مطلوب شمايم ، آنگاه به غرى مي‌رود و مسجدى محكم بنا مي‌كند كه هزار در دارد و مردم را در خود مي‌گنجاند . ايشان كسى را مي‌فرستد كه پشت قبر امام‌حسين ( عليه السلام ) نهرى حفر كند كه تا غريين جريان يابد و در نجف بريزد ، و بر دهانه‌ى آن پل‌ها و در مسير آن آسياب‌ها بنا كند . گويا پيرزنى را مي‌بينم كه سبدى گندم بر روى سر دارد و آن را بدون

پرداخت كرايه آرد مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز روضة الواعظين 2 / 263 ، اعلام الورى / 430 ، كشف الغمة 3 / 253 ، المستجاد / 554 و بحار 52 / 330 و 100 / 385

--------------------------- 638 ---------------------------

همان از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) : « در پشت كوفه مسجدى با هزار در بنا مي‌كند . خانه‌هاى كوفه به دو نهر كربلا و حيره متصّل مي‌شود . [ چنان شود ] كه مردى بر استرى تيزرو به قصد نماز جمعه مي‌آيد ، ولى بدان نمي‌رسد . »

نگارنده : اين عبارت « گويا پيرزني . . . » براى آن است كه مقصود را در ذهن معاصرين و محيط آن روز نزديك كند .

علّت اينكه اين شخص هم به نماز نمي‌رسد ، آن است كه جاى خالى براى نماز پيدا نمي‌كند .

امالى صدوق / 189 از اصبغ بن نباته روايت مي‌كند : « روزى در مسجد كوفه پيرامون حضرت امير ( عليه السلام ) بوديم كه فرمودند : اى اهل كوفه ! خداوند عزوجل به شما چيزى عطا كرده كه به احدى نداده است ؛ نمازخانه‌تان را كه خانه‌ى آدم ، نوح و ادريس و نمازخانه‌ى ابراهيم خليل ، برادرم خضر و من است ، برترى داده است .

مسجدتان يكى از چهار مسجدى است كه خداوند عزيز وجليل آن را براى اهل كوفه برگزيده است ، و گويا روز قيامت آن را مي‌بينم كه در دو جامه‌ى سفيد بسان محرِم است و براى اهل خود و هر آنكه در آن نماز گزارده شفاعت مي‌كند ، و شفاعتش رد نمي‌گردد .

روزها به پايان نخواهد رسيد تا آنكه حجر الاسود در آن نصب شود . ( 1 ) ( 1 ) . در سال 317 قرامطه به رهبرى ابو طاهر قرمطى به حج رفتند . آنان اموال حاجيان را غارت كردند ، مردم را در مسجد الحرام كشتند و كشته‌ها را در چاه زمزم ريختند . از جمله كارهاى آنان كندن حجر الاسود و انتقال آن به مسجد كوفه بود . حجر الاسود در آنجا بود تا آنكه سرانجام قرمطيان ، خود آن را به مسجد الحرام بازگرداندند ، و طبق نقل مرحوم

ابن قولويه ، امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آن را سر جايش قرار دادند ، ر . ك به بحار الانوار 100 / 390 و تتمة المنتهى / 452 و ماجراى ابن قولويه ( رحمه الله ) در فصل سى و چهارم همين كتاب خواهد آمد . م

به طور حتم زمانى بر آن فرا مي‌رسد كه نمازخانه‌ى مهدى از فرزندانم و نيز هر مؤمنى باشد ، و در زمين مؤمنى نخواهد بود جز آنكه يا آنجاست و يا دلش اشتياق آن را دارد . پس از آن دورى مگزينيد و با نماز در آن به خداى عزوجل نزديك شويد ، و در برآورده شدن حاجاتتان بدان روى آوريد ، پس اگر مردمان مي‌دانستند چه بركتى در آن است ، از نواحى زمين بدان سو مي‌آمدند ، گرچه چهار دست و پا بر روى برف باشد . » ( 2 ) ( 2 ) . و من لا يحضره الفقيه 1 / 231 ، روضة الواعظين 2 / 337 ، وسائل الشيعة 3 / 526 و اثبات الهداة 3 / 452

ابن ابى الحديد معتزلى در شرح خود 10 / 13 مي‌نويسد : « از امور شگفتى كه بر آن واقف

--------------------------- 639 ---------------------------

شدم ، فرمايش حضرت امير ( عليه السلام ) در خطبه‌ايست كه در آن پيشگويى مي‌كنند ، با اشاره به قرامطه مي‌فرمايند : آنها ادّعاى محبت و دوستى ما را دارند ، ولى بغض و دشمنى ما را مخفى مي‌كنند . نشانه‌ى آن اين است كه وارثان ما را مي‌كشند و جوانان ما را رها مي‌كنند .

آنچه امام ( عليه السلام ) از آن خبر داده‌اند واقع شده است ، و قرمطيان بسيارى از آل ابو طالب ( عليه السلام )

را كشتند .

در همين سخنراني ، ايشان به اسطوانه‌اى در مسجد كوفه كه بدان تكيه مي‌دادند اشاره كردند و فرمودند : گويا حجر الاسود را مي‌بينم كه در اينجا نصب شده است ، واى بر آنان ، فضيلت حجر به خودى خود نيست ، بلكه به خاطر موضع و پايه‌ايست كه در آن قرار دارد . مدّتى در اينجا و برهه‌اى در آنجا مي‌ماند - و به بحرين اشاره كردند - ، سپس به مأوى و جايگاه خود بر مي‌گردد .

و همان گونه كه ايشان فرمودند بر سر حجر الاسود آمد . »

امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ابتدا در نجف نزول اجلال مي‌كنند

در احاديث آمده كه امام مهدي ( عليه السلام ) وقتى وارد عراق مي‌شود ، به نجف مي‌رود ، و بعد آهنگ مسجد سهله مي‌كند . در فصل دوازدهم حديث كامل الزيارات / 119 و نيز تفسير عياشى 2 / 56

در رابطه با نصرت امام ( عليه السلام ) توسط فرشتگان را آورديم .

بحار 52 / 308 از كابلى از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم در مكه بر اساس كتاب خدا و سنّت رسولش ( صلى الله عليه وآله ) بيعت مي‌پذيرد ، و شخصى را بر آن مي‌گمارد و خود متوجّه مدينه مي‌شود . به ايشان خبر مي‌رسد كه كارگزارش كشته شده ، پس باز مي‌گردد و جنگجويان را مي‌كشد ، و بيش از اين كارى انجام نمي‌دهد . آنگاه مي‌رود و بين دو مسجد مردم را به كتاب خدا ، سنّت رسولش ( صلى الله عليه وآله ) ، ولايت على بن ابى طالب و بيزارى از دشمن او

فرا مي‌خواند . به بيداء كه مي‌رسد ، لشكر سفيانى به سوى آنان مي‌آيد ، ولى خداوند آنان را

به زمين فرو مي‌برد . »

دلائل الامامة / 243 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « گويا او را مي‌بينم كه سوار بر اسبى -

--------------------------- 640 ---------------------------

كه در پاهايش سفيدى است و در پيشاني‌اش عمودى نورانى دارد - از وادي‌السلام عبور مي‌كند و به مسجد سهله مي‌رود . دعا مي‌كند و در دعايش مي‌گويد : لا إله إلا الله حقّاً حقّاً ، لا إله إلا الله إيماناً و صدقاً ، لا إله إلا الله تعبّداً و رقّاً ، خداوندا ! اى ياور هر مؤمن تنها ، و اى خوار كننده‌ى هر جبار متجاوز ، تو پناه مني ، آن هنگام كه راه‌ها مرا به ستوه آورد و زمين با گستردگي‌اش بر من تنگ گردد . خدايا تو مرا آفريدى در حالى كه از آفريدن من بي‌نياز بودي ، و اگر يارى تو نبود از شكست خوردگان بودم . اى گسترنده‌ى رحمت از مواضع آن ، و به در آرنده‌ى بركات از معادن آن ! اى آنكه خود را به بلنداى رفعت اختصاص داده است ،

پس اوليايش به عزّت او عزيز مي‌شوند ، اى كسى كه شاهان در برابر او يوغ مذلّت بر گردن نهاده و از سطوت او هراسانند ، از تو مي‌خواهم به آن نامت كه آفريدگانت را از آن بازداشتي ، پس همه در برابر تو خاضع هستند ، از تو مي‌خواهم بر محمد و آل محمد درود فرستي ،

امر مرا به سرانجام رساني ، فرجم را شتاب بخشي ، مرا كفايت و محافظت كني ، و حاجاتم را بر آوري ، در همين ساعت ، در همين شب ، كه تو بر همه چيز توانايي . »

تفسير عياشى 1 / 103 و غيبت نعمانى / 308 از ابو حمزه از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كنند :

« اى ابو حمزه ! گويا قائم اهل‌بيتم را مي‌بينم كه بر فراز نجفتان بر آمده است . هنگامى كه بر فراز آن قرار گيرد ، پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را مي‌گشايد . با گشودن آن فرشتگان بدر بر او

فرود مي‌آيند .

عرضه داشتم : پرچم پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) چيست ؟ فرمودند : عمود آن از عمودهاى عرش و رحمت خداست ، و بقيه‌ى آن از نصر خداست . آن را بر چيزى فرود نمي‌آورد مگر آنكه خدا آن را

نابود مي‌سازد .

گفتم : آيا نزد شما پنهان است تا آن زمان كه قائم ( عليه السلام ) قيام نمايد ، يا اينكه آن را براى او مي‌آورند ؟ فرمودند : نه ، بلكه آن را براى او مي‌آورند ، عرض كردم : چه كسى آن را مي‌آورد ؟ فرمودند : جبرئيل ( عليه السلام ) . »

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در امالى / 45 از ابو خالد كابلى آورده است : « امام سجاد ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى ابو خالد ! قطعاً فتنه‌هايى بسان پاره‌هاى شبِ تاريك رخ خواهد داد كه تنها كسانى كه

--------------------------- 641 ---------------------------

خداوند ميثاقشان را گرفته است از آن نجات مي‌يابند ، آنان چراغ‌هاى هدايت و چشمه‌هاى دانش هستند كه خدا از هر فتنه‌ى تاريكى رهايي‌شان مي‌بخشد .

گويا صاحب شما را مي‌بينم كه بر فراز شهر نجفتان پشت كوفه ، در ميان سيصد و بيش از ده مرد بر آمده است . جبرئيل در سمت راست او ، ميكائيل سمت چپ و اسرافيل جلوى او هستند . [ گويا مي‌بينم كه ] او پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را به همراه دارد و آن را گشوده است .

آن را بر هيچ گروهى فرود نمي‌آورد ، مگر آنكه خداوند آنان را هلاك مي‌گرداند . »

ارشاد / 362 از ابوبكر حضرمى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « گويا قائم را مي‌بينم كه در نجف كوفه حضور دارد . از مكه با پنج هزار فرشته بدانجا آمده است . جبرئيل سمت راست ، ميكائيل سمت چپ و مؤمنان در حضور ايشان هستند ، و ايشان لشكريان را در بلاد تقسيم مي‌كند . »

غيبت شيخ طوسى / 275 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « زمانى كه قائم وارد كوفه شود ، مؤمنى نخواهد بود مگر آنكه آنجاست يا بدانجا مي‌آيد [ طبق آنچه در برخى نسخ آمده ، اشتياق آنجا را دارد ] - و اين همان فرموده‌ى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است - ، ايشان به يارانشان مي‌فرمايند :

ما را به مصاف اين طاغوت [ ظاهراً سفياني ] ببريد ، و به سوى او مي‌رود . »

نكاتى چند

نخست : امام مهدي ( عليه السلام ) در هفت گنبد از نور و به طور هوايى وارد عراق مي‌شود ، و لشكر پياده‌ى خود را كه سنگ حضرت موسي ( عليه السلام ) را به همراه دارند اعزام مي‌كند ، و بدين وسيله معجزه‌اى را به منصّه‌ى ظهور مي‌گذارند .

دوم : ايشان وارد نجف ، و با وسائلى جديد و معجزات بر عالميان ظاهر مي‌شوند ،

ابن قولويه ( رحمه الله ) در كامل الزيارات / 119 حديثى صحيح از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « گويا قائم را مي‌بينم كه در نجفِ كوفه است و زره رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را در بر كرده . پس خود را با آن تكانى مي‌دهد تا كامل او را فرا گيرد و آن را با پارچه‌اى سبز مي‌پوشاند . او بر اسبى سياه كه ميان دو چشمش عمودى نورانى است سوار مي‌شود و با آن چنان تكانى مي‌خورد كه اهالى تمام سرزمين‌ها چنين مي‌بينند كه او در كنار آنها و در سرزمين آنهاست .

--------------------------- 642 ---------------------------

او بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را كه عمود آن از عمود عرش و ديگر قسمت‌هاى آن از نصر خداست مي‌گشايد . آن را به سوى چيزى فرود نمي‌آورد مگر آنكه خداوند آن را مي‌درد . چون آن را تكان دهد هيچ مؤمنى نمي‌ماند مگر آنكه دلش چونان پاره‌ى آهن شود . »

پيش از اين گذشت كه بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى آخرين بار در نبرد جمل در بصره باز شد ، و خداى متعال چنين مشيت نموده كه بعد از آن ، در كنار قبر حضرت مولى الموحدين اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ، و بر دستان فرزندش امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) گشوده شود ، بيرقى كه فرشتگانى مخصوص آن را همراهى مي‌كنند و اسبابى الهى و توان افزا با خود دارد .

برخى روايات بيانگر آن است كه امام ( عليه السلام ) اسلحه و تجهيزاتى را از زمين نجف و كوفه بيرون مي‌آورند ، يا آنكه براى ايشان در آنجا خواهند آورد ، ابن منادى در الملاحم / 64 از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « من نيك مي‌دانم كه زمين آنچه در آن به امانت سپرده‌اند براى كه بيرون خواهد آورد ، و خزائن خود را تسليم چه كسى خواهد نمود ، و اگر مي‌خواستم با پايم [ بر زمين ] مي‌زدم و مي‌گفتم : از اينجا كلاهخود و زره بيرون آريد . »

اختصاص / 334 از عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم چون قيام كند به رحبه‌ى كوفه مي‌آيد و اين گونه با پا اشاره مي‌كند - و با دست خود به موضعى اشاره فرمودند - و مي‌گويد : اينجا را بكنيد ، آنان مي‌كنند و دوازده هزار زره ، دوازده هزار شمشير و دوازده هزار كلاهخود كه هر يك دو رو دارد بيرون مي‌آورند . سپس دوازده هزار مرد از عجم را فرا مي‌خواند و آنها را به آنان مي‌پوشاند ، آنگاه مي‌فرمايد : هركسى كه مانند آنچه بر تن شماست را ندارد ، بكشيد . »

در بحث پيرامون خوارج بتريه از ارشاد القلوب 2 / 284 خواهد آمد : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به در دار الاماره‌ى كوفه رسيدند . پاى خود را بر زمين زدند و زمين لرزيد ، آنگاه فرمودند : بدانيد ! به خدا سوگند از آنچه در اينجاست آگاهم ، به خدا قسم چون قائم ما قيام كند ، از اين موضع دوازده هزار زره و دوازده هزار كلاهخود كه هر يك دو رو دارد خارج مي‌سازد . او آنها را به دوازده هزار مرد از فرزندان عجم مي‌پوشاند ، سپس فرمان مي‌دهد هر كسى را كه بر خلاف آن هيئتى كه آنان دارند هست ، بكشند . من آن را مي‌دانم و مي‌بينم ، همان گونه كه امروز را مي‌دانم . »

--------------------------- 643 ---------------------------

امام ( عليه السلام ) اين دوازده هزار نفر را به شهرى كه خوارج آنجا هستند اعزام مي‌كند و مي‌فرمايد :

هر كسى را كه مانند شما نپوشيده بود ، به قتل رسانيد .

اين اسلحه و تجهيزات كرامتى الهى است ، و ممكن است امام ( عليه السلام ) مراكزى داشته باشند

كه در آن سلاح توليد مي‌شود .

سوم : در احاديث سخن از آتشى است كه هنگام ظهور در كوفه شعله ور مي‌گردد ، كه ممكن است آتش حقيقى باشد ، و نيز احتمال آن دارد كه نيروى خاصى باشد كه دشمنان ايشان را هدف قرار مي‌دهد ، در غيبت نعمانى / 272 از صالح بن سهل نقل مي‌كند :

« امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِع ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى معارج / 1

پرسشگرى از عذاب واقع شونده‌اى پرسيد ، فرمودند : تأويل آن در آينده است ؛ عذابى كه در ثويه ( 2 ) ( 2 ) . موضعى در كوفه

واقع مي‌شود ، يعنى آتش ، تا به [ منطقه‌ي ] كناسه‌ى بنى اسد مي‌رسد و بر ثقيف عبور مي‌كند . كسى كه خونى از آل محمد بر گردن دارد را رها نمي‌كند مگر آنكه مي‌سوزاند ، و اين پيش از خروج قائم ( عليه السلام ) است . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز المحجة / 233 ، البرهان 4 / 382 و بحار 52 / 243

تفسير قمى 2 / 385 روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسيدند ، ايشان فرمودند : آتشى است كه از مغرب بيرون مي‌آيد ، و پادشاهى از پشت آن را سوق مي‌دهد تا به خانه‌ى بنى سعد بن همام در كنار مسجدشان برسد ، آن آتش خانه‌اى كه به بني‌اميه تعلق داشته باشد را رها نمي‌كند جز آنكه آن را با اهل آن مي‌سوزاند ، و نيز خانه‌اى را كه در آن خونى متعلق به آل محمد باشد وا نمي‌گذارد مگر آنكه آن را به آتش مي‌كشد ،

و آن مهدي ( عليه السلام ) است . » ( 4 ) ( 4 ) . اثبات الهداة 3 / 553 و بحار 52 / 188

نگارنده : اگر اين روايات صحيح باشد نظر راجح نزد من آن است كه اين آتش و رخدادهاى مربوط به آن ، نزديكى ظهور دشمنان امام ( عليه السلام ) را در عراق هدف قرار مي‌دهد .

خانه‌ى سعد بن همام هم محله‌اى در كوفه است ، تاريخ الكوفه / 454 و الفوائد الرجاليه

1 / 229 مي‌نويسند : « تمام كسانى كه از آل اعين نقل روايت كرده‌اند شصت نفر بودند ،

--------------------------- 644 ---------------------------

ابو جعفر احمد بن محمد بن لاحق از اساتيد خود برايم نقل كرد : فرزندان اعين در مدت چهل سال چهل تن بودند كه كسى از آنها نمي‌مرد مگر آنكه پسرى در آنان زاده مي‌شد ، آنان خانه‌هاى بنى شيبان در منطقه‌ى بنى سعد بن همام را در اختيار داشتند ، آنها مسجدى دارند كه در آن نماز مي‌گزارند و آقاى ما جعفر بن محمد ( عليهما السلام ) نيز بدان وارد شده و در آن نماز گزارده‌اند . »

با اين حساب خانه‌ى سعد بن همام منطقه‌ايست در كوفه . سعد خود از كسانى است كه از ابو هريره روايت مي‌كنند . ( 1 ) ( 1 ) . التحقيق فى احاديث الخلاف ابن جوزى 1 / 425

مقصود از اينان دشمنان حضرت مهدي ( عليه السلام ) در دوران ظهور و يا نزديك به آن است ، زيرا آنها ضرب المثل بدى و فسادند ، بغدادى در خزانة الادب 7 / 415 درباره‌ى آنها مي‌نويسد : « آنان ام سيار ، سمير ، عبد الله و عمرو هستند كه فرزندان سعد بن همام بن مرة بن ذهل بن شيبان مي‌باشند ، آنها وارد هيج امرى نمي‌شوند مگر آن را به تباهى و فساد منجر مي‌كنند » .

امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و انتقام خون امام‌حسين ( عليه السلام )

كامل الزيارات / 336 از حلبى روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) به من فرمودند : هنگامى كه امام‌حسين ( عليه السلام ) به شهادت رسيد خانواده‌ى ما [ مقصود اجداد ايشان و ساير اهل‌بيت ( عليهم السلام ) هستند ، چرا كه امام صادق ( عليه السلام ) هنگام شهادت امام‌حسين ( عليه السلام ) به دنيا نياوده بودند ] در مدينه گوينده‌اى را شنيدند كه مي‌گفت : امروز بلا بر اين امت فرود آمد ، پس شما گشايشى نخواهيد ديد تا قائمتان قيام كند و سينه‌هايتان را شفا بخشد و دشمنتان را بكشد ،

و به عوض اين خون ، خون‌ها به پا كند . » ( 2 ) ( 2 ) . و اثبات الهداة 3 / 531

همان / 63 از محمد بن سنان از مردى از روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه سؤال كردم : وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ،

و هر كس مظلوم كشته شود ، به سرپرست وى قدرتى داده‌ايم ، پس [ او ] نبايد در قتل زياده روى

--------------------------- 645 ---------------------------

كند ، زيرا او منصور و يارى شده است ، ايشان فرمودند : آن [ سرپرستِ منصور ] ، قائم آل محمد است ، او خروج مي‌كند و در عوض خون امام‌حسين ( عليه السلام ) مي‌كشد ، پس اگر اهل زمين را به قتل رساند زياده روى نكرده است ، و فرموده‌ى خداوند : لا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ ، او كارى نمي‌كند كه زياده روى باشد .

در ادامه فرمودند : به خدا قسم ، او فرزندان قاتلان حسين ( عليه السلام ) را به كرده‌ى پدرانشان

خواهد كشت . ( 1 ) ( 1 ) . در حديثى از امام رضا ( عليه السلام ) علت اين امر ، رضايت فرزندان به كرده‌ى پدرانشان و افتخار به آن عنوان شده است ، ر . ك به علل الشرائع 1 / 229 . م

» ( 2 ) ( 2 ) . و اثبات الهداة 3 / 530 و بحار 45 / 298

غيبت شيخ طوسى / 115 از فضيل بن زبير نقل مي‌كند : « از زيد بن على چنين شنيدم :

اين كس كه انتظارش را مي‌كشند از نسل و ذريه‌ى حسين ( عليه السلام ) است ، او همان مظلومى است كه خداوند تعالى مي‌فرمايد : وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ ، ولى او مردى از نسل و ذريه‌ى اوست و اين آيه را تلاوت كرد : وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ، و آن را سخنى جاودان در نسل خود قرار داد .

سُلْطَاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ ، قدرت او برهان او بر همه‌ى مخلوقات خداست ، تا او بر مردم برهان و حجت داشته باشد ، و احدى حجتى بر خلاف او نداشته باشد . » ( 3 ) ( 3 ) . و اثبات الهداة 3 / 504

تفسير قمى 2 / 84 از ابن مسكان روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا ، به كسانى كه جنگ بر آنان تحميل شده ، رخصت داده شده است ، چرا كه مورد ظلم قرار گرفته‌اند ، فرمودند : سني‌ها مي‌گويند : اين آيه درباره‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نازل شده است ، به هنگامى كه قريشيان ايشان را از مكه بيرون كردند ، [ اين سخن باطل است بلكه ] در مورد قائم ( عليه السلام ) است ، چون خروج نمايد خون حسين ( عليه السلام ) را طلب مي‌كند ، و اين سخن اوست : ما اولياى دم و طالبان ديه‌ايم . »

مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 4 / 85 در ماجراى قتل يحيى بن زكريا ( عليهما السلام ) به دست پادشاه روم ،

و اينكه چگونه خداوند كسى را بر آنان مسلّط نمود كه هفتاد هزار نفر را به خاطر خون يحيي ( عليه السلام )

--------------------------- 646 ---------------------------

به قتل رساند ، از امام سجاد ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « امام‌حسين ( عليه السلام ) به من فرمودند : پسرم اى علي ! به خدا خون من آرام نخواهد شد تا آنكه خداوند مهدى را برانگيزد ، پس او به خاطر خون من هفتاد هزار تن از منافقين كافر فاسق را به قتل رساند . »

تفسير عياشى 2 / 290 از سلام بن مستنير از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه درباره‌ى آيه‌ى مزبور فرمودند : « او حسين بن علي ( عليه السلام ) است كه مظلومانه به شهادت رسيد ، و ما اولياى او هستيم ، قائم از ما چون قيام نمايد در پى انتقام خون امام‌حسين ( عليه السلام ) خواهد بود ، او چنان مي‌كشد كه بگويند : در كشتن زياده روى كرده است .

ايشان ادامه دادند : كشته شده ، حسين ( عليه السلام ) است و ولى او قائم ، زياده روى در قتل به معناى كشتن غير قاتل است .

إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ؛ او از دنيا نمي‌رود تا آنكه به دست مردى از خاندان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) كه زمين را از عدل و داد مي‌آكند ، همانسان كه از ظلم و جفا پر شده ، انتقام گيرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و اثبات الهداة 3 / 552

كافى 4 / 170 از رزين از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « زمانى كه حسين بن علي ( عليه السلام ) را با شمشير زدند و سقوط كرد ، و براى جدا كردن سرش مبادرت ورزيدند ، منادى از وسط عرش ندا كرد :

اى امت حيرت زده و راه گم كرده بعد از پيامبرش ! خدا شما را براى درك قربان و فطر

موفق نكند .

حضرت اين گونه ادامه دادند : به خدا سوگند بي‌ترديد توفيق نيافته و نخواهند يافت ،

تا آنكه منتقم حسين ( عليه السلام ) به انتقام بيايد . » ( 2 ) ( 2 ) . و من لا يحضره الفقيه 2 / 89 و امالى صدوق / 142

تفسير فرات / 122 از امام باقر ( عليه السلام ) در تفسير همين آيه نقل مي‌كند : « خداوند مهدى را منصور ناميد ، همان گونه كه احمد را محمد و عيسى را مسيح نام نهاد . » ( 3 ) ( 3 ) . و بحار 51 / 30

--------------------------- 647 ---------------------------

كسانى كه بر امام زمان ( عليه السلام ) خروج مي‌كنند

بنابر روايات حركت‌هاى بر ضدّ امام ( عليه السلام ) هم از سوى جماعت سفيانى خواهد بود و هم از ناحيه‌ى ديگران ، و ايشان در راستاى عمل به پيمان نبوي ، با شدت و قاطعيت با آنها

برخورد مي‌كنند .

غيبت نعمانى / 231 از زراره روايت مي‌كند : « به امام محمد باقر ( عليه السلام ) گفتم : نام صالحى از صالحان را برايم بگوييد - و مقصودم قائم ( عليه السلام ) بود - ، ايشان فرمودند : نام او نام من است ، عرضه داشتم : آيا بر اساس سيره‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مشى خواهد كرد ؟ فرمود : اى زراره ! هيهات ، هيهات ، به سيره‌ى ايشان رفتار نمي‌كند ، گفتم : فدايت گردم : چرا ؟ فرمودند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در امت خود با بزرگوارى رفتار نمود و با مردم مدارا مي‌كرد ، ولى قائم سيره‌اش قتل است ،

و در مكتوبى كه به همراه دارد فرمان داده شده كه به قتل سير كند و از كسى توبه نطلبد ، واى بر كسى كه با او دشمنى كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز عقد الدرر / 226 ، اثبات الهداة 3 / 539 و بحار 52 / 353

همان / 299 از يعقوب سراج از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « سيزده شهر و گروه با قائم نبرد مي‌كنند و او با آنان مي‌جنگد : اهل مكه ، اهالى مدينه ، اهل شام ، بني‌اميه ، اهل بصره ، اهالى دشت ميسان ، كردها ، اعراب ، ضبه ، غني ، باهله ، ازد و اهل ري . » ( 2 ) ( 2 ) . اثبات الهداة 3 / 544 و بحار 52 / 363

شايد مقصود آن باشد كه كسانى همچون اهالى اين مناطق در عصر امام صادق ( عليه السلام ) ، دشمنان امام مهدي ( عليه السلام ) باشند .

همان / 169 از عبد الله بن عطاء : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : درباره‌ى قائم ( عليه السلام ) بفرماييد ، فرمودند : به خدا من او نيستم ، و نه آن كس هستم كه گردن‌هايتان را به سوى او مي‌كشيد

[ و در انتظارش به سر مي‌بريد ] . ولادت او معلوم نشود . گفتم : چسان رفتار خواهد نمود ؟ فرمودند : آنسان كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رفتار نمودند ، بر آنچه پيشتر بود خطّ بطلان كشيده ،

از نو آغازيدند . »

--------------------------- 648 ---------------------------

بتريه ، نخستين خوارج بر امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

نخستين گروهى كه در عراق بر ضدّ امام ( عليه السلام ) خروج مي‌كنند بتريه هستند ، آنان كسانى هستند كه مي‌پندارند اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و نيز ظالمين نسبت به حقوق آنان را دوست مي‌دارند !

دلائل الامامة / 241 از ابو الجارود نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى زمان قيام قائم ( عليه السلام ) سؤال نمودم و ايشان فرمودند : اى ابو الجارود ! آن زمان را نخواهيد يافت . گفتم : اهل آن دوران را چطور ؟ فرمودند : و حتى آنان را نيز هرگز درك نخواهى كرد . قائم ما پس از نوميدى شيعيان قيام مي‌كند ، سه روز مردم را فرا مي‌خواند ولى پاسخش را نمي‌دهند ، در روز چهارم دست در پرده‌هاى كعبه مي‌آويزد و عرضه مي‌دارد : پروردگار من ! ياري‌ام كن و درخواست او رد نمي‌شود ، آنگاه خداى تبارك و تعالى فرشتگانى را كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را در بدر يارى رسانده بودند ، و هنوز زين‌هايشان را نيافكنده ، و سلاح‌هايشان را بر زمين ننهاده‌اند فرمان مي‌دهد ، آنها هم مي‌آيند و با ايشان بيعت مي‌كنند ، سپس سيصد و سيزده نفر از مردم بيعت

خواهند نمود . آن حضرت به مدينه مي‌روند . . .

آنگاه رهسپار عراق مي‌شوند . شانزده هزار نفر از بتريه غرق در سلاح بر ايشان خروج مي‌كنند ، همه قارى قرآن و فقيه در دينند ، پيشاني‌هايشان را [ در اثر كثرت عبادت ] مجروح كرده‌اند و دامن‌هايشان را بالا زده‌اند ، اما نفاق همه‌شان را در برگرفته است ، آنان مي‌گويند : اى پسر فاطمه ! بازگرد كه ما هيچ نيازى به تو نداريم ! ايشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را مي‌كشد - و سريعتر از كشتن يك شتر اين كار را انجام مي‌دهد - ، كسى از آنان نجات نمي‌يابد ، و احدى از ياران امام آسيبى نمي‌بيند ، خون‌هاى ايشان موجب قرب به خداست . سپس وارد عراق مي‌شوند ، و آنقدر از جنگجويان آن مي‌كشد كه خداوند رضايت دهد .

ابو الجارود گويد : اين قسمت فرمايش امام باقر ( عليه السلام ) را نفهميدم ، از اين رو گفتم : فدايت شوم ، از كجا آگاهى مي‌يابد كه خداوند رضايت داده است ؟ فرمودند : اى ابو الجارود ! خدا به مادر موسى وحى كرد ، و او از مادر موسى بهتر است ، خداوند به نحل وحى نمود و او از آن بهتر است ، حال متوجه شدي ؟ عرضه داشتم : آري . »

--------------------------- 649 ---------------------------

ارشاد / 364 مي‌نگارد : « ابو الجارود در روايتى طولانى از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : چون قائم قيام كند راهى كوفه مي‌شود . بيش از ده هزار نفر مسلّح كه بتريه خوانده مي‌شوند خارج مي‌شوند و مي‌گويند : از همان جا كه آمده‌اى بازگرد كه ما هيچ نيازى به بنى فاطمه نداريم ، ايشان هم شمشير ميان آنان مي‌گذارد و تا آخرين آنها را به قتل مي‌رساند .

آنگاه وارد كوفه شده و همه‌ى منافقان مردّد را مي‌كشد ، قصرهاى آن را مهندم مي‌سازد ،

و جنگجويان آن را به قتل مي‌رساند تا خداوند عزّ و علا رضايت دهد . » ( 1 ) ( 1 ) . و روضة الواعظين 2 / 265 ، اعلام الورى / 431 و كشف الغمة 3 / 255

بحار الانوار 52 / 387 از كتاب فضل بن شاذان از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) مي‌آيد تا به نجف مي‌رسد . لشكر سفيانى و ياران او و مردم از كوفه خارج مي‌شوند و اين در چهارشنبه است ، ايشان آنان را [ به حق ] دعوت مي‌كند و قسم مي‌دهد ، و خبر مي‌دهد كه مظلوم و مقهور است و مي‌فرمايد : هر كسى درباره‌ى خدا با من احتجاج كند [ بداند ] من نزديكترين مردم به خدا هستم - تا آخر عباراتى از اين قبيل كه گذشت - ، آنها گويند : از همان جا كه آمده‌اى برگرد كه ما هيچ نيازى به تو نداريم ، ما [ در اين باره ] به شما خبر داده‌ايم و شما را آزموده‌ايم ، و بدون جنگ متفرّق مي‌شوند .

ايشان روز جمعه باز مي‌گردند ، تيرى مي‌آيد و با اصابت به مردى از مسلمين او را به هلاكت مي‌رساند ، [ به امام ( عليه السلام ) ] خبر مي‌دهند كه فلانى كشته شد ، در اين هنگام بيرق رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را مي‌گسترد ، با باز شدن آن فرشتگان بدر بر ايشان فرود مي‌آيند ، با زوال خورشيد باد مي‌وزد ، آنگاه ايشان با ياران بر آنها حمله مي‌كنند . خداوند كتف‌هاى آنها را در اختيار آنان قرار مي‌دهد [ و چيره‌شان مي‌سازد ] . آنها پا به فرار مي‌گذارند . آنان را مي‌كشد تا وارد خانه‌هاى كوفه‌شان كند ، منادى ايشان هم ندا در مي‌دهد : بدانيد ! كسى را كه پشت كرده دنبال نكنيد و كار هيچ مجروحى را تمام نسازيد ، و به روش حضرت علي ( عليه السلام ) در اهل بصره با آنها رفتار خواهد نمود . »

نگارنده : شايد اكثر بتريه در اصل شيعه باشند ، لكن اعلان موقف امام مهدي ( عليه السلام ) نسبت به ابوبكر و عمر خوشايند آنان قرار نگرفته و لذا اين كار را اشتباه مي‌دانند ، و معتقدند اين عمل

--------------------------- 650 ---------------------------

حضرت زيانبار است و موجب پراكندگى بسيارى از گرد حضرت مي‌شود .

اين حديث دلالت مي‌كند كه بتريه نه تنها شيعه ، بلكه مسلمان هم نيستند ، غيبت شيخ طوسى / 273 از ابو بصير از امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « البته خداوند اين امر را به وسيله‌ى كسى كه هيچ بهره‌اى ندارد ، يارى مي‌كند ، و چون امر ما فرا رسد كسى كه امروز بت‌ها را مي‌پرستد از آن بدر مي‌رود . » ( 1 ) ( 1 ) . علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) درباره‌ى فقره‌ى اخير روايت ، احتمالى را مطرح مي‌كنند كه شايسته است بدان مراجعه شود ، بحار الانوار 52 / 330

طبق احاديث و به طور طبيعى در آن برهه برخى به امام ( عليه السلام ) روى مي‌آورند ، و در مقابل برخى نيز رويگردان مي‌شوند ، غيبت نعمانى / 317 از ابراهيم بن عبد الحميد نقل مي‌كند : « كسى كه از امام صادق ( عليه السلام ) شنيده برايم گفت : هنگامى كه قائم خروج كند كسى كه خود را اهل اين امر مي‌دانسته ، از آن بيرون مي‌رود ، و كسى كه به عابدان خورشيد و ماه مي‌ماند وارد آن مي‌گردد . »

آخرين گروهى كه بر امام ( عليه السلام ) خروج مي‌كنند از مقداديه در بعقوبه هستند

در روايات آمده كه آخرين و خطرناكترين خوارج بر امام ( عليه السلام ) ، خوارج مقداديه [ رميلة الدسكرة ] هستند و فرمانده آنان فرعون ، شيطان و غير عرب است ، مروج الذهب 2 / 418 مي‌نويسد : « بخش ذكر جنگ حضرت امير ( عليه السلام ) با اهل نهروان : سپس سوار بر مركب شد و از كنار آنان [ خوارج ] كه بر زمين افتاده بودند عبور كرد و فرمود : كسى كه شما را فريب داد بر زمين افكند ، گفتند : كه آنان را فريب داد ؟ فرمود : شيطان و نفس اماره ، اصحاب گفتند : خدا ريشه‌ى آنها را براى هميشه قطع كرد ، ايشان فرمودند : نه ، قسم به آنكه جانم در دست اوست آنها در كمرهاى مردان و ارحام زنانند ، هيچ گروهى خارج نشود مگر آنكه همانند آن بعد از آن خروج كند ، تا آنكه بين فرات و دجله گروهى با مردى كه او را اشمط گويند خارج شود ، مردى از ما اهل‌بيت به مصاف او رفته او را به قتل مي‌رساند ، و پس از آن تا روز قيامت هيچ گروهى خروج نخواهد كرد . »

المصنف ابن ابى شيبه 8 / 673 از عبيدالله بن بشير بن جرير بجلى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « آخرين گروهى كه در اسلام خروج مي‌كند در رميله‌ى دسكره خواهد بود ، مردم

--------------------------- 651 ---------------------------

به مصاف آنان رفته ، يك سوم آنها را مي‌كشند ، يك سوم توبه مي‌كنند ، و يك سوم هم - كه اشمط در ميان آنهاست - در دير مرمار تحصّن مي‌كنند ، مردم آنها را محاصره كرده بيرون مي‌آورند و به قتل مي‌رسانند ، اينان آخرين گروه خوارجى هستند كه در اسلام

به هم مي‌رسند . » ( 1 ) ( 1 ) . و كنز العمال 11 / 260

بصائر الدرجات / 336 از يونس بن ظبيان از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اولين گروهى كه خروج كرد بر موسى بن عمران در مرج دابق در شام بود ، [ ديگري ] بر مسيح بود و در حرّان خروج كرد ، و در نهروان بر اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ، و در روستاى ملك بر قائم خارج خواهد شد .

آنگاه به من فرمودند : كيف مالح دير بين ماكى مالح - به زبان نبطى است - يعنى نزديك روستاى تو ، چون يونس از روستاى دير بين ما بود . »

نگارنده : شايد اين حديث افتادگى داشته باشد ، و در اصل اين وصف كه آنها آخرين

گروه خوارج هستند نيز آمده باشد .

روستاى ملك در استان بعقوبه و نزديكى مقداديه در عراق است ، بلكه ظاهر آن است كه همان مقداديه است .

سمعانى در الانساب 2 / 476 مي‌نويسد : « دسكره‌ى ملك روستايى بزرگ است كه قافله‌ها در آن فرود مي‌آيند ، من در رفت و برگشت وارد آن شدم و دو شب را در آن سپرى كردم . »

ياقوت حموى در معجم البلدان 2 / 455 مي‌نگارد : « روستايى است در راه خراسان و نزديك به شهرابان كه دسكره‌ى ملك نام دارد ، هرمز بن سابور بن اردشير بن بابك در آن زياد اقامت مي‌كرد از اين رو چنين نام گرفت . »

شيخ طوسى در غيبت / 283 از فضل بن شاذان از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چون قائم قيام كند وارد كوفه شده فرمان مي‌دهد مساجد چهار گانه‌ى آن را از اساس ويران سازند و آن را سايه‌بانى بسان سايه بان حضرت موسي ( عليه السلام ) قرار خواهد داد ، تمامى مساجد صاف و بدون ايوان خواهد بود همان گونه كه در دوران رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بود ، راه اعظم را وسعت مي‌دهد كه شصت ذراع خواهد شد ، هر مسجدى كه بر سر راه باشد را خراب مي‌كند ،

--------------------------- 652 ---------------------------

هر پنجره ، تراس ، توالت و ناودانى كه به راه است را مي‌بندد .

خدا در زمان او فلك را امر مي‌كند ، آن هم دور خود را كند مي‌كند ، چنان مي‌شود كه در ايام او يك روز بسان ده روز از روزهاى شما باشد ، ماه چونان ده ماه و سال همانند ده سال از سال‌هاى شما ، آنگاه تنها مدتى اندك درنگ مي‌كند كه خوارج غير عرب كه ده هزار نفرند و شعارشان يا عثمان يا عثمان است ، در رميله‌ى دسكره بر او خروج كنند . ايشان هم مردى از غير عرب را فرا مي‌خواند و بند شمشير خود را بر گردن او مي‌گذارد ، او هم به مصاف آنان مي‌رود و چنان مي‌كشد كه احدى از آنان باقى نماند .

آنگاه متوجه كابل شاه مي‌شود و آن شهرى است كه احدى نتوانسته آن را فتح كند ، و تنها اوست كه آن را فتح خواهد نمود ، پس از آن به سمت كوفه مي‌آيد و در آن منزل مي‌گزيند ،

و هفتاد قبيله از قبائل عرب را از ميان مي‌برد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز منتخب الانوار / 194 و بحار الانوار 52 / 333

اينان يا همه از غير عربند ، يا آنكه فرمانده‌شان غير عرب است

در روايتى وارد شده كه آخرين خوارج در كوفه به هم خواهند رسيد ، تفسير عياشى 2 / 56 در ضمن حديثى طولانى از عبد الاعلى حلبى از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « به خدا قسم گويا او را مي‌بينم كه به حجر تكيه داده و خدا را به حق خود سوگند مي‌دهد ، و بعد مي‌گويد :

اى مردم ! هركسى كه درباره‌ى خدا با من گفتگو كند [ بداند كه ] من نزديكترين كس به خدا هستم .

هركه در مورد آدم با من بحث كند [ بداند كه ] من نزديكترين كس به آدم هستم .

اى مردم ! هر آنكه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد [ بداند كه ] من نزديكترين كس به نوحم .

اى مردم ! هر كسى درباره‌ى ابراهيم با من به گفتگو بپردازد [ بداند كه ] من نزديكترين فرد به ابراهيم هستم .

اى مردم ! هركه در مورد موسى با من احتجاج كند [ بداند كه ] من نزديكترين كس به اويم .

اى مردم ! هر آنكه درباره‌ى عيسى با من گفتگو كند [ بداند كه ] من نزديكترين شخص به عيسايم .

اى مردم ! هركه در مورد حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) با من بحث نمايد [ بداند كه ] من

--------------------------- 653 ---------------------------

نزديكترين كس به ايشانم .

اى مردم ! هركسى درباره‌ى كتاب خدا با من گفتگو كند [ بداند كه ] من نزديكترين شخص به كتاب خدا هستم . آنگاه به مقام مي‌رود . . .

به خدا مي‌جنگند تا آنكه به يگانگى خداوند اقرار كنند و ذره‌اى شرك نورزند . پيرزنى ضعيف از شرق به مقصد غرب مي‌رود و احدى او را نهى نمي‌كند . خداوند بذر را از زمين بيرون مي‌آورد و از آسمان باران فرو مي‌فرستد . . .

در حالى كه صاحب اين امر برخى از احكام را صادر كرده و برخى از سنت‌ها را بيان نموده گروهى از مسجد بر او خروج مي‌كنند ، ايشان به اصحابش مي‌فرمايد : برويد كه در تمارين به آنها مي‌رسيد ، آنان را اسير كرده نزد امام ( عليه السلام ) مي‌آورند و به فرمان آن حضرت آنها را ذبح مي‌كنند ، و اين‌ها آخرين كسانى هستند كه بر قائم آل محمد ( عليهم السلام ) خروج مي‌كنند . »

احتمال آن مي‌رود كه اينان قسمتى از همان خوارج بعقوبه باشند كه در كوفه از بين مي‌روند .

پاكسازى عراق از دشمنان

با در هم پيچيدن طومار آخرين خوارج در تاريخ ، عراق در سايه‌ى حاكميت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نفس راحتى مي‌كشد ، و با حياتى ديگرگون روبرو خواهد شد ، ديگر اكنون پايتخت امام ( عليه السلام ) است و تمامى نگاه‌ها را به خود مي‌دوزد .

كوفه ، سهله ، حيره ، نجف و كربلا همه مناطقى از يك شهر هستند ، و در همه جاى دنيا سخن از آنهاست . شب‌هاى جمعه از اقصى نقاط بدان سو راه مي‌سپارند تا نماز جمعه را با اقتدا به حضرت و در مسجد جهانى ايشان كه هزار در دارد بگزارند ، لكن چه بسا شود كه جاى خالى براى نماز يافت نشود .

احاديث در باب پيشرفت مادى و معنوى پايتخت ايشان بسيار است ، ولى مجال آن نيست .

با پاكسازى عراق و انضمام آن به حكومت امام ، دولت ايشان يمن ، حجاز ، ايران ، عراق و بلاد خليج را شامل مي‌گردد .

در اين برهه است كه خراسانى و فرمانده لشكرش شعيب بن صالح مي‌آيند ، بيعت مي‌كنند و

--------------------------- 654 ---------------------------

بيرق ايران را تسليم مي‌نمايند .

ظاهراً مسلمانان تركيه نيز در راستاى تأييد قيام امام مهدي ( عليه السلام ) با برپايى تظاهرات ، حكومت را وا مي‌دارند تا از ايشان درخواست كند نماينده‌اى بدان سامان بفرستد تا اختلافات را بر طرف كند . ايشان هم يكى از ياران را اعزام مي‌نمايد ، و در نتيجه بر حكومتى همسو و موافق با امام ( عليه السلام ) توافق مي‌كنند .

بدين ترتيب عرصه به مقابله با دشمنان خارجى اختصاص مي‌يابد ، لذا ايشان خود به عنوان فرمانده لشكر راهى شام مي‌شوند و در عذراء در نزديكى دمشق فرود مي‌آيند ، تا براى نبرد با سفيانى و پشتيبانان وى - يهود و روم - و پيكار عظيم فتح قدس آماده شوند .

پايتخت كوفه است ، و كربلا مكانتى عظيم دارد

بحار الانوار 53 / 11 روايت مي‌كند : « مفضل گويد : به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : آقاى من ! خانه‌ى حضرت مهدي ( عليه السلام ) و محل اجتماع مؤمنان كجا خواهد بود ؟ فرمودند : مركز حكومت كوفه ، مجلس قضاوت مسجد جامع آن ، بيت المال و محل تقسيم غنائم مسلمين مسجد سهله و خلوتگاه ايشان تل‌هاى سفيد غريين [ نجف ] است .

عرض كردم : مولاى من ! مؤمنان همه در كوفه خواهند بود ؟ فرمودند : آري ، به خدا مؤمنى نخواهد بود مگر آنكه در كوفه يا حوالى آن ( 1 ) ( 1 ) . عبارت روايت چنين است : لا يبقى مؤمن إلا كان بها أو حواليها ، و چنين ترجمه شد ، لكن احتمال مي‌رود كه اصل آن ، أو حنّ إليها بوده باشد ، يعنى بدان سو اشتياق دارد . م

است ، و جولانگاه اسبى در آن به دو هزار درهم خواهد رسيد . بيشتر مردم آرزو مي‌كنند كاش يك وجب از زمين سبع ( 2 ) ( 2 ) . قسمتى از منطقه‌ى بنى همدان

را به يك وجب طلا خريدارى مي‌كردند . كوفه پنجاه و چهار ميل ( 3 ) ( 3 ) . حدود هشتاد كيلومتر

و قصرهاى آن مجاور كربلا خواهد شد . و قطعاً خداوند كربلا را پناهگاه و مكانى قرار خواهد داد كه ملائكه و مؤمنان بدان آمد و شد كنند ، و شأنى عظيم خواهد داشت . بركات در آن چنان خواهد بود كه اگر مؤمنى بايستد و يك بار پروردگارش را بخواند ، خداوند بابت آن يك دعا هزار بار مثل ملك دنيا را

--------------------------- 655 ---------------------------

به او خواهد بخشيد . »

غيبت شيخ طوسى / 273 از عبد الله بن هذيل : « قيامت بر پا نمي‌شود مگر بعد از آنكه همه‌ى مؤمنان در كوفه گرد آيند . »

الطبقات الكبرى 6 / 10 از عبد الله بن عمرو نقل مي‌كند : « به واسطه‌ى مهدى سعادتمندترين مردم اهل كوفه هستند . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن المصنف ابن ابى شيبه 12 / 188

تهذيب الاحكام 3 / 253 از حبه‌ى عرنى نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به حيره رفتند و فرمودند : اينجا به اينجا متّصل خواهد شد - و به كوفه و حيره اشاره كردند - . چنان مي‌شود كه يك ذراع بين اين دو به چند سكه‌ى طلا فروخته شود . در حيره مسجدى بنا مي‌شود كه پانصد در دارد و جانشين قائم [ در نماز ] ، در آن نماز مي‌گزارد ، زيرا مسجد كوفه گنجايش آنان را نخواهد داشت ، و در آن دوازده امام عادل نماز خواهند خواند .

عرضه داشتم : يا اميرالمؤمنين ! آيا مسجد كوفه‌ى آن روز ظرفيت اين مردم را دارد ؟ ايشان فرمودند : چهار مسجد بنا مي‌شود كه مسجد كوفه كوچكترين آنهاست ، و اين مسجد [ مسجد حيره ] و دو مسجد در دو طرف كوفه از اين سمت و از اين سمت و با دست به سمت محله‌ى بصريين و غريين اشاره فرمود . »

كامل الزيارات / 30 از ابوبكر حضرمى نقل مي‌كند : « از حضرت صادق و يا امام باقر ( عليهما السلام ) پرسيدم : پس از حرم خداى عزوجل و رسولش ( صلى الله عليه وآله ) كدام موضع در زمين افضل است ؟ فرمود : اى ابا بكر ! كوفه ، كه پاكيزه و طاهر است ، قبور پيامبران رسول و غير رسول و اوصياى راستين در آن است .

در آن مسجد سهيل است كه خداوند پيامبرى را مبعوث نكرد مگر در آن نماز گزارده است ، عدل خدا از آنجا آشكار مي‌شود ، و قائم او و قائمان بعد از او در آن خواهند بود ، و منازل پيامبران ، اوصياء و صالحان در آن است . »

كافى 3 / 495 از صالح بن ابى الاسود نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى مسجد سهله فرمودند : بدان ! آن ، منزل صاحب ماست ، هنگامى كه با اهل خود آيد . »

--------------------------- 656 ---------------------------

همان 4 / 571 از ابان بن تغلب : « همراه امام صادق ( عليه السلام ) بودم ، ايشان بر پشت كوفه گذشتند و فرود آمده دو ركعت نماز به جا آوردند . اندكى جلو رفتند و دو ركعت ديگر گزاردند . باز هم قدرى جلو رفتند و دو ركعت خواندند ، سپس فرمودند : اينجا قبر اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است ، عرض كردم : فدايت شوم ، آن دو جاى ديگر كه نماز به جا آورديد چه ؟ فرمودند : محل سر امام‌حسين ( عليه السلام ) و منزل قائم . »

تهذيب الاحكام 6 / 34 از مبارك خباز نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) هنگامى كه در حيره بودند به من فرمودند : استر و الاغ را زين كنيد ، پس ايشان خود سوار شدند ، من نيز سوار شدم ، ايشان وارد گودى شدند ، فرود آمدند و دو ركعت نماز گزاردند ، اندكى جلوتر رفته دو ركعت ديگر خواندند ، قدرى پيشتر رفتند و دو ركعت ديگر به جا آوردند ، آنگاه سوار شده بازگشتند ، از ايشان درباره‌ى اين سه دو ركعت سؤال كردم و فرمودند : دو ركعت نخست در موضع قبر اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بود ، دو ركعت دوم موضع سر حسين ( عليه السلام ) و دو ركعت سوم

محلّ منبر قائم ( عليه السلام ) . »

دلائل الامامة / 244 از فرات بن احنف نقل مي‌كند : « با امام صادق ( عليه السلام ) بودم و مي‌خواستيم به زيارت قبر حضرت امير ( عليه السلام ) برويم . به ثويه كه رسيديم ايشان فرود آمدند و دو ركعت نماز گزاردند ، عرض كردم : آقاى من ! اين چه نمازى بود ؟ فرمودند : اينجا محلّ منبر قائم است ، دوست داشتم خدا را در اين موضع شكر گويم .

سپس رفتند و من هم با ايشان رفتم تا به ستونى كه بر راه است رسيدند و فرود آمده دو ركعت نماز خواندند ، باز پرسيدم : اين نماز چه بود ؟ فرمودند : گروهى كه سر امام‌حسين ( عليه السلام ) را با خود در صندوقى داشتند اينجا فرود آمدند ، پس خداوند عزيز و جليل پرنده‌اى را فرستاد و آن صندوق را با آنچه در آن بود برداشت . شتربانى از كنار آنها گذشت و آنان سر او را جدا كردند و در صندوق گذاشتند و با خود بردند ، لذا اينجا فرود آمدم و نماز به جا آوردم .

در ادامه رفتيم تا به محلّى رسيديم . ايشان براى بار سوم فرود آمدند و دو ركعت نماز خواندند ، و فرمودند : اينجا قبر اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است . بدان ! روزها به پايان نخواهد رسيد تا آنكه خداوند مردى را كه خود را براى كشتن آزموده ، بفرستد و بر آن قلعه‌اى كه هفتاد ايوان

--------------------------- 657 ---------------------------

دارد بنا كند .

حبيب بن حسين كه از راويان اين حديث است گويد : اين حديث را قبل از آنى كه بنايى بر آن بسازند شنيدم ، بعد از آن محمد بن زيد كسى را فرستاد و بر آن بنايى ساختند ، و روزها نگذشت كه محمد كشته شد . »

خانه‌ى شخصى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در منطقه‌ى مسجد سهله

قطب الدين راوندي ( رحمه الله ) در قصص الانبياء ( عليهم السلام ) / 80 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اى ابا محمد ! گويا مي‌بينم كه قائم با اهل و عيال خود در مسجد سهله فرود آمده است ، من گفتم : آنجا منزل ايشان خواهد بود ؟ فرمودند : آري ، آنجا منزل ادريس است و خداوند پيامبرى را مبعوث ننموده مگر در آن نماز گزارده است . كسى كه در آن اقامت كند بسان كسى است كه در خيمه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مقيم باشد . هيچ مرد و زن با ايمانى نيست مگر دلش اشتياق آن را دارد . روز و شبى نيست جز آنكه فرشتگان به اين مسجد مي‌آيند و خدا را در آن عبادت مي‌كنند .

اى ابا محمد ! بدان ! اگر من نزديك شما بودم نمازى نمي‌گزاردم مگر در آنجا .

هنگامى كه قائم ما قيام كند ، خدا براى رسولش و ما همه انتقام خواهد گرفت . »

--------------------------- 658 ---------------------------

.

--------------------------- 659 ---------------------------

فصل بيست و دوم

قساوت دشمنان

قساوت دشمنان امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، وبرخورد شديد امام با آنان

--------------------------- 660 ---------------------------

غدد سرطانى بايد ريشه كن شود

در نگاه نخست چنين مي‌نمايد كه پاكسازى زمين از ظلم و ظالمان امرى است ناممكن ، چرا كه اينان ريشه دوانيده‌اند و زمين و زمينيان به وجود آنان ، و نيز ناله‌ى مظلومان عادت كرده است ، از اين رو آنان جزء لا ينفك زمين هستند .

اما حقيقت آن است كه خداوند عليم حكيم براى هر چيزى از جمله ظلم ، حد و نهايتى قرار داده است . غيبت نعمانى / 127 روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در تفسير آيه‌ي : يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى الرحمن / 41

تبهكاران از سيمايشان شناخته مي‌شوند ، فرمودند : خدا آنان را مي‌شناسد ، ولى اين آيه در مورد قائم نازل شده است . ايشان آنها را به سيمايشان مي‌شناسد ، پس خود و ياران با شمشير بر آنان سخت ضربه مي‌زنند . »

برخى گمان مي‌كنند كشتار ظالمان توسط حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) سخت دلى و زياده روى است ، لكن حق آن است كه برخورد ايشان عمل جراحى ضرورى و به غرض پاكسازى جوامع از لوث اينهاست ، و اگر با آنان به نرمى و عفو رفتار كند آنها دست از جنايات خود بر نخواهند داشت . از اين روست كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در پيمان خود ، فرزندش مهدي ( عليه السلام ) را به برخورد شديد با آنها

فرمان داده‌اند .

البته بيم آن نمي‌رود كه كسانى كه اميد هدايت و صلاحشان مي‌رود توسط ايشان از بين روند ، زيرا امام ( عليه السلام ) از ناحيه‌ى پروردگارش راهنمايى مي‌شود و با نور خدا مي‌نگرد ، او بسان خضر است كه خدا درباره‌اش فرموده : آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى كهف / 65

از جانب خود به او رحمتى عطا كرده و از نزد خود به دو دانشى آموخته بوديم ، بلكه خضر ( عليه السلام ) وزير و ايشان امير اوست .

غيبت نعمانى / 284 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) قائم را ياد كردند ، من عرض كردم : اميدوارم امر ظهور ايشان به سهولت انجام پذيرد ، حضرت فرمودند : آن امر واقع نخواهد شد تا آنكه با خون غليظ و عرق مواجه شويد ( 3 ) ( 3 ) . كنايه از شدائد و سختي‌هايى كه موجب جراحات خونبار و سيلان عرق است ، ر . ك به بحار 52 / 358 . م

. »

همان / 285 مشابه آن را از معمر بن خلاد از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند ، در آن آمده است : « شما

--------------------------- 661 ---------------------------

امروز در آرامش بيشترى به سر مي‌بريد نسبت به آن روز [ دوران حضرت مهدي ( عليه السلام ) ] . . . »

بحار 52 / 358 از بشير نبال روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : اينان گويند : چون مهدى قيام كند امور خود به خود سامان مي‌گيرد و به اندازه‌ى خون حجامت هم خونى نمي‌ريزد ، ايشان فرمودند : هرگز ، اگر براى كسى امور خود به خود سامان مي‌يافت ، براى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) سامان مي‌گرفت ، آن هنگام كه دندان‌هاى رباعى ايشان به خون آغشته و صورتشان زخم شد ، هرگز ، قسم به آنكه جانم به دست اوست [ سامان نمي‌يابد ] تا آنكه ما و شما با عرق و خون غليظ مواجه شويم ، آنگاه بر پيشانى خود دست كشيدند . »

غيبت نعمانى / 297 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « قائم ( عليه السلام ) در جنگ خود با چيزى مواجه مي‌شود كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با آن مواجه نشد ؛ پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به سراغ آنان آمد در حالى كه سنگ كنده كارى شده و چوب‌هاى تراشيده را مي‌پرستيدند ، ولى آنها بر قائم ( عليه السلام ) خارج مي‌شوند و كتاب خدا را بر ضدّ او تأويل مي‌كنند و بر اساس آن با ايشان مي‌جنگند . »

همان / 296 مشابه آن را از فضيل بن يسار از ايشان نقل مي‌كند و در ادامه‌ى آن آمده است : « بدان ! به خدا سوگند عدالت او ، اندرون خانه‌هايشان وارد مي‌شود ، همان گونه كه گرما و سرما داخل مي‌شود . »

امام ( عليه السلام ) در برابر اين تكذيب و عناد ناگزير است كه فاسدان را ريشه كن سازد .

برخورد شديد با ستمگران

غيبت نعمانى / 231 از ابو خديجه از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « حضرت علي ( عليه السلام ) فرمودند : من حق داشتم پشت كننده [ از جنگ ] را بكشم و كار مجروح را تمام سازم ، ولى اين كار را به خاطر فرجام يارانم واگذاردم ، كه اگر مجروح شدند كارشان را تمام نسازند ، و قائم حق آن دارد پشت كرده را بكشد و كار مجروح را تمام سازد . »

كافى 8 / 233 از معاوية بن عمار از آن حضرت روايت مي‌كند : « اگر كسى از شما قائم را آرزو كرد ، آن را در حال عافيت آرزو كند ، زيرا خداوند حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را براى رحمت فرستاد ، ولى قائم را براى انتقام مي‌فرستد . »

--------------------------- 662 ---------------------------

غيبت شيخ طوسى / 115 از يحيى بن علاء رازى از امام صادق ( عليه السلام ) : « خداوند تعالى در اين امّت مردى را كه از من است و من از اويم خواهد آورد ، خداى تعالى به واسطه‌ى او بركات آسمان‌ها و زمين را سرازير مي‌كند ، پس آسمان بارانش را فرو مي‌فرستد و زمين بذر خود را بيرون مي‌دهد ، حيوانات وحشى و درندگان آرام مي‌شوند ، و زمين را پر از داد و عدل خواهد كرد همان گونه كه از ستم و جور پر شده است ، او چنان مي‌كشد كه نادان مي‌گويد : اگر اين از فرزندان محمد بود رحم مي‌كرد . »

ابن ابى الحديد در شرح خود 7 / 58 مي‌نويسد : « جماعتى از اصحاب اين خطبه را نقل كرده‌اند ، خطبه‌اى است كه به حد استفاضه رسيده است ، حضرت امير ( عليه السلام ) آن را پس از پايان يافتن جنگ نهروان ايراد كردند ، عباراتى دارد كه رضي ( رحمه الله ) نياورده است ، از جمله : اهل‌بيت پيامبرتان را بنگريد ، اگر درنگ و اقامت كردند شما نيز چنين كنيد ، و اگر از شما يارى طلبيدند يارى كنيد ، به طور قطع خداوند فتنه را به دست مردى از ما اهل‌بيت بر طرف خواهد نمود ، پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان ، تنها با شمشير به سراغ آنان مي‌رود ، هشت ماه شمشير را بر شانه‌اش مي‌نهد ، تا جايى كه قريش گويد : اگر اين از فرزندان فاطمه بود بر ما رحم مي‌كرد ، خدا او را بر بني‌اميه مسلّط مي‌كند تا خرد كرده و در هم بشكند ، مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً ، سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى احزاب / 62 - 61

از رحمت خدا دور گرديده و هر كجا يافته شوند گرفته و سخت كشته خواهند شد . درباره‌ى كسانى كه پيشتر بوده‌اند [ همين ] سنّت خدا [ جارى بوده ] است ؛ و در سنّت خدا هرگز تغييرى نخواهى يافت . »

الفتن 1 / 350 از حضرت علي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « خداوند فتنه‌ها را به دست مردى از ما بر طرف خواهد ساخت ، او آنان را به ذلت مي‌كشاند و جز با شمشير به استقبالشان نخواهد رفت . هشت ماه شمشير را بر شانه مي‌گذارد و به جنگ مي‌پردازد ، تا آنجا كه گويند : به خدا قسم اين از نسل فاطمه نيست ، اگر از فرزندان او بود بر ما رحم مي‌كرد . خداوند او را بر

بنى عباس و بني‌اميه مسلّط خواهد نمود . » ( 2 ) ( 2 ) . الحاوى 2 / 73 ، كنز العمال 14 / 589 و الملاحم و الفتن / 66

--------------------------- 663 ---------------------------

كافى 1 / 431 از ابو بصير روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مريم / 75

تا وقتى آنچه به آنان وعده داده مي‌شود ؛ يا عذاب ، يا ساعة را ببينند ؛ پس به زودى خواهند دانست جايگاه چه كسى بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است ، فرمودند : مَا يُوعَدُونَ ؛ خروج قائم ( عليه السلام ) است كه همان

ساعة است .

فَسَيَعْلَمُونَ ؛ در آن روز و عذاب خدا كه بر دستان قائمِ او بر آنان فرود مي‌آيد ، اين همان سخن خداست : مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً ؛ يعنى نزد قائم ، وَأَضْعَفُ جُنْداً .

عرض كردم : اين آيه : وَيَزِيدُ اللهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدي ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مريم / 76

و خداوند كسانى را كه هدايت يافته‌اند بر هدايتشان مي‌افزايد ، فرمودند : آن روز هدايتى بر هدايت آنان مي‌افزايد كه به جهت پيروى آنان از قائم است ، كه او را انكار نمي‌كنند . »

غيبت نعمانى / 233 از محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اگر مردم مي‌دانستند قائم چون خروج كند چه مي‌كند ، بيشتر آنان دوست مي‌داشتند او را نبينند ، به خاطر مردمانى كه مي‌كشد .

او تنها از قريش شروع مي‌كند و فقط با شمشير با آنان مواجه مي‌شود ، تا جايى كه بسيارى از مردم گويند : اين از آل محمد نيست ، اگر از آنان بود رحم مي‌كرد . »

همان / 283 از بشير بن ابى اراكه‌ى نبال نقل مي‌كند : « وارد مدينه شدم و به خانه‌ى امام باقر ( عليه السلام ) رسيدم . استر ايشان در كنار در زين شده بود . مقابل خانه نشستم تا بيرون آمدند و سلام كردم . ايشان كه سوار بر استر شده بودند ، پايين و به سوى من آمده فرمودند : مرد

اهل كجاست ؟ گفتم : عراق ، فرمودند : كجاى آن ؟ عرضه داشتم : از اهالى كوفه ، فرمودند : چه كسى در اين راه تو را همراهى كرد ؟ گفتم : گروهى از محدثه ، فرمود : آنها كيانند ؟ عرض كردم : مرجئه ، فرمود : واى بر اين مرجئه ، فردا كه قائم ما قيام كند اينان به كه پناه مي‌برند ؟

گفتم : اينان مي‌گويند : آن زمان ما و شما مساوى خواهيم بود ، ايشان فرمودند : كسى كه توبه

--------------------------- 664 ---------------------------

كند خدا توبه‌اش را مي‌پذيرد و آنكه نفاق پنهان كند خدا جز او را دور نخواهد ساخت ، و آن كس كه امرى را آشكار سازد خدا خونش را خواهد ريخت .

در ادامه فرمودند : قسم به كسى كه جانم در دست اوست آنان را ذبح مي‌كند ، همانسان كه قصاب گوسفندش را ذبح مي‌كند و با دست به حلق خود اشاره كردند . گفتم : اينان مي‌گويند : هنگامى كه ظهور واقع شود امور براى او سامان مي‌يابد و به اندازه‌ى خون حجامت خونى نمي‌ريزد ، فرمود : هرگز ، قسم به آنكه جانم به دست اوست [ سامان نمي‌يابد ] تا آنكه ما و شما عرق و خون غليظ را مسح كنيم ، و با دست به پيشانى خود اشاره كردند . »

كافى 1 / 432 در حديثى از محمد بن فضيل نقل مي‌كند : « امام كاظم ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً ، فرمودند : مقصود از آن قائم و ياران اوست . »

حلية الابرار 2 / 597 مي‌نگارد : « محمد بن حسن شيبانى در كشف البيان مي‌نويسد : در احاديث ما از امام باقر و امام صادق ( عليهما السلام ) روايت شده است كه اين آيه [ قصص ، 5 ] به صاحب الامر - كه در آخرالزمان ظهور مي‌كند ، جباران و فراعنه را از ميان مي‌برد ، شرق و غرب زمين را تحت حكومت خود در مي‌آورد و آن را از عدالت پر مي‌كند همان گونه كه از ستم آكنده شده است - اختصاص دارد . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ابتدا كذّابان شيعه را به هلاكت مي‌رساند

رجال كشى / 299 از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چون قائم ما قيام كند ، از كذّابان شيعه شروع مي‌كند و آنان را به قتل مي‌رساند . »

الايضاح / 208 از امام باقر ( عليه السلام ) : « هنگامى كه قائم ما قيام كند ، از كسانى كه ادّعاى [ دروغين ] محبّت ما را دارند شروع مي‌كند و گردن‌هايشان را مي‌زند . »

غيبت نعمانى / 206 از مالك بن ضمره نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى مالك بن ضمره ! چگونه خواهى بود آن هنگام كه شيعيان اينچنين دچار اختلاف شوند - و انگشتان را در يكديگر فرو بردند - ؟ عرض كردم : يا اميرالمؤمنين ! آن زمان هيچ خيرى

--------------------------- 665 ---------------------------

نيست ، فرمودند : تمام خير آن زمان است . اى مالك ! آن هنگام است كه قائم ما قيام مي‌كند ، و هفتاد مرد كه بر خدا و رسولش ( صلى الله عليه وآله ) دروغ مي‌بندند را جلو آورده به قتل مي‌رساند ، سپس خدا آنها را بر امرى واحد گرد مي‌آورد . »

غيبت شيخ طوسى / 273 از امام‌جعفرصادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « البته خداوند اين امر را به وسيله‌ى كسى كه هيچ بهره‌اى ندارد يارى مي‌كند ، و چون امر ما فرا رسد كسى كه امروز بت‌ها را مي‌پرستد از آن بدر مي‌رود . »

نگارنده : ظاهراً اينان اصل فتنه و اختلاف در ميان شيعه هستند ، و شايد از عالمان سوء گمراه كننده و سياسيون منحرف باشند . عدد هفتاد نيز هم مي‌تواند عددى حقيقى باشد و هم تقريبي .

هيبت حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و بيم دشمنان

غيبت نعمانى / 239 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در حالى كه مردى در حضور قائم است و امر و نهى مي‌كند كه صدا مي‌زنند : او را بچرخانيد ، آنها هم او را مقابل حضرت مي‌آورند و ايشان فرمان مي‌دهند گردنش را بزنند ، پس چيزى در شرق و غرب نماند جز آنكه از ايشان بهراسد . »

معناى حديث آن است كه امام ( عليه السلام ) منافقين پنهان را هم عقوبت مي‌كنند ، كسانى كه شايد برخى از آنان به ايشان نزديك هم باشند ولى خيانت مي‌كنند . امام ( عليه السلام ) با نورى كه در قلب دارد او را شناخته و حكم خدا را درباره‌ى او به اجرا مي‌گذارند .

بحار الانوار 52 / 354 از امام محمد باقر ( عليه السلام ) : « قائم امر و قضاوتى جديد را به پا مي‌دارد . او بر عرب شديد است . كار او تنها شمشير است . از كسى خواستار توبه نمي‌شود ، و در راه خدا سرزنش هيچ سرزنشگرى بر او تأثير نمي‌گذارد . »

امر جديد ، اسلامى است كه مسلمانان از آن فاصله گرفته‌اند ، ايشان آن را احيا مي‌كند كه اين امر بر كسانى كه حلقه به گوش حكام هستند و در اين راستا با آن حضرت مي‌جنگند ، گران

خواهد آمد .

غيبت نعمانى / 236 از سَدير صيرفى روايت مي‌كند : « مردى از اهالى جزيره كنيزش را نذر

--------------------------- 666 ---------------------------

كعبه كرده آن را به مكه آورده بود . او خود ماجرا را برايم تعريف كرد ؛ پرده داران كعبه را ديدم ، براى هر يك از آنان كه جريان را مي‌گفتم به من مي‌گفت : آن كنيز را براى من بياور كه خداوند نذر تو را قبول كرد .

هراس و بيم شديدى مرا فرا گرفت . با يكى از رفيقان كه اهل مكه است مطلب را در ميان گذاشتم ، او گفت : آيا سخن مرا مي‌پذيري ؟ پاسخ مثبت دادم ، او گفت : آن مردى را كه در مقابل حجر الاسود نشسته و مردم پيرامون او هستند نگاه كن - و او ابو جعفر محمد بن على بن حسين ( عليهم السلام ) بود - ، نزد او برو و جريانت را بگو ، و به هرچه مي‌گويد عمل كن .

من هم حضور ايشان رسيدم و گفتم : خدايت رحمت كند ، مردى از اهالى جزيره هستم و كنيزى به همراه دارم كه نذر بيت الله كرده‌ام ، حال او را آورده‌ام . اين مطلب را به پرده داران گفتم ولى آنان همه گفتند : او را براى من بياور كه خدا نذرت را پذيرفت ، و اين امر موجب هراس شديد من شد .

ايشان فرمودند : اى بنده‌ى خدا ! خانه نمي‌خورد و نمي‌آشامد ، پس كنيزت را به فروش و بررسى كن و به آن كس از هم منطقه‌اي‌هايت كه حج اين خانه را به جا آورده و از هزينه عاجز شده عطا كن تا توان بازگشت به مناطقشان را داشته باشند . من همين كار را كردم .

هر يك از پرده داران را كه مي‌ديدم درباره‌ى كنيز سؤال مي‌كرد و من فرمان امام باقر ( عليه السلام ) را در پاسخ مي‌گفتم ، آنان هم به حضرت توهين مي‌كردند . سخن آنها را به امام ( عليه السلام ) رساندم ، ايشان فرمودند : به من رساندي ، حال آيا از من نيز مي‌رساني ؟ عرض كردم : آري ، فرمودند : به آنها بگو : چگونه خواهيد بود آن زمانى كه دست‌ها و پاهاى شما قطع و در كعبه آويزان شود ، آنگاه به شما بگويند : ندا در دهيد كه ما سارقان كعبه هستيم ؟

من همين كه خواستم از حضور ايشان برخاسته مرخّص شوم فرمودند : من كسى نيستم كه اين كار را انجام مي‌دهد ، مردى از من آن را انجام خواهد داد . »

بحار الانوار 52 / 387 از امام صادق ( عليه السلام ) : « قائم ( عليه السلام ) مي‌كشد تا به بازار ( 1 ) ( 1 ) . بازار مدينه يا مكانى بدين نام

برسد . پس مردى از فرزندان پدرش [ بنى هاشم ] گويد : تو مردم را به مانند چارپايان از خود مي‌راني ، آيا اين بر

--------------------------- 667 ---------------------------

اساس پيمانى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، يا چه چيزي ؟ - و در ميان مردم كسى شجاعتر از اونيست - .

پس مردى از عجمان به سوى او مي‌رود و مي‌گويد : يا ساكت مي‌شوى يا گردنت را مي‌زنم .

در اين هنگام است كه قائم ( عليه السلام ) پيمان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را بيرون مي‌آورد . »

در روايتى ديگر آمده مردى كه در برابر اين معترض مي‌ايستد ، شخصى است كه براى حضرت از مردم بيعت مي‌گيرد ، بحار الانوار 52 / 343 از عبد الاعلى حلبى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چون به ثعلبيه ( 1 ) ( 1 ) . مكانى در عراق از سمت حجاز

مي‌رسد مردى از نسل پدرش كه پس از آن حضرت محكم‌ترين بدن وشجاع‌ترين قلب را دارد صدا مي‌زند : اى فلان ! چه مي‌كني ؟ به خدا كه تو مردم را به مانند چارپايان از خود مي‌راني ! آيا اين پيمانى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است يا چيز ديگري ؟

غلامى كه عهده‌دار [ اخذ ] بيعت است مي‌گويد : به خدا سوگند يا ساكت مي‌شوى يا آنچه را كه ديدگانت در آن است مي‌زنم .

قائم ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : اى فلان ! سكوت اختيار كن ، آرى به خدا سوگند عهدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دارم . اى فلان ! آن محفظه را بياور ، او هم مي‌آورد و حضرت عهد پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

را مي‌خواند ، آن مرد مي‌گويد : خدا مرا فدايت كند ، سرت را بياور تا بوسه زنم ، ايشان همچنين مي‌كند و او ميان دو ديده‌ى امام ( عليه السلام ) را بوسه مي‌دهد ، آنگاه مي‌گويد : بيعت ما را دوباره بگير ، و ايشان چنين مي‌كند . »

اين روايت چون سخن از ثعلبيه دارد ، دلالت مي‌كند اين حادثه در ابتداى ورود به عراق

رخ مي‌دهد .

بصائر الدرجات / 78 از ابو حمزه نقل مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در تفسير آياتى چند از جمله : حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انعام / 44

تا هنگامى كه به آنچه داده شده بودند شاد گرديدند ؛ ناگهان [ گريبان ] آنان را گرفتيم ، و يكباره نوميد شدند ، فرمودند : مقصود قيام قائم است . »

--------------------------- 668 ---------------------------

تفسير قمى 1 / 200 ذيل همين آيه روايت مي‌كند : « مقصود از آن قيام قائم است ، چنان شود كه گويا آنان هيچگاه قدرتى نداشته‌اند . »

خوارى دشمنان حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

تفسير تبيان 1 / 420 : « سدى در تفسير فرمايش خداوند : وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْي وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 114

و كيست بيدادگرتر از آن كس كه نگذارد در مساجد خدا ، نام وى برده شود ، و در ويرانى آنها بكوشد ؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [ مسجد ] ها درآيند . در اين دنيا ايشان را خواري ، و در آخرت عذابى بزرگ است ، گويد : خوارى آنان در دنيا آن است كه چون مهدى قيام كند و قسطنطنيه فتح گردد ، آنها را به هلاكت مي‌رساند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز خريدة العجائب / 260 و الملاحم و الفتن / 143 با اندكى تفاوت

مختصر بصائر الدرجات / 200 روايت مي‌كند برخى دشمنان حضرت مهدي ( عليه السلام ) كه از

بنى الاشهب هستند ، به سمت سبطرى مي‌گريزند .

تفسير قمى 2 / 68 : « تفسير سخن خداوند : فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ . لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 13 - 12

پس چون عذاب ما را احساس كردند ، بناگاه از آن مي‌گريختند . مگريزيد ، و به سوى آنچه در آن متنعّم بوديد و [ به سوي ] سراهايتان بازگرديد ، باشد كه شما مورد پرسش قرار گيريد ؛ مقصود گنج‌هايى است كه ذخيره مي‌كرديد .

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ . فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ ، ( 4 ) ( 4 ) . همان / 15 - 14

گفتند : اى واى بر ما ، كه ما واقعاً ستمگر بوديم . سخنشان پيوسته همين بود ، تا آنان را دروشده‌ى بي‌جان گردانيديم ؛ هيچ خبر رسانى از آنها باقى نمي‌ماند . . . چشمى كه بر هم خورد از آنها نخواهد ماند . »

كافى 8 / 227 از سلام بن مستنير نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : قائم چون قيام كند ، ايمان را بر تمام ناصبيان عرضه دارد ، پس اگر به حقيقت داخل ايمان شد

--------------------------- 669 ---------------------------

[ كه شد ] ، و گرنه گردنش را مي‌زند يا آنكه همان گونه كه اهل ذمه امروز جزيه مي‌پردازند او نيز جزيه دهد . ( 1 ) ( 1 ) . شايد قبول جزيه در ابتداى حكومت امام ( عليه السلام ) باشد ، زيرا ظاهر روايات آن است كه يا ايمان مي‌آورند و يا به قتل مي‌رسند ، مرآة العقول 26 / 160 . م

بر ميان ناصب هميان ( 2 ) ( 2 ) . به معناى بند ، كمربند و كيسه مي‌آيد ، برخى هم احتمال داده‌اند كنايه از زنار باشد ، ر . ك به مرآة العقول 26 / 160 . م

مي‌بندد و از شهرها به روستاها بيرون مي‌راند . »

مختصر بصائر الدرجات / 212 از ابو حمزه‌ى ثمالى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چون قائم آل محمد ( عليهم السلام ) خارج شود ، خداوند او را با فرشتگان نشاندار ، فرشتگانى كه پى در پى هستند ، منزَلين و كروبيين يارى مي‌كند . جبرئيل پيشاپيش ايشان ، ميكائيل طرف راست ، اسرافيل در سمت چپ و رعب به مسافت يك ماه جلو ، پشت و راست و چپ اوست و فرشتگان مقرّب روبروى اويند .

نخستين كس [ از آدميان ] كه با او بيعت مي‌كند ، محمد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌باشد و حضرت امير ( عليه السلام ) دومى است .

او شمشيرى آخته دارد . خداوند برايش روم ، چين ، ترك ، ديلم ، سند ، هند ، كابل شاه و خزر را فتح خواهد نمود .

اى ابو حمزه ! قائم قيام نمي‌كند مگر زمانى كه ترسى شديد ، زلزله‌ها ، فتنه ، بلايى كه به مردم اصابت مي‌كند و پيش از آن طاعون ، جلوه كرده باشد . شمشيرى برّان ميان عرب ، اختلاف شديد بين مردم ، پراكندگى آنان در دين و دگرگونى حال آنها حاصل شده باشد ، تا جايى كه آرزومند ، از شدّت هجوم مردم بر يكديگر كه مشاهده مي‌كند ، صبح و شام

آرزوى مرگ كند .

خروج ايشان به هنگام نوميدى و يأس خواهد بود . خوشا به حال آنكه او را درك كند و از يارانش باشد و افسوس و تمام افسوس بر آن كس كه با او عداوت ورزد ، با امر او مخالفت نمايد و از دشمنانش باشد .

در ادامه فرمودند : ايشان امرى جديد ، كتابى جديد ، سنّتى جديد و قضاوتى جديد را به پا مي‌دارد . بر عرب سختگير است . كارش تنها قتل است . از كسى طلب توبه نمي‌كند و در راه خدا سرزنش هيچ سرزنشگرى بر او اثر نخواهد گذاشت . »

--------------------------- 670 ---------------------------

تأويل الآيات 2 / 550 از جابر بن يزيد روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد فرمايش خداوند : وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شورى / 45

و آنان را مي‌بينى كه [ چون ] بر آن [ آتش ] عرضه مي‌شوند ، از [ شدّتِ ] زبوني ، فروتن شده‌اند : زيرچشمى مي‌نگرند ؛ يعنى به قائم ( عليه السلام ) . »

همان 2 / 726 روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى فرموده‌ى خدا : خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى معارج / 44

ديدگانشان فرو افتاده ، [ غبارِ ] مذلّت آنان را فرو گرفته است . اين است همان روزى كه به ايشان وعده داده مي‌شد ، فرمودند : مقصود روز خروج قائم ( عليه السلام ) است . »

تفسير فرات / 194 نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد فرمايش خداوند : وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى مدثر / 48 - 46

و يوم الدين را دروغ مي‌شمرديم ، فرمودند : آن ، روز قائم است كه يوم الدين مي‌باشد .

حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ ، تا يقين به سراغ ما آمد ؛ ايام قائم ( عليه السلام ) .

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ، و شفاعت شفاعتگران آنان را سودى نرساند ؛ پس شفاعت هيچ مخلوقى فايده‌اى براى آنها ندارد ، و روز قيامت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حق آنان شفاعت نكنند . »

استمرار خطّ بني‌اميه و بنى عباس تا ظهور

بايد توجه داشت كه مقصود تمامى احاديثى كه از پيكار حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) با بني‌اميه يا بنى عباس سخن مي‌گويد ، پيروان و خطّ مشى آنان در ظلم به اهل‌بيت ( عليهم السلام ) است ، و قرائن لفظى و معنوى بسيارى بر اين مطلب يافت مي‌شود ، غيبت نعمانى / 302 از على بن ابى حمزه نقل مي‌كند : « بين مكه و مدينه با امام كاظم ( عليه السلام ) همراه بودم و ايشان فرمودند : يا علي ! اگر اهل آسمان‌ها و زمين بر بنى عباس خروج كنند ، زمين با خون‌هايشان آبيارى خواهد شد تا آنكه سفيانى خروج كند ، عرض كردم : آيا سفيانى حتمى است ؟ فرمودند : آري ، سپس مدتى سر

--------------------------- 671 ---------------------------

به زير انداختند ، آنگاه بالا آورده فرمودند : حكومت بنى عباس مكر و خدعه است ، از بين مي‌رود تا آنجا كه گفته شود : هيچ اثرى از آن نماند ، و باز مي‌گردد تا آنجا كه گفته شود : هيچ مشكلى براى آن پيش نيامده است . »

همان / 303 از حسن بن جهم صريحتر از آن را نقل مي‌كند : « به امام رضا ( عليه السلام ) گفتم : خداوند امورتان را سامان دهد ، اينان مي‌گويند : سفيانى در حالى قيام مي‌كند كه حكومت

بنى عباس از بين رفته است ، فرمودند : دروغ مي‌گويند ، او در حالى قيام خواهد كرد كه حكومت اينان پا برجاست . »

ارشاد / 364 از عبد الله بن مغيره از حضرت صادق ( عليه السلام ) : « هنگامى كه قائم از آل محمد ( عليهم السلام ) قيام كند ، پانصد تن از قريش را گردن مي‌زند ، سپس پانصد نفر [ ديگر ] را گردن مي‌زند ، آنگاه پانصد تن ديگر را و اين كار را شش بار انجام خواهد داد ، گفتم : آيا اينان [ بنى عباس ] به اين تعداد خواهند رسيد ؟ فرمودند : آري ، از اينان و غلامانشان . »

غيبت شيخ طوسى / 116 از عبيدالله بن شريك نقل مي‌كند : « امام‌حسين ( عليه السلام ) بر حلقه‌اى از بني‌اميه كه در مسجد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نشسته بودند گذشتند و فرمودند : بدانيد ! به خدا سوگند دنيا به پايان نمي‌رسد تا آنكه خداوند مردى از من را برانگيزد كه از شما هزار نفر ، و با آن هزار نفر هزار تن [ ديگر ] و با آن هم هزار نفر را بكشد .

گفتم : فدايت شوم ، اينان - اولاد فلانى و فلانى - به اين تعداد نمي‌رسند !

فرمودند : واى بر تو ، در آن زمان از صلب مردى كذا و كذا مرد خواهد بود و غلامشان نيز در ميانشان به همين سرنوشت دچار خواهد شد . »

اين احاديث صراحت دارد كه حكومت اين دو سلسله تا زمان ظهور ادامه دارد ، با وجود آنكه امامان ( عليهم السلام ) از پايان يافتن حكومت بني‌اميه خبر داده‌اند ، لذا مي‌بايست گفت كه مقصود از اينان ، خطّ دشمنى با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) است كه تا ظهور امتداد دارد .

علاوه بر اين قرينه‌ى معنوي ، قرائن لفظى نيز در دست است كه سخن از حكومت آل فلان قبل از ظهور دارد ، قرب الاسناد / 164 از احمد بن محمد بن ابى نصر از امام رضا ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پيش از اين امر نشانه‌هايى است ؛ [ از جمله : ] حادثه‌اى كه بين دو حرم رخ مي‌دهد ،

--------------------------- 672 ---------------------------

گفتم : آن چيست ؟ فرمودند : جنگى قبيله‌اى خواهد بود ، و فلانى از آل فلان پانزده تن را

خواهد كشت . »

غيبت نعمانى / 258 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « آيا به شما از انتهاى حكومت

بنى فلان خبر ندهم ؟ پاسخ مثبت داديم و ايشان فرمودند : قتل نارواى شخصى از تيره‌اى از قريش در روز حرام و بلد حرام . قسم به آنكه دانه را شكافت و انسان را آفريد ، آنان بعد از آن ، تنها پانزده شب حكومت خواهند كرد . »

كافى 1 / 337 حديثى طولانى از زراره از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند ، در پاره‌اى آمده است : « همانا آن پسر پيش از آنكه قيام كند غيبتى خواهد داشت . . . اى زراره ! ناگزير پسرى در مدينه به قتل خواهد رسيد ، عرض كردم : فدايت گردم ، مگر نه اينكه لشكر سفيانى او را به قتل مي‌رسانند ؟ فرمودند : نه ، لشكر آل بنى فلان او را مي‌كشند ، آنان مي‌آيند و داخل مدينه مي‌شوند ، او را دستگير كرده و مي‌كشند ، و چون او را به ستم و عدوان بكشند ، [ ديگر ] مهلت داده نشوند ، پس در آن هنگام فرج انتظار مي‌رود . »

امام ( عليه السلام ) حدّ الهى را بر بسيارى از منافقين به اجرا مي‌گذارد

تهذيب الاحكام 6 / 172 از ابو حمزه از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « . . . چون قائم ( عليه السلام ) قيام كند نياز به پرسش از شما ندارد ، و بر بسيارى از شما كه منافقند ، حدّ خدا را جارى مي‌سازد . »

معناى اين حديث آن است كه ايشان بر منافقينى كه سرپيچى مي‌كنند اقامه‌ى حد مي‌كند ،

و نه هر گناهكاري .

--------------------------- 673 ---------------------------

فصل بيست و سوم

ايرانيان

ايرانيان در عصر ظهور

--------------------------- 674 ---------------------------

كثرت روايات سنيان در ستايش ايرانيان

منابع اهل‌سنت مملو است از احاديثى در مدح ايرانيان ، تا آنجا كه مي‌توان تنها بر اساس روايات صحيح - نزد آنها - در منقبت آنان و برترى بر عرب يك جلد كتاب نگاشت ، در حالى كه ما در منابع خود با حجم زيادى مواجه نيستيم . سبب اين امر را بايد در اين مطلب جستجو كرد كه برخى ايرانيان در آن روزگار با دستگاه حاكم بودند و در مقابل مذهب اهل‌بيت ( عليهم السلام ) براى آنان مذاهبى تأسيس كردند ، و كتاب‌ها برايشان نوشتند .

يكى از مشهورترين روايات اهل‌سنت در ستايش ايرانيان ، حديث گوسفندان سياه و سفيد است ، حافظ ابو نعيم اصفهانى در ذكر اخبار اصبهان 1 / 9 از ابو هريره ، نعمان بن بشير ، مطعم بن جبير ، ابوبكر ، ابن ابى ليلى و حذيفه - كه حديث طبق عبارت اوست - از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « من ديشب ديدم گويا گوسفندانى سياه به دنبال من مي‌آيند ، سپس گوسفندانى سفيد اضافه شدند تا آنجا كه سياهان را ديگر نديدم .

ابوبكر گفت : گوسفندان سياه عرب هستند كه از شما پيروى مي‌كنند ، و سفيدان عجمانند كه از شما تبعيت مي‌كنند و چنان زياد مي‌شوند كه عربى در ميان آنها نمي‌بيني .

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) هم گفتند : فرشته هم اين گونه تعبير كرد . » !

روايت ديگر : همان 1 / 12 از ابو هريره نقل مي‌كند : « در حضور پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سخن از عجمان به ميان آمد كه ايشان گفتند : به خدا قسم من به آنان از شما - و يا از برخى از شما - اعتماد بيشترى دارم . »

عبارت از برخى از شما ، افزوده‌ى راوى است تا آبروى عرب را حفظ كند .

ديگر : المصنف عبدالرزاق 11 / 66 از ابو هريره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « اگر دين در ثريا باشد ، مردى - و يا گفتند : مردانى - از پسران فارس بدانجا مي‌روند تا آن را به دست آرند . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن المصنف ابن ابى شيبه 12 / 206 و مسند احمد 2 / 296 و 308

مسند احمد 2 / 417 از ابو هريره مي‌آورد : « نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نشسته بوديم كه سوره‌ى جمعه نازل شد ، ايشان اين آيه را خواندند : وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى جمعه / 3

و ديگران از ايشان كه هنوز به آنها

--------------------------- 675 ---------------------------

نپيوسته‌اند . شخصى پرسيد : اى رسول‌خدا ! اينان كيانند ؟ حضرت جواب او را ندادند تا آنكه دو يا سه بار پرسيد - و اين در حالى بود كه سلمان فارسى در ميان ما بود - ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) دست خود را بر سلمان گذاشتند و فرمودند : اگر ايمان در ثريا باشد ، مردانى از اينان بدان دست خواهند يافت . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به همان / 420 ، 422 و 469 ، بخارى 6 / 188 ، مسلم 4 / 1972 و . . .

سنن ترمذى 5 / 384 مي‌نويسد : « برخى از صحابه گفتند : يا رسول الله ! اينان كه خداوند فرموده اگر ما پشت كنيم ، جايگزين ما مي‌كند و مانند ما نخواهند بود ، كيانند ؟ - و سلمان در كنار آن حضرت حضور داشت - . پس پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بر ران او زدند و فرمودند : اين و يارانش ، قسم به آنكه جانم به دست اوست ، اگر ايمان به ثريا آويخته باشد ، مردانى از فارس بدان دست مي‌يابند . »

المصنف عبدالرزاق 11 / 385 از حسن بصرى از آن حضرت نقل مي‌كند : « دستان شما از عجم پر خواهد شد [ و بسيارى از آنان اسير خواهيد كرد ] ، سپس آنان به شيرانى تبديل مي‌شوند كه فرار نمي‌كنند ، آنگاه گردن‌هايتان را مي‌زنند و خراج شما را مي‌خورند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز مسند احمد 5 / 11 ، 17 و 21 ، رويانى / 112 و 154 ، المعجم الكبير 7 / 268 ، المستدرك 4 / 512 و حلية الاولياء 3 / 24

نگارنده : عجم عنوانى است براى تمامى اقوام غير عرب ، لكن بر ايرانيان غلبه يافته است .

مسند احمد 5 / 338 از سهل بن سعد ساعدى روايت مي‌كند : « همراه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در خندق بودم ، ايشان خود تيشه به دست گرفتند و مشغول حفر شدند ، در اثناى حفارى با سنگى مواجه شدند و خنديدند ، كسى پرسيد : اى پيامبر خدا ! چرا مي‌خنديد ؟ فرمود : خنده‌ام از مردمانى گرفت كه آنان را از سمت مشرق در ميان بند مي‌آورند ، و به سمت بهشت سوق داده مي‌شوند . » ( 3 ) ( 3 ) . رويانى / 202 ، المعجم الكبير 6 / 157 ، مجمع الزوائد 5 / 333 - وى آن را توثيق مي‌كند - ، الجامع الصغير 2 / 123 و جمع الجوامع 1 / 565

ذكر اخبار اصبهان 1 / 11 از ابن عباس نقل مي‌كند : « در حضور پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سخن از فارس به ميان آمد ، ايشان فرمودند : فارس گروه ما اهل‌بيت هستند . »

--------------------------- 676 ---------------------------

مقصود از اهل‌بيت در اين گزارش ساختگى عباسيانند ، زيرا نهضت عباسيان توسّط ايرانيان شكل گرفت . اما اهل‌بيت در مذهب ما اصطلاح خاص نبوى است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در حديث متواتر كساء آنان را معرفى كردند و به درگاه خدا عرضه داشتند : خدايا ! اينان اهل‌بيت منند ، يعنى اميرالمؤمنين ، صديقه‌ى طاهره ، امام حسن و امام‌حسين و نه تن از فرزندان امام‌حسين كه آخرينشان حضرت مهدي ( عليهم السلام ) است .

شرح نهج البلاغه 20 / 284 مي‌نگارد : « اشعث نزد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آمد ، صف‌ها را شكافت و به حضرت نزديك شد و گفت : يا اميرالمؤمنين ! اين سرخان - يعنى عجم - در نزديك شدن به شما بر ما غلبه كرده‌اند ، امام ( عليه السلام ) با پا بر منبر زدند .

صعصعة بن صوحان گفت : اشعث با ما چه كار دارد ؟ [ او باعث مي‌شود ] اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) امروز سخنى درباره‌ى عرب گويد كه هماره ياد شود .

حضرت فرمودند : كيست براى من در مقابل اين درشتان بي‌فايده عذر آورد ، اينان به مانند حمار بر بستر مي‌غلطند و به خاطر ياد شدن يك گروه ، آنان را ترك مي‌گويند ! آيا مرا امر مي‌كنى آنان را برانم ؟ من آنها را نخواهم راند تا از جاهلان باشم ، قسم به كسى كه دانه را شكافت و انسان را آفريد ، آنها شما را براى بازگشت به دين خواهند زد ، همانسان كه شما آنان را براى پذيرش آن زديد . »

اين كلام متواتر است و تعدادى از عالمان آنان مهر صحت بر آن زده‌اند .

اما ايرانيان در حركت حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ؛ رواياتى در منابع طرفين پيرامون آنان تحت هفت عنوان رسيده ؛ قوم سلمان ، اهل مشرق ، اهل خراسان ، اصحاب بيرق‌هاى سياه ، فارس ، اهل قم و اهالى طالقان ، و مقصود از همه ايراني‌ها هستند ، مگر آنكه قرينه‌اى بر خلاف بيايد .

ايرانيان ، نخستين گروه از سه گروه زمينه ساز

منابع اتفاق نظر دارند كه نهضتى زمينه ساز ظهور حضرت مهدي ( عليه السلام ) از سوى اهل مشرق شكل مي‌گيرد ، آنان صاحبان پرچم‌هاى سياه و نخستين زمينه سازان حكومت ايشان هستند .

در منابع ما دو گروه زمينه ساز ديگر نيز به چشم مي‌خورد : يماني‌ها و حركتى بر ضدّ يهود كه پيش

--------------------------- 677 ---------------------------

از ظهور است - و خواهد آمد - و يا در عراق رخ مي‌دهد و در تفسير آيه‌ي : بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 5

بندگانى از خود را كه سخت نيرومندند بر شما مي‌گماريم ، آمده است ، و اينكه « آنان گروهى هستند كه خداوند پيش از خروج قائم ارسال مي‌كند و كسى را كه جنايتى بر آل محمد كرده وانمي‌گذارند مگر آنكه به قتل مي‌رسانند . » ( 2 ) ( 2 ) . كافى 8 / 206

كافى 8 / 206 : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأرض مَرَّتَيْنِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى اسراء / 6 - 4

و در كتاب آسمانى به فرزندان اسرائيل خبر داديم كه : قطعاً دو بار در زمين فساد خواهيد كرد ، فرمودند : [ اين دو بار ] قتل حضرت على بن ابى طالب و وارد كردن جراحت بر امام حسن ( عليهما السلام ) است .

وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً ، و قطعاً به سركشى بسيار بزرگى برخواهيد خاست ؛ كشتن امام‌حسين ( عليه السلام ) .

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا ، پس آنگاه كه وعده‌ى [ تحقق ] نخستين آن دو فرا رسد ؛ زمانى كه نصرت خون حسين فرا رسد .

بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ ، بندگانى از خود را كه سخت نيرومندند بر شما مي‌گماريم ، تا ميان خانه‌ها به جستجو درآيند ؛ گروهى هستند كه خداوند پيش از خروج قائم مي‌فرستد و كسى را كه جنايتى بر آل محمد كرده وانمي‌گذارند مگر آنكه مي‌كشند .

وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً ، و اين تهديد تحقق يافتنى است ؛ خروج قائم ( عليه السلام ) .

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ ، پس [ از چندي ] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چيره مي‌كنيم ؛ خروج امام‌حسين ( عليه السلام ) در ميان هفتاد تن از يارانش ، كلاهخودهايى با آب طلا كه هر كدام دو رو دارد بر سر دارند و به مردم خبر مي‌دهند امام‌حسين خارج شده تا مؤمنان در آن ترديد نكنند و [ بدانند ] او دجال يا شيطان نيست ، و حجت قائم در ميان آنان است .

پس چون در دل‌هاى مؤمنين استوار گردد كه او امام‌حسين است ، مرگ به سراغ حجت مي‌آيد و امام‌حسين كسى است كه عهده‌دار غسل ، كفن ، حنوط و در قبر قرار دادن ايشان

--------------------------- 678 ---------------------------

مي‌شود ، و تنها وصى است كه عهده‌دار وصى مي‌گردد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز تفسير عياشى 2 / 281 ، كامل الزيارات / 62 و 62 ، مختصر البصائر / 48 ، تأويل الآيات 1 / 277 ، الايقاظ من الهجعة / 309 ، اثبات الهداة 3 / 552 و بحار 45 / 297

غيبت نعمانى / 298 از ابان بن تغلب از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه بيرق حق ظاهر شود ، اهل مشرق و مغرب آن را لعنت مي‌كنند ، آيا مي‌دانى براى چه ؟ عرضه داشتم : نه ، فرمودند : به خاطر آنچه مردم ، از اهل‌بيت ايشان پيش از خروجشان مي‌بينند . »

همان / 299 نظير آن را از منصور بن حازم از ايشان روايت مي‌كند و به جاى جمله‌ى آخر اين عبارت آمده است : « به خاطر آنچه از بنى هاشم مي‌بينند . »

معناى اين احاديث آن است كه برخى از بنى هاشم پيش از ايشان نهضتى به راه مي‌اندازد .

بنابر اين احاديث زمينه سازان سه دسته هستند ؛ احاديث دولت پرچم‌هاى سياه كه نزد شيعه و سنى مورد اتفاق است ، دولت يمانى كه در منابع ماست و رواياتى كه دلالت مي‌كند پيش از ظهور زمينه سازانى خواهند بود ولى آنان را مشخص نمي‌كند ، ولى بر كسانى كه با يهود مي‌جنگند انطباق دارد ، زيرا در تفسير آيه‌ى مذكور است .

طبق روايات قيام دولت يمني‌ها ، در سال ظهور امام مهدي ( عليه السلام ) و مقارن با خروج سفيانى در

شام مي‌باشد .

دولت زمينه سازان ايرانى پيش از آن است و آنان نخستين زمينه سازانند ، لكن قيام آنها در راستاى يارى ايشان در سال ظهور خواهد بود ، و راجح آن است كه مردى از قم آغازگر اين

حركت باشد .

از امام كاظم ( عليه السلام ) روايت شده : « مردى از قم مردم را به حق دعوت مي‌كند ، گروهى با او همراه مي‌شوند كه دل‌هايشان به مانند پاره‌هاى آهن است ، بادهاى سخت آنان را به لرزه نمي‌اندازد ، از نبرد ملول نمي‌شوند ، نمي‌هراسند ، و بر خدا توكل مي‌كنند ، و فرجام از آنِ متقين است . » ( 2 ) ( 2 ) . بحار 57 / 215

مناسبتى كه اين روايت در آن بيان شده و نيز زمان اين مرد معلوم نيست ، علاوه بر آنكه سند

--------------------------- 679 ---------------------------

ندارد ، ولى امرى كه آن را تقويت مي‌كند آن است كه از تاريخ قم اشعرى است كه در سال 378 آن را تأليف كرده است .

از حديث صحيح امام باقر ( عليه السلام ) در مورد نهضت اهل مشرق ، فهميده مي‌شود كه اين حركت پنج مرحله دارد و آخرين آنها قيام آنان براى نصرت امام ( عليه السلام ) در سال ظهور است .

در احاديث شيعه و سنى سخن از دو شخصيت ايرانى است : خراسانى و فرمانده‌ى قواى او شعيب بن صالح يا صالح بن شعيب . در منابع ما نيامده كه فاصله‌ى اين دو با ظهور امام ( عليه السلام ) چه مدت است ، ولى در منابع سنيان شش سال پيش از ظهور عنوان شده است ، الفتن 1 / 278 و 310 از محمد بن حنفيه نقل مي‌كند : « پرچمى سياه براى بنى عباس خارج مي‌شود . سپس پرچم سياه ديگرى از خراسان بيرون مي‌آيد . كلاه‌هاى آنان سياه و لباس‌هايشان سفيد است . پيش قراول آنها مردى است به نام شعيب بن صالح يا صالح بن شعيب از بنى تميم . آنان ياران سفيانى را شكست مي‌دهند تا آنكه در بيت‌المقدس فرود آيند . آنها زمينه را براى قدرت يافتن مهدى آماده مي‌كنند . سيصد نفر از شام به او مي‌پيوندند . بين خروج او و واگذاردن امر به مهدى هفتاد و دو ماه است . »

همان 1 / 310 از همو روايت مي‌كند : « بين خروج بيرق سياه از خراسان و شعيب بن صالح و خروج مهدى تا واگذارى امر به مهدى هفتاد و دو ماه است . » ( 1 ) ( 1 ) . و ملاحم ابن منادى / 47 ، سنن دانى / 98 ، عقد الدرر / 126 و الحاوى 2 / 67 و 68

در نقل القول المختصر / 34 اين عبارت نيز آمده است : « بيرق‌هاى سياه از خراسان خارج مي‌شود و در كنار مهدى به بيت‌المقدس مي‌آيد . »

المسند الجامع 18 / 389 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « پرچم‌هايى سياه از خراسان خارج مي‌شود . هيچ چيزى آنها را بر نمي‌گرداند تا آنكه در الياء نصب شوند . » ( 2 ) ( 2 ) . السنن فى الفتن 5 / 1055

غيبت نعمانى / 253 از ابن ابى نصر از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « پيش از اين امر [ ظهور ] ، سفياني ، يماني ، مروانى و شعيب بن صالح خواهند بود ، پس اين چرا چنين ادعا مي‌كند ؟ »

در احاديث صحيح منابع ما آمده كه حركت خراسانى و شعيب كه پرچم را تسليم امام ( عليه السلام )

--------------------------- 680 ---------------------------

مي‌كنند ، مقارن ظهور يمانى و سفيانى است ، غيبت نعمانى / 253 از امام باقر ( عليه السلام ) حديثى طولانى نقل مي‌كند كه در آن تعدادى از حوادث و نشانه‌ها ذكر شده است ، در قسمتى از آن آمده است : « خروج سفياني ، يمانى و خراسانى در يك سال ، يك ماه و يك روز بسان رشته‌اى مهره پياپى خواهد بود . لذا از هر سو جنگ رخ خواهد داد . واى بر كسى كه با آنان دشمنى كند . در ميان اين بيرق‌ها بيرقى هدايتگرتر از بيرق يمانى نيست ، آن پرچم هدايت است زيرا به سوى صاحبتان دعوت مي‌كند . »

حديثِ : آغاز امر امام ( عليه السلام ) از ايران است

شيعه و سنى روايت مي‌كنند كه آغاز امر حضرت مهدي ( عليه السلام ) از مشرق خواهد بود ، غيبت نعمانى / 304 از حارث همدانى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « . . . مجعّد است ، و بر گونه خالى دارد . آغاز او از مشرق خواهد بود . چون چنين شود سفيانى خروج كرده به اندازه‌ى مدت حمل يك زن - نه ماه - حكومت مي‌كند . او در شام خروج مي‌كند و اهل شام - مگر گروه‌هايى كه بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون مي‌دارد - تسليم او مي‌شوند . »

از آنجا كه به طور قطع ظهور امام ( عليه السلام ) از مكه خواهد بود ، گفتيم كه آغاز امر ايشان از مشرق است ، يعنى ياران ايشان از سوى مشرق خواهند آمد .

وهابيت مي‌پندارند حضرت مهدي ( عليه السلام ) خود از سمت مشرق مي‌آيد ، لذا قائل به مهدويت شخصى نجدى از غير بنى هاشم شدند و او را نزد ابن باز بردند ، و خوشايند او واقع شد ، سپس او را به افغانستان و چچن بردند تا صدق كند كه از ناحيه‌ى مشرق خواهد آمد !

حديث اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌رساند كه اين امر قبل از خروج سفيانى است ، و مدتى نه كوتاه و نه چندان بلند با آن فاصله دارد ، زيرا عطف بين اين دو مقوله را با حرف واو - و نه فاء يا ثمّ -

آورده است . بلكه اشاره بدان دارد كه خروج سفيانى مسبّب از حركت زمينه ساز ايران ، و گويا

عكس العملى در قبال آن مي‌باشد .

--------------------------- 681 ---------------------------

حديثِ : اصحاب بيرق‌هاى سياه و اهل مشرق

اين حديث كه به حديث « پرچم‌هاى سياه » ، حديث « اهل مشرق » و حديث « آنچه اهل‌بيت ( عليهم السلام ) با آن مواجه مي‌شوند » معروف است ، در منابع ما و به وفور در منابع سنيان

آمده است .

ابن‌مسعود و تعدادى از صحابه آن را نقل مي‌كنند و گروهى از علماى سنى آن را صحيح شمرده‌اند .

يكى از قديمي‌ترين مآخذ آن الفتن است ، ابن‌حماد در 1 / 310 از عبد الله بن مسعود نقل مي‌كند : « نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بوديم كه جوانانى از بنى هاشم آمدند و رنگ چهره‌ى حضرت تغيير كرد . گفتند : اى رسول‌خدا ! همواره در چهره‌ى شما حالتى مي‌بينيم كه خوش نداريم ، ايشان فرمودند : ما اهل‌بيتى هستيم كه خدا برايمان آخرت را بر دنيا اختيار كرده است . اهل‌بيت من پس از من با بلا و رانده و آواره شدن مواجه مي‌شوند ، تا آنكه قومى از اينجا از سوى مشرق ، كه اصحاب بيرق‌هاى سياه هستند بيايند . آنان حق را مي‌خواهند ولى به آنان داده نمي‌شود - دو يا سه بار اين كار را مي‌كنند - ، پس مي‌جنگند و يارى مي‌شوند و آنچه را خواسته بودند به آنها مي‌دهند ولى نمي‌پذيرند ، تا آن را به مردى از اهل‌بيت من كه زمين را پر از عدالت مي‌كند ، همان گونه كه از ستم پر شده است ، بدهند . هر يك از شما آن را درك كرد به سوى آنها برود اگر چه چهار دست و پا بر روى برف باشد ، زيرا او مهدى است . » ( 1 ) ( 1 ) . المصنف ابن ابى شيبه 15 / 235 ، سنن ابن ماجه 2 / 1366 ، مسند الصحابه ابن كليب / 41 و ملاحم ابن منادى / 44

المستدرك 4 / 464 چنين نقل مي‌كند : « حضور رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رسيديم ، ايشان با چهره‌اى مسرور بيرون آمدند . از هرچه سؤال مي‌كرديم پاسخ مي‌دادند ، و هرگاه سكوت مي‌كرديم خود سخن مي‌آغازيدند ، تا اينكه جوانانى از بنى هاشم كه حسن و حسين در ميان آنها بودند عبور كردند . چون آنان را مشاهده كرد ، به خود چسبانيد و اشك از چشمانش جارى شد ، ما گفتيم : پيوسته در صورت شما حالتى مي‌بينيم كه خوشايندمان نيست . ايشان فرمودند : ما اهل‌بيتى هستيم كه خداوند براى ما آخرت را بر دنيا برگزيده است ، و اهل‌بيت من پس از من با رانده و آواره شدن در بلاد مواجه خواهند شد ، تا آنكه بيرق‌هايى سياه از جانب

--------------------------- 682 ---------------------------

مشرق بالا رود .

آنان حق را مي‌خواهند ولى به آنها نمي‌دهند ، آنگاه [ ديگر بار ] آن را مي‌خواهند ولى نمي‌دهند ، سپس [ براى بار سوم ] آن را خواستار مي‌شوند ولى به ايشان نمي‌دهند .

پس پيكار مي‌كنند و مورد نصرت قرار مي‌گيرند . هر كسى از شما يا نسلتان آن را درك كرد نزد امام اهل‌بيتم برود اگر چه چهار دست و پا بر روى برف ، زيرا آنها بيرق‌هاى هدايت هستند و آنها را به مردى از اهل‌بيتم مي‌سپارند . . . » ( 1 ) ( 1 ) . مسند بزار 4 / 310 و 354 ، سنن دانى / 92 ، جامع سيوطى 3 / 101 ، زوائد ابن ماجه / 527 ، السنن فى الفتن 5 / 1029 و المعجم الاوسط 6 / 327

اين روايت در منابع ما نيز آمده است ، دقيق‌ترين نقل ، روايت غيبت نعمانى / 273 از ابو خالد كابلى از امام باقر ( عليه السلام ) است : « گويا قومى را مي‌بينم كه در مشرق خروج كرده‌اند و حق را مي‌طلبند ولى به آنان داده نمي‌شود . سپس [ ديگر بار ] آن را طلب مي‌كنند ولى به آنها نمي‌دهند . چون چنين بينند شمشيرهايشان را بر شانه‌ها بگذارند ، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولى نپذيرند تا آنكه قيام كنند ، و آن را جز به صاحبتان ندهند ، كشته‌هاى آنها شهيدند .

بدان ! اگر من آن [ دوران ] را درك مي‌كردم ، جانم را براى صاحب اين امر نگاه مي‌داشتم . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز دلائل الامامه / 233 و 235 ، مناقب اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) محمد بن سليمان 2 / 110 ، الملاحم و الفتن / 52 و 161 ، كشف الغمة 3 / 262 و 268 ، العدد القوية / 90 ، اثبات الهداة 3 / 595 و بحار 51 / 82 و 83

چند نكته :

اول : اين حديث تواتر معنوى دارد زيرا به طرق متعدد و از چند تن از صحابه نقل شده است ، لذا به صدور آن از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اطمينان مي‌يابيم ، و اينكه ايشان خبر از مظلوميت اهل‌بيتشان ( عليهم السلام ) ، و استمرار اين ظلم تا زمان ظهور اينان كه از مشرق بر مي‌خيزند ، و عرصه را براى حضرت مهدي ( عليه السلام ) - كه مدتى پس از قيام دولت آنان ظاهر مي‌شود و آنها بيرقشان را تسليم مي‌كنند - فراهم مي‌كنند ، داده‌اند .

دوم : مقصود از اين دو عنوان ايرانيان هستند و اين نزد صحابه‌ى راوى اين حديث ، و تابعين و پسينيان آنان در طول روزگار مورد اتفاق است ، چرا كه آنان حتى به طور نادر هم ادعا نكرده‌اند اينان مثلا اهالى تركيه‌ى فعلي ، افغانستان ، هند يا جايى ديگرند . بلكه برخى از بزرگان محدثين

--------------------------- 683 ---------------------------

و مؤلفين آنها تصريح كرده‌اند اينان فارس هستند . و در برخى روايات هم عنوان خراسانيان بر آنان اطلاق شده است تا جايى كه به حديث بيرق‌هاى خراسان شهرت يافته ، بنابراين اينكه وهابيان آن را به اهل افغانستان و طالبان و چچن تفسير كرده‌اند به دور از فهم تمامى مسلمين است !

سوم : حركت آنان با واكنش و جنگى عالمى روبروست . آنان در ابتداى حركت بر حاكم خود خروج مي‌كنند . آنگاه نزديك ظهور براى نصرت امام و سپردن بيرق خود به ايشان قيام مي‌نمايند .

چهارم : اين عبارت از فرمايش امام باقر ( عليه السلام ) : پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولى نپذيرند تا آنكه قيام كنند ، و آن را جز به صاحبتان ندهند ، مي‌رساند كه آنها در سال ظهور سر تسليم پرچم سرزمين خود به امام ( عليه السلام ) ، دچار اختلاف مي‌شوند ، و پيروزى از آنِ موافقان اين كار خواهد بود .

الملاحم و الفتن / 136 روايت مي‌كند : « هنگامى كه بيرق‌هاى سياه - كه شعيب بن صالح در آن است - لشكر سفيانى را شكست دهند ، مردم مهدى را آرزو كرده در طلب او بر مي‌آيند . او كه پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را با خود همراه دارد از مكه خارج مي‌شود . بعد از آنكه مردم به جهت به درازا انجاميدن بلا ، از خروج او نوميد مي‌شوند ، دو ركعت نماز گزارده و چون از آن فارغ مي‌شود صدا مي‌زند : اى مردم ! بلا بر امت محمد ( صلى الله عليه وآله ) و خصوص اهل‌بيت ايشان پافشارى كرده است ، مقهور شديم و بر ما ستم شده است . »

پنجم : حديث بيرق‌هاى سياه از اخبار غيبى است و بر نبوت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دلالت مي‌كند ، چرا كه مي‌بينيم هم‌چنان‌كه ايشان خبر دادند ، ظلم ، جنايت و آوارگى در حق اهل‌بيت ( عليهم السلام )

در طول قرن‌ها وارد شده است تا جايى كه به چهار جهت دنيا رسيده‌اند . ما هيچ خاندانى را در شرق تا غرب اين كره‌ى خاكى نمي‌يابيم كه اينچنين با آنها معامله كرده باشند .

ششم : عبارت امام باقر ( عليه السلام ) : گويا قومى را مي‌بينم كه در مشرق خروج كرده‌اند ، توصيف دقيقى است و دلالت مي‌كند اين امر وعده‌ى حتمى الهى است . و پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) چنين تعبيرى را زمانى به كار مي‌بردند كه امر حتمى الوقوع باشد آنچنان كه گويا بدان مي‌نگرند . بلكه مي‌رساند آنان با بصيرتى كه خداوند آنان را بدان مخصوص كرده آن را مي‌بينند .

علاوه بر آنكه بيانگر مراحل حركت آنان تا عصر ظهور ، و منتهى شدن به قيام براى نصرت حضرت مهدي ( عليه السلام ) است .

--------------------------- 684 ---------------------------

هفتم : اين عبارت : اگر من آن [ دوران ] را درك مي‌كردم جانم را براى صاحب اين امر نگاه مي‌داشتم ، مي‌فهماند قيام نهايى آنان بيش از مدت عمر يك انسان تا ظهور فاصله ندارد .

رواياتى كه احتمال مي‌رود اجزائى از روايت بيرق‌هاى سياه باشد

به نظر مي‌رسد روايتى كه احمد ، ابن ماجه در سنن خود 2 / 1368 و ديگران مي‌آورند ، قسمتى از آن باشد : « مردمى از مشرق آشكار مي‌شوند كه قدرت را براى مهدى آماده مي‌كنند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به المعجم الاوسط 1 / 200 ، البيان شافعى / 490 - وى آن را حديثى حسن و صحيح مي‌شمارد كه افراد ثقه و استوار نقل كرده‌اند - ، عقد الدرر / 125 ، التذكره‌ى قرطبى / 699 ، فرائد السمطين 2 / 333 ، خريدة العجائب / 257 ، تحفة الاشراف 4 / 307 ، المنار المنيف / 145 ، فتن ابن كثير 1 / 41 و مغربى / 555 و وى نيز آن را صحيح شمرده است .

المعجم الكبير 4 / 229 از خالد بن عرفطه نقل مي‌كند كه روز شهادت امام‌حسين ( عليه السلام ) گفت : « اين همان است كه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم كه فرمودند : شما پس از من در اهل‌بيتم

[ و نحوه‌ى رفتار با آنان ] امتحان مي‌شويد . » ( 2 ) ( 2 ) . كشف الاستار هيثمى 3 / 233 و مجمع الزوائد 9 / 149 وى مي‌نويسد : آن را طبرانى و بزار نقل كرده‌اند و راويان نقل بزار رجال صحيح هستند ، مگر عماره كه ابن حبان او را ثقه شمره است .

الفتن 1 / 313 از حسن بصري : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) سخن از بلايى آوردند كه اهل‌بيتشان با آن روبرو مي‌شوند ، تا آنكه خدا بيرقى سياه از مشرق بفرستد . هر كه آن را يارى دهد خدا او را يارى نمايد ، و هر كه وا گذارد خدايش واگذارد . تا آنكه نزد مردى همنام من آيند و امر خود را به دو سپارند . و خدا او را تأييد و نصرت كند . » ( 3 ) ( 3 ) . عقد الدرر / 130 ، الملاحم و الفتن / 54 و الحاوى 2 / 68

و نيز حديث بيرق‌هاى خراسان به سمت قدس كه سنن ترمذى 3 / 362 ، مسند احمد ، ابن كثير در نهايه ، بيهقى در دلائل و ديگران آورده‌اند .

ابن صديق مغربى در ردّ بر ابن خلدون آن را صحيح مي‌شمارد ، روايت مي‌كند : « پرچم‌هايى سياه از خراسان خارج مي‌شوند . چيزى آنها را باز نمي‌گرداند تا آنكه در ايلياء نصب شوند . »

در منابع ما ، ابن طاووس در الملاحم / 43 و 58 آن را از سنيان نقل كرده است . اين روايت سخن از حركت لشكرى از ايران به سمت قدس دارد كه همان حركت امام مهدي ( عليه السلام ) است .

مجمع البحرين مي‌نويسد : « ايل بيت‌المقدس است ، و گفته شده به معنى بيت الله است ،

--------------------------- 685 ---------------------------

زيرا اين در زبان عبرانى الله است . »

از آنجا كه فرمانده‌ى اين پرچم‌ها شعيب بن صالح ، فرمانده‌ى لشكر امام ( عليه السلام ) است ، مقصود

از اين روايت حمله‌ى حضرت براى آزاد سازى شام و قدس است .

و نيز حديث گنج‌هاى طالقان كه در منابع سنيان از حضرت علي ( عليه السلام ) نقل شده است ، الحاوى 2 / 82 و كنز العمال 7 / 262 روايت مي‌كنند : « بَه بَه به طالقان ، زيرا خداوند عزوجل در آن گنج‌هايى دارد كه از طلا و نقره نيست ، بلكه مردانى هستند كه خدا را به خوبى شناخته‌اند و ياران مهدى در آخرالزمان خواهند بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ينابيع المودة / 449

در منابع ما : بحار الانوار 52 / 307 از كتاب سرور اهل الايمان اثر على بن عبد الحميد نيلى از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « او گنجى در طالقان دارد كه نه طلاست و نه نقره ، و بيرقى كه از زمانى كه پيچيده شده باز نشده است ، و مردانى كه دل‌هايشان گويا پاره‌هاى آهن است . در راه خدا ترديدى در آنها راه نيابد . از آتش سخت‌ترند . اگر بر كوه‌ها هجوم آرند آنها را از جاى بردارند . با پرچم‌هايشان منطقه‌اى را قصد نكنند مگر آن را ويران سازند . گويا بر اسبانشان عقاب است . به قصد بركت بر زين اسب امام دست مي‌كشند . او را در ميان مي‌گيرند و با جان‌هايشان در جنگ‌ها از او محافظه مي‌كنند . شب را مشغول عبادتند ، و بر روى اسبانشان صبح مي‌كنند . راهبان شب و شيران روزند . فرمانبرى آنها بيش از كنيز نسبت به مولاى خويش است . بسان چراغند ، گويا در دل‌هايشان چراغ است . از بيم او ترسانند . خواهان شهادتند و كشته شدن در راه خدا را تمنا دارند . شعارشان يا لثارات الحسين است . چون طى مسير مي‌كنند رعب پيش از آنان و به فاصله‌ى يك ماه خواهد رفت . گروه گروه نزد مولى مي‌آيند ، و خدا امام حق را با آنان يارى خواهد كرد . »

نگارنده : راوى اينان را بر اساس عصر خود توصيف مي‌كند و مقصود آن است كه اينان شجاعند و به واسطه‌ى ايمانشان از ديگران متمايز .

من پيشتر تصور مي‌كردم مراد از طالقان در اين روايات منطقه‌ايست كه در صد كيلومترى شمال غرب تهران ، در سلسله جبال البرز قرار دارد ، منطقه‌اى كه الآن شهر و چند روستا دارد و طالقان نام

--------------------------- 686 ---------------------------

دارد و اهالى آن از قديم به تقوى و قرائت قرآن و تعليم آن شهرت دارند .

ولى بعد از دقت در روايات اين نظر برايم رجحان يافت كه مقصود ايرانيان هستند و نه خصوص اهالى طالقان ، و اينكه ائمه ( عليهم السلام ) آنها را اهل طالقان ناميدند از آن جهت است كه سرزمينشان جبال طالقان ناميده مي‌شد ، همان گونه كه خراسان و مشرق ناميده مي‌شد .

روايت ديگرى كه احتمال مي‌رود از اجزاء حديث بيرق‌هاى سياه باشد : تفسير فرات / 164 از انس : « روزى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آمدند و دست در دست على بن ابى طالب ( عليه السلام ) داشتند ، مردى به ايشان برخورد كرد . ايشان فرمودند : اى فلان ! به على ناسزا نگوييد ، زيرا هر كه او را ناسزا گويد به من ناسزا گفته است ، و هر آنكه به من ناسزا گويد خدا را ناسزا گفته است .

اى فلان ! به خدا قسم ، تنها فرشته‌ى مقرّب يا بنده‌اى كه خدا دلش را براى ايمان آزموده است ، به آنچه از على در آخرالزمان بروز مي‌كند ايمان مي‌آورد .

اى فلان ! بلايى سخت ، محروميت ، قتل و آوارگى فرزندان عبد المطلب را در مي‌رسد ، پس اى فلان ! در مورد اصحاب ، فرزندان و عهد من ، خدا را در نظر بگير و تقواى الهى پيشه كن ، چرا كه خداوند روزى دارد كه در آن براى مظلوم از ظالم انتقام خواهد گرفت . »

خراسانى حاكم ايران و شعيب فرمانده‌ى لشكر

در احاديث چنين تصوير شده كه خراسانى حاكم ايران و شعيب بن صالح ، به عراق مي‌آيند تا با امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بيعت كنند و بيرق كشورشان را به ايشان بسپارند .

در روايات سخن از ارسال قوا از ايران به حجاز براى يارى امام ( عليه السلام ) نيست . در برخى وارد شده كه قواى آنان پيش از ظهور به سمت عراق حركت مي‌كنند ، الفتن 1 / 313 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « پرچم‌هاى سياه كه از خراسان خارج مي‌شود در كوفه فرود مي‌آيد . پس چون مهدى ظاهر شود ، بيعت خود را براى ايشان مي‌فرستند . » ( 1 ) ( 1 ) . عقد الدرر / 129 ، والحاوى 2 / 69 ، والخرائج و الجرائح 3 / 1158 و الملاحم و الفتن / 55

خراسانى و شعيب پس از آنكه امام ( عليه السلام ) وارد عراق شوند بيعت مي‌كنند ، آنگاه ايشان شعيب را فرمانده‌ى لشكر قرار مي‌دهند ، و قواى خراسانيان در فتح قدس و فلسطين همراه ايشان

--------------------------- 687 ---------------------------

خواهند بود . البته بعيد نيست امام ( عليه السلام ) به قواى ايرانى فرمان دهند كه قبل از خود وارد عراق شوند تا با لشكر سفيانى روبرو شده بتوانند دست تجاوز آنها بر شيعيان را كوتاه كنند .

علاوه بر گزارش ابن‌حماد ، روايت الملاحم و الفتن كه پيشتر گذشت نيز بر اين مطلب دلالت دارد : « هنگامى كه بيرق‌هاى سياه - كه شعيب بن صالح در آن است - لشكر سفيانى را شكست دهند ، مردم مهدى را آرزو كرده در طلب او بر مي‌آيند . او كه پرچم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

را با خود همراه دارد از مكه خارج مي‌شود . »

ابن‌حماد گزارشات متعددى با اين مضمون نقل مي‌كند كه قواى خراسانى پيش از ظهور و براى مقابله با هجمه‌ى سفيانى وارد عراق مي‌شوند ، 1 / 314 از حضرت امير ( عليه السلام ) : « پرچم‌هاى سياه خارج مي‌شوند و با سفيانى مي‌جنگند . جوانى از بنى هاشم - كه در كتف چپ خالى دارد ، و پيش قراولش مردى از بنى تميم است كه او را شعيب بن صالح گويند - در ميان آنهاست ، و ياران سفيانى را شكست مي‌دهد . »

همو از عمار بن ياسر روايت مي‌كند : « هنگامى كه سفيانى به عراق برسد و ياران آل محمد را بكشد ، مهدى كه شعيب بن صالح پرچمدار اوست خروج مي‌كند . »

وى از امام باقر ( عليه السلام ) نيز نقل مي‌كند : « جوانى از بنى هاشم كه در كف دست راستش خالى دارد ، با بيرق‌هايى سياه از خراسان خارج مي‌شود ، و شعيب بن صالح در پيش او قرار دارد . او با اصحاب سفيانى پيكار مي‌كند و آنان را شكست مي‌دهد . »

همو از حسن بصري : « در رى مردى گندمگون ، كوسه و با قامتى معتدل از غلامان بنى تميم - كه شعيب بن صالح نام دارد - به همراه چهار هزار تن خروج مي‌كند . جامه‌هايشان سفيد و بيرق‌هايشان سياه است . او پيش قراول لشكر مهدى خواهد بود . كسى به مصاف او نمي‌رود مگر آنكه شكست مي‌خورد . »

سفيان كعبى گويد : « پرچمدار مهدى پسرى است با سنّ كم ، ريش اندك و زرد پوست . اگر با كوه‌ها بجنگد آنها را منهدم مي‌سازد تا آنكه در ايليا فرود آيد . »

همان 1 / 372 از عبد الله بن عمر : « مردى از فرزندان حسين از سمت مشرق خروج مي‌كند .

--------------------------- 688 ---------------------------

اگر كوه‌ها به مصاف او آيند آنها را فرو ريخته در آنها راهسازى خواهد كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز تلخيص المتشابه 1 / 407 ، البيان / 513 ، عقد الدرر / 127 ، القول المختصر / 15 ، الملاحم و الفتن / 85 و اثبات الهداة 3 / 614

مجمع الزوائد 7 / 317 از عبد الله بن عمر : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در ميان تعدادى از مهاجرين و انصار نشسته بودند ، على بن ابى طالب ( عليه السلام ) سمت چپ و عباس طرف راست ايشان حضور داشتند . عباس و مردى از انصار با هم نزاع كردند و انصارى با عباس تند شد . پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) دست عباس و حضرت علي ( عليه السلام ) را گرفت و فرمود : از صلب اين ، جوانى خارج مي‌شود كه زمين را از ستم و ظلم مي‌آكند ، و از صلب اين ، جوانى خارج مي‌گردد كه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند . وقتى آن را ديديد ، به سوى جوان تميمى كه از سمت مشرق مي‌آيد و پرچمدار مهدى است برويد . » ( 2 ) ( 2 ) . المعجم الاوسط 5 / 79 ، جامع سيوطى 8 / 759 ، الحاوى 2 / 62 ، الفتاوى الحديثية / 27 و مغربى / 559

الفتن / 86 از ابو جعفر : « سفيانى پس از ورود به كوفه و بغداد لشكريانش را در آفاق پراكنده مي‌سازد . به او خبر مي‌رسد كه حركتى از وراء النهر از جانب اهل خراسان شكل گرفته است . اهل مشرق آنان را شكست مي‌دهند . هنگامى كه اين خبر به سفيانى مي‌رسد ، لشكرى عظيم را به فرماندهى مردى از بني‌اميه به اصطخر اعزام مي‌كند . در قومس ( 3 ) ( 3 ) . منطقه‌اى وسيع در ذيل جبال طبرستان

، دولابِ رى و مرزهاى زرنج ( 4 ) ( 4 ) . سيستان

جنگ در مي‌گيرد . آن هنگام است كه سفيانى دستور به كشتار اهالى كوفه و مدينه مي‌دهد . پس بيرق‌هاى سياه از خراسان مي‌آيند . فرماندهى همه‌ى مردم را جوانى از بنى هاشم كه در كف دست راست او خالى است بر عهده دارد . خداوند امر و راه او را آسان خواهد كرد . او نبردى در مرزهاى خراسان خواهد داشت . هاشمى در طريق رى مي‌رود و مردى از عجمان را كه شعيب بن صالح گويند به اصطخر به مصاف اموى مي‌فرستد . او و مهدى و هاشمى در بيضاء اصطخر با هم مواجه مي‌شوند . نبردى سخت ميان آن دو گروه رخ مي‌دهد تا جايى كه اسبان تا مچ پا در خون پا مي‌گذارند .

در ادامه نبردهاى ديگرى را نيز ذكر مي‌كند . » ( 5 ) ( 5 ) . الحاوى 2 / 69

--------------------------- 689 ---------------------------

اين‌ها همه عباراتى بدون سند و بريده بريده است ، و آثار جعل بر آنها پديدار مي‌باشد ، و هدف ، آن است كه حديث بيرق‌هاى سياه را بر قيام ابومسلم خراسانى و ورود لشكريان وى به عراق

تطبيق كند .

ضعف گزارشِ ورود امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به ايران پيش از عراق

آنچه مورد اتفاق است آن است كه آغاز حركت امام ( عليه السلام ) از مكه است و هدف آن سرزمين قدس ، و در اين ميان ايشان به بررسى و آماده سازى حكومتى جديد در حجاز و عراق ، و نيز فرستادن لشكرى به سمت قدس مي‌پردازد .

تنها در يك يا دو روايت و آن هم از فتن ابن‌حماد آمده كه ايشان ابتدا به جنوب ايران مي‌آيد ، چرا كه ايرانيان ، حاكم آنان خراسانى و فرمانده‌ى لشكر شعيب بيعت خود را اعلام مي‌كنند . سپس به همراه آنها وارد نبرد با سفيانى در بصره مي‌شود و بعد وارد عراق مي‌گردد .

الفتن / 86 از حضرت امير ( عليه السلام ) : « هنگامى كه لشكر سفيانى به عراق رود ، به دنبال اهل خراسان مي‌فرستد . اهل خراسان هم در طلب مهدى مي‌روند . مهدي ، با هاشمى كه پرچم‌هاى سياه را به همراه دارد و بر مقدمه‌ى لشكرش شعيب بن صالح است مواجه مي‌شود . آنان و ياران سفيانى بر دروازه‌ى اصطخر با هم روبرو مي‌شوند ، و ميان آنها جنگى سخت در مي‌گيرد . پرچم‌هاى سياه غالب مي‌شوند و لشكر سفيانى مي‌گريزند . آن زمان است كه مردم آرزوى مهدى داشته به جستجوى او مي‌روند . »

اصطخر شهرى در جنوب ايران است . اين روايت ضعيف بوده و و تعارض با رواياتى ديگر دارد . البته احتمال آن وجود دارد كه امام ( عليه السلام ) به قواى ايرانى فرمان دهند كه قبل از خود وارد عراق شوند تا با لشكر سفيانى روبرو شوند ، لكن دليلى بر ورود ايشان به ايران در دست نيست .

احاديث منابع شيعى درباره‌ى خراسانيان و اصحاب بيرق‌هاى سياه

برخى از اين احاديث قبلاً گذشت . از جمله عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 2 / 59 : « امام‌حسين از اميرالمؤمنين ( عليهما السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند كه فرمودند : قيامت بر پا نخواهد شد تا آنكه

--------------------------- 690 ---------------------------

قائمى از ما براى حق قيام كند ، و اين ، زمانى است كه خداى عزوجل به او اذن دهد . هر كس از او پيروى كند نجات يابد و هركه سرپيچى نمايد هلاك شود .

اى بندگان خدا ! خدا را در نظر گيريد ، خدا را در نظر گيريد و گرچه چهار دست و پا بر روى برف ، به نزد او برويد كه خليفه‌ى خداوند عزوجل است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به كفاية الاثر / 106 ، دلائل الامامة / 239 ، الصراط المستقيم 2 / 116 و اثبات الهداة 3 / 523 و 572

اين روايت به ايرانيان نظر دارد ، زيرا سرزمينشان برفى است ، احتمال ديگر آن است كه اين تعبير كنايى و به معناى تحمل مشقت و سختى باشد . ( 2 ) ( 2 ) . برخى گويند : همين احتمال دوم در روايت مقصود است و تعبير مزبور ، كنايه از تحمل سختى هاست ، از اين رو ، اختصاصى به ايرانيان ندارد ، براى آشنايى بيشتر با اين تعبير ر . ك به من لا يحضره الفقيه 1 / 231 حديث 696 . م

برخى روايات پيرامون قم

درباره‌ى فضيلت و آينده‌ى قم احاديثى از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) رسيده است . از بررسى آنها ظاهر مي‌شود كه قم طرحى است كه امامان ( عليهم السلام ) آن را در وسط ايران و بر دستان ياران امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) در سال 73 تأسيس كرده‌اند . پس از آن هم ايشان آن را به طور خاص مورد عنايت داشته و خبر داده‌اند كه آن ديار در آينده مكانتى عظيم و و الا خواهد داشت ، و اهالى آن ياران حضرت مهدي ( عليه السلام )

خواهند بود .

در برخى احاديث آمده كه قم به جهت مناسبت با نام قائم ( عليه السلام ) و اينكه اهل آن براى نصرت ايشان قيام مي‌كنند قم ناميده شد ، بحار الانوار 57 / 215 از عفان بصرى از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « آيا مي‌دانى چرا قم ، قم ناميده شد ؟ عرض كردم : خدا و رسولش داناترند ، فرمودند : قم ناميده شد ، زيرا اهالى آن با قائم آل محمد ( عليهم السلام ) اجتماع و قيام مي‌كنند ، بر او استوار مانده و يارى مي‌دهند . »

اهل‌بيت ( عليهم السلام ) براى قم مفهومى وسيعتر از يك شهر قائل هستند ، ايشان آن را به معناى خطّ و منهج ولايت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و قيام با حضرت مهدي ( عليه السلام ) نيز استعمال كرده‌اند ، بحار الانوار 57 / 217 نقل مي‌كند : « جماعتى از اهل رى بر امام صادق ( عليه السلام ) وارد شدند و گفتند : ما از اهالى رى هستيم ، ايشان فرمودند : خوش آمدند برادران ما از اهل قم ، آنان گفتند :

--------------------------- 691 ---------------------------

ما اهل رى هستيم ، و ايشان باز فرمودند : خوش آمدند برادران ما از اهل قم ، و آنان براى سومين بار سخن خود را تكرار كردند و همان عبارت را شنيدند ، و اين گفتار و پاسخ چند بار تكرار شد .

آنگاه فرمودند : خداوند حرمى دارد كه مكه است ، رسولش حرمى دارد كه مدينه است ، اميرالمؤمنين داراى حرمى است كه كوفه باشد ، و ما حرمى داريم و آن شهر قم است ، در آن زنى از فرزندان من مدفون مي‌شود كه فاطمه نام دارد ، هر كس او را زيارت نمايد بهشت برايش واجب گردد .

راوى گويد : اين فرمايش پيش از آن بود كه امام كاظم ( عليه السلام ) به دنيا آيند . »

اين حديث بدان معناست كه قم حرم امامان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) تا حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است ،

و اهل رى و غير آن از اهالى قم به حساب مي‌آيند ، و اين بابت آن است كه در منهج اهل قم سير مي‌كنند .

از اين رو گفتيم مقصود از قم در روايات ممكن است گاه شهر قم باشد ، و گاه تمام ايرانيانى كه بر خطّ و منهج آنهايند .

سخن راوى نيز بدان معناست كه امام صادق ( عليه السلام ) از به دنيا آمدن نواده‌ى خود حضرت فاطمه دختر امام كاظم ( عليهما السلام ) خبر داده‌اند پيش از آنكه امام موسى بن جعفر ( عليه السلام ) به دنيا آيند ، يعنى پيش از سال 128 ، و نيز خبر داده‌اند كه او در آنجا دفن مي‌شود و با گذشت بيش از هفتاد سال از آن تاريخ اين امر نيز محقق شد .

جالب است كه امامان معصوم ( عليهم السلام ) از ابتداى تأسيس قم ، در صدد آماده سازى اهل آن براى يارى حضرت مهدي ( عليه السلام ) بوده‌اند ، اين مطلب از آنجا به دست مي‌آيد كه محبت قميين نسبت به امام مهدي ( عليه السلام ) پيش از ولادت آن حضرت معروف بوده است ، بحار الانوار 57 / 218 از صفوان بن يحيى نقل مي‌كند : « حضور امام رضا ( عليه السلام ) بودم كه سخن از اهل قم و اشتياق آنان به حضرت مهدي ( عليه السلام ) به ميان آمد ، ايشان بر آنها رحمت فرستاده و فرمودند : خدا از آنان راضى باشد ، و در ادامه افزودند : بهشت هشت در دارد كه يكى از آنها براى اهل قم است ، آنها بهترين شيعيان ما از بين سرزمين‌ها هستند ، خداوند تعالى ولايت ما را در طينت آنان عجين كرده است . »

--------------------------- 692 ---------------------------

و شايد اين در ، درِ صدّيقين و مؤمنين به غيب باشد . اهل قم اين محبت را تا به اين عصر محفوظ داشته‌اند .

دو روايت در دست هست كه از آينده‌ى قم ، و نقشى كه در قرب ظهور حضرت مهدي ( عليه السلام )

تا زمان ظهور دارد سخن مي‌گويد ، بحار الانوار 57 / 213 از تاريخ قم اشعرى از امام صادق ( عليه السلام )

نقل مي‌كند : « خداوند به كوفه بر ديگر بلاد ، و به مؤمنان آن بر ديگران از اهالى ساير مناطق احتجاج نمود . او به شهر قم بر ساير بلاد ، و به اهالى آن بر تمامى اهل مشرق و مغرب از جن و انس احتجاج كرد . او قم و اهالى آن را ناتوان رها نكرد ، بلكه آنان را توفيق داد و تأييد نمود .

دين و اهل آن در قم ذليلند ، اگر چنين نمي‌بود مردم بدان سو شتاب مي‌كردند و قم ويران مي‌شد و اهل آن از بين مي‌رفتند ، و ديگر حجت بر ساير بلاد نبود . و اگر اين امر رخ مي‌داد آسمان و زمين استقرار نمي‌يافتند و مردم ديده بر هم زدنى مهلت داده نمي‌شدند .

بلايا از قم و اهل آن دفع مي‌شود . زمانى خواهد رسيد كه قم و اهلش حجت بر خلائق باشند . اين در زمان غيبت قائم ما تا ظهور اوست ، و اگر اينسان نمي‌بود زمين اهلش را

فرو مي‌برد .

فرشتگان بلايا را از قم و اهلش دفع مي‌كنند . هيچ جبارى آن را به بدى قصد ننموده مگر آنكه در هم شكننده‌ى جباران او را در هم شكسته و به اندوه ، مصيبت يا دشمنى مشغول كرده است . خدا ذكر قم و اهل آن را از ياد جباران در حكومتشان مي‌برد ، همان گونه كه ياد خدا را به فراموشى سپردند . »

در روايت دوم آمده است : « كوفه از مؤمنان خالى خواهد شد ، و علم به مانند مارى كه در سوراخش جمع مي‌شود ، از آنجا بار خواهد بست . سپس در منطقه‌اى كه قم گفته مي‌شود آشكار مي‌شود و آنجا به معدن علم و فضل تبديل خواهد شد تا آنجا كه در زمين مستضعفِ در دين باقى نماند ، حتى دختران در پرده .

اين امر در نزديكى ظهور قائم ما خواهد بود ، و خداوند قم و اهل آن را قائم مقامان حجت قرار خواهد داد ، و اگر چنين نباشد زمين اهلش را فرو مي‌برد و حجتى در زمين نخواهد بود . دانش از آنجاست كه به ساير بلاد شرق و غرب مي‌رود و حجت خدا بر خلق اتمام مي‌شود

--------------------------- 693 ---------------------------

تا جايى كه كسى نماند كه دين و دانش به دو نرسيده باشد .

سپس قائم ( عليه السلام ) ظاهر شده و سبب انتقام خدا از بندگان و خشم او بر ايشان خواهد بود ، زيرا خدا تنها پس از آنكه بندگان حجت را انكار كنند از آنها انتقام مي‌گيرد . »

بحار الانوار 60 / 218 از تاريخ قم از ابومسلم عبدى از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « خاك قم مقدّس است . اهالى آن از ما هستند و ما از آنهاييم . هيچ طغيانگرى به سوء آنها را قصد نمي‌كند جز آنكه عقوبتش تعجيل مي‌يابد و اين مادامى است كه آنها به برادرانشان خيانت نكرده باشند . اما چون خيانت كنند ، خدا طغيانگران فاسد را بر آنان مسلّط گرداند .

بدان ! آنها ياران قائم ما و دعوتگران به حقّ ما هستند . آنگاه سرشان را به سمت آسمان بالا برده عرضه داشتند : خدايا ! آنان را از هر فتنه‌اى نگاه دار ، و از هر هلاكتى بِرَهان . »

اختصاص / 101 از امام هادى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : چون مرا به آسمان چهارم بالا بردند ، گنبدى از لؤلؤ كه چهار ركن و چهار در داشت و همه از ابريشم سبز بود را ديدم ، گفتم : اى جبرئيل ! اين گنبد كه در آسمان چهارم زيباتر از آن را نديدم چيست ؟ پاسخ داد : حبيب من محمد ! اين تصوير شهرى به نام قم است ، بندگان مؤمن خدا در آن جمع مي‌شوند و انتظار محمد و شفاعت او در قيامت و حساب را مي‌كشند ، و غم ، اندوه ، حزن‌ها و امور ناخوشايند بر آنان مي‌گذرد .

راوى گويد : از امام هادي ( عليه السلام ) پرسيدم : چه زمانى منتظر فرج خواهند بود ؟ فرمودند : وقتى كه آب بر زمين جارى شود . »

مقصود از اين عبارت آخر جريان آب بر زمين قم است ، و يا در سطح زمين به گونه‌اى كه نشانه‌اى براى ظهور باشد .

حديثِ : خداوند مردى از ما اهل‌بيت را براى امت محمد ( صلى الله عليه وآله ) آماده ساخته

ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « اى ابا محمد ! امت حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، تا زمانى كه فرزندان بنى فلان حكومتى دارند ، با فرجى مواجه نخواهند شد ، تا آنكه حكومت آنها منقضى شود . چون پايان يابد ، خداوند مردى از ما اهل‌بيت را كه بر اساس تقوى سلوك ،

--------------------------- 694 ---------------------------

و به هدايت عمل مي‌كند ، و در حكم رشوه نمي‌ستاند ، براى امت محمد ( صلى الله عليه وآله ) مي‌فرستد ، به خدا قسم من او را به نام خود و پدرش مي‌شناسم .

سپس آنكه درشت گردن است ، و خال و دو شامه ( 1 ) ( 1 ) . در كتب لغت شامه به معناى خال آمده است ، لكن در اينجا چنين نيست و خال و شامه هر كدام در يك معنا به كار رفته اند . ممكن است بگوييم دو گونه خال هستند . م

دارد ، به سراغ ما مي‌آيد ، رهبر عادل و حافظ آنچه نزد او به وديعه نهاده‌اند ، زمين را از عدل و داد مي‌آكند ، همانسان كه فاجران از ستم و جور آكنده‌اند . »

اين ، حديثى است جالب توجه ولى ناقص ، علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) آن را از اقبال الاعمال سيد بن طاووس ( رحمه الله ) نقل مي‌كند . ايشان خود در اقبال / 599 مي‌نويسد كه در سال ششصد و شصت و دو از كتاب الملاحم بطائنى نقل مي‌كند ، ولى ناقص نقل مي‌كند .

بطائنى از اصحاب امام صادق ( عليه السلام ) است . كتاب ملاحم وى مفقود مي‌باشد . حديث او دلالت بر اين دارد كه شخصى از ذريه‌ى اهل‌بيت ( عليهم السلام ) پيش از ظهور به حكومت مي‌رسد و عرصه را براى امام مهدي ( عليه السلام ) فراهم مي‌سازد .

بنى فلان در اين حديث ، لزوماً بنى عباس نيستند - آنگونه كه ابن طاووس فهميده است - ،

به مانند طائفه‌اى ديگر از روايات كه عبارت بنى فلان يا آل فلان را در بر دارد ، چرا كه هم مي‌تواند اشاره به بنى عباس باشد و هم حكومت‌هاى پيش از ظهور .

بنابراين رواياتى كه از اختلاف بين آل فلان از حكام حجاز سخن مي‌راند ، و نيز اختلافى كه ميان قبائل حجاز در نزديكى ظهور رخ مي‌دهد ، آخرين طائفه از حاكمان حجاز قبل از ظهور را نشانه رفته است .

از همين قبيل است روايت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ، بحار الانوار 52 / 234 : « آيا به شما از انتهاى حكومت بنى فلان خبر ندهم ؟ پاسخ مثبت داديم و ايشان فرمودند : قتل نارواى شخصى از تيره‌اى از قريش در روز حرام و بلد حرام . قسم به آنكه دانه را شكافت و انسان را آفريد ، آنان بعد از آن ، تنها پانزده شب حكومت خواهند كرد . »

همچنين است روايات اختلاف بنى فلان ، و هلاك آخرين حاكم آنان پيش از ظهور ، كه بايد به

--------------------------- 695 ---------------------------

غير بنى عباس تفسير شود ، زيرا اين امور به ظهور اتّصال دارد .

فراتر آنكه در برخى از رواياتى كه تصريح به بنى عباس شده است ، ممكن است در واقع امام ( عليه السلام ) بنى فلان يا آل فلان فرموده باشند ، ولى راوى چون تصور مي‌كرده مقصود فرزندان عباس است ، در روايت لفظ بنى عباس را آورده است .

البته بيان ديگرى نيز هست ، و آن اينكه بگوييم مراد خطّ و سيره‌ى بنى عباس در دشمنى با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) است - كه پيش از اين نيز گذشت - ، نه اشخاص آنها ، چرا كه تمامى دشمني‌هاى با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) پس از منصور عباسى به دو كه مؤسّس است رجوع مي‌كند .

الفتوح 2 / 78 روايتى را از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه در آن خراسان ستوده و فتح آن بر دستان حضرت مهدي ( عليه السلام ) عنوان شده است . امورى نيز پيرامون بخارا ، خوارزم ، چچن ، بلخ ، طالقان ، ترمذ ، اشجرده ، سرخس ، ياسوج ، گرگان ، قومس ، سمنان ، طبرستان و ديگر مناطق ذكر شده است ، علاوه بر آنكه ستايش برخى از اين مناطق و ذمّ بعضى ديگر را نيز در بر دارد . ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به البيان گنجى / 491 ، عقد الدرر / 122 ، جمع الجوامع 2 / 104 ، اثبات الهداة 3 / 599 و بحار الانوار 51 / 87

لكن آثار وضع بر آن ظاهر مي‌باشد . علاوه بر آنكه نمي‌توان آن را بر حركت ظهور امام ( عليه السلام ) تطبيق نمود ، زيرا ممكن است در مورد امورى باشد كه پيشتر رخداده است .

درگيرى داخلى ايران در سال ظهور

در احاديث آمده كه در سال ظهور نزاعى داخلى در ايران ، و ميان ياران امام ( عليه السلام ) و كسانى كه خوش ندارند ديار خود را تسليم كنند ، در مي‌گيرد .

روايات صحيح سخن از قيام انصار امام ( عليه السلام ) در ايران دارند ، قيامى گسترده كه به نهضتى مي‌ماند ، و اينكه اينان بر مخالفان خود غالب مي‌شوند .

غيبت نعمانى / 273 از ابو خالد كابلى از امام باقر ( عليه السلام ) : « گويا قومى را مي‌بينم كه در مشرق خروج كرده‌اند و حق را مي‌طلبند ولى به آنان داده نمي‌شود . سپس [ ديگر بار ] آن را طلب مي‌كنند ولى به آنها نمي‌دهند . چون چنين بينند شمشيرهايشان را بر شانه‌ها بگذارند ،

پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولى نپذيرند تا آنكه قيام كنند ، و آن را جز به

--------------------------- 696 ---------------------------

صاحبتان ندهند ، كشته‌هاى آنها شهيدند .

بدان ! اگر من آن [ دوران ] را درك مي‌كردم ، جانم را براى صاحب اين امر نگاه مي‌داشتم . »

در برخى ديگر آمده كه افرادى از ياران ايشان در آذربايجان ، خراسان و ديگر مناطق خروج مي‌كنند ، همان / 194 و 263 از ابو بصير از امام صادق از امام باقر ( عليهما السلام ) نقل مي‌كند : « ناگزير رخدادى در آذربايجان به وقوع مي‌پيوندد كه چيزى جلودار آن نيست . چون رخ داد فرش‌هاى خانه‌هايتان باشيد و تا زمانى كه ما حركتى نكرده‌ايم حركتى نكنيد . هنگامى كه حركت كننده‌ى ما حركت كرد ، اگر چه چهار دست و پا به سويش بشتابيد . به خدا قسم گويا او را بين

ركن و مقام مي‌بينم كه با مردم بنابر كتاب جديد بيعت مي‌كند ، بر عرب سختگير است .

در ادامه فرمودند : واى بر تجاوزگران عرب از شرّى كه نزديك شده است . »

اين حديث بر حركتى عظيم در آذربايجان در سال ظهور دلالت دارد ، و به دنبال آن كسى به امر امام ( عليه السلام ) و يا خود ايشان به پا خواهد خواست كه در فصل تركان خواهد آمد .

علاوه بر اين شخص ، فردى در خراسان و نيز فردى از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در گيلان قيام خواهند كرد ، غيبت نعمانى / 274 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) درباره‌ى امورى كه پس از خود تا قيام قائم واقع مي‌شود مطالبى فرمودند ، امام‌حسين ( عليه السلام ) عرضه داشت : يا اميرالمؤمنين ! چه زمانى خدا زمين را از ستمگران پاك خواهد ساخت ؟ ايشان فرمودند : خداوند زمين را از ظالمان پاك نمي‌كند تا آنكه خون حرام ريخته شود . آنگاه جريان بنى اميه و بنى عباس را در سخنى طولانى ذكر كردند ، سپس فرمودند : آن هنگام كه قيام كننده [ اي ] در خراسان قيام كند و بر كوفان و ملتان غالب شود و از جزيره‌ى بنى كاوان بگذرد ، و قائمى از ما در گيلان قيام نمايد و آبر و ديلمان ( 1 ) ( 1 ) . در فصل هفدهم ، توضيحى درباره‌ى مناطق عنوان شده در اين روايت ، در پاورقى گذشت .

او را اجابت كنند . . . »

اين سه نفر كه يكى در آذربايجان ، يكى در خراسان و سومى در گيلان به پا مي‌خيزند به هم مرتبط مي‌باشند ، مردم را براى يارى امام ( عليه السلام ) فرا مي‌خوانند ، عمل آنها توسط وزير ايشان يمانى رهبرى مي‌شود ، البته ممكن است مستقيماً از خود امام خط بگيرند ، زيرا ايشان در آن برهه ظهور كرده ولى هنوز مخفى مي‌باشد .

--------------------------- 697 ---------------------------

فصل بيست و چهارم

يمنىها

يمنىها و ظهور حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 698 ---------------------------

ستايش يمني‌ها در منابع مسلمين

همگان مدح يمني‌ها بر زبان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و در روايات صحيح را نقل كرده‌اند ، يكى از مشهورترين آنها اين است : صحيح مسلم 2 / 1005 و مسند احمد 2 / 457 از ابو هريره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كنند : « ايمان يمنى است ، كفر از سمت مشرق مي‌آيد ، آرامش در ميان گوسفندداران است ، ريا و فخر فروشى در كسانى است كه در ميان چارپايان و زمين‌هايشان فرياد مي‌زنند ، صاحبان شتر و اسب . »

كافى 8 / 69 از امام باقر ( عليه السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند كه در ضمن حديثى فرمودند : « بلكه مردان اهل يمن برترند ، ايمان و حكمت يمنى هستند ، و اگر هجرت نمي‌كردم مردى از اهل يمن مي‌بودم . جفا و سخت دلى در ميان كسانى است كه در ميان چارپايان و زمين‌هايشان فرياد مي‌زنند ، صاحبان شتر . »

كمال الدين 2 / 541 از حضرت على از رسول‌خدا ( عليهما السلام ) نقل مي‌كند : « كسى كه اهل يمن را دوست دارد ، مرا دوست داشته ، و هر كه آنان را دشمن دارد ، مرا دشمن داشته است . »

غيبت نعمانى / 39 از جابر روايت مي‌كند : « اهل يمن با رويى گشاده حضور رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رسيدند ، چون وارد شدند ، حضرت فرمودند : گروهى با دل‌هاى نرم و ايمانى راسخ ، منصور كه با هفتاد هزار تن خروج مي‌كند از آنهاست ، او جانشين من و جانشين وصى مرا يارى خواهد كرد ، بند شمشيرشان از ليف است . »

آنچه به بحث ما مربوط مي‌شود نقش آنان در دوران ظهور است . در منابع ما رواياتى وارد شده كه به يمانى كه ناصر و وزير امام ( عليه السلام ) است بشارت مي‌دهد ، و بيان مي‌كند كه وى در صنعاء

ظاهر مي‌گردد .

اما در منابع اهل‌سنت حديثى در نكوهش وى آمده است ، و ده‌ها سخن معارض با يكديگر ، از جمله آنكه در برخى سخن از ظهور يمانى پيش از امام ( عليه السلام ) است و در بعضى ديگر پس از ايشان !

اين امر دلالت مي‌كند كه قريشيان بر روايات و منابع آنان سيطره و احاطه داشته‌اند . آنان از نقل هر روايتى كه سخن از رهبرى قحطاني ( 1 ) ( 1 ) . قحطان نام جدّ يمني‌هاست .

به ميان آرد منع مي‌كردند ، چرا كه سيادت قريش بر عرب را

--------------------------- 699 ---------------------------

در مخاطره قرار مي‌دهد !

بخارى هم نقل مي‌كند كه چگونه معاويه بر عبد الله بن عمرو عاص غضب و او را بر منبر توبيخ كرد ، به علّت آنكه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل كرد كه رهبرى قحطانى [ و غير قرشي ] به حكومت خواهد رسيد ! البته اين گزارش از بي‌دقتى و بي‌غيرتى پسر عمرو عاص نسبت به قريش نيز پرده بر مي‌دارد !

وى در صحيح خود 4 / 155 و 8 / 105 مي‌نويسد : « محمد بن جبير بن مطعم مي‌گفت : به معاويه - در حالى كه گروهى از قريش مهمان او بودند - خبر رسيد كه عبد الله بن عمرو عاص سخن از به قدرت رسيدن حاكمى قحطانى در آينده مي‌راند ، وى با شنيدن اين مطلب غضب كرد و برخاسته سخنرانى كرد ، خدا را به آنچه شايسته است ثنا گفت و افزود : به من خبر رسيده كه مردانى از شما سخنانى مي‌گويند كه نه در كتاب خداست و نه از پيامبر به جاى مانده است ، آنها نادانان شمايند !

از آرزوهايى كه آرزومندان را به گمراهى مي‌كشاند ، اجتناب كنيد ، زيرا من از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : اين امر در ميان قريش خواهد بود ، احدى با آنان دشمنى نخواهد كرد مگر آنكه خداوند او را بر صورت خواهد افكند ، تا زمانى كه آنان دين را به پا دارند . »

با اين حساب علت فقدان احاديث يمانى را درمي‌يابيم ، چنان كه در كتب سنيان اثرى از آن يافت نمي‌شود !

اما به نظر مي‌رسد اين روايات در قرن اول نزد مسلمانان به طور شفاهى معروف بوده است ، و نيز اينكه نام يمانى سه حرفى است ، مسعودى در التنبيه و الاشراف / 272 درباره‌ى قيام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث نقل مي‌كند : « وقتى پيروان او زياد شدند و بسيارى از اهل عراق ، رؤساء ، قاريان و عابدان آن هنگامى كه وى به نزديكى آن رسيد ، به دو ملحق شدند ، بيعتِ

عبد الملك بن مروان را از گردن خود گسست - و اين امر در اصطخر فارس رخ داد - ، مردم نيز همين كار را كردند ، و او خود را ناصر المؤمنين ناميد .

به او گفتند قحطانى كه يمني‌ها انتظارش را مي‌كشند ، و پادشاهى را به ميان آنان باز خواهد گرداند تو هستي ، كسى از او پرسيد : نام قحطانى سه حرفى است ، او در پاسخ گفت : نام من عبد است ، و رحمن در نام من نيست . » !

--------------------------- 700 ---------------------------

احتمال مي‌رود كه نام معروف يمانى نزد آنها حسن بوده است ، چنان كه گزارش شده است .

يگانه حديث آنها پيرامون يمانى آن است كه بخارى آورده ، وى در صحيح خود 4 / 159 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « قيامت به پا نخواهد شد تا آنكه مردى از قحطان خروج كند كه با عصاى خود مردم را سوق مي‌دهد . »

بنابراين در پندار آنان ، وى بايد مردى خشن باشد كه مردمان را با عصا مي‌راند ، و ظهورش تا نزديكي‌هاى قيامت به تأخير مي‌افتد !

لذاست كه مي‌بينيم مسلم و احمد بن حنبل آن را پس از حبشى كه كعبه و مكه را خراب مي‌كند مي‌آورند ، مسند احمد 2 / 417 از ابو هريره از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « ذو السويقتين از حبشه ، خانه‌ى خداى عزوجل را ويران مي‌كند .

قيامت بر پا نخواهد شد تا آنكه مردى از قحطان خروج كند كه با عصاى خود مردم را سوق مي‌دهد . » !

ابن حجر در فتح البارى 6 / 397 به شرح اين عبارت مي‌پردازد : « نام قحطانى برايم معلوم نشد . قرطبى احتمال داده نام او جهجاه باشد كه در صحيح مسلم در طريقى ديگر از ابو هريره آمده است . . .

اين سخن : او مردم را با عصايش سوق مي‌دهد ، كنايه از پادشاه است و در اين گفتار به چوپان و مردم به گوسفندان تشبيه شده‌اند . . .

نعيم بن حماد در الفتن از طريق ارطاة بن منذر شامى تابعى روايت كرده است : قحطانى بعد از مهدى خروج ، و بسان او رفتار خواهد كرد .

همو به نحو مرفوع روايت مي‌كند : پس از مهدى قحطانى خواهد آمد ، قسم به آنكه مرا به حق مبعوث كرد او چيزى از مهدى كم ندارد . . . اگر اين سخن درست باشد ، او در زمان عيسى بن مريم است . . .

در اينجا اشكالى پيش مي‌آيد : اگر او در زمان عيسى باشد ، چگونه مردم را با عصاى خود مي‌راند ، و حال آنكه عيسى خود رهبرى را بر عهده خواهد داشت ؟

و جواب اين است كه ممكن است عيسى او را در امور مهم نائب خود قرار دهد . »

--------------------------- 701 ---------------------------

همان 13 / 67 مي‌گويد : « مقصود از عصا ، عصاى حقيقى نيست ، ولى [ هرچه باشد ] به خشونت و ستم او بر مردم اشاره دارد .

قاضى عياض گويد : برخى گفته‌اند : او به طور حقيقى با عصا آنان را مي‌راند ، همان گونه كه شتر و چارپا را مي‌رانند ، و اين كار به جهت سختگيرى و تجاوزكارى اوست . . . مسلم حديث قحطانى را بعد از حديث تخريب كعبه توسط ذو السويقتين آورده است و شايد به همين شدت او اشاره دارد !

ابن بطال از مهلّب نقل مي‌كند : قحطانى كه قيام كند - در حالى كه نه از خاندان نبوت است ، و نه از قريش كه خداوند خلافت را در آنان قرار داده است - اين از بزرگترين دگرگوني‌هاى زمان و تغيير يافتن احكام خواهد بود ، كه شخصى در دين اطاعت شود كه اهليت آن را ندارد . »

همان 13 / 102 مي‌نويسد : « اين سخن : پادشاهى از قحطان خواهد آمد ، من عين عبارت حديث عبد الله بن عمرو عاص را نيافتم . . . او آن را در باب « تغيير يافتن زمان تا جايى كه بت‌ها عبادت شوند » آورده است ، و اين اشاره دارد به اينكه اين پادشاه در آخرالزمان و به هنگام از ميان رفتن اهل ايمان ، و بازگشت بسيارى به عبادت بتان خواهد بود . اينانند كه شرار مردم ، و كسانى كه قيامت بر آنها به پا مي‌شود تعبير مي‌شوند . . .

حال اگر حديث عبد الله بن عمرو مرفوع و موافق حديث ابو هريره بوده است ، معنا ندارد معاويه آن را انكار كند ، اما اگر مرفوع نبوده و عبارتى زائد در آن وجود داشته كه چنين مي‌فهمانده كه قحطانى در اوائل اسلام خروج مي‌كند ، معاويه در اين انكار معذور است . » !

مي‌بينيم كه چگونه شارحان دچار خبط شده‌اند ، علت آن هم اين است كه قحطانى - همان كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به دو بشارت داده بودند - خوشايند قريش نبوده ، لذا احاديث پيرامون آن را مخفى داشته‌اند . بلكه او را نكوهش كرده و به آخر دنيا مربوط دانستند . فراتر آنكه ابن حجر او را ظالمى طغيانگر معرفى مي‌كند ، البته ظلم او را بر گردن حضرت عيسي ( عليه السلام ) مي‌اندازد ، زيرا او را كارگزار ايشان معرفى مي‌كند !

همان گونه كه فراموش كرده حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) زمين را از عدل آكنده مي‌سازد ، پس چگونه

--------------------------- 702 ---------------------------

ظالمى او را همراهى خواهد نمود !

در منابع اهل‌سنت با انواع زياده گويى و مذمّت نسبت به يمانى و عذر آورى براى معاويه مواجه مي‌شويم . آنان توبه‌ى پسر عمرو عاص از نقل بشارت نبوى را نيز نقل كرده‌اند ، توبه‌اى كه وى در آن يمانى را قريشى مي‌انگارد : « اى گروه يمن ! شما بر اين باوريد كه منصور از شماست ، قسم به كسى كه جانم در دست اوست پدر او قريشى است ، و اگر بخواهم نام او را تا بالاترين

جدّش خواهم گفت . » ( 1 ) ( 1 ) . الفتن 1 / 120 و الحاوى 2 / 79

كعب الاحبار نيز وارد ميدان شد و بر حضرت علي ( عليه السلام ) دروغ بست ، الفتن 1 / 382 و 2 / 504 از تبيع از كعب نقل مي‌كند : « حضرت علي ( عليه السلام ) فرمود : بر دستان يمانى نبرد كوچك عكا رخ خواهد داد ، اين زمانى است كه پنجمين تن از خاندان هرقل به حكومت رسد . . .

كعب گويد : پس يمانى ظاهر مي‌شود و قريشيان را در بيت‌المقدس به قتل مي‌رساند ، و بر دست اوست كه جنگ‌ها واقع مي‌گردد . »

ابن‌حماد گزارشات متعددى از كعب نقل مي‌كند ، رواياتى كه بيانگر آن است كه يمانى پس از مهدى است . برخى او را مي‌ستايد و مي‌گويد : او طبق روش برادرش مهدى سلوك مي‌كند و بر دستانش روم فتح مي‌شود . بعضى ديگر سخن از درگيرى ميان قيسيان و يمني‌ها ، و بر سر كار آمدن واليانى غير صالح مي‌گويد ، و در آخر آن آمده است : مردى از مضر عهده دار حكومت مي‌شود .

او صالحان را به هلاكت مي‌رساند . شوم است و ملعون . آنگاه عمانى قحطانى به حكومت مي‌رسد و به سيره‌ى برادرش مهدى رفتار مي‌كند ، روم نيز بر دست او فتح مي‌گردد .

در برخى ديگر هم آمده كه وى پس از مهدى به عنوان خليفه‌اى از اهالى يمن از قحطان ظاهر مي‌شود ، در دين برادر مهدى است ، بر طبق رفتار او سير مي‌كند ، و اوست كه روم را فتح مي‌كند و غنائم آن را به دست مي‌آورد . ( 2 ) ( 2 ) . اين عبارات در كتاب‌هايى چون الحاوي ، كنز العمال ، البدء و التاريخ ، خريدة العجائب ، فتح البارى و العطر الوردى آمده است .

البته كعب الاحبار نيز به مانند پسر عمرو عاص توبه كرد ، الفتن / 103 و 109 از او روايت مي‌كند : « مهدى تنها از قريش است ، و خلافت فقط در آنهاست ، جز آنكه وى اصل و نسبى در

--------------------------- 703 ---------------------------

يمن دارد . » !

گفتار را در بيان اقوال دروغ اينان پيرامون قحطاني ، و اينكه او را پادشاهى فاسد پس از مهدي ( عليه السلام ) قرار داده و پس از هجوم حبشه به مكه و ويران ساختن كعبه عنوان كرده‌اند ، طول نمي‌دهيم . خرافات كعب فصلى كامل از فتن ابن‌حماد را به خود اختصاص داده است ، و قسمتى از آن در فصل آنچه بعد از حضرت مهدي ( عليه السلام ) واقع خواهد شد ، آورديم .

مشكل اين نويسندگان آن است كه بدعت‌ها و افسانه سرايي‌هاى يهود را مي‌پذيرند ، در حالى كه خوب مي‌دانند وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نجم / 28

و ايشان

در اين باره معرفتى ندارند ، جز گمان را پيروى نمي‌كنند ، و همانا گمان هرگز از حقيقت بي‌نياز نمي‌كند .

يمانى در احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام )

درباره‌ى يمانى موعود كه زمينه ساز حضرت مهدي ( عليه السلام ) است ، احاديثى چند - كه برخى هم صحيح السند است - از اهل‌بيت عصمت و طهارت ( عليهم السلام ) رسيده است . اين احاديث بر حتمى بودن ظهور وى تأكيد مي‌كند و بيرق او را بيرق هدايت - بلكه هدايتگرترين بيرق - كه به سوى امام مهدي ( عليه السلام ) فرا خوانده ايشان را يارى مي‌نمايد قلمداد مي‌كند ، و از لزوم يارى او سخن گفته زمان آن را در رجب مي‌داند ، يعنى چند ماه پيش از ظهور امام ( عليه السلام ) .

پيشتر گذشت كه سفيانى و يمانى از وعده‌هاى حتمى خداوند هستند ، كافى 8 / 310 از عمر بن حنظله نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : پنج نشانه قبل از قيام قائم خواهد بود ؛ فرياد ، سفياني ، فرو رفتن زمين ، كشته شدن نفس زكيه و يماني . »

غيبت نعمانى / 252 از عبد الله بن سنان از امام صادق ( عليه السلام ) : « ندا از حتميات است ، سفيانى از حتميات است ، يمانى حتمى است ، كشته شدن نفس زكيه از حتميات است ، و دستى كه از آسمان ظاهر مي‌شود حتمى است ، و فرمودند : فريادى در ماه رمضان كه خواب را بيدار مي‌كند ، بيدار را مي‌ترساند ، و دختر را از پرده بيرون مي‌آورد . »

ارشاد 2 / 368 در ذكر علائم قيام حضرت مي‌نويسد : « آمدن بيرق‌هايى سياه از سمت

--------------------------- 704 ---------------------------

خراسان و خروج يماني . »

غيبت نعمانى / 305 از هشام بن سالم از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « يمانى و سفيانى بسان دو اسب مسابقه‌اند . »

در احاديث ما تصريح شده كه پرچم يمانى راستكارترين پرچم‌هاست ، و در رجب خروج مي‌كند ، و همزمان با سفيانى است ، غيبت نعمانى / 253 با سند صحيح از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « خروج سفياني ، يمانى و خراسانى در يك سال ، يك ماه و يك روز بسان رشته‌اى مهره پياپى خواهد بود ، لذا از هر سو جنگ رخ خواهد داد . واى بر كسى كه با آنان دشمنى كند . در ميان اين بيرق‌ها بيرقى هدايتگرتر از بيرق يمانى نيست ، آن پرچم هدايت است زيرا به سوى صاحبتان دعوت مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . ارشاد / 360 ، غيبت شيخ طوسى / 271 و الخرائج و الجرائح 3 / 1163

شيخ طوسى در امالى / 661 روايت مي‌كند : « زمانى كه طالب الحق خروج كرد ، به امام صادق ( عليه السلام ) گفتند : اميدواريم اين يمانى باشد ، ايشان فرمودند : نه ، يمانى دوستدار حضرت علي ( عليه السلام ) است ، ولى اين ، از آن حضرت بيزارى مي‌جويد . »

طالب الحق لقب عبد الله بن يحيى كندى است كه از خوارج اباضى بوده است . او در سال 128 بر صنعاء و قسمت‌هاى ديگرى از يمن سيطره يافت ، و بر مكه و مدينه حمله كرد . سرانجام لشكر مروان حمار آخرين حاكم اموى در سال 129 او را به هلاكت رساندند . ( 2 ) ( 2 ) . تاريخ يعقوبى 2 / 339 ، تاريخ طبرى 6 / 41 و التنبيه و الاشراف / 282

ظاهر آن است كه يمانى در ظهور حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نقش اساسى و مهمى دارد . اين امر طبيعى است ، زيرا او حاكم يمن ، نماينده‌ى امام ( عليه السلام ) و سخنگوى رسمى به نام ايشان است ،

و بعد از آن در مقدمه‌ى ظهور ، مكه را تحت سلطه در مي‌آورد .

بعيد به نظر نمي‌رسد كه امام ( عليه السلام ) او را حاكم بر حجاز و خليج گرداند ، و لشكر نخست امام از يمني‌ها و حجازيان تشكيل شود ، و لذا نقشى اساسى در خليج داشته باشند .

همانطور كه احتمال مي‌رود يمانى در عراق ، شام و قدس نيز در كنار آن حضرت و خراسانيان و عراقيان به ايفاى نقش بپردازد ، اگرچه گزارش اين موضوع خالى از اشكال نيست .

--------------------------- 705 ---------------------------

ابن‌حماد درباره‌ى نقش آفرينى يمنيان در ايران و عراق و شام عباراتى مي‌آورد ، اما يا سخنان افرادى عادى است و يا گزارشاتى مرسل ، و در هر صورت قابل اعتماد نخواهد بود ، و ظاهراً بر طبق خيالات او و مطابق با فضاى دوران اوست .

سؤالى در اينجا پيش مي‌آيد : چرا امام باقر ( عليه السلام ) بيرق يمانى را هدايتگرترين پرچم عنوان مي‌كنند ، حال آنكه بيرق خراسانى نيز به بيرق هدايت وصف شده است ، و در آن شعيب بن صالح وجود دارد ، همو كه امام مهدي ( عليه السلام ) منصب فرماندهى لشكر را به او عطا مي‌فرمايند ، علاوه بر آنكه فضيلت سبقت در زمينه سازى براى آن حضرت را نيز حايزند و امر امام ( عليه السلام ) با آنان آغاز مي‌شود ؟

پاسخ آن است كه نهضت يمانى با خطّ دهى مستقيم امام ( عليه السلام ) خواهد بود ، يعنى او معتمد خاص ايشان است ، امام باقر ( عليه السلام ) مي‌فرمايند : « در ميان اين بيرق‌ها بيرقى هدايتگرتر از بيرق يمانى نيست ، آن پرچم هدايت است زيرا به سوى صاحبتان دعوت مي‌كند . پس چون يمانى خروج كرد فروختن سلاح بر مردم و هر مسلمانى حرام مي‌شود . هنگامى كه يمانى خروج نمود به سوى او بشتاب كه پرچم او پرچم هدايت است ، و بر هيچ مسلمانى جايز نيست از آن روى برتابد . هركه چنين كند از اهل آتش است ، زيرا او به حق و راهى مستقيم دعوت مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . غيبت نعمانى / 264

بنابر روايت عمار بن ياسر ، يمانى در جنگ قرقيسيا نيز شركت مي‌كند ، غيبت شيخ طوسى / 278 از وى نقل مي‌كند : « دولت اهل‌بيت پيامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌هايى دارد ، پس بنشينيد و دست نگه داريد تا آنها آشكار شوند . آن هنگامى كه روم و ترك بر شما بشورند و لشكرها آماده كنند . . .

اهل مغرب به سوى مصر خروج مي‌كنند . به مصر كه وارد شوند نشانه‌ى سفيانى خواهد بود . قبل از آن شخصى خروج و به آل محمد ( عليهم السلام ) دعوت مي‌كند . تركان در حيره و روميان در فلسطين فرود مي‌آيند . عبد الله بر عبد الله سبقت مي‌گيرد تا آنكه لشكريانشان در قرقيسيا بر كنار رودخانه روبرو مي‌شوند و جنگى عظيم رخ خواهد داد .

رئيس مغربيان مي‌آيد و مردان را كشته زنان را به اسارت مي‌گيرد ، سپس به يمن باز مي‌گردد

--------------------------- 706 ---------------------------

تا آنكه سفيانى در جزيره فرود آيد و بر يمانى سبقت گيرد . سفيانى هر آنچه را كه آنان جمع كرده بودند تحت اختيار در مي‌آورد .

او در ادامه به كوفه مي‌آيد و ياران آل محمد ( عليهم السلام ) را به قتل مي‌رساند و مردى از همنامان آنان را مي‌كشد . آنگاه مهدى خروج مي‌كند و پرچمدار وى شعيب بن صالح خواهد بود . »

الفتن / 78 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه قواى يمانى از صنعاء مي‌آيند و در وقايع شام پيش از خروج سفيانى مشاركت مي‌كند : « چون ابقع با اقوامى درشت هيكل ظاهر شود ، ميان آنان نبردى سخت در مي‌گيرد . سپس اخوص سفيانى ملعون آشكار مي‌شود و با هر دو مي‌جنگد و فائق مي‌آيد . منصور يمانى با لشكرهاى خود از صنعاء به سوى آنان مي‌آيد و بسيار خشمگين است . او با اخوص مواجه مي‌شود و بيرق‌هايشان زرد و جامه‌هايشان رنگين است ، و جنگ سختى ميانشان واقع مي‌شود ، و در نتيجه اخوص سفيانى بر او غالب مي‌گردد . »

و نيز / 59 از آن حضرت : « هنگامى كه سفيانى بر ابقع و منصور يمانى غالب شود ، ترك و روم خروج مي‌كنند و سفيانى بر آنان نيز فائق مي‌آيد . »

لكن بر مرسلات ابن‌حماد و سخنان راويان وى نمي‌توان اعتماد نمود ، اگر چه برخى را به اهل‌بيت ( عليهم السلام ) نسبت دهد ، به جهت آنكه امور زائد و تصورات عصر خود را بر حركت حضرت مهدي ( عليه السلام ) تطبيق داده‌اند .

قدر متيقن روايات آن است كه يمانى در يمن و حجاز و خليج نقش خواهد داشت .

شخصى مصرى و يمنى همسو با سفيانى خروج مي‌كنند

ظهور يمانى و سفيانى طبق احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ، چند ماه قبل از ظهور حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خواهد بود . روايتى با سند صحيح تصريح مي‌كند كه دو نفر كه در خط و منهج سفيانى هستند ، پيش از او خروج خواهند كرد ، غيبت شيخ طوسى / 271 از محمد بن مسلم روايت مي‌كند :

« قبل از سفيانى شخصى مصرى و يمنى خروج خواهند كرد . »

البته زمان و مكان خروج اين دو مشخص نيست ، ولى مدت كمى قبل از سفيانى خواهند بود ، و ممكن است بر ظواهرى و بن لادن منطبق شود .

--------------------------- 707 ---------------------------

خمار چشم در صنعاء

غيبت نعمانى / 277 از عبيد بن زراره روايت مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) سخن از سفيانى به ميان آمد ، ايشان فرمودند : چگونه او خارج شود ، و حال آنكه خمار چشم در صنعاء خروج نكرده است ؟ »

اين شخص اهل يمن است و براى دستيابى به قدرت خروج مي‌كند ، ولى نتيجه‌اى از

پيش نمي‌برد .

به نظر مي‌رسد اين وصف رمزى باشد كه معنايش به هنگام ظهور اين شخص واضح مي‌گردد .

گفته شده كه نام يماني ، حسن يا حسين است

در سخنى بدون سند وارد شده كه نام يمانى حسن يا حسين است و از نسل زيد بن علي ( عليه السلام ) مي‌باشد ، در مشارق انوار اليقين / 196 و در چاپى ديگر / 246 آمده است : « سپس پادشاهى بسان پنبه سفيد ، از يمن از صنعاء و عدن خروج مي‌كند . او حسين يا حسن نام دارد . با خروج او درياى فتنه از بين مي‌رود . پس او كه سيدى علوى است مبارك ، پاك ، هدايتگر و هدايت شده ظاهر مي‌شود . مردم از منت خداوند - كه آنان را هدايت نموده - كه براى آنان آورده است مسرور مي‌گردند . با نور خود ظلمت را بر طرف مي‌كند ، و حق پس از مخفى بودن ، به دست او آشكار مي‌شود . او ثروت‌ها را به طور مساوى ميان مردم تقسيم مي‌كند . شمشير را درون غلاف مي‌كند ، پس ديگر خونى ريخته نمي‌شود . مردم در شادمانى و آرامش زندگى خواهند كرد . با آب عدل خويش چشمه‌ى روزگار را از آلودگى پاك مي‌سازد ، و حق را به اهالى سرزمين‌ها باز مي‌گرداند . »

اين عبارت همان گونه كه مشاهده مي‌شود سخنى مسجّع است از قائلى مجهول ، البته ممكن است گوينده آن را از روايتى برگرفته باشد !

در روايات ابن‌حماد و ديگران نيز مشابه آن يافت مي‌شود .

--------------------------- 708 ---------------------------

روايتِ : مهدى از كرعه و يمانى از يكلا خارج مي‌شوند

گنجى شافعى در البيان / 510 از عبد الله بن عمر روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مهدى از منطقه‌اى در يمن كه كرعه گفته مي‌شود خروج مي‌كند .

وى مي‌افزايد : اين حديث حسن ، و به گونه‌اى نيكو به دست ما رسيده است . ابو الشيخ اصفهانى در عوالى آن را - همانسان كه نقل كرديم - آورده و ابو نعيم نيز در مناقب المهدى ذكر كرده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز معجم البلدان 4 / 452 ، الاربعون البلدانيه 4 / 452 و الفصول المهمة / 295

كفاية الاثر / 147 به سه طريق از اصبغ بن نباته ، شريح بن هانى بن شريح و عبدالرحمن بن ابى ليلى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در خانه‌ى ام سلمه بودم كه جماعتى از اصحاب ايشان ، از جمله سلمان ، ابوذر ، مقداد و عبدالرحمن بن عوف آمدند ، سلمان گفت : يا رسول الله ! هر پيامبرى وصى و دو سبط دارد ، وصى و دو سبط شما كيانند ؟ ايشان مدتى سر به زير انداختند ، بعد فرمودند . . .

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در ادامه امامان از اهل‌بيت خود را معرفى كرده فرمودند : آنگاه آن مقدار كه خدا بخواهد ، امامشان از آنان غائب مي‌شود . براى او دو غيبت خواهد بود ، كه يكى طولاني‌تر از ديگرى است . پس به ما رو كردند و با صدايى بلند فرمودند : بر حذر باشيد از زمانى كه پنجمين فرزند از فرزندان هفتمين فرزند من مفقود شود ! حضرت علي ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : عرض كردم : اى رسول‌خدا ! حال او در زمان غيبت ، چگونه است ؟ فرمود : صبر مي‌كند تا آنكه خدا به او اجازه‌ى خروج بدهد . آنگاه از منطقه‌اى به نام اكرعه در يمن خروج مي‌كند ، و اين در حالى است كه ابرى بر سرش سايه انداخته ، زره مرا پوشيده و شمشيرم ذوالفقار را حمايل كرده است و منادى ندا مي‌كند : اين مهدى خليفه‌ى خداست ، از او پيروى كنيد . او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، آن گونه كه از ستم و بيداد پر شده است .

اين زمانى خواهد بود كه دنيا گرفتار فتنه و آشوب شده مردم به غارت يكديگر مي‌پردازند . نه بزرگ به كوچك رحم مي‌كند و نه قوى بر ضعيف ، در اين هنگام است كه خدا به او اجازه‌ى قيام مي‌دهد . »

--------------------------- 709 ---------------------------

الفتن 1 / 381 درباره‌ى يمانى مي‌نويسد : « او از منطقه‌اى به نام يكلا كه يك مرحله از صنعاء فاصله دارد خروج مي‌كند . پدرش قريشى است و مادرش يمني . »

امرى مسلّم است كه حضرت مهدي ( عليه السلام ) از مكه و مسجد الحرام خروج مي‌كنند ، لذا روايت كرعه يا يكلا قابل قبول نيست ، مگر آنكه مقصود حركت يمانى وزير از آنجا باشد ، مثل روايتى كه بيان مي‌كند و گذشت كه امر حضرت مهدي ( عليه السلام ) از مشرق آغاز مي‌گردد .

--------------------------- 710 ---------------------------

.

--------------------------- 711 ---------------------------

فصل بيست و پنجم

نبرد قدس

فلسطين و نبرد قدس در عصر ظهور

--------------------------- 712 ---------------------------

اوصاف آخرين فتنه پيش از ظهور

پيشتر گذشت كه ظهور امام ( عليه السلام ) در پى فتنه‌اى خواهد بود ، المعجم الاوسط 5 / 338

از طلحه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « فتنه‌اى به وقوع خواهد پيوست كه يك طرف آن آرام نمي‌شود مگر جانب ديگر آن به جوش مي‌آيد ، تا آنكه منادى از آسمان ندا در دهد : اميرتان

فلانى است . »

المستدرك 4 / 553 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند و صحيح مي‌شمارد : « فتنه‌اى رخ خواهد نمود كه مردم - آنچنان كه طلا در معدن به دست مي‌آيد - از آن جان سالم به در مي‌برند ، پس اهل شام را ناسزا نگوييد ، ظالمان آنان را ناسزا گوييد ، زيرا ابدال در ميان آنهايند .

خداوند بر آنان بارانى از آسمان خواهد فرستاد كه آنها را پراكنده خواهد كرد ، تا جايى كه اگر روباهان با آنان پيكار كنند پيروز مي‌شوند . در آن هنگام خدا مردى از عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را در ميان دوازده هزار نفر مي‌فرستد . پيروان هفت پرچم با آنها به جنگ مي‌پردازند . هيچ صاحب پرچمى نيست جز آنكه طمع در حكومت دارد . آنها مي‌جنگند و شكست مي‌خورند . سپس هاشمى ظاهر مي‌شود و خداوند الفت و نعمت مردم را به آنان باز خواهد گرداند . آنان در اين حالت به سر مي‌برند تا دجال خروج كند . » ( 1 ) ( 1 ) . المعجم الاوسط 1 / 203 ، تهذيب ابن عساكر 1 / 72 و مجمع الزوائد 7 / 317

الفتن 1 / 57 از ابو سعيد خدرى آورده است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : « پس از من فتنه‌هايى كه يكى از آنها احلاس است ، رخ مي‌دهد كه در آن مي‌گريزند و خانواده و مال خود را از دست مي‌دهند . سپس ، فتنه‌هايى سخت‌تر از آن به وقوع مي‌پيوندد . آنگاه فتنه‌اى رخ مي‌دهد كه هرگاه بگويند به پايان رسيد ، امتداد مي‌يابد و چنان پيش مي‌رود كه خانه‌اى نمي‌ماند مگر در آن وارد مي‌شود ، و مسلمانى نمي‌ماند مگر آنكه بر او سيلى مي‌زند ، تا آنكه مردى از عترت من قيام نمايد . »

عبدالرزاق در المصنف 11 / 361 روايت مي‌كند : « فتنه‌اى در شام رخ مي‌نمايد كه ابتداى آن گويا بازى كودكان است ، از يك سو رو مي‌آورد و از سويى آرام مي‌گردد . پايان نمي‌يابد تا آنكه منادى ندا كند : امير فلانى است . »

--------------------------- 713 ---------------------------

الفتن 1 / 56 و 238 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « پس از من چهار فتنه به سراغ شما مي‌آيد ؛ در اولى خون‌ها حلال شمرده مي‌شود ، در دومى خون‌ها و اموال را حلال مي‌شمرند ، در سومى خون‌ها ، اموال و فروج حلال شمرده مي‌گردد ، چهارمين فتنه ، رميده و سخت و فراگير است و همچون موج دريا ، به تلاطم در مي‌آيد ، به گونه‌اى كه هيچ يك از مردم ، پناهگاهى در مقابل آن نمي‌يابد .

آن فتنه ، بر گرد شام مي‌گردد ، عراق را در بر مي‌گيرد و جزيره را با دست و پايش ، در هم مي‌كوبد ، و امت در آن ، در بلا به مانند پوست ساييده مي‌شوند . آنگاه هيچ يك از مردم نمي‌تواند بگويد بس است ، بس است . آن را از هيچ نقطه‌اى محو نمي‌كنند مگر آنكه از ناحيه‌اى ديگر سر باز مي‌كند . . . شخص در آن صبح مؤمن است ولى شب كافر ، تنها كسى از آن نجات مي‌يابد كه دعاى غرقه در دريا را بخواند . دوازده سال ادامه مي‌يابد . هنگامى كه از ميان مي‌رود ، فرات از كوهى از طلا پرده بر مي‌دارد . آنان بر سر آن مي‌جنگند تا آنكه از هر نه تن ، هفت نفر كشته شوند . »

همان 1 / 238 : « هنگامى كه فتنه‌ى فلسطين رخ دهد ، بسان آبِ در مشك در شام مي‌گردد . آنگاه در حالى كه شما اندك و پشيمانيد ، از بين مي‌رود . »

نگارنده : اگر اين گزارش‌ها صحيح باشد ، ممكن است از فتنه‌هايى سخن گويد كه در گذشته رخ داده است . مطلب مهم آن است كه بر استمرار اين فتنه‌ها تا ظهور دلالت دارد .

سفيانى فلسطين و مناطق پنجگانه را تحت سيطره در مي‌آورد

غيبت نعمانى / 304 از هشام بن سالم از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه سفيانى بر مناطق پنجگانه سلطه يافت نه ماه برايش حساب كنيد .

هشام بر اين باور است كه مناطق پنجگانه ، دمشق ، فلسطين ، اردن ، حمص و حلب است . »

در روايت كمال الدين 2 / 651 از امام صادق ( عليه السلام ) اين مناطق پنجگانه توسط خود امام ( عليه السلام ) تفسير شده است ، عبد الله بن ابى منصور بجلى روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى نام سفيانى پرسيدم ، ايشان فرمودند : با نام او چه كار داري ؟ زمانى كه مناطق پنجگانه‌ى

--------------------------- 714 ---------------------------

شام - دمشق ، حمص ، فلسطين ، اردن و قنسرين - را تحت سيطره در آورد ، آن هنگام منتظر فرج باشيد ، عرضه داشتم : آيا نه ماه حكومت مي‌كند ؟ فرمودند : نه ، ولى هشت ماه حكومت خواهد داشت ، و نه يك روز بيشتر . »

اين احاديث دلالت دارد كه حكومت سفيانى شامل سوريه ، اردن و فلسطين و يا قسمت‌هايى از آن مي‌شود .

سلطه بر اردن ممكن است از راه قيام ناصبيانِ پيرو سفيانى باشد . فلسطين هم از سوى يهوديان به دو سپرده مي‌شود تا اهالى آن را ساكت كند .

گزارشِ : بيرق‌هاى خراسان به سوى قدس

المعجم الاوسط 4 / 323 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « پرچم‌هايى سياه از خراسان خارج مي‌شوند ، چيزى آنها را باز نمي‌گرداند تا آنكه در ايلياء نصب شوند . »

سنن ترمذى 3 / 362 ، مسند احمد ، ابن كثير در نهايه ، بيهقى در دلائل و ديگران آورده‌اند ،

ابن صديق مغربى نيز در ردّ بر ابن خلدون آن را صحيح مي‌شمارد .

الفتن 1 / 312 روايت مي‌كند : « پرچمدار مهدى پسرى است با سنّ كم ، ريش اندك و زرد پوست ، اگر با كوه‌ها بجنگد آنها را منهدم مي‌سازد ، تا آنكه در ايليا فرود آيد . »

در مصادر ما مشابه آن در الملاحم و الفتن / 43 ، 58 و 121 نقل شده كه احتمال مي‌رود قسمتى از روايت پيشين باشد ، زيرا از لشكرى سخن مي‌راند كه از ايران به ايليا يعنى قدس مي‌آيد .

برخى احتمال مي‌دهند اين حمله پيش از ظهور باشد ، ولى صحيح نيست ، زيرا فرمانده‌ى آن شعيب بن صالح ، فرمانده‌ى لشكر حضرت در حمله‌ى آزاد سازى شام و فلسطين است .

علاوه بر آنكه اين گزارش به گزارشاتى كه حول نهضت ابومسلم خراسانى است مي‌ماند ، لذا نمي‌توان بدان اعتماد كرد .

ورود روم به عراق و فلسطين

غيبت شيخ طوسى / 378 از عمار نقل مي‌كند كه تركان در عراق فرود مي‌آيند و روميان در رمله :

--------------------------- 715 ---------------------------

« ترك در حيره فرود مي‌آيد و روم در فلسطين ، عبد الله بر عبد الله سبقت مي‌گيرد تا آنكه لشكريانشان در قرقيسيا در كنار نهر با هم مواجه شوند و نبردى سخت رخ دهد . »

سخن در اين روايت از جنگ قرقيسياست كه در سال ظهور به وقوع مي‌پيوندد ، ولى به جزئياتى كه در آن آمده نمي‌توان اعتماد نمود ، زيرا سند آن تمام نيست .

نبرد موعود دمشق و قدس

اين ، بعد از جنگ‌هاى كوچك در عراق و حجاز ، بزرگترين معركه در مرحله‌ى نخست ظهور امام ( عليه السلام ) است . طرف مقابل آن هم سفيانى حاكم سوريه و ثقل نبرد در دمشق است ، و محور آن دمشق ، طبريه ( 1 ) ( 1 ) . منطقه‌اى بين دمشق و قدس

و قدس هستند .

امام ( عليه السلام ) بر سفيانى فائق آمده و با فتح و پيروزى وارد سرزمين قدس مي‌شوند .

سفيانى گويا خطّ دفاع يهوديان است ، لذا پيروزى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بر وي ، پيروزى بر يهود خواهد بود .

در روايت آمده كه ويرانى در دمشق بسيار خواهد بود ، معانى الاخبار / 406 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در مصر منبرى بنا خواهم كرد ، سنگ سنگ دمشق را ويران خواهم ساخت ، يهود را از تمام مناطق عرب بيرون خواهم نمود و با اين عصاى خود عرب را مي‌رانم .

در اين هنگام راوى كه عبايه‌ى اسدى است گفت : يا اميرالمؤمنين ! گويا خبر از آن مي‌دهيد كه بعد از مرگ زنده خواهيد شد ، ايشان فرمودند : هيهات ، اى عبايه ! اشتباه فهميدي ، مردى از من اين كارها را انجام مي‌دهد ، يعنى مهدي ( عليه السلام ) . »

جنگ بعدى كه بزرگترين نبرد است با روم خواهد بود ، و هفت سال پس از جنگ قبلى است . امام ( عليه السلام ) پس از نبرد قدس ، پيمان صلحى ده ساله با روم مي‌بندند ، ولى روميان بعد از هفت سال آن را نقض كرده ، لشكرهايشان را در منطقه گرد مي‌آورند و اين جنگ عظيم به وقوع مي‌پيوندد ، نبردى گسترده كه به جنگى جهانى مي‌ماند .

سنن الدانى / 100 از ابو سعيد خدرى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « مردى از امتم خروج مي‌كند

--------------------------- 716 ---------------------------

كه به سنّتم عمل مي‌نمايد . خدا از آسمان برايش بركت را فرو مي‌فرستد و زمين بركاتش را براى وى بيرون مي‌دهد . او زمين را پر از عدالت مي‌كند ، چنان‌كه از ستم آكنده شده است . هفت سال بر اين امت حكومت ، و در بيت‌المقدس سكونت مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . المعجم الاوسط 2 / 15 ، عقد الدرر / 20 و 156 ، المنار المنيف / 151 ، مجمع الزوائد 7 / 317 و الحاوى 2 / 62 ، مغربى / 524 نيز راويان آن را ثقه مي‌داند .

بايد اين هفت سال را بر مدت آتش بس با روم پيش از نقض آن حمل نمود .

العطر الوردى / 64 از حذيفه : « در ميان ركن و مقام با مهدى بيعت مي‌كنند . او روانه‌ى شام مي‌شود ، در حالى كه جبرئيل پيش قراول و ميكائيل بر دنباله‌ى لشكر است . اهل آسمان و زمين ، پرندگان ، حيوانات وحشى و ماهيان دريا به دو خرسند مي‌شوند . »

الفتن 1 / 349 از حضرت علي ( عليه السلام ) : « مهدى مي‌رود تا آنكه در بيت‌المقدس فرود آيد . خرائن به نزد او منتقل مي‌شود ، و عرب ، عجم ، اهل حرب ، روم و ديگران بدون نبرد تحت فرمان او در مي‌آيند . »

نگارنده : مقصود پس از پيروزى در نبرد قدس است .

همو 1 / 347 حدود بيست گزارش تحت عنوان « خروج مهدى از مكه به بيت‌المقدس »

نقل مي‌كند .

در مصادر حديثى ما احاديثى در اين باره رسيده است ، ابن وزير غافقى از حضرت علي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « او در ميان دوازده هزار تن - اگر كم باشند - و پانزده هزار نفر - اگر زياد باشند - خروج مي‌كند . هراس پيشاپيش او مي‌رود . با هر دشمنى كه روبرو شود ، به اذن خدا او را شكست مي‌دهد . شعارشان بميران ، بميران است . در راه خدا به سرزنش هيچ سرزنشگرى اعتنا نمي‌كنند . هفت بيرق از شام به مصاف آنها مي‌روند ، ولى همه را شكست داده قدرت را در دست مي‌گيرد . پس از آن محبت و نعمت ميان مسلمين باز مي‌گردد و فاصه و بزاره باز مي‌گردند و پس از آن تنها دجال خواهد بود .

گفتيم : فاصه و بزاره چيست ؟ فرمود : او قدرت را به دست مي‌گيرد و شخص مي‌تواند بدون آنكه از چيزى بهراسد ، سخن راند . » ( 2 ) ( 2 ) . الملاحم و الفتن / 138

--------------------------- 717 ---------------------------

الملاحم و الفتن / 296 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در وصف اين نبرد روايت مي‌كند : « پس خداوند بر سفيانى غضب مي‌كند ، و خلق خدا به خاطر غضب او خشمگين مي‌شوند . پرندگان با بال‌ها ، كوه‌ها با صخره‌ها و ملائكه با فريادشان آنان را مي‌زنند .

ساعتى نخواهد گذشت مگر آنكه خدا تمام ياران سفيانى را هلاك كند ، و در زمين تنها او باقى ماند . آنگاه مهدى او را مي‌گيرد و زير درختى كه شاخه‌هايش آويخته ، در كنار درياچه‌ى طبريه ذبح خواهد كرد . »

در برخى روايات سخن از امداد غيبى مسلمين به ميان آمده است : « آن روز صدايى از آسمان به گوش مي‌رسد ، منادى ندا مي‌كند : اولياى خدا ياران فلان - مقصود مهدى است - هستند . آنگاه ياران سفيانى مغلوب و همه كشته مي‌شوند ، جز آنكه رانده شده است . »

ممكن است بعضى اشكال كنند كه در منابع سنيان روايات در اين باره بسيار است ولى با حركت بنى عباس خلط شده ، از اين رو نمي‌توان اعتماد نمود ، لكن اين امر ضررى به اصل مطلب كه روايات امامان ( عليهم السلام ) آن را تأييد مي‌كند ، و با حركت امام ( عليه السلام ) از مكه به عراق و بعد از آن به دمشق و قدس منسجم است ، نمي‌رساند .

امام ( عليه السلام ) در درّه‌ى عذراء در نزديكى دمشق اردو مي‌زند

در حديث طولانى جابر از امام باقر ( عليه السلام ) پيشتر گذشت : « آنگاه به كوفه مي‌آيد و مدتى طولانى كه خدا مي‌خواهد در آن درنگ مي‌كند تا بر آن غالب آيد . سپس به همراه يارانش به عذراء مي‌آيد و اين در حالى است كه مردم بسيارى به او پيوسته‌اند . سفيانى در آن زمان در وادى رمله به سر مي‌برد . دو لشكر در روز ابدال با يكديگر برخورد مي‌كنند . مردمى از شيعيان آل محمد ( عليهم السلام ) كه با سفيانى بوده‌اند ، [ از لشكر او ] بيرون مي‌آيند ، و گروهى كه با خاندان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بودند به سفيانى ملحق مي‌گردند ، و هركسى به پرچم خود مي‌پيوندد .

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمايند : آن روز سفيانى و يارانش كشته مي‌شوند به طورى كه حتى خبر رسانى از آنها باقى نمي‌ماند ، و آن روز زيانكار كسى است كه از غنيمت [ بني ] كلب بهره‌اى نبرد . »

--------------------------- 718 ---------------------------

اين روايت بر تأييد امام ( عليه السلام ) از سوى مردم دلالت دارد ، زيرا بيان مي‌كند كه لشكر ايشان بدون مقاومت مردم ، وارد سوريه مي‌شود .

خداوند سفيانى و نيز روم را بر دستان امام ( عليه السلام ) شكست مي‌دهد

الفتن 1 / 352 از عبد الله بن مسعود نقل مي‌كند : « هفت تن از عالمان با مهدى بيعت مي‌كنند . آنان از مناطق مختلف و بدون وعده‌ى قبلى به مكه مي‌آيند . با هريك از آنها سيصد و بيش از ده مرد بيعت كرده است . پس به مكه مي‌آيند و بيعت مي‌كنند ، و خداوند محبت او را در سينه‌هاى مردم مي‌افكند .

او با آنان به سوى كسانى كه با لشكريان سفيانى بيعت كرده‌اند و مردى از جَرَم فرمانده‌ى آنهاست مي‌آيد . از مكه خارج مي‌شود و يارانش را آنجا مي‌گذارد ، و با ردايى در بر مي‌آيد و خود را به جرمى مي‌رساند . او هم با مهدى بيعت مي‌كند .

قبيله‌ى كلب او را بر اين كار سرزنش مي‌كنند . او نيز مي‌آيد و بيعتش را پس مي‌گيرد . آنگاه براى جنگ با ايشان لشكر كشى مي‌كند . مهدى آنها را شكست مي‌دهد ، و خدا روم را بر دستان او شكست خواهد داد و فتنه‌ها را بر طرف خواهد ساخت . او در شام فرود مي‌آيد . »

همان 1 / 349 از حضرت علي ( عليه السلام ) : « وقتى سفيانى لشكرى به سوى مهدى فرستد و در بيداء به زمين فرو رود ، و اين خبر به اهل شام برسد ، به خليفه‌شان گويند : مهدى خروج كرده ، با او بيعت كن و تحت فرمانش در آ ، و گرنه تو را مي‌كشيم !

او هم بيعت خود را ارسال مي‌كند . مهدى مي‌آيد تا در بيت‌المقدس وارد شود . خزائن به دو منتقل شوند و عرب ، عجم ، اهل حرب ، روم و ديگران بدون جنگ تحت فرمانش در آيند ، تا آنكه در قسطنطنيه و جوار آن مساجد بنا شود .

پيش از او مردى از اهل‌بيتش با اهل مشرق خروج مي‌كند . هشت ماه شمشير را بر شانه بر مي‌دارد ، مي‌كشد و مثله مي‌كند ، آنگاه متوجه بيت‌المقدس مي‌شود ، ولى بدان نمي‌رسد كه مي‌ميرد . » ( 1 ) ( 1 ) . و عقد الدرر / 129 ، الحاوى 2 / 70 و 73 ، جمع الجوامع 2 / 103 ، مغربى / 579 و الملاحم و الفتن / 65

--------------------------- 719 ---------------------------

مضمون اين روايت صحيح است ، زيرا همسو با پيروزى حتمى امام ( عليه السلام ) است ، پيروزى با رعب و جنگ .

البته در قبال اين روايات ، رواياتى متأثر از كعب الاحبار نيز يافت مي‌شود كه از شكست امام ( عليه السلام ) سخن مي‌گويد ، مطلبى غير قابل قبول كه با وعده‌ى محتوم الهي ، و احاديث صحيح متضمن پيروزى قاطع ايشان در نبرد عظيم دمشق و فتح قدس ، در تعارض است ، و اينكه ايشان عدل و داد را در گستره‌ى زمين مي‌پراكند ، و - بر خلاف روايات امويان - پيش از آن از دنيا نخواهد رفت .

الفتن 1 / 399 از محمد بن حنفيه : « خليفه‌اى از بنى هاشم در بيت‌المقدس وارد مي‌شود . او زمين را پر از دادگرى خواهد نمود . بيت‌المقدس را چنان بنا كند كه به خود نديده است . چهل سال حكومت خواهد كرد . آتش بس با روميان بر دستان او و در هفت سال باقى مانده‌ى خلافتش خواهد بود . روميان بعدها به او خيانت و در عمق بر ضدّ او تجمع مي‌كنند . او هم از شدت اندوه از دنيا مي‌رود .

پس از او كسى [ ديگر ] از بنى هاشم به حكومت مي‌رسد كه آنها را شكست داده و قسطنطنيه ، و در پى آن روم را فتح خواهد كرد . او گنج‌هاى آنجا و سفره‌ى سليمان بن داود را آشكار مي‌كند . بعد از آن به بيت‌المقدس رفته در آن فرود خواهد آمد .

دجال در دوران او خروج مي‌كند . عيسى بن مريم نيز فرود آمده پشت سر او نماز مي‌گذارد . »

دروغ پردازان خود را مضطر ديده‌اند كه دو مهدى تصوير كنند كه يكى شكست مي‌خورد و ديگرى پيروز مي‌شود !

فشار منطقه‌اى بر سفيانى براى بيعت با حضرت مهدي ( عليه السلام )

اين مطلب در كتب اهل‌سنت و برخى منابع ما آمده است ، و فضاى موجود در روايت كه از ضعف سفيانى و افت اقتدار منطقه‌اى او حتى بين اهل شام حكايت مي‌كند ، صحيح است .

الفتن / 97 از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « او با دوازده هزار نفر - اگر كم باشند - و يا پانزده هزار تن - اگر زياد باشند - مي‌رود ، شعارشان ، بميران بميران است ، تا آنكه با سفيانى روبرو شود . او گويد : عمو زاده‌ام را بياوريد تا با او سخن گويم . او هم به سوى وى مي‌رود و با او تكلّم

--------------------------- 720 ---------------------------

مي‌كند . سفيانى امر را به ايشان مي‌سپارد و بيعت مي‌كند . چون به نزد يارانش باز گردد كلب به سرزنش او مي‌پردازند . او هم باز مي‌گردد و بيعتش را پس مي‌گيرد . ايشان هم خواسته‌ى او را اجابت مي‌نمايد .

آنگاه او با لشكر سفيانى كه هفت پرچم همراه اويند - و هريك امارت را براى خود مي‌خواهد - پيكار مي‌كنند ، و مهدى همه را شكست مي‌دهد .

ابو هريره گويد : كسى محروم است كه از غنيمت كلب بى بهره ماند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به مسند احمد 2 / 356 ، عقد الدرر / 84 ، مجمع الزوائد 7 / 315 ، الدرالمنثور 5 / 241 ، الحاوى 2 / 72 و المستدرك 4 / 431

راوي ، شرائط و جوّ موجود در عصر خود را بر اين روايت پياده كرده است !

همان / 95 از امام باقر ( عليه السلام ) : « هنگامى كه پناهنده‌اى كه در مكه است از فرو رفتن زمين خبر دار شود ، با دوازده هزار نفر از جمله ابدال بيايد تا در ايليا فرود آيند . . . سفيانى اطاعت خود را اعلام مي‌كند . سپس مي‌رود و با كلب كه دايي‌هاى او هستند ، ديدار مي‌كند . آنها او را بر اين كار نكوهش كرده مي‌گويند : خدا به تو جامه‌اى پوشاند ولى تو آن را در آوردي ! او هم مي‌گويد : نظر شما چيست ، آيا بيعت را باز ستانم ؟ آنان گويند : آري .

او نزد ايشان به ايليا مي‌آيد و مي‌گويد : [ بيعت مرا ] فسخ كن ، ايشان هم گويند : من چنين نمي‌كنم ، او مي‌گويد : چرا . . .

آنگاه مي‌گويد : اين مردى است كه از فرمان من به در آمده است ، پس فرمان مي‌دهد و او را بر روى تخته سنگى در ايليا ذبح مي‌كنند .

سپس سراغ كلب رفته آنان را غارت مي‌كند ، زيانكار كسى است كه روز چپاول كلب زيان كند . »

در اين عبارت اوضاع شام و فلسطين هنگام ظهور به تصوير كشيده شده است و با پياده سازى جوّ عصر راوى بر روايت توأم است . البته اصل حركت ايشان به سمت قدس مسلّم و مورد

اتفاق است .

در منابع حديثى ما شيعيان ، مشابه و البته اقوى از آن يافت مي‌شود ، تفسير عياشى 2 / 59 از

--------------------------- 721 ---------------------------

عبد الاعلى حلبى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « گويا آنها را مي‌بينم كه سيصد و بيش از ده مردند و از نجف كوفه بالا مي‌روند . گويا دل‌هايشان پاره‌هاى آهن است . جبرئيل سمت راست و ميكائيل سمت چپ حضرت هستند . رعب يك ماه جلو و يك ماه پشت سر ايشان حركت مي‌كند . خداوند با پنج هزار فرشته‌ى نشانه‌دار او را يارى مي‌رساند . وقتى كه از نجف بالا مي‌رود به يارانش مي‌فرمايد : امشب را به عبادت بگذرانيد ، و آنان شب را سپرى مي‌كنند در حالى كه برخى در ركوع و برخى در سجده‌اند و به درگاه خدا تضرّع مي‌كنند . چون صبح مي‌شود مي‌فرمايد : از راه نخيله برويم . [ امام باقر ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : ] و بر كوفه خندقى خواهد بود .

گفتم : خندق ؟ فرمودند : آرى به خدا . تا آنكه به مسجد ابراهيم ( عليه السلام ) در نخيله مي‌رسد و دو ركعت نماز در آنجا مي‌گزارد . سپس مرجئه و غير آنان از لشكريان سفيانى كه در كوفه هستند به مصاف ايشان مي‌آيند . ايشان به اصحاب مي‌فرمايد : وانمود به فرار كنيد ، و بعد مي‌فرمايد : بر ايشان حمله بريد .

امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند هيچ خبر رسانى از آنها از خندق عبور نمي‌كند .

سپس حضرت وارد كوفه مي‌شود و هيچ مؤمنى نمي‌ماند مگر آنكه آنجا خواهد بود و يا اشتياق آنجا را خواهد داشت ، و اين همان سخن اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است .

در ادامه به اصحاب مي‌فرمايد : به سوى اين طغيان پيشه [ سفياني ] برويد ، و او را به كتاب خدا و سنت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) دعوت مي‌كند ، او هم تسليم مي‌شود و بيعت مي‌كند . [ بني ] كلب كه دايي‌هاى او هستند به او مي‌گويند : اى فلان ! چه كردي ؟ به خدا قسم ما هرگز با تو بر اين امر بيعت نمي‌كنيم ، سفيانى مي‌گويد : چه كنم ؟ مي‌گويند : بيعتت را پس بگير ، او همچنين مي‌كند ، قائم ( عليه السلام ) به او مي‌فرمايد : مراقب باش كه من حجّت را بر تو تمام نمودم و با تو خواهم جنگيد . صبح كه مي‌شود با آنها مي‌جنگد ، وخداوند كتف‌هاى آنان را در اختيار او قرار مي‌دهد . او سفيانى را اسير مي‌كند و مي‌برد و با دست خود ذبح مي‌كند .

سپس لشكرى اسب سوار را به روم اعزام مي‌كند تا ما بقى بني‌اميه را حاضر كنند . آنها به روم كه مي‌رسند مي‌گويند : اهل ملّت و دين ما را به ما بسپاريد ، ولى آنان ابا مي‌كنند

--------------------------- 722 ---------------------------

و مي‌گويند : به خدا چنين نخواهيم كرد . آن گروه مي‌گويند : به خدا اگر امام فرمان دهد با شما نبرد خواهيم نمود . پس روميان نزد حاكمشان رفته جريان را مي‌گويند . او مي‌گويد : برويد و آنها را در اختيار اينان قرار دهيد كه قدرت عظيمى دارند ، و اين سخن خداست : فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ . لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 15 - 12

پس چون عذاب ما را احساس كردند ، بناگاه از آن مي‌گريختند . مگريزيد ، و به سوى آنچه در آن متنعّم بوديد و سراهايتان بازگرديد ، باشد كه شما مورد پرسش قرار گيريد ، حضرت فرمودند : مقصود گنج‌هايى است كه ذخيره مي‌كرديد .

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ . فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ ، گفتند : اى واى بر ما ، كه ما واقعاً ستمگر بوديم . سخنشان پيوسته همين بود ، تا آنان را درو شده‌ى بي‌جان گردانيديم ؛ [ يعنى حتّي ] خبر رسانى هم از آنان باقى نمي‌ماند . »

اين روايت از سرعت پيروزى امام ( عليه السلام ) در عراق بر خوارج سخن مي‌گويد ، و به دنبال آن از حركت ايشان به شام و قدس . لكن برخى عبارات آن عوامانه است و بر عصر راوى تطبيق شده است .

بحار الانوار 52 / 388 از جابر بن يزيد از آن حضرت حديثى مي‌آورد كه سرعت شكست سفيانى و يهود به دست امام ( عليه السلام ) را وصف مي‌كند : « آنگاه خداوند تعالى آنان را تحت اختيار قائم و يارانش در مي‌آورد ، و تمام آنان را مي‌كشند . حتى مردى پشت درخت و سنگ پنهان مي‌شود ، و درخت و سنگ صدا مي‌زند : اى مؤمن ! اين مردى كافر است ، او را بكش ، او همچنين مي‌كند . درندگان و پرندگان از گوشت آنها سير مي‌شوند و قائم آن مقدار كه خدا بخواهد در آنجا مي‌ماند .

سپس در آنجا سه بيرق را روانه مي‌كند ؛ يكى به قسطنطنيه كه خدا برايش فتح خواهد كرد ، يكى به چين و فتح خواهد نمود ، و يكى به كوه‌هاى ديلم و آن نيز چنين خواهد شد . »

اين حديث شبيه حديث متواتر پيرامون نبرد مسلمانان با يهود است و آن را تأييد مي‌كند .

--------------------------- 723 ---------------------------

روايتِ نزول حضرت مهدي ( عليه السلام ) در بيت‌المقدس

الفتن 2 / 354 از ارطاة : « آنگاه مهدى براى مدت سه سال به مكه باز مي‌گردد . مردى از كلب خروج ، و هر كسى را كه در سرزمين ارم است به اجبار با خود همراه مي‌كند . او در ميان دوازده هزار تن به سوى مهدى و بيت‌المقدس مي‌رود . مهدى هم سفيانى را مي‌گيرد و بر دروازه‌ى جيرون مي‌كشد . »

همان 1 / 387 از كعب : « كسى كه اهل يمن را تبعيد مي‌كند مردى است از بنى هاشم . منزل او در بيت‌المقدس است و دوازده هزار نفر نگهبان او هستند . او اهل يمن را تا جايى تبعيد مي‌كند كه به منتهاى زمين برسند . »

نگارنده : اصل حركت امام ( عليه السلام ) به سمت قدس صحيح است ، ولى اين تفاصيل برگرفته از تصورات راويان است . آنهايند كه مي‌پندارند حضرت با يمني‌ها دشمنى و آنها را از بلاد شام تبعيد مي‌كند !

روايتِ : جبارى از قريش كه به بيت‌المقدس وارد مي‌شود

راويان وابسته به دربار حاكمان ، روايات بسيارى پيرامون ورود امام ( عليه السلام ) به سرزمين قدس نقل كرده و البته بدان افزوده‌اند .

الفتن 1 / 403 از كعب نقل مي‌كند : « مردى از قريش كه از بدترين خلق است به خلافت رسيده در بيت‌المقدس فرود مي‌آيد . خزينه‌ها به دو منتقل مي‌شود . اشراف مردم هم با او همراه مي‌شوند و به ستم مي‌پردازند . پرده داران او بسيار مي‌شوند و اموال فزونى مي‌يابد تا جايى كه مردى از آنها به ميزان يك ماه و ديگرى به ميزان دو يا سه ماه اطعام مي‌كند . لاغر آنها مانند فربه ديگر مردم است . آنان بسان گوساله‌هايى كه در آخورها بزرگ مي‌شوند رشد مي‌كنند . خليفه سنن نيك آنها را از بين مي‌برد و بدعت مي‌گذارد . فساد ، زنا و باده گسارى علنى ظاهر مي‌شود . عالمان مي‌هراسند تا بدانجا كه اگر كسى سوار بر مركبى شهرها را بگردد عالمى نمي‌يابد تا از او حديثى بياموزد . مسخ و فرو رفتن در زمين رخ مي‌دهد . اسلام به غربت مي‌افتد همان گونه كه با غربت آغاز شد . ديندار به كسى مي‌ماند كه پاره آتشى در

--------------------------- 724 ---------------------------

دست گرفته و يا كسى كه در شبى تاريك بر درختى خاردار دست بكشد . فساد او به جايى مي‌رسد كه دخترش را به بازار مي‌فرستد و او به همراه مأموران و در حالى كه زيور آلاتى طلايى و لباسى كه او را نمي‌پوشاند دارد ، در آن رفت و آمد مي‌كند .

اگر كسى تنها در يك جمله بر او خرده گيرد گردنش را بزنند . او روزى مردم را قطع مي‌كند و به دنبال آن آنها را از عطاياى خود محروم مي‌نمايد . سپس فرمان مي‌دهد مردم يمن را از شام اخراج كنند . مأموران همچنين كرده آنان را از شام و اطراف آن بيرون مي‌كنند ، آنان هم مي‌آيند تا به بصرى برسند ، و اين در اواخر عمر او خواهد بود .

اهل يمن نامه‌ها ميان خود مي‌نويسند و گرد هم مي‌آيند ، گروه گروه شده مي‌گويند : كجا مي‌رويد و سرزمين و هجرتگاهتان را وا مي‌گذاريد ! و تصميم مي‌گيرند با يكى از ميان خود بيعت كنند . آنها مشغول بررسى گزينه‌ها هستند كه صدايى كه نه از جن است و نه از انس را مي‌شنوند كه مي‌گويد : با فلانى بيعت كنيد و نام او را مي‌گويد . آنها هم به او - كه در ميان گزينه‌هايشان نبود - رضايت مي‌دهند . در پى آن گروهى را به نزد جبار قريش مي‌فرستند و او همه‌ى آنها را به قتل مي‌رساند و تنها يك نفر را زنده مي‌گذارد تا خبر دهد .

اهل يمن به قصد او - كه بيست هزار مأمور دارد - مي‌روند . قبايل لخم ، جذام ، عامله و جدس نيز به آنها مي‌پيوندند و همانسان كه يوسف پناهگاه برادرانش در مصر بود ، يمنيان را يارى خواهند كرد .

سوگند به كسى كه جان كعب در دست اوست ، لخم و جذام و عامله و جدس از اهالى يمن هستند . اى اهل يمن ! اگر اينها نزد شما آمدند و نسبت خود را جويا شدند ، آنان را كمك كنيد كه از شمايند .

آنها مي‌روند تا به بيت‌المقدس مي‌رسند . جبار قريش به همراه لشكريانش به مصاف آنها مي‌آيد ولى شكست مي‌خورد . »

همان 2 / 622 مي‌نويسد : « در زمان هاشمى كه پس از مهدى در بيت‌المقدس خواهد بود و به ستمگرى خواهد پرداخت ، چنان مي‌شود كه او دخترى با لباسى كه او را نمي‌پوشاند را [ براى انجام كارهايش ] مي‌فرستد . در آن زمان زمين لزره ، مسخ و فرو رفتن زمين خواهد بود . »

--------------------------- 725 ---------------------------

همان 1 / 387 از كعب مي‌آورد : « مردى از بنى هاشم وارد بيت‌المقدس مي‌شود . او دوازده هزار نگهبان دارد . . . كعب در روايتى ديگر گويد : او سى و شش هزار نگهبان دارد . بر هر مسيرى كه به بيت‌المقدس منتهى مي‌شود دوازده هزار نفر .

ارطاة گويد : عمر او دراز خواهد بود . او به ستم مي‌پردازد و در اواخر عمر پرده دارانش بسيار خواهند شد . ثروت او و نزديكانش چنان فراوان مي‌شود كه لاغر آنها به فربه ساير مسلمين مي‌ماند . . . »

وى در ادامه جريان جبار قريش را ذكر مي‌كند ، و نيز رخدادهايى غريب در آينده كه قريشيان در آن ظالمانند و يمني‌ها مظلومان ، و عجيب است كه شخصيت امام ( عليه السلام ) را غير اصلى

معرفى مي‌كند !

بررسى روايات نبرد دمشق و قدس

1 . هم‌چنان‌كه مي‌بينيم اين روايات دستخوش خيالات راويان شده است ، مخصوصاً روايات ابن‌حماد كه مهمترين منبع سنيان در روايات ملاحم و پيشگويى است . عموم آن را هم بافته‌هاى كعب الاحبار و هم پيالگانش تشكيل مي‌دهد ، كسانى كه از پيش خود سخن مي‌گويند ، و گاه آن را به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نسبت مي‌دهند !

كلام اينان نزاع قبائل عرب را به تصوير مي‌كشد ، امرى كه پس از مرگ يزيد شدّت يافت .

2 . واضح است كه راويان احاديث مربوط به حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را بر دوران خود پياده كرده‌اند ! آنها نشانه‌ها و معجزات امام ( عليه السلام ) از جمله نداى آسماني ، و اوصاف ياران ايشان را براى يمني‌ها جلوه داده‌اند !

3 . برخى از اين گزارشات با مسلّمات روايات شيعه و سنى تعارض دارد ، مثل آنكه مي‌گويد امام ( عليه السلام ) مي‌ميرد ، و پس از ايشان جبارى قريشى به حكومت مي‌رسد ، يمني‌ها با قريشيان مي‌جنگند و همه‌ى آنان را از بين مي‌برند ، تا جايى كه كفش قريشى تحفه خواهد شد !

و ديگر عناصر خيالى موجود در آنها پيرامون روم ، قسطنطنيه ، عيسي ( عليه السلام ) ، دجال و وقايع بعد از حضرت ، و پيش از اين نيز گذشت كه آنان چسان احاديث مربوط به شام و دجال را

--------------------------- 726 ---------------------------

تحريف كردند .

4 . در ميان اين اقوال ، عباراتى اندك نيز يافت مي‌شود كه مضامينى صحيح دارد ، و قاعده آن است كه تنها آن مقدارى را كه احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) تأييد مي‌كند بپذيريم ، مانند احاديث پيرامون نبرد امام ( عليه السلام ) با سفيانى در فتح قدس كه از جنگ شام آغاز مي‌شود ، و بعد از آن امام ( عليه السلام ) به راحتى وارد قدس مي‌شوند .

ذبح سفيانى توسط امام ( عليه السلام ) و كنار درياچه‌ى طبريه از نظر ما بعيد است ، و راجح آن است كه وى در شام به هلاكت مي‌رسد ، همان گونه كه در روايتى آمده است .

تأثير پيروزى قاطع امام ( عليه السلام ) و ورود به قدس

طبيعى به نظر مي‌رسد كه پيروزى امام ( عليه السلام ) و ورود به سرزمين قدس ، تأثير بسيارى بر غربي‌ها بگذارد ، و شكست يهوديان موجب شود جنون آنان شدّت گيرد ! از اين رو با وجود بيم از ايشان - به جهت در اختيار داشتن امام ( عليه السلام ) اسلحه‌اى همسنگ با آنها يا فراتر - اعلان نبرد كنند .

در چنين وقت حسّاسى است كه مسيح ( عليه السلام ) فرود مي‌آيد و غرب و تمامى عالم را دچار بهت مي‌كند ، و صلح بين امام مهدي ( عليه السلام ) و غربيان را برنامه ريزى خواهد كرد . همان كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آن را آخرين آتش بس ميان روم و مسلمانان دانستند و امير آن روز را مهدى از فرزندان خويش عنوان كردند ، و خواهد آمد .

هشت ماه جنگ

كمال الدين 1 / 318 از عيسى خشاب روايت مي‌كند : « به امام‌حسين ( عليه السلام ) گفتم : آيا شما صاحب اين امر [ ظهور ] هستيد ؟ فرمودند : نه ، صاحب امر ، رانده و آواره است و پدرش را كشته‌اند ولى خونخواهى نكرده است ، او هم كنيه‌ى عمويش است ، و هشت ماه شمشيرش را بر شانه مي‌گذارد . »

--------------------------- 727 ---------------------------

فصل بيست و ششم

يهود

يهود و نبرد با آنان در عصر ظهور

--------------------------- 728 ---------------------------

آيات قرآن در مورد نقش يهود در عصر ظهور

در كتاب عصر ظهور گفتيم كه آيات قرآن تصريح مي‌كند كه يهود در زمين جنگ افروزى مي‌كنند ، و خدا خود ضامن خاموش كردن آن است !

او مي‌فرمايد : وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَكُفْراً ، وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأرض فَسَاداً وَاللهُ لايُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مائده / 64

و يهود گفتند : دست خدا بسته است . دست‌هاى خودشان بسته باد . و به [ سزاى ] آنچه گفتند ، از رحمت خدا دور شوند . بلكه هر دو دست او گشاده است ، هر گونه بخواهد مي‌بخشد . و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوى تو فرود آمده ، بر طغيان و كفر بسيارى از ايشان خواهد افزود ، و تا روز قيامت ميانشان دشمنى و كينه افكنديم . هر بار كه آتشى براى پيكار برافروختند ، خدا آن را خاموش ساخت . و در زمين براى فساد مي‌كوشند . و خدا مفسدان را

دوست نمي‌دارد .

اين وعده‌اى الهى است به خاموش نمودن هر جنگى كه آنان افروزند ، حال چه خودشان يك طرف جنگ باشند ، و چه ديگران را تحريك نمايند .

جنگ افروزى آنان بر مسلمين در قرن حاضر مضاعف شده است و شرق و غرب را بر ضدّ آنها تحريك مي‌كنند ، آنان فلسطين را غصب كردند و دولت خود را در آن برقرار ساختند .

لذاست كه وعده‌ى الهى محقق خواهد شد . يكى از راه‌هاى خاموش شدن آتش فتنه‌ى آنها ، درگيري‌هاى داخلى است ، يكى ديگر هم مسلّط شدن ديگران بر آنهاست ، خداوند مي‌فرمايد :

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى اعراف / 167

و [ ياد كن ] هنگامى را كه پروردگارت اعلام داشت كه تا روز قيامت بر آنان [ يهوديان ] كسانى را خواهد گماشت كه بديشان عذاب سخت بچشانند . آري ، پروردگار تو زود كيفر است و همو آمرزنده‌ى بسيار مهربان است .

--------------------------- 729 ---------------------------

يعنى خداى متعال چنين حكم كرده كه تا روز قيامت كسى را بر آنان - كه برخى صالحند و برخى نه - مسلّط گرداند كه آنها را عقاب و عذاب كند ، در زمين بپراكند ، و به خوبى و بدى بيازمايد ، شايد توبه كنند و به مسير هدايت بازگردند .

پيش از اين ملوك بابل ، مصر ، يونان ، فارس ، روم و ديگران را بر آنان مسلّط گردانيد . البته اين در غير ادوار حكومت پيامبران ( عليهم السلام ) و نيز دوران فعلى علوّ آنان است كه پيش از انتقام قرار دارد .

آيات آغازين سوره‌ى اسراء اين وعده را باز مي‌كند ، مي‌فرمايد : سُبْحَانَ الذي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الذي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ . وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِى إِسْرَائِيلَ أَلاَّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِى وَكِيلا . ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُوراً . وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِى إِسْرَائِيلَ في الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ في الأرض مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً . فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولا . ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً . إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَاعَلَوْا تَتْبِيراً . عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 8 - 1

منزّه است آن [ خدايي ] كه بنده‌اش را شبانگاهى از مسجد الحرام به سوى مسجد الاقصى - كه پيرامون آن را بركت داده‌ايم - سير داد ، تا از نشانه‌هاى خود به او بنمايانيم ، كه او همان شنواى بيناست . كتاب آسمانى را به موسى داديم و آن را براى فرزندان اسرائيل رهنمودى گردانيديم كه : زنهار ، غير از من كارسازى مگيريد ، [ اي ] فرزندانِ كسانى كه [ آنان را در كشتي ] با نوح برداشتيم . راستى كه او بنده‌اى سپاسگزار بود . در كتاب آسمانى به فرزندان اسرائيل خبر داديم كه : قطعاً دو بار در زمين فساد خواهيد كرد ، و قطعاً به سركشى بسيار بزرگى برخواهيد خاست . پس آنگاه كه وعده‌ى [ تحقق ] نخستين آن دو فرا رسد ، بندگانى از خود را كه سخت نيرومندند بر شما مي‌گماريم ، تا ميان خانه‌ها [ يتان براى قتل و غارت شما ] به جستجو درآيند ، و اين تهديد تحقق يافتنى است . پس [ از چندي ] دوباره شما را بر آنان چيره مي‌كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم . اگر نيكى كنيد ، به خود

--------------------------- 730 ---------------------------

نيكى كرده‌ايد ، و اگر بدى كنيد ، به خود [ بد نموده‌ايد ] . و چون تهديد آخر فرا رسد [ بيايند ] تا شما را اندوهگين كنند و در معبد [ تان ] چنان كه بار اول داخل شدند [ به زور ] درآيند و بر هر چه دست يافتند يكسره [ آن را ] نابود كنند . اميد است كه پروردگارتان شما را رحمت كند ، و [ لي ] اگر [ به گناه ] بازگرديد [ ما نيز به كيفر شما ] بازمي‌گرديم ، و دوزخ را براى كافران زندان قرار داديم .

به عبارتى ديگر : در تورات براى بني‌اسرائيل چنين مقدّر كرده‌ايم كه به انحراف رفته و در مجتمع بشرى دو بار به فساد خواهيد پرداخت ، بر مردمان استكبار ورزيده و سركشى بسيارى خواهيد داشت . هنگامى كه زمان عقوبت شما بابت فساد نخستين فرا رسد ، بندگانى از خود را كه نيرومند و جنگاورند به سراغ شما مي‌فرستيم و آنها در ميان خانه‌ها در پى شما مي‌گردند . . . و اين كنايه از سهولت فتح نخست فلسطين بر دستان مسلمين است ، مسلمانان در آن فتح ، در ميان خانه‌هاى يهوديان به جستجوى پيكارجويان بر آمدند .

آنگاه دوباره شما را بر آنان چيره ساخته و اموال و اولاد و يارانى در عالم به شما خواهيم داد .

مدتى در اين وضعيتى به سر مي‌بريد ، پس اگر توبه كنيد و به خير رو آوريد براى خودتان بهتر است ، اما اگر به فساد و طغيان بپردازيد ، باز به زيان خودتان خواهد بود .

سپس همان بندگان را بر شما تسلّط مي‌دهيم ، آنان هم شما را اندوهگين كنند ، و فاتحانه - بسان بار نخست - وارد معبدتان شوند و شما را در هم كوبند .

شايد خدا بعد از اين عقوبت دوم شما را رحم كند ، ولى اگر باز به فساد همت گماريد عقاب او ديگر بار شما را فرا گيرد ، و در آخرت نيز جهنم را زندان شما قرار دهد .

خلاصه آنكه يهوديان پس از حضرت موسي ( عليه السلام ) به فساد نخست دامن زدند ، سپس به دست مسلمانان عقوبت شدند . پس از مدتى بر آنان غلبه يافتند و يارانشان در عالم فزونى يافت ، و اين قدرت يافتن نخست آنها بود ، و در ادامه عقوبت دوم آنها بر دست مسلمين خواهد بود .

پس عقاب نخست آنان در صدر اسلام و توسّط مسلمين بود . بعدها خداوند آنان را چيره ساخت و براى بار دوم به فساد پرداختند و در زمين قدرت يافتند ، و عقوبت دوم آنها نيز بر دستان مسلمانان خواهد بود .

اين همان چيزى است كه احاديث شريفه‌ى حضرات معصومين ( عليهم السلام ) بيان فرموده است ،

--------------------------- 731 ---------------------------

و گروهى را كه خداوند براى دومين عقوبت به سراغ يهود مي‌فرستد حضرت مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و اصحابش عنوان مي‌كند ، و اينكه آنها اهل قم‌اند ، گروهى هستند كه خداوند پيش از خروج قائم ( عليه السلام ) آنان را مي‌فرستد و كسى را كه جنايتى بر آل محمد ( عليهم السلام ) وارد آورده رها نمي‌سازند ، مگر آنكه مي‌كشند . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به تفسير عياشى 2 / 281 ، كافى 8 / 206 ، كامل الزيارات / 62 و 64 و مختصر البصائر / 48

بحار الانوار 60 / 216 : « امام صادق ( عليه السلام ) آيه‌ي : فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً را تلاوت كردند ، عرضه داشتيم : فدايت گرديم ، اينان كيانند ؟ سه مرتبه فرمودند : به خدا قسم اينان اهل قم هستند . »

تفسير عياشى 2 / 141 و 281 روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) نيز درباره‌ى اين آيه فرمودند : آن ، قائم و يارانش هستند كه نيرومندانند . »

مقصود از اين سه حديث يكى است ، زيرا اهل قم يعنى ياران امام ( عليه السلام ) ، كه اهل كوفه نيز چنين‌اند .

ظاهراً پايدارى مسلمانان در برابر يهود ، تا زمان ظهور چند مرحله را سپرى مي‌كند ، و پيچيدن طومار آنان به دست امام ( عليه السلام ) است .

برخى درباره‌ى عقوبت دوم يهود ، بر اين باورند كه بر دست غير مسلمانان خواهد بود . اين پندار بعيد به نظر مي‌رسد ، زيرا هر دو عقوبت به دست يك طائفه است و اوصافشان تنها بر مسلمين انطباق دارد !

حتى اگر هم صحيح باشد كه ملوك مصر ، بابل ، يونان ، فارس ، روم و ديگر كسانى كه بر يهوديان غلبه يافتند را « عباداً لنا : بندگان ما » توصيف كرد ، باز مشكل حل نمي‌شود ، زيرا يهوديان با گروهى جز مسلمانان دشمنى نكردند و پيروزى نيافتند و بر ضدّ هيچ طايفه‌اى چونان مسلمين آتش افروزى و تحريك ننمودند . هم‌چنان‌كه برترى و تفوّق آنان بر مناطق و دولت‌ها تنها در عصر ما واقع شده است .

آيات ديگر در رابطه‌ى با يهود ، آن است كه سخن از حشر و اخراج نخست و دوم آنان دارد . اخراج نخست آنان بعد از جنگ احزاب صورت گرفت .

--------------------------- 732 ---------------------------

خداوند مي‌فرمايد : سَبَّحَ للهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأرض وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لأَوَلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الأَبْصَارِ . وَلَوْلا أَنْ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّار . ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حشر / 4 - 1

آنچه در آسمان‌ها و در زمين است تسبيح خدا مي‌گويد ، و اوست عزيز حكيم . اوست كسى كه ، كافران اهل كتاب را در نخستين اخراج [ از مدينه ] بيرون كرد . گمان نمي‌كرديد كه بيرون روند و خودشان گمان داشتند كه دژهايشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود ، و [ لي ] خدا از آنجا كه تصوّر نمي‌كردند به سراغشان آمد و در دل‌هايشان بيم افكند ، [ به طورى كه ] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه‌هاى خود را خراب مي‌كردند . پس اى صاحبان ديده ! عبرت گيريد . و اگر خدا اين جلاى وطن را بر آنان مقرّر نكرده بود ، قطعاً آنها را در دنيا عذاب مي‌كرد ، و در آخرت [ هم ] عذاب آتش دارند . اين براى آن بود كه آنها با خدا و پيامبرش در افتادند و هر كس با خدا درافتد [ بداند كه ] خدا سخت كيفر است .

در جاى ديگر مي‌فرمايد : وَرَدَّ اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللهُ قَوِيّاً عَزِيزاً . وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً . وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَئٍْ قَدِيراً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى احزاب / 27 - 25

و خداوند آنان را كه كفر ورزيده‌اند ، بي‌آنكه به مالى رسيده باشند ، به غيظ [ و حسرت ] برگرداند ، و خدا [ زحمت ] جنگ را از مؤمنان برداشت ، و خدا همواره نيرومند شكست ناپذير است . و كسانى از اهل كتاب را كه با [ مشركان ] هم پُشتى كرده بودند ، از دژهايشان به زير آورد و در دل‌هايشان هراس افكند : گروهى را مي‌كشتيد و گروهى را اسير مي‌كرديد . و زمينشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمينى را كه در آن پا ننهاده بوديد به شما ميراث داد ، و خدا بر هر چيزى تواناست .

اجتماع دوم آنان هم در فلسطين و پيش از آن بود كه عقوبت آنان را در رسد ، خدا مي‌فرمايد : وقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرائيلَ اسْكُنُوا الأرض فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى اسراء / 104

و پس از او به

--------------------------- 733 ---------------------------

فرزندان اسرائيل گفتيم : در اين سرزمين ساكن شويد ، پس چون وعده‌ى واپسين فرا رسد ، شما را همه با هم محشور مي‌كنيم .

البته مجال آن نيست كه به بيان اشتباه كسانى كه اين آيات را به حشر روز قيامت تفسير كرده‌اند بپردازيم .

نبرد موعود يهود و مسلمين

در منابع مسلمين وارد شده كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) خبر داده‌اند امت در آخرالزمان در فلسطين با يهود خواهند جنگيد . مضامين و تعابير مربوط به آن شبيه رواياتى است كه در تفسير آيه‌ي : بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ ، آمده است ، كه اينان ، مهدى و ياران اويند .

المصنف عبدالرزاق 11 / 399 ، الفتن 2 / 574 و ابن ابى شيبه در المصنف 15 / 144 از عبد الله بن عمر از آن حضرت نقل مي‌كنند : « يهود با شما مي‌جنگند و شما بر آنان مسلّط مي‌شويد ، تا جايى كه سنگ بگويد : اى مسلمان ! اين يهودى پشت سر من است ، او را بكش . »

در روايتى ديگر آمده : « عيسى بن مريم فرود مي‌آيد . پس چون دجال او را ببيند بسان چربى ذوب مي‌شود . او دجال را مي‌كشد و يهوديان از گرد او پراكنده مي‌شوند ، تا آنجا كه سنگ ندا كند : اى بنده‌ى مسلم خدا ! اين يهودى است ، بيا و او را به قتل رسان . »

مسند احمد 2 / 417 از ابو هريره از ايشان : « قيامت بر پا نخواهد شد تا آنكه مسلمانان يهود را بكشند . آنها چنان يهود را بكشند كه يهودى پشت سنگ و درخت پنهان شود و سنگ و درخت صدا بزند : اى مسلم ! اى بنده‌ى خدا ! اين يهودى است در پشت من ، بيا او را به قتل رسان ، مگر [ درخت ] غرقد ، زيرا درخت يهوديان است . »

صحيح بخارى 3 / 232 و 4 / 51 از ابن عمر از آن حضرت : « شما با يهوديان مي‌جنگيد ، تا آنجا كه يكى از آنان پشت سنگ مخفى شود و سنگ صدا زند : اى بنده‌ى خدا ! اين يهودى پشت من است ، او را بكش .

در روايتى ديگر از ابو هريره : قيامت بر پا نخواهد شد تا آنكه شما با يهود پيكار كنيد ، تا آنجا كه سنگى كه در پشت آن يهودى است ندا كند : اى مسلمان ! اين يهودى پشت من است ،

--------------------------- 734 ---------------------------

او را به قتل رسان . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن صحيح مسلم 8 / 188 ، بيهقى 9 / 175 ، مسند احمد 2 / 417 و الجامع للاصول 5 / 356

مجمع الزوائد 7 / 348 از آن حضرت : « شما با مشركين مي‌جنگيد ، و باقى ماندگانتان در كنار نهر اردن با دجال بجنگند . شما شرقى هستيد و آنان غربي . نمي‌دانم آن روز اردن كجاست ( ! ) .

هيثمى در ادامه مي‌نويسد : طبرانى و بزار آن را نقل كرده‌اند و راويان بزار ثقه‌اند . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن در الآحاد و المثانى 4 / 409 ، تاريخ دمشق 62 / 323 و اصابه 6 / 376

الفتن 2 / 568 در گزارشى طولانى كه در آن مبالغاتى در مورد دجال نيز هست ، از حذيفه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « شما در اين حال به سر مي‌بريد كه عيسى بن مريم در ايليا - كه جماعتى از مسلمين و خليفه‌ى آنان در آن حضور دارند - فرود مي‌آيد . . . يهوديان زير هر درخت و سنگى مخفى مي‌شوند ، تا جايى كه سنگ صدا مي‌زند : اى بنده‌ى خدا ! اى مسلمان ! اين يهودى پشت من است ، او را بكش ، درخت نيز چنين مي‌كند ، مگر درخت غرقده كه درخت يهوديان است ، كسى از آنان را رها نكنيد كه در كنار غرقده باشد . »

همان 2 / 570 از عبد الله بن عمرو عاص : « عيسى بن مريم در مقابل آنان ظاهر مي‌شود . امامشان كنار مي‌رود تا عيسى به امامت آنها نماز گزارد . ولى عيسى از اينكه كسى غير از امام آنها نماز را به جا آرد ابا مي‌كند ، و اين بابت گراميداشت آنان است .

سپس به سراغ دجال كه در آخرين رمق‌هاست مي‌رود و با ضربه‌اى او را هلاك مي‌كند . آن هنگام است كه زمين فرياد مي‌كند و سنگ ، درخت و ديگر اشياء صدا مي‌زنند : اى مسلمان ! اين يهودى پشت من است ، او را بكش ، مگر درخت غرقده كه يهودى است . »

اين نبرد موعود با يهوديان ، جز به دست امام مهدي ( عليه السلام ) واقع نخواهد شد .

برخى روايات پيرامون اين موضوع در فصل فلسطين و قدس گذشت .

در احاديث پيكار حضرت عيسي ( عليه السلام ) با دجال هم آمده كه يهوديان با دجال خواهند بود ، و اكثر پيروان او را تشكيل مي‌دهند ، مسند احمد 3 / 367 از جابر بن عبد الله از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در گزارشى كه در آن به توصيف قتل دجال مي‌پردازند ، نقل مي‌كند : « تا آنجا كه درخت و سنگ

--------------------------- 735 ---------------------------

ندا كند : اى روح الله ! اين يهودى است ، او احدى از پيروان دجال را رها نمي‌كند تا آنكه به قتل رساند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المستدرك 4 / 530 مشابه آن را نقل كرده صحيح مي‌شمارد ، عقد الدرر / 232 ، مجمع الزوائد 7 / 343 - وى يكى از دو سند احمد بن حنبل را صحيح مي‌داند - ، الدرالمنثور 2 / 242 ، جمع الجوامع 1 / 955 و . . .

المصنف عبدالرزاق 11 / 397 روايتى طولانى كه افسانه‌هايى درباره‌ى دجال در آن است را نقل مي‌كند ، در پاره‌اى آمده است : « پسر مريم فرود مي‌آيد و در مقابل آنان ظاهر مي‌شود . آنان در مقابل خود مردى را مي‌بينند كه زره در بر دارد ، مي‌گويند : اى بنده‌ى خدا ! كيستي ؟ مي‌گويد : من بنده‌ى خدا ، رسول ، روح و كلمه‌ى او عيسى بن مريم‌ام . يكى از اين سه امر را انتخاب كنيد ؛ خداوند عذابى از آسمان بر دجال و لشكريانش فرستد ، آنان را به زمين فرو برد ، و يا اينكه سلاح شما را بر آنان كارگر سازد ولى سلاح آنان را بر شما كارگر نگرداند . آنها پاسخ مي‌دهند : اى پيامبر خدا ! اين [ سومي ] بيشتر سينه و جان ما را آرام مي‌كند .

در آن روز يهودى درشت هيكل ، قد بلند ، پرخور و زياد نوش را مي‌بينى كه از لرزه‌اى كه بر اندام دارد نمي‌تواند شمشيرش را در دست بگيرد ، و آنان بر يهود مسلّط مي‌شوند . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به الفتن 2 / 552 ، تهذيب ابن عساكر 1 / 194 و الدرالمنثور 2 / 243

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بلاد عرب را از يهود پاكسازى مي‌كند

معانى الاخبار / 406 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در مصر منبرى بنا خواهم كرد ، سنگ سنگ دمشق را ويران خواهم ساخت ، يهود را از تمام مناطق عرب بيرون خواهم نمود ، و با اين عصاى خود عرب را خواهم راند .

در اين هنگام راوى كه عبايه‌ى اسدى است گفت : يا اميرالمؤمنين ! گويا خبر از آن مي‌دهيد كه بعد از مرگ زنده خواهيد شد ، ايشان فرمودند : هيهات ، اى عبايه ! اشتباه فهميدي ، مردى از من اين كارها را انجام مي‌دهد ، يعنى مهدي ( عليه السلام ) . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز الايقاظ من الهجعة / 385 و بحار 53 / 60

يعنى آنان را از فلسطين نيز خارج مي‌كند و حكومتشان را پايان مي‌دهد .

--------------------------- 736 ---------------------------

يهوديانى كه بر دست امام ( عليه السلام ) اسلام مي‌آورند

در فصل ياران امام ( عليه السلام ) گذشت كه ايشان نسخه‌ى تورات و انجيل را از غارى در انطاكيه ، كوهى در شام ، كوه فلسطين و درياچه‌ى طبريه بيرون مي‌آورد و بدين وسيله با يهود به احتجاج مي‌پردازد .

الفتن 1 / 355 از كعب نقل مي‌كند : « او تابوت سكينه را - كه توراتى كه خداوند بر موسي ( عليه السلام ) فرستاد و انجيلى كه بر عيسي ( عليه السلام ) نازل كرد را در خود دارد - از غارى در انطاكيه بيرون مي‌آورد ، و ميان اهل تورات با تورات و ميان اهل انجيل با آن حكم خواهد كرد . »

همان 1 / 357 از همو : « مهدى را مهدى ناميدند ، زيرا به جزوه‌هايى از تورات راهنمايى مي‌كند . او آنها را از كوه‌هاى شام خارج مي‌كند . يهوديان را بدان فرا مي‌خواند ، و جماعت بسيارى بدان اسلام مي‌آورند ، و جماعتى حدود سى هزار نفر را ياد كرد . » ( 1 ) ( 1 ) . عبدالرزاق 11 / 372

نگارنده : كعب الاحبار نامگذارى حضرت مهدي ( عليه السلام ) را از اين باب مي‌داند كه به جزوه‌هاى از ميان رفته‌ى تورات راهنمايى مي‌كند به گونه‌اى كه گويا در خدمت تورات است ، و گمان مي‌كند سى هزار نفر بدان سبب مسلمان مي‌شوند !

البته شاگردان كعب از او خوش بين ترند ، آنان بر اين باورند كه اكثر يهود توسّط امام ( عليه السلام ) به اسلام مي‌گروند .

الفتن 1 / 355 و 360 از سليمان بن عيسى نقل مي‌كند : « به من خبر داده‌اند كه تابوت سكينه به دست مهدى از درياچه‌ى طبريه خارج ، و در بيت‌المقدس مقابل ايشان قرار داده مي‌شود . يهود چون آن را ببينند ، غير از اندكى همه مسلمان شوند . » ( 2 ) ( 2 ) . القول المختصر / 100 و 104

سنن بيهقى 9 / 180 : « مجاهد در تفسير اين آيه‌ي : حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى محمد ( صلى الله عليه وآله ) / 4

تا در جنگ اسلحه بر زمين گذاشته شود ، گويد : مقصود آن است كه تا زمانى كه عيسى بن مريم فرود مي‌آيد و تمام يهود و نصارى و ديگر اديان مسلمان شوند . گوسفند در كنار گرگ ايمن باشد . هيچ موشى مشكى را پاره نكند ، و عداوت از همه چيز رخت بربندد ، و اين تفوّق اسلام بر تمامى اديان است . »

--------------------------- 737 ---------------------------

الدرالمنثور 3 / 231 مي‌نويسد : « سعيد بن منصور ، ابن منذر و بيهقى در سنن از جابر نقل مي‌كنند كه درباره‌ى آيه‌ي : ليُظْهرَهُ على الدِّين كُلِّه ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى توبه / 33

تا آن را بر هرچه دين است پيروز گرداند ، گفت : اين مطلب واقع نخواهد شد تا آنكه نه ديگر كسى يهودى باشد ، نه مسيحى و نه صاحب كيشى ديگر ، و تنها اسلام باشد كه باقى مانده است . »

نگارنده : برخى يهوديان اسلام مي‌آورند ، ولى بسيارى نه ، زيرا امام ( عليه السلام ) دولت آنان را به پايان مي‌رساند و از جزيرة العرب اخراجشان مي‌كند . علاوه بر آنكه دجال از آنهاست و آنان اكثريت پيروان او را تشكيل مي‌دهند .

تابوت سكينه

تابوت سكينه صندوقى است كه مواريث پيامبران ( عليهم السلام ) را در خود جاى داده است ، و خداوند آن را نشانه‌اى براى بني‌اسرائيل قرار داد تا بتوانند به امامت كسى كه نزد او قرار مي‌گيرد رهنمون شوند . فرشتگان آن را در ميان بني‌اسرائيل آوردند و نزد طالوت قرار دادند . سپس طالوت آن را به داود سپرد ، از داود به سليمان ، و از او به وصيش آصف بن برخيا ( عليهم السلام ) منتقل شد .

فرزندان اسرائيل ، وصى سليمان ( عليه السلام ) را رها كرده با ديگرى بيعت نمودند ، و بعد از آن تابوت از ميان آنها ناپديد شد .

خداوند مي‌فرمايد : وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 247

و پيامبرشان به آنان گفت : در حقيقت خداوند ، طالوت را بر شما به پادشاهى گماشته است . گفتند : چگونه او را بر ما پادشاهى باشد ، با آنكه ما به پادشاهى از وى سزاوارتريم ، و به او از حيث مال ، گشايشى داده نشده است ؟ پيامبرشان گفت : در حقيقت خدا او را بر شما برترى داده ، و او را در دانش و [ نيروي ] بدن بر شما برترى بخشيده است ، و خداوند پادشاهى خود را به هر كس كه بخواهد مي‌دهد ، و خدا گشايشگر داناست .

--------------------------- 738 ---------------------------

عقيده‌ى ما درباره‌ى تابوت سكينه و تمامى مواريث پيامبران ( عليهم السلام ) آن است كه خدا آنها را نزد پيامبر اكرم ( صلى الله عليه وآله ) گرد آورد و از ايشان به جانشينان ( عليهم السلام ) انتقال يافت ، و هم اكنون نزد حضرت

بقية الله الاعظم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌باشد .

درباره‌ى وجه تسميه‌ى ايشان هم از امام باقر ( عليه السلام ) نقل شده است : « مهدى از اين بابت مهدى نام گرفته كه به امرى پنهان راهنمايى مي‌كند ، او به آنچه مردمان در سينه دارند راهنمايى مي‌كند [ و از آن خبر مي‌دهد ] . » ( 1 ) ( 1 ) . دلائل الامامة / 249

آشكار ساختن هيكل

در شمار علامات ظهور از آشكار ساختن هيكل سخن به ميان آمده است ، در روايتى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) منقول است : « براى آن نشانه‌ها و علاماتى است ؛ نخست آنكه كوفه با لشكر و خندق محاصره شود ، در سر كوچه‌هاى كوفه آتش روشن گردد ، چهل شب مساجد تعطيل شوند ، هيكل آشكار گردد ، پرچم‌هايى پيرامون مسجد اكبر آمد و شد كنند كه قاتل و مقتول در آتش‌اند . » ( 2 ) ( 2 ) . بحار 52 / 273 و تاريخ الكوفة براقى / 110

ظاهراً مراد از آن ، هيكل سليمان ( عليه السلام ) است ، البته احتمال مي‌رود اثر تاريخى ديگرى باشد ، چون به طور مطلق آمده و قيد نخورده است . البته سخن از كسى كه آن را آشكار مي‌كند نيامده است .

بيرق‌هاى خراسان متوجّه قدس

در فصل ايرانيان بسان حديثى مستفيض گذشت كه بيرق‌هايى سياه از خراسان بيرون مي‌آيد ، چيزى آنها را باز نمي‌گرداند تا آنكه در ايلياء نصب شود .

راجح آن است كه اينان اصحاب امام ( عليه السلام ) هستند .

--------------------------- 739 ---------------------------

فصل بيست و هفتم

حضرت مسيح ( عليه السلام )

فرود حضرت مسيح ( عليه السلام ) از آسمان و يارى امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 740 ---------------------------

آيات نزول حضرت مسيح ( عليه السلام )

يكى از عقائد تمامى مسلمانان نزول عيسي ( عليه السلام ) از آسمان به زمين است ، خداوند متعال مي‌فرمايد : وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 159

و از اهل كتاب كسى نيست مگر آنكه پيش از مرگ خود حتماً به او ايمان مي‌آورد ، و روز قيامت [ عيسى نيز ] بر آنان شاهد خواهد بود .

و نيز : وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى زخرف / 61

و همانا آن ، نشانه‌اى براى رستاخيز است ، پس زنهار در آن ترديد مكن ، و از من پيروى كنيد ؛ اين است راه راست .

معناى آيات آن است كه مسيح ( عليه السلام ) نشانه‌اى از نشانه‌هاى قيامت است ، و احدى از اهل كتاب - يهود و نصارى - نخواهد ماند ، جز آنكه هنگام نزول به دنيا به ايشان ايمان مي‌آورد ، و با او و معجزاتش روبرو مي‌شود .

البته اين خود معجزه‌ايست ، زيرا يهوديان تا به امروز به او ايمان نياورده و مادرش ( عليها السلام ) را متهم مي‌كنند !

بحار الانوار 14 / 350 از شهر بن حوشب از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « او پيش از روز قيامت به دنيا فرود مي‌آيد . پس هيچ يهودى و مسيحى نخواهد ماند مگر آنكه پيش از مرگش به او ايمان مي‌آورد ، و او پشت سر مهدى نماز خواهد گزارد . »

حكمت بالا بردن مسيح ( عليه السلام ) به آسمان ، آن است كه خدا ايشان را براى مأموريتى عظيم در برهه‌اى حساس ذخيره كرده است ، دورانى كه پيروان و پرستشگرانش بزرگترين قدرت را در عالم دارند ، و بزرگترين مانع گسترش هدايت و بر پا داشتن دولت عدل الهى هستند .

از اين رو طبيعى مي‌نمايد كه نزول ايشان در عالم مسيحى باشد و شادمانى و راهپيمايي‌هايى منطقه‌اى به دنبال داشته باشد ، و مسيحيان اين امر را نصرتى براى خود در مقابل مهدى مسلمانان تلقّى كنند !

و طبيعى است كه امام مهدي ( عليه السلام ) به مردم خبر دهند كه ايشان چه زمانى فرود مي‌آيد ، و

--------------------------- 741 ---------------------------

ميليون‌ها نفر انتظار فرا رسيدن آن را بكشند و شاهد آن باشند . و نيز آنكه خداوند معجزاتى گونه گون بر دستان حضرت عيسي ( عليه السلام ) آشكار كند ، و بدين وسيله اسباب هدايت بسيارى فراهم آيد .

نخستين ثمره‌ى نزول ايشان ، كاهش دشمنى غربيان با اسلام و حضرت مهدي ( عليه السلام ) ، و نيز انعقاد پيمان صلح ميان ايشان و دول غربى است ، صلحى كه در روايت ده سال عنوان شده است .

بعيد نيست نماز مسيح پشت سر امام ( عليهما السلام ) چند سالى بعد از نزول از آسمان باشد ، يعنى هنگامى كه آنان معاهده‌ى صلح را نقض ، و براى نبرد با امام ( عليه السلام ) لشكر كشى مي‌كنند . از اين رو حضرت عيسي ( عليه السلام ) به شرق مي‌آيد و با اقتدا به ايشان ، موقف صريح خود را اعلام مي‌كند .

در هم شكستن صليب و كشتن خوك هم كه در روايات سنيان فراوان آمده است ، پس از شكست غربيان در نبرد با امام ( عليه السلام ) و ورود ايشان به همراه مسيح ( عليهما السلام ) به مناطق آنان و استقبال مردمان آن مناطق است .

حضرت عيسي ( عليه السلام ) را در ميانسالى بالا بردند و در همان ميانسالى است كه به زمين فرود خواهد آمد . در تفسير آيه‌ي : وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَمِنَ الصَّالِحِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى آل عمران / 46

و در گهواره و در ميانسالى با مردم سخن مي‌گويد و از شايستگان است ، آمده كه ايشان هنگام ولادت در گهواره با مردم سخن گفت ، و در ميانسالى چون از آسمان فرود آيد سخن خواهد گفت .

ابن عباس گويد : او در سى سالگى بالا برده شد . ( 2 ) ( 2 ) . تفسير بغوى 2 / 77

مجمع البيان 2 / 295 مي‌نگارد : « سخن گفتن در ميانسالي ، پس از آن است كه از آسمان فرود آيد تا دجال را بكشد . ايشان سى و سه ساله بود كه به آسمان بالا برده شد ، و اين پيش از ميانسالى است . » ( 3 ) ( 3 ) . تفسير طبرى 3 / 371 ، ثعلبى 3 / 69 و رازى 8 / 55

تفسير بغوى 1 / 308 مي‌نويسد : « به حسين بن فضل گفتند : آيا نزول عيسى در قرآن آمده است ؟ او گفت : آري ، اين آيه : وَكَهْلاً ، او در دنيا به ميانسالى نرسيد ، و اين امر پس از فرود آمدن از آسمان تحقق خواهد يافت . »

نگارنده : حتى اگر آن گونه كه بيضاوى 2 / 40 ، زركشى 3 / 67 و الدرالمنثور 2 / 24 مي‌گويند كه

--------------------------- 742 ---------------------------

او پيش از بالا رفتن به آسمان در ميانسالى با مردم سخن گفته باشد ، پس از فرود آمدن نيز تكلّم خواهد نمود .

تفسير طبرى 6 / 14 مي‌نويسد : « ابن زيد در تفسير : وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ، گويد : ابن عباس ، ابن زيد ، ابو مالك و حسن بصرى گويند : چون عيسى بن مريم فرود آيد و دجال را بكشد ، هيچ يهودى در زمين باقى نمي‌ماند جز آنكه به او ايمان آورد ، او افزود : اين هنگامى است كه ايمان به آنان نفعى نرساند . » ( 1 ) ( 1 ) . التبيان 3 / 386 و الدرالمنثور 2 / 241

البته جمله‌ى اخير وى مردود است ، چون هنوز عرصه‌ى تكليف باقى است .

بيهقى 9 / 180 مي‌نويسد : « مجاهد در تفسير آيه‌ي : حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى محمد ( صلى الله عليه وآله ) / 4

تا در جنگ اسلحه بر زمين گذاشته شود ، گويد : مقصود آن است كه تا زمانى كه عيسى بن مريم فرود مي‌آيد . » ( 3 ) ( 3 ) . الجامع لاحكام القرآن 16 / 228 و الدرالمنثور 6 / 47

نزول مسيح ( عليه السلام ) در منابع اهل‌سنت

صحيح بخارى 4 / 205 روايت مي‌كند : « شما چگونه خواهيد بود زمانى كه پسر مريم در ميان شما فرود آيد و امامتان از شما باشد ؟ » ( 4 ) ( 4 ) . صحيح مسلم 1 / 136 و 137 ، ابو عوانه 1 / 106 ، الملاحم ابن منادى / 57 ، ابن حبان 8 / 283 و 284 ، الاسماء بيهقى / 535 ، بغوى 3 / 516 و . . .

مسند طيالسى / 335 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « پيامبران ، برادرانى از يك پدر هستند و مادرانى متفاوت دارند ، و دين آنان يكى است . من نزديكترين مردم به عيسى بن مريم هستم ، زيرا بين من و او پيامبرى نبود ، پس چون او را ديديد بشناسيد كه مردى است با قامتى متوسّط ، رنگ او به سرخى و سفيدى مي‌زند ، دو جامه‌ى راه راه بر تن دارد ، گويا سرش [ قطرات آب ] مي‌چكد ولى هيچ رطوبتى به او اصابت نكرده است .

او صليب را در هم مي‌شكند ، خوك را مي‌كشد و ثروت مي‌پراكند . خدا در زمان او تمامى

--------------------------- 743 ---------------------------

اديان غير اسلام را از ميان خواهد برد . خدا در دوران او مسيح گمراهي ، يك چشم كذاب را از بين مي‌برد ، و امنيت در زمين برقرار مي‌شود ، تا جايى كه شير با شتر مي‌چرد ، پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند . كودكان با مارها بازى مي‌كنند ، و ديگر همديگر را گاز نمي‌گيرند . سپس چهل سال در زمين مي‌ماند ، بعد مي‌ميرد و مسلمانان بر او نماز گزارده به خاك مي‌سپارند . » ( 1 ) ( 1 ) . عبدالرزاق 11 / 401 ، الفتن / 163 و 164 ، المصنف ابن ابى شيبه 15 / 158 ، مسند احمد 2 / 406 و 437 ، سنن

ابو داود 4 / 117 و 118 و المسند الجامع 18 / 434

مسند احمد 2 / 411 از همو از ايشان نقل مي‌كند : « نزديك است آن كس از شما كه زنده ماند ، عيسى بن مريم را ببيند ، در حالى كه او امامى هدايت يافته و حاكمى عادل است . پس صليب را مي‌شكند و خوك را به قتل مي‌رساند ، جزيه را كنار مي‌زند ، و جنگ [ در زمان او ] پايان مي‌يابد . »

كنار زدن جزيه به معناى آن است كه حضرت عيسي ( عليه السلام ) دو گزينه‌ى اسلام و جنگ را بر اهل كتاب عرضه مي‌كند .

جامع الاحاديث سيوطى 9 / 442 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « پس اگر [ عيسي ] بر قبر من بايستد و صدا زند : اى محمد ! هر آينه او را پاسخ خواهم داد . »

مسند الشاميين 1 / 317 : « . . . و در حلال خواهد افزود . ابو الاشعث گفت : اى ابو هريره ! به خدا گمان نمي‌كنم در چيزى از حلال بيفزايد ، مگر زنان . ابو هريره به من نگاه كرد ، تبسم نمود و گفت : درست است . »

نگارنده : مقصود ابو هريره آن است كه حضرت مسيح ( عليه السلام ) برخى زنان را بر مسلمين حلال مي‌كند ، و البته دروغ مي‌گويد ، چرا كه مسيح تابع شريعت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) خواهد بود ، نه قانونگذار .

البيان گنجى / 500 از ابو سعيد از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « از ما كسى است كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز مي‌خواند . . . حافظ ابو نعيم در مناقب المهدي ( عليه السلام ) آن را نقل مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . الجامع الصغير 2 / 546 ، فيض القدير 6 / 17 ، المنار المنيف / 147 و الحاوى 2 / 64

همان / 497 از حذيفه از آن حضرت نقل مي‌كند : « مهدى صورت خود را بر مي‌گرداند ، و عيسى نازل شده است و گويا از موهايش آب مي‌چكد ، مهدى مي‌گويد : جلو بايست و به مردم نماز گزار ، عيسى گويد : نماز تنها براى شما به پا شده است ، و عيسى پشت سر مردى

--------------------------- 744 ---------------------------

از فرزندان من نماز به جا مي‌آورد .

بعد از نماز عيسى بر مي‌خيزد ، در مقام نشسته و با او بيعت مي‌كند . او چهل سال درنگ خواهد نمود . ابو نعيم اين را در مناقب المهدي ( عليه السلام ) آورده است . » ( 1 ) ( 1 ) . و عقد الدرر / 17 و 229 و الحاوى 2 / 81

القول المختصر / 8 : « امامِ آنان و امامِ عيسي ، به آنان نماز خواهد گزارد . »

ارتقاء الغرف / 253 از حذيفه : « او پشت سر مردى از فرزندانم نماز مي‌خواند . »

بدائع الزهور / 189 از اويس ثقفى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « عيسى بن مريم در نزديكي‌هاى قيامت نزول مي‌كند . او بر مناره‌ى سفيدى كه در شرق مسجد جامع دمشق است فرود مي‌آيد . قامتى معتدل ، موهايى سياه و رنگ پوستى سفيد دارد . هنگامى كه فرود آيد وارد مسجد مي‌شود و بر منبر مي‌نشيند . مردم از اين خبر آگاه مي‌شوند و مسلمان و يهودى و مسيحى حضور او مي‌آيند . آنان چنان ازدحام مي‌كنند كه برخى سر برخى ديگر را لگد مي‌كنند . اذان گوى مسلمين مي‌آيد و نماز صبح به پا داشته مي‌شود . پس عيسى مأموم بوده به مهدى اقتدا خواهد نمود . »

المصنف ابن ابى شيبه 15 / 136 از عثمان بن ابى العاص : « عيسى بن مريم هنگام نماز صبح فرود مي‌آيد . امير مردم مي‌گويد : اى روح الله ! پيش رو و به ما نماز گزار ، او مي‌گويد : اى امت ! برخى از شما امير بر ديگران است ، تو خود جلو برو و به ما نماز بگزار . پس امير جلو رفته نماز را به جا مي‌آورد . چون تمام شود ، عيسى دشنه‌اش را برداشته به سمت دجال مي‌رود . دجال با ديدن او بسان سرب ذوب مي‌شود . عيسى دشنه را ميان دو پستان او مي‌گذارد و به هلاكت مي‌رساند ، و پس از آن يارانش طعم شكست را مي‌چشند . » ( 2 ) ( 2 ) . مسند احمد 4 / 216 و 217 ، المعجم الكبير 9 / 51 و المستدرك 4 / 478 وى آن را بنابر شرط مسلم

صحيح مي‌داند .

عقد الدرر / 274 از اميرالمؤمنين علي ( عليه السلام ) در جريان دجال نقل مي‌كند : « مهدى داخل بيت‌المقدس مي‌شود و به عنوان امام بر مردم نماز مي‌گزارد . چون روز جمعه و هنگام نماز فرا رسد ، عيسى بن مريم در حالى كه دو جامه‌ى روشن سرخ در بر دارد و گويا از سرش روغن مي‌چكد ، فرود مي‌آيد . او مردى است با موهاى تا حدّى مجعد و چهره‌اى روشن ، و شبيه

--------------------------- 745 ---------------------------

ترين خلق خداى عزوجل به پدرتان ابراهيم خليل الرحمن ( عليه السلام ) .

مهدى رو مي‌گرداند و او را نظاره كرده گويد : اى پسر بتول ! بر مردم نماز به جا آور . عيسى پاسخ مي‌دهد : اين نماز براى شماست كه بر پا شده ، پس مهدى جلو مي‌رود و بر مردم نماز مي‌گزارد ، و عيسى پشت سر او نماز مي‌خواند و با او بيعت مي‌كند .

عيسى بيرون آمده و با دجال روبرو مي‌شود . ضربه‌اى بر او مي‌زند و دجال بسان سرب ذوب مي‌گردد . زمين [ ديگر ] احدى از آنان [ پيروان دجال ] را بر خود نخواهد پذيرفت ، و سنگ و درخت صدا خواهند زد : اى مؤمن ! [ پشت يا ] زير من كافر است ، او را به قتل رسان .

آنگاه عيسي ( عليه السلام ) با زنى از غسان ازدواج مي‌كند و برايش فرزندى به دنيا مي‌آيد . او به قصد حج مي‌رود ، ولى خداوند تعالى روح او را پيش از رسيدن به مكه قبض خواهد نمود . »

سنن الدانى / 143 از جابر از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « هماره طائفه‌اى از امت من در دفاع از حق مي‌جنگند ، تا آنكه عيسى بن مريم به هنگام طلوع فجر در بيت‌المقدس نزد مهدى فرود آيد . به او گفته شود : اى نبى خدا ! جلو برو و بر ما نماز گزار ، او مي‌گويد : برخى از اين امت بر برخى ديگر اميرند ، و اين بابت گراميداشت خداى عزوجل نسبت به آنهاست . »

مسند احمد 2 / 290 از ابو هريره از آن حضرت روايت مي‌كند : « عيسى بن مريم فرود مي‌آيد . خوك را مي‌كشد و صليب را محو مي‌نمايد . براى نماز جمعه‌ى او گرد مي‌آيند . اموال را مي‌بخشد تا جايى كه ديگر پذيرفته نشود . ماليات را بر مي‌دارد . او در روحاء سكنى مي‌گزيند و از آنجا به حج يا عمره و يا هر دو مي‌رود .

ابو هريره در ادامه اين آيه را خواند : وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً . » ( 1 ) ( 1 ) . و المستدرك 2 / 595 - وى آن را صحيح مي‌شمارد - ، جامع الاحاديث سيوطى 5 / 476 و علل الحديث 2 / 413

نگارنده : بايد اين احاديث را به خاطر داشت ، احاديثى كه اهل تسنن آنها را نقل كرده‌اند ، و بر برخى مهر صحت زده‌اند ، و صراحت دارد در اينكه حضرت مسيح ( عليه السلام ) به امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) اقتدا مي‌كند . بايد آنها را به خاطر داشت ، پيش از آنكه شارحان از خواب غفلت بيدار شوند و آنها را از كتب حذف كنند !

--------------------------- 746 ---------------------------

الفتن / 161 از عبد الله از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « وقتى دجال به گردنه‌ى افيق برسد ، سايه‌اش بر مسلمانان مي‌افتد . آنان براى نبرد با او زه كمان‌هايشان را مي‌بندند ، پس اين ندا را مي‌شنوند : اى مردم ! فرياد رس به نزد شما آمد . مردم كه از گرسنگى ضعيف شده‌اند مي‌گويند : اين سخن مردى سير است ، [ ولي ] سه بار آن ندا را مي‌شنوند . زمين به نور آن روشن مي‌شود و قسم به پروردگار كعبه عيسى بن مريم فرود مي‌آيد و ندا در مي‌دهد : اى گروه مسلمانان ! ستايش پروردگارتان را به جاى آريد ، او را تسبيح و تهليل كنيد و تكبير گوييد ، آنان همچنين مي‌كنند .

آنان [ دجال و پيروانش ] به سرعت بگريزند ، ولى خداوند زمين را بر آنها تنگ مي‌كند ، و در نيم ساعت به دروازه‌ى لد مي‌رسند ، و با نزول عيسى در كنار آن مواجه مي‌شوند .

او به عيسى نگاه مي‌كند و مي‌گويد : نماز را به پا دار ، عيسى گويد : اى دشمن خدا ! براى تو به پا داشته شده ، پيش رو و نماز گزار . وقتى كه او جلو رود عيسى گويد : اى دشمن خدا ! پنداشتى كه پروردگار جهانياني ، پس چرا نماز مي‌خواني ؟ و با پاره آهنى كه با خود دارد بر او ضربه‌اى وارد كرده او را به هلاكت مي‌رساند . آنگاه احدى از انصار او زير و يا پشت چيزى نخواهند بود ، مگر آنكه آن چيز صدا زند : اى مؤمن ! اين دجالى است ، او را بكش . »

تأثير گذارى كعب الاحبار در اين سخن به وضوح به چشم مي‌خورد ، و اين عبارت و امثال آن را مي‌آوريم تا اينان بهتر شناخته شوند .

احاديث نزول حضرت عيسي ( عليه السلام ) در منابع ما شيعيان

تفسير قمى 1 / 158 از شهر بن حوشب نقل مي‌كند : « حجاج به من گفت : آيه‌اى در كتاب خداست كه مرا به عجز در آورده است ! گفتم : اى امير ! كدام ؟ گفت : وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ، و از اهل كتاب كسى نيست مگر آنكه پيش از مرگ خود حتماً به او ايمان مي‌آورد ؛ به خدا من فرمان مي‌دهم و گردن يهودى و مسيحى را مي‌زنند ، و با چشم او را زير نظر مي‌گيرم ولى تا دم مرگش نمي‌بينم لب از لب بگشايد .

من گفتم : خدا امور امير را سامان دهد ، آن گونه نيست ، گفت : پس تأويلش چيست ؟ گفتم : پيش از روز قيامت عيسى به دنيا فرود مي‌آيد . پس هيچ يهودى و مسيحى باقى

--------------------------- 747 ---------------------------

نمي‌ماند ، جز آنكه پيش از مرگش به دو ايمان مي‌آورد ، و او پشت سر مهدى نماز مي‌گزارد .

حجاج گفت : واى بر تو ، اين مطلب را از كجا به دست آورده‌اي ؟ گفتم : محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب برايم گفت ، حجاج گفت : به خدا قسم از چشمه‌اى صاف آن را برگرفته‌اي . »

امالى صدوق / 181 از معمر بن راشد از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « يك يهودى نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آمد و ايستاد و به ايشان خيره شد ، حضرت فرمودند : اى يهودي ! چه حاجتى داري ؟ او گفت : شما برتريد يا موسى بن عمران ، پيامبرى كه خدا با او سخن گفت ، و تورات و عصا را برايش فرو فرستاد ، دريا را برايش شكافت و با ابر بر او سايه گسترد ؟

ايشان فرمودند : بر بنده خوب نيست خود را نيكو شمارد ، لكن گويم : آدم ( عليه السلام ) هنگامى كه خطا كرد ، توبه‌اش اين بود كه گفت : خدايا ! از تو به محمد و آل محمد مي‌خواهم كه برايم ببخشي ، و خدا بخشيد .

نوح چون سوار كشتى شد و از غرق شدن هراسيد ، صدا زد : خدايا ! از تو به محمد و آل محمد مي‌خواهم كه مرا از غرق شدن بِرَهاني ، و خدا او را نجات داد .

ابراهيم چون در آتش افكنده شد ، عرضه داشت : خدايا ! از تو مي‌خواهم به محمد و آل محمد من را از آن نجات بخشي ، پس خدا آن را براى او خنك و به سلامت قرار داد .

موسى چون عصا را بيفكند و در درون هراسيد ، گفت : خدايا ! به محمد و آل محمد از تو مسئلت دارم كه مرا ايمن گرداني ، پس خداوند جل جلاله فرمود : نهراس ، تو خود

[ فائق و ] برتري .

اى يهودي ! اگر موسى مرا درك مي‌كرد و به من و نبوتم ايمان نمي‌آورد ، ايمان و نبوتش هيچ سودى برايش نمي‌داشت .

اى يهودي ! مهدى از فرزندان من است . چون خروج كند ، عيسى بن مريم براى نصرتش فرود آيد . او را پيش دارد و پشت سرش نماز گزارد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز احتجاج 1 / 47 و 48 ، روضة الواعظين 2 / 272 ، جامع الاخبار / 8 ، تأويل الآيات 1 / 48 و اثبات الهداة

3 / 495 ، 524 و 566

--------------------------- 748 ---------------------------

كمال الدين 1 / 331 از ابو ايوب مخزومى روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) سيره‌ى امامان دوازده گانه ( عليهم السلام ) را ياد كردند ، به آخرين ايشان كه رسيدند فرمودند : دوازدهمين ، كسى است كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز مي‌گزارد . »

تفسير فرات / 44 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اى خثيمه ! زمانى بر اين مردم فرا خواهد رسيد كه خدا را نمي‌شناسند و نمي‌دانند توحيد چيست ، تا آنكه خروج دجال فرا رسد و عيسى بن مريم از آسمان فرود آيد و خداوند دجال را به دست او بكشد ، و مردى از ما اهل‌بيت به آنان نماز بگزارد . آيا نمي‌بينى كه عيسى با اين كه پيامبر است ، پشت سر ما نماز مي‌خواند ؟ بدان كه ما از او برتريم . »

كراجكي ( رحمه الله ) در التفضيل / 24 مي‌نگارد : « يكى از رواياتى كه شيعيان و برخى حديث نگاران سنى نقل مي‌كنند اين است : چون حضرت مهدي ( عليه السلام ) ظهور كند ، خداوند تعالى مسيح ( عليه السلام ) را فرو مي‌فرستد ، و آن دو گرد مي‌آيند . هنگامى كه وقت نماز واجب فرا رسد ، مهدى به مسيح گويد : اى روح الله ! جلو برو - و مقصود او آن است كه پيش رود و امامت نماز را عهده دار شود - ، مسيح در جواب گويد : شما خاندانى هستيد كه احدى بر شما پيشى نگيرد ، پس مهدي ( عليه السلام ) پيش مي‌رود و مسيح پشت سرش نماز مي‌خواند . »

علت تحريف گزارشات نزول مسيح ( عليه السلام ) توسّط سلطه

احاديث فرود آمدن مسيح ( عليه السلام ) و اقتداى ايشان به حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، براى پيروان خلافت قريش گران است ، زيرا بر افضليت حضرت مهدي ( عليه السلام ) بر عيسي ( عليه السلام ) دلالت دارد ، و نيز ياران مسيح ( عليه السلام ) را بر صحابه - اى كه آنها افضل امت مي‌انگارند - برترى مي‌دهد .

استدراك ذهبى 2 / 1121 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « دجال با قومى مانند شما و يا بهتر مواجه مي‌شود - و اين را سه بار تكرار كردند - ، و خداوند امتى را كه من در ابتداى آن و عيسى بن مريم در انتهاى آن است هرگز خوار نگرداند . »

همان 2 / 774 : « مسيح با اقوامى از اين امت كه مانند شما و يا بهترند ، روبرو مي‌شود - و سه بار تكرار كردند - ، و خدا امتى را كه من ابتداى آن هستم و مسيح در منتهاى آن است ،

--------------------------- 749 ---------------------------

هرگز خوار نكند . »

قرطبى در التذكرة 2 / 762 : « مسيح بن مريم با مردانى از امت من كه مانند شما و يا برتر از شمايند ، مواجه خواهد شد . »

ديلمى در فردوس 5 / 515 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « عيسى بن مريم نزد هشتصد مرد و چهارصد زن فرود مي‌آيد . آنان بهترين كسان بر زمين و شايسته‌ترين كسانِ گذشته‌اند . » ( 1 ) ( 1 ) . جمع الجوامع 1 / 1017 ، التصريح كشميرى / 254 و جامع الاحاديث سيوطى 8 / 181

المستدرك 3 / 41 از آن حضرت نقل مي‌كند : « دجال با قومى مانند شما و يا بهتر مواجه مي‌شود - و اين را سه بار تكرار كردند - ، و خداوند امتى را كه من در ابتداى آن و عيسى بن مريم در انتهاى آن است هرگز خوار نگرداند .

و مي‌افزايد : اين حديث بنابر شرط شيخين صحيح است ، ولى آن دو آن را نقل كرده‌اند . » ( 2 ) ( 2 ) . العرائس ثعلبى / 227 و مناقب ابن مغازلى / 395

ترمذى در نوادر الاصول / 156 از ابن سمره روايت مي‌كند : « چون پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) صداى گريه‌ى مسلمين بر شهداى تبوك را شنيد فرمود : علت اين گريه چيست ؟ گفتند : چرا گريه نكنيم در حالى كه بهترينان ، اشراف و اهل فضل ما كشته شده‌اند !

فرمودند : نگرييد ، زيرا مَثَل امت من مَثَل بوستانى است كه صاحب آن بر آن نظارت دارد ، زوائد آن را مي‌كند و خانه‌هاى آن را آماده مي‌كند . آن بوستان يك سال گروهى را اطعام مي‌كند و يك سال گروهى ديگر را ، و شايد آخرين گروهى كه از آن اطعام مي‌شوند ، بهترين چيدن و طولاني‌ترين شاخه نصيبشان شود . قسم به كسى كه مرا به حق به پيامبرى مبعوث داشت ، پسر مريم در امت من جانشينانى از حواريان خود خواهد يافت . » ( 3 ) ( 3 ) . الدرالمنثور 2 / 245 ، كنز العمال 12 / 181 و التصريح / 211

اما حديثى كه امامان عترت ( عليهم السلام ) را نيز ذكر مي‌كند : البيان گنجى / 508 از آن حضرت : « خدا چگونه امتى را كه من در ابتداى آن هستم ، عيسى در انتهاى آن ، و مهدى از اهل‌بيتم در وسط آن قرار دارند ، هلاك گرداند .

وى در ادامه مي‌نگارد : اين حديثى است حسن ، حافظ ابو نعيم آن را در عوالى و احمد بن حنبل در مسند نقل كرده‌اند . »

--------------------------- 750 ---------------------------

سلمى در عقد الدرر / 146 مي‌نويسد : « امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعيم در عوالى آن را آورده‌اند . » در حاشيه‌ى اين كتاب آمده است : اين حديث در مسند احمد

يافت نشد .

نگارنده : ما نيز آن را نيافتيم و به دست دزدان تحريف شده است .

اين حديث در مصادر حديثى ما به طور كامل آمده است ، شيخ صدوق ( رحمه الله ) در عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 1 / 52 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) از رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « شاد باشيد ، شاد باشيد ، شاد باشيد كه مَثَل امت من مثل بارانى است كه نمي‌دانند اوّل آن بهتر است يا آخر آن . مثل امت من مثل بستانى است كه گروهى يك سال از آن اطعام مي‌شوند و سپس گروهى [ ديگر ] يك سال ، و شايد آنچه نصيب آخرين گروه شود ، وسيعتر ، پربارتر و چيدني‌هايش بهتر باشد .

امّتى كه من ابتداى آن هستم ، دوازده تن از سعيدان و صاحبان خِرد پس از من هستند و مسيح عيسى بن مريم در انتهاى آن ، چسان هلاك شود ؟ ولى در اين بين فتنه جويان به هلاكت مي‌رسد ، نه آنان از من هستند و نه من از آنان . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كمال الدين 1 / 269 ، خصال 2 / 475 ، كفاية الاثر / 230 ، العمدة / 432 ، الايقاظ من الهجعة / 374 ،

اثبات الهداة 3 / 617 و غاية المرام / 710

همان 1 / 53 از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « امتى كه من و على و يازده تن از فرزندانم كه صاحبان خرد هستند ، در ابتداى آن هستيم ، و مسيح بن مريم در پايان آن ، چسان هلاك شود ؟ لكن در اين بين كسانى كه نه از من هستند و نه من از آنها هستم به هلاكت مي‌رسند . »

غيبت شيخ طوسى / 114 از عبد الله بن عمرو عاص از ايشان روايت مي‌كند : « . . . آن هنگام است كه مهدى خارج خواهد شد . او مردى از نسل اين است - و به حضرت امير ( عليه السلام ) اشاره فرمودند - . خداوند به واسطه‌ى او دروغ را از بين مي‌برد و زمان دشوار را پايان مي‌دهد ، و به اوست كه ذلّت بردگى را از گردن‌هايتان بدر مي‌برد .

در ادامه فرمودند : من ابتداى اين امت هستم ، مهدى وسط و عيسى در انتهاى آن خواهند بود ، و در اين ميان كژانى خواهند رسيد . »

نگارنده : مشابه اين حديث در منابع اتباع خلافت نيز آمده است ، نوادر الاصول / 156 از

--------------------------- 751 ---------------------------

ابن عباس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « خداوند ، امتى را كه من در آغاز آن ، عيسى در انتها و مهدى از اهل‌بيتم در وسط آن قرار دارند ، چسان هلاك گرداند ؟ » ( 1 ) ( 1 ) . تفسير ثعلبى 3 / 82 ، طبرى 3 / 203 و تاريخ دمشق 5 / 394 و 47 / 522

همه اتفاق دارند كه امام مهدي ( عليه السلام ) در آخر امت است ، لذا ترجيح مي‌دهيم اصل روايت آن باشد كه در اخبار الدول / 76 آورده ، وى از ابن عباس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « امتى كه من در ابتداى آنم ، عيسى بن مريم در آخر و شهداى از اهل‌بيتم در وسط آنند ، چگونه

هلاك شود ؟ »

نوادر المعجزات / 197 از همو از آن حضرت : « امتى كه من در ابتداى آنم ، مهدى از اهل‌بيتم در وسط و عيسى بن مريم در آخر آنند ، چسان از بين رود ؟ » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن الكشف و البيان 3 / 82 ، جامع سيوطى 5 / 126 و 367 و نيل الاوطار 8 / 313

مسند طيالسى / 270 از انس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « مثل امت من ، مثل باران است كه معلوم نيست ابتداى آن بهتر است يا انتهاى آن . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز مسند احمد 3 / 130 و 143 و 4 / 319 و تأويل مختلف الحديث / 115

سنن ترمذى 5 / 152 روايت مي‌كند : « شما را بشارت باد ، بر شما بشارت باد كه مثل امتم ، مثل بارانى است كه معلوم نيست آخر آن بهتر است يا اولش ، و يا بوستانى كه گروهى يك سال و گروهى ديگر يك سال از آن اطعام شوند .

امتى كه من در آغاز آن ، مهدى در وسط و مسيح در انتهايش باشد چسان هلاك گردد ؟ ولى در اين بين كژانى خواهند بود كه نه از منند و نه من از ايشان هستم .

ترمذى در ادامه مي‌نويسد : در اين باب از عمار و عبد الله بن عمرو و نيز عبد الله بن عمر روايت آمده است . اين حديث حسن و غريب است . » ( 4 ) ( 4 ) . و نوادر الاصول / 156 ، مسند ابو يعلى 1 / 165 ، ابن حبان 9 / 176 ، بغوى 4 / 233 ، مسند الشهاب 2 / 276

و مجمع الزوائد 10 / 68

نتيجه : احاديث اقتداى حضرت عيسي ( عليه السلام ) به امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) صحيح است ، لذا ايشان از او كه رسولى از اولى العزم است افضل مي‌باشد . ياران مسيح و مهدي ( عليهما السلام ) از اصحاب پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) برترند ، و ضمانت عدم هلاكت امت ، امامان از عترت ، حضرت مهدى و مسيح ( عليهم السلام ) هستند .

--------------------------- 752 ---------------------------

در روايات اهل‌سنت ، مسيح ( عليه السلام ) قاتل دجال است ، ولى در روايات

ما امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

در سخنان يهود ، مسيحيان و پيروان خلافت آمده كه كشنده‌ى دجال مسيح ( عليه السلام ) است ، لكن در روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ، اين حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است كه او را به هلاكت مي‌رساند . مؤيد اين مطلب آن است كه حضرت عيسي ( عليه السلام ) وزير خواهد بود و نه امير .

طيالسى در مسند خود / 170 از مجمع بن جاريه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « پسر مريم دجال را بر كنار دروازه‌ى لد به قتل مي‌رساند . »

البته ممكن است اين گفتارى از كعب الاحبار باشد كه به حضرت نسبت داده‌اند !

الفتن / 158 : « عمر به مردى يهودى گفت : من تو را صادق يافته‌ام ، در مورد دجال برايم بگو ، او گفت : قسم به خداى يهود ، پسر مريم او را در آستانه‌ى [ دروازه‌ي ] لد به قتل خواهد رساند .

كعب گويد : چون دجال از نزول عيسى بن مريم مطّلع شود فرار كند . عيسى به دنبال او مي‌رود و در كنار دروازه‌ى لد به او رسيده به قتل مي‌رساند . آنگاه همه چيز به سمت ياران دجال راهنمايى مي‌كند و صدا مي‌زند : اى مؤمن ! اين كافر است . »

اين سخن تحريف گفتار نبوى است كه درخت و سنگ صدا مي‌زند : اى مسلمان ! اين يهودى پشت من است ، او را بكش . كعب الاحبار و به تبع او شاگردانى مثل عبد الله بن عمرو عاص دست به چنين تحريفاتى زده‌اند !

در برخى روايات ما نيز آمده كه حضرت مسيح ( عليه السلام ) او را به قتل مي‌رساند كه به امر امام مهدي ( عليه السلام ) خواهد بود .

ابو هريره اميد آن داشت كه مسيح ( عليه السلام ) را درك كند

المصنف عبدالرزاق 11 / 402 از يزيد بن اصم از ابو هريره نقل مي‌كند : « شما مرا مي‌بينيد كه به سنّ پيرى رسيده‌ام ، و نزديك است در اثر كهولت سن دو ترقوه‌ام با هم برخورد كنند ، به خدا سوگند اميد آن دارم كه عيسى را درك كرده و برايش درباره‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سخن گويم ، او هم مرا تصديق كند . »

--------------------------- 753 ---------------------------

الفتن / 161 در ادامه مي‌افزايد : « سپس به من رو كرد و ديد از كم سال ترين اهل مجلس هستم ، و گفت : اى پسر برادرم ! اگر او را ديدى سلام مرا برسان . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن المصنف ابن ابى شيبه 15 / 145

آرزوهاى ابو هريره ارزشى ندارد ، و متأسفانه وى اين سخن را به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نسبت داده است ، مسند احمد 2 / 298 از ابو هريره از آن حضرت نقل مي‌كند : « من اميدوارم كه اگر عمرم طولانى شود ، عيسى بن مريم ( عليه السلام ) را ببينم ، پس اگر مرگ زودتر به سراغم آمد ، هركه او را ديد از من سلام برساند . » ( 2 ) ( 2 ) . المعجم الصغير 1 / 256 ، المستدرك 4 / 545 و مجمع الزوائد 8 / 5 وى مي‌نويسد : احمد با دو سند آن را نقل مي‌كند ، يكى مرفوع است كه همين است و ديگرى موقوف ، و رجال هر دو رجال صحيح است .

منابع سنى مي‌پندارند مسيح ( عليه السلام ) با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دفن مي‌شود

وفاء الوفاء 2 / 814 از عبد الله بن عمرو از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « عيسى بن مريم به زمين فرود مي‌آيد . ازدواج مي‌كند و برايش فرزند زاده مي‌شود . او چهل و پنج سال درنگ مي‌كند ، سپس مي‌ميرد و با من در قبرم دفن مي‌گردد ، و من و عيسى بن مريم از يك قبر و بين ابوبكر و عمر برخواهيم خواست . »

المسيح ابن كثير / 149 از عايشه به طور مرفوع : « او با پيامبر و ابوبكر و عمر در حجره‌ى نبوى دفن خواهد شد . »

الفتن 2 / 580 از عبد الله بن سلام از پدرش : « در تورات يافته‌ايم كه عيسى بن مريم با محمد دفن خواهد شد .

ابو مودود گويد : در خانه [ ى پيامبر ] ، موضع قبر عيسى بن مريم باقى مانده است . »

التاريخ الكبير بخارى 1 / 263 : « عيسى بن مريم با پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در خانه‌ى ايشان دفن خواهد شد . »

سنن ترمذى 5 / 588 : « در تورات اوصاف محمد و اوصاف عيسى كه با او دفن خواهد شد ، نوشته است . »

البته ابن كثير در البدائة و النهاية 2 / 118 درباره‌ى حديث ترمذى گويد : « سند آن صحيح نيست . »

--------------------------- 754 ---------------------------

خطط مقريزى 1 / 188 مي‌نويسد : « در روايت است كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به گروه جذام گفتند : مرحبا به قوم شعيب و خانواده‌ى همسر موسي ، قيامت به پا نمي‌شود تا آنكه مسيح از ميان شما همسرى بگيرد و برايش فرزند به دنيا آيد . »

چهار مطلب پيرامون نزول حضرت عيسي ( عليه السلام )

نخست : مسيح ( عليه السلام ) كجا فرود مي‌آيد ؟

در روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در اين باره چيزى نرسيده است ، لذا احتمال نزول ايشان در غرب و يكى از پايتخت‌هاى مسيحيان پيش مي‌آيد همان گونه كه در نظر ما رجحان دارد .

اما در منابع اهل‌سنت روايت شده كه او در دمشق فرود مي‌آيد ، قديمي‌ترين عبارت در اين رابطه الفتن 2 / 567 از كعب الاحبار : « مسيح عيسى بن مريم ( عليه السلام ) كنار پل سفيد بر در شرقى دمشق به سمت درخت فرود مي‌آيد . »

صحيح مسلم 4 / 2250 از نواس بن سمعان : « يك روز صبح رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دجال را ياد نموده و شأن او را حقير و دوران او را نزديك دانستند ، چنان كه ما پنداشتيم او در جانب نخل هاست . . . دجال از كنار ويرانه‌اى مي‌گذرد و بدان مي‌گويد : گنج‌هايت را بيرون آر ، پس گنج‌ها مانند ملكه‌هاى زنبور عسل در پى او خواهند آمد . سپس جوانى را فرا خوانده ، او را با شمشير چنان ضربه‌اى مي‌زند كه دو نيم مي‌كند ، و تنها به اندازه‌ى پرتاب تيرى به سمت هدف در ميان دو قسمت بدن او فاصله مي‌ماند . سپس آن جوان را مي‌خواند و او در حالى كه خندان است و چهره اش مي‌درخشد به سوى او مي‌آيد !

در اين هنگام خداوند مسيح را مبعوث مي‌كند و او كنار مناره‌ى سفيدى كه در شرق دمشق قرار دارد در حالى كه دو جامه زرد رنگ در بر دارد ، و دو كف دستش را بر بال دو فرشته گذاشته فرود مي‌آيد . هنگامى كه سرش را پايين مي‌برد قطرات عرق و وقتى سرش را بالا مي‌گيرد ، دانه‌هايى چون گوهر فرو مي‌ريزد . هر كسى رايحه‌ى نفس او را استشمام نمايد خواهد مرد . »

--------------------------- 755 ---------------------------

عبارت اخير ، سخنى سست است كه شارحان مسلم را به حيرت انداخته است ، يعنى كافر چون رايحه‌ى نفس مسيح را استشمام كند خواهد مرد !

سومين روايت : بدائع الزهور / 189 از اويس ثقفى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « او بر مناره‌ى سفيدى كه در شرق مسجد جامع دمشق است فرود مي‌آيد . »

چهارمين : سنن الدانى / 143 از جابر از آن حضرت : « هماره طائفه‌اى از امت من در دفاع از حق مي‌جنگند ، تا آنكه عيسى بن مريم به هنگام طلوع فجر در بيت‌المقدس نزد مهدى فرود آيد . به او گفته شود : اى نبى خدا ! جلو برو و بر ما نماز گزار ، او مي‌گويد : برخى از اين امت بر برخى ديگر اميرند ، و اين بابت گراميداشت خداى عزوجل نسبت به آنهاست . »

نگارنده : اين گزارشات قابل اعتماد نيستند ، علاوه بر آنكه اشكال سندى هم دارند .

دوم : تلاش براى انكار اقتداى مسيح به حضرت مهدي ( عليهما السلام )

حديث اقتدا حتى نزد اهل‌سنت هم صحيح است ، از اين رو گريزى از آن نيست ، گرچه براى آنان سنگين است ، زيرا مهدى از عترت ( عليهم السلام ) را از پيامبرى از اولوا العزم ( عليهم السلام ) برتر مي‌داند .

بخارى 4 / 205 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « شما چگونه خواهيد بود زمانى كه پسر مريم در ميان شما فرود آيد و امامتان از شما باشد ؟ » ( 1 ) ( 1 ) . صحيح مسلم 1 / 136 و 137 ، ابو عوانه 1 / 106 ، الملاحم ابن منادى / 57 ، ابن حبان 8 / 283 و 284 ، الاسماء بيهقى / 535 ، بغوى 3 / 516 و . . .

صحيح مسلم 1 / 137 و مسند احمد 3 / 345 از جابر از ايشان نقل مي‌كنند : « عيسى بن مريم فرود مي‌آيد ، امير مردم مي‌گويد : بيا به ما نماز گزار ، او گويد : نه ، برخى از شما امير برخى ديگر است ، تا خداوند اين امت را گرامى بدارد . » ( 2 ) ( 2 ) . سنن بيهقى 9 / 39 و 180 ، مسند ابو يعلى 4 / 59 ، مسند ابو عوانه 1 / 106 ، ابن حبان 8 / 289 ، سنن الدانى / 143 ، المحلى 1 / 9 و 7 / 391 و عمدة القارى 16 / 40

سلمى در عقد الدرر فى اخبار المنتظر / 106 باب دهم كتاب را چنين عنوان مي‌كند : « باب دهم در اينكه عيسى بن مريم پشت سر ايشان نماز مي‌خواند ، بيعت مي‌كند و به خاطر يارى ايشان فرود مي‌آيد » . وى در اين باب نه حديث و دو سخن را نقل مي‌كند : حديث بخارى و مسلم ،

--------------------------- 756 ---------------------------

ابو نعيم از حذيفه ، ابن‌حماد از عبد الله بن عمرو ، جابر از سنن الداني ، هشام بن محمد از كتاب ابن‌حماد ، ابى امامه از حليه و ابن‌حماد ، و حديث حذيفه از سنن الدانى و حديث جابر از مسند احمد ، به علاوه‌ى گفتار كعب الاحبار و سدى از كتاب ابن‌حماد .

ابن حجر در فتح البارى 6 / 358 مي‌نويسد : « نماز عيسي ( عليه السلام ) پشت سر مردى از اين امت در آخرالزمان و نزديكي‌هاى قيامت ، بر قول صحيح - كه عبارتست از اينكه هماره در زمين كسى خواهد بود كه حجت الهى را به پا دارد - دلالت مي‌كند . »

همان گونه كه در ارشاد السارى گفته و تصريح كرده كه اين مرد مهدى است و عيسى به او اقتدا مي‌كند ، و همچنين است در عمدة القاري .

در فيض البارى هم روايتى را از ابن ماجه نقل مي‌كند كه تفسيرى براى حديث بخارى قلمداد مي‌شود و مي‌افزايد : اين حديث صريح در آن است كه امام در احاديث [ كه مسيح به دو اقتدا مي‌كند ] امام مهدى است . . .

البته جريان اقتداى مسيح ( عليه السلام ) به امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) براى برخى از علماى آنها گران آمده ، لذا اين گونه توجيه مي‌كند كه عيسي ( عليه السلام ) يك بار به ايشان اقتدا مي‌كند ، و بعد از آن ديگر امامت را خود بر عهده خواهد داشت ، و اقتداى عيسى به امام مهدي ( عليهما السلام ) گراميداشت شخص امام ( عليه السلام ) نيست ، بلكه به خاطر امت است !

اينان آنچه را كه خداوند متعال به آل محمد ( عليهم السلام ) عطا كرده زياد مي‌شمرند ، لكن اگر اين فضائل و كمالات را به آل ابوبكر وآل عمر يا بني‌اميه داده بود فرياد شادى بر مي‌آردند و عَلم آن را همه جا بر مي‌افراشتند !

بعضى از اينان معناى اين سخن : امامتان از شما باشد ، را چنين گرفته‌اند : يعنى او بر اساس كتابتان بر شما امامت خواهد كرد ! و لكن گنجى شافعى در البيان / 496 اين سخن را ردّ كرده و آن را تأويلى باطل مي‌شمارد .

مناوى در فيض القدير 6 / 17 مي‌نويسد : « عيسى هنگام نماز صبح بر مناره‌ى سفيد در شرق دمشق فرود مي‌آيد . او مي‌بيند امام مهدى آماده‌ى نماز است . مهدى چون از حضور او آگاه مي‌شود عقب مي‌رود . ولى عيسي ( عليه السلام ) او را جلو انداخته پشت سر مهدى نماز مي‌گزارد .

--------------------------- 757 ---------------------------

اين چه فضل و شرافت عظيمى براى اين امت است ، البته با آنچه در برخى احاديث آمده كه عيسى امام است ، و سعد تفتازانى هم بدان قطع پيدا كرده و علت آن را افضليت مسيح دانسته ، منافاتى ندارد ، زيرا بين اين دو امر اينسان مي‌توان جمع كرد كه عيسى در ابتدا به مهدى اقتدا مي‌كند تا بفهماند به عنوان پيرو و تابع پيامبر ما و شريعت او فرود آمده است ، ولى بعداً بنابر قاعده‌ى اقتداى مفضول به فاضل مهدى به دو اقتدا نمايد . » !

مع الاسف اينان به اعتقاد خود اين فضيلت و شرف را از حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) سلب ، و به امت اهدا مي‌كنند !

در ميان آنان كسى كه شهامت داشته باشد و بگويد كه عيسى به امام مهدي ( عليهما السلام ) اقتدا مي‌كند و اين مطلب بر افضليت امام مهدي ( عليه السلام ) دلالت دارد ، كم پيدا مي‌شود .

آقاى ميلانى سخن تفتازاني : اينكه گويند عيسى به مهدى اقتدا مي‌كند اساسى ندارد ، لذا نمي‌توان بر آن اعتماد نمود . آري ، عيسى اگر چه از اتباع پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است ، لكن خود نيز نبى است ، لذا برتر از امام مي‌باشد ، زيرا نهايت چيزى كه درباره‌ى عالمان امت مي‌توان گفت آن است كه شبيه انبياى بني‌اسرائيل هستند - را نقل مي‌كند ، آنگاه پاسخ و ردّ سيوطى را بر او از كتاب الحاوى للفتاوى مي‌آورد ، سيوطى مي‌نگارد : اين سخن بسيار شگفت است ، نماز خواندن عيسى پشت سر مهدى در چند حديث صحيح آمده ، و از خبرهاى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) كه راست گفتارى است كه از ناحيه‌ى خدا تصديق شده ، مي‌باشد ، پيامبرى كه خبر او خلاف واقع نخواهد بود .

ايشان در ادامه سخن ابن حجر در الصواعق را مي‌آورند كه وى مدّعى تواتر روايات نماز حضرت عيسى پشت سر امام مهدي ( عليه السلام ) است .

نگارنده : مشكل اتباع دستگاه خلافت ، آن است كه اينان مشروعيت خلافت امرايشان را بر روايتى بي‌اساس بنا نهاده‌اند ، آنان مي‌پندارند پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در بيمارى منجر به وفات ، به ابوبكر امر كردند بر مردم نماز به جاى آورد ، لذا گفتند او برتر از حضرت علي ( عليه السلام ) است !

از اين رو اگر بپذيرند كه حضرت مسيح ( عليه السلام ) به نواده‌ى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) اقتدا مي‌كند ، چنين معنا دارد كه فرع حضرت امير ( عليه السلام ) از پيامبرى از اولوا العزم برتر است ، پس خود اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) چگونه خواهد بود ؟

--------------------------- 758 ---------------------------

البته مشكل آنها لا ينحل است ، بلكه با مانعى سخت تر روبرو هستند ، آنها با سند صحيح روايت مي‌كنند كه پيامبر گرامي ( صلى الله عليه وآله ) دوستداران اميرالمؤمنين ، صديقه‌ى طاهره و حسنين ( عليهم السلام ) را با خود و در درجه‌ى بهشتى خود همراه دانسته‌اند . اين حديث بدان معناست كه درجه‌ى بهشتى گنجايش افراد بسيارى را دارد و محبان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) افضل و برتر از همگانند ، حتى از صحابه !

مسند احمد 1 / 77 از جعفر بن محمد از پدرش از جدّش روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دست حسن و حسين را گرفته فرمودند : هر آنكه من ، اين دو ، پدر و مادرشان را دوست بدارد ، روز قيامت با من و در درجه‌ام خواهد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . در منابع اهل‌سنت سنن ترمذى 5 / 305 ، المعجم الكبير 3 / 50 ، المعجم الصغير 2 / 70 ، اكمال خطيب / 173 ، تاريخ دمشق 13 / 196 و اسد الغابة 4 / 29

در منابع شيعى كامل الزيارات / 117 ، امالى صدوق / 299 و 374 و بحار 23 / 116

تهذيب الكمال 29 / 360 پس از نقل آن مي‌نويسد : « عبد الله بن احمد گويد : هنگامى كه نصر بن على اين حديث را خواند ، متوكل فرمان داد او را هزار تازيانه بزنند ! جعفر بن عبد الواحد با متوكل صحبت كرد و گفت : اين مردى سنى است ، تا آنكه او را رها كرد . »

شمس الدين ذهبى كه در قرن هشتم بوده در صدد حلّ مشكلشان بر آمده و در سير الاعلام

3 / 254 گفته : سند آن ضعيف است و متن آن غير قابل قبول .

بعد از او هم البانى در قرن پانزدهم آمد و در ضعيف سنن الترمذى / 504 به تضعيف آن پرداخت .

اين دو بدون هر گونه دليلى دست به اين تضعيفات زده‌اند ، علاوه بر آنكه قرن‌ها با كسانى كه اين حديث را صحيح شمرده‌اند فاصله دارند . تنها دليل آنها بر تضعيف متن ، آن است كه فضائل پيامبر و اهل‌بيت ايشان ( عليهم السلام ) را برنمي‌تابند و در صدد انكار آن هستند .

سوم : تأثير گذارى حضرت مسيح ( عليه السلام ) در نواحى مسيحى نشين

طبيعى است كه ايشان در بيدارى مناطق جهان ، و به خصوص غرب ، و نيز تغيير اوضاع سياسى نقش بسزايى خواهند داشت . در حديثى هم آمده كه ايشان به واسطه‌ى امام مهدي ( عليه السلام ) بر روميان احتجاج مي‌كند ، غيبت نعمانى / 146 از عبد الله بن ضمره از كعب الاحبار نقل مي‌كند : « قائم مهدى كه زمين را ديگرگون خواهد ساخت ، از نسل على است . عيسى بن مريم به او بر

--------------------------- 759 ---------------------------

مسيحيان روم و چين احتجاج خواهد نمود . »

يعنى نشانه‌هايى كه خداوند بر دستان حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آشكار مي‌سازد ، در سطحى است كه پيامبران اولوا العزم ( عليهم السلام ) مي‌توانند به آنها استدلال كنند .

چهارم : مدت بقاى حضرت مسيح ( عليه السلام ) در زمين

در اين رابطه رواياتى پيشتر گذشت و در اين اتفاق داشت كه ايشان مدتى درنگ مي‌كند و در حيات امام مهدي ( عليه السلام ) از دنيا خواهد رفت . در برخى سخن از سى سال بود و در برخى سخن از چهل سال .

در روايتى مرسل در الزام الناصب 2 / 182 آمده كه امام مهدي ( عليه السلام ) در دوران حيات مسيح ( عليه السلام ) از دنيا مي‌روند كه شايد تصحيف و اشتباه راوى باشد ، ايشان در نسخه‌اى مرسل از خطبة البيان نقل مي‌كند : « پس از آن مهدى از دنيا مي‌رود و عيسى بن مريم در مدينه و قرب قبر جدّش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) او را به خاك مي‌سپارد . فرشته روح ايشان را بين دو حرم قبض مي‌كند . عيسى و ابو محمد خضر هم مي‌ميرند . تمام ياران و وزيران مهدى نيز از دنيا خواهند رفت ، و دنيا به همان جهالات و ضلالاتى كه داشتند باز خواهد گشت ، و مردمان به كفر باز خواهند گشت . در اين هنگام خداوند ويران سازى شهرها و بلاد را مي‌آغازد . »

لكن قبول آن ممكن نيست ، زيرا با غرض از وجود امام مهدي ( عليه السلام ) يعنى آكنده ساختن زمين از عدالت و دادگري ، و اينكه دولت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) آخرين دولت‌هاست و هيچ ظلمى بعد از آن نخواهد بود ، تنافى دارد .

علاوه بر آنكه وارد شده كه عيسي ( عليه السلام ) در كنار مسلمانان با يهود و روم و دجال خواهد جنگيد ، همه ساله به حج خواهد رفت ، ازدواج خواهد كرد و برايش فرزند به دنيا خواهد آمد ، آنگاه خدا او را از دنيا مي‌برد و مسلمين دفن مي‌كنند . و همين درباره‌ى ايشان معقول است . در برخى منابع كه اكنون در دسترسم نيست ، اينچنين ديده بودم كه امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در حضور مردم عهده دار دفن مسيح ( عليه السلام ) مي‌شود ، تا مبادا آنچه را مسيحيان درباره‌اش گفتند تكرار كنند ، و با جامه‌اى كه توسّط مادرش مريم بافته شده او را كفن كرده و در قدس در قبر مريم ( عليها السلام ) به خاك خواهند سپرد .

--------------------------- 760 ---------------------------

.

--------------------------- 761 ---------------------------

فصل بيست و هشتم

روم

وضعيت روم در عصر ظهور و پس از آن

--------------------------- 762 ---------------------------

روم و نقش آنها در عصر ظهور

مقصود از روم در احاديث آخرالزمان ، اروپاى شرقى و غربى تا آمريكاست ، اينان روميان و وارثان آن امپراطورى تاريخى هستند . ممكن است توهم شود رومى كه در قرآن آمده غير از اينهاست ، بلكه كسانى مقصودند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و مسلمين با آنان جنگيدند ، همان بيزانسي‌هايى كه پايتخت آنها رم در ايتاليا بود ، بعدها به قسطنطنيه تبديل شد تا آنكه مسلمانان آن را فتح كردند و اسلام بول ناميدند ، همان كه استامبول گويند .

اما اين توهم نادرست است ، روم در قرآن اهالى امپراطورى روم يا بيزانس يعنى همان غربيان فعلى هستند . اينان همان دودمان و خطّ امتداد سياسى و فرهنگى آنهايند ، و فرانسه ، انگلستان ، آلمان و ديگر مناطق اجزائى از امپراطورى روم ، و در فرهنگ ، سياست و دين تابع آن بوده‌اند .

امپراطوران روم بيزانس در رم و قسطنطنيه در طى دو هزار سال ، از ريشه‌ها و اصول متعدد اروپايى بودند و شايد اكثر آنان هم آلمانى بودند . يونان نيز به قسمتى از امپراطورى روم تبديل شد . و لذاست كه با ضعف اين امپراطوري ، برخى از پادشاهان آلمان و ديگر مناطق ، قيصر ناميده مي‌شوند .

با اين حساب رواياتى كه سخن از روم و بنى الاصفر ( 1 ) ( 1 ) . عنوانى است كه عرب به روميان داده است ، زيرا برخى اجداد آنان زرد پوست بوده‌اند .

مي‌راند ، تمامى قبائل و مناطق اروپا را شامل مي‌شود ، همان كسانى كه مسلمانان آنها را فرنگيان ناميدند .

كثرت دروغ پردازى پيرامون روم

تصفيه‌ى روايات مربوط به امام مهدي ( عليه السلام ) و روم و تمييز صحيح آن ، امرى دشوار مي‌نمايد ، و اين به جهت كثرت دروغ پردازى راويان خلافت قرشى است . شايد بتوان گفت پيشوا و پرچمدار آنان ابن‌حماد درگذشته به سال 227 مي‌باشد . وى از بزرگان اهل‌سنت و اساتيد بخارى است و ده‌ها صفحه از كتاب خود الفتن را به بحث روم و رخدادهاى موعود آن اختصاص داده است ، و اندك رواياتى مي‌توان يافت كه بتوان به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نسبت داد ، و يا عبارتى معقول از

صحابه و تابعين !

تصويرى كه الفتن از آينده‌ى جهان ارائه مي‌دهد ، چنان است كه گويى پس از چند سال

--------------------------- 763 ---------------------------

پايان مي‌يابد ! چنين جلوه مي‌دهد كه با فتح قسطنطنيه توسّط مسلمين دجال خروج مي‌كند ،

در پى آن عيسى و مهدي ( عليهما السلام ) ظاهر مي‌شوند ، در ادامه يأجوج و مأجوج و دابة الارض خواهند آمد ، آنگاه آتشى از عدن مي‌آيد و مردم را به سوى محشر مي‌راند ، سپس باد خوشى وزيدن مي‌گيرد كه ارواح مؤمنان را قبض مي‌كند ، ديگران هم پس از چهل روز خواهند مرد !

و بر اين باور است كه اين امور ، همه در مدتى كوتاه حدود پنجاه سال رخ خواهد نمود !

در روايات اهل‌سنت ، تهيه كنندگان اين فيلم ، كعب الاحبار و شاگردان او از صحابه و تابعين هستند ! آنان توده‌اى از خيالات خود را كه اوضاع عصرشان را نيز بر آن پياده نموده‌اند ، عرضه كردند . از جمله فتح قسطنطنيه كه مدت نه قرن براى مسلمانان به آرزويى تبديل شده بود و جنگ‌هايشان يكى پس از ديگرى با شكست مواجه مي‌شد ، تا آنكه محمد فاتح در سال 875 هجرى توانست آن را فتح كند .

حال ببينيم ابن‌حماد چه مي‌گويد : الفتن 2 / 475 ، 548 و 679 از عبد الله بن عمرو مي‌آورد : « نبردهاى مردم پنج مورد است ، دو مورد واقع شده ، و سه تاى آن هم در اين امت است ؛ نبرد با ترك ، روم و دجال ، پس از نبرد با دجال ديگر جنگى نخواهد بود . »

همان 2 / 519 و 597 از وهب بن منبه : « نخستين نشانه روم است ، دومى دجال ، سومى يأجوج و چهارمين آنها عيسى بن مريم . »

2 / 523 از كعب : « دجال خارج نمي‌شود تا آنكه مدينه فتح شود . . . بشير بن عبد الله بن يسار گويد : عبد الله بن بسر مازنى صحابى پيامبر گوش مرا گرفت و گفت : پسر برادر ! شايد تو شاهد فتح قسطنطنيه باشي ، اگر چنين شد مبادا غنيمتت را از آن وا گذاري ، زيرا بين فتح آن و خروج دجال هفت سال فاصله است . »

2 / 692 از عبد الله بن عمرو : « دجال پس از فتح قسطنطنيه و پيش از نزول عيسى بن مريم در بيت‌المقدس ، خارج مي‌گردد . »

2 / 524 از معاذ بن جبل از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « بالاترين نبرد ، فتح قسطنطنيه و خروج دجال در هفت ماه است .

صفوان از ابو اليمان از كعب نيز مشابه همين را نقل كرد . . . ضمرة بن حبيب برايم گفت :

--------------------------- 764 ---------------------------

عبد الملك بن مروان به ابو بحريه نوشت : به من خبر داده‌اند كه تو از معاذ درباره‌ى نبرد ، قسطنطنيه و خروج دجال نقل مي‌كني ، ابو بحريه در جواب نوشت : از معاذ شنيده است : بالاترين نبرد ، فتح قسطنطنيه و خروج دجال در هفت ماه است . . . »

ابن محيريز گويد : « بزرگترين جنگ ، ويرانى قسطنطنيه و خروج دجال به مدت باردارى يك زن خواهد بود . . . عبد الله بن بسر از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : ميان نبرد و فتح قسطنطنيه شش سال است ، و دجال در سال هفتم خارج مي‌شود . . . »

كعب گويد : « دجال در سال هشتاد خروج مي‌كند و خدا آگاهتر است . . .

همو از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « خداوند هيچگاه بين شمشير دجال و شمشير جنگ بر اين امت جمع نخواهد كرد . »

2 / 527 : « به من خبر رسيده كه دجال پس از فتح قسطنطنيه خروج خواهد كرد ، و بعد از آنكه مسلمانان سه سال و چهار ماه و ده روز در آن اقامت كنند . »

2 / 530 از كعب : « پس از آنكه قسطنطنيه را فتح مي‌كنند خبر مي‌رسد كه دجال خروج كرده است . آنها هم هرچه غنيمت برداشته‌اند رها مي‌كنند و مي‌آيند ولى متوجه دروغ بودن خبر مي‌شوند ! دجال پس از آن است كه خارج مي‌گردد . مارى او را به ساحل مي‌آورد . »

2 / 483 از عمير بن مالك : « نزد عبد الله بن عمرو عاص در اسكندريه بوديم كه سخن از فتح قسطنطنيه و روم به ميان آوردند ، برخى گفتند : قسطنطنيه پيش از روم فتح خواهد شد ، بعضى هم گفتند : روم پيش از قسطنطنيه ، عبد الله درخواست كرد صندوقى را كه در آن كتابى داشت بياورند و گفت : قسطنطنيه پيش از روم فتح مي‌شود . پس از آن است كه شما با روم مي‌جنگيد و فتح مي‌كنيد ، و در غير اين صورت من از دروغگويانم - و اين جمله را سه بار تكرار كرد - . »

2 / 499 از عبد الله بن عمرو : « نزديك است كه حمل گوسفند خروج كند - و سه بار اين جمله را گفت - ، گفتم : اين چيست ؟ پاسخ داد : مردى كه يكى از والدين او شيطان است ، حكومت روم را به دست خواهد گرفت و با يك ميليون و پانصد هزار نفر در خشكى و پانصد هزار تن در دريا مي‌آيد تا به زمينى به نام عمق برسد . آنگاه به يارانش گويد : من با كشتي‌هاى

--------------------------- 765 ---------------------------

شما كارى دارم ، و چون پايين آيند فرمان مي‌دهد همه‌ى كشتي‌ها را بسوزانند . سپس مي‌گويد : شما نه راهى به قسطنطنيه داريد و نه روم ، پس هر كه خواست بماند !

مسلمانان هم از يكديگر يارى مي‌طلبند . . . تا آنكه شما قسطنطنيه‌ى زانيه را فتح نماييد ، من آن را در كتاب خدا با اين نام يافته‌ام . »

1 / 399 از محمد بن حنفيه : « خليفه‌اى از بنى هاشم در بيت‌المقدس فرود مي‌آيد . او زمين را از عدالت مي‌آكند . بيت‌المقدس را چنان بنا مي‌كند كه سابقه نداشته . . . آنگاه در عمق بر ضدّ او تجمع مي‌كنند ، او هم از شدت اندوه از دنيا مي‌رود . »

2 / 466 از شريح بن عبيد از كعب : « قسطنطنيه شنيد كه بيت‌المقدس خراب مي‌شود و از اين خبر خوشحال شد و تكبر كرد ، از اين رو مستكبره ناميده شد . او گفت : اگر عرش پروردگارم بر آب بنا شده من نيز بر آب بنا شده‌ام ، پس خداوند به او وعده داد كه قبل از قيامت عذاب كند و گفت : زينت ، ابريشم و نان تو را خواهم ستاند ، و تو را چنان رها خواهم كرد كه خروسى در تو صدا نكند ، و جز روباهان آبادگر و جز سنگ و ينبوت ( 1 ) ( 1 ) . گياهى محكم و خاردار

گياهى برايت قرار ندهم ، و سه آتش بر تو فرو فرستم ؛ يكى از قير ، يكى از گوگرد و سومى از نفت .

من تو را بي‌درخت و برهنه رها خواهم ساخت ، آنسان كه ميان تو و آسمان چيزى حائل نگردد ، و در حالى كه من در آسمانم صداى تو و دودت به من برسد ، چرا كه مدت زمان بسيارى است در آن به خداوند شرك مي‌ورزند و جز او را مي‌پرستند .

در آن ديار دختركانى به هم رسند كه از زيبايى و جمال نزديك است خورشيد را ننگرند .

آن كس از شما كه به آنجا رسيد از كاخ پادشاه دريغ نكند ، زيرا در آن گنج دوازده تن از شاهان را خواهيد يافت ، گنج‌هايى كه همه بر آن افزوده و هيچ برنداشته‌اند ، گنج‌هايى مسى به صورت گاو و اسب ، آنها به وزن در ميان سپرها تقسيم ، و با تيشه تكه تكه مي‌گردند .

شما در اين حالت هستيد تا آنكه خداوند آتشى را كه به آن وعده داده بفرستد ، آن هنگام شما هر آن گنجى كه مي‌توانيد بر مي‌داريد كه شخصى از سمت شام مي‌آيد و خبر از خروج دجال مي‌دهد ! شما هم همه را وا مي‌گذاريد و چون به شام مي‌رسيد مي‌فهميد دروغ بوده است . »

--------------------------- 766 ---------------------------

كعب الاحبار به چه قيمتى بافته‌هايش را در معرض فروش قرار مي‌داد ؟

سخن را در اين باره با گزارشى كه ابن‌حماد خود از آثار كعب الاحبار نقل مي‌كند ، به پايان مي‌بريم .

الفتن 2 / 492 : « سعيد بن جابر گويد : مردى از خاندان معاويه به من گفت : چرا نامه‌اى از نامه‌هاى برادرت كعب را نمي‌خواني ؟ او صحيفه‌اى نزد من انداخت و در آن آمده بود : به روم كه اسامى بسيارى دارد بگو : به خاطر سركشى از فرمان من و استكبارى كه ورزيدي ، و اينكه جبروت خود را با جبروت من ، و خود را با عرش من سنجيدي ، بندگان درس ناخوانده‌ام و نيز فرزندان سبأ اهل يمن را به سراغت خواهم فرستاد ، همان كسانى كه بسان پرندگان گرسنه كه به سراغ گوشت مي‌روند و همانند گوسفندان تشنه كه وارد آب مي‌شوند ، ذكر را دوست دارند . دل‌هاى اهلت را مي‌كنم .

صداى آنان را در جنگ همچون صداى شيرى كه از بيشه بيرون آمده مي‌گردانم ، چوپانان بر او فرياد مي‌زنند ولى اثرى در او نخواهد داشت ، جز آنكه جرأت و توان او را مي‌افزايد . سم اسبانشان را بسان آهن بر روى صخره قرار مي‌دهم . زه كمان‌هايشان را محكم مي‌سازم ، و تو را بدون حائل در برابر خورشيد قرار خواهم داد .

ساكنانت تنها پرندگان و حيوانات وحشى خواهند بود . تمامى سنگ‌هايت را گوگرد خواهم كرد . دودهايت تو را از مرغان آسمان نخواهد پوشاند ، و صدايت را به جزائر بحر خواهم رساند . تهديدهاى بسيارى كه همه را به خاطر نداشت . »

اين عبارت دلالت مي‌كند كه كعب با معاويه و امراى بني‌اميه انس و الفت داشته و بافته‌هايش را بدين وسيله ميان مسلمين منتشر مي‌كرده است . او بر اين باور است كه اين سخنان وحى الهى است ، كه يا در تورات آمده و يا مستقيم بر خود او نازل شده است !

كعب الاحبار اين نكته را هم فراموش نكرد كه يمني‌ها را در فتح قسطنطنيه بي‌نصيب نگذارد ، لكن خدا او را رسوا كرد و فتح آن را هشت قرن بعد بر دستان تركان قرار داد ، و نه تنها يمنيان بلكه جميع اعراب را بي‌نصيب گذاشت !

كعب گاه در لشكركشي‌ها هم شركت مي‌جسته است ، و صد البته كه به مناطق امن ، و خبرهاى

--------------------------- 767 ---------------------------

غيبى خود را براى سربازان مي‌گفته است ! عمر بن شبه در تاريخ المدينة 3 / 1117 نقل مي‌كند كه جوان شيعى محمد بن ابى حذيفه‌ى اموى كه از فرماندهان فتح مصر است كعب را مسخره مي‌كرده است !

« محمد بن سيرين گويد : كعب الاحبار و محمد بن ابى حذيفه در زمان عثمان و در جنگ مسلمانان ، سوار بر كشتى بودند و به سمت شام مي‌رفتند كه محمد به كعب گفت : اوصاف اين كشتى را در تورات چگونه مي‌بيني ، آيا فردا در اين دريا سير خواهد كرد ؟ كعب گفت : اى محمد ! تورات را مسخره نكن ، زيرا كتاب خداست .

محمد هم سه بار آن عبارت را گفت . »

مي‌بينيم كعب مسخره كردن كلام و بافته‌هاى خود را توهين به تورات مي‌انگارد ! لكن محمد بن ابى حذيفه ( رحمه الله ) باز هم با حالت استهزاء سخن خود را تكرار مي‌كند .

قوى ترين روايات پيرامون روم در عصر امام مهدي ( عليه السلام )

هجوم روميان بر مسلمين

ارشاد / 359 از امام باقر ( عليه السلام ) حديث صحيحى در علامات ظهور نقل مي‌كند ، در قسمتى آمده است : « منطقه‌اى در شام كه جابيه نام دارد به زمين فرو رود . ترك در جزيره و روم در رمله فرود آيند . در آن زمان اختلاف بسيارى در همه جاى زمين رخ دهد تا آنكه شام خراب شود . سبب ويرانى آن ، آن است كه سه بيرق در آن گرد آيند ؛ بيرق اصهب ، ابقع و سفياني . »

الاصول الستة عشر / 79 از جابر از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « گونه‌ات را بر زمين بگذار و تكان نخور تا آنكه روميان در رميله و تركان در جزيره فرود آيند ، و منادى از دمشق ندا كند . »

غيبت شيخ طوسى / 278 از عمار بن ياسر : « دولت اهل‌بيت پيامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌هايى دارد ، پس بنشينيد و دست نگه داريد تا آنها آشكار شوند ؛ آن هنگامى كه روم و ترك بر شما بشورند . . . ترك و روم دچار اختلاف شوند ، جنگ در زمين بسيار شود ، منادى از ديوار دمشق ندا كند : واى بر زمينيان از شرّى كه نزديك شده است ، قسمت غربى

--------------------------- 768 ---------------------------

مسجد آن به زمين فرو رود و ديوار آن فرو ريزد ، سه نفر در شام براى دستيابى به حكومت خروج كنند ؛ مردى ابقع ، مردى اصهب و مردى از خاندان ابو سفيان كه در ميان قبيله‌ى كلب خروج و مردم را در دمشق محاصره مي‌كند ، اهل مغرب به سوى مصر خروج مي‌كنند ، به مصر كه وارد شوند نشانه‌ى سفيانى خواهد بود . »

روميان به سواحل مي‌آيند و اهل كهف خارج مي‌شوند

مختصر البصائر / 201 خطبه‌ى مخزون را از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند ، در پاره‌اى از آن آمده است : « منادى در ماه رمضان از سمت مشرق و به هنگام طلوع خورشيد ندا مي‌كند : اى اهل هدايت ! گرد آييد ، و از سمت غرب پس از غروب شمس منادى ندا كند : اى اهل ضلالت ! گرد آييد . فرداى آن و به هنگام ظهر نور خورشيد از آن گرفته شود و سياه و تاريك گردد . در روز سوم با خروج دابة الارض ، ميان حق و باطل فاصله افتد . روميان به سمت منطقه‌اى در ساحل دريا كنار غار آن جوانان بيايند . خداوند آنان را از غارشان به سوى آنها بفرستد .

مردى از آنان تمليخا نام دارد و يكى هم مكسلينا ، اين دو گواهان و كسانى هستند كه تسليم قائم مي‌باشند . يكى از آن جوانان به سمت روم فرستاده شود ولى دست خالى باز گردد . ديگرى را مي‌فرستد كه با فتح رجوع مي‌كند ، آن روز تأويل اين آيه واقع خواهد شد :

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَكَرْهاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى آل عمران / 83

هر كه در آسمان‌ها و زمين است خواه و ناخواه در برابر او تسليم هستند . »

نديديم كسى سند خطبه را تصحيح كرده باشد ، ولى بسيارى از مضامين آن با روايات ديگر تأييد مي‌گردد .

فرار برخى دشمنان حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به بلاد روم

كافى 8 / 51 از بدر بن خليل اسدى نقل مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى فرموده‌ى خداوند : فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ . لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ

--------------------------- 769 ---------------------------

تُسْأَلُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 13 - 12

پس چون عذاب ما را احساس كردند ، بناگاه از آن مي‌گريختند . مگريزيد ، و به سوى آنچه در آن متنعّم بوديد و سراهايتان بازگرديد ، باشد كه شما مورد پرسش قرار گيريد ، فرمودند : چون قائم قيام كند و به سراغ بني‌اميه در شام فرستد به روم بگريزند . روميان به آنها گويند : شما را راه نمي‌دهيم مگر پس از آنكه به كيش مسيح در آييد . آنان هم صليب‌ها در گردن آويزند ، آنگاه آنها را داخل كنند .

هنگامى كه اصحاب قائم بدانجا رسند ، آنان [ روميان ] خواستار امان و صلح شوند ، ياران قائم گويند : اين كار را نخواهيم كرد مگر پس از آنكه كسانى را كه از ما نزد شمايند در اختيار ما گذاريد .

آنها همچنين كنند و اين سخن خداست : لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ؛ از آنان درباره‌ى گنج‌ها پرسش مي‌كند در حالى كه خود داناتر است .

مي‌گويند : يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ . فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 15 - 14

اى واى بر ما ، كه ما واقعاً ستمگر بوديم . سخنشان پيوسته همين بود ، تا آنان را دروشده‌ى بى جان گردانيديم ؛ با شمشير . »

يعنى ياران حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) براى مواجهه با روم لشكر كشى مي‌كنند و آنها را مورد تهديد قرار مي‌دهند . مقصود از بني‌اميه هم اصحاب سفيانى هستند كه در روايتى ديگر آمده است .

ظاهر آن است كه اينان از بعد سياسى داراى اهميت هستند ، از اين رو امام ( عليه السلام ) و ياران ، روميان را در صورت تسليم نكردن آنها به جنگ تهديد مي‌كنند ، و در تفسير اين آيه خواهد آمد : حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الأرض زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى يونس / 24

تا آنگاه كه زمين پيرايه‌ى خود را برگرفت و آراسته گرديد و اهل آن پنداشتند كه آنان بر آن قدرت دارند . . .

تفسير عياشى 2 / 235 از جميل بن دراج روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى ابراهيم ( عليه السلام ) / 46

هر چند از مكرشان كوه‌ها از جاى كنده مي‌شد ، فرمودند : و اگر

--------------------------- 770 ---------------------------

چه از مكر بنى عباس با قائم ، دل‌هاى مردان از جا كنده شود . »

نگارنده : در تفسير قمى 1 / 372 بنى فلان آمده است . در برخى احاديث هم بنى اعيبس و بنى شيصبان ناميده مي‌شوند . منظور آن است كه حكومت‌هايى كه با امام ( عليه السلام ) عداوت دارند ، نيرومند و مكر پيشه هستند ، بسانى كه دل‌هاى مردان را به لرزه مي‌اندازد ، لكن خداوند ولى خود را يارى مي‌كند .

روايات صلح ميان امام ( عليه السلام ) و روم

المعجم الكبير 8 / 101 و 120 از ابو امامه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « ميان شما و روميان چهار بار آتش بس به وقوع خواهد پيوست . چهارمين آنها به دست مردى از خاندان هرقل واقع مي‌شود و هفت سال به طول خواهد انجاميد . در اين هنگام مستورد بن غيلان كه از عبد القيس بود گفت : يا رسول الله ! آن روز چه كسى امام مسلمانان خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : مهدى از فرزندان من كه [ به ظاهر ] چهل سال دارد . چهره‌ى او بسان ستاره‌اى درخشان است و در گونه‌ى راستش خالى سياه وجود دارد . دو رداى سفيد در بر دارد ،

و [ در زيبايى و جمال ] به مردان بني‌اسرائيل مي‌ماند . او بيست سال حكومت خواهد نمود و گنج‌ها را آشكار كرده ، سرزمين‌هاى شرك را فتح خواهد نمود . »

در روايات آمده كه مدت صلح ده سال است ، ولى روميان پس از هفت سال آن را نقض مي‌كنند و با لشكرى عظيم به جنگ مسلمانان مي‌آيند .

الفتن 2 / 470 در اين باره چند روايت نقل مي‌كند ، از جمله از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « روم با هشتاد پرچم كه زير هريك دوازده هزار نفر است ، خروج مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . و مسند الشاميين 1 / 133

مؤيد اين مطلب خطبه‌ى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در مختصر البصائر / 201 و نيز برخى ديگر گزارشات است كه امام مهدي ( عليه السلام ) پيش از نبرد ، با روميان اتمام حجت مي‌كند ، و برخى ياران خاص را مي‌فرستد كه اصحاب كهف و نسخ تورات را بيرون مي‌آورند و بدان احتجاج مي‌كنند .

--------------------------- 771 ---------------------------

تحريف حديث صلح و افزودن بر آن

برخى راويان جريان صلح را بر عصر خود پياده كرده‌اند و امور مربوط به نبرد آن روز با روميان را بدان افزوده‌اند !

سنن ابن ماجه 2 / 1369 آن را بر عصر خود منطبق مي‌داند ، وى مي‌نويسد : « جبير گفت : ما را نزد ذى مخمر ببر . وى از صحابه‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بود . او از ذى مخمر در مورد آتش بس پرسيد و او گفت : از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : شما با روميان صلح خواهيد كرد . . . » ( 1 ) ( 1 ) . سنن ابو داود 4 / 109 ، المعجم الكبير 4 / 278 ، المستدرك 4 / 421 و سنن بيهقى 9 / 223

بعدها خيالات راويان هم بدان افزوده شد و لذا در الفتن 1 / 397 مي‌بينيم : « ميان مهدى و روم آتش بس برقرار خواهد شد . پس از آن مهدى از دنيا مي‌رود و مردى از اهل‌بيتش عهده دار امور مي‌شود . او مدتى اندك به عدالت رفتار مي‌كند ، آنگاه شمشيرش را بر اهل فلسطين مي‌كشد ، آنها هم بر او مي‌شورند . او به اهالى اردن پناه مي‌برد و دو ماه در ميان آنها به عدالت رفتار مي‌كند ، بعد از آن بر روى آنها هم شمشير مي‌كشد و آنان نيز مي‌شورند و او به دمشق فرار مي‌كند .

آيا آستانه‌ى درِ جابيه را ديده‌اي ، همان جا كه تابوت‌ها را قرار مي‌دهند ؟ سنگى گرد در فاصله‌ى پنج ذراعى آن است ، او بر روى آن ذبح مي‌شود .

سخن از خون او بر زبان‌ها خواهد بود كه گفته مي‌شود : روميان بين صور و عكا گرد آمده‌اند . »

البته افسانه سرايى به اينجا ختم نشد ، بلكه سخن از شام و دجال هم بدان افزوده شد ، الفتن / 7 از عوف از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « اى عوف ! پيش از قيامت شش امر را بشمار ؛ نخست مرگ من ، عوف گويد : چنان گريستم كه ايشان خود مرا آرام كردند ، آنگاه فرمودند : بگو يك . دوم : فتح بيت‌المقدس ، بگو : دو . سوم : بيماريى بسان مرض گوسفند در ميان امتم به هم خواهد رسيد ، بگو : سه . چهارم : فتنه‌اى كه در امتم رخ مي‌دهد - و آن را عظيم شمردند - ، بگو : چهار . پنجم : ثروت‌ها در ميان شما پخش شود تا جايى كه مردى را صد دينار بدهند ولى آن را كم شمرد ، بگو : پنج ، و ششم آنكه ميان شما و بنى اصفر آتش بسى واقع شود ، سپس آنها به سوى

--------------------------- 772 ---------------------------

شما بيايند و با شما پيكار كنند . مسلمانان آن روز در زمينى به نام غوطه در شهرى به نام دمشق خواهند بود . »

نگارنده : سخن از دمشق و دجال از اضافات كعب و شاگردان اوست ، هيچ سخنى از آن در روايات نويسندگان قديمى مانند ابن ابى شيبه در المصنف 15 / 104 كه از عوف بن مالك و معاذ بن جبل روايت مي‌كند ، و نيز مسند احمد 5 / 228 و 6 / 22 و 27 كه از عوف نقل مي‌كند ، نيست .

اين يعنى اينان عناصرى اينچنين را به اصل روايت افزودند ، عصر خود و نبرد خود با روم را بر آن پياده نمودند و به بيراهه كشاندند ! ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مراجعه و مقايسه كنيد : صحيح بخارى 4 / 123 ، سنن ابو داود 4 / 300 ، ابن ماجه 2 / 1341 ، رويانى / 123 ، المعجم الاوسط 1 / 67 ، المعجم الكبير 18 / 40 و مسند الشاميين 1 / 398

سخن ابن حجر در فتح البارى 6 / 199 نيز اين مطلب را تأكيد مي‌كند . وى در جريان نبرد موعود كه پس از صلح با روم خواهد بود مي‌نويسد : « ابن منير گويد : ماجراى روم تا به امروز رخ نداده است ، و خبرى نرسيده كه آنان با اين تعداد لشكر از راه زمينى هجوم آرند . اين امر هم بشارتى در خود دارد و هم هشداري . توضيح آنكه اين خبر دلالت مي‌كند كه با وجود لشكرى چنان انبوه ، فرجام نيك از آنِ مؤمنان است و اشاره دارد به اينكه لشكريان اسلام چند برابر آنچه امروز هستند خواهند بود .

حاكم از طريق شعبى از عوف بن مالك همين روايت را چنين مي‌آورد كه عوف در جريان طاعون عمواس به معاذ گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من فرمود : پيش از قيامت شش امر را بشمار ، سه مورد آن رخداده است ، يعنى فوت ايشان ، فتح بيت‌المقدس و طاعون ، و سه تاى ديگر مانده است . معاذ گفت : افراد خاصى قابليت شنيدن اين را دارند .

در الفتن نعيم بن حماد آمده است كه اين جريان در زمان مهدى و توسّط يكى از خاندان هرقل واقع مي‌شود . »

خلاصه‌ى جريان از مجموع گزارشات ، اين است كه آتش بس نهايى با روم بر دست حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و با حضور مسيح ( عليه السلام ) واقع مي‌شود ، و روميان پس از چند سال آن را نقض مي‌كنند و با لشكرى حدود يك ميليون نفر به جنگ مي‌آيند . بين دو گروه نبردى رخ مي‌دهد و امام ( عليه السلام ) پيروز

--------------------------- 773 ---------------------------

قاطع ميدان خواهد بود ، و بدين ترتيب زمينه‌ى ورود به غرب ، با مساعدت حضرت عيسي ( عليه السلام ) فراهم خواهد آمد .

معناى فتح روم توسّط امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) با تكبير

العلل المتناهية 2 / 855 از عبد الله مزنى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « قيامت به پا نخواهد شد تا آنكه خداوند قسطنطنيه و روم را با تسبيح و تكبير براى مسلمانان فتح كند . »

اين مطلب خوشايند كعب الاحبار واقع شده است ، لذا مي‌بينيم آن را بر قسطنطنيه در عصر خود منطبق مي‌داند ! عقد الدرر / 180 از قصص الانبياء كسائى از كعب نقل مي‌كند : « مهدى با لشكرى صد هزار نفرى به بلاد روم مي‌رود و پادشاه آن را به ايمان فرا مي‌خواند ، ولى او نمي‌پذيرد .

پس دو ماه جنگ مي‌كنند و سرانجام خداوند مهدى را بر او پيروز مي‌گرداند و بسيارى از ياران او را به قتل مي‌رساند . و پادشاه شكست خورده به قسطنطنيه فرار مي‌كند .

مهدى كنار دروازه‌ى آن كه هفت ديوار دارد مي‌آيد و هفت تكبير مي‌گويد . به دنبال آن هر هفت ديوار فرو مي‌ريزد و آن هنگام است كه مهدى بر آن سلطه مي‌يابد . مردمان بسيارى از آن را به هلاكت مي‌رساند و بسيارى هم بر دست او اسلام مي‌آورند . »

الفتن 2 / 475 از بكر بن سواده از پيرمردى از حمير نقل مي‌كند : « روزى برايتان خواهد آمد كه دشمنانتان روميان در ساحل آفريقا با هشتصد كشتى بيايند و با شما بجنگند . پس خداوند آنان را شكست مي‌دهد و شما كشتي‌هايشان را تصاحب مي‌كنيد و بدان وسيله راهى روم مي‌شويد . چون به آنجا برسيد سه بار تكبير مي‌گوييد . با تكبير شما آن دژ به لرزه در مي‌آيد و با سومين تكبير به مقدار يك ميل منهدم مي‌شود . پس خداوند ابرى مي‌فرستد كه آنان را مي‌پوشاند و به آنان مهلت نمي‌دهد تا داخل شوند . آن غبار كنار نمي‌رود تا آنكه شما بر روى بسترهاى آنها باشيد . »

عقد الدرر / 139 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « آنگاه او و مسلمانان همراهش مي‌روند . آنان از كنار هر دژى در روم بگذرند لا إله إلا الله گويند كه در پى آن ديوارهايش فرو مي‌ريزد .

--------------------------- 774 ---------------------------

در ادامه وارد قسطنطنيه مي‌شوند . چند بار تكبير مي‌گويند كه در اثر آن خليج آن خشك مي‌شود و ديوارش سقوط مي‌كند .

سپس به روم رفته و چون فرود آيند مسلمين سه مرتبه تكبير گويند كه به دنبال آن

فرو مي‌ريزد . »

القول المختصر / 14 : « روم با چهار تكبير فتح مي‌شود و ششصد هزار نفر در آن كشته مي‌شوند . زينت‌هاى بيت‌المقدس ، تابوتى كه سكينه در آن است ، سفره‌ى بني‌اسرائيل ، پاره‌هاى الواح ، لباس آدم ، عصاى موسي ، منبر سليمان و دو پيمانه از منّى كه خداوند عزوجل بر بني‌اسرائيل فرو فرستاد و از شير سفيدتر است از آنجا بيرون آورده مي‌شود .

آنگاه به شهرى كه قاطع گويند - و طول آن هزار و عرض آن پانصد ميل است ، و سيصد و شصت در دارد - مي‌آيد . از هر درى از آن صد هزار جنگجو بيرون مي‌آيد . آنان [ مسلمانان ] چهار تكبير مي‌گويند و ديوار آن سقوط مي‌كند . پس هرچه در آن است را به غنيمت مي‌برند و هفت سال در آنجا مي‌مانند . از آنجا رهسپار بيت‌المقدس مي‌شوند كه خبر مي‌رسد دجال به همراه يهوديان اصفهان خروج كرده است . »

همانگونه كه مي‌بينيم ذهنيت راويان درباره‌ى قسطنطنيه و دجال به اين گزارش افزوده شده و كلام كعب به حديثى نبوى تبديل شده است !

صحيح آن است كه فتح شهرهاى روم پس از پيروزى امام ( عليه السلام ) بر روميان است ، و سبب اين پيكار نقض پيمان صلح و اعلان نبرد توسّط رومي‌هاست . آن هنگام است كه مسيح ( عليه السلام ) موقف خود را با نماز پشت سر امام ( عليه السلام ) اعلان مي‌كند ، و اين امر موجب شكل گيرى موجى عظيم در مغرب زمين ، در اعتراض به جنگ با امام ( عليه السلام ) خواهد بود . بعد از پيروزى امام ( عليه السلام ) جانب حضرت مسيح ( عليه السلام ) و پيروان مؤمن وى رجحان مي‌يابد و به همراه حضرت مهدي ( عليه السلام ) وارد پايتخت‌هاى غربيان مي‌شود ، و آنها با تكبير به استقبال ايشان مي‌آيند .

حضرت مسيح ( عليه السلام ) با امام زمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بر روميان احتجاج مي‌كند

غيبت نعمانى / 146 از عبد الله بن ضمره از كعب الاحبار روايت مي‌كند : « قائم مهدى كه زمين

--------------------------- 775 ---------------------------

را ديگرگون خواهد ساخت ، از نسل على است . عيسى بن مريم به او بر مسيحيان روم و چين احتجاج خواهد نمود . قائم مهدى از نسل علي ، در خَلق ، خُلق ، ظاهر و هيبت شبيه ترين مردم به عيسى بن مريم است . خداى عزوجل آنچه را كه به پيامبران عطا كرده به دو مي‌بخشد و مي‌افزايد و او را برترى مي‌دهد .

قائم از فرزندان علي ( عليه السلام ) غيبتى چون يوسف و بازگشتى چون عيسى دارد . او پس از غيبت با طلوع ستاره‌ى سرخ ، ويرانى زوراء كه همان رى است ، فرو رفتن مزوره كه بغداد است ، خروج سفيانى و نبرد فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربايجان - كه در آن هزاران نفر به قتل مي‌رسند ، كسانى كه هريك شمشيرى آذين بسته در دست گرفته است ، و بيرق‌هاى سياه در آن به اهتزاز در آمده است ، جنگى كه مرگ سرخ و طاعون كبود نيز در آن رخ مي‌نمايد - آشكار مي‌شود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نوادر الاخبار / 268

موجب شگفتى است كه كعب الاحبار با وجود انحراف از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ، و قربى كه نزد حكومت‌ها داشته است ، چنين فضيلتى را براى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نقل كند .

اما مهم است بدانيم كعب الاحبار كسى بوده كه حق و باطل و سخن استوار و بي‌پايه را با هم مي‌آميخته ، و از هر درى وارد مي‌شده ، و با اسلوب خود آن را براى حاكمان و مردمان ارائه مي‌كرده است ، از اين رو گاه است كه از او سخن حقى نيز مي‌شنويم .

البته وى در اين حديث نيز باطل خود را داخل نموده است ، زيرا مسلمين روايت مي‌كنند حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به جدّ بزرگوارش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) شباهت دارد ، ولى كعب ايشان را به مسيح ( عليه السلام ) شبيه مي‌داند .

حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) براى نبرد با روميان مي‌آيد

الفتن / 192 از تنى چند از اصحاب پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « روم وارد بزرگترين نبرد مي‌شود ، و ترك و بر جان ( 2 ) ( 2 ) . گروهى كه در جنگ‌هاى مسلمانان با بيزانس نقش آفرين بوده‌اند .

و صقالبه ( 3 ) ( 3 ) . اهالى جزيره‌اى در ايتاليا كه حكومتى داشت و در جنگ‌هاى صليبى نقش آفرينى كرد . البته اين لفظ در صدر اسلام ، بر ساكنان برخى مناطق ترك نشين آسيا اطلاق مي‌شد .

همراه او خواهند بود . »

--------------------------- 776 ---------------------------

همان 1 / 355 از كعب مي‌آورد : « مهدى به نبرد روميان مي‌رود . او فهم ده تن را دارد ( ! ) تابوت سكينه را - كه توراتى كه خداوند بر موسي ( عليه السلام ) فرستاد و انجيلى كه بر عيسي ( عليه السلام ) نازل كرد را در خود دارد - از غارى در انطاكيه بيرون مي‌آورد ، و ميان اهل تورات با تورات و ميان اهل انجيل با آن حكم خواهد كرد . »

سخت ترين مردم نسبت به شما روميان هستند

مسند احمد 4 / 230 از مستورد مي‌آورد : « نزد عمرو عاص بودم ، به دو گفتم : از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : سخت ترين مردم نسبت به شما روميان هستند ، و تنها با [ رخداد ] قيامت است كه نابود مي‌شوند .

عمرو گفت : آيا تو را از چنين سخنانى نهى نكرده بودم . » ( 1 ) ( 1 ) . مجمع الزوائد 6 / 212 - وى اين حديث را حسن مي‌شمارد - ، الجامع الصغير 1 / 160 و فيض القدير 1 / 512

الفتن / 134 : « خبر به عمرو عاص رسيد ، او گفت : اين چه رواياتى است كه از تو از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كنند ؟ مستورد هم گفت : آنچه را از ايشان شنيدم گفتم ، عمرو عاص گفت : حال كه چنين مي‌گويى بگذار من هم بگويم ، روميان به هنگام فتنه بردبارترين مردم ، و در اوان مصيبت شكيباترين آنان هستند ، و نسبت به ضعيفان و مساكين خود مهربان ترينند . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن مسند احمد 4 / 230 ، التاريخ الكبير 8 / 16 و مسلم 4 / 2222

نگارنده : اگر اين سخن از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رسيده باشد ، بدان معناست كه روم قويترين دشمن اسلام هستند . البته احترامى كه اسلام براى آنها قائل است بيش از ديگران است . اسلام با دين آنان ساخت و زندگى با آنان را مشروعيت بخشيد ، گرچه اسلام را نپذيرند ، و امامان ( عليهم السلام ) نيز آنان را بر ناصبيان ترجيح دادند . ( 3 ) ( 3 ) . ابوبكر حضرمى گويد : به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : اهل شام بدترند يا اهل روم ؟ فرمودند : روميان كافر شدند ولى با ما دشمنى نكردند ، اما شاميان كافر شدند و با ما دشمنى كردند ، ر . ك كافى 2 / 410

در احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) نيز سخن از سخت‌ترين مردم و معرفى آنان به ميان آمده است ، ر . ك به كافى 8 / 141 . م

--------------------------- 777 ---------------------------

خوارى روم پس از نبرد سخت

تفسير طبرى 1 / 399 : « سدى در تفسير فرمايش خداوند : وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْي وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 114

و كيست بيدادگرتر از آن كس كه نگذارد در مساجد خدا ، نام وى برده شود ، و در ويرانى آنها بكوشد ؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [ مسجد ] ها درآيند . در اين دنيا ايشان را خواري ، و در آخرت عذابى بزرگ است ، گويد : خوارى آنان در دنيا آن است كه چون مهدى قيام كند و قسطنطنيه فتح گردد ، آنها را به هلاكت مي‌رساند . » ( 2 ) ( 2 ) . التبيان 1 / 420 و الدرالمنثور 1 / 108

دلائل الامامة / 248 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه در تفسير همين آيه فرمودند : « [ شادمانى آنان ] در قبرهايشان با قيام قائم ( عليه السلام ) است . »

اين روايت شادمانى اموات را در بر دارد ، و البته كه بر سرور زندگان نيز دلالت مي‌كند .

تأويل الآيات 1 / 434 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه روم را به بني‌اميه تفسير كردند ، و شادمانى مؤمنان در اثر پيروزى امام مهدي ( عليه السلام ) بر آنان است .

كافى 8 / 269 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمايش خداوند : وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ . بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى روم / 5 - 4

و در آن روز است كه مؤمنان از يارى خدا شاد مي‌گردند . هر كه را بخواهد يارى مي‌كند ، و اوست شكست ناپذير مهربان ، را بدان تفسير كردند كه آنان با غلبه بر فارس در همان صدر اسلام شادمان شدند .

نگارنده : وعده‌ى الهى در سوره‌ى روم به سرور مؤمنان به جهت شكست فارس و پيروزى روم ، محدود به چند سال است ، لكن امامان ( عليهم السلام ) آن را به فرح مؤمنين در آينده و در پى پيروزى بر روم و بني‌اميه تفسير فرموده‌اند .

زندگى مسالمت آميز در كنار مسيحيان و پذيرش جزيه

مزار ابن مشهدى / 135 و فضل الكوفة و مساجدها / 43 از ابو بصير روايت مي‌كند : « امام

--------------------------- 778 ---------------------------

صادق ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى ابا محمد ! گويا مي‌بينم قائم با اهل و عيالش در مسجد سهله فرود آمده است ، عرضه داشتم : آيا منزل ايشان خواهد بود ؟ فرمودند : آري ، منزل ادريس و ابراهيم در آن بوده است ، و خداوند هيچ پيامبرى را مبعوث نكرد مگر آنكه در آن نماز گزارده است ، مسكن خضر نيز آنجاست .

كسى كه در آن اقامت كند ، بسان كسى است كه در خيمه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مقيم باشد . هيچ مرد و زن با ايمانى نيست جز آنكه در دل اشتياق بدان دارد . درون آن صخره‌ايست كه تصوير تمامى پيامبران در آن است . هر كسى در آن نماز به جا آرد و نسبت به آنچه مي‌هراسد از خدا درخواست كند ، او را اجابت خواهد كرد .

عرض كردم : حقاً كه اين فضيلت است ، فرمودند : برايت بيفزايم ؟ گفتم : آري ، فرمودند : آن از اماكنى است كه خدا دوست دارد در آن خوانده شود ، و در هر روز و شب فرشتگان اين مسجد را زيارت و خدا را در آن عبادت مي‌كنند . بدان ! اگر من در نزديكى شما بودم ، همه‌ى نمازهايم را در آن به جا مي‌آوردم .

اى ابا محمد ! اگر تنها همين فضيلت بود كه فرشتگان و پيامبران در آن فرود مي‌آيند ، هر آينه بسيار بود ، حال چگونه خواهد بود با اين فضيلت [ بسيار كه گفتم ] و آنچه كه نگفتم بيشتر است .

گفتم : فدايت شوم ، قائم هماره و تا ابد آنجا به سر خواهد برد ؟ فرمودند : آري ، گفتم : پس از ايشان چه ؟ فرمودند : پس از او تا پايان خلق نيز چنين خواهد بود .

عرضه داشتم : ايشان با اهل ذمه چه خواهد كرد ؟ فرمودند : بسان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با آنها مصالحه خواهد نمود ، و آنان با خضوع جزيه خواهند پرداخت . ( 1 ) ( 1 ) . احتمال مي‌رود پذيرش جزيه تنها به اوائل حكومت امام ( عليه السلام ) اختصاص داشته باشد ، ر . ك به خصال 2 / 579 ، تفسير عياشى 2 / 60 و مرآة العقول 26 / 160 . م

گفتم : كسانى كه با شما دشمنى مي‌كنند چطور ؟ فرمودند : نه ، اى ابا محمد ! آنكه با ما مخالفت كند در دولت ما نصيبى ندارد ، خداوند خون آنان را به هنگام قيام قائممان ، براى ما حلال مي‌شمرد ، اما امروز بر ما و شما حرام است ، پس كسى تو را نفريبد . »

--------------------------- 779 ---------------------------

نگارنده : ظاهر آن است كه حضرت مهدي ( عليه السلام ) برنامه‌ى انتشار اسلام را در عالم ، به وسيله‌ى منطق و قوه‌ى اقناع پياده مي‌كند ، و طبق شرائطى به اهل كتاب آزادى مي‌بخشد ، لذا اسلام در ميان آنان نشر مي‌يابد .

از ديگر سو حضرت مسيح ( عليه السلام ) پس از برقرارى پيمان سازش ، هفت سال در غرب به فعاليت مي‌پردازد ، از اين رو موج گرايش به اسلام در تأييد امام ( عليه السلام ) در غرب شتاب و وسعت مي‌گيرد .

كعب الاحبار حديث نبرد سخت را تحريف مي‌كند

در موضوع ملاحم - كه در علم الحديث اصطلاحى است براى خبرهايى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در مورد جنگ‌ها و تغييراتى كه در آينده رخ مي‌دهد مي‌دهند - كتب بسيارى نوشته شده است ، روايات فراوانى گرد آمده و البته دروغگويان بسيارى هم به ميدان آمده‌اند ، تا جايى كه مكذوب بيش از صحيح است ! يكى از سردمداران دروغ پردازى در اين ميدان كه تأثيرات فراوانى گذارده است كعب الاحبار مي‌باشد . او استاد علماى دستگاه خلافت در موضوع ملاحم و فتن است ، و عمر او را مشاور مبسوط اليد خود قرار داد . پس از او هم نزد خلفا مقرّب بود ، از اين رو توانست افسانه‌ها و بافته‌هاى خود را در ميان فرهنگ و آثار مسلمانان نشر دهد !

راويان اتفاق نظر دارند كه آخرينِ ملاحم ، جنگ امام ( عليه السلام ) با روميان است ، و آن را بزرگترين نبرد ناميدند ، ولى كعب پيكار قسطنطنيه را جايگزين آن كرد و خروج دجال را نيز به دنبال آن قرار داد . اما پس از قرن‌ها قسطنطنيه فتح شد ، ولى هنوز دجال رخ ننموده است !

الفتن 2 / 499 از كعب : « سخت ترين جنگ ، خرابى قسطنطنيه و خروج دجال در هفت ماه خواهد بود . »

البته سخن وى در كلام صحابيانى چون عبد الله بن بسر و سعد بن ابى وقاص و ديگران به حديثى نبوى تبديل شد ! ( 1 ) ( 1 ) . مسند احمد 1 / 178 ، 4 / 189 و 5 / 234 ، بخارى 8 / 431 ، سنن ابن ماجه 2 / 1370 و . . .

صحيح مسلم 4 / 2221 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « قيامت به پا نخواهد شد تا

--------------------------- 780 ---------------------------

آنكه لشكريان روم در اعماق يا دابق ( 1 ) ( 1 ) . دو منطقه در شام و در نزديكى حلب

فرود آيند . در پى آن لشكرى از مدينه كه در آن روزگار از بهترين‌هاى اهل زمين هستند ، به مصاف آنان مي‌روند . پس چون صف مي‌كشند ، روميان گويند : ما را با كسانى كه برخى از ما را اسير كردند ، رها بگذاريد تا با آنها بجنگيم . مسلمانان در پاسخ مي‌گويند : نه ، به خدا سوگند شما را با برادرانمان رها نخواهيم كرد . پس ميان آنان جنگى در مي‌گيرد و يك سوم مسلمانان پا به فرار مي‌گذارند كه خداوند تا ابد توبه‌ى آنها را نخواهد پذيرفت . يك سوم هم كشته مي‌شوند كه برترين شهيدان نزد خدايند ، و يك سوم آخر فاتح‌اند و تا ابد فتنه و اختلافى در ميان آنها در نخواهد گرفت . آنان قسطنطنيه را فتح مي‌كنند و زمانى كه مشغول تقسيم غنائم هستند و شمشيرهايشان را بر درختان زيتون آويخته‌اند ، شيطان در ميان آنها فرياد مي‌كند كه مسيح [ دجال ] به سراغ خانواده‌هايتان رفته است . [ به دنبال اين فرياد ] آنها از آن سرزمين خارج مي‌شوند و حال آن كه اين خبر دروغ است . وقتى به شام مي‌رسند در حالى كه خود را آماده جنگ مي‌كنند و مشغول صف آرايى هستند ، او خروج مي‌كند . يكباره نماز به پا مي‌شود و عيسى بن مريم ( عليه السلام ) فرود آمده ، امامت نماز را بر عهده مي‌گيرد .

زمانى كه دشمن خدا او را مي‌بيند ، هم‌چنان‌كه نمك در آب ذوب مي‌شود ، ذوب مي‌گردد . اگر رهايش كند ، آن قدر ذوب مي‌شود كه هلاك گردد ، و ليكن خدا او را به دست عيسى به قتل خواهد رساند و خونش را بر دشنه‌ى وى به مردم نشان خواهد داد . » ( 2 ) ( 2 ) . ابن حبان در صحيح 8 / 286 ، حاكم در المستدرك 4 / 482 و 476 - وى مي‌نويسد : روايت صحيح آن است كه فتح آن همزمان با قيامت است ! - و بغوى در مصابيح السنة 3 / 480

اتفاق بر آن است كه مسيح ( عليه السلام ) پشت سر امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نماز مي‌گزارد .

مي‌بينيم كه كعب چسان بر آنان تأثير گذاشته است ، و بدين وسيله خوش خدمتى خود را به روم اعلام مي‌كند !

گمان كردند نبرد با روم ، پايان بخش امت اسلام است

كعب الاحبار بر اين باور است كه فتح قدس ، پايان بخش امت و ويرانگر پايتخت آن مدينه‌ى

--------------------------- 781 ---------------------------

منوره است . او خليفه را نيز به اين مطلب قانع كرد ، همانگونه كه در صحيحترين كتب آنان مشاهده مي‌كنيم !

المصنف ابن ابى شيبه 15 / 135 از پيامبر اكرم ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « آبادانى بيت‌المقدس ويرانى مدينه را در پى دارد و ويرانى مدينه بروز جنگ را . با بروز آن جنگ ، قسطنطنيه فتح مي‌شود و فتح آن قيام دجال را به دنبال دارد ! سپس با دست بر ران يا شانه‌ى كسى كه اين مطلب را برايش گفتند زدند و گفتند : اين مطلب حق است هم‌چنان‌كه تو اينجا هستى - و يا هم‌چنان‌كه تو اينجا نشسته اى - ، و مقصود ايشان معاذ است . » ! ( 1 ) ( 1 ) . مسند احمد 5 / 232 و 245 و سنن ابى داود 4 / 110 . و نيز ر . ك به المستدرك 4 / 420 و الدرالمنثور 6 / 60

زمان و مكان بزرگترين جنگ ، در بافته‌هاى كعب و شاگردان !

كعب ، بزرگترين نبرد با روم را نزديك مي‌پندارد ، الفتن 2 / 480 از وى نقل مي‌كند : « ملاحم بر دستان مرد چهارم يا پنجم از خاندان هرقل كه او را طباره گويند واقع مي‌شود !

آن روز امير مردم مردى از بنى هاشم است . هفتاد هزار نفر از يمن كه بند شمشيرشان از ليف است ، به كمك او مي‌آيند . »

البته اين سخن كعب نيز به حديثى نبوى مبدّل شد ! مهاجر بن حبيب از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « بر دست پنجمين نفر از خاندان هرقل ملاحم واقع مي‌شود .

ارطاة گويد : چهار تن از آنان به قدرت رسيده‌اند ، اصحاب پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) مي‌گويند : پنجمى مانده است . » ( 2 ) ( 2 ) . الفتن 2 / 500

همان 2 / 470 از مهاجر بن حبيب از آن حضرت : « بر دست پنجمين نفر از خاندان هرقل ملاحم واقع مي‌شود . هرقل به قدرت مي‌رسد ، پس از او پسرش قسطه ، آنگاه پسر او قسطنطين ، و در پى او اصطفان پسرش . سپس پادشاه روم از خاندان هرقل به مصاف ليون مي‌رود ، و پسرانش پس از او ، و پادشاهى به پنجمين كس از آل هرقل كه ملاحم بر دستانش واقع مي‌شود ، بازگشت مي‌كند . »

--------------------------- 782 ---------------------------

بعدها كعب الاحبار بهتر ديد زن امپراطورى را به جاى طباره‌ى امپراطور قرار دهد ، و به اين باور رسيد كه نبرد در عهد آن زن رخ مي‌دهد ! الفتن 2 / 500 از كعب مي‌آورد : « زنى به حكومت روم مي‌رسد ، او مي‌گويد : هزار كشتى از بهترين الواحى كه در زمين يافت مي‌شود براى من بسازيد ، آنگاه به مصاف اينان كه مردان ما را كشتند و زنان و فرزندانمان را به اسارت گرفتند برويد . چون از ساخت آنها فارغ شوند گويد : سوار شويد ، چه خدا بخواهد و چه نخواهد ! پس خدا بادى مي‌فرستد و آنها را - به خاطر اينكه گفت : چه نخواهد - در هم مي‌شكند .

دوباره هزار كشتى مي‌سازند ، او هم دوباره همان سخن را تكرار مي‌كند ، خدا هم بادى مي‌فرستد و آنها را در هم مي‌شكند !

براى بار سوم مي‌سازند ، ولى اين بار مي‌گويد : سوار شويد ، اگر خدا بخواهد . آنگاه مي‌روند و به عكا مي‌رسند . »

دو تن از شاگردان كعب يعنى ابو الزاهريه و ضمره نيز سخن او را تأييد كرده گفتند : « روميان از روم تا ارمنستان براى نبرد با شما لشكر جمع مي‌كنند . آنان با ده هزار كشتى در ساحل شما فرود مي‌آيند و در ساحل فلسطين ساكن مي‌شوند . مركز قدرتشان در عكا فرود مي‌آيد . اهل شام عقب نشينى مي‌كنند . از يمنيان كمك مي‌خواهند و آنان با چهل هزار نفر به ياري‌شان به عكا مي‌آيند و خداوند فتح را نصيبشان مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . الفتن 2 / 487

بزرگ راوى اسلام - در پندار اهل‌سنت - ابو هريره نيز به اين دو تن ملحق شده به تأييد كعب مي‌پردازد ، الفتن 2 / 487 : « روم را فتح مي‌كنيد و پسران مهاجرين شمشيرهايشان را در آن مي‌آويزند . كسى كه از قسطنطنيه باز مي‌گردد ، متوجه مي‌شود كه عجله كرده است . »

رفيق او عبد الله بن عمرو عاص نيز به صف مؤيدان مي‌پيوندد ، مجمع الزوائد 7 / 319 از او نقل و توثيق ( ! ) مي‌كند : « مردى كه يكى از والدين او شيطان است حكومت روم را به دست خواهد گرفت و با يك ميليون نفر - پانصد هزار نفر در خشكى و پانصد هزار تن در دريا - مي‌آيد تا به زمينى به نام عمق برسد . آنگاه به يارانش گويد : من با كشتي‌هاى شما كارى دارم ، و چون پايين آيند فرمان مي‌دهد همه‌ى كشتي‌ها را بسوزانند . سپس مي‌گويد : شما نه راهى به

--------------------------- 783 ---------------------------

قسطنطنيه داريد و نه روم ، پس هر كه خواست فرار كند !

مسلمانان هم از يكديگر يارى مي‌طلبند ، و اهل عدن ابين به يارى آنان مي‌آيند . مسلمانان گويند : به سراغ اينان برويد و سلاح واحد باشيد . آنها يك ماه مي‌جنگند تا جايى كه سم مركب‌ها در خون فرو رود . مؤمن در آن روز فلان مقدار پاداش بيش از پيشينيان دارد - مگر از صحابه ( ! ) - . روز آخر آن ماه خدا مي‌گويد : امروز شمشيرم را بيرون مي‌كشم ، دينم را يارى كرده ، از دشمنم انتقام مي‌گيرم ، خدا آنان را شكست مي‌دهد و قسطنطنيه فتح مي‌گردد . اميرشان گويد : امروز ديگر محدوديتى نيست و با سپرهايشان طلا و نقره‌ى غنيمت را تقسيم مي‌كنند ، ولى ناگهان ندا مي‌شود : دجال وارد خانه‌هايتان شده است . »

ببينيم چگونه كعب و شاگردانش به دروغ پردازى و افسانه سرايى پرداخته‌اند ، و حديث نبوى درباره‌ى حضرت مهدي ( عليه السلام ) و روم را دگرگون ساخته‌اند !

كعب مي‌پندارد مركز مسلمين دمشق است

مسند الشاميين 1 / 335 از ابو الدرداء از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « روز جنگ ، خيمه گاه مسلمانان در كنار شهرى به نام دمشق است ، آن شهر يكى از بهترين شهرهاى شام است . »

همان 2 / 266 : « روز بزرگترين نبرد ، در منطقه‌ى غوطه شهرى است به نام دمشق ، آن شهر بهترين منزلگاه مردمان آن روز است . »

المستدرك 4 / 486 نقل مي‌كند و صحيح مي‌شمارد : « روز نبرد سخت ، خيمه گاه مسلمين زمينى به نام غوطه است . » !

جامع المسانيد 15 / 39 : « دمشق در ملاحم ، يكى از بهترين منزلگاه‌هاى مسلمانان است . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به سنن ابو داود 4 / 111 ، الملاحم ابن منادى / 37 و . . .

كعب همچنان مي‌پندارد و مي‌بافد ، و دروغ‌هايش حديث نبوى مي‌شود !

او معتقد است يهوديان بنى اسحاق - و نه مسلمين - قسطنطنيه را فتح مي‌كنند ، و اين امر به حديثى نبوى مبدّل مي‌گردد ! صحيح مسلم 4 / 2238 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « آيا

--------------------------- 784 ---------------------------

نام شهرى را شنيده‌ايد كه يك سوى آن در خشكى و يك سوى ديگر آن در دريا باشد ؟ پاسخ دادند : آري ، اى رسول‌خدا ! گفتند : قيامت به پا نخواهد شد تا آنكه هفتاد هزار تن از بنى اسحاق براى جنگ بدان سو بشتابند . وقتى بدانجا مي‌رسند ، فرود مي‌آيند ولى نه با سلاحى به جنگ مي‌پردازند و نه تيرى پرتاب مي‌كنند ، بلكه مي‌گويند : لا إله إلا الله والله اكبر ، و يكى از دو طرف آن سرزمين سقوط مي‌كند . . . »

اين مطلب از جسارت و بي‌پردگى كعب و پس از او ابو هريره حكايت مي‌كند ، امرى كه نظير آن كم يافت مي‌شود !

كعب مي‌گويد : يك سوم مسلمانان پا به فرار مي‌گذارند ، و اين سخن حديثى نبوى مي‌شود !

الفتن 2 / 467 از وى روايت مي‌كند : « هنگامى كه نبرد سخت كه نبرد با روم است رخ دهد ، جماعتى از شما بگريزند و به دشمن ملحق شوند . گروهى ديگر نيز بر آن شوند كه شما را تسليم كنند ولى خداوند برخى از آنها را به زمين فرو خواهد برد ، و بر برخى ديگر پرندگانى را خواهد فرستاد كه چشمان آنان را در ربايند ، و يك طائفه باقى مانند .

اى بندگان خدا ! هريك از شما آن وقايع را ديد و بر ترس خود غلبه كرد ، زير پالان [ مركب ] رود و يا ستون خيمه‌اش را بگيرد و بردبار باشد ، زيرا خداوند ياور گروه باقى است . اين در زمانى خواهد بود كه روميان شما را ضعيف شمارند و در شما طمع كنند . امير آنان به لشكريانش گويد : صبح هنگام بر اين مركب‌ها سوار شويد و آنان را به يكباره از ميان بريد تا آنكه در زمين تا ابد نامى از اين دين يعنى اسلام نيايد . . . » ( 1 ) ( 1 ) . در روايات پيرامون دجال نيز مشابه آن يافت مي‌شود ، ر . ك به صحيح مسلم 4 / 2221

سخنى را به حذيفه نسبت مي‌دهند كه آن را نگفته است !

سنن الدانى / 104 در روايتى طولانى از حذيفه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « مهدى با مسلمانانِ همراه به دمشق مي‌آيد . خداوند روم را - كه حاكم آن پنجمين نفر از خاندان هرقل به نام طباره

--------------------------- 785 ---------------------------

است و ملاحم بر دستان او واقع خواهد شد - مي‌فرستد . شما هفت سال با آنها مصالحه خواهيد كرد ، تا آن زمان كه شما و آنان با دشمنى كه پشت آنان است بجنگيد ، غنيمت بگيريد و شما و آنان جان به سلامت بريد .

شما در دره‌اى كه تپه‌ها دارد فرود مي‌آييد . در چنين اوضاعى مردى از روم مي‌آيد و مي‌گويد : صليب پيروز شد . پس مردى از مسلمين برخاسته صليب را در هم مي‌شكند و مي‌گويد : خداوند پيروز است .

آن هنگام است كه آنها به شما نيرنگ مي‌زنند ، و همه‌ى آن گروه [ مسلمانان ] به شهادت مي‌رسند .

آنان به مدت باردارى يك زن براى مقابله با شما به جمع آورى لشكر مي‌پردازند . آنگاه با هشتاد بيرق كه زير هريك دوازده هزار نفر است مي‌آيند و در عمق انطاكيه وارد مي‌شوند . به دنبال آن در حيره و شام تمامى مسيحيان صليب‌ها را بالا مي‌آورند و مي‌گويند : هركه در زمينِ مسيحى است اينان را يارى رساند .

امام شما و مسلمانانِ همراه از دمشق مي‌آيند و وارد عمق انطاكيه مي‌شوند . او از شاميان كمك مي‌طلبد . از سويى هم به اهل مشرق خبر مي‌دهد كه دشمنى از خراسان بر ساحل فرات آمده است . چهل روز با آن دشمن به سختى مي‌جنگند . سپس خدا نصرت را بر اهل مشرق فرو مي‌فرستد ، و نهصد و نود و نه هزار نفر از آنان را مي‌كشد و بقيه پا به فرار مي‌گذارند . پس منادى از مشرق ندا مي‌كند : اى مردم ! وارد شام شويد كه پناهگاه مسلمين است و امامتان آنجاست .

حذيفه گويد : آن روز بهترين اندوخته‌ى مسلمين مركبى است كه سوار بر آن به شام رود و خرهايى كه بر آن به دمشق رسد . امام آنها براى يمني‌ها پيام مي‌فرستد و كمك مي‌خواهد . هفتاد هزار نفر از آنان كه بند شمشيرشان از ليف است ، سوار بر شتران عدن مي‌آيند و مي‌گويند : ما به حق بندگان خداييم ، بخشش و رزقى نمي‌خواهيم . آنان در عمق انطاكيه خود را به مهدى مي‌رسانند . آن روز روميان و مسلمانان نبردى سخت خواهند داشت و سى هزار تن از مسلمين به شهادت خواهند رسيد ، و هفتاد فرمانده كه نورشان به آسمان مي‌رسد .

--------------------------- 786 ---------------------------

حذيفه گويد : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمود : برترين شهداى امت من ، شهداى اعماق و شهداى [ نبرد با ] دجالند . آهن محكم مي‌شود تا آنجا كه مردى مسلمان كافرى را با سيخى آهنى مي‌زند و او را در حالى كه زره بر تن دارد ، دو پاره مي‌كند . چنان آنها را مي‌كشند كه اسبان در خون پا گذارند . آن هنگام خداى تبارك و تعالى بر آنان غضب مي‌كند . . .

آن روز شما بهترين بنگان خداييد ، نه زانى در ميان شما خواهد بود ، نه غالى و نه دزد . . .

در سرزمين روم از كنار دژى عبور نمي‌كنيد و تكبير نمي‌گوييد ، مگر ديوار آن فرو مي‌ريزد و پيكار جويان آن را به قتل مي‌رسانيد . تا آنكه وارد شهر كفر قسطنطنيه شويد . چهار تكبير مي‌گوييد و ديوار آن سقوط مي‌كند .

حذيفه گويد : پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : خداى عزوجل قسطنطنيه و روم را شكست مي‌دهد و وارد آن مي‌شويد . چهار صد هزار نفر را مي‌كشيد و گنج‌هاى بسيارى از طلا و جواهر را بيرون مي‌آوريد و در دار بلاط مقيم مي‌شويد . گفتند : دار بلاط چيست ؟ پاسخ دادند : خانه‌ى پادشاه ، يك سال در آن مقيم خواهيد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . قسمت‌هايى از آن در تفسير طبرى 15 / 17 و 22 / 72 ، الفردوس 5 / 523 ، تهذيب ابن عساكر 1 / 196 ، تذكره‌ى قرطبى 2 / 693 و 704 ، تفسير قرطبى 14 / 314 و عقد الدرر / 74 ، 136 و 149 و . . .

اين‌ها همه بافته‌هاى كعب و شاگردان اوست كه به حذيفه نسبت داده‌اند و آن را تا قيامت كشانده‌اند !

چنين جلوه مي‌دهند كه امام مهدي ( عليه السلام ) گويا مأمور يهوديان است !

در كتب سنيان روايات بسيارى پيرامون اين مطلب آمده كه حضرت از كليساى روم گنج‌ها و زينت‌هاى بيت‌المقدس را كه روميان به سرقت بردند ، بيرون آورده و آنها را با صد و يا هزار و هفتصد كشتى به بيت‌المقدس باز مي‌گرداند !

تفسير طبرى 15 / 29 از حذيفه - به گمان آنان - از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « بني‌اسرائيل چون به تجاوزگري ، استكبار و قتل پيامبران پرداختند ، خداوند بُخت نَصّر حاكم فارس را به سراغ آنان فرستاد . حاكمى كه خدا هفتصد سال او را پادشاهى داده بود . او هم به سراغ آنها

--------------------------- 787 ---------------------------

آمد ، بيت‌المقدس را محاصره و فتح كرد . به خاطر خون يحيى بن زكريا هفتاد هزار نفر را به هلاكت رساند . اهالى آن و پسران انبياء ( عليهم السلام ) را به اسارت برد ، زينت‌هاى بيت‌المقدس را به غنيمت گرفت ، و هفتاد هزار نفر و صد هزار باركش زينت با خود به بابل آورد !

گفتم : يا رسول الله ! آيا بيت‌المقدس نزد خدا مقامى رفيع دارد ؟ فرمود : آري ، سليمان بن داود آن را از طلا و درّ و ياقوت و زبرجد بنا كرد ، خشت‌هاى آن يكى از طلا بود و يكى از نقره ، و ستون‌هاى آن طلا بود . خداوند اين را به او عطا كرده بود ، شياطين را نيز مسخر او گردانيده بود و آنها اين اشياء را در ديده بر هم زدنى براى او مي‌آوردند ، و بخت نصر همه‌ى اين‌ها را به بابل آورد .

بني‌اسرائيل صد سال نزد او بودند ، مجوس و فرزندانشان آنان را - كه پيامبران و فرزندانشان در ميانشان بودند ! - شكنجه مي‌دادند !

پس از مدتى خدا به آنان رحم كرد و به پادشاهى از پادشاهان فارس كه كورس نام داشت و مؤمن بود ، وحى كرد : سراغ بقاياى بني‌اسرائيل برو و آنان را رهايى بخش . او هم بني‌اسرائيل و زينت‌هاى بيت‌المقدس را بدان باز گرداند .

فرزندان اسرائيل يكصد سال در اطاعت خدا به سر بردند ، ولى بعد به معاصى بازگشتند . لذا خداوند ابطيانحوس را بر آنان مسلّط گرداند . او هم با پسران كسانى كه در كنار بخت نصر جنگيده بودند ، به نبرد بني‌اسرائيل به بيت‌المقدس آمد . اهالى آن را به اسارت گرفت و بيت‌المقدس را به آتش كشيد .

او به آنان گفت : اى فرزندان اسرائيل ! اگر باز به معاصى باز گرديد ، ديگر بار شما را به اسارت خواهيم برد . آنان باز به عصيان پرداختند و خداوند آنان را براى سومين بار توسّط پادشاهى رومى به نام قاقس بن اسبايوس به اسارات مبتلا نمود . او از دريا و خشكى بر آنان حمله برد ، اسيرشان كرد ، زينت‌هاى بيت‌المقدس را نيز با خود برد و آنجا را به آتش كشيد .

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در ادامه فرمودند : زينت‌هاى بيت‌المقدس چنين ماجرايى داشت ، و مهدى آنها را بدان باز خواهد گرداند . آنها هزار و هفتصد كشتى است كه در يافا لنگر مي‌اندازد تا به بيت‌المقدس منتقل شود ، و خداوند اولين و آخرين را در آنجا گرد خواهد آورد . »

--------------------------- 788 ---------------------------

الفتن 2 / 485 از ربيعة بن فارسي : « لشكرى از شما به روم مي‌رود و آن را فتح مي‌كند . آنان - كه تحت امر جوانى هستند - زينت‌هاى بيت‌المقدس ، تابوت سكينه ، سفره ، عصا و جامه‌ى آدم را مي‌گيرند و به بيت‌المقدس ارجاع مي‌دهند . »

سلمى در عقد الدرر / 93 مي‌نويسد : « فصل دوم : فتح شهر قاطع و اطراف آن و بازگشت زينت‌هاى بيت‌المقدس بدان . . . حذيفه در مورد مهدى و فتح روم توسّط او از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : آنگاه چهار تكبير مي‌گويند كه ديوار آن سقوط مي‌كند . آن را روم گويند چون در كثرت خلق در آن ، به رمان [ انار ] مانَد .

ششصد هزار نفر را مي‌كشند . زينت‌هاى بيت‌المقدس ، تابوتى كه سكينه در آن است ، سفره‌ى بني‌اسرائيل ، پاره‌هاى الواح ، عصاى موسي ، منبر سليمان و دو پيمانه از منّى كه خداوند بر بني‌اسرائيل فرو فرستاد و از شير سفيدتر است را از آنجا بيرون مي‌آورند . »

همو در ادامه مي‌گويد : « از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) منقول است : او متوجه مناطق مختلف مي‌شود . به هر شهرى كه ذوالقرنين پا نهاده است وارد مي‌شود و آن را سامان مي‌دهد . جبارى نمي‌ماند جز آنكه به دست او به هلاكت مي‌رسد . خداى عزوجل قلوب مسلمين را شفا مي‌بخشد . او زينت‌هاى بيت‌المقدس را بر صد مركب حمل مي‌كند ، آنها را در غزه و عكا فرود مي‌آورند و به بيت‌المقدس برده مي‌شود . »

ينابيع المودة 3 / 267 مي‌نويسد : « پسر اسمانوس به بيت‌المقدس آمد ، با فرزندان اسرائيل جنگيد ، زينت‌هاى بيت‌المقدس را برگرفت و قسمتى از آن را به آتش كشيد . او هزار و هفتصد كشتى خالى را از آن پر كرد ، لكن چون خواست آنها را وارد روم كند ، غرق شدند . اين مطلب از حذيفه رسيده است .

او در همين سخن از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : مهدى آنها را از دريا بيرون خواهد آورد و به بيت‌المقدس باز خواهد گرداند . آنگاه با همراهان به بحر محيط مي‌رود . »

نگارنده : شايد بخت نصر يا روميان طلا يا جواهرى در بيت‌المقدس يافتند و برگرفتند كه يهوديان آن را ظلمى عظيم چونان هولوكاست قرار دادند ! اما چون نتوانستند اثبات كنند آنها در روم است ، گفتند : كشتي‌ها غرق شد !

--------------------------- 789 ---------------------------

آنها در ادامه پنداشتند كه امام مهدي ( عليه السلام ) آنها را باز خواهد گرداند ! آنها به ايشان مأموريت

دادند تا مسروقات بخت نصر يا غنائم روميان را به آنان باز گرداند !

نقش يمنيان و خراسانيان در نبرد امام ( عليه السلام ) با روم

طبيعى است كه يمنيان در جنگ‌هاى امام مهدي ( عليه السلام ) سهيم باشند ، زيرا حاكم يمن منصور يمانى وزير و معتمد ايشان است ، و نيز ايرانيان ، چون فرمانده عام قواى امام ( عليه السلام ) شعيب بن صالح ايرانى است ، و بقيه‌ى لشكر امام از عراق و ديگر بلاد عربى به آنها ملحق مي‌شوند .

البته كعب الاحبار اين نبرد را بين روم و يمنيان عصر خود مي‌داند ! الفتن 2 / 469 از او مي‌آورد : « خداوند ، آن هنگام كه روميان به نبرد با اهل شام بيايند ، اهل شام را با دو لشكر يارى مي‌دهد ؛ يكى هفتاد هزار و ديگرى هشتاد هزار از اهل يمن كه بند شمشيرشان از

ليف است . »

همان 2 / 481 از همو : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) سخن از آن نبرد و تعداد افراد آنان گفتند ، حال من آن را برايتان تفسير مي‌كنم ؛ دوازده پادشاه در آن حضور مي‌يابند كه پادشاه روم كوچكترين آنهاست و كمترين جنگجويان را دارد . با اين حال آنهايند كه اين جنگ را به راه مي‌اندازند و امت‌ها را بدان فرا مي‌خوانند .

آن روز هر كسى كه بر گردن خود حقّى از اسلام مي‌بيند حرام است كه اسلام را يارى نكند . آن روز ياران كمكى مسلمين تا صنعاء جَنَد مي‌رسند . و حرام است بر كسى كه حقّى از نصرانيت بر خود مي‌بيند آن را يارى نكند . آن روز جزيره با سى هزار نصرانى آنان را يارى خواهد رساند . شخص گاو خود را رها مي‌كند و مي‌گويد : مي‌روم و نصرانيت را يارى مي‌كنم . . . تا آخر افسانه سرايي . »

--------------------------- 790 ---------------------------

.

--------------------------- 791 ---------------------------

فصل بيست و نهم

تركان

تركان در عصر ظهور

--------------------------- 792 ---------------------------

مقصود از ترك در احاديث عصر ظهور

پيشتر ترجيح مي‌دادم مقصود از آنها ترك‌هاى تركيه ، روس و مناطق شرقى اروپاست ، زيرا در منابع اسلامى از اينان به امم ترك تعبير مي‌گردد . ولى اكنون بر اين باورم كه بايد در تمامى احاديث مربوط به آنان قرائن را بررسى كرد و ديد آيا مقصود تركان تركيه هستند يا عموم ترك‌ها .

تركان مغول

در روايات رسول‌خدا و اميرالمؤمنين ( عليهما السلام ) سخن از اينان آمده است ، ابن‌حماد نيز برخى از آنها را نقل مي‌كند ، الفتن 1 / 220 از مكحول از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌آورد : « تركان دو خروج دارند ؛ در يكى آذربايجان را ويران مي‌كنند ، و در ديگرى اسب‌هايشان را در كنار فرات مي‌بندند ، و پس از آن هيچ تركى نخواهد بود . . .

ارطاة گويد : سفيانى با ترك‌ها مي‌جنگد ، آنگاه بر دستان مهدى ريشه كن مي‌شوند . اين اولين پرچمى است كه مهدى آن را مي‌بندد و به سمت تركان مي‌فرستد . . .

عبد الله بن عمرو گويد : تنها يكى از ملاحم باقى مانده است ، سر آغاز آن هجوم ترك به جزيره است . » ( 1 ) ( 1 ) . همان 1 / 273 و 2 / 677 و 683 و الملاحم و الفتن / 99 ، 191 و 370

ابن‌حماد در ادامه رواياتى را نقل مي‌كند كه بر هجوم مغول بر بلاد مسلمين منطبق است ، لكن او ظهور حضرت مهدي ( عليه السلام ) را به دنبال آن مي‌داند . او امام ( عليه السلام ) را يك طرف نبرد قرقيسيا با سفيانى معرفى مي‌كند و حال آنكه چنين نيست .

الفتن 1 / 222 از ابن‌مسعود : « چون ترك و خزر به جزيره و آذربايجان ، و روم هم به عمق و اطراف آن آيند ، مردى از قيس از اهالى قنسرين با روميان مي‌جنگد و سفيانى در عراق با اهل مشرق ، و هر قسمتى به دفع دشمن مشغول است . . .

حذيفه گويد : چون گروه نخست تركان را در جزيره ديديد ، با آنها بجنگيد تا شكستشان دهيد ، يا آنكه خداوند آنان را از شما دفع كند ، زيرا آنان حرم را رسوا مي‌كنند ، و اين علامت خروج اهل مغرب و شكست پادشاهى آنان است . » و ديگر عباراتى چنين .

--------------------------- 793 ---------------------------

در ادامه از عمار بن ياسر نقل مي‌كند : « اهل‌بيت پيامبرتان نشانه‌هايى دارند ، پس از جايتان حركت نكنيد تا ترك با مردى ضعيف كه با گذشت دو سال از بيعتش خلع شود پيمان بندند . آنها با روميان اختلاف كنند . قسمت غربى مسجد دمشق به زمين فرو رود . سه نفر در شام خروج كنند و از همان جا كه آمده‌اند حكومت از دستشان رود . تركان به جزيره آيند و روم به فلسطين . عبد الله در پى عبد الله بيايد تا آنكه لشكريانشان در قرقيسيا مواجه شوند . »

نگارنده : راويان تحت اشراف كعب ، گاه است كه روايات خود را به ابن‌مسعود و حذيفه نسبت مي‌دهند !

البته حديث عمار در منابع ما نيز آمده و قابل تصديق است ، ولى ممكن است دست تحريف آنان به آن هم رسيده باشد . غيبت شيخ طوسى / 268 از وى روايت مي‌كند : « فراخوان اهل‌بيت پيامبرتان در آخرالزمان است ، پس از جايتان حركت نكنيد و دست نگه داريد تا آنكه رهبران آن را ببينيد . چون ترك با روم اختلاف كنند و در زمين جنگ‌هاى بسيارى رخ دهد ، منادى از ديوار دمشق ندا مي‌كند : واى بر اهل زمين از شرّى كه نزديك شده است ، و ديوار مسجد آن ويران مي‌گردد . »

الفتن / 76 اين سخن را به ارطاة نسبت مي‌دهد : « چون ترك و روم اجتماع كنند ، منطقه‌اى در دمشق به زمين فرو رود ، و قسمتى از غرب مسجد آن فرو ريزد ، سه بيرق در شام بر افراشته خواهد شد . »

عبدالرزاق روايتى مشابه آن را از ابن‌مسعود مي‌آورد ، المصنف 11 / 380 : « گويا مي‌بينم كه ترك‌ها بر اسبانى گوش بريده به سراغ شما آمده‌اند و در كنار فرات آنها را مي‌بندند . » ( 1 ) ( 1 ) . المعجم الكبير 9 / 192 ، المستدرك 4 / 475 و مجمع الزوائد 7 / 312

البته جداى از اينكه مقطوع است ، ربطى به ظهور ندارد .

از همين دست روايت ابن طاووس در الملاحم و الفتن / 124 از فتن سليلى است ، وى از حضرت امير ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه به ابن عباس فرمودند : « اى پسر عباس ! امور مختلفى را شنيده‌اي ، پس بگو - خدايت رضا باشد - ؛ نخستين فتنه بعد از دويست حكمرانى كودكان است ، تجارات بسيار و نفع كم ، آنگاه مرگ عالمان و صالحان ، پس از آن قحطى شديد ، بعد ستم و

--------------------------- 794 ---------------------------

كشتار اهل‌بيت من در زوراء در حالى كه تشنه‌اند ، دشمني ، و نفاق پادشاهان و سلطان عجم .

چون تركان بر شما به حكومت رسند به اطراف بلاد و سواحل درياها برويد و بگريزيد ، در سال دويست و پنجاه و پنج سه فتنه در سرزمين‌ها رخ خواهد نمود ؛ فتنه‌اى در مصر ، واى بر مصر ، دومى در كوفه و سومى در بصره . نابودى بصره به دست مردى است كه والى آن است و هيچ اصل و فرعى ندارد . پس مردم دو گروه مي‌شوند : فرقه‌اى با او و ديگرى در مقابل او . او چند سال بر آنان حكومت مي‌كند . پس از خود شخصى خشن و سخت را خليفه قرار مي‌دهد كه در آسمان قتّال [ بسيار كشنده ] و در زمين جبار ناميده مي‌شود ، خون‌ها مي‌ريزد و آن را با آب مخلوط مي‌كند ولى نمي‌تواند آن را بنوشد . اعراب بر او هجوم مي‌آورند ، در پى آن او به قتل مي‌رسد و جور و فجور ميان مردم مي‌گسترد . پرچم‌هايى پى در پى نزد شما مي‌آيند . آنها بسان رشته‌اى هستند كه جدا شده بودند ولى به يكديگر پيوسته‌اند .

چون خليفه‌تان به قتل رسد منتظر خروج آل ابى سفيان باشيد . حكومت او با نابودى مصر است ، و آن هنگام است كه برخى نواحى بصره به زمين فرو مي‌رود . دو جاى ديگر آن نيز به زمين فرو مي‌رود : بازار و مسجد . پس از آن سيلى خواهد آمد . هر كس از شمشير نجات يافته از آب رهايى نمي‌يابد ، مگر آنان كه در اطراف آن سكونت داشته درون آن را رها كرده‌اند .

سه بار در مصر زمين فرو خواهد رفت ، شش زلزله خواهد بود ، و از آسمان [ چيزهايي ] پرتاب خواهد شد . بعد از آن هم نوبت كوفه مي‌رسد . سفيانى در شام است . چون لشكرش به كوفه برسد ، انتظار بهترينِ آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) را در كنار كعبه داشته باش . آنگاه است كه زندگان آرزو مي‌كنند كاش مردگانشان زنده بودند . او زمين را پر از عدل مي‌سازد ، همان گونه كه از ستم پر شده است . »

اين گزارش از شخصى مجهول است ، به علاوه آنكه معلوم است كه از روايات ما شيعيان آن را برگرفته و بريده‌اند و بدان افزوده‌اند .

اصل صحيح آن ، فرمايش اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) درباره‌ى هجوم تركان مغول بر بلاد مسلمين است ، در نهج‌البلاغة خطبه‌ى 128 مي‌فرمايد : « گويا قومى را مي‌بينم كه صورت‌هايشان بسان سپرهايى است كه آهنگر بر آن ضربه مي‌زند . آنان ابريشم و ديباج مي‌پوشند ، اسبان نجيب

--------------------------- 795 ---------------------------

را نگاه مي‌دارند ، كشتارى سخت خواهد بود ، تا جايى كه مجروحان بر روى كشتگان راه روند و نجات يافتگان از اسيران كمتر باشند .

برخى از ياران گفتند : يا اميرالمؤمنين ! شما را علم غيب داده‌اند ، ايشان خنديدند و به او كه از طائفه‌ى كلب بود فرمودند : اى برادر كلب ! اين علم غيب نيست ، بلكه فراگيرى از صاحب دانشى است . علم غيب آگاهى از قيامت است و آنچه خداوند سبحان با اين سخن شمرده است : إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَداً وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَي أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى لقمان / 34

در حقيقت خداست كه علم [ به ] قيامت نزد اوست ، و باران را فرو مي‌فرستد ، و آنچه را كه در رحم‌هاست مي‌داند ، و كسى نمي‌داند فردا چه به دست مي‌آورد ، و كسى نمي‌داند در كدامين سرزمين مي‌ميرد . در حقيقت خداست [ كه ] داناى آگاه است .

خداوند سبحان است آنچه را در ارحام است از مذكر و مؤّنث ، زشت و زيبا ، سخى و بخيل ، شقى و سعيد و آنكه در آتش ، هيزم و يا در بهشت ، همنشين پيامبران است ، مي‌داند .

اين دانش غيبى است كه جز خدا كسى آن را نمي‌داند ، اما غير آن ، دانشى است كه خداوند به پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) آموخته و او نيز مرا آموخته است ، و براى من دعا كرده كه سينه‌ام آن را حفظ كند و وجودم آن را در بر گيرد . »

المستدرك 4 / 474 مشابه اين معنا را نقل مي‌كند و صحيح مي‌شمارد ، وى از بريده از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « قومى با ديدگان كوچك و چهره‌هاى پهن خواهند آمد . چهره‌هايشان گويا سپر است . آنان در سرزمين عرب به مسلمين مي‌رسند . گويا آنها را مي‌بينم كه اسبانشان را به ستون‌هاى مسجد بسته‌اند .

گفتند : يا رسول الله ! آنان كيانند ؟ فرمود : ترك . »

اين روايات ، خبر از هجوم مغولان بر بلاد اسلام مي‌دهد ، و مي‌توان آن را از علائمى شمرد كه از ظهور فاصله‌ى زيادى دارد ، نه علائم نزديك .

--------------------------- 796 ---------------------------

ترك‌ها در نبرد قرقيسيا

از رخدادهايى كه تركان در آن نقش آفرين هستند جنگ در قرقيسياست ، و آنها در سال ظهور و يا اندكى قبل از آن با سفيانى پيكار خواهند كرد ، پيش از اين نيز برخى روايات آن در فصل بلاد شام گذشت .

قرقيسيا معرّب كركيسياست و اين كلمه ممكن است در اصل رومي‌باشد . اين شهر در مرز سوريه ، عراق و تركيه قرار دارد ، و بقاياى شهرى كه بدين نام شناخته مي‌شود در كنار مصبّ درياچه‌ى خابور ، در نزديكى دير الزور سوريه يافت مي‌گردد . ( 1 ) ( 1 ) . معجم البلدان 4 / 328

اين منطقه در نزديكى تل ابيض و رأس العين قرار دارد و چاه‌هاى نفت سوريه در قرب آن است .

روايات شيعه و سنى آن نبرد را نبردى سخت معرفى مي‌كند ، و در نام بردن اطراف درگيرى اختلاف دارد . ترك ، روم ، سفياني ، بنى عباس ، بني‌اميه ، قيسيه و مروانى ذكر شده‌اند .

البته نبرد عباسيان و مروانى قبلاً رخداد و كشتگان بسيارى داشت . ولى نبرد موعود قرقيسيا نزديكي‌هاى ظهور خواهد بود .

در احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) سخنى از اينكه امام ( عليه السلام ) و شيعيان از اطراف درگيرى باشند ، به ميان نيامده است .

علت اين جنگ در برخى روايات گنجى است كه در مجراى فرات آشكار مي‌شود ، و سفيانى و ترك و روم بر سر تصاحب آن اختلاف مي‌كنند .

در برخى ديگر از روايات آمده كه سفيانى پس از رخداد آن جنگ ظاهر مي‌شود و در اواخر آن متوجه عراق شده يكى از اطراف درگير خواهد بود . اين امر مؤكد ارتباط اين جنگ با ظهور است .

برخى از احاديث مربوط به آن : كافى 8 / 295 روايت مي‌كند كه امام باقر ( عليه السلام ) به ميسّر فرمودند : « اى ميسّر ! ميان شما و قرقيسا چه مقدار فاصله است ؟ گفتم : قرقيسا در نزديكى فرات است ، ايشان فرمودند : در آنجا رخدادى به وقوع مي‌پيوندد كه از زمانى كه خداوند آسمان‌ها و زمين را آفريده مانند آن رخ نداده است ، و تا زمانى كه آسمان‌ها و زمين باشند رخ نخواهد داد . ميهمانى پرندگان خواهد بود ، درندگان زمين و مرغان آسمان از آن سير خواهند شد .

--------------------------- 797 ---------------------------

قيس ( 1 ) ( 1 ) . قبيله‌ى بنى قيس كه شاخه‌اى از بنى اسدند .

در آن به هلاكت مي‌رسند ، و ديگر كسى از آنان برنمي‌خيزد .

اين روايت را چند نفر نقل كرده و در ادامه مي‌افزايند : و منادى ندا مي‌كند : به سوى گوشت جباران بياييد . »

غيبت نعمانى / 278 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند سفره‌اى - و در روايتى ديگر ميهمانيى - در قرقيسياء دارد . فرشته‌اى از آسمان نگاه كرده و ندا در مي‌دهد : اى پرندگان آسمان و اى درندگان زمين ! بياييد و از گوشت جبّاران سير شويد . »

همان / 303 از ابن ابى يعفور روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) به من فرمودند : فرزندان عباس و مروانى نبردى در قرقيسياء خواهند داشت كه موى پسر قوى در آن سفيد مي‌شود . خداوند نصرت را از آنان برمي‌دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمين وحى مي‌كند : از گوشت جباران سير شويد ، سپس سفيانى خروج مي‌كند . »

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در اختصاص / 255 از جابر جعفى روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى جابر ! در خانه‌ات بنشين و هيچ تحركى از خود نشان نده تا زمانى كه نشانه‌هايى را كه برايت مي‌گويم ببيني ، [ البته ] اگر [ آن دوران را ] درك كني ؛ نخست اختلاف فرزندان فلان ، و چنين نمي‌بينم كه آن را درك كني ، ولى بعد از من اين را [ براى مردم ] بگو . . .

نخستين زمينى كه ويران مي‌شود شام است . در آن هنگام به سه پرچم [ و گروه ] تقسيم مي‌شوند ؛ بيرق‌هاى اصهب ، ابقع و سفياني . سفيانى با ابقع مواجه مي‌شود و با يكديگر مي‌جنگند ، و سفيانى ابقع و يارانش و نيز اصهب را به هلاكت مي‌رساند ، آنگاه انديشه‌اى جز عراق ندارد . لشكر او از قرقيسيا عبور مي‌كنند و در آنجا صد هزار تن از جباران را به قتل مي‌رسانند . »

ظاهراً ترك‌هاى اين جنگ ، اهالى تركيه باشند .

در برخى روايات آمده كه اينان پيش از خروج سفياني ، در جزيره يعنى جزيره‌ى ربيعه يا ديار بكر كه نزديك قرقيسيا قرار دارد فرود مي‌آيند ، و روميان در رمله يعنى رمله‌ى مصر يا فلسطين وارد مي‌شوند .

--------------------------- 798 ---------------------------

در روايت نعمانى دو طرف اين جنگ مروانى و فرزندان عباس عنوان شدند كه مقصود عباسيان و مروانيان ، و يا دو گروه مخالف اهل‌بيت ( عليهم السلام ) هستند . در ادامه‌ى همان حديث آمد : سپس سفيانى خارج مي‌شود ، يعنى او در اثناى اين جنگ خروج مي‌كند و در آن شركت مي‌جويد .

در يك گزارش آمده كه خراسانيان يك طرف درگيرى هستند ، الفتن 1 / 82 از حضرت علي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « سفيانى بر شام غلبه مي‌يابد . آنگاه درقرقيسيا نبردى بين آنان در مي‌گيرد . چنان مي‌شود كه پرندگان آسمان و درندگان زمين از لاشه‌هاى آنان سير مي‌شوند . آنگاه در مركزشان مشكلى به وجود مي‌آيد . لذا گروهى از آنها مي‌آيند تا آنكه وارد سرزمين خراسان شوند . لشكر سفيانى در طلب اهل خراسان مي‌آيند و شيعيان آل محمد را در كوفه مي‌كشند . سپس اهل خراسان در طلب مهدى خارج مي‌شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المستدرك 4 / 501 و عقد الدرر / 87

همان 1 / 302 از عمار بن ياسر مي‌آورد : « عبد الله در پى عبد الله مي‌آيد . لشكريانشان در قرقيسيا و در كنار نهر نبردى سخت خواهند داشت . فرمانده لشكر مغرب مي‌آيد و مردان را كشته زنان را به اسارت مي‌برد . آنگاه به قيس بر مي‌گردد تا آنكه سفيانى در جزيره فرود آيد . يمانى به دنبال آنان مي‌آيد و قيسيان را در اريحا مي‌كشد . سفيانى هم آنچه را كه جمع كرده بودند مالك مي‌شود .

آنگاه به كوفه مي‌رود و اعوان آل محمد را به قتل مي‌رساند . پس از آن در شام بر سه بيرق غلبه مي‌يابد . بعد از قرقيسيا نبردى سخت خواهند داشت . آنگاه در مركزشان مشكلى به وجود مي‌آيد . گروهى از آنها مي‌آيند تا وارد خراسان شوند . لشكريان سفيانى به مانند شب و سيل مي‌آيند . از هركس يا هر چيزى عبور كنند بكشند و ويران سازند ، تا وارد كوفه شوند و شيعيان آل محمد را به قتل رسانند . بعد از آن از هر سو به دنبال اهل خراسان بر آيند . اهل خراسان هم به طلب مهدى بپردازند ، به سوى او فرا خوانند و ياري‌اش نمايند . »

نگارنده : راوى اين روايت ، چند روايت را در هم آميخته است ، و صحيح آن است كه خراسانيان ارتباطى با نبرد قرقيسيا ندارند .

هم‌چنان‌كه گذشت در برخى گزارشات هم سخن از آن آمده كه اين جنگ بر سر گنجى خواهد

--------------------------- 799 ---------------------------

بود ، از جمله روايات ابن‌حماد در الفتن 1 / 239 ، 235 و 611 از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « فرات كوهى از طلا و نقره را نمايان مي‌كند كه براى رسيدن به آن ، از هر نه نفر ، هفت نفر كشته مي‌شوند . اگر آن را درك كرديد ، بدان نزديك نشويد . . .

. . . فتنه‌ى چهارم ، هيجده سال امتداد مي‌يابد و در حالى تمام مي‌شود كه فرات ، كوهى از طلا را نمايان كرده است . امت به آنجا هجوم مي‌آورند و از هر نه نفر ، هفت نفر كشته مي‌شوند . »

نگارنده : اگر گزارشات مربوط به اين گنج صحيح باشد ، ممكن است اين گنج منبع نفت

و يا طلايى باشد كه كشف مي‌گردد ، و در نتيجه ميان سه دولت يا آنها و گروه‌هايى ديگر اختلاف در مي‌گيرد .

ظاهر آن است كه ترك‌ها كه در اين جنگ در مقابل سفيانى قرار دارند ، اهالى تركيه‌ى فعلى هستند ، زيرا نزاع بر سر اين گنج در مرزهاى سوريه و تركيه است .

روايتى منسوب به پسر مهزيار

كمال الدين 2 / 465 روايتى مفصل درباره‌ى ملاقات ابن مهزيار با امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، در دوران غيبت در مكانى در نزديكى طائف را نقل مي‌كند ، امام ( عليه السلام ) در آن خبر از علامات ظهور مي‌دهند ، عبارتى در آن آمده كه به تركان مربوط مي‌شود ، ايشان مي‌فرمايد : « اى پسر مهزيار ! برادرانت را در عراق چگونه ترك كردي ؟ عرضه داشتم : در سختى و تنگنا به سر مي‌برند ، شمشيرهاى بنى شيصبان [ عباس ] پياپى بر سر آنها فرود مي‌آيد . ايشان فرمودند : خدا آنان را بكشد ، تا كجا انحراف يافته‌اند ، گويا آنها را مي‌بينم كه در خانه‌هايشان به قتل رسيده‌اند ، و عذاب پروردگارشان شب و روز آنان را در گرفته است .

گفتم : اى پسر رسول‌خدا ! اين چه زمان خواهد بود ؟ فرمودند : هنگامى كه ميان شما و راه كعبه اقوامى كه هيچ بهره‌اى [ از دين ] ندارند و خدا و رسول از آنان بيزارند ، حائل شوند . سه روز سرخى در آسمان ظاهر شود ، در آن ستون‌هايى است چون ستون‌هاى نقره كه مي‌درخشند ، شروسى از ارمنستان و آذربايجان ، و به قصد ماوراى رى كوه سياهى كه به كوه سرخ چسبيده

--------------------------- 800 ---------------------------

خروج مي‌كند ، كوهى كه به كوه طالقان چسبيده است . بين او و مروزى نبردى شديد در خواهد گرفت كه كوچك در آن سفيد موى و بزرگ سالخورده مي‌شود . ميان آن دو كشتار واقع مي‌شود . در آن هنگام منتظر خروج او به سمت زوراء باشيد . در آن درنگ نمي‌كند تا آنكه به باهات برسد . پس از آن به واسط عراق مي‌آيد و يك سال و يا كمتر در آن مي‌ماند . آنگاه راهى كوفان مي‌شود و از نجف تا حيره تا غرى جنگى ميانشان در مي‌گيرد ، جنگى كه عقل‌ها از آن سرگردان مي‌شوند . در آن هنگام است كه هر دو گروه از ميان مي‌روند و خدا باقى ماندگان را از بين خواهد برد . در ادامه اين آيه را تلاوت كردند : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى يونس / 24

به نام خداوند رحمتگر مهربان . شبى يا روزى فرمان ما آمد و آن را چنان درويده كرديم كه گويى ديروز وجود نداشته است . »

اين روايت در غيبت شيخ طوسى / 159 چنين آمده است : « ايشان درباره‌ى اهل عراق از من سؤال كردند ، عرض كردم : آقاى من ! جامه‌ى ذلّت در بر كرده‌اند و ميان اينان [ بنى عباس ] ذليلند ! فرمودند : اى پسر مازيار ! همانسان كه آنان بر شما حكومت دارند ، شما نيز بر آنها حكومت خواهيد داشت و آن روز اينانند كه به ذلت خواهند افتاد .

گفتم : آقاى من ! جاى شما دور است و دير زمانى است در طلب شما به سر مي‌بريم ، فرمودند : اى پسر مازيار ! پدرم ابو محمد بر من عهد كرد با گروهى كه خداوند بر آنان خشم گرفته ، لعنت فرستاده و در دنيا و آخرت خوارى دارند و به عذابى دردناك گرفتار مي‌شوند ، مجاورت نكنم . ايشان به من فرمان داد در كوه‌ها سكنى نگزينم مگر در كوه‌هاى سخت ، و در بلاد مگر آنكه باير باشد . به خدا سوگند امامتان تقيه كرد و آن را به من سپرد ، و من تا روزى كه اذن داده شوم و خروج كنم ، در تقيه خواهم بود .

عرضه داشتم : مولاى من ! اين امر چه زمانى رخ مي‌نمايد ؟ فرمودند : چون ميان شما و راه كعبه حائل شوند ، خورشيد و ماه اجتماع كنند و كواكب و ستاره‌ها آن دو را احاطه كنند . گفتم : اى پسر رسول‌خدا ! اين چه زمانى خواهد بود ؟ فرمودند : در سال كذا و كذا دابة الارض از بين صفا و مروه خروج مي‌كند ، او عصاى موسى و انگشتر سليمان را به همراه دارد

--------------------------- 801 ---------------------------

و مردمان را به محشر سوق مي‌دهد . »

دلائل الامامة / 296 چنين نقل مي‌كند : « سپس فرمودند : اى پسر مهزيار ! - و دست خود را دراز كرد - آيا تو را خبر ندهم ؟ چون كودك بنشيند ، مغربى حركت كند ، عمانى سير كند و با سفيانى بيعت شود ، به ولى خدا اذن داده مي‌شود . پس من بين صفا و مروه با سيصد و سيزده مرد خروج مي‌كنم . به كوفه مي‌آيم و مسجد آن را ويران ساخته به همان بناى اول بنا مي‌كنم . بناى جباران پيرامون آن را منهدم مي‌سازم . با مردم حِجة الاسلام مي‌گزارم ، به مدينه مي‌آيم . . . آن روز بر زمين تنها مؤمنى كه دل را براى ايمان خالص گردانيده ،

خواهد ماند .

عرض كردم : آقاى من ! بعد از آن چه خواهد بود ؟ فرمودند : بازگشت ، بازگشت ، رجعت ، رجعت ، و اين آيه را تلاوت نمودند : ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 6

پس [ از چندي ] دوباره شما را بر آنان چيره مي‌كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم . »

نگارنده : سند اين روايت تمام نيست ، زيرا ابن مهزيارى كه توثيق شده على بن مهزيار ( رحمه الله ) است كه پيش از دوران غيبت از دنيا رفته است ، پس اين روايت بايد از يكى از فرزندان او يا برادر زادگانش باشد كه توثيق او محلّ بحث است .

آيت الله خوئي ( رحمه الله ) در معجم رجال الحديث 13 / 212 مي‌نويسد : « عجيب است كه برخى توهم كرده‌اند على بن مهزيار تا زمان غيبت زنده مانده است . آنان پنداشته‌اند على بن مهزيار ، همان على بن ابراهيم بن مهزيارى است كه خدمت امام عصر ( عليه السلام ) مشرف شد .

اين توهم نادرست است ، زيرا گذشت كه جريان تشرّف وى ثابت نيست ، بر فرض ثبوت هم اين پسر اوست نه خودش ، شيخ صدوق هم در مشيخه و نجاشى و شيخ در طريق خود تصريح كرده‌اند او ابراهيم بن مهزيار برادر على بن مهزيار است . »

اين سخن در سقوط روايت و يا حداقل توقف در قبال آن كافى است ، علاوه بر آنكه عبارات روايت با هم اختلاف دارد و از علائم ظهور بعيد است . البته ممكن است روايت را توثيق كنيم چرا

--------------------------- 802 ---------------------------

كه تعدادى از بزرگان علماء آن را پذيرفته‌اند .

در روايت غيبت ، فقره‌اى در مورد علائم ظهور آمده كه مجمل است ، و از ديگر سو دابة الارض را از نشانه‌هاى ظهور دانسته است ، و اين بر خلاف ديگر روايات اهل‌بيت ( عليهم السلام ) است كه آن را از نشانه‌هاى قيامت مي‌داند .

سؤال در روايت كمال الدين از هلاك عباسيان است ، و پاسخى كه دريافت مي‌شود رخدادهايى را نشان رفته كه به عباسيان و عصر آنها مربوط مي‌شود ، و ربطى به علامات ظهور ندارد .

البته در ادامه نشانه‌هاى معروفى كه در ديگر احاديث آمده در آن نيز آمده است . عبارتى كه به تركان ارتباط داردآن است : شروسى از ارمنستان و آذربايجان ، و به قصد ماوراى رى كوه سياهى كه به كوه سرخ چسبيده خروج مي‌كند ، كوهى كه به كوه طالقان چسبيده است .

اين عبارت وصف حركت لشكرى از ارمنستان و باكوست كه به سمت تهران و بغداد مي‌آيد ، و اگر صحيح باشد به عصر ظهور ارتباط دارد .

بيرق‌هاى ترك در تأييد امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

غيبت نعمانى / 274 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) درباره‌ى امورى كه پس از خود تا قيام قائم واقع مي‌شود مطالبى فرمودند ، امام‌حسين ( عليه السلام ) عرضه داشت : يا اميرالمؤمنين ! چه زمانى خدا زمين را از ستمگران پاك خواهد ساخت ؟ ايشان فرمودند : خداوند زمين را از ظالمان پاك نمي‌كند تا آنكه خون حرام ريخته شود . آنگاه جريان بني‌اميه و بنى عباس را در سخنى طولانى ذكر كردند ، سپس فرمودند : آن هنگام كه قيام كننده [ اي ] در خراسان قيام كند و بر كوفان و ملتان غالب شود و از جزيره‌ى بنى كاوان بگذرد ، و قائمى از ما در گيلان قيام نمايد ، و آبر و ديلمان او را اجابت كنند ، پرچم‌هاى ترك به طور پراكنده در نواحى و اطراف براى فرزندم آشكار شوند ، و در ميان مشكلات باشند ، زمانى كه بصره ويران شود و امير اميران در مصر قيام كند .

هنگامى كه هزاران نفر تجهيز شوند ، صف‌ها كشيده شود ، و گوسفندى گوسفندى را بكشد ، آخرين قيام مي‌كند ، منتقم مي‌شورد و كافر به هلاكت مي‌رسد . سپس قائم آرزو شده

--------------------------- 803 ---------------------------

و امام ناشناخته كه شرافت و فضل دارد و از نسل توست - ياحسين ! - و پسرى بسان او نخواهد بود ، قيام مي‌كند ، بين ركن و مقام در دو جامه‌ى مندرس ظاهر مي‌شود و بر جن و انس فائق مي‌آيد و در زمين دَمَين [ دو خون ] را رها نخواهد كرد . خوشا به حال آنكه زمان او را درك نمايد و بدان رسد و روزگار او را ببيند . »

نگارنده : قيام كننده‌ى در خراسان ممكن است خراسانى باشد كه قرب ظهور قيام مي‌كند .

ممكن است اين عبارت : در زمين دمين را رها نخواهد كرد ، تصحيف دِينين [ دو دين ] باشد ،

و يا آنكه به معنايى باشد كه در روايت محاسن / 87 آمده ، برقى از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « دو خون در اسلام حلال است ، ولى احدى درباره‌ى آن دو بر اساس حكم خدا حكم نخواهد نمود تا آنكه قائم ما قيام كند ؛ زانى همسر دار را رجم مي‌كند و گردن زكات ناپرداز را مي‌زند . »

سخن از آبر و سيستان به معناى آن است كه اين مناطق ، دعوتگر به اهل‌بيت ( عليهم السلام ) در گيلان را اجابت مي‌كنند .

عبارت بيرق‌هاى ترك دلالت بر اين دارد كه جماعاتى از تركان در مناطقى چند ، براى يارى امام ( عليه السلام ) اظهار آمادگى مي‌كنند ، و ظاهراً بعد از نداى آسمانى و اعلان ظهور باشد ، كه در ديگر روايات آمده است . و نقش تركان فشار بر مخالفان امام ( عليه السلام ) در ايران است .

حركت زمينه ساز ترك‌ها در آذربايجان

قوي‌ترين روايت در مورد مهم‌ترين حركت تركان در غيبت نعمانى / 194 و 263 از ابو بصير از امام صادق از امام باقر ( عليهما السلام ) وارد شده است ، و دلالت بر اين دارد كه تركان آذربايجان ايران در سال ظهور به پا مي‌خيزند : « ناگزير رخدادى در آذربايجان به وقوع مي‌پيوندد كه چيزى جلودار آن نيست . چون رخ داد فرش‌هاى خانه‌هايتان باشيد و تا زمانى كه ما حركتى نكرده‌ايم حركتى نكنيد . هنگامى كه حركت كننده‌ى ما حركت كرد ، اگر چه چهار دست و پا به سويش بشتابيد . به خدا قسم گويا او را بين ركن و مقام مي‌بينم كه با مردم بنابر كتاب جديد بيعت مي‌كند ، بر عرب سختگير است .

در ادامه فرمودند : واى بر تجاوزگران عرب از شرّى كه نزديك شده است . »

--------------------------- 804 ---------------------------

نگارنده : در برخى مصادر آمده « لا بد لنار من آذربيجان » كه سخن از آتش دارد ، و ابن طاووس ( رحمه الله ) چنين تصور كرده است . ( 1 ) ( 1 ) . الملاحم و الفتن / 370

لكن صحيح آن است كه « لا بد لنا من آذربيجان » و بر حركتى زمينه ساز ظهور دلالت دارد . علاوه بر آنكه سياق آن در علامات ظهور است . اين همان قيام موعود ايرانيان در سال ظهور است كه در حديث امام باقر ( عليه السلام ) آمده است ، غيبت نعمانى / 273 : « گويا قومى را مي‌بينم كه در مشرق خروج كرده‌اند و حق را مي‌طلبند ولى به آنان داده نمي‌شود . سپس [ ديگر بار ] آن را طلب مي‌كنند ولى به آنها نمي‌دهند . چون چنين بينند شمشيرهايشان را بر شانه‌ها بگذارند ، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولى نپذيرند تا آنكه قيام كنند ، و آن را جز به صاحبتان ندهند ، كشته‌هاى آنها شهيدند .

بدان ، اگر من آن [ دوران ] را درك مي‌كردم ، جانم را براى صاحب اين امر نگاه مي‌داشتم . »

امام صادق ( عليه السلام ) اين حديث را از پدرشان امام باقر ( عليه السلام ) - كه خبر از وقايع عديده‌اى داده‌اند كه رخداده است - نقل مي‌كنند . ايشان با نقل اين خبر از پدرشان در صدد بيان اين مطلب هستند كه حركت آذربايجان براى ظهور مقدس حتمى است ، چرا كه مرحله‌ى نهايى حركت اهل مشرق و در سال ظهور است .

اين روايت اشاره دارد به اينكه برخى از شخصيت‌هاى اين حركت از سوى امام ( عليه السلام ) گماشته شده‌اند ، مثل قائم خراسان و گيلان ، و اينكه گيلانى سيدى هاشمى است ، زيرا به قائمى از ما تعبير شده است .

روايت غيبت نعمانى / 274 هم كه در صفحاتى پيش گذشت دلالت مي‌كند بيرق‌هاى ترك براى يارى امام مهدي ( عليه السلام ) بالا مي‌روند ، در آن آمده بود : « قائمى از ما در گيلان قيام نمايد ، و آبر و ديلمان او را اجابت كنند ، بيرق‌هاى ترك براى فرزندم در نواحى آشكار و متفرق شوند . »

در فصل نقش ايرانيان هم گفتيم كه در ايران ، بين مؤيدان امام ( عليه السلام ) و مخالفان آنان درگيرى واقع مي‌شود ، و تركان آذربايجان عامل پيروزى حركت مؤيدان حضرت ، و تسليم ايران به ايشان

خواهند بود .

--------------------------- 805 ---------------------------

تركان براى تأييد امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) اقدام مي‌كنند

طبيعى است كه تركيه از نخستين مناطقى باشد كه تحت تأثير ظهور قرار مي‌گيرد . اهالى آن به تظاهرات بپردازند ، و خواهان حكومتى موافق با ايشان باشند ، و اين تأثير به هنگام وصول امام ( عليه السلام ) به عراق و پايتخت قرار دادن آن ، شدّت گيرد .

به دنبال اين تأييد منطقه‌اى تركان ، امام ( عليه السلام ) در اوضاع داخلى آن نقش آفرين خواهد بود ، حال روايت ارطاة بن منذر بن اسود سكونى را متوجه خواهيم شد ، الفتن / 128 و الملاحم و الفتن / 152 : « نخستين بيرق [ ولشكري ] كه مهدى آن را ارسال مي‌كند ، به سوى تركان است و آنان را شكست مي‌دهد ، و اسيران و اموالى را كه به همراه دارند از آنان مي‌گيرد ، سپس راهى شام شده آن را فتح مي‌كند . »

ارطاة نزد دستگاه حاكم مكانتى داشت و به سال 163 از دنيا رفته و بخاري ، ابو داود ، نسائى و ابن ماجه از او نقل كرده‌اند . ( 1 ) ( 1 ) . تهذيب التهذيب 1 / 173

البته دو اشكال وجود دارد : يكى آنكه اين نقل بدون سند است ، و دوم آنكه چنين تصوير مي‌كند كه گويا تركان لشكرى هستند كه بر مسلمانان هجوم مي‌برند و از آنان اسير مي‌گيرند . البته ممكن است اين عبارت افزوده‌ى راوى باشد ، زيرا در برخى منابع تنها قسمت نخست آن آمده است . لذا احتمال آن مي‌رود كه حضرت يكى از ياران را به تركيه ارسال كند تا مشكل آنان را با حاكميت حل كند ، و شايد نيروى سمبلى هم به همراه داشته باشد . او در اين مأموريت پيروز مي‌شود و حكومتى موافق در تركيه تشكيل مي‌گردد ، و اين پيش از نبرد با سفيانى است .

--------------------------- 806 ---------------------------

.

--------------------------- 807 ---------------------------

فصل سىام

دولت عدل

نشانه هاى دولت عدل الهى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 808 ---------------------------

گونه‌ى جديد زندگى بشر ، بر دست حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

زندگى بر دستان امام مهدي ( عليه السلام ) به معناى واقعى كلمه وارد گونه‌اى جديد خواهد شد ، و اين امر جوانب مختلف را در بر مي‌گيرد ، بُعد هستى شناسي ، انسان شناسي ، دانش‌هاى بشرى و . . .

همين مقدار كافى است كه بدانيم امام ( عليه السلام ) بر دانش‌هاى عصر خويش ، بيست و پنج برابر آن را خواهد افزود ، تا از يك پرش عظيم در پيشروى علوم و حيات انسانى بر زمين آگاه شويم .

الخرائج و الجرائح 2 / 841 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « علم ، بيست و هفت قسمت است . هر آنچه رسولان آوردند دو قسمت است . مردم تا به امروز غير از آن دو جزء را نشناخته‌اند . پس چون قائم قيام كند ، آن بيست و پنج جزء را بيرون مي‌آورد و در ميان مردم مي‌گسترد . آن دو جزء را هم بدان ضميمه كرده بيست و هفت جزء را نشر خواهد داد . »

اين حديث اگرچه به علوم پيامبران ( عليهم السلام ) - اعم از علم به خدا ، رسالت خويش و آخرت - نظر دارد ، لكن علوم طبيعى - كه در روايات آمده انبياء اصول آن را به مردم آموختند و درهايش را بر آنان گشودند - را نيز شامل مي‌شود . ادريس ( عليه السلام ) خياطى را به آنها آموخت ، نوح ( عليه السلام ) نجارى و كشتى سازي ، داود و سليمان ( عليهما السلام ) ساخت زره و . . . لذا مقصود اعم از علوم طبيعى و علوم دينى است ،

و آنچه در دست مردم است تنها دو قسمت از بيست و هفت قسمت مي‌باشد .

خوب است تصور كنيم و ببينيم هنگامى كه دانش پزشكي ، رسانه و فضا چنان ارتقا يابد كه بيست و پنج جزء بدان افزوده شود ، حيات چگونه خواهد بود ؟

كمال الدين 2 / 674 از حضرت صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه امور به صاحب اين امر منتهى شود ، خداوند تبارك و تعالى هر زمين گودى را برايش بالا مي‌آورد و هر بلندى را پايين ، تا آنجا كه دنيا نزد او بسان كف دستش باشد .

كداميك از شماست كه اگر يك مويى در كف دستش باشد آن را نبيند ؟ »

بحار الانوار 52 / 391 از ايشان نقل مي‌كند : « مؤمن در زمان قائم در مشرق است و برادرش را كه در مغرب حضور دارد مي‌بيند ، و نيز آنكه در مغرب است برادرش را كه در مشرق حضور دارد مشاهده مي‌كند . »

و نيز وارد شده كه زير اهرام مصر دانش‌هايى براى حضرت مهدي ( عليه السلام ) ذخيره شده و احدى پيش

--------------------------- 809 ---------------------------

از ايشان بدان دسترسى نخواهد داشت . ( 1 ) ( 1 ) . كمال الدين / 565

كمال الدين 2 / 673 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌آورد : « گويا اصحاب قائم را مي‌بينم كه بر آنچه بين مشرق و مغرب است احاطه يافته‌اند . همه چيز مطيع آنان است ، حتى درندگان زمين و پرندگان درنده و همه چيز رضايت آنها را مي‌جويند . زمينى به زمينى افتخار مي‌كند و مي‌گويد : امروز مردى از ياران قائم بر من گذشت . »

كافى 8 / 241 از ايشان نقل مي‌كند : « قائم ما چون قيام كند ، خداوند گوش و چشم شيعيان ما را تقويت مي‌كند تا جايى كه ميان آنان و او پيكى نباشد . او با آنها سخن گويد و آنان بشنوند ، و او را در مكانش بنگرند . »

پيش از اين نيز از دلائل الامامة / 249 گذشت : « چون قائم ما قيام كند ، در سرتاسر زمين در هر نقطه‌اى مردى را مي‌فرستد و مي‌فرمايد : پيمان تو در كف دست توست ، به آنچه [ در آن ] مي‌بينى عمل نما . »

و اين مي‌تواند نوعى اعجاز باشد ، همان گونه كه ممكن است با وسائلى مدرن باشد .

خداوند دانش‌ها را به امام ( عليه السلام ) الهام مي‌كند

كمال الدين 2 / 653 از جابر از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « علم به كتاب خداوند عزيز وجليل و سنت پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) ، به مانند بهترين وضع رويش زرع ، در دل مهدى ما مي‌رويد . پس هر كس از شما باقى ماند و او را ديد به هنگام ديدن بگويد : السلام عليكم يا اهل‌بيت الرحمة و النبوة ، و معدن العلم ، و موضع الرسالة . »

غيبت شيخ طوسى / 282 از همو از ايشان روايت مي‌كند : « هر آنكه از شما قائمِ ما را درك كرد ، به هنگام ديدن بگويد : السلام عليكم يا اهل‌بيت النبوة ، و معدن العلم ، و موضع الرسالة . »

نوع انرژى و روشنايى در عصر ظهور دگرگون مي‌شود

احاديث بر آن دلالت دارد كه نوع نور و انرژى و منبع آن در عصر امام ( عليه السلام ) دگرگون خواهد شد ،

--------------------------- 810 ---------------------------

البته بعيد نيست با راه‌هاى جديد علمي‌باشد . تفسير قمى 2 / 253 از مفضل روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم درباره‌ى فرمايش خداوند : وَأَشْرَقَتِ الأرض بِنُورِ رَبِّهَا ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى زمر / 69

و زمين به نور پروردگارش روشن گردد ، فرمودند : مقصود از پروردگار زمين امام زمين است .

عرضه داشتم : چون خروج كند چه خواهد شد ؟ فرمودند : مردم از نور خورشيد و ماه بي‌نياز مي‌شوند و به نور امام اكتفا مي‌كنند . »

دلائل الامامة / 241 و 260 از مفضل از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم ما چون قيام كند ، زمين به نور پروردگارش روشن گردد ، و بندگان از نور خورشيد مستغنى شوند ، شب و روز يكى شود و ظلمت از ميان رود . مردى در زمان او هزار سال زندگى مي‌كند و در هر سالى برايش يك پسر به دنيا مي‌آيد و دخترى به دنيا نمي‌آيد ، او را جامه‌اى مي‌پوشاند كه هرچه پسر قد بكشد آن هم قد كشد ، و به هر رنگى بخواهد در آيد . »

نگارنده : اگر اين حديث صحيح باشد ، بدان معناست كه خداوند راه‌هاى جديدى براى روشنايى و انرژى به آن حضرت تعليم مي‌كند ، يا اينكه شخصيت حضرت را گونه‌اى قرار مي‌دهد كه موجب روشنگرى شود . ميانگين عمر بالا مي‌رود و والدين جنس فرزند را تعيين مي‌كنند ، و كسى كه پسر را بر دختر ترجيح مي‌دهد صاحب هزار پسر مي‌گردد .

اهل زمين به ديگر سيارات متصل مي‌شوند

بصائر الدرجات / 429 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « ذوالقرنين بين دو ابر مخير شد و آن را كه آرام بود برگزيد ، و آنكه سخت بود براى صاحب شما ذخيره شده است .

درباره‌ى آن پرسيدم و ايشان فرمودند : هر ابرى كه در آن رعد و برق است صاحب شما بر آن سوار مي‌شود . بدان ! او بر اَبر سوار مي‌گردد و در راه‌هاى آسمان‌هاى هفتگانه و زمين‌هاى هفتگانه - كه پنج تاى آن آباد و دو تا ويران است - بالا مي‌رود . »

همان / 409 از امام صادق ( عليه السلام ) : « خدا ذوالقرنين را بين دو ابر - آرام و سخت - مخير گرداند و او آرام را - كه برق و رعدى در آن نيست - برگزيد . اما اگر سخت را بر مي‌گزيد در اختيارش قرار

--------------------------- 811 ---------------------------

نمي‌گرفت ، زيرا خدا آن را براى قائم ذخيره نموده است . »

نگارنده : اين فرمايش كه پنج تاى زمين‌ها آباد است ، بدان اشارت دارد كه مجتمعات با يكديگر ارتباط مي‌يابند . بلكه آيه‌ي : يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالأِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالأرض فَانْفُذُوا لاتَنْفُذُونَ إِلا بِسُلْطَانٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى الرحمن / 33

اى گروه جنّيان و انسيان ! اگر مي‌توانيد از كرانه‌هاى آسمان‌ها و زمين به بيرون رخنه كنيد ، پس رخنه كنيد . [ ولي ] جز با [ به دست آوردن ] تسلّطى رخنه نمي‌كنيد ، بر آن دلالت دارد كه انسان مي‌تواند از كرانه‌هاى آسمان‌ها و زمين به خارج آن در ديگر آفاق هستى برود . و اين يعنى زندگى وارد دور جديدى مي‌شود كه اوج آن رهيافت به عالم آخرت و بهشت است ، و عالم ما بدان سو رهسپار .

در فصل ياران امام مهدي ( عليه السلام ) از امام باقر ( عليه السلام ) آمد : « ذوالقرنين عبد صالحى بود كه با خداى سبحان اخلاص پيشه كرد ، خداوند هم براى او خيرخواهى نمود ، و ابر به تسخير او در آمد ، و زمين برايش درنورديده شد ، و نور چنان برايش امتداد يافت كه شب به مانند روز مي‌ديد .

خداوند متعال ابرها را به تسخير امامان حق نيز در آورده است ، و آنها را براى مصالح مسلمين و از بين بردن اختلافات به مشرق و مغرب مي‌برد ، و مهدي ( عليه السلام ) نيز اينچنين است . » ( 2 ) ( 2 ) . الخرائج و الجرائح 2 / 930

اين گونه مي‌توان رجعت و بازگشت تعدادى از انبياء و امامان ( عليهم السلام ) ، و نزول ايشان به زمين ، حال براى مشاهده و يا براى حكومت پس از حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را فهميد .

و اينك نمونه‌هايى از آن : بحار الانوار 53 / 56 روايت مي‌كند : « امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى قصص / 85

در حقيقت همان كسى كه اين قرآن را بر تو فرض كرد ، يقيناً تو را به سوى وعده‌گاه بازمي‌گرداند ، فرمودند : پيامبرتان ( صلى الله عليه وآله ) نزد شما باز خواهد گشت . »

همان 53 / 40 نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى آيه‌ي : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى نمل / 83

و آن روز كه از هر امّتي ، گروهى از كسانى را كه آيات ما را تكذيب كرده‌اند محشور مي‌گردانيم ، پس آنان نگاه داشته مي‌شوند تا همه به هم بپيوندند ،

--------------------------- 812 ---------------------------

سؤال شد و ايشان فرمودند : مردم در اين باره چه مي‌گويند ؟ گفتم : آن را در قيامت مي‌دانند ، ايشان فرمودند : خدا در قيامت از هر امتى گروهى را محشور و بقيه را رها مي‌كند ؟ ! اين تنها در رجعت است ، آيه‌ى قيامت اين است : وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى كهف / 48 - 47

، و آنان را گرد مي‌آوريم و هيچ يك را فرو گذار نمي‌كنيم . . . تا آنجا كه فرمايد : موعداً . »

بصائر الدرجات / 25 از ابو بصير نقل مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : آيا اهل عراق رجعت را انكار مي‌كنند ؟ گفتم : آري ، فرمودند : مگر قرآن نمي‌خوانند ؟ »

بحار الانوار 53 / 40 از زراره روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى امور مهمى چونان رجعت و اشباه آن سؤال كردم ، فرمودند : زمان آنچه درباره‌اش سؤال مي‌كنيد فرا نرسيده است ، بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى يونس / 39

بلكه چيزى را دروغ شمردند كه به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأويل آن برايشان نيامده است . »

در روايتى ديگر در بحار الانوار 53 / 36 آمده است : « رجعت عام نيست بلكه خاص است ، تنها كسانى كه ايمانشان خالص و يا شركشان خالص است ، رجعت مي‌كنند . »

و احاديث ديگرى هم خواهد آمد .

رجعت برخى مؤمنان به دنيا

تفسير عياشى 2 / 112 از ابو بصير نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) از اين آيه پرسيدم : إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالأِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى توبه / 111

در حقيقت خدا از مؤمنان ، جان و مالشان را به [ بهاي ] اينكه بهشت براى آنان باشد ، خريده است . همان كسانى كه در راه خدا مي‌جنگند و مي‌كُشند و كشته مي‌شوند . [ اين ] به عنوان وعده‌ى حقّى در تورات و انجيل و قرآن بر عهده‌ى اوست ، ايشان فرمودند : مقصود [ خريداري ] در ميثاق است .

--------------------------- 813 ---------------------------

من ادامه دادم : التَّائِبُونَ العَابِدُون ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 112

توبه كنندگان ، پرستندگان ، ايشان فرمودند : نه ، التّائبين العابدين بخوان . ( 2 ) ( 2 ) . در روايتى ديگر علت اين نحو قرائت ، چنين بيان شده كه اين الفاظ اوصاف المؤمنين هستند كه مجرور است ، كافى 8 / 378 . مجمع البيان 5 / 128 نيز قرائت جر را ، قرائت افراد متعددى عنوان مي‌كند . م

و فرمودند : هنگامى كه اينان را ديدي ، آن زمان [ خواهى دانست كه ] اينانند كه جان و مالشان را خريده است ، يعنى در رجعت [ اينان را ديدي ] . »

همان 2 / 113 در ادامه‌ى همين روايت نقل مي‌كند : « هيچ مؤمنى نيست مگر آنكه يك مرگ و يك قتل دارد ؛ هر كه بميرد زنده مي‌شود تا آنكه كشته شود ، و هر كه كشته شود زنده

مي‌گردد تا بميرد . »

همان 2 / 112 از زراره روايت مي‌كند : « خوش نداشتم از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد رجعت بپرسم ، از اين رو سؤالى دقيق آماده كردم تا به وسيله‌ى آن به مطلوبم برسم ، عرضه داشتم : فدايت گردم ، بفرماييد آيا كسى كه كشته مي‌شود ، مي‌ميرد ؟ ايشان فرمودند : نه ، مرگ مرگ است و قتل قتل ، گفتم : هركس كشته شود مي‌ميرد .

ايشان فرمودند : اى زراره ! سخن خداوند از گفتار تو راست‌تر است ، در قرآن ميان اين دو فرق گذارده است ، مي‌فرمايد : أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى آل عمران / 144

آيا اگر او بميرد يا كشته شود ، ونيز : وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ ، ( 4 ) ( 4 ) . همان / 158

و اگر بميريد يا كشته شويد ، قطعاً به سوى خدا گردآورده خواهيد شد .

اى زراره ! آنسان كه تو گفتى نيست ، مرگ مرگ است و قتل قتل ، خدا مي‌فرمايد : إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ الآية .

من عرضه داشتم : خداوند مي‌فرمايد : كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ، ( 5 ) ( 5 ) . همان / 185

هر جاندارى چشنده‌ى مرگ است ، آيا شما بر اين باوريد كسى كه كشته شده مرگ را نچشيده است ؟ حضرت در پاسخ فرمودند : كسى كه با شمشير كشته شده همانند كسى نيست كه بر بسترش مرده است ، كسى كه كشته شده ناگزير است به دنيا باز گردد تا مرگ را بچشد . »

--------------------------- 814 ---------------------------

بازگشت برخى شهدا به دنيا

مختصر بصائر الدرجات / 17 از جابر بن يزيد از امام محمد باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هيچ مؤمنى نيست مگر آنكه قتلى و مرگى دارد ؛ آنكه كشته شده زنده مي‌شود تا بميرد ، و كسى كه مرده زنده مي‌گردد تا كشته شود .

من براى حضرت اين آيه را تلاوت كردم : كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ، ايشان فرمودند : ومنشورةٌ ، و زنده مي‌گردد ، گفتم : اين چيست ؟ فرمودند : جبرئيل ( عليه السلام ) اين گونه براى حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) فرود آورد : كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ومنشورةٌ . احدى در اين امت نيست چه نيكوكار و چه بدكار مگر آنكه زنده مي‌شود . مؤمنان زنده مي‌شوند تا ديدگانشان روشن شود ، و فاجران براى آنكه خدا خوارشان گرداند ، آيا نشنيده‌اى كه خداوند تعالى مي‌فرمايد : وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الأَكْبَرِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سجده / 21

و قطعاً از عذاب نزديك و كمتر ، پيش از عذاب بزرگتر به آنان مي‌چشانيم .

و نيز : يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مدثر / 2 - 1

اى جامه بر سر كشيده ، برخيز و بترسان ؛ مقصود حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) و قيام ايشان در رجعت است كه بيم مي‌دهد .

و نيز : إِنَّهَا لإِحْدَى الْكُبَرِ . نَذِيراً لِلْبَشَر ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 36 - 35

آن از پديده‌هاى بزرگ است ، هشدار دهنده‌ى بشر است ؛ مقصود حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) است كه در رجعت ، هشدار دهنده‌ى بشر است .

و نيز : هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى توبه / 33

او كسى است كه پيامبرش را با هدايت و دين درست ، فرستاد تا آن را بر هر چه دين است پيروز گرداند ، هر چند مشركان خوش نداشته باشند ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : خداوند عزوجل آن را در رجعت پيروز مي‌گرداند .

و نيز : حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى مؤمنون / 77

تا وقتى كه درى از عذاب دردناك بر آنان گشوديم ؛ آن على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است ، آن هنگام كه در رجعت باز گردد .

--------------------------- 815 ---------------------------

جابر گويد : امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) درباره‌ى فرمايش خداى عزوجل : رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حجر / 2

چه بسا كسانى كه كافر شدند آرزو كنند كه كاش مسلمان بودند ، فرمودند : اين منم [ و به من ارتباط دارد ] ؛ آن هنگام كه من و شيعيانم خارج شويم و عثمان بن عفان و پيروانش خارج شوند و ما بني‌اميه را بكشيم ، آن هنگام است كه كسانى كه كافر شدند آرزو كنند كاش مسلمان بودند . »

همان / 19 از صفوان بن يحيى نقل مي‌كند : « از امام رضا ( عليه السلام ) شنيدم كه درباره‌ى رجعت فرمودند : كسى از مؤمنين كه مرده باشد كشته مي‌شود ، و آن كس از ايشان كه كشته شده مي‌ميرد . »

نگارنده : اين از احاديث شگفت است كه مي‌فرمايد مؤمن مي‌بايست در راه خداوند متعال شهيد شود ، و اگر در زندگى نخست به شهادت نرسد ، در دوران رجعت باز خواهد گشت تا به شهادت برسد .

مؤيد اين مطلب سخن خداست : وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ . سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ . وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى محمد ( صلى الله عليه وآله ) / 6 - 4

و كسانى كه در راه خدا كشته شده‌اند ، هرگز كارهايشان را ضايع نمي‌كند . به زودى آنان را راه مي‌نمايد و حالشان را نيكو مي‌گرداند . و در بهشتى كه براى آنان وصف كرده ، آنان را درمي‌آورد .

زيرا كسى كه كشته شده شهيد و رهيافته است ، پس اينكه خدا وعده مي‌دهد آنان را رهنمون كند و حالشان را پيش از بهشت نيكو گرداند ، تفسيرى جز رجعت ندارد .

در عصر امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) حيات دگرگون مي‌شود

و مؤمنان فرشتگان را مي‌بينند

و مؤمنان فرشتگان را مي‌بينند

دلائل الامامة / 241 از محمد بن فضيل از امام رضا ( عليه السلام ) روايت مي‌آورد : « هنگامى كه قائم قيام كند ، خداوند ملائكه را فرمان دهد بر مؤمنين سلام كنند ، و با آنان در مجالسشان بنشينند .

--------------------------- 816 ---------------------------

پس اگر كسى نيازى داشت ، قائم برخى فرشتگان را بفرستد تا او را بردارد . آن فرشته هم او را بر مي‌دارد و نزد قائم مي‌آورد . ايشان هم حاجت او را بر آورده ساخته باز مي‌گرداند . برخى مؤمنان در ابر سير كنند ، برخى با ملائكه به پرواز در آيند ، بعضى با آنها راه روند ، و برخي ، از آنان سبقت گيرند ، و بعضى از آنان هستند كه فرشتگان نزد او به دادخواهى روند ، و مؤمن نزد خدا از فرشتگان گرامي‌تر است . قائم بعضى از آنها را ميان صد هزار فرشته قاضى قرار دهد . »

در آن روزگار ، مؤمن به اذن خدا مرده را زنده مي‌كند

دلائل الامامة / 241 از مفضل از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه قائم قيام كند ، مؤمن پرنده را از آسمان پايين آورد ، ذبح كند ، بپزد و بدون آنكه استخوانش را بشكند گوشتش را تناول كند ، آنگاه بدان گويد : به اذن خدا زنده شو ، آن هم زنده شده به پرواز در آيد ، و همچنين است آهوى صحرا .

ايشان ( عليه السلام ) خود نور و پرتو بلاد خواهد بود ، و ديگر به خورشيد و ماه نيازى نخواهند داشت . در سطح زمين ديگر امر آزار دهنده ، شر ، سم و فساد نخواهد بود ، زيرا دعوت آسمانى است نه زميني ، و شيطان در آن هيچ وسوسه و نقشى نداشته و توان حسادت و فساد نخواهد داشت . زمين و درخت ديگر خار نخواهند داشت ، زمين چنان پايدار شود كه هرچه از آن بردارند ، همان وقت برويد و به حالت سابق باز گردد .

مردى به پسرش جامه‌اى مي‌پوشاند كه هرچقدر او قد بكشد آن هم بلند شود ، و به هر رنگى بخواهد و دوست داشته باشد ، در آيد .

اگر مرد كافرى وارد سوراخ سوسمارى شود ، يا پشت سنگ و درخت پنهان گردد ، خداوند آن را به زبان آورده گويد : اى مؤمن ! پشت من كافرى است ، او را بگير ، و دستگير شده

به قتل رسد .

ابليس هيكلى كه در آن ساكن شود نخواهد داشت ، و هيكل بدن است .

مؤمنان با ملائكه دست مي‌دهند ، به آنان وحى مي‌شود ، و به اذن خدا مردگان را زنده مي‌سازند . »

--------------------------- 817 ---------------------------

مرحله‌ى نخست ، پيش از دوران آسايش و راحتي

روايات دلالت مي‌كند كه اوائل دوران ظهور برهه‌اى خواهد گذشت كه با فشار اقتصادى توأم خواهد بود ، و اين پيش از آن است كه خداوند گنج‌هاى زمين را براى امام ( عليه السلام ) آشكار سازد و ايشان آن را ميان مردم تقسيم كنند . اين وضع هشت ماه كه مدت نبرد امام ( عليه السلام ) تا زمان سيطره يافتن بر بلاد عرب و مسلمين است ، امتداد خواهد يافت ، زيرا در روايت آمده كه ايشان براى جنگ‌هايشان به طور طبيعى هزينه مي‌كنند .

تفسير عياشى 2 / 87 از معاذ بن كثير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « شيعيان ما آزادند كه از آنچه دارند در راه صحيح انفاق كنند ، پس چون قائم ما قيام كند ، بر هر صاحب گنجى گنجش حرام مي‌شود [ و حق ندارد در آن تصرّف نمايد ] ، تا آن را بياورد و ايشان از آن بر ضدّ دشمن خود استفاده كند ، و اين فرمايش خداى عزوجل است : وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيم ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى توبه / 34

و كسانى كه زر و سيم را گنجينه مي‌كنند و آن را در راه خدا هزينه نمي‌كنند ، ايشان را از عذابى دردناك خبر ده . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن كافى 4 / 61

اهل‌سنت گزارش مي‌كنند كه عمر بن خطاب مي‌خواست خزائن كعبه را برگيرد ، ولى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) او را نهى كردند و فرمودند : صاحب آن مهدى است ، و اوست كه آنها را بيرون آورده در راه خدا انفاق مي‌كند .

الفتن / 100 از طاووس نقل مي‌كند : « عمر بن خطاب با كعبه وداع كرد و گفت : به خدا قسم نمي‌دانم كه خزائن بيت و مال و سلاح درون آن را وا گذارم يا آنكه در راه خدا تقسيم كنم . على بن ابى طالب ( عليه السلام ) فرمود : برو كه تو كسى نيستى كه اين كار را انجام مي‌دهد ، آنكه چنين مي‌كند از ماست ، جوانى است از قريش كه در آخرالزمان آن را در راه خدا قسمت مي‌كند . »

ازرقى در اخبار مكه 1 / 246 : « حسين بن على گويد : عمر به على بن ابى طالب ( عليه السلام ) گفت : تصميم گرفته‌ام اين مال - يعنى مال كعبه - را تقسيم كنم ، على بن ابى طالب به دو فرمود : اگر توانستي !

--------------------------- 818 ---------------------------

عمر گفت : چرا نتوانم ، مگر تو مرا كمك نمي‌كني ؟ ايشان فرمود : اگر توانستي ؟ و عمر سه بار سخنش را تكرار كرد ، حضرت على به او فرمود : اين كار تو نيست ، عمر هم تصديق كرد .

محمد بن يحيى واقدى از اساتيد خود از ابن عباس نقل مي‌كند : عمر گفت : چرا من اين مال را در كعبه رها كنم و آن را در راه خدا و راه خير تقسيم نكنم ؟ حضرت علي ( عليه السلام )

هم مي‌شنيد ، عمر گفت : اى پسر ابو طالب ! نظر تو چيست ؟ به خدا اگر مرا ترغيب كنى اين كار را خواهم كرد .

ايشان فرمودند : آيا آن را غنيمت قرار مي‌دهي ؟ مردى عهده‌دار آن مي‌شود كه در آخرالزمان مي‌آيد ، مردى كامل است ، گندمگون و بلند قامت .

روايت مي‌كنند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در چاه كعبه ، هفتاد هزار اوقيه ( 1 ) ( 1 ) . واحد وزن

طلا كه به كعبه اهدا شده بود يافتند ، و على بن ابى طالب به ايشان گفتند : يا رسول الله ! اگر از اين مال در جنگ استفاده كنيد ، ولى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آن را حركت ندادند . بعدها همين مطلب به ابوبكر گفته شد ، و او دست به آن نزد . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز عقد الدرر / 154 ، الحاوى 2 / 78 ، جمع الجوامع 2 / 104 و ارشاد / 263

گنج‌هاى زمين را گرد مي‌آورد و در ميان مردم سخنرانى مي‌كند

غيبت نعمانى / 237 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « ثروت‌هاى دنيا از درون و برون زمين نزد او گرد مي‌آيد ، ايشان به مردم مي‌فرمايد : به سوى آنچه به خاطر آن رحم‌ها قطع كرديد ، خون‌هاى حرام ريختيد و به آنچه خداى عزوجل حرام كرده بود پرداختيد ، بياييد . ايشان چنان عطا مي‌كند كه احدى پيشتر چنين نكرده است . زمين را از عدل و داد و نور مي‌آكند ، آنسان كه از ظلم و جور و شرّ پر شده بود . »

صحيح مسلم 2 / 701 از ابو هريره از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « زمين ، پاره‌هاى جگرش را به مانند اسطوانه‌ى طلا و نقره بيرون مي‌دهد ، قاتل مي‌آيد و مي‌گويد : به خاطر اين كشتم ، قاطع [ رحم ] مي‌آيد و مي‌گويد : به خاطر اين قطع رحم كردم ، سارق مي‌آيد و مي‌گويد : بدين خاطر دستم بريده شد ،

--------------------------- 819 ---------------------------

آنگاه آن را وا مي‌گذارند و چيزى بر نمي‌دارند . » ( 1 ) ( 1 ) . سنن ترمذى 4 / 493 - وى آن را حسن شمرده است - و الجمع بين الصحيحين 3 / 298 و نهايه‌ى ابن اثير 1 / 50

المصنف ابن ابى شيبه 15 / 86 از عبد الله از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « مردم در اين حالت به سر مي‌برند كه زمين پاره‌هاى جگرش را كه از طلا و نقره است بيرون اندازد ، ولى هيچ يك ديگر نفعى نرساند ، نه طلا و نه نقره . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز المستدرك 4 / 555 - وى آن را بنابر شرط مسلم و بخارى صحيح شمرده است - ، جمع الجوامع 2 / 534

و الدرالمنثور 6 / 59

مختصر البصائر / 201 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در وصف آن روزگار نقل مي‌كند : « زمين گنج‌هايش را براى آنان بيرون مي‌دهد ، و قائم مي‌گويد : كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى حاقه / 24

بخوريد و بنوشيد ، گواراتان باد ، به [ پاداش ] آنچه در روزهاى گذشته انجام داديد . پس مسلمانان آن روز براى دين ، راستكارانند ، به آنان اجازه‌ى سخن داده مي‌شود . پس آن روز تأويل اين آيه خواهد بود : وَجَاءَ رَبُّكَ وَالملكُ صَفّاً ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى فجر / 22

و [ فرمان ] پروردگارت و فرشته [ ها ] صف درصف آيند . »

كمال الدين 2 / 368 از محمد بن زياد ازدى نقل مي‌كند : « از امام موسى بن جعفر ( عليهما السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسيدم : وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى لقمان / 20

و نعمتهاى ظاهر و باطن خود را بر شما تمام كرده است ، ايشان فرمودند : نعمت ظاهر امام ظاهر است ، و نعمت باطن امام غائب .

عرض كردم : آيا در ميان امامان كسى خواهد بود كه غيبت كند ؟ فرمودند : آري ، شخص او از ديدگان مردمان غائب مي‌شود ، ولى ياد او از دل مؤمنان نه . او دوازدهمى ماست . خداوند هر سخت و دشوارى را برايش آسان و رام مي‌گرداند . گنج‌هاى زمين را براى او آشكار ، و هر دورى را نزديك مي‌گرداند . به دست او هر جبار عنيدى را به هلاكت مي‌رساند ، و هر شيطان سركشى را از ميان مي‌برد .

او پسر بانوى كنيزان است و ولادتش از مردم پوشيده خواهد بود ، و بر آنان جايز نيست نام او را برند تا آنكه خداى عزوجل او را آشكار كند ، پس زمين را از عدل و داد بياكند ، آنسان كه از ستم و بيداد پر شده است . »

--------------------------- 820 ---------------------------

مختصر اثبات الرجعة در تراثنا 15 / 216 از محمد بن حمران از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائمِ از ما به وسيله‌ى رعب ياري ، و با نصرت [ الهي ] تأييد مي‌شود . زمين براى او درنورديده شده و تمامى گنج‌ها آشكار مي‌گردد ، و خداوند تعالى توسّط او دين خود را بر تمام اديان غالب خواهد گرداند ، اگرچه مشركان ناخوش دارند . حكومت او به مشرق و مغرب برسد ،

و در زمين هر چه ويرانى باشد ، آباد شود . . . »

خداوند به وسيله‌ى او زمين را پس از مرگ ، زنده مي‌كند

غيبت نعمانى / 32 روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در تفسير فرمايش خداوند : اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الأرض بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حديد / 17

بدانيد ! خدا زمين را پس از مرگش زنده مي‌گرداند . به راستى آيات [ خود ] را براى شما روشن گردانيده‌ايم ، باشد كه بينديشيد ، فرمودند : مقصود آن است كه خدا آن را به وسيله‌ى عدل قائم و به هنگام ظهورش زنده مي‌كند ، بعد از آنكه به ستم پيشوايان گمراهى مرده است . »

بيست و چهار باران در سال ظهور

غيبت شيخ طوسى / 443 از اسماعيل اسدى از سعيد بن جبير روايت مي‌كند : « سالى كه مهدى در آن قيام مي‌كند ، بيست و چهار باران خواهد باريد ، كه اثر و بركت آن مشهود

خواهد بود . »

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در ارشاد 2 / 369 در سير علامات ظهور مي‌نويسد : « اين وقايع با بيست و چهار باران پياپى - كه زمين پس از مرگ بدان حيات مي‌يابد و بركات آن رو مي‌نمايند - پايان مي‌پذيرد . بعد از آن هر گونه ناراحتى از معتقدان به حق كه شيعيان مهدي ( عليه السلام ) هستند ،

از بين مي‌رود .

آن هنگام است كه از ظهور ايشان در مكه آگاه مي‌شوند ، و براى يارى بدان سو مي‌روند . »

همان / 381 از عبد الكريم خثعمى از امام صادق ( عليه السلام ) : « چون قيام قائم فرا رسد ، در جمادى الآخرة

--------------------------- 821 ---------------------------

و ده روز از رجب بارانى بر مردم خواهد باريد كه خلائق مانند آن را نديده‌اند . خداوند بدان گوشت‌ها و ابدان مؤمنان را در قبرها مي‌روياند . گويا مي‌بينم آنها را كه از سوى جهينه مي‌آيند و خاك از موهايشان مي‌روبند . »

بدون شمارش عطا مي‌كند

الفتن / 98 از ابو سعيد از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « در آخرالزمان خليفه‌اى خروج مي‌كند كه بدون شمارش اموال را عطا مي‌كند . »

همان / 100 از جابر از آن حضرت : « در امت من خليفه‌اى خواهد آمد كه ثروت را مشت مشت مي‌دهد ، و نمي‌شمارد . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز المصنف ابن ابى شيبه كوفى 15 / 196 ، مسند احمد 3 / 5 ، 38 ، 48 و 60 ، صحيح مسلم 4 / 2234

و 2235 ، ابن حبان 8 / 240 ، المستدرك 4 / 454 و آن را بنابر شرط مسلم صحيح مي‌شمارد .

مسند احمد 3 / 96 از ابو سعيد خدرى از ايشان : « خداى عزوجل در اين امت خليفه‌اى را خواهد فرستاد كه ثروت را مشت مشت دهد ، و نمي‌شمارد . »

همان 3 / 98 از ابو الوداك از ابو سعيد خدرى مشابه آن را مي‌آورد ، در قسمتى از آن آمده است : « برخى از اميران شما مال را مشت مشت دهد و نشمارد ، مردى نزد او مي‌آيد و درخواست مي‌كند ، او هم مي‌گويد : بگير ، آن مرد لباس خود را باز مي‌كند و در آن مي‌ريزد - رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روپوش زبرى را كه بر خود داشتند گستردند و كيفيت آن را نشان دادند ، و بعد اطراف آن را جمع كردند - و فرمودند : آن را مي‌گيرد و مي‌رود . »

البيان گنجى / 515 از عبدالرحمن بن عوف از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « خداوند تعالى مردى از عترت مرا بر خواهد انگيخت ، دندان‌هاى باز دارد ، پيشاني‌اش بلند است ، زمين را از عدل و داد مملو مي‌سازد ، و ثروت را مي‌پراكند . » ( 2 ) ( 2 ) . عقد الدرر / 16 ، المنار المنيف / 146 و اثبات الهداة 3 / 593

المصنف عبدالرزاق 11 / 372 : « امامى بر مردم خواهد آمد كه درهم‌ها را نمي‌شمارد ، بلكه مشت مشت مي‌دهد . »

امالى شيخ طوسى 2 / 126 از خمر بن نوف ابو وداك نقل مي‌كند : « به ابو سعيد خدرى گفتم : به

--------------------------- 822 ---------------------------

خدا سالى نمي‌آيد ، جز آنكه از سال قبل بدتر است ، و اميرى نمي‌آيد مگر بدتر از پيشينيان ، ابو سعيد گفت : اگر سخنى را از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نشنيده بودم سخن تو را مي‌گفتم ، اما من از ايشان شنيدم كه فرمودند : شما پيوسته در اين حالت به سر خواهيد برد تا آنكه در ميان فتنه و ستم كسى به دنيا آيد كه جز آن را نشناسد ، تا جايى كه جور زمين را فراگيرد و كسى نتواند بگويد الله .

سپس خداوند عزيز و جليل مردى از من و عترتم را مي‌فرستد كه زمين را از عدالت آكنده مي‌سازد همان گونه كه كسانى كه قبل از او بودند از ستم آكندند ، زمين پاره‌هاى جگرش را براى او بيرون مي‌دهد ، و او ثروت را مشت مشت دهد و نشمارد ، و اين زمانى خواهد بود كه اسلام مستقر شود . »

همه‌ى مردم غنى شوند و ديگر احدى صدقه قبول نكند

ارشاد / 363 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « زمين گنج‌هايش را آشكار سازد چنان كه مردم آن را بر روى زمين ببينند . مردى از شما به دنبال كسى گردد كه از مال خود به او ببخشد و او زكات مالش را دريافت كند ، ولى هيچ كس را نمي‌يابد كه از او بپذيرد ، و مردم به آنچه خداوند از فضل خود روزى آنها كرده مستغنى خواهند شد . »

غيبت نعمانى / 150 از كاهلى از امام صادق ( عليه السلام ) : « با يكديگر بپيونديد و نيكى و مهربانى كنيد ، قسم به آنكه دانه را شكافت و انسان را آفريد ، زمانى بر شما فرا خواهد رسيد كه براى دينار و درهمتان موضعى [ مطمئن ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به بحار الانوار 51 / 147 . م

] نيابيد .

گفتم : چه زماني ؟ فرمودند : هنگامى كه به فقدان امامتان دچار شويد ، شما پيوسته در اين وضع خواهيد بود تا آنكه بسان خورشيد بر شما طلوع كند ، و در مأيوسانه ترين حالت باشيد . مبادا شك و ترديد به خود راه دهيد ، شك‌ها را از جان بزداييد . من شما را هشدار دادم پس بر حذر باشيد . از خدا مي‌خواهم شما را موفّق و ارشاد كند . »

المصنف ابن ابى شيبه 3 / 111 از حارثة بن وهب خزاعى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « صدقه دهيد ، زيرا

--------------------------- 823 ---------------------------

نزديك است مردى صدقه‌اش را بياورد ، ولى كسى كه آن را قبول كند نيابد . »

صحيح بخارى 2 / 135 مشابه آن را نقل مي‌كند ، و در روايتى ديگر آمده است : « قيامت بر پا نخواهد شد تا آنكه ثروت در ميان شما فراوان شود . صاحب مال در پى كسى مي‌گردد كه صدقه‌ى او را بپذيرد و آن را عرضه مي‌كند ، ولى آن شخص مي‌گويد : من نيازى ندارم .

در روايتى ديگر آمده : زمانى بر اين مردم مي‌رسد كه مرد صدقه‌اش را كه از طلاست مي‌گرداند ، ولى كسى را نمي‌يابد كه آن را بگيرد . يك مرد چهل زن به دنبال دارد كه همه به دو پناه آورده‌اند ، و اين بابت كمى مردان و بسيارى زنان است . » ( 1 ) ( 1 ) . نظير آن مسند احمد 4 / 306 ، صحيح مسلم 2 / 700 ، سنن نسائى 5 / 77 و . . .

نگارنده : استغناء مردم و عدم قبول صدقه از مختصات عصر ظهور است ، امرى كه در احاديث آمده و تا امروز محقق نشده است .

البته روايت بخارى كه سخن از كمى مردان و بسيارى زنان دارد ، اضافه‌ى راوى است .

مردم در آن دوران چنان غرق در نعمت شوند ، كه زندگان آرزوى حضور مردگان را داشته باشند

المصنف عبدالرزاق 11 / 371 از ابو سعيد خدري : « پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سخن از بلايى كه دامنگير امت مي‌شود به ميان آوردند ، بلايى كه تا جايى ادامه مي‌يابد كه كسى پناهگاهى در مقابل ظلم نيابد . پس خداوند مردى از عترت من از اهل‌بيت من را بر انگيزد ، و به دو زمين را پر از عدل كند ، همانگونه كه از ستم و جور پر شده است . ساكن آسمان و زمين از او خشنود باشند . آسمان هر چه باران دارد فرو ريزد ، و زمين هر چه آب در درون دارد بيرون دهد ، تا آنجا كه زندگان آرزوى حضور اموات را داشته باشند . »

الفتن 1 / 360 از همو از ايشان نقل مي‌كند : « امت من در زمان مهدى چنان متنعّم شوند كه بي‌سابقه باشد ؛ آسمان بر آنان فراوان مي‌بارد ، و زمين هرچه گياه دارد بيرون مي‌دهد ، ثروت هم انباشته باشد . مردى بر مي‌خيزد و مي‌گويد : اى مهدي ! به من عطا كن ، و او گويد : بگير . » ( 2 ) ( 2 ) . البيان / 519 ، عقد الدرر / 144 و 169 و جامع سيوطى 8 / 77

--------------------------- 824 ---------------------------

مسند احمد 3 / 21 از همو : « ما بيم آن داشتيم كه پس از

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) رخدادى واقع شود ، از آن حضرت سؤال كرديم و ايشان فرمودند : مهدى در امت من خروج و پنج ، هفت و يا نه - ترديد از زيد است [ كه از راويان اين روايت است ] - زندگى مي‌كند ، من گفتم : اين چيست ؟ فرمود : سال .

و افزود : آسمان بر آنان فراوان مي‌بارد ، و زمين چيزى از گياهان خود را ذخيره نمي‌كند ، ثروت هم انبوه خواهد بود . مردى مي‌آيد و مي‌گويد : اى مهدي ! به من عطا كن ، به من عطا كن ، و او آن مقدارى كه آن مرد توان حمل داشته باشد ، در لباسش مي‌ريزد . » ( 1 ) ( 1 ) . سنن ابن ماجه 2 / 1366 ، سنن ترمذى 4 / 506 - وى آن را حديثى حسن مي‌شمارد - و المستدرك 4 / 558

ينابيع المودة / 467 مي‌نويسد : « برخى از اهل الله اصحاب كشف و شهود و عالمان به علم حروف گويد : من از امام على نقل مي‌كنم : خداوند گروهى را خواهد آورد كه آنان را دوست دارد و آنها هم دوستدار او هستند ، كسى كه در ميان آنها غريب است به حكومت مي‌رسد . اوست مهدى كه سرخ رو بوده و در ميان موهايش سرخى دارد . زمين را به راحتى پر از عدالت مي‌كند . او در كودكى از مادر و پدرش دور مي‌شود ، و در بزرگى عزيز خواهد بود .

او با امان بلاد مسلمين را تحت حكومت در مي‌آورد . زمان براى او آرام مي‌شود . پيران و جوانان سخن او را مي‌شنوند و اطاعت مي‌كنند . زمين را آنگونه كه از جور آكنده شده از عدالت مملو مي‌سازد . آن هنگام است كه امامت او كامل و خلافتش مستقر شود . خداوند كسانى را كه در قبرها هستند بر انگيزد ، زمين آباد شود ، صفا گيرد ، و با مهدى روشن گردد . نهرها به او جريان گيرند ، فتنه و غارت نيز رخت بر بندد ، و خير و بركت افزون شود . »

نگارنده : اين مطلب كه توسّط همه‌ى مسلمين نقل شده است ، نيازى به كشف و شهود صوفيه ندارد !

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) زمين‌ها را از نو قسمت مي‌كند

تهذيب الاحكام 4 / 145 از عمر بن يزيد روايت مي‌كند : « شنيدم مردى از اهالى جبل از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى مردى سؤال كرد كه زمين مواتى - كه اهل آن ، آن را رها كرده‌اند -

--------------------------- 825 ---------------------------

را تصاحب كرده ، آباد ساخته ، نهرهايش را جارى كرده ، خانه‌ها در آن بنا نموده و نخل و درخت كاشته است .

امام ( عليه السلام ) فرمود : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمودند : هر كه از مؤمنين زمينى را احيا كند براى اوست ، ولى بايد ماليات آن را در حال هدنه و صلح به امام بپردازد ، و در هنگامى كه قائم ( عليه السلام ) ظهور كند آماده‌ى آن باشد كه از او گرفته شود . »

كافى 5 / 283 از سنان روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : زمين خراجى دارم ، و بر من سخت شده است ، امام ( عليه السلام ) مدتى سكوت كردند ، سپس فرمودند : قائم ما چون قيام كند ، نصيب تو از زمين بيش از اين خواهد بود . هنگام قيام او استان ( 1 ) ( 1 ) . نام چهار منطقه در بغداد

از زمين‌هاى واگذارى اينان [ خلفا ] بهتر خواهد بود . »

سنان كه پدر عبد الله بن سنان است ، از كمى منفعت زمين به امام ( عليه السلام ) گله كرد ، و ايشان سخن از فراوانى آن در زمان حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به ميان آوردند ، و اينكه سهم تو آن روز بهتر از امروز خواهد بود .

قرب الاسناد / 39 از ايشان روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمان دادند سه روز نزد اهل ذمه فرود آيند ، و در ادامه خود فرمودند : قائم ما چون قيام كند زمين‌هاى واگذارى از ميان مي‌رود و ديگر چنين چيزى نخواهد بود . »

كافى 1 / 408 از عمر بن يزيد نقل مي‌كند : « در مدينه مِسمع را ديدم كه مالى نزد

امام صادق ( عليه السلام ) مي‌برد ، ولى امام ( عليه السلام ) او را ردّ كردند ، وقتى علت را جويا شدم گفت : من

خدمت حضرت عرض كردم : من در بحرين به غواصى و استخراج جواهرات اشتغال داشتم و چهار صد هزار درهم از آن بدست آوردم ، حال خمس آن يعنى هشتاد هزار درهم را نزد شما آوردم و خوش نداشتم آن را از شما دريغ كنم ، و اين حقّى است كه خدا براى شما در اموال ما قرار داده است .

امام ( عليه السلام ) به من فرمودند : اى ابا سيار ! آيا نصيب ما از زمين و آنچه خدا از آن بيرون مي‌آورد ، تنها خمس است ؟ تمام زمين براى ماست ، پس هرچه خدا از آن بيرون آورد از آنِ ما

--------------------------- 826 ---------------------------

خواهد بود .

عرضه داشتم : آيا تمام مال را برايتان بياورم ؟ ايشان فرمودند : اى ابا سيار ! ما آن را براى تو گوارا قرار داديم و تو را از آن حلال كرديم ، پس مال خود را بردار ، هر زمينى كه در دستان شيعيان ماست بر آنان حلال است ، تا آنكه قائم ما قيام كند و ماليات آن را از ايشان بستاند ، و زمين را [ همچنان ] در اختيار ايشان بگذارد .

اما آنچه در اختيار ديگران است ، كسب آنان از زمين حرام است تا آنكه قائم ما قيام كند و زمين را از آنان بستاند و آنها را با خوارى بيرون كند .

عمر بن يزيد گويد : ابو سيار به من گفت : غير از خود هيچ يك از صاحبان زمين و كارگزاران را نمي‌بينم كه مال حلالى بخورد ، مگر كسى كه اهل‌بيت ( عليهم السلام ) برايش حلال شمرده باشند . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به تهذيب 4 / 144

و شيعه در زمان امام مهدي ( عليه السلام ) فزون‌تر خواهند شد .

تفسير عياشى 2 / 25 از ابو خالد كابلى از امام باقر ( عليه السلام ) مي‌آورد : « در كتاب حضرت علي ( عليه السلام ) چنين يافتيم : زمين از آنِ خداست ، آن را به هركس از بندگانش كه بخواهد مي‌دهد و فرجام [ نيك ] براى پرهيزكاران است . و من و اهل‌بيتم كسانى هستيم كه خدا زمين را به ما داده است ، ما پرهيزكارانيم و تمام زمين از آنِ ماست ، پس هر مسلمانى زمينى را احيا و آباد كرد ، ماليات آن را به امامِ از اهل‌بيت من بپردازد ، و هر آنچه خود مصرف كند براى اوست .

اگر آن را رها و پس از آنكه آباد كرده بود ويران كرد ، و مردى از مسلمين آن را گرفت ، و آباد و احيا كرد ، او خود از آنكه ترك كرده ، بدان شايسته تر است ، پس ماليات آن را به امام از اهل‌بيت من بپردازد و هر چه از آن مصرف كند براى اوست .

تا آنكه قائم از اهل‌بيتم با شمشير ظاهر شود ، آن را در اختيار آورد ، از آن باز دارد و آنان را اخراج كند ، همانگونه كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آن را گرفت و از آن منع نمود ، مگر آنچه در دست شيعيان ما باشد ، ايشان بر آنها ماليات تعيين ، و زمين را در دست آنان رها مي‌كند . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن كافى 1 / 407 و استبصار 3 / 108

همان از عمار ساباطى از امام صادق ( عليه السلام ) : « زمين براى خداست ، آن را به هر كسى از بندگانش

--------------------------- 827 ---------------------------

بخواهد مي‌دهد ، پس هر آنچه براى خداست براى رسول اوست ، و هرچه براى رسول‌خداست براى امام بعد از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است . »

فراگيرى عدالت و آرامش نسبت به خوبان و بَدان

محاسن برقى / 61 از بشر بن غالب اسدى از امام‌حسين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « اى بشر بن غالب ! كسى كه ما را تنها براى خدا دوست داشته باشد ، ما و او [ روز قيامت ] بسان اين دو خواهيم آمد - و دو انگشت سبابه‌ى خود را كنار هم گرفتند - ، و آنكه تنها به خاطر دنيا دوست بدارد ، [ بداند كه ] چون قائم عدل قيام كند ، عدالتش خوب كردار و بد كردار را فرا مي‌گيرد . »

الفتن 1 / 355 از جعفر بن سيار شامي : « مهدى چنان حقوق را بر مي‌گرداند كه اگر زير دندان كسى چيزى باشد آن را مي‌كند و باز مي‌گرداند . » ( 1 ) ( 1 ) . الملاحم و الفتن / 68 ، الحاوى 2 / 83 و القول المختصر / 25

يعنى حقوق غصب شده‌ى مردم را از غاصبان باز پس مي‌گيرد ، حتى اگر زير دندان غاصب مخفى باشد .

با مسكينان مهربان ، و نسبت به مسؤولان سخت

مناقب اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) محمد بن سليمان كوفى 2 / 160 از حضرت علي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) شنيدم : مهدى از اهل‌بيت من ، بخشنده‌ى مال و مهربان با مساكين است . »

الفتن 1 / 355 از طاووس : « نشانه‌ى مهدى آن است كه بر كارگزاران سختگير است ، بخشنده‌ى مال است و با مساكين مهربان . . . مهدى چنان است كه گويا به مساكين كره مي‌خوراند . »

همان 1 / 356 از همو : « چون مهدى بيايد ، احسان نيكوكار فزون مي‌شود و توبه‌ى بدكار پذيرفته ، او بذل ثروت مي‌كند ، بر كارگزاران سختگير است و با مسكينان مهربان . » ( 2 ) ( 2 ) . مشابه آن المصنف ابن ابى شيبه 15 / 199 ، سنن الدانى / 101 و الحاوى 2 / 78

--------------------------- 828 ---------------------------

امنيت اجتماعى و اقتصادى و نيز فراگيرى فرهنگ

غيبت نعمانى / 238 از حمران بن اعين از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « گويا دينتان را مي‌بينم كه پيوسته دور مي‌شود و در خونش مي‌غلطد ، سپس تنها مردى از ما اهل‌بيت است كه آن را برايتان باز مي‌گرداند .

او در سال دو بار بخشش مي‌كند و ماهى دو بار بر شما رزق مي‌دهد ، در زمان او به شما حكمت داده مي‌شود ، تا جايى كه زن در خانه‌اش بر اساس كتاب خداى متعال و سنت رسول او ( صلى الله عليه وآله ) حكم خواهد نمود . »

محبوبيت مردمى امام ( عليه السلام )

بشارة الاسلام / 185 : « مهدى در ميان خلائق محبوب است ، و خدا فتنه‌ى كر [ و شديد ] را به دست او خاموش خواهد نمود . »

الفتن 1 / 358 از ابو سعيد خدرى از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « امت به او رو مي‌آورند ، همانگونه كه زنبور به ملكه رو مي‌آورد . او زمين را پر از عدالت مي‌كند چنان كه پر از ستم شده است ، تا جايى كه مردم به همان حال نخستين ( 1 ) ( 1 ) . صفاى دوران پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و يا عهد آدم ( عليه السلام )

بازگردند . او هيچ خوابى را بيدار نمي‌كند و هيچ خونى

[ به نا حق ] نمي‌ريزد . » ( 2 ) ( 2 ) . الحاوى 2 / 77 ، البرهان / 78 و الملاحم و الفتن / 70

اثبات الهداة 3 / 615 از حضرت علي ( عليه السلام ) : « زبانزد مردم مي‌شود و محبت او در دلشان مي‌نشيند . »

امالى شيخ مفيد / 30 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خدا رحمتتان كند ، بلا از ما آغاز مي‌شود و سپس سراغ شما مي‌آيد ، آسايش از ما آغاز مي‌گردد و بعد از آن به سراغ شما مي‌آيد ، خداوند رحمت كند آن كسى را كه ما را نزد مردم محبوب كند ، و ناخوشايند آنان

نگرداند . »

--------------------------- 829 ---------------------------

آبادانى بلاد عرب و ما بين مكه و مدينه

در فصل بلاد عرب در عصر ظهور احاديثى با اين مفهوم گذشت كه صحراى خشك عرب در دوران امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به مراتع و انهار تبديل مي‌شود .

تفسير قمى 2 / 346 از يونس بن ظبيان روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در تفسير اين آيه : مُدْهَامَّتَان ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى الرحمن / 64

كه از [ شدّت ] سبزى سيه‌گون مي‌نمايد ، فرمودند : ما بين مكه و مدينه با نخل به هم مي‌پيوندد . »

مسجد جامع جهانى بين كوفه و كربلا

ارشاد / 362 و 363 از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « چون قائم

آل محمد ( عليهم السلام ) قيام كند ، در پشت كوفه مسجدى با هزار در بنا مي‌كند و خانه‌هاى اهل كوفه به دو نهر كربلا متصل مي‌شود . . .

مرد در حكومت ايشان چنان عمر مي‌كند كه هزار پسر برايش زاده شود و در آنان دخترى نباشد . زمين گنج‌هايش را آشكار سازد چنان كه مردم آن را بر روى زمين ببينند . مردى از شما به دنبال كسى گردد كه از مال خود به او ببخشد و او زكات مالش را دريافت كند ، ولى هيچ كس را نمي‌يابد كه از او بپذيرد ، و مردم به آنچه خداوند از فضل خود روزى آنها كرده مستغنى خواهند شد . »

غيبت شيخ طوسى / 280 مشابه آن را روايت مي‌كند : « در پشت كوفه مسجدى با هزار در بنا مي‌كند . خانه‌هاى كوفه به دو نهر كربلا و حيره متصل مي‌شود . [ چنان شود ] كه مردى بر استرى تيزرو به قصد نماز جمعه مي‌آيد ولى بدان نمي‌رسد . »

نگارنده : اين مسجد جامع جهانى است ، و لابد به فرودگاه و توقفگاه وسائل نقليه ، يا وسائل نقليه‌ى عصر خود مجهّز است . مكان آن هم پشت كوفه است و تا كربلا و يا صحراى نجف در مسير حجاز امتداد مي‌يابد .

--------------------------- 830 ---------------------------

ارتقاى بهداشت جسمى و روحي

حلية الاولياء 3 / 184 از جابر از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « خداوند تعالى در دل‌هاى شيعيان ما رعب را قرار مي‌دهد . [ ولي ] چون قائم ما قيام كند و مهدى ما ظاهر گردد ، مرد [ ى از آنان ] ، از شير قويدل‌تر و از سرنيزه برنده‌تر خواهد بود . » ( 1 ) ( 1 ) . ينابيع المودة / 448 و 489 و اختصاص / 26

غيبت نعمانى / 317 از امام سجاد ( عليه السلام ) : « چون قائم قيام كند ، خداوند بيمارى هر مؤمنى را بر طرف كند و توان او را باز گرداند . »

خصال 2 / 541 از ايشان روايت مي‌كند : « هنگامى كه قائم ما قيام كند ، خداوند عزوجل بيمارى شيعيان ما را بر طرف كند ، و دل‌هايشان را چونان پاره‌هاى آهن قرار دهد .

او به هر مردى توان چهل نفر را مي‌دهد ، و آنان حاكمان و بزرگان زمين خواهند بود . »

اختصاص / 8 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « شيعيان ما در دولت قائم ، بزرگان زمين و حاكمان آنند . به هر مرد از آنان توان چهل مرد عطا كنند . »

بصائر الدرجات / 24 از سعد از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « حديث ما سخت و دشوار است ، تنها فرشته‌ى مقرّب ، نبى مرسل ، مؤمن آزموده و شهر ( 2 ) ( 2 ) . شيخ صدوق ( رحمه الله ) در چند كتاب از جمله معانى الاخبار / 189 روايتى مشابه همين روايت را از شعيب حداد از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند . شعيب در انتهاى حديث درباره‌ى شهر مستحكم سؤال مي‌كند و امام ( عليه السلام ) آن را به القلب المجتمع تفسير مي‌فرمايند .

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در توضيح اين عبارت مي‌نگارند : دل مجتمع دلى است كه شكوك آن را [ متزلزل و ] پراكنده نمي‌سازد و اوهام باطل و شبهات گمراه كننده در آن راه ندارد . . . بحار الانوار 2 / 183 . م

مستحكم‌اند كه توان حمل آن را دارند .

چون امر ما فرا رسد و مهدى ما آيد ، يك مرد از شيعيان ما با دل و جرأت تر از شير و برنده‌تر از سرنيزه خواهد بود . با پاهايش دشمن ما را لگد مي‌كند و با كف دستان بر او مي‌زند . اين ، هنگامى است كه رحمت خدا و فرج او بر بندگان فرود آيد . »

دلائل الامامة / 320 از يونس بن ظبيان روايت مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) بودم كه سخن از ياران قائم به ميان آمد ، ايشان فرمودند : سيصد و سيزده نفرند ، و هر يك در خود توان مقابله با سيصد نفر مي‌بيند . »

--------------------------- 831 ---------------------------

تقسيم عالم به سيصد و سيزده ايالت

دلائل الامامة / 249 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چون قائم ما قيام كند ، در سرتاسر زمين در هر اقليمى مردى را مي‌فرستد و مي‌فرمايد : پيمان تو در كف دست توست ، به آنچه [ در آن ] مي‌بينى عمل نما . »

و ظاهر آن است كه اين امر به گونه‌ى اعجاز است ، و ممكن است دستگاهى پيشرفته باشد .

غيبت نعمانى / 319 آن را به نحوى مبسوط نقل مي‌كند ، در ادامه‌ى عبارت بالا آمده است : « پس چون مسأله‌اى نامفهوم برايت پيش آمد و حكم آن را ندانستي ، به كف دست نگاه كن و به آنچه در آن است رفتار نما .

او لشكرى را به قسطنطنيه اعزام مي‌كند . چون به خليج برسند چيزى بر قدم‌هايشان بنويسند و بر آب راه روند . چون روميان آنها را در اين حال ببينند ، مي‌گويند : اينان ياران اويند و بر آب راه مي‌روند ، او خود چگونه است ؟ آن هنگام است كه درهاى شهر را بر روى آنها مي‌گشايند ، آنان هم وارد شده آن مقدار كه بخواهند حكومت مي‌كنند . »

قسطنطنيه فتح شده و ساكنان آن مسلمانند ، و ممكن است مقصود پايتخت روم باشد .

كمال الدين 2 / 673 از امام باقر ( عليه السلام ) : « گويا ياران قائم را مي‌بينم كه ميان شرق و غرب را احاطه كرده‌اند . همه چيز حتى درندگان زمين و هوا فرمان آنان مي‌برند . در هر چيزى رضايت آنان دنبال مي‌شود . چنان خواهد شد كه زمينى بر زمينى ديگر افتخار مي‌كند كه امروز مردى از اصحاب قائم بر من گذشت . »

ياران حضرت با علم ربانى و بدون شاهد قضاوت مي‌كنند

بصائر الدرجات / 258 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « دنيا به پايان نمي‌رسد تا آنكه مردى از [ نسل ] من كه بسان آل داود حكم راند ، خروج كند . او گواهى نمي‌طلبد و براى هر كسى به حكم مربوط به او حكم خواهد نمود . »

ارشاد / 365 از عبد الله بن عجلان از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « هنگامى كه قائم آل محمد ( عليهم السلام ) قيام كند ، ميان مردم بسان داود ( عليه السلام ) حكم خواهد كرد ، و به شاهدى نياز

--------------------------- 832 ---------------------------

نخواهد داشت . خداوند تعالى به او الهام مي‌كند ، آنگاه او بر اساس علمش حكم مي‌راند .

او به هر قومى خبر مي‌دهد كه چه چيزى را مخفى داشته‌اند ، و دوست را از دشمن با فراست مي‌شناسد . »

كافى 1 / 509 از حسن بن ظريف روايت مي‌كند : « در سينه‌ام دو مسئله خلجان مي‌كرد و بر آن شدم تا به امام حسن عسكري ( عليه السلام ) در اين باره نامه‌اى بنويسم . نامه‌اى نگاشتم و در آن پيرامون قائم ( عليه السلام ) سؤال كردم كه چون قيام كند چسان قضاوت مي‌نمايد ، و مجلس قضاوت ايشان كجا خواهد بود ؟ من مي‌خواستم از ايشان درباره‌ى تب رِبع ( 1 ) ( 1 ) . تبى كه يك روز شخص بدان مبتلا مي‌شود ، ولى دو روز از او دور خواهد شد ، و در روز چهارم باز خواهد گشت ، ر . ك به مرآة العقول 6 / 158 . م

سؤال كنم ولى فراموش كردم .

جواب نامه‌ام چنين آمد : درباره‌ى قائم پرسيدي ، او چون قيام كند بسان داود ( عليه السلام ) ، ميان مردم به علم خود حكم مي‌راند و گواهى نمي‌طلبد .

و مي‌خواستى درباره‌ى تب ربع سؤال كنى ولى فراموش كردي ، در يك برگه بنويس و بر تبدار بياويز كه به اذن خدا و اگر خدا بخواهد بهبودى مي‌يابد : يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً

عَلَى إِبْرَاهِيمَ . ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 69

ما همين دستور را انجام داديم و و بر بيمار آويختيم ، و بهبودى يافت . »

نگارنده : مقصود از حكم بسان داود ، قضيه‌ى جوانى است كه انگورى را به سرقت برد و خداوند حقيقت را به داود نماياند ، و گرنه تمامى پيامبران ( عليهم السلام ) مأمور بودند بر اساس ظواهر ، و شاهد و قسم حكم كنند .

البته در تفسير حكم آل داود در بصائر الدرجات / 259 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت شده است : « سليمان از مردم شاهد نمي‌طلبيد . »

غيبت نعمانى / 319 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه قائم قيام كند در سرتاسر زمين در هر اقليمى مردى را مي‌فرستد و مي‌فرمايد : پيمان تو در كف دست توست ، پس اگر مطلبى برايت پيش آمد كه برايت مفهوم نبود و حكم آن را نمي‌دانستي ، بدان نظر كن و به آنچه در آن است عمل نما . »

--------------------------- 833 ---------------------------

پنجاه زن در ميان حاكمان ايالات

در فصل ياران امام ( عليه السلام ) گذشت كه پنجاه زن در ميان اصحاب هستند : « به خدا قسم سيصد و بيش از ده مرد كه پنجاه زن در ميان آنها هستند حاضر مي‌شوند . آنان به مانند پاره‌هاى ابر پاييزى يكى پس از ديگرى در مكه و بدون وعده‌ى قبلى حضور يافته گرد مي‌آيند ، و اين همان آيه است كه خداوند مي‌فرمايد : أين مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جميعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَئ قَدِيرٌ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 148

هر كجا كه باشيد ، خداوند همگى شما را [ گرد ] مي‌آورد ، در حقيقت خدا بر همه چيز تواناست . » ( 2 ) ( 2 ) . در فصل مزبور در پاورقى توضيحى در اين رابطه گذشت . م

شايد اداره‌ى حكومت‌ها بر اساس انتخابات باشد

روايات دلالت مي‌كند كه قضاوت به امام مهدي ( عليه السلام ) و ياران اختصاص دارد ، زيرا نيازمند دانش الهى به واقع است . اما اداره‌ى ساير امور بعيد نيست كه با مشاركت مردم و امورى مانند انتخابات باشد ، به خصوص آنكه سطح آگاهى مردم در آن دوران ارتقاء و تكامل مي‌يابد .

كافى 1 / 25 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه قائم ما قيام كند ، خداوند دست بر سر بندگان مي‌گذارد ، پس بدان خردهاى آنان را گرد آورده و عقل‌هايشان كامل مي‌شود . »

و شايد عالم به جامعه‌اى بي‌نياز از ارز و پول تبديل گردد

اختصاص / 24 از بريد عجلى روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتند : شيعيان در كوفه بسيارند ، اگر آنان را فرمانى دهيد اطاعت و تبعيت كنند ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : آيا [ در ميان آنان چنين سخاوتى هست كه ] كسى از آنان به سراغ كيسه‌ى برادرش برود و به قدر نيازش برگيرد ؟ عرض كرد : نه ، حضرت فرمودند : پس آنان نسبت به خون‌هايشان بخل بيشترى دارند .

در ادامه فرمودند : مردم در صلح به سر مي‌برند ، با آنان ازدواج مي‌كنيم ، از آنها ارث مي‌بريم ، به اقامه‌ى حدود بر آنان مي‌پردازيم و اماناتشان را باز مي‌گردانيم ، تا آن زمان كه قائم قيام كند

--------------------------- 834 ---------------------------

دوستى و رفاقت حاصل شود ، مردى به سراغ كيسه‌ى برادرش مي‌آيد و نيازش را بر مي‌گيرد و او هم منع نمي‌كند . »

مصادقة الاخوان شيخ صدوق / 20 از اسحاق بن عمار : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) بودم كه سخن از مواسات با برادران و حق واجب آنان به ميان آوردند ، اين مطلب براى من گران آمد و ايشان از چهره‌ام متوجه شدند ، و فرمودند : اين زمانى است كه قائم قيام كند كه بر آنان واجب خواهد بود برادرانشان را آماده و نيرومند سازند . »

تفسير عياشى 2 / 87 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « مؤمن اگر چيزى داشته باشد آن قدر كه بخواهد بر خانواده‌اش انفاق كند ، آنگاه چون قائم قيام كند آنچه نزد خود دارد و باقى مانده را براى ايشان ببرد تا در امر خود از آن استفاده كند ، [ پس چون چنين كند ، ] آنچه بر خود واجب بوده را به انجام رسانده است . »

نگارنده : اين احاديث حالت اصحاب امام ( عليه السلام ) در آغاز ظهور را وصف مي‌كند ، حالتى كه به هنگام فراگيرى آسايش در تمام عالم عمومى خواهد شد . طبيعى است چنين مجتمعى از پول مستغنى شود ، و همگان در راستاى قرب خدا فعاليت كنند و نيازشان را بدون پرداخت ثمن

بر آورند .

و شايد اين روايت اصل سخنى باشد كه مردم درباره‌ى زمانى و جامعه‌اى مي‌گويند : مردم بدون اجرت و براى خدا كار مي‌كنند و نيازهايشان را با درود فرستادن بر پيامبر و خاندان ايشان ( عليهم السلام ) برآورده مي‌سازند .

تصحيح مهندسى مساجد و مشاهد

اثبات الوصية / 215 از ابو هاشم جعفرى نقل مي‌كند : « نزد امام‌عسكري ( عليه السلام ) بودم كه فرمودند : چون قائم قيام كند ، فرمان به انهدام منابرِ مساجد خواهد داد . با خود گفتم : براى چه ؟ ايشان فرمودند : اين بدان معناست كه آنها بدعت است و هيچ پيامبر و حجتى آنها را نساخته است . »

غيبت شيخ طوسى / 472 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم ، مسجد الحرام را ويران

--------------------------- 835 ---------------------------

مي‌كند و آن را به حالت سابق باز مي‌گرداند . مسجد الرسول ( صلى الله عليه وآله ) را نيز به حالت سابق باز مي‌گرداند . خانه را نيز به موضع آن ، و به حالت سابق باز خواهد گرداند . »

غيبت شيخ طوسى / 283 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) : « چون قائم قيام كند وارد كوفه شده فرمان مي‌دهد مساجد چهار گانه‌ى آن را از اساس ويران سازند و آن را سايه‌بانى بسان سايه بان حضرت موسي ( عليه السلام ) قرار خواهد داد ، تمامى مساجد صاف و بدون ايوان خواهد بود همان گونه كه در دوران رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بود ، راه اعظم را وسعت مي‌دهد كه شصت ذراع خواهد شد ، هر مسجدى كه بر سر راه باشد را خراب مي‌كند . . . »

تنظيم موسم حج و قوانين سير

كافى 4 / 427 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « نخستين عدالتى كه قائم آشكار مي‌كند ، آن است كه منادى او ندا مي‌دهد : كسى كه عمل مستحب انجام مي‌دهد ، حجر الاسود و طواف را به كسى بسپارد كه واجب انجام مي‌دهد . »

تهذيب الاحكام 10 / 314 از امام كاظم ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه قائم قيام كند صدا مي‌زند : اى سواران ! در وسط راه سير كنيد ، اى پيادگان ! در دو طرف راه سير كنيد . پس هر سواره‌اى به دو طرف مسير رود و عيبى به كسى وارد آيد او را ملزم به پرداخت ديه مي‌كنيم ، و هر پياده‌اى در ميانه راه رود و عيبى به او وارد شود ديه‌اى ندارد . »

تطبيق احكام شرعى بر اساس پيمانى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

من لا يحضره الفقيه 4 / 352 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند عزيز وجليل در [ عالم ] اظله ميان ارواح برادرى ايجاد كرد و اين دو هزار سال قبل از آن بود كه ابدان را بيافريند .

پس چون قائم ما اهل‌بيت قيام كند ، به برادر ، از برادرى كه در اظله ميانشان برادرى ايجاد نموده ارث دهد ، اما به برادرى كه از جهت ولادت برادر اوست ارث ندهد . »

دلائل الامامة / 260 از جهم بن ابى جهمه از امام كاظم ( عليه السلام ) : « خداى تبارك و تعالى دو هزار سال پيش از خلق ابدان ، ارواح را آفريد ، و بعد از آن بود كه بدن‌ها را خلق كرد . پس آنان كه در

--------------------------- 836 ---------------------------

آسمان يكديگر را شناختند در زمين نيز بشناسند ، و آنان كه در آسمان همديگر را نشناختند در زمين نيز نشناسند .

چون قائم قيام كند برادر در دين را ارث دهد ، ولى برادر در ولادت را نه ، و اين فرموده‌ى خداوند است : قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مؤمنون / 1

. . . فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلا يَتَسَاءَلُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 101

به راستى كه مؤمنان رستگار شدند . . . پس آنگاه كه در صور دميده شود ، [ ديگر ] آن روز ميانشان نسبت خويشاوندى وجود ندارد ، و از يكديگر نمي‌پرسند . »

خصال 1 / 169 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « چون قائم قيام كند به سه امر حكم خواهد كرد كه احدى پيشتر حكم ننموده است : پيرمرد زناكار را مي‌كشد ، كسى را كه زكات پرداخت نكند به قتل مي‌رساند ، و به برادر از برادرِ در اظله ارث مي‌دهد . »

كافى 5 / 132 از حسين شيبانى روايت مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : مردى از دوستداران شما مال و خون بني‌اميه را حلال مي‌شمارد ، و امانتى از آنان نزد اوست ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : امانت‌ها را به صاحبان آن بدهيد ، اگرچه مجوسى باشند ، زيرا اين امر نخواهد بود تا آنكه قائم ما ( عليه السلام ) قيام كند و حلال شمارد و حرام شمارد . »

تحريم سود بردن مؤمن از برادر مؤمن خود

من لا يحضره الفقيه 3 / 313 از سالم نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد روايتى پرسيدم كه مي‌گويد : كسى كه به گرو اطمينان بيشترى داشته باشد تا برادر مؤمن خويش ، من از او بيزارم ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : اين زمانى است كه حق ظاهر شود و قائم ما اهل‌بيت قيام كند .

عرض كردم : روايت ديگرى كه مي‌گويد : سود بردن مؤمن از مؤمن رباست ؟ فرمودند : اين زمانى است كه حق ظاهر شود و قائم ما اهل‌بيت قيام كند . اما امروز عيبى ندارد به برادر مؤمن بفروشد و بر او سود كند . »

--------------------------- 837 ---------------------------

سختگيرى بر عاصيان ، زيرا به حرام نيازى ندارند

محاسن / 87 از امام صادق ( عليه السلام ) : « دو خون در اسلام حلال است ، ولى هيچ كس درباره‌ى آن دو به حكم خدا حكم نمي‌كند تا آنكه قائم ما قيام كند : زناكار همسر دار را سنگسار مي‌كند و گردن كسى را كه زكات نمي‌پردازد مي‌زند . »

درندگان و موذيان آشتى مي‌كنند و بي‌آزار مي‌شوند

المستدرك 4 / 514 از مجاهد از ابن عباس نقل مي‌كند و صحيح مي‌شمارد : « مهدى زمين را همان طورى كه از ستم پر شده از داد مي‌آكند ، چارپايان و درندگان آرام مي‌شوند ، و زمين پاره‌هاى جگرش را بيرون مي‌دهد .

گفتم : پاره‌هاى جگر زمين چيست ؟ گفت : چيزهايى مانند اسطوانه از طلا و نقره . »

احتجاج 2 / 290 از زيد بن وهب جهنى نقل مي‌كند : « هنگامى كه در مدائن امام حسن ( عليه السلام ) را مجروح كردند نزد ايشان كه دردمند بودند آمدم ، عرض كردم : اى پسر پيامبر ! مردم سرگردانند ، رأى شما چيست ؟ فرمودند : به خدا قسم چنين مي‌بينم كه معاويه براى من بهتر از اين كسانى است كه خود را شيعيان من مي‌پندارند ، اينان در صدد قتل من بودند ، بار و بنه‌ى مرا غارت كردند و اموالم را گرفتند . . .

عرضه داشتم : اى پسر رسول‌خدا ! آيا شيعيان خود را بسان گوسفندان بدون چوپان رها مي‌كنيد ؟ فرمودند : اى برادر جهينه ! چه كنم ، به خدا از مطلبى كه معتمدين برايم آورده‌اند آگاهم . اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روزى مرا شادمان ديدند و فرمودند : اى حسن ! آيا شادماني ؟ چگونه خواهى بود آن زمان كه پدرت را كشته بيني ؟ چسان خواهى بود آن هنگام كه بني‌اميه و امير بزرگ مرى و گشاد معده‌ى آنان عهده‌دار اين امر شوند ؟ همو كه مي‌خورد و سير نمي‌شود ، و در حالى مي‌ميرد كه نه در آسمان ياورى دارد و نه در زمين عذر پذير . او بر غرب و شرق مستولى مي‌شود ، بندگان فرمانبردار او مي‌شوند ، حكومتش طولانى مي‌گردد ، به روش اهل بدعت و گمراهى رفتار مي‌كند ، حق و سنت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را مي‌ميراند ، اموال را در ميان مواليان خود تقسيم و از كسانى كه بدان شايسته‌ترند منع مي‌كند ، در حكومت خود مؤمن را

--------------------------- 838 ---------------------------

ذليل و فاسق را نيرومند مي‌سازد ، ثروت را ميان ياران خود مي‌گرداند ، و بندگان خدا را بردگان [ خود ] قرار مي‌دهد .

در حكومت او حق كهنه و باطل آشكار شود . او كسى را كه براى حق با او دشمنى كند مي‌كشد ، و كسى كه در باطل از او پيروى كند را در دينش رها مي‌گذارد .

چنين خواهد بود تا آنكه خداوند در آخرالزمان و به هنگام سختى روزگار و جهل مردم ، مردى را مبعوث كند ، با فرشتگانش او را يارى دهد ، ياران او را مصون دارد ، با نشانه‌هايش او را نصرت دهد ، او را بر اهل زمين پيروز گرداند تا آنكه به رغبت و يا كراهت همه به دين در آيند ، زمين را از عدل ، داد ، نور و برهان بياكند ، عرض و طول سرزمين‌ها مطيع او باشند ، كافرى نماند مگر آنكه به دو ايمان آرد و فاسدى نباشد جز آنكه صالح گردد . در حكومت او درندگان آرام شوند ، زمين گياهش را بيرون دهد ، آسمان بركت خويش را فرو فرستد ، گنج‌ها براى او ظاهر گردد ، و او چهل سال بر مشرق تا به مغرب حكم راند . خوشا به حال آنكه روزگار او را دريابد و سخن او را بشنود . »

بساط ظلم براى هميشه برچيده خواهد شد

حكومت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) تا قيامت امتداد مي‌يابد ، و زمين از حجت خالى نمي‌شود مگر چهل روز پيش از قيامت ، و آن زمانى است كه اشرارى كه قيامت بر آنان به پا مي‌شود به رياست برسند .

كافى 1 / 329 از عبد الله بن جعفر حميرى روايت مي‌كند : « من و ابو عمرو ( رحمه الله ) ( 1 ) ( 1 ) . عثمان بن سعيد سفير نخست امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

نزد احمد بن اسحاق بوديم ، احمد بن اسحاق به من اشاره كرد تا از ايشان درباره‌ى جانشين سؤال كنم ، من هم گفتم : اى ابا عمرو ! مي‌خواهم از شما در مورد مطلبى پرسش كنم ، و البته كه هيچ شكى در اين رابطه ندارم ؛ اعتقاد من اين است كه زمين از حجت خالى نمي‌شود ، مگر چهل روز پيش از قيامت ، آن هنگام است كه حجت از ميان برداشته ، و در توبه بسته مي‌شود ، پس لم يك يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انعام / 158

--------------------------- 839 ---------------------------

كسى كه قبلاً ايمان نياورده يا خيرى در ايمان آوردن خود به دست نياورده ، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد . اينان شرار خلق خداوند عزوجل هستند ، و قيامت بر اينان بر پا مي‌شود . . . »

و جناب عَمري ( رحمه الله ) آن را تأييد نمود و تأييد ايشان حجت است .

--------------------------- 840 ---------------------------

.

--------------------------- 841 ---------------------------

فصل سى و يكم

آماده سازى براى غيبت

چگونگى آماده سازى امت براى غيبت

--------------------------- 842 ---------------------------

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) امت را براى تحمل غيبت آماده مي‌كند

هنگامى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) امت را به قرآن و عترت توصيه كردند ، به آنان فرمودند كه خداوند خبر داده است اين دو تا روز قيامت قرين و مستمرّند ، و هيچ گاه از هم جدا نخواهند شد .

مسند احمد 3 / 17 ، 14 ، 26 و 59 از رسول گرامي ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « نزديك است من فراخوانده شوم و اجابت كنم ، همانا من در ميان شما دو شيء گران مي‌گذارم ؛ كتاب خداى عزوجل و عترتم ، كتاب خدا ريسمانى است كه از آسمان تا زمين كشيده شده و عترتم اهل‌بيت منند . لطيف خبير به من خبر داده است كه اين دو هرگز از يكديگر جدا نشوند تا آنكه در كنار حوض بر من وارد شوند ، پس بنگريد چگونه پس از من با آن دو رفتار مي‌كنيد . »

اين حديث نزد همه متواتر است ، در منابع ما چنين آمده : « من دو امر را ميان شما گذاردم ، مادامى كه بدان تمسك كرده‌ايد هرگز دچار گمراهى نخواهيد شد : كتاب خدا و عترتم اهل‌بيتم ، لطيف خبير مرا خبر داده كه اين دو هرگز از هم جدا نمي‌شوند تا آنكه در كنار حوض نزد من آيند ، بسان اين دو - و دو انگشت مسبحه [ يا همان سبابه ] را كنار هم آوردند - ،

نه مانند اين دو - و مسبحه و انگشت وسط را كنار هم گذاردند - تا يكى از ديگرى پيش افتد ، پس به اين دو متمسك باشيد تا نلغزيد و گمراه نشويد ، و از آنان پيش نيفتيد كه به گمراهى در افتيد . » ( 1 ) ( 1 ) . كافى 2 / 415

طبق تصريحات پى در پى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، تعداد امامان ( عليهم السلام ) دوازده نفر مي‌باشد ، و خطّ امامت تا روز قيامت امتداد خواهد داشت و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد ، بدين ترتيب كه دوازدهمين آنان ، چونان خضر نبي ( عليه السلام ) و از سوى خدا ، عمرى طولانى خواهد داشت ، و دورانى دراز از امت غائب خواهد شد . و چون باز مي‌گردد ، مسيح ( عليه السلام ) براى يارى او در راستاى اقامه‌ى حكومت عدل الهى در عالم ، فرود خواهد آمد .

او برنامه‌ى جديد خود را براى زمين و اهالى آن به اجرا مي‌گذارد ، و زندگانى را وارد مرحله‌اى نوين خواهد نمود . پس از او نيز تا قيامت امامتِ عترت ادامه خواهد يافت .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نيز امت را براى تحمل اين مرحله‌ى طولانى آماده مي‌سازند . ايشان بر امت اتمام

--------------------------- 843 ---------------------------

حجت مي‌كنند و خبر از ظلم‌ها و ستم‌هايى كه بر سر اهل‌بيت و عترت مي‌آيد مي‌دهند . از مؤمنان مي‌خواهند در مقابل ستم‌هاى حكومت‌ها نسبت به اهل‌بيت و شيعيان بردبار باشند ، آنان را براى پذيرش غيبت دوازدهمين امامشان ( عليه السلام ) مهيا مي‌كنند و به ظهور اميد مي‌دهند ، هر چند زمان غيبت به درازا انجامد . در راستاى همين غيبت ، احاديث متعددى از آن حضرت و امامان ( عليهم السلام ) رسيده است .

حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بسان ذوالقرنين ، پس از غيبت ظهور مي‌كند

كمال الدين 2 / 394 از جابر بن عبد الله انصارى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « ذوالقرنين بنده‌ى صالحى بود كه خداوند عزوجل او را حجت بر بندگان خويش قرار داد . او قوم خود را به خدا دعوت كرد و به تقواى الهى فرمان داد . آنان بر [ يك طرف ] سر او كوفتند و او مدت زمانى ناپديد شد ، چنان كه گفتند : مرد ، هلاك شد ، [ اگر زنده است ، ] در كدام وادى سير مي‌كند ؟ پس از مدتى نزد قومش بازگشت ، و آنان بر طرف ديگر سر او زدند . و در ميان شما كسى است كه بر سنت اوست ( 1 ) ( 1 ) . ممكن است مقصود از اين عبارت حضرت امير ( عليه السلام ) باشد ، چرا كه ايشان نيز از دو ناحيه‌ى سر مورد اصابت قرار گرفتند ، يكى در نبرد خندق توسط عمرو بن عبدود و ديگرى به دست ابن ملجم لعنه الله ، ر . ك به مناقب

آل ابى طالب ( عليه السلام ) 3 / 87 . م

.

خداوند عزوجل به ذوالقرنين در زمين قدرت داد ، و از هر چيزى سببى براى او قرار داد ،

و او به مغرب و مشرق رسيد .

خداوند تبارك و تعالى همان سنت را در قائم از فرزندان من جارى خواهد ساخت ، او را به شرق و غرب زمين خواهد رساند ، تا آنجا كه چشمه يا موضعى در زمينى هموار و كوه نباشد كه ذوالقرنين در آن گام نهاده جز آنكه او نيز در آن گام نهد .

خداى عزيز وجليل گنج‌ها و معادن زمين را براى او آشكار خواهد ساخت ، و با رعب يارى خواهد نمود ، پس به واسطه‌ى او زمين را از عدل و داد مملو مي‌سازد ، آنسان كه از ستم و جور پر شده است . »

الخرائج و الجرائح 2 / 930 از امام محمد باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « ذوالقرنين

--------------------------- 844 ---------------------------

عبد صالحى بود كه با خداى سبحان اخلاص پيشه كرد ، خداوند هم براى او خيرخواهى نمود ،

و ابر به تسخير او در آمد ، و زمين برايش درنورديده شد ، و نور چنان برايش امتداد يافت كه شب به مانند روز مي‌ديد .

خداوند متعال ابرها را به تسخير امامان حق نيز در آورده است ، و آنها را براى مصالح مسلمين و از بين بردن اختلافات به مشرق و مغرب مي‌برد ، و مهدى نيز اينچنين است ، از اين رو صاحب المرأى والمسمع ( 1 ) ( 1 ) . يعنى كسى كه چنان احاطه دارد كه هم نيك مي‌بيند و هم نيك مي‌شنود .

نام دارد . او نورى دارد كه اشياء را از دور همانند نزديك مي‌بيند ، و [ صداها را ] از دور مانند نزديك مي‌شنود . او در تمام دنيا گاه بر روى ابر و گاه بر باد سير مي‌كند ، زمين برايش درنورديده مي‌شود ، و بلايا را در شرق و غرب از بندگان و بلاد دور مي‌كند . »

نگارنده : اين حديث از عظمت آنچه خداوند در اختيار ذوالقرنين قرار داده بود ، و نيز زندگانى امامان ( عليهم السلام ) و اينكه آنان به قدرت خدا ، براى مصالح مسلمين و اصلاح امور آنها به شرق و غرب مي‌روند ، پرده بر مي‌دارد .

غيبتى چون غيبت حضرت موسي ( عليه السلام )

كمال الدين 1 / 145 از اميرالمؤمنين از رسول‌خدا ( عليهما السلام ) روايت مي‌كند : « زمانى كه وفات حضرت يوسف ( عليه السلام ) فرا رسيد ، شيعيان و اهل‌بيت خود را جمع نمود ، حمد و ثناى خدا را به جاى آورد ، و در ادامه از اوضاع سختى كه آنان را فرا خواهد گرفت سخن راند ، مردان در آن كشته مي‌شوند ، شكم زنان باردار دريده و كودكان ذبح مي‌شوند ، تا آنكه خداوند به قائمِ از نسل لاوى بن يعقوب حق را آشكار كند . او مردى است گندمگون و بلند قامت - و ديگر اوصاف او را ياد كرد - ، پس به او تمسك كنيد .

غيبت رخ داد و اوضاع سخت براى بني‌اسرائيل پيش آمد . آنان چهارصد سال در انتظار قيام كننده به سر بردند . زمانى كه بشارت ولادت او را به آنان دادند و نشانه‌هاى ظهور او را مشاهده نمودند ، بلا شدت يافت و با چوب و سنگ بر آنها هجوم آوردند . آنها در طلب

--------------------------- 845 ---------------------------

فقيهى كه با سخنانش آرام مي‌شدند رفتند ، ولى او خود را مخفى نمود . كسى را به نزد او فرستاده گفتند : ما به سخنان شما بود كه در سختى آرامش مي‌يافتيم .

او هم آنان را به صحرايى برد و نشست و برايشان درباره‌ى قيام كننده و وصف او گفت و ظهور او را نزديك دانست ، و اين در شبى مهتابى بود .

آنان در اين حال بودند كه موسي ( عليه السلام ) با سنّى كم آمد . او براى تفريح از خانه‌ى فرعون خارج شده بود . او از همراهان فاصله گرفت و نزد اينان آمد . سوار بر استرى بود و ردايى ابريشمى در بر د اشت . چون نگاه آن فقيه به او افتاد با اوصاف او را شناخت . برخاست و بر گام‌هاى موسى افتاد ، آنها را بوسه داد و گفت : سپاس خدايى را كه مرا نميراند تا آنكه تو را به من نماياند . هنگامى كه پيروان اين صحنه را ديدند ، دانستند او مقصود آنهاست و به شكرانه‌ى خداى عزوجل بر زمين افتادند . تنها مطلبى كه گفت اين بود : اميد آن دارم كه خدا در فرج شما شتاب بخشد ، و غائب شد .

او به شهر مدين رفت و مدتى نزد شعيب ماند . غيبت دوم بر آنها سخت تر از نخستين بود و پنجاه و چند سال به طول انجاميد .

بلا شدت گرفت و آن فقيه پنهان شد . بني‌اسرائيل براى او پيغام فرستادند : ما صبرى بر خفاى تو نداريم . پس او به صحرا رفت و آنان را فرخواند ، دل‌هايشان را آرام كرد ، و خبر داد كه خداى عزوجل به دو وحى كرده است : فرج آنها بعد از چهل سال خواهد بود . آنان يك صدا گفتند : الحمد لله ، خداوند عزيز و جليل وحى نمود : بگو : به خاطر اين الحمد لله ، آن را سى سال قرار دادم ، آنان صدا زدند : هر نعمتى از سوى خداست ، خدا وحى كرد : به آنان بگو : بيست سال قرار دادم ، گفتند : تنها آورنده‌ى خير خداست ، وحى فرمود : بگو : ده سال ، آنها صدا زدند : تنها خداست كه بدى را دفع مي‌كند ، خداوند به دو وحى نمود : به آنها بگو : بمانيد كه اذن فرجتان را دادم .

آنان در اين حال بودند كه موسي ( عليه السلام ) سوار بر الاغى آمد . فقيه خواست راه شناخت موسى را به آنان بفهماند ، موسى آمد و نزد آنها توقف كرد و بر آنها سلام نمود ، فقيه گفت : نامت چيست ؟ فرمود : موسي ، او گفت : پسر كه ؟ فرمود : پسر عمران ، گفت : او پسر كيست ؟ فرمود :

--------------------------- 846 ---------------------------

پسر قاهث بن لاوى بن يعقوب ، گفت : چه آورده‌اي ؟ فرمود : رسالت از جانب خداى عزوجل . در اين هنگام فقيه برخاست و دست موسى را بوسيد و او در ميان آنها نشست ، دل‌هايشان را آرام كرد ، فرمان خود را گفت و جدا شد . فاصله‌ى بين آن وقت و فرج و گشايش آنان با غرق شدن ، فرعون چهل سال بود . »

نگارنده : برخى با استناد به اين حديث ، بر اين باورند كه دعاى مؤمنان ، استقامت و سطح ايمان آنان ، ممكن است زمان ظهور را پيش اندازد .

لكن در پاسخ اين باور مي‌گوييم : ظهور حضرت موسي ( عليه السلام ) در ظاهر و در ديد منتظران او بود كه پيش افتاد ، ولى در حقيقت و در علم خدا چنان است كه در آيه‌ى شريفه آمده است : وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 34

و براى هر امّتى اجلى است ، پس چون اجلشان فرا رسد ، نه [ مي‌توانند ] ساعتى آن را پس اندازند و نه پيش .

حتى اگر هم بپذيريم كه مردم در شتاب بخشيدن به ظهور حضرت موسي ( عليه السلام ) نقش داشته‌اند ، باز نمي‌توان آن را با قيام امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مقايسه نمود ، چرا كه اين وعده‌اى است كه خداوند زمان آن را از ازل رقم زده است ، همان كه به فرشتگان فرمود : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 30

من چيزى مي‌دانم كه شما نمي‌دانيد .

يعنى به انسان اجازه مي‌دهم كه در زمين حكومت كند ، اگرچه به فساد و خونريزى بپردازد ، لكن تا زمانى محدود كه پس از آن عدالت گسترده و ستم برچيده مي‌شود .

ديگر آنكه فايده‌ى دعا براى تعجيل فرج - كه بدان فرمان داده شده‌ايم - به خود ما بازمي‌گردد ، چنان كه در توقيع صحيح اسحاق بن يعقوب آمده است كه حضرت فرمودند : و براى تعجيل فرج بسيار دعا كنيد ، كه آن فرج شماست . ( 3 ) ( 3 ) . غيبت شيخ طوسى / 293

با اين حساب اين اعتقاد كه دعا براى تعجيل فرج ، موعد ظهور را سال‌ها و حتى لحظاتى شتاب مي‌بخشد ، مشكل خواهد بود . لذا مي‌شايد كه در اين رابطه توقف نمود . ( 4 ) ( 4 ) . البته شايسته است در اين رابطه به روايت تفسير عياشى 2 / 154 مراجعه نمود . م

--------------------------- 847 ---------------------------

غيبت و شباهت به عزير نبي ( عليه السلام )

غيبت شيخ طوسى / 260 از مؤذن مسجد احمر نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدم :

آيا در كتاب خدا مثالى براى قائم ( عليه السلام ) آمده است ؟ فرمودند : آري ، آيه‌ى صاحب الاغ كه خدا او را صد سال ميراند ، سپس زنده نمود . »

همان از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « مَثَل امر [ ظهور ] ما در كتاب خدا مثل صاحب الاغ است ، خدا او را يكصد سال ميراند ، سپس زنده نمود . » ( 1 ) ( 1 ) . تشبيه در اصل مسئله‌ى غيبت است . م

اهل‌بيت من بسان ستارگان آسمانند ، هر ستاره‌اى از ديده رود ،

ديگرى طلوع مي‌كند

غيبت نعمانى / 16 و 155 از امام صادق از پدرانش ( عليهم السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « مَثَل اهل‌بيت من مَثَل ستارگان آسمان است كه هرگاه ستاره‌اى غائب شود ، ستاره‌اى آشكار گردد ، تا آنكه ستاره‌اى از آنها طلوع كند و شما ديده به او دوزيد و با انگشتان به دو اشارت كنيد ، و ملك الموت به سراغ او بيايد و او را ببرد .

آنگاه شما مدتى درنگ خواهيد كرد ، و پسران عبد المطلب يكسان شوند [ و نتوانيد امامتان را تشخيص دهيد ] و هيچ يك از ديگرى شناخته نشود . آن هنگام است كه ستاره‌تان جلوه مي‌كند ، پس حمد خدا را به جا آوريد و او را بپذيريد . »

جامع المسانيد و السنن 5 / 440 : « ستارگان امان آسمانند ، و اهل‌بيتم امان امت من . »

مسند شمس الاخبار 1 / 133 از ابو شعبه از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) : « مثل اهل‌بيت من در امتم مثل ستارگان است ، هرگاه ستاره‌اى ناپديد شود ستاره‌اى طلوع مي‌كند . »

البرهان / 40 از ابن عباس از آن حضرت : « يا علي ! من شهر دانشم و تو درِ آني . . . مثل تو و امامان از فرزندانت پس از من مثل كشتى نوح است ، هركه بر آن سوار شد نجات يافت و هركه سرپيچى كرد غرق شد . مثل شما مثل ستارگان است كه تا روز قيامت چون ستاره‌اى غائب شود ، ستاره‌اى طلوع نمايد . »

--------------------------- 848 ---------------------------

تيسير المطالب / 129 از نصر بن حماد مي‌آورد : « هنگامى كه ابراهيم بن عبد الله بن حسن بن حسن ( عليه السلام ) ظهور كرد شعبه گفت : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : مثال اهل‌بيت من در امتم مثال ستارگان است ، هرگاه يكى ناپديد گردد ، ستاره‌اى آشكار شود . »

نگارنده : عالمان حديث روايت اصحابى كالنجوم [ ياران من مانند ستارگانند ] را دروغ و جعلى مي‌شمارند ، زيرا رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اين مطلب را در مورد اهل‌بيت ( عليهم السلام ) فرمودند ، ولى برخى راويان آن را براى صحابه ساختند .

حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و غيبت ، عهدى الهى به پيامبر ( صلى الله عليه وآله )

كمال الدين 1 / 51 از اميرالمؤمنين از پيامبر اكرم ( عليهما السلام ) نقل مي‌كند : « سوگند به آنكه مرا به حق به بشارت فرستاد ، قائم از فرزندان من بر اساس عهدى از جانب او [ خدا ] به من غائب خواهد شد ، تا آنجا كه اكثر مردم گويند : خدا هيچ نيازى به آل محمد ندارد ، و ديگران در ولادت او شك كنند . پس هركه آن زمان را يافت ، دينش را نگاه دارد ، و براى نفوذ شيطان به وسيله‌ى ترديد راهى در خود قرار ندهد كه او را از روش من دور و از دينم بيرون كند ، زيرا او پيشتر پدر و مادرتان را از بهشت بيرون برد ، و خداوند عزوجل شياطين را اولياى كسانى قرار داده است كه ايمان نمي‌آورند . »

همان 1 / 253 از جابر بن عبد الله انصارى نقل مي‌كند : « هنگامى كه خدا اين آيه را نازل كرد :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمر مِنْكُمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 59

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، خدا را اطاعت كنيد و پيامبر و اولياى امر خود را [ نيز ] اطاعت كنيد ، من گفتم : يا رسول الله ! خدا و رسولش را شناختيم ، اولياى امر كه خداوند اطاعت آنها را قرين اطاعت شما قرار داده كيانند ؟

فرمودند : اى جابر ! آنان جانشينان من و امامان مسلمين بعد از من هستند ، نخستين آنها على بن ابى طالب است ، سپس حسن و حسين ، بعد على بن الحسين و آنگاه محمد بن على كه در تورات به باقر معروف است و تو - اى جابر ! - او را درك خواهى كرد ، قرار دارند ،

--------------------------- 849 ---------------------------

پس چون او را ديدى سلام مرا برسان .

سپس صادق جعفر بن محمد است ، آنگاه موسى بن جعفر ، بعد على بن موسي ، در ادامه محمد بن علي ، سپس على بن محمد ، و آنگاه حسن بن على قرار دارند . در ادامه همنام و هم كنيه‌ى من حجت خدا در زمين و باقى گذارده‌ى او در بندگان پسر حسن بن على خواهد بود ، همو كه خداوند - تعالى ذكره - بر دستان او مشارق و مغارب زمين را فتح خواهد كرد . اوست كه از شيعيان و اوليايش غائب مي‌شود ، غيبتى كه در آن تنها كسى كه خدا دلش را براى ايمان آزموده است ، بر اعتقاد به امامت او استوار خواهد ماند .

عرضه داشتم : اى فرستاده‌ى خدا ! آيا او در دوران غيبت براى شيعيانش نفعى خواهد داشت ؟ فرمودند : آري ، قسم به آنكه مرا به نبوت مبعوث نمود ، در غيبت از نور او روشنائى مي‌گيرند و از ولايتش نفع مي‌برند ، مانند بهره ورى مردم از خورشيد اگرچه ابر آن را

پوشانده باشد .

اى جابر ! اين از سرّ مكنون و دانش مخزون خداست ، آن را از ناشايستان كتمان كن . »

همان 1 / 207 از سليمان بن مهران اعمش از امام صادق از پدر از جدّشان امام سجاد ( عليهم السلام ) نقل مي‌كند : « ما امامان مسلمين ، حجت‌هاى خدا بر عالمين ، آقايان مؤمنين ، پيشوايان روى و دست و پا سفيدان [ اعضاى وضو ] ( 1 ) ( 1 ) . عبارت روايت چنين است : قادة الغرّ المحجّلين ، براى توضيح بيشتر معنا ر . ك به مجمع البحرين ماده‌ى حجل . م

و سروران مؤمنين هستيم .

ما امان اهل زمين هستيم ، همانگونه كه ستارگان امان اهل آسمانند . ما كسانى هستيم كه خداوند آسمان را به وسيله‌ى ما نگاه داشته تا بر زمين نيفتد مگر به اذن او ، و به ما زمين را نگاه داشته كه اهلش را تكان ندهد .

تنها به ماست كه باران مي‌بارد ، رحمت مي‌گسترد و بركات زمين خارج مي‌شود . اگر كسى از ما در زمين نبود ، اهل خود را فرو مي‌برد .

از زمانى كه خدا آدم را آفريد ، زمين از حجت خدا كه ظاهر و مشهور باشد و يا غائب و پنهان ، خالى نبوده است ، و تا روز قيامت هم از حجت خالى نخواهد شد ، و اگر چنين نبود خدا پرستش نمي‌شد .

--------------------------- 850 ---------------------------

سليمان گويد : به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : مردم چگونه از حجت غائب پنهان بهره مي‌برند ؟ فرمودند : همانسان كه از خورشيد زمانى كه ابر آن را بپوشاند ، بهره مي‌برند . »

غيبت امام ( عليه السلام ) به سبب ظلم اهل زمين

غيبت نعمانى / 141 از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « يك روايت كه آن را بفهمي ، بهتر از نقل ده روايت است . براى هر حقّى حقيقتى است و هر [ اعتقاد ] درستى نورى دارد . آنگاه فرمودند : به خدا سوگند ما كسى از شيعيانمان را فقيه به حساب نمي‌آوريم ، مگر پس از آنكه براى او سخنى با رمز و كنايه گفته شود و او آن را بفهمد .

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بر منبر كوفه فرمودند : در پشت سر شما فتنه‌هايى تاريك و كور خواهد بود كه تنها نُوَمه از آن نجات يابند ، گفته شد : يا اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نومه چيست ؟ فرمودند : كسى است كه مردم را مي‌شناسد ، ولى مردم او را نمي‌شناسند .

و بدانيد زمين از حجت خداى عزوجل خالى نخواهد بود ، ولى خدا خلق خود را از او نابينا مي‌كند ، و اين بابت ظلم و جور آنان و زياده روى آنان بر خودشان است ، و اگر زمين يك لحظه از حجت خدا خالى شود ، اهلش را فرو مي‌برد .

حجت خدا مردم را مي‌شناسد ولى آنها او را نمي‌شناسند ، همانگونه كه يوسف مردم را مي‌شناخت ولى آنان او را نمي‌شناختند ، سپس اين آيه را تلاوت كردند : يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى يس / 30

دريغا بر اين بندگان ! هيچ فرستاده‌اى بر آنان نيامد مگر آنكه او را ريشخند مي‌كردند . »

يكى از علل اساسى طولانى شدن غيبت

تفسير قمى 2 / 316 روايت مي‌كند : « مردى به امام صادق ( عليه السلام ) گفت : آيا حضرت علي ( عليه السلام ) بدنى قوى نداشت و در فرمان خدا محكم نبود ؟ حضرت فرمودند : آري ، او گفت : پس چرا دشمنان را از خود دفع نكرد ؟ ايشان فرمودند : حال كه پرسيدى جواب را درياب ، آيه‌اى در

--------------------------- 851 ---------------------------

كتاب خدا او را بازداشت .

آن شخص درباره‌ى آن آيه پرسيد و امام ( عليه السلام ) فرمودند : لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى فتح / 25

اگر [ كافر و مؤمن ] از هم متمايز مي‌شدند ، قطعاً كافران را به عذاب دردناكى معذّب مي‌داشتيم .

خداوند در اصلاب گروهى كافر و منافق ، وديعت‌هايى با ايمان داشت ، لذا حضرت علي ( عليه السلام ) پدران را نكشت تا ودايع خارج شوند ، پس چون آنها خارج شدند ، پيروز شد و آنها [ دشمنان ] را كشت . قائم ما اهل‌بيت نيز چنين است ، او ظهور نمي‌كند تا آنكه وديعت‌هاى خدا خارج شوند . پس چون خارج شوند ، پيروز شده آنها [ دشمنان ] را خواهد كشت . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز علل الشرائع / 147 ، كمال الدين 2 / 641 و اثبات الهداة 3 / 489 و 553

نهمين نفر از صلب امام‌حسين ( عليه السلام ) غائب مي‌شود

كفاية الاثر / 120 از عمار بن ياسر روايت مي‌كند : « در برخى غزوه‌ها همراه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بودم . اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) پرچمداران را كشته و جمعيت دشمن را پراكنده بود ، از جمله آنكه عمرو بن عبد الله جمحى و شيبة بن نافع را به هلاكت رسانده بود . من حضور پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) رسيدم و عرضه داشتم : يا رسول الله ! درودهاى خدا بر شما باد ، على در راه خدا جهاد كرده و حقّ آن را به جا آورده است . ايشان در گفتارى طولانى كه به فضل اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) اختصاص داشت فرمودند : اى عمار ! خداوند تبارك و تعالى با من عهد كرده است كه از صلب حسين نه تن خواهند آمد و نهمين فرزند او از مردم غائب شود ، و اين فرموده‌ى خداى عزوجل است : قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى ملك / 30

بگو : به من خبر دهيد ، اگر آب [ آشاميدني ] شما [ به زمين ] فرو رود ، چه كسى آب روان برايتان خواهد آورد ؟

او غيبتى دراز مدت خواهد داشت كه قومى در اثر آن [ از حق ] باز مي‌گردند و [ گروهي ] ديگر باقى مي‌مانند .

در آخرالزمان او خروج مي‌كند و دنيا را از عدل و داد پر مي‌سازد ، و در راستاى تأويل

--------------------------- 852 ---------------------------

قرآن پيكار مي‌كند ، آنگونه كه من براى تنزيل آن جنگيدم ، او همنام و شبيه‌ترين مردم به

من است .

اى عمار ! پس از من فتنه‌اى به وقوع خواهد پيوست ، آن هنگام از على و حزب او

پيروى كن . »

كمال الدين 1 / 287 از ابن عباس : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : همانا على بن ابى طالب امام امت من و خليفه‌ى پس از من بر آنان است ، و قائم منتظَر كه خدا به دو زمين را از عدل و داد آكنده مي‌سازد همانگونه كه از ستم و بيداد مملو شده است ، از فرزندان اوست . سوگند به آنكه مرا به حق به بشارت فرستاد كسانى كه در دوران غيبت او بر اعتقاد به او استوار مانند ، از كبريت احمر ( 1 ) ( 1 ) . براى كبريت احمر معانى مختلفى ذكر شده است : ياقوت سرخ ، طلاى سرخ و اكسيرى كه اصحاب كيميا به

دنبال آنند . م

كمياب‌ترند .

در اين هنگام جابر بن عبد الله انصارى برخاست و عرضه داشت : اى فرستاده‌ى خدا ! آيا قائم از فرزندان شما غيبتى خواهد داشت ؟ فرمودند : قسم به پروردگارم آري ، وَلِيُمَحِّصَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 141

و تا خدا كسانى را كه ايمان آورده‌اند خالص گرداند و كافران را

نابود سازد .

اى جابر ! اين امرى از امر خدا و سرّى از سرّ اوست كه از بندگان او پوشيده شده ، پس مبادا در آن ترديد كني ، چرا كه شك در امر خداى عزوجل كفر است . »

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) و سخن درباره‌ى ستاره‌ى غائب

در فصل فتنه‌هاى متصل به ظهور روايت اصبغ بن نباته گذشت : « حضور حضرت امير ( عليه السلام ) رسيدم و ايشان را ديدم كه متفكرانه با چوبى بر زمين مى زند ، عرضه داشتم : يا اميرالمؤمنين ! چه شده كه شما را چنين مى بينم ، با حالت تفكر بر زمين مي‌زنيد ؟ آيا به خلافت رغبت داريد ؟ فرمودند : نه ، به خدا سوگند كه هيچ روزى نه در خلافت و نه در دنيا رغبت نداشتم ، ولى در مولودى انديشيدم كه از نسل من و يازدهمين فرزندم خواهد بود . او همان مهدى

--------------------------- 853 ---------------------------

است كه زمين را از عدل و داد مي‌آكند ، هم‌چنان‌كه از ستم و جور پر شده است .

براى او غيبت و حيرتى خواهد بود كه گروه‌هايى در آن گمراه شده و گروه‌هايى ديگر رهنمون مي‌شوند ، گفتم : يا اميرالمؤمنين ! اين حيرت و غيبت چقدر به طول مي‌انجامد ؟ فرمودند : مدّتي . گفتم : آيا چنين خواهد شد ؟ فرمود : آري ، همانسان [ و با همان قاطعيت ] كه تو آفريده شده‌اي ، و چگونه تو - اى اصبغ ! - آن را درك كني ؟ آنان بهترين‌هاى اين امتند كه با ابرار اين عترت خواهند بود .

پرسيدم : پس از آن چه خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : آنگاه خداوند هر آنچه را بخواهد انجام خواهد داد ، چرا كه او بداءها ، اراده‌ها ، غايات و نهاياتى دارد . » ( 1 ) ( 1 ) . كافى 1 / 338

كمال الدين 1 / 302 از آن حضرت نقل مي‌كند كه بر فراز منبر كوفه فرمودند : « خدايا ! زمينت ناگزير است كه حجتى از تو بر خَلقت داشته باشد كه آنان را به دينت رهنمون كند و دانشت را به آنان بياموزد ، تا حجت تو از بين نرود و پيروان اوليايت - پس از آنكه به دو هدايتشان كردى -

گمراه نگردند .

او هم يا آشكار است و اطاعت نمي‌شود ، يا آنكه پنهان و منتظر است . اگر شخص او در حال هدايت مردم از آنها غائب شود ، ( 2 ) ( 2 ) . در كافى 1 / 339 چنين آمده : إن غاب عن الناس شخصهم في حال هدنتهم . م

دانش و آداب او در دل‌هاى مؤمنان استوار است ،

و بدان عمل مي‌كنند . »

دلائل الامامة / 251 از امام صادق ( عليه السلام ) : « مردى نزد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آمد و از به درازا انجاميدن دوران حكومت ستم گله كرد ، ايشان به دو فرمودند : به خدا آنچه بدان اميد داريد رخ نخواهد داد تا آنكه اهل باطل هلاك شوند ، جاهلان از ميان روند و پرهيزكاران ايمن گردند ، مدتى كوتاه مي‌گذرد تا آنكه [ در تنگنا قرار گيريد و ] براى يكى از شما به اندازه‌ى موضع قدمش جا نباشد ، و نزد مردم از مردارى نزد صاحبش بي‌ارزشتر باشيد . شما در اين حال خواهيد بود كه يارى خدا و فتح بيايد ، و اين همان فرمايش خداست : حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى يوسف ( عليه السلام ) / 110

تا هنگامى كه فرستادگان [ ما ] نوميد شدند و [ مردم ] پنداشتند كه به آنان

--------------------------- 854 ---------------------------

واقعاً دروغ گفته شده ، يارى ما به آنان رسيد . »

غيبت نعمانى / 140 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در روزگار اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرات فزون و لبريز شد ، از اين رو خود و دو پسرشان حسن و حسين ( عليهما السلام ) آمدند و از كنار ثقيف عبور كردند ، آنها گفتند : على آمده تا [ فزوني ] آب را بازگرداند .

ايشان فرمودند : بدانيد ! به خدا قسم من و اين دو پسرم به قتل خواهيم رسيد ، و به طور حتم خدا مردى از فرزندان مرا در آخرالزمان خواهد فرستاد كه خونخواهى ما كند . او براى تمييز اهل ضلالت غائب خواهد شد ، تا جايى كه نادان گويد : خدا هيچ نيازى به آل محمد ندارد . »

نهج‌البلاغة / 145 خطبه‌ى 100 : « سپاس خدايى را كه فضل خود را در ميان خلق گسترد ، و دست او به سخاوت باز است ، ما او را در تمامى امورش حمد مي‌گوييم و براى رعايت حقوقش از او يارى مي‌جوييم . گواهى مي‌دهيم به اينكه الهى جز او نيست و محمد ( صلى الله عليه وآله ) بنده و رسول اوست . او را فرستاد تا فرمانش را اظهار نمايد و سخن به ياد او گويد . ايشان هم به امانت آن را به انجام رساند و راستكار [ از ميان ] رفت و بيرق حق را در ميان ما گذارد . هركه از آن پيش افتد [ از دين ] خارج شود ، و آنكه از آن سرپيچد نابود گردد ، و هر كس بدان ملتزم باشد [ به حق ] ملحق شود .

راهنماى آن بيرق سخن بي‌درنگ نمي‌گويد ، با شتاب نمي‌ايستد ، و چون ايستاد سريع است . پس چون شما فرمانبردار او باشيد و با انگشت‌هايتان به دو اشاره كنيد [ و او را بزرگ داريد ] ، مرگ او را در رسد و ببرد . پس از او آن مقدار كه خدا بخواهد درنگ كنيد تا آنكه خدا كسى را برايتان بفرستد كه شما را گرد آورد و پراكندگي‌تان را به انضمام مبدّل سازد . پس در آنكه [ شايستگى دارد ، ولى به جهت نبود شرائط لازم ] نيامده [ براى امارت ] طمع نكنيد [ و اصرار ننماييد ] ، و از آنكه پشت كرده نوميد نشويد ، زيرا آنكه پشت كرده شايد يكى از دو پايش بلغزد [ و برخى شرائط لازم حاصل نباشد ، ] ولى ديگرى استوار ماند

[ و برخى شرائط حاصل باشد ] ، آنگاه هر دو باز گردند و استوار شوند .

بدانيد ! مَثَل خاندان محمد ( صلى الله عليه وآله ) مثل ستارگان آسمان است ، اگر ستاره‌اى فرود آيد و پنهان

--------------------------- 855 ---------------------------

شود ديگرى طلوع مي‌كند ، پس گويا نيكي‌هاى خدا در ميان شما كامل شده ، و آنچه را اميد داريد به شما نمايانده است . »

ابن ميثم بحرانى در شرح نهج‌البلاغة 3 / 6 خطبه‌ى 97 ( 1 ) ( 1 ) . مقصود همين خطبه‌اى است كه هم اكنون گذشت و در شرح ابن ميثم با اين شماره آمده است .

مي‌نويسد : « اين فصل دربردارنده‌ى مطالبى چند است : آگاهى دادن از امامان پسين ( عليهم السلام ) ، تعليم نحوه‌ى رفتار مردم با آنان ، اميد بخشيدن به مردم با ظهور امامانى از آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) يكى پس از ديگري ، وعده‌ى تكامل احسان الهى به وسيله‌ى ظهور امام منتظَر كه آنان آرزومند اويند . . .

[ وى در شرح جمله‌ى آخر مي‌نگارد : ] اين سخن به لطف و امتنانى كه خدا با ظهور امام منتظَر در حق آنان مي‌كند ، و به وجود ايشان احوال آنها را سامان مي‌دهد ، اشاره دارد .

در اثناى برخى خطبه‌هاى امام ( عليه السلام ) به مطالبى پيرامون جرياناتى كه پس از ايشان رخ مي‌دهد برخوردم ، مطالبى كه به شرحى براى اين خطبه مي‌ماند ، و آن اين است :

اى قوم ! به يقين بدانيد جاهليت شما كه قائم ما با آن مواجه مي‌شود ، كمتر از آن جاهليت شما كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) با آن روبرو شد نيست ، زيرا آن روز تمامى امت درگير جاهليت بودند ، مگر كسى كه خدا بر او رحم كرد ، پس شتاب ننماييد كه هراس شتابان به سراغتان آيد ، و بدانيد مدارا مبارك است و در درنگ بقا و راحتى است ، و امام نسبت به آنچه انكار مي‌كند

داناتر است .

قسم به جانم او قاضيان بد را از شما بر خواهد كند ، رياكاران را بر خواهد گرفت ، اميران ستمكار را كنار خواهد زد ، زمين را از هر فريبكارى پاك خواهد گرداند ، در ميان شما به عدل رفتار خواهد نمود ، و ترازوى مستقيم را در ميان شما به پا خواهد داشت .

زندگان شما آرزوى بازگشت مردگانتان را خواهند نمود . . . »

شرح نهج‌البلاغة ابن ابى الحديد 7 / 94 ذيل اين فقره از سخنرانى امام ( عليه السلام ) : خدا كسى را برايتان بفرستد كه شما را گرد آورد و پراكندگي‌تان را به انضمام مبدّل سازد ، مي‌نويسد : « مقصود كسى از اهل‌بيت ( عليهم السلام ) است . اين سخن اشاره به مهدى است كه در آخرالزمان ظهور مي‌كند . اصحاب ما [ معتزله ] بر اين باورند كه او امروز موجود نيست و بعدها به وجود خواهد آمد ، ولى

--------------------------- 856 ---------------------------

شيعيان معتقدند او هم اكنون موجود است . »

احتجاج 1 / 251 روايت مي‌كند : « زنديقى نزد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آمد و گفت : اگر اختلاف و تناقض در قرآن نبود ، هر آينه به دين شما درمي‌آمدم ، حضرت در فرمايشى مفصل فرمودند : بدان ! زمانى بر اين مردم فرا خواهد رسيد كه حق پوشيده باشد و باطل ظاهر و مشهور ، و اين هنگامى است كه نزديكترين مردم به آنها دشمن‌ترين آنان نسبت به حق باشد ، وعده‌ى حق نزديك شود ، الحاد بالا گيرد و فساد آشكار گردد ، هُنَالِكَ ابْتُلِي الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى احزاب / 11

آنجا [ بود كه ] مؤمنان در آزمايش قرار گرفتند و سخت تكان خوردند . و كافران اسامى اشرار را بر آنان نهند ، پس تلاش مؤمن در آن خواهد بود كه خونش را از نزديكترين مردم به خود حفظ كند . آنگاه است كه خداوند فرج اوليايش را فرو مي‌فرستد و صاحب الامر بر دشمنانش غالب مي‌گردد . »

غيبت نعمانى / 156 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « صاحب اين امر از فرزندان من است ، هموست كه گفته مي‌شود : مرد يا هلاك شد ، نه ، بلكه در كدامين وادى سير مي‌كند . »

امام حسن مجتبي ( عليه السلام ) : خداوند عمر او را در غيبت طولانى مي‌گرداند ،

آنگاه به قدرت خود او را آشكار مي‌سازد

كمال الدين 1 / 315 از ابو سعيد عقيصا نقل مي‌كند : « هنگامى كه امام حسن ( عليه السلام ) با معاويه صلح كرد ، مردم نزد ايشان آمدند و برخى نيز زبان به ملامت گشودند ، ايشان فرمودند : افسوس بر شما ، نمي‌دانيد چه كردم ، به خدا سوگند كار من براى شيعيانم از هر آنچه خورشيد بر آن طلوع كرده يا غروب نموده بهتر است .

آيا نمي‌دانيد من به تصريح رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، امام واجب الاطاعه‌ى شما و يكى از دو آقاى جوانان اهل بهشتم ؟ گفتند : آري ، فرمودند : آيا ندانستيد كه خضر وقتى كشتى را سوراخ كرد ، ديوار را به پا داشت ، و آن پسر را كشت ، اين امور خشم موسى بن عمران را به همراه داشت ، زيرا وجه حكمت آن برايش پوشيده بود ، در حالى كه نزد خداوند - تعالى ذكره - حكمت

--------------------------- 857 ---------------------------

و صواب بود ؟

آيا ندانستيد كه هيچ يك از ما نيست مگر آنكه بيعت طاغوت زمانش را بر گردن دارد ، مگر قائم كه روح الله عيسى بن مريم پشت سر او نماز مي‌گزارد ؟ خداى عزوجل ولادت او را مخفى و شخص او را غائب مي‌نمايد ، تا وقتى كه خروج مي‌كند ، بيعت هيچ كسى بر گردنش نباشد . او نهمين تن از فرزندان برادرم حسين مي‌باشد و فرزند بانوى كنيزان . خدا عمر او را در غيبتش طولانى مي‌گرداند ، سپس به قدرت خود او را در چهره جوانى كمتر از چهل سال آشكار مي‌نمايد . اين براى آن است كه بدانند خداوند بر همه چيز تواناست . »

امام‌حسين ( عليه السلام ) : ميراث آنكه غائب مي‌شود را تقسيم مي‌كنند ،

در حالى كه زنده است !

پيشتر احاديثى گذشت از جمله : كمال الدين 1 / 317 از امام‌حسين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « قائم اين امت ، نهمين تن از فرزندان من است . اوست كه غيبت مي‌كند و هموست كه زنده است و ميراثش تقسيم مي‌شود . »

امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) : قائم ما دو غيبت دارد

كمال الدين 1 / 323 از امام سجاد ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اين آيه درباره‌ى ما نازل شد : وَأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انفال / 75

و خويشاوندان نسبت به يكديگر [ از ديگران ] در كتاب خدا سزاوارترند . و در مورد ما فرود آمده است : وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى زخرف / 28

و آن را در فرزندان خود گفتارى جاودان كرد . و امامت تا روز قيامت در نسل حسين بن على بن

ابى طالب است .

قائم ما دو غيبت دارد كه يكى از ديگرى طولاني‌تر است . . . زمان ديگرى چنان به درازا مي‌كشد كه اكثر معتقدان اين امر از آن بازگردند . پس تنها كسى كه يقينش محكم و معرفتش

--------------------------- 858 ---------------------------

صحيح باشد ، در درون خود ايرادى بر حكم ما نگيرد و تسليم ما اهل‌بيت باشد ، بر آن استوار خواهد ماند . »

امام باقر ( عليه السلام ) : چگونه خواهيد بود آن هنگام كه خداوند ستاره‌تان را

ناپديد كند ؟

كافى 1 / 338 از معروف بن خربوذ از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ما همانند ستارگان آسمان هستيم كه هرگاه ستاره‌اى ناپديد گردد ، ستاره‌اى آشكار شود ، تا آن زمان كه با انگشتانتان اشاره كنيد و گردن‌هايتان را بالا گيريد ، خداوند ستاره‌تان را پنهان خواهد ساخت . آنگاه پسران عبد المطلب يكسان شوند و هيچ يك از ديگرى شناخته نشود . پس آن زمان كه ستاره‌تان طلوع كرد ، پروردگارتان را سپاس گزاريد . »

كمال الدين 1 / 329 مشابه آن را نقل مي‌كند و در آن آمده است : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : مرا از خود بياگاهانيد ، فرمودند : . . . چون پسران عبد المطلب يكسان شوند و هيچ يك از ديگرى شناخته نشود ، خداوند عزوجل امامتان را آشكار سازد ، پس حمد خداى عزوجل را به جاى آوريد . او ميان دو امر سخت و آرام مخير مي‌شود ، من گفتم : فدايت شوم ، كداميك را بر مي‌گزيند ؟ فرمودند : سخت را بر آرام اختيار مي‌كند . »

همان 1 / 330 از جابر جعفى از ايشان نقل مي‌كند : « زمانى بر اين مردم فرا مي‌رسد كه امامشان غائب شود . پس خوشا به حال كسانى كه در آن زمان بر امر ما استوار مانند . كمترين پاداش آنها آن است كه خداوند جل جلاله ندايشان مي‌كند : مردان و زنان بنده‌ى من ! به سرّ من ايمان آورديد و غيب مرا تصديق نموديد ، پس به پاداش نيك شادمان باشيد . شما به حق بندگان منيد ، تنها از شما مي‌پذيرم ، و شما را مورد عفو و غفران خويش قرار مي‌دهم ، به خاطر شما بر بندگانم باران مي‌بارم و بلا را از آنان باز مي‌دارم ، و اگر شما نبوديد عذابم را بر آنان فرو مي‌فرستادم .

جابر گويد : عرضه داشتم : اى پسر رسول‌خدا ! بهترين عمل مؤمن در آن زمان چيست ؟ فرمودند : نگاهدارى زبان و نشستن در خانه . »

--------------------------- 859 ---------------------------

غيبت نعمانى / 154 از ابو الجارود از ايشان نقل مي‌كند : « اى ابو الجارود ! چون فلك به گردش در آيد و بگويند : او مرد يا هلاك شد ، [ اگر زنده است ، ] در كدام وادى سير مي‌كند ، و كسى كه خواهان اوست گويد : چسان او ظاهر مي‌شود در حالى كه استخوان‌هايش پوسيده است ، در آن هنگام اميد او را داشته باشيد ، پس چون خبر او را شنيديد ، اگرچه چهار دست و پا و بر روى برف به سراغش برويد . »

همان / 171 از ابراهيم بن عمر يمانى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « صاحب اين امر دو غيبت خواهد داشت .

و نيز شنيدم فرمودند : قائم قيام نمي‌كند ، در حالى كه بيعت احدى بر گردنش باشد . »

همان / 173 از محمد بن مسلم از آن حضرت : « قائم دو غيبت دارد ، در يكى از آن دو گويند : از بين رفت ، و معلوم نيست در كدامين وادى سير مي‌كند . »

همان / 176 از زراره از ايشان : « قائم غيبتى خواهد داشت و خانواده‌اش ( 1 ) ( 1 ) . شايد به جعفر عموى امام مهدي ( عليه السلام ) اشاره داشته باشد . م

او را انكار خواهند نمود ! عرض كردم : چرا غيبت مي‌كند ؟ فرمودند : مي‌هراسد - و به شكم خود اشاره كردند ( 2 ) ( 2 ) . كنايه از كشته شدن

- . »

همان / 177 از ايشان روايت مي‌كند : « آن پسر پيش از قيام غيبتى خواهد داشت ، و اوست كه به دنبال ميراثش هستند . »

كفاية الاثر / 248 روايت مي‌كند : « كميت بن ابى مستهل گويد : نزد امام باقر ( عليه السلام ) رسيدم و عرضه داشتم : اى پسر پيامبر ! در مورد شما چند بيتى سروده‌ام ، آيا رخصت مي‌دهيد آن را بخوانم ؟ فرمودند : در ايام البيض هستيم ، عرض كردم : اشعارم فقط در مورد شماست ، و رخصت دادند ، من هم شروع كردم به خواندن :

أضحكنى الدهر و أبكانى و الدهر ذو صرف و ألوان

لتسعة بالطف قد غودروا صاروا جميعاً رهن أكفان

روزگار مرا خنداند و گرياند ، و روزگار چهره‌ها و رنگ‌هاى مختلفى دارد

اين به خاطر نه تنى بود كه كشته و در كربلا رها شدند

--------------------------- 860 ---------------------------

هم امام باقر و هم امام صادق ( عليهما السلام ) گريستند و صداى گريه‌ى دخترى را از پشت پرده شنيدم ، به اينجا كه رسيدم :

و ستة لا يتجارى بهم بنو عقيل خير فتيان

ثمّ على الخير مولاكم ذكرهم هيج أحزاني

و شش تن كه همانندى ندارند ، پسران عقيل كه بهترين جوانان بودند

سپس على الخير امامتان ، ياد آنان غم‌هاى مرا تهييج كرد

ايشان گريستند و فرمودند : هر كسى كه ما را ياد كند يا در حضور او ياد شويم ، و از چشمانش - گرچه - به قدر بال پشه‌اى اشك بيرون آيد ، خداوند خانه‌اى در بهشت برايش بنا خواهد كرد ، و آن اشك را حائل ميان او و آتش قرار خواهد داد .

وقتى به اين ابيات رسيدم :

من كان مسروراً بما مسّكم أو شامتاً يوماً من الآن

فقد ذللتم بعد عزّ فما أدفع ضيماً حين يغشاني

آنكه از آنچه بر سر شما آمده ، مسرور و خرسند شود - چرا كه شما پس از عزّتمندى به ذلّت دچار شديد - ،

از اين رو چون ستمى بر من وارد آيد ، آن را دفع نخواهم كرد

امام ( عليه السلام ) دست مرا گرفته صدا زدند : خدايا ! گناهان پيشين و پسين كميت را بيامرز .

وقتى به اين بيت رسيدم :

متى يقوم الحقّ فيكم متى يقوم مهديكم الثاني

چه زمان حق در ميان شما قيام مي‌كند ، چه زمانى دومين مهدى شما ( 1 ) ( 1 ) . شايد مقصود از مهدى نخست ، رسول‌خدا يا اميرالمؤمنين ( عليهما السلام ) باشند .

قيام مي‌نمايد ؟

ايشان فرمودند : سريعاً ، اگر خدا بخواهد ، سريعاً . آنگاه افزودند : اى ابا مستهل ! قائم ما نهمين تن از فرزندان حسين است ، امامان بعد از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) دوازده نفر هستند ، و او

قائم است .

عرضه داشتم : آقاى من ! اين دوازده تن كيانند ؟ فرمود : نخستين آنان على بن ابى طالب است ، پس از ايشان حسن و حسين ، بعد از حسين على بن الحسين و من هستيم ، و پس از

--------------------------- 861 ---------------------------

من اين است - و دست خود را بر شانه‌ى جعفر گذاشتند - .

گفتم : پس از او چه كسانى خواهند بود ؟ فرمودند : پسرش موسي ، پس از او هم پسرش علي ، بعد از على پسر او محمد ، بعد از او پسرش على و بعد از على پسرش حسن - كه پدر قائمى است كه خروج مي‌كند و دنيا را از عدل و داد مي‌آكند ، و سينه‌هاى شيعيان ما را شفا مي‌بخشد - خواهند بود .

عرض كردم : اى پسر پيامبر ! چه زمان خروج خواهد كرد ؟ فرمودند : همين سؤال را از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پرسيدند و ايشان فرمودند : او مانند قيامت است كه تنها ناگهانى به سراغتان مي‌آيد . »

امام صادق ( عليه السلام ) : چرا انكار مي‌كنند كه خداوند عمر مهدى را

طولانى گرداند ؟ !

غيبت نعمانى / 172 از حازم بن حبيب نقل مي‌كند : « نزد امام صادق ( عليه السلام ) رفتم و عرضه داشتم : خداوند شما را سامان دهد ، پدر و مادرم از دنيا رفتند و حج به جا نياوردند ، و خداوند به من روزى خوبى داده است ، نظر شما درباره‌ى حج به نيابت از آنها چيست ؟ فرمودند : اين كار را انجام ده كه به آنان مي‌رسد ، در ادامه فرمودند : اى حازم ! صاحب اين امر دو بار غائب خواهد شد كه در بار دوم ظهور مي‌كند ، پس هركه نزد تو آمد و گفت دست خود را از خاك قبر ايشان تكانده است ، تصديق نكن . »

همان / 245 از خلاد بن صفار : « از امام صادق ( عليه السلام ) سؤال شد : آيا قائم به دنيا آمده است ؟ فرمودند : نه ، و اگر او را درك كنم ، ايام زندگى خود را به خدمت او خواهم گذراند . »

غيبت شيخ طوسى / 259 : « نزد امام صادق ( عليه السلام ) از شگفتى و استبعاد سنيان در مورد غيبت امام مهدي ( عليه السلام ) و طول عمر ايشان سخن به ميان آمد ، فرمودند : چرا انكار مي‌كنند كه خداوند عمر صاحب اين امر را طولانى كند ، همانگونه كه عمر نوح ( عليه السلام ) را طولانى كرد ؟ ! »

دلائل الامامة / 290 از زراره از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم دو غيبت دارد كه يكى طولاني‌تر از ديگرى است . »

--------------------------- 862 ---------------------------

كافى 1 / 340 از مفضل بن عمر از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « صاحب اين امر دو غيبت خواهد داشت . در يكى از آن دو نزد اهلش باز مي‌گردد ، و در ديگرى گفته مي‌شود : هلاك شده است ، [ يا اگر زنده است ، ] در كدام وادى سير مي‌كند ؟

عرض كردم : آن هنگام [ اگر كسى خروج كرد و مدعى مهدويت شد ] چه كنيم ؟ فرمودند : اگر كسى ادعاى اين امر را كرد ، از او درباره‌ى امورى كه كسى چون قائم [ مي‌تواند ] پاسخ دهد ، سؤال كنيد . »

همان از ايشان روايت مي‌كند : « قائم دو غيبت دارد : يكى كوتاه و ديگرى بلند . در اولى تنها شيعيان خاص او از مكانش اطلاع دارند ، ولى در آن ديگرى تنها خادمان خاص ايشان . »

همان 1 / 338 از مفضل بن عمر روايت مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) بودم و در خانه كسان ديگرى هم بودند . من پنداشتم امام ( عليه السلام ) غير مرا خطاب كردند ، ايشان فرمودند : به خدا قسم صاحب اين امر ، از شما غائب و پنهان مي‌شود تا آنكه گفته شود : او مرد ، هلاك شد ، در كدام وادى سير مي‌كند ؟ شما بسان كشتي‌ها كه امواج دريا آنها را واژگون مي‌كنند ، واژگون خواهيد شد ، پس تنها كسى نجات خواهد يافت كه خدا از او پيمان گرفته ، ايمان را در دل او نوشته و او را با روحى از جانب خود تأييد نموده باشد .

دوازده پرچم مشتبه - كه از يكديگر قابل شناخت نيستند - نيز بالا مي‌رود .

مفضل گويد : من گريستم ، ايشان فرمودند : اى ابا عبد الله ! چرا گريه مي‌كني ؟ عرضه داشتم : چسان نگريم ، حال آنكه شما مي‌فرماييد دوازده پرچم مشتبه كه از يكديگر قابل شناسايى نيستند بالا مي‌رود ؟

امام ( عليه السلام ) به آفتابى كه در اتاق وارد شده بود نگريستند و فرمودند : اى ابا عبد الله ! اين خورشيد آشكار است ؟ پاسخ مثبت دادم ، ايشان فرمودند : امر ما از اين خورشيد

آشكارتر است . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن غيبت نعمانى / 151

كافى 1 / 335 از يمان تمار نقل مي‌كند : « نزد امام صادق ( عليه السلام ) نشسته بوديم كه فرمودند : صاحب اين امر غيبتى خواهد داشت ، كسى كه در آن دوران دين خود را نگاه دارد ، بسان

--------------------------- 863 ---------------------------

كسى است كه بر درختى خاردار دست بكشد - و با دست نشان دادند - ، كداميك از شماست كه خار قتاد ( 1 ) ( 1 ) . درختى خاردار

را با دست بگيرد ؟ آنگاه مدتى سر به زير انداختند ، بعد فرمودند : براى صاحب اين امر غيبتى خواهد بود ، پس بنده تقواى خدا پيشه كند و دينش را نگاه دارد . » ( 2 ) ( 2 ) . نظير آن غيبت نعمانى / 169 ، اثبات الوصية / 226 و كمال الدين 2 / 343

كمال الدين 2 / 333 از صفوان بن مهران از آن حضرت روايت مي‌كند : « كسى كه به تمامى امامان اقرار كند ولى منكر مهدى باشد ، چونان كسى است كه تمامى پيامبران را بپذيرد ولى نبوت حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را انكار كند .

پرسيدند : اى پسر پيامبر ! مهدى از فرزندان شما كيست ؟ فرمودند : پنجمين نفر از فرزندان هفتم ، او از شما غائب مي‌شود و بردن نامش بر شما حلال نخواهد بود . »

كافى 1 / 338 از محمد بن مسلم از ايشان نقل مي‌كند : « اگر به شما خبر غيبت صاحب اين امر رسيد ، انكار نكنيد . »

كمال الدين 2 / 341 از صفوان بن مهران جمال مي‌آورد : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا قسم مهدى شما از شما پنهان شود تا جايى كه جاهلتان گويد : خدا هيچ نيازى به آل محمد ندارد . آنگاه بسان ستاره‌ى درخشان بيايد و زمين را همانگونه كه از جور و ستم پر شده ،

از عدل و داد بياكند . »

غيبت نعمانى / 154 و 155 از حماد جلاب : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) سخن از قائم آمد ، ايشان فرمودند : چون او قيام كند مردم گويند : چگونه چنين چيزى ممكن است و حال آنكه استخوان‌هاى او از زمان كذا و كذا پوسيده است . »

همان / 158 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه مردم امام را نيابند ، روزگارى درنگ مي‌كنند و كسى را از ديگرى نمي‌شناسند ، سپس خداوند عزوجل صاحب آنان را برايشان ظاهر خواهد ساخت . »

كمال الدين 2 / 350 از زراره از آن حضرت : « زمانى بر اين مردم فرا مي‌رسد كه امامشان غائب مي‌شود ، عرضه داشتم : مردم در آن زمان چه كنند ؟ فرمودند : به همان امر [ ولايت ما ] كه هم

--------------------------- 864 ---------------------------

اكنون بر آنند ، متمسك بمانند ، تا آنكه برايشان آشكار گردد . »

كافى 1 / 337 از عبيد بن زراره از ايشان نقل مي‌كند : « مردم امامشان را نمي‌يابند ، او در موسم حضور مي‌يابد و مردم را ببيند ، لكن آنان ايشان را نمي‌بينند . »

همان 1 / 339 از ايشان : « قائم دو غيبت خواهد داشت ، در يكى از آن دو در موسم‌ها حضور مي‌يابد ، و مردم را مي‌بيند ، اما آنها ايشان را نمي‌بينند . »

دلائل الامامة / 261 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « سالى كه صاحب اين امر در موسم حضور نيابد ، [ حج ] از مردم قبول نشود . »

كافى 1 / 333 از آن حضرت نقل مي‌كند : « نزديكترين حالتى كه بندگان به خداوند - جلّ ذكره - دارند ، و بيشترين رضايت خداوند از آنان ، زمانى است كه حجت خداى عزوجل را نيابند و او بر آنان ظاهر نشود ، و از مكان او آگاه نباشند ، آنان مي‌دانند حجت و ميثاق خداوند - جلّ ذكره - از ميان نرفته است ، پس آن هنگام صبح و شام منتظر فرج باشيد .

و شديدترين غضب خدا بر دشمنانش آن هنگام است كه حجت را نيابند و بر آنان ظاهر نشود ، و او [ خداوند ] مي‌داند اوليايش به ترديد نمي‌افتند ، و اگر مي‌دانست آنان دچار ترديد مي‌شوند ، ديده بر هم زدنى حجت خود را پنهان نمي‌كرد ، و اين امر [ ظهور ] تنها بر سر شرار مردمان [ و پس از آكنده شدن زمين از فساد آنان ] خواهد بود . »

غيبت نعمانى / 159 از عبد الله بن سنان نقل مي‌كند : « من و پدرم نزد امام صادق ( عليه السلام ) رفتيم ، ايشان فرمودند : چگونه خواهيد بود آن زمانى كه در حالتى به سر بريد كه امام هدايت و پرچمى آشكار را نبينيد ؟ تنها كسى از آن حيرت نجات يابد ، كه دعاى غريق را بخواند .

پدرم عرضه داشت : به خدا قسم ، اين بلاست ، فدايت گردم ، آن هنگام چه كنيم ؟ فرمودند : چون آن زمان فرا رسيد - و تو هرگز آن را در نخواهى يافت - ، به آنچه در دست داريد [ ولايت ما ] متمسك باشيد ، تا آنكه امر برايتان آشكار گردد . »

اثبات الوصية / 226 از حارث بن مغيره از ايشان نقل مي‌كند : « قائم امام و پسر امام است ،

و پيش از قيام او [ معرفت به ] حلال و حرامشان را از او مي‌گيرند ، عرض كردم : خداوند شما را سامان دهد ، هنگامى كه مردم امامشان را نيابند ، از چه كسى بگيرند ؟ فرمودند : وقتى آن

--------------------------- 865 ---------------------------

زمان فرا رسيد ، هر آنكه را دوست مي‌داشتى دوست بدار و منتظر فرج باش ، كه چه زود به سراغت خواهد آمد . »

ديگر از امورى كه از امام صادق ( عليه السلام ) رسيده ، حرمت بردن نام حضرت مهدي ( عليه السلام ) است .

كافى 1 / 333 از على بن رئاب از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « جز كافر ، كسى نام صاحب اين امر را نمي‌برد . »

بيشتر فقهاى ما اين گونه روايات را مربوط به غيبت صغرى مي‌دانند ، زمانى كه سلطه به دنبال ايشان بود ، البته برخى آن را تا زمان ظهور تعميم داده‌اند .

امام كاظم ( عليه السلام ) : نعمت باطن ، امام غائب

كمال الدين 2 / 360 از عباس بن عامر قصبانى از امام كاظم ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « صاحب اين امر كسى است كه مردم گويند : هنوز به دنيا نيامده است . »

همان 2 / 368 از محمد بن زياد ازدى نقل مي‌كند : « از امام موسى بن جعفر ( عليهما السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسيدم : وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى لقمان / 20

و نعمتهاى ظاهر و باطن خود را بر شما تمام كرده است ، ايشان فرمودند : نعمت ظاهر امام ظاهر است ، و نعمت باطن امام غائب .

عرض كردم : آيا در ميان امامان كسى خواهد بود كه غيبت كند ؟ فرمودند : آري ، شخص او از ديدگان مردمان غائب مي‌شود ، ولى ياد او از دل مؤمنان نه ، و او دوازدهمى ماست . . . »

امام رضا ( عليه السلام ) : ولادت او مخفى است ، ولى نسبش نه

كافى 1 / 341 از ايوب بن نوح روايت مي‌كند : « به امام رضا ( عليه السلام ) گفتم : اميدوارم شما صاحب اين امر باشيد ، و خدا آن را بدون شمشير به شما بسپارد ، زيرا با شما بيعت شده و درهم‌ها به نامتان زده‌اند ، ايشان فرمودند : هر كسى از ما كه نامه‌ها برايش آيد ، با انگشتان به دو اشاره كنند ، در مورد مسائل از او پرسند و اموال را به سويش حمل كنند ، يا ترور مي‌شود و يا بر بستر مي‌ميرد ، تا آنكه خداوند براى اين امر پسرى از ما را برانگيزد كه ولادت و محل نشو و نماى او

--------------------------- 866 ---------------------------

مخفى است ، ولى نسبش نه . »

كمال الدين 2 / 372 از عبد السلام بن صالح هروى نقل مي‌كند : « از دعبل بن على خزاعى شنيدم : آن قصيده‌ام را كه ابتدايش چنين است براى مولايم امام رضا ( عليه السلام ) خواندم :

مدارس آيات خلت من تلاوة و منزل وحى مقفر العرصات

خانه‌هايى كه مدارس آيه‌هاى قرآن و فرودگاه وحى بود ، ولى اكنون عرصه‌هاى آن خالى و ويران است .

وقتى به اين ابيات رسيدم :

خروج إمام لا محالة خارج يقوم على اسم الله و البركات

يميز فينا كل حقّ و باطل و يجزى على النعماء و النقمات

[ آنچه بدان اميد دارم ] خروج امامى است كه البته خارج خواهد شد ، و به نام خدا و بركات او

قيام مي‌كند .

در ميان ما هر حق و باطلى را از هم تمييز داده و به نعمت و عقوبت جزا مي‌دهد .

امام ( عليه السلام ) گريه‌ى شديدى كردند ، آنگاه سر بر آورده فرمودند : اى خزاعي ! روح القدس بر زبانت به اين دو بيت سخن گفت ، آيا مي‌دانى اين امام كيست ، و چه زمانى قيام مي‌كند ؟ چه زمان ، خبر از وقت است و پدرم از پدرش از پدرانش ( عليهم السلام ) برايم نقل كرد كه به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : يا رسول الله ! قائم از فرزندان شما چه زمانى خروج مي‌كند ؟ ايشان فرمودند : مَثَل او مثل قيامت است لا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأرض لا تَأْتِيكُمْ إِلا بَغْتَةً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 187

جز او [ هيچ كس ] آن را به موقع خود آشكار نمي‌گرداند . [ اين حادثه ] بر آسمان‌ها و زمين گران است ، جز ناگهان به شما نمي‌رسد . »

همان 2 / 480 از فضال از ايشان روايت مي‌آورد : « گويا شيعيان را به هنگام فقدان سومين فرزندم ( 2 ) ( 2 ) . مقصود امام‌عسكري ( عليه السلام ) است كه با شهادت ايشان دوران غيبت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و حيرت شيعيان آغاز شد .

مي‌نگرم كه بسان گوسفندان در پى چراگاهند ولى نمي‌يابند ، عرض كردم : اى پسر رسول‌خدا ! علّت چيست ؟ فرمودند : زيرا امامشان غائب مي‌گردد ، از علّت غيبت نيز سؤال

--------------------------- 867 ---------------------------

كردم و فرمودند : تا آن هنگام كه به شمشير قيام مي‌كند ، بيعت با احدى در گردنش نباشد . »

غيبت نعمانى / 180 از محمد بن ابى يعقوب بلخى از آن حضرت نقل مي‌كند : « شما به آنچه شديدتر و بزرگتر است آزموده خواهيد شد ، ( 1 ) ( 1 ) . احتمال مي‌رود پيش از اين عبارت ، امام رضا ( عليه السلام ) سخن از امامت پسرشان امام جواد ( عليه السلام ) در خردسالى به ميان آورده باشند و اينكه اين امر براى بسيارى گران خواهد آمد ، و بعد از آن سخن از امام مهدي ( عليه السلام ) و گران‌تر بودن آن بر مردم رانده باشند . م

به جنين در شكم مادر و شيرخوار ، تا جايى كه گفته شود : ناپديد شد و مرد ، و گويند : امامى در كار نيست ، و حال آنكه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) غائب شد و غائب شد و غائب شد ( 2 ) ( 2 ) . ممكن است اشاره به غيبت‌هاى متعدد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در غار حرا ، شعب ابى طالب ( عليه السلام ) و غارى كه به هنگام هجرت بدان رفتند باشد ، و اينكه اينان كه حضرت مهدي ( عليه السلام ) را به خاطر غيبت منكر مي‌شوند ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را با وجود غيبت‌هاى متعدد ، انكار نكردند ، ر . ك به بحار الانوار 51 / 155 . م

، و من خواهم مرد . »

الهداية الكبرى / 364 از ريان بن صلت : « از امام رضا ( عليه السلام ) شنيدم : قائم مهدي ، پسر حسن است ، كسى پس از غيبت او را نمي‌بيند و نامش را نمي‌برد ، تا آنكه [ ظهور كند و ] او را ببيند و نامش را اعلان كند و تمام خلق بشنوند .

گفتيم : اى آقاى ما ! آيا مي‌توانيم بگوييم صاحب غيبت ، صاحب الزمان و مهدي ؟ فرمودند : اين‌ها همه جايز است ، شما را از تصريح به نام او نهى نمودم تا آن نام از دشمنان ما مخفى باشد ، و نشناسند . »

كافى 1 / 333 از ريان نقل مي‌كند : « از امام رضا ( عليه السلام ) درباره‌ى قائم سؤال شد و ايشان فرمودند : او ديده نشود و نامش را نبرند . »

رجال كشى / 475 از حسن بن قياما صيرفي : « در سال 193 حج گزاردم و به امام رضا ( عليه السلام ) گفتم : فدايت گردم ، پدرتان چه شد ؟ ( 3 ) ( 3 ) . وى تحت تأثير فتنه‌ى واقفيه كه مي‌گفتند امام كاظم ( عليه السلام ) از دنيا نرفته ، قرار داشته است . م

فرمودند : بسان پدرانش از دنيا رفت .

عرض كردم : با حديثى كه يعقوب بن شعيب از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) برايم نقل كرد : اگر كسى نزد شما آمد و خبر داد اين پسرم از دنيا رفته ، او را كفن كرده‌اند ، به خاك سپرده‌اند و دستانشان را از خاك قبر او تكانده‌اند ، تصديق نكنيد - چه كنم ؟

امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : ابو بصير دروغ گفته است ، ايشان اين گونه نفرموده‌اند ، بلكه فرمودند :

--------------------------- 868 ---------------------------

اگر درباره‌ى صاحب الامر [ چنين خبري ] به شما رسيد . »

نگارنده : البته اين مطلب را آنها به ابو بصير نسبت داده‌اند و گرنه او چنين نگفته است ،

و تكذيب وى توسّط امام رضا ( عليه السلام ) بابت آن است كه پرسشگر اين مطلب را از ابو بصير مي‌داند .

امام جواد ( عليه السلام ) : سومين فرزند من مهدى است كه در غيبت

انتظارش را مي‌كشند

كمال الدين 2 / 377 از عبد العظيم حسنى روايت مي‌كند : « بر مولايم محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب ( عليهم السلام ) وارد شدم و قصد آن داشتم كه از ايشان در مورد قائم بپرسم كه آيا خود ايشان است يا ديگري ، امام ( عليه السلام ) خود ابتدا به سخن كردند و فرمودند : اى ابو القاسم ! قائمِ از ما مهدى است كه واجب است در غيبت منتظر او بود و در ظهور از او اطاعت نمود ، و او سومين تن از فرزندان من است .

قسم به آنكه محمد ( صلى الله عليه وآله ) را به نبوت فرستاد و ما را مخصوص به امامت گردانيد ، اگر از دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد ، خدا آن را طولانى مي‌گرداند تا او در آن روز خروج كند و زمين را از عدل و داد بياكند ، همانسان كه از ستم و جور پر شده است .

خداى تبارك و تعالى امر او را در يك شب برايش سامان مي‌دهد ، همانگونه كه امر هم سخنش موسي ( عليه السلام ) را سامان داد ، آن هنگامى كه رفت تا براى خانواده‌اش آتشى برگيرد ، ولى بازگشت در حالى كه رسول نبى بود .

آنگاه فرمودند : برترين اعمال شيعيان ما انتظار فرج است . »

همان 2 / 378 از صقر بن ابى دلف روايت مي‌كند : « از امام جواد ( عليه السلام ) پرسيدم : چرا او منتظَر نام گرفت ؟ فرمودند : زيرا غيبتى دارد كه روزهايش به طول مي‌انجامد و دورانش امتداد مي‌يابد ، مخلصان انتظار خروج وى را مي‌كشند ، و آنان كه دچار ترديدند انكارش خواهند كرد ، منكران ياد او را به استهزاء خواهند گرفت ، وقت گزاران دروغ خواهند گفت ، شتاب كنندگان هلاك مي‌شوند و آنان كه تسليمند نجات مي‌يابند . »

غيبت نعمانى / 186 از عبد العظيم حسنى از ايشان نقل مي‌كند : « هنگامى كه پسرم على از

--------------------------- 869 ---------------------------

دنيا رود ، چراغى جلوه كند سپس پنهان شود ، پس واى بر آنكه دچار ترديد شود ، و خوشا به حال غريبى كه با دين خود بگريزد . پس از آن رخدادهايى خواهد بود كه موهاى سر را سفيد كند و [ كوه‌هاي ] كر و سخت را به لرزه در آورد . »

همان / 185 از امية بن على قيسي : « به امام جواد ( عليه السلام ) گفتم : جانشين شما كيست ؟ فرمودند : پسرم علي ، و دو پسر او [ پسر و نوه‌ى او ] ، آنگاه مدتى سر به زير انداخت ، بعد سر بر آورد و فرمود : حيرتى خواهد بود ، عرض كردم : آن هنگام به كجا بايد رفت ؟ ايشان ساكت شدند ، بعد فرمودند : جايى نيست - و سه بار اين را فرمودند - ، من دوباره سؤالم را تكرار كردم ، ايشان فرمودند : به مدينه ، گفتم : كدام شهر ؟ فرمودند : همين مدينه ، آيا مدينه‌اى جز اين هست ؟ »

اثبات الوصية / 193 از محمد بن عثمان كوفي : « به امام محمد تقي ( عليه السلام ) گفتم : اگر رخدادى برايتان پيش آيد - و از اين به خدا پناه مي‌برم - ، به كه رجوع كنيم ؟ فرمودند : به پسرم همين - يعنى ابو الحسن امام هادي ( عليه السلام ) - .

در ادامه فرمودند : فتره‌اي ( 1 ) ( 1 ) . دورانى كه امامى ظاهر نباشد ، ر . ك به مرآة العقول 4 / 54 . م

خواهد بود ، عرض كردم : به كجا روم ؟ فرمودند : به مدينه ، گفتم : كدام ؟ فرمود : اينجا مدينة الرسول ( صلى الله عليه وآله ) ، آيا مدينه‌اى جز اين هست ؟ »

امام هادي ( عليه السلام ) : چگونه شما به جانشينِ پس از جانشين دست يابيد ؟ !

كمال الدين 2 / 382 از على بن عبد الغفار نقل مي‌كند : « چون امام جواد ( عليه السلام ) از دنيا رفتند ، شيعيان به امام هادي ( عليه السلام ) نامه نوشتند و درباره‌ى امر امامت پرسيدند ، ايشان در پاسخ نگاشتند : تا زمانى كه من زنده‌ام اين امر به من تعلّق دارد ، پس چون مقدّرات خداى عزيز و جليل در رابطه با من فرود آيد ، خداوند جانشينِ از [ نسل ] من را برايتان مي‌آورد ، ولى چگونه شما به جانشينِ پس از جانشين دست يابيد ؟ ! »

الامامة و التبصرة / 93 از على بن مهزيار نقل مي‌كند : « به امام هادي ( عليه السلام ) نامه نوشتم و درباره‌ى فرج سؤال كردم ، پاسخ آمد : هنگامى كه صاحبتان از سلطه‌ى ظالمين غائب شد ، منتظر فرج باشيد . » ( 2 ) ( 2 ) . اثبات الوصية / 228 ، كمال الدين 2 / 380 و الخرائج و الجرائح 3 / 1172

--------------------------- 870 ---------------------------

كافى 1 / 341 از ايوب بن نوح از ايشان : « چون بيرقِ [ هدايت ] تان از ميان شما برداشته شد ، از زير گام‌هايتان منتظر فرج باشيد [ و آن را نزديك بدانيد ، مانند چيزى كه در زير گام‌هايتان باشد ، كه با برداشتن آنها يافت مي‌شود . ] . »

همان 1 / 328 و 332 از داود بن قاسم از ايشان نقل مي‌كند : « جانشين پس از من حسن است ، ولى چگونه به جانشينِ بعد از جانشين دست يابيد ؟ ! عرض كردم : خدا مرا فدايت گرداند ، چرا ؟ فرمودند : شما او را نمي‌بينيد و ياد كردن او به نام بر شما حلال نخواهد بود ، گفتم : پس چگونه ايشان را ياد كنيم ؟ فرمودند : بگوييد : حجت از آل محمد ( عليهم السلام ) » .

امام حسن عسكري ( عليه السلام ) : او غيبتى دارد كه نادانان در آن سرگردان مي‌شوند

كمال الدين 2 / 409 از ابو على بن همام نقل مي‌كند : « از محمد بن عثمان عَمري ( 1 ) ( 1 ) . سفير دوم امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

شنيدم كه گفت : از پدرم ( 2 ) ( 2 ) . عثمان بن سعيد سفير نخست

شنيدم : نزد امام حسن عسكري ( عليه السلام ) بودم كه از ايشان درباره‌ى روايتى كه از پدرانش نقل شده سؤال شد : زمين تا روز قيامت از حجت خدا بر خلق خالى نخواهد شد ، و هركه بميرد و امام زمانش را نشناسد ، به مرگ جاهلى مرده است ؟ ايشان فرمودند : اين سخن حق است ، همانسان كه روز حق است .

پرسيد : اى پسر رسول‌خدا ! امام و حجت پس از شما كيست ؟ فرمودند : پسرم محمد امام و حجت بعد از من است ، هر آنكه بميرد و او را نشناسد ، به مرگ جاهلى از دنيا رفته است .

بدان ! او غيبتى دارد كه جاهلان در آن سرگردان ، و اهل باطل هلاك مي‌شوند ، و وقت گزاران دروغ مي‌گويند ، سپس خارج مي‌شود و گويا بيرق‌هاى سفيد را مي‌بينم كه بر فراز سر او در نجفِ كوفه تكان مي‌خورد . »

روايتى از خاخام بزرگ ، وهب بن منبه درباره‌ى غيبت

عجيب است كه برخى روايات مربوط به ائمه‌ى دوازده گانه ( عليهم السلام ) از كعب الاحبار و وهب بن

--------------------------- 871 ---------------------------

منبه رسيده است ، و اين على رغم آن است كه اين دو در ضدّيت با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) با دستگاه حاكم همسو بوده‌اند . توجيه اين مطلب آن است كه اينان از كتب يهود مثل تورات و تلمود نقل مي‌كردند ، و در تورات بشارت الهى به ابراهيم را خوانده بودند ، بشارت به اينكه دوازده امام از نسل اسماعيل ( عليه السلام ) خواهند آمد .

ابن كثيردر البداية و النهاية 6 / 280 مي‌نويسد : « در توراتى كه نزد اهل كتاب است عبارتى با اين معنا وجود دارد : خداوند متعال ابراهيم را بشارت داد كه اسماعيل از او به هم رسد ، او را رشد دهد و نسل بسيارى از او به وجود آورد ، و در ميان نسل او دوازده بزرگ قرار دهد . »

تورات كنونى عهد قديم و جديد 1 / 25 چاپ مجمع الكنائس الشرقية ، سفر تكوين ، اصحاح هفدهم : « 18 / ابراهيم به خدا گفت : كاش اسماعيل در حضور تو زندگى كند . 19 / خدا گفت : ساره همسر تو برايت پسرى به دنيا مي‌آورد كه اسحاق نام دارد . من پيمان ابدى خود را با او براى نسل پس از او به پا خواهم داشت . 20 / اما در مورد اسماعيل ، او را مبارك قرار مي‌دهم ، به ثمر مي‌نشانم ، و نسلش را فراوان قرار خواهم داد ، دوازده رئيس از او به دنيا خواهند آمد ، و او را امتى بزرگ خواهم گرداند . 21 / لكن عهد خود را با اسحاق كه ساره در سال بعد و همين وقت به دنيا مي‌آورد ، بر پا خواهم داشت . »

كعب ، آن را قيم ترجمه مي‌كند ، و حال آنكه امام صحيح است . بعيد نيست كه كعب الاحبار و وهب نيز هر از گاهى به بيان حق بپردازند ، مانند اين حديث : مقتضب الاثر / 41 از وهب بن منبه نقل مي‌كند : « موسى در شبِ خطاب الهى به هر درختى كه در طور بود ، و هر سنگ و گياهى نگاه كرد ، ديد به ذكر محمد ( صلى الله عليه وآله ) و دوازده وصى پس از او سخن مي‌گويند ، عرضه داشت : خداى من ! هرچه مي‌نگرم سخن به ياد محمد ( صلى الله عليه وآله ) و جانشينان او مي‌گويد ، ايشان چه مكانتى نزد تو دارند ؟ فرمود : اى پسر عمران ! من پيش از انوار ، آنها را آفريدم ، و در خزانه‌ى قدس خود قرار دادم ، آنان در خرّمگاه مشيت من سير ، و روح جبروت مرا استشمام مي‌كنند ، و نواحى ملكوت مرا مشاهده مي‌نمايند ، تا آن هنگام كه اراده كنم ، قضا و قدر خود را به اجرا گذارم .

اى پور عمران ! من آنان را بر سبقت گيران سبقت دادم تا بهشت‌هايم را بديشان زينت بخشم .

--------------------------- 872 ---------------------------

اى پسر عمران ! هماره به ياد آنان باش كه خازنان دانش ، صندوق حكمت و معدن

نور منند .

حسين بن علوان گويد : اين مطلب را براى امام صادق ( عليه السلام ) گفتم ، ايشان فرمودند : حق است ، آنان دوازده تن از خاندان محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستند : علي ، حسن ، حسين ، على بن الحسين ، محمد بن على و هر كه خدا بخواهد .

عرضه داشتم : فدايت گردم ، تنها از اين بابت سؤال مي‌كنم كه حق را برايم بيان فرماييد [ پس امامان بعدى را نيز بيان داريد ] ، فرمودند : من ، همين پسرم - و به موسي ( عليه السلام ) اشاره كردند - ،

و پنجمين تن از فرزندان او غيبت مي‌كند و جايز نيست با نام ياد شود . »

--------------------------- 873 ---------------------------

فصل سى و دوم

وقت گزارات دروغگو

وقت گزاران دروغگ و شتاب زدگان نادان

--------------------------- 874 ---------------------------

امامان ( عليهم السلام ) ، و مهار شتاب زدگان

محاضير ( شتاب زدگان ) ، عنوانى است كه اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ابتكار كرده و آن را در مورد شيعيان شتاب زده - يعنى كسانى كه در اثر ستمديدگى و نيز جنگ دوستي ، خواهان پيوستن به هر نهضت و دعوتگرى بودند - به كار گرفتند . و مِحضار نام اسبى است كه بسيار مي‌دود ، نه اسب سريع .

حضرات معصومين ( عليهم السلام ) آنها را آرام مي‌كردند و توضيح مي‌دادند كه جريان امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) برنامه‌اى است الهى و دراز مدت ، لذا مي‌بايد صبر پيشه كنند و شتاب نورزند .

توضيح مي‌دادند كه حركت آنان به سمت پرچم‌ها و نهضت‌هايى كه از ناحيه‌ى امام ( عليه السلام ) امضا نشده اشتباه است ، و آنها را از نتايج شتاب و كوتاهي‌شان بر حذر مي‌داشتند ، و اطمينان مي‌دادند دشمنان هرچقدر هم بتوانند آنان را تحت ظلم و فشار قرار دهند ، لكن توان استيصال و ريشه كن كردن آنها را نخواهند داشت ، زيرا خداوند بقاى آنان را ضمانت كرده است .

غيبت نعمانى / 203 از ابو مرهف از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « محاضير هلاك شدند ، گفتم : محاضير كيانند ؟ فرمود : شتاب زدگان . آنان كه به قرب آن اميد دارند نجات يافتند ، و دژ بر روى پايه‌هايش استوار مانَد [ حكومت مخالفان تا آن زمان كه خدا بخواهد استوار مانَد ] .

پس فرش خانه‌هايتان باشيد ، زيرا غبار به كسى باز مي‌گردد كه آن را بلند كرده است . آنان هرگاه قصد شما را داشته باشند ، خداوند به امرى مشغولشان خواهد ساخت . »

تاريخ الكوفة / 151 نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) خطاب به كوفه فرمودند : اى كوفه ! واى بر تو و خواهرت بصره ، گويا شما را مي‌بينم كه بسان پوست كشيده و مانند سايش بازار عكاظ ساييده مي‌شويد . جز آنكه من به آنچه خداى عزوجل به من آموخته مي‌دانم هيچ جبارى به سوء قصد شما نكند ، مگر آنكه خداوند او را به امرى مشغول دارد . » ( 1 ) ( 1 ) . البلدان ابن فقيه / 200 ، ربيع الابرار / 94 ، شرح احقاق الحق 8 / 173 از البلدان يعقوبى / 164

رجال كشى / 459 از على بن جعفر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « مردى نزد برادرم ( عليه السلام ) آمد و گفت : فدايت شوم ، صاحب اين امر كيست ؟ فرمودند : اينان پس از مرگ من به فتنه دچار مي‌شوند و مي‌گويند : او [ امام كاظم ( عليه السلام ) ] قائم است ، در حالى كه قائم سال‌ها پس از من خواهد بود . »

غيبت نعمانى / 198 از صالح بن ميثم و يحيى بن سابق از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اصحاب

--------------------------- 875 ---------------------------

محاضير هلاك شدند ، آنان كه به قرب آن اميد دارند نجات يافتند و دژ بر روى پايه‌هايش استوار مانَد . همانا پس از اندوه ، فتحى شگفت خواهد بود . »

در فصل سفيانى نيز گذشت كه كافى 8 / 264 از عيص بن قاسم از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « تقواى خداوند - كه يگانه است و هيچ شريكى ندارد - را پيشه كنيد و بر خود مراقب باشيد ، زيرا به خدا سوگند [ ممكن است ] مردى باشد كه گله‌اى گوسفند دارد و بر آن چوپانى گمارده باشد ، حال اگر او مردى را يافت كه از اين چوپان به گوسفندانش آگاهتر باشد ، اين را اخراج مي‌كند و آن مرد داناتر را مي‌آورد . به خدا قسم اگر شما دو جان داشتيد كه با يكى مي‌جنگيديد و تجربه حاصل مي‌كرديد ، و دومى باقى مي‌ماند و آن گونه كه برايتان [ راه صحيح ] روشن مي‌شد رفتار [ و زندگي ] مي‌كرديد [ خوب بود ] ، ولى يك جان بيشتر نيست كه اگر از دست رود ، به خدا ديگر توان توبه نيز از دست رفته است ، پس شما شايسته‌تريد كه براى خود بگزينيد .

اگر كسى از ما به سراغتان آمد ، بنگريد براى چه خروج مي‌كنيد ؟ نگوييد زيد خروج كرد ، زيد دانا و صدوق بود و شما را به خود نمي‌خواند ، بلكه تنها به رضا از آل محمد ( عليهم السلام ) دعوت كرد ، و اگر پيروز مي‌شد ، به آنچه شما را بدان دعوت كرده بود وفا مي‌كرد . او به سوى حكومتى مجتمع خارج شد تا آن را در هم شكند ، ولى آن كس از ما كه امروز خروج كند شما را به چه چيزى دعوت مي‌كند ؟ به رضا از آل محمد ( عليهم السلام ) ؟ ما شما را شاهد مي‌گيريم كه بدان راضى نيستيم . او امروز - كه هيچ كسى همراهش نيست - از ما نافرمانى مي‌كند ، و آن زمان كه پرچم‌ها و بيرق‌ها در ميان باشد ، سزاوارتر است كه از ما نشنود [ و نافرمانى كند ] ، مگر آن كسى كه بنى فاطمه با او همراهى كنند . به خدا قسم صاحب شما تنها آن كس است كه آنان بر گرد او جمع شوند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به : علل الشرائع / 577

همان 8 / 295 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هر بيرقى كه قبل از قيام قائم برافراشته شود ، صاحبش طاغوت است و به جاى خدا عبادت مي‌شود . »

غيبت نعمانى / 194 و پاره‌اى / 195 از ابو الجارود روايت مي‌آورد : « خدمت امام باقر ( عليه السلام ) عرضه

--------------------------- 876 ---------------------------

داشتم : مرا سفارش كنيد ، فرمودند : تو را به تقواى خدا و خانه نشينى سفارش مي‌كنم و اينكه در اجتماع اين مردم دست نگاه داري ، از كسانى كه از ما هستند و خروج مي‌كنند اجتناب كن كه آنان نه بر حق هستند و نه به سوى حق ره مي‌سپرند .

بدان ! بني‌اميه حكومتى دارند كه مردم توان بازداشتن آنها را نخواهند داشت . و پيروان حق را دولتى خواهد بود كه چون بيايد ، خداوند هريك از ما اهل‌بيت را بخواهد عهده‌دار آن گرداند . پس هر كسى از شما آن دولت را درك كرد ، نزد ما در بلندترين درجه خواهد بود ، ولى اگر خدا پيش از آن او را بميراند ، براى او خيرخواهى كرده است .

بدان ! هر گروهى كه براى دفع ظلم و عزّت بخشيدن به دين قيام كند ، مرگ و بلا آنان را به زمين خواهد افكند ، تا آنكه گروهى قيام كنند كه در بدر در كنار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) حضور داشتند ، و كشته‌شان دفن نمي‌گردد ، زمين خورده‌شان را بلند نكنند و مجروحشان مداوا نشود . ( 1 ) ( 1 ) . يا بدان معناست كه فرشتگان كشته نمي‌شوند تا آنكه دفن شوند و . . . ، يا آنكه كسانى كه فرشتگان به قتل مي‌رسانند ، يا زخمى مي‌كنند ، كسى توان دفن آنها و . . . را نخواهد داشت . م

عرض كردم : آنها كيانند ؟ فرمودند : فرشتگان . »

كافى 2 / 23 از اسماعيل جعفى نقل مي‌كند : « مردى نزد امام باقر ( عليه السلام ) آمد و نامه‌اى با خود به همراه داشت ، حضرت به دو فرمودند : اين نامه‌ى كسى است كه به پرسش [ از حق ] آمده است ، و از اعتقادى كه عمل با آن پذيرفته مي‌شود سؤال دارد ، آن مرد گفت : خدا شما را رحمت كند ، مقصودم همين است .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : گواهى به لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، و اينكه محمد ( صلى الله عليه وآله ) بنده و فرستاده‌ى اوست ، اقرار به هر آنچه ايشان از نزد خدا آورده است ، ولايت ما اهل‌بيت ، بيزارى جستن از دشمن ما ، تسليم بودن در برابر فرمان ما ، ورع ، تواضع و انتظار قائم ما ، چرا كه ما دولتى داريم كه چون خدا خواهد ، آن را آورد . »

البرهان متقى هندى / 174 از مسند محاملى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « مي‌پندارند من مهدى هستم ، و حال آنكه من به مرگ نزديكترم تا آنچه برايم ادّعا مي‌كنند . »

غيبت نعمانى / 87 از داود بن كثير رقى نقل مي‌كند : « حضور امام صادق ( عليه السلام ) در مدينه

--------------------------- 877 ---------------------------

رسيدم ، ايشان فرمودند : اى داود ! چه چيزى تو را از [ آمدن نزد ] ما تأخير انداخت ؟ عرضه داشتم : در كوفه كارى پيش آمد ، فرمودند : آنجا چه مي‌گذشت ؟ عرض كردم : فدايت گردم ، عمويتان زيد با شمشيرى حمايل سوار بر اسب با صدايى بلند مي‌گفت : از من سؤال كنيد ، از من سؤال كنيد پيش از آنكه مرا از دست دهيد ، زيرا در ميان ، دانشى انبوه دارم ، ناسخ را از منسوخ ، مثانى و قرآن عظيم را مي‌شناسم ، و نشانه [ و واسطه‌ي ] ميان خدا و شما هستم .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : اى داود ! راه‌ها تو را برده‌اند ، آنگاه ندا كردند : اى سماعة بن مهران ! سبد رطب را بياور ، او هم آورد ، ايشان رطبى برداشته تناول كردند ، هسته‌ى آن را از دهان بيرون آورده در زمين كاشتند ، آن هم باز شد ، سربرآورد ، روييد و محصول داد . ايشان با دست بر خرمايى از شاخه‌اى زدند ، آن را دو نيم كردند و صفحه‌اى سفيد از آن خارج كرده [ مُهر ] آن را شكستند ، به من دادند و فرمودند : بخوان ، من هم آن را خواندم ، دو سطر بود : سطر نخست : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، و سطر دوم : إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأرض مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى توبه / 36

در حقيقت شماره‌ى ماه‌ها نزد خدا ، از روزى كه آسمان‌ها و زمين را آفريده ، در كتاب خدا ، دوازده ماه است ، از اين [ دوازده ماه ] ، چهار ماه ، [ ماه ] حرام است ، اين است آيين استوار ، [ اين دوازده تن ، ] اميرالمؤمنين على بن ابى طالب ، حسن بن علي ، حسين بن علي ، على بن الحسين ، محمد بن علي ، جعفر بن محمد ، موسى بن جعفر ، على بن موسي ، محمد بن علي ، على بن محمد ، حسن بن على و خلف حجت [ هستند ] .

در ادامه فرمودند : اى داود ! آيا مي‌دانى چه زمانى اين مطلب درون اين نوشته شده است ؟ گفتم : خدا ، رسولش و شما داناتريد ، فرمودند : دو هزار سال پيش از آنكه خداوند آدم

را بيافريند . »

امامان معصوم ( عليهم السلام ) با شتاب شتاب زدگان مقابله كرده‌اند و وقت گزاران را نيز تكذيب نموده‌اند ، همانان كه به گزاف و گمان و از سر جهل و يا به قصد گمراهى مردم بدين امر همت مي‌گمارند .

كافى 1 / 368 از فضيل بن يسار روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : آيا براى اين امر

--------------------------- 878 ---------------------------

[ ظهور ] وقتى مشخص است ؟ فرمودند : وقت گزاران دروغ گويند ، وقت گزاران دروغ گويند ،

وقت گزاران دروغ گويند .

موسي ( عليه السلام ) به نزد پروردگارش رفت و با مردم سى روز وعده كرد ، پس چون خداوند ده روز بر آن افزود ، قوم او گفتند : موسى با ما خلف وعده كرده است ، و آن كار را انجام دادند .

پس هنگامى كه ما با شما سخن مي‌گوييم و همانگونه واقع مي‌شود ، بگوييد : خدا راست گفت ، و اگر سخنى گفتيم ولى [ تصور كرديد ] خلاف آن واقع شد ، بگوييد : خدا راست گفت ، تا دو پاداش دريافت كنيد . »

الامامة و التبصرة / 94 از ابو عبيده‌ى حذّاء روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى اين امر [ ظهور ] سؤال كردم كه چه وقت خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : اگر شما اميد داريد از جانبى سراغتان بيايد ، ولى از جانبى [ ديگر ] آمد ، آن را انكار نكنيد . »

غيبت نعمانى / 289 از محمد بن مسلم از حضرت صادق ( عليه السلام ) : « اى محمد ! هر كسى به تو خبر رساند كه ما وقت گزارده‌ايم ، نهراس و او را تكذيب كن ، زيرا ما براى هيچ كس زمانى معين نمي‌كنيم . »

غيبت شيخ طوسى / 262 : « هر كس از مردم برايت وقتى تعيين نمود ، نترس و او را تكذيب نما . . .

در روايتى ديگر : ما در گذشته وقتى تعيين نكرديم ، در آينده نيز تعيين نخواهيم كرد . »

كافى 1 / 368 از ابو بصير : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد قائم ( عليه السلام ) پرسيدم ، ايشان فرمودند : وقت گزاران دروغ گفتند ، ما اهل‌بيت ، وقت تعيين نمي‌كنيم .

حديثى ديگر : خداوند ابا كرده مگرآنكه با وقتِ وقت گزاران مخالفت كند . »

همان از عبدالرحمن بن كثير : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) بودم كه مهزم وارد شد و گفت : فدايت شوم ، اين امرى كه انتظارش را مي‌كشيم ، چه زمانى به وقوع خواهد پيوست ؟ فرمودند : اى مهزم ! وقت گزاران دروغ گفتند ، شتاب زدگان هلاك شدند ، و آنان كه تسليمند

نجات يافتند . »

همان از ابو حمزه‌ى ثمالى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اى ثابت ! خداوند تبارك و تعالى

--------------------------- 879 ---------------------------

زمان اين امر ( 1 ) ( 1 ) . ظهور حق و غلبه‌ى آن بر باطل به دست يكى از امامان ( عليهم السلام ) ، ر . ك به مرآة العقول 4 / 170 . م

را در [ سال ] هفتادم قرار داده بود ، پس چون امام‌حسين ( عليه السلام ) به شهادت رسيد ، غضب خداى متعال بر اهل زمين شدّت گرفت و تا صد و چهل آن را به تأخير انداخت . پس ما با شما سخن گفتيم و شما آن را منتشر كرديد و پرده را كنار زديد ، و خدا ديگر وقتى [ براى خبر دادن به شما ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به مرآة العقول 4 / 172 . م

] درباره‌ى آن نزد ما قرار نداد ، خداوند هر آنچه را بخواهد محو مي‌كند و يا ثابت قرار مي‌دهد و ام الكتاب نزد اوست .

من اين حديث را بر امام صادق ( عليه السلام ) عرضه كردم و ايشان تصديق نمودند . »

غيبت شيخ طوسى / 263 و تفسير عياشى 2 / 218 از همو نقل مي‌كنند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمودند : تا سال هفتاد بلا خواهد بود ، و بعد از بلا آسايش . حال هفتاد گذشته ولى آسايشى نديديم ، و ايشان همان مضمون حديث قبل را فرمودند . »

اثبات الوصية / 131 مي‌نويسد : « از عالم ( عليه السلام ) روايت شده : معناى اين سخن كه تا سال هفتاد بلا خواهد بود ، اين است كه خداوند عزوجل زمان فرج را در سال هفتاد قرار داده بود ، پس چون امام‌حسين ( عليه السلام ) به شهادت رسيد ، بر اهل آن زمان غضب كرد و تا زمانى تأخير انداخت . »

تحف العقول / 310 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اى پسر نعمان ! عالم [ امام ] نمي‌تواند هر آنچه را مي‌داند به تو بگويد ، زيرا آن سرّ خداست كه خدا آن را با جبرئيل ( عليه السلام ) گفت ، جبرئيل ( عليه السلام ) به محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، محمد ( صلى الله عليه وآله ) با علي ( عليه السلام ) ، علي ( عليه السلام ) با حسن ( عليه السلام ) ، حسن ( عليه السلام ) با حسين ( عليه السلام ) ، حسين ( عليه السلام ) با علي ( عليه السلام ) ، علي ( عليه السلام ) با محمد ( عليه السلام ) و محمد ( عليه السلام ) با كسى كه با او در ميان نهاد . پس شتاب نكنيد ، به خدا سوگند اين امر سه بار نزديك شده است ، لكن شما آن را افشا كرديد ، لذا خدا تأخير انداخت .

به خدا قسم شما رازى نداريد ، مگر آنكه دشمنتان از شما بدان آگاهتر است . »

كافى 8 / 362 از زراره روايت مي‌كند : « حمران به امام باقر ( عليه السلام ) گفت : خدا مرا فدايتان گرداند ، كاش برايمان بفرماييد اين امر چه زمانى خواهد بود تا بدان مسرور شويم ! ايشان فرمودند :

--------------------------- 880 ---------------------------

اى حمران ! تو برادران و دوستانى داري . ( 1 ) ( 1 ) . توضيح اين جمله پس از روايت خواهد آمد .

در گذشته مردى از عالمان بود و پسرى داشت كه رغبتى به دانش پدر نداشت و درباره‌ى هيچ چيزى از او نمي‌پرسيد . آن مرد همسايه‌اى داشت كه نزد او مي‌آمد ، مي‌پرسيد و

فرا مي‌گرفت .

مرگ او فرا رسيد ، پسرش را فراخواند و گفت : پسرم ! تو از آن [ دانشي ] كه نزد من است روى گردان و كم رغبت بودي ، و در مورد هيچ چيز سؤال نمي‌كردي ، ولى من همسايه‌اى دارم كه نزد من مي‌آمد ، مي‌پرسيد ، فرا مي‌گرفت و به خاطر مي‌سپرد ، پس اگر به چيزى نياز پيدا كردى نزد او برو - و همسايه را به او معرفى نمود - .

آن مرد از دنيا رفت و پسرش باقى ماند . پادشاه آن زمان رؤيايى ديد و سراغ آن مرد را گرفت ، خبر فوت او را دادند ، گفت : آيا فرزندى از خود به جاى گذارده است ؟ گفتند : آري ، پسرى به جاى گذاشته است ، گفت : او را نزد من بياوريد ، و برايش پيغام دادند حضور شاه برسد . پسر [ با خود ] گفت : به خدا نمي‌دانم چرا پادشاه مرا فراخوانده است ، و دانشى هم ندارم ،

و اگر درباره‌ى چيزى از من سؤال كند رسوا مي‌شوم ، او سفارش پدر را به ياد آورد و به سراغ آن مردى كه از پدرش دانش برمي‌گرفت آمد و گفت : پادشاه سراغ من فرستاده و نمي‌دانم علّت آن چيست ، و پدرم فرمان داده بود اگر به چيزى نياز داشتم نزد شما بيايم .

آن مرد گفت : اما من مي‌دانم براى چه سراغ تو فرستاده است ، پس اگر تو را آگاه ساختم هر آنچه خداوند نصيبت كرد ، بين من و تو قسمت شود . آن پسر هم پاسخ مثبت داد . مرد او را قسم داد و تأكيد گرفت كه وفا كند .

او گفت : پادشاه مي‌خواهد از تو درباره‌ى رؤيايى بپرسد كه چه زمانى است ؟ بگو : اين زمان گرگ است . پسر هم نزد شاه آمد ، او گفت : آيا مي‌دانى چرا به سراغ تو فرستادم ؟ پسر گفت : فرستادى تا در مورد رؤيايى كه ديده‌اى سؤال كنى كه چه زمانى است ؟ پادشاه گفت : درست گفتي ، حال بگو چه زمانى است ؟ پسر گفت : زمان گرگ ، و شاه فرمان داد جايزه‌اى به او بدهند . او هم آن را گرفت و به خانه آمد ، و ابا كرد با آن مرد وفا كند . او [ با خود ] گفت :

--------------------------- 881 ---------------------------

شايد من اين مال را تمام و مصرف نكنم تا از دنيا روم ، و ممكن است نيازمند نشوم و [ ديگر ] درباره‌ى چيزى - مانند اينكه از من پرسيدند - از من سؤال نكنند . و آن مقدار كه خدا بخواهد درنگ كرد .

بعد پادشاه رؤيايى [ ديگر ] ديد و او را فراخواند ، او هم از كار خود [ با آن مرد ] پشيمان شد و گفت : به خدا قسم دانشى كه نزد شاه برم ندارم ، و نمي‌دانم با رفيقم چه كنم ، من پيمان شكنى و بي‌وفايى كردم ، آنگاه گفت : در هر حال نزد او رفته عذرخواهى مي‌كنم و برايش سوگند ياد مي‌كنم ، شايد به من خبر دهد .

لذا نزد او آمد و گفت : من چنان كردم و به آنچه ميان خود و تو بود وفا ننمودم و آنچه در دست داشتم پراكنده شد [ و از بين رفت ] ، و به تو احتياج دارم ، تو را به خدا قسم مي‌دهم مرا وانگذاري ، به تو اطمينان مي‌دهم چيزى به دستم نيايد مگر آنكه ميان ما باشد . پادشاه فرستاده و نمي‌دانم در مورد چه مطلبى قصد پرسش دارد . آن مرد گفت : مي‌خواهد درباره‌ى رؤيايى كه مشاهده نموده از تو سؤال كند كه چه زمانى است ؟ تو هم بگو : زمان گوسفند است .

او هم نزد شاه آمد ، او گفت : چرا به سراغت فرستادم ؟ پاسخ داد : براى آنكه رؤيايى ديده‌اى و مي‌خواهى در مورد زمان آن از من سؤال كني ، شاه گفت : درست گفتي ، حال بگو چه زمان است ؟ وى گفت : زمان گوسفند ، و او فرمان داد صله‌اى به او بدهند . پسر آن را گرفت و به خانه برگشت . پيرامون اينكه آيا با او وفا كند يا نه انديشه كرد ، يك بار بر آن شد تا انجام دهد و بار ديگر منصرف گشت ، سپس گفت : شايد ديگر تا ابد نيازى به او پيدا نكنم و مصمّم شد تا پيمان شكنى و بي‌وفايى كند ، و آن مقدار كه خداوند بخواهد درنگ كرد .

پادشاه [ ديگر بار ] رؤيايى ديد و سراغ او فرستاد ، او هم از كرده‌ى خويش پشيمان شد و گفت : پس از دو بار پيمان شكنى چون كنم ؟ دانشى [ هم ] ندارم ، ولى تصميم گرفت نزد او بيايد . آمد و او را به خداى تبارك و تعالى سوگند داد تا به او بياموزد ، و گفت كه اين بار وفادارى مي‌كند و اطمينان داد ، گفت : در اين حال مرا وانگذار كه ديگر پيمان شكنى و بي‌وفايى نخواهم كرد . آن مرد از او تأكيد گرفت و گفت : تو را فراخوانده تا از رؤيايى پرسش كند ، پس چون سؤال كرد بگو : زمان ميزان است .

--------------------------- 882 ---------------------------

چنين شد و شاه فرمان صله داد . او هم گرفت و نزد مرد آمد ، در مقابل او قرار داد و گفت : هر آنچه به دست آوردم را آورده‌ام ، سهم مرا بده ، مرد عالم گفت : زمان نخست زمان گرگ بود و تو از گرگان بودي ، زمان دوم زمان گوسفند بود كه مي‌خواهد [ انجام دهد ] ولى انجام نمي‌دهد ، تو همچنين بودى مي‌خواستى ولى وفا نكردي ، و هم اينك زمان ميزان است و تو وفادار بودي ، پس مالت را بگير كه من هيچ نيازى بدان ندارم و آن را به دو باز گرداند . »

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در بحار الانوار 14 / 497 مي‌نگارند : « تو دوستان و برادرانى داري : شايد مقصود از بيان اين حكايت ، توضيح آن باشد كه اين زمان زمان وفاى به عهد نيست ، و اگر زمان ظهور را به تو بگويم ، تو آن را به آنها مي‌گويى و خبر ميان مردم منتشر مي‌شود و منجر به فساد خواهد شد ، پيمان بر كتمان نيز سودى نبخشد . »

نگارنده : مقصود آن است كه امام باقر ( عليه السلام ) زمان ظهور حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را مي‌دانند ، ولى بيم انتشار خبر آن را دارند ، همانسان كه علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) فرموده است ، لذا امامان ( عليهم السلام ) از وقت ظهور آگاهند . مؤيد اين مطلب هم آن است كه ايشان خبر داده‌اند در فلان سال رخ مي‌دهد ، ولى به جهت انتشار اين خبر ، تأخير افتاده است .

در اين مجال بحث ديگرى واقع مي‌شود : آيا در علم خدا وقت ظهور مشخص است و تغيير نمي‌كند ، و يا آنكه به تبع حال مردم يا دعاى آنان تغيير مي‌يابد ؟ و آيا دعاى ما در سرعت بخشيدن به ظهور تأثيرى دارد يا تنها فايده‌ى اين دعا به خود ما بر مي‌گردد همانسان كه در توقيع آمده و پيشتر گذشت : « و براى تعجيل فرج بسيار دعا كنيد ، كه آن فرج شماست . »

بحثى ديگر در اينجا مطرح مي‌شود : وقت گزارى به چه معناست ؟ تأخير آن به جهت كردار مردم يعنى چه ؟ مشيت و قضا و قدر الهى چيست ؟ و اظهار امرى كه بعدها در آن بداء واقع خواهد شد ، چه حكمتى دارد ؟

ديگر آنكه نهى امامان معصوم ( عليهم السلام ) از خروج بر حاكم ظالم به چه معناست ؟ و اينكه آيا قيام و خروج نيازمند رهبرى يا اذن معصومين ( عليهم السلام ) است ، هم‌چنان‌كه اكثر فقهاء بر آنند ، يا آنكه اختصاص به آن زمان دارد ، و كسى كه قدرت دارد بايد قيام كند ؟

اين‌ها مباحثى مفيد است ، لكن در اين كتاب مجال آن نيست .

--------------------------- 883 ---------------------------

فصل سى و سوم

ولادت امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

پيش زمينه هاى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 884 ---------------------------

ابتكارى نبوى براى تعيين مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

يكى از معجزات پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سخنان رصين و گفتارهاى جامع ايشان است ، از جمله‌ى آنها تعيين امام مهدي ( عليه السلام ) است به اينكه او از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) و پسر برگزيده‌ى كنيزان مي‌باشد . و اين معرفى بر ادعاى مدعيان خط بطلان مي‌كشد .

ديگر آنكه فرمودند : مهدى از عترت من است . از نسل فاطمه است . خدا تنها با ما آغازيده و تنها با ما به پايان خواهد رساند . اگر از دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد ، خدا آن را طولانى مي‌كند . او زمين را از عدل و داد آكنده خواهد ساخت . ثروت را مشت مشت دهد نه به شمارش . ما هفت تن از فرزندان عبد المطلب آقايان اهل بهشتيم : من ، برادرم علي ، عمويم حمزه ، پسر عمويم جعفر ، حسن ، حسين و مهدي . مهدى پنجمين بعد از هفتمين نفر از فرزندان من است . او نهمين كس از صلب حسين است ، پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان ، و اين سخن خبر از غيبت امام ( عليه السلام ) است ، چرا كه دوران برده دارى مدت‌هاست پايان يافته .

و اين اوصاف تنها بر حضرت مهدى پسر امام حسن عسكري ( عليه السلام ) انطباق دارد ، او نهمين تن از صلب امام‌حسين ( عليه السلام ) است و مادرش كنيزى رومى بوده .

مخالفين در تأويل اين حديث خود را به زحمت انداخته‌اند . آنان مي‌پندارند مهدي ( عليه السلام ) به دنيا خواهد آمد و مادرش كنيزى خواهد بود . البته همانگونه كه مي‌دانيم دوران كنيزان پايان

يافته است ! چگونه مي‌گويند او بعدها به دنيا خواهد آمد و حال آنكه نهمين شخص از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) است ، و اكنون بيش از چهل نسل از امام‌حسين ( عليه السلام ) مي‌گذرد ، زيرا ميانگين هر شخصى سى سال است و امام‌حسين ( عليه السلام ) در سال شصت و يك هجرى به شهادت رسيد !

ظاهراً اين عبارت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان ، ميان مردم معروف بوده است ، تا جايى كه برخى مدعى انطباق آن بر زيد شهيد ( رحمه الله ) شده‌اند ، غيبت نعمانى / 229 از ابو الصباح روايت مي‌كند : « حضور امام صادق ( عليه السلام ) رفتم ، ايشان فرمودند : پشت سر چه [ خبر ] داري ؟ عرضه داشتم : شرّى را پشت سر گذارده‌ام ، ( 1 ) ( 1 ) . اين حديث طبق نسخه‌ى شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) از غيبت نعمانى ترجمه شد ، ر . ك به اثبات الهداة 3 / 125 . م

عمويتان زيد مي‌پندارد پسر زن اسير ، قائم اين امت و پسر برگزيده‌ى كنيزان است ، ايشان فرمودند : دروغ گفته است ، او آنگونه كه گفته

--------------------------- 885 ---------------------------

نيست ، اگر خروج كند كشته شود . »

نگارنده : اين تكذيب را مي‌بايست نسبت به ادعاى كسانى دانست كه زيد را مهدى مي‌دانستند ، زيرا احاديث صحيحى از امام صادق و ديگر امامان ( عليهم السلام ) در مدح زيد و بلنداى مقام وى رسيده است ، و اينكه او به مقاومت در برابر ظلم و امامت رضا از آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) فراخواند . ( 1 ) ( 1 ) . البته جلالت جناب زيد ، ملازمه‌اى با تأييد و امضاى قيام او توسّط اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ندارد . براى آگاهى بيشتر در اين باره ر . ك به تحقيق برخى از محققان معاصر در كتاب عزادارى رمز محبت 2 / 423 . م

علاوه بر آنكه آقاى خوئى در معجم 8 / 363 آن را ضعيف دانسته‌اند .

همين تعبير را اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نيز بارها در مورد حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به كار برده‌اند ، شرح نهج‌البلاغة 7 / 58 : « اهل‌بيت پيامبرتان را بنگريد ، اگر درنگ و اقامت كردند شما نيز چنين كنيد ، و اگر از شما يارى طلبيدند يارى نماييد كه به طور قطع خداوند فتنه را به دست مردى از ما اهل‌بيت بر طرف خواهد نمود . پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان ، تنها با شمشير به سراغ آنان مي‌رود ، هشت ماه شمشير را بر شانه‌اش دارد ، تا جايى كه قريشيان گويند : اگر اين از فرزندان فاطمه بود بر ما رحم مي‌كرد .

خدا او را بر بني‌اميه مسلّط مي‌كند تا آنها را خرد كرده و در هم بشكند ، مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً ، سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى احزاب / 62 - 61

از رحمت خدا دور

گرديده و هر كجا يافته شوند گرفته و سخت كشته خواهند شد . در باره‌ى كسانى كه پيشتر بوده‌اند [ همين ] سنّت خدا [ جارى بوده ] است ؛ و در سنّت خدا هرگز تغييرى نخواهى يافت .

شارح [ ابن ابى الحديد ] گويد : اگر كسى بگويد : اين مرد موعود كه ايشان درباره‌اش فرموده‌اند : پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان ، كيست ؟ گوييم : شيعيان بر اين باورند كه او امام دوازدهم آنها و پسر كنيزى به نام نرجس است ، اما اصحاب ما معتقدند او از نسل فاطمه است و در آينده از كنيزى به دنيا خواهد آمد ، و هم اكنون موجود نيست . »

نگارنده : كنيزان ، ديگر كجايند تا مادر امام مهدي ( عليه السلام ) از آنها باشد ، آنگونه كه ابن ابى الحديد پنداشته است ؟ !

غيبت نعمانى / 229 از حارث همدانى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پدرم فداى پسر

--------------------------- 886 ---------------------------

برگزيده‌ى كنيزان - مقصود ايشان قائم از فرزندان خويش است - ، آنان را به ذلت مي‌كشاند و جام صبر ( 1 ) ( 1 ) . شيره‌ى تلخ درختى است .

مي‌نوشاند ، و تنها با شمشير به استقبالشان مي‌رود .

در آن هنگام فاجران قريش آرزو كنند كه كاش مي‌توانستند دنيا و ما فيها را بدهند و او از آنها گذشت كند ، [ ولي ] او دست از آنان برنخواهد داشت تا آنكه خدا راضى شود . »

مقتضب الاثر / 31 از ابن ابى جحيفه‌ى سوائي ، حارث همدانى و حارث بن شرب كه نزد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) حضور داشتند روايت مي‌كند : « چون پسرش حسن ( عليه السلام ) مي‌آمد مي‌فرمود : اى پسر رسول‌خدا ! خوش آمدي ، و هنگامى كه حسين ( عليه السلام ) مي‌آمد مي‌فرمود : پدر و مادرم فدايت اى پدر پسر برگزيده‌ى كنيزان !

گفته شد : يا اميرالمؤمنين ! چرا درباره‌ى حسن چنان مي‌گوييد و در مورد حسين چنين ؟ و پسر برگزيده‌ى كنيزان كيست ؟ فرمودند : آن گمشده‌ى رانده و آواره ، محمد بن حسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن حسين ، و دست خود را بر سر حسين ( عليه السلام ) نهادند . »

غيبت نعمانى / 228 از عبد الرحيم قصير روايت مي‌كند : « به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : اين فرموده‌ى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) : پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان ، آيا مقصود فاطمه ( عليها السلام ) است ؟ فرمودند : فاطمه برگزيده‌ى آزادان است ، او [ مهدي ] . . . [ سفيد ] مايل به سرخى است ، خدا فلانى را رحمت كند . »

ارشاد 2 / 382 از جابر جعفى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « عمر بن خطاب از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) سؤال كرد و گفت : بگو : مهدى چه نام دارد ؟ ايشان فرمودند : حبيبم ( صلى الله عليه وآله ) با من عهد فرموده كه سخنى از نامش نگويم تا زمانى كه خداوند او را مبعوث كند .

عمر گفت : از اوصافش بگو ، ايشان فرمودند : او جوانى است ميان بالا ، با چهره و مويى زيبا كه بر شانه‌هايش فرو مي‌ريزد ، و نور صورتش سياهى موهاى سر و محاسنش را تحت الشعاع قرار مي‌دهد ، پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز كمال الدين 2 / 648 ، غيبت شيخ طوسى / 470 ، الانوار المضيئة / 56 ، روضة الواعظين / 266 ، عقد الدرر / 41 ، فرائد فوائد الفكر / 4 و اعلام الورى / 434

--------------------------- 887 ---------------------------

هم امام مهدي ( عليه السلام ) ، پسر برگزيده‌ى كنيزان است

و هم جدّش امام جواد ( عليه السلام )

تعبير پسر برگزيده‌ى كنيزان توسّط رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در شأن حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به كار رفته است . ايشان در مورد امام جواد ( عليه السلام ) نيز چنين عبارتى را به كار بردند .

امام جواد ( عليه السلام ) گندمگون بودند و دستگاه حاكم از اين مطلب بر ضدّ امام رضا ( عليه السلام ) سوء استفاده كردند . آنان شايعه كردند امام جواد ( عليه السلام ) فرزند امام رضا ( عليه السلام ) نيست ، چون بسان ايشان سفيد نمي‌باشد ! آنان قيافه شناسان را آوردند و آنان او را فرزند امام ( عليه السلام ) دانستند و خدا ايشان را در قبال دروغ پردازان يارى نمود .

كافى 1 / 322 و ارشاد / 317 روايت مي‌كنند : « على بن جعفر در مورد ماجراى حكم قيافه شناسان [ به اينكه امام جواد پسر امام رضا ( عليهما السلام ) است ] و تكذيب دروغ گويان ، گفت : من برخاستم و دهان ابو جعفر [ امام جواد ( عليه السلام ) ] را بوسيده آب دهانش وارد دهانم شد و عرض كردم : نزد خدا شهادت مي‌دهم شما امام من هستيد .

امام رضا ( عليه السلام ) گريستند و فرمودند : اى عمو ! آيا از پدرم نشنيديد : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : پدرم فداى پسر برگزيده‌ى كنيزان ، پسر زن نوبي ( 1 ) ( 1 ) . طائفه‌اى از حبشيان

پاك دهان ، صاحب رحِمى كه نجيب به دنيا مي‌آورد . واى بر آنان [ بنى عباس ] ، خداوند اعيبس ( 2 ) ( 2 ) . تصغير اعبس و كنايه از بنى عباس است .

صاحب فتنه و دودمانش را لعنت كند . ( 3 ) ( 3 ) . متن روايت كافى چنين است : لعن الله الاعيبس وذريته صاحب الفتنة ، ويقتلهم سنين و شهوراً وأياماً . . . كه ترجمه شد ، لكن علامه‌ى مجلسى احتمال دقيقى را ذكر مي‌كنند ، و آن اين است كه الفتنة در اصل الغيبة بوده باشد ، كه در اين صورت بازگردان چنين مي‌شود : خداوند اعيبس و ذريه‌اش را لعنت كند . آنكه غائب مي‌گردد ، سال‌ها ، ماه‌ها و روزها آنها را مي‌كشد . . . ر . ك به مرآة العقول 3 / 382 . م

و اوست [ مهدي ] كه سال‌ها ، ماه‌ها و روزها آنان را مي‌كشد ، به ذلت مي‌كشاند و جام صبر مي‌نوشاند . او رانده و آواره است ، پدر و جدّش را كشته‌اند ولى خونخواهى نكرده است ، غيبت مي‌كند و گفته مي‌شود : مرد يا به هلاكت رسيد ، در كدامين وادى سير مي‌كند ؟

اى عمو ! آيا اين شخص جز از [ نسل ] من خواهد بود ؟ عرض كردم : راست گفتي ، فدايت گردم . »

--------------------------- 888 ---------------------------

با اين حساب امام جواد ( عليه السلام ) پسر برگزيده‌ى كنيزان نوبى است ، و امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) پسر برگزيده‌ى كنيزان رومي ، اوست رانده‌ى آواره كه غائب مي‌شود ، و هموست كه از خطّ ضلالت كه بني‌اميه و بنى عباس پرچمداران آنند ، انتقام مي‌گيرد .

برخى از ابتكارات ائمه ( عليهم السلام ) در تعيين شخصيت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

از جمله‌ى آن ، تعيين به نام ، مادر ، شماره ، اوصاف و شخصيت .

غيبت نعمانى / 179 از ابو هيثم ميثمى از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « چون سه نام محمد ، على و حسن پشت سر هم آمدند ، چهارم آنها قائم آنهاست . » ( 1 ) ( 1 ) . اثبات الهداة / 227 ، كمال الدين 1 / 333 و 334 ، كفاية الاثر / 280 ، غيبت مفيد / 400 و غيبت شيخ طوسى / 139

غيبت شيخ طوسى / 36 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) : « با هفتمينِ از ما فرج خواهد بود . »

شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) در اثبات الهداة 3 / 499 پس از نقل آن مي‌نويسد : « مقصود هفتمين شخص از خود ايشان است [ كه با ايشان آغاز و به حضرت مهدي ( عليه السلام ) ختم مي‌گردد ] نه از نسل حضرت امير ( عليه السلام ) . »

غيبت شيخ طوسى / 28 از آن حضرت روايت مي‌كند : « صاحب ما كه از صلب اين است - و به موسى بن جعفر ( عليهما السلام ) اشاره كردند - ظاهر مي‌گردد و زمين را همانسان كه از ظلم و ستم پر شده از عدالت مي‌آكند ، و دنيا برايش آرام مي‌شود . »

كمال الدين 2 / 334 از مفضل بن عمر : « حضور آقايم امام صادق ( عليه السلام ) رسيدم و عرضه داشتم : آقاى من ! كاش جانشين پس از خود را به ما معرفى كنيد ، ايشان فرمودند : اى مفضل ! امام بعد از من پسرم موسى است ، و جانشين آرزو شده و منتظَر ، محمد بن حسن بن على بن محمد بن على بن موسى خواهد بود . »

همان 2 / 383 از صقر بن ابى دلف از امام هادي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « امام پس از من پسرم حسن است ، و پس از حسن پسرش قائم كه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند ، آنگونه كه از ستم و جور آكنده شده است . »

--------------------------- 889 ---------------------------

كافى 1 / 341 از ابو حمزه : « نزد امام جعفر بن محمد ( عليهما السلام ) رفتم و عرض كردم : شما صاحب اين امر هستيد ؟ فرمودند : نه ، گفتم : فرزند شماست ؟ فرمود : نه ، عرضه داشتم : فرزند فرزندتان است ؟ فرمودند : نه ، گفتم : فرزند فرزند فرزند شما ؟ پاسخ منفى دادند ، عرض كردم : او كيست ؟ فرمودند : آن كسى كه زمين را از دادگرى مي‌آكند ، آنسان كه از بيداد و ستم پر شده است ، و اين پس از فتره‌اى از امامان است ، ( 1 ) ( 1 ) . دورانى كه امامى ظاهر نباشد ، ر . ك به مرآة العقول 4 / 54 . م

همانگونه كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پس از فتره‌اى از رسولان ( 2 ) ( 2 ) . دورانى كه رسالت گسسته و اوصياء در خفايند ، مأخذ پيشين . م

مبعوث شد . » ( 3 ) ( 3 ) . مشابه آن عقد الدرر / 158 ، وى پنداشته اين حديث از امام‌حسين ( عليه السلام ) است ، زيرا از ابا عبد الله ( عليه السلام ) نقل شده ،

و البته اين اشتباه تنها همين يك بار نيست كه از وى سر زده است !

جريان يافتن سنت تنى چند از پيامبران ( عليهم السلام )

در ولادت و غيبت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

كمال الدين 1 / 321 از سعيد بن جبير از امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در قائمِ ما سنت‌هايى از پيامبران است ؛ سنتى از پدرمان آدم ، سنتى از نوح ، ابراهيم ، موسي ، عيسي ، ايوب و محمد ( عليهم السلام ) .

از آدم و نوح طول عمر ، از ابراهيم مخفى بودن ولادت و دورى گزينى از مردم ، از موسى هراس و غيبت ، از عيسى اختلاف مردم درباره‌ى او ، از ايوب فرج و گشايش پس از بلا و از محمد ( صلى الله عليه وآله ) خروج با شمشير . »

همان 1 / 152 و 2 / 340 از عبد الله بن سنان از امام صادق ( عليه السلام ) : « در قائم سنتى از موسى بن عمران است ، عرض كردم : آن سنت چيست ؟ فرمودند : مخفى بودن تولد و غيبت از قوم خويش ، گفتم : موسى چه مقدار از اهل و قوم خود غيبت كرد ؟ فرمودند : بيست و هشت سال . »

همان 2 / 350 از ابو بصير از آن حضرت : « در صاحب اين امر سنت‌هايى از پيامبران است ؛ سنتى از موسى بن عمران ، عيسي ، يوسف ، و سنتى از محمد ( عليهم السلام ) . سنت از موسى بن عمران

--------------------------- 890 ---------------------------

آن است كه هراسان و منتظِر است ، سنت از عيسى آن است كه آنچه در مورد عيسى گفته شد [ كه وى از دنيا رفت ] درباره‌ى او نيز بگويند ، سنت يوسف خفا و پنهانى است كه خداوند بين او و خلق حجابى قرار مي‌دهد كه او را مي‌بينند ولى نمي‌شناسند ، و اما سنت محمد ( صلى الله عليه وآله ) آن است كه وى به هدايت ايشان رهنمون مي‌شود و طبق سيره‌ى ايشان

رفتار مي‌كند . »

غيبت نعمانى / 164 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « در صاحب اين امر سنت‌هايى از چهار پيامبر است ؛ سنتى از موسي ، عيسي ، يوسف و محمد ( صلى الله عليه وآله ) . گفتم : سنت موسى چيست ؟ فرمودند : هراسان است و انتظار مي‌كشد . از سنت عيسى پرسيدم ، فرمودند : آنچه در مورد عيسى گفته شد درباره‌ى او نيز گويند . عرض كردم : سنت يوسف ؟ فرمود : زندان و غيبت ، ( 1 ) ( 1 ) . شيخ طوسى همين روايت را نقل مي‌كند ، ولى سخنى از زندان در آن نيست . البته نقل مرحوم نعمانى نيز صحيح است ، چرا كه بنابراين زندان ، كنايه از همان غيبت خواهد بود . م

و از سنت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) سؤال كردم و فرمودند : چون قيام كند طبق سيره‌ى ايشان رفتار نمايد ، و آثار ايشان را تبيين كند ، او هشت ماه شمشير را بر شانه قرار دهد و بكشد تا آنكه خدا راضى گردد . پرسيدم : چسان از رضايت خداوند آگاه خواهد شد ؟ فرمودند : خدا رحمت را در دل او قرار مي‌دهد . » ( 2 ) ( 2 ) . الامامة و التبصرة / 93

اثبات الوصية / 226 آن را نقل مي‌كند و در قسمتى از آن آمده است : « شباهت او به يوسف در زيبايى و سخاوت اوست ، و سنت او از محمد ( صلى الله عليه وآله ) آن است كه با شمشير ظاهر مي‌گردد . »

دلائل الامامة / 291 نيز روايت مي‌كند و در پاره‌اى از آن آمده است : « شباهت او به يوسف آن است كه برادرانش با او خريد و فروش مي‌كردند و سخن مي‌گفتند ، ولى او را نمي‌شناختند . » ( 3 ) ( 3 ) . كمال الدين 1 / 152 ، 236 ، 327 ، 329 و غيبت شيخ طوسى / 140

كمال الدين 1 / 28 : « سنت يوسف آن است كه برادرانش با او معامله مي‌كردند و سخن مي‌گفتند ، لكن او را نمي‌شناختند ، سنت عيسى سياحت است ، و سنت محمد ( صلى الله عليه وآله ) شمشير . »

همان 1 / 327 از امام باقر ( عليه السلام ) در ضمن حديثى نقل مي‌كند : « شباهت او به يونس بن متى

--------------------------- 891 ---------------------------

آن است كه از غيبت باز مي‌گردد در حالى كه پس از بالا رفتن سن [ هنوز ] جوان است . . . شباهت به موسي ( عليه السلام ) دوام هراس ، طول غيبت ، مخفى بودن ولادت ، به ستوه آمدن پيروان بعد از او ، از آزار و ذلتى كه با آن مواجه مي‌شوند ، تا آنكه خداى عزوجل اذن ظهور دهد و او را بر دشمنش يارى و تأييد كند . . . شباهت ايشان به جدّش مصطفي ( صلى الله عليه وآله ) آن است كه با شمشير خروج مي‌كند ، دشمنان خدا و رسول و جباران و طاغوت‌ها را مي‌كشد ، با شمشير و رعب يارى مي‌شود و كسى توان مقابله با بيرقى كه به او تعلّق دارد را نخواهد داشت .

برخى از نشانه‌هاى خروجش اين‌هاست : خروج سفيانى از شام ، خروج يمانى از يمن ، فريادى از آسمان در ماه رمضان و مناديى كه از آسمان نام او و پدرش را ندا مي‌كند . » ( 1 ) ( 1 ) . اثبات الهداة 3 / 46 ، بحار 14 / 339 ، اعلام الورى / 403 و كشف الغمة 3 / 313

همان 2 / 345 از ابو بصير : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : اى پسر پيامبر ! قائم شما اهل‌بيت كيست ؟ فرمودند : اى ابو بصير ! او پنجمين شخص از فرزندان پسرم موسى است ، پسر بانوى كنيزان ، غيبتى خواهد داشت كه اهل باطل در آن به ترديد مي‌افتند ، آنگاه خداى عزوجل او را آشكار مي‌كند و بر دستانش مشارق و مغارب زمين را مي‌گشايد . روح الله عيسى بن مريم ( عليه السلام ) فرود مي‌آيد و پشت سر او نماز مي‌گزارد . زمين به نور پرورگارش روشن مي‌شود ، و در آن مكانى نخواهد ماند كه غير از خداى عزيز و جليل در آن عبادت شده ، مگر آنكه خدا در آن پرستش گردد ، و همه‌ى دين براى خدا خواهد بود ، اگرچه مشركان خوش نداشته باشند . »

همان 2 / 480 از سَدير از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « . . . زيرا خداوند عزوجل ابا كرده مگر آنكه در او سنت‌هاى پيامبران ( عليهم السلام ) در غيبت‌هايشان جريان يابد . اى سدير ! و ناگزير از آن است كه مدت‌هاى غيبت‌هاى آنها در او كامل شود ، خداوند تعالى مي‌فرمايد : لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انشقاق / 19

قطعاً از حالى به حالى برخواهيد نشست ، يعنى سنت‌هاى آنان كه پيش از

شما بودند . »

كافى 1 / 336 از سَدير از آن حضرت روايت مي‌كند : « برادران يوسف ( عليه السلام ) نوادگان و پسران پيامبران بودند ، آنان با يوسف تجارت و معامله كردند ، با او سخن گفتند در حالى كه

--------------------------- 892 ---------------------------

برادران او بودند و او برادر ايشان بود ، ولى او را نشناختند تا آن [ زمان ] كه گفت : أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى يوسف ( عليه السلام ) / 90

من يوسفم و اين برادر من است .

پس اين امت ملعون چرا انكار مي‌كنند كه خداوند عزوجل در زمانى از زمان‌ها با حجت خود چنين كند ، همانگونه كه با يوسف كرد !

يوسف ( عليه السلام ) مُلك مصر را در اختيار داشت و با پدرش هيجده روز فاصله داشت ، و اگر مي‌خواست به او خبر دهد مي‌توانست . يعقوب و فرزندانش هنگام بشارت ، نه روزه از سرزمين خود به مصر آمدند ، پس از چه رو اين امت انكار مي‌كنند كه خداى عزيز و جليل با حجت خود چنان كند كه با يوسف كرد كه در بازارهايشان راه رود و بر بساط آنان گام نهد ، تا آنكه خدا به او در اين باره [ ظهور ] اذن دهد ، آنسان كه به يوسف اذن داد ، قَالُوا أَإِنَّكَ لأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ ، ( 2 ) ( 2 ) . مأخذ پيشين

گفتند : آيا تو خود ، يوسفي ؟ گفت : من يوسفم . »

همان 2 / 480 : « خداوند امر او را در يك شب سامان مي‌دهد . »

صاحب اين امر كسى است كه ميلادش مخفى است ،

و مردم گويند : به دنيا نيامده !

اثبات الوصية / 222 از سعد بن عبد الله با سند خود از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قائم آن كسى است كه ولادت او بر مردم پوشيده است . »

كمال الدين 2 / 479 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) : « ولادت صاحب اين امر بر مردمان مخفى خواهد بود ، تا آنكه هنگام خروج بيعت احدى در گردنش نباشد . »

غيبت نعمانى / 183 از ابو الجارود از امام باقر ( عليه السلام ) : « شما هماره گردن‌هايتان را به سوى مردى از ما مي‌كشيد [ و منتظر خروج ما هستيد ] و مي‌گوييد : اين همان [ قائم ] است ، ولى خدا او را [ از دنيا ] مي‌برد ، تا آنكه براى اين امر كسى را فرستد كه نمي‌دانيد به دنيا آمده يا نه ، آفريده شده يا نه . »

--------------------------- 893 ---------------------------

همان / 182 از او از ايشان : « اينان و تو ، پيوسته [ چشم دوخته و در انتظار ] خواهيد بود ، تا آنكه خدا براى اين امر كسى را بفرستد كه ندانند آفريده شده يا نه . »

كافى 1 / 342 از عبد الله بن عطا نقل مي‌كند : « خدمت امام باقر ( عليه السلام ) عرضه داشتم : شيعيان شما در عراق بسيارند ، و به خدا سوگند در ميان اهل‌بيت شما كسى مانند شما وجود ندارد ، پس چرا خروج نمي‌كنيد ؟

ايشان فرمودند : اى عبد الله بن عطا ! گوش‌هايت را نزد احمقان گسترده‌اي ، آري ، به خدا قسم من صاحبِ [ خروج كننده‌ي ] شما نيستم ، عرض كردم : پس او كيست ؟ فرمودند : ببينيد آن كس كه ولادتش بر مردم مخفى باشد صاحب شماست . . . »

اين عبارت در غيبت نعمانى / 167 چنين آمده : « . . . ببين كسى كه مردم نمي‌دانند به دنيا آمده يا نه ، او صاحب شماست . »

كمال الدين 2 / 360 از عباس بن عامر قصبانى از امام كاظم ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « صاحب اين امر كسى است كه مردم گويند : هنوز به دنيا نيامده است . »

همان 2 / 381 از امام هادي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « صاحب اين امر كسى است كه مردم گويند : هنوز به دنيا نيامده است . »

همان 2 / 432 از حسن بن منذر نقل مي‌كند : « حمزة بن ابو الفتح روزى آمد و گفت : خبرى خوش دارم ، ديشب در خانه براى ابو محمد فرزندى به دنيا آمد و ايشان فرمان كتمان اين خبر را دادند ، گفتم : نامش چيست ؟ گفت : نامش محمد و كنيه‌اش به جعفر [ ابا جعفر ] است . »

عباسيان ، و پيروى از شيوه‌ى نمرود و فرعون

در منابع تاريخى و ديگر اديان آمده كه منجّمان به نمرود خبر دادند در همين سال فرزندى در پايتخت او به دنيا خواهد آمد كه حكومت او را در مخاطره قرار مي‌دهد ، لذا نمرود زاد و ولد را منع كرد و تمامى پسرانى را كه به دنيا مي‌آمدند به قتل رساند !

همين خبر را به فرعون نيز دادند و او هم بسان نمرود رفتار كرد !

تفسير قمى 1 / 207 روايت مي‌كند : « نمرود براى هر زن باردارى نگهبانى گمارده بود و هر

--------------------------- 894 ---------------------------

فرزند پسرى را سر مي‌بريد . مادر ابراهيم او را براى فرار از ذبح [ در غاري ] پنهان كرد . ابراهيم درون غار در هر روز بسان يك ماه ديگران رشد مي‌كرد و بزرگ مي‌شد ، تا آنكه در غار سيزده ساله شد . پس از آن مادرش به ديدار او آمد و چون خواست از او جدا شود دست بر مادر آويخت و گفت : اى مادر ! مرا بيرون ببر ، مادر گفت : پسرم ! پادشاه اگر بفهمد تو در اين زمان به دنيا آمده‌اى تو را خواهد كشت . »

همان 2 / 135 از محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه مادر موسى به وى باردار شد ، اثر حمل او تنها در هنگام ولادت آشكار شد . فرعون براى مراقبت و زير نظر داشتن زنان بني‌اسرائيل ، زنانى قبطى را مأمور آنان كرده بود . اين كار بابت آن بود كه به فرعون خبر رسيده بود بني‌اسرائيل مي‌گويند : در ميان ما مردى به دنيا خواهد آمد كه به دو موسى بن عمران گفته مي‌شود و نابودى فرعون و يارانش بر دستان اوست . لذا گفت : فرزندان پسرشان را مي‌كشم تا خواسته‌شان تحقّق نيابد . او ميان مردان و زنان فاصله انداخت و مردان را محبوس كرد .

هنگامى كه مادر موسى وى را به دنيا آورد ، او را نگريست ، اندوهگين شد و گريسته گفت : الآن است كه ذبح شود .

خدا در دل آن زنِ مأمور ، محبّت موسى را قرار داد و او گفت : چرا رنگت زرد شد ؟ مادر موسى پاسخ داد : بيم آن دارم كه فرزندم را ذبح كنند . آن زن گفت : نهراس ، و موسى به گونه‌اى بود كه هركه او را مي‌ديد دوستدارش مي‌شد ، و اين همان فرموده‌ى خداى عزيز و جليل است : وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى طه / 39

و مهرى از خودم بر تو افكندم . پس آن زن قبطى مأمور دوستدار موسى شد . صندوقى براى مادر موسى نازل شد و خطاب شد : او را در صندوق قرار ده و در دريا بيانداز وَلا تَخَافِي وَلا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِين ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى قصص / 7

و نترس و اندوه مدار كه ما او را به تو بازمي‌گردانيم و از پيامبران قرار مي‌دهيم . او هم موسى را در آن گذاشت ، در آن را بست و به نيل انداخت .

--------------------------- 895 ---------------------------

فرعون بر ساحل نيل ، قصر و تفرجگاهى داشت . وى به همراه همسرش آسيه از قصر به زير آمد و سياهيى را در نيل مشاهده كرد كه امواج آن را بالا مي‌بردند و بادها با آن برخورد مي‌كردند تا آن را كنار در قصر فرعون آوردند . وى دستور داد آن را برگيرند . صندوق را نزد وى بردند و چون آن را گشود پسرى درون آن ديد و گفت : اين از بني‌اسرائيل است . خدا در دل فرعون و آسيه محبّت شديدى نسبت به موسى قرار داد ، ولى فرعون [ على رغم آن محبّت ] در صدد كشتن موسى بر آمد ، آسيه گفت : لاتَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 9

او را نكشيد ، شايد براى ما سودمند باشد يا او را به فرزندى بگيريم ، ولى آنها خبر نداشتند ، كه او موساست . . . »

المستدرك 2 / 574 از وهب بن منبه مي‌آورد : « هنگامى كه مادر موسى به او باردار شد ، اين خبر را به ارشاد خداوند - كه مي‌خواست به واسطه‌ى موسى بر بني‌اسرائيل احسان كند و امتنان ورزد - از همه مخفى كرد ، لذا هيچ كس از اين حمل آگاهى نداشت . در سال تولد او ، فرعون قابله‌ها را مأمور بازرسى كرد و چنان زنان را تفتيش مي‌كرد كه سابقه نداشت .

اما مادر موسى نه شكمش برآمد ، نه رنگش تغيير كرد و شيرش هم فاسد نشد ، از اين رو قابله‌ها كارى با او نداشتند . چون شبى كه موسى در آن به دنيا آمد فرا رسيد ، مادرش بدون مراقب و قابله او را زاييد ، و كسى جز خواهرش مريم از آن آگاه نشد ، خداوند به او وحى كرد : أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلا تَخَافِي وَلا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِين ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى قصص / 7

او را شير ده ، و چون بر او بيمناك شدى او را در نيل بينداز ، و نترس و اندوه مدار كه ما او را به تو بازمي‌گردانيم و از پيامبران قرار مي‌دهيم .

مادرش سه ماه او را مخفى داشت و در آغوش خويش شير مي‌داد و او نه مي‌گريست و نه حركت مي‌كرد . ولى وقتى بر او و خود ترسيد ، جعبه‌اى در بسته ساخت و داخل آن را آماده كرد و شب هنگام در آب افكند ، آنگونه كه خدا فرمان داده بود .

او تابوت را پنج وجب در پنج وجب ساخته بود بدون آنكه قير اندود كند ، تابوت هم

--------------------------- 896 ---------------------------

بر روى آب آمد تا اينكه آب آن را نيمه شب به ساحل انداخت . صبح هنگام فرعون در جايگاهى كه در ساحل نيل داشت نشست و تابوت را ديد ، به خدمه گفت : آن را بياوريد ، آوردند و موسى را درون آن مشاهده كرد ، با ديدن او گفت : چرا اين پسر ذبح نشده ؟ من كه به قابله‌ها فرمان داده بودم هيچ نوزادى را مخفى نكنند !

فرعون با زنى از بني‌اسرائيل كه آسيه دختر مزاحم نام داشت ازدواج كرده بود . وى يكى از بهترين زنان و از دختران پيامبران بود ، با مؤمنان مهربان بود و بر آنان انفاق و بخشش مي‌كرد . او كه در كنار فرعون نشسته بود گفت : اين مولود از يك سال بزرگتر است ، و شما فرمان داديد كودكان همين سال را سر ببرند ، پس او را رها كن تا مايه‌ى روشنى ديدگانمان باشد ، لاتَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 9

او را نكشيد ، شايد براى ما سودمند باشد يا او را به فرزندى بگيريم ، ولى آنها خبر نداشتند ، هلاكشان بر دستان اوست . براى فرعون تنها دختر زاده مي‌شد . . . »

دستگاه خلافت قريش از دير زمان در جستجوى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

اثبات الهداة 3 / 570 از فضل بن شاذان با سند صحيح از امام‌عسكري ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « بني‌اميه و بنى عباس به دو جهت شمشيرهايشان را بر [ گردن ] ما گذاشتند ؛ يكى آنكه مي‌دانستند هيچ حقّى در خلافت ندارند ، از اين رو مي‌هراسيدند ما آن را ادعا كنيم و در جايگاه خود [ اهل‌بيت ] قرار گيرد .

دوم آنكه از روايات متعدد فهميده بودند زوال حكومت جباران و ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود و ترديدى نداشتند كه خود ، از آنهايند ، لذا تلاش كردند اهل‌بيت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را بكشند و نسل ايشان را از ميان برند تا با اين كار بتوانند از به دنيا آمدن قائم جلوگيرى كنند و يا او را به قتل رسانند ، ولى خداوند ابا كرد امر او را براى احدى از آنان آشكار كند ، تا اينكه نورش را كامل گرداند ، اگرچه كافران را خوش نيايد . »

جستجوى پيرامون حضرت مهدي ( عليه السلام ) از روزى آغاز شد كه جدّش پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به آمدن او بشارت

--------------------------- 897 ---------------------------

دادند . پيش از اين نيز گذشت كه عمر از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در مورد نام ايشان سؤال كرد ، ولى ايشان دست رد بر سينه‌ى او زدند ، لذا در مورد اوصاف او پرسيد .

و نيز در بخش تحريفات بشارت نبوى گذشت كه طبرى سخن معاويه به ابن عباس را آورده است : « شما بر اين پنداريد كه خلافتى هاشمى و مهدى قائم داريد ، و حال آنكه مهدى عيسى بن مريم است ، خلافت هم در دستان ماست تا آن را به او تحويل دهيم . »

البته معاويه خود مدعى مهدويت شد و ما اين مطلب را از مسند احمد به اثبات رسانديم ! امويان پس از وى نيز در جستجوى مهدى بودند !

شيخ صدوق ( رحمه الله ) در كمال الدين 1 / 47 مي‌نويسد : « خبر آمدن موسى در ميان بني‌اسرائيل ، و اينكه نابودى فرعون و حكومت وى بر دست اوست منتشر شده بود ، لذا فرعون اولاد بني‌اسرائيل را به قتل مي‌رساند .

نمرود نيز پيش از وى اولاد رعيت و اهالى مملكت خود را در طلب ابراهيم ( عليه السلام ) مي‌كشت ، آن هنگام كه خبر فرا رسيدن زمان ولادت وي ، و اينكه هلاكت نمرود ، اهل مملكت و دين وى به دست اوست ، انتشار يافت .

طاغوت زمان امام حسن بن علي ( عليهما السلام ) پدر صاحب الزمان ( عليه السلام ) نيز چنين كرد ، وى در پى فرزند ايشان برآمد ، براى خانه‌شان نگهبان گذاشت ، و كنيزان ايشان را حبس كرد تا وضع حمل كنند . »

عباسيان و آگاهى از امامت عترت ( عليهم السلام )

عباسيان نيك مي‌دانستند امامان از عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) برگزيدگان خدايند ، و رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به اطاعت از آنان فرمان داده‌اند ، لكن سلطنت - همانگونه كه هارون به مأمون گفت - عقيم است .

عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 2 / 85 نقل مي‌كند : « زمانى كه هارون به مدينه رفت امام كاظم ( عليه السلام ) به ديدن او آمدند ، هارون برخاست و صورت و دو ديده‌ى امام ( عليه السلام ) را بوسه داد ، آنگاه به من ، امين و مؤتمن رو كرد و گفت : اى عبد الله ، اى محمد و اى ابراهيم ! در مقابل عمو و آقايتان راه برويد ، ركابش را بگيريد ، لباسش را درست كنيد و تا منزل بدرقه نماييد . موسى بن جعفر

--------------------------- 898 ---------------------------

آرام به من رو كردند و مرا به خلافت خبر دادند ، سپس فرمودند : چون عهده‌دار اين امر شدى با فرزندانم نيكى كن . سپس ما بازگشتيم .

من با دل و جرأت‌ترين فرزندان پدرم بودم ، از اين رو چون مجلس خلوت شد گفتم : يا اميرالمؤمنين ! اين مردى كه اينچنين او را بزرگداشتي ، تبجيل كردي ، در مقابلش از جا برخاستي ، صدر مجلس نشاندي ، خود پايين‌تر از او نشستى و به ما فرمان دادى ركابش را بگيريم كه بود ؟ پدرم گفت : او امام مردم ، حجت خدا بر خلق و خليفه‌ى او بر بندگان است .

گفتم : يا اميرالمؤمنين ! آيا اين اوصاف همه براى شما و در شما نيست ؟ گفت : من در ظاهر امام مردم هستم كه با قهر و غلبه بدين منصب دست يافته‌ام ، ولى موسى بن جعفر امام حق است ، پسرم ! به خدا قسم او نسبت به جايگاه پيامبر از من و تمامى اين خلق شايسته‌تر است . اما به خدا سوگند اگر تو سر اين امر با من نزاع كني ، آنچه را كه چشمانت در آن است جدا خواهم ساخت ، چرا كه حكومت عقيم است [ و نسب نيز در آن سودى نرساند ] !

وقتى خواست از مدينه به مكه رود ، فرمان داد كيسه‌ى سياهى كه دويست دينار در آن بود بياورند ، و رو به فضل بن ربيع كرد و گفت : اين را نزد موسى بن جعفر ببر و بگو : اميرالمؤمنين مي‌گويد : ما در تنگى هستيم و بعد از اين زمان احسان ما به شما خواهد رسيد .

من گفتم : يا اميرالمؤمنين ! به نوادگان مهاجر و انصار و ساير قريش و بنى هاشم و كسانى كه حسب و نسبشان را نمي‌دانى تا پنج هزار دينار مي‌دهي ، ولى به موسى بن جعفر كه او را چنين احترام نمودى دويست دينار عطا مي‌كني ، يعنى پايين‌ترين عطا !

گفت : بي‌مادر ! ساكت شو ، چرا كه اگر آن مقدارى كه گفتى به اوعطا كنم ، ايمن نيستم كه در آينده با صد هزار شمشير از شيعيان و پيروانش به مصاف من آيد ، و فقر او و خانواده‌اش براى من و شما بهتر از آن است كه دستان و چشمانشان باز باشد !

وقتى مخارق آوازه خوان اين گفتگو را ديد و شنيد خشمگين شد و برخاست و گفت : يا اميرالمؤمنين ! من وارد مدينه شدم و اكثر اهالى آن از من چيزى درخواست كردند ، و اگر من به آنها چيزى ندهم بخشندگى شما و مكانت من براى آنان معلوم نشود ! هارون هم دستور داد ده هزار دينار به او بدهند ، مخارق گفت : اين براى اهل مدينه ، ولى من بدهى نيز دارم ،

--------------------------- 899 ---------------------------

پدرم دستور داد ده هزار دينار ديگر نيز به او بدهند ، او گفت : مي‌خواهم دخترانم را نيز شوهر دهم و بايد برايشان جهازى تهيه كنم ، دستور داد ده هزار سكه ديگر آوردند ، مخارق ادامه داد : من براى قوت خود و اهل و عيالم به غله نياز دارم ، پدرم فرمان داد زمينى كه غله‌ى آن در سال به ده هزار دينار مي‌رسد را در همان ساعت به او بدهند !

آنگاه مخارق برخاست و به نزد موسى بن جعفر آمد و گفت : با خبر شدم كه اين ملعون با شما چسان رفتار كرد و چه مقدار مال برايتان مشخص كرد ، من چاره‌اى انديشيدم و سى هزار دينار و نيز زمينى كه غله‌اش در سال به ده هزار دينار مي‌رسد از او اخذ نمودم ، در حالى كه - آقاى من ! - به هيچ يك نيازى ندارم و تنها براى شما گرفتم ، من گواهى مي‌دهم كه اين زمين از آنِ شماست و اموال را نيز برايتان آورده‌ام .

امام ( عليه السلام ) فرمودند : خدا مالت را بركت دهد و پاداشت را نيكو گرداند ، من نه درهمى از آن و نه چيزى از اين زمين نمي‌گيرم ، ولى صله و نيكى تو را پذيرفتم ، پس راشدانه بازگرد ، و در اين باره ديگر نزد من نيا . او هم دست حضرت را بوسه داد و رفت . »

نگارنده : خوشا به حال اين آوازه خوان و بدا به حال هارون !

عباسيانِ پيش از او نيز مي‌دانستند اميرالمؤمنين و عترت ايشان ( عليهم السلام ) امامانى ربانى هستند ، زيرا رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به عباس و فرزندانش خبر داده بودند كه حكومت و طغيان خواهند كرد . هنگامى كه جدّ بنى عباس ، على بن عبد الله بن عباس در كوفه به دنيا آمد ، پدرش عبد الله او را نزد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آورد تا براى او به خير و بركت دعا كند و نام بگذارد ، ايشان او را على نام نهادند و فرمودند : پدر شاهان را بگير !

اسامى پادشاهان عباسى نيز در صحيفه‌اى نزد محمد بن حنفيه بود و گفته مي‌شود كه از طريق ابو هاشم پسر محمد بن حنفيه به دست بنى عباس رسيد .

پسران آنها به خوبى از امامت امام زين‌العابدين ، امام باقر و امام صادق ( عليهم السلام ) آگاه بودند ، و در مورد آينده‌شان از ايشان سؤال مي‌كردند ، مطالبى كه هم اكنون مجال آن نيست .

--------------------------- 900 ---------------------------

دستگاه حاكم مراقبت و فشار را بر امام‌عسكري ( عليه السلام ) مي‌افزايد

زمانى كه تعداد امامان ( عليهم السلام ) به دوازده تن نزديك شد ، هراس عباسيان فزونى يافت . آنها دهمين امام و فرزندشان امام‌عسكري ( عليهما السلام ) را مجبور نمودند در پايتخت - سامرا - كه عسكر ناميده مي‌شد اقامت داشته باشند ، و لذا اين دو امام همام ( عليهما السلام ) به عسكرى لقب يافتند .

سپس خليفه‌ى عباسى بر آن شد تا امام هادي ( عليه السلام ) را به قتل برساند و نقشه‌ى خود را جامه‌ى عمل پوشانيد . او امام‌عسكري ( عليه السلام ) را كه يازدهمين امام بود بيش از پيش تحت نظر گرفت و پس از مدتى تصميم گرفت براى جلوگيرى از ولادت امام دوازدهم موعود ، ايشان را نيز بكشد !

بعيد نيست خليفه ، امام‌عسكري ( عليه السلام ) را تهديد كرده باشد كه اگر ازدواج كند ايشان را به قتل برساند ، و مي‌پنداشته ايشان - بسان ديگر شخصيت‌هاى قريش - با زنى قريشى ازدواج مي‌كنند ، اما امام ( عليه السلام ) كنيز خود نرجس رومى را آزاد و با او ازدواج كردند ، و خداوند چنين اراده كرد كه مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از او باشد .

كمال الدين 2 / 408 از علان رازى روايت مي‌كند : « برخى از شيعيان برايم نقل كرد كه چون همسر ابو محمد ( عليه السلام ) باردار شد ، ايشان به دو فرمودند : به پسرى محمد نام باردار خواهى شد و او قائم پس از من است . »

همان 2 / 407 از موسى بن جعفر بن وهب بغدادى نقل مي‌كند كه اين توقيع از ناحيه‌ى امام‌عسكري ( عليه السلام ) بيرون آمد : « آنان پنداشتند مرا مي‌كشند تا اين نسل را قطع كنند ، ولى خداوند عزوجل پندارشان را تكذيب كرد ، و الحمد لله . »

غيبت شيخ طوسى / 134 و 138 : « امام‌عسكري ( عليه السلام ) هنگامى كه حجت به دنيا آمد فرمودند : ظالمان پنداشتند مرا مي‌كشند تا اين نسل را قطع كنند ، آنان قدرت قادر را چگونه يافتند ؟ و او را مؤمَّل ( 1 ) ( 1 ) . كسى كه آرزويش را دارند .

ناميدند . »

كافى 1 / 329 و 514 از احمد بن محمد بن عبد الله نقل مي‌كند : « هنگامى كه زبيرى - كه خدايش لعنت كند - به قتل رسيد ، اين نامه از امام حسن عسكري ( عليه السلام ) صادر شد : اين جزاى كسى كه بر خدا نسبت به اولياى او جرأت به خرج داده است ، او گمان كرد مرا مي‌كشد و

--------------------------- 901 ---------------------------

نسلى از من نخواهد بود ، حال قدرت خدا را در خود چسان ديد ؟

فرزندى براى ايشان به دنيا آمد كه نامش را م ح م د نهادند و اين در سال دويست و پنجاه و شش بود . » ( 1 ) ( 1 ) . كمال الدين 2 / 430 ، ارشاد / 349 و غيبت شيخ طوسى / 138

نگارنده : مقصود از زبيري ، مهتدى خليفه‌ى عباسى است ، زيرا او پسر معتز است كه زبير بن متوكل نام دارد . معتز سه سال و نه ماه حكومت كرد و هموست كه امام هادي ( عليه السلام ) را به شهادت رساند . فرماندهان ترك او را مجبور كردند از قدرت كناره گيرد و پس از او مهتدى را به خلافت رساندند . او يازده ماه حكومت كرد و تركان او را به قتل رساندند . هموست كه امام‌عسكري ( عليه السلام )

را حبس كرد و در صدد قطع نسل ايشان بر آمد ، ولى خدا به او مهلت نداد و طومار عمرش را در هم پيچيد . تركان پس از او معتمد بن متوكل را به قدرت رساندند و او بيست و سه سال حكومت كرد . امام عصر ( عليه السلام ) در دوران او به دنيا آمد . او در سال پنجم حكومت ، امام‌عسكري ( عليه السلام ) را به شهادت رساند . ( 2 ) ( 2 ) . تاريخ المواليد / 55

غيبت شيخ طوسى / 205 از ابو هاشم جعفرى نقل مي‌كند : « به همراه امام‌عسكري ( عليه السلام ) در حبس مهتدى بن واثق بودم ، ايشان به من فرمودند : اى ابو هاشم ! اين طاغى مي‌خواست در اين شب خدا را به سخره گيرد ، ولى خداوند عمرش را بريده و آن را براى قائم مقام وى قرار داده است . من هم فرزندى ندارم ولى فرزندى روزى خواهم شد .

چون صبح شد ترك‌ها بر مهتدى شوريدند و او را به قتل رساندند ، و معتمد در جاى او قرار گرفت ، و خداوند تعالى ما را حفظ كرد . »

بحار الانوار 50 / 313 : « تركان بر مهتدى شوريدند و مردم نيز آنان را يارى كردند ، زيرا مي‌دانستند او معتزلى و منكر قَدَر است . آنها او را كشتند و معتمد را جايگزين و با او بيعت كردند . مهتدى تصميم به قتل امام‌عسكري ( عليه السلام ) گرفته بود ، ولى خداوند او را به خود مشغول كرد تا آنكه كشته شد . »

دلائل الامامة / 423 مي‌نويسد : « دوران امامت امام‌عسكري ( عليه السلام ) پس از پدر در مابقى حكومت معتز بود . پس از او مهتدى به خلافت رسيد . سپس احمد بن جعفر متوكل كه به

--------------------------- 902 ---------------------------

معتمد معروف بود بيست و دو سال و يازده ماه قدرت را به دست گرفت . با گذشت پنج سال از حكومت او ، ولى الله ( عليه السلام ) در حالى كه بيست و نه سال داشت به شهادت رسيد . آن حضرت روز جمعه كه هشت شب از ربيع الاول سال دويست و شصت هجرى گذشته بود ، در سامرا ، و به سم از دنيا رفتند ، و در خانه در كنار قبر پدرشان ( عليه السلام ) به خاك سپرده شدند . »

ابن حبيب در المحبّر / 42 مي‌نويسد : « مهتدى در ششم رجب سال دويست و پنجاه و شش به قدرت رسيد ، و يازده ماه حكومت كرد . در دوران خلافت او شخصى در ماه رمضان سال دويست و پنجاه و شش در بصره خروج كرد .

معتمد به قدرت رسيد . مادرش كنيز بود . او يكشنبه ششم رجب سال دويست و پنجاه و شش به دنيا آمد . كنيه‌اش ابو العباس بود . بيست و سه سال حكومت كرد . »

الخرائج و الجرائح 1 / 478 از عيسى بن صبيح روايت مي‌كند : « امام حسن عسكري ( عليه السلام ) در حبس بر ما وارد شدند ، من ايشان را مي‌شناختم ، ايشان به من فرمودند : تو شصت و پنج سال و يك ماه و دو روز داري . من كتاب دعائى با خود داشتم كه تاريخ تولدم روى آن نوشته بود ، آن را نگاه كردم و ديدم همين طور است .

ايشان فرمودند : آيا فرزندى روزى شده‌اي ؟ گفتم : نه ، صدا زدند : خدايا ! او را فرزندى روزى كن تا بازويش باشد كه فرزند بازوى خوبى است ، آنگاه اين بيت را خواندند :

من كان ذا عضد يدرِك ظلامتَه إنّ الذّليلَ الذى ليست له عضد

كسى كه بازويى دارد ظلمى را كه بر او وارد شده پاسخ مي‌دهد ، ذليل كسى است كه بازويى ندارد

من عرض كردم : آيا شما فرزندى داريد ؟ فرمودند : آري ، به خدا فرزندى برايم به دنيا خواهد آمد كه زمين را از عدل و داد آكنده مي‌سازد ، ولى اكنون نه ، آنگاه اين شعر را خواندند :

لعلّك يوماً أن ترانى كأنّما بنى حوالى الأسود اللوابد

فإنّ تميماً قبل أن يلد الحصى أقام زماناً و هو فى الناس واحد ( 1 ) ( 1 ) . كشف الغمة 3 / 293 ، الفصول المهمة / 288 و اثبات الهداة 3 / 422

شايد تو روزى مرا ببينى كه پسرانم پيرامون مرا بسان شيران گرفته‌اند

تميم پيش از آنكه نسل فراوانش به دنيا آيند ، در ميان مردم تنها بود »

--------------------------- 903 ---------------------------

امام‌عسكري ( عليه السلام ) به ولادت حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بشارت مي‌دهد

كمال الدين 2 / 431 از محمد بن احمد علوى از ابو غانم خادم نقل مي‌كند : « براى ابو محمد ( عليه السلام ) فرزندى به دنيا آمد و نامش را محمد گذارد . در روز سوم او را به اصحابش نشان داده فرمود : پس از من اين صاحب شما و خليفه‌ى من بر شماست ، اوست قائمى كه گردن‌ها با انتظار به سويش كشيده مي‌شود . هنگامى كه زمين از جور و ستم پر شود ، او خروج و آن را از عدل و داد پر مي‌كند . »

همان 2 / 408 از احمد بن اسحاق بن سعد از امام‌عسكري ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « سپاس خداوند را كه مرا از دنيا نبرد تا آنكه جانشين پس از مرا به من نماياند . او در خلقت و اخلاق شبيه‌ترين مردم به پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) است . خداى تبارك و تعالى از او در غيبتش محافظت خواهد كرد ، سپس آشكارش مي‌كند و او زمين را از عدل و داد مي‌آكند ، همانسان كه از ظلم و بيداد پر شده است . »

همان 2 / 435 با سند خود از جماعتى از جمله معاوية بن حكيم و محمد بن ايوب بن نوح روايت مي‌كند : « ما چهل نفر در منزل امام‌عسكري ( عليه السلام ) بوديم كه پسرشان را به ما نماياندند و فرمودند : اين پس از من امام شما و خليفه‌ى من بر شماست ، از او اطاعت كنيد و بعد از من در اعتقادات خود پراكنده نشويد كه هلاك خواهيد شد .

بدانيد ! شما پس از اين روز ديگر او را نخواهيد ديد .

ما از نزد حضرت بيرون آمديم ، و چند روز بيشتر نگذشت كه ابو محمد ( عليه السلام ) از دنيا رفتند . »

همان 2 / 384 از احمد بن اسحاق اشعرى روايت مي‌كند : « حضور امام ابو محمد حسن بن على عسكري ( عليهما السلام ) رسيدم و مي‌خواستم در مورد جانشين ايشان پرسش كنم ، ايشان خود ابتدا به سخن كرده فرمودند : اى احمد بن اسحاق ! خداوند تبارك و تعالى از زمانى كه آدم ( عليه السلام ) را آفريد زمين را از حجت خالى نكرده است ، و تا قيامت نيز آن را از حجت خود بر بندگان خالى نخواهد ساخت . به خاطر اوست كه بلا را از اهل زمين دفع مي‌كند ، باران فرو مي‌فرستد و بركات زمين را بيرون مي‌دهد .

عرضه داشتم : اى پسر رسول‌خدا ! امام و خليفه‌ى بعد از شما كيست ؟ با شتاب

--------------------------- 904 ---------------------------

برخاستند و وارد اتاق شدند ، سپس بيرون آمدند در حالى كه پسرى - كه چهره‌اش بسان ماه شب چهارده است ، و سه ساله نشان مي‌دهد - را بر شانه داشتند . فرمودند : اى احمد بن اسحاق ! اگر كرامت تو نزد خداى عزوجل و حجج او نبود پسرم را نشانت نمي‌دادم ،

او همنام و كنيه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، زمين را همانگونه كه از ستم و جور آكنده شده است ، از عدل و داد مملو مي‌سازد .

احمد بن اسحاق ! مَثَل او در اين امت مثل خضر است ، مثل ذوالقرنين است ، به خدا قسم غيبتى خواهد داشت كه در آن تنها كسى از هلاكت نجات مي‌يابد ، كه خداى عزيز و جليل بر اعتقاد به امامت او استوارش دارد ، و براى دعا به تعجيل فرج او توفيقش دهد .

عرضه داشتم : مولاى من ! آيا نشانه‌اى هست كه دلم بدان اطمينان يابد ؟ در اين هنگام آن پسر به عربى فصيح به زبان آمد و فرمود : من بقيت الله در زمينِ او و انتقام گيرنده‌ى از دشمنان او هستم ، پس - اى احمد بن اسحاق ! - بعد از آنچه به چشم ديدى دنبال اثر [ و نشانه ] نباش .

احمد گويد : با شادمانى بيرون آمدم ، فرداى آن روز نزد ايشان بازگشتم و گفتم : اى پسر پيامبر ! به آنچه بر من منت نهاديد مسرور شدم ، ولى سنّتى كه از خضر و ذوالقرنين در اوست چيست ؟

فرمودند : اى احمد ! طولانى شدن دوران غيبت ، گفتم : آيا غيبت او به درازا خواهد انجاميد ؟ فرمودند : سوگند به پروردگارم آري ، تا آنجا كه اكثر معتقدان به اين امر از آن برگردند ، و تنها كسى باقى ماند كه خداى عزوجل بر ولايت ما از او پيمان گرفته است ، ايمان را در دل او نوشته و با روحى از جانب خود او را تأييد كرده است .

اى احمد بن اسحاق ! اين امرى از امر خدا ، سرّى از سرّ او و غيبى از غيب اوست ، آنچه را به تو دادم بگير ، كتمان كن و از شاكران باش تا فردا در عليين با ما باشي .

مصنف اين كتاب گويد : من اين حديث را تنها از على بن عبد الله وراق شنيدم ، آن را با دست خط او مشاهده كردم ، در اين باره از خود او پرسيدم و آن را برايم از سعد بن عبد الله از

--------------------------- 905 ---------------------------

احمد بن اسحاق روايت كرد ، همانگونه كه من نقل نمودم . » ( 1 ) ( 1 ) . الخرائج و الجرائح 3 / 1174 ، اعلام الورى / 412 و اثبات الهداة 1 / 113 و 3 / 479

غيبت شيخ طوسى / 151 روايت مي‌كند : « احمد بن اسحاق از امام‌عسكري ( عليه السلام ) در مورد صاحب اين امر سؤال كرد و ايشان با دست اشاره كردند ، يعنى او زنده است و گردنى

درشت دارد . »

كمال الدين 2 / 433 : « احمد بن حسن بن اسحاق قمى گويد : هنگامى كه جانشين صالح به دنيا آمد ، نامه‌اى از امام‌عسكري ( عليه السلام ) به جدّم احمد بن اسحاق رسيد . در آن با دست خطّ امام ( عليه السلام ) كه توقيعات با همان خط به احمد مي‌رسيد آمده بود : براى ما فرزندى به دنيا آمده است ، اين [ خبر ] نزد تو بماند و از تمامى مردم پوشيده باشد ، زيرا تنها نزديكترين خويشاوند را به جهت قرابت ، و ولى را به جهت ولايتش از آن آگاه ساخته‌ايم . دوست داشتيم تو را از آن بياگاهانيم تا خداوند تو را بدان مسرور كند ، هم چنان كه ما را بدان شادمان نمود ، و السلام . »

كافى 1 / 328 از عمرو اهوازي : « ابو محمد ( عليه السلام ) پسرش را به من نشان داد و فرمود : اين صاحب شما پس از من است . »

همان از محمد بن على بن بلال نقل مي‌كند : « دو سال پيش از آنكه ابو محمد ( عليه السلام ) از دنيا رود ، از سوى ايشان نامه‌اى برايم آمد و مرا از جانشين خود خبر داد ، و سه روز قبل از آنكه از دنيا رود نيز نامه‌اى رسيد و از جانشين خبر داد . »

همان از ابو هاشم جعفرى نقل مي‌كند : « به امام‌عسكري ( عليه السلام ) گفتم : جلالت شما مانع مي‌شود سؤال بپرسم ، آيا اجازه مي‌دهيد ؟ فرمودند : بپرس ، عرض كردم : آقاى من ! آيا فرزندى داريد ؟ فرمودند : آري ، گفتم : اگر حادثه‌اى براى شما رخ داد كجا سراغ او را بگيرم ؟ فرمودند : در مدينه . »

كمال الدين 2 / 407 و 436 از يعقوب بن منقوش : « حضور ابو محمد حسن بن علي ( عليه السلام ) رسيدم ، ايشان بر سكويى كه در خانه بود نشسته بودند . سمت راست ايشان اتاقى بود كه بر آن پرده‌اى آويخته قرار داشت . عرضه داشتم : آقاى من ! صاحب اين امر كيست ؟ فرمودند : پرده را بالا بزن ، من نيز چنين كردم و پسرى كه پنج وجب داشت و ده يا هشت ساله و يا

--------------------------- 906 ---------------------------

همين سنين مي‌نمود بيرون آمد ، پيشاني‌اش آشكار بود و رويش سفيد ، چشمانى درخشان داشت ، كف دستانش درشت و زانوان مايل به جلو بود ، خالى بر گونه‌ى راست و موهايى بافته بر سر داشت ، آمد و بر ران ابو محمد ( عليه السلام ) نشست . ايشان به من فرمودند : اين صاحب شماست ، آنگاه از جا جهيد و به او فرمود : پسرم ! تا هنگام معلوم داخل شو ، او هم وارد اتاق شد و من نظاره مي‌كردم .

سپس به من فرمودند : اى يعقوب ! ببين كه داخل اتاق است ، من هم وارد شدم ولى احدى را نديدم . »

كافى 1 / 329 از ضوء بن على عجلى از مردى از اهل فارس كه نام او را گفت ، روايت مي‌كند : « به سامرا و كنار در منزل ابو محمد ( عليه السلام ) آمدم ، ايشان مرا فراخواندند ، وارد شدم و سلام كردم ، فرمودند : علت آمدنت چيست ؟ عرضه داشتم : اشتياق به خدمت شما ، فرمودند : پس در خانه باش .

من در خانه همراه خادمان بودم ، بيرون مي‌رفتم و ما يحتاج آنها را از بازار مي‌خريدم و هرگاه مردانى در خانه بودند ، بدون اذن وارد مي‌شدم . روزى وارد شدم و امام در بيرونى بودند ، صدايى در خانه شنيدم ، ايشان يكباره ندا كردند : همان جا بمان ، من هم جرأت نكردم داخل شوم يا بيرون روم ، آنگاه كنيزى كه چيزى پوشيده با خود داشت بيرون آمد . سپس حضرت ندا كردند : وارد شو و داخل شدم . آن كنيز را هم صدا زدند و او نيز بازگشت ، به دو فرمودند : از آنچه با خوددارى پرده بردار ، او چنين كرد و پسرى سفيد روى و زيبا نمايان شد ، شكم او را نيز نشان داد ، مويى سبز و نه سياه از بالاى سينه تا ناف او امتداد داشت ، ابو محمد ( عليه السلام ) فرمود : اين صاحب شماست ، سپس كنيز را فرمان دادند و او را برد ، و بعد از آن ديگر او را نديدم . »

مرحوم كلينى در 1 / 514 نيز آن را نقل مي‌كندو در ادامه آمده است : « ضوء بن على به فارسى گفت : سنّ او را چقدر تخمين زدي ؟ او گفت : دو سال .

عبدى [ كه ناقل اين روايت از ضوء است ] به ضوء گفت : تو [ الآن ] او را در چه سنينى مي‌پنداري ؟ ضوء گفت : چهارده سالگي .

--------------------------- 907 ---------------------------

ابو على و ابوعبد الله [ كه در سند اين روايت هستند ] گفتند : ما سنّ او را بيست و يك سال تخمين مي‌زنيم . » ( 1 ) ( 1 ) . كمال الدين 2 / 435 ، تقريب المعارف / 184 ، غيبت شيخ طوسى / 140 و الخرائج و الجرائح 2 / 957

غيبت شيخ طوسى / 215 از محمد بن اسماعيل حسنى و على بن عبد الله حسنى نقل مي‌كند : « در سامرا حضور امام ابو محمد ( عليه السلام ) رسيديم ، جماعتى از شيعيان نيز حضور داشتند ، بدر خادم وارد شد و گفت : مولاى من ! قومى ژوليده و غبار آلود بر در هستند ، حضرت فرمودند : اينان گروهى از شيعيان ما در يمن هستند . . .

امام ( عليه السلام ) به بدر فرمودند : برو و عثمان بن سعيد عَمرى را بياور ، اندك زمانى گذشت كه عثمان وارد شد . ايشان فرمودند : اى عثمان ! برو - كه تو وكيل و مورد اعتماد امين بر مال خدايى - و مالى را كه اين يمنيان با خود حمل كرده‌اند بگير . . .

همه گفتيم : سيد ما ! به خدا عثمان از بهترين شيعيان شماست ، و بر آگاهى ما از منزلت او نزد خود افزوديد كه او وكيل و ثقه‌ى شما بر مال خداى متعال است .

فرمودند : آري ، و گواهى دهيد كه عثمان بن سعيد عمرى وكيل من است و پسر او محمد وكيل پسرم مهدى شماست . »

نور حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) هنگام ولادت

كمال الدين 2 / 433 از محمد بن عثمان عَمرى ( رحمه الله ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه مهدى جانشين ( عليه السلام ) به دنيا آمد نورى از بالاى سر او تا بلنداى آسمان رفت ، سپس به صورت بر زمين افتاد و براى خدا سجده كرد ، آنگاه سربرآورد و مي‌فرمود : شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإسلام ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 19 - 18

خدا كه همواره به عدل ، قيام دارد ، گواهى مي‌دهد كه جز او هيچ معبودى نيست و فرشتگانِ [ او ] و صاحبان دانش [ نيز گواهى مي‌دهند ] ، جز او كه توانا و حكيم است ، هيچ معبودى نيست . در حقيقت ، دين نزد خدا همان اسلام است . ميلاد ايشان در روز جمعه بود . »

--------------------------- 908 ---------------------------

همان 2 / 499 از ابوعبد الله حسين بن اسماعيل كندى نقل مي‌كند : « ابو طاهر بلالى به من گفت : توقيعى كه از ابو محمد ( عليه السلام ) درباره‌ى جانشين پس از ايشان براى من آمد در خانه‌ى تو به امانت باشد .

سعد بن عبد الله به حسين بن اسماعيل گفت : دوست دارم نسخه‌اى از آن توقيع برايم بنويسي ، او هم به ابو طاهر گفت ، ابو طاهر گفت : او را بياور تا بين من و او واسطه و سندى در كار نباشد .

دو سال پيش از آنكه امام‌عسكري ( عليه السلام ) از دنيا رود توقيعى از ايشان برايم آمد و از جانشين بعد از ايشان خبر مي‌داد ، و نيز سه روز پيش از شهادت آن حضرت توقيعى رسيد و متضمن همان امر بود ، خدا لعنت كند كسى را كه حقوق اولياى خدا را انكار كند ، و مردم را بر شانه‌هاى آنان نشاند ، و الحمد لله كثيراً . » ( 1 ) ( 1 ) . تقريب المعارف / 183 ، ارشاد / 349 ، اعلام الورى / 413 و الفصول المهمة / 292

تعمّد امام‌عسكري ( عليه السلام ) نسبت به كثرت عقيقه‌ى فرزندشان

خداوند هنگامى كه حضرت زهرا ( عليها السلام ) را به پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) عطا كرد ، به ايشان فرمان داد به شكرانه‌ى اين فرزند نماز بگزارد و شتر قربانى كند . بعدها ايشان براى حسنين ( عليهما السلام ) نيز چنين كردند و ائمه ( عليهم السلام ) نيز به ايشان اقتدا نمودند .

زمانى كه حضرت مهدي ( عليه السلام ) به دنيا آمد پدرش امام‌عسكري ( عليه السلام ) عقيقه‌ى فراوانى داد .

كمال الدين 2 / 432 از محمد بن ابراهيم كوفى روايت مي‌كند : « ابو محمد ( عليه السلام ) كسى را به نزد من فرستاد و گوسفندى ذبح شده برايم آورد و فرمود : اين عقيقه‌ى پسرم محمد است . »

همان 2 / 430 از ابو جعفر عَمري : « هنگامى كه سيد ( عليه السلام ) به دنيا آمد ابو محمد ( عليه السلام ) فرمودند : به سراغ ابو عمرو بفرستيد ، كسى را به دنبال او فرستادند و او آمد ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : ده هزار رطل ( 2 ) ( 2 ) . واحدى در وزن

نان و ده هزار رطل گوشت بخر و تقسيم كن - گمان مي‌كنم فرمود : آن را در ميان

بنى هاشم تقسيم كن - ، و فلان تعداد گوسفند براى او عقيقه كن . »

--------------------------- 909 ---------------------------

كمال الدين 2 / 475 از ابو الاديان روايت مي‌كند : « من خادم امام‌عسكري ( عليه السلام ) بودم و نامه‌هاى ايشان را به شهرها مي‌بردم . در آن بيمارى كه از دنيا رفتند نزد ايشان رفتم ، ايشان نامه‌هايى نوشتند و به من سپرده فرمودند : اين‌ها را به مدائن ببر ، تو پانزده روز در سفر خواهى بود و در روز پانزدهم وارد سامرا خواهى شد كه فرياد مرگ در خانه‌ى من مي‌شنوى و مرا بر مغتسل مي‌يابي .

عرض كردم : آقاى من ! آن هنگام چه كسى امام خواهد بود ؟ فرمودند : كسى كه پاسخ‌هاى نامه‌هاى مرا از تو درخواست كند ، قائم پس از من است .

گفتم : بيشتر بفرماييد ، فرمودند : كسى كه بر من نماز گزارد ، قائم بعد از من مي‌باشد .

عرضه داشتم : بيشتر ، فرمودند : آنكه از آنچه در كيسه است خبر دهد ، او قائم بعد از من است . هيبت ايشان نگذاشت كه بپرسم درون كيسه چه خواهد بود .

پس من نامه‌ها را برداشتم و به مدائن برده با جواب‌هاى آنها بازگشتم و در روز پانزدهم - همانسان كه امام ( عليه السلام ) فرموده بودند - وارد سامرا شدم . به يكباره صداى فرياد از خانه‌ى ايشان شنيدم و ايشان را روى مغتسل يافتم . جعفر بن على برادرشان را نيز ديدم كه درِ خانه بود و شيعيان پيرامون او بودند و به او تسليت و تبريك مي‌گفتند !

من با خود گفتم : اگر اين امام باشد امامت نادرست است ، چرا كه وى را مي‌شناختم ، نبيذ مي‌نوشيد ، قمار بازى مي‌كرد و طنبور مي‌نواخت . پس جلو رفتم و تسليت و تبريك گفتم اما درباره‌ى هيچ چيزى از من سؤال نكرد [ و پاسخ نامه‌ها را مطالبه نكرد . ]

آنگاه عقيد آمد و گفت : آقاى من ! برادرت كفن شد ، برخيز و بر او نماز بگزار ، وى هم با شيعيانِ پيرامون كه سمّان و حسن بن على قتيل معتصم معروف به سلمه پيشاپيش آنها بودند وارد شد . داخل خانه كه شديم با پيكر امام‌عسكري ( عليه السلام ) در كفن و بر روى تابوت مواجه شديم . جعفر بن على جلو رفت تا بر برادر نماز گزارد . چون خواست تكبير گويد كودكى گندمگون با موهايى مجعد و دندان‌هايى فاصله‌دار بيرون آمد ، رداى جعفر را كشيد و فرمود : عمو ! برو عقب كه من به نماز بر پدرم شايسته‌ترم ، او هم كه رنگ چهره‌اش كبود و زرد شده بود عقب رفت ، و آن كودك نماز خواند و امام‌عسكري ( عليه السلام ) در كنار قبر پدرشان دفن شدند .

--------------------------- 910 ---------------------------

آن كودك سپس به من فرمود : اى بصري ! پاسخ‌هاى نامه‌هايى كه با خوددارى را به من بده ، من نيز چنين كردم و با خود گفتم : اين دو نشانه ، تنها كيسه مانده است .

سپس نزد جعفر بن على رفتم ، او نفس‌هاى بلندى مي‌كشيد . حاجز وشاء به دو گفت : آقاى من ! آن كودك كه بود تا محاكمه‌اش كنيم ؟ او گفت : به خدا قسم نه او را ديده‌ام و نه مي‌شناسم .

ما نشسته بوديم كه چند نفر از قم آمدند ، سراغ امام حسن عسكري ( عليه السلام ) را گرفتند و از خبر وفات ايشان مطّلع شدند ، آنان گفتند : به چه كسى [ به عنوان جانشين ] تسليت بگوييم ؟ مردم هم به جعفر اشاره كردند . آنان به او سلام ، تسليت و تبريك گفتند ، و گفتند : ما نامه‌ها و اموالى را به همراه داريم ، آيا مي‌گويى نامه‌ها از جانب چه كسانى است و اموال چه مقدار است ؟ جعفر در حالى كه لباس‌هايش را تكان مي‌داد برخاست و گفت : از ما مي‌خواهند علم غيب داشته باشيم !

خادم [ امام ( عليه السلام ) ] از خانه بيرون آمد و گفت : شما با خود نامه‌هايى از فلان و فلان و فلان و نيز كيسه‌اى كه هزار دينار در آن است داريد ، كه ده دينار آن تقلّبى است . آنها نامه‌ها و اموال را به او سپردند و گفتند : كسى كه تو را براى دريافت اين‌ها فرستاده امام است .

جعفر بن على نزد معتمد رفت و جريان را گفت . معتمد خادمانش را فرستاد تا صقيلِ كنيز را دستگير كنند . آنان از او سراغ كودك را گرفتند ولى او انكار كرد و مدّعى شد باردار است تا ماجراى كودك را بپوشاند ، لذا او را نزد ابن ابى شوارب قاضى بردند كه يكباره خبر مرگ

عبيدالله بن يحيى بن خاقان و خروج صاحب زنج در بصره آمد و بدين وسيله به اين امور مشغول شدند و آن كنيز از دست آنان رهايى يافت و الحمد لله رب العالمين . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الثاقب فى المناقب / 265 ، تبصرة الولى / 127 و اثبات الهداة 3 / 485 و 672

حضرت مهدي ، بسان يحيى و عيسي ( عليهم السلام ) در كودكى حكم خدا را دريافت نمود

كافى 1 / 384 از محمد بن اسماعيل بن بزيع نقل مي‌كند : « از امام جواد ( عليه السلام ) درباره‌ى برخى امور مربوط به امام سؤال كردم و گفتم : آيا مي‌شود امام كمتر از هفت سال داشته باشد ؟

--------------------------- 911 ---------------------------

فرمودند : آري ، و كمتر از پنج سال .

سهل گويد : على بن مهزيار در سال دويست و بيست و يك اين حديث را برايم نقل كرد . »

اثبات الوصية / 223 از على بن مهزيار مي‌آورد : « به امام هادي ( عليه السلام ) كه بر امامت ابو محمد عسكري ( عليه السلام ) تصريح كرده بودند گفتم : آقاى من ! آيا امام مي‌تواند هفت سال داشته باشد ؟ فرمودند : آري ، و پنج سال . »

نگارنده : نبوت و امامت امرى الهى است و ربطى به سن ندارد ، بعد از آنى كه عيسي ( عليه السلام )

در گهواره سخن گفت و خود را نبى خواند ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مريم ( عليها السلام ) / 30

و خدا هم درباره‌ى يحيى فرمود : وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 12

و نبوت را در كودكى به او داديم .

همانگونه كه خداوند به توسّط فرشتگان ، انبيا و اوصيا را از كودكى تحت تكفّل قرار مي‌دهد ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) درباره‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌فرمايد : « خداوند از زمانى كه آن حضرت از شير گرفته شد ، بالاترين فرشته از فرشتگانش را با ايشان قرين كرد ، او را به راه بزرگواري‌ها مي‌برد و محاسن اخلاق عالم را شب و روز به ايشان مي‌آموخت . » ( 3 ) ( 3 ) . نهج‌البلاغة 2 / 157

لذا هيچ جاى شگفتى نيست كه با فرشتگان ، ولى موعود خود را نگهدارى كند .

--------------------------- 912 ---------------------------

.

--------------------------- 913 ---------------------------

فصل سى و چهارم

احاديث ولادت

برخى احاديث صحيح درباره ى ولادت حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 914 ---------------------------

خلاصه‌ى بحث آيت الله ميلاني

احاديث ، آثار و گواهي‌ها در ميلاد امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نه ده‌ها ، بلكه به صدها مورد مي‌رسد . بسيارى از دانشمندان گذشته و معاصر درباره‌ى اسناد آن بحث و بر صحت عديدى از آن‌ها تصريح كرده‌اند ، از معاصرين آيت الله ميلانى در الإمام المهدي ( عليه السلام ) فى الفكر الاسلامي ، آقاى مهرى در ردّ اباطيل احمد الكاتب و شيخ احمد ماحوزى در كتاب ولادة القائم المهدى بالروايات الصحيحة الصريحة نگارش سيد وليد المزيدي .

اما خلاصه‌ى بحث آقاى ميلانى صفحه‌ى 106 :

« تولد انسان با اقرار پدر و گواهى قابله به اثبات مي‌رسد ، اگرچه احدى غير از آنها او را نبيند ، حال چگونه خواهد بود اگر صدها نفر گواهى دهند كه او را مشاهده كرده‌اند ، مؤرخان بدان اعتراف كنند ، نسب شناسان به نسب او تصريح نمايند ، امورى از او به منصه‌ى ظهور برسد كه نزديكان از آن خبر دارند ، سفارش‌ها ، تعليمات ، نصائح ، ارشادات ، نامه‌ها و سخنان مشهور از او صادر شود ، وكلاى او معروف ، سفيرانش معلوم ، و يارانش در هر دوره و نسلى ميليونى باشند . قسم به جانم كسى كه از چنان ظروف و شرايطى سوء استفاده و ولادت امام مهدي ( عليه السلام ) را انكار مي‌كند ، دلايلى بيش از اين براى اثبات به دنيا آمدن ايشان نياز دارد ؟

يا آنكه به مشركانى مي‌ماند كه به جدّ ايشان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفتند : وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأرض يَنْبُوعاً . أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيراً . أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِي بِاللهِ وَالْمَلائِكَةِ قَبِيلاً . أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرَأُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلا بَشَراً رَسُولاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 93 - 90

گفتند : هرگز به تو ايمان نمي‌آوريم تا براى ما از زمين چشمه‌اى روان سازي ، يا تو را بستانى باشد از درختان خرما و انگور كه در خلالش نهرها جارى گرداني ، يا چنان‌كه گفته‌اى آسمان را پاره پاره بر سر ما افكنى يا خدا و فرشتگان را پيش ما حاضر آوري ، يا تو را خانه‌اى از طلا باشد ، يا به آسمان بالا روي . و ما به آسمان رفتنت را باور نكنيم تا براى ما كتابى كه آن بخوانيم بياوري . بگو : پروردگار من منزه است ، آيا جز اين است كه من انسانى هستم كه به رسالت آمده‌ام ؟ »

--------------------------- 915 ---------------------------

امام‌عسكري ( عليه السلام ) از ولادت فرزندشان خبر مي‌دهند

1 . روايت صحيح از محمد بن يحيى العطار از احمد بن اسحاق از ابو هاشم جعفري :

« به امام‌عسكري ( عليه السلام ) گفتم : جلالت شما مانع مي‌شود سؤال بپرسم ، آيا اجازه مي‌دهيد ؟ فرمودند : بپرس ، عرض كردم : آقاى من ! آيا فرزندى داريد ؟ فرمودند : آري ، گفتم : اگر حادثه‌اى براى شما رخ داد كجا سراغ او را بگيرم ؟ فرمودند : در مدينه . »

2 . روايت صحيح از على بن محمد از محمد بن على بن بلال : « دو سال پيش از آنكه

ابو محمد ( عليه السلام ) از دنيا رود از سوى ايشان نامه‌اى برايم آمد و مرا از جانشين ايشان خبر داد ، و سه روز قبل از آنكه از دنيا رود نيز نامه‌اى رسيد و از جانشين خبر مي‌داد . »

على بن محمد در اين روايت ثقه‌ى اديب فاضل ابن بندار است ، محمد بن على بن بلال هم در وثاقت و جلالت چنان مشهور است كه شخصيتى چون ابو القاسم حسين بن روح به او مراجعه مي‌كرده است .

گواهان ولادت امام ( عليه السلام ) ، از معاصران و غير معاصران

3 . بانوى پاك و علويه حكيمه دختر امام جواد و خواهر امام هادى و عمه‌ى امام‌عسكري ( عليهم السلام ) عهده‌دار امر قابلگى بود ، همو كه در هنگام ولادت امام ( عليه السلام ) به يارى جناب نرجس ( عليها السلام ) آمد . ايشان تصريح مي‌كند كه امام ( عليه السلام ) را پس از ولادت ديده است . برخى بانوان از جمله كنيز ابو على خيزرانى - كه وى آن را به امام‌عسكري ( عليه السلام ) اهدا كرده بود هم چنان كه محمد بن يحيى كه از ثقات است بدان تصريح نموده - و ماريه و نسيم خادمه نيز در اين امر كمك كرده‌اند . و معلوم است كه در ميان مسلمانان كسى جز زنان قابله از ولادت آگاهى نمي‌يابد .

امام‌عسكري ( عليه السلام ) پس از ولادت فرزندشان سنت شريف عقيقه را انجام دادند ، عملى كه سنت مداران هنگامى كه خداوند از فضل خود فرزندى روزي‌شان مي‌كند انجام مي‌دهند .

تعدادى از اصحاب امام هادى و امام حسن عسكري ( عليهما السلام ) نيز گواهى به مشاهده‌ى ايشان داده‌اند . افرادى هم بعد از شهادت امام‌عسكري ( عليه السلام ) گواهى به اين امر داده‌اند ، يعنى در غيبت صغرى كه از سال 260 شروع شد و تا 329 ادامه يافت .

--------------------------- 916 ---------------------------

به جهت كثرت گواهان ، ما به آنچه بزرگان متقدم شيعه نگاشته‌اند اكتفا مي‌كنيم ؛ شيخ كلينى متوفاى سال 329 كه تقريباً تمام غيبت صغرى را درك كرده است ، شيخ صدوق م 381 ، شيخ مفيد م 413 و شيخ طوسى م 460 .

در ابتدا برخى روايات ايشان درباره‌ى خصوص كسانى كه آن حضرت را مشاهده كرده‌اند مي‌آوريم ، بعد از آن تنها اسامى كسانى كه در كتب اين چهار بزرگوار روايت مشاهده‌ى آنها

آمده است را خواهيم آورد . از جمله‌ى آنها :

4 . كافى 1 / 329 با سند صحيح از عبد الله بن جعفر حميرى روايت مي‌كند : « من و ابو عمرو ( رحمه الله ) [ عثمان بن سعيد سفير نخست امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ] نزد احمد بن اسحاق بوديم . احمد بن اسحاق به من اشاره كرد تا از ايشان درباره‌ى جانشين سؤال كنم ، من هم گفتم : اى ابا عمرو ! مي‌خواهم از شما در مورد مطلبى پرسش كنم ، و البته كه هيچ شكى در اين رابطه ندارم ، اعتقاد من اين است كه زمين از حجت خالى نمي‌شود ، مگر چهل روز پيش از قيامت ، آن هنگام است كه حجت از ميان برداشته ، و درِ توبه بسته مي‌شود ، پس لم يك يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 158

كسى كه قبلاً ايمان نياورده يا خيرى در ايمان آوردن خود به دست نياورده ، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد . آنان شرار خلق خداوند عزوجل هستند ، و قيامت بر آنان بر پا مي‌شود . من دوست دارم بر يقينم افزوده شود ، و ابراهيم ( عليه السلام ) هم از پروردگارش درخواست كرد به او نشان دهد چسان مردگان را زنده مي‌گرداند ، قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 260

فرمود : مگر ايمان نياورده‌اي ؟ گفت : چرا ، ولى تا دلم آرامش يابد ، ابو على احمد بن اسحاق برايم گفت : به ابو الحسن [ امام هادي ( عليه السلام ) ] گفتم : با چه كسى ارتباط داشته باشم ، از كه دينم را اخذ كنم و قول كه را بپذيرم ؟ ايشان فرمودند : عَمرى [ عثمان بن سعيد ] مورد اعتماد من است ، پس هر آنچه از من به تو رساند از من رسانده است ، و هر چه از من به تو بگويد از من گفته است ، از او بشنو و فرمان بر ،

زيرا ثقه‌ى امين است .

--------------------------- 917 ---------------------------

ابو على ديگر بار برايم گفت : همان سؤال را از امام‌عسكري ( عليه السلام ) پرسيدم ، ايشان فرمودند : عَمرى و پسرش [ محمد بن عثمان ] دو تن مورد اعتمادند ، هر چه از من به تو برسانند ، از من رسانده‌اند ، و هر آنچه بگويند از من مي‌گويند ، از آن دو بشنو و فرمانشان بر كه دو ثقه‌ى امينند . و اين سخن دو امام درگذشته در مورد توست .

ابو عمرو [ به شكرانه ] به سجده در آمد ، گريست ، و گفت : سؤال خود را بپرس ، گفتم : آيا جانشين ابو محمد ( عليه السلام ) را ديده‌اي ؟ ابو عمرو فرمود : به خدا سوگند آري ، و گردنش چنين بود - و با دست [ به گردن خود ] اشاره كرد - .

گفتم : سؤال ديگرى نيز دارم ، فرمود : بپرس ، گفتم : نامش چيست ؟ فرمود : شما از پرسش اين سؤال ممنوع هستيد ، من اين را از پيش خود نمي‌گويم زيرا حقّ حلال كردن و حرام كردن را ندارم ، بلكه از خود ايشان ( عليه السلام ) مي‌گويم . زيرا باور سلطان اين است كه ابو محمد ( عليه السلام ) از دنيا رفته و فرزندى به جاى نگذاشته است ، ميراث ايشان را قسمت كرده‌اند ، و كسى كه هيچ نصيبى در آن ندارد آن را تصاحب كرده است . خانواده‌اش [ براى نيازهايشان ] اين سو و آن سو مي‌روند ولى احدى جرأت ندارد خود را به آنان بشناساند يا به آنها كمكى برساند ، و اگر نام ايشان معلوم شود به دنبال ايشان خواهند گشت ، پس تقواى خدا پيشه كنيد و از اين امر دست نگهداريد . »

5 . همان با سندى صحيح از على بن محمد كه همان ابن بندار ثقه است از [ حمدان ] مهران قلانسى ثقه روايت مي‌كند : « به عَمرى گفتم : ابو محمد ( عليه السلام ) از دنيا رفت ؟ فرمود : ايشان از دنيا رفت ، ولى كسى را در ميان شما جانشين گذارد كه گردنش چون اين است - و با دست [ به گردن خود ] اشاره كرد - . »

6 . شيخ صدوق با سند صحيح از مشايخ جليل القدر نقل مي‌كند : « محمد بن حسن از

عبد الله بن جعفر حميرى روايت مي‌كند : به محمد بن عثمان عَمري ( رحمه الله ) گفتم : من همان سؤال ابراهيم از پروردگارش را از شما مي‌پرسم ، آن هنگام كه گفت : رَبِّ أَرِني كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ، اى پروردگار من ! به من بنماى كه مردگان را چگونه زنده مي‌سازي . گفت : آيا هنوز ايمان نياورده‌اي ؟ گفت : بلي ، و لكن مى خواهم كه دلم آرام يابد ؛

--------------------------- 918 ---------------------------

به من بگوييد آيا صاحب اين امر را ديده‌ايد ؟ فرمود : آري ، و گردنى چنين دارد - و با دست به گردن خود اشاره كرد - . » ( 1 ) ( 1 ) . كمال الدين 2 / 441

7 . كمال الدين : « ابو جعفر محمد بن على اسود برايم گفت : على بن حسين بن موسى بن بابويه پس از وفات محمد بن عثمان عَمري ( رحمه الله ) از من خواست تا از ابو القاسم حسين بن روح درخواست كنم كه از مولايمان صاحب الزمان ( عليه السلام ) بخواهد به درگاه خداى عزوجل دعا كنند تا فرزندى پسر به او عطا نمايد .

من اين پيغام را رساندم ، و ايشان آن را به حضرت ابلاغ نمود ، و بعد از سه روز به من خبر داد كه حضرت براى على بن حسين دعا كرده‌اند ، و براى او فرزندى مبارك كه خدا او را نافع قرار مي‌دهد زاده خواهد شد ، و پس از او نيز فرزندانى به هم خواهند رسيد .

شيخ صدوق بعد از نقل اين جريان مي‌نويسد : ابو جعفر محمد بن على اسود ( رحمه الله ) بارها - كه مرا مي‌ديد به مجلس استادم محمد بن حسن بن احمد بن وليد ( رحمه الله ) مي‌روم و به كتب علم و نگاهدارى آن رغبت دارم - به من گفت : هيچ عجيب نيست تو چنين رغبتى به دانش داشته باشي ، زيرا به دعاى امام ( عليه السلام ) به دنيا آمده‌اي . »

8 . شيخ طوسى در كتاب غيبت از جليلان و بزرگان شيعه روايت مي‌كند و مي‌نويسد : « محمد بن محمد بن نعمان [ شيخ مفيد ] و حسين بن عبيدالله از ابوعبد الله محمد بن احمد صفوانى برايم روايت كردند : شيخ ابو القاسم [ حسين بن روح سفير سوم ] ( رحمه الله ) به

ابو الحسن على بن محمد سمري ( رحمه الله ) وصيت كرد ، و ايشان عهده‌دار آن امرى شدند كه وى بر

عهده داشت .

چون هنگام وفات ايشان [ على بن محمد ] فرا رسيد ، شيعيان نزد او حضور يافتند و در مورد جانشين و قائم مقام او سؤال كردند ولى ايشان در اين باره هيچ نگفت ، و سخن از اين گفت كه امر نشده به كسى در اين باب وصيت كند . »

و مخفى نيست كه جايگاه سمرى همان جايگاه حسين بن روح يعنى وكالت از امام ( عليه السلام ) است ، و مشاهده‌ى ايشان را در امورى كه بدان نياز پيدا كند مي‌طلبد ، و از اين روست كه وصايا ،

--------------------------- 919 ---------------------------

ارشادات ، اوامر و فرمايشات امام مهدي ( عليه السلام ) كه بر دست سفراى چهارگانه رسيده ، متواتر است .

9 . روايات ، صريح در آن است كه سفيران چهارگانه و ديگران امام ( عليه السلام ) را رؤيت كرده‌اند ، افرادى از جمله : ابراهيم بن ادريس ابو احمد ، ابراهيم بن عبده‌ى نيشابوري ، ابراهيم بن محمد تبريزي ، ابراهيم بن مهزيار ابو اسحاق اهوازي ، احمد بن اسحاق بن سعد اشعرى - وى يك بار ديگر هم به همراه سعد بن عبد الله بن ابى خلف اشعرى امام ( عليه السلام ) را مشاهده كرده است - ، احمد بن حسين بن عبد الملك ابو جعفر ازدي ، احمد بن عبد الله هاشمى از فرزندان عباس به همراه سى و نه مرد ديگر ، احمد بن محمد بن مطهر ابو على از ياران امام هادى و امام‌عسكري ( عليهما السلام ) ، احمد بن هلال ابو جعفر عبرتائى - وى پيش از آنكه به زمره‌ى غاليان بپيوندد به ديدار حضرت مشرف شده است - و جماعتى همراهش از جمله : على بن بلال ، محمد بن معاوية بن حكيم ، حسن بن ايوب بن نوح ، عثمان بن سعيد عَمري ( رحمه الله ) تا چهل نفر ، اسماعيل بن على نوبختى ابو سهل ، ابوعبد الله بن صالح ، ابو محمد حسن بن وجناء نصيبي ، ابو هارون از اساتيد محمد بن حسن كرخي ، جعفر كذاب عموى آن حضرت - دو بار - ، بانوى پاك علويه حكيمه دختر امام جواد ( عليه السلام ) ، زهرى - كه زهرانى هم گفته شده - به همراه عَمري ، رشيق صاحب مادراي ، ابوالقاسم حسين بن روح ( رحمه الله ) ، عبد الله سوري ، عمرو اهوازي ، على بن ابراهيم بن مهزيار اهوازي ، على بن محمد شمشاطى فرستاده‌ى جعفر بن ابراهيم يماني ، ابو سعيد غانم هندي ، كامل بن ابراهيم مدني ، ابو عمرو عثمان بن سعيد عمري ( رحمه الله ) ، محمد بن احمد انصارى ابو نعيم زيدى - كه ابو على محمودي ، علان كليني ،

ابو هيثم ديناري ، ابو جعفر احول همدانى و سيد محمد بن قاسم علوى عقيقى تا حدود سى نفر با او بودند - ، سيد موسوى محمد بن اسماعيل بن امام موسى بن جعفر ( عليهما السلام ) - وى پيرترين كس از فرزندان رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در عصر خويش بود - ، محمد بن جعفر ابو العباس حميرى با گروهى از شيعيان قم ، محمد بن حسن بن عبيدالله تميمى زيدى معروف به ابو سوره ، محمد بن صالح بن على بن محمد بن قنبر كبير غلام امام رضا ( عليه السلام ) ، محمد بن عثمان عَمرى با چهل تن به اجازه‌ى امام‌عسكري ( عليه السلام ) كه در ميان آنها افرادى چون معاوية بن حكيم ، محمد بن ايوب بن نوح ، يعقوب بن منقوش ، يعقوب بن يوسف ضرّاب غسانى و يوسف بن احمد جعفرى حضور داشتند .

--------------------------- 920 ---------------------------

گواهى وكلاى حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

و نيز كسانى كه ايشان و معجزاتى از ايشان را ديده‌اند

و نيز كسانى كه ايشان و معجزاتى از ايشان را ديده‌اند

10 . شيخ صدوق كسانى را كه از معجزات امام مهدي ( عليه السلام ) آگاهى يافته و ايشان را ديده‌اند ذكر مي‌كند ، آنان چنان زياد هستند كه تباني‌شان بر دروغ امكان ندارد ، مخصوصاً آنكه اهالى مناطق مختلف هستند ، وكلاى حضرت از جمله : عَمرى و پسرش ، حاجز ، بلالى و عطار از بغداد ، عاصمى از كوفه ، محمد بن ابراهيم بن مهزيار از اهواز ، احمد بن اسحاق از قم ، محمد بن صالح از همدان ، بسّامى و اسدى يعنى محمد بن ابوعبد الله كوفى از اهل ري ، قاسم بن علاء از آذربايجان و محمد بن شاذان از نيشابور .

از غير وكيلان : ابو القاسم بن ابى حليس ، ابوعبد الله كندي ، ابوعبد الله جنيدي ، هارون قزّاز ، نيلي ، ابو القاسم بن دبيس ، ابوعبد الله بن فروخ ، مسرور طبّاخ غلام امام هادي ( عليه السلام ) ، احمد بن الحسن ، محمد بن الحسن ، اسحاق كاتب از بنى نوبخت و ديگران از بغداد ، محمد بن كشمرد ، جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران از همدان ، حسن بن هارون ، احمد بن أخية و ابو الحسن از دينور ، ابن باشاذاله از اصفهان ، زيدان از صيمره ، حسن بن نضر ، محمد بن محمد ، على بن محمد بن اسحاق ، پدر او و حسن بن يعقوب از قم ، قاسم بن موسي ، پسرش ، ابو محمد بن هارون ، على بن محمد ، محمد بن محمد كلينى و ابو جعفر رفاء از ري ، مرداس و على بن احمد از قزوين ، محمد بن شعيب بن صالح از نيشابور ، فضل بن يزيد ، حسن بن فضل بن يزيد ، جعفري ، ابن اعجمى و على بن محمد شمشاطى از يمن ، ابو رجاء و غير او از مصر و ابو محمد حسن بن وجناء نصيبى از نصيبين .

ايشان كسانى را كه از اهالى شهرزور ، صيمره ، فارس ، قابس و مرو بوده و امام ( عليه السلام ) را ديده‌اند نيز نام مي‌برد .

گواهى خادمان و كنيزان به مشاهده‌ى امام ( عليه السلام )

11 . خادمان امام‌عسكري ( عليه السلام ) و برخى كنيزان نيز امام مهدي ( عليه السلام ) را مشاهده كرده‌اند ، كسانى چون ابو نصر طريف خادم ، خادمه‌ى ابراهيم بن عبده نيشابورى كه با مولايش آن حضرت را ديد ،

--------------------------- 921 ---------------------------

ابو الاديان خادم ، ابو غانم خادم كه گفت : براى ابو محمد ( عليه السلام ) پسرى به دنيا آمد و ايشان او را محمد نام نهاد ، در روز سوم او را به اصحابش نشان داد و فرمود : اين پس از من صاحب شما و خليفه‌ى من بر شماست ، اين است قائمى كه گردن‌ها با انتظار به سويش كشيده مي‌شود ، پس هنگامى كه زمين از ستم و بيداد پر شود خروج كرده آن را از عدل و داد مي‌آكند .

عقيد خادم ، پير زنى خدمتكار و كنيز ابو على خيزرانى كه آن را به امام‌عسكري ( عليه السلام ) اهدا كرده بود نيز در ميان گواهانند .

واكنش دستگاه حاكم ، دليلى بر ولادت امام مهدي ( عليه السلام )

12 . امام حسن عسكري ( عليه السلام ) در ربيع الثانى سال 232 به دنيا آمدند ، و با سه تن از حاكمان بنى عباس - معتز م 255 ، مهتدى م 256 و معتمد م 279 - معاصر بودند .

معتمد عناد و دشمنى شديدى با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) داشت . كسى كه تاريخ طبرى و ديگر كتب را بررسى كند و حوادث سال‌هاى 257 تا 260 - كه سال‌هاى نخست حكومت اوست - را از نظر بگذراند ، كينه توزى او نسبت به اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را نيك درمي‌يابد . البته خدا در اين دنيا نيز او را عقاب كرد ، او در سلطنت خود هيچ نداشت تا جايى كه به سيصد دينار نياز پيدار كرد ولى به دست نياورد ، و به مرگى بد مرد ، آنگاه تركان او را در سرب مذاب انداختند !

يكى از كرده‌هاى وقيحانه‌ى او آن است كه پس از شهادت امام‌عسكري ( عليه السلام ) ، فرمان داد منزل ايشان را تفتيش كنند ، به دنبال حضرت مهدي ( عليه السلام ) بگردند ، كنيزان امام‌عسكري ( عليه السلام ) را حبس و همسران ايشان را دستگير كنند ، و جعفر كذاب نيز در راستاى دستيابى به جايگاه برادر در ميان شيعيان ، مأموران را كمك مي‌كرد !

كار چنان شد كه - آنگونه كه شيخ مفيد مي‌فرمايد - بازماندگان امام‌عسكري ( عليه السلام ) با دستگيري ، زندان ، تهديد ، تحقير و استخفاف مواجه شدند ! و جبهه‌اى كه معتمد در برابر حضرت مهدي ( عليه السلام ) اتخاذ كرده بود بسان موقف فرعون از موسي ( عليه السلام ) بود كه مادرش از ترس او ، كودك را به آب انداخت .

--------------------------- 922 ---------------------------

گواهى نسب شناسان به ولادت امام ( عليه السلام )

13 . عالمان نسب كه خبرگان اين امرند نيز به اين مطلب شهادت داده‌اند ، از جمله :

الف . نسب شناس شهير ابو نصر سهل بن عبد الله بن داود بن سليمان بخارى از بزرگان قرن چهارم كه به سال 341 زنده بوده است . وى از مشهورترين نسب شناسان معاصر غيبت صغرى بوده است .

وى در سرّ السلسلة العلوية مي‌نويسد : « جعفر فرزند على بن محمد ( عليه السلام ) است ، و هموست كه شيعيان جعفر كذاب مي‌نامند . علت اين امر آن است كه وى ادعاى ميراث برادرش حسن را به جاى پسرش قائم حجت ( عليه السلام ) داشت ، نه آنكه نسب او مشكلى داشته باشد . »

ب . سيد عمرى نسابه‌ى معروف و از سرشناسان قرن پنجم ، وى مي‌نويسد : « ابو محمد ( عليه السلام ) از دنيا رفت و فرزندش از نرجس نزد خواص ياران و افراد مورد وثوق خاندانش معلوم بود ،

و جريانات ولادت او و اخبارى كه در اين باره شنيده‌ايم را خواهيم آورد . مؤمنان و بلكه تمامى مردم با غيبت او امتحان شدند .

جعفر بن على به مال و جايگاه برادرش طمع كرد ، از اين رو منكر شد ايشان فرزندى داشته باشد ، برخى از فراعنه نيز او را در دستگيرى كنيزان برادر يارى كردند . »

ج . فخر رازى شافعى م 606 در الشجرة المباركة فى أنساب الطالبية تحت عنوان اولاد امام‌عسكري ( عليه السلام ) مي‌نويسد : « حسن عسكرى امام ، دو پسر و دو دختر داشت : يكى از آن دو پسر صاحب الزمان است و دومى در حيات پدر از دنيا رفت ، آن دو دختر يكى فاطمه نام داشت و ديگرى ام موسى و هر دو در حيات پدر از دنيا رفتند . »

د . مروزى ازورقانى كه بعد از سال 614 در گذشته است ، وى در كتاب الفخرى جعفر پسر

امام هادي ( عليه السلام ) را به خاطر تلاش براى انكار برادر زاده‌اش به كذاب وصف مي‌كند ، و اين بر اعتقاد وى به ولادت امام مهدي ( عليه السلام ) دلالت دارد .

ه‍ . سيد جمال الدين احمد بن على حسينى معروف به ابن عنبه نسابه م 828 در عمدة الطالب فى أنساب آل ابى طالب مي‌نويسد : « على هادي ، عسكرى لقب دارد و اين بدان جهت است كه در سامرا كه عسكر نام داشته اقامت داشته ، مادر ايشان كنيز بوده است . ايشان در نهايت

--------------------------- 923 ---------------------------

فضل و خرد بوده است . متوكل ايشان را به سامرا آورد و در آنجا ماند تا از دنيا رفت .

ايشان دو پسر از خود به جاى گذاردند : امام ابو محمد حسن عسكري ( عليه السلام ) كه زهد و دانش والايى داشت ، و پدر امام محمد مهدى امام دوازدهم شيعيان است ، و همان قائم منتظَر آنهاست و از كنيزى به نام نرجس به دنيا آمده است . برادر ايشان [ امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] هم ابوعبد الله جعفر و ملقّب به كذاب بود ، زيرا بعد از برادرش حسن امامت او را ادعا نمود . »

ابن عنبه در الفصول الفخرية - كه به فارسى چاپ شده - نيز مي‌نگارد : « ابو محمد حسن كه او را عسكرى گويند - و عسكر سامراست : متوكل او و پدرش را از مدينه به سامرا آورد و زندانى كرد . او يازدهمين امام از امامان دوازده گانه و پدر محمد مهدي ( عليه السلام ) دوازدهمين آنهاست . »

و . نسب شناس زيدى سيد ابو الحسن محمد حسينى يمانى صنعانى از سرشناسان قرن يازدهم ، وى در مشجّره‌ى خود ذيل نام امام على النقى نام پنج پسر را مي‌نويسد : امام‌عسكري ( عليه السلام ) ، حسين ، موسي ، محمد و علي . و در ذيل نام امام‌عسكري ( عليه السلام ) مي‌نويسد : محمد بن . . . و در مقابل آن منتظَر شيعه .

ز . محمد امين سويدى م 1246 در سبائك الذهب فى معرفة قبائل العرب مي‌نويسد : « محمد مهدى به هنگام وفات پدر پنج ساله بود . او قامتى ميانه و چهره و مويى زيبا داشت ، بيني‌اش برجستگى داشت و پيشاني‌اش نورانى بود . »

ح . نسب شناس معاصر محمد ويس حيدرى سورى در الدرر البهية فى أنساب الحيدرية و الأويسية مي‌نگارد : « امام حسن عسكري : در مدينه و به سال 231 به دنيا آمد و در سال 260 در سامرا از دنيا رفت .

امام محمد مهدي : هيچ فرزند و نسلى براى او ذكر نكرده‌اند . »

در حاشيه‌ى عبارت اخير نوشته است : « او در نيمه‌ى شعبان سال 255 به دنيا آمد و مادرش نرجس نام داشت . درباره‌اش گفته‌اند : يك رنگ [ و بدون شائبه در رنگ ] ، پيشانى آشكار ، ابروانى با فاصله ، گونه كشيده و بيني‌اش داراى برجستگى است . بلند قامت ، زيبا روى و بسان شاخت‌ى درخت بان است . پيشاني‌اش چونان ستاره‌اى درخشان است ، در گونه‌ى راست خالى به مانند دانه‌ى مشك بر سفيدى نقره دارد ، موهايى دارد كه به نرمه‌ى گوش

--------------------------- 924 ---------------------------

مي‌رسد . ديدگان ، موزونتر ، زيباتر ، آرامتر و با حياتر از او نديده‌اند . »

گروهى از عالمان سنى هم به ولادت ايشان اعتراف مي‌كنند

14 . آقاى ميلانى در ادامه سخن ابن اثير در مورد سال 260 ، ابن خلكان در وفيات الاعيان ، و ذهبى در سير الاعلام و العبر درباره‌ى سال 256 را ذكر مي‌كند ، اينان از جمله كسانى هستند كه ميلاد امام مهدي ( عليه السلام ) را ذكر كرده‌اند .

محقق حلي ( رحمه الله ) به مشاهده و مكاتبه‌ى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) استدلال مي‌كند

محقق حلي ( رحمه الله ) در المسلك فى اصول الدين / 311 مي‌فرمايد : « دليل بر وجود حضرت از جهت نقل ، اتفاق جماعت بسيارى از شيعيان بر مشاهده‌ى ايشان ، و طائفه‌اى بر نامه‌ها و مكاتبات ايشان است ، اتفاقى كه از مجموعه‌ى آن يقين به وجود آن امام حاصل مي‌شود .

برخى زنانى كه آن حضرت را مشاهده كرده‌اند : حكيمه دختر امام محمد بن على بن موسي ( عليهم السلام ) ، نسيم ، ماريه و كنيز خيزراني .

از مردان : ابو هارون ، وى مي‌گويد : من صاحب الزمان ( عليه السلام ) را ديده‌ام ، ميلاد ايشان در جمعه سال دويست و پنجاه و شش واقع شد .

ابو غانم خادم ، او گويد : براى ابو محمد ( عليه السلام ) فرزندى به دنيا آمد كه نامش را محمد گذاشت و در روز سوم او را به ياران خويش نماياند .

از ابو حكيم محمد بن معاويه ، محمد بن ايوب و محمد بن عثمان عمرى نقل شده كه گفتند : ابو محمد ( عليه السلام ) پسرش را به ما كه چهل نفر بوديم نشان داده فرمودند : اين امام شما پس از من است .

از جمله وكلا و كسانى كه با ايشان نامه نگارى كردند : عَمرى و پسرش ، محمد بن مهزيار ، احمد بن اسحاق ، قاسم بن علاء ، بسّامي ، محمد بن شاذان و ديگران كه از كثرت قابل شمارش نيستند ، و با وقوف بر روايات آنان و آنچه از آنها نقل شده تواتر حاصل مي‌شود و هر گونه شكى زائل مي‌گردد .

--------------------------- 925 ---------------------------

چه بسا بسيارى از مخالفين اين عمر طولانى را بعيد بشمارند ، و منشأ آن غفلت از قدرت خداوند متعال ، و قلّت تأمل و درنگ در اخبار معمّرين ( 1 ) ( 1 ) . كسانى كه عمر درازى داشته‌اند .

است ، كسانى مانند نوح ( عليه السلام ) كه طبق صريح قرآن بيش از نهصد و پنجاه سال زندگى كرد و در روايات عمر وى هزار و پانصد سال ذكر شده است ، سليمان ( عليه السلام ) هفتصد و دوازده سال عمر داشت ، در زمان پيامبر ما ( صلى الله عليه وآله ) سلمان فارسى چهار صد و پنجاه سال عمر نمود ، و اگر اين موارد هم نمي‌بود باز مي‌دانستيم عمر طولانى مي‌تواند تحت قدرت خداوند در آيد ، و بر او ناممكن نيست ، آن هنگام كه مصلحت اقتضا نمايد . »

نُه روايت صحيح ، علاوه بر آنچه گذشت

علاوه بر آنچه ذكر كرديم و نيز روايات صحيحى كه آقاى ميلانى آوردند ، و نيز تواترى كه محقق حلي ( رحمه الله ) بدان استناد نمودند ، نه روايت صحيح ديگر نيز براى اتمام حجت بر معاندان از نظر مي‌گذرانيم :

1 . كشف الحق / 33 : « ابو محمد بن شاذان ( رحمه الله ) گويد : محمد بن حمزة بن حسن بن عبد الله بن عباس بن على بن ابى طالب ( عليه السلام ) برايم گفت : از ابو محمد ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : ولى خدا و حجت او بر بندگان و خليفه‌ى من بعد از من ، در حالى كه ختنه شده بود ، در شب نيمه‌ى شعبان سال دويست و پنجاه و پنج به هنگام طلوع فجر به دنيا آمد . نخستين كسى كه او را شست رضوان خازن بهشت به همراه جمعى از فرشتگان مقرّب و با آب كوثر و سلسبيل بود ، سپس عمه‌ام حكيمه دختر محمد بن على الرضا او را شستشو داد .

محمد بن حمزه گفت : مادر او مليكه است ، گاه او را سوسن و گاه ريحانه نيز گويند ، صقيل و نرجس نيز از اسامى اوست . »

نگارنده : اينكه امام‌عسكري ( عليه السلام ) نام كنيزى كه او را آزاد كردند و به همسرى گرفتند تغيير دادند ، حكايت از مراقبت شديد خليفه نسبت به خانه و كنيزان امام ( عليه السلام ) است تا بلكه بدين وسيله از به دنيا آمدن حضرت مهدي ( عليه السلام ) جلوگيرى به عمل آورند .

--------------------------- 926 ---------------------------

2 . در فصل آماده سازى امت توسّط رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى دوران غيبت ، از كمال الدين 2 / 409 از ابو على بن همام گذشت : « از محمد بن عثمان عَمري ( رحمه الله ) شنيدم كه گفت : از پدرم شنيدم : نزد امام حسن عسكري ( عليه السلام ) بودم كه از ايشان درباره‌ى روايتى كه از پدرانش نقل شده سؤال كردند : زمين تا روز قيامت از حجت خدا بر خلق خالى نخواهد شد ، و هركه بميرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلى مرده است ؟ فرمودند : اين سخن حق است ، همانسان

كه روز حق است .

پرسيدند : اى پسر رسول‌خدا ! امام و حجت پس از شما كيست ؟ فرمودند : پسرم محمد امام و حجت بعد از من است ، هر آنكه بميرد و او را نشناسد به مرگ جاهلى از دنيا

رفته است .

بدان ! او غيبتى دارد كه جاهلان در آن سرگردان ، و اهل باطل هلاك مي‌شوند ، و وقت گزاران دروغ مي‌گويند ، سپس خارج مي‌شود ، و گويا بيرق‌هاى سفيد را مي‌بينم كه بر فراز سر او در نجفِ كوفه تكان مي‌خورد . »

3 . اثبات الوصية / 217 از احمد بن اسحاق : « نزد ابو محمد ( عليه السلام ) وارد شدم ، ايشان به من فرمودند : اى احمد ! در اين شك و ترديدى كه مردم در آن به سر مي‌برند حال شما چگونه است ؟ عرضه داشتم : آقاى من ! هنگامى كه نامه‌ى ولادت آقاى ما رسيد ، مرد ، زن يا پسرى از ما [ شيعيان ] كه قادر به درك و فهم باشد نماند جز آنكه به حق معتقد شد .

فرمودند : آيا ندانستيد زمين از حجت خدا خالى نمي‌گردد ؟ آنگاه به مادرشان فرمودند كه در سال 259 حج به جاى آورد ، و به او خبر دادند كه در سال دويست و شصت چه بر سر خود مي‌آيد .

ايشان صاحب ( عليه السلام ) را احضار كردند و به او وصيت نمودند ، اسم اعظم ، مواريث و سلاح را نيز به دو سپردند . و مادر ابو محمد ( عليه السلام ) به همراه صاحب ( عليه السلام ) به مكه رفتند . »

4 . اثبات الهداة 3 / 569 از اثبات الرجعة فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار آورده است : « به مولايم امام حسن بن علي ( عليه السلام ) عرض كردم : يابن رسول الله ! خدا مرا فداى شما گرداند ، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجت خدا بر بندگانش كيست ؟ فرمودند : پس از من ،

--------------------------- 927 ---------------------------

پسرم امام و حجت خداست ، همو كه همنام و هم كنيه‌ى رسول‌خداست ، او آخرين حجت و خليفه‌ى خداست .

عرض كردم : يابن رسول الله ! از چه كسى به دنيا مي‌آيد ؟ فرمودند : از دختر پسر قيصر پادشاه روم . بدان ! او به دنيا مي‌آيد و براى مدتى طولاني ، از مردم غائب مي‌شود ، سپس

ظاهر مي‌گردد . »

5 . كمال الدين 2 / 440 از عبد الله بن جعفر حميري : « از محمد بن عثمان عَمري ( رحمه الله ) شنيدم : آن حضرت ( عليه السلام ) را ديدم كه در كنار مستجار دست در پرده‌هاى كعبه آويخته و عرضه مي‌دارد : خدايا ! انتقام مرا از دشمنانم بگير . »

6 . همان 2 / 433 از محمد بن عثمان عَمرى ( رحمه الله ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه مهدى جانشين ( عليه السلام ) به دنيا آمد ، نورى از بالاى سر او تا بلنداى آسمان رفت ، سپس به صورت بر زمين افتاد و براى خدا سجده كرد ، آنگاه سربرآورد و مي‌فرمود : شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإسلام ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى آل عمران / 19 - 18

خدا كه همواره به عدل ، قيام دارد ، گواهى مي‌دهد كه جز او هيچ معبودى نيست و فرشتگانِ [ او ] و صاحبان دانش [ نيز گواهى مي‌دهند ] ، جز او كه توانا و حكيم است ، هيچ معبودى نيست . در حقيقت ، دين نزد خدا همان اسلام است . ميلاد ايشان در روز جمعه بود . »

7 . غيبت شيخ طوسى / 217 : « از جماعتى از شيعه از جمله على بن بلال ، احمد بن هلال ، محمد بن معاوية بن حكيم و حسن بن ايوب بن نوح روايت شده كه گفتند : نزد ابو محمد حسن بن علي ( عليه السلام ) رفتيم تا از حجت بعد از ايشان سؤال كنيم و چهل نفر در مجلس ايشان حضور داشتند . عثمان بن سعيد عمرى برخاست و گفت : اى پسر پيامبر ! مي‌خواهم از شما در مورد مطلبى كه خود از من بدان آگاهتريد سؤال كنم ، حضرت فرمودند : اى عثمان ! بنشين ، وى غضبناك برخاست كه برود كه امام ( عليه السلام ) فرمودند : هيچ كس بيرون نرود .

پس از مدتى عثمان را صدا زدند و او بر دو قدم ايستاد ، حضرت فرمودند : آيا به شما بگويم براى چه آمده‌ايد ؟ گفتند : آري ، اى فرزند پيامبر ! فرمودند : آمده‌ايد تا از من درباره‌ى حجت

--------------------------- 928 ---------------------------

پس از من پرسش كنيد ، آنان هم پاسخ مثبت دادند . ناگهان پسرى بسان پاره‌ى ماه كه شبيه‌ترين مردم به ابو محمد بود حاضر شد ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : اين امام شما بعد از من و خليفه‌ى من بر شماست ، از او فرمان بريد و پس از من پراكنده نشويد كه در اعتقادات خويش هلاك خواهيد شد .

بدانيد ! شما او را بعد از اين روز ديگر نخواهيد ديد تا آنكه به سنّ و سالى برسد ، پس آنچه كه عثمان مي‌گويد را از او بپذيريد و به فرمانش عمل كنيد ، سخن او را قبول كنيد كه خليفه‌ى امامتان است و اختيار با اوست . »

8 . كمال الدين 2 / 381 از ابو هاشم داود بن قاسم از امام هادي ( عليه السلام ) : « جانشين پس از من حسن است ، ولى چگونه به جانشينِ بعد از جانشين دست يابيد ؟ عرض كردم : خدا مرا فدايت گرداند ، چطور ؟ فرمودند : شما او را نمي‌بينيد و ياد كردن او به نام بر شما حلال نخواهد بود ، گفتم : پس چگونه ايشان را ياد كنيم ؟ فرمودند : بگوييد : حجت از آل محمد ( عليهم السلام ) . »

9 . اثبات الهداة 3 / 700 از فضل بن شاذان در اثبات الرجعة : « ابراهيم بن محمد بن فارس نيشابورى گويد : هنگامى كه عمرو بن عوفِ والى قصد كشتن مرا كرد ، هراسى عظيم مرا

فرا گرفت . با خانواده‌ام وداع كردم و به سمت خانه‌ى ابو محمد ( عليه السلام ) آمدم تا با ايشان نيز

وداع كنم ، و قصد فرار داشتم . چون بر ايشان وارد شدم پسرى را ديدم كه در كنار ايشان نشسته است . چهره‌ى او مانند ماه شب چهارده مي‌درخشيد ، از نور و درخشش او مبهوت شدم و نزديك بود فراموش كنم براى چه آمده‌ام ، آن پسر فرمود : اى ابراهيم ! مگريز ، زيرا خداوند شرّ او را از تو كوتاه خواهد نمود ، پس حيرتم فزونى يافت .

به امام‌عسكري ( عليه السلام ) گفتم : آقاى من ! اى پسر رسول‌خدا ! اين كيست كه از درون من خبر داد ؟ فرمودند : اين پسر من و خليفه‌ى من پس از من است .

در آخر روايت آمده كه وقتى ابراهيم از نزد امام ( عليه السلام ) بيرون آمد ، عمويش به او خبر داد كه معتمد برادرش را به سراغ عمرو بن عوف فرستاده و به او دستور قتل وى را داده است . »

كشف الحق / 44 آن را به طور كامل نقل مي‌كند و در ادامه‌ى آن آمده است : « هموست كه غيبتى طولانى خواهد داشت ، و بعد از آنكه زمين از ستم و ظلم آكنده شود ظاهر شده

--------------------------- 929 ---------------------------

آن را از عدل و داد خواهد آكند . از ايشان نام او را پرسيدم ، فرمودند : او همنام و كنيه‌ى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، ولى بر هيچ كس جايز نيست او را نام برد و يا كنيه‌ى او را بگويد تا آنكه خداوند دولت و حكومت او را آشكار نمايد ، پس - اى ابراهيم ! - آنچه را كه امروز از ما ديدى و شنيدى جز از شايسته‌ى [ آگاهى از ] آن كتمان نما .

من بر آن دو و پدرانشان درود فرستادم و با استعانت از فضل خدا بيرون آمدم ، و به آنچه از صاحب شنيده بودم اطمينان داشتم . [ عمويم ] على بن فارس به من بشارت داد كه معتمد برادرش ابو احمد را با فرمان قتل عمرو ارسال نموده است ، ابو احمد نيز همان روز وى را گرفت و تكه تكه كرد ، و الحمد لله رب العالمين . »

روايات گواهى حكيمه دختر امام جواد ( عليه السلام ) كه عهده‌دار قابلگى بود

علامه‌ى محدّث سيد هاشم بحراني ( رحمه الله ) كتابى در موضوع كسانى كه به ديدار امام ( عليه السلام ) نائل شده‌اند نگاشته و تا هفتاد و شش نفر را بر شمرده است ، كه نخستين آنان عمه‌ى پدر امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، بانو حكيمه دختر امام جواد ( عليهما السلام ) است . ( 1 ) ( 1 ) . الذريعة 3 / 326

در منابع ما با چند سند و طريق كه برخى هم صحيح است ، گواهى حكيمه به ولادت آن حضرت آمده است . البته بين نقل‌هاى آن تفاوت مختصرى از حيث اجمال و تفصيل يافت مي‌شود ، كه قسمتى از آن در اثر جو و فضاى خطرناك موجود و محيط به امام‌عسكري ( عليه السلام ) ،

و مخصوصاً نزديكانى چون مادر و عمه بوده است .

از برخى روايات ظاهر مي‌شود كه حكيمه در برهه‌اى به مدينه رفته است ، و اين بدان معناست كه وى مجبور بوده سامرا را ترك گويد ، و بعدها به جهت رخداد اختلاف و درگيرى ميان فرماندهان ترك بر سر عزل و نصب خليفه و بهبودى شرايط ، بدان بازگشته و در آن از دنيا مي‌رود و در كنار قبر امامين عسكريين ( عليهما السلام ) دفن مي‌شود .

در اينجا برخى روايات گواهى حكيمه را نقل و به برخى ديگر هم اشاره مي‌كنيم :

كمال الدين 2 / 417 از محمد بن بحر شيبانى نقل مي‌كند : « در سال دويست و هشتاد و شش

--------------------------- 930 ---------------------------

وارد كربلا شدم و فرزند غريب رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را زيارت كردم ، آنگاه به بغداد و به سمت مقابر قريش آمدم ، و اين در نيم روز و اوج گرما بود و بادهاى گرم نيز مي‌وزيد . چون به مشهد امام كاظم ( عليه السلام ) رسيدم و نسيم آن خاك پوشيده از رحمت و پيچيده در باغ‌هاى غفران را استشمام نمودم ، با اشك‌هايى ريزان و نفس‌هاى بلند پياپى خود را بر آن قبر انداختم و اشك مانع نگاهم بود . چون اشك و ناله‌ام قطع شد چشمانم را گشودم و پيرمردى را ديدم كه كمر و شانه‌هايش خميده بود ، پيشانى و كف دستانش پينه بسته بود و به كس ديگرى كه همراه او در كنار قبر بود مي‌گفت : پسر برادر ! عمويت در اثر امور غيبى پيچيده و دانش‌هاى والايى كه آن دو آقا به دو سپردند و جز سلمان كسى توان برگرفتن آنها را ندارد ، به شرافتى عظيم دست يافته است ، عمر عموى تو ديگر به پايان رسيده است ، و در پيروان ولايت كسى را نمي‌يابد كه سرّ خود را با او بگويد !

من با خود گفتم : در طلب دانش خود را به هر درى زده‌ام و به زحمت و مشقّت بسيارى دچار شده‌ام ، ولى سخنى از اين پيرمرد به گوشم خورد كه از دانشى عظيم حكايت مي‌كند ! به دو گفتم : اى پيرمرد ! اين دو آقا كيانند ؟ گفت : دو ستاره‌اى كه در خاك سامرا آرميده‌اند ، گفتم : تو را به ولايت و شرافت مكانت اين دو آقا به جهت امامت و وراثت [ از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ] سوگند مي‌دهم ، من خواهان دانش آنان و در پى آثارشان هستم ، و سوگندهاى استوار ياد مي‌كنم كه اسرار آن دو سرور را حفظ كنم ، او گفت : اگر راست مي‌گويى احاديثى كه از راويان با خود همراه دارى را نشان ده ، من همچنين كردم و او چون كتاب‌ها و روايات همراه مرا بررسى نمود گفت : راست گفتي ، من بشر بن سليمان برده فروش از نسل ابو ايوب انصارى هستم ، من يكى از مواليان ابو الحسن و ابو محمد ( عليهما السلام ) و همسايه‌ى آنها در سامرا هستم .

به دو گفتم : پس برادرت را با بيان برخى از امورى كه خود از آن دو مشاهده كرده‌اى گرامى دار ، صدا زد : مولاى ما امام هادي ( عليه السلام ) مرا در امور بردگان خبره گردانده بود ، و من جز با اجازه‌ى ايشان خريد و فروش نمي‌كردم ، و با اين كار از موارد شبهه ناك اجتناب مي‌نمودم ، تا آنكه آگاهى من در اين باره كامل شد و فرق بين حلال و حرام را خوب مي‌فهميدم .

شبى در خانه‌ام در سامرا بودم و پاسى از آن گذشته بودم كه ناگهان كسى در را كوفت .

--------------------------- 931 ---------------------------

به سرعت برخاستم و با كافور خادم فرستاده‌ى مولايمان امام هادي ( عليه السلام ) مواجه شدم ،

او گفت كه ايشان مرا فرا مي‌خواند . پس لباس‌هايم را پوشيدم و نزد ايشان رفتم ، ديدم ايشان با پسرشان ابو محمد و خواهرشان حكيمه از پشت پرده سخن مي‌گفتند ، چون نشستم فرمودند : اى بشر ! تو از فرزندان انصار هستى و اين ولايت پيوسته در ميان شما بوده و خلف از سلف آن را ارث مي‌برد ، و شما ثقات ما اهل‌بيت هستيد .

من تو را به فضيلتى شرافت مي‌دهم كه بدان بر شيعيان سبقت گيري ، با سرّى كه تو را از آن مي‌آگاهانم و [ آن اين است كه ] تو را براى خريد كنيزى مي‌فرستم ، آنگاه نامه‌اى با خطّ و زبان رومى نوشتند و با انگشتر خود آن را مهر كردند ، و كيسه‌اى زرد كه دويست و بيست دينار در آن بود بيرون آوردند و فرمودند : اين را بگير و به بغداد برو ، در ارتفاع روز بر معبر فرات حاضر شو و چون كشتي‌هاى اسيران كنارت رسيد و كنيزان از آن بيرون آمدند ، انواع خريداران از وكلاى فرماندهان بنى عباس و جماعتى از جوانان عراق آنان را احاطه مي‌كنند ، تمام روز از دور كسى را كه عمر بن يزيد برده فروش نام دارد زير نظر داشته باش تا آنكه او كنيزى را كه چنين اوصافى دارد بر خريداران عرضه كند ؛ دو جامه‌ى ضخيم حرير دربردارد ، و نمي‌گذارد پرده را كنار زنند يا او را لمس كنند ، و خريدار تنها مي‌تواند از پس پرده‌اى نازك او را ببيند . برده فروش او را مي‌زند و او هم به زبان رومى فرياد مي‌زند ، بدان كه او مي‌گويد : واى از هتك پوشش .

در اين هنگام يكى از خريداران مي‌گويد : من او را به سيصد دينار مي‌خرم ، زيرا عفاف او بر رغبتم افزود ، او به عربى مي‌گويد : اگر در زى سليمان و بر سرير او در آيى هيچ رغبتى نسبت به تو نخواهم داشت ، پس بر مال خويش بترس !

برده فروش مي‌گويد : چه چاره كنم ، بايد تو را بفروشم ، آن كنيز گويد : عجله‌اى نيست و مي‌بايست خريدارى را برگزيد كه دلم به او و امانتدارى و ديانتش آرام شود .

در اين هنگام نزد عمر بن يزيد برو و بگو : من نامه‌اى از برخى اشراف كه به زبان و خطّ رومى است با خود دارم و در آن كرم ، وفا ، كمال و سخاوت او ياد شده است ، اين را به كنيز بده تا از آن به اخلاق فرستنده‌ى آن پى برد ، و اگر به دو مايل شد و پسنديد ، من نسبت به خريد وكالت دارم .

--------------------------- 932 ---------------------------

بشر بن سليمان گفت : من هر آنچه را كه مولايم مشخص كرده بود مو به مو انجام دادم ، پس چون او نامه را ديد به شدّت گريست و به عمر بن يزيد گفت : مرا به صاحب اين نامه به فروش و قسم سختى خورد كه اگر به دو نفروشد خود را مي‌كشد ، من هم درباره‌ى قيمت با او به گفتگو پرداختم تا آنكه سر همان مقدار دينارى كه مولايم ( عليه السلام ) با من همراه كرده بود توافق كرديم ، او هم كيسه را گرفت و آن كنيز را - كه شادمان و خندان بود - به من داد .

من او را به حجره‌اى كه در بغداد در آن مأوى داشتم بردم . آرام و قرار نداشت ، نامه‌ى مولايش ( عليه السلام ) را از جيب در آورد ، آن را مي‌بوسيد ، بر گونه و پلك مي‌گذاشت و بر بدن مي‌كشيد ، با تعجب گفتم : آيا نامه‌اى را مي‌بوسى كه صاحبش را نمي‌شناسي ؟ گفت : اى ناتوانى كه نسبت به جايگاه پسران پيامبران معرفتت اندك است ! گوش بسپار و دل را [ براى فراگيرى اين خبر ] خالى كن ؛ من مليكه دختر يشوعا پسر قيصر پادشاه روم هستم ، مادرم از نسل حواريون و به شمعون وصى مسيح منتسب است ، خبرى عجيب برايت مي‌گويم ،

جدّ من قيصر مي‌خواست مرا كه سيزده سال داشتم به ازدواج پسر برادرش در آورد ، پس در قصر خود سيصد تن از نسل حواريين و كشيشان وراهبان ، هفتصد نفر از افراد بلند پايه و چهار هزار نفر از فرماندهان و اميران لشكر ورؤساى قبائل گرد آورد ، و از سلطنت عظيم خود تختى ساخته شده از انواع جواهر را بر فراز چهل پله در صحن قصر قرار داد . پس چون برادر زاده‌اش بر آن بالا رفت و صليب‌ها را بر گرداگرد او گرفتند ، و اسقفان نيز برخاسته اسفار انجيل را باز كردند ، صليب‌ها بر زمين فرو افتاد ، ستون‌ها به زمين نشست ، و برادر زاده از فراز سرير افتاد و از هوش رفت !

رنگ اسقف‌ها دگرگون شد و به هراس افتادند ، بزرگ آنها به پدر بزرگم گفت : اى پادشاه ! ما را از ملاقات اين امور منحوس كه بر زوال دين مسيحى و اين پادشاهى دلالت مي‌كند معاف داريد . پدر بزرگم اين را به فال بد گرفت و صدا زد : اين ستون‌ها و صليب‌ها را به پا داريد و برادر اين بخت برگشته‌ى بدكار - كه بيچاره پدر بزرگش - را بياوريد تا اين دختر را به همسرى او در آورم تا نحوست اين يك را به خوش يمنى او دفع كنم . پس چون چنين كردند ، همان واقعه رخ داد و مردم پراكنده شدند . پدر بزرگم با اندوه برخاست و داخل قصر خويش شد و

--------------------------- 933 ---------------------------

پرده‌ها را بيانداخت .

در آن شب ديدم كه گويا مسيح ، شمعون و تعدادى از حواريين فرود آمده و در قصر جدّم حضور به هم رسانيده‌اند ، و در همان موضعى كه جدّم آن سرير را قرار داده بود ، منبرى برافراشته‌اند كه در بلندا و رفعت سر به آسمان مي‌زند . آنگاه محمد به همراه گروهى از پسرانش وارد شدند ، پس مسيح برخاست و او را به آغوش كشيد ، او مي‌فرمود : اى روح الله ! من نزد تو آمده‌ام تا از وصى تو شمعون ، دخترش مليكه را براى اين پسرم ابو محمد - صاحب اين نامه - خواستگارى كنم .

مسيح به شمعون نگاهى كرد و فرمود : شرافت به سراغت آمده پس رحِم خود را به رحم رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پيوند زن ، او نيز پذيرفت . پس بر فراز منبر رفتند و محمد خواستگارى كرد و مرا به ازدواج ايشان در آورد ، و مسيح ، فرزندان محمد و حواريون بر اين امر گواه شدند .

از خواب كه برخاستم ترسيدم اين رؤيا را براى پدر و پدر بزرگم بگويم ، شايد مرا بكشند ، لذا آن را در خود نگاه داشتم و براى آنها بيان ننمودم . محبّت ابو محمد چنان در دلم جاى گرفته بود كه دست از خوردن و آشاميدن كشيدم ، جسمم ضعيف و لاغر شد و به شدّت بيمار شدم . پدر بزرگم تمامى پزشكان شهرهاى مختلف روم را حاضر كرد و دواى مرا جويا شد ، اما چون به مرحله‌ى يأس رسيد به من گفت : نور ديدگانم ! آيا خواسته‌اى در اين دنيا دارى تا برايت برآورم ؟ گفتم : اى پدر بزرگ ! درهاى اميد را بسته مي‌بينم ، خوب است اگر دست از شكنجه‌ى اسيران مسلمانى كه در زندان دارى برداشته ، از غل و بند بِرَهاني ، و با آزادى بر آنان منت نهي ، اميد آنكه مسيح و مادرش مرا عافيت و شفا بخشند . هنگامى كه او اين كار را انجام داد ، چنين وانمود كردم كه رو به بهبودي‌ام ، و اندكى غذا تناول كردم ، لذا پدر بزرگم بسيار شادمان شد و به اكرام و گراميداشت اسيران پرداخت .

پس از چهار شب چنين ديدم كه بانوى بانوان به همراه مريم دخت عمران و هزار خدمتگزار بهشتى به ديدن من آمده است ، مريم به من فرمود : اين بانوى بانوان مادر همسرت ابو محمد ( عليه السلام ) است ، من دامن ايشان را گرفته گريستم و از اباى ابو محمد از ديدار خود گله كردم ، ايشان به من فرمودند : پسرم ابو محمد در حالى كه تو به خداوند شرك مي‌ورزى و

--------------------------- 934 ---------------------------

بر آيين نصارى هستى به ديدارت نمي‌آيد ، اين خواهرم مريم است و از دين تو نزد خداى تعالى بيزارى مي‌جويد ، پس اگر رضايت خداوند عزوجل ، مسيح و مريم و ديدار ابو محمد را خواستارى بگو : أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله .

هنگامى كه اين جمله را گفتم ، بانوى بانوان مرا به سينه چسبانيد و آرام كرد ، او فرمود : هم اينك منتظر آن باش كه ابو محمد به ديدارت آيد ، چرا كه او را به سوى تو مي‌فرستم .

از خواب برخاستم و مي‌گفتم : چقدر مشتاق ديدن ابو محمد هستم . شب بعد ابو محمد ( عليه السلام ) در خواب نزد من آمد ، گويا به او چنين مي‌گفتم : حبيب من ! آيا بعد از آنى كه دلم را به محبّت خويش مبتلا كردى با من طريق جفا پيش گرفتي ؟ فرمود : تأخير من تنها به علّت شرك تو بود ، حال كه اسلام آوردى هر شب به ديدارت خواهم آمد ، تا آنكه خداوند در بيدارى ما را گرد آورد ، و تا هم اكنون به ديدار من مي‌آيد .

بشر گفت : به دو گفتم : چه شد كه به اسارت در آمدي ؟ پاسخ داد : ابو محمد يكى از شب‌ها به من خبر داد كه پدر بزرگم فلان روز لشكرهايى را براى نبرد با مسلمانان اعزام خواهد كرد ، آنگاه خود نيز به دنبال آنها مي‌رود ، پس به طور ناشناس و در زى خادمان به همراه تنى چند از خدمتكاران از فلان راه به آنها ملحق شو ، من نيز چنين كردم و لشكريان مسلمين بر ما غالب شدند و چنان شد كه مشاهده نمودي ، و تا امروز احدى غير از تو نمي‌داند كه من دختر پادشاه رومم ، و اين هم بابت آن است كه من خود تو را آگاه كردم . پيرمردى كه من سهم غنيمت او بودم نامم را سؤال كرد ، من نام خود را فاش نكردم و گفتم : نرجس ، و نام كنيزان را نيز پرسيد .

بشر گويد : به دو گفتم : تو رومى هستى ولى شگفت آنكه به عربى سخن مي‌گويي ! فرمود : علاقه‌ى پدر بزرگم به دانش و فرهنگ ، موجب شد مرا وادار كند تحت تعليم زن مترجمى كه به فرمان او بود قرار گيرم ، او صبح و شام نزد من مي‌آمد و زبان عربى را به من مي‌آموخت تا آنكه آن را فرا گرفتم .

وقتى او را به سامرا بردم حضور مولايمان امام هادي ( عليه السلام ) رسيد ، ايشان به دو فرمودند : خداوند چسان عزّت اسلام ، ذلّت نصرانيت و شرافت اهل‌بيت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را به تو نماياند ؟ او پاسخ

--------------------------- 935 ---------------------------

داد : اى پسر رسول‌خدا ! چگونه امرى را براى شما وصف كنم كه خود به آن داناتريد ؟ حضرت فرمودند : مي‌خواهم تو را گرامى دارم ، حال كداميك نزد تو محبوبتر است ، ده هزار درهم و يا بشارتى براى تو كه شرف ابدى در آن است ؟ عرضه داشت : بلكه بشارت ، فرمودند : پس به فرزندى كه بر دنيا شرق تا به غرب حكم خواهد راند و زمين را از عدل و داد خواهد آكند ، آنسان كه از ستم و ظلم پر شده ، شادمان باش .

او پرسيد : از چه كسي ؟ فرمودند : از كسى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در فلان شب ، از فلان ماه ، از فلان سال در روم ، از تو براى او خواستگارى كردند . گفت : از مسيح و وصى او خواستگارى كردند ؟ حضرت فرمودند : مسيح و وصى او تو را به ازدواج كه در آوردند ؟ گفت : پسر شما ابو محمد ، فرمودند : آيا او را مي‌شناسي ؟ عرضه داشت : از آن شبى كه بر دست بانوى بانوان مادرش اسلام آوردم ، مگر شد شبى با او ديدار نكنم ؟

حضرت فرمودند : اى كافور ! خواهرم حكيمه را فرا بخوان ، چون حكيمه وارد شد به دو فرمودند : اين همان است ، حكيمه هم مدتى طولانى او را در آغوش گرفت و از ديدار او بسيار شادمان شد ، امام ( عليه السلام ) به او فرمودند : اى دختر رسول‌خدا ! او را به خانه‌ات ببر و فرائض و سنن را بياموزان ، زيرا همسر ابو محمد و مادر قائم ( عليه السلام ) است . »

همان 2 / 426 از محمد بن عبد الله طهوى روايت مي‌كند : « پس از شهادت امام حسن عسكري ( عليه السلام ) به نزد حكيمه دختر امام جواد ( عليه السلام ) رفتم تا از او درباره‌ى حجّت و حيرتى كه مردم بدان دچار شده‌اند پرسش كنم ، ايشان به من گفتند : بنشين ، من هم نشستم ، آنگاه فرمود : اى محمد ! خداوند تبارك و تعالى زمين را از حجّتى گويا و يا ساكت خالى نخواهد گذارد ، و پس از حسن و حسين - و بابت تفضيل آن دو و بيان اين نكته كه نظيرى در زمين براى اين دو وجود ندارند - آن را در دو برادر ديگر قرار نداد ، جز آنكه خداوند فرزندان حسين ( عليه السلام ) را بر فرزندان حسن ( عليه السلام ) برترى داده است ، همانگونه كه فرزندان هارون را بر نسل موسى برترى داد ، اگرچه موسى حجت بر هارون ( عليهما السلام ) بود ، پس تا روز قيامت برترى از آنِ فرزندان او [ امام‌حسين ( عليه السلام ) ] است .

و اين امت ناگزير از حيرتى است كه اهل باطل در آن به ترديد افتند و پيروان حق باقى

--------------------------- 936 ---------------------------

مانند تا خلق حجّت و برهانى بر خداوند نداشته باشند ، و اين حيرت پس از شهادت ابو محمد حسن ( عليه السلام ) رخ نمود . گفتم : بانوى من ! آيا حسن فرزندى هم داشت ؟ تبسّمى كرد و گفت : اگر حسن فرزندى نداشته باشد چه كسى پس از او حجّت خواهد بود ، و به تو گفتم كه پس از امام حسن و امام‌حسين ( عليهما السلام ) امامت ديگر براى دو برادر نخواهد بود [ لذا جعفر كذاب نمي‌تواند اين امر را ادعا كند ] .

گفتم : بانوى من ! درباره‌ى ولادت و غيبت مولايم بفرماييد . فرمود : من كنيزى داشتم كه نرجس خوانده مي‌شد ، ( 1 ) ( 1 ) . اين جمله به اقتضاى فضاى شديد تقيه صادر شده است .

پسر برادرم به ديدن من آمد كه چشمش به دو افتاد ، خدمت ايشان عرضه داشتم : آقاى من ! شايد از او خوشتان آمد ، برايتان [ به هديه ] بفرستم ؟ فرمود : نه ، اى عمه ! ولى از او در شگفتم ، گفتم : چرا ؟ فرمود : فرزندى از او به دنيا خواهد آمد كه نزد خداى عزوجل كرامت دارد ، خدا به او زمين را از عدل و داد مي‌آكند ، همانسان كه از ستم و جور پر شده است ، گفتم : آقاى من ! پس او را نزد شما بفرستم ؟ فرمود : در اين باره از پدرم ( عليه السلام ) اجازه بگير ، من هم لباسم را پوشيدم و به خانه‌ى ابو الحسن ( عليه السلام ) آمدم ، سلام كردم و نشستم ، ايشان خود سخن آغاز كرده فرمودند : اى حكيمه ! نرجس را نزد پسرم ابو محمد بفرست ، عرض كردم : آقاى من ! بابت همين نزد شما آمدم تا در اين باره از شما رخصت گيرم ، فرمودند : اى بانوى با بركت ! خداى تبارك و تعالى دوست دارد تو را در اين پاداش شريك گرداند ،

و نصيبى در خير برايت قرار دهد .

پس به منزل بازگشتم و او را آراسته به ابو محمد ( عليه السلام ) هديه نمودم ، آن دو را در منزل خود جاى دادم و چند روزى نزد من ماندند ، سپس ايشان نزد پدر رفتند ، و من هم آن دختر را با ايشان فرستادم .

ابو الحسن امام هادي ( عليه السلام ) به شهادت رسيد و ابو محمد ( عليه السلام ) جانشين پدر شد ، من هم بدانسان كه به ديدار پدرش مي‌رفتم به ديدار ايشان مي‌رفتم . روزى نرجس خواست تا كفش از پايم در آورد ، و گفت : بانوى من ! كفشتان را بدهيد تا در آورم ، من گفتم : بلكه شما بانو و سرور مني ، به خدا سوگند نه مي‌گذارم شما كفشم را در آوريد و نه آنكه مرا خدمت كنيد ،

--------------------------- 937 ---------------------------

بلكه من شما را بر روى ديدگانم مي‌نهم و خدمت مي‌كنم . ابو محمد ( عليه السلام ) اين سخن را شنيد و فرمود : اى عمه ! خدا به تو پاداش نيك عطا كند .

من تا غروب خورشيد در حضور امام ( عليه السلام ) بودم ، آنگاه كنيزى را صدا زده گفتم : لباس‌هايم را بياور تا بروم ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : نه ، اى عمه ! امشب را نزد ما سپرى كن ، زيرا در اين شب فرزندى به دنيا مي‌آيد كه در درگاه خدا گرامى است و خداى عزوجل به وسيله‌ى او زمين را پس از مرگ آن زنده مي‌گرداند .

عرض كردم : آقاى من ! از چه كسي ، و حال آنكه در نرجس اثر حمل نمي‌بينم ؟ فرمودند : از نرجس و نه ديگري ، از جا پريدم و نرجس را خوب وارسى كردم و هيچ اثرى در او به چشمم نخورد ، نزد امام ( عليه السلام ) برگشتم و خبر دادم كه اثرى در او نيست ، ايشان تبسّم كردند و فرمودند : هنگام فجر اثر حمل او برايت آشكار مي‌شود ، زيرا مَثَل او مثل مادر موسى است كه نشانه‌ى حمل در او آشكار نشد و تا زمان ولادت كسى از آن آگاهى نيافت ، چون فرعون در طلب موسى شكم زنان باردار را پاره مي‌كرد ، و اين هم نظير موسي ( عليه السلام ) است .

حكيمه گويد : نزد نرجس بازگشتم و فرمايش امام ( عليه السلام ) را با او گفتم و حالش را پرسيدم ، او گفت : بانوى من ! هيچ نشانى از اين امر در خود نمي‌بينم .

من تا طلوع فجر مراقب او بودم ، او مقابل من خوابيده بود و هيچ پهلو به پهلو نشد ، انتهاى شب به هنگام طلوع فجر هراسان [ از خواب ] پريد ، او را به سينه چسباندم و نام خدا را بر او بردم ، ابو محمد ( عليه السلام ) صدا زد : بر او إنا أنزلناه فى ليلة القدر بخوان ، من همچنين كردم و گفتم : حالت چطور است ؟ گفت : آن مطلبى كه مولايم به تو فرمودند آشكار شد ، من باز سوره‌ى قدر را بر او خواندم و جنينى كه درون او بود نيز بسان من قرائت مي‌كرد و بر من نيز سلام كرد .

از آنچه شنيدم ترس مرا فرا گرفت كه ابو محمد ( عليه السلام ) صدا زد : از امر خداى عزيز وجليل در شگفت نباش ، زيرا خداوند تبارك و تعالى در كودكى زبان ما را به حكمت مي‌گشايد و در بزرگى حجّت در زمين قرار مي‌دهد ، كلام ايشان تمام نشده بود كه نرجس از مقابل ديدگانم ناپديد شد ، او را نديدم و گويا ميان من و او پرده‌اى زده شد ، فرياد كنان به سوى ابو محمد ( عليه السلام ) دويدم ، ايشان به من فرمودند : اى عمه ! برگرد كه او را در جايش خواهى يافت ،

--------------------------- 938 ---------------------------

من هم بازگشتم و تنها مدتى اندك درنگ كردم كه پرده‌ى ميان من و او كنار رفت ، و او را ديدم ، چنان نورى از او ساطع بود كه توان ديدن را از من گرفت .

به يكباره كودك را مشاهده كردم كه به صورت و بر دو زانو به سجده افتاده ، دو سبابه را بالا گرفته مي‌فرمايد : گواهى مي‌دهم كه خدايى جز الله نيست ، يگانه است و شريكى ندارد ، جدّم محمد رسول‌خداست ، و پدرم ، اميرالمؤمنين ، آنگاه يك يك امامان را شمردند تا اينكه به خود رسيدند ، در ادامه به درگاه خدا عرضه داشتند : خدايا ! آنچه را كه به من وعده داده‌اى عملى ساز ، فرمان مرا به انجام رسان ، گام مرا استوار گردان و زمين را به من از عدل و داد بيآكن .

ابو محمد ( عليه السلام ) صدا زدند : عمه ! او را بگير و بياور ، من نيز چنين كردم . چون بر دستان من حضور پدر رسيد سلام كرد ، امام ( عليه السلام ) او را از من گرفتند و زبانشان را به دو دادند [ و در كام او نهادند ] و او از آن نوشيد ، آنگاه فرمودند : او را نزد مادرش ببر تا شير دهد ، و به من بازگردان .

من نيز او را به مادرش سپردم و او شيرش داد ، و نزد ابو محمد ( عليه السلام ) بازگرداندم و پرندگان بر فراز سر او حركت مي‌كردند . امام ( عليه السلام ) يكى از پرندگان را صدا زده فرمودند : اين را برگير ، محافظت كن و در هر چهل روز به ما بازگردان ، پرنده هم او را گرفت و به آسمان پريد ، ديگر پرندگان نيز به دنبال او رفتند . شنيدم امام ( عليه السلام ) فرمودند : تو را به خدايى سپردم كه مادر موسى موسى را به دو سپرد .

پس نرجس شروع كرد به گريه كردن ، امام ( عليه السلام ) به او فرمودند : آرام باش كه براى او شير خوردن حرام است مگر از سينه‌ى تو ، و همانگونه كه موسى نزد مادرش بازگشت ، به تو باز خواهد گشت ، و اين فرموده‌ى خداست : فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَي تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلا تَحْزَنَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى قصص / 13

پس او را به مادرش بازگردانيديم تا چشمش روشن شود و غم نخورد .

عرضه داشتم : اين پرنده چه بود ؟ فرمودند : روح القدس كه موكل به امامان ( عليهم السلام ) است ، آنان را موفّق و ارشاد مي‌كند ، و با دانش مي‌پرورد .

پس از چهل روز آن پسر باز گردانده شد و پسر برادرم ( عليه السلام ) سراغ من فرستاد و مرا فراخواند ،

--------------------------- 939 ---------------------------

من هم حضور ايشان رسيدم و آن كودك را ديدم كه در مقابل ايشان راه مي‌رود ، گفتم : مولاى من ! اين پسر دو سال دارد ؟ تبسّمى كرد و فرمود : اولاد انبياء و اوصياء اگر امام باشند به خلاف ديگران نشو ونما خواهند داشت ، كودكى از ما اگر يك ماه بر او بگذرد بسان كسى است كه يك سال بر او گذشته است ، كودك ما در شكم مادر سخن مي‌گويد ، قرآن مي‌خواند و پروردگارش را كه عزيز و جليل است عبادت مي‌كند ، و به هنگام شيرخوارگى ملائكه از او فرمان مي‌برند و صبح و شام بر او فرود مي‌آيند .

من هر چهل روز آن پسر را مي‌ديدم تا آنكه تنها چند روز پيش از شهادت ابو محمد ( عليه السلام )

او را به صورت مردى ديدم و نشناختم ، به برادر زاده‌ام گفتم : اين كيست كه فرمان مي‌دهيد نزد او بنشينم ؟ فرمودند : اين پسر نرجس و خليفه‌ى من بعد از من است ، به زودى مرا از دست خواهيد داد ، پس از او بشنو و فرمان بر .

امام ( عليه السلام ) چند روز بعد از دنيا رفتند و مردم اين گونه كه مي‌بينى پراكنده شدند ، به خدا قسم من صبح و شام او را مي‌بينم ، و از آنچه مي‌پرسيد مرا آگاه مي‌سازد و من هم به شما خبر مي‌دهم . به خدا سوگند قصد آن دارم از او مطلبى را سؤال كنم ولى خود سخن بدان مي‌آغازد . سؤالاتى بر من وارد مي‌شود ، و همان ساعت از جانب ايشان پاسخ آن به دست من مي‌رسد ، بدون آنكه من آنها را از ايشان پرسيده باشم . ديشب به من خبر داد كه تو نزد من مي‌آيى و فرمان داد تو را از حقيقت آگاه كنم .

محمد بن عبد الله گويد : به خدا قسم حكيمه به من از امورى خبر داد كه جز خدا كسى از آن آگاه نبود ، لذا دانستم اين مطلب صدق و حقيقتى از سوى خداست ، چون اين خداست كه او را بر امورى كه احدى را از آن مطّلع نساخته ، آگاهى مي‌دهد . »

دلائل الامامة / 268 از اسماعيل حسنى از حكيمه دختر امام جواد ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « امام حسن بن على عسكري ( عليه السلام ) يك شب و يا يك روز به من فرمودند : دوست دارم امشب نزد ما افطار كني ، زيرا در اين شب امرى رخ خواهد داد ، گفتم : چه ؟ فرمودند : قائم از آل محمد در اين شب به دنيا مي‌آيد ، عرض كردم : از كه ؟ فرمودند : از نرجس . من به سراغ او نزد كنيزان رفتم ، نخستين كسى كه با من روبرو شد نرجس بود ، فرمود : عمه ! فدايت شوم ، حالت چگونه

--------------------------- 940 ---------------------------

است ؟ گفتم : بلكه من فدايت گردم ، اى بانوى بانوان اين زمان ! پس كفشم را در آوردم و او آب آورد تا بر پايم بريزد ، قسم دادم كه اين كار را نكند ، به دو گفتم : خداوند تو را به فرزندى كه امشب به دنيا مي‌آورى گرامى مي‌دارد ، با گفتن اين سخن ديدم كه حيا و وقار او را گرفت [ و خجالت كشيد ] ، و من هيچ اثر حملى در او مشاهده نكردم . او گفت : چه زمانى خواهد بود ؟ من وقتى را تعيين نكردم مبادا دروغ گفته باشم ، پس ابو محمد ( عليه السلام ) به من فرمود : در فجر اول .

چون افطار كردم و نمازم را خواندم سر را بر زمين گذاشته خوابيدم ، نرجس نيز همان جا با من خوابيد . به هنگام نماز برخاستم و آماده شدم ، او نيز چنين كرد . نماز گزاردم و به انتظار وقت ولادت نشستم ، و كنيزان و نرجس خفتند . هنگامى كه به گمانم زمان آن نزديك شد بيرون آمدم و به آسمان نظر نمودم ، ستارگان فرو مي‌آمدند و نزديك فجر اول بود .

به داخل بازگشتم و گويا شيطان دل مرا به تشويش انداخت [ و دچار ترديد كرد ] كه يكباره ابو محمد ( عليه السلام ) فرمودند : شتاب نكن ، زيرا نزديك شده است . ايشان در سجده بود و شنيدم در دعاى خويش چيزى مي‌خواند كه نمي‌فهميدم . چرت مرا در ربود كه با حركت نرجس بيدار شدم ، به او گفتم : نام خدا بر تو ، و به سينه‌ام چسبيد ، من كودك را به بر گرفتم ، نرجس به سجده افتاد ، آن كودك نيز به سجده در آمد و صدا زد : لا إله إلا الله ، محمد رسول‌خدا و على حجّت خداست ، و يك يك امامان را نام برد تا به پدرش رسيد . ابو محمد ( عليه السلام ) فرمودند : پسرم را نزد من بياور ، من هم رفتم تا او را آماده كنم ولى ديدم پاك و بي‌آلايش است ، پس او را نزد امام ( عليه السلام ) آوردم . ايشان صورت ، دست‌ها و پاهاى او را بوسه دادند ، زبان در دهان او گذاردند و آنسان كه جوجه را با نوك غذا مي‌دهند با او رفتار كردند ، آنگاه فرمودند : بخوان ، و شروع كرد از بسم الله الرحمن الرحيم . . .

سپس برخى كنيزان را كه مي‌دانستند اين خبر را مخفى نگاه مي‌دارد فراخواندند ، او هم آمد و نگريست ، حضرت فرمودند : بر او سلام كنيد و بوسه دهيد ، و بگوييد : تو را به خدا مي‌سپاريم ، و رفتند .

سپس فرمودند : اى عمه ! نرجس را برايم صدا بزن ، من همچنين كردم و به او گفتم : تو را فراخوانده تا با كودك وداع كني ، نرجس وداع كرد و ما او را با ابو محمد ( عليه السلام ) رها كرديم و آمديم .

--------------------------- 941 ---------------------------

فردا كه به نزد ايشان رفتم كودك را نديدم ، و تبريك گفتم ، ايشان فرمودند : اى عمه ! او در ودايع خداست ، اگر خدا خروج او را اذن دهد . »

الخرائج و الجرائح 1 / 455 از حكيمه : « روزى نزد امام حسن عسكري ( عليه السلام ) رفتم ، ايشان فرمودند : عمه ! امشب را نزد ما سپرى كن ، زيرا خدا جانشين را در آن آشكار مي‌سازد ، گفتم : از چه كسي ؟ فرمودند : نرجس ، عرض كردم : در او اثرى از باردارى مشاهده نمي‌كنم ، فرمودند : عمه ! او بسان مادر موسى است كه هنگام ولادت اثر حمل در او آشكار شد . پس من و نرجس شب را در اتاقى مانديم . نيمه شب هر دو نماز شب گزارديم ، من با خود گفتم : فجر نزديك شده ولى آنچه ابو محمد ( عليه السلام ) فرموده رخ ننموده است ! ايشان از اتاقشان صدا زدند : شتاب نكن ، و من با خجالت به اتاق بازگشتم .

نرجس هراسان پيش من آمد ، او را به سينه چسبانيدم و قل هو الله أحد ، إنا أنزلناه و آية الكرسى را بر او خواندم ، و جانشين از درون شكم چون من قرائت مي‌كرد .

نورى در خانه درخشيد كه يكباره ديدم جانشين زير مادر و رو به قبله ، سر به سجده گذارده است ، پس او را برگرفتم . ابو محمد ( عليه السلام ) از اتاق ندا كردند : اى عمه ! پسرم را نزد من بياور . من هم او را حضور ايشان بردم ، زبان خود را در كام او گذاشت و بر ران خود نشاند ، فرمود : پسرم ! به اذن خدا تكلّم كن ، او هم گفت : أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم ، وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأرض وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى قصص / 6 - 5

و خواستيم بر كسانى كه در آن زمين فرو دست شده بودند منّت نهيم و آنان را پيشوايان گردانيم ، و ايشان را وارثان قرار دهيم . و در زمين قدرتشان دهيم و به فرعون و هامان و لشكريانشان آنچه را كه از جانب آنان بيمناك بودند ، بنمايانيم . و خداوند ، بر محمد مصطفي ، على مرتضي ، فاطمه‌ى زهرا ، حسن و حسين ، على بن الحسين ، محمد بن علي ، جعفر بن محمد ، موسى بن جعفر ، على بن موسي ، محمد بن علي ، على بن محمد و حسن بن على پدرم درود فرستد .

پرندگانى سبز ما را احاطه كردند ، ابو محمد ( عليه السلام ) به يكى از آنان نگريست ، او را فراخواند

--------------------------- 942 ---------------------------

و فرمود : او را بگير و حفظ كن ، تا آنكه خدا درباره‌اش اذن دهد ، زيرا او امر خود را به انجام مي‌رساند .

به ايشان گفتم : اين پرنده و اين پرندگان چيستند ؟ فرمودند : اين جبرئيل بود و اينان فرشتگان رحمت ، آنگاه فرمودند : عمه ! او را به مادرش بازگردان كَي تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 13

تا چشمش روشن شود و غم نخورد و بداند كه وعده‌ى خدا درست است ، ولى بيشترشان نمي‌دانند .

من نيز او را به مادر برگرداندم . چون به دنيا آمد پاكيزه و نظيف بود ، و بر ساق دست راستش نوشته شده بود : جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى اسراء / 81

حق آمد و باطل نابود شد . آري ، باطل همواره نابودشدنى است . »

نگارنده : ظاهراً در اين روايت تقديم و تأخيرى رخ داده است و اين سخن جناب حكيمه : پرندگانى سبز ما را احاطه كردند ، قسمت پايانى روايت بوده است . چنين امرى در روايات طولانى متضمن جريانات متعدد طبيعى است .

غيبت شيخ طوسى / 140 از ابوعبد الله مطهرى از جناب حكيمه : « نيمه‌ى شعبان سال دويست و پنجاه و پنج امام‌عسكري ( عليه السلام ) سراغ من فرستاده فرمودند : اى عمه ! امشب را نزد من افطار كن ، زيرا خداى عزوجل تو را به ولى و حجّت خود بر خلق ، كه خليفه‌ى من پس از من است مسرور خواهد ساخت .

من بسيار شادمان شدم و لباس‌هايم را پوشيده همان ساعت بيرون آمدم و خود را به ابو محمد ( عليه السلام ) كه در حيات خانه نشسته بود و كنيزان پيرامونش بودند رساندم ، عرضه داشتم : آقاى من ! فدايت گردم ، جانشين از كداميك خواهد بود ؟ فرمودند : از سوسن ، من آنها را نگاه كردم و تنها در سوسن اثر حمل ديدم .

نماز مغرب و عشا را به جاى آوردم ، بعد از آن برايم سفره‌اى آوردند و با سوسن افطار كردم و در يك اتاق مانديم . به خواب سبكى فرو رفتم ، بعد بيدار شدم و فكرم به وعده‌ى امام ( عليه السلام )

--------------------------- 943 ---------------------------

در مورد [ ولادت ] ولى خدا مشغول بود . پيش از وقتى كه هر شب براى نماز شب برمي‌خاستم برخاسته نماز را به جاى آوردم تا آنكه به وتر رسيدم . در اين هنگام سوسن هراسان از جا پريد و بيرون رفت و وضو ساخت ، آمد و نماز شب را خواند و به وتر رسيد . در دلم خطور كرد كه فجر نزديك شده است ، از جا بلند شدم تا آسمان را نگاه كنم ، ديدم فجر اول طلوع كرده است ، و نسبت به وعده‌ى ابو محمد ( عليه السلام ) دلم به ترديد افتاد . ايشان از اتاقش صدا زد : ترديد نكن ، و گويا هم اينك رخ مي‌دهد و آن را مي‌بينى إن شاء الله تعالي .

من با شنيدن اين سخن ، از امام ( عليه السلام ) ، به خاطر آنچه در دلم قرار گرفت خجالت كشيدم و با همين حالت خجلت به اتاق بازگشتم ، به ناگاه ديدم او نماز را قطع كرد و هراسان بيرون آمد ، در كنار در اتاق با او مواجه شده گفتم : پدر و مادرم فدايت ، آيا چيزى احساس مي‌كني ؟ گفت : آري ، اى عمه ! امر سختى را احساس مي‌كنم ، گفتم : اگر خدا بخواهد هيچ ترسى بر تو نيست ، بالشى را برداشتم و در اتاق انداختم ، او را بر آن نشاندم و خود بسان قابله در مقابل او نشستم ، دست مرا گرفت و به سختى فشرد ، آنگاه ناله‌اى كرد و شهادتين را گفت .

من پايين را نگاه كردم و يكباره ولى الله ( عليه السلام ) را مشاهده نمودم كه بر اعضاى سجود به زمين افتاده است ، او را از كتف‌هايش گرفته ، در آغوش نشانيدم و ديدم پاكيزه و نظيف است ، ابو محمد ( عليه السلام ) مرا صدا زدند : عمه ! بيا و پسرم را بياور . او را آوردم و به ايشان دادم ، با زبان چشمان او را مسح كردند و او آن را گشود ، سپس آن را داخل دهان كودك گذاردند و كامش را برداشتند ، آنگاه در گوش‌هاى او گذاشتند ، او را در دست چپ نشاندند و ولى الله درست نشست ، دست بر سر او كشيدند و فرمودند : پسرم ! به قدرت خدا سخن بگو ، ولى خدا ( عليه السلام ) از شيطان رجيم به خدا پناه جست و چنين آغازيد : بسم الله الرحمن الرحيم ، وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ

اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأرض وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ، و بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، اميرالمؤمنين و يك يك ائمه تا پدرش ( عليهم السلام ) درود فرستاد .

ابو محمد ( عليه السلام ) او را به من دادند و فرمودند : عمه ! او را نزد مادرش بازگردان تا تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ ، من نيز او را بازگرداندم ، و هنگامى بود كه فجر دوم طلوع كرده بود .

--------------------------- 944 ---------------------------

نماز صبح را گزاردم و تا طلوع خورشيد تعقيبات را به جاى آوردم . سپس با ابو محمد ( عليه السلام ) خداحافظى كرده به خانه‌ام رجوع نمودم . سه روز بعد مشتاق ديدن ولى الله شدم ، لذا نزد آنان رفتم . از اتاق سوسن آغاز كردم ولى اثرى از او نديدم ، و سخنى هم از آنان به گوشم نرسيد و خوش نداشتم سؤال كنم .

حضور ابو محمد ( عليه السلام ) رسيدم و خجالت كشيدم سراغ بگيرم ، خود ايشان سخن آغاز كرده فرمودند : اى عمه ! او در سايه‌ى لطف ، حفظ ، ستر و غيب خداست تا آنكه خداوند به دو اذن دهد ، پس چون خداوند مرا از دنيا برد و ديدى شيعيانم دچار اختلاف شده‌اند ، افراد مورد اطمينان آنها را از اين مطلب آگاه كن و نزد تو و ايشان پوشيده باشد ، زيرا خدا ولى خويش را از خلق غائب مي‌گرداند و از بندگان مي‌پوشاند ، و هيچ كس او را نمي‌بيند تا آنكه جبرئيل براى او اسبش را بياورد لِيَقْضِي اللهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انفال / 42

تا خداوند كارى را كه انجام شدنى بود به انجام رساند . »

همان / 143 در قسمتى از روايتى ديگر نقل مي‌كند : « خبر فرزندى را كه برايمان به دنيا آمده كتمان كن ، و احدى را از آن با خبرنساز تا زمان مقرّر به سر آيد ، من نيز نزد مادرش آمدم و با آنها خداحافظى كردم . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز دلائل الامامة / 269 ، كمال الدين 2 / 424 ، 430 و 426 ، غيبت شيخ طوسى / 142 با دو سند ، 143 و 147 ، روضة الواعظين 2 / 256 و اعلام الورى / 394

المجدى فى انساب الطالبيين / 131 از علان كلابى روايت مي‌كند : « من با ابو جعفر محمد بن على بن محمد بن على الرضا ( عليهم السلام ) كه سنّ كمى داشت رفاقت داشتم . شخصى با وقارتر ، پاك‌تر و جليل‌تر از او نديدم . امام هادي ( عليه السلام ) او را در كودكى در حجاز گذاشته بود ، و در جوانى نزد پدر آمد . او همراه برادرش امام‌عسكري ( عليه السلام ) بود و از او جدا نمي‌شد . ايشان هم با او مأنوس بود ولى با [ ديگر ] برادرش جعفر گشاده رويى نمي‌كرد .

علان گويد : ابوجعفر ( رحمه الله ) برايم گفت : عمه‌ام حكيمه ، مولايم ابو محمد [ امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] را دوست مي‌داشت ، در حقّش دعا مي‌كرد ، و آرزو مي‌نمود فرزند او را ببيند .

ابو محمد كنيزى داشت كه نرجس و پيشتر صقيل نام داشت . شب نيمه‌ى شعبان ،

--------------------------- 945 ---------------------------

حكيمه نزد ابو محمد رفت و برايش دعا كرد . او فرمود : اى عمه ! امشب را نزد ما بمان ، بابت امرى كه رخ مي‌نمايد .

حكيمه گويد : من كنيزان ابو محمد را از نظر گذراندم لكن اثر حمل در آنان نيافتم . در نرجس نيز نيك دقت نمودم ولى اثرى نديدم . هنگام فجر نرجس به اضطراب افتاد . من به كمك او رفتم كه خوابى عظيم مرا فرا گرفت . نفهميدم چه كردم جز آنكه مولود را بر دست خود ديدم . آن را كه مختون و پاكيزه بود نزد ابو محمد آوردم . او را گرفت و بر پشت و چشمش دست كشيد ، زبان در كامش قرار داد ، در گوشى اذان و در ديگرى اقامه گفت و به من سپرد و فرمود : اى عمه ! نزد مادرش ببر ، من همين كار را انجام دادم . او آن را گرفت و بوسيد و به من داد . آنگاه پرده‌اى ميان من و آقايم ابو محمد قرار گرفت و چون كنار رفت ، ايشان را تنها يافتم . عرضه داشتم : مولاى من ! كودك چه شد ؟ فرمودند : آنكه به دو شايسته‌تر است او را گرفت ، چون روز هفتم شد نزد ما بيا .

روز هفتم رفتم و كودك را در مقابل ايشان مشاهده كردم ، جامه‌هايى زرد در بر داشت ، و عظمت و نورى داشت كه مرا مبهوت ساخت . گفتم : آقاى من ! آيا درباره‌ى اين مولود مبارك مرا آگاه مي‌سازيد ؟ فرمودند : عمه ! اين يارى بخش اولياى خدا و انتقام گيرنده از دشمنان اوست ، خدا به دو انتقام ما را مي‌گيرد و الفت ما را گرد مي‌آورد . . . پس من به شكرانه به درگاه خدا به سجده افتادم .

من پس از آن نيز نزد ايشان مي‌رفتم ، ولى كودك را نمي‌ديدم ، روزى گفتم : مولاى من ! سيد و منتظَر ما چه شد ؟ فرمودند : او را به كسى سپرديم كه مادر موسى پسرش را نزد او

وديعه گذارد . »

كمال الدين 2 / 507 از احمد بن ابراهيم نقل مي‌كند : « در سال 262 نزد حكيمه دختر امام محمد بن على الرضا و خواهر صاحب العسكر امام هادي ( عليهم السلام ) رفتم و از پس پرده سخن گفتم و از اعتقاد او پرسيدم ، او هم امامانى را كه به آنان اعتقاد دارد نام برد ، و در ادامه گفت : و حجت بن الحسن بن علي .

گفتم : خدا مرا فدايت گرداند ، آيا او را ديده‌ايد ، يا خبر او را شنيده‌ايد ؟ پاسخ داد : خبر

--------------------------- 946 ---------------------------

از امام‌عسكري ( عليه السلام ) دارم كه براى مادرشان نوشتند ، ( 1 ) ( 1 ) . همان گونه كه مشاهده مي‌شود بانو حكيمه ( عليها السلام ) نمي‌گويد امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را نديده‌ام . م

گفتم : آن فرزند كجاست ؟ پاسخ داد : مستور است ، گفتم : شيعيان به كه مراجعه كنند ؟ در جواب گفت : به مادر بزرگ او مادر امام‌عسكري ( عليه السلام ) .

از او پرسيدم : آيا به كسى اقتدا كنم كه به يك زن وصيت كرده است ؟ گفت : آري ، همانگونه كه حسين بن علي ( عليه السلام ) در ظاهر به خواهرش زينب دختر اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) وصيت كرد ، و علومى كه از امام سجاد ( عليه السلام ) صادر مي‌شد به حضرت زينب ( عليها السلام ) نسبت داده مي‌شد ، و اين براى محافظت از على بن الحسين ( عليه السلام ) بود .

سپس گفت : شما مردمانى هستيد كه روايات به شما رسيده است ، مگر خودتان روايت نمي‌كنيد : ميراث نهمين شخص از فرزندان حسين بن على را تقسيم مي‌كنند ، و حال آنكه او خود زنده است ؟ »

همان 2 / 517 از محمد بن على بن احمد بزرجى روايت مي‌كند : « شخصى از بنى هاشم كنيز پيرى داشت ، به او امر كرد جريانى را كه برايش پيش آمده نقل كند ، آن زن گفت : صاحب من به من گفت : برو به خانه‌ى حسن بن على و به حكيمه بگو : چيزى بده كه فرزندى را كه برايمان به دنيا آمده است بهبودى دهد .

من هم آمدم و همين مطلب را به حكيمه گفتم ، او صدا زد : آن ميله‌اى را كه مولود ديشب را با آن سرمه كشيديم بياوريد - و مقصودش پسر حسن بن علي ( عليه السلام ) بود - . آن را آوردند و به من داد ، من هم آن را نزد صاحبم بردم و با آن بر آن مولود سرمه كشيد و عافيت يافت . آن ميله نزد ما بود و با آن استشفا مي‌كرديم ، ولى يكباره ناپديد شد . »

شيخ طوسى در غيبت / 144 از حنظلة بن زكريا از احمد بن بلال بن داود كاتب كه سنى بود و دشمنى خود با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را اظهار مي‌كرد نقل مي‌كند : « خانه‌هاى ما در سامرا در مقابل خانه‌ى ابن الرضا - يعنى امام‌عسكري ( عليه السلام ) - بود . مدتى طولانى از آنجا به قزوين و ديگر مناطق رفتم ، چنين مقدّر بود كه بدان بازگردم . وقتى رسيدم يافتم كه همه‌ى خويشان و خانواده‌ام را از دست داده‌ام ، مگر پيرزنى كه مرا پرورش داده بود كه دخترش هم همراهش

--------------------------- 947 ---------------------------

بود ، او از همان نخست زنى پوشيده و پاك بود و دروغ نمي‌گفت ، كنيزان ديگرى نيز در خانه باقى بودند .

چند روزى نزد آنها ماندم ، چون خواستم بروم آن پيرزن گفت : چرا به اين زودى مي‌خواهى برگردي ، حال آنكه زمانى طولانى اينجا نبوده‌اي ؟ اينجا بمان كه موجب خوشحالى ماست ، من به استهزاء گفتم : مي‌خواهم به كربلا بروم ! - و مردم براى نيمه‌ى شعبان و عرفه به آنجا مي‌رفتند - ، پيرزن گفت : خدا تو را نگاه دارد از اينكه اين سخنت به قصد توهين يا استهزاء باشد ! برايت مطلبى را مي‌گويم كه دو سال بعد از رفتنت مشاهده كردم ؛ در اين اتاق و در نزديكى دالان در بين خواب و بيدارى بودم و دخترم نيز همراهم بود كه مردى نيكو روى با لباس‌هايى تميز و بويى خوش وارد شد و گفت : اى فلانه ! اين ساعت كسى از همسايگان مي‌آيد و تو را فرا مي‌خواند ، با او برو و نهراس . پس ترس مرا فرا گرفت و دخترم را صدا زدم ،

به او گفتم : آيا فهميدى كسى داخل خانه شود ؟ پاسخش منفى بود ، من خدا را ياد كردم ، قرآن خواندم و خوابيدم .

دوباره همان مرد آمد و همان مطلب را گفت ، باز ترسيدم و بر دخترم فرياد زدم ، او هم گفت : كسى وارد خانه نشده است ، خدا را ياد كن و نهراس ، من نيز قرآن خواندم و خفتم .

آن مرد براى سومين بار آمد و گفت : اى فلانه ! كسى به سراغت آمده كه تو را فرا مي‌خواند ، او در را مي‌كوبد پس با او برو ، در اين هنگام صداى كوفته شدن در را شنيدم ، پشت در آمدم و گفتم : كيست ؟ پاسخ آمد : در را باز كن و نترس ، در را گشودم و خادمى كه با خود ردايى داشت مشاهده كردم ، او گفت : برخى همسايگان براى امر مهمى به تو نياز دارد ، پس بيا ، و سرم را با آن ردا پوشانيد و وارد خانه‌اى كه مي‌شناختم كرد . در وسط خانه چيزى [ شبيه خيمه ] درست كرده بودند و مردى در كنار آن نشسته بود . خادم كنار آن را بالا زد و من وارد شدم . در آنجا زنى بود كه درد زايمان او را گرفته بود ، و زنى هم كه گويا قابله بود در پشت او نشسته بود .

آن زن به من گفت : آيا ما را در اين امر يارى مي‌كني ؟ من نيز او را يارى كردم ، تنها مدت كمى گذشت كه پسرى به دنيا آمد ، او را بر دست گرفته صدا زدم : پسر است ، پسر است !

--------------------------- 948 ---------------------------

سرم را بيرون آوردم تا به آن مردى كه نشسته بود بشارت دهم كه به من گفته شد : فرياد نزن ، صورتم را كه برگرداندم ديگر آن پسر روى دستم نبود ، آن زنى كه نشسته بود گفت : فرياد نزن .

آن خادم دستم را گرفت و سرم را با ردا پوشانيد و به خانه‌ام بازگرداند و كيسه‌اى به من داده گفت : آنچه را كه ديدى با احدى نگو . من وارد خانه شدم و به بستر بازگشتم ، دخترم خواب بود ، او را بيدار كردم و پرسيدم كه آيا از رفت و برگشت من خبر دارد ؟ گفت : نه ، كيسه را گشودم و ده دينار در آن بود .

من اين مطلب را جز در اين زمان و به جهت بيم بر تو ، بابت سخنى كه از سر استهزا گفتى با كس ديگرى نگفته‌ام ، اين قوم نزد خداى عزوجل شأن و منزلتى دارند ، و هر آنچه ادعا مي‌كنند حق است .

من از سخنان پيرزن شگفت زده شدم و آن را نيز به سخره گرفتم ، در مورد زمان اين رخداد از او نپرسيدم ولى همين مقدار مي‌دانم كه در سال دويست و پنجاه و اندى از آنجا رفتم ، و به سال دويست و هشتاد و يك يعنى همان زمانى كه اين پيرزن اين خبر را برايم نقل كرد به سامرا بازگشتم ، و اين در دوران وزارت عبد الله بن سليمان بود .

حنظله گويد : من ، ابو الفرج مظفّر بن احمد را نيز دعوت كردم و او هم با من اين جريان

را شنيد . »

اين گزارش از رعب و اختناق به وجود آمده توسّط دستگاه حاكم ، و نيز تجسّس و حساسيت آنان نسبت به اين واقعه حكايت دارد . علاوه بر آنكه مي‌رساند زيارت امام‌حسين ( عليه السلام ) يك جريان مردمى بوده كه دو بار در سال يعنى شعبان و عرفه به اوج خود مي‌رسيده است ، و نيز آنكه زائران آن حضرت از سامرا فراوان بوده‌اند ، و اين على رغم منع و تهديد متوكل و ديگران بوده است .

همانسان كه مي‌رساند امام حسن عسكري ( عليه السلام ) بر آن بوده‌اند تا زنان مورد اعتماد و اهل كتمانى چون اين پيرزن را از ولادت امام مهدي ( عليه السلام ) آگاه سازند .

و بيان مي‌كند كه مزدوران دولت - كسانى مانند ابن بلال در اين جريان - از نواصب بوده‌اند ،

و او پس از سال‌ها براى نزديك شدن به شخصى شيعى اين جريان را برايش نقل كرده است .

--------------------------- 949 ---------------------------

شرفيابى سعد بن عبد الله اشعرى به ديدار امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

كمال الدين 2 / 454 از احمد بن مسرور از سعد بن عبد الله اشعرى روايت مي‌كند : « من شيفته‌ى جمع آورى كتبى كه دربردارنده‌ى دانش‌هاى پيچيده و دقيق است ، و عاشق دريافت حقائق آن بودم ، بسيار دوست مي‌داشتم مشتبهات و امور پيچيده‌ى آن را حفظ كنم ، نسبت به امور مشكل و دشوارى كه بدان دست مي‌يافتم بخيل بودم ، در مذهب خود تشيع تعصّب داشتم ، به دنبال بحث و گفتگو و نزاع - گرچه منجر به دشمنى شود - از امنيت و سلامت خود مي‌گذشتم ، عيوب فرقه‌هاى مخالفين را مي‌گرفتم ، از طعن‌ها و ننگ‌هاى پيشوايان آنان پرده برمي‌داشتم و چهره‌ى آنها را فاش نشان مي‌دادم .

تا آنكه به سرسخت ترين ناصبيان برخوردم ، او بسيار جدل مي‌كرد ، وقيحانه سؤال مي‌پرسيد و بر باطل از همه استوارتر بود . روزى در مناظره به من گفت : اى سعد ! تو و يارانت هلاك شويد ، شما رافضيان بر مهاجرين و انصار خرده و ايراد مي‌گيريد ، و قرب آنان به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را انكار مي‌كنيد . اين صديق است كه با شرف سبقت ، بر تمام صحابه برترى يافت ، مگر نمي‌دانيد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) او را به خاطر اين با خود به غار برد كه مي‌دانست خلافت پس از خود به او مي‌رسد و امور امّت را بر عهده خواهد گرفت ، كژي‌ها را اوست كه بايد راست كند و خلل‌ها را از ميان برد ، حدود را اقامه كند ، و براى فتح بلاد شرك لشكرها اعزام دارد ، و همانسان كه بر نبوت خويش هراسيد بر خلافت او هم . كسى كه براى خفا به مكانى مي‌گريزد شايسته نيست ديگرى را با خود همراه كند ، و از آنجا كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) او را همراه خود برد مي‌فهميم مقصود همين بوده كه گفتم . على را هم براى اين نكته به بستر خوابانيد كه جانش براى او اهميتى نداشت ، بلكه سنگينى مي‌كرد ، و مي‌دانست اگر او به قتل رسد مي‌تواند ديگرى را در امورى كه وى صلاحيت دارد جايگزين كند .

سعد گويد : من پاسخ‌هايى به او دادم ولى همه را رد كرد .

سپس ادامه داد : اى سعد ! اشكال ديگر را نيز كه بينى شما رافضيان را به خاك مي‌كشد درياب ؛ آيا پندار شما چنين نيست كه صديقِ مبرّا از آلودگى شك و فاروق مدافع اسلام ،

--------------------------- 950 ---------------------------

نفاق خود را پنهان مي‌كردند و به ليلة العقبة ( 1 ) ( 1 ) . پس از جنگ تبوك تعدادى از منافقان صحابه با رم دادن شتر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در صدد ترور ايشان بر آمدند . م

استناد مي‌كنيد ، بگو ببينم آيا آن دو به رغبت اسلام آوردند يا به هراس ؟

من براى دفع اين سؤال چاره انديشيدم ، تا مبادا مرا به نتيجه‌ى آن ملزم كند ، زيرا اگر اعتراف مي‌كردم كه به رغبت اسلام آوردند ، ادعاى نفاق [ كه اعتقاد من بود ] كنار زده مي‌شد ، و اگر مي‌گفتم كه به اجبار و هراس اسلام آوردند مي‌گفت : اسلام در آن زمان نيرويى نداشت تا بتواند كسى را مجبور كند !

از نزد او بيرون آمدم در حالى كه غضب سراپاى وجودم را فرا گرفته بود ، و جگرم از شدت اندوه پاره پاره شده بود . طومارى آماده و چهل و چند سؤال دشوار - كه پاسخگويى برايشان نيافته بودم - در آن مكتوب نمودم ، و اميد آن داشتم كه داناى شهرم احمد بن اسحاق كه با مولايمان امام‌عسكري ( عليه السلام ) رفاقت داشت بتواند پاسخ دهد . به سراغ ايشان رفتم و خبردار شدم به سمت سامرا رهسپار شده است . در برخى از منازل وسط راه به او پيوستم ، وقتى حضور او رسيدم به من گفت : خير باشد ، گفتم : اشتياق ديدار شما و عادت هميشگى پرسش .

او گفت : هر دو بر يك هدف اتفاق كرده‌ايم ، شوق ديدار مولايمان ابو محمد ( عليه السلام ) و نيز پرسش از معضلات تأويل و ابهامات تنزيل مرا راهى كرده است ، تو نيز به اين ديدار مبارك بيا كه بر ساحل دريايى كه عجائبش پايان ندارد و از بين نمي‌رود - يعنى اماممان - دست خواهى يافت .

پس ما رفتيم تا آنكه وارد سامرا شديم ، و به در خانه‌ى مولايمان رسيديم و اذن طلبيديم . كسى بيرون آمد و براى ما اجازه‌ى ورود آورد . احمد بن اسحاق كيسه‌اى بر روى شانه داشت و آن را با عبايى طبرى پوشانده بود . درون آن صد و شصت كيسه دينار و درهم بود ، و بر روى هريك مهر صاحب آن موجود بود .

هنگامى كه نور چهره‌ى مولايمان ابو محمد ( عليه السلام ) ما را خيره كرد ، چهره‌ى ايشان را جز به ماه شب چهارده تشبيه نكردم . بر روى ران راست ايشان پسرى بود كه در چهره و منظر به مشترى مي‌ماند ، دو طرف فرق سرش دو دسته مو بود و به الف ميان دو واو مي‌نمود . در برابر مولايمان

--------------------------- 951 ---------------------------

انارى طلايى بود كه نقش و نگار روى آن در ميان نگين‌هاى كمياب مي‌درخشيد و برخى از رؤساى اهل بصره آن را به ايشان اهدا كرده بود ، و در دست ايشان هم قلمى بود . هرگاه مي‌خواست بر روى كاغذ چيزى بنويسد آن پسر انگشتان او را مي‌گرفت ، از اين رو امام ( عليه السلام ) آن انار را مي‌غلطاند و او را بدان مشغول مي‌كرد ، تا مانع نوشتن نشود .

ما بر ايشان سلام داديم و جواب نيكويى دريافت كرديم ، و به ما اشاره كردند تا بنشينيم . پس چون از نوشتن فارغ شدند ، احمد بن اسحاق كيسه را بيرون آورد و مقابل حضرت قرار داد . امام ( عليه السلام ) پسر را نگريست و به دو فرمود : پسرم ! مهر هداياى شيعيان و دوستدارانت را بشكن ، او عرضه داشت : مولاى من ! آيا جايز است من دستى پاك را به هدايايى نجس و اموالى آلوده كه حلال و حرام آن خلط شده بزنم ؟ ايشان هم به احمد بن اسحاق فرمودند : اى پسر اسحاق ! هر آنچه را كه در كيسه است بيرون آور تا او حلال و حرام آن را مشخص كند .

نخستين كيسه‌اى كه احمد آن را بيرون آورد آن پسر صدا زد : اين از فلان بن فلان است ، از فلان محله در قم ، مشتمل بر شصت و دو دينار است ؛ قسمتى از پول اتاقكى كه صاحبش آن را فروخته و ميراث او از پدرش بوده و چهل و پنج دينار است ، و از قيمت نه لباس كه چهارده دينار بوده و نيز اجاره‌ى مغازه‌ها به سه دينار .

مولايمان به او فرمودند : پسرم ! درست گفتي ، قسمت حرام آن را نيز براى او بيان كن ، او هم فرمود : دينار رازى كه تاريخ آن فلان سال است و نقش نصف يكى از دو طرف آن محو شده است ، و تكه دينارهايى آملى كه وزن آن ربع دينار است را پيدا كن . علّت حرمت آن هم اين است كه صاحب اين كيسه ، در فلان ماه از فلان سال ، رشته‌اى براى فلان بافنده از همسايگانش به يك منّ و ربع منّ وزن كرده ، پس مدّتى از آن گذشته و در انتهاى آن زمان دزدى آن رشته‌ها را به سرقت برده است . بافنده هم او را از دزديده شدن رشته‌ها خبر مي‌دهد ، ولى او تكذيب مي‌كند و به جاى آن ، يك منّ و نيم رشته‌ى بهتر از او پس مي‌گيرد و از آن لباسى تهيه مي‌كند كه اين دينار با تكه دينارها قيمت آن بود .

هنگامى كه كيسه باز شد كاغذى در ميان دينارها بود به نام كسى كه ايشان درباره‌اش خبر دادند ، و همان مقدارى كه فرمودند ، و دينار و تكه دينار را با آن علامت بيرون آوردند .

--------------------------- 952 ---------------------------

سپس كيسه‌ى ديگرى را بيرون آورد . پسر فرمود : اين براى فلانى پسر فلانى از فلان محله‌ى قم است ، پنجاه دينار در آن است كه بر ما جايز نيست بدان دست زنيم ، احمد گفت : چرا ؟ فرمود : زيرا از پول گندمى است كه صاحب آن در تقسيم به كشاورزش ستم كرده است ، او سهم خود را با پيمانه‌ى كامل دريافت كرده ولى سهم كشاورز را به پيمانه‌اى ناقص حساب كرده است !

مولايمان ( عليه السلام ) به دو فرمودند : پسرم ! درست گفتي ، سپس فرمودند : اى احمد بن اسحاق ! همه را ببر تا پس دهى يا آنكه سفارش كنى آنها را به صاحبانش بازگردانند كه ما هيچ نيازى بدان نداريم ، و لباس آن پيرزن را براى ما بياور .

احمد گويد : آن لباس در خرجين بود ولى فراموش كرده بودم .

وقتى كه وى براى آوردن لباس رفت ، مولايمان امام‌عسكري ( عليه السلام ) به من نگاه كرده فرمودند : اى سعد ! چرا آمدي ؟ عرضه داشتم : احمد بن اسحاق مرا به ديدن مولايم مشتاق كرد ، حضرت فرمود : و نيز آن سؤالاتى كه مي‌خواستى از او بپرسي ؟ گفتم : مولاى من ! همچنان باقى است ، فرمودند : از روشنى چشمم بپرس - و به آن پسر اشاره كردند - .

آن پسر به من فرمود : از هر آنچه برايت پيش آمده بپرس ، عرض كردم : مولاى ما و پسر مولاى ما ! از شما اهل‌بيت برايمان روايت كرده‌اند كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) طلاق همسرانش را به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) سپرده بودند و حضرت امير ( عليه السلام ) در روز جمل براى عايشه پيغام فرستاد : تو با فتنه‌ى خود بر اسلام و اهل آن گرد و غبار به پا كردي ، و با ناداني‌ات پسرانت را به حوض‌هاى هلاكت در آوردي ، پس خوددارى كن ، و گرنه تو را طلاق مي‌دهم . و حال آنكه طلاق زنان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به فوت ايشان بود .

ايشان فرمودند : طلاق چيست ؟ عرض كردم : باز كردن راه ، فرمودند : اگر طلاق آنها به وفات رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بوده ، راه آنان باز شده ، پس چرا ازدواج برايشان جايز نيست ؟ گفتم : زيرا خداوند تبارك و تعالى ازدواج را بر آنان حرام كرده است ، فرمودند : چگونه ، و حال آنكه مرگ راه آنان را باز كرده است ؟ گفتم : پس اى آقاى من ! به من خبر دهيد اين طلاقى كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) حكم آن را به حضرت امير ( عليه السلام ) واگذار فرمودند به چه معناست ؟

--------------------------- 953 ---------------------------

فرمود : خداوند - كه نامش مقدّس است - مرتبت زنان پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را بالا برده و به شرافت امّهات [ و ام المؤمنين بودن ] مخصوص گردانده است ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : يا ابا الحسن ! اين شرف تا زمانى براى اينان باقى است كه از خدا اطاعت كنند ، پس هريك از ايشان پس از من با خروج بر تو خدا را عصيان كرد ، از ميان همسران طلاق ده و از شرافت ام المؤمنين بودن بيانداز . ( 1 ) ( 1 ) . امام رضا ( عليه السلام ) نيز پس از شهادت پدرشان امام كاظم ( عليه السلام ) يكى از همسران پدر به نام ام فروه را طلاق دادند ، ر . ك به كافى 1 / 381 و بصائر الدرجات / 467 . م

عرض كردم : اى پسر پيامبر ! برايم از فرمان خداوند به پيامبرش موسي ( عليه السلام ) بفرماييد : فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوي ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى طه / 12

پايپوش خود را بيرون آور كه در وادى مقدّس طُوى هستي . فقهاى فريقين گمان مي‌كنند از پوست مردار بوده است .

فرمودند : هر كسى چنين بگويد بر موسي ( عليه السلام ) افترا بسته و او را در نبوّتش به جهل نسبت داده است ، زيرا اين امر از دو خطا جدا نيست ؛ يا آنكه نماز موسى در آن كفش جايز بوده و يا آنكه جايز نبوده است ، اگر جايز بوده ، پس پوشيدن آن در آن مكان نيز جايز بوده است ،

و اگر آن مكان مقدّس و مطهّر بوده ، از نماز كه اقدس و پاك‌تر نبوده است . اگر هم نماز او در آن جايز نبوده ، لازم آيد كه موسى حلال را از حرام نشناخته و ندانسته نماز در چه چيزى جايز است و در چه جايز نيست ، و اين [ اعتقاد ] كفر مي‌باشد .

عرضه داشتم : مولاى من ! پس تأويل آن چيست ؟ فرمودند : موسى در وادى مقدّس با پروردگارش نجوا كرد و عرضه داشت : پروردگار من ! دوستى خود را برايت خالص گرداندم ، و دل را از غير تو شستشو دادم ، - و او خانواده‌اش را بسيار دوست مي‌داشت - ، خداوند تعالى فرمود : دو كفشت را در آور ، يعنى اگر محبتت نسبت به من خالص است ، دوستى خانواده‌ات را از دل بكن ، و دل را از ميل به سوى غير من بشوي .

عرض كردم : اى پسر رسول‌خدا ! درباره‌ى تأويل كهيعص ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى مريم ( عليها السلام ) / 1

بفرماييد ، فرمودند : اين حروف از اخبار غيب است كه خداوند بنده‌اش زكريا را از آن با خبر ساخت ، آنگاه ماجراى آن را بر

--------------------------- 954 ---------------------------

حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) بازگو كرد ؛

زكريا از پروردگارش خواست اسامى پنج تن را به دو بياموزد ، پس خدا جبرئيل را فرو فرستاد و او را آموخت ، زكريا چون محمد ، علي ، فاطمه و حسن را ياد مي‌كرد ، اندوهش از ميان مي‌رفت ، ولى هرگاه حسين را ياد مي‌كرد گريه گلويش را مي‌گرفت و نفسش مي‌بريد .

روزى عرضه داشت : خداى من ! چرا هنگامى كه چهار تن از آنها را ياد مي‌كنم با نام‌هايشان اندوهم تسلّى مي‌يابد ، ولى چون حسين را ياد مي‌كنم گريه‌ام مي‌گيرد و غم‌هايم به

هيجان مي‌آيد ؟

خداوند او را از ماجراى امام‌حسين ( عليه السلام ) آگاه ساخت و فرمود : كهيعص ؛ پس كاف نام كربلاست ، هاء هلاكت و از بين رفتن عترت ، ياء يزيد و كسى است كه بر حسين ( عليه السلام ) ظلم مي‌كند ، عين عطش او و صاد صبر اوست .

زكريا چون اين را شنيد سه روز از مسجد بيرون نيامد و نگذاشت كسى بر او وارد شود و به گريه و ناله پرداخت ، در گريه مي‌گفت : خداى من ! آيا بهترين خَلقت را به مصيبت فرزندش مبتلا مي‌كني ؟ خداى من ! آيا بلاى اين مصيبت را بر آستانش فرود مي‌آوري ؟ خداى من ! آيا به على و فاطمه جامه‌هاى اين مصيبت را مي‌پوشاني ؟ خداى من ! آيا اندوه اين مصيبت را بر آنان وارد مي‌آوري ؟ پس از آن مي‌گفت : خدايا ! مرا فرزندى روزى كن كه در پيرى ديده‌ام به دو روشن شود و او را وارث و جانشين قرار ده ، و جايگاه او نزد من را همان جايگاه حسين قرار ده ، پس چون او را به من عطا كردى مرا شيداى محبّتش كن ، آنگاه همانگونه كه محمد حبيبت را به مصيبت فرزندش مبتلا مي‌كنى مرا به مصيبت او مبتلا نما .

پس خدا يحيى را به او داد و به مصيبتش مبتلا ساخت . دوران حمل يحيى شش ماه بود و نيز دوران حمل حسين ( عليه السلام ) ، و ماجرايى طولانى دارد .

عرضه داشتم : مولاى من ! چرا مردم نمي‌توانند براى خود امام اختيار كنند ؟ فرمودند : [ امامى كه ] اصلاح كند يا به فساد بكشد ؟ عرض كردم : اصلاح كند ، فرمودند : از آنجا كه كسى از صلاح و فسادى كه به خاطر ديگرى خطور مي‌كند مطلّع نيست ، آيا ممكن است مردم مفسد را برگزينند ؟ گفتم : آري ، فرمود : علّت همين است ، و آن را با برهانى كه عقلت در

--------------------------- 955 ---------------------------

برابر آن تسليم شود بيان مي‌كنم ؛ بگو ببينم رسولانى كه خداوند تعالى برگزيد ، كتاب برايشان فرو فرستاد و با وحى و عصمت تأييدشان كرد و بزرگان امم هستند و در انتخاب از آنها به صواب نزديكترند ، - كسانى مانند موسى و عيسي ( عليهما السلام ) - ، آيا با وجود بلنداى خرد و كمال علم آنان ممكن است هنگام انتخاب منافق را برگزينند ، در حالى كه گمان مي‌كنند مؤمن است ؟ گفتم : نه ، فرمودند : اين موسى كليم خداست كه با وجود عقلى بلند ، علم كامل و نزول وحي ، از ميان مشاهير قوم و سرشناسان لشكر ، هفتاد نفر از كسانى كه در ايمان و اخلاصشان ترديدى نداشت براى ميقات پروردگارش اختيار كرد ، ولى همه منافق از كار در آمدند ! خداوند مي‌فرمايد : وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا . . . ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 155

تا آنجا كه فرمود : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللهَ جَهْرَةً . . . ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 55

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى نساء / 153

و موسى از ميان قوم خود هفتاد مرد براى ميعاد ما برگزيد . . . تا خدا را آشكارا نبينيم ، هرگز به تو ايمان نخواهيم آورد . . . پس به سزاى ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت . . .

پس وقتى ديديم كسى كه خدا او را براى نبوّت برگزيده افسد را به جاى اصلح انتخاب مي‌كند ، در حالى كه گمان دارد او اصلح است و نه افسد ، خواهيم دانست كه اختيار تنها از آنِ كسى است كه از آنچه سينه‌ها مخفى مي‌كند و باطن‌ها پوشيده مي‌دارد آگاه است ، و اينكه انتخاب مهاجرين و انصار قيمتى ندارد .

سپس فرمودند : اى سعد ! آن هنگام كه دشمنت ادعا كرد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) انتخاب شده‌ى اين امت را تنها با خود به غار برد زيرا مي‌دانست خلافت پس از ايشان از آنِ اوست ، و اوست كه امور تأويل و زمام امت به دو سپرده مي‌شود ، كژي‌ها را اوست كه بايد راست كند و خلل‌ها را از ميان برد ، حدود را اقامه كند ، و براى فتح بلاد كفر لشكرها اعزام دارد ، و همانسان كه بر نبوّت خويش هراسيد بر خلافت او هم ، و كسى كه براى ايمنى از شر به مكانى مي‌گريزد تا مخفى شود ، شايسته نيست ديگرى را با خود همراه كند . على را هم براى اين نكته به بستر خوابانيد كه جانش براى او اهميتى نداشت ، بلكه سنگينى مي‌كرد ، و مي‌دانست اگر او به

--------------------------- 956 ---------------------------

قتل رسد مي‌تواند ديگرى را در امورى كه وى صلاحيت دارد جايگزين كند !

چرا ادعاى او را به اين مطلب نقض نكردى كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) [ به اعتقاد شما ] فرمودند : خلافت پس از من سى سال است . و اين سى سال متوقف بر عمر چهار خليفه در مذهب آنهاست . او هم چاره‌اى نداشت جز آنكه بگويد : آري ، آنگاه تو مي‌گفتي : آيا چنين نيست كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) همانطور كه مي‌دانستند ابوبكر پس از ايشان به خلافت مي‌رسد ، مي‌دانستند پس از او عمر و عثمان و على خواهند بود ؟ باز هم چاره‌اى جز تأييد نداشت .

در اين هنگام مي‌گفتي : پس بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) لازم بود كه هر چهار نفر را به غار برند ، و همان طورى كه بر جان او ترسيدند ، بر جان آن سه ديگر نيز بهراسند ، و در حق آن سه استخفاف نورزند !

و هنگامى كه او گفت : آيا صديق و فاروق از سر رغبت اسلام آوردند و يا به جهت بيم و هراس ، چرا نگفتي : بلكه از سر طمع ؛ آن دو با يهوديان نشست و برخاست داشتند و از آنها درباره‌ى جرياناتى كه در تورات و ديگر كتب گذشته كه از آينده سخن مي‌گويد يافته‌اند - از جمله ماجراى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) و عاقبت دعوت ايشان - خبر مي‌گرفتند . يهوديان مي‌گفتند : محمد بر عرب مسلّط و پيروز خواهد شد ، همانسان كه بختنصر بر بني‌اسرائيل سلطه و ظفر يافت ، الا اينكه او در ادعاى نبوّت دروغگوست !

لذا آن دو نزد پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آمدند و بر توحيد گواهى دادند و بيعت كردند ، به طمع اينكه چون امور ايشان به نتيجه رسد ، هر يك ولايت بر منطقه‌اى را از طرف ايشان به دست آورد . . . همان گونه كه طلحه و زبير نزد حضرت علي ( عليه السلام ) آمدند و بيعت كردند ، و هريك طمع آن داشت تا از سوى ايشان به حكومت ناحيه‌اى برسد ، ولى چون مأيوس شدند ، بيعت خود را شكستند و بر آن حضرت خروج كردند ، پس خدا آن دو را بسان پيمان شكنان شبيه‌شان از ميان برد .

در ادامه مولايمان امام حسن عسكري ( عليه السلام ) براى نماز به همراه آن پسر برخاستند ، من نيز بيرون آمدم و به دنبال احمد بن اسحاق گشتم . او گريان به من رسيد ، گفتم : چرا تأخير كردى و مي‌گريي ؟ گفت : آن لباسى را كه مولايم از من خواست حاضر سازم گم كرده‌ام ، به دو گفتم : اشكالى ندارد به ايشان بگو ، او هم به سرعت نزد امام ( عليه السلام ) رفت و با تبسّم بيرون آمد و

--------------------------- 957 ---------------------------

بر محمد و آل محمد درود مي‌فرستاد ، گفتم : چه خبر ؟ گفت : آن لباس را زير پاهاى مولايمان مشاهده كردم و بر آن نماز مي‌خواندند ، پس شكر خدا را به جاى آورديم .

بعد از آن روز هم براى مدت چند روز [ كه در سامرا حضور داشتيم ] به خانه‌ى مولايمان رفت و آمد مي‌كرديم ولى آن پسر را ديگر نديديم . » ( 1 ) ( 1 ) . دلائل الامامة / 274 ، احتجاج 2 / 461 ، الثاقب فى المناقب / 254 ، الخرائج و الجرائح 1 / 481 ، تأويل الآيات

1 / 299 و ارشاد القلوب 1 / 421

تشرّف زهري

غيبت شيخ طوسى / 164 از محمد بن يعقوب به طور مرفوع از زهرى روايت مي‌كند : « به دنبال صاحب الزمان جستجوى بسيارى كردم و در اين راه مال قابل توجّهى را نيز از دست دادم ، از اين رو نزد جناب عَمرى آمدم و خادم و ملازم او شدم . پس از مدتى از او درباره‌ى حضرت سؤال كردم ، او گفت : راهى براى دسترسى به ايشان نيست . اصرار و التماس مرا كه ديد گفت : صبح بيا .

من هم صبح آمدم و او به همراه جوانى كه از زيباترين و خوشبوترين مردم و به هيئت تاجران بود ، و بسان آنان چيزى در آستين داشت ، به استقبال من آمد . چون او را ديدم نزديك عمرى آمدم ، او به من اشاره كرد و سراغ او رفتم ، و به هر سؤالى كه داشتم پاسخ فرمود . سپس خواست تا وارد خانه شود ، خانه‌اى بود كه كسى بدان اعتنا نمي‌كرد ، عمرى گفت : اگر مي‌خواهى سؤالى [ ديگر ] بپرسى بپرس كه بعد از اين ديگر ايشان را نخواهى ديد ،

من هم رفتم تا بپرسم ولى او نشنيد و داخل شد ، و تنها اين جمله را به من فرمود : ملعون است ، ملعون است كسى كه نماز شام را تا آن زمان تأخير اندازد كه ستارگان در هم آميزند وفراوان شوند ، ( 2 ) ( 2 ) . ممكن است مقصود از نماز شام در اينجا نماز مغرب باشد و اين عبارت ردّى بر فرقه‌ى خطابيه باشد كه معتقد بودند نماز مغرب را پيش از وقوع اين حالت نمي‌توان خواند ، ر . ك به بحار الانوار 80 / 60 . م

ملعون است ، ملعون است كسى كه نماز صبح را تأخيز اندازد تا آنكه ستارگان بروند ، و وارد خانه شد . »

--------------------------- 958 ---------------------------

برخى شرفيابان

كافى 1 / 519 از على بن الحسين يمانى كه به سامرا آمد و شرفياب ديدار امام ( عليه السلام ) شد . ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كمال الدين 2 / 491 ، الهداية الكبرى / 72 ، ارشاد / 352 ، تقريب المعارف / 193 ، كشف الغمة 3 / 242 و بحار الانوار 51 / 329 و 330

همان 1 / 331 از ابوعبد الله بن صالح نقل مي‌كند كه در كنار حجر الاسود امام ( عليه السلام ) را ديد و مردم يكديگر را مي‌كشند [ تا به حجر برسند ] ، و حضرت فرمودند : به اين كار امر نشده‌اند . ( 2 ) ( 2 ) . ارشاد / 350 ، المستجاد / 530 ، كشف الغمة 3 / 240 ، الصراط المستقيم 2 / 240 ، تبصرة الولى / 61 و بحار 52 / 60

كمال الدين 2 / 493 از ابو القاسم بن ابى حليس كه در سامرا معجزه‌اى از امام ( عليه السلام ) ديد . ( 3 ) ( 3 ) . عيون المعجزات / 144 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1131 ، اثبات الهداة 3 / 674 و 699 و بحار 51 / 331

تنبيه الخواطر 2 / 303 جريان مشاهده‌ى امام ( عليه السلام ) توسّط عمر بن حمزه را مي‌نگارد .

ماجراى جعفر بن محمد بن قولويه ( رحمه الله )

الخرائج و الجرائح 1 / 475 از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه ( 4 ) ( 4 ) . مؤلف كتاب گرانسنگ و نفيس كامل الزيارات

روايت مي‌كند : « در سال [ سيصد و ] سى و نه براى انجام حج آمدم و به بغداد رسيدم . آن سال سالى بود كه قرامطه حجر الاسود را به كعبه بازگردانيده بودند . مهمترين خواسته‌ام آن بود كه ببينم چه كسى آن را نصب مي‌كند ، زيرا در كتب ماجراى بردن آن و نيز اينكه حجت زمان آن را در جايش قرار مي‌دهد آمده بود ، همانگونه كه در زمان حجاج امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) آن را در جايش گذارد و ثابت ماند . ولى به بيمارى سختى مبتلا شدم و بر جانم ترسيدم ، و ديگر خود توان دستيابى به اين مقصود را نداشتم . از اين رو شخصى كه به ابن هشام شهرت داشت را نائب خود گردانيده و نامه‌اى ممهور به دو سپردم . در آن از عمرم پرسيده بودم و اينكه آيا در اين بيمارى خواهم مرد يا نه .

به ابن هشام گفتم : اين نامه را به كسى بده كه حجر را در مكان آن قرار مي‌دهد و پاسخ را دريافت كن كه تو را براى همين امر خواستم .

ابن هشام گويد : به مكه كه رسيدم و زمان نصب حجر فرا رسيد ، به پرده داران كعبه

--------------------------- 959 ---------------------------

هديه‌اى دادم و لذا توانستم در جايى قرار بگيرم كه نصب كننده‌ى حجر را ببينم ، و كسى از آنها را در كنار خود قرار دادم تا نگذارد ازدحام مردم مرا از هدف منع كند .

هر كسى در صدد نصب بر مي‌آمد ، حجر قرار نمي‌گرفت و لرزان مي‌ماند ، تا آنكه مردى گندمگون و خوش سيما آمد ، آن را برگرفت و در جايش گذارد ، و حجر قرار يافت و ثابت ماند . صداها بلند شد و او از در بيرون رفت .

من هم به دنبال او رفتم ، مردم را چنان كنار مي‌زدم كه گمان كردند ديوانه‌ام ، لذا راه را برايم باز مي‌كردند و من ديده از او برنمي‌داشتم . او از مردم جدا شد و من هم با شتاب به دنبالش روانه بودم . او با تأنى مي‌رفت ولى من نمي‌رسيدم .

پس چون به جايى رسيد كه احدى جز من او را نمي‌ديد ايستاد و به من رو كرد و فرمود : آنچه را با خوددارى بده ، من هم نامه را به ايشان دادم ، بدون آنكه در آن نظر كند فرمود : به او بگو : در اين بيمارى بر تو بيم نمي‌رود ، و آن امرى كه گزيرى از آن نيست [ يعنى مرگ ] بعد از سى سال واقع خواهد شد .

لرزه بر اندامم افتاد و توان حركت نداشتم ، ايشان هم رفتند .

ابن قولويه گويد : ابن هشام اين خبر را به من رساند .

در سال [ سيصد و ] شصت و نه ابو القاسم بيمار شد ، لذا در صدد آماده سازى امور مربوط به مرگ و تجهيز خود بر آمد ، و وصيتش را با جدّيت تمام نوشت . به او گفتند : چرا چنين مي‌هراسي ؟ اميد است خداوند تعالى به شما لطف كند وسلامتى دهد ، پس نترس .

او در پاسخ گفت : اين سالى است كه مرا نسبت به آن بيم داده‌اند ، و در همان بيمارى از

دنيا رفت . »

مليكه مادر امام مهدى و از دودمان شمعون صفا ( عليهم السلام )

اين روايت كه خداوند مادر امام مهدي ( عليه السلام ) را نوه‌ى قيصر روم قرار داده است صحيح مي‌باشد ، و نيز اينكه مادر مليكه از نسل شمعون صفا ( عليه السلام ) است .

در روايات ما آمده است كه جناب شمعون بارها به روم سفر كرد ، و همسر قيصر توسّط او ايمان

--------------------------- 960 ---------------------------

آورد ، اما شمعون به نزد قوم خويش بازگشت . گزارشى درباره‌ى پسران و دختران او ، و نيز كسانى از ايشان كه در روم باقى مانده و رومى شده‌اند در منابع ما نيست .

البته در كتب مسيحيان آمده كه همسر وى نيز در روم همراهش بوده و با او به قتل رسيده است ، لذا هيچ بعيد نيست نسلى از او در روم مانده باشد .

در قصة الحضارة 4 / 3944 مي‌نويسد : « لكتانتيوس براى ما از آمدن پطرس [ شمعون ] به روم در عهد نرون خبر داد ، و به گمان قوى او بارها به روم آمده است . . . در عبارات قديمى آمده كه همسرش نيز به همراه او به قتل رسيده است ، و او را وادار كردند تا اين صحنه كه همسرش را براى قتل مي‌برند ببيند . »

لذا طبيعى است كه در روم و غير روم فرزندانى داشته باشد ، و برخى دختران و نوادگانش آنجا ازدواج كرده ، و در سطح پسران قيصرها باشند .

اثبات الهداة 3 / 569 از فضل بن شاذان ( رحمه الله ) از محمد بن عبد الجبار روايت مي‌كند : « به مولايم حسن بن على عسكري ( عليه السلام ) عرض كردم : يابن رسول الله ! خدا مرا فداى شما گرداند ، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجت خدا بر بندگانش كيست ؟ فرمودند : پس از من ، پسرم امام و حجت خداست ، همو كه همنام و هم‌كنيه‌ى رسول‌خداست ، او آخرين حجت و خليفه‌ى خداست .

عرض كردم : يابن رسول الله ! از چه كسى به دنيا مي‌آيد ؟ فرمودند : از دختر پسر قيصر پادشاه روم ، بدان ! او به دنيا مي‌آيد و به مدتى طولاني ، از مردم غائب مي‌شود ، سپس ظاهر مي‌گردد . »

نگارنده : سند اين حديث صحيح و ممتاز است ، زيرا فضل بن شاذان ثقه آن را با يك واسطه كه محمد بن عبد الجبار ثقه است ، از امام‌عسكري ( عليه السلام ) روايت مي‌كند .

و اين روايت ، روايت مفصل و صحيح محمد بن بحر شيبانى را تقويت مي‌كند .

چگونه خداوند مليكه را به نزد امام‌عسكري ( عليه السلام ) آورد ؟

صفحاتى پيش روايت مفصّل كمال الدين از محمد بن بحر شيبانى كه جريان جناب مليكه

--------------------------- 961 ---------------------------

و شرفيابى به محضر امام هادى و امام‌عسكري ( عليهما السلام ) را دربرداشت گذشت و در آن بالصراحه مادر جناب مليكه از نسل شمعون معرفى مي‌شود . ( 1 ) ( 1 ) . كمال الدين 2 / 417 ، دلائل الامامة / 262 ، روضة الواعظين 1 / 252 ، مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 4 / 440 ، منتخب الانوار / 51 ، اثبات الهداة 3 / 363 ، 365 ، 409 و 495 و بحار 51 / 6 و 10

بررسي

1 . راوى اين روايت عالم مؤلف اديب محمد بن بحر شيباني ( رحمه الله ) است كه پيشتر توثيق او گذشت ، شيخ صدوق ( رحمه الله ) در عقايدِ مذهب به فقراتى از كتب وى استشهاد مي‌كند . اگرچه استاد ما

آيت الله خوئي ( رحمه الله ) بر اساس روش خويش روايت را ضعيف مي‌شمارد ! ايشان در معجم رجال الحديث 4 / 224 مي‌نويسد : « در سند روايت تعدادى افراد ناشناس هستند ، علاوه بر آنكه نمي‌توان وثاقت كسى را با روايت خود او به اثبات رساند . »

مقصود ايشان از اين سخن اخير فرمايش امام هادي ( عليه السلام ) به بشر بن سليمان است : شما ثقات ما اهل‌بيت هستيد ، يعنى از آنجا كه اين سخن امام هادي ( عليه السلام ) از خود بشر روايت شده نمي‌تواند وثاقت او را به اثبات رساند .

لكن روايت صحيحى كه چند سطر پيش از محمد بن عبد الجبار گذشت ، اين روايت را تقويت و تأييد مي‌كند . در اثبات وثاقت شيبانى نيز همين كافى است كه شيخ صدوق و قميين على رغم سختگيرى كه داشتند بر او رحمت فرستاده‌اند . شيخ صدوق بر راويان آن اعتماد نموده و بر برخى رحمت فرستاده است . آيت الله صافى نيز در منتخب الاثر 3 / 332 آنان را توثيق كرده‌اند ، به علاوه آنكه انگيزه‌اى براى جعل وجود ندارد .

اين مبنايى است كه شيخ انصاري ( رحمه الله ) آن را اختيار نموده و بدين وسيله روايت مشورت گرفتن عمر از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در فتوحات و اذن بدان را تصحيح مي‌كند .

ايشان در مكاسب 2 / 243 مي‌نگارد : « ظاهر آن است كه عراق با اجازه فتح شد ، و دليل ملكيت مسلمين نسبت به آن كشف از اين اجازه مي‌كند . اما فتوحات غير عراق در زمان عمر كه قسمت غالب فتوحات را تشكيل مي‌دهد ؛ ظاهر برخى روايات آن است كه آنها هم

--------------------------- 962 ---------------------------

به اجازه و امر مولايمان اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بوده است ، در كتاب خصال ، باب‌هاى هفتگانه ، در اين باب كه خداى متعال جانشينان پيامبران را در زندگى پيامبران در هفت جا ، و پس از وفات آنان نيز در هفت جا مي‌آزمايد آمده است : . . . كسى كه پس از رفيقش [ به خلافت ] برخاست - مقصود عمر پس از ابوبكر است - در مورد امور با من مشورت مي‌كرد و به امر من رفتار مي‌نمود ، درباره‌ى مسائل پيچيده‌ى آن با من سخن مي‌گفت و به رأى من رفتار مي‌كرد ، نه من كسى غير از خود را مي‌شناسم كه او در اين باره با وى سخن گفته باشد و نه يارانم . . .

در ادامه مي‌نويسد : در سند اين روايت جماعتى هستند كه موجب سلب اعتبار از روايت مي‌شود ، لكن اعتماد قمي‌ها بر آن - با وجود شناختى كه شخص متتبّع نسبت به آنان دارد ، كه در كتاب‌هايشان هيچ روايتى را از راوى ضعيف نمي‌آورند ، مگر بعد از آنكه قرائنى در بين باشد كه موجب اعتماد بدان شود - ضعف آن را فى الجملة جبران مي‌كند . »

پس اين مقدار براى صحيح دانستن روايت بانو مليكه كافى است ، حال چگونه خواهد بود اگر روايت صحيح محمد بن عبد الجبار - كه خود به تنهايى در اثبات مطلب كفايت مي‌كند - را بدان ضميمه كنيم ؟

2 . اين روايت سطح بلند علم و عقل بشر انصاري ( رحمه الله ) را مي‌رساند ، زيرا حكايت خود را تنها زمانى با شيبانى در ميان گذارد كه او را آزمود و اطمينان يافت كه وى عالم و دوستدار اهل‌بيت ( عليهم السلام ) است . او به شيبانى گفت : اگر راست مي‌گويي ، احاديثى كه از راويان با خود همراه دارى را نشان ده ، و چون آنها را بررسى نمود گفت : راست گفتي ، من بشر بن سليمان هستم . . .

3 . آنچه را كه جناب مليكه در مورد سقوط سرير ، زينت‌ها ، صليب‌ها و داماد اول و نيز دوم بيان مي‌كند ، نشانه‌اى ربانى براى قيصر است تا به او بفهماند نبايد اين كار را انجام دهد ، البته او نيز اين را دريافت و دست نگاه داشت .

برخى از نواصب ماجراى بانو نرجس ( عليها السلام ) را به سخره مي‌گيرد ، ولى همزمان كرامات ادعايى ابن تيميه را كه بزرگتر از اين جريان است مي‌پذيرد ، و كسانى را پيشوا قرار داده است كه بهره‌اى از دانش ندارند ! فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حج / 46

در حقيقت چشم‌ها كور

--------------------------- 963 ---------------------------

نيست ، ليكن دل‌هايى كه در سينه‌هاست كور است !

4 . جناب مليكه نام‌هايى چون نرجس ، سوسن ، ريحانه و صقيل داشت . ( 1 ) ( 1 ) . كشف الحق / 33

علت تعدد اسامى را بايد در اين جستجو كرد كه خليفه ، زنانى را براى جاسوسى خانه‌ى امام ( عليه السلام ) و شناخت زنان باردار ايشان مأمور كرده بود ، چرا كه امامى كه به دنيا مي‌آيد طومار ظالمان را به هم خواهد پيچيد .

خانواده‌ى مادرى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

بر طبق گزارشاتى كه ما صحيح مي‌دانيم ، مي‌بايست ميلاد بانو مليكه حوالى سال 235 هجرى يعنى حدود 850 ميلادى باشد . زيرا قيصر ، در سنّ سيزده سالگى بانو خواست تا او را به همسرى عمو زاده‌اش درآورد كه معجزه‌ى سقوط سرير به همراه زينت‌ها ، صليب‌ها و هر آنكه بر روى آن است رخ داد ، و قيصر نكته را فهميد و مراسم را لغو نمود .

بانو دچار تب شدند و چنان بالا رفت كه پدر بزرگ هراسيد و پزشكان را حاضر كرد . . . حضرت زهرا ( عليها السلام ) را در عالم رؤيا مشاهده كرد ، توسّط ايشان مسلمان شد ، امام‌عسكري ( عليه السلام ) در خواب به ديدارش مي‌آمد ، در خواب به او فرمودند كه به همراه كنيزانش به دنبال لشكرى كه پدر بزرگش براى نبرد با مسلمين اعزام مي‌كند برود ، لشكر روم هم آن زمان عادتاً به سمت ديار بكر در مرز عراق با روم ، و يا منطقه‌ى ارض روم در مرز آذربايجان مسلمان با روم مي‌آمدند . بانو مليكه و ساير زنان هم به عمد خود را در مسيرى قرار دادند كه آنان را در اختيار لشكر اسلام قرار دهد . مسلمين هم آنها را با ساير اسيران به بغداد آوردند ، و لابد عمر ايشان در آن زمان حدود بيست سال بوده است ، لذاست كه گفتيم ولادت ايشان حدوداً در سال 235 واقع شده است .

و در 15 شعبان 255 هجرى هم امام مهدي ( عليه السلام ) از او زاده شد ، يعنى جمعه 2 / 8 آگوست / 869 ميلادي .

اما پدر بزرگش قيصر ؛ از جهت تطابق زمانى ممكن است تيوفيل يا ثيوفئيل باشد . اما در مورد پسر او يشوعا هيچ نيافتم . در مورد تيوفيل نوشته‌اند كه پسرش ميخائيل سوم وارث او بود .

وفات تيوفيل را به سال 227 عنوان مي‌كنند ، يعنى پيش از ولادت بانو مليكه ! تاريخ طبرى

--------------------------- 964 ---------------------------

7 / 318 مي‌نويسد : « در روز مرگ معتصم ، با پسرش هارون واثق بن محمد معتصم بيعت شد ، و اين در چهارشنبه هشتم ربيع الاول سال 227 بود . در اين سال توفيل پادشاه روم كه حكومتى دوازده ساله داشت درگذشت . »

همان 7 / 348 : « در آن سال [ 233 ] ميخائيل بن توفيل بر مادرش تذوره شوريد ، او را در آفتاب قرار داد ، و [ پس از مدّتي ] وارد دير كرد . او لغثيط را - كه مادرش را در رابطه با او متهم نموده بود - به قتل رساند . حكومت مادر او شش سال بود . »

يعنى وى ترسيد مادرش با لغثيط ازدواج كند و حكومت را از پسر به شوهرش انتقال دهد .

همان 7 / 608 : « در اين سال [ 254 ] بسيل معروف به صقلبى بر ميخائيل بن توفيل پادشاه روم شوريد و او را به قتل رساند . حكومت ميخائيل بيست و چهار سال بود . صقلبى پس از او حكومت روم را به دست گرفت . »

نگارنده : بايد گفت امپراطور ثيوفيلوس از سال 842 تا 866 م حكومت كرده ، و اين همان زمانى است كه مادر امام ( عليه السلام ) در آن رشد كرد و به سامرا آمد . لذا صحيح است كه توفيل را جدّ او بدانيم ، و لكن هم‌چنان‌كه گذشت مطلبى در مورد پدرش يشوعا در دست نيست .

قصة الحضارة 5 / 4973 : « ثيوفيلس ( 842 - 829 ) قانونگذار مصلح ، پادشاه بانى و مدير هوشيار كه سنت در تنگنا گذاردنِ شكنندگان تماثيل را زنده نمود ، و به اسهال از دنيا رفت . بيوه‌ى او ثيودورا به عنوان حاكمى توانا جانشين او شد ( 856 - 842 ) ، و دوران تنگنا را پايان داد . ميخائيل سوم ميگسار ( 867 - 842 ) به عجز خود امپراطورى را ابتدا به مادرش سپرد ، و پس از مرگ مادر به عموى فرهيخته و توانايش قيصر بارداس .

آنگاه شخصيتى يگانه به طور غير منتظره‌اى وارد عرصه مي‌شود . او خاندان مقتدر مقدونى را تأسيس مي‌كند . باسل مقدونى در ( 862 ؟ ) در نزديكى هدريانوپل در خانواده‌اى ارمنى و كشاورز زاده شد . بلغاريان در كودكى او را به اسارت گرفتند ، و جوانى را در ميان آنان در آن سوى دانوب در مناطقى كه آن روز به مقدونيه معروف بود گذراند . در بيست و پنج سالگى از ميان آنان گريخت و به سمت قسطنطنيه آمد . يكى از سياستمداران او را به عنوان مشاور امور لشكرى اجير كرد ، علت اين امر هم توان جسمى او بود . او در جريان يك سفر به

--------------------------- 965 ---------------------------

همراه آن سياستمدار به يونان رفت . در آنجا نظر بيوه زنى به نام دنيليس را به خود جلب كرد و قسمتى از ثروت او را به دست آورد . وقتى به پايتخت بازگشت ، اسبى سريع را كه ملك ميخائيل سوم بود پرورش داد ، لذا امپراطور او را به خدمت گرفت . او همچنان ارتقا يافت تا آنكه به رئيس تشريفات تبديل شد ، اگرچه خواندن و نوشتن نمي‌دانست . باسل هميشه در كارهايى كه بر عهده‌اش مي‌گذاشتند توانا و سريع بود .

هنگامى كه ميخائيل به دنبال شوهرى براى معشوقه‌ى خود بود ، باسل همسر روستايى خود را طلاق داد و با ثروتى كلان او را به تراقيه فرستاد ، و با يودوسيا كه پيوسته در خدمت امپراطور بود ازدواج كرد . بدين ترتيب ميخائيل معشوقه‌ى خود را به باسل بخشيد . ولى مقدونى مي‌پنداشت به خاطر كردارش مستحق پادشاهى است . او به ميخائيل قبولاند كه بارداس قصد كنار زدن او را دارد ، و پس از مدتى با دست‌هاى خود بارداس را

به قتل رساند ( 866 ) .

ميخائيل از ديرباز به دنبال آن بود كه تنها عنوان پادشاه را داشته باشد ، نه آنكه

حكومتدارى كند ، لذا باسل را به عنوان امپراطور قرار داد و تمامى امور را به دو سپرد . زمانى كه ميخائيل او را تهديد به عزل كرد ، باسل تدبيرى انديشيد و خود او را ترور نمود ، و به امپراطورى رسيد ( 867 ) .

و بدين ترتيب مناصب حكومتى به افراد با كفايت مي‌رسد ، حتى در دوران حكومت‌هاى وراثتي . مي‌بينيم كه كشاورز زاده‌اى درس ناخوانده با سطح فرهنگى پايين ، طولاني‌ترين خاندان حاكم بيزانسى را تأسيس مي‌كند . او خود نوزده سال حكومت را بر عهده مي‌گيرد و با مديريتى دور انديشانه ، قوانينى شايسته ، قضاوتى عادلانه ، خزانه‌اى مملو ، بناى كليساها و قصرهاى جديد در محدوده‌ى حكومتي ، متمايز مي‌گردد . »

نگارنده : خلاصه‌ى سخن اين دانشمند بزرگ غربي : قيصر ثيوفيلس از سال 829 تا 842 ميلادى حكومت كرد . بيوه‌ى او ثيودورا از سال 842 تا 856 به عنوان نيابت از او ، و پسرش ميخائيل سوم از 842 تا 867 و پس از او هم عمويش قيصر بارداس . در ادامه باسل مقدونى از راه رسيد و خاندان مقدونى را كه حدود 200 سال حكومت كردند تشكيل داد .

--------------------------- 966 ---------------------------

بدين ترتيب و بر اساس اين فرضيه كه مادر امام ( عليه السلام ) حدوداً سال 850 به دنيا آمده باشد ، قيصرى كه پدر بزرگ او بوده تيوفيل خواهد بود و شايد هم ميخائيل سوم ، زيرا او تا سال 867 حكومت كرده يعنى زمانى كه عمر اين بانو به هفده سال رسيده است ، يعنى ايشان در عصر ميخائيل قسطنطنيه را ترك گفته است .

مسعودى در التنبيه و الاشراف / 145 مي‌نگارد : « ميخائيل بن توفيل بيست و هشت سال حكومت كرد ، يعنى بقيه‌ى دوران واثق ، متوكل ، منتصر و مستعين . مادر او تدوره نيز در كنار او تدبير مي‌كرد . وى بعد از مدّتى و به خاطر مطلبى كه با مادرش ارتباط داشت ، در صدد كشتن او بر آمد ، ولى مادر گريخت و به ديرى در آمده راهب شد . مردى از اهالى عموريه از پسران پادشاهان گذشته و به نام ابن بقراط با او بر سر حكومت نزاع كرد ، ميخائيل مسلمانانى كه در زندان داشت را براى جنگ با او بيرون آورد و اسب و سلاح در اختيارشان گذاشت .

او توانست بر ابن بقراط پيروز شود ، اما او را نكشت بلكه ظاهر او را زشت كرد ، چرا كه ابن بقراط لباس شاهانه و كفش سرخ نمي‌پوشيد .

بسيل صقلبى جدّ كنستانتين بن لاون بن بسيل - كه در اين زمان كه سال 345 است حكومت روم را بر عهده دارد - ميخائيل را به قتل رساند . »

با اين حساب ترجيح با آن است كه يشوعا پسر ميخائيل سوم ، جدّ مليكه باشد ، و او بوده كه مي‌خواسته نوه‌ى خود را به همسرى برادر زاده‌اش در آورد و آن اتفاقات رخ مي‌نمايد .

كتابخانه‌ى اينترنتى تاريخ ، كتاب تاريخ الدولة البيزنطية اثر دكتر محمد حسنين ربيع :

http : / / مكتبةالتاريخ . com / 2011 / 07 / theodora - wife - of - emperor - theophilus . html

« امپراطور ثيوفيليوس پس از مرگ همسرش با ثيودورا ازدواج كرد و پنج دختر و يك پسر كه همان ميخائيل سوم است برايش به دنيا آمدند . ثيوفيليوس در سال 842 م از دنيا رفت و پسر و يگانه وارثش را كه عمرش از شش سال تجاوز نكرده بود به جاى گذارد . او وصيت كرده بود ثيودورا [ تا زمانى كه ميخائيل بزرگ شود ] عهده‌دار حكومت شود . مجلسى متشكل از بزرگان دولت - كه معروفترين آنها ثيوكتيستوس عموى ثيودورا بود - نيز به دو كمك مي‌كردند .

ثيودورا به مدت 14 سال قدرت را در دست داشت .

--------------------------- 967 ---------------------------

برداس عموى ميخائيل نيز در پرورش وى نقش آفرين بود . لكن در اين امر سستى كرد ولذا اخلاق ميخائيل ناپسند شد ، او هماره مشروب مي‌خورد و به قمار مي‌پرداخت ، از اين رو بيزانسي‌ها به او لقب ميگسار را دادند . ظاهراً عمويش برداس به عمد سستى مي‌كرد تا او را از حكومت دور كند ، و البته خود فعلاً نفوذ و قدرت تصرّف بسيارى يافت !

در عهد ثيودورا مذاكراتى با مسلمانان پيرامون پرداخت فديه براى آزاد سازى اسيران در گرفت و اين امر در ساحل نهر لامس به سال 845 م انجام شد .

در سال 846 ثيودورا لشكرى به صقليه فرستاد تا آن را به حكومت خود بازگرداند ، ولى از اغالبه شكست خوردند .

در ماه مى 853 وى يك كشتى را به دمياط و بلاد شام ارسال كرد . دمياط در آن دوران كسى نداشت تا از آن دفاع كند ، زيرا لشكريان آن براى شركت در سان به مناسبت عيد قربان شهر را ترك گفته بودند . لذا دمياط در معرض غارت بيزانسي‌ها قرار گرفت ، و آنان 600 نفر از اهالى آن را به اسارت بردند .

فرجام ثيودورا به دست برادرش برداس رقم خورد . بين برداس و ثيوكتيسوس عمو و معشوق ثيودورا نزاعى درگرفت . برداس نزد امپراطور ميخائيل سوم سعايت كرد و گفت : ثيوكتيسوس قصد ازدواج با ثيودورا را دارد . از اين رو امپراطور فرمان داد او را زندان كنند ، و نهايتاً در سال 854 م او را كشتند .

هنگامى كه يكى از راهبان مدعى شد پسر ثيودوراست و از ميخائيل به حكومت سزاوارتر مي‌باشد ، به برداس فرمان داد او را دستگير كرده به قتل برساند . امپراطور ميخائيل سوم ، مادر و برادران خود را مجبور كرد راهب شوند . »

على رغم آنچه گذشت ، بايد اقرار كرد معلومات ما در مورد خانواده‌ى بانو مليكه ( عليها السلام ) بسيار محدود است ، البته منابع متعددى به زبان‌هاى يونانى و ايتاليايى موجود است كه نياز به تتبّع و بررسى دارد .

برخى محققين به من گفت كه منابع مهم و مفصّل تاريخ امپرطورى روم شرقى - حاكمان قسطنطنيه - به زبان يونانى نوشته شده است .

--------------------------- 968 ---------------------------

در ادامه ليست اسامى امپراطوران روم شرقى را مي‌آوريم تا به محقق كمك كند ، چرا كه بحث‌هايى كه در اين راستا عنوان شده ضعيف است :

ليست اسامى امپراطوران روم

در سايت :

https : / / en . wikipedia . org / wiki / List - of - Byzantine - emperors

اسامى امپراطوران دولت بيزانس از كنستانتين اول 337 م تا سقوط دولت آنان در سال 1453 م به دست محمد فاتح سلطان عثماني ، آمده است و بيش از يكصد تن‌اند .

گويند : مؤسس استانبول دريانوردى مجارستانى است كه به سال 657 قبل از ميلاد آن را بنا كرد . نام آنجا بيزانس بود . و اولين كسى كه آن را به شهرى تبديل نمود امپراطور كنستانتين در سال 324 ميلادى بود . وى آن را به نام خود قسطنطنيه نام نهاد و بابت فتح آن در 11 ماه مى سال 330 م

جشنى عظيم گرفت . در سال 1453 م ، سلطان محمد فاتح عثمانى آن را فتح كرد و به دولت بيزانس شرقى خاتمه داد و آن را استانبول ناميد و پايتخت قرار داد .

در خاتمه نكته‌اى شايان ذكر است ؛ انسان ، از وسائل عديده‌اى كه خداوند متعال براى ولى خود مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، و به جهت تغيير عالم و برپا داشتن دولت عدل الهى فراهم كرده ، در شگفت مي‌ماند ، يكى از آنها آن است كه مسيح ( عليه السلام ) در زمانى مناسب فرود مي‌آيد و به اقناع پيروان غربى خود مي‌پردازد .

خداوند در شخصيت حضرت مهدي ( عليه السلام ) عناصر متعددى قرار داده كه موجب جذب مردم مي‌شود ، ايشان از سويى از عترت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است و آن حضرت بشارت او را داده‌اند ، و نامه و عهدى معهود برايش نگاشته‌اند تا منهاج عملكرد او باشد .

از جانب امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) نسبش به كسرى منتهى مي‌شود ، زيرا مادر امام سجاد ( عليه السلام ) نواده‌ى كسرى بوده است . از جانب مادر خود مليكه يا نرجس نيز ، هم به قيصران مي‌رسد كه پدران بانو بوده‌اند ، و هم به شمعون صفا و هارون از ناحيه‌ى مادر بانو .

با اين حساب آن حضرت عربي ، فارسى و رومى است ، علاوه بر آنكه به هر دو نسلى كه از

--------------------------- 969 ---------------------------

ابراهيم خليل الرحمن ( عليه السلام ) منشعب شده مي‌رسد ، از جهت پدر به اسماعيل ( عليه السلام ) و از جهت مادر به اسحاق ( عليه السلام ) .

فضيلت شب ميلاد امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) شب نيمه‌ى شعبان

المصنف عبدالرزاق 4 / 316 از كثير بن مره نقل مي‌كند : « خداوند در شب نيمه‌ى شعبان به بندگان نگاهى مي‌كند و اهل زمين را مي‌آمرزد ، مگر مشرك و يا كسى كه كينه‌ى ديگرى را [ به نا حق ] به دل دارد . »

همان 4 / 317 از ابن عمر : « در پنج شب است كه دعا ردّ نمي‌شود ؛ شب جمعه ، شب اول رجب ، شب نيمه‌ى شعبان ، شب‌هاى عيد فطر و قربان . »

مسند احمد 2 / 176 از عبد الله بن عمرو از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كند : « خداى عزوجل شب نيمه‌ى شعبان بر آفريدگان نظر مي‌كند و بندگانش را مي‌آمرزد مگر دو نفر را ؛ كسى كه كينه دارد و كسى كه انسانى را كشته است . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به سنن ابن ماجه 1 / 445 ، ابن حبان 7 / 470 ، تاريخ بغداد 14 / 285 و مجمع الزوائد 8 / 65 از بزار

و طبرانى و روايت طبرانى را توثيق مي‌كند .

سنن ابن ماجه 1 / 444 و ترمذى 3 / 116 از عايشه نقل مي‌كنند : « شبى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بيرون رفتند ، و من هم در پى ايشان رفتم . ايشان را در بقيع يافتم كه سر به آسمان بالا گرفته بودند ، به من فرمودند : اى عايشه ! آيا بيم آن داشتى كه خدا و رسولش بر تو ستم كنند ؟ ! من گفتم : نه ، گمان كردم كه نزد برخى زنانتان رفته‌ايد ! ايشان فرمودند : خداوند تعالى در شب نيمه‌ى شعبان به پايين‌ترين آسمان فرود مي‌آيد ( 2 ) ( 2 ) . چند سطر بعد حديثى از امام رضا ( عليه السلام ) مي‌آيد كه بر اين پندار باطل خطّ بطلان مي‌كشد .

و بيش از موهاى گوسفندانِ [ قبيله‌ي ]

كلب مي‌آمرزد . »

امالى شجرى 2 / 107 از ابوبكر از آن حضرت : « خداى تبارك و تعالى در نيمه‌ى شعبان به آسمان دنيا فرود مي‌آيد و تمام افراد بشر را مي‌آمرزد ، مگر مشرك و انسانى كه در دل

كينه دارد . »

همان 2 / 101 از امام كاظم از پدرانش از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « خداوند تبارك و تعالى

--------------------------- 970 ---------------------------

شب نيمه‌ى شعبان به آسمان دنيا فرود مي‌آيد و مي‌گويد : آيا سائلى هست تا حاجتش را روا سازم ؟ آيا كسى هست غفران طلبد تا او را بيامرزم ؟ آيا توبه كننده‌اى هست تا توبه‌اش را بپذيرم ؟ آيا بدهكارى هست تا اداى دينش را بر او آسان گردانم ؟ پس اين شب و سرعت اجابت [ دعا ] در آن را غنيمت شماريد . »

توحيد صدوق / 176 از ابراهيم بن ابى محمود روايت مي‌كند : « خدمت امام رضا ( عليه السلام ) عرضه داشتم : اى پسر پيامبر ! در مورد روايتى كه مردم از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نقل مي‌كنند - كه ايشان فرمودند : خداوند تبارك و تعالى هر شب به پايين‌ترين آسمان فرود مي‌آيد - چه مي‌فرماييد ؟ حضرت فرمودند : خداوند كسانى را كه سخنان را ازجايگاه‌هاى آن تغيير مي‌دهند لعنت كند . به خدا سوگند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چنين چيزى نفرمودند ، ايشان فرمودند : خداوند تبارك و تعالى هر شب در يك سوم پايانى آن ، و شب جمعه ابتداى آن فرشته‌اى را به پايين‌ترين آسمان فرو مي‌فرستد و به دو فرمان مي‌دهد ندا در دهد : آيا درخواست كننده‌اى هست تا به او عطا كنم ؟ آيا توبه كننده‌اى هست تا توبه‌اش را بپذيرم ؟ آيا كسى هست غفران طلبد تا او را بيامرزم ؟ اى آنكه به دنبال خير هستى بيا ، اى كسى كه در پى شرّ و بدى هستى دست بردار ، تا زمانى كه فجر طالع شود . با طلوع فجر او هم به جايگاه خود در ملكوت آسمان باز مي‌گردد . پدرم از جدّم از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اين را برايم نقل كردند . »

ثواب الاعمال / 101 از كردوس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « هر كسى شب عيد و شب نيمه‌ى شعبان را به بيدارى بگذراند ، روزى كه دل‌ها مي‌ميرد دلش نخواهد مرد . »

شيخ طوسي ( رحمه الله ) در امالى 1 / 302 از ابو يحيى از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد فضيلت شب نيمه‌ى شعبان سؤال شد ، ايشان فرمودند : بعد از شب قدر آن شب برترين شب است ، در آن شب خداى متعال فضل خود را به بندگان مي‌بخشد و به لطف خود آنها را مي‌آمرزد ، پس در آن شب در نزديكى به خدا تلاش كنيد ، زيرا شبى است كه خداوند تعالى بر خويش قسم ياد كرده كسى را كه در آن شب از او درخواستى كند ردّ نكند ، مادامى كه خواهان معصيت نباشد .

آن شبى است كه خدا براى ما اهل‌بيت - و در ازاى ليلة القدر كه براى پيامبرمان ( صلى الله عليه وآله )

--------------------------- 971 ---------------------------

قرار داده - قرار داده است ، پس در دعا و ثناى خداى عزيز و جليل بكوشيد كه هر آنكه صد بار در آن تسبيح خداى تعالى گويد ، صد بار حمد او و يكصد بار تكبير گويد ، گناهان گذشته‌اش را بيامرزد و حوائج دنيا و آخرت او را برآورد - حال چه آن حاجت را از خدا بخواهد ، و چه آنكه خدا خود بداند او بدان نياز دارد گرچه وى نخواهد - ، و اين بابت كرم خداوند و تفضّل او بر بندگان است .

ابو يحيى گويد : به آقايمان امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : در آن شب چه دعا كنم ؟ فرمودند : نماز عشا را كه خواندى دو ركعت نماز به جاى آور ، در ركعت نخست حمد و سوره‌ى جحد - كه همان قل يا أيها الكافرون است - را بخوان ، و در دومين ركعت حمد و سوره‌ى توحيد ، چون سلام نماز را دادى سى و سه بار بگو : سبحان الله ، سى و سه بار : الحمد لله و سى و چهار بار : الله اكبر ، آنگاه بخوان : يا من إليه ملجأ العباد فى المهمات . . .

بعد از فراغ سر به سجده گذارده بيست مرتبه بگويد : يا رب ، هفت مرتبه : يا محمد ، ده بار : لا حول و لا قوة إلا بالله ، ده مرتبه : ما شاء الله و ده بار : لا قوة إلا بالله ، آنگاه بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) صلوات فرستاده و حاجتت را از خدا مي‌خواهي ، پس به خدا سوگند اگر با اين عمل به فضل و كرم خدا به تعداد قطرات باران درخواست كنى تو را بدان مي‌رساند . » ( 1 ) ( 1 ) . مصباح المتهجد / 762 ، اقبال الاعمال / 718 و وسائل الشيعة 5 / 237

كامل الزيارات / 179 از امام زين‌العابدين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هركه دوست مي‌دارد صد و بيست و چهار هزار پيامبر با او دست دهند ، قبر ابوعبد الله الحسين بن علي ( عليه السلام ) را در نيمه‌ى شعبان زيارت كند ، زيرا ارواح پيامبران ( عليهم السلام ) از خداوند براى زيارت او اجازه مي‌گيرند و به ايشان اذن داده مي‌شود و پنج پيامبر اولوا العزم از جمله‌ى آنها هستند ، گفتيم : آنها كيانند ؟ فرمودند : نوح ، ابراهيم ، موسي ، عيسى و محمد ( عليهم السلام ) .

عرضه داشتيم : اولوا العزم به چه معناست ؟ فرمودند : به شرق و غرب و جن و انس زمين مبعوث شدند . » ( 2 ) ( 2 ) . تهذيب 6 / 48 ، مصباح المتهجد / 761 ، اقبال الاعمال / 710 و وسائل الشيعة 10 / 364

شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) در اثبات الهداة 3 / 581 مي‌نگارد : « به دست خطّ شهيد [ اول ] ( رحمه الله )

--------------------------- 972 ---------------------------

يافت شد كه امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : شبى كه قائم ( عليه السلام ) در آن به دنيا مي‌آيد ، هر فرزندى كه زاده شود مؤمن خواهد بود ، و اگر در سرزمين شرك به دنيا آيد ، خداوند او را به بركت امام ( عليه السلام ) به ايمان منتقل خواهد نمود . »

نگارنده : اگر از علماى مذاهب سنى بپرسيم كه شب نيمه‌ى شعبان چنين منزلت و عظمتى را از كجا به دست آورده است چه مي‌گويند ؟ تنها پاسخى كه يافت مي‌شود موافق مذهب ماست كه خداوند متعال آن شب را براى ميلاد ولى خود مهدى موعود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) برگزيده است ، همو كه به ظلم پايان مي‌دهد و زمين را از داد و عدل مي‌آكند .

--------------------------- 973 ---------------------------

فصل سى و پنجم

غيبت صغرى

پاره اى از سيره ى حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در غيبت صغرى

--------------------------- 974 ---------------------------

دستگاه حاكم و جستجوى امام بعد از شهادت پدر ( عليهما السلام )

كافى 1 / 525 از حسين بن حسن علوى نقل مي‌كند : « مردى از نديمان روزحسني ( 1 ) ( 1 ) . گويا از حاكمان سامرا بوده است ، وافى 3 / 880 . م

به شخصى كه همراه او بود گفت : او اموالى جمع مي‌كند و وكلايى دارد - و تمامى وكلا در نواحى مختلف را نام بردند - . اين خبر به عبيدالله بن سليمان وزير ( 2 ) ( 2 ) . وزير معتضد عباسى از سال 278 تا سال 288 ، ر . ك به ذيل تاريخ بغداد 2 / 40

رسيد ، او هم در صدد دستگيرى آنان بر آمد . خليفه گفت : به دنبال خود او بگرديد ، چون امر مهمى است . عبيدالله بن سليمان گفت : خود وكلا را دستگير مي‌كنيم ، خليفه گفت : نه ، بلكه افراد ناشناسى را با اموالى به سراغ آنها بفرستيد ، هركسى چيزى از آنها دريافت كرد دستگير شود .

توقيعى [ از ناحيه‌ى امام ] صادر شد و به وكلا فرمان مي‌داد از هيچ كسى چيزى دريافت نكنند و وانمود كنند چيزى نمي‌دانند . مردى ناشناس در خلوت به محمد بن احمد گفت : با خود مالى دارم و مي‌خواهم آن را برسانم ، محمد هم گفت : اشتباه گرفته‌اي ، من خبرى در اين باره ندارم ، آن مرد با نرمى و آرامى ادامه داد و اصرار كرد ، ولى محمد همچنان خود را به ناآگاهى مي‌زد . حكومت جاسوس‌هايش را پراكنده كرد ، ولى وكلا به خاطر آن فرمان دست نگه داشته بودند . » ( 3 ) ( 3 ) . مشابه آن اعلام الورى / 421 ، تقريب المعارف / 197 ، اثبات الهداة 3 / 665 و بحار 51 / 310

سلطه مانع زيارت قبر امام‌حسين و امام موسى بن جعفر ( عليهم السلام ) مي‌شود

كافى 1 / 525 از على بن محمد روايت مي‌كند : « توقيعى از ناحيه‌ى مقدسه صادر شد كه از زيارت مقابر قريش [ كاظمين ] و امام‌حسين ( عليه السلام ) نهى مي‌كرد . پس از چند ماه وزير [ فضل بن جعفر بن فرات ] ، باقطائى را فراخواند و به او گفت : بنى فرات [ خانواده‌ى وزير ] و برسيان را ملاقات كن و بگو : به زيارت مقابر قريش نروند ، زيرا خليفه فرمان داده در جستجوى كسانى كه به زيارت مي‌روند برآمده ، دستگيرشان كنند . » ( 4 ) ( 4 ) . تقريب المعارف / 179 ، ارشاد / 356 ، غيبت شيخ طوسى / 172 ، الخرائج و الجرائح 1 / 465 ، اعلام الورى / 421 ، اثبات الهداة 3 / 665 و كشف الغمة 3 / 246

--------------------------- 975 ---------------------------

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در بحار الانوار 51 / 312 پس از نقل روايت مي‌نگارد : « بنى فرات خانواده‌ى وزير ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات بودند كه از وزراى عباسيان بود . . . برس منطقه‌اى بين حله و كوفه است ، و مقصود از زيارت مقابر قريش زيارت كاظمين ( عليهما السلام ) است . »

سلطه ، پس از شهادت امام‌عسكري ( عليه السلام ) بر خانه‌ى ايشان هجوم مي‌آورد

كمال الدين 2 / 473 از ابو الحسين حسن بن وجناء از پدرش از پدر بزرگش روايت مي‌كند : « در خانه‌ى امام‌عسكري ( عليه السلام ) بوديم كه لشكريان بر ما حمله آوردند و در ميان آنان جعفر بن على كذاب نيز حضور داشت . آنان به غارت و چپاول پرداختند . تمام فكر من مشغول مولايم قائم ( عليه السلام ) بود كه يكباره ديدم ايشان آمدند و از در بيرون رفتند . من به ايشان كه شش سال داشت نگاه مي‌كردم ، اما هيچ كس ديگر نديد تا آنكه از ديده رفت . » ( 1 ) ( 1 ) . منتخب الانوار / 159 ، تبصرة الولى / 123 و حلية الابرار 2 / 546

همان 2 / 498 از سعد بن عبد الله از ابو على متيلى نقل مي‌كند : « ابو جعفر [ محمد بن عثمان عَمري ] نزد من آمد و مرا به عباسيه [ محله‌اى در بغداد ] برد . در ويرانه‌اى داخل كرد و نامه‌اى در آورده برايم خواند . در آن نامه شرح همه‌ى وقايعى كه بر سر خانه [ ى امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] آمده ، ذكر شده بود ، از جمله آنكه ؛ موهاى ام عبد الله را مي‌گيرند ، از خانه بيرون مي‌آورند و به بغداد نزد سلطان مي‌برند ، و ديگر وقايع . سپس به من گفت : اين مطالب را به خاطر بسپار و نامه را پاره كرد و اين مدتى پيش از آن مطلب ( 2 ) ( 2 ) . ممكن است اشاره باشد به نيل جناب عمرى به سفارت ناحيه‌ى مقدسه ، و يا اشاره‌اى به فوت ايشان يا پدرش كه سفير نخست بود باشد . م

بود . »

نگارنده : مقصود از اين روايت آن است كه جناب عمرى خبر مي‌دهد كه دستگاه حاكم براى تفتيش خانه‌ى امام‌عسكري ( عليه السلام ) در جهت دستيابى به حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، بدان هجوم مي‌آورند ، و زنى را كه به دو مشكوك هستند كه شايد مادر آن حضرت باشد به دستور خليفه به بغداد مي‌برند !

همچنين امام‌عسكري ( عليه السلام ) به مادر امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) خبر مي‌دهند كه چه به وقوع خواهد پيوست ، همان 2 / 431 از ابو على خيزرانى روايت مي‌كند : « هنگامى كه جعفر كذاب به خانه‌ى

--------------------------- 976 ---------------------------

ابو محمد ( عليه السلام ) هجوم آورد ، كنيزى كه به ابو محمد ( عليه السلام ) اهدا كرده بودم به فرار از جعفر نزد من آمد - [ و بعدها ] جعفر او را به همسرى خود در آورد - . آن كنيز برايم گفت كه زمان به دنيا آمدن امام ( عليه السلام ) حضور داشته و مادر ايشان صقيل نام داشته است . ابو محمد ( عليه السلام ) به صقيل خبر دادند كه چه بر سر خانواده‌شان خواهد آمد ، لذا او از ايشان خواست از خدا بخواهند مرگش را پيش از آن قرار دهد ، و در حيات ابو محمد ( عليه السلام ) از دنيا رفت . بر روى قبر او هم لوحى است كه بر آن نوشته : اين قبر مادر محمد است . »

جعفر كذاب و ادعاى امامت

كمال الدين 1 / 319 از ابو خالد كابلى در ضمن حديثى از امام سجاد ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پدرم از پدرش ( عليهما السلام ) از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت كرد : هنگامى كه پسرم جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب ( عليهم السلام ) به دنيا آمد نام او را صادق بگذاريد ، زيرا كه پنجمين كس از نسل او جعفر نام دارد و ادعاى امامت مي‌كند و اين بابت جرأت داشتن بر خداوند و دروغ بستن بر اوست ، او نزد خدا جعفر كذاب است كه بر خداى عزوجل افترا مي‌بندد . . . »

جعفر عموى امام زمان ( عليه السلام ) است . وى مردى فاسق و بي‌حيا بوده و ميگسارى نيز مي‌كرده است ، او طنبور مي‌نواخته ، قمار مي‌كرده و نديم خليفه بوده است !

در روايت كمال الدين 2 / 475 آمده كه خليفه نديم خود جعفر كذاب را پيش مي‌اندازد تا بر پيكر امام‌عسكري ( عليه السلام ) نماز بخواند ! : « جعفر بن على جلو رفت تا بر برادر نماز گزارد . چون خواست تكبير گويد ، كودكى گندمگون با موهايى مجعد و دندان‌هايى فاصله‌دار بيرون آمد ، رداى جعفر را كشيد و فرمود : عمو ! برو عقب كه من به نماز بر پدرم شايسته‌ترم ، او هم كه رنگ چهره‌اش كبود و زرد شده بود عقب رفت ، و آن كودك نماز خواند .

سپس نزد جعفر بن على رفتم ، او نفس‌هاى بلندى مي‌كشيد . حاجز وشاء به دو گفت : آقاى من ! آن كودك كه بود تا محاكمه‌اش كنيم ؟ او گفت : به خدا قسم نه او را ديده‌ام و نه مي‌شناسم .

ما نشسته بوديم كه چند نفر از قم آمدند ، سراغ امام حسن عسكري ( عليه السلام ) را گرفتند و از خبر

--------------------------- 977 ---------------------------

وفات ايشان مطّلع شدند ، آنان گفتند : به چه كسى [ به عنوان جانشين ] تسليت بگوييم ؟ مردم هم به جعفر اشاره كردند . آنان به او سلام ، تسليت و تبريك گفتند ، و گفتند : ما نامه‌ها و اموالى را به همراه داريم ، آيا مي‌گويى نامه‌ها از جانب چه كسانى است و اموال چه مقدار است ؟ جعفر در حالى كه لباس‌هايش را تكان مي‌داد برخاست و گفت : از ما مي‌خواهند علم غيب داشته باشيم !

خادم [ امام ( عليه السلام ) ] از خانه بيرون آمد و گفت : شما با خود نامه‌هايى از فلان و فلان و فلان و نيز كيسه‌اى كه هزار دينار در آن است داريد ، كه ده دينار آن تقلّبى است . آنها نامه‌ها و اموال را به او سپردند و گفتند : كسى كه تو را براى دريافت اين‌ها فرستاده امام است .

جعفر بن على نزد معتمد رفت و جريان را گفت . معتمد خادمانش را فرستاد تا صقيلِ كنيز را دستگير كنند . آنان از او سراغ كودك را گرفتند ولى او انكار كرد و مدّعى شد باردار است تا ماجراى كودك را بپوشاند ، لذا او را نزد ابن ابى شوارب قاضى بردند كه يكباره خبر مرگ عبيدالله بن يحيى بن خاقان و خروج صاحب زنج در بصره آمد و بدين وسيله به اين امور مشغول شدند و آن كنيز از دست آنان رهايى يافت و الحمد لله رب العالمين . »

در روايتى آمده كه خليفه فرمان مي‌دهد صقيل كنيز را زندانى كنند ، و او دو سال با ديگر زنان در زندان بود ، زيرا سنيان فتوى مي‌دهند حدّ اكثر مدت باردارى دو سال است ! صقيل عنوانى بوده مشترك كه برخى كنيزان هم داشته‌اند .

آنها منتظر بودند او پسرش را به دنيا آورد تا او را از بين برند . زندان آنها هم تحت اشراف شخص قاضى القضاة ابن ابى شوارب بوده است كه از اهميت موضوع حكايت دارد .

و نيز گذشت كه خيزرانى كنيزى به امام‌عسكري ( عليه السلام ) اهدا كرده بود ، و چون مأموران سلطه به خانه ريختند ، او گريخت و به منزل مولاى سابقش رفت و جريان ميلاد امام مهدي ( عليه السلام ) را براى او تعريف كرد .

روضة الواعظين 2 / 266 مي‌نويسد : « ميلاد او مخفى و امر او پوشيده بود ، و اين بابت سختى زمان و جستجوى شديد سلطان و تلاش وى براى يافتن ايشان بود ، زيرا در مذهب اماميه اين امر مشهور بود و همه انتظار آن را مي‌كشيدند . پدر در زندگى خويش او را به [ همه‌ي ]

--------------------------- 978 ---------------------------

مردم نشان نداد و عموم مردم هم بعد از وفات ايشان او را نديدند . جعفر بن على برادر امام‌عسكري ( عليه السلام ) ميراث برادر را تصاحب كرد ، و در راستاى حبس كنيزان و دستگيرى همسران ايشان ( عليه السلام ) تلاش كرد . او بر اصحاب ابو محمد ( عليه السلام ) خرده مي‌گرفت كه چرا انتظار پسر را مي‌كشند و او را موجود و امام مي‌دانند .

او حكومت را تحريك كرد تا جايى كه آنان [ يعنى اصحاب امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] را ترساند و پراكنده ساخت . او بدين ترتيب بازماندگان ابو محمد ( عليه السلام ) را به گرفتارى عظيم مبتلا كرد ، از دستگيري ، حبس ، تهديد ، تحقير و ذلت و استخفاف . البته سلطان از اين كارها به نتيجه‌اى نرسيد . جعفر ميراث ابو محمد ( عليه السلام ) را تصاحب نمود و سعى كرد نزد شيعه خود را قائم مقام برادر معرفى كند ، لكن احدى نپذيرفت و بدان اعتقاد نيافت . او نزد سلطان رفت و از او خواست به مقام برادر برسد و مال بسيارى بذل نمود ، و به هر چيزى كه گمان مي‌كرد او را به مقصود نزديك مي‌كند متوسّل شد ، ولى نتيجه‌اى برايش نداشت . »

ظاهر آن است كه هجوم نخست بر خانه‌ى امام‌عسكري ( عليه السلام ) ، بلافاصله بعد از دفن ايشان بوده است ، و سبب آن نيز اين بوده كه امام مهدي ( عليه السلام ) به طور ناگهانى ظاهر مي‌شوند و بر پدر نماز به جاى مي‌آورند .

اما هجوم دوم از بابت اجراى فرمان خليفه به وراثت انحصارى جعفر بوده است ، لذا وى با مأموران مي‌آيد تا ميراث برادر را برگيرد و خانه‌ى ايشان را نيز تصاحب كند !

كمال الدين 2 / 442 از محمد بن صالح بن على بن محمد بن قنبر كبير غلام امام رضا ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه جعفر پس از فوت امام‌عسكري ( عليه السلام ) بر سر ميراث ايشان به نزاع پرداخت ، صاحب الزمان از جايى نامعلوم بيرون آمده فرمودند : اى جعفر ! چرا متعرّض حقوق من مي‌شوي ؟ او هم متحير و مبهوت شد و ايشان از نظر غائب گشت . جعفر هرچه در ميان مردم به دنبال او گشت اثرى نيافت .

زمانى كه مادر امام حسن عسكري ( عليه السلام ) از دنيا رفت ، طبق فرمان او خواستند در خانه به خاك بسپارند كه جعفر به نزاع برخاست و گفت : اين خانه‌ى من است و او در آن دفن نمي‌شود ! امام ( عليه السلام ) دوباره ظاهر شده فرمودند : اى جعفر ! آيا اين خانه‌ى توست ؟ آنگاه

--------------------------- 979 ---------------------------

غائب شد و بعد از آن او را نديد . »

كافى 1 / 524 از على بن محمد روايت مي‌كند : « در ميان كسانى كه جعفر فروخت دختركى بود از نسل جعفر بن ابى طالب ( عليه السلام ) كه در خانه [ ى امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] او را پرورش مي‌دادند . برخى علويان ماجراى دخترك [ و اينكه آزاده و از بنى هاشم است ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به وافى 3 / 880 و مرآة العقول 6 / 200

] را به خريدار گفت . خريدار گفت : قبول كردم كه او را بازگردانم به شرط اينكه تمام قيمتى كه در قبال آن پرداخت كردم به من بازگردد .

آن علوى هم رفت و خبر را به اهل ناحيه رساند ، آنان هم چهل و يك دينار براى او فرستادند و دستور دادند دخترك را به صاحب [ و ولى او از آل جعفر ] بازگردانند . »

غيبت شيخ طوسى / 174 با سند خود از سعد بن عبد الله اشعرى نقل مي‌كند : « استاد راستگويم احمد بن اسحاق بن سعد اشعري ( رحمه الله ) برايمان گفت : برخى از شيعيان نزد او آمد و گفت : جعفر بن على نامه‌اى به او نوشته و در آن خود را معرفى مي‌كند ، و عهده‌دار اين امر پس از برادر مي‌داند ، و مدعى است علم حلال و حرام و آنچه مورد نياز است و نيز ديگر علوم را داراست !

احمد بن اسحاق گويد : وقتى كه نامه را خواندم ، نامه‌اى براى صاحب الزمان ( عليه السلام ) نوشتم و نامه‌ى جعفر را نيز درون آن گذاشتم ، جواب چنين آمد :

بسم الله الرحمن الرحيم ، نامه‌ى تو - كه خدايت باقى دارد - ، و نيز آن نامه‌اى كه درون آن فرستادى به من رسيد و هر آنچه را كه در بر داشت - با وجود اختلاف الفاظ و تكرار اشتباه موجود در آن - دانستم ، و اگر تو در آن تدبّر مي‌كردى بعضى از آنچه من بر آن وقوف يافتم را مي‌فهميدي ، و الحمد لله رب العالمين حمداً لا شريك له بابت احسان و فضلى كه بر ما دارد ، خداوند عزيز وجليل براى حق ابا دارد مگر آنكه آن را به اتمام رساند و براى باطل ، مگر آنكه آن را از ميان برد ، و او بر من گواه مطلبى است كه مي‌گويم ، و نيز [ گواه ] من بر شما ، آن هنگامى كه در روزى كه هيچ ترديدى در آن نيست گرد مي‌آييم ، و او از ما درباره‌ى آنچه در آن اختلاف داريم پرسش مي‌كند .

--------------------------- 980 ---------------------------

صاحب نامه هيچ امامت واجب ، اطاعت و هيچ عهدى بر [ گردن ] آنكه به دو نوشته ، تو و هيچ يك از خلق ندارد ، و سخنى برايتان خواهم گفت كه بدان بسنده كنيد ، ان شاء الله تعالي .

اى فلان ! خدايت رحمت كند ، همانا خداوند تعالى خلق را بيهوده نيافريده و به عبث وانگذارده ، بلكه به قدرت خود خلق كرده و براى آنان گوش ، چشم ، دل و خرد قرار داده است ، آنگاه پيامبران ( عليهم السلام ) را به بشارت و هشدار به سوى آنها ارسال نموده تا به فرمانبرى از او فرمانشان دهند و از سرپيچى نهى كنند ، و آنان را از امر خالق و دينشان كه نمي‌دانستند آگاه گردانند . او كتابى بر آنان فرو فرستاد و نيز فرشتگانى كه فضيلت خداداد ايشان ، دلائل آشكار ، براهين واضح و آيات غالب را ميان ايشان و كسانى كه به سويشان مبعوث شده‌اند بياورند . پس براى برخى از آنها آتش را سرد و ايمن نمود و او را خليل خود قرار داد ، با برخى سخن گفت و عصايش را اژدهايى آشكار قرار داد ، بعضى به اذن خدا مردگان را زنده كرد و كور مادر زاد و پيس را شفا بخشيد ، برخى را هم سخن پرندگان آموخت و از هر چيزى

داده شد .

سپس محمد ( صلى الله عليه وآله ) را رحمت بر جهانيان مبعوث كرد ، به دو نعمت خويش را به پايان رسانيد و پيامبرانش ( عليهم السلام ) را خاتمه داد ، او را به سوى تمامى مردم فرستاد ، صدق او را آشكار نمود و نشانه‌ها و علامات او را واضح گرداند ، آنگاه او را ستوده ، از دست رفته و با سعادت از دنيا برد ، و امر [ جانشيني ] را پس از او به برادر ، پسر عمو ، وصى و وارثش على بن ابى طالب ( عليه السلام ) سپرد و پس از ايشان نيز به جانشينان از فرزندانش يك به يك . به وسيله‌ى آنان دينش را احيا كرد و نور خود را تمام ساخت . او ميان آنان با برادران ، عمو زادگان و نزديكان به ترتيب - يعنى صاحبان رحِم - فرقى روشن قرار داد كه بدان حجت از محجوج [ كسى كه ديگرى بر او حجت باشد ] و امام از مأموم شناخته مي‌شود ، آن فرق اين است كه آنان را از گناهان معصوم ، از عيب‌ها مبرّا ، از آلودگى مطهّر و از شبهه منزّه داشت ، آنها را خزانه‌داران دانش ، وديعه‌گاه حكمت و جايگاه سرّ خويش قرار داد ، و با براهين تأييد فرمود ، و اگر چنين نبود مردمان مساوى مي‌بودند و هر كسى مدعى امر خداى عزوجل مي‌شد ، و حق از باطل و عالم از جاهل شناخته نمي‌شد .

--------------------------- 981 ---------------------------

اين باطل گرا كه با ادعايش بر خدا افترا بسته است ، نمي‌دانم اميد به چه چيزى دارد تا ادعاى خود را كامل كند ؛ آيا به فهمى در دين خدا ؟ به خدا قسم حلالى را از حرام نمي‌شناسد ، و ميان خطا و صواب فرق نمي‌گذارد !

يا به دانش ؟ حقّى را از باطل و محكمى را از متشابه تشخيص نمي‌دهد و از حدّ و وقت نماز آگاه نيست !

آيا به ورع ؟ خداوند گواه است كه او نماز واجب را چهل روز ترك گفت و به زعم خود در طلب شعبده بود ، و شايد خبرش به شما رسيده باشد . اين ظرف‌هاى مستى اوست كه مهياست ( 1 ) ( 1 ) . در نسخه‌ى علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) از كتاب شريف احتجاج كه اين جريان در آن هم آمده است ، به جاى عبارت و هاتيك ظروف مسكره منصوبة كه در ترجمه گذشت ، عبارت و هاتيك طرق منكرة منصوبة و به معناى نشانه‌هاى آشكار كردارهاى زشت او ، آمده است ، ر . ك به بحار الانوار 25 / 183 . م

، و آثار معصيت او مر خداى عز وجل را مشهور و پابرجاست !

يا به نشانه‌اي ؟ پس آن را بياورد ، يا به برهاني ؟ پس آن را اقامه كند ، يا به دليلي ؟ پس

بيان كند !

خداوند عزوجل در كتابش مي‌فرمايد : بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . حم ، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ . مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأرض وَمَا بَيْنَهُمَا إِلا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ . قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الأرض أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُواْ مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ . وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى احقاف / 6 - 1

حاء ، ميم ، فرو فرستادن اين كتاب از جانب خداى ارجمند حكيم است . آسمان‌ها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است جز به حقّ و [ تا ] زمانى معيّن نيافريديم ، و كسانى كه كافر شده‌اند ، از آنچه هشدار داده شده‌اند روى گردانند . بگو : به من خبر دهيد ، آنچه را به جاى خدا فرامي‌خوانيد به من نشان دهيد كه چه چيزى از زمين [ را ] آفريده يا [ مگر ] آنان را در [ كار ] آسمان‌ها مشاركتى است ؟ اگر راست مي‌گوييد كتابى پيش از اين [ قرآن ] يا بازمانده‌اى از دانش نزد من آوريد . و كيست گمراه‌تر از آن كس كه به جاى خدا كسى را مي‌خواند كه تا روز قيامت او را پاسخ نمي‌دهد ، و آنها از دعايشان

--------------------------- 982 ---------------------------

بي‌خبرند ؟ و چون مردم محشور گردند ، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انكار ورزند .

پس - خدا عهده‌دار توفيق تو گردد - از اين ظالم آنچه را كه برايت بيان كردم درخواست كن ، او را بيازماي ، و از آيه‌اى از كتاب خدا بپرس كه برايت تفسير كند ، يا نماز واجبى تا حدود و واجبات آن را بر تو بيان نمايد ، تا از حال و قدر او آگاه شوى و عيب و نقصان او برايت آشكار گردد ، و خداوند حسابرس اوست .

خداوند حق را براى اهل آن حفظ كند و در محل استقرار آن قرار دهد . خداى عزيز و جليل ابا كرده كه پس از حسن و حسين ( عليهما السلام ) امامت در دو برادر باشد . و اگر خدا به ما اذن سخن دهد ، حق آشكار شده باطل از ميان مي‌رود و پرده [ ى خود را ] از شما بر مي‌دارد ، من به خدا اميد دارم كه كفايت كند ، و احسان و ولايت را نيكو دارد و حسبنا الله و نعم الوكيل . »

كمال الدين 2 / 476 از ابو الحسن على بن سنان موصلى از پدرش نقل مي‌كند : « هنگامى كه سيد ما امام حسن بن على عسكري ( عليهما السلام ) از دنيا رفتند ، هيئت‌هايى از قم و جبال با اموالى آمدند و خبر از ارتحال امام‌عسكري ( عليه السلام ) نداشتند . به سامرا كه رسيدند سراغ حضرت را گرفتند و با خبر فوت ايشان مواجه شدند ، پرسيدند : وارث ايشان كيست ؟ گفتند : جعفر بن علي ، سراغ او را گرفتند ، پاسخ دادند : براى تفريح با قايقى به دجله رفته مي‌نوشد و آوازه خوانان هم همراه او هستند !

آنها در ميان خود مشورت كرده گفتند : اين كار ، كار امام نيست ، بعضى گفتند : برويم تا اين اموال را به صاحبان آن بازگردانيم . ابو العباس محمد بن جعفر حميرى قمى گفت : صبر كنيد تا اين مرد بازگردد و او را بيازماييم .

وقتى بازگشت نزد او رفتند سلام كردند و گفتند : آقاى ما ! ما اهل قم هستيم و جماعتى از شيعيان و غير آنان [ اهل قم ] همراهمان هستند ، و ما پيشتر اموالى براى مولايمان امام حسن بن علي ( عليه السلام ) مي‌آورديم . جعفر گفت : حال كجاست ؟ گفتند : با ما ، گفت : بياوريد ، گفتند : نه ، اين اموال جريانى جالب دارد ، جعفر گفت : چه جرياني ؟ گفتند : اين اموال گرد مي‌آيد و در آن از عموم شيعيان يك دينار و دو دينار است ، آنها را درون كيسه‌اى قرار مي‌دهند و مهر مي‌كنند ، ما چون نزد مولايمان امام‌عسكري ( عليه السلام ) مي‌رسيديم مي‌فرمودند : تمام مال فلان

--------------------------- 983 ---------------------------

مقدار دينار است ، از فلانى فلان قدر ، از فلانى فلان مقدار - تا آنكه اسامى همه را مي‌بردند - و مي‌فرمودند كه چه نقشى بر روى مهرها وجود دارد .

جعفر صدا زد : دروغ مي‌گوييد ، در مورد برادرم مطلبى مي‌گوييد كه چنين نبوده ، اين دانش غيب است و جز خدا كسى ندارد .

آنان با شنيدن اين سخن به يكديگر نگريستند ، جعفر گفت : اين مال را نزد من بياوريد ، آنها گفتند : ما اجير و وكيل صاحبان مال هستيم ، و آن را جز با نشانه‌هايى كه از سيدمان حسن بن علي ( عليه السلام ) به ياد داريم تسليم نخواهيم كرد ، حال اگر تو امام هستى برهان بياور ، و گرنه آن را به صاحبانش باز مي‌گردانيم تا خود نظر دهند .

جعفر نزد خليفه كه در سامرا بود رفت و از او يارى طلبيد . خليفه آنان را احضار كرد و گفت : اين اموال را به جعفر بسپاريد ، آنها گفتند : خداوند امور اميرالمؤمنين ( ! ) را سامان دهد ، ما اجيران و وكلاى صاحبان امواليم ، و اين امانتِ جماعتى است كه فرمان داده‌اند تنها به كسى بسپاريم كه نشانه داشته باشد ، و عادت ما با حسن بن علي ( عليه السلام ) نيز همين بود . خليفه گفت : آن علامت كه ميان خود و او داشتيد چه بود ؟ گفتند : دينارها ، صاحبان آن ، اموال و مقدار آن را برايمان توصيف مي‌كرد ، و بعد از آن تسليم او مي‌كرديم . ما بارها نزد ايشان رفتيم و همين نشانه و علامت ما بود ، و حال ايشان از دنيا رفتند . اگر اين مرد صاحب امر است ، همان نشانه‌اى كه برادرش ارائه مي‌داد ارائه دهد ، و گرنه آنها را به صاحبانشان باز مي‌گردانيم .

جعفر گفت : يا اميرالمؤمنين ! اين قوم كذابند و بر برادرم افترا مي‌زنند ، و اين علم غيب است ! خليفه در پاسخ گفت : اينان فرستادگانى هستند و كارى جز رساندن پيام ندارند ، جعفر هم مبهوت ماند و هيچ نگفت .

آنان گفتند : اگر اميرالمؤمنين ( ! ) لطف كند و كسى را براى بدرقه‌ى ما بفرستد تا از اين شهر خارج شويم ، او هم كسى را فرستاد . هنگامى كه از شهر بيرون رفتند ، پسرى كه در زيبايى گوى سبقت را از همگان ربوده و گويا خادم بود نزد آنان آمد و ندا كرد : اى فلان بن فلان ! اى فلان بن فلان ! مولايتان را اجابت كنيد ، آنها گفتند : تو خود مولاى مايي ، او گفت :

--------------------------- 984 ---------------------------

پناه بر خدا ، من بنده‌ى مولايتان هستم ، نزد او برويد .

آنها مي‌گويند : ما همراه او رفتيم تا وارد خانه‌ى مولايمان حسن بن علي ( عليه السلام ) شديم . يكباره ديديم فرزند ايشان سيد ما قائم ( عليه السلام ) به مانند پاره‌ى ماه بر سريرى نشسته و جامه‌هايى سبز دربردارد . سلام كرديم و ايشان پاسخ دادند ، سپس فرمودند : تمام مال فلان مقدار دينار است ، فلانى فلان مقدار و فلانى فلان قدر فرستاده و همه را بيان كردند . آنگاه به توصيف لباس‌ها ، بارها و جانورانى كه با خود به همراه داشتيم پرداختند .

ما به شكرانه‌ى آنچه دانستيم براى خداى عزوجل به سجده افتاديم ، و زمين مقابل ايشان را بوسه داديم ، از آنچه مي‌خواستيم پرسيديم و پاسخ گرفتيم ، و اموال را براى ايشان آورديم .

ايشان فرمان دادند از اين پس مالى به سامرا نياوريم ، زيرا كسى را در بغداد مي‌گمارند كه اموال نزد او برده شود و توقيعات از نزد او بيرون آيد ، و از حضور ايشان مرخص شديم . حضرت مقدارى حنوط و كفن به ابو العباس محمد بن جعفر قمى حميرى دادند و فرمودند : خداوند پاداش تو را در مورد خودت افزون كند . ما به گردنه‌ى همدان نرسيده بوديم كه او از دنيا رفت ، ( رحمه الله ) .

ما بعد از آن اموال را نزد وكلايى كه در بغداد حضور داشتند مي‌برديم و توقيعات نيز از نزد آنها بيرون مي‌آمد .

مصنف اين كتاب [ شيخ صدوق ( رحمه الله ) ] مي‌گويد : اين جريان بر آگاهى خليفه از امر امامت و كسى كه عهده‌دار آن است دلالت دارد ، از اين روست كه با آن قوم و اموالى كه همراه داشتند كارى نداشت . جعفر را از آنان بازداشت و دستور نداد اموال را تسليم او كنند ، جز آنكه دوست داشت اين مطلب مخفى بماند و نشر نيابد ، تا مبادا مردم بدان رهنمون شوند !

جعفر كذاب پس از فوت امام حسن بن علي ( عليه السلام ) بيست هزار دينار نزد خليفه برد و گفت : يا اميرالمؤمنين ! مرتبت و جايگاه برادرم را براى من قرار دهيد ، او پاسخ داد : منزلت برادرت از جانب ما نبود بلكه از سوى خدا بود ، ما سعى بر آن داشتيم كه جايگاه او را پايين آوريم ولى خداوند عزوجل ابا كرد مگر آنكه هر روز او را بالا برد ، و اين بابت نگاهداري ، برخورد نيكو ، دانش و عبادت او بود . حال تو اگر نزد شيعيان برادرت از آن جايگاه برخوردارى به

--------------------------- 985 ---------------------------

ما نيازى نخواهى داشت ، اگر همچنين نيست و شايستگي‌هاى او را نداري ، ما برايت

فايده‌اى نداريم . » ( 1 ) ( 1 ) . الثاقب فى المناقب / 267 ، تبصرة الولى / 130 و مشابه آن الخرائج و الجرائح 3 / 1108

همان 2 / 488 از محمد بن شاذان بن نعيم نقل مي‌كند : « مردى از اهالى بلخ ، مالى را به همراه نامه‌اى - كه در آن نوشته‌اى نبود ، و تنها با انگشت خود بر آن كشيده بود - فرستاد و به رسول گفت : اين مال را با خود ببر و به كسى بده كه تو را از ماجراى آن خبر دهد و جواب نامه را نيز بگويد . آن مرد هم به عسكر [ سامرا ] آمد و نزد جعفر رفته ماجرا را گفت ، جعفر پرسيد : آيا تو به بداء اعتقاد داري ؟ گفت : آري ، جعفر گفت : نظر رفيقت تغيير يافته و از تو خواسته اين مال را به من بسپاري ! او گفت : اين پاسخ قانع كننده‌اى نيست و بيرون آمد . . .

و در ادامه نامه‌اى از امام ( عليه السلام ) رسيد كه پاسخ او را داد و به مقصودش رساند . » ( 2 ) ( 2 ) . دلائل الامامة / 287 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1129 و الثاقب فى المناقب / 261

كافى 1 / 523 از حسن بن عيسى عريضى روايت مي‌كند : « پس از آنكه امام حسن عسكري ( عليه السلام ) از دنيا رفتند ، مردى مصرى مالى را براى امام زمان ( عليه السلام ) به مكه آورد ولى با اختلاف ميان مردم مواجه شد ، برخى گفتند : امام‌عسكري ( عليه السلام ) بدون آنكه كسى را جانشين قرار دهد از دنيا رفت ، و جانشين جعفر است ، بعضى هم گفتند : او جانشين تعيين نمود .

مرد مصرى شخصى به نام ابو طالب را با نامه‌اى به عسكر فرستاد . او به آنجا آمد و نزد جعفر رفت و از او برهان و دليل بر امامت خود خواست ، وى گفت : اكنون مجال آن نيست . ابو طالب هم آمد و نامه را به دست سفراء داد ، پاسخ او چنين آمد : خداوند به تو در مصيبت رفيقت پاداش دهد كه از دنيا رفت ، و درباره‌ى آن مالى كه وى با خود داشت سفارش كرد كه آن را به فردى مطمئن بدهد تا در آن به وظيفه عمل كند ، و نامه‌اش پاسخ داده شد . »

كمال الدين 2 / 483 از اسحاق بن يعقوب روايت مي‌كند : « از محمد بن عثمان عَمري ( رحمه الله ) خواستم نامه‌اى را كه در آن سؤالات پيچيده‌ام را مطرح كرده بودم به ناحيه برساند . توقيع با خطّ مولايمان صاحب الزمان ( عليه السلام ) چنين آمد : اما آنچه درباره‌اش سؤال كردى - خدا تو را راهنمايى كند ، و از منكرين من از اهل‌بيت و پسر عموهايم محفوظ دارد - ؛ بدان ! ميان

--------------------------- 986 ---------------------------

خداى عزوجل و هيچ كس خويشاوندى نيست [ و لذا هركه به باطل بگرود نپندارد نسبش كارساز است ] . هركس مرا انكار كند از من نبوده و راه او راه پسر نوح ( عليه السلام ) است . اما عمويم جعفر و فرزندانش ، بسان برادران يوسف ( عليه السلام ) هستند .

اما فقاع ؛ نوشيدن آن حرام است ، ولى شلماب ( 1 ) ( 1 ) . گويا آب شلغم است .

عيبى ندارد .

اما اموالتان ؛ ما تنها براى پاك شدن شما آن را مي‌پذيريم ، پس هركه خواست برساند و هرآنكه خواست دريغ كند ، زيرا آنچه خدا به من داده بهتر از آن است كه به شما داده است .

اما ظهور فرج ؛ موكول به خداوند - تعالى ذكره - است ، و وقت گزاران دروغ مي‌گويند .

اما سخن كسى كه مي‌پندارد حسين ( عليه السلام ) كشته نشده ؛ كفر ، تكذيب [ حق ] و گمراهى است .

اما در رخدادها ؛ به راويان حديث ما رجوع كنيد كه آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم .

اما محمد بن عثمان عمرى - كه خدا از او ، و پيشتر از پدرش راضى باشد - ؛ ثقه‌ى من است و نامه‌ى او نامه‌ى من است .

اما محمد بن على بن مهزيار اهوازي ؛ خداوند دل او را اصلاح و ترديدش را بر طرف

خواهد كرد .

اما آنچه به ما رساندي ؛ ما تنها آن را قبول مي‌كنيم كه پاك و طاهر باشد .

پول [ پرداختى به ] زن آوازه خوان حرام است .

محمد بن شاذان بن نعيم هم مردى است از شيعيان ما اهل‌بيت .

اما ابو الخطاب محمد بن ابو زينب اجدع ؛ او ملعون است ، و يارانش نيز ملعونند ، با هم باوران آنان هم مجلس نشو كه من و پدرانم ( عليهم السلام ) از آنان بيزاريم .

اما كسانى كه به اموال ما دست مي‌برند ؛ هركس چيزى از آن را حلال بشمارد و مصرف كند ، جز اين نيست كه آتش مي‌خورد . . .

اما پشيمانى گروهى كه با آنچه به ما رساندند در دين خداى عزوجل دچار ترديد شدند ؛

--------------------------- 987 ---------------------------

ما به كسى كه مي‌خواهد آن را پس گيرد پس داديم ، و نيازى به صله‌ى كسانى كه شك دارند نداريم .

اما علت غيبت ؛ خداى عزوجل مي‌فرمايد : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مائده / 101

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، از چيزهايى كه اگر براى شما آشكار گردد شما را اندوهناك مي‌كند نپرسيد . يك يك پدرانم ( عليهم السلام ) بيعت طاغوت زمان را بر گردن داشتند ، ولى من زمانى كه خروج مي‌كنم بيعت احدى از طاغوت‌ها بر گردنم نخواهد بود .

اما چگونگى بهره مندى از من در دوران غيبت ؛ مانند بهره مندى از خورشيد است آن هنگامى كه ابر آن را از ديدگان بپوشاند ، و من امان اهل زمينم ، چنان كه ستارگان امان اهل آسمانند .

پس درِ سؤال از آنچه ربطى به شما ندارد را ببنديد ، و براى آگاهى از آنچه كفايت شده‌ايد ، خود را به زحمت نياندازيد ، و براى تعجيل فرج بسيار دعا كنيد ، زيرا آن فرج شماست ،

و السلام عليك يا اسحاق بن يعقوب و على من اتّبع الهدي . » ( 2 ) ( 2 ) . غيبت شيخ طوسى / 176 ، اعلام الورى / 423 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1113 ، احتجاج 2 / 469 و كشف الغمة 3 / 321

مطالب ديگرى نيز پيرامون جعفر خواهد آمد .

برخى توقيعات امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، پاسخ‌ها و نامه‌هاى ايشان

شيخ صدوق ( رحمه الله ) به دعاى امام ( عليه السلام ) به دنيا مي‌آيد

كمال الدين 2 / 502 مي‌نويسد : « ابو جعفر محمد بن على اسود برايم گفت : على بن الحسين بن موسى بن بابويه پس از وفات محمد بن عثمان عَمري ( رحمه الله ) از من خواست تا از ابو القاسم حسين بن روح درخواست كنم كه از مولايمان صاحب الزمان ( عليه السلام ) بخواهد به درگاه خداى عزوجل دعا كنند تا فرزندى پسرى به او عطا نمايد .

من اين پيغام را رساندم ، و ايشان آن را به حضرت ابلاغ نمود ، و بعد از سه روز به من خبر

--------------------------- 988 ---------------------------

داد كه حضرت براى على بن الحسين دعا كرده‌اند ، و فرزندى مبارك كه خدا او را نافع قرار مي‌دهد زاده خواهد شد ، و پس از او نيز فرزندانى به هم خواهند رسيد .

ابو جعفر محمد بن على اسود گويد : من نيز درباره‌ى خود همين درخواست را كردم كه دعا كنند خدا فرزندى به من عنايت كند ، ولى اجابت نكرد و گفت : راهى بدان [ خواسته ] نيست . پس على بن الحسين ، صاحب محمد [ شيخ صدوق ] و پس از او فرزندانى ديگر شد ، ولى من نه .

شيخ صدوق بعد از نقل اين جريان مي‌نويسد : ابو جعفر محمد بن على اسود ( رحمه الله ) بارها - كه مرا مي‌ديد به مجلس استادم محمد بن حسن بن احمد بن وليد مي‌روم و به كتب علم و نگاهدارى آن رغبت دارم - به من گفت : هيچ عجيب نيست تو چنين رغبتى به دانش داشته باشي ، زيرا به دعاى امام ( عليه السلام ) به دنيا آمده‌اي . »

رجال نجاشى / 261 مي‌نويسد : « على بن الحسين بن موسى بن بابويه قمى ابو الحسن ، بزرگ قميين ، پيشگام ، فقيه و مورد اعتماد آنان در عصر خود بود . او به عراق آمد و به ابو القاسم حسين بن روح ( رحمه الله ) نزديك شد و سؤالاتى از او پرسيد . بعدها هم به دست على بن جعفر بن اسود نامه‌اى به ايشان رساند و درخواست نمود آن را به صاحب ( عليه السلام ) برساند ، و در آن تقاضاى فرزند كرده بود ، پاسخ آمد : برايت در اين باره به درگاه خدا دعا كرديم ، و دو پسر نيك روزى خواهى شد . پس ابو جعفر و ابوعبد الله از كنيزى براى او به دنيا آمدند .

ابوعبد الله حسين بن عبد الله مي‌گفت : از ابو جعفر [ شيخ صدوق ] شنيدم كه مي‌گفت : من به دعاى صاحب الامر ( عليه السلام ) به دنيا آمدم ، و به اين مطلب افتخار مي‌كرد . »

غيبت شيخ طوسى / 187 مي‌نگارد : « على بن الحسين بن موسى بن بابويه با دخترِ عمويش محمد بن موسى بن بابويه ازدواج كرده بود ، لكن فرزندى از او برايش به دنيا نيامد . از اين رو براى شيخ ابو القاسم حسين بن روح ( رحمه الله ) نامه نوشت كه از حضرت درخواست كند از خدا بخواهند تا فرزندانى فقيه براى او به دنيا آيند .

جواب چنين آمد : تو از اين زن فرزندى نخواهى داشت ، ولى مالك كنيزى ديلمى خواهى شد و دو فرزند فقيه از او برايت زاده مي‌شوند .

--------------------------- 989 ---------------------------

ابوعبد الله بن سوره به من گفت : ابو الحسن بن بابويه ( رحمه الله ) سه فرزند داشت ؛ محمد و حسين فقيه بودند و در حفظ مطالب مهارت خوبى داشتند ، و مطالبى را به خاطر مي‌سپردند كه ديگر اهل قم توانايى آن را نداشتند . آن دو برادرى به نام حسن نيز داشتند كه بين آن دو بود ، وى به عبادت و زهد مشغول بود ، با مردم ارتباطى نداشت و از فقاهت نيز برخوردار نبود .

همو گويد : هر زمان كه ابو جعفر و ابوعبد الله دو پسر على بن الحسين مطلبى را روايت مي‌كردند ، مردم از حافظه‌ى آنان شگفت زده شده مي‌گفتند : اين امر به شما اختصاص دارد و به جهت دعاى امام است . اين مطلب در ميان اهل قم مشهور بود . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از وفات سفير خود عَمري ( رحمه الله ) خبر مي‌دهند

غيبت شيخ طوسى / 226 از جعفر بن احمد نوبختى نقل مي‌كند : « پدرم احمد بن ابراهيم و عمويم ابو جعفر عبد الله بن ابراهيم و جماعتى از خاندان - يعنى بنى نوبخت - برايم نقل كردند : هنگامى كه بيمارى ابو جعفر عمرى شدت يافت ، گروهى از بزرگان شيعه از جمله ابو على بن همام ، ابوعبد الله بن محمد كاتب ، ابوعبد الله باقطاني ، ابو سهل اسماعيل بن على نوبختي ، ابوعبد الله بن وجناء و ديگر از سرشناسان نزد ابو جعفر ( رحمه الله ) آمدند و گفتند : اگر حادثه‌اى رخ دهد ، چه كسى به جاى شما خواهد بود ؟ فرمود : اين ابو القاسم حسين بن روح بن ابى بحر نوبختى قائم مقام من ، سفير ميان شما و صاحب الامر ( عليه السلام ) ، وكيل و ثقه‌ى امين است ، پس در امور خود به دو رجوع كنيد و در مسائل مهمّ خود بر او اعتماد كنيد كه من بدانچه گفتم مأمور بودم و آن را رساندم . »

كمال الدين 2 / 502 از ابو جعفر محمد بن على اسود ( رحمه الله ) : « ابو جعفر عَمرى براى خود قبرى كند و با ساج ( 1 ) ( 1 ) . درختى است محكم .

آماده‌اش كرد ، در اين باره از او سؤال كردم ، فرمود : مردم اغراضى دارند .

بعداً نيز در اين باره سؤال كردم و گفت : من امر شده‌ام كه كار خود را به پايان برسانم . و بعد از دو ماه از دنيا رفت . » ( 2 ) ( 2 ) . غيبت شيخ طوسى / 222 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1120 و اثبات الهداة 3 / 677

--------------------------- 990 ---------------------------

پاسخ امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در نفى تفويض

غيبت شيخ طوسى / 178 از على بن احمد دلال قمى روايت مي‌كند : « گروهى از شيعيان اختلاف كردند كه آيا خداوند خلق و رزق را به امامان ( عليهم السلام ) تفويض كرده يا نه ، طائفه‌اى گفتند : اين امر محال است زيرا كسى جز خدا قادر بر خلق اجسام نيست ، برخى ديگر گفتند : خداوند اين قدرت را به ائمه ( عليهم السلام ) داده و اين امر را به ايشان تفويض نموده است ،

لذا آنان مي‌آفرينند و روزى مي‌دهند . اين دو گروه در اين باره با يكديگر در نزاع بودند كه كسى گفت : چرا به ابو جعفر محمد بن عثمان عمرى رجوع و از او در اين مورد پرسش نمي‌كنيد تا حق را برايتان آشكار سازد ؟ او طريق به صاحب الامر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است . آنها هم نامه‌اى نوشته و براى او فرستادند .

به واسطه‌ى او توقيعى بيرون آمد و اين نسخه‌اى از آن است ؛ خداوند تعالى است كه اجسام را آفريد و ارزاق را تقسيم كرد ، زيرا او نه جسم است و نه در جسمى حلول مي‌كند ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَئٌْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شورى / 11

هيچ چيزى مانند او نيست و اوست شنواى بينا .

اما امامان ( عليهم السلام ) ؛ آنان از خداوند متعال مي‌خواهند ، پس او مي‌آفريند ، از او درخواست مي‌كنند و او روزى مي‌دهد ، تا درخواست آنها را اجابت كند و حقّشان را بزرگ دارد . »

ردّ بر غاليان و نهى از غلو

احتجاج 2 / 473 مي‌نگارد : « از جمله توقيعاتى كه از سوى صاحب الزمان ( عليه السلام ) صادر شده و ردّ بر غاليان است ، پاسخ نامه‌ى محمد بن على بن هلال كرخى است : اى محمد بن علي ! خداوند برتر و بالاتر از آن است كه وصف مي‌كنند - سبحانه و بحمده - ، ما شريكان او در دانش و قدرتش نيستيم ، جز او ديگرى غيب را نداند ( 2 ) ( 2 ) . علامه‌ى محقق مجلسي ( رحمه الله ) پس از نقل اين روايت مي‌فرمايد : مقصود از نفى علم غيب در اين روايت ، آن است كه كسى بدون وحى و الهام از غيب با خبر شود ، اما آگاهى از غيب به وسيله‌ى وحى و الهام قابل انكار نيست ، زيرا عمده‌ى معجزات پيامبران و اوصيا ( عليهم السلام ) ، خبر از امور غيبى بوده است ، و خداوند خود آنها را استثنا كرده مي‌فرمايد : عالمُ الغَيبِ فلا يظهِرُ عَلَى غَيبِه أحَداً إلّا مَن ارتَضَى مِن رَسُولٍ ، داناى غيب ، كسى را بر غيب خود آگاه نمي‌كند مگر رسولى را كه از او خشنود باشد ، بحار الانوار 25 / 268 . م

همانسان كه در كتاب استوار خود

--------------------------- 991 ---------------------------

فرموده - تباركت أسماؤه : قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأرض الْغَيْبَ إِلا اللهُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نمل / 65

بگو : هر كه در آسمان‌ها و زمين است - جز خدا - غيب را نمي‌دانند .

من و تمامى پدرانم از اولين ؛ آدم ، نوح ، ابراهيم ، موسى و ديگر از پيامبران ، و آخرين ؛ محمد رسول‌خدا ، على بن ابى طالب و ديگر امامان ( عليهم السلام ) كه گذشتند تا پايان زمان و دوران من ، بندگان خداى عزوجل هستيم ، خداوند عزوجل مي‌فرمايد : وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى . قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً . قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَي ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى طه / 126 - 124

و هر كس از ياد من دل بگرداند ، در حقيقت زندگى تنگ [ و سختي ] خواهد داشت ، و روز رستاخيز او را نابينا محشور مي‌كنيم . مي‌گويد : پروردگارا ! چرا مرا نابينا محشور كردى با آنكه بينا بودم ؟ مي‌فرمايد : همانطور كه نشانه‌هاى ما بر تو آمد و آن را به فراموشى سپردي ، امروز همان گونه فراموش مي‌شوي .

اى محمد بن علي ! جاهلان و نادانان شيعه و كسانى كه بال پشه بر باورشان رجحان دارد ، ما را آزار داده‌اند . من خدايى را كه الهى جز او نيست و به عنوان گواه كافى است ، رسولش محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، فرشتگانش ، انبيا و اوليايش و تو و هر آنكه نامه‌ى من را بشنود گواه مي‌گيرم كه نزد خدا و رسولش از كسى كه مي‌گويد ما عالم به غيب هستيم و با خدا در حكومتش شراكت داريم ، يا آنكه ما را در جايگاهى غير از آن جايگاه كه خدا براى ما پسنديده و ما را براى آن آفريده قرار دهد ، و يا از آنچه برايت در صدر اين نامه تفسير و بيان كردم درباره‌ى ما تجاوز كند بيزارى مي‌جويم ، و شما را گواه مي‌گيرم كه هركسى كه ما از او بيزارى جوييم ، خدا ، فرشتگان ، رسل و اولياى او از او بيزارى جويند .

من اين توقيع را كه در اين نامه است در گردن تو و هركه آن را بشنود امانت قرار دادم كه آن را از احدى از موالى و شيعيانم كتمان نكند ، تا جايى كه همه‌ى مواليانم از آن آگاه شوند . اميد است خداوند عزيز و جليل آنان را دريابد ، پس به اعتقاد حق بازگردند ، و از آنچه از فرجامش آگاه نيستند ، دست نگاه دارند .

--------------------------- 992 ---------------------------

پس هرآنكه نامه‌ى مرا بفهمد ولى به آنچه امر و نهى كردم رجوع نكند ، لعنت خداوند و بندگان صالح او كه ذكر كردم بر او وارد آمده است . »

تفسير عياشى 1 / 16 از يوسف بن سخت بصري : « توقيعى به خطّ محمد بن محمد بن علي ( 1 ) ( 1 ) . ظاهراً تصحيفى به هنگام نسخه بردارى منبع صورت گرفته است و محمد بن الحسن بن على كه امام عصر ( عليه السلام ) است ، به محمد بن محمد بن على تبديل شده است ، هم‌چنان‌كه محقق تفسير عياشى نيز اشاره مي‌كند . م

ديدم كه در آن آمده بود : بر شما واجب است كه اعتقاد داشته باشيد ما پيشوايان [ از جانب ] خدا هستيم ، امامان و خلفاى خداوند در زمين ، امينان او بر خلق و حجج او در بلاد هستيم ، حلال و حرام را مي‌شناسيم و تأويل كتاب و فصل الخطاب را مي‌دانيم . »

نامه‌اى با هدف تقويت ايمان ضعيفان شيعه

غيبت شيخ طوسى / 172 از على بن ابراهيم رازى روايت مي‌كند : « شيخ مورد اعتماد ( 2 ) ( 2 ) . مقصود ، جناب عثمان بن سعيد عَمري ( رحمه الله ) سفير نخست امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌باشد ، هم‌چنان‌كه مرحوم طبرسى در احتجاج بدان تصريح مي‌كند ، احتجاج 2 / 466 . م

در بغداد برايم گفت : ابن ابى غانم قزوينى و جماعتى از شيعيان در مورد جانشين دچار اختلاف شدند ، ابن ابى غانم مي‌گفت : ابو محمد ( عليه السلام ) بدون جانشين از دنيا رفت . آنها در اين باره نامه‌اى نوشتند و به ناحيه فرستادند . پاسخ به خطّ امام ( عليه السلام ) چنين آمد : بسم الله الرحمن الرحيم ، خداوند ما و شما را از ضلالت و فتنه‌ها نگاه دارد ، روح يقين ببخشد و از عاقبت بد پناه دهد .

به من خبر رسيده كه جماعتى از شما در اعتقادشان به ترديد افتاده‌اند و در واليان امور دچار شك و سرگردانى شده‌اند ، اين مطلب ما را به خاطر شما - و نه به خاطر خودمان - اندوهگين ساخت ، چرا كه خدا با ماست و هيچ نيازى به غير او نداريم ، حق با ماست لذا كسى كه خود را از ما باز دارد ، موجب هراس ما نخواهد بود ، و ما پرورش يافتگان ربّمان هستيم و پس از آن خلق پرورش يافتگان ما هستند .

اى جماعت ! چرا در ترديد آمد و شد مي‌كنيد و در حيرت واژگونيد ، مگر سخن خداى

--------------------------- 993 ---------------------------

عزيز و جليل را نشنيده‌ايد : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمر مِنْكُمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 59

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، خدا را اطاعت كنيد و پيامبر و اولياى امر خود را [ نيز ] اطاعت كنيد ؟

آيا از وقايعى كه براى امامانتان - كه درود بر درگذشته و باقى آنان باد - رخ مي‌دهد و در روايات آمده ، آگاه نبوديد ؟

آيا نديديد كه چسان خداوند برايتان پناهگاه‌هايى قرار داد تا بدان پناه بريد ؟ و نشان‌هايى گذارد تا بدان رهنمون شويد ؟ از زمان آدم ( عليه السلام ) تا زمانى كه آنكه از دنيا رفته [ امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] ظاهر شد [ و امامت به ايشان رسيد ] ، هرگاه نشانه‌اى غائب شود ديگرى آشكار مي‌گردد ، و چون ستاره‌اى ناپديد گردد ستاره‌اى ديگر طلوع مي‌كند . پس چون خدا او را به سوى خود برد ، گمان كرديد كه خداى تعالى دين خود را از ميان برده و سبب ميان خود و خلقش را بريده است ؟ هرگز ، اين نبوده و نخواهد بود تا آنكه قيامت شود و امر خداى سبحان ظاهر گردد ، در حالى كه اينان خوش ندارند .

آن [ امامي ] كه گذشت با سعادت از دنيا رفت و ما را به فقدانش دچار نمود بر همان شيوه‌ى پدرانش ( عليهم السلام ) ، بسان دو كفشى كه در برابر يكديگرند . وصيت و دانش او در ماست و نيز جانشين و قائم مقام او ، تنها ظالم گناهكار است كه با ما بر سر جايگاه او نزاع مي‌كند ، و تنها منكر كافر است كه آن را به جاى ما ادعا مي‌كند ، و اگر نه آن بود كه امر خداى متعال مغلوب و سرّش آشكار و علن نمي‌گردد ، چيزى - از حقّ ما - براى شما ظاهر مي‌گشت كه عقل‌هايتان از آن در شگفت مانَد و شك‌هايتان را بر طرف گرداند ، لكن هر آنچه خداوند بخواهد همان شود ، و براى هر پايانى نوشته‌اى است . پس تقواى خدا پيشه كنيد ، تسليم ما باشيد و اين امر را به ما بازگردانيد . . . ، تلاش نكنيد از آنچه بر شما پوشيده شده پرده برداريد ، از [ راه ] راست منحرف نشويد و به چپ [ و كجراهه ] نرويد ، و بر مسير روشن ، و به وسيله‌ى مودّت ، به سوى ما بياييد كه برايتان خيرخواهى كردم و خداوند بر من و شما گواه است .

اگر محبت ما نسبت به صلاح ، رحمت و دلسوزى بر شما نبود ، به جاى سخن گفتن با شما مشغول به امرى بوديم كه بدان امتحان شده‌ايم ، يعنى منازعه‌ى ظالم گردنكش

--------------------------- 994 ---------------------------

گمراهى كه در گمراهى خود غوطه مي‌خورد ، با پروردگارش مخالفت مي‌كند ، ادعاى چيزى را مي‌كند كه براى او نيست ، و حقّ كسى كه خداوند اطاعت از او را واجب گردانيده انكار مي‌كند . و در دختر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى من الگويى نيكوست ، و جاهل جامه‌ى عمل خود را خواهد پوشيد ، و كافر خواهد دانست عاقبت [ نيك ] دنيا از آنِ كيست .

خداوند ما و شما را به رحمت خود از تمامى مهالك ، بدي‌ها ، آفات و بلايا مصون دارد كه او بر اين امر ولايت دارد و بر هر آنچه بخواهد قادر است ، و ولى و حافظ ما و شما باشد ، و درود و رحمت و بركات خداوند بر تمام اوصياء و اولياء و مؤمنين باد . »

نهى از بردن نام امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در غيبت صغري

كافى 1 / 333 از ابوعبد الله صالحى روايت مي‌كند : « پس از شهادت امام‌عسكري ( عليه السلام ) شيعيان از من خواستند نام و مكان حضرت را سؤال كنم ، جواب اينچنين آمد : اگر آنان را به سوى نام راهنمايى كنى آن را فاش كنند ، و اگر از مكان آگاه شوند بدان سو راه نمايند . . .

در حديثى ديگر ابن رئاب از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : كسى جز كافر ، نام صاحب اين امر را نمي‌برد . »

كمال الدين 2 / 509 روايت مي‌كند : « احمد بن خضر بن ابو صالح خجندى در جستجو بر آمد و ترك وطن كرد تا برايش معلوم شود كه چه كند ، كه توقيعى چنين از صاحب الزمان ( عليه السلام ) برايش صادر شد : هركه جستجو كند ، در طلب بر آمده ، هر كه در طلب برآيد ، راه نمايد ، آنكه راه نمايد ، [ او را ] در معرض قتل قرار داده است ، و هر آنكه چنين كند ، شرك ورزيده .

او هم دست نگاه داشت و بازگشت . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 196

كمال الدين 2 / 482 و 383 از على بن عاصم كوفى مي‌آورد : « در توقيعات صاحب الزمان ( عليه السلام ) چنين آمد : ملعون است ، ملعون است كسى كه در محفل مردم مرا نام برد . »

نگارنده : اكثر فقهاى ما روايات نهى از نام بردن را مخصوص دوران غيبت صغرى دانسته‌اند ، آن هنگام كه دشمنان به دنبال ايشان بودند ، و به هر مكانى كه گمان مي‌كردند ايشان در آنجا حضور

--------------------------- 995 ---------------------------

دارد هجوم مي‌آوردند ، حتى كسى را كه گمان مي‌كردند به ايشان باردار است زندانى مي‌نمودند !

از اين رو گويند بعد از گذشت عصر غيبت صغري ، اين حرمت - با رفع علت - برداشته شده است . ( 1 ) ( 1 ) . شايان ذكر است كه برخى فقيهان قائل به جواز بردن نام خاص امام ( عليه السلام ) در اين اعصار شده‌اند ، برخى هم قائل به حرمتند .

محدث نوري ( رحمه الله ) پس از نقل بر خى روايات مي‌نگارد : اين احاديث صريح در آن است كه عدم جواز بردن نام مولايمان حضرت مهدي ( عليه السلام ) با نام معهود ، يكى از ويژگي‌ها و خصائص ايشان است مانند غيبت و طول عمر . و پايان اين منع ، ظهور ، استيلاء و حكومت ايشان است ، و كسى غير از خداى متعال از سرّ و حكمت آن آگاه نيست ، نه بابت هراس و تقيه - كه پدران گرامى او ( عليهم السلام ) و بلكه خواص شيعيان نيز بدان مبتلايند ، و نيز بسيارى از القاب شايع ايشان ، با اين نام [ م ح م د ] فرقى ندارد [ و اگر اين حكم بابت هراس و تقيه مي‌بود ، مي‌بايست ديگر اسامى ايشان نيز مشمول اين حكم مي‌شد ] - كه با نبود آن منتفى گردد . . . مستدرك الوسائل 12 / 286

در روايات بسيارى پايان منع تسميه ، ظهور و قيام امام ( عليه السلام ) عنوان شده است ، ر . ك به مصدر پيشين و نيز واجبنا فى عصر الغيبة / 54 . م

البته بعيد نيست نهى از بردن نام ، سال پيش از ظهور را نيز شامل شود ، چرا كه دشمنان به جستجوى ايشان خواهند پرداخت ، بلكه در روايت آمده كه سفيانى در مدينه هركه را كه همنام ايشان باشد ، به قتل خواهد رساند .

چند نمونه از پاسخ‌هاى فقهى و كرامات امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

احتجاج 2 / 487 سؤالات محمد بن عبد الله بن جعفر حميرى و پاسخ‌هاى حضرت را

نقل مي‌كند :

« حميرى نوشت : بسم الله الرحمن الرحيم ، خداوند عمرتان را طولانى قرار دهد ، عزّت ، كرامت ، سعادت و سلامتتان را دوام بخشد ، نعمتش را تمام گرداند ، در احسان بر شما و موهبت‌هاى و الا و فضل خويش نزدتان بيفزايد ، و مرا در رخدادهاى ناگوار فداى

شما گرداند . . .

درباره‌ى اهل بهشت پرسيد كه چون وارد آن شوند آيا زاد و ولد خواهند داشت ؟ پاسخ آمد : در بهشت زنان باردار نمي‌شوند و ولادتى نخواهد بود ، و نه حيض ، نفاس و . . .

--------------------------- 996 ---------------------------

چون مؤمن فرزندى خواهد ، خداوند آن را بدون باردارى و ولادت خواهد آفريد ، بر آن صورتى كه بخواهد . . .

پرسيد : آيا خاك قبر [ امام‌حسين ( عليه السلام ) ] با مرده در قبر قرار داده مي‌شود ؟

پاسخ آمد : با مرده در قبر قرار داده مي‌شود ، و با حنوط او نيز مخلوط مي‌گردد ، ان شاء الله . . .

پرسيد : نقل شده كه امام صادق ( عليه السلام ) بر كفن پسرش نوشت : اسماعيل شهادت مي‌دهد به لا إله الا الله ، آيا گواهى به لا إله الا الله را مي‌توانيم با خاك قبر امام‌حسين ( عليه السلام ) يا غير آن بنويسيم ؟

پاسخ آمد : اين كار جايز است .

پرسيد : آيا شخص مي‌تواند با تسبيحى از تربت امام‌حسين ( عليه السلام ) تسبيح گويد ، و آيا فضيلتى در آن است ؟

پاسخ آمد : شخص با آن تسبيح مي‌گويد ، هيچ يك از تسبيح‌ها برتر از آن نيست . يكى از فضائل آن اين است كه شخص تسبيح را مي‌گرداند ، اما فراموش مي‌كند تسبيح بگويد ،

و براى او تسبيح مي‌نويسند .

پرسيد : آيا مي‌توان بر مهرى از تربت امام‌حسين ( عليه السلام ) سجده نمود ، و آيا فضلى در آن است ؟

جواب آمد : جايز است ، و فضيلت در آن است . . . »

كمال الدين 2 / 500 : « جعفر بن حمدان سؤالاتى در مورد احكام اولاد و وقف پرسيد و جواب آن آمد . . . »

كافى 1 / 524 از ابو عقيل عيسى بن نصر روايت مي‌كند : « على بن زياد صيمرى نامه‌اى نوشت و تقاضاى كفن كرد ، پاسخ آمد : تو در سال هشتاد ( 1 ) ( 1 ) . هشتاد سالگى و يا سال 80 سده‌ى سوم هجري

بدان نياز خواهى داشت ، وى نيز به سال هشتاد مرد و چند روز پيش از مرگ برايش كفنى ارسال شد . »

كمال الدين 2 / 510 از اسحاق بن حامد كاتب ، كرامتى از امام ( عليه السلام ) در مورد مردى كه لباسى براى حضرت فرستاده بود نقل مي‌كند . ( 2 ) ( 2 ) . الخرائج و الجرائح 3 / 1132 ، الثاقب فى المناقب / 262 و اثبات الهداة 3 / 680

--------------------------- 997 ---------------------------

كافى 1 / 520 از حسن بن فضل بن زيد يمانى كرامتى از كرامات امام ( عليه السلام ) را نقل مي‌كند . ( 1 ) ( 1 ) . كمال الدين 2 / 490 ، ارشاد / 353 ، اعلام الورى / 419 و الخرائج و الجرائح 2 / 704

همان 1 / 523 از محمد بن على بن شاذان نيشابورى روايت مي‌كند كه كرامتى در رابطه با مالى كه براى حضرت فرستاده بود ، برايش پيش آمد . ( 2 ) ( 2 ) . كمال الدين 2 / 485 و 509 و دلائل الامامة / 286

توقيعات صادره از امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) متعدد است ، و در معجم احاديث الامام المهدي ( عليه السلام ) آنها را گرد آورده‌ايم .

--------------------------- 998 ---------------------------

.

--------------------------- 999 ---------------------------

فصل سى و ششم

نشانه هاى ظهور

مرورى بر برخى از نشانه هاى ظهور

--------------------------- 1000 ---------------------------

در فصول گذشته بيشتر نشانه‌ها ذكر شد ، و يكى از استوارترين آنها روايت جابر از

امام باقر ( عليه السلام ) بود . ( 1 ) ( 1 ) . تفسير عياشى 1 / 64

برخى در شمارش علامات ظهور و تطبيق آن ، و برخى هم در ردّ آنها و ردّ تطبيقاتشان - هرچند واضح باشد - جانب افراط را گرفته‌اند ، و صحيح آن است كه نشانه‌ها بررسى و تحقيق شود ،

و تطبيق آن اگر واضح باشد پذيرفته شود .

ائمه ( عليهم السلام ) ، شيعيان را بر اساس آرزومندى و انتظار فرج پرورش مي‌دهند

الامامة و التبصرة / 93 از على بن مهزيار نقل مي‌كند : « به امام هادي ( عليه السلام ) نامه نوشتم و درباره‌ى فرج سؤال كردم ، پاسخ آمد : هنگامى كه صاحبتان از سلطه‌ى ظالمين غائب شد ، منتظر فرج باشيد . »

ارشاد / 360 از حسن بن جهم روايت مي‌كند : « مردى از امام كاظم ( عليه السلام ) درباره‌ى فرج سؤال كرد ، ايشان فرمودند : مي‌خواهى برايت مفصل بگويم يا مجمل ؟ او گفت : مجمل ، حضرت فرمودند : هنگامى كه بيرق‌هاى قيس در مصر ، و بيرق‌هاى كنده در خراسان به زمين

فرود آيد . » ( 2 ) ( 2 ) . غيبت شيخ طوسى / 272 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1165 ، اعلام الورى / 429 ، كشف الغمة 3 / 251 ، منتخب الانوار / 36 ، اثبات الهداة 3 / 728 و بحار 52 / 214

سؤال موجود در اين روايت از فرجى خاص در زمان امام كاظم ( عليه السلام ) است ، يعنى ايامى كه هارون بر شيعيان بسيار سخت مي‌گرفت ، و نشانه‌ى وارد در آن از ظهور بعيد است ، گرچه برخى پنداشته‌اند مقصود از اين فرج ظهور امام مهدي ( عليه السلام ) است .

توصيف اعصار ظلم و به خصوص عصر ظهور

مجله‌ى تراثنا 15 / 217 - مختصر اثبات الرجعة - از محمد بن مسلم نقل مي‌كند : « مردى از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيد : قائمتان چه زمان ظهور مي‌كند ؟ حضرت فرمودند : آنگاه كه گمراهى فزون و هدايت كم شود ، جور و فساد فراوان و صلاح و راستى كم گردد ، مردان به مردان و زنان به زنان

--------------------------- 1001 ---------------------------

بسنده كنند ، فقيهان به دنيا ، و اكثر مردم به اشعار و شعرا روى آورند ، گروهى از اهل بدعت مسخ و به صورت بوزينه و خوك در آيند ، سفيانى بيايد ، سپس دجال خروج كند و بسيار به گمراهى بكشاند ، آن هنگام در شب بيست و سوم ماه رمضان است كه نام قائم ( عليه السلام ) ندا شود و در روز عاشورا قيام كند ، گويا او را مي‌بينم كه ميان ركن و مقام ايستاده و جبرئيل در حضورش ندا در مي‌دهد : [ بيعت با ايشان ] بيعت با خداست ، پس شيعيان به سوى او مي‌آيند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به اثبات الهداة 3 / 570

كشف الحق / 187 آن را نقل مي‌كند و در ادامه آمده است : « پس شيعيان ايشان از اطراف زمين به سوى ايشان مي‌آيند - و زمين برايشان درنورديده مي‌شود - تا بيعت كنند . آنگاه رهسپار كوفه شده و در نجف آن فرود مي‌آيد . از آنجا لشكرها را براى دفع عمّال دجال به شهرها مي‌فرستد . پس او زمين را از داد و عدل مي‌آكند ، آنسان كه از بيداد و ستم پر شده است .

عرض كردم : اى پسر پيامبر ! پدر و مادرم فدايتان ، آيا كسى از اهل مكه مي‌داند كه قائمتان از كجا بدان مي‌آيد ؟ فرمودند : نه ، او به طور ناگهانى بين ركن و مقام ظاهر خواهد شد . »

نگارنده : مقصود از دجال در اين حديث ، دجال موعود نيست ، بلكه حاكم يا عالم سوئى است كه سفيانى را همراهى مي‌كند .

غيبت نعمانى / 278 از اصبغ بن نباته روايت مي‌كند : « از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : پيش از قائم سال‌هايى پر فريب خواهد بود ، در آن صادق تكذيب و كاذب تصديق مي‌شود ، ماحل نيز نزديك مي‌گردد .

در حديثى آمده : و رويبضه در آن سخن مي‌گويد ، من گفتم : رويبضه و ماحل چيست ؟ فرمودند : آيا قرآن نمي‌خوانيد : وهو شَدِيدُ المِحَال ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى رعد / 13

و او سخت كيفر است ؟ و مقصود

مكر است .

گفتم : ماحل چه ؟ فرمودند : مقصود مكار است . » ( 3 ) ( 3 ) . هم‌چنان‌كه علامه‌ى مجلسى فرموده گويا در اين روايت افتادگى وجود دارد ، چرا كه اصبغ هم از رويبضه مي‌پرسد و هم از ماحل ، لكن تنها معناى ماحل ذكر مي‌شود . ايشان خود در ادامه كلام ابن اثير را در معناى رويبضه مي‌آورد كه وى آن را به معناى انسان پست حقير گرفته ، بحار الانوار 52 / 245 . م

--------------------------- 1002 ---------------------------

كفاية الاثر / 213 از علقمة بن قيس روايت مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) بر فراز منبر كوفه براى ما خطبه‌ى لؤلؤه را ايراد كردند ، در آخر آن فرمودند : بدانيد ! من نزديك است كوچ كنم و به غيبگاه [ قبر ] روان شوم ، پس منتظر فتنه‌ى اموى و حكومت كسرايي ، ميراندن آنچه خداوند احياء كرده و احياء آنچه او ميرانده ، باشيد ، عبادتگاهتان را در خانه‌هايتان قرار دهيد ، و بر مانند آتش افروخته بر درخت غضا ( 1 ) ( 1 ) . درختى كه چوب بسيار سختى دارد و زمان درازى طول مي‌كشد تا خاموش شود .

دندان گيريد ، پس خدا را فراوان ياد كنيد كه ياد او بالاتر است ، اگر مي‌دانستيد .

در ادامه فرمودند : شهرى كه زوراء نام دارد ، بين دجله و دجيله و فرات بنا مي‌شود . اگر آن را مي‌ديديد ، با گچ و آجر محكم شده ، با طلا ، نقره ، لاجورد خالص ، مرمر ، درب‌هاى عاج و آبنوس ، خيمه ، گنبد و اسباب مجلّل آراسته‌اند . با ساج ، عرعر ، صنوبر و چوب افراشته‌اند . با كاخ‌ها بالا برده‌اند . پادشاهان بنى شيصبان ( 2 ) ( 2 ) . شيصبان نام شيطان است و كنايه از حاكمان بني‌عبّاس مي‌باشد . آنها سى و هفت تن بودند و علّت اينكه در اين روايت سخن از بيست و چهار تن به ميان آمده ، مي‌تواند آن باشد كه حضرت آن حكامى را كه حكومت مستقر داشتند قصد كرده‌اند ، نه همه‌ى آنها را . كديد هم ممكن است كنايه از معتز عباسى باشد كه بيست و چهار سال عمر كرد ، و يا مقتدر كه بيست و چهار سال خلافت داشت ، ر . ك به بحار الانوار 36 / 356 . م

- بيست و چهار پادشاه به تعداد سال‌هاى كديد - يكى پس از ديگرى بر آن مستولى خواهند شد . در ميان آنها سفّاح ، مقلاص ، جموع ، خدوع ، مظفّر ، مؤنّث ، نظار ، كبش ، مهتور ، عشار ، مصطلم ، مستصعب ، علام ، رهباني ، خليع ، سيار ، مسرف ، كديد ، اكتب ، مترف ، اكلب ، وشيم ، ظلام و عيوق هستند . گنبدى كبود و با رشته‌اى سرخ [ در آن ] تعبيه مي‌شود .

به دنبال آن ، برپادارنده‌ى حق در اقاليم پرده از چهره بر مي‌كشد ، چونان ماه تابان در ميان ستارگان درخشان .

آگاه باشيد ! خروج او ده نشانه دارد ؛ اول طلوع ستاره‌اى دنباله دار . . . در آن فتنه و آشوب و شر افروزى خواهد بود و اينها علائم بركت و فزونى است . از هر نشانه‌اى به نشانه‌ى ديگر شگفتى است . پس چون نشانه‌هاى ده گانه پايان يابد ، آن هنگام است كه ماه درخشان از ما آشكار مي‌گردد ، و كلمه‌ى اخلاص خداوند بر توحيد كامل مي‌شود . . .

--------------------------- 1003 ---------------------------

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) با من عهد كردند كه دوازده امام كه نه تن از صلب حسين هستند اين امر را بر عهده خواهند گرفت ، ايشان فرموده‌اند : هنگامى كه مرا به آسمان بالا بردند به ساق عرش نگريستم ، بر آن نوشته بود : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، او را به على تأييد و نصرت كردم . دوازده نور نيز مشاهده كردم ، عرضه داشتم : پروردگار من ! اين انوار چه كسانى است ؟ ندا آمد : اى محمد ! اين انوار امامان از نسل توست .

من عرض كردم : يا رسول الله ! آيا آنان را برايم نام نمي‌بريد ؟ . . . ايشان هم اسامى امامان ( عليهم السلام ) را بيان كردند و فرمودند : و قائم از نسل حسين ، همنام و شبيه‌ترين مردم به من است ، او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند ، همانگونه كه پر از ظلم و جور شده است . »

الملاحم و الفتن / 136 آن را نقل مي‌كند و مي‌نويسد : « امام ( عليه السلام ) پانزده روز پيش از خروج از بصره اين سخن را ايراد فرمودند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 2 / 273 ، مشارق انوار اليقين / 164 - وى آن را خطبة الافتخار ناميده است - ، اثبات الهداة 1 / 598 و 2 / 442 و بحار 36 / 354 ، 41 / 318 و 329 و 52 / 267

كافى 8 / 37 از حمران روايت مي‌كند : « در حضور امام صادق ( عليه السلام ) سخن از بنى عباس و روزگار سخت شيعيان به ميان آمد كه فرمودند : من با ابو جعفر منصور - در حالى كه سوار بر اسب و در ميان گروهى سواره بود ، سوارانى در مقابل و سوارانى از پشت سر - سوار بر الاغى كنار او مي‌رفتم ، او به من گفت : اى ابا عبد الله ! بر تو شايسته است به توانى كه خدا به ما عطا كرده و عزّتى كه براى ما فراهم آورده شادمان باشي ، به كسى خبر نده كه خود و اهل‌بيتت از ما به اين امر شايسته تريد كه ما را نسبت به خودت و آنان تحريك مي‌كنى [ و ممكن است در صدد آزارتان برآييم ] ، من گفتم : هركه چنين خبرى از من نزد تو آورده دروغ گفته است ، او گفت : آيا بر آنچه مي‌گويى قسم ياد مي‌كني ؟ گفتم : مردم ساحرند [ وفتنه انگيز ] ، يعنى دوست دارند دل تو را نسبت به من خراب كنند ، پس گوش خود را به آنان مسپار ، زيرا ما به تو محتاج تريم تا تو نسبت به ما .

او گفت : آيا روزى را به ياد دارى كه از تو پرسيدم آيا براى ما هم حكومتى هست ؟ گفتم : آري ، طويل ، عريض و شديد ، و شما هماره مهلت داشته و در فراخى دنيايتان به سر خواهيد

--------------------------- 1004 ---------------------------

برد تا آنكه خونى از ما را به حرام ، در ماه حرام و در شهر حرام بريزيد ، - و دانستم او اين سخن را به خاطر سپرده است لذا - گفتم : اميد است خداى عزوجل تو را كفايت كند ، من اين مطلب را خاص تو نگفتم ، تنها يك حديث بود كه آن را نقل كردم ، شايد كسى غير از تو از خاندانت اين كار را انجام دهد ، و نسبت به من آرام شد .

هنگامى كه به خانه‌ام بازگشتم برخى از مواليان ما آمد و گفت : فدايت گردم ، به خدا شما را در گروه سواره‌ى منصور ديدم كه بر الاغى سوار بوديد و او بر اسب ، و او چنان بر شما مشرف بود و سخن مي‌گفت كه گويا پايين بوديد ، با خود گفتم : اين حجت خدا بر خلق و صاحب اين امر [ امامت ] است و به دو اقتدا مي‌شود ، و آن ديگرى به ستم رفتار مي‌كند ، فرزندان پيامبران ( عليهم السلام ) را مي‌كشد و خون‌ها را [ به حرام ] بر زمين مي‌ريزد كه خدا دوست ندارد ، و در ميان سواران خويش است ولى شما بر روى الاغ ، لذا ترديدى به جانم افتاد كه از آن بر دين و جان هراسيدم ! اما گفتم : اگر فرشتگانى را كه اطراف من ، مقابل ، پشت سر ، راست و چپم هستند مي‌ديدم ، او و آنچه در آن است را حقير مي‌شمردم و دلم آرام شد .

سپس گفت : اينان تا چه زمانى حكومت دارند ؟ يا چه زمانى از آنها راحت مي‌شويم ؟

گفتم : آيا نمي‌دانى كه هر چيزى مدتى دارد ؟ گفت : آري ، گفتم : آيا دانش تو برايت نفعى دارد ؟ هنگامى كه اين امر [ انقضاى دولت عباسيان يا ظهور دولت حق ] فرا رسد ، [ نابودى اينان ] از ديده بر هم نهادنى سريع‌تر خواهد بود . اگر تو از حال اينان نزد خداى عزوجل آگاه بودى و اينكه چسان است ، بغض بيشترى داشتي ، و اگر تو بكوشى يا اهل زمين بكوشند تا آنان را به گناهى سخت‌تر از آنچه دارند مرتكب كنند ، [ نتوانسته و ] نخواهند توانست ، پس شيطان تو را منحرف نكند زيرا عزت براى خدا ، رسولش و مؤمنان است ، لكن منافقان نمي‌دانند .

آيا نمي‌دانى كسى كه منتظر امر ما باشد و بر آزار و بيمى كه به دو مي‌رسد شكيبايى كند ، فردا در زمره‌ى ما خواهد بود ؟ پس چون ديدى كه حق و پيروان آن از بين رفتند ، ستم بلاد را فرا گرفت ، قرآن كهنه شد و آنچه در آن نيست را بدان نسبت دادند و مطابق ميل‌ها گردانيده شد ، دين آنسان كه آب واژگون مي‌شود واژگون شد ، اهل باطل امور پيروان حق را در

--------------------------- 1005 ---------------------------

دست گرفتند ، شرّ آشكار است و از آن نهى نمي‌شود و پيروان آن را معذور مي‌دارند ، فسق ظاهر شد و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده مي‌كنند ، مؤمن ساكت است و گفتارش پذيرفته نيست ، فاسق دروغ مي‌گويد ولى دروغ و افتراى وى بر او رد نمي‌شود ، صغير كبير را تحقير مي‌كند ، رحِم‌ها قطع مي‌گردد . . . »

دلائل الامامة / 253 از سلمان فارسي ( رحمه الله ) روايت مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در مدينه برايمان سخنرانى كردند ، فتنه و نزديكى آن را ياد كردند ، و در ادامه سخن از قيام قائم از فرزندانشان و اينكه زمين را از عدل مي‌آكند ، آنسان كه از جور مملو شده به ميان آوردند . من در خلوت حضور رسيدم و عرضه داشتم : يا اميرالمؤمنين ! قائم از نسل شما چه زمانى ظهور مي‌كند ؟ ايشان آهى كشيده فرمودند : قائم ظاهر نمي‌شود مگر پس از آنكه امور به دست كودكان افتد ، حقوق رحمان ضايع شود ، قرآن را به طرب و آواز بخوانند . . . »

و ديگر اوصافى كه براى اعصار ظلم و منتهى به ظهور آمده و از نشانه‌هاى عام و با فاصله مي‌باشد ، مانند العدد القوية / 75 كه در آن آمده است : « قرآن را به غنا مي‌خوانند ، پس چون شاهان بنى عباس آن نابينايان دچار التباس كشته شدند . . . و بصره ويران شد ، قائم از نسل حسين قيام مي‌كند . »

كسوف و خسوف پيش از ظهور

كمال الدين 2 / 655 از امام صادق ( عليه السلام ) مي‌آورد : « پنج روز گذشته از ماه رمضان ، پيش از قيام قائم ( عليه السلام ) خورشيد دچار كسوف مي‌شود . »

غيبت نعمانى / 272 از ابو بصير از آن حضرت روايت مي‌كند : « نشانه‌ى خروج مهدي ، كسوف خورشيد در ماه رمضان در سيزده و چهارده آن است . »

دلائل الامامة / 259 از ام سعيد احمسيه نقل مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : اى پسر رسول‌خدا ! فدايت شوم ، نشانه‌اى براى خروج قائم برايم بفرماييد ، فرمودند : اى ام سعيد ! چون ماه شب چهارده در رجب دچار خسوف شد و مردى از زير آن بيرون آمد ، آن هنگام خروج قائم خواهد بود . »

--------------------------- 1006 ---------------------------

كافى 8 / 212 از بدر بن خليل ازدى روايت مي‌آورد : « نزد امام باقر ( عليه السلام ) نشسته بودم كه فرمودند : دو نشانه پيش از قيام قائم خواهد بود كه از زمان فرود آدم بر زمين رخ نداده است ؛ خورشيد در نيمه‌ى ماه رمضان دچار كسوف مي‌شود و ماه در آخر آن . مردى پرسيد : اى پسر پيامبر ! خورشيد در آخر ماه و ماه در نيمه كسوف مي‌كنند ! حضرت فرمودند : من بهتر مي‌دانم چه مي‌گويى [ و منظورت اين است كه سخن من بر خلاف رسم امور فلكى است ] ، ولى آن دو نشانه‌هايى هستند كه از زمان فرود آدم ( عليه السلام ) رخ نداده‌اند . »

غيبت نعمانى / 271 از ورد برادر كميت : « امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : پيش از اين امر ، ماه پنج [ شب ] باقى مانده [ از ماه ] ، و خورشيد در پانزدهم دچار كسوف مي‌شوند ، و در ماه رمضان خواهد بود . آن هنگام است كه برنامه‌ى منجمين به هم مي‌ريزد . »

سنن دارقطنى 2 / 65 از جابر از محمد بن على [ امام باقر ( عليه السلام ) ] : « مهدى ما دو نشانه دارد كه از زمان خلقت آسمان‌ها و زمين رخ نداده است ؛ ماه در شب اول رمضان و خورشيد در نيمه‌ى آن دچار كسوف مي‌شوند . . . » ( 1 ) ( 1 ) . التذكرة قرطبى 2 / 703 ، الحاوى 2 / 66 و مرقاة المفاتيح 5 / 186 ، السيرة الحلبية 1 / 193 نيز ابتداى آن را آورده است كه البته از احاديث اهل‌بيت ( عليهم السلام ) برگرفته ولى اشاره‌اى نكرده است !

يكى از نشانه‌ها :

دولت‌هاى كوچك ، به خود جرأت مخالفت با جباران را مي‌دهند

غيبت نعمانى / 269 از ابو بصير روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد تفسير فرموده‌ى خداوند سؤال شد : سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى فصلت / 53

به زودى نشانه‌هاى خود را در افقها

[ ى گوناگون ] و در جان‌هايشان به آنان خواهيم نمود ، ايشان فرمودند : در جان‌هايشان ، مسخ ، و در آفاق ، شورش آفاق بر آنان را به آنها مي‌نماياند ، پس قدرت خدا را در جان‌هايشان و در آفاق خواهند ديد .

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ، تا برايشان روشن گردد كه او خود حقّ است ؛ مقصود خروج قائم است كه از سوى خداى عزوجل حق [ و قطعي ] است ، و به طور حتم اين خلق آن را مي‌بينند . »

--------------------------- 1007 ---------------------------

نبرد و طاعون پيش از ظهور

كمال الدين 2 / 655 از سليمان بن خالد نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم : دو مرگ پيش از قائم خواهد بود ؛ مرگ سرخ و مرگ سفيد ، تا جايى كه از هر هفت نفر پنج نفر از بين روند ، مرگ سرخ شمشير است و مرگ سفيد طاعون . »

همان از ابو بصير و محمد بن مسلم از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اين امر واقع نخواهد شد تا آنكه دو سوم مردم از ميان روند ، گفته شد : هنگامى كه دو سوم مردم از بين روند چه باقى مي‌ماند ؟ فرمودند : آيا خوش نداريد كه يك سوم باقى باشيد ؟ »

غيبت نعمانى / 277 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « پيش از قائم مرگ سرخ ، مرگ سفيد ، ملخ به هنگام ، و ملخ سرخ بسان خون و نا به هنگام خواهد بود . مرگ سرخ با شمشير است و مرگ سفيد طاعون . » ( 1 ) ( 1 ) . ارشاد / 359 ، غيبت شيخ طوسى / 267 و الخرائج و الجرائح 3 / 1152

قرب الاسناد / 170 از احمد بن محمد بن ابى نصر روايت مي‌كند : « امام رضا ( عليه السلام ) فرمودند : پيش از اين امر قتلى بيوح است ، گفتم : بيوح چيست ؟ فرمودند : كشتارى دائم و پايان ناپذير . »

غيبت نعمانى / 271 از وى روايت مي‌كند : « در حج از عربى بيابانى شنيدم كه مي‌گفت : امروز روزى بيوح است ، به او گفتم : بيوح چيست ؟ گفت : به شدت گرم . »

همان / 283 از زراره نقل مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرضه داشتم : آيا ندا حق است ؟ فرمودند : آرى به خدا ، چنان كه هر قومى به زبان خود آن را بشنوند .

و نيز فرمودند : اين امر واقع نخواهد شد ، تا آنكه نه دهم مردم از ميان روند . »

الفتن ابن‌حماد 1 / 91 : « كيسان رواشى قصار كه مردى ثقه است از مولاى خود نقل مي‌كند : حضرت علي ( عليه السلام ) فرمود : مهدى خروج نمي‌كند تا آنكه يك سوم كشته شوند ، يك سوم بميرند و يك سوم باقى مانند . » ( 2 ) ( 2 ) . سنن الدانى / 94 ، عقد الدرر / 63 ، الحاوى 2 / 68 و جمع الجوامع 2 / 103

الصراط المستقيم 2 / 258 از كتاب عبد الله بن بشار برادر شيرى امام‌حسين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند :

--------------------------- 1008 ---------------------------

« چون خداوند اراده نمايد آل محمد را آشكار كند ، نبردى از صفر تا صفر آغاز مي‌شود ،

و اين اوان خروج مهدى خواهد بود .

ابن عباس گفت : يا اميرالمؤمنين ! نزديكترين رخداد حاكى از ظهور او كدام است ؟ ايشان گريستند و فرمودند : هنگامى كه در سدّ فرات شكافى به هم رسد و [ آب ] در كوچه‌هاى كوفه جارى شود ، شيعيان ما براى ديدار قائم آماده شوند . »

حسن بن سليمان حلى در مختصر بصائر الدرجات / 195 از حضرت امير ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « سپاس خداوندى را كه يگانه و ستوده است ، همو كه در مُلك خويش يكتاست و به قدرت خود علو دارد ، او را براى راهى كه شناساند ، اطاعتى كه الهام نمود و حكمت مكنونى كه آموخت مي‌ستايم كه او به هر آنچه عهده‌دار كند ستوده و به هر بلايى كه مبتلا كند

مشكور است . . .

همانا امر ما سخت و دشوار است ، فرشته‌ى مقرّب ، پيامبر مرسل و بنده‌اى كه خداوند قلب او را براى ايمان آزموده است [ هم ] توان حمل آن را ندارند . حديث ما را تنها دژهاى استوار يا سينه‌هاى امين يا خردهاى گران است كه حفظ مي‌كند . شگفتي ، تمام شگفتى بين جمادى و رجب است .

مردى از شرطة الخميس ( 1 ) ( 1 ) . علامه مولى محمد تقى مجلسي ( رحمه الله ) مي‌فرمايد : خميس به معناى لشكر است و از اين جهت آن را خميس ناميده‌اند كه از پنج قسمت تشكيل مي‌شود : پيش قراولان ، دنباله ، ميمنه ، ميسره و قلب ، و شرطه افرادى توانا و كار آزموده هستند كه در زمره‌ى پيش قراولان قرار دارند ، و چنان است كه گويا بر خود شرط كرده‌اند به عقب بازنگردند مگر آنكه كشته يا پيروز گردند ، ر . ك به روضة المتقين 6 / 75 . م

صدا زد : يا اميرالمؤمنين ! از چه در شگفتيد ؟ فرمودند : چرا چنين نباشم و حال آنكه قضا [ ى الهي ] در مورد شما گذشته است . . . شگفتي ، تمام شگفتى بين جمادى و رجب است .

مردى ديگر صدا زد : يا اميرالمؤمنين ! اين چيست كه مدام از آن ابراز شگفتى مي‌كنيد ؟ فرمودند : مادر ديگرى [ از دشمنان ] به عزايش بنشيند ، چه چيزى شگفت انگيزتر از مردگانى است كه سرهاى زندگان را مي‌زنند !

او گفت : يا اميرالمؤمنين ! اين امر چسان خواهد بود ؟ فرمودند : قسم به آنكه دانه را شكافت

--------------------------- 1009 ---------------------------

و انسان را آفريد ، گويا آنها را مي‌نگرم كه در كوچه‌هاى كوفه حضور دارند ، شمشيرها را آخته بر شانه‌هايشان گذارده‌اند ، و تمامى دشمنان خدا ، رسول ( صلى الله عليه وآله ) و مؤمنان را مي‌زنند ، و اين سخن خداى عزيز و جليل است : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ممتحنه / 13

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، مردمى را كه خدا بر آنان خشم رانده ، به دوستى نگيريد . آنها واقعاً از آخرت سلب اميد كرده‌اند ، همان گونه كه كافران از اهل گور قطع اميد نموده‌اند .

اى مردم ! از من بپرسيد پيش از آنكه مرا از دست دهيد ، من به راه‌هاى آسمان از عالمِ به راه‌هاى زمين آگاه‌ترم . من پيشواى مؤمنين ، نهايت سابقين ، زبان متقين ، خاتم وصيين ، وارث پيامبران و خليفه‌ى پروردگار جهانيان هستم . من قسمت كننده‌ى آتش ، خازن بهشت ، صاحب حوض و صاحب اعرافم ، امامى از ما اهل‌بيت نيست مگر آنكه تمامى اهل ولايت خود را مي‌شناسد و اين فرمايش خداى تبارك و تعالى است : إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى رعد / 7

[ اى پيامبر ! ] تو فقط هشداردهنده‌اي ، و براى هر قومى رهبرى است .

اى مردم ! از من سؤال كنيد قبل از آنكه فتنه‌اى شرقى [ بسان شترى چموش ] پايش را بلند كند و در مهارش گذارد - و اين [ فتنه ] پس از مرگ و زندگانى است - ، يا آنكه آتشى با هيزم درشت در مغرب زمين شعله‌ور شود و فرياد به خونخواهى يا مانند آن كند . پس آن هنگام كه فلك بگردد خواهيد گفت : او مُرد ، يا هلاك شد ، در كدام وادى سير مي‌كند . پس در آن روز تأويل اين آيه خواهد آمد : ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى اسراء / 6

پس [ از چندي ] دوباره شما را بر آنان چيره مي‌كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم .

براى آن نشانه‌ها و علاماتى است ؛ نخست آن كه كوفه با لشكر و خندق محاصره شود ، در سر كوچه‌هاى كوفه آتش روشن شود ، چهل شب مساجد تعطيل شود ، سه پرچم - كه با [ پرچم ] هدايت مشتبه مي‌شوند - پيرامون مسجد اكبر آمد و شد كنند كه قاتل و مقتول در

--------------------------- 1010 ---------------------------

آتش‌اند . كشتار بسيار ، مرگ وسيع ، قتل نفس زكيه در پشت كوفه در ميان هفتاد نفر ، آنكه ميان ركن و مقام ذبح مي‌شود ، قتل صبر اسبغ مظفّر در بيعت بتان و به همراه بسيارى از شياطين انس ، خروج سفيانى با پرچمى سبز و صليبى از طلا كه فرمانده‌ى آن پرچم مردى است از كلب و با دوازده هزار اسب آهنگ مكه و مدينه مي‌كنند ، امير آن از بنى اميه است و خزيمه نام دارد ، چشم چپ ندارد ، در چشمش لكه‌اى خون است ، دنيا به كامش خواهد بود و بيرق او شكست نخواهد خورد تا آنكه در مدينه فرود آيد . پس مردان و زنانى از آل محمد را جمع مي‌كند و در خانه‌اى كه خانه‌ى ابو الحسن اموى گويند زندانى مي‌كند .

لشكرى را در طلب مردى از آل محمد كه مردانى از مستضعفان در مكه بر گردش جمع شده‌اند اعزام مي‌كند ، و امير آنها مردى از غطفان است . آنان به ميان سنگ‌هاى سفيد در بيداء كه مي‌رسند به زمين فرو مي‌روند و تنها يك مرد كه خدا صورتش را به پشت برگردانده نجات مي‌يابد ، تا آنان [ سفيانى و لشكريانش ] را هشدار دهد و نشانه‌اى براى كسانى كه پشت سر او [ در راه ] هستند باشد ، آن روز اين آيه تأويل خواهد شد : وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيب ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سبأ / 51

و اى كاش مي‌ديدى هنگامى را كه آنان وحشت زده‌اند ، پس گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‌اند .

سفيانى صد و سى هزار نفر را به عراق اعزام مي‌كند . آنان در روحاء ، فاروق و موضع مريم و عيسي ( عليه السلام ) در قادسيه فرود مي‌آيند ، هشتاد هزار نفرشان هم در كوفه موضع قبر هود ( عليه السلام )

در نخيله .

در روز زينت بر آن هجوم مي‌برند . حاكم مردم جبارى متجاوز است كه او را كاهن ساحر گويند . از شهرى كه زوراء نام دارد در ميان پنج هزار كاهن خروج مي‌كند ، و بر روى پل آن هفتاد هزار نفر را به قتل مي‌رساند . چنان مي‌شود كه مردم به جهت خون‌ها و بوى بد اجساد ، سه روز از فرات استفاده نمي‌كنند . او دوشيزگانى را در كوفه به اسارت مي‌گيرد . . .

آنگاه صد هزار نفر كه يا مشركند و يا منافق از عراق خروج مي‌كنند تا آنكه به دمشق - كه همان ارم ذات العماد است - برسند و هيچ كس مانعشان نشود .

--------------------------- 1011 ---------------------------

پرچم‌هاى شرق زمين كه نه از پنبه است ، نه كتان و نه ابريشم ، مي‌آيد . سر چوبه‌ى آنها با مهر سيد اكبر مهر شده است . مردى از آل محمد ( عليهم السلام ) آنها را سوق مي‌دهد . روزى كه در مشرق باز شود ، بوى آن در مغرب بسان مشك مي‌پيچد . هراس يك ماه جلوتر از آن

سير مي‌كند .

پسران سعد سقاء - كه پسران فاسقانند - در كوفه مي‌مانند و خون‌خواهى پدرانشان مي‌كنند تا آنكه لشكر حسين بر آنان هجوم آورند و بسان دو اسب مسابقه سبقت مي‌گيرند . آنان ژوليده و غبار آلودند ، اهل اشك و شادي . . .

آنان ابدالى هستند كه خداى عزيز و جليل توصيفشان فرموده : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهَرِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 222

خداوند توبه‌كاران و پاكيزگان را دوست مي‌دارد . و مطهران ، نظيران آنها از

آل محمد ( عليهم السلام ) اند .

مردى راهب از اهالى نجران به عنوان نخستين مسيحى كه امام ( عليه السلام ) را اجابت مي‌كند خروج مي‌كند . صومعه‌اش را ويران ساخته ، صليبش را خرد مي‌كند . او موالي ، مردمان ضعيف و اسبانى را با خود مي‌آورد . آنها با بيرق‌هاى هدايت به سوى نخيله مي‌روند و محل اجتماع مردم از تمامى زمين ، فاروق خواهد بود كه راه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) و ما بين برس و

فرات است .

آن روز از مشرق تا به مغرب سه هزار تن از يهود و نصارى به دست يكديگر كشته مي‌شوند و آن روز تأويل اين آيه ظاهر مي‌گردد : فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 15

سخنشان پيوسته همين بود ، تا آنان را درو شده‌ى بي‌جان گردانيديم ، به وسيله‌ى شمشير و زير سايه‌ى آن .

تيز نگر از بنى اشهب با كمك مردمانى كه برادرانش نيستند به قدرت مي‌رسد و مي‌گريزند تا آنكه به سبطرى آمده و به درخت پناه آورند ، و آن روز تأويل اين آيه ظاهر مي‌شود : فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ . لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 13 - 12

--------------------------- 1012 ---------------------------

پس چون عذاب ما را احساس كردند ، بناگاه از آن مي‌گريختند . [ هان ] نگريزيد ، و به سوى آنچه در آن متنعّم بوديد و [ به سوي ] مسكن‌هايتان بازگرديد ، باشد كه شما مورد پرسش قرار گيريد .

[ مقصود از ] مساكن آنها ، همان گنج‌ها - از اموال مسلمين - است كه غنيمت گرفته بودند . آن روز خسف و قذف و مسخ نيز دامنگير آنها مي‌شود و تأويل اين آيه نيز آشكار مي‌گردد :

وَمَا هِي مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى هود / 83

و آن ، از ستمگران چندان دور نيست .

مناديى در ماه رمضان از سمت مشرق و به هنگام طلوع خورشيد ندا در مي‌دهد : اى پيروان هدايت ! گرد آييد . و ديگرى از سوى مغرب و پس از غيبت خورشيد ندا مي‌كند : اى پيروان گمراهي ! گرد آييد . فرداى آن روز به هنگام ظهر ، خورشيد نورش را از دست داده سياه و تاريك مي‌گردد . و در روز سوم و با خروج دابة الارض ، حق و باطل از يكديگر جدا مي‌شوند .

روميان به سمت منطقه‌اى در ساحل دريا كنار غار آن جوانان مي‌آيند . خداوند آنان را از غارشان به سوى آنها مي‌فرستد . مردى از آنان مليخا نام دارد و يكى هم كمسلمينا ، اين دو گواهان و كسانى هستند كه تسليم قائم مي‌باشند . يكى از آن جوانان به سمت روم فرستاده مي‌شود ولى دست خالى باز مي‌گردد . ديگرى را مي‌فرستد كه با فتح رجوع مي‌كند ، آن روز تأويل اين آيه واقع خواهد شد : وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَكَرْهاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 83

هر كه در آسمان‌ها و زمين است خواه و ناخواه در برابر او تسليم هستند .

آنگاه خداوند از هر امتي ، گروهى را مبعوث مي‌كند تا آنچه را وعده داده مي‌شدند ، به آنان بنماياند و آن روز است كه تأويل اين آيه ظاهر مي‌شود : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى نمل / 83

و آن روز كه از هر امّتي ، گروهى از كسانى را كه آيات ما را تكذيب كرده‌اند محشور مي‌گردانيم . . .

صديق اكبر با پرچم هدايت و شمشير ذو الفقار و چوب دستى مي‌آيد و براى بار دوم ( 4 ) ( 4 ) . بار نخست پس از جنگ جمل بود كه ايشان به كوفه آمدند و آن را پايتخت قرار دادند . م

در سرزمين هجرت [ خود ] - يعنى كوفه - فرود مي‌آيد . مسجد آن را منهدم ساخته ، طبق بناى

--------------------------- 1013 ---------------------------

نخست بنا مي‌كند و خانه‌هاى جبارانى را كه اطراف آن است ويران مي‌سازد . رهسپار بصره مي‌شود و بر درياى آن مشرف مي‌گردد . تابوت و عصاى موسى را به همراه دارد . دريا را قسم مي‌دهد و آن ، صدايى مي‌كند و بصره به دريايى عظيم مبدّل مي‌گردد و تنها مسجد آن و بسان جلو كشتى بر روى آب باقى مي‌ماند .

سپس به سوى حروراء [ خاستگاه خوارج ] مي‌رود و آن را به آتش مي‌كشد . . .

آنگاه رهسپار مصر مي‌شود ، بر فراز منبر آن مي‌رود و براى مردم سخنرانى مي‌كند . زمين به عدالت خرم مي‌شود ، آسمان باران خود و درخت ميوه‌اش را عطا مي‌كند ، زمين گياهش را مي‌بخشد و براى اهلش زينت مي‌كند ، حيوانات وحشى آرام مي‌شوند تا جايى كه در زمين مانند چارپايان مي‌چرند ، دانش در قلب‌هاى مؤمنان فرو مي‌افتد ، پس هيچ مؤمنى نيازمند دانش برادرش نخواهد بود و آن روز است تأويل اين آيه : يُغْنِ اللهُ كُلاً مِنْ سَعَتِهِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 130

خداوند هر يك را از گشايش خود بي‌نياز گرداند .

زمين گنج‌هايش را براى آنها بيرون مي‌دهد و قائم مي‌فرمايد : كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى حاقه / 24

بخوريد و بنوشيد ، گواراتان باد ، به [ پاداش ] آنچه در روزهاى گذشته انجام داديد . مسلمانان آن روز براى دين ، راستكارانند ، به آنان اجازه‌ى سخن داده مي‌شود . پس آن روز تأويل اين آيه خواهد بود : وَجَاءَ رَبُّكَ وَالملكُ صَفّاً ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى فجر / 22

و [ فرمان ] پروردگارت و فرشته [ ها ] صف در صف آيند . پس خداوند آن روز تنها دين حق خود را مي‌پذيرد ، أَلَا لِله الدِّينُ الْخَالِصُ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى زمر / 3

آگاه باشيد ! آيين خالص از آنِ خداست . تأويل اين آيه آن روز خواهد بود : أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ . وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ . قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذينَ كَفَرُوا إيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ . فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى سجده / 30 - 27

آيا ننگريسته‌اند كه ما باران را به سوى زمينِ باير مي‌رانيم ،

--------------------------- 1014 ---------------------------

و به وسيله‌ى آن كِشته‌اى را برمي‌آوريم كه دام‌هايشان و خودشان از آن مي‌خورند ؟ مگر نمي‌بينند ؟ و مي‌پرسند : اگر راست مي‌گوييد ، اين پيروزى [ شما ] چه وقت است ؟ بگو : روز پيروزي ، ايمان كسانى كه كافر شده‌اند سود نمي‌بخشد و آنان مهلت نمي‌يابند . پس ، از ايشان روى برتاب و منتظر باش كه آنها نيز در انتظارند .

او ميان خروج تا روز مرگ سيصد و اندى سال درنگ مي‌كند ، و تعداد يارانش سيصد و سيزده نفر است ؛ نه تن از بني‌اسرائيل ، هفتاد نفر از جن و دويست و سى و چهار تن - كه در ميان آنها هفتاد نفرى هستند كه چون مشركان قريش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را هجو كردند ، خشم گرفتند و از آن حضرت خواستند اجازه دهد پاسخ مشركان را بدهند ، ايشان هم با فرود آمدن اين آيه رخصت دادند : إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللهَ كَثِيراً وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ أَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَى مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شعراء / 227

مگر كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده و خدا را بسيار به ياد آورده و پس از آنكه مورد ستم قرار گرفته‌اند يارى خواسته‌اند . و كسانى كه ستم كرده‌اند به زودى خواهند دانست به كدام بازگشتگاه برخواهند گشت - .

بيست تن از اهل يمن از جمله مقداد بن اسود ، دويست و چهارده نفرى كه در ساحل بحر در جهت عدن بودند و پيامبرى با رسالت به سوى آنها مبعوث شد و آنها به دو گرويدند . از ساير مردم دو هزار و هشتصد و هفده تن ، و از فرشتگان چهل هزار تن - از جمله سه هزار تن از مسوّمين و پنج هزار تن از مردفين - . . . »

بررسي

1 . رواياتى كه پيشتر گذشت بر اين مطلب اتفاق دارند كه اندكى پيش از ظهور ، نبردى رخ مي‌دهد كه خسارات فراوانى به دنبال دارد . خساراتى كه در برخى روايات يك سوم عالم و يا بيش از آن را نشان رفته است ، در برخى سخن از مرگ سرخ و سفيد است ، ولى حرفى از يك سوم يا دو سوم نيست ، در بعضى سخن از يك سوم مردم است ، اما مشخص نشده كه اين كشتگان در نبرد شركت داشته‌اند ، يا از اهالى منطقه‌ى درگيرى بوده‌اند و يا اينكه از سرتاسر عالم .

--------------------------- 1015 ---------------------------

در روايت الصراط المستقيم سخن از امتداد جنگ از صفر تا صفر است ، لكن تعداد كشتگان نيامده است .

ديگر آنكه زمان اين نبرد مشخص نشده است ، جز آنكه پيش از امام ( عليه السلام ) عنوان شده ، و روايتى كه قوي‌ترين سند را دارد روايت محمد بن مسلم ثقفي ( رحمه الله ) است كه در آن سخن از نابودى دو سوم مردم پيش از ظهور رفته است ، بدون آنكه زمان يا مكان آن ذكر شده باشد ، و روايت سليمان بن خالد سبب اين نابودى را جنگ عنوان كرده بود . روايت احمد بن محمد بن ابى نصر هم سخن از كشتار شديد پيش از ظهور مي‌راند ، بدون ذكر خسارات ناشى از آن .

ممكن است كه اين جنگ هم زمان و يا اندك مدتى پس از ظهور باشد ، چرا كه در روايات ، گاه از رخدادهاى پس از ظهور - مثل لشكرى كه به زمين فرو مي‌رود - تعبير به علامت شده است و شايد اين واقعه نيز مثل آن باشد .

روايت كمال الدين 2 / 655 هم مي‌رساند كه اين نبرد و يا طاعون با مسلمين كارى ندارد ، زيرا در آن آمده است : « گفته شد : هنگامى كه دو سوم مردم از بين روند چه باقى مي‌ماند ؟ فرمودند : آيا خوش نداريد كه يك سوم باقى باشيد ؟ » لذا برخى آن را به جنگى بين هند و چين و يا روسيه و چين و غرب تفسير كرده است .

مؤيد اين مطلب هم عبارتى است كه در خطبه‌ى منسوب به اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) آمده است : « آن روز از مشرق تا به مغرب سه ميليون تن از يهود و نصارى به دست يكديگر كشته مي‌شوند و آن روز تأويل اين آيه ظاهر مي‌گردد : فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 15

سخنشان پيوسته همين بود ، تا آنان را دروشده‌ى بي‌جان گردانيديم . به وسيله‌ى شمشير . » ( 2 ) ( 2 ) . بحار الانوار 52 / 274

2 . اين خطبه كه هم اينك از نظر گذشت علاوه بر آنكه از حيث سند ضعيف است ، برخى فقرات آن هم ناموزون و متهافت است و مي‌رساند كه اين خطبه به طور كلى از معصوم نيست ، ولى در ضمن آن تعدادى از احاديث آمده است ، افزون بر تصورات گوينده‌ى آن نسبت به آينده ،

و نهايتاً مي‌تواند مؤيد باشد .

--------------------------- 1016 ---------------------------

در وصف نبرد به طور منحصر به فردى مي‌گويد : فتنه‌اى شرقى است كه با هيزمى درشت در مغرب زمين افروخته مي‌گردد . . .

3 . نتيجه آن است كه در سال ظهور نبردى رخ مي‌دهد ، و از مؤمنين و بلكه مسلمين

به دور است .

--------------------------- 1017 ---------------------------

فصل سى و هفتم

رجعت

بازگشت پيامبر اكرم ( صلى الله عليه وآله ) ، امامان و برخى پيامبران ( عليهم السلام ) به دنيا

--------------------------- 1018 ---------------------------

جايگاه رجعت در باور شيعه

رجعت كه به اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و برخى ديگر اقوام مربوط مي‌شود ، در احاديث به معناى بازگشت از آخرت به دنياست ، و البته ممكن است گاه بر خود ظهور نيز اطلاق شود .

من لا يحضره الفقيه 3 / 458 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « كسى كه به بازگشت ما ايمان ندارد و متعه را حلال نمي‌شمارد از ما نيست . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الهداية / 60

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در المسائل السروية / 207 پس از نقل مشابه همين روايت مي‌نگارد : « مقصود از اين حديث اعتقادى است كه به آل محمد ( عليهم السلام ) اختصاص دارد ، و آن عبارت است از اينكه خداوند گروهى از امت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را بعد از مرگشان و پيش از قيامت زنده مي‌كند ، و اين اعتقاد مختص به خاندان پيامبر ( عليهم السلام ) است . »

مرحوم حسن بن سليمان حلى در المحتضر / 12 مي‌نگارد : « شيعيان بر اين مطلب اجماع دارند ، شيخ مفيد و سيد مرتضى اجماع شيعه را بر رجعت جماعتى از مؤمنين از قبرها و پس از مرگ ، به همراه امام مهدي ( عليه السلام ) به هنگام ظهور نقل كرده‌اند . »

مخالفين شيعه و به سخره گرفتن اين اعتقاد !

اعتقاد به رجعت در ميان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و شيعيان معروف بوده است ، و جرياناتى پيرامون خرده گرفتن مخالفين بر شيعه به جهت اين اعتقاد را نقل كرده‌اند . ( 2 ) ( 2 ) . و صرفاً به جهت اعتقاد به رجعت ، بزرگان اهل‌سنت روايات شخصيت جليل القدرى چون جابر بن يزيد جعفى را كنار گذاردند ، ر . ك به صحيح مسلم 1 / 15 . م

الفصول المختارة / 93 جريانى بين سيد حميرى و سوّار قاضى را از قول حرث بن عبيدالله ربعى نقل مي‌كند ، وى گويد : « در مجلس منصور نشسته بودم و سوّار و سيد نيز حضور داشتند ، سيد اين ابيات را مي‌خواند :

إن الإله الذي لا شئ يشبهه آتاكم الملك للدنيا وللدين

آتاكم الله ملكا لا زوال له حتى يقاد إليكم صاحب الصين

و صاحب الهند مأخوذ برمته و صاحب الترك محبوس على هون

--------------------------- 1019 ---------------------------

همانا خدايى كه هيچ چيز شبيه او نيست ، حكومت را براى دنيا و دين به شما داده است

خداوند حكومتى به شما عطا كرده كه پايان نپذيرد تا آنكه حاكم چين را نيز تسليم شما گردانند

حاكم هند تحت اختيار شما در آيد ، و حاكم ترك نيز با خوارى حبس شود

و تمام قصيده را خواند ، منصور هم مي‌شنيد و مسرور بود .

سوار گفت : يا اميرالمؤمنين ! به خدا قسم اين سخنى مي‌گويد كه بدان اعتقادى ندارد ، به خدا كسانى كه او به دوستى آنها اعتقاد دارد ديگرانند ، و دشمنى با شما را مخفى مي‌دارد .

سيد گفت : به خدا دروغ مي‌گويد و من در ستايش شما راستينم ، اين حسادت است كه او را بر اين سخن واداشته است ، زيرا شما را چنين مسرور مي‌بيند ، و بريدن من از ديگران و ارادتم به شما خاندان ، از پدر و مادرم در من ريشه دوانيده است . او و قومش هم در جاهليت و هم در اسلام دشمنان شما بوده و هستند و خداوند در مورد خاندان او اين آيه را فرو فرستاده است : إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حجرات / 4

، كسانى كه تو را از پشت اتاق‌ها به فرياد مي‌خوانند ، بيشترشان نمي‌فهمند . منصور گفت : راست مي‌گويي .

سوار صدا زد : يا اميرالمؤمنين ! او به رجعت اعتقاد دارد ، و به شيخين ناسزا مي‌گويد .

سيد در پاسخ گفت : اما اينكه من رجعت را باور دارم بر اساس فرمايش خداست : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نمل / 83

و آن روز كه از هر امّتي ، گروهى از كسانى را كه آيات ما را تكذيب كرده‌اند محشور مي‌گردانيم ، پس آنان نگاه داشته مي‌شوند ، و نيز مي‌فرمايد : وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى كهف / 47

و ما آنان را گرد مي‌آوريم و هيچ يك را فرو گذار نمي‌كنيم . لذا دانستيم كه دو حشر [ و زنده شدن ] داريم ؛ يكى عام است [ و همه را شامل مي‌شود ] و ديگرى خاص ، همو فرموده است : قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيل ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى غافر / 11

مي‌گويند : پروردگارا ! دو بار ما را ميراندى و دو بار ما را زنده گرداندي . به گناهانمان اعتراف كرديم پس آيا راه بيرون رفتنى [ از آتش ] هست ؟ همو مي‌فرمايد : فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ

--------------------------- 1020 ---------------------------

بَعَثَهُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 259

پس خداوند او را [ به مدت ] صد سال ميراند ، آنگاه او را برانگيخت ، و نيز : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 243

آيا از [ حال ] كسانى كه از بيم مرگ از خانه‌هاى خود خارج شدند ، و هزاران تن بودند ، خبر نيافتي ؟ پس خدا به آنان گفت : بميريد ، آنگاه آنان را زنده ساخت .

اين كتاب خداى عزيز و جليل بود ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نيز فرمودند : روز قيامت متكبّران به صورت مور محشور مي‌شوند ، و نيز : هرچه در بني‌اسرائيل رخ داد ، مثل آن در امت من نيز به وقوع خواهد پيوست حتى مسخ ، فرو رفتن در زمين و پرتاب . حذيفه نيز گويد : به خدا دور نيست كه خداوند بسيارى از اين امت را به صورت بوزينه و خوك مسخ كند .

پس رجعت كه عقيده‌ى من است در قرآن و سنت وارد شده ، و من اعتقاد دارم كه خداوند تعالى اين سوار را به صورت سگ يا بوزينه يا خوك و يا مورى به دنيا باز خواهد گرداند ، زيرا به خدا قسم گردنكش ، متكبّر و كافر است .

منصور خنديد و سيد سرود :

جاثيت سوّارا أبا شَملة \* عند الإمام الحاكم العادل

فقال قولا خطأ كله \* عند الورى الحافى والناعل

ما ذب عما قلت من وصمة \* فى أهله بل لج في الباطل

وبان للمنصور صدقى كما \* قد بان كذب الأنوك الجاهل

يبغض ذا العرش و من يصطفي \* من رسله بالنير الفاضل

ويشنأ الحبر الجواد الذي \* فضل بالفضل على الفاضل

ويعتدى بالحكم فى معشر \* أدوا حقوق الرسل للراسل

فبيّن الله تز اويقه \* فصار مثل الهائم الهائل

در مقابل سوّارِ لُنگ پوش نزد امام حاكم عادل نشسته بودم

او سخنى گفت كه همه مي‌دانستند اشتباه محض بود

--------------------------- 1021 ---------------------------

در برابر عيبى كه به خاندانش گرفتم هيچ دفاعى نداشت ، بلكه نسبت به باطل اصرار مي‌ورزيد

صدق من براى منصور مشخص شد ، همانگونه كه دروغ احمق نادان

او با خداوند صاحب عرش و رسولانش كه آنها را با حجت واضح بر مي‌گزيند ، دشمنى مي‌كند

نسبت به دانشمند سخاوت پيشه‌اى كه با فضيلت خود بر ديگر صاحبان فضل برترى دارد ،

كينه مي‌ورزد

و در قضاوت ، به گروهى كه حقوق رسولان را ادا كرده‌اند ، ستم مي‌كند

پس خدا تزوير او را آشكار ساخت ، و او هم بسان شخصى سرگردان و هراسان شد

منصور گفت : دست از او بردار ، سيد هم پاسخ داد : آنكه شروع كرده ظالمتر است ، دست از من بردارد تا دست از او بردارم .

منصور به سوار گفت : منصفانه سخن گفت ، از او دست بردار تا او نيز از تو دست بردارد . »

اختصاص رجعت به برخى ابرار و برخى فجّار

تصحيح الاعتقاد / 215 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « در زمان قيام قائم تنها كسى به دنيا رجوع مي‌كند كه ايمانش خالص و يا كفرش خالص باشد ، و ديگران تا روز مآب

[ و قيامت ] بازگشتى نخواهند داشت . »

مختصر البصائر / 25 از ابو بصير روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) به من فرمودند : آيا اهل عراق رجعت را انكار مي‌كنند ؟ عرضه داشتم : آري ، فرمودند : مگر قرآن نمي‌خوانند : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً تا آخر آيه . »

تفسير قمى 1 / 24 و 2 / 36 از حماد از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « مردم در مورد اين آيه چه مي‌گويند : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً ، و آن روز كه از هر امّتي ، گروهى را محشور مي‌گردانيم ؟ گفتم : مي‌گويند در قيامت است ، فرمودند : اين گونه كه مي‌گويند نيست ، اين در رجعت است ، آيا خدا در قيامت از هر امتى گروهى را محشور مي‌كند و ديگران را وا مي‌گذارد ؟ آيه‌ى قيامت اين است : وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً ، و ما آنان را گرد مي‌آوريم و هيچ يك را

فرو گذار نمي‌كنيم . »

--------------------------- 1022 ---------------------------

همان 2 / 131 از مفضل روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً ، فرمودند : هيچ يك از مؤمنين نيست كه كشته شده باشد مگر آنكه رجوع مي‌كند تا بميرد ، و تنها كسى باز خواهد گشت كه ايمانش خالص و يا كفرش محض باشد . » ( 1 ) ( 1 ) . مختصر البصائر / 25 و 43 ، تأويل الآيات 1 / 409 و الايقاظ من الهجعة / 258 و 278

شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) در الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة / 343 پس از نقل اين روايت مي‌نگارد : « و مانند اين حديث بسيار زياد است كه برخى هم گذشت ، و مخفى نيست كه اين روايت - به طريق اولى - دلالت بر رجعت ايشان [ اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ] دارد ، علاوه بر تصريحات بسيارى كه موجود است . »

مختصر البصائر / 194 از محمد بن سلام : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيل ، مي‌گويند : پروردگارا ! دو بار ما را ميراندى و دو بار ما را زنده گرداندي . به گناهانمان اعتراف كرديم پس آيا راه بيرون رفتنى [ از آتش ] هست ؟ فرمودند : اين مخصوص اقوامى است و به رجعت بعد از مرگ مربوط مي‌شود و در قيامت نيز جريان خواهد يافت ، پس گروه ظالم [ از رحمت خدا به ] دور باشند . »

بحار الانوار 53 / 116 و 59 بعد از نقل اين روايت مي‌فرمايد : « يكى از دو احياء در رجعت است و ديگرى در قيامت ، و يكى از دو ميراندن در دنياست و ديگرى در رجعت . »

اعتقاد به رجعت در زيارات

اين باور در مهم‌ترين زيارت كه زيارت جامعه‌ى كبيره است آمده : « مؤمن بإيابكم ، مصدّق برجعتكم ، منتظر لأمركم ، مرتقب لدولتكم ، آخذ بقولكم ، عامل بأمركم ، مستجير بكم ، مؤمن بسرّكم وعلانيتكم ، وشاهدكم وغائبكم ، وأولكم وآخركم ، ونصرتى لكم مُعَدَّةٌ ، حتى يحيى الله تعالى دينه بكم ، ويردّكم فى أيامه ، ويظهركم لعدله ، ويمكّنكم فى أرضه ، وجعلنى ممن يقتصّ آثاركم ، ويسلك سبيلكم ، ويهتدى بهداكم ، ويحشر فى زمرتكم ، ويكرّ فى رجعتكم ، ويُمَلَّك فى دولتكم ، ويُشَرَّف فى عافيتكم :

من به بازگشت شما ايمان دارم ، رجعتتان را تصديق مي‌كنم ، در انتظار امر شما به سر مي‌برم ، ديده به دولت شما دوخته‌ام ، سخن شما را اخذ و به فرمان شما عمل مي‌كنم ، به شما پناه مي‌جويم ، به آشكار و

--------------------------- 1023 ---------------------------

نهان ، شاهد و غائب و اول و آخرتان ايمان دارم ، يارى من براى شما آماده است ، تا آنكه خداوند متعال دينش را به شما زنده و در ايام خود ( 1 ) ( 1 ) . ممكن است اشاره به حديث امام باقر ( عليه السلام ) باشد كه فرمودند : روزهاى خداوند عزوجل سه روز است ؛ روزى كه قائم قيام كند ، روز رجعت و روز قيامت ، خصال 1 / 108 . م

شما را باز گرداند ، براى [ به اجرا گذاشتن ] عدل خود آشكارتان نمايد ، و در زمينِ خود شما را قدرت دهد ، و مرا از كسانى قرار دهد كه دنباله رو شما هستند ، در راه شما سير مي‌كنند ، به هدايت شما رهنمون و در گروه شما محشور مي‌شوند ، در رجعت شما باز مي‌گردند ، در دولتتان به قدرت مي‌رسند و در [ دوران ] عافيت شما شرافت مي‌گيرند . » ( 2 ) ( 2 ) . عيون اخبار الرضا ( عليه السلام ) 2 / 272 ، من لا يحضره الفقيه 2 / 609 و تهذيب 6 / 95

مصباح المتهجد / 253 از امام صادق ( عليه السلام ) - در زيارت قبور پيغمبر اكرم ، اميرالمؤمنين ، حضرت زهرا ، حسنين و ديگر امامان ( عليهم السلام ) - روايت مي‌كند : « . . . رو به قبله ايستاده مي‌گويد : السلام عليك أيها النبى ورحمة الله وبركاته ، السلام عليك أيها النبى المرسل ، والوصى المرتضي ، والسيدة الكبري ، والسيدة الزهراء ، والسبطان المنتجبان ، والأولاد والأعلام ، والأمناء المنتجبون المستخزنون ، جئت انقطاعاً إليكم وإلى آبائكم ، وولدكم الخلف على بركة الحق ، فقلبى لكم مُسَلِّم ، ونصرتى لكم مُعَدَّة حتى يحكم الله بدينه ، فمعكم معكم لامع عدوكم ، إنى لمن القائلين بفضلكم ، مُقِرٌّ برجعتكم ، لا أنكر لله قدرة ، ولاأزعم إلا ماشاء الله : اى پيامبر ! سلام بر تو و نيز رحمت و بركات خدا ، سلام بر تو اى پيامبر مرسل ، اى وصى برگزيده ، اى سيده‌ى كبرى و سيده‌ى زهرا ، اى دو نواده‌ى برگزيده و فرزندان و نشانه‌ها [ ى حق ] و امينان برگزيده و خزانه داران [ دانش خدا ] . به بركت حق ، بريده [ از ديگران ] به سوى شما و پدرانتان و فرزند جانشينتان آمده‌ام ، پس دلم تسليم شماست ، ياري‌ام براى شما آماده است تا آنكه خداوند دينش را حاكم گرداند ، من با شما هستم نه با دشمنتان ، از كسانى هستم كه به فضل و برترى شما اعتقاد دارند و رجعت شما را باور دارم ، قدرت خدا را انكار نمي‌كنم و جز آنچه خدا بخواهد نمي‌پندارم . »

اعتقاد به حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و رجعت ، از ايمان به غيب

تفسير على بن ابراهيم ( رحمه الله ) 2 / 391 : « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى جن / 27 - 26

داناى نهان ، و كسى را بر غيب خود آگاه نمي‌كند .

--------------------------- 1024 ---------------------------

جز پيامبرى را كه از او خشنود باشد ، كه [ در اين صورت ] براى او از پيش رو و از پشت سرش نگاهبانانى خواهد گماشت ؛ خداوند رسول برگزيده‌ى خود را از آنچه پيش از او بوده ، و نيز جريانات قائم ، رجعت و قيامت كه بعد از او خواهند بود آگاه مي‌كند . »

همان 1 / 383 از ابو حمزه روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد فرموده‌ى خداوند : فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَة ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نحل / 22

پس كسانى كه به آخرت ايمان ندارند ، فرمودند : مقصود آن است كه اينان به حقّانيت رجعت اعتقاد ندارند . »

برخى از مسلمانان قسم مي‌خورند كه رجعتى در كار نيست !

تفسير عياشى 2 / 259 از ابو بصير روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 38

و با سخت‌ترين سوگندهايشان به خدا سوگند ياد كردند كه خدا كسى را كه مي‌ميرد بر نخواهد انگيخت ، فرمودند : درباره‌ى اين آيه چه مي‌گويند ؟ گفتم : بر اين باورند كه مشركان براى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) سوگند مي‌خوردند كه خدا مردگان را زنده نخواهد نمود ، حضرت فرمودند : گوينده‌ى اين سخن هلاك شود ، واى بر آنها ، آيا مشركان به خدا قسم مي‌خوردند ، يا به لات و عزّي ؟ گفتم : فدايت شوم ، شما بفرماييد تا آگاه شوم ، فرمودند : چون قائم ما قيام كند ، خداوند گروهى از شيعيان ما را به سوى او بر خواهد انگيخت كه دسته‌ى شمشيرشان بر شانه‌هايشان قرار دارد .

اين خبر به گروهى از شيعيان ما كه هنوز نمرده‌اند مي‌رسد ، آنها مي‌گويند : فلانى و فلانى از قبرهايشان برانگيخته شده‌اند و در كنار قائم حضور دارند . اين خبر به قومى از دشمنان ما مي‌رسد و آنان مي‌گويند : اى شيعيان ! چقدر شما دروغ پردازيد ، شما در دولت خودتان دروغ مي‌گوييد ، نه به خدا سوگند ، اينان نه زيسته‌اند و نه تا روز قيامت خواهند زيست .

و خداوند سخن آنان را حكايت كرد و فرمود : وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ . » ( 3 ) ( 3 ) . و نيز كافى 8 / 50

--------------------------- 1025 ---------------------------

همان از سيرين نقل مي‌كند : « نزد امام صادق ( عليه السلام ) بودم كه فرمودند : مردم در مورد اين آيه چه مي‌گويند : وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ ؟ گفتم : مي‌گويند : [ مشركان مي‌گويند : ] نه قيامتى در كار است و نه بر انگيختن و زنده شدني ، فرمودند : به خدا سوگند دروغ گفته‌اند ، اين مربوط به زمانى است كه قائم قيام كند و رجعت كنندگان با او برگردند ، پس مخالفان شما گويند : اى شيعيان ! دولتتان آشكار شد ، و اينكه مي‌گوييد فلانى و فلانى و فلانى بازگشته‌اند از دروغ‌هاى شماست ، نه به خدا قسم ، خداوند كسى را كه مرده برنمي‌انگيزد .

آيا نمي‌بينى مي‌فرمايد : وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ ؟ مشركان لات و عزّى را بزرگتر از آن مي‌دانستند كه به چيز ديگرى قسم بخورند ، پس خداوند فرمود : بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا . . . لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ . إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نحل / 40 - 38

آري ، [ انجام ] اين وعده بر او حق است . . . تا [ خدا ] آنچه را در [ مورد ] آن اختلاف دارند ، براى آنان توضيح دهد ، و تا كسانى كه كافر شده‌اند ، بدانند كه آنها خود دروغ مي‌گفته‌اند . ما وقتى چيزى را اراده كنيم ، همين قدر به آن مي‌گوييم : باش ، پس موجود مي‌شود . »

بازگشت پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) طبق وعده‌ى الهي

تفسير قمى 1 / 25 و 2 / 147 از عمرو بن شمر نقل مي‌كند : « در حضور امام باقر ( عليه السلام ) سخن از جابر به ميان آمد ، ايشان فرمودند : خدا جابر را رحمت كند ، دانش او به حدّى رسيده بود كه از تأويل اين آيه آگاه بود : إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى قصص / 85

در حقيقت همان كسى كه اين قرآن را بر تو فرض كرد ، يقيناً تو را به سوى وعده‌گاه بازمي‌گرداند ؛ مقصود رجعت است . »

تأويل الآيات 1 / 424 و مختصر البصائر / 210 از ابو مروان روايت مي‌كنند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه پرسيدم : إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ، فرمودند : نه ، به خدا دنيا به پايان نخواهد رسيد تا آنكه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در ثويه گرد آيند ، با هم ديدار

--------------------------- 1026 ---------------------------

كنند و در آن مسجدى با دوازده هزار در بنا كنند . ثويه موضعى است در كوفه . »

مختصر البصائر / 24 از بكير بن اعين روايت مي‌كند : « كسى كه هيچ شكى در او ندارم - يعنى امام باقر ( عليه السلام ) - به من فرمود : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) رجعت خواهند نمود . »

تفسير قمى 2 / 147 از ابو خالد كابلى نقل مي‌كند : « امام سجاد ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ، فرمودند : پيامبرتان ( صلى الله عليه وآله ) ، اميرالمؤمنين و ائمه ( عليهم السلام ) به سوى شما باز خواهند گشت . »

همان 2 / 391 : « حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى جن / 24

تا آنچه را وعده داده مي‌شوند ببينند ؛ فرمود : [ آنچه وعده داده مي‌شوند ] قائم و اميرالمؤمنين ( عليهما السلام ) در رجعت هستند .

فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً ، ( 2 ) ( 2 ) . همان

آنگاه دريابند كه ياور چه كسى ضعيف‌تر و كدام يك شماره‌اش كمتر است ؛ فرمود : اين همان فرمايش اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است : به خدا سوگند ، اى پسر صهاك ! اگر عهدى از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) و نوشته‌اى كه از خداوند گذشته نمي‌بود ، هر آينه درمي‌يافتى كداميك از ما ياورش ضعيف‌تر و كم شماره‌تر است .

هنگامى كه پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) از رجعت به مردم خبر دادند ، آنان گفتند : اين چه زمان خواهد بود ؟ خداوند فرمود : اى محمد ! بگو : إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 25

نمي‌دانم آنچه را كه وعده داده شده‌ايد نزديك است يا پروردگارم براى آن زمانى قرار داده است ؟ »

كافى 8 / 247 از حسن بن شاذان واسطى نقل مي‌كند : « به امام رضا ( عليه السلام ) نامه نوشتم و از جفاى اهل واسط و شوريدن آنان بر خود گله كردم ، گروهى از عثمانيان مرا مي‌آزردند . ايشان با خط خود نوشتند : خداى تبارك و تعالى از اولياى ما بر صبر در دولت باطل ميثاق گرفته است ، پس بر حكم پروردگارت شكيبا باش ، پس چون سيد خلق قيام كند ، آنان گويند : يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى يس / 52

اى واى بر ما ، چه كسى ما را از آرامگاهمان برانگيخت ؟ اين است همان وعده‌ى خداى رحمان ، و پيامبران راست مي‌گفتند . »

--------------------------- 1027 ---------------------------

مختصر البصائر / 26 از جابر بن يزيد روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مدثر / 2 - 1

اى جامه بر سر كشيده ، برخيز و بترسان ، فرمودند : مقصود حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله )

و قيام ايشان در رجعت است كه بيم مي‌دهند .

إِنَّهَا لإِحْدَى الْكُبَرِ . نَذِيراً لِلْبَشَر ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 36 - 35

آن از پديده‌هاى بزرگ است . هشدار دهنده‌ى بشر است ؛ يعنى محمد ( صلى الله عليه وآله ) در رجعت ، هشدار دهنده‌ى بشر است .

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا كَافَّةً لِلنَّاسِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى سبأ / 28

و ما تو را جز براى تمام مردم ، نفرستاديم ؛ در رجعت . »

همان از همو از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌فرمودند : آنكه جامه بر سر كشيد [ پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ] ، به هنگام رجعت حضور خواهد داشت . شخصى صدا زد : يا اميرالمؤمنين ! آيا پيش از قيامت زندگى [ دوباره ] و پس از آن مرگ خواهد بود ؟ ايشان فرمودند : آري ، به خدا قسم يك كفر پس از رجعت ، از كفرهايى پيش از آن سخت‌تر است . »

رجعت مراحلى دارد ، و نخستين كسى كه باز مي‌گردد امام‌حسين ( عليه السلام ) است

مختصر البصائر / 18 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « نخستين كسى كه در رجعت باز مي‌گردد ، حسين بن علي ( عليه السلام ) است . ايشان چهل سال در زمين درنگ مي‌كنند تا آنكه ابروها بر ديدگانشان بيفتد . » ( 4 ) ( 4 ) . حلية الابرار 2 / 650 ، البرهان 2 / 408 ، مختصر البصائر / 28 و بحار 53 / 63

همان / 24 از حمران بن اعين و ابو الخطاب از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « نخستين كسى كه از زمين بيرون مي‌آيد و به دنيا باز مي‌گردد حسين بن علي ( عليه السلام ) است . رجعت فراگير نيست ، بلكه خاص است و تنها كسى كه ايمان يا شركش خالص باشد رجعت خواهد كرد . »

همان / 27 و 22 از حمران بن اعين از امام باقر ( عليه السلام ) مي‌آورد : « همسايه‌تان حسين بن علي ( عليه السلام ) رجوع خواهد نمود ، پس آن مقدار حكومت خواهد كرد كه ابروهايش از پيرى بر ديدگان افتد . »

همان / 48 از امام صادق ( عليه السلام ) : « امام‌حسين ( عليه السلام ) در ميان يارانى كه با او به شهادت رسيدند

--------------------------- 1028 ---------------------------

و با همراهى هفتاد پيامبر - هم‌چنان‌كه با موسى بن عمران ( عليه السلام ) برانگيخته شدند - مي‌آيد و قائم انگشتر را به ايشان مي‌دهد .

امام‌حسين ( عليه السلام ) است كه غسل ، كفن و حنوط او را بر عهده خواهد داشت ، و در قبر قرار خواهد داد . »

همان از عقبه روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى رجعت سؤال شد كه آيا حق است ؟ ايشان فرمودند : آري ، پرسيدند : اول كسى كه خارج مي‌شود كيست ؟ فرمودند : امام‌حسين ( عليه السلام ) كه به دنبال قائم ( عليه السلام ) خارج مي‌شود .

من عرض كردم : آيا همه‌ى مردم در كنار او حضور دارند ؟ فرمودند : نه ، بلكه آنگونه كه خداى متعال در كتاب خود ياد كرده : يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نبأ / 18

روزى كه در صور دميده شود ، و گروه گروه بياييد ؛ گروهى بعد از گروهى ديگر . »

تفسير فرات / 203 با سند خود روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد فرمايش خداوند : يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ . تَتْبَعُهَا الرَّادِفَة ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نازعات / 7 - 6

آن روز كه لرزنده بلرزد ، و از پى آن لرزه‌اى افتد ، فرمودند : الراجفة حسين بن علي ( عليه السلام ) است و الرادفة على بن ابى طالب ( عليه السلام ) ، او نخستين كسى است كه همراه حسين بن على در ميان نود و پنج هزار نفر خاك را از سر خود مي‌تكاند ، و اين همان فرموده‌ى خداست : إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الأَشْهَادُ . يَوْمَ لايَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى غافر / 52 - 51

در حقيقت ما فرستادگان خود و كسانى را كه ايمان آورده‌اند ، در زندگى دنيا و روزى كه گواهان برپاى مي‌ايستند قطعاً يارى مي‌كنيم . [ همان ] روزى كه ستمگران را پوزش طلبيشان سود نمي‌دهد ، و براى آنان لعنت است ، و برايشان بدفرجامى آن سراست . »

مختصر البصائر / 27 از يونس بن ظبيان از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « كسى كه قبل از روز قيامت حسابرسى مردم را به عهده خواهد داشت ، حسين بن علي ( عليه السلام ) است ، و اما روز قيامت فرستادنى به بهشت است و فرستادنى به دوزخ . »

--------------------------- 1029 ---------------------------

الخرائج و الجرائح 2 / 848 از جابر از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « امام‌حسين ( عليه السلام ) پيش از آنكه به شهادت برسند به ياران فرمودند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : پسرم ! تو به عراق كشانيده خواهى شد ، آن زمينى است كه پيامبران و جانشينان آنان در آن با يكديگر ملاقات كرده‌اند ، زمينى است كه عمورا ناميده مي‌شود . تو و جماعتى از يارانت - كه درد تماس آهن را احساس نمي‌كنند - در آن به شهادت خواهيد رسيد ، و اين آيه را تلاوت كردند : قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 69

گفتيم : اى آتش ! براى ابراهيم سرد و بي‌آسيب باش ، نبرد بر تو و آنان سرد و سلامت خواهد بود .

پس شادمان باشيد كه به خدا اگر ما را بكشند نزد پيامبرمان ( صلى الله عليه وآله ) مي‌رويم ، سپس آن مقدار كه خدا بخواهد درنگ مي‌كنم ، آنگاه نخستين كسى خواهم بود كه از زمين بيرون مي‌آيد ، و همزمان با خروج اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ، قيام قائممان و حيات رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) خارج

خواهم شد .

در ادامه گروهى از آسمان و از نزد خدا - كه هيچگاه به زمين نيامده بودند - بر من فرود مي‌آيند ، و نيز جبرئيل ، ميكائيل ، اسرافيل و لشكريانى از فرشتگان .

محمد ، علي ، من ، برادرم و تمامى كسانى كه خداوند بر آنان منّت نهاده ، بر اسبانى از اسبان پروردگار ، اسبانى سياه و سفيد از نور كه هيچ مخلوقى بر آن ننشسته است . آنگاه محمد ( صلى الله عليه وآله ) بيرق خود را به اهتزاز در آورده و با شمشيرشان آن را به قائم مي‌سپارند .

پس از آن ، ما آن مقدارى كه خدا بخواهد درنگ مي‌كنيم . سپس خداوند چشمه‌اى از روغن ، چشمه‌اى از شير و چشمه‌ى آبى را از مسجد كوفه بيرون مي‌آورد . بعد از آن اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) شمشير پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) را به من سپرده و به شرق و غرب مي‌فرستد . به هر دشمنى برسم خونش را خواهم ريخت ، صنمى را وانمي‌گذارم جز آنكه به آتش خواهم كشيد تا به هند برسم و آن را بگشايم .

دانيال و يونس به سوى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) خارج مي‌شوند و مي‌گويند : خدا و رسولش راست گفتند . خداوند هفتاد نفر را به همراه آن دو به بصره مي‌فرستد و كسانى را كه به جنگ

--------------------------- 1030 ---------------------------

ايشان آمده‌اند مي‌كشند . لشكرى نيز به سمت روم ارسال مي‌كند و خداوند فتح را نصيب آنها خواهد نمود .

سپس من هر جنبنده‌اى را كه خدا گوشت آن را حرام كرده خواهم كشت تا آنكه تنها پاكيزه بر زمين باشد . يهود و نصارى و ديگر اديان را خواهم آورد و آنان را بين اسلام و شمشير مخير خواهم ساخت ، پس بر هر كه اسلام بياورد منّت خواهم گذارد و هركه را خوش نيايد خدا خونش را خواهد ريخت .

هيچ كس از شيعيان ما نخواهد ماند مگر آنكه خداوند فرشته‌اى به سوى او مي‌فرستد ، تا خاك از چهره‌اش بروبد ، و همسران و جايگاهش در بهشت را به او معرفى كند .

هيچ نابينا ، زمينگير و مبتلايى بر زمين نباشد ، جز آنكه خداوند به ما اهل‌بيت بلا را از او بر طرف خواهد نمود .

بركت آسمان به زمين نازل خواهد شد تا جايى كه [ شاخه‌هاي ] درخت به جهت [ سنگيني ] ميوه‌هايى كه خداوند در آن اراده مي‌كند خواهد شكست ، و ميوه‌ى زمستان در تابستان و ميوه‌ى تابستان در زمستان تناول مي‌شود ، و اين فرمايش خداى متعال است : وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 96

و اگر مردم شهرها ايمان آورده و به تقوا گراييده بودند ، قطعاً بركاتى از آسمان و زمين برايشان مي‌گشوديم ، ولى تكذيب كردند .

آنگاه خداوند به شيعيان ما كرامتى خواهد كرد ؛ هيچ چيزى در زمين و آنچه در آن است از آنان پوشيده نخواهد ماند ، تا آنجا كه مردى از آنها كه مي‌خواهد از خانواده‌اش مطّلع باشد ، به آنها از كارهايشان خبر مي‌دهد . »

تفسير عياشى 2 / 282 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « نخستين كسى كه به دنيا باز مي‌گردد حسين بن علي ( عليه السلام ) و ياران ايشان ، و يزيد بن معاويه و ياران او هستند ، و به مانند دو پر يكسانِ تير ، آنها را خواهد كشت . آنگاه امام ( عليه السلام ) اين آيه را تلاوت كردند : ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ

--------------------------- 1031 ---------------------------

الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اسراء / 6

پس [ از چندي ] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چيره مي‌كنيم ، و شما را با اموال و پسران يارى مي‌دهيم و [ تعداد ] نفرات شما را بيشتر مي‌گردانيم . »

مختصر البصائر / 29 از جابر بن يزيد از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « حضرت علي ( عليه السلام ) با پسرش امام‌حسين ( عليه السلام ) رجعتى به زمين خواهند داشت . ايشان با بيرق خود مي‌آيند تا از بني‌اميه ، معاويه ، خاندان وى و كسانى كه در نبرد با ايشان حضور داشتند انتقام بگيرند . آنگاه خداوند ياران خويش را به سوى آنان مي‌فرستد ، سى هزار نفر از اهل كوفه و هفتاد هزار تن از ساير مردم ، و بسان بار نخست در صفين با آنان روبرو مي‌شود تا آنكه آنها را به قتل رسانده و خبر رسانى هم از آنها باقى نخواهد گذارد . سپس خداى عزوجل آنها را به شديدترين عذاب خود در كنار فرعون و آل فرعون داخل مي‌كند .

ايشان بازگشت ديگرى هم به همراه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) خواهند داشت تا خليفه در زمين باشد و امامان ( عليهم السلام ) كارگزاران او باشند ، و خدا به طور آشكار در زمين پرستش شود ، آنسان كه به طور سرّى در آن عبادت مي‌شد .

سپس فرمودند : آرى به خدا و چند برابر آن و با دست خود نشان دادند . خداوند به پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) مُلك تمامى اهل دنيا - از روزى كه دنيا را آفريد تا روزى كه آن را از بين برد - را عطا مي‌كند ، تا وعده‌اى را كه در كتابش به ايشان داده به انجام رساند : لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى توبه / 33

تا آن را بر هر چه دين است پيروز گرداند ، هر چند مشركان خوش نداشته باشند . »

--------------------------- 1032 ---------------------------

رجعت امامان و برخى پيامبران ( عليهم السلام ) ( )

رجعت امامان و برخى پيامبران ( عليهم السلام ) ( 1 ) ( 1 ) . يكى از كسانى كه رجعت مي‌كنند ، صديقه‌ى طاهره ( عليها السلام ) است . پيشتر در فصل دوازدهم ذيل عنوان : سلمان فارسى از ياران حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، روايت مفصل جناب سلمان از دلائل الامامة / 237 [ چاپ جديد / 448 ] گذشت كه در اين مطلب صراحت داشت . م

تفسير قمى 2 / 147 از ابو خالد كابلى نقل مي‌كند : « امام سجاد ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ، فرمودند : پيامبرتان ( صلى الله عليه وآله ) ، اميرالمؤمنين و ائمه ( عليهم السلام ) به سوى شما باز خواهند گشت . »

تفسير عياشى 1 / 181 از فيض بن ابى شيبه روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) اين آيه را تلاوت كردند : وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 81

و [ ياد كن ] هنگامى را كه خداوند از پيامبران پيمان گرفت كه هرگاه به شما كتاب و حكمتى دادم ، سپس شما را فرستاده‌اى آمد كه آنچه را با شماست تصديق كرد ، البته به او ايمان بياوريد و حتماً ياري‌اش كنيد . [ آنگاه ] فرمود : آيا اقرار كرديد و در اين باره پيمانم را پذيرفتيد ؟ گفتند : آري ، اقرار كرديم . فرمود : پس گواه باشيد و من با شما از گواهانم ، و فرمودند : به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ايمان بياوريد و اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را يارى نماييد .

عرضه داشتم : و اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را يارى نماييد ؟ فرمودند : آري ، از آدم بگير و [ تا آخر ] بيا ، خداوند هيچ پيامبر و رسولى را مبعوث نمي‌كند ، مگر آنكه به دنيا بازگشته در حضور اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) خواهد جنگيد . »

تفسير قمى 1 / 106 از ابن مسكان از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « خداوند هيچ پيامبرى را - از آدم بگير و بيا - مبعوث نكرد ، جز آنكه به دنيا باز مي‌گردد و اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را يارى مي‌كند ، و اين همان فرموده‌ى خداست : لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ ؛ يعنى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، وَلَتَنْصُرُنَّهُ ؛ يعنى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) . »

همان 2 / 132 : « سَيُرِيكُمْ آَيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى نمل / 93

آياتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهيد شناخت ؛

--------------------------- 1033 ---------------------------

آيات اميرالمؤمنين و ائمه ( عليهم السلام ) هستند ، هنگامى كه رجعت كنند دشمنانشان با ديدنشان آنها را مي‌شناسند . دليل بر اينكه آيات ائمه ( عليهم السلام ) هستند فرمايش اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است : به خدا قسم خدا نشانه‌اى بزرگتر از من ندارد . پس چون به دنيا بازگردند ، دشمنانشان در دنيا آنها را خواهند شناخت . »

مختصر البصائر / 28 از سليمان ديلمى روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه سؤال كردم : إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مائده / 20

آنگاه كه در ميان شما پيامبرانى قرار داد ، و شما را پادشاهانى ساخت ، فرمودند : [ مقصود از ] پيامبران ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، ابراهيم ، اسماعيل و نسل او ( عليهم السلام ) هستند ، و پادشاهان ائمه ( عليهم السلام ) .

عرضه داشتم : چه مُلكى به شما عطا شده ؟ فرمودند : مُلك بهشت و ملك رجعت . »

رجعت اسماعيل نبى با امام‌حسين ( عليهما السلام )

كامل الزيارات / 65 از بريد بن معاويه‌ى عجلى روايت مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرض كردم : اى پسر رسول‌خدا ! براى من درباره‌ى اسماعيلى كه خدا در كتابش اينچنين از او ياد مي‌كند بفرماييد : وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مريم / 54

و در اين كتاب از اسماعيل ياد كن ، زيرا او درست وعده و فرستاده‌اى پيامبر بود ؛ آيا اسماعيل بن ابراهيم ( عليه السلام ) است ، چون مردم مي‌پندارند وى همان پسر ابراهيم ( عليه السلام ) است ؟

فرمودند : اسماعيل [ پسر ابراهيم ( عليه السلام ) ] پيش از ابراهيم از دنيا رفت ، و ابراهيم حجت قائم خدا و صاحب شريعت بود ، با اين حساب اسماعيل [ اگر پسر وى باشد ] به سوى چه كسى فرستاده شده است ؟

عرض كردم : فدايت گردم ، پس مقصود كيست ؟ فرمودند : او اسماعيل بن حزقيل نبي ( عليه السلام ) است ، خداوند او را به سوى قومش مبعوث كرد ، ولى آنها او را تكذيب كردند ، كشتند و پوست صورتش را كندند . خداوند بر آنان غضب كرد و اسطاطائيل فرشته‌ى عذاب را نزد او

--------------------------- 1034 ---------------------------

فرستاد ، او گفت : اى اسماعيل ! من اسطاطائيل فرشته‌ى عذاب هستم ، پروردگار عزّت مرا نزد تو فرستاده تا قومت را - اگر خواستى - به انواع عذاب معذّب گردانم .

اسماعيل گفت : نيازى بدان ندارم ، خدا وحى كرد : اى اسماعيل ! پس حاجتت چيست ؟ عرضه داشت : پروردگار من ! تو براى خود به ربوبيت ، براى محمد به نبوت و براى جانشينانش به ولايت ميثاق گرفتي ، و به بهترين خلق خود خبر دادى كه امتش با حسين بن علي ( عليه السلام ) پس از پيامبرشان چه خواهند كرد ، و به حسين ( عليه السلام ) وعده دادى كه او را به دنيا بازگردانى تا خود از كسانى كه با وى چنين كردند انتقام گيرد ، درخواست من از تو - پروردگارم ! - آن است كه مرا به دنيا بازگردانى تا از كسانى كه با من چنين كردند انتقام گيرم ، همانسان كه حسين ( عليه السلام ) را بازمي‌گرداني .

پس خداوند اسماعيل بن حزقيل را بدان وعده داد ، و او با امام‌حسين ( عليه السلام ) رجعت مي‌كند . »

رجعت ، پاره‌اى از تأويلى كه مردم به دانش آن احاطه ندارند

تفسير عياشى 2 / 122 از حمران نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد امور مهمى چون رجعت و ديگر مسائل سؤال كردم ، فرمودند : اين امرى كه درباره‌اش از من سؤال مي‌كنيد ، زمانش نرسيده است ، خداوند مي‌فرمايد : بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى يونس / 39

بلكه چيزى را دروغ شمردند كه به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأويل آن برايشان نيامده است . »

مردم در رجعت ، حقيقت را به عيان مي‌بينند

التنزيل و التحريف سيارى / 70 از ابوعبد الله بن نجيح يمانى نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه سؤال كردم : لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى تكاثر / 8

در همان روز است كه از نعمت پرسش خواهيد شد ، فرمودند : نعمتى كه خدا بر شما عطا كرد ، محمد و آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستند .

--------------------------- 1035 ---------------------------

در مورد اين آيه : عِينَ الْيَقِينِ ؛ ( 1 ) ( 1 ) . همان / 7

فرمودند : به چشم ديدن .

و در مورد اين : كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ . ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 4 - 3

نه چنين است ، خواهيد دانست ، باز هم نه چنين است ، خواهيد دانست ؛ فرمودند : يك بار در رجعت و يك بار در قيامت . »

زمين ، و احياى آن با رجعت

تفسير قمى 2 / 171 : « أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى سجده / 27

آيا ننگريسته‌اند كه ما باران را به سوى زمينِ باير ميرانيم ؟ ؛ مقصود زمين خراب است ، و اين مثالى است كه خدا در مورد رجعت و قائم زده است ، و چون رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) براى آنان از رجعت فرمودند ، آنها گفتند :

مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ، ( 4 ) ( 4 ) . همان / 28

اگر راست مي‌گوييد ، اين پيروزى چه وقت است ؟ »

برخى آيات آخرت در رجعت

تفسير عياشى 2 / 306 از ابو بصير از امام باقر يا امام صادق ( عليهما السلام ) روايت مي‌كند : « وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآَخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى اسراء / 72

و هر كه در اين [ دنيا ] كور [ دل ] باشد ، در آخرت [ هم ] كور و گمراه‌تر خواهد بود ؛ فرمودند : رجعت . »

رجعت ، فريادِ در آيه

تفسير قمى 2 / 327 از جميل روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ، ( 6 ) ( 6 ) . سوره‌ى ق / 42

روزى كه فرياد به حقّ را مي‌شنوند ، آن [ روز ] روز بيرون آمدن [ از زمين ] است ، فرمودند : اين رجعت است . »

--------------------------- 1036 ---------------------------

برخى ناصبيان رجعت مي‌كنند و از آنان انتقام گرفته مي‌شود

دلائل الامامة / 247 از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « هنگامى كه قائم ما قيام كند ، خداوند تمامى آزار دهندگان مؤمنين در زمان خودشان را - با همان صورتى كه داشتند - به ميان آنها برمي‌گرداند ، تا مؤمنان از آنها انتقام گيرند . »

تفسير قمى 2 / 65 از معاوية بن عمار روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسيدم : وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى طه / 124

و هر كس از ياد من دل بگرداند ، در حقيقت زندگى تنگى خواهد داشت ، ايشان فرمودند : به خدا اينان ناصبيان هستند ، عرض كردم : فدايت شوم ، ما اينان را مي‌بينيم كه در عمر طولانى خود در رفاه و راحتى زندگى مي‌كنند تا بميرند ، فرمودند : به خدا كه اين امر در رجعت است . . . »

همان 2 / 170 : « وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الأَكْبَرِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى سجده / 21

و قطعاً غير از آن عذاب بزرگتر ،

از عذاب نزديكتر [ نيز ] به آنان مي‌چشانيم ؛ عذاب نزديكتر ، عذاب رجعت و با شمشير است .

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ، اميد كه آنها بازگردند ؛ در رجعت بازمي‌گردند تا عذاب شوند . »

مختصر البصائر / 17 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در مورد آيه‌ي : حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى مؤمنون / 77

تا وقتى كه درى از عذاب دردناك بر آنان گشوديم ، فرمودند : آن على بن

ابى طالب ( عليه السلام ) است ، آن هنگام كه در رجعت بازگردد . »

همان / 21 از ابو بصير روايت مي‌كند : « حضور امام صادق ( عليه السلام ) رسيدم و عرضه داشتم : ما مي‌گوييم كه عمرو بن ذر نمي‌ميرد تا آنكه با قائم آل محمد ( عليهم السلام ) بجنگد .

فرمودند : مَثَل ابن ذر مثل مردى است در بني‌اسرائيل كه او را عبد ربه مي‌گفتند و يارانش را به گمراهى مي‌خواند ، و مرد . يارانش به قبر او پناه مي‌آوردند و در كنار آن گفتگو مي‌كردند كه يكباره از قبر بيرون آمد و خاك از سر مي‌رفت و به آنها چنين و چنان گفت . »

نگارنده : عمرو بن ذر همدانى داستان سرايى است كه به ريش بلند شهرت داشته است . وى به بنى عباس تقرّب مي‌جست و براى لشكريان آنان داستان‌ها مي‌گفت و آنان را بر قيام تحريك

--------------------------- 1037 ---------------------------

مي‌كرد . ( 1 ) ( 1 ) . تاريخ الاسلام ذهبى 8 / 405

او به منصب قضاوت نيز نائل شد . ابن حجر در رواة الآثار / 144 او را ثقه ( ! ) مي‌شمارد ، مي‌نويسد : « عمرو بن ذر همداني . . . صحيح عُمر است كه فردى ثقه و مشهور بوده . »

و ليكن نزد ما مذموم است ، رجال كشى 2 / 483 از ثوير روايت مي‌كند كه عمرو بن ذر ، ابن قيس ماصر و صلت بن بهرام براى تحدّى نزد امام باقر ( عليه السلام ) رفتند ، و به گمان خود چهار هزار سؤال جمع آورى كرده‌اند تا امام ( عليه السلام ) را به چالش بكشند ، اما چون حضور رسيدند هيچ نپرسيدند !

« امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : اى پسر ذر ! آيا براى ما بعضى از احاديث ما را كه به شما رسيده نمي‌گويي ؟ وى گفت : آري ، اى پسر رسول‌خدا ! پيامبر فرمودند : من در ميان شما دو امر گران را باقى مي‌گذارم كه يكى از ديگرى بزرگتر است ؛ كتاب خدا و اهل‌بيتم ، اگر بدين دو تمسك كنيد هرگز به گمراهى نيفتيد .

امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : پسر ذر ! هنگامى كه با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ديدار كنى و ايشان بفرمايند پس از من با ثقلين چه كردي ، چه خواهى گفت ؟ ابن ذر چنان گريست كه مي‌ديدم اشك‌ها بر ريشش جريان يافته است ، و گفت : بزرگتر را كه پاره كرديم و اصغر را كشتيم .

حضرت فرمودند : پسر ذر ! با اين حساب به ايشان راست مي‌گويي ، نه به خدا قسم روزقيامت گامى برداشته نمي‌شود تا آنكه خدا او را از سه امر بپرسد ؛ عمر خود را در چه به پايان رسانده ، مالش را از كجا به دست آورده و در چه راهى صرف نموده ، و محبت ما اهل‌بيت . در اين هنگام آنها برخاستند و خارج شدند .

امام ( عليه السلام ) به غلامى فرمودند : دنبال آنها برو و ببين چه مي‌گويند ، او همچنين كرد و بازگشت و گفت : فدايت شوم ، شنيدم كه به ابن ذر مي‌گفتند : ما براى اين با تو آمديم ؟ ! و او گفت : واى بر شما ! مردى است كه مي‌پندارد خدا از من از ولايت او خواهد پرسيد ، چگونه از كسى كه از احكام خردى چون سفره و كوزه نيز آگاه است ، پرسش كنم ؟ »

نتيجه آن است كه عمرو بن ذر نه تنها داستان سرا ، بلكه ناصبى كبيرى بوده است و در رجعت بازمي‌گردد .

--------------------------- 1038 ---------------------------

رجعت و تشبيه آن به احياى قوم موسي ( عليه السلام ) در ميقات

المحكم و المتشابه / 112 از تفسير نعمانى از اسماعيل بن جابر روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) حديثى طولانى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل كردند كه در آن سؤالاتى از آيات و احكام قرآن آمده بود ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرموده بودند :

اما ردّ بر منكر رجعت اين سخن خداى عزيز و جليل است : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نمل / 83

و آن روز كه از هر امّتي ، گروهى از كسانى را كه آيات ما را تكذيب كرده‌اند محشور مي‌گردانيم ، پس آنان نگاه داشته مي‌شوند ؛ يعنى به دنيا ، ولى حشر آخرت اين فرموده‌ى خداى عزوجل است : وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى كهف / 47

و ما آنان را گرد مي‌آوريم و هيچ يك را فرو گذار نمي‌كنيم .

و سخن خداى سبحان : وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 95

و بر [ مردم ] شهرى كه آن را هلاك كرده‌ايم ، بازگشتشان حرام است ؛ در رجعت [ بازگشت آنان حرام ] است ، اما در قيامت باز مي‌گردند .

و نيز : وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى آل عمران / 81

و [ ياد كن ] هنگامى را كه خداوند از پيامبران پيمان گرفت كه هرگاه به شما كتاب و حكمتى دادم ، سپس شما را فرستاده‌اى آمد كه آنچه را با شماست تصديق كرد ، البته به او ايمان بياوريد و حتماً ياريش كنيد ؛ اين امر تنها در رجعت به وقوع خواهد پيوست .

همچنين است خطاب خدا به امامان و وعده‌ى نصرت به ايشان ، و انتقام از دشمنانشان ، خداى سبحان مي‌فرمايد : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لايُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى نور / 55

خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته

--------------------------- 1039 ---------------------------

كرده‌اند ، وعده داده است كه حتماً آنان را در اين زمين جانشين [ خود ] قرار دهد همان گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين [ خود ] قرار داد ، و آن دينى را كه برايشان پسنديده است به سودشان مستقر كند ، و بيمشان را به ايمنى مبدّل گرداند ، [ تا ] مرا عبادت كنند و چيزى را با من شريك نگردانند ؛ و اين تنها زمانى واقع مي‌شود كه به دنيا بازگردند .

و نيز : وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى قصص / 5

و خواستيم بر كسانى كه در زمين فرو دست شده بودند منّت نهيم و آنان را پيشوايان گردانيم ، و ايشان را وارثان قرار دهيم .

همچنين : إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 85

در حقيقت همان كسى كه اين قرآن را بر تو فرض كرد ، يقيناً تو را به سوى وعده‌گاه بازمي‌گرداند ؛ يعنى رجعت دنيا .

و نيز : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى بقره / 243

آيا از [ حال ] كسانى كه از بيم مرگ از خانه‌هاى خود خارج شدند ، و هزاران تن بودند ، خبر نيافتي ؟ پس خداوند به آنان گفت : بميريد ، آنگاه آنان را زنده ساخت .

و سخن خداى عزوجل : وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى اعراف / 155

و موسى از ميان قوم خود هفتاد مرد براى ميعاد ما برگزيد ؛ خداوند تعالى آنها را پس از مردن به دنيا بازگرداند . »

تفسير قمى 2 / 75 از امام باقر و امام صادق ( عليهما السلام ) روايت مي‌كند كه فرمودند : « هر شهرى كه خدا اهل آن را به عذاب از ميان برد ، در رجعت باز نخواهند گشت .

على بن ابراهيم قمي ( رحمه الله ) در ادامه مي‌نگارد : اين آيه [ وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ ] از بزرگ‌ترين دلايل رجعت است ، چرا كه هيچ مسلمانى منكر نيست كه همه‌ى مردم - چه آنان كه [ به عذاب ] هلاك شده‌اند و چه سايرين - در قيامت رجوع مي‌كنند .

مقصود از عدم رجوع آنها هم در رجعت است ، و گرنه در قيامت بازمي‌گردند و داخل آتش مي‌شوند . »

--------------------------- 1040 ---------------------------

ابليس ظاهر مي‌شود و مؤمنان او را سنگباران مي‌كنند

معانى الاخبار / 139 از عبد العظيم بن عبد الله حسنى از امام هادي ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « معناى رجيم آن است كه او با لعنت رجم مي‌شود ، از مواضع خير رانده شده ، و هر مؤمنى او را ياد كند لعنت مي‌فرستد .

در علم سابق خداست كه چون قائم خارج شود ، در زمانش مؤمنى نخواهد ماند مگر آنكه ابليس را با سنگ رجم كند ، همانسان كه پيشتر با لعنت رجم مي‌شده است . »

سعد السعود / 32 مي‌نويسد : « فصلى در آنچه از صحيفه‌هاى ادريس ( عليه السلام ) مي‌آوريم ؛ اين صحف را در نسخه‌اى قديمى كه شايد به دويست سال پيش برگردد يافتم ، و در خزانه‌ى كتب حرم مولانا اميرالمؤمنين على بن ابى طالب ( عليه السلام ) يافتم . اول و آخر آن از بين رفته و حدود هفت جزء آن باقى مانده است . . . در وصف مؤمنان مىفرمايد : . . . آنان اولياى منند ، پيامبرى مصطفى و امينى مرتضى برايشان اختيار كردم ، او را پيامبر و رسول آنان ، و آنها را اولياء و انصار او قرار دادم . آنان امامانى هستند كه براى پيامبر مصطفى و امين مرتضايم برگزيده‌ام ، آن زمانى است كه در علم غيب خويش پوشيده‌ام ، و ناگزير واقع خواهد شد تا در آن روز تو ، سواران ، پيادگان و تمامى سپاهيانت را نابود كند ، پس برو فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ص / 81 - 80

تو از مهلت يافتگاني ، تا روز وقت معلوم . »

روايتِ : قتل ابليس و حزب وى به دست پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) در رجعت

مختصر البصائر / 26 از عبد الكريم بن عمرو خثعمى روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : ابليس گفت : أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى اعراف / 14

مرا تا روزى كه [ مردم ] برانگيخته خواهند شد مهلت ده ، اما خداوند ابا كرد و فرمود : فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ، تو از مهلت يافتگاني ، تا روز وقت معلوم .

پس چون روز وقت معلوم فرا رسد ، ابليس - كه خدايش لعنت كند - در ميان تمامى

--------------------------- 1041 ---------------------------

پيروانش از زمانى كه خدا آدم را آفريد تا [ همان ] روز وقت معلوم ظاهر مي‌شود ، و اين [ همزمان با ] آخرين رجعت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) مي‌باشد .

عرضه داشتم : چندين رجعت خواهد بود ؟ فرمودند : آري ، رجعت‌ها و رجعت‌ها ، هيچ امامى در قرنى [ از قرون ] نيست جز آنكه نيكوكار و بدكار روزگارش با او باز مي‌گردد ، تا خدا مؤمن را بر كافر چيره گرداند .

هنگامى كه روز وقت معلوم فرا رسد ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در ميان ياران رجعت مي‌كنند و ابليس به همراه اصحابش مي‌آيد . ديدار آنان در زمينى از زمين‌هاى فرات است كه بدان روحاء گويند و به كوفه‌تان نزديك است . نبرد سختى - كه از زمانى كه خداى عزيز و جليل جهانيان را آفريد مانند آن رخ نداده است - ميان آنان درخواهد گرفت . گويا ياران اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را مي‌بينم كه يكصد گام به عقب رفته‌اند ، و قسمتى از پاهايشان در فرات قرار گرفته است . آن هنگام است كه [ عذاب خداوند ] جبار عزوجل فرود مي‌آيد فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِي الْأَمْرُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 210

در سايبان‌هايى از ابر سپيد و فرشتگان به سوى آنان بيايند و كار يكسره شود .

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پيشاپيش ايشان است و دشنه‌اى از نور در دست دارد . ابليس چون نگاهش بر ايشان افتد به عقب بازمي‌گردد ، يارانش مي‌گويند : حال كه پيروز شده‌اي ، آهنگ كجا داري ؟ او مي‌گويد : إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انفال / 48

. . . إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى حشر / 16

من چيزى را مي‌بينم كه شما نمي‌بينيد . . . من از خدا ، پروردگار جهانيان ، مي‌هراسم . پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) به دو مي‌رسد و ضربه‌اى بين دو كتف او مي‌زند كه موجب نابودى او و تمام پيروانش خواهد بود . آن هنگام خداى عزوجل عبادت شود و هيچ چيزى را شريك او قرار ندهند .

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) چهل و چهار هزار سال حكومت كنند ، تا جايى كه براى مردى از شيعيان ايشان هزار فرزند پسر از صلبش به دنيا آيد ، هر سال يك پسر . آن هنگام است كه به صورتى كه خدا بخواهد ، دو بهشتى كه از شدت سبزى به سياهى مي‌زند ، در كنار مسجد

--------------------------- 1042 ---------------------------

كوفه و پيرامون آن آشكار شود . »

تفسير قمى 2 / 245 روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد : فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ، فرمودند : روز وقت معلوم ، روزى است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) او را بر صخره‌اى كه در بيت‌المقدس است ذبح مي‌كنند . »

روايتِ : قتل ابليس به دست امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

تفسير عياشى 2 / 242 از وهب بن جميع غلام اسحاق بن عمار روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيات سؤال كردم : قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم ، عرضه داشتم : فدايت گردم ، اين كدام روز است ؟ فرمودند : اى وهب ! آيا پندار تو اين است كه آن ، روزى است كه خدا مردم را مبعوث مي‌فرمايد ؟ خداوند به او تا روزى كه قائم ما را در آن برانگيزد مهلت داده است ، پس چون قائم ما را برانگيخت ، در مسجد كوفه حضور دارد كه ابليس مي‌آيد و مقابل ايشان بر دو زانو مي‌نشيند و مي‌گويد : اى واى بر من از اين روز .

آنگاه ايشان موهاى پيشانى او را گرفته گردنش را مي‌زنند ، و آن ، روز وقت معلوم است . »

ينابيع المودة / 424 : « آن ، روزى است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) او را مي‌كشند ، پس از قيام قائم ما مهدي ( عليه السلام ) . »

--------------------------- 1043 ---------------------------

فصل سى و هشتم

امام ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در قرآن

برخى آياتى كه به حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) تفسير شده است

--------------------------- 1044 ---------------------------

آيات وعده‌ى الهى به نصب جانشين در زمين

فصول عديده‌اى از كتاب دربردارنده‌ى آياتى بود كه در احاديث پيامبر و ائمه ( عليهم السلام ) و علماى تفسير در مورد امام ( عليه السلام ) تفسير شده است . در اين فصل ديگر آيات مربوطه از نظر مي‌گذرد كه از اهميت و عمق اين اعتقاد در اسلام و قرآن حكايت مي‌كند .

كافى 1 / 193 از عبد الله بن سنان روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه پرسيدم : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نور / 55

خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‌اند ، وعده داده است كه حتماً آنان را در اين زمين جانشين [ خود ] قرار دهد همان گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين [ خود ] قرار داد ، فرمودند : آنان امامان ( عليهم السلام ) هستند . »

تأويل الآيات 1 / 368 همين روايت را اين گونه نقل مي‌كند : « در مورد على بن ابى طالب و امامان از فرزندانش ( عليهم السلام ) نازل شده است ، و در مورد اين قسمت : وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً ، و آن دينى را كه برايشان پسنديده است به سودشان مستقر كند ، و بيمشان را به ايمنى مبدّل گرداند ، فرمودند : مقصود از آن ظهور قائم ( عليه السلام ) است . »

غيبت نعمانى / 240 روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لايُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً ، خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‌اند ، وعده داده است كه حتماً آنان را در اين زمين جانشين [ خود ] قرار دهد همان گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين [ خود ] قرار داد ، و آن دينى را كه برايشان پسنديده است به سودشان مستقر كند ، و بيمشان را به ايمنى مبدل گرداند ، [ تا ] مرا عبادت كنند و چيزى را با من شريك نگردانند ، فرمودند : درباره‌ى قائم و يارانش نازل شده است . »

همان / 276 از يونس بن ظبيان از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « چون شب جمعه فرا رسد پروردگار تعالى فرشته‌اى را به پايين‌ترين آسمان فرو مي‌فرستد . پس چون فجر طالع

--------------------------- 1045 ---------------------------

شود ، آن فرشته بر عرش بر فراز بيت معمور مي‌نشيند ، منبرهايى از نور براى محمد ، على ، حسن و حسين ( عليهم السلام ) قرار داده مي‌شود و آنان بر فراز آنها قرار مي‌گيرند . فرشتگان ، پيامبران و مؤمنين در حضور ايشان گرد مي‌آيند و درهاى آسمان گشوده مي‌شود . هنگام زوال خورشيد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) عرضه مي‌دارد : پروردگار من ! ميعادت كه در كتابت بدان وعده دادي ، كه اين آيه است : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً .

فرشتگان و پيامبران نيز همين سخن را گويند . سپس محمد ، علي ، حسن و حسين به سجده مي‌افتند و مي‌گويند : پروردگارا ! به خشم در آى كه حريم تو هتك ، برگزيدگانت كشته و بندگان صالحت ذليل شدند .

پس خدا هرچه خواهد انجام دهد ، و اين روزى معلوم است . »

تفسير قمى 1 / 14 : « وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض ؛ درباره‌ى قائم آل محمد ( عليهم السلام ) نازل شده است . »

همان 2 / 87 روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأرض أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حج / 41

همان كسانى كه چون در زمين به آنان توانايى دهيم ، نماز برپا مي‌دارند و زكات مي‌دهند ، فرمودند : اين آيه - تا آخر آن - براى آل محمد ( عليهم السلام ) است ، و خدا مشارق و مغارب زمين را تحت سلطه‌ى مهدى و يارانش در مي‌آورد ، و دين را آشكار مي‌كند . خدا به وسيله‌ى او و يارانش بدعت‌ها و باطل را مي‌ميراند - همانسان كه سفيهان حق را ميراندند - تا جايى كه اثرى از ظلم به چشم نخورد . »

احتجاج 1 / 256 در حديثى طولانى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « . . . اين‌ها همه براى آن است كه مهلتى كه خداوند تعالى به ابليس فرموده تمام شود تا آن نوشته به پايان مدت خود رسد ، وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى يس / 70

و گفتار [ و عذاب خدا ] درباره‌ى كافران محقّق گردد ، و وعد حقّى كه در كتابش چنين بيان كرده نزديك گردد : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

--------------------------- 1046 ---------------------------

لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ .

اين ، هنگامى است كه از اسلام تنها نام ، و از قرآن تنها خطوط آن باقى ماند ، و صاحب الامر با تحقق دليل بر غيبت ، غائب گردد ، زيرا فتنه دل‌ها را در برگرفته است تا جايى كه نزديك‌ترين مردم به او دشمن‌ترين آنها نسبت به او باشد . آن هنگام است كه خداوند او را با لشكرهايى كه نمي‌بينيد يارى مي‌رساند ، و دين پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) را بر دست او بر تمامى اديان چيره مي‌گرداند ، گرچه مشركان خوش نداشته باشند . »

غيبت شيخ طوسى / 110 از اسحاق بن عبد الله بن على بن الحسين : « فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ذاريات / 23

پس سوگند به پروردگار آسمان و زمين ، كه واقعاً او حقّ است همان گونه كه خود شما سخن مي‌گوييد ؛ قيام قائم آل محمد ( عليهم السلام ) [ حق است ] ، و اين آيه نيز در مورد او نازل شده : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لايُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً ؛ در شأن مهدى نازل شده است . »

بحار الانوار 51 / 64 مي‌نگارد : « به خطّ شيخ محمد بن على جباعى چنين يافتم : به دست خطّ شيخ شهيد ( رحمه الله ) ديدم : صفوانى در كتاب خود از صفوان از امام صادق ( عليه السلام ) حديثى را نقل مي‌كند كه در قسمتى از آن چنين آمده است : خدايا ! آنچه را به ما وعده دادى به انجام رسان كه تو خُلف وعده نمي‌كني .

من عرض كردم : آقاى من ! وعده‌ى الهى در كجا آمده ؟ فرمودند : فرمايش خداى عزوجل : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض . »

كفاية الاثر / 56 از جابر بن عبد الله روايت مي‌كند : « جندب بن جناده‌ى يهودى از خيبر آمد و به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) گفت : اى محمد ! بگو خدا چه چيزى ندارد ؟ چه چيزى نزد او نيست ؟ و چه چيزى را نمي‌داند ؟ ايشان فرمودند : آنچه كه خدا ندارد شريك است ، آنچه نزد او نيست ظلم بر بندگان است ، و آنچه او نمي‌داند اعتقاد شما يهوديان است كه عزير را پسر خدا مي‌دانيد و حال آنكه او براى خود فرزندى نمي‌داند .

--------------------------- 1047 ---------------------------

در اين هنگام جندب گفت : شهادت مي‌دهم كه خدايى غير از الله نيست و شما به حق رسول او هستيد . ديشب در خواب موسى بن عمران ( عليه السلام ) را ديدم كه به من فرمود :

اى جندب ! بر دست محمد اسلام آر و به جانشينان پس از او متمسك باش . اسلام را خداوند روزى من كرد ، حال درباره‌ى جانشينان خود برايم بگوييد تا بدان‌ها تمسك جويم .

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : اى جندب ! جانشينان من پس از من به تعداد نقيبان بني‌اسرائيل هستند . جندب گفت : يا رسول الله ! در تورات آمده كه آنان دوازده تن بودند . ايشان فرمودند : آري ، امامان بعد از من نيز دوازده نفرند . او گفت : اى رسول‌خدا ! آيا همه در يك زمانند ؟

فرمودند : نه ، بلكه يكى پس از ديگري ، و تو تنها سه تن از آنان را درك خواهى نمود ، جندب

گفت : آنان را برايم نام بريد ، حضرت فرمودند : تو سيد اوصياء ، وارث پيامبران و پدر امامان على بن ابى طالب ، بعد از او پسرش حسن و پس از او هم حسين را درك خواهى كرد ، پس بعد از من به آنها متمسك باش و نادانى جاهلان تو را فريب ندهد . هنگامى كه ولادت پسر حسين ، على بن الحسين فرا رسد خداوند تو را از دنيا خواهد برد ، و آخرين توشه‌ى تو از دنيا مقدارى شير است .

او گفت : اى پيامبر خدا ! در تورات چنين يافتم : اليا يقطو شبرا و شبيرا ، ليكن اسامى آنها را نمي‌دانم ، جانشينان پس از حسين چند نفرند و نامشان چيست ؟ فرمودند : نه تن از نسل حسين كه مهدى از آنهاست . هنگامى كه مدت [ امامت ] حسين به پايان رسد ، پسرش على كه زين‌العابدين لقب او ست عهده‌دار آن خواهد شد ، با سپرى شدن مدت او پسرش محمد كه باقر خوانده مي‌شود آن را بر عهده خواهد گرفت ، با اتمام دوران او پسرش جعفر كه صادق خوانده مي‌شود ، بعد از او پسرش موسى كه كاظم گويند ، چون مدت او به پايان رسد پسرش على كه رضا خوانده مي‌شود ، سپس پسرش محمد كه زكى خوانده شود ، آنگاه پسر اوكه على نام دارد و نقى گفته مي‌شود ، بعد پسر او حسن كه امين خوانده مي‌شود آن را عهده‌دار خواهند شد ، سپس امام آنها غائب مي‌گردد .

جندب گفت : يا رسول الله ! حسن است كه غيبت مي‌كند ؟ ايشان فرمودند : نه ، بلكه پسر او حجت . گفت : نام او چيست ؟ فرمودند : نامش برده نشود تا آنكه خدا او را آشكار سازد .

جندب عرضه داشت : سخن از ايشان در تورات آمده است و موسى بن عمران ما را به شما

--------------------------- 1048 ---------------------------

و جانشينانى كه پس از شما و از نسل شما هستند بشارت داده است ، آنگاه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اين آيه را تلاوت فرمودند : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً .

جندب گفت : اى رسول‌خدا ! بيم ايشان از چيست ؟ فرمودند : اى جندب ! در زمان هريك از ايشان سلطانى است كه بر آنان غالب مي‌شود و آنها را مي‌آزارد ، هنگامى كه خداوند خروج قائم ما را سرعت بخشد ، او زمين را همانسان كه از ظلم و ستم پر شده از داد و عدل خواهد آكند ، و در ادامه فرمودند : خوشا به حال شكيبايانِ در غيبت او ، خوشا به حال پرهيزكارانى كه در راه آنان هستند ، خدا آنان را در كتابش چنين وصف كرده است : الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 3

كسانى كه به غيب ايمان مي‌آورند ، و نيز فرموده : أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُون ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مجادله / 22

اينانند حزب خدا ، آري ، حزب خداست كه رستگارانند . »

خصال 2 / 474 از عمرو بكائى از كعب الاحبار مي‌آورد : « خلفا دوازده تن هستند . هنگامى كه دوران آنان به پايان نزديك شود و گروهى صالح بيايند ، خداوند عمر آنها را طولانى خواهد گرداند ، و خداوند امت را اين گونه وعده داده : وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ .

با بني‌اسرائيل نيز چنين كرده است ، و دور نيست كه اين امت را در يك روز و يا نيم روز گرد آورد : وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى حج / 47

و در حقيقت يك روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه مي‌شمريد . »

پيشتر نيز رواياتى در تفسير اين آيه در فصل ياران امام ( عليه السلام ) و نيز رجعت گذشت .

شايان ذكر است كه جانشينى الهى در قرآن ، مختص به پيامبر ، امامان و برخى انبياء ( عليهم السلام ) است ، گرچه پيروان دستگاه خلافت آن را شامل تمامى حاكمان گرفته‌اند ! صوفيان نيز پا را فراتر نهاده تمامى مردم را مشمول آن دانسته‌اند !

و بحث پيرامون آن در كتاب الف سؤال و اشكال آمده است .

--------------------------- 1049 ---------------------------

آل محمد ( عليهم السلام ) ،

ضعيف شمرده شدگانى كه خدا به آنها وعده‌ى توانايى داده است

غيبت شيخ طوسى / 113 روايت مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأرض وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى قصص / 6 - 5

و خواستيم بر كسانى كه در زمين فرو دست شده بودند منّت نهيم و آنان را پيشوايان گردانيم ، و ايشان را وارثان قرار دهيم . و در زمين قدرتشان دهيم و به فرعون و هامان و لشكريانشان آنچه را كه از جانب آنان بيمناك بودند ، بنمايانيم ، فرمودند : اينان آل محمد هستند ، خداوند مهدى آنان را پس از مشقّت و رنج ايشان بر مي‌انگيزد ، پس او عزّت ايشان را فراهم مي‌آورد و دشمنشان را به ذلّت مي‌كشاند . »

نهج‌البلاغة 1 / 506 از آن حضرت نقل مي‌كند : « دنيا بعد از رميدن - بسان شترى كه [ دوشنده‌ى خود را ] به خاطر شفقت بر فرزندش گاز مي‌گيرد - با ما عطوفت خواهد كرد ، سپس اين آيه را تلاوت فرمودند : وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأرض وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ . »

دلائل الامامة / 237 از سلمان روايت مي‌كند : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به من فرمودند : خداوند متعال پيامبر يا رسولى را مبعوث نكرد مگر دوازده نقيب براى او قرار داد . . . آنگاه نقيبان دوازده گانه‌ى خويش را نام بردند و فرمودند : سپس پسر او محمد بن الحسن المهدى كه امر خدا را

برپا مي‌دارد .

اى سلمان ! اين ، تأويل اين آيه است : وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأرض وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ .

در اين هنگام برخاستم و باكى نداشتم مرگ به ديدار من آيد و يا من به ديدار او روم . »

معانى الاخبار / 79 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) شنيدم كه فرمودند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به علي ، حسن و حسين ( عليهم السلام ) نگريسته گريستند و فرمودند : شما را پس از من ضعيف مي‌شمارند .

--------------------------- 1050 ---------------------------

عرضه داشتم : اى پسر پيامبر ! معناى اين فرموده چيست ؟ فرمودند : يعنى شما امامان پس از من هستيد ، خداى عزيز و جليل مي‌فرمايد : وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . اين آيه تا روز قيامت در مورد ما جريان دارد . »

البرهان 3 / 220 از امام باقر و امام صادق ( عليهما السلام ) نقل مي‌كند : « فرعون و هامان در اينجا دو تن از جباران قريش هستند كه خداى تعالى به هنگام قيام قائم از آل محمد ( عليه السلام ) در آخرالزمان آنان را زنده مي‌گرداند و به خاطر كرده‌هايشان از آنان انتقام خواهد گرفت . »

پيش از اين نيز در فصل ياران ، تفسير آيات پيرامون به ارث گذاردن زمين براى صالحان ، و نيز در فصل ولادت و رجعت رواياتى مربوط با همين موضوع گذشت .

آيات وعده‌ى الهى به غلبه‌ى دين و اتمام نور

كافى 1 / 432 از محمد بن فضيل روايت مي‌كند : « از امام كاظم ( عليه السلام ) در مورد اين آيه سؤال كردم : يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى صف / 8

مي‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش كنند ، ايشان فرمودند : مي‌خواهند ولايت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را با دهان خود خاموش كنند .

عرض كردم : وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ ، و حال آنكه خدا نور خود را كامل خواهد گردانيد ، فرمودند :

و خداوند امامت را به نهايت خواهد رسانيد ، دليل اين مطلب فرموده‌ى خداى عزيز و جليل است : فَآَمِنُوا بِالله وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى تغابن / 8

پس به خدا و پيامبر او و آن نورى كه ما فروفرستاديم ايمان آوريد ؛ پس نور امام است .

عرضه داشتم : هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى توبه / 33

اوست كسى كه فرستاده‌ى خود را با هدايت و آيين درست روانه كرد ، فرمودند : اوست كه رسولش را به ولايت وصيش فرمان داد ، و ولايت آيين درست است .

گفتم : لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ، تا آن را بر هر چه دين است فائق گرداند ، فرمودند : آن را هنگام قيام قائم بر تمامى اديان فائق خواهد گرداند . خداوند مي‌فرمايد : مُتِمُّ نُورِهِ ، نور خود را كامل

--------------------------- 1051 ---------------------------

خواهد گردانيد ؛ [ نور ] ولايت قائم است ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ، گر چه كافران را ناخوش افتد ؛

[ يعنى كافرانِ ] به ولايت علي ( عليه السلام ) . . . »

تفسير قمى 2 / 365 : « يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ ؛ به وسيله‌ى قائم از

آل محمد ( عليهم السلام ) [ نور خود را كامل خواهد گرداند ] . آن هنگام كه خروج كند خداوند او را بر تمام اديان فائق مي‌گرداند تا آنكه جز خدا پرستش نشود ، و اين همان فرمايش است : زمين را از عدل و داد مي‌آكند ، آنسان كه از ستم و جور پر شده است . »

همان 2 / 317 : « هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ؛ او امامى است كه خدا بر تمام اديان او را غالب مي‌گرداند ، پس زمين را از داد و عدل پر مي‌كند ، همانگونه كه از بيداد و ظلم آكنده شده است ، و اين از همان قسمى است كه گفتيم تأويل آن بعد از نزول آن است . »

كمال الدين 2 / 670 روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشرِكونَ ، فرمودند : به خدا قسم تأويل آن هنوز نازل نشده است ، و نازل نمي‌شود تا آنكه قائم ( عليه السلام ) خارج گردد . پس چون خروج كند هيچ كسى كه به خداى عظيم كافر باشد يا براى امام شريك قرار دهد نمي‌ماند ، مگر آنكه خروج او را ناخوش مي‌دارد . حتى اگر كافر يا مشركى درون صخره‌اى باشد آن صخره ندا كند : اى مؤمن ! درون من كافرى است ، مرا بشكن و او را به قتل رسان . »

مجمع البيان 9 / 464 مي‌نگارد : « عياشى با سند خود از عمران بن ميثم از عبايه نقل مي‌كند : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) اين آيه را تلاوت كردند : هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشرِكونَ ، و فرمودند : آيا آن [ دين حق ] غالب شده است ؟ مردم جواب دادند : آري ، ايشان فرمودند : نه ، قسم به آنكه جانم به دست اوست [ واقع نمي‌شود ] تا آنكه هيچ منطقه‌اى باقى نماند ، مگر آنكه در آن صبح و شام گواهى به لا إله إلا الله ندا شود . »

البته اين روايت در تفسير عياشي ( رحمه الله ) كه به طور ناقص به دست ما رسيده موجود نمي‌باشد .

تهذيب الاحكام 6 / 154 از محمد بن مسلم روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) سؤال كردم كه چون قائم قيام كند بر اساس كدامين سيره و روش رفتار خواهد نمود ؟ فرمودند : به سيره‌ى

--------------------------- 1052 ---------------------------

رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) تا آنكه اسلام فائق آيد .

عرض كردم : سيره‌ى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) چگونه بود ؟ فرمودند : بر آنچه در جاهليت بود خطّ بطلان كشيد و با عدل به سوى مردم آمد ، قائم ( عليه السلام ) نيز چنين است ، چون قيام كند آنچه را كه مردم در زمان آتش بس [ ميان مؤمنان و دشمنانشان ] دارند ابطال مي‌كند و با عدل سوى

آنان مي‌آيد . »

اما در منابع سنيان :

صحيح مسلم 4 / 2230 از عايشه از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) : « شب و روز به پايان نمي‌رسد تا آنكه لات و عزّى پرستش شوند ! گفتم : اى رسول‌خدا ! گمان مي‌كردم كه چون خدا اين آيه را فرستاد : هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشرِكونَ ، اسلام غالب شد !

ايشان فرمودند : آنچه خدا از اين [ غلبه ] بخواهد در آينده واقع خواهد شد ، سپس باد پاكى را مي‌فرستد و هركه را در دل به اندازه‌ى ذره‌اى دانه‌ى خردلى ايمان دارد از دنيا مي‌برد ، و كسانى كه هيچ خيرى در آنها نيست باقى مي‌مانند و به دين پدرانشان باز مي‌گردند . » ( 1 ) ( 1 ) . المستدرك 4 / 446 - وى آن را بنابر شرط مسلم صحيح مي‌شمارد - ، بغوى 3 / 519 - صحيح مي‌داند - ، جامع الاصول 11 / 84 و المصنف عبدالرزاق 11 / 381

تفسير طبرى 10 / 82 از ابو هريره : « لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ؛ هنگامى كه عيسى بن مريم

خروج كند . » ( 2 ) ( 2 ) . سنن بيهقى 9 / 180 از جابر بن عبد الله و الدرالمنثور 3 / 241

سنن بيهقى 9 / 180 از مجاهد : « لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشرِكونَ ؛ هنگامى كه عيسى بن مريم فرود آيد ، تنها اسلام است كه در زمين خواهد بود . »

البيان گنجى / 528 از سعيد بن جبير : « لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشرِكونَ ؛ او مهدى از عترت فاطمه است .

البته منافاتى با قول كسى كه آن را به عيسى مربوط مي‌داند ندارد ، زيرا او ياور امام است همانگونه كه گذشت . »

تفسير رازى 16 / 40 : « از ابو هريره نقل شده : اين وعده‌اى الهى است به اينكه خداى متعال

--------------------------- 1053 ---------------------------

اسلام را بر تمامى اديان برترى مي‌دهد .

راوى در ادامه گويد : اين امر زمانى كامل مي‌شود كه عيسى بن مريم خروج كند . سدى گويد : آن ، هنگامى است كه مهدى خروج كند ، و احدى باقى نماند جز آنكه به اسلام بگرود يا آنكه ماليات دهد . »

نگارنده : اين آيه وعده‌ى خدا به فائق گردانيدن دينش بر تمامى اديان است ، و اين امر تنها بر دستان حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) است كه محقق مي‌شود ، اما مسيح ( عليه السلام ) وزير است نه امير .

عالمان دستگاه حاكم ، از تفسير آن به امام مهدي ( عليه السلام ) مي‌هراسيدند ، لذا به سراغ حضرت عيسي ( عليه السلام ) رفتند !

آيات امر به نبرد تا آنكه فتنه‌اى نباشد

كافى 8 / 201 از محمد بن مسلم نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه پرسش كردم : وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لله ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انفال / 39

با آنان بجنگيد تا ديگر فتنه‌اى نباشد ، و دين مخصوص خدا شود ، فرمودند : تأويل اين آيه هنوز فرا نرسيده است ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به خاطر نياز خود و يارانش ، به آنان [ اهل كتاب با قبول جزيه ، مشركين با قبول فديه و منافقين با پذيرش اسلام ظاهرى با وجود علم به نفاق ( 2 ) ( 2 ) . ر . ك به مرآة العقول 26 / 111 . م

] اجازه [ ى زندگي ] داد ، و اگر تأويل آن واقع شده بود ايشان قبول نمي‌كرد . لكن آنان كشته مي‌شوند تا آنكه خداى عزوجل توحيد شود وشركى نباشد . »

تفسير عياشى 2 / 56 از زراره از امام صادق ( عليه السلام ) مي‌آورد : « از پدرم درباره‌ى اين آيه سؤال شد : قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى توبه / 36

، حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لله ، همگى با مشركان بجنگيد ، چنان‌كه آنان همگى با شما مي‌جنگند ، تا ديگر فتنه‌اى نباشد ، و دين مخصوص خدا شود ، فرمودند : تأويل اين آيه هنوز نيامده است ، چون قائم ما قيام كند كسانى كه او را درمي‌يابند تأويل اين آيه را خواهند ديد ، و دين حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) تا بدانجا كه شب

--------------------------- 1054 ---------------------------

مي‌رسد خواهد رسيد ، تا شركى بر زمين نباشد همانسان كه خدا فرموده است . »

الهداية الكبرى / 74 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « به مولايم امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ، ولى رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر تمام اديان غلبه نيافت ، فرمودند : اى مفضل ! اگر چنين بود ، مجوسيت ، نصرانيت ، يهوديت ، صابئه و هيچ فرقه‌اى نمي‌بود ، و هيچ گونه مخالفت ، شك ، شرك ، پرستشگران بت‌ها ، لات ، عزّي ، پرستشگران خورشيد ، ماه ، ستارگان ، آتش و سنگ وجود نداشتند ، اين آيه : لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ، در اين روز خواهد بود ، و اين مهدى و اين رجعت است ، و همان فرمايش خداست : وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِله . »

پايان يافتن جنگ‌ها تنها بر دست حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

خصال 2 / 572 از مكحول از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « به خاطر سپارندگان از ياران پيامبر محمد ( صلى الله عليه وآله ) مي‌دانند كه در ميان آنان كسى نيست كه منقبتى داشته باشد جز آنكه من نيز با او شريك هستم و بر او برترى دارم ، و من هفتاد منقبت دارم كه احدى از آنها با من در آن شراكت ندارد .

من گفتم : يا اميرالمؤمنين ! آنها را برايم بيان بفرماييد ، فرمودند : . . . اما پنجاه و سوم ؛ خداوند تبارك و تعالى دنيا را به پايان نمي‌رساند تا آنكه قائم از ما قيام كند ، دشمنان ما را مي‌كشد ، جزيه نمي‌پذيرد ، صليب و صنم را در هم مي‌شكند ، جنگ پايان مي‌پذيرد ، براى دريافت مال فراخوان مي‌دهد ، و آن را به تساوى قسمت مي‌كند ، و در ميان رعيت به عدالت رفتار مي‌نمايد . »

نگارنده : در فصل : ( ثابت قدمان تا ظهور امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ) ، احاديثى در تفسير آيه‌ي : حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى محمد ( صلى الله عليه وآله ) / 4

، تا در جنگ ، اسلحه بر زمين گذاشته شود [ و به پايان رسد ] ، گذشت ، كه در روايات سنى به نزول مسيح ( عليه السلام ) و خروج دجال تفسير شده است .

كافى 5 / 10 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « شخصى از دوستداران ما از پدرم ( عليه السلام ) در مورد جنگ‌هاى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) سؤال كرد ، ايشان فرمودند : خدا محمد ( صلى الله عليه وآله ) را با پنج شمشير

--------------------------- 1055 ---------------------------

فرستاد ، سه شمشير آخته است و تا زمانى كه جنگ [ ها ] پايان يابد در غلاف نخواهد شد ، جنگ [ ها ] هم پايان نمي‌گيرد تا آنكه خورشيد از مغرب طلوع كند ، پس چون خورشيد از مغرب سر بر آورد همه‌ى مردم آن روز ايمان مي‌آورند ، ولى در آن روز لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 158

كسى كه قبلاً ايمان نياورده يا خيرى در ايمان آوردن خود به دست نياورده ، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد .

يك شمشير پيچيده است و يكى هم در غلاف قرار دارد ، بيرون كشيدن آن توسّط غير ماست و حكم آن به ما رجوع دارد [ و مربوط مي‌شود ] . . . »

تنها در عصر حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) كافران از دين مسلمين مأيوس مي‌شوند

تفسير عياشى 1 / 292 از جابر روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مائده / 3

امروز كسانى كه كافر شده‌اند ، از [ كارشكنى در ] دين شما نوميد گرديده‌اند ، پس ، از ايشان نترسيد و از من بترسيد ، فرمودند : روزى كه قائم ( عليه السلام ) قيام كند بني‌اميه نوميد شوند ، پس آنان كسانى هستند كه كافر شده‌اند ، از آل محمد ( عليهم السلام )

نوميد شده‌اند . »

حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) از غيب موعود

كمال الدين 2 / 340 از داود بن كثير رقى نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه : الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى بقره / 3

آنان كه به غيب ايمان مي‌آورند ، فرمودند : [ يعني ] كسى كه اقرار مي‌كند قيام قائم حق است . »

تأويل الآيات 1 / 31 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ألم ، و هر حرف بريده در قرآن ، از حروف اسم اعظم خداست ، و رسول و امام آنها را به هم مي‌پيوندند و بدان دعا مي‌كنند و اجابت مي‌شوند .

--------------------------- 1056 ---------------------------

عرضه داشتم : ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 2

آن كتابى است كه در آن هيچ ترديدى نيست [ ، به چه معناست ] ؟ فرمودند : كتاب اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است كه هيچ شكى نيست ايشان امامِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ، [ امامِ ] هدايت براى پرهيزكاران است .

پس اين دو آيه براى شيعيان ماست ، آنهايند كه پرهيزكارند و به غيب ايمان دارند ، و غيب ، برانگيختن ، زنده شدن ، قيام قائم و رجعت است . وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 3

و از آنچه به ايشان روزى داده‌ايم انفاق مي‌كنند ؛ از قرآنى كه به ايشان آموخته‌ايم تلاوت مي‌كنند . »

كمال الدين 2 / 340 از يحيى بن ابو القاسم نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيات سؤال كردم : ألم . ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ . الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ، ايشان فرمودند : پرهيزكاران شيعيان علي ( عليه السلام ) هستند و غيب حجت غائب .

گواه اين مطلب فرموده‌ى خداى عزوجل است : وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آَيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِله فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى يونس / 20

و مي‌گويند : چرا نشانه‌اى از جانب پروردگارش بر او نازل نمي‌شود ؟ بگو : غيب فقط به خدا اختصاص دارد ، پس منتظر باشيد كه من هم با شما از منتظرانم ( 4 ) ( 4 ) . بعيد نيست عبارت گواه اين مطلب به بعد ، كلام شيخ صدوق ( رحمه الله ) در توضيح روايت باشد . ايشان همين حديث را در كمال الدين 1 / 17 مي‌آورند و پس از عبارت ذيل مي‌نگارند : خداوند عزوجل در اين آيه ، نشانه را غيب عنوان كرده و غيب هم حجت است و شاهد صدق اين مطلب سخن خداست : وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آَيَةً ، و پسر مريم و مادرش را نشانه‌اى گردانيديم ( سوره‌ى مؤمنون / 50 ) يعنى حجت قرار داديم . م

. »

آياتى كه بر استوارى و مرزبانى اعتقادى تشويق مي‌كند

غيبت نعمانى / 27 و 199 از بريد بن معاويه عجلى روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى آل عمران / 200

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، صبر كنيد و ايستادگى ورزيد و مرزها را نگهبانى كنيد ، فرمودند : بر انجام فرائض شكيبايى نماييد ، در مقابل دشمنتان

--------------------------- 1057 ---------------------------

ايستادگى كنيد ، و بر [ ولايت ] امام منتظَرتان استوار مانيد . »

تفسير عياشى 1 / 212 از يعقوب سراج نقل مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرض كردم : آيا زمين يك روز بدون دانشمندى از شما كه مردم به سراغ او آيند ، باقى خواهد ماند ؟ فرمودند : اى ابو يوسف ! اگر چنين شود خدا پرستش نخواهد شد ، زمين از دانشمندى از ما خالى نخواهد بود ، [ دانشمندى كه ] ظاهر است و مردم در حلال و حرام خود به سراغش مي‌آيند ، و اين امر در كتاب خدا آشكار است : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا ؛ بر دينتان ، وَصَابِرُوا : در مقابل دشمن و مخالفتان ، وَرَابِطُوا : بر امامتان ، وَاتَّقُوا اللهَ : نسبت به آنچه به شما فرمان داده و بر شما واجب گردانيده است . »

نگارنده : وجود امام به طور مسلّم ضرورى است ، حال يا ظاهر و مشهور است و يا هراسان و پنهان ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در نهج‌البلاغة 4 / 37 مي‌فرمايد : « زمين از كسى كه حجت خدا را به پا دارد خالى نخواهد بود - كه يا ظاهر و مشهور است و يا هراسان و پنهان - ، تا حجت‌ها و براهين خداوند از ميان نرود . »

از اين رو يا قسمتى از اين روايت افتاده و يا آنكه راوى تنها قسمتى از آن را روايت كرده است .

كافى 1 / 420 از محمد بن مسلم نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه سؤال كردم : الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى فصلت / 30

كسانى كه گفتند : پروردگار ما خداست ، سپس ايستادگى كردند ، فرمودند : بر امامان يكى پس از ديگرى ايستادگى كردند ، تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ، فرشتگان بر آنان فرود مي‌آيند [ و مي‌گويند : ] هان ! نهراسيد و غمگين نباشيد ، و به بهشتى كه وعده يافته بوديد شاد باشيد . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) يكى از صاحبان امر

كمال الدين 1 / 222 از ابو بصير روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد آيه‌ي : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمر مِنْكُمْ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نساء / 59

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، خدا را اطاعت كنيد و

--------------------------- 1058 ---------------------------

پيامبر و اولياى امر خود را [ نيز ] اطاعت كنيد ، فرمودند : امامان از فرزندان على و فاطمه ( عليهما السلام ) ، تا آنكه قيامت برپا شود . »

تفسير عياشى 1 / 251 از ابان مي‌آورد : « نزد امام رضا ( عليه السلام ) رفتم و از اين آيه پرسيدم : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمر مِنْكُمْ ، ايشان فرمودند : آن على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است و سكوت اختيار كردند ، چون سكوت ايشان طولانى شد عرضه داشتم : بعد از ايشان چه كسي ؟ فرمودند : حسن و ساكت شدند ، با طولانى شدن سكوت دوباره عرض كردم : پس از ايشان ؟ فرمودند : حسين ، گفتم : سپس ؟ فرمودند : على بن الحسين و ساكت شدند ، ايشان پس از هر امامى سكوت مي‌كردند تا آنكه من سؤالم را تكرار كنم و پاسخ مي‌دادند ، و تا آخر آنها را نام بردند . »

كافى 1 / 426 از حسين بن نعيم صحاف : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه پرسيدم : وَأَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى تغابن / 12

و خدا را فرمان بريد و پيامبر را اطاعت نماييد ، و اگر روى بگردانيد ، بر پيامبر ما فقط پيامرسانى آشكار است ، ايشان فرمودند : به خدا كسانى كه پيش از شما بودند هلاك نشدند ، و تا قيام قائم ما هلاك نمي‌شوند مگر به خاطر ترك ولايت ما و انكار حقّ ما ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از دنيا نرفتند مگر پس از آنكه حقّ ما را بر گردن اين امت لازم داشتند ، و خداوند هركه را بخواهد به راه مستقيم هدايت مي‌نمايد . »

تفسير عياشى 1 / 246 از بريد بن معاويه : « خدمت امام باقر ( عليه السلام ) بودم و در مورد اين آيه سؤال كردم : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمر مِنْكُمْ ، ايشان در پاسخ فرمودند : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ ، آيا كسانى را كه از كتابِ [ آسماني ] نصيبى يافته‌اند نديده‌اي ؟ كه به جبت و طاغوت ايمان دارند ؛ فلان و فلان ، وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آَمَنُوا سَبِيلاً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نساء / 51

و درباره‌ى كسانى كه كفر ورزيده‌اند مي‌گويند : اينان از كسانى كه ايمان آورده‌اند راه يافته‌ترند ؛ پيشوايان گمراه و دعوتگران به سوى آتش مي‌گويند : اينان از خاندان محمد و اولياى آنان رهيافته‌ترند . أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ

--------------------------- 1059 ---------------------------

نَصِيراً . أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ ، اينانند كه خدا لعنتشان كرده ، و هر كه را خدا لعنت كند هرگز براى او ياورى نخواهى يافت . آيا آنان نصيبى از حكومت دارند ؟ ؛ مقصود امامت و خلافت است ، فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 53 - 52

[ اگر نصيبى هم داشتند ، ] به قدر نقطه‌ى پشت هسته‌ى خرمايى [ چيزي ] به مردم نمي‌دادند ؛ ما مردمى هستيم كه خدا قصد كرده است ، و نقير نقطه‌ايست كه در وسط هسته مي‌بيني .

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آَتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ ، بلكه به مردم ، براى آنچه خدا از فضل خويش به آنان عطا كرده رشك مي‌ورزند ؛ ماييم كسانى كه به خاطر امامتى كه خدا به ما داده - و نه تمام خلق - بر ما رشك مي‌ورزند ، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 54

در حقيقت ما به خاندان ابراهيم كتاب و حكمت داديم ، و به آنان ملكى بزرگ بخشيديم ؛ مي‌فرمايد : پس ما از آنان رسولان ، انبياء و امامان قرار داديم ، حال چرا اينان اين امور را درباره‌ى آل ابراهيم مي‌پذيرند ولى در مورد آل محمد ( عليهم السلام ) نمي‌پذيرند ؟ !

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً . إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً . وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 57 - 55

پس برخى از آنان به وى ايمان آوردند ، و برخى از ايشان از او روى برتافتند ، و [ براى آنان ] دوزخ پرشراره بس است . به زودى كسانى را كه به آيات ما كفر ورزيده‌اند ، در آتشى [ سوزان ] درآوريم كه هر چه پوستشان بريان گردد ، پوستهاى ديگرى بر جايش نهيم تا عذاب را بچشند . آري ، خداوند تواناى حكيم است . و به زودى كسانى را كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‌اند ، در باغهايى كه از زير [ درختانِ ] آن نهرها روان است درآوريم . براى هميشه در آن جاودانند ، و در آنجا همسرانى پاكيزه دارند ، و آنان را در سايه‌اى پايدار درآوريم .

عرض كردم : اينكه خدا درباره‌ى آل ابراهيم فرمود : وَآَتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً ، اين ملك عظيم چيست ؟ فرمودند : آن است كه از آنها امامانى قرار داد كه هركه از ايشان اطاعت كند ، از خدا

--------------------------- 1060 ---------------------------

اطاعت كرده است ، و هرآنكه عصيانشان كند خدا را نافرمانى كرده است ، پس اين ملك عظيم است .

سپس فرمودند : إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 58

خدا به شما فرمان مي‌دهد كه امانت‌ها را به صاحبان آنها بازگردانيد ، و چون ميان مردم داورى مي‌كنيد ، به عدالت داورى كنيد . در حقيقت نيكو چيزى است كه خدا شما را به آن پند مي‌دهد ، خدا شنواى بيناست ؛ ما را قصد كرده است كه نخستين [ و امام پيشينِ ] از ما به امام بعد از خود ، كتب ، دانش و سلاح را بسپارد .

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ؛ [ به عدلي ] كه در اختيار داريد ، سپس به مردم فرمود : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ، اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ؛ پس تمامى مؤمنان را تا روز قيامت گرد آورد [ و مخاطب قرار داد و فرمود : ] أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ، خدا را اطاعت كنيد و پيامبر و اولياى امر خود را [ نيز ] اطاعت كنيد ؛ تنها ما را قصد كرده است .

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآَخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً ، پس هرگاه در امرى اختلاف نظر داشتيد ، اگر به خدا و روز بازپسين ايمان داريد ، آن را به خدا و پيامبر [ او ] عرضه بداريد ، اين بهتر و نيك فرجامتر است .

پس اگر هراسيديد در امر به اختلاف در آييد ، به خدا ، رسول و اولياى امر خود رجوع كنيد . . . چگونه ممكن است خدا به آنان فرمان دهد از اولى الامر اطاعت كنند ، ولى اجازه دهد با آنان نزاع نمايند ؟ اين سخن خطاب به كسانى است كه امر [ به اطاعت از خدا و رسول و اولياى امر ] شدند و به آنان گفته شد : أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ . »

اهل‌بيت ( عليهم السلام ) صدّيقانى كه خدا به آنان نعمت داده است

تفسير فرات / 30 از اصبغ بن نباته در حديثى طولانى از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « برترين شهيدان حمزه پسر عبد المطلب ، جعفر بن ابى طالب - همو كه دو بال دارد و با فرشتگان پرواز مي‌كند ، و احدى از آدميان در بهشت به چنين زينتى نيآراسته ، و امرى است كه خدا

--------------------------- 1061 ---------------------------

او را بدان شرف بخشيده - دو سبط [ يعني ] حسن و حسين دو آقاى جوانان اهل بهشت ، همانان كه از من به دنيا آمده‌اند ، و مهدى كه خدا كسى از ما اهل‌بيت را كه بخواهد قرارش مي‌دهد ، هستند ، سپس سه بار فرمودند : مسرور باشيد ، وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً . ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَكَفَى بِاللهِ عَلِيماً ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 70 - 69

و كسانى كه از خدا و پيامبر اطاعت كنند ، در زمره‌ى كسانى خواهند بود كه خدا ايشان را گرامى داشته [ يعني ] با پيامبران و راستان و شهيدان و شايستگانند و آنان چه نيكو همدمانى هستند . اين تفضّل از جانب خداست ، و خدا بس داناست . »

همان / 35 مشابه اين مضمون را از اصبغ روايت مي‌كند : « . . . هنگامى كه خدا اولين و آخرين را گرد آورد ، برترين‌هاى آنها هفت تن از ما بنى عبد المطلب هستند ؛ پيامبران گرامي‌ترين مخلوقات نزد خدايند و پيامبر ما گرامي‌ترينِ پيامبران ، سپس اوصياء برترينِ امم پس از انبياء هستند و وصى او برترينِ اوصياست ، پس از آنان شهيدان افضل امم پس از انبياء و اوصياء هستند ، و حمزه سيد شهيدان است و جعفر صاحب دو بال است كه با فرشتگان پرواز مي‌كند . . . »

كافى 1 / 450 از همو روايتى مشابه از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را در روزى كه بصره را فتح كرد ديدم كه بر استر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نشسته و مي‌فرمايد : اى مردم !

آيا شما را از بهترين خلق روزى كه خدا آنان را گرد آورد آگاه نسازم . . . »

أَمْ مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ

تأويل الآيات 1 / 403 از محمد بن مسلم روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى فرموده‌ى خدا : أَمْ مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نمل / 62

يا [ كيست ] آن كس كه درمانده را - چون وى را بخواند - اجابت مي‌كند ؟ فرمودند : اين آيه در مورد قائم ( عليه السلام ) فرود آمد ، هنگامى كه خروج كند عمامه بر سر گذارده ، در كنار مقام نماز به جاى مي‌آورد و به تضرّع نزد پروردگارش مي‌پردازد ،

--------------------------- 1062 ---------------------------

پس بيرقى كه به او تعلّق دارد شكست نخواهد خورد . »

تفسير قمى 2 / 129 از صالح بن عقبه از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اين آيه در شأن قائم از آل محمد ( عليهم السلام ) نازل شد ، به خدا او مضطرّ است ، هنگامى كه در مقام دو ركعت نماز بگزارد و خدا را بخواند اجابتش كند ، گرفتارى را بر طرف مي‌كند و او را به خلافت در زمين مي‌گمارد . »

تأويل الآيات 1 / 402 از ابراهيم بن عبد الحميد از آن حضرت روايت مي‌كند : « قائم چون خروج كند وارد مسجد الحرام مي‌شود ، رو به كعبه و پشت به مقام مي‌دهد و دو ركعت نماز مي‌گزارد . آنگاه مي‌ايستد و مي‌فرمايد : اى مردم ! من نزديكترين مردم به آدم هستم ، اى مردم ! من نزديكترين مردم به ابراهيمم ، اى مردم ! من نزديكترين مردمان به اسماعيلم ، اى مردم ! من نزديكترين مردم به محمد ( صلى الله عليه وآله ) هستم ، سپس دو دست را به سمت آسمان بالا مي‌برد ، دعا و تضرّع مي‌كند تا آنكه به رو مي‌افتد ، و اين سخن خداى عزوجل است : أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلهٌ مَعَ الله قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ، يا [ كيست ] آن كس كه درمانده را - چون وى را بخواند - اجابت مي‌كند ، و گرفتارى را بر طرف مي‌گرداند ، و شما را جانشينان زمين قرار مي‌دهد ؟ آيا معبودى با خداست ؟ چه كم پند مي‌پذيريد . »

روز فتح موعود و قائم ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

تأويل الآيات 2 / 445 از ابن دراج نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سجده / 29

بگو : روز پيروزي ، ايمان كسانى كه كافر شده‌اند سود نمي‌بخشد و آنان مهلت نمي‌يابند ، فرمودند : روز پيروزي ، روزى است كه دنيا براى قائم فتح شود ، و [ ديگر ] تقرّب با ايمان به هيچ كسى كه پيش از آن ايمان و به اين پيروزى يقين نداشته سودى نمي‌بخشد .

چنين كسى [ كه ايمان و يقين داشته ] ايمانش برايش سودمند است و قدر و منزلتش نزد خدا بالا مي‌رود ، در روز بعث بهشت‌هايش براى او آراسته مي‌گردد ، و آتش‌هايش از او پوشيده مي‌شود ، و اين پاداش مواليان اميرالمؤمنين و دودمان پاك ايشان ( عليهم السلام ) است . »

--------------------------- 1063 ---------------------------

كمال الدين 1 / 18 و 30 از على بن رئاب روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : يَوْمَ يأتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلَُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انعام / 158

روزى كه پاره‌اى از نشانه‌هاى پروردگارت بيايد ، كسى كه قبلاً ايمان نياورده ، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد ، فرمودند : نشانه‌ها ائمه هستند ، و نشانه‌اى كه انتظارش را مي‌كشند قائم ( عليه السلام ) است . آن روز است كه ايمان كسى كه پيش از قيام ايشان به شمشير ، ايمان نياورده ، به دو سودى نمي‌بخشد ، گرچه به پدران ايشان ( عليهم السلام ) ايمان آورده باشد . »

تفسير قمى 2 / 366 : « وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى صف / 13

و ديگر كه آن را دوست داريد : يارى و پيروزى نزديكى از جانب خداست ؛ مقصود در دنيا به وسيله‌ى فتح قائم ( عليه السلام ) است . »

و ديگر روايات در اين باره در فصل گروه استوار گذشت .

روز قائم ( عليه السلام ) ، تأويل قرآن فرا مي‌رسد

تفسير قمى 1 / 235 : « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى اعراف / 53

آيا [ آنان ] جز در انتظار تأويل آنند ؟ روزى كه تأويلش فرا رسد ؛ از آياتى است كه تأويل آن بعد از نزول آن خواهد بود ، فرمود : اين درباره‌ى قائم ( عليه السلام ) و روز قيامت است . »

حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا

دلائل الامامة / 250 از مفضل بن عمر نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : در مورد بنى فلان [ عباس ] سه آيه نازل شد ؛ سخن خداى عزوجل : حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً ، تا آنگاه كه زمين پيرايه‌ى خود را برگرفت و آراسته گرديد و اهل آن پنداشتند كه بر آن قدرت دارند ، شبى يا روزى فرمان [ عذاب ] ما آمد ؛ مقصود [ از فرمان ] قائم با شمشير است .

--------------------------- 1064 ---------------------------

فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى يونس / 24

و آن را چنان درويده كرديم كه گويى ديروز وجود نداشته است .

و نيز اين فرموده‌ى او كه عزيز و جليل است : فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ . فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى انعام / 45 - 44

درهاى هر چيزى [ از نعمت‌ها ] را بر آنان گشوديم ، تا هنگامى كه به آنچه داده شده بودند شاد گرديدند ناگهان [ گريبان ] آنان را گرفتيم ، و يكباره نوميد شدند . پس ريشه‌ى آن گروهى كه ستم كردند بركنده شد ، و ستايش براى خداوند ، پروردگار جهانيان است ، حضرت فرمودند : [ با ] شمشير .

و نيز اين گفتار : فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ . لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى انبياء ( عليهم السلام ) / 13 - 12

پس چون عذاب ما را احساس كردند ، بناگاه از آن مي‌گريختند . نگريزيد

و به سوى آنچه در آن متنعّم بوديد و [ به سوي ] سراهايتان بازگرديد ، باشد كه شما مورد پرسش قرار گيريد ؛ مقصود آن است كه قائم ، از بنى فلان درباره‌ى گنج‌هاى بني‌اميه سؤال مي‌كند . »

خداوند از پيامبران ( عليهم السلام ) در اقرار به مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ميثاق گرفته است

بصائر الدرجات / 70 و 71 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « . . . آنگاه از پيامبران ميثاق گرفت و فرمود : أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ، آيا پروردگار شما نيستم ؟ سپس فرمود : و اين محمد رسول الله و اين على اميرالمؤمنين ؟ قَالُوا بَلَي ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى اعراف / 172

گفتند : چرا ؛ لذا به مقام نبوت رسيدند .

خداوند از اولوا العزم ميثاق گرفت [ و فرمود ] : بدانيد ! من پروردگارتان هستم ، محمد رسول من ، على اميرالمؤمنين و جانشينان پس از او عهده‌داران امر [ امامت ] من و خزانه داران دانش منند . به مهدى دينم را يارى و دولتم را آشكار خواهم ساخت ، از دشمنانم انتقام خواهم گرفت ، و - چه به رغبت و چه به كراهت - عبادت خواهم شد ، آنان گفتند : پروردگارا ! اقرار كرديم و گواهى داديم . . . »

--------------------------- 1065 ---------------------------

خداوند به ابراهيم ( عليه السلام ) خبر از حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌دهد

تأويل الآيات 2 / 496 از ابو بصير يحيى بن ابو القاسم روايت مي‌كند : « جابر بن يزيد جعفى از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى تفسير اين آيه سؤال كرد : وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى صافات / 83

و بي‌گمان ابراهيم از شيعيان اوست ، ايشان فرمودند : خداوند سبحان هنگامى كه ابراهيم ( عليه السلام ) را آفريد ، پرده از ديدگانش برداشت ، او هم نگريست و در كنار عرش نورى را مشاهده نمود ، عرضه داشت : خداى من ! اين نور چيست ؟ ندا شد : اين نور محمد برگزيده‌ى من از خلق است .

نورى در كنار آن مشاهده كرد و درباره‌ى آن پرسيد ، گفته شد : اين نور على بن ابى طالب ياور دين من است .

در كنار آنان سه نور ديگر ديد و چون پرسيد ندا آمد : اين نور فاطمه است ، دوستانش را از آتش بريدم ، و نور دو فرزندش حسن و حسين .

نه نور ديگر بر گرد آنها مشاهده نمود و عرضه داشت : خداى من ! اين نورهاى نه گانه چيست ؟ گفته شد : اى ابراهيم ! اينان امامان از نسل على و فاطمه هستند .

ابراهيم صدا زد : خدايا ! به حق آن پنج نفر ، اين نه تن را براى من معرفى كن ، ندا آمد : اى ابراهيم ! نخستين آنها على بن الحسين است ، و پسرش محمد ، پسر او جعفر ، پسر او موسي ، پسرش علي ، پسرش محمد ، پسر او علي ، پسرش حسن و حجت قائم پسر او .

ابراهيم گفت : خدا و آقاى من ! انوارى را مي‌بينم كه بر گرد آنها حلقه زده‌اند و كسى جز تو شماره‌ى آنان را نمي‌داند ، ندا آمد : اى ابراهيم ! اينان شيعيان آنهايند ، شيعيان اميرالمؤمنين على بن ابى طالب .

عرضه داشت : شيعيان آنها با چه چيزى شناخته مي‌شوند ؟ فرمود : به نماز پنجاه و يك ركعت ، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم ، قنوت پيش از ركوع و انگشتر به دست راست كردن ، در اين هنگام ابراهيم صدا زد : خدايا ! مرا از شيعيان اميرالمؤمنين قرار ده ، و خداوند اين خبر را در كتاب خود آورد و فرمود : وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ . »

--------------------------- 1066 ---------------------------

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) وارث منازل ظالمان

تفسير عياشى 2 / 235 از سعد بن عمر از تنى چند از ياران امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « در حضور حضرت سخن از خانه‌هاى عباسيان به ميان آمد ، مردى گفت : خدا خرابى آنها را به ما بنماياند يا آنها را به دست ما ويران كند ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : چنين نگو ، اين‌ها منازل قائم و يارانش خواهد بود ، آيا فرموده‌ى خدا را نشنيده‌اي : وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ابراهيم / 45

و در سراهاى كسانى كه بر خود ستم روا داشتند سكونت گزيديد . »

وَمَا هِي مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ

مختصر البصائر / 200 از اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « آنگاه صد هزار نفر كه يا مشركند و يا منافق از عراق خروج مي‌كنند تا آنكه به دمشق - كه همان ارم ذات العماد است - برسند و هيچ كس مانعشان نشود .

پرچم‌هاى شرق زمين كه نه از پنبه است ، نه كتان و نه ابريشم ، مي‌آيد . سر چوبه‌ى آنها با مهر سيد اكبر مهر شده است . مردى از آل محمد ( عليهم السلام ) آنها را سوق مي‌دهد . . .

آن روز خسف و قذف و مسخ دامنگير آنها مي‌شود و تأويل اين آيه نيز آشكار مي‌گردد :

وَمَا هِي مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى هود / 83

و آن ، از ستمگران چندان دور نيست . »

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ

غيبت نعمانى / 174 از مفضل بن عمر از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ابو جعفر محمد بن على الباقر ( عليه السلام ) فرمودند : چون قائم ( عليه السلام ) قيام نمايد مي‌فرمايد : فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى شعراء / 21

و چون از شما ترسيدم ، از شما گريختم ، تا پروردگارم به من دانش بخشيد و مرا از پيامبران قرار داد . »

--------------------------- 1067 ---------------------------

حق اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را ثابت و باطل بني‌اميه و امثال آنان را نابود مي‌كند

تفسير عياشى 2 / 50 از جابر روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) از تفسير اين آيه سؤال كردم : يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انفال / 7

خدا مي‌خواهد حق را با كلمات خود ثابت ، و كافران را ريشه‌كن كند ، حضرت فرمودند : تفسير آن در باطن ؛ خداوند مي‌خواهد ، پس چيزى است كه خدا آن را اراده مي‌كند و هنوز به انجام نرسانده .

اما سخن او : يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ ؛ يعنى حق آل محمد را ثابت گرداند ، اما اين فرموده : بِكَلِمَاتِهِ ؛ كلمات او در باطن على است ، او كلمه‌ى خدا در باطن است .

گفتار او : وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ؛ آنان بني‌اميه‌اند ، آنها كافرانند كه خدا ريشه‌كن مي‌كند ، اما اين فرمايش : لِيُحِقَّ الْحَقَّ ؛ ( 2 ) ( 2 ) . همان / 8

تا حق را ثابت گرداند ؛ يعنى حق آل محمد را هنگامى كه قائم قيام مي‌كند ثابت گرداند ، و اما اين سخن : وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ ؛ و باطل را نابود گرداند ؛ مقصود قائم است ، پس چون قيام كند باطل بني‌اميه را نابود گرداند ، و اين سخن خداست : لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ . تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند ، هرچند بزهكاران خوش نداشته باشند . »

آخرين حلقه‌ى استوارترين دست آويز

مائة منقبة / 71 از ابن عباس از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) روايت مي‌كند : « اى گروه‌هاى مردم ! بدانيد خداى متعال براى شما درى قرار داده كه هركه بدان وارد شود ، از آتش و بالاترين هراس

ايمن گردد .

در اين هنگام ابو سعيد خدرى برخاست و گفت : يا رسول الله ! ما را بدان رهنمون شو تا آن را بشناسيم ، ايشان فرمودند : آن ، على بن ابى طالب سيد جانشينان ، امير مؤمنان و برادر رسول پروردگار جهانيان است .

گروه‌هاى مردم ! هركه دوست دارد به استوارترين دست آويز ناگسستنى تمسك كند ، به ولايت على بن ابى طالب متمسك باشد ، زيرا ولايت او ولايت من است و فرمانبرى از او فرمانبرى از من .

--------------------------- 1068 ---------------------------

گروه‌هاى مردم ! هركه دوست دارد حجت پس از من را بشناسد ، على بن ابى طالب را بشناسد .

اى گروه‌هاى مردم ! هركه مي‌خواهد خدا و رسولش را به ولايت گيرد ، بعد از من به على بن ابى طالب و امامان از دودمان من اقتدا نمايد ، چرا كه خزانه داران دانش منند .

جابر بن عبد الله انصارى برخاست و عرضه داشت : اى پيامبر خدا ! امامان چه تعدادند ؟

فرمودند : اى جابر ! - خدا تو را رحمت كند - از من درباره‌ى تمام اسلام سؤال كردي ، تعداد آنان تعداد ماه‌هاست عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى توبه / 36

[ در حقيقت شماره‌ى ماه‌ها ] نزد خدا ، از روزى كه آسمان‌ها و زمين را آفريده ، در كتاب خدا ، دوازده ماه است .

تعداد آنان تعداد چشمه‌هايى است كه براى موسى بن عمران ( عليه السلام ) جوشيد ، آن هنگام كه با عصايش بر سنگ زد ، فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى بقره / 60

پس دوازده چشمه از آن جوشيدن گرفت . و تعداد نقيبان بني‌اسرائيل : وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَي عَشَرَ نَقِيباً ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى مائده / 12

و از آنان دوازده سركرده برانگيختيم .

پس - اى جابر ! - امامان دوازده تن هستند ، نخستين آنها على بن ابى طالب ( عليه السلام ) است ،

و آخرين آنان قائم مهدي . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) صاحب ليلة القدر

تفسير فرات / 218 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى قدر / 1

ما [ قرآن را ] در شب قدر نازل كرديم ؛ شب فاطمه است و قدر خدا ، پس هركه فاطمه را آنچنان كه شايسته‌ى شناخت اوست بشناسد ، شب قدر را درك كرده است .

ايشان به اين جهت فاطمه ناميده شدند ، كه مخلوقات از شناخت او بريده شده‌اند .

--------------------------- 1069 ---------------------------

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ . لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 3 - 2

و تو چه مي‌دانى كه شب قدر چيست ؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است ؛ يعنى بهتر از هزار مؤمن ، و او مادر مؤمنين است .

تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فيها ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 4

فرشتگان و روح در آن [ شب ] فرود آيند ؛ . . . روح القدس فاطمه است .

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ . سَلامٌ هِي حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 5 - 4

به فرمان پروردگارشان ، براى هر كارى [ كه مقرّر شده است ] . تا دَمِ صُبح ، صلح و سلام است ؛ يعنى تا آن زمان كه قائم خروج كند . »

تأويل الآيات 2 / 820 از ابو يحيى صنعانى از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « پدرم به من فرمودند : حضرت على بن ابى طالب ( عليه السلام ) اين آيه را تلاوت كردند : إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و حسن و حسين نزد ايشان بودند ، حسين صدا زد : پدر جان ! گويا به دهان شما شيرينى [ خاصي ] دارد . ايشان فرمودند : اى پسر رسول‌خدا و پسر من ! من درباره‌ى آن چيزى مي‌دانم كه تو نمي‌داني ، چون اين سوره نازل شد جدّت رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مرا فراخواند ، آن را برايم قرائت كرد ، سپس بر شانه‌ى راستم زد و فرمود : اى برادر و وصى من و ولى امت من بعد از من ، و اى دشمن دشمنانم تا روزى كه برانگيخته شوند ، اين سوره بعد از من براى تو و براى فرزندان تو پس از توست ، جبرئيل برادر من از ملائكه ، رخدادهاى امتم در سالشان را برايم گفت ، و اين امر را - بسان امور نبوت - با تو خواهد گفت .

اين سوره نورى درخشان در دل تو و جانشينانت دارد تا آنكه فجر قائم ( عليه السلام ) طالع شود . »

همان 2 / 818 از حمران از امام صادق ( عليه السلام ) : « . . . اما اين فرموده : لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ؛ مقصود فاطمه ( عليها السلام ) است . . . حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ؛ تا قيام قائم ( عليه السلام ) . »

حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) بندها و بارها را از دوش مؤمنان برمي‌دارد

كافى 1 / 429 از ابو عبيده‌ى حذاء روايت مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد استطاعت [ بحث جبر و اختيار ] و سخن مردم در اين باب سؤال كردم ، ايشان اين آيه را تلاوت كردند : وَلَا يَزَالُونَ

--------------------------- 1070 ---------------------------

مُخْتَلِفِينَ . إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى هود / 119 - 118

پيوسته در اختلافند ، مگر كسانى كه پروردگار تو به آنان رحم كرده ، و براى همين آنان را آفريده است ؛ اى ابو عبيده ! مردم در رسيدن به اعتقاد صحيح در اختلافند ، و همه‌شان بر باطلند .

عرضه داشتم : إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ؟ حضرت فرمودند : اينان شيعيان ما هستند ، و براى رحمت خود آنان را آفريده است ، همان كه فرمود : وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ . . .

سپس فرمود : فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان

آن را براى كسانى كه پرهيزكارى مي‌كنند مقرّر خواهم داشت ؛ يعنى از ولايت و اطاعت غير امام اجتناب دارند .

يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 157

[ نام ] او را نزد خود ، در تورات و انجيل نوشته مي‌يابند ؛ مقصود نبي ( صلى الله عليه وآله ) ، وصى و قائم است .

يأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ، به كار پسنديده فرمان دهد ؛ چون قيام كند ، وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ ، و از منكر باز مي‌دارد ؛ منكر كسى است كه فضل امام را انكار كند .

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ ، و چيزهاى پاكيزه را بر آنان حلال مي‌گرداند ؛ فراگيرى دانش از اهل آن .

وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ ، و چيزهاى ناپاك را برايشان حرام مي‌دارد ؛ چيزهاى ناپاك اعتقاد كسى است كه [ با حق ] مخالفت مي‌كند .

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ ، و از [ دوش ] آنان قيدهايشان را برمي‌دارد ؛ اين‌ها گناهانى است كه قبل از شناخت فضل امام داشتند .

وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ، و بندهايى كه بر ايشان بوده ؛ اغلال اعتقادى است كه داشتند و بدان امر نشده بودند ، يعنى ترك فضل امام مي‌كردند ، پس چون نسبت به فضل و برترى امام شناخت پيدا كردند ، گناهشان را محو كرد .

در ادامه به وصف آنان پرداخت و فرمود : فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ ، پس كسانى كه به او ايمان آوردند ؛ يعنى به امام .

وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ، و بزرگش داشتند و ياريش

--------------------------- 1071 ---------------------------

كردند و نورى را كه با او نازل شده است پيروى كردند ، آنان همان رستگارانند ؛ مقصود كسانى است كه از عبادت جبت و طاغوت اجتناب كردند ، و جبت و طاغوت فلان و فلان و فلان هستند ، و عبادت اطاعت مردم از آنهاست .

سپس فرمود : وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى زمر / 54

و به سوى پروردگارتان بازگرديد ، و تسليم او شويد .

آنگاه به آنان پاداش داد و فرمود : لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآَخِرَةِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى يونس / 64

در زندگى دنيا و در آخرت مژده براى آنان است ؛ امام آنان را به قيام و ظهور قائم و قتل دشمنانشان [ در دنيا ] ، و به نجات در آخرت و وارد شدن نزد حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) و خاندان راست كردارش در كنار حوض مژده مي‌دهد . »

ولِكُلِّ قَوْمٍ هَاد

تفسير عياشى 2 / 204 از حنان بن سَدير روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى رعد / 7

[ اى پيامبر ! ] تو فقط هشداردهنده‌اي ، و براى هر قومى هدايتگرى است ، فرمودند : رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : من هشدار دهنده و على هدايتگر است ، و هر امامى هدايتگر قرنى است كه در آن مي‌باشد . »

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ

كافى 1 / 536 از عبد الله بن سنان نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسش كردم : يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى اسراء / 71

روزى كه هر گروهى را با پيشوايشان فرا مي‌خوانيم ، ايشان فرمودند : امامشان كه در ميان آنهاست و قائم اهل زمان خويش مي‌باشد . »

--------------------------- 1072 ---------------------------

محروميت مردم از بهره گيري

تفسير قمى 2 / 85 : « وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حج / 45

و چاه متروك و عمارت افراشته ؛ اين مثالى براى آل محمد ( عليهم السلام ) است .

چاه متروك ؛ آن است كه از آن آب برنمي‌گيرند ، و مقصود امامى است كه غائب شده و لذا از او دانش اقتباس نمي‌شود .

عمارت افراشته ؛ يعنى مرتفع ، و مثالى براى اميرالمؤمنين و امامان ( عليهم السلام ) و فضائل آنان است كه بر دنيا اِشراف دارد و همان فرموده‌ى خداست : لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ . »

نگارنده : مقصود آن است كه اهل‌بيت ( عليهم السلام ) امامان امت و منبع دانش و خير هستند ، و به سبب ظلم امت ، به مانند چشمه‌ها و عمارت‌هايى متروك شده‌اند ، امرى كه انحطاط امت را به دنبال داشته است .

آيات امتحان در عصر غيبت

قرب الاسناد / 162 از احمد بن محمد بن ابى نصر از امام رضا از امام صادق ( عليهما السلام ) نقل مي‌كند : « به خدا قسم آنچه گردن‌هايتان را به سمتش مي‌كشيد [ و ديده بدان دوخته‌ايد ] نخواهد آمد تا آنكه جداسازى و آزموده شويد ، آنگاه از هر ده تن مقدارى [ از بين ] رود و تنها كمترين مقدار باقى مانَد ، سپس اين آيه را تلاوت كردند : أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ الله الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى آل عمران / 142

آيا پنداشتيد كه داخل بهشت مي‌شويد ، بي‌آنكه خداوند جهادگران و شكيبايان شما را معلوم بدارد ؟ »

تأويل الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ

تأويل الآيات 1 / 372 از على بن اسباط روايت مي‌كند : « اصحاب ما درباره‌ى اين آيه : الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى فرقان / 26

آن روز ، فرمانروايى به حق ، از آنِ [ خداي ] رحمان است ، روايت مي‌كنند :

--------------------------- 1073 ---------------------------

فرمانروايي ، هم در اين روز ، و هم پيش و پس از آن از آنِ خداست ، ولى چون قائم ( عليه السلام ) قيام كند تنها خداى عزيز و جليل است كه با اطاعت پرستش خواهد شد . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مظهر قدرت خدا

مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 2 / 181 : « ابن عباس ، ابن‌مسعود ، جابر ، براء ، انس ، ام سلمه ، سدي ، ابن سيرين و امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً ، و اوست كسى كه از آب ، بشرى آفريد و او را [ داراى خويشاوندي ] نَسَبى و دامادى قرار داد ، گفتند : آن ، محمد ، علي ، فاطمه ، حسن و حسينند ، - وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 54

و پروردگار تو همواره تواناست ؛ - و قائمِ در آخرالزمان ، زيرا در ميان صحابه و خويشاوندان [ پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) ] نسب و سبب تنها در او جمع شده است ، و از اين روست كه هم از ناحيه‌ى نسب و هم سبب ، استحقاق ارث دارد . »

جانشينان پيامبر ( عليهم السلام ) ،

عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْناً

تفسير فرات / 107 از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً . . . تا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 76 - 63

كسانى كه روى زمين به نرمى گام برمي‌دارند . . . چه خوش قرارگاه و مقامى - سيزده آيه - ؛ اينان اوصياء هستند كه بر زمين به نرمى گام برمي‌دارند .

پس چون قائم قيام كند تمام ناصبيان را بر او عرضه مي‌كنند ، اگر به اسلام كه همان ولايت است اقرار كند ، و گرنه گردنش زده مي‌شود ، مگر آنكه حاضر به پرداخت جزيه شود ، همانسان كه اهل ذمه مي‌پردازند . »

--------------------------- 1074 ---------------------------

إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ

غيبت شيخ طوسى / 109 از ابن عباس روايت مي‌كند : « وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ . فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ذاريات / 23 - 22

و روزى شما و آنچه وعده داده شده‌ايد در آسمان است . پس سوگند به پروردگار آسمان و زمين ، كه واقعاً او حقّ است همان گونه كه خود شما سخن مي‌گوييد ؛ قيام قائم ( عليه السلام ) . »

عذاب براى دشمنان امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

تفسير قمى 1 / 312 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتاً أَوْ نَهَاراً مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى يونس / 50

بگو : به من خبر دهيد ، اگر عذاب او شب يا روز به سراغ شما آيد ، بزهكاران چه چيزى از آن به شتاب مي‌خواهند ؟ ؛ اين عذابى است كه در آخرالزمان بر فاسقان اهل قبله وارد مي‌گردد ، در حالى كه آنان نزول عذاب بر خود را انكار مي‌كنند . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و جريان سنت يعقوب ( عليه السلام ) با فرزندانش در ايشان

تفسير عياشى 1 / 61 از جابر روايت مي‌كند : « از امام محمد باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى تفسير اين آيه پرسش كردم : إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهاً وَاحِداًَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى بقره / 133

هنگامى كه به پسران خود گفت : پس از من ، چه را خواهيد پرستيد ؟ گفتند : معبود تو ، و معبود پدرانت ، ابراهيم و اسماعيل و اسحاق - معبودى يگانه - را مي‌پرستيم ، ايشان فرمودند : در قائم ( عليه السلام ) جريان يافت . » ( 4 ) ( 4 ) . مشهدي ( رحمه الله ) در توضيح اين حديث مي‌نگارد : برخى [ فيض كاشانى در تفسير صافى 1 / 192 ] در توجيه اين روايت گفته است : شايد مقصود امام ( عليه السلام ) اين است كه [ از آنجا كه هر امامى برپادارنده‌ى امر خدا و لذا بدين معنا قائم است ] هريك از ايشان هنگام مرگ از فرزندان خود همين سؤال را مي‌پرسند و آنها همين جواب را مي‌دهند .

ايشان خود در ادامه احتمال ديگرى را بيان مي‌كنند كه مقصود از جريان يافتن اين آيه در قائم ( عليه السلام ) ، آن است كه يعقوب پيامبر ( عليه السلام ) در وصيت خود به فرزندان ، از آنها براى حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نيز اقرار گرفت ، همانسان كه در برخى روايات آمده كه ايشان در وصيت خود به فرزندان ، ولايت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را نيز بيان كردند ، تفسير كنز الدقائق 2 / 165 . م

--------------------------- 1075 ---------------------------

كاسه‌ى حضرت زهرا ( عليها السلام ) نزد امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

تفسير عياشى 1 / 171 از نجم از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه فرمودند : « حضرت فاطمه براى حضرت امير ( عليهما السلام ) كارهاى خانه ، خمير درست كردن ، نان پختن و جارو كشيدن را بر عهده گرفت ، حضرت علي ( عليه السلام ) هم كارهاى بيرون را ، از جمله هيزم و غذا آوردن .

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) روزى به او فرمودند : اى فاطمه ! آيا چيزى داري ؟ عرضه داشت : نه ، قسم به كسى كه حقّ تو را بزرگ داشت ، از سه روز پيش چيزى نداريم تا بدان از شما پذيرايى كنيم . ايشان فرمودند : چرا به من نگفتي ؟ فاطمه ( عليها السلام ) پاسخ داد : پيامبر خدا ( صلى الله عليه وآله ) مرا نهى كردند كه از شما چيزى بخواهم و فرمودند : از پسر عمّت چيزى مخواه ، اگر او خود چيزى برايت آورد ، و گرنه تو چيزى مخواه .

حضرت علي ( عليه السلام ) بيرون رفتند و مردى را ديدند و از او دينارى قرض گرفتند . ايشان شب شده بود كه مي‌آمدند كه با مقداد بن اسود برخورد كردند ، به دو فرمودند : براى چه كارى در اين ساعت بيرون آمده‌اي ؟ وى عرض كرد : يا اميرالمؤمنين ! قسم به آنكه حق شما را عظيم داشت ، بابت گرسنگي .

نجم گويد : به امام باقر ( عليه السلام ) گفتم : آيا رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) زنده بودند ؟ و ايشان پاسخ مثبت دادند .

[ امام باقر ( عليه السلام ) ادامه دادند : ] حضرت امير ( عليه السلام ) فرمودند : من هم بابت همين امر بيرون آمدم ، دينارى قرض گرفتم و تو را بر خود ترجيح داده آن را به تو مي‌دهم و دينار را به او دادند و بازگشته ديدند رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نشسته‌اند و فاطمه نماز مي‌خواند و ميان آن دو چيزى سرپوشيده است . چون فاطمه ( عليها السلام ) [ از نماز ] فارغ شد آن را آورد و به يكباره با كاسه‌اى از نان و گوشت مواجه شدند ، حضرت امير ( عليه السلام ) فرمود : اى فاطمه ! أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى آل عمران / 37

اين از كجا براى تو [ آمده است ؟ او در پاسخ مي ] گفت : اين از جانب خداست ، كه خدا به هر كس بخواهد ، بي‌حساب روزى مي‌دهد .

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : آيا مَثَل تو و فاطمه را برايت نگويم ؟ در پاسخ عرضه داشت : چرا ،

--------------------------- 1076 ---------------------------

فرمودند : مثل زكريا هنگامى كه نزد مريم وارد عبادتگاه مي‌شد و نزد او رزقى مي‌يافت ، قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَمِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

پس آنها يك ماه از آن تناول كردند ، و آن همان كاسه‌اى است كه قائم ( عليه السلام ) از آن مي‌خورد و نزد ماست . »

هفتمين خوشه

تفسير عياشى 1 / 147 از مفضل بن محمد جعفي : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه پرسيدم : كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بقره / 261

همانند دانه‌اى كه هفت خوشه بروياند ، حضرت فرمودند : دانه ، فاطمه ( عليها السلام ) است ، و هفت خوشه هفت تن از فرزندان او هستند كه هفتمين آنان قائم آنهاست . گفتم : امام حسن ( عليه السلام ) چطور ؟ فرمودند : امام حسن ( عليه السلام ) امامى از سوى خداست و اطاعت از او واجب مي‌باشد ، لكن از خوشه‌هاى هفت گانه نيست ، نخستين آنها امام‌حسين ( عليه السلام ) است و آخرينشان قائم .

گفتم : مقصود از اين قسمت آيه چيست : فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةُ حَبَّةٍ ، در هر خوشه‌اى صد دانه باشد ؟ فرمودند : براى هر مردى از آنان در كوفه ، يك صد فرزند از صلبش به دنيا مي‌آيد ، و اين تنها مربوط به اين هفت تن مي‌باشد . »

نگارنده : به تصريح روايت ، نخستين آنها امام‌حسين ( عليه السلام ) است و هفتمين و آخرينشان امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) ، اما نسبت به ديگر امامان بيانى ندارد ، و امام حسن ( عليه السلام ) را واجب الاطاعة معرفى مي‌كند ، لكن خوشه نمي‌داند .

أَجَلٍ قَرِيبٍ

تفسير عياشى 1 / 258 و 2 / 235 و كافى 8 / 330 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كنند : « به خدا سوگند ، كارى كه حسن بن علي ( عليه السلام ) انجام داد ، براى اين امت از هرآنچه خورشيد بر آن تابيده بهتر بود ، به خدا اين آيه فرود آمد : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

--------------------------- 1077 ---------------------------

وَآَتُوا الزَّكَاةَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نساء / 77

آيا نديدى كسانى را كه به آنان گفته شد : دست [ از جنگ ] بداريد ، و نماز را برپا كنيد و زكات بدهيد ؛ [ مقصود ] اطاعت از امام است ، ولى آنان خواستار جنگ بودند . ( 2 ) ( 2 ) . اصحاب امام حسن ( عليه السلام ) مأمور بودند با اطاعت از ايشان ، دست از نبرد بردارند ، اما آنها خواستار جنگ بودند ، ر . ك به مرآة العقول 26 / 455 . م

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ ، و [ لي ] همين كه كارزار بر آنان مقرّر شد ؛ در كنار امام‌حسين ( عليه السلام ) ، قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى نساء / 77

گفتند : پروردگارا ! چرا بر ما كارزار مقرّر داشتي ؟ چرا ما را تا مدّتى كوتاه مهلت ندادي ؟ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى ابراهيم / 44

تا دعوت تو را پاسخ گوييم و از فرستادگان [ تو ] پيروى كنيم ؛ آنان خواستند پيكار را تا [ زمان ] قائم ( عليه السلام )

تأخير اندازند . »

الْعَذَابِ الأَكْبَرِ

تأويل الآيات 2 / 444 از مفضل بن عمر روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه سؤال كردم : وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى سجده / 21

و قطعاً غير از آن عذاب بزرگتر ، از عذاب نزديك‌تر به آنان مي‌چشانيم ، اميد كه آنها [ به حق ] بازگردند ، ايشان فرمودند : [ عذاب ] نزديك‌تر ، گرانى قيمت و بزرگتر ، [ ظهور ] مهدى با شمشير است . »

المحجة / 173 از كشف البيان محمد بن الحسن شيبانى نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) روايت شده كه در معناى آيه فرمودند : نزديك‌تر ، قحطى و خشكسالى است ، و بزرگتر ، خروج قائم مهدي ( عليه السلام ) با شمشير در آخرالزمان . »

هنگامى كه برخى دشمنان حق مسخ مي‌شوند

غيبت نعمانى / 269 از ابو بصير نقل مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرضه داشتم :

--------------------------- 1078 ---------------------------

[ لِنُذِيقَهُمْ ] عَذَابَ الْخِزْي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى فصلت / 16

تا در زندگى دنيا عذاب رسوايى را به آنان بچشانيم ؛ عذاب رسوايى دنيا چيست ؟ فرمودند : اى ابو بصير ! كدام رسوايى بالاتر از آنكه مردى در خانه و اتاق و نزد برادران و خانواده‌اش باشد ، كه ناگهان خانواده گريبان‌ها را بر او چاك زنند و فرياد كنند ، پس مردم بگويند : چه شده ؟ و گفته شود : فلانى هم اينك مسخ شد .

عرض كردم : اين پيش از قيام قائم ( عليه السلام ) است يا پس از آن ؟ فرمودند : نه ، بلكه قبل از آن . »

ظهور ، نصرت موعود

تفسير قمى 2 / 149 : « وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ ، و اگر از جانب پروردگارت يارى رسد ؛ يعنى قائم ( عليه السلام ) ، لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ الله بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى عنكبوت / 10

حتماً خواهند گفت : ما با شما بوديم . آيا خدا به آنچه در دل‌هاى جهانيان است داناتر نيست ؟ »

سينه‌ى امام مهدي ( عليه السلام ) مخزن آيات الهى

تأويل الآيات 1 / 432 از عبد العزيز عبدى نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه سؤال كردم : بَلْ هُوَ آَيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 49

بلكه آن ، آياتى روشن در سينه‌هاى كسانى است كه علم يافته‌اند ، ايشان فرمودند : اينان ، امامان از خاندان حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) اند كه در هر زمان هستند . »

التنزيل و التحريف / 43 از على بن اسباط : « مردى از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى همين آيه سؤال كرد ، ايشان فرمودند : ماييم آنها . آن شخص گفت : فدايت شوم ، قائم چه زمان قيام مي‌كند ؟ فرمودند : ما همه - يكى پس از ديگرى - قائم به امر خدا [ و برپادارنده‌ى آن ] هستيم ، تا آنكه صاحب شمشير بيايد ، چون او بيايد ، امر به گونه‌اى ديگر خواهد بود . »

--------------------------- 1079 ---------------------------

پايان بخش كَلِمَةً بَاقِيَةً

كمال الدين 1 / 323 از ابو حمزه‌ى ثمالى از امام سجاد ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اين آيه درباره‌ى ما نازل شد : وَأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انفال / 75

و خويشاوندان نسبت به يكديگر [ از ديگران ] در كتاب خدا سزاوارترند ، و در مورد ما فرود آمده است : وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى زخرف / 28

و آن را در فرزندان خود گفتارى جاودان كرد . و امامت تا روز قيامت در نسل حسين بن على بن ابى طالب است .

قائم ما دو غيبت دارد كه يكى از ديگرى طولاني‌تر است . . . زمان ديگرى چنان به درازا مي‌كشد كه اكثر معتقدان اين امر از آن رجوع كنند ، پس تنها كسى كه يقينش محكم و معرفتش صحيح باشد ، در درون خود ايرادى بر حكم ما نگيرد و تسليم ما اهل‌بيت باشد ، بر آن استوار خواهد ماند . »

كفاية الاثر / 86 از ابو هريره روايت مي‌كند : « از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) درباره‌ي اين آيه سؤال كردم : وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ، ايشان فرمودند : امامت را در نسل حسين ( عليه السلام ) قرار داد ، نه تن از امامان - از جمله مهدى اين امت - از صلب او خواهند آمد .

سپس فرمودند : اگر مردى بين ركن و مقام بر پا [ به عبادت ] بايستد ، آنگاه در حالى كه دشمن اهل‌بيت من است خدا را ملاقات كند ، وارد آتش مي‌شود . »

الامامة و التبصرة / 49 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند كه در مورد همين آيه فرمودند : « در نسل حسين ( عليه السلام ) [ قرار داد ] ، اين امر از زمانى كه به حسين ( عليه السلام ) منتقل شد ، هماره از پدرى به فرزندش مي‌رسد و به برادر يا عمويى باز نمي‌گردد ، و معلوم نمي‌شود كه كسى از آنهاست جز آنكه فرزندى داشته باشد . »

--------------------------- 1080 ---------------------------

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ

كافى 8 / 287 از ابو حمزه روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيات : قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ . إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ص / 87 - 86

بگو : مزدى بر اين [ رسالت ] از شما طلب نمي‌كنم و من از كسانى نيستم كه چيزى از خود بسازم [ و به خدا نسبت دهم ] . اين جز پندى براى جهانيان نيست ، فرمودند : آن ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است .

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 88

و قطعاً پس از چندى خبر آن را خواهيد دانست ؛ به هنگام خروج قائم ( عليه السلام ) . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) تقيه نمي‌كند

تأويل الآيات 2 / 539 از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه اين آيه بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نازل شد : ادْفَعْ بِالَّتِي هِي أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَمِيمٌ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى فصلت / 34

[ بدى را ] به آنچه خود بهتر است دفع كن ، آنگاه كسى كه ميان تو و ميان او دشمنى است ، گويى دوستى يكدل مي‌گردد ، پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) فرمودند : من به تقيه مأمور شدم . ايشان ده سال بر همين اساس رفتار كردند تا آنكه مأمور شدند فرمان خود را آشكار سازند .

آنگاه حضرت امير ( عليه السلام ) را بدان فرمان دادند و ايشان بر طبق آن رفتار كردند ، تا آنكه مأمور به اظهار شدند . بعد امامان برخى برخى ديگر را بدان امر ، و بر همين اساس سير مي‌كردند . هنگامى كه قائمِ ما قيام كند تقيه كنار مي‌رود و شمشير را برهنه مي‌سازد . ايشان چيزى جز شمشير از مردم نگيرد و به آنها ندهد [ و با شمشير به استقبالشان مي‌رود ] . »

ارتباط حروف مقطّعه با امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

تفسير قمى 2 / 267 از يحيى بن ميسره خثعمى از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « حم عسق ؛ ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى شورى / 2 - 1

--------------------------- 1081 ---------------------------

اعداد سال‌هاى قائم است . قاف ، كوهى است از زمرد سبز كه دنيا را احاطه كرده ، و سبزى [ و كبودي ] آسمان از آن كوه است . دانش همه چيز در عسق است . »

تأويل الآيات 2 / 542 از سكونى از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « حم ؛ حتمى بودن ، عين ؛ عذاب ، سين ؛ سال‌هايى چونان سال‌هاى يوسف ، قاف ؛ قذف [ پرتاب شدن ] ، خسف و مسخى كه در آخرالزمان سفياني ، يارانش و مردمانى از كلب - كه سى هزار نفرند و با او خروج مي‌كنند - را خواهد رسيد . اين زمانى است كه قائم ( عليه السلام ) - كه مهدى اين امت است - در مكه خروج نمايد . »

تفسير ثعلبى 8 / 303 : « بكر بن عبد الله مزنى [ درباره‌ى حم عسق ] گويد : . . . سين ؛ سنا و نور مهدى است ، قاف ؛ قوت و توان عيسى بن مريم ( عليه السلام ) است ، هنگامى كه فرود آيد ، و مسيحيان را كشته ، كليساها را ويران سازد . »

البدء و التاريخ 2 / 170 : « برخى مفسّران در مورد حم عسق گفته است : حاء ، حرب و نبرد است ، ميم ، ملك بني‌اميه ، عين ، عباسيان ، و سين ، سفياني . »

ظهور و پايان مهلت ظالمان

تأويل الآيات 1 / 392 از معلى بن خنيس روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد سخن خداى عزوجل : أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ . ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شعراء / 206 - 205

مگر نمي‌دانى كه اگر سال‌ها آنان را برخوردار كنيم . و آنگاه آنچه كه [ بدان ] بيم داده مي‌شوند آنان را در رسد ، فرمودند : خروج قائم ( عليه السلام ) .

مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 207

آنچه از آن برخوردار مي‌شدند ، به كارشان نمي‌آيد [ و عذاب را از آنان دفع نمي‌كند ] ، حضرت فرمودند : اينان بني‌اميه هستند كه در دنيايشان بهره مند بودند . »

كافى 1 / 435 از ابو بصير روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه سؤال كردم :

--------------------------- 1082 ---------------------------

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآَخِرَةِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شورى / 20

كسى كه كِشت آخرت بخواهد ، ايشان فرمودند : شناخت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) و امامان ، نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ، براى وى در كِشته‌اش مي‌افزاييم ، فرمودند : نصيب خود را از دولتشان به طور كامل دريافت مي‌كند .

وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآَخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ، و كسى كه كِشت اين دنيا را بخواهد به او از آن مي‌دهيم و [ لي ] در آخرت او را نصيبى نيست ، فرمودند : در دولت حق با قائم ، بهره‌اى ندارد . »

ظهور و پايان مهلت ظالمانِ در حق اهل‌بيت ( عليهم السلام )

تفسير قمى 2 / 416 از ابو بصير روايت مي‌كند : « فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى طارق / 10

پس او را نه نيرويى مانَد و نه ياري ؛ نه نيرويى دارد كه بدان بر خالقش توان يابد ، و نه ياورى كه او را در برابر خدا - اگر قصد سوئى به دو داشته باشد - يارى كند .

گفتم : إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً ، آنان دست به نيرنگ مي‌زنند ، پاسخ داد : به رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) نيرنگ زدند ، با على و فاطمه ( عليهما السلام ) نيز نيرنگ زدند ، پس خدا فرمود : اى محمد ! إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً . وَأَكِيدُ كَيْداً ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 16 - 15

آنان دست به نيرنگ مي‌زنند . و [ من نيز ] دست به نيرنگ مي‌زنم ، فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ - يا محمد - أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً ( 4 ) ( 4 ) . همان / 17

پس كافران را - اى محمد ! - مهلت ده ، و كمى آنان را به حال خود واگذار ؛ تا زمانى كه قائم ( عليه السلام ) برانگيخته شود ، و براى من از جباران و طاغوت‌هاى قريش ، بني‌اميه و ديگر مردم انتقام گيرد . »

خداوند او را بر خون ظالمان مسلّط مي‌گرداند

التنزيل و التحريف / 49 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى ص / 17

--------------------------- 1083 ---------------------------

بر آنچه مي‌گويند شكيبا باش ؛ اى محمد ! بر تكذيب ايشان مر تو را [ شكيبا باش ] ، چرا كه من به وسيله‌ى مردى از تو از آنها انتقام خواهم گرفت ، او قائمِ من است كه او را بر خون‌هاى ظالمان مسلّط مي‌گردانم . »

دشمنان را در آتش جنگ مي‌افكند

كافى 8 / 50 از سليمان ديلمى روايت مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه سؤال كردم : هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى غاشية / 1

آيا خبرِ غاشيه به تو رسيده است ؟ ايشان فرمودند : قائم با شمشير به سراغ آنان مي‌آيد .

گفتم : وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 2

در آن روز ، چهره‌هايى زبونند ، فرمودند : خاضع‌اند و توان خوددارى ندارند .

عرضه داشتم : عَامِلَةٌ ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 3

تلاش كرده ، فرمودند : به غير آنچه خدا نازل كرده عمل نموده است .

عرض كردم : نَاصِبَةٌ ، رنج [ بيهوده ] برده‌اند ، فرمودند : [ كساني ] غير از واليان و صاحبان امر را [ به پيشوايي ] گمارده‌اند .

گفتم : تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً ، ( 4 ) ( 4 ) . همان / 4

در آتشى سوزان درآيند ، فرمودند : در دنيا و روزگار قائم به آتش جنگ مي‌افتند ، و در آخرت به آتش جهنم . »

خداوند به وسيله‌ى او حق را ثابت مي‌گرداند

تفسير قمى 2 / 275 از محمد بن مسلم روايت مي‌كند : « امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى شورى / 23

بگو : به ازاى آن [ رسالت ] پاداشى از شما نمي‌خواهم ، مگر

خالصترين دوستى درباره‌ى خويشاوندان ، فرمودند : مقصودِ ايشان درباره‌ى اهل‌بيتشان است .

--------------------------- 1084 ---------------------------

انصار نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) آمدند و گفتند : ما شما را مأوى داديم و نصرت كرديم ، پس قسمتى از اموال ما را بستان و در پيشامدها از آن استفاده كن ، خداوند فرو فرستاد : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً ، بگو : به ازاى آن پاداشى از شما نمي‌خواهم ؛ يعنى در ازاى نبوت ، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي ، مگر خالصترين دوستى درباره‌ى خويشاوندان ؛ يعنى درباره‌ى اهل‌بيتشان .

سپس فرمودند : آيا نمي‌بينى كه شخصى رفيقى دارد ، و همو در درون ، درباره‌ى خانواده‌ى خود مطلب [ وخواسته‌اي ] دارد ، ولى دلش [ بدون اظهار آن نزد رفيقش ] آرام نمي‌شود ؟ خداوند اراده كرد كه درون رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) خواسته‌اى از امتشان نباشد [ مگر آنكه اظهار شود ] ، ( 1 ) ( 1 ) . علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در بيان معناى اين فقره دو احتمال ذكر مي‌كنند ، شايسته است بدان مراجعه شود ، بحار الانوار 23 / 239 . م

لذا خالصانه‌ترين دوستى نسبت به خويشان ايشان را بر مردم واجب قرار داد . پس اگر بدان عمل كنند ، به واجب عمل كرده‌اند ، و اگر سر باز زنند ، واجبى را ترك كرده‌اند .

در اين هنگام آنان از نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) رفتند ، برخى مي‌گفتند : ما اموال خود را بر او عرضه داشتيم ، ولى او گفت : در دفاع از اهل‌بيت من پس از من بجنگيد ، گروهى هم گفتند : پيامبر چنين نگفت و منكر شدند و گفتند - آنسان كه خدا حكايت كرده - : أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِباً ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 24

آيا مي‌گويند : بر خدا دروغى بسته است ؟

خداوند فرمود : فَإِنْ يَشَأِ اللهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ ، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مُهر مي‌نهد ؛ يعنى اگر افترا بندي .

وَيَمْحُ اللهُ الْبَاطِلَ ، و خدا باطل را محو مي‌كند ؛ يعنى بر آن خط بطلان مي‌كشد ، وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ ، و حقيقت را با كلمات خويش پا برجا مي‌كند ؛ يعنى با پيامبر و ائمه و قائم از

آل محمد ( صلى الله عليه وآله ) ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ، اوست كه به راز دل‌ها داناست . »

پيمان مكتوب از جدّش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله )

دلائل الامامة / 256 از محمد بن على همدانى از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « شبى كه قائم آل محمد در آن قيام مي‌كند ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) و جبرئيل ( عليه السلام ) بر حراء

--------------------------- 1085 ---------------------------

فرود مي‌آيند ، جبرئيل به آن حضرت مي‌گويد : [ اى پيامبر ! ] اجابت كن ، پس رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) پوستى را از [ پشت ] بند لباس خود بيرون مي‌آورد و به علي ( عليه السلام ) مي‌دهد و مي‌فرمايد : بنويس : بسم الله الرحمن الرحيم ، اين عهدى از خدا ، رسول او و على بن ابى طالب ، براى فلان پسر فلان - با نام او و نام پدرش - است .

[ امام صادق ( عليه السلام ) در ادامه فرمودند : ] و اين سخن خداى عزيز و جليل در كتاب اوست : وَالطُّورِ . وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ . فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى طور / 3 - 1

سوگند به طور ، و كتابى نگاشته شده ، در طومارى گسترده . و همان نوشته‌ايست كه على بن ابى طالب ( عليه السلام ) نگاشت ، و طومار گسترده همان است كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) از بند لباس خود در آوردند .

عرضه داشتم : وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 4

سوگند به آن خانه‌ى آباد ؛ آيا اين رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ؟ فرمودند : آري ، رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) املا مي‌كرد و نويسنده علي ( عليه السلام ) بود . »

حضرت مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و شيعيان ايشان از سابقان

غيبت نعمانى / 90 از داود بن كثير رقى نقل مي‌كند : « خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرضه داشتم : فدايت شوم ، در مورد اين آيه برايم بفرماييد : وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ . أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى واقعه / 11 - 10

و سبقت گيرندگان مقدّمند . آنانند همان مقرّبان ، ايشان فرمودند : خدا ، روزى كه خلق را در [ عالم ] ميثاق آفريد ، دو هزار سال پيش از آفرينش مخلوقات ، آن را فرمود .

گفتم : برايم توضيح دهيد ، فرمودند : خداى عزوجل هنگامى كه خواست مخلوقات را بيافريند ، آنها را از گِل آفريد ، آتشى برافروخت و فرمود : داخل شويد ، نخستين كسانى كه وارد آن شدند محمد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، اميرالمؤمنين ، حسن ، حسين و نه تن از امامان - يكى پس از ديگرى - بودند ، سپس شيعيانشان به دنبالشان آمدند [ و آتش سرد و سلام شد ( 4 ) ( 4 ) . ر . ك به كافى 2 / 7 . م

] ، پس به خدا ايشان سابقانند . »

--------------------------- 1086 ---------------------------

زمين ، پس از آنكه به ستم ستمكاران مرده است ،

به عدالت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) زنده مي‌شود

كمال الدين 2 / 668 از سلام بن مستنير از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حديد / 17

بدانيد كه خدا زمين را پس از مرگش زنده مي‌گرداند ؛ خداوند آن را پس از مرگش ، به وسيله‌ى قائم ( عليه السلام ) زنده مي‌كند . مرگ زمين ، كفر اهل آن است ، و كافر مرده است . »

تأويل الآيات 2 / 663 آن را نقل مي‌كند و در ادامه‌ى آن آمده است : « او در آن به عدالت رفتار مي‌كند ، پس زمين حيات مي‌يابد ، و اهل آن بعد از مرگشان زنده مي‌شوند . »

غيبت شيخ طوسى / 109 از ابن عباس نقل مي‌كند : « اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الْأَرْضَ ؛ يعنى زمين را به وسيله‌ى قائم آل محمد اصلاح مي‌كند . بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ يعنى پس از ستم اهل آن .

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآَيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ، به راستى آيات [ خود ] را براى شما روشن گردانيده‌ايم ، باشد كه بينديشيد ؛ آيات را به قائم آل محمد روشن گردانيده‌ايم ، شايد بينديشيد . »

غيبت نعمانى / 24 از شخصى از اصحاب امام صادق ( عليه السلام ) از ايشان روايت مي‌كند : « اين آيه در سوره‌ى حديد : وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 16

و مانند كسانى نباشند كه از پيش بدان‌ها كتاب داده شد و زمان بر آنان به درازا كشيد ، و دل‌هايشان سخت گرديد و بسيارى از آنها فاسق بودند ؛ درباره‌ى اهل زمان غيبت نازل شد .

خداوند عزيز و جليل در ادامه فرمود : اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآَيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ . و زمان [ به درازا كشيده ] زمان غيبت است .

اي ( 3 ) ( 3 ) . بعيد نيست از اينجا به بعد ، كلام مرحوم نعمانى باشد . م

امت محمد ، و يا اى گروه شيعه ! خداى عزوجل مي‌خواهد شما بسان كسانى كه از پيش به آنها كتاب داده شد و زمان برايشان به درازا كشيد ، نباشيد ، پس تأويل اين آيه در مورد اهل زمان غيبت است نه ديگر زمان‌ها ، و خداوند متعال شيعيان را نهى مي‌كند از اينكه در حجت او ترديد كنند و يا گمان دارند كه ديده بر هم نهادنى زمين را از حجت خالى

--------------------------- 1087 ---------------------------

مي‌كند ، هم‌چنان‌كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) در سخن با كميل فرمودند : خدايا ! شهادت مي‌دهم كه زمين از حجت خدا خالى نخواهد شد - كه يا ظاهر و معلوم است و يا هراسان و پنهان - ، تا حجت‌ها و براهين خدا از ميان نرود .

خداوند آنها را از شك و ترديد بر حذر داشت كه زمان طولانى مي‌شود و دل‌هايشان سخت مي‌گردد .

امام ( عليه السلام ) در ادامه‌ى حديث آيه‌ى بعد را ذكر كردند : اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآَيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ؛ يعنى آن را به عدل قائم به هنگام ظهورش زنده مي‌كند ، پس از آنكه به واسطه‌ى ستم پيشوايان گمراهى مرده است . »

ماء معين

كمال الدين 1 / 325 از ابو بصير از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى ملك / 30

بگو : به من خبر دهيد ، اگر آب [ آشاميدني ] شما [ به زمين ] فرو رود ، چه كسى آب روان برايتان خواهد آورد ؟ ؛ اين آيه در شأن قائم نازل شد ، مي‌فرمايد : اگر امامتان غائب شود و ندانيد كجاست ، كيست كه امامى آشكار برايتان آورد كه از اخبار آسمان و زمين ، و حلال خداى عزوجل و حرام او برايتان بگويد ؟ به خدا قسم تأويل اين آيه هنوز نيامده است ، و ناگزير خواهد آمد . »

التنزيل والتحريف / 62 از حلبى از امام صادق ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ؛

اگر امامتان از شما غائب گردد ، كيست كه امامى جديد برايتان آورد ؟ »

اثبات الوصية / 226 از عباد بن يعقوب اسدى روايت مي‌كند : « از امام كاظم ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيه پرسش كردم : قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ، ايشان فرمودند : هنگامى كه امامتان را نيابيد و نبينيد ، چه مي‌كنيد ؟ »

--------------------------- 1088 ---------------------------

حتى نسب امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را نيز منكر مي‌شوند !

تأويل الآيات 2 / 771 از عبد الله بن بكير به طور مرفوع از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « . . . إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آَيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مطففين / 13

چون آيات ما بر او خوانده شود ، گويد : [ اين‌ها ] افسانه‌هاى پيشينيان است ؛ يعنى قائم ( عليه السلام ) را تكذيب مي‌كند و مي‌گويد : ما تو را نمي‌شناسيم ، و از فرزندان فاطمه ( عليها السلام ) نيستي ، همان گونه كه مشركان به حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) گفتند . »

آغاز ظهور به امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) الهام مي‌شود

كافى 1 / 343 از مفضل بن عمر روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) در مورد اين آيه : فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى مدثر / 8

پس چون در صور دميده شود ، فرمودند : امامى ظفرمند و پنهان ، از ما خواهد بود ، چون خدا - كه يادش عزيز است - بخواهد امر او را آشكار سازد ، در دل او نقطه‌اى مي‌نهد ، ( 3 ) ( 3 ) . در اين حديث شريف ، دل امام به صور تشبيه شده و آنجه كه در دل او به واسطه‌ى الهام افكنده مي‌شود به نفخ و دميدن در آن ، ر . ك به مرآة العقول 4 / 61 . م

پس او ظاهر مي‌شود ، و به فرمان خداى تبارك و تعالى قيام مي‌كند . » ( 4 ) ( 4 ) . غيبت نعمانى / 187 ، كمال الدين 2 / 349 ، غيبت شيخ طوسى / 103 ، اثبات الهداة 3 / 447 و 501 و بحار

51 / 57 و 2 / 70

تأويل الآيات 2 / 732 از آن حضرت نقل مي‌كند : « هنگامى كه در گوش قائم دميده شود ،

به او اجازه‌ى قيام داده شده است . »

اثبات الوصية / 228 از مفضل نقل مي‌كند : « از امام صادق ( عليه السلام ) در مورد تفسير جابر سؤال كردم ، ايشان فرمودند : با فرومايگان درباره‌ى آن سخن مگو كه آن را نشر مي‌دهند ، آيا در كتاب خداى عزيز و جليل نخوانده‌اي : فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ . . . »

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در بحار الانوار 2 / 70 پس از نقل اين حديث از رجال كشى مي‌فرمايد : « شايد مقصود آن است كه اين اسرار [ كه در تفسير جابر بن يزيد جعفي ( رحمه الله ) وجود دارد ، ] به هنگام قيام قائم ( عليه السلام ) و برداشته شدن تقيه آشكار مي‌گردد . احتمال آن نيز مي‌رود كه استشهاد به اين آيه براى بيان سختى فهم آن علومى است كه قائم ( عليه السلام ) آشكار مي‌سازد و بر كافران گران است ،

--------------------------- 1089 ---------------------------

همان گونه كه ادامه‌ى اين آيه و بعد از آن دلالت دارد . »

و با ظهور است كه دولت ابليس جن و انس پايان مي‌پذيرد

تأويل الآيات 2 / 734 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مدثر / 11

مرا با آنكه [ او را ] تنها آفريدم واگذار ؛ مقصود از اين آيه ابليس لعين است كه او را تنها و بدون پدر و مادر آفريد .

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 12

و دارايى بسيار براى او قرار دادم ؛ يعنى اين دولت را تا روز وقت معلوم - روزى كه قائم قيام مي‌كند - [ برايش قرار دادم ] .

وَبَنِينَ شُهُوداً . وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً . ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ . كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآَيَاتِنَا عَنِيداً ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 16 - 13

و پسرانى آماده [ به خدمت ، دادم ] . و برايش [ عيش خوش ] آماده كردم . باز [ هم ] طمع دارد كه بيفزايم . ولى نه [ چنين نمي‌كنم ] ، زيرا او دشمنِ آيات ما بود ؛ مي‌فرمايد : با امامان عناد داشت و به غير راه آنان فرا مي‌خواند ، و مردم را از آنان - كه آيات خدايند - باز مي‌داشت . »

تفسير قمى 2 / 395 از عبدالرحمن بن كثير از امام صادق ( عليه السلام ) مي‌آورد : « ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ، فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ . ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ، ( 4 ) ( 4 ) . سوره‌ى مدثر / 20 - 19

كُشته بادا ، چگونه [ او ] سنجيد ؟ [ آري ، ] كشته بادا ، چگونه [ او ] سنجيد ؟ ؛ عذابى در پى عذاب ، قائم ( عليه السلام ) او را عذاب مي‌كند . »

بسان ستاره‌اي ، غائب و چون ستاره‌اى درخشان ، آشكار مي‌شود

كافى 1 / 341 از ام هانى نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) درباره‌ى اين آيات سؤال كردم : فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ . الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى تكوير / 16 - 15

نه ، نه ! سوگند به اختران پنهان . كه حركت مي‌كنند و مخفى مي‌شوند ، فرمودند : امامى كه در سال دويست و شصت غائب مي‌گردد ، سپس بسان ستاره‌اى فروزان در شب تاريك آشكار مي‌شود ، پس اگر زمان او را دريابى ديده‌ات روشن خواهد شد . »

--------------------------- 1090 ---------------------------

همان در روايتى ديگر : « امامى كه در زمان خود ، هنگامى كه مردم از او بي‌خبرند - به سال دويست و شصت - غائب مي‌شود ، آنگاه چونان ستاره‌اى فروزان در ظلمت شب ظاهر مي‌گردد ، پس اگر آن را دريابى ديده‌ات روشن گردد . »

كمال الدين 1 / 330 از ام هانى ثقفيه نقل مي‌كند : « صبح هنگام حضور مولايم محمد بن على الباقر ( عليه السلام ) رسيدم و عرضه داشتم : آقاى من ! آيه‌اى در كتاب خداى عزوجل از دلم گذشته و مرا به اضطراب آورده و به خاطر آن شب را به بيدارى گذرانده‌ام ، ايشان فرمودند : پس اى ام هاني ! بپرس ، گفتم : آقاى من ! فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ . الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ، فرمودند : اى

ام هاني ! خوب سؤالى كردي ، او كسى است كه پس از اين زمان [ و در آينده ] به دنيا مي‌آيد ، او مهدى از اين عترت است ، حيرت [ و سرگردانى مردم ] و غيبتى براى او خواهد بود كه اقوامى در آن به گمراهى مي‌افتند و اقوامى رهنمون مي‌شوند ، پس خوشا به حالت اگر او را دريابي ، و خوشا به حال آنكه او را دريابد . »

پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) آسمان است و امامان ( عليهم السلام ) برج‌هاى آسمان

اختصاص / 223 از اصبغ بن نباته از ابن عباس نقل مي‌كند : « . . . پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) اين آيه را تلاوت كردند : وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى بروج / 1

سوگند به آسمانِ آكنده ز برج ، و فرمودند : اى پسر عباس ! آيا بر اين باورى كه خداوند كه به آسمانى كه برج‌ها دارد سوگند مي‌خورد ، مقصودش [ همين ] آسمان و برج‌هاى آن است ؟ عرض كردم : اى فرستاده‌ى خدا ! پس چيست ؟ فرمودند : اما آسمان منم ، و بروج امامان پس از من ، نخست آنان على و آخرينشان مهدى است . »

وَالْوَتْرِ

مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 1 / 281 از جابر از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « وَالْفَجْرِ . وَلَيَالٍ عَشْرٍ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى فجر / 2 - 1

سوگند به سپيده‌دم ، و به شبهاى دهگانه ؛ اى جابر ! فجر ، جدّم و شب‌هاى ده گانه ، امامان

--------------------------- 1091 ---------------------------

[ غير از اميرالمؤمنين و حضرت مهدي ( عليهما السلام ) ] هستند .

وَالشَّفْعِ ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 3

قسم به جفت ؛ اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) ، وَالوَترِ : و به فرد ؛ نام قائم است . »

فجر در سوره‌ى فجر

تأويل الآيات 2 / 792 از جابر بن يزيد از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « وَالْفَجْرِ ؛ آن ، قائم ( عليه السلام ) است . وَلَيَالٍ عَشْرٍ ؛ امامان ( عليهم السلام ) از حسن تا حسن . وَالشَّفْعِ ؛ اميرالمؤمنين و فاطمه ( عليهما السلام ) . وَالوَترِ ؛ آن ، خداست ، كه يگانه است و هيچ شريكى ندارد . وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ، و به شب ، وقتى سپرى شود ؛ آن ، دولت حبتر است كه تا قيام قائم ( عليه السلام ) ادامه دارد . »

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در سوره‌هاى شمس و ليل

تفسير فرات / 212 از امام باقر ( عليه السلام ) : « حارث اعور به امام‌حسين ( عليه السلام ) گفت : اى پسر رسول‌خدا ! فدايت گردم ، درباره‌ى فرموده‌ى خدا برايم بگوييد : وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى شمس / 1

سوگند به خورشيد و تابندگى آن ، ايشان فرمودند : اى حارث ! آن ، محمد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) است ، عرضه داشت : وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 2

سوگند به مَه چون پى [ خورشيد ] رَود ، فرمودند : آن ، اميرالمؤمنين على بن

ابى طالب ( عليه السلام ) است كه در پى حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) است ، گفت : وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ، ( 4 ) ( 4 ) . همان / 3

سوگند به روز چون [ زمين را ] روشن گرداند ، فرمودند : آن ، قائم از آل محمد است كه زمين را از عدل و داد مي‌آكند . »

تأويل الآيات 2 / 803 از فضل بن عباس از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ؛ خورشيد اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) است و تابندگى آن قيام قائم ( عليه السلام ) ، زيرا خداى سبحان فرموده : وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحي ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى طه / 59

كه مردم پيش از ظهر [ و به هنگام تابش خورشيد ] گرد مي‌آيند .

--------------------------- 1092 ---------------------------

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ؛ حسن و حسين ( عليهما السلام ) ، وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ؛ آن ، قيام قائم ( عليه السلام ) است .

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى شمس / 4

سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد ؛ حبتر و دولت او كه حق را پوشاندند .

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ، ( 2 ) ( 2 ) . همان / 5

سوگند به آسمان و آن كس كه آن را برافراشت ؛ محمد ( صلى الله عليه وآله ) آسمان است ، همو كه خلق در دانش به دو روى آرند و بالا روند . . .

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ، ( 3 ) ( 3 ) . همان / 11

[ قوم ] ثمود به سبب طغيان خود به تكذيب پرداختند ؛ ثمود گروهى از شيعيان هستند ، ( 4 ) ( 4 ) . زيديه و ديگر فرق غير اثنا عشري ، ر . ك به تأويل الآيات 2 / 804 و بحار الانوار 24 / 73 . م

خداى سبحان مي‌فرمايد : وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ ، ( 5 ) ( 5 ) . سوره‌ى فصلت / 17

و امّا ثموديان ؛ پس آنان را راهبرى كرديم و [ لي ] كوردلى را بر هدايت ترجيح دادند ، پس صاعقه‌ى عذابِ خفّت آور آنان را فروگرفت ؛ آن [ عذاب خفّت آور ] شمشير است ، آن هنگام كه قائم ( عليه السلام ) قيام كند .

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ ، پس فرستاده‌ى خدا به آنان گفت ؛ آن پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) است .

نَاقَةَ اللهِ وَسُقْيَاهَا ، ( 6 ) ( 6 ) . سوره‌ى شمس / 13

: زنهار ! ماده شتر خدا و [ نوبت ] آبخوردنش را [ حرمت نهيد ] ؛ ناقه [ اشاره به ] امامى است كه از خدا و رسولش فراگرفته است . مقصود از سقياها آن است كه جايگاه فراگيرى دانش نزد اوست .

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا ، ( 7 ) ( 7 ) . همان / 14

و [ لي ] دروغگويش خواندند و آن [ ماده شتر ] را پى كردند ، و پروردگارشان به [ سزاي ] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاك يكسان كرد ؛ در رجعت . . . »

تفسير قمى 2 / 425 از محمد بن مسلم نقل مي‌كند : « از امام باقر ( عليه السلام ) در مورد اين آيه سؤال كردم : وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَي ، ( 8 ) ( 8 ) . سوره‌ى ليل / 1

سوگند به شب چو پرده افكند ، ايشان فرمودند : شب در اينجا ، فلانى

--------------------------- 1093 ---------------------------

است كه در حكومت خود اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) را پوشاند [ و از مسند ظاهرى كنار زد ] ، و آن حضرت در حكومت آنان تا زمانى كه به پايان رسيد صبر كرد .

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّي ، ( 1 ) ( 1 ) . همان / 2

سوگند به روز چون جلوه‌گرى آغازد ؛ روز ، قائمِ از ما اهل‌بيت است ، هنگامى كه قيام كند بر دولت باطل چيره گردد . قرآن درباره‌ى او براى مردم مثال‌ها زده و پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) و ما را بدان خطاب كرده است ، پس كسى جز ما از آن آگاه نيست . »

--------------------------- 1094 ---------------------------

.

--------------------------- 1095 ---------------------------

فصل سى و نهم

سفارت و سفيران

سفيران راستين حضرت مهدى ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) و دروغگويان مدعى سفارت

--------------------------- 1096 ---------------------------

عموم شيعيان به سفيران چهار گانه اعتماد دارند

در فصول كتاب گذشت كه شيعيان در برخورد و تعامل با سفيران امام ( عليه السلام ) ، دقت و احتياط ويژه‌اى داشتند . آنها بر وثاقت جناب عثمان بن سعيد عَمرى اسدى و پسرش محمد اتفاق و اجماع كردند ، زيرا گواهى امام هادى و امام‌عسكري ( عليهما السلام ) را در اين باره شنيده بودند ، علاوه بر كراماتى كه از اين دو بزرگوار مشاهده كردند ، و به يقين مي‌فهماند پاسخ‌ها از ناحيه‌ى امام ( عليه السلام ) است ، نه آنان .

شيعيان با مدعيان دروغين برخورد مي‌كردند ، آنها ادعاى جعفر كذاب مبنى بر امامت ، و ادعاى ديگران مبنى بر سفارت را رد كردند ، زيرا در قبال درخواست معجزه به عجز آمدند ، و اين دليل محكمى است بر استوارى مذهب ، و بنيان آن بر برهان قطعي .

احتجاج 2 / 291 مي‌نويسد : « نمايندگان رضايت بخش و سفيران ستوده در زمان غيبت ؛ نخستين آنها شيخ مورد وثوق ابو عمرو عثمان بن سعيد عَمرى است . ابتدا امام هادي ( عليه السلام ) او را بدين منصب گمارد ، و پس از ايشان پسرش امام‌عسكري ( عليه السلام ) ، او هم در زندگانى اين دو امام ( عليهما السلام ) امورشان را عهده‌دار بود . پس از ايشان ، امور مربوط به صاحب الزمان ( عليه السلام ) را بر عهده گرفت و توقيعات و جواب سؤالات به واسطه‌ى او مي‌رسيد .

وقتى كه از دنيا رفت ، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان در جاى او قرار گرفت و در تمامى امور قائم مقام او شد . پس از او ابو القاسم حسين بن روح از بنى نوبخت ، و بعد از ايشان ابو الحسن على بن محمد سمرى متولى اين امر شدند . اينان همه با تصريح صاحب الامر ( عليه السلام ) و گماردن سفير پيشين به اين منصب در آمدند ، و شيعيان ادعاى آنان را تنها پس از ظهور نشانه‌اى اعجاز گونه به دست هريك از ايشان - معجزه‌اى كه از جانب صاحب الامر ( عليه السلام )

داشتند ، و بر صدق گفتار و صحّت نمايندگى آنان دلالت مي‌كرد - مي‌پذيرفتند .

هنگامى كه اوان رحلت ابو الحسن سمرى فرا رسيد و مرگش نزديك شد ، به او گفتند : چه كسى را جانشين خود قرار مي‌دهي ؟ او توقيعى بيرون آورد كه اين نسخه‌ى آن است : بسم الله الرحمن الرحيم ، اى على بن محمد سمري ! خداوند پاداش برادرانت را در [ فقدان ] تو بالا بَرد ، زيرا تو از اين زمان تا شش روز ديگر از دنيا خواهى رفت ، پس كار خود را سامان ده و به هيچ كس وصيت نكن كه پس از وفات قائم مقام تو شود ، چرا كه غيبت تام واقع شده

--------------------------- 1097 ---------------------------

و ظهور تنها بعد از اذن خداست - كه يادش بلند است - كه پس از طولانى شدن مدت ، سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمين از ستم خواهد بود . كسانى نزد شيعيان من خواهند آمد كه ادعاى مشاهده مي‌كنند ، بدانيد ! هر كس پيش از خروج سفيانى و فرياد ، ادعاى مشاهده كند كذاب و افترازن است ، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلى العظيم .

از روى توقيع نوشتند و از نزد ايشان بيرون آمدند . روز ششم حضور ايشان رسيدند و در حال جان كندن بود ، پرسيدند : جانشين شما كيست ؟ فرمود : خداوند امرى دارد كه آن را به سرانجام مي‌رساند ، و از دنيا رفت ، و اين آخرين سخنى بود كه از ايشان شنيديم ، خدا از او راضى باشد و او را نيز راضى گرداند . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كمال الدين 2 / 516 ، غيبت شيخ طوسى / 242 ، اعلام الورى / 417 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1128 ، الثاقب فى المناقب / 264 ، كشف الغمة 3 / 320 ، الصراط المستقيم 2 / 236 ، منتخب الانوار / 130 و . . .

شيخ صدوق ( رحمه الله ) اين جريان را با يك واسطه از سمرى نقل مي‌كند ، يعنى حسن [ حسين ] بن احمد مكتّب كه شيخ صدوق در كتب خويش با احترام از او ياد مي‌كند و رضايت الهى را براى او خواستار مي‌شود . ابن حجر در لسان الميزان 2 / 271 درباره‌اش مي‌نويسد : « على بن حكم در مشايخ الشيعة گويد : وى در قم ساكن بوده و كتابى نيكو در فرائض نگاشته است ، ابو جعفر محمد بن على بن بابويه از او فرا مي‌گرفته و او را عظيم مي‌شمرده است . » ( 2 ) ( 2 ) . و نيز ر . ك به تهذيب المقال 2 / 372 ، مستدركات الحديث 3 / 72 ، تعليقة الوحيد البهبهانى / 136 و معجم رجال الحديث 2 / 198 و 3 / 35

نگارنده : شبهه‌اى براى برخى پيش آمده و تصور كرده اين حديث بر عدم امكان مشاهده‌ى امام ( عليه السلام ) در دوران غيبت كبرى دلالت دارد ، و اين ناشى از فهم ناصحيح فقره‌ى اخير توقيع ،

و تفسير نادرست مشاهده به ديدن است ، و حال آنكه مشاهده ، حضور مستمر نزد امام ( عليه السلام )

و به عبارت ديگر ادعاى سفارت است .

علاوه بر آنكه از عبارت : نزد شيعيان من خواهد آمد ، نيز غفلت كرده است ، امرى كه با ادعاى سفارت همخوان است .

مورد ديگرى كه از آن غفلت شده احاديث صحيحى است كه بر رؤيت در عصر غيبت

دلالت دارد .

--------------------------- 1098 ---------------------------

ما در پاسخ اين شبهه رساله‌اى با عنوان : جواب على شبهة شيخ و سيد فى رؤية الامام المهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) نگاشته ، و احاديث صحيح را گرد آورده‌ايم ، از جمله : كافى 1 / 340 و غيبت نعمانى / 194 از امام صادق ( عليه السلام ) : « قائم دو غيبت خواهد داشت ؛ يكى دراز مدت ، و ديگرى كوتاه مدت ، در غيبت نخست كسى غير از شيعيان خاص از مكان او اطلاع ندارند ، و در ديگرى اين تنها ياران خاصّند كه از آن مطّلعند .

در روايت ديگرى فرمودند : ناگزير صاحب اين امر غائب خواهد شد ، و در دوران غيبت از مردم دورى خواهد گزيد ، مدينه نيكو منزلى است ، و با وجود سى تن ديگر تنهايى نيست . »

افزون بر آن ، شمارى از ثقات عدول ، كه بدن و ذهن سالمى داشته‌اند ، در جرياناتى صحيح و متعدد ، خبر از ديدن امام ( عليه السلام ) داده‌اند .

امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) وكيلانى غير از سفيران نيز دارند

در اينجا عبارت شيخ طوسي ( رحمه الله ) در كتاب غيبت / 345 را از نظر مي‌گذرانيم ، سخن ايشان شِمايى از دستگاه وكالت و وكلاى ستوده به دست مي‌دهد ، ايشان مي‌فرمايد :

« فصلى در ذكر برخى گزارشات مربوط به سفراى دوران غيبت ؛ پيش از آنكه سخن از سفيران دوران غيبت به ميان آوريم ، به طور خلاصه برخى اخبار درباره‌ى كسانى كه متولى امور هريك از امامان بودند ، و نيز آنانى كه ستوده و در راه حق بودند ، و كسانى كه مذموم بوده به كجراهه رفتند ، را ذكر مي‌كنيم .

در برخى روايات آمده كه حضرات فرموده‌اند : خادمان و خواصّ ما بدترين خلق خدايند ، لكن اين فرمايش عام نيست [ تا تمام خادمان را شامل گردد ] ، بلكه اين را درباره‌ى كسانى كه دين را تغيير دادند ، تبديل و خيانت كردند - هم‌چنان‌كه خواهيم آورد - فرموده‌اند .

محمد بن عبد الله بن جعفر حميرى از پدرش از محمد بن صالح همدانى نقل مي‌كند : من به صاحب الزمان ( عليه السلام ) نامه نوشتم : خانواده‌ام مرا آزار داده ، با حديثى كه از پدرانت ( عليهم السلام ) منقول است - خادمان و خواصّ ما بدترين خلق خدايند - سركوفت مي‌زنند .

در جوابش چنين نوشتند : واى بر شما ، سخن خداى متعال را نمي‌خوانيد : وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ

--------------------------- 1099 ---------------------------

وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى سبأ / 18

و ميان آنان و ميان شهرهايى كه در آنها بركت نهاده بوديم ، شهرهايى آشكار قرار داديم ؛ به خدا قسم ما شهرهايى هستيم كه در آن بركت نهاده است ، و شما شهرهاى آشكاريد .

[ شيخ طوسى در ادامه مي‌فرمايد : ] از جمله ستودگان حمران بن اعين است ، حسين بن عبيدالله ، از ابو جعفر محمد بن سفيان بزوفري ، از احمد بن ادريس ، از احمد بن محمد بن عيسي ، از حسن بن على بن فضال ، از عبد الله بن بكير ، از زراره روايت مي‌كند : سخن از حمران بن اعين رانديم و امام باقر ( عليه السلام ) فرمودند : به خدا سوگند هرگز مرتد نمي‌شود [ و از حق باز نمي‌گردد ] ، آنگاه مدتى سكوت كردند ، سپس فرمودند : آري ، به خدا هرگز مرتد نمي‌شود .

ديگر از آنان مفضل بن عمر است ، با همين سند از احمد بن ادريس ، از احمد بن محمد بن عيسي ، از حسين بن سعيد ، از محمد بن ابى عمير ، از حسين بن احمد منقري ، از اسد بن ابى علاء ،

از هشام بن احمر : حضور امام صادق ( عليه السلام ) رسيدم و مي‌خواستم در مورد مفضل بن عمر

از ايشان پرسش كنم ، ايشان در زمين خود بودند ، روز بسيار گرمى بود و عرق بر سينه‌شان جارى بود . پس خود ابتدا به سخن كرده فرمودند : قسم به خدايى كه جز او خدايى نيست ، چه مرد خوبى است مفضل بن عمر جعفي ، قسم به خدايى كه جز او خدايى نيست ، چه مرد خوبى است مفضل بن عمر جعفى - من شمردم و سى و چند بار اين سخن را تكرار كردند - و فرمودند : او پدرى بعد از پدرى است .

از هشام بن احمر منقول است : اموالى را براى امام كاظم ( عليه السلام ) به مدينه بردم ، ايشان فرمودند : آن را برگير و به مفضل بن عمر بسپار ، من نيز چنين كردم و در خانه‌ى مفضل آوردم .

موسى بن بكر گويد : خادم امام كاظم ( عليه السلام ) بودم ، هرچه [ اموال ] به ايشان مي‌رسيد از سوى مفضل بود . چه بسيار مي‌ديدم مردى چيزى مي‌آورد ولى ايشان نمي‌پذيرفت و مي‌فرمود : آن را به مفضل برسان .

ديگر از آنان معلى بن خنيس است ، او از خواصّ امام صادق ( عليه السلام ) بود . علت اينكه داود بن على او را به قتل رساند همين بود . او نزد امام ( عليه السلام ) ستوده بود ، بر اعتقاد به ايشان از دنيا رفت

--------------------------- 1100 ---------------------------

و جريان وى مشهور است .

از ابو بصير روايت شده : هنگامى كه داود بن على معلى بن خنيس را به قتل رساند و به دار آويخت ، اين امر بر امام صادق ( عليه السلام ) گران و سخت آمد ، ايشان فرمودند : اى داود ! چرا خادم و عهده‌دار امور من در مال و خانواده‌ام را كشتي ؟ به خدا قسم او نزد خدا از تو وجيه‌تر است - و حديث طولانى است - .

در روايت ديگرى فرمودند : به خدا قسم او داخل بهشت شد .

از جمله‌ى آنها نصر بن قابوس لخمى است ، در روايت است كه وى بيست سال وكيل امام صادق ( عليه السلام ) بود و كسى از آن خبر نداشت ، او مردى نيك و فاضل بود . عبدالرحمن بن حجاج هم وكيل امام صادق ( عليه السلام ) بود و در عصر امام رضا ( عليه السلام ) با ولايت ايشان از دنيا رفت .

ديگر از آنان عبد الله بن جندب بجلى بود ، وى وكيل امام كاظم و امام رضا ( عليهما السلام ) ،

و نزد ايشان عابدى بلند مرتبت بود ، آن گونه كه در روايات آمده است .

از جمله ، كسانى كه در روايت ابو طالب قمى آمده‌اند ، وى گويد : در اواخر عمر امام جواد ( عليه السلام ) نزد ايشان رفتم ، شنيدم كه فرمودند : خداوند به صفوان بن يحيي ، محمد بن سنان ، زكريا بن آدم و سعد بن سعد به خاطر من پاداش خير دهد ، زيرا با من وفا كردند .

زكريا بن آدم از مواليان اهل‌بيت بود ، نامه‌اى از امام جواد ( عليه السلام ) درباره‌ى او صادر شد : قضاى خداوند در مورد مردى [ زكريا ] كه از دنيا رفته است را بيان كردى [ و خبر از مرگ او دادي ] ، خداى تعالى او را در روزى كه به دنيا آمد ، روزى كه مي‌ميرد و روزى كه زنده برانگيخته مي‌شود رحمت كند . در ايام زندگانى با شناخت حق و اعتقاد بدان زيست ، بر آن شكيبا بود و پاداش خود را به حساب خدا گذاشت ، وظيفه‌اى كه براى خدا و رسولش بر او واجب بود را انجام مي‌داد ، و بدون آنكه پيمان شكند يا جايگزينى [ براى حق ] قرار دهد از دنيا رفت ، پس خدا به او پاداش نيتش را بدهد ، و جزاى تلاشش را عطا كند .

اما محمد بن سنان : از على بن الحسين بن داود روايت شده : شنيدم امام جواد ( عليه السلام ) محمد بن سنان را به نيكى ياد كرده فرمودند : خدا به خاطر رضايت من از او ، از او رضا باشد ، زيرا نه با من و نه با پدرم مخالفت نكرد .

--------------------------- 1101 ---------------------------

ديگر از آنان عبد العزيز بن مهتدى قمى اشعرى است ، از امام جواد ( عليه السلام ) در مورد او صادر شد : آن را دريافت كردم - و الحمد لله - و دانستم صاحبان اموالى كه به دستت رسيد كيانند ، خدا گناهان تو و آنها را بيامرزد و بر ما و شما رحمت فرستد .

و نيز : خدا گناهت را ببخشد و ما و تو را رحمت كند ، و به خاطر رضايت من از تو ، از تو راضى باشد .

ديگرى على بن مهزيار اهوازى است كه شخصى ستوده بود . جماعتي ، از تلعكبري ، از احمد بن على رازي ، از حسين بن علي ، از ابو الحسن بلخي ، از احمد بن مابندار اسكافي ، از علاء نداري ، از حسن بن شمون نقل مي‌كنند كه گفت : من اين نامه را كه به خطّ امام جواد ( عليه السلام ) بود براى على بن مهزيار خواندم : بسم الله الرحمن الرحيم ، اى علي ! خدا پاداشت را نيكو گرداند ، در بهشتش سكنى دهد ، در دنيا و آخرت از خوارى مصون دارد ، و با ما

محشور فرمايد .

يا علي ! من تو را در خيرخواهي ، اطاعت ، خدمت ، احترام و انجام آنچه بر تو واجب است آزموده‌ام ، اگر بگويم مانند تو را نديده‌ام اميد آن دارم كه صادق بوده باشم ، پس خداوند به پاداش بهشت‌هاى فردوس را جايگاه پذيرايي‌ات قرار دهد كه منزلت و نيز خدمت تو در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشيده نيست ، از خداوند مسئلت دارم كه چون در قيامت خلائق را گرد آورد ، به تو چنان رحمتى عطا كند كه بدان غبطه خورند ، او شنونده‌ى دعاست .

از جمله ايوب بن نوح بن دراج ، عمرو بن سعيد مدائنى - كه از فطحيان بود - گويد : در حضور امام هادي ( عليه السلام ) در صريا ( 1 ) ( 1 ) . منطقه‌اى نزديك مدينه

بودم كه ايوب بن نوح وارد شد و مقابل ايشان ايستاد ، حضرت به او فرمانى دادند و رفت . آنگاه به من رو كردند و فرمودند : اى عمرو ! اگر دوست دارى مردى از اهل بهشت را نظر كني ، او را بنگر .

ديگرى على بن جعفر همدانى است ، وى مردى فاضل و رضايت بخش بود ، و در زمره‌ى وكلاى امام هادى و امام‌عسكري ( عليهما السلام ) قرار داشت . احمد بن على رازي ، از على بن مخلد ايادي ، از ابو جعفر عَمرى نقل مي‌كند : ابو طاهر بن بلال به حج رفت ، و مشاهده كرد على

--------------------------- 1102 ---------------------------

بن جعفر انفاق كلانى دارد . چون بازگشت به امام‌عسكري ( عليه السلام ) نامه‌اى در اين باره نوشت ، حضرت در نامه‌ى او نگاشتند : ما دستور داده بوديم صد هزار دينار به او بدهند ، بعد از آن نيز فرمان داديم همان مقدار را بپردازند ولى او براى حفظ ما نپذيرفت . ورود [ و اظهار نظر ] در امر ما - در آنچه ما خود آنان را دخالت نداده باشيم - چه ربطى به مردم دارد ؟

وى [ پيشتر ] نزد امام هادي ( عليه السلام ) رفت و ايشان فرمان دادند سى هزار دينار به او بدهند .

ديگر از آنان ابو على بن راشد است ، ابن ابى جيد ، از محمد بن حسن بن وليد ، از صفار ، از محمد بن عيسى روايت مي‌كند : امام هادي ( عليه السلام ) به شيعيان بغداد و مدائن و سواد و حوالى آن نوشت : من ابو على بن راشد را قائم مقام على بن حسين بن عبد ربه و وكلايم در آنجا گماردم ، و در فرمانبردارى از او اطاعت از خود ، و در سرپيچى از او سرپيچى از خود را لازم دانستم ، و [ اين را ] با خطّ خود نگاشتم .

محمد بن يعقوب به طور مرفوع از محمد بن فرج نقل مي‌كند : به ايشان [ امام هادي ( عليه السلام ) ] نامه‌اى نوشتم و درباره‌ى ابو على بن راشد ، عيسى بن جعفر بن عاصم و ابن بند پرسيدم ، ايشان نوشتند : ابن راشد - كه خدايش رحمت كند - را ياد كردي ، او سعادتمند زندگى كرد و شهيد از دنيا رفت و براى ابن بند و عاصمى نيز دعا كردند . ابن بند را با عمودى زدند و كشتند ، ابن عاصم را نيز بر روى پل سيصد تازيانه زدند ، و در دجله انداختند .

اينان ستودگان بودند ، از همه سخن نگفتيم زيرا معروفند و در كتاب‌ها از آنان ياد كرده‌اند . »

قطب راوندي ( رحمه الله ) در الخرائج و الجرائح 3 / 1108 : « وكيل امام‌عسكري ( عليه السلام ) شيخ عثمان بن سعيد عمرى بود ، پس از او نيز پسرش محمد بن عثمان عهده‌دار اين امر شد ، بعد از ايشان ابو القاسم حسين بن روح ، و در ادامه شيخ ابو الحسن على بن محمد سمرى اين منصب را بر عهده گرفتند ، و پس از ايشان بود كه غيبت طولانى واقع شد .

هريك از اينان به اجمال و تفصيل از كمّيت اموال اطلاع داشتند ، نام‌هاى صاحبان آنها را مي‌بردند ، و اين آگاهى را حضرت قائم ( عليه السلام ) به آنان داده بود . »

شيخ حر عاملي ( رحمه الله ) در وسائل الشيعة 20 / 79 مي‌نويسند : « فايده‌ى هفتم ؛ سخن از اصحاب اجماع و امثال آنان مانند صاحبان اصول و مشابهان ، و جماعتى كه ائمه ( عليهم السلام ) آنان را ثقه

--------------------------- 1103 ---------------------------

دانسته ، ستوده‌اند و فرمان داده‌اند به آنان رجوع ، و به رواياتى كه نقل مي‌كنند عمل شود ، همانان كه عدالتشان به تواتر معلوم است ، و وجودشان در سند قرينه‌ايست كه موجب اطمينان به صدور حديث مي‌شود ، اگرچه با واسطه‌ى كسى روايت را بياورند .

شيخ ثقه‌ى جليل ابو عمرو كشى در كتاب رجال مي‌نويسد : شيعيان بر تصديق اينان - كه ياران امام باقر و امام صادق ( عليهما السلام ) هستند - اجماع و اتفاق دارند ، و بر فقاهت آنان اذعان مي‌كنند ، آنان مي‌گويند : فقيه‌ترينِ اولين شش تن هستند ؛ زراره ، معروف بن خربوذ ، بريد ، ابو بصير اسدي ، فضيل بن يسار و محمد بن مسلم طائفي . آنان مي‌گويند : فقيه‌ترين اينان زراره است . برخى به جاى ابو بصير اسدي ، ابو بصير مرادى - يعنى ليث بن بخترى -

را آورده‌اند .

شيخ حر در ادامه احاديث عديده‌اى در ستايش ، جلالت ، بلنداى مرتبه و امر به مراجعه‌ى به اينان را مي‌آورد ، سپس مي‌فرمايد : نام بردن فقهاى اصحاب امام صادق ( عليه السلام ) ؛ شيعيان اتفاق دارند كه هرچه از اينان به طور صحيح برسد صحيح است ، و گفتارشان صدق ، و پس از آن شش نفرى كه بر شمرده و نام برديم ، به فقاهت اينان - كه شش نفرند - اذعان مي‌كنند ؛ جميل بن دراج ، عبد الله بن مسكان ، عبد الله بن بكير ، حماد بن عيسي ، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان . آنان مي‌گويند : ابو اسحاق فقيه - يعنى ثعلبة بن ميمون - بر اين باور است كه فقيه‌ترين اينان جميل بن دراج است ، و اينان جوانانِ ياران امام صادق ( عليه السلام ) هستند . »

همان 20 / 88 مي‌نگارد : « جماعتى كه امامان ( عليهم السلام ) آنان را ثقه دانسته ، ستوده‌اند و فرمان داده‌اند به آنان رجوع ، و به رواياتى كه نقل مي‌كنند عمل شود ، و آنان را وكيل خود و مرجع شيعيان قرار داده‌اند ، بسيارند ، و ما تعدادى از آنان را برمي‌شمريم . بيشتر آنان در كتاب غيبت شيخ طوسى آمده‌اند و برخى نيز در باب قضاوت گذشت ، و گروهى ديگر نيز

خواهند آمد .

برخى از و الا رتبگان و بزرگان آنان ايشانند : محمد بن عثمان عمري ، عثمان بن سعيد عمري ، حسين بن روح نوبختي ، على بن محمد سمري ، حمران بن اعين ، مفضل بن عمر ،

معلى بن خنيس ، نصر بن قابوس ، عبدالرحمن بن حجاج ، عبد الله بن جندب ،

--------------------------- 1104 ---------------------------

صفوان بن يحيي ، محمد بن سنان ، زكريا بن آدم ، سعد بن سعد ، عبد العزيز بن مهتدي ، على بن مهزيار ، ايوب بن نوح ، على بن جعفر هماني ، ابو على بن راشد ، بنو فضال ، زراره ، بريد عجلي ، ابو بصير ليث بن بختري ، محمد بن مسلم ، ابو بصير اسدي ، حارث بن مغيره ، ابان بن تغلب ، ابان بن عثمان ، يونس بن عبدالرحمن ، على بن حديد ، ابو الحسين محمد بن جعفر اسدى - يعنى محمد بن ابى عبد الله - ، احمد بن اسحاق اشعري ، ابراهيم بن محمد همداني ، احمد بن حمزة بن اليسع ، حاجز بن يزيد ، محمد بن على بن بلال ، عاصمي ، محمد بن ابراهيم بن مهزيار و پدرش ، محمد بن صالح همدانى و پدرش ، قاسم بن علاء ، محمد بن شاذان نيشابوري ، فضل بن شاذان نيشابوري ، على بن مهزيار ،

حارث مرزبانى و ديگران .

ابن طاووس در كشف المحجة از كتاب الرسائل محمد بن يعقوب كلينى از على بن ابراهيم با سند خود روايت مي‌كند : اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) كاتب خود عبد الله بن ابى رافع را فراخوانده فرمودند : ده تن از افراد مورد اعتماد مرا بياور ، وى عرضه داشت : يا اميرالمؤمنين ! آنان را نام ببريد ، فرمودند : اصبغ بن نباته ، ابو الطفيل عامر بن واثله‌ى كناني ، زر بن حبيش ، جويرة بن مسهر ، خندف بن زهير ، حارث بن مصرف ، حارث اعور ، علقمة بن قيس ، كميل بن زياد و عمير بن زراره را بياور . . .

شيخ صدوق در عيون الاخبار با سند سابق از فضل بن شاذان از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند كه در نامه‌اى به مأمون نوشتند : خالصِ اسلام گواهى به لا إله إلا الله . . . بيزارى جستن از كسانى كه به حقّ آل محمد ظلم كردند . . . دوستى اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) و كسانى از صحابه كه مورد قبول [ اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ] هستند ، در راه پيامبرشان ( صلى الله عليه وآله ) سلوك نمودند ، و [ دين را ] تغيير ندادند و تبديل نكردند ، مانند سلمان فارسي ، ابو ذر غفاري ، مقداد بن اسود ، عمار بن ياسر ، حذيفة بن يمان ، ابو الهيثم [ بن ] تيهان ، سهل بن حنيف ، عثمان بن حنيف و دو برادرش ، عبادة بن صامت ، ابو ايوب انصاري ، خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين ، ابو سعيد خدرى و امثال آنان - كه خدا از آنان راضى باشد - ، و دوستى پيروان و شيعيان آنان و كسانى كه به هدايت آنها رهنمون شده و بر راهشان سير مي‌كنند .

--------------------------- 1105 ---------------------------

كشى از ثقات از ابو محمد رازى نقل مي‌كند : من و احمد بن ابى عبد الله برقى در سامرا بوديم كه فرستاده‌ى آن مرد ( 1 ) ( 1 ) . از ضميمه كردن اين روايت ، به روايت ديگر رجال كشى / 527 كه در آن سخن از سالِ 248 آمده ، به نظر مي‌رسد مقصود از مرد در اين گزارش ، امام هادي ( عليه السلام ) باشد كه به جهت تقيه به نامشان تصريح نشده است . م

( عليه السلام ) آمد و گفت : غائبِ بيمار ( 2 ) ( 2 ) . با توجه به پاورقى پيشين ، بعيد نيست مقصود از وى على بن جعفر همانى باشد . م

ثقه است ، ايوب بن نوح ، ابراهيم بن محمد همداني ، احمد بن حمزه و احمد بن اسحاق همه ثقه هستند . شيخ نيز در كتاب غيبت مشابه آن را مي‌آورد .

كشى مي‌فرمايد : برخى ثقات در نيشابور توقيعى طولانى [ از امام‌عسكري ( عليه السلام ) به اسحاق بن اسماعيل ] ذكر كرد ، در قسمتى از آن آمده : اى اسحاق ! نامه‌ى ما را بر بلالى - كه خدا از او رضا باشد - بخوان ، زيرا او ثقه‌ى امين و آگاه بر واجب خويش است . آن را بر محمودى - كه خدايش از بلا نگاه دارد - نيز بخوان كه ما چقدر اطاعت او را مي‌ستاييم . چون وارد بغداد شدى آن را بر دهقان وكيل و ثقه‌ى ما كه از موالى ما [ اموال را ] دريافت مي‌كند نيز قرائت كن .

كلينى از محمد بن يحيي ، از احمد بن محمد ، از عبد الله بن احمد ، از ابراهيم بن حسن ، از وهيب بن حفص ، از اسحاق بن جرير روايت مي‌كند كه امام صادق ( عليه السلام ) فرمودند : سعيد بن مسيب ، قاسم بن محمد بن ابى بكر و ابو خالد كابلى از ثقات على بن الحسين ( عليه السلام ) بودند . . .

در كتاب المواريث نيز حديث محمد بن مسلم از امام باقر ( عليه السلام ) گذشت كه فرمودند : جابر از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) برايم حديث گفت - و جابر دروغ نمي‌گفت : پسر برادر با پدر بزرگ هم

سهم است .

در مواقيت نيز حديث يزيد بن خليفه گذشت ، وى گفت : به امام صادق ( عليه السلام ) گفتم : عمر بن حنظله براى ما روايت كرد كه شما وقتى را [ براى نماز ] مشخص كرده‌ايد ، ايشان فرمودند : پس بر ما دروغ نمي‌گويد .

در كتاب قضا نيز گذشت كه امام‌عسكري ( عليه السلام ) در مورد كتب بنى فضال فرمودند : رواياتشان را اخذ كنيد ، ولى آراء آنان را واگذاريد .

شيخ صدوق در اكمال الدين از محمد بن محمد خزاعي ، از ابو على اسدي ، از پدرش ،

--------------------------- 1106 ---------------------------

از محمد بن ابى عبد الله كوفى مي‌آورد كه وى تعداد كسانى را كه خود اطلاع دارد و از جمله افرادى هستند كه از معجزات صاحب الزمان ( عليه السلام ) آگاه بوده و ايشان را ديده‌اند ذكر مي‌كند ؛ از وكلاى حضرت : عَمرى و پسرش ، حاجز ، بلالى و عطار از بغداد ، عاصمى از كوفه ، محمد بن ابراهيم بن مهزيار از اهواز ، احمد بن اسحاق از قم ، محمد بن صالح از همدان ، سامى و اسدى يعنى خود محمد بن ابى عبد الله از اهل ري ، قاسم بن علاء از آذربايجان و محمد بن شاذان نعيمى از نيشابور . از غير وكيلان : ابو القاسم بن ابى حابس از بغداد ، و جماعت بسيارى را نام مي‌برد .

شهيد ثانى در شرح الدراية مي‌فرمايد : عدالتى كه در راوى معتبر است از تصريح دو عادل و يا استفاضه‌ى آن شناخته مي‌شود ، يعنى عدالتش ميان روايت پژوهان و ديگر از اهل علم مشهور باشد ، مانند مشايخ پيشين ما از دوران شيخ محمد بن يعقوب كلينى تا اين زمان ، احدى از اين مشايخ مشهور نياز ندارد كسى به عدالتش تصريح كند و از آن خبر دهد ،

زيرا در تمامى اعصار وثاقت ، دقت و ورع آنان - علاوه بر عدالت - مشهور بوده است ،

و ديگرانند كه نيازمند تصريح به عدالت هستند .

حق آن است كه بسيارى از عالمان پيشين ما و مصنفانى كه در كتب رجال - بدون آنكه ضعيف شمرده شوند - ياد شده‌اند ، اين چنينند ، و اين به جهت آثار آشكار و حالات مشهور آنهاست ، اگرچه در برخى موارد به توثيق آنان تصريح نكرده باشند .

از امورى كه سخن شهيد ثانى را تأييد مي‌كند ، آن است كه نقل شده در زمان ظهور امامان ( عليهم السلام ) برخى افراد ضعيف ، حديث وضع مي‌كرده‌اند ، ولى افراد مورد اعتماد رواياتى را كه در آنها ترديد داشتند بر امامان ( عليهم السلام ) و نيز كتب معتبر عرضه مي‌نمودند ، و ائمه ( عليهم السلام ) نيز خود - در غالب موارد - ابتدا به سخن كرده از حديث دروغين خبر مي‌دادند . از هيچ يك از شخصيت‌هاى مشهور شيعه نقل نشده كه در دوران غيبت ، حديثى وضع و به امامان ( عليهم السلام ) نسبت داده شود . حتى اگر هم رخ داده باشد ، به طور قطع هيچ موردى از آن در روايات علماى مشهور شيعه نيامده است ، و اين مطلب ضرورى است ، و الله اعلم . »

--------------------------- 1107 ---------------------------

عثمان بن سعيد و محمد بن عثمان

شيخ طوسى در رجال / 389 مي‌نگارد : « عثمان بن سعيد عمرى سمّان ، ابو عمرو كنيه دارد ، و او را زيات نيز گويند . يازده سال داشت كه خادم امام هادي ( عليه السلام ) شد ، ايشان عهدى معروف به او دارند . »

ايشان در غيبت / 353 مي‌نويسند : « اما سفيران ستوده در زمان غيبت : نخست آنان كسى است كه امام هادى و پسرشان امام‌عسكري ( عليهما السلام ) او را گماردند ، يعنى شيخ مورد اعتماد

ابو عمرو عثمان بن سعيد عَمري ( رحمه الله ) كه اسدى بود . جهت اينكه به او عَمرى گويند در سخن ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد كاتب پسر دختر ابو جعفر عمرى آمده است ، وى گويد : او اسدى بود ، و به پدر بزرگش منسوب كردند لذا عمرى عنوان گرفت ، گروهى از شيعيان مي‌گويند : امام‌عسكري ( عليه السلام ) فرمودند : در كسى [ نام ] عثمان و [ كنيه‌ي ] ابو عمرو جمع نمي‌شود ، و فرمان دادند كنيه‌اش شكسته شود ، لذا [ به جاى ابو عمرو ] عمرى گفتند .

به ايشان عسكرى نيز مي‌گفتند ، زيرا اهل عسكر سامرا بود ، و نيز سمّان ، چون كه به وسيله‌ى روغن تجارت مي‌كرد تا اين امر پوشيده باشد . شيعيان اموالى را كه واجب بود به امام‌عسكري ( عليه السلام ) برسانند به او مي‌سپردند و او هم - به علت تقيه - در ميان كيسه و مشك روغن مي‌گذاشت و نزد ايشان مي‌برد .

جماعتي ، از ابو محمد هارون بن موسي ، از ابو على محمد بن همام اسكافي ، از عبد الله بن جعفر حميري ، از احمد بن اسحاق بن سعد قمى روايت مي‌كنند : روزى حضور امام هادي ( عليه السلام ) رسيدم و عرض كردم : آقاى من ! من گاهى حضورتان مي‌رسم و گاه نه ، برايم ممكن نيست همه وقت نزد شما بيايم ، سخن كه را پذيرفته و فرمان كه را به انجام رسانم ؟ فرمودند : اين ابو عمرو ثقه‌ى امين است ، هرچه به شما بگويد از من مي‌گويد ، و هرچه برساند از من مي‌رساند .

پس از اينكه ايشان از دنيا رفتند ، روزى خدمت امام‌عسكري ( عليه السلام ) رسيدم و همان سخن را گفتم ، ايشان هم فرمودند : اين ابو عمرو ثقه‌ى امين است ، ثقه‌ى [ امام ] گذشته و مورد وثوق من در حيات و موت ، هرچه به شما بگويد از من مي‌گويد ، و هرچه برساند از من مي‌رساند .

--------------------------- 1108 ---------------------------

ابو محمد هارون گويد : ابو على از ابو العباس حميرى نقل مي‌كند : ما اين سخن را بسيار ياد مي‌كرديم و از جلالت جايگاه ابو عمرو سخن مي‌گفتيم .

جماعتي ، از ابو محمد هارون ، از محمد بن همام ، از عبد الله بن جعفر نقل مي‌كنند :

پس از درگذشت امام‌عسكري ( عليه السلام ) سالى حج گزارديم . پس از آن نزد احمد بن اسحاق در بغداد آمدم و ديدم ابو عمرو نيز آنجاست . من با اشاره به احمد بن اسحاق گفتم : ما اين شيخ را ثقه و رضايت بخش مي‌دانيم ، ايشان درباره‌ى شما مطالبى گفتند - و هرآنچه را كه از احمد بن اسحاق درباره‌ى فضل ابو عمرو و منزلت وى به ياد داشتم بيان كردم - ، و شما از كسانى هستيد كه در سخن و صدقشان ترديدى نيست ، تو را به حقّ خدا و دو امامى كه ثقه‌ات دانستند ، آيا صاحب الزمان پسر امام‌عسكري ( عليه السلام ) را ديده‌اي ؟ او گريست و فرمود : به شرطى كه تا زنده‌ام با احدى از آن سخن نگويي ، من نيز پذيرفتم ، فرمود : ايشان ( عليه السلام ) را ديدم و گردنش چنين بود - مقصودش اين بود كه گردنى درشت و نيكو داشت - . گفتم : نام ايشان ؟ فرمود : از اين مطلب نهى شده‌ايد .

احمد بن على بن نوح ابو العباس سيرافي ، از ابو نصرِ كاتب هبة الله بن محمد بن احمد معروف به ابن برينه ، از برخى بزرگان و شرفاى شيعه و اصحاب حديث ، از ابو محمد عباس بن احمد صائغ ، از حسين بن احمد خصيبي ، از محمد بن اسماعيل حسنى و على بن عبد الله حسنى روايت مي‌كنند : در سامرا خدمت امام‌عسكري ( عليه السلام ) رسيديم ، جماعتى از شيعيان نيز حضور داشتند ، بدر خادم وارد شد و گفت : مولاى من ! قومى ژوليده و غبار آلود بر در هستند ، حضرت فرمودند : اينان گروهى از شيعيان ما در يمن هستند - در جريانى طولانى تا آنجا كه آن دو گويند : امام‌عسكري ( عليه السلام ) به بدر فرمودند : برو وعثمان بن سعيد عمرى را بياور ، اندك زمانى گذشت كه عثمان وارد شد ، ايشان فرمودند : اى عثمان ! برو كه تو وكيل و ثقه‌ى امين بر مال خدايي . . . بر من گواه باشيد كه عثمان بن سعيد عمرى وكيل من است ، و پسرش محمد وكيل پسرم مهدى شما .

احمد بن على بن نوح ابو العباس سيرافي ، از ابو نصر كاتب هبة الله بن محمد بن احمد پسر دختر ابو جعفر عمرى - كه خدا روح او را پاك قرار دهد و راضى گرداند - از اساتيد خود

--------------------------- 1109 ---------------------------

روايت كرد : هنگامى كه امام حسن عسكري ( عليه السلام ) از دنيا رفت ، عثمان بن سعيد - كه خدا از او راضى باشد و او را راضى گرداند - در غسل ايشان حضور يافت و تمامى امور ايشان از تكفين ، حنوط و خاكسپارى را - كه بدان مأمور بود - بر عهده گرفت ، و اين بابت اوضاع

غير قابل انكار آن زمان بود .

توقيعات صاحب الامر ( عليه السلام ) توسّط عثمان بن سعيد و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان به شيعيان و خاصّان امام‌عسكري ( عليه السلام ) مي‌رسيد ، توقيعاتى دربردارنده‌ى امر و نهي ، و پاسخ سؤالاتى كه شيعيان بدان نياز داشتند ، با همان خطّى كه در زندگى امام‌عسكري ( عليه السلام )

صادر مي‌شد .

شيعيان نيز به عدالت اين دو اعتقاد داشتند تا آنكه عثمان بن سعيد - كه خدايش رحمت كند و رضا باشد - از دنيا رفت . پسرش ابو جعفر او را غسل داد و تجهيز كرد ، تمامى امور پدر نيز به او منتقل شد ، شيعيان هم بر عدالت ، وثاقت و امانت وى اتفاق كردند ، و اين به خاطر آن بود كه در حيات امام‌عسكري ( عليه السلام ) ، و پس از وفات ايشان در حيات پدرش عثمان ، بر امانت و عدالت وى تصريح شده بود و مأمور بودند به دو رجوع كنند .

جعفر بن محمد بن مالك فزارى بزّاز ، از جماعتى از شيعه از جمله على بن بلال ، احمد بن هلال ، محمد بن معاوية بن حكيم و حسن بن ايوب بن نوح - در جريانى مفصل و مشهور - روايت مي‌كند كه گفتند : نزد امام‌عسكري ( عليه السلام ) رفتيم تا از حجتِ بعد از ايشان سؤال كنيم و چهل نفر در مجلس حضور داشتند . . . ناگهان پسرى بسان پاره‌ى ماه كه شبيه‌ترين مردم به ابو محمد ( عليه السلام ) بود حاضر شد ، امام ( عليه السلام ) فرمودند : اين امام شما بعد از من و خليفه‌ى من بر شماست ، از او فرمان بريد و پس از من پراكنده نشويد كه در اعتقادات خويش هلاك خواهيد شد .

بدانيد ! شما او را بعد از اين روز ديگر نخواهيد ديد تا آنكه بر او سنّ و سالى بگذرد ، پس ، از عثمان ، آنچه را مي‌گويد بپذيريد و به فرمانش عمل كنيد ، سخن او را قبول كنيد كه خليفه‌ى امامتان است و به دو رجوع مي‌شود .

ابو نصر هبة الله بن محمد گويد : قبر عثمان بن سعيد در غرب بغداد در شارع الميدان

--------------------------- 1110 ---------------------------

است ، در ابتداى موضع معروف در كوچه‌ى معروف به جبله ، در مسجد كوچه و در طرف راست كسى كه وارد مي‌شود ، و قبر در قبله‌ى مسجد قرار دارد .

شيخ طوسى در ادامه خود مي‌افزايد : من قبر او را در همانجا كه وى گفت ديده‌ام ، جلوى آن ديوارى بنا كرده‌اندو محراب در آن ديوار است . در كنار آن درى است كه به موضع قبر كه در اتاقى تنگ و تاريك قرار دارد مي‌رسد . ما پيشتر ماه به ماه به زيارت آن مي‌رفتيم ، و از زمان ورودم به بغداد يعنى سال چهار صد و هشت تا چهار صد و سى و اندى نيز چنين مي‌كنم .

بعد از آن رئيس ابو منصور محمد بن فرج آن ديوار را برداشت و قبر را آشكار ساخت و صندوقى بر آن قرار داد . آن قبر در مكانى مسقّف قرار دارد و كسى كه بخواهد

به زيارت آن مي‌رود .

اهالى آن محله به زيارت او تبرك مي‌جويند و مي‌گويند : او مردى صالح بوده است ، گاه نيز مي‌گويند : او پسر دايه‌ى امام‌حسين ( عليه السلام ) است ، ولى حقيقت امر را نمي‌دانند .

قبر ايشان تا الآن كه سال چهار صد و چهل و هفت است ، به همان حال باقى است .

سخن پيرامون ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد عمري

عبد الله بن جعفر حميرى گويد : براى شيخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد عمرى - كه خدا روحش را پاك قرار دهد - ، در تسليت وفات پدرش - كه خداى تعالى از او راضى باشد - توقيع صادر شد و در قسمتى از آن آمده بود : إنّا لله و إنّا إليه راجعون ، تسليم فرمان و راضى به قضاى او هستيم ، پدرت سعادتمند زيست و ستوده از دنيا رفت ، خدايش رحمت كند و به اولياء و امامانش ( عليهم السلام ) ملحق گرداند . او هماره در فرمان آنان مي‌كوشيد ، و در آنچه او را به خداى عزيز و جليل و آنان نزديك مي‌نمود تلاش مي‌كرد ، خدا چهره‌اش را زيبا گرداند و از لغزشش درگذرد .

در پاره‌اى ديگر آمده بود : خدا به تو پاداش فراوان دهد و صبرى نيكو عطا كند ، تو به مصيبت دچار شدي ، ما نيز ، فراق او تو را تنها كرد ، ما را نيز ، پس خدا او را در بازگشتگاهش مسرور گرداند . از كمال سعادت وى آن است كه خداى متعال فرزندى چون تو روزي‌اش كرد

--------------------------- 1111 ---------------------------

كه پس از او جانشينش باشد ، به فرمان او قائم مقامش شود ، و بر او رحمت فرستد . مي‌گويم : الحمد لله ، زيرا جان‌ها به جايگاه تو و آنچه خداى عزوجل در تو و نزد تو قرار داده آرام است ، خداوند تو را يارى كند ، نيرو ، توان و توفيق دهد ، و ولي ، حافظ ، نگاهدار و كفايتگر تو باشد .

جماعتي ، از هارون بن موسي ، از محمد بن همام ، از عبد الله بن جعفر حميرى نقل مي‌كنند : هنگامى كه ابو عمرو - كه خداى تعالى از آن راضى باشد - از دنيا رفت ، نامه‌ها با همان خطّى كه [ در زمان حيات او ] برايمان مي‌آمد ، رسيد و ابو جعفر - كه خدايش راضى باشد - را جانشين وى قرار داد .

با همين سند از محمد بن همام : محمد بن حمويه بن عبد العزيز رازى در سال دويست و هشتاد ، از محمد بن ابراهيم بن مهزيار اهوازى برايم چنين نقل كرد : پس از وفات ابو عمرو اين نامه برايم آمد : پسر - كه خدا او را نگاه دارد - در حيات پدر - كه خدا از او راضى باشد ،

او را راضى گرداند و چهره‌اش را زيبا قرار دهد - هماره مورد وثوق ما بود . او نزد ما همان جاى پدر را دارد و به امر ماست كه فرمان مي‌دهد و بدان عمل مي‌كند ، خداوند او را مورد عنايت قرار دهد ، پس به سخن او عمل كن و مراجعين ما را از اين مطلب بياگاهان .

جماعتي ، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه و ابو غالب زرارى و ابو محمد تلعكبري ، از محمد بن يعقوب از اسحاق بن يعقوب روايت مي‌كنند : از محمد بن عثمان عمري ( رحمه الله ) درخواست كردم نامه‌اى را كه در آن سؤالات مشكلم را مطرح كرده بودم به ناحيه برساند ، توقيع با خطّ مولايمان صاحب الدار ( عليه السلام ) چنين آمد و پيشتر گذشت : اما محمد بن عثمان عمرى - كه خدا از او ، و پيشتر از پدرش راضى باشد - ؛ ثقه‌ى من است و نامه‌ى او نامه‌ى من است .

ابو العباس گويد : هبة الله بن محمد پسر دختر ام كلثوم دختر ابو جعفر عمرى از مشايخش چنين نقل كرد : شيعيان به عدالت عثمان بن سعيد و محمد بن عثمان - كه خدا رحمتشان كند - اعتقاد داشتند تا آنكه ابو عمرو عثمان بن سعيد - كه خدايش رحمت كند - از دنيا رفت . پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و تجهيز كرد ، تمامى امور پدر نيز به او منتقل شد ، شيعيان هم بر عدالت ، وثاقت و امانت وى اتفاق كردند ، و اين به خاطر آن بود

--------------------------- 1112 ---------------------------

كه در حيات امام‌عسكري ( عليه السلام ) ، و پس از وفات ايشان در حيات پدرش عثمان ، بر امانت و عدالت وى تصريح شده بود و مأمور بودند به دو رجوع كنند .

اختلافى در عدالت و ترديدى در امانت او نيست . در طول حيات او و امور مهم ، توقيعات به واسطه‌ى او براى شيعيان مي‌آمد ، و با همان خطّى بود كه در حيات پدرش عثمان مي‌رسيد . شيعه در اين امر جز او را نمي‌شناخت و به كس ديگرى رجوع نمي‌كرد .

براهين بسيارى از او نقل شده ، معجزات امام ( عليه السلام ) بر دستان او آشكار شد ، و همچنين است امورى كه از جانب امام ( عليه السلام ) به شيعيان خبر مي‌داد و موجب فزونى بصيرت آنان نسبت به اين امر بود ، و اين‌ها نزد شيعيان مشهور است و ما برخى موارد آن را پيشتر ذكر كرديم ، از اين رو تكرار نمي‌كنيم ، زيرا همين قدر براى انسان منصف كافى است .

ابن نوح گويد : ابو نصر هبة الله پسر دختر ام كلثوم دختر ابو جعفر عمرى برايم گفت :

ابو جعفر محمد بن عثمان عمري ، در فقه كتاب‌هايى بر اساس آنچه خود از امام‌عسكرى و صاحب ( عليهما السلام ) و نيز از پدرش عثمان بن سعيد - از امام‌عسكرى و امام هادي ( عليهما السلام ) - شنيده ، نگاشته بود ، برخى از آن كتب كتب الاشربة است . ام كلثوم دختر ابو جعفر - كه خدا از او راضى باشد - مي‌گويد : اين كتب ، هنگام وصيت به ابو القاسم حسين بن روح ، به او كه آنها را در اختيار داشت رسيد .

ابو نصر گويد : گمان مي‌كنم ام كلثوم در ادامه گفت : پس از او هم به ابو الحسن سمرى منتقل شد .

ابو جعفر بن بابويه گويد : از محمد بن عثمان عمري ( رحمه الله ) روايت شده كه گفت : به خدا سوگند صاحب اين امر ، هر ساله در موسم حاضر مي‌شود ، مردم را مي‌بيند و مي‌شناسد ، ولى آنان ايشان را مي‌بينند و نمي‌شناسند .

جماعتي ، از محمد بن على بن الحسين ، از پدرش ، محمد بن الحسن و محمد بن موسى بن متوكل ، از عبد الله بن جعفر حميرى چنين نقل كردند : از محمد بن عثمان - كه خدا از او رضا باشد - سؤال كردم : آيا صاحب اين امر را ديده‌اي ؟ فرمود : آري ، و آخرين بار كنار بيت الله الحرام بود و ايشان عرضه مي‌داشت : خدايا ! آنچه را به من وعده دادى به انجام رسان .

--------------------------- 1113 ---------------------------

محمد بن عثمان گفت : آن حضرت ( عليه السلام ) را ديدم كه در كنار مستجار دست در پرده‌هاى كعبه آويخته و عرضه مي‌دارد : خدايا ! انتقام مرا از دشمنانت بگير .

با همين سند از محمد بن علي ، از پدرش ، از على بن سليمان زراري ، از على بن صدقه‌ى قمي ( رحمه الله ) : بدون آنكه محمد بن عثمان عمرى پرسشى كند ، توقيعى براى او آمد تا به كسانى كه از نام [ امام ( عليه السلام ) ] مي‌پرسند خبر دهد : يا سكوت و بهشت ، و يا كلام و آتش ، زيرا اگر آنان [ شيعيان ] از نام آگاه شوند آن را نشر مي‌دهند ، و اگر بر مكان واقف گردند بدان

راهنمايى مي‌كنند .

ابن نوح گويد : ابو نصر هبة الله بن محمد ، از ابو على بن ابى جيد قمي ( رحمه الله ) ، از ابو الحسن على بن احمد دلال قمى برايم چنين نقل كرد : روزى نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفتم تا سلامى بگويم ، ديدم مقابل او چوبى قرار دارد و نقاشى بر روى آن مشغول كار است و آياتى از قرآن و اسامى ائمه ( عليهم السلام ) را در اطرافش مي‌نگارد ، گفتم : آقاى من ! اين چوب چيست ؟ فرمود : اين براى قبر من است و در آن خواهد بود ، و بر روى آن قرار داده مي‌شوم - و شايد گفت : بدان تكيه داده مي‌شوم - ، از [ آماده سازي ] قبر فارغ شده‌ام . هر روز درون قبر مي‌روم و يك جزء قرآن تلاوت كرده بيرون مي‌آيم - او [ ابن ابى جيد ] گفت : گمان مي‌كنم على بن احمد دلال گفت : محمد بن عثمان دست مرا گرفت و برد و قبر را به من نماياند - ، پس چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان فرا رسيد ، نزد خداى عزوجل خواهم رفت و در اينجا به همراه اين چوب دفن خواهم شد .

وقتى از حضور او بيرون آمدم آنچه را گفته بود يادداشت كردم و مراقب بودم . مدت زيادى نگذشت كه ابو جعفر بيمار شد و در همان روز و ماه و سالى كه گفته بود از دنيا رفت و در همان مكان به خاك سپرده شد .

ابو نصر هبة الله گويد : من اين مطلب را از غير ابو على نيز شنيدم ، ام كلثوم دختر ابو جعفر - كه خدا از او و پدرش راضى باشد - نيز آن را برايم نقل نمود .

جماعتي ، از ابو جعفر محمد بن على بن الحسين ، از محمد بن على بن اسود قمى نقل كردند : ابو جعفر عمري ( رحمه الله ) براى خود قبرى كند و آن را با ساج آماده نمود ، در اين باره از او

--------------------------- 1114 ---------------------------

سؤال كردم ، فرمود : مردم اغراضى دارند .

بعداً نيز در اين باره سؤال كردم و گفت : امر شده‌ام كه كار خود را به پايان برسانم . و بعد از دو ماه از دنيا رفت - خدا از او رضا باشد و او را راضى گرداند - .

ابو نصر هبة الله گويد : به دست خطّ ابو غالب زرارى - كه خدايش رحمت كند و بيامرزد - چنين يافتم : ابو جعفر محمد بن عثمان عمرى در آخر جمادى الاولى سال سيصد و پنج از دنيا رفت .

ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد گويد : ابو جعفر عمرى به سال سيصد و چهار از دنيا رفت ، در حالى كه نزديك به پنجاه سال عهده‌دار اين امر بود . ( 1 ) ( 1 ) . با توجه به اينكه آغاز غيبت صغرى در سال دويست و شصت هجرى بوده و از آن زمان تا سال سيصد و چهار ، چهل و چهار سال بيشتر نيست ، مي‌توان گفت : مقصود از اينكه ايشان حدود پنجاه سال اين امر را بر عهده داشته ، آن است كه هم در زمان امام‌عسكري ( عليه السلام ) و هم در دوران سفارت پدر ، امورى را بر عهده داشته است ، همان گونه كه از روايت كافى 1 / 330 و نيز غيبت شيخ طوسى / 360 استفاده مي‌گردد . م

مردم اموال را نزد او مي‌آوردند ، و او توقيعات - پيرامون امور مهمّ دين و دنيا ، و سؤالات مردم و پاسخ‌هاى شگفت - را با همان دست خطّى كه در زندگانى امام حسن عسكري ( عليه السلام ) به آنان مي‌رسيد ، بر آنان عرضه مي‌نمود - خدا از او راضى باشد و او را راضى گرداند - .

ابو نصر هبة الله گويد : قبر ابو جعفر محمد بن عثمان ، در كنار مادرش در شارع باب الكوفه است ، در محلى كه خانه‌هايش در آن بود ، و هم اكنون در وسط بيابان قرار دارد .

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد عمري ، طبق فرمان امام ( عليه السلام )

ابو القاسم حسين بن روح را جانشين خود قرار مي‌دهد

حسين بن ابراهيم قمي ، از ابو العباس احمد بن على بن نوح ( رحمه الله ) ، از ابو على احمد بن جعفر بن سفيان بزوفري ( رحمه الله ) ، از ابوعبد الله جعفر بن محمد مدائنى معروف به ابن قزدا در مقابر قريش [ كاظمين ( عليهما السلام ) ] چنين برايم نقل كرد : من هنگامى كه مالى را براى شيخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمري ( رحمه الله ) مي‌بردم ، عادتم اين بود كه سخنى مي‌گفتم كه هيچ كس با او چنين سخن نياغازد ، مي‌گفتم : اين مال كه فلان مقدار است براى امام ( عليه السلام ) است ، او هم مي‌گفت : آري ،

--------------------------- 1115 ---------------------------

آن را بگذار ، من دوباره باز مي‌گشتم و مي‌گفتم : تو مي‌گويى براى امام است ؟ او هم پاسخ مي‌داد : آري ، براى امام ( عليه السلام ) است و آن را دريافت مي‌كرد .

آخرين بارى كه خدمت ايشان رسيدم چهار صد دينار با خود همراه داشتم ، طبق عادت همان سخن را گفتم ، ولى ايشان فرمود : آن را نزد حسين بن روح ببر ، من درنگ كردم و گفتم : آيا طبق عادت ، شما آن را مي‌گيريد ؟ ايشان سخن مرا رد كرد و گفت : برو - خدا تو را از بلا نگاه دارد - و آن را به حسين بن روح بسپار .

وقتى غضب را در چهره‌اش ديدم بيرون رفتم و بر مركبم نشستم ، در ميانه‌ى راه با حالت ترديد برگشتم و در را كوفتم ، خادم آمد و پرسيد : كيست ؟ گفتم : من فلانى هستم ، برايم اجازه‌ى ورود بگير ، ولى با اعتراض او نسبت به سخن و بازگشتم مواجه شدم .

گفتم : برو اجازه بگير كه بايد ايشان را ببينم ، او نيز چنين كرد . جناب عمرى كه به خانه‌ى زنان رفته بودند ، بيرون آمدند ، بر روى تختى نشستند و پاهايشان بر زمين بود ، گفتند : چرا بازگشتي ، و آنچه را گفتم به انجام نرساندي ؟ گفتم : نتوانستم به انجام رسانم ، با حالت غضب فرمود : برو - خدا تو را از بلا نگاه دارد - كه من ، ابو القاسم حسين بن روح را در جاى خود گماردم ، گفتم : آيا به فرمان امام ؟ فرمود : برو - خدايت نگاه دارد - همانسان كه مي‌گويم .

من نيز با شتاب نزد حسين بن روح كه در خانه‌اى كوچك بود آمدم و جريان را براى او بازگو كردم . او مسرور شد و سپاس خداى عزيز و جليل را به جاى آورد ، من دينارها را به او سپردم ، پس از آن نيز چنين مي‌كردم .

ابو الحسن على بن بلال بن معاويه مهلبي ، از جعفر بن محمد بن قولويه قمي ، از جعفر بن احمد بن متيل قمى نقل مي‌كند : ابو جعفر محمد بن عثمان عمرى در بغداد حدود ده نفر - از جمله ابو القاسم بن روح - را داشت كه از جانب او به انجام امور مي‌پرداختند . آنان همه از حسين بن روح به دو نزديكتر بودند حتى اگر كار يا حاجتى براى ابو جعفر پيش مي‌آمد ، آن را توسّط غير او انجام مي‌داد ، ولى چون هنگام وفاتش فرا رسيد ، او اختيار و به دو وصيت شد .

مشايخ ما مي‌گفتند : ترديدى نداشتيم كه جانشين ابو جعفر ، جعفر بن احمد بن متيل است و يا پدرش ، و اين به خاطر نزديكى و قرب او ، و نيز حضور پر رنگش در خانه‌ى ابو جعفر

--------------------------- 1116 ---------------------------

بود ، تا جايى كه ايشان در آخر عمر غذايى نمي‌خوردند مگر آنچه در خانه‌ى جعفر بن احمد بن متيل و پدرش تهيه شده باشد ، بابت اتفاقى كه رخ داده بود .

رفقاى ما ترديدى نداشتند كه اگر رخدادى پيش آيد ، اوست كه بابت اين قرب جانشين خواهد شد ، ولى وقتى فوت ابو جعفر فرا رسيد و ابو القاسم اختيار شد ، آنان انكار نكردند ، بلكه با او به مانند ابو جعفر - كه خدايش راضى باشد - همراهى كردند و حضورش مي‌رسيدند . جعفر بن احمد بن متيل هم پيوسته در ميان ياران ابو القاسم و نزد او بود ، همان گونه كه تا دم مرگ با ابو جعفر عمرى بود . پس هركسى بر ابو القاسم ايراد گيرد ، بر ابو جعفر و نيز بر حجت ( عليه السلام ) خرده گرفته است .

جماعتي ، از ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه ، از ابو جعفر محمد بن على اسود ( رحمه الله ) نقل مي‌كنند : اموالى را كه در باب الوقف به دست مي‌آمد ، نزد ابو جعفر محمد بن عثمان عمري ( رحمه الله ) مي‌بردم و ايشان دريافت مي‌كرد . دو يا سه سال پيش از وفات ايشان اموالى را بردم ، اما فرمان داد آن را به ابو القاسم روحى - كه خدا از او راضى باشد - بدهم ، من همچنين كردم و از ايشان رسيد نيز خواستم . ايشان درخواست مرا به گِله نزد ابو جعفر برد ،

ابو جعفر هم دستور داد ديگر رسيد نخواهم و فرمود : هرچه به دست ابو القاسم برسد به دست من رسيده است . بعد از آن اموال را مي‌بردم و تقاضاى رسيد نمي‌كردم .

با همين سند از محمد بن على بن الحسين ، از على بن محمد بن متيل ، از عمويش جعفر بن احمد بن متيل روايت مي‌كند : هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمري ، كنار سرش نشسته بودم و سؤال مي‌كردم و سخن مي‌گفتم ، ابو القاسم بن روح نيز كنار پاهاى او نشسته بود . ابو جعفر به من رو كرد و فرمود : مأمور شدم تا ابو القاسم حسين بن روح را جانشين قرار دهم .

پس ، من از كنار سر ايشان برخاستم ، دست ابو القاسم را گرفته به جاى خود نشاندم ،

و خود كنار پاهايش نشستم .

ابن نوح گويد : ابوعبد الله حسين بن على بن بابويه قمي ، در ربيع الاول سال سيصد و هفتاد و هشت به بصره آمد ، او برايم گفت : از همسر علويه‌ى صفار و حسين بن احمد بن ادريس

--------------------------- 1117 ---------------------------

اين جريان را شنيدم ، آنان گفتند كه در آن زمان در بغداد بودند و اين مطلب را خود ديده‌اند .

جماعتي ، از ابو محمد هارون بن موسي ، از ابو على محمد بن همام - كه خدايش رضا باشد و راضى گرداند - نقل كردند كه ابو جعفر محمد بن عثمان عمري ، پيش از وفات ما را - كه سرشناسان و بزرگان شيعه بوديم - گرد آورد و فرمود : اگر مرگ به سراغم آمد ، اين امر به

ابو القاسم حسين بن روح نوبختى منتقل مي‌گردد ، من مأمور شده‌ام تا پس از خود او را در مكانم قرار دهم ، پس به دو رجوع كنيد و در امورتان بر او اعتماد نماييد .

حسين بن ابراهيم ، از ابن نوح ، از ابو نصر هبة الله بن محمد روايت مي‌كند : دايى من

ابو ابراهيم جعفر بن احمد نوبختي ، از پدرش احمد بن ابراهيم ، عمويش ابو جعفر عبد الله بن ابراهيم و جماعتى از خاندان ما - يعنى بنى نوبخت - نقل كرد : هنگامى كه بيمارى ابو جعفر عمرى شدت گرفت ، گروهى از بزرگان شيعه از جمله ابو على بن همام ، ابوعبد الله بن محمد كاتب ، ابوعبد الله باقطاني ، ابو سهل اسماعيل بن على نوبختي ، ابوعبد الله بن وجناء و ديگر از سرشناسان ، نزد ابو جعفر آمدند و گفتند : اگر حادثه‌اى رخ دهد ، چه كسى به جاى شما خواهد بود ؟ فرمود : اين ابو القاسم حسين بن روح بن ابى بحر نوبختى قائم مقام من ، سفير ميان شما و صاحب الامر ( عليه السلام ) ، وكيل و ثقه‌ى امين است ، پس در امور خود به دو رجوع كنيد و در مسائل مهمّتان بر او اعتماد كنيد ، چرا كه به آنچه گفتم امر شدم و آن را رساندم .

با همين سند از هبة الله بن محمد پسر دختر ام كلثوم دختر ابو جعفر عمري ، از ام كلثوم دختر ابو جعفر : ابو القاسم حسين بن روح ، سال‌ها نماينده‌ى ابو جعفر بود ، بر املاك وى نظارت داشت ، و پيام‌هاى او را براى رؤساى شيعه مي‌برد . وى چنان به ابو جعفر نزديك بود كه ايشان امور خانوادگى خود را با او در ميان مي‌گذاشت . ابو جعفر در هر ماه سى دينار براى ارتزاق به او مي‌داد و اين علاوه بر آن چيزى بود كه از جانب وزيران و رؤساى شيعه مانند

آل فرات و ديگران - بابت مكانت و جلالتى كه نزد آنان داشت - به دو مي‌رسيد .

از آنجا كه شيعيان مطّلع بودند پدرم او را به خود اختصاص داده ، ثقه مي‌داند ، فضيلت و تدين وى را بازگو مي‌كند و نشر مي‌دهد ، و نيز خود او شايستگي‌هايى نشان داده بود ،

نزد شيعيان مكانتى عظيم يافت . لذا در همان حيات پدرم مقدّمات جانشينى او فراهم شد

--------------------------- 1118 ---------------------------

تا آنكه با تصريح بر او ، اين امر به دو انتقال يافت .

در مورد ايشان اختلافى در نگرفت و ترديدى رخ نداد مگر از سوى كسى كه در آغاز از فرمان پدرم آگاهى نداشته است ، و اطلاع ندارم كسى از شيعه در مورد او دچار ترديد شده باشد .

من اين مطلب را از تنى چند از بنى نوبخت - كه خدا رحمتشان كند - نيز شنيده‌ام ، كسانى چون ابو الحسن بن كبرياء و ديگران .

جماعتي ، از ابو العباس بن نوح برايم نقل كردند : به دست خطّ محمد بن نفيس كه در اهواز نوشته بود چنين يافتم : نخستين نامه‌اى كه از ابو القاسم - كه خدايش راضى باشد -

[ از ناحيه ] آمد اين است : ما او را مي‌شناسيم ، خدا تمام خير و رضوان خويش را به دو بشناساند و با توفيق ياري‌اش دهد ، از نامه‌اش آگاه شديم ، به دو اعتماد داريم ، او نزد ما مقام و جايگاهى دارد كه موجب مسرّت اوست ، خدا در احسانِ بر او بيفزايد كه ولى تواناست ،

و الحمد لله لا شريك له و صلّى الله على رسوله محمد و آله وسلّم تسليما كثيراً .

اين نامه در روز يكشنبه شش شب گذشته از شوال سال سيصد و پنج رسيد . »

شيخ طوسي ( رحمه الله ) در ادامه برخى توقيعات را نقل مي‌كند .

غيبت شيخ طوسى / 447 : « محمد بن عثمان بن سعيد عمرى كه ابو جعفر كنيه دارد و پدرش ابو عمرو ، هر دو نماينده‌ى صاحب الزمان ( عليه السلام ) بودند و نزد شيعيان منزلتى

بزرگ داشتند . »

كمال الدين 2 / 510 تسليت امام عصر ( عليه السلام ) به محمد بن عثمان در وفات پدرش ( رحمه الله ) را

نقل مي‌كند . ( 1 ) ( 1 ) . و نيز غيبت شيخ طوسى / 219 ، احتجاج 2 / 481 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1112 و منتخب الانوار / 128

علامه‌ى حلي ( رحمه الله ) در خلاصه / 220 : « عثمان بن سعيد : . . . وى شخصيتى مورد وثوق و جليل القدر است كه نمايندگى امام‌عسكري ( عليه السلام ) را عهده‌دار بوده است . در علت نامگذارى او به عَمرى اختلاف است ، گفته شده كه وى پسر دختر ابو جعفر عمرى - كه خدا از او راضى باشد - بوده و به جدّش منتسب شده است ، برخى نيز گويند : امام‌عسكري ( عليه السلام ) فرمودند : در كسى [ نام ] عثمان و [ كنيه‌ي ] ابو عمرو جمع نمي‌شود ، و فرمان دادند كنيه‌اش شكسته شود ، لذا

--------------------------- 1119 ---------------------------

[ به جاى ابو عمرو ] عمرى گفتند . »

همان / 250 : « محمد بن عثمان بن سعيد عمري : . . . كنيه‌ى ايشان ابو جعفر و كنيه‌ى پدرشان ابو عمرو است و هر دو در خدمت صاحب الزمان ( عليه السلام ) منصب نمايندگى داشتند ،

و نزد شيعيان مكانتى عظيم دارند . محمد براى خود قبرى حفر و آن را با ساج آماده كرده بود . . .

هنگامى كه وفات سمرى فرا رسيد ، از او خواستند جانشين تعيين كند ، ولى فرمود : خداوند امرى دارد و آن را به انجام مي‌رساند .

غيبت دوم همان است كه پس از درگذشت جناب سمرى رخ داد . »

آيت الله خوئي ( رحمه الله ) در معجم 12 / 122 : « شيخ طوسى او را در زمره‌ى سفيران ستوده آورده و مي‌ستايد ، و رواياتى چند در مدح و جلالتش نقل مي‌كند . . . »

كمال الدين 2 / 504 از جعفر بن محمد بن متيل : « ابو جعفر محمد بن عثمان سمّان معروف به عمرى - كه خدايش راضى باشد - مرا خواند و پارچه‌هايى كوچك و خط دار و كيسه‌اى درهم به من داد و فرمود : نياز است هم اكنون خود به واسط بروي ، و آنچه را به تو سپردم ، به نخستين مردى كه هنگام صعود از كشتى به شط ، با تو برخورد مي‌كند بسپاري .

من ناراحت شده با خود گفتم : مثل منى را براى اين كار و با اين شيء خُرد مي‌فرستند ؟

به واسط آمدم و از كشتى بالا رفتم . از نخستين كسى كه برخوردم سراغ حسن بن محمد بن قطاة صيدلانى - وكيل اوقاف واسط - را گرفتم ، او گفت : خودم هستم ، تو كه هستي ؟ گفتم : جعفر بن محمد بن متيل ، او مرا به نام شناخت ، به يكديگر سلام كرديم و در آغوش كشيديم . من گفتم : ابو جعفر عَمرى بر تو سلام رسانده و اين پارچه‌ها و كيسه را به من داده تا به تو بسپارم ، صدا زد : الحمد لله ، محمد بن عبد الله حائرى از دنيا رفته و من براى تهيه‌ى كفن آمده بودم .

وى پارچه‌ها را گشود و درون آن هر چه نياز داشت بود ؛ كفن ، پارچه و كافور ، و در كيسه ، هزينه‌ى كرايه‌ى حمّال و حفّار .

پس جنازه‌اش را تشييع كرديم و من بازگشتم . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز الخرائج و الجرائح 3 / 1119 ، الثاقب فى المناقب / 261 و اثبات الهداة 3 / 678

--------------------------- 1120 ---------------------------

سفير سوم ، حسين بن روح ( رحمه الله )

علامه‌ى حلى در خلاصه / 432 مي‌نگارد : « وكيل امام ( عليه السلام ) ابو عمرو عثمان بن سعيد عمرى است . نخستين كسى كه او را در اين منصب قرار داد امام‌عسكري ( عليه السلام ) بود ، سپس ابو عمرو بر [ سفارت ] پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان تصريح كرد ، امام‌عسكري ( عليه السلام ) نيز بر او تصريح كرده بودند . هنگامى كه وفات ابو جعفر محمد بن عثمان فرا رسيد و بد حال شد ، گروهى از بزرگان شيعه از جمله ابو على بن همام ، ابوعبد الله محمد كاتب ، ابوعبد الله باقطاني ،

ابو سهل اسماعيل بن على نوبختي ، ابوعبد الله بن وجناء و ديگر از سرشناسان نزد او آمدند و گفتند : اگر حادثه‌اى رخ دهد ، چه كسى به جاى شما خواهد بود ؟ فرمود : اين ابو القاسم حسين بن روح بن ابى بحر نوبختى قائم مقام من ، سفير ميان شما و صاحب الامر ، وكيل و ثقه‌ى امين است ، پس در امور خود به دو رجوع كنيد و در مسائل مهم بر او اعتماد كنيد كه به آنچه گفتم امر شده‌ام و آن را رساندم .

ابو القاسم بن روح نيز به ابو الحسن على بن محمد سمرى وصيت كرد ، و چون وفات سمرى فرا رسيد ، برخى حاضران از ايشان درخواست كردند تا وصى قرار دهد ، ايشان فرمود : خداوند امرى دارد و آن را به انجام مي‌رساند .

ايشان - كه خدا رحمتش كند - در سال سيصد و بيست و نه درگذشت . »

كمال الدين 2 / 503 از جعفر بن محمد بن متيل نقل مي‌كند : « هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمرى سمّان - كه خدايش رضا باشد - كنار سرش نشسته بودم و سؤال مي‌كردم و سخن مي‌گفتم ، ابو القاسم حسين بن روح نيز [ در پايين پاى او ] حضور داشت . ابو جعفر به من رو كرد و فرمود : مأمور شدم كه ابو القاسم حسين بن روح را جانشين قرار دهم .

پس ، من از كنار سر ايشان برخاستم ، دست ابو القاسم را گرفته به جاى خود نشاندم ،

و خود كنار پاهايش نشستم . »

علل الشرائع 1 / 241 : « علت آنكه خداوند تعالي ، پيامبران و امامان ( عليهم السلام ) را در همه‌ى حالات چيره نمي‌گرداند ؛

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانى - كه خدايش راضى باشد - برايم گفت : با جماعتى

--------------------------- 1121 ---------------------------

از جمله على بن عيسى قصرى نزد شيخ ابو القاسم حسين بن روح - كه خدا روح او را پاك دارد - بوديم ، مردى برخاست و گفت : مي‌خواهم سؤالى بپرسم ، ايشان هم استقبال كردند ، آن مرد گفت : آيا حسين بن علي ( عليه السلام ) ولى خدا بود ؟ ايشان پاسخ مثبت دادند ، او گفت : آيا قاتل او - كه خدا لعنتش كند - دشمن خدا بود ؟ و با پاسخ مثبت ايشان مواجه شد ، آن مرد صدا زد : آيا ممكن است خدا دشمنش را بر وليش مسلّط گرداند ؟ ابو القاسم فرمود : در آنچه مي‌گويم درنگ كن ؛ بدان ! خداى تعالى با مردم به عيان سخن نمي‌گويد ، و خود شفاهاً با آنان هم كلام نمي‌شود ، لكن او - كه عزيز و جليل است - رسولانى از جنس و صنف آنان كه بشرى چون خودشان بودند را به سوى آنان مبعوث نمود . اگر رسولانى كه هم‌نوع و در چهره‌ى آنان نبودند مي‌فرستاد ، مي‌گريختند و نمي‌پذيرفتند . هنگامى كه در صورت خودِ آنان آمدند ، غذا مي‌خوردند ، و در بازارها راه مي‌رفتند ، آنها گفتند : شما مانند ما هستيد ، سخن شما را تنها پس از آن مي‌پذيريم كه كارى انجام دهيد كه ما از انجام آن عاجز باشيم ، تا بدانيم شما به امرى اختصاص يافته‌ايد كه ما توان آن را نداريم .

از اين رو خداى متعال براى آنان معجزاتى قرار داد كه خلق از آن عاجزند ، برخى از آنها پس از آنكه هشدار داد و عذر خود را بيان داشت طوفان آورد و تمامى طغيانگران و سركشان را غرق كرد . بعضى در آتش افكنده شد كه بر او سرد و ايمن شد . براى برخى از آنان از ميان سنگ سخت شترى بيرون آمد و در سينه‌اش شير جريان يافت . براى برخى ديگر دريا شكافته شد ، از سنگ چشمه‌ها جارى گشت ، عصاى خشكش به اژدها تبديل شد و هر آنچه را به دروغ مي‌پرداختند بلعيد . بعضى از ايشان كور مادر زاد و پيس را شفا مي‌داد ، مردگان را به اذن خدا زنده مي‌كرد و از آنچه در خانه‌ها مي‌خورند و مخفى مي‌دارند مي‌آگاهانيد . براى برخى نيز ماه شكافت ، و چارپايان چون شتر و گرگ با او سخن گفتند ، و غير اين امور .

هنگامى كه ايشان اين كارها را انجام دادند و امت‌هايشان خود را از انجام چنين امورى عاجز يافتند ، تقدير و لطف خدا نسبت به بندگان و نيز حكمت او چنين اقتضا كرد كه پيامبرانش با اين معجزات ، در برخى حالات غالب و قاهر باشند و در برخى حالات مغلوب و مقهور ، و اگر آنان را در تمامى حالات غلبه مي‌داد ، مبتلا نمي‌كرد و نمي‌آزمود ، مردمان

--------------------------- 1122 ---------------------------

آنان را به جاى خدا به خدايى مي‌گرفتند ، و فضيلت صبر آنان بر بلا و محنت و آزمون

شناخته نمي‌شد .

خداى عزوجل در اين گونه امور ، حالات آنان را چون ديگران قرار داد تا در زمان محنت و بلا شكيبا باشند ، و در حال عافيت و پيروزى بر دشمن سپاسگزار ، و در تمامى احوال ، متواضع ، سر فرود آر و خاضع باشند ، و نيز بندگان بدانند اينان ( عليهم السلام ) نيز خدايى دارند كه خالق و مدبّر آنهاست ، پس او را پرستش كنند و رسولانش را فرمان برند ، و حجت و برهان خداى تعالى - بر كسى كه نسبت به آنان از حد تجاوز كند و مدعى ربوبيتشان شود ، يا درباره‌ى آنچه پيامبران و رسل آورده‌اند عناد ورزد ، مخالفت ، عصيان و انكار كند - استوار و ثابت باشد و نيز لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَي عَنْ بَيِّنَةٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى انفال / 42

تا كسى كه [ بايد ] هلاك شود ، با دليلى روشن هلاك گردد ، و كسى كه [ بايد ] زنده شود ، با دليلى واضح زنده بماند .

محمد بن ابراهيم بن اسحاق - كه خدا از او رضا باشد - گويد : فرداى آن روز نزد شيخ ابو القاسم حسين بن روح آمدم و با خود گفتم : آيا آنچه ديروز براى ما گفت ، از پيش خود بود ؟ ايشان خود ابتدا به سخن كرده فرمودند : اى محمد بن ابراهيم ! اگر از آسمان فرو افتم و پرندگان مرا بربايند ، يا آنكه باد مرا در مكانى دور بيافكند ، برايم بهتر از آن است كه در دين خدا - كه ذكرش بلند است - به رأى خود سخن گويم ، آن مطلب از جانب اصل بود و از حجت ( عليه السلام ) شنيده شده بود . »

كمال الدين 2 / 519 از حسين بن على بن محمد معروف به ابو على بغدادى نقل مي‌كند : « . . . همان سال در بغداد زنى را ديدم كه از من سراغ نماينده‌ى مولايمان ( عليه السلام ) را گرفت . برخى قمي‌ها ابو القاسم حسين بن روح را به او معرفى كردند . من حضور داشتم كه آن زن نزد ايشان آمد و گفت : اى شيخ ! چه چيزى همراه من است ؟ ايشان فرمود : هر آنچه به همراه دارى در دجله بيانداز ، سپس بيا تا به تو بگويم . آن زن هم رفت و همه را در دجله انداخت و بازگشت . جناب ابو القاسم به كنيزى فرمود : آن ظرف را برايم بياور ، او هم ظرفى آورد . ايشان به زن فرمود : اين همان ظرفى است كه به همراهت بود و در دجله افكندي ، من بگويم در آن

--------------------------- 1123 ---------------------------

چيست يا خود مي‌گويي ؟ وى پاسخ داد : خود بگوييد ، حسين بن روح فرمود : در اين ظرف ، يك جفت دستبند طلا ، حلقه‌اى بزرگ كه گوهرى دارد ، دو حلقه‌ى كوچك كه گوهر دارند و دو انگشترى كه يكى فيروزه است و ديگرى عقيق ، و مطلب همين طور بود كه فرمود و چيزى را وانگذارد . ايشان خود ، آن ظرف را باز كردند و آنچه در آن بود را به من نشان دادند .

زن نگاه كرد و گفت : اين همان است كه با خود داشتم و در دجله افكندم . از مشاهده‌ى چنين كرامتى كه صدق دعوى او بود ، من و زن هر دو از هوش رفتيم .

بعد از اينكه حسين اين جريان را برايم گفت ، افزود : روز قيامت نزد خداى عزوجل گواهى خواهم داد كه مطلب همان طورى بود كه گفتم ، بي‌آنكه كم يا زياد كرده باشم .

او به امامان دوازده گانه ( عليهم السلام ) نيز سوگند ياد كرد كه راست گفته و كم و زياد نكرده است . »

همان 2 / 503 ماجرايى را نقل مي‌كند كه جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) در آن ، با زنى به زبان فارسى و با لهجه‌ى منطقه‌ى او سخن گفتند ، و حال آنكه او را نمي‌شناختند .

سفير چهارم ، جناب على بن محمد سمري ( رحمه الله )

كمال الدين 2 / 432 مي‌نويسد : « وكيل امام عثمان بن سعيد بود . چون وفات وى فرا رسيد ، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان را وصى قرار داد ، ابو جعفر نيز به ابو القاسم حسين بن روح ، و ايشان به ابو الحسن على بن محمد سمرى - كه خدا از اينان راضى باشد - وصيت كردند .

هنگامى كه وفات سمرى فرا رسيد ، از ايشان خواستند تا كسى را جانشين خود قرار دهد ، ولى فرمود : خداوند امرى دارد كه آن را به انجام مي‌رساند . غيبت تام آن است كه بعد از ارتحال سمرى واقع شد . »

غيبت شيخ طوسى / 393 : « سخن درباره‌ى آخرين سفير ابو الحسن على بن محمد سمري ، پس از شيخ ابو القاسم حسين بن روح - كه خدايشان رضا باشد - ، و اينان نمايندگان بودند ؛

جماعتي ، از ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه ، از محمد بن ابراهيم بن اسحاق ، از حسن بن على بن زكريا - در بغداد - از ابوعبد الله محمد بن خليلان ، از پدرش ، از جدّش عتاب كه از فرزندان عتاب بن اسيد است برايم روايت كردند : مهدي ( عليه السلام ) در روز جمعه به

--------------------------- 1124 ---------------------------

دنيا آمد ، مادرش ريحانه نام داشت ، و نرجس ، صقيل و سوسن نيز گفته مي‌شد ، البته به سبب باردارى صقيل گفته مي‌شد .

ميلاد ايشان در هشتم شعبان سال دويست و پنجاه و شش بود .

وكيل ايشان عثمان بن سعيد بود . چون وفات وى فرا رسيد ، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان را وصى قرار داد ، ابو جعفر نيز به ابو القاسم حسين بن روح ، و ايشان به ابو الحسن على بن محمد سمرى وصيت كردند .

هنگامى كه وفات سمرى فرا رسيد ، از ايشان خواستند تا كسى را جانشين خود قرار دهد ، ولى فرمود : خداوند امرى دارد كه آن را به انجام مي‌رساند . غيبت تام آن است كه بعد از ارتحال سمرى واقع شد .

محمد بن محمد بن نعمان و حسين بن عبيدالله ، از ابوعبد الله محمد بن احمد صفوانى برايم نقل كردند : شيخ ابو القاسم به ابو الحسن على بن محمد سمرى وصيت كرد ، و او هم امورى را كه ابو القاسم بر عهده داشت ، بر عهده گرفت . هنگام وفات ، شيعيان نزد او حضور يافتند و از وكيل و قائم مقام او پرسيدند ، ولى ايشان هيچ چيزى در اين باره نفرمود ، و اظهار داشت كه مأمور نيست كسى را پس از خود براى اين امر تعيين كند .

جماعتي ، از ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه ، از ابو الحسن صالح بن شعيب طالقاني ( رحمه الله ) - در ذى قعده‌ى سال سيصد و سى و نه - ، از ابوعبد الله احمد بن ابراهيم بن مخلد برايم نقل كردند : من نزد بزرگان - كه خدايشان رحمت كند - در بغداد رسيدم ، شيخ ابو الحسن على بن محمد سمري ( رحمه الله ) ابتدا به سخن كرد و فرمود : خدا على بن الحسين بن بابويه قمى را رحمت كند .

مشايخ تاريخ آن روز را نگاشتند ، و خبر رسيد كه در همان روز ، ايشان از دنيا رفته است . ( 1 ) ( 1 ) . و نيز كمال الدين 2 / 503 ، الثاقب فى المناقب / 270 ، الخرائج و الجرائح 3 / 1128 ، اثبات الهداة 3 / 678 و بحار 51 / 360

ابو الحسن سمرى - كه خدايش رضا باشد - پس از آن و در نيمه‌ى شعبان سال سيصد و بيست و نه از دنيا رفت . »

--------------------------- 1125 ---------------------------

نگارنده : در ابتداى فصل سفيران ، توقيعى كه جناب سمري ( رحمه الله ) آن را خواند ، و در آن مأمور بود پس از خود كسى را جانشين قرار ندهد ، به علت آنكه غيبت تام آغاز شده است ، گذشت .

دلائل الامامة / 524 روايت مي‌كند : « على بن محمد سمرى گفت : در نامه‌اى به امام ( عليه السلام ) درباره‌ى علوم ايشان سؤال كردم ، در پاسخ نگاشتند : دانش ما بر سه وجه است : ماضي ، غابر و حادث ؛ ماضى مشروح است ، و غابر موقوف ، و اما حادث ، در دل‌ها افكنده و در گوش‌ها القاء مي‌شود ، و اين برترين دانش ماست ، و پيامبرى بعد از پيامبرمان ( صلى الله عليه وآله ) نيست [ پس كسى گمان نكند ما پيامبرانيم ] . »

حسين بن روح ، مرد مرحله‌ى تحوّل

نكته‌ى نخست ؛ برخى مورخان ، قرن چهارم هجرى را قرن تشيع نام نهاده‌اند ، زيرا موجى شيعى و عظيم را به خود ديده است . آدام متز خاور شناس در كتاب خود الحضارة الإسلامية فى القرن الرابع نيز اين حقيقت را تأييد مي‌كند .

دولت فاطميين در مغرب قدرت يافت ، و در ابتداى قرن چهارم مصر را تحت فشار قرار داد ، تا جايى كه آن را اشغال كرد و پايتخت قرار داد .

نهضت علويان نيز در شمال ايران پيروز شد و دولت خود را در طبرستان پايه گذارى كرد .

هم زمان خطر قرمطيان كه خود را از شيعيان مي‌انگاشتند و معتقد بودند رهبرشان از نسل حضرت امير ( عليه السلام ) است نيز بالا گرفت ، و هجوم‌هاى پياپى و سالانه‌ى آنان به كاروان‌هاى حاجيان بروز كرد . آنها در ادامه به مكه هجوم آوردند ، حجاج را به شكلى فجيع كشتند ، حجر الاسود را به سرقت بردند ، و حج را تعطيل كردند . حملات آنان در همين وسعت منحصر نشد و دامنه‌ى آن اطراف بغداد ، بلاد شام و فلسطين را نيز گرفت .

البته اين اوضاع و شرائط بيرونى كه دولت عباسيان را احاطه كرده بود ، همان قدر كه موجب نفوذ علويان و تشيع شده بود ، خود موجب فشار داخلى عباسيان بر شيعيان بود .

طبيعى است كه آنان ، شيعيان بغداد را به تأييد فاطميين متهّم كنند ، يا آنها را در ارتباط با آنان بدانند ، يا آنكه ياران علويان طبرستان ، و حتى قرامطه تلقّى كنند .

--------------------------- 1126 ---------------------------

البته اين تنها خطرى نبود كه متوجه شيعيان بود ، در ميان خود آنان هم انديشه‌ى غلو رخ نمود ، اين امر از ناحيه‌ى برخى مدعيان دروغين منصب سفارت بود ، كسانى كه برخى از آنان ادعاى خود را با سفارت و منزلتِ نزد امام مهدي ( عليه السلام ) آغاز مي‌كرد ، در ادامه مدعى مي‌شد روح آن حضرت در او حلول نموده است ، سپس پا را فراتر گذارده ادعا مي‌كرد خداوند ، در پيامبر ، امامان ( عليهم السلام ) و حتى خود او حلول نموده است !

اولين نفرات اينان ، شريعي ، رفيق او ابن نصير ، حلاج و شلمغانى بودند . اينان هريك انصار و يارانى ساده هم براى خود به هم زدند ، بلكه برخى افراد دستگاه حاكم نيز به آنان گرويدند و به حمايت پرداختند ، البته اگر نگوييم خود خليفه نيز براى ضربه زدن به شيعه ، پشت آنان را مي‌گرفته است .

در چنين اوضاع سختي ، سكاندار كشتى تشيع ، ابو القاسم حسين بن روح نوبختي ( رحمه الله ) است ، شخصيتى مملو از ژرف نگري ، يقين و خويشتن داري ، او شيعيان را راهبرى كرد و با استوارى تمام انديشه‌هاى اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را به تصوير كشيد . وي ، استقلال شيعيان را از زيديان طبرستان ، فاطميان مغرب و مصر و قرمطيان جزيره و حوالى حفظ نمود ، و از دروغ پردازى غاليان تمايز داد ،

از اين رو به حق مي‌بايست او را مرد ميدان تحوّل دانست .

دوم ؛ سفير دوم جناب محمد بن عثمان عمري ( رحمه الله ) از مكانتى عظيم در بغداد برخوردار بود ، او نزديك به ده نفر صحابى داشت كه همه عالم و پرهيزكار بودند و - از ديد مردم - شايستگى جانشينى او را داشتند ، و احمد بن متيل و پسرش جعفر از بارزترين آنان بودند ، اين در حالى است كه حسين بن روح كه از متدينان بنى نوبخت و عالمان آنان بود ، بسان آنان به جناب عمرى نزديك نبود . لكن خدا به خاطر اوصافى كه خود مي‌داند ، او را براى اين مهم برگزيد ، شخصيت بلند و خويشتن دارى وى نيز آشكار بود و ابن متيل و ابو سهل نوبختى بر آن گواهى مي‌دهند ، شيخ طوسى در غيبت / 391 مي‌نگارد : « ابن نوح گويد : از گروهى از اصحابمان در مصر شنيدم كه مي‌گفتند : از ابو سهل نوبختى پرسيدند : چرا اين امر به شيخ ابو القاسم حسين بن روح - و نه شما - واگذار شد ؟ اوپاسخ داد : آنان خود بهتر مي‌دانند چه كسى را انتخاب كنند ، من مردى هستم كه با دشمنان ديدار مي‌كنم و به گفتگو و مناظره مي‌نشينم ، حال اگر بسان ابو القاسم

--------------------------- 1127 ---------------------------

از مكان امام مطّلع باشم و در تنگنا قرار گيرم ، شايد مكان ايشان را بنمايانم ، اما ابو القاسم اگر حجت در زير جامه‌اش باشد و با قيچى او را پاره پاره كنند ، جامه را كنار نمي‌زند . »

نگارنده : اين اوصاف جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) نزد اصحاب معروف بود ، و بعد از آنكه با خبر سفير دوم از اينكه امام ( عليه السلام ) او را به سفارت گمارده است و به عنوان سفير مورد قبول آنان قرار گرفت ، اين عامل را مي‌توان عامل دوم پذيرش وى قرار داد .

كمال الدين 2 / 503 از جعفر بن متيل ( رحمه الله ) روايت مي‌كند : « هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمرى سمّان - كه خدايش رضا باشد - كنار سرش نشسته بودم و سؤال مي‌كردم و سخن مي‌گفتم ، ابو القاسم حسين بن روح نيز [ پايين پايش ] حضور داشت . ابو جعفر به من رو كرد و فرمود : مأمور شدم تا ابو القاسم حسين بن روح را جانشين قرار دهم .

پس ، من از كنار سر ايشان برخاستم ، دست ابو القاسم را گرفته به جاى خود نشاندم ،

و خود كنار پاهايش نشستم . »

سوم ؛ شگفت آورترين مطلبى كه پيرامون احوال وى مي‌خوانيم ، احتياط وى و مشى بر اساس تقيه است ، در آن اوضاعى كه براى شيعيان در بغداد فوق العاده خطير بود ، غيبت شيخ طوسى / 384 : « ابو القاسم ( رحمه الله ) نزد مخالف و موافق ، از خردمندترين مردمان بود و به تقيه رفتار مي‌كرد . ابو نصر هبة الله بن محمد ، از ابوعبد الله بن غالب پدر همسر ابو الحسن بن ابو الطيب نقل مي‌كند : من خردمندتر از شيخ ابو القاسم حسين بن روح نديدم ، روزى او را در خانه‌ى ابن يسار ديدم ، او نزد مقتدر و سيده [ مادر مقتدر ] نيز جايگاهى عظيم داشت ، حتى سنيان او را بزرگ مي‌داشتند . ابو القاسم از جهت تقيه و هراس در آنجا حضور مي‌يافت .

روزى دو نفر در حضورش بحث مي‌كردند ، يكى مي‌گفت : ابوبكر پس از پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) افضل مردم است ، پس از او عمر و آنگاه علي ، آن شخص ديگر مي‌گفت : على از عمر افضل است ، سخن ميان آنان بالا رفت كه شيخ ابو القاسم گفت : آنچه صحابه بر آن گرد آمده‌اند مقدّم داشتن صديق ، پس از او فاروق ، بعد عثمان ذو النورين و آنگاه على وصى است ، اصحاب حديث بر اين باورند و ما نيز همين را صحيح مي‌دانيم !

اهل مجلس تعجّب كردند ، نزديك بود سنيان او را بر بالاى سر برند ، براى او بسيار دعا

--------------------------- 1128 ---------------------------

كردند ، و بر كسانى كه ايشان را شيعه مي‌دانستند خرده گرفتند .

من خنده‌ام گرفته بود ، اما خود را كنترل كردم و آستين در دهان قرار دادم تا مبادا رسوا شوم و از مجلس خارج شدم . ايشان هم به من نگاهى كرد و متوجه شد . وارد خانه كه شدم يكباره ديدم در منزل را مي‌كوبند ، بيرون آمدم و ديدم ابو القاسم حسين بن روح سوار بر استر است ، و دانستم پيش از آنكه به منزل رود نزد من آمده . فرمود : اى ابا عبد الله ! - خدا ياري‌ات كند - چرا خنديدي ؟ گويا خواستى بر من نهيب بزنى كه آنچه گفتم نزد تو صحيح نيست ؟

من گفتم : همين طور است .

فرمود : اى شيخ ! از خدا بترس ، از تو نخواهم گذشت ، اين سخن را از من عجيب مي‌شماري ؟ عرض كردم : آقاى من ! مردى كه خود را نماينده و وكيل امام مي‌داند چنين سخنى مي‌گويد ، آيا جاى تعجّب و خنده نيست ؟ فرمود : قسم به جانت ، اگر باز چنين كردى از تو دورى خواهم گزيد ، آنگاه وداع كرد و رفت .

ابو نصر هبة الله بن محمد ، از ابو الحسن بن كبرياء نوبختى نقل مي‌كند : به شيخ ابو القاسم خبر رسيد دربانى كه بر در اول دربانى مي‌كند ، معاويه را لعن و شتم كرده است ، پس فرمان داد او را از خدمت برانند .

او مدتى طولانى ماند و مي‌خواست بازگردد ، ولى به خدا قسم ايشان او را به خدمت بازنگرداند . برخى از افراد خانواده او را به همراه خود برد و مشغول به كار كرد . اين‌ها همه بابت تقيه بود .

ابو نصر هبة الله گويد : ابو احمد درانويه‌ى ابرص كه خانه‌اش در كوچه‌ى كاغذ فروشان بود برايم چنين گفت : من و برادرانم نزد حسين بن روح مي‌رفتيم و با او معامله مي‌نموديم . ما مثلاً ده نفر بوديم كه نه نفر بر او لعنت مي‌فرستادند ، و يك نفر ترديد مي‌كرد . اما چون از نزد او بيرون مي‌آمديم ، نه نفرمان با محبت او به درگاه خدا تقرب مي‌جستند ، و يك نفر توقف مي‌نمود ! زيرا او با ما طريق مدارا پيش مي‌گرفت . »

مناقب آل ابى طالب ( عليه السلام ) 3 / 105 : « بزل هروى از حسين بن روح سؤال كرد : دختران رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) چند نفر بودند ؟ او در پاسخ گفت : چهار ، پرسيد : كدام برتر است ؟ ايشان

--------------------------- 1129 ---------------------------

جواب داد : فاطمه ، او گفت : چرا او برتر است ، حال آنكه كم سن‌ترين آنان بوده و از همه كمتر محضر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) را درك كرده است ؟ ايشان فرمود : به خاطر دو امر كه خدا او را بدان مخصوص گردانيد ؛ او وارث پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) بود ، و نسل ايشان از اوست ، خداوند او را به اين دو ويژگى مخصوص ننمود ، مگر بابت برترى خلوص نيت او . »

در بحث زندانى شدن ايشان خواهد آمد كه هدف از چنين پرسش‌هايى آن بود كه براى ايشان و شيعيان دردسر سازى كنند !

چهارم ؛ اينكه خداوند سفير حجت خود ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) را از ميان بنى نوبخت برمي‌گزيند ، شبيه برانگيختن پيامبرى از ميان دستگاه حاكم است . بنى نوبخت از زمان منصور در دولت عباسيان داراى منزلت و مقام بودند . هنگامى كه منصور در اهواز به زندان بني‌اميه افتاد ، نوبخت - كه او نيز زندانى بود و در نجوم و ترجمه سررشته داشت - او را ديد ، و به فراست دريافت كه وى از بنى هاشم است و به حكومت خواهد رسيد . منصور در كاغذى براى او نوشت كه اگر به حكومت رسد او را نيز به منصبى بگمارد . با پيروزى نهضت عباسيان ، منصور نيز وفا كرد و زمين‌هاى گسترده‌اى به او داد و او بر دست منصور اسلام آورد . ( 1 ) ( 1 ) . تاريخ الاسلام ذهبى 9 / 467

منصور او را مشاور خود قرار داد و به اشاره‌ى او بود كه پايتخت خود بغداد را بنا كرد . خاندان نوبخت از همان زمان ، در تاريخ عباسيان و نيز فرهنگ وسياست داخل شدند . آنان در وسط بغداد منطقه‌اى داشتند و خانه‌هايشان معروف بود و شخصيت‌هاى دولتى و وزيران به ديدار آنان مي‌آمدند . حتى مورخان مي‌نويسند مهلّبى رئيس الوزراء در مقبره‌ى آنان دفن شد ، و اين دلالت بر آن دارد كه مقبره‌ى آنها در مكانى مناسب قرار داشته است . ظاهراً بنى نوبخت در زمان مأمون و يا پيش از آن به تشيع گرويدند .

عالمان و مؤلفان بزرگى در كنار منجّمان و مترجمان از ميان آنها سر برآوردند . اما شيخ ابو القاسم حسين بن روح ( رحمه الله ) از دانشمندان غير معروف آنان بود ، و خداوند او را به سفارت برگزيد . ( 2 ) ( 2 ) . براى آشنايى با بنى نوبخت ر . ك به الانساب سمعانى 5 / 529 ، وفيات الاعيان 2 / 127 ، مروج الذهب / 1304 و رجال نجاشى / 373

پنجم ؛ دوران سفارت جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) از سال 305 آغاز شد و به سال 326 پايان يافت ،

--------------------------- 1130 ---------------------------

و اين هم زمان با خلافت مقتدر عباسى بود . مقتدر در سيزده سالگى و به سال 295 به خلافت رسيد ، ربع قرن حكومت كرد و در سال 220 به قتل رسيد .

مآثر الانافة 1 / 274 مي‌نويسد : « مردى از بربر او را به قتل رساند و لباس‌هايش را در آورد . مردى از كنار او عبور كرد و شرمگاه او را با گياهى پوشانيد . آنگاه قبرى براى او كند و دفن كرد كه اثر آن مخفى ماند . »

ابن عبد ربه در العقد الفريد / 1270 مي‌نويسد : « مقتدر در دوران خلافت دو بار خلع شد ، يك بار با گذشت چهار ماه و چند روز از خلافتش و به توسّط ابن معتز ، ولى همان روز كودتاى ابن معتز خنثى شد . بار دوم پس از گذشت بيست و يك سال و دو ماه و دو روز از خلافتش از قدرت كناره گيرى كرد و بر اين امر گواه گرفت . او دو روز و اندى قاهر را به قدرت نشانيد ، ولى لشكريان آن دو با يكديگر درگير شدند و مقتدر به خلافت بازگشت .

وى هشت روز باقى مانده از رمضان سال دويست و هشتاد و دو به دنيا آمد ، و روز چهارشنبه سه روز مانده به آخر شوال سال سيصد و بيست در شماسيه ( 1 ) ( 1 ) . منطقه‌اى در بغداد

كشته شد ، لذا خلافت او بيست و پنج سال منهاى پانزده روز ، و سنّ او سى و هشت سال و يك ماه و بيست روز بود . . .

وزراى او به ترتيب عباس بن حسن ، على بن محمد بن موسى بن فرات ، عبيدالله بن خاقان ، ابو الحسن على بن عيسى بن داود بن جراح ، حامد بن عباس ، احمد بن عبيدالله خصيبي ، محمد بن على بن مقله ، سليمان بن حسن بن مخلد بن جراح ، عبيدالله بن محمد كلوذاني ، حسين بن قاسم بن عبيدالله بن سليمان بن وهب ، و فضل بن جعفر بن موسى بن فرات بودند . »

نگارنده : وزير در آن روز به معناى رئيس الوزراء بوده است ، يعنى كسى كه خزانه‌دار دولت و عهده‌دار بسيارى از امور ادارى بوده است . وزير ، فرماندهان لشكر و حاكمان مناطق ، سه ضلع مثلّث قواى دولت را تشكيل مي‌دادند ، و البته گاه قوه‌ى ديگرى نيز يافت مي‌شد .

در ميان اين يازده وزيرى كه وزارت مقتدر را بر عهده داشتند ، تنى چند از شيعيان و يا مايلان به

--------------------------- 1131 ---------------------------

تشيع حضور دارند ، از جمله ابن مقله ، و بارزترين اينان ابن فرات است كه خليفه او را به منصب وزارت گمارد ، پس از مدتى بر كنار كرد ، اموالش را مصادره نمود و وى را به زندان انداخت . البته شايستگي‌هاى ابن فرات ، موجب شد مقتدر وى را به قدرت بازگرداند . ابن فرات نزد مردم نيز محبوبيت داشت .

اللباب فى تهذيب الانساب 2 / 414 مي‌نويسد : « ابن فرات در جود و سخا شبيه برمكيان بود ، شاعر نيز گويد :

آل الفرات و آل برمك ما لكم قلّ المعين لكم و قلّ الناصر

اى آل فرات و اى آل برمك ! از چه روست كه ياران و ناصران شما اندكند ؟ »

ابو الحسن صابى در تاريخ الوزراء / 3 مي‌نويسد : « بنى فرات اهل شهرى به نام بابلا صريفين از نهروان اعلى بودند . آنان در آنجا بيش از سيصد نفر خويشاوند دارند . اولين شخص از آنان كه به قدرت رسيد ، ابو العباس احمد بن محمد بن موسى بن فرات بود . وى خوش خط ، كارآمد ، آگاه از حساب و امور و پيشگام اهل زمان در اين موارد بود . . .

ابو الفضل بن عبد الحميد كاتب گويد : هنگامى كه ابو القاسم عبيدالله بن سليمان به وزارت المعتضد بالله رسيد ، همه جا پر از خوارج بود ، طمع از همه سو حكم مي‌كرد ، دارايي‌ها و اموال از ميان رفته بود ، اسماعيل بن بلبل ماليات دو سال را در يك سال به كار گرفته بود ، نه در خزانه‌ها مالى بود و نه زرى تا بتوان نياز ناگزير هر روزه را كه هفت هزار دينار است برآورده ساخت .

روزى در مجلس خود در كاخ المعتضد بالله به من گفت : اى ابو الفضل ! ما وارد دنيايى ويران و بسته شديم ، بيت المال خالى است ، و آغازين زمان‌هاى حكومت خليفه‌اى جديد است ، تا زمان دريافت ماليات هم زمان بسيارى مانده ، من هر روز حد اقل هفت هزار دينار براى انفاق‌هاى خليفه نيازمندم ، اگر روش كارگشايى دارى بگو .

من - كه دوست مي‌داشتم بنى فرات را از حبس بِرهانم - گفتم : اگر اين مقصود و بيش از آن را خواهاني ، دو پسر فرات را آزاد ساز و به كار گير . او هم برخاست ، نزد معتضد رفت و جريان را گفت و افزود : من دير زمانى است كه از اين امور فاصله گرفته‌ام ، پسران فرات در اين امور

--------------------------- 1132 ---------------------------

خبره‌اند و دانش كافى را نيز دارند .

معتضد گفت : چگونه آنان با ما آشتى كنند و حال آنكه به فساد متّهمشان كرديم ، در حقّشان بدى روا داشتيم و اموالشان را مصادره نموديم ؟ او در پاسخ گفت : پس شما حاضريد با آنان آشتى كنيد ، معتضد گفت : بيم آن مي‌رود كه ميان من و تو را به هم زنند ، اما اختيار حبس يا آزادى آنان با توست .

عبيدالله بيرون آمد و جريان را برايم تعريف كرد ، ابو العباس را احضار نمود و به دو گفت : من تقاضا كردم تو را ببخشد ، حال از تو يارى مي‌طلبم ، چه خواهى كرد ؟ ابو العباس گفت : توانم را به كار مي‌گيرم تا حقّ تو را ادا و بارت را سبك كنم . عبيدالله خواسته‌ى خود را با او در ميان گذاشت ، ابو العباس گفت : جناب وزير ، احمد بن محمد طائى و برادرم ابو الحسن على بن محمد را احضار كرده ، مرا با آنان تنها بگذارد . عبيدالله نيز همين كار را انجام داد .

ابو العباس و ابو الحسن ، براى طائى فرماندارى كوفه ، قصر و [ دو منطقه‌ي ] باروسماى اعلى و اسفل و حوالى آن را ضمانت كردند ، با اين شرط كه هر روز هفت هزار دينار و هر ماه شش هزار ديناربپردازد ، و پيمان نامه‌اى نوشتند . . .

او ابو الحسن على بن محمد بن فرات را كه با ابو العباس برادرش محبوس بود ، احضار نمود . ابو العباس با ريسمانى كه بر دستش بسته بودند و آثار آن تا آخر عمر باقى بود ، آويزان بود ، و يكصد و بيست هزار دينار از اموالش را مصادره كرده بودند .

ابو الحسن را كه جامه‌اى مندرس در برداشت و موهايش بسيار شده بود ، در ميان بند از زندان بيرون آوردند .

چون مقابلش قرار گرفت گفت : اى وزير ! خدا را در نظر بگير ، و در حالى كه مي‌لرزيد ، از آنچه بر سر خود و برادرش ابوالعباس آمده شكوه كرد . عبيدالله بن سليمان او را دلدارى داد و نزديك خود نشانيد . هراس او را خاموش كرد و مسئله را با او در ميان گذارد . ابو الحسن مسرورشد و گفت : ماليات فلان ناحيه فلان قدر است ، فلان مقدار از آن رسيده و فلان قدر باقى مانده ، كارگزار آن نيك رفتار است ، كارگزار فلان ناحيه نا وارد است و شايسته است تعويض گردد . . .

--------------------------- 1133 ---------------------------

او به اطرافيان رو كرد و گفت : آيا كسى مانند پسر فرات را ديده‌ايد ؟ به خدا با خليفه در مورد گذشت از او و برادرش سخن مي‌گويم و از آن دو كمك مي‌گيرم ، زيرا اين دو بي‌نظيرند .

چند روز گذشت و درباره‌شان با خليفه صحبت كرد و آنها بخشيده و به كار گمارده شدند . »

نگارنده : خاندان فرات از خاندان‌هاى معروف بغداد بودند ، بنى نوبخت ، بسطاميان جعفى كه بنى سبره گفته مي‌شدند ، آل حمدان كه اميران موصل و حلب و برخى در بغداد بودند و نيز آل مقله ، از مشاهير بودند ، و ظاهراً باقطانيين نيز شيعه بودند ، كافى 1 / 525 از على بن محمد روايت مي‌كند : « توقيعى [ از ناحيه‌ى مقدسه ] صادر شد كه از زيارت مقابر قريش [ كاظمين ] و امام‌حسين ( عليه السلام ) نهى مي‌كرد . پس از چند ماه وزير [ فضل بن جعفر بن فرات ] ، باقطائى را فراخواند و به او گفت : بنى فرات و برسيان را ملاقات كن و بگو : به زيارت مقابر قريش نروند ، زيرا خليفه فرمان داده در جستجوى كسانى كه به زيارت مي‌روند برآمده ،

دستگيرشان كنند . »

نشوار المحاضرة / 1066 از دفاع ابن فرات وزير ، از اعطاى مناصب مهم به شيعيان به اين علت كه از ديگران كارآمدترند ، سخن به ميان مي‌آورد : « مردم به خاطر كنار گذاشتن بزرگان كتّاب و سپردن كارها به آل بسطام و آل نوبخت بر من خشم گرفته‌اند ، به خدا قسم اگر مي‌شايست ، جز آل نوبخت كسى را بر سر كار نمي‌آوردم .

ابو الحسين گويد : علت جانبدارى وى از آل بسطام ، آن بود كه ابو العباس [ احمد بن محمد بن بسطام ] رياست آنان را بر عهده داشت و نيز بابت مذهب ، تعصّب وى نسبت به بنى نوبخت نيز بابت مذهب بود . »

ششم ؛ مادر مقتدر نيز از عوامل قدرت ايشان بود . او كنيزى صقلبى يعنى بلغارى بود ( 1 ) ( 1 ) . الوافى بالوفيات 11 / 74 و معجم البلدان 1 / 87

و ناعمه نام داشت . معتضد ، پس از آنكه او مقتدر را به دنيا آورد ، نامش را شغب گذارد . وى شخصيتى توانمند داشت و ظاهر آن است كه همو بود كه فرماندهان لشكر را براى بيعت با فرزند نوجوانش قانع نمود .

--------------------------- 1134 ---------------------------

زركلى در الاعلام 3 / 168 مي‌نويسد : « زنى با تدبير و دور انديش از كنيزان ابو جعفر المعتضد بالله بود كه وى را آزاد كرد و به همسرى گرفت . هنگامى كه در سال دويست و نود و پنج خلافت به مقتدر سيزده ساله رسيد ، اين زن بود كه او را راهنمايى مي‌كرد و بر امور خلافت استيلا داشت .

او در سال سيصد و شش زنى پيشكار به نام ثمل را فرمان داد كه در هفته يك روز را به بررسى امور مردم اختصاص دهد . ثمل نيز مي‌نشست و فقيهان ، قاضيان و سرشناسان حاضر مي‌شدند ، او نامه‌ها را با خطّ خود ارائه مي‌نمود .

هنگامى كه عبد الله بن حمدان با كمك برخى اطرافيان مقتدر بر وى شوريد ، و او را به سال سيصد و هفده خلع كردند ، مقتدر نزد مادرش مخفى شد و طبق يك قول او و مادرش را به خانه‌ى مونس مظفّر بردند .

مادر او در منطقه‌ى رصافه ششصد هزار دينار داشت . آن زن را دستگير كردند ، ولى با سركوب شدن آن نهضت در همان سال ، به منصب تدبير امور بازگشت و تا سال سيصد و بيست كه پسرش به قتل رسيد باقى ماند . پس از آن قاهر او را - كه زنى شايسته بود - مورد شكنجه و ضرب قرار داد . در آمد وى در سال يك ميليون دينار بود كه آن را صدقه مي‌داد . »

ذهبى در تاريخ الاسلام 23 / 399 مي‌نويسد : « نخستين كار قاهر آن بود كه اموال آل مقتدر را مصادره كرد ، و خود آنان را تحت شكنجه قرار داد . او مادر مقتدر را كه بيمار بود احضار كرد و با دست خود به سختى او را زد ! ولى او چيزى از اموال خود را - به جز پنجاه هزار دينار - اظهار ننمود . قاهر قاضيان را حاضر كرد و آنان را شاهد گرفت كه اين زن املاك خود را فروخته است . . . پيوسته او را شكنجه مي‌كرد تا آنكه آويخته به ريسمانى قالب تهى كرد . »

قاهر پس از يك سال و نيم خلع شد و چشمانش را در آوردند . ( 1 ) ( 1 ) . مروج الذهب / 1304

ظاهراً مقتدر و مادرش كراماتى از جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) مشاهده كرده بودند ، زيرا در مرحله‌ى نخست - يعنى پيش از آنكه حنبليان آن دو را بر ضدّ شيعه تحريك كنند - او را احترام مي‌كردند ، غيبت شيخ طوسى / 384 مي‌نويسد : « ابو القاسم ( رحمه الله ) نزد مخالف و موافق از خردمندترين مردم

--------------------------- 1135 ---------------------------

بود . . . او نزد مقتدر و سيده [ مادر مقتدر ] نيز جايگاهى عظيم داشت ، حتى سنيان او را بزرگ مي‌داشتند . »

ابن حجر در لسان الميزان 2 / 283 مي‌نويسد : « او يكى از رؤساى شيعيان در خلافت مقتدر بود ، و جرياناتى با وزيران دارد . . . در بغداد از منزلتى عظيم برخوردار بود . »

هفتم ؛ در اينجا دو عبارت مي‌آوريم كه از نقش جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) در رخدادهاى عظيم حكايت مي‌كند :

صفدى در الوافى بالوفيات 12 / 226 مي‌نويسد : « ابو القاسم شيعى حسين بن روح بن بحر . ابن ابى طى گويد : او يكى از نمايندگان صاحب الامر است . ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد عمرى به نيابت او تصريح كرده . . . اطرافيان او بسيار بودند ، حتى اميران ، وزيران ، كسانى كه از وزارت عزل شده بودند و نيز سرشناسان نزد او مي‌رفتند ، مردم خردمندى او را وصف مي‌كردند .

اوضاع بر اين منوال بود تا آنكه حامد بن عباس به وزارت رسيد . ميان آن دو امورى رخ داد كه شرح آن به طول مي‌انجامد . پس او را دستگير كرد و پنج سال به زندان انداخت . هنگامى كه مقتدر خلع شد ، او را آزاد كردند . وقتى به قدرت برگشت ، نظرش را درباره‌ى ابو القاسم جويا شدند ، او گفت : رهايش كنيد كه به خاطر اوست كه چنين بر سر ما آمد ، و احترام او چون سابق ماند .

او را متّهم كردند كه با قرمطيان درباره‌ى محاصره‌ى بغداد نامه نگارى مي‌كند و ثروت‌ها برايش گرد مي‌آيد . او براى شيعيان فتوا مي‌داد و فايده مي‌رساند . نزديك بود به رياست برسد كه به سال سيصد و بيست و شش از دنيا رفت . »

ذهبى در سير الاعلام 15 / 222 مي‌نويسد : « بزرگ شيعيان و يكى از نمايندگان صاحب الزمان منتظَر ، شيخ صالح ابو القاسم حسين بن روح بن بحر قيني . ابن ابى طى در تاريخ خود مي‌نگارد : ابو جعفر محمد بن عثمان عمرى به نيابت او تصريح نموده است . . . على بن محمد ايادى از پدرش نقل مي‌كند : روزى ديدم ابو عمر قاضى بر او وارد شد ، ابو القاسم گفت : صحّت نظر كسى كه هشدار مي‌دهد ، موجب عبرت كسى است كه در ورطه افتاده است ،

--------------------------- 1136 ---------------------------

پس قاضى آنچه را كه مصمّم است انجام ندهد .

ابو عمر نگاهى به او كرد و گفت : شما از كجا اطلاع داريد ؟ ابو القاسم پاسخ داد : اگر به صحّت آنچه گفتم اعتراف داري ، اينكه از كجا خبر دارم مهم نيست ، و اگر چنين نيست بر من پيروز شده‌اي .

ابو عمر دستان او را گرفت و گفت : نه به خدا قسم ، شما را تا امروز يا فردا فرصت مي‌دهم ، چون بيرون رفت ابو القاسم گفت : كسى چون او نديدم كه در استدلال شكست خورده باشد و برهان را با نفاق پاسخ دهد ، او را از امرى آگاه ساختم كه با ديگرى چنين نكردم .

ابو القاسم محترم بود تا آنكه وزارت به دست حامد بن عباس افتاد . پس ميان آن دو امورى درگرفت كه شرح آن به درازا مي‌انجامد . ابن ابى طى در ادامه شرح احوال او را آورده و نيز اينكه چگونه دستگير شد ، پنج سال به زندان افتاد ، و چسان به هنگام خلع مقتدر رهايى يافت . هنگامى كه مقتدر به خلافت بازگشت ، در مورد ابو القاسم با او مشورت كردند ، او گفت : رهايش كنيد كه به خاطر او چنين بر سر ما آمد . او هم چنان مورد اكرام و تبجيل بود تا آنكه به سال سيصد و بيست و شش از دنيا رفت ، و نزديك بود امر او ظاهر شود .

[ ذهبى در ادامه مي‌گويد : ] نظر من اين است كه خداوند شرّ او را دفع كرد ( ! ) زيرا او در باطن در صدد پراكنده ساختن امت بود ، گفته شده كه با قرمطيان نامه نگارى مي‌كرد كه به بغداد بيايند و آن را محاصره كنند . شيعيان اموال در اختيار او مي‌گذاشتند . او در دفاع از خودظرافت خاصى داشت ، سخنانى بليغ دارد كه بر فصاحت و كمال خرد او دلالت مي‌كند . او فتوا دهنده و پيشواى رافضيان بود و جلالتى شگفت داشت . هموست كه پس از آگاهى از فساد عقيده‌ى شلمغانى در مقام ردّ بر او برآمد . »

كودتا بر ضدّ مقتدر از جانب دو فرمانده لشكر بود ؛ نازوك و ابن حمدان ، لكن مونس فرمانده بزرگ بر آنان چيره شد و خلافت را به مقتدر بازگرداند . ( 1 ) ( 1 ) . صلة تاريخ الطبرى / 97

اين دو عبارتى كه از صفدى و ذهبى كه هر دو غير شيعى هستند گذشت ، از جلالت جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) و نقش بارز ايشان در حوادث آن ايام حكايت مي‌كند :

--------------------------- 1137 ---------------------------

الف . مي‌رساند ايشان شخصيتى متمايز و غير عادى بودند . اين دو نفر ، ايشان را عالمى شيعى كه سفير امام غائب شيعيان است معرفى مي‌كنند ، نزد بزرگان حكومت مورد احترام و بزرگداشت است ، احترامى كه از شخص خليفه و مادرش مي‌آغازد !

اين گفتار : مردم خرد او را وصف مي‌كردند ، و نيز : جلالتى شگفت داشت ، خطّ بطلانى است بر گزافه گويى ابن حجر كه مدّعى است اين احترام ساخته‌ى افكار شيعيان است !

وى در لسان الميزان 2 / 283 مي‌نويسد : « ابو القاسم حسين بن روح بن بحر ؛ يكى از رؤساى شيعه در دوران خلافت مقتدر است ، او حكاياتى با وزيران دارد ، پس از مدتى دستگير و زندانى شد . سبب زندانى شدن . . . [ سفيد است ] . به سال سيصد و بيست و شش درگذشت .

شيعيان براى او حكاياتى ساختند ، و به گمان خود كراماتى پرداختند ، آنان مي‌پندارند كه وى در زمان خويش نماينده‌ى منتظَر بوده ، و در بغداد از جلالتى عظيم برخوردار بوده است ، و خدا خود مي‌داند . »

البته آخرين جمله‌ى ابن حجر ، بر ترديد وى نسبت به آنچه پيشتر گفت دلالت دارد !

ب . حسين بن روح ( رحمه الله ) به عمق قضاياى سياسى وارد شد ، البته با اسلوبى خاص و به راهنمايى امام ( عليه السلام ) . او نصيحت مي‌كرد ، هشدار مي‌داد ، طبق آگاهي‌هايى كه از امام ( عليه السلام ) دريافت مي‌كرد شخصيت‌هاى بزرگ را فرمان مي‌داد ، و همه او را ارج نهاده از او حساب مي‌بردند ، زيرا به عيان صدق خبرهاى وى را ديده و از آن بهره برده بودند . البته ماجرايى كه ذهبى درباره‌ى قاضى نقل كرد ، دلالت بر آن ندارد كه وى گفتار حسين بن روح را به انجام نرسانده است .

ابو عمر بسان ديگر وزراء به خانه‌ى حسين بن روح مي‌آمد ، و ممكن است خليفه و مادرش نيز چنين كرده باشند ، البته در مورد عكس اين فرض يعنى حضور يافتن جناب نوبختى نزد آنان هيچ عبارتى يافت نشد . قاضى القضاة در صدد امرى مهم بر آمده بود ، امرى كه ممكن است قتل برخى نزاع افروزان دستگاه سلطه - در درگيريى كه اطراف آن براى دستيابى به مقصود خود به حكم قاضى نياز دارند - باشد ، ولى حسين بن روح خيرخواهانه از او خواست كه مقصودش را

عملى نكند !

قاضى به ترديد افتاد و از منشأ اين آگاهى پرسيد ، يعنى از خبرى كه به نحو سرّى ميان قاضى و

--------------------------- 1138 ---------------------------

يكى از بزرگان - كه بارزترين آنان خليفه ، مادرش ، رئيس وزيران و مونس فرمانده لشكرند - گذشته است ، ولى جناب حسين بن روح از آن مطلع است .

اما ايشان پاسخ دادند : وقتى سخنم صحيح است منشأ آن اهميتى ندارد ، اما اگر نادرست باشد حق دارى مرا متّهم كني . قاضى هم گفت : تو را متّهم نمي‌كنم ، ولى يك يا دو روز مهلت مي‌دهم كه پاسخ سؤال مرا بدهي ! هنگامى كه خارج شد ، ابن روح شگفتى خود را از نفاق وى اظهار داشت ، و اينكه قاضى در عوض خضوع در برابر برهان و سپاس به خاطر خيرخواهي ،

نفاق پيشه كرده و چنين سخن مي‌راند !

اين يعنى قاضى به طور ضمنى صحت گفتار ابن روح را تأييد كرده است ، زيرا حسين بن روح او را به نفاق متّهم مي‌كند ، چون از موضوعى مي‌گريزد و منشأ آن را جويا مي‌شود ، حال آنكه خود نيك مي‌داند دانش ابن روح از امام مهدي ( عليه السلام ) است كه توسّط خدا بديشان الهام مي‌شود .

ذهبى در سير اعلام النبلاء 14 / 555 از اين قاضى سخن مي‌گويد : « ابو عمر قاضى امام كبير ، قاضى القضاة ، محمد بن يوسف بن يعقوب بن اسماعيل پسر عالم بصره حماد بن زيد بن درهم ازدي . . .

دارقطني ، قاضى ابوبكر ابهرى و ابوبكر بن مقرى از او روايت مي‌كنند . . . وى در عقل ، بردبارى و تيزهوشى چنان بود كه اگر در توصيف شخصى مبالغه مي‌كردند مي‌گفتند : گويا اين ابو عمر قاضى است . . . مجلسى با عظمت‌تر از مجلس او ديده نشده ؛ بغوى در سمت راست او مي‌نشست ، ابن صاعد سمت چپ ، و ابن زياد نيشابورى و ديگران مقابل او . . .

وى به سال سيصد و بيست از دنيا رفت . »

ج . غرض جناب حسين بن روح از دخالت در امور سياسي ، و يا غرض امام ( عليه السلام ) از ورود او ، آن بود كه مذهب اهل‌بيت ( عليهم السلام ) هم به نحو فكرى و هم عملى نفوذ كند ، و از ديگر مذاهب - كه يا راه غلو را در پيش گرفته‌اند و يا آنكه به تفريط افتاده‌اند - متمايز گردد ، و نقش خود را در حيات امت ايفا كند ، تا آنكه زمان ظهور فرا رسد .

آخرين مرحله در راستاى تحقق اين هدف ، بر دست سفيران چهار گانه و مخصوصاً جناب حسين بن روح انجام پذيرفت ، و شيعيان هم آموختند كه مي‌بايست به فقيهانشان رجوع كنند

--------------------------- 1139 ---------------------------

و چگونگى تعامل با دوران غيبت امامشان ( عليه السلام ) - كه دوران امتحان الهى امت است - را فراگيرند .

د . حامد بن عباس وزير مقتدر كسى بود كه اقدام به حبس جناب ابن روح كرد و ايشان در زندان قصر خليفه محبوس شد ، زندانى كه از زندان وزير بهتر بود ، زيرا هنگامى كه خليفه بر وزير غضب و او را عزل كرد ، وزير درخواست كرد در قصر خليفه به حبس افتد نه زندان وزير بعدي . ( 1 ) ( 1 ) . الكامل 8 / 141

پس از مدتى شورشى بر ضدّ خليفه واقع شد و او را كنار زدند ، قصرش را غارت كردند ، زندان را گشودند و همه را آزاد ساختند ، اما باز وى به قدرت بازگشت . زمانى كه نظر او را درباره‌ى حبس دوباره‌ى ابن روح جويا شدند وى گفت : رهايش بگذاريد كه هرآنچه بر سر ما آمد به خاطر او بود . يعنى مقتدر اعتقاد دارد ابن روح مرد صالحى است ، و شورشى كه بر ضدّ وى انجام و به خلع او منجر گشت ، عقوبتى بوده به خاطر حبس ولى خدا جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) .

مدت زمان حبس ايشان پنج سال عنوان شده است . بنابر گزارش غيبت شيخ طوسى / 307 رهايى ايشان از زندان ، در اواخر سال سيصد و دوازده يا اوائل سال سيصد و سيزده بوده است .

علت حبس ايشان ؛ در نسخه‌ى ابن حجر جاى بيان علت سفيد است ، اما ذهبى مي‌گويد : « ابو القاسم محترم بود تا آنكه وزارت به دست حامد بن عباس افتاد . پس ميان آن دو امورى درگرفت كه شرح آن به درازا مي‌انجامد . . . دستگير شد و پنج سال به زندان افتاد . »

اما اين امورى كه ذهبى و ديگران درباره‌ى آن سخن مي‌گويند چه بوده است ؟ چيزى يافت نشد مگر همان عبارتى كه از تاريخ ابن ابى طى حلبي ( رحمه الله ) آوردند . ابن ابى طى كتاب تاريخ مفصّلى داشته كه مع الاسف در عصر ما مفقود است .

البته تا حدّى مي‌توان بدان پى برد ؛ مقتدر در دشمنى با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و شيعه ، روش متوكل را ادامه نداد ، بلكه سياست مأمون و نواده‌ى او واثق را در پيش گرفت ، و شيعيان را با سنيان هم سنگ كرد ، علاوه بر آنكه حسين بن روح را نيز بسيار تبجيل مي‌كرد . لكن مجسِّمه‌ى حنابله توانستند در بغداد موجى ضدّ شيعى ايجاد كنند و مقتدر را تحت تأثير قرار داده وادار كنند حامد بن عباس را به منصب رياست وزراء بگمارد . آنان فاش گفتند كه شيعيان در مورد ابوبكر و عمر چه اعتقادى دارند و بدين وسيله مردم را امتحان مي‌كردند ، از زيارت امام‌حسين ( عليه السلام ) در كربلا و نيز قبر امام كاظم ( عليه السلام )

--------------------------- 1140 ---------------------------

در بغداد ممانعت ورزيدند و . . .

حامد بن عباس وزيرى ايرانى بود با افكار متوكل و حنبليان ، و هموست كه حسين بن روح را به زندان انداخت . در منابع اهل‌سنت آمده كه وزير ، اعتقاد خود به قديم بودن قرآن را ترويج مي‌كرد و مدّعى بود واثق - كه دشمن سرسخت مجسّمه‌ى حنابله بوده - پيش از مرگ توبه كرده و از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن بازگشته است ! تاريخ بغداد 14 / 18 مي‌نويسد : « حامد بن عباس به واسطه‌ى مردى از مهتدى نقل مي‌كند كه واثق پيش از مرگ از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن توبه كرد

و بازگشت . »

مجال تفصيل اين مطلب نيست ، ولى خلاصه آنكه ؛ مأمون ، با موج دشمنى با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) و باور به تجسيم خداوند - كه از بني‌اميه نشأت داشت و در عصر هارون انتشار يافته بود - مواجه شد . وى منشورى نوشت و در آن از معاويه بيزارى جست ، و فرمان به قتل كسى كه خدا را تشبيه كند ، او را قابل مشاهده بداند و قرآن را پاره‌اى از ذات او قلمداد كند داد . بعد از او برادرش معتصم آمد و به مخالفت با مأمون پرداخت . او مجسِّمه را به خود نزديك نمود . بعد از او هم واثق آمد و سياست مأمون را پياده كرد . از اين رو مجسّمه‌ى حنابله در بغداد بر ضدّ او شوريدند . واثق ، رئيس آنان - احمد بن نصر خزاعى - را با دست خود و به سال دويست و سى و يك ذبح كرد . ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به تاريخ بغداد 5 / 384 و 386 ، تهذيب الكمال 1 / 508 و تاريخ يعقوبى 2 / 482

ابن كثير در البدائة و النهاية 10 / 334 مي‌نويسد : « واثق ، يكى از محكمترين مردم در اعتقاد به خلق قرآن بود و صبح وشام و پيدا و پنهان بدان فرا مي‌خواند ، و پشت او به باور پدر و نيز عمويش مأمون گرم بود ، بدون آنكه دليل ، برهان ، حجت ، بيان و سنت يا آيه‌اى از قرآن را بر آن اقامه كند . لذا احمد بن نصر برخاست و مردم را به سوى خدا ، امر به معروف ، نهى از منكر ، اعتقاد به اينكه قرآن كلام نازل و غير مخلوق خداست و امور بسيارى فراخواند . جماعتى از اهل بغداد نيز بر گرد او اجتماع كردند و هزاران نفر جمع شدند . »

البته ابن كثير توضيحى نمي‌دهد كه مقصود از امور بسيار چيست ، اگر صراحت به خرج مي‌داد مي‌گفت آنها عبارتند از تقديس بني‌اميه ، دشمنى با اهل‌بيت ( عليهم السلام ) ، اعتقاد به رؤيت خدا و تشبيه او به خلق ، تكفير شيعيان ، اباحه‌ى خون آنان به اتّهام شرك ، يا دشنام به صحابه و . . .

--------------------------- 1141 ---------------------------

در ادامه متوكل با همان بينش مجسّمه‌ى حنابله آمد و حزبى متشكل از آنان به نام اهل حديث تأسيس نمود . وظيفه‌ى آنها اين بود كه با شيعيان به ستيز در آيند ، بر مجالس آنان در عاشورا هجوم برند ، و به جاسوسى كسانى كه به زيارت كربلا و يا كاظمين مي‌روند بپردازند !

البته اين موج با قتل او پايان يافت ، و خلفاى پس از او سياست موازنه‌ى مذاهب و قواى سياسى را در پيش گرفتند ، كه از جمله‌ى اينان مقتدر بود ، تا آنكه حنابله ديگر بار قدرت يافتند و او را وادار كردند به وزارت حامد بن عباس تن دهد .

آنچه در سيره‌ى جناب ابو القاسم حسين بن روح نوبختي ( رحمه الله ) مشاهده مي‌كنيم كه وى حتى در رابطه با معاويه تقيه مي‌كند ، حكايت از شدّت عمل مجسّمه در وزارت حامد بن عباس دارد ، آنها مي‌خواستند حسين بن روح را بكشند و خون شيعيان را مباح اعلام كنند !

لكن چون دست آويزى نيافتند ، ايشان را به زندان انداختند . و ممكن است مقتدر يا مادرش در حبس وى در زندان قصر خليفه بي‌تأثير نبوده باشند .

به طور حتم ، خليفه ، مادرش و بسيارى از سردمداران ، از وجود امام مهدي ( عليه السلام ) و نيز سفارت جناب ابن روح اطلاع داشتند ، زيرا كراماتى از او مشاهده كرده بودند كه شاهد صدق بوده ،

لذا خليفه بر اين باور است كه شورشى كه بر ضدّ او رخ داد و براى مدتى از قدرت كنار زده شد ، به خاطر برخوردى است كه با ايشان داشته است .

آثارى پيرامون سيره‌ى چهار سفير

عالمان شيعه در موضوع سيره‌ى چهار سفير كتب مستقلّى را به رشته‌ى تحرير در آورده‌اند ، الذريعة الى تصانيف الشيعة 1 / 353 مي‌نويسد : « [ كتاب ] اخبار الوكلاء الاربعة ؛ آنان عثمان بن سعيد ، محمد بن عثمان ، حسين بن روح و على بن محمد سمرى هستند ، نائبان خاص در غيبت صغرى و سفراء و نمايندگان امام حجت مهدي ( عليه السلام ) . اين اثر از آنِ ابو العباس احمد بن على بن عباس بن نوح سيرافى ساكن بصره و از اساتيد نجاشى است . بين سال‌هاى چهار صد و ده تا بيست از دنيا رفت ، همان گونه كه از فهرس شيخ طوسى برمي‌آيد ، ايشان مي‌فرمايد : در همين نزديكي‌ها از دنيا رفت ، شيخ طوسى نگارش فهرس خود را به اشاره‌ى

--------------------------- 1142 ---------------------------

شيخ مفيد آغاز كرد و بعد از وفات ايشان آن را به پايان رسانيد ، زيرا در آن سخن از جريان روز فوت شيخ مفيد در سال 413 به ميان مي‌آورد ، لذا وفات سيرافى نيز در اين حدود

خواهد بود .

[ كتاب ] اخبار الوكلاء الاربعة ؛ اثر ابوعبد الله احمد بن محمد بن عياش جوهرى صاحب مقتضب الاثر كه به سال 401 از دنيا رفته است . نجاشى اين مطلب را نقل نموده است . »

از ديگر مراجع اين موضوع ، كتاب‌هايى است كه به احاديث امام مهدي ( عليه السلام ) پرداخته است ،

و نيز كتب رجال و تراجم ، ما نيز در كتاب عصر الشيعة در اين باره سخن رانده‌ايم .

شيعيان به قبور چهار سفير در بغداد تبرّك مي‌جويند

اين چهار بزرگوار در بغداد مدفونند . سفير اول جناب عثمان بن سعيد ( رحمه الله ) مدتى پس از شهادت امام‌عسكري ( عليه السلام ) به بغداد منتقل شد . و ظاهر آن است كه ايشان پس از آن چند سال بيشتر باقى نماند و مأمور شد پسرش محمد بن عثمان را - كه امام‌عسكري ( عليه السلام ) بر وكالتش تصريح كرده بود - جانشين خود قرار دهد ، امام‌عسكري ( عليه السلام ) فرمودند : « بر من گواه باشيد كه عثمان بن سعيد عمرى وكيل من است ، و پسرش محمد وكالت پسرم مهدى شما را بر عهده خواهد داشت . » ( 1 ) ( 1 ) . غيبت شيخ طوسى / 356

با وجود آنكه وصيت ، مراسم غسل و قبر ايشان را بيان كرده‌اند ، لكن در مورد تاريخ ارتحال ايشان چيزى به دست نيامد . پيشتر نيز گذشت كه شيخ طوسي ( رحمه الله ) قبر او را توصيف نمود و فرمود كه به زيارت ايشان رفته است . ( 2 ) ( 2 ) . همان / 358

البته سال وفات جناب ابو جعفر محمد بن عثمان ( رحمه الله ) را 305 ذكر كرده‌اند ، و گفته‌اند كه امام ( عليه السلام ) دو ماه پيش از وفات او ، از آن خبر داده‌اند ، از اين رو ايشان آماده شد و قبرى حفر كرد ، در آن قرآن مي‌خواند ، و لوحى كه آيات قرآن و اسامى امامان ( عليهم السلام ) برآن نقش بود را تهيه كرد تا با او دفن شود .

وفات جناب حسين بن روح ( رحمه الله ) نيز در شعبان سال 326 بوده است ، شيخ طوسى در غيبت / 386 مي‌نگارد : « دختر ابو جعفر عمرى مي‌گويد : قبر ابو القاسم حسين بن روح در نوبختيه در

--------------------------- 1143 ---------------------------

كوچه‌اى كه خانه‌ى على بن احمد نوبختى قرار دارد ، مي‌باشد . . .

ابو نصر نيز گويد : ابو القاسم حسين بن روح - كه خدايش راضى باشد - در شعبان سال 326 از دنيا رفت . من روايات بسيارى از ايشان نقل كرده‌ام . »

وفات جناب على بن محمد سمري ( رحمه الله ) در نيمه‌ى شعبان سال 329 واقع شد ، شيخ طوسى در غيبت / 396 مي‌فرمايد : « ابو نصر هبة الله بن محمد كاتب مي‌گويد : قبر ابو الحسن سمرى - كه خدايش رضا باشد - در شارع معروف به خلنجى قرار دارد . . . وى وفات ايشان را در سال 329 عنوان مي‌كند . »

سيد محمد صادق بحر العلوم در مقدّمه‌ى علل الشرائع مي‌نويسد :

« الف : ابو عمرو عثمان بن سعيد عمري ( رحمه الله ) ؛ ايشان وكيل سه امام هادي ، عسكرى

و ابو القاسم مهدي ( عليهم السلام ) بود . قبرشان در غرب بغداد به طرف بازار ميدان ، مشهور است ،

و شيعيان بدان تبرّك مي‌جويند .

ب : ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد عمري ( رحمه الله ) ؛ ايشان پسر نائب پيشين و جانشين او به فرمان صاحب ( عليه السلام ) است . ايشان به خلانى معروف بوده و در آخر جمادى الاولى سال 305 از دنيا رفته است . ايام سفارت او و پدرش چهل و پنج سال به طول انجاميد ، از سال 260 آغاز شد و تا 305 امتداد يافت . قبر او در شرق بغداد كنار مادرش در شارع باب الكوفة است ، همان جايى كه منازل و خانه‌هاى ايشان قرار داشت .

ج : ابو القاسم حسين بن روح بن ابى بحر نوبختي ( رحمه الله ) ؛ وى از سال 305 به منصب شريف نيابت نائل شد ، تا آنكه در 18 شعبان 326 از دنيا رفت . قبر او در شرق بغداد در بازار عطّاران است . به زيارت او مي‌روند و تبرّك مي‌جويند . آن قبر به نام قبر حسين بن روح شهرت دارد .

د : ابو الحسين على بن محمد سمري ( رحمه الله ) ؛ ايشان آخرين سفيرى بود كه به شرف نيابت نائل آمد و از تاريخ 18 شعبان 326 تا سال 329 كه انتهاى غيبت صغرى و آغاز غيبت كبراست ، عهده‌دار اين امر بود . قبر ايشان در غرب بغداد به طرف بازار حراج ، معروف و مشهور است ، به زيارت او مي‌روند و تبرّك مي‌جويند . »

شيخ حرز الدين در مراقد المعارف درباره‌ى قبر كليني ( رحمه الله ) مي‌نويسد : « مرقد ايشان در بغداد

--------------------------- 1144 ---------------------------

در سمتى كه به باب كوفه منتهى مي‌شود و در كنار رصافه ، در ساحل شرقى دجله سر پل قديم و در مسجد صفويه - و تكيه‌ى مولويه - كه آن را به آصفيه تحريف كرده‌اند ، واقع شده است . . .

ما براى نخستين بار قبر شيخ كلينى را در سال 1305 در بغداد زيارت كرديم . جناب شيخ امام جماعت مسجد كه در همانجا هم اقامت داشت ، قبر شيخ كراجكى را نيز به ما نشان داد . نشانه‌ى قبر ايشان دكه‌اى بلند و به اندازه‌ى دو سوم قامت انسان بود كه در پشت دكه‌ى قبر شيخ كليني ( رحمه الله ) قرار داشت . ما ، سنگ قديمى را بر روى دكه مشاهده نكرديم ، گرچه هنوز آثارى در موضع آن به چشم مي‌خورد . در كنار آن دكه ، نشان دو قبر بود كه از سنگ و آثار باقى مانده آشكار مي‌شد .

معروف است كه در همين سمت شرقى رصافه در آن ازمنه ، خانه‌هايى مسكونى و نزديك به هم وجود داشته كه از آنِ سرشناسان شيعه بوده است ، يكى از آنها خانه‌ى ثقة الاسلام شيخ محمد بن يعقوب كلينى بوده كه بعدها به مسجد و مقبره‌ى ايشان و برخى بزرگان شيعه تبديل مي‌شود .

در ابتداى اين بازار كه با مجراى دجله امتداد دارد و گاه بازار حراج و گاه بازار سراجين ، و در زمان ما بازار سراى گويند ، مرقد شيخ عثمان بن سعيد عمرى است . در وسط آن كنار سر پل قديمى مرقد شيخ كلينى و شيخ كراجكى واقع شده است . كمى پايين‌تر از قبر اين دو و در محلّ ريزش دجله ، مرقد شيخ على بن محمد سمرى در مسجد قبلانيه قرار دارد . » ( 1 ) ( 1 ) . مقدّمه‌ى التعجب من اغلاط العامة كراجكى / 16 ، و نيز ر . ك به اعيان الشيعة 6 / 21 و تهذيب المقال 2 / 400

ديگر وكلاء در دوران سفراى اربعه

ايشان بيش از ده نفرند و مشهورترينشان محمد بن جعفر اسدي ، حاجز بن يزيد وشاء بغدادى و احمد بن اسحاق اشعرى هستند .

شيخ طوسى در غيبت / 415 مي‌نويسد : « در زمان سفيران ستوده ، افرادى مورد وثوق بودند كه توقيعات و اصل از اصل [ امام ( عليه السلام ) ] به سفيران ، از سفراء به آنها مي‌رسيد ، از جمله‌ى آنها

--------------------------- 1145 ---------------------------

ابو الحسين محمد بن جعفر اسدي ( رحمه الله ) است . ابو الحسين بن ابى جيد قمي ، از محمد بن الحسن بن وليد ، از محمد بن يحيى العطّار ، از محمد بن احمد بن يحيي ، از صالح بن ابى صالح روايت مي‌كند : در سال 290 برخى از مردم از من درخواست كرد چيزى از او دريافت كنم ، من ابا كردم و براى كسب تكليف نامه‌اى نوشتم ، پاسخ چنين آمد : محمد بن جعفر عربى در رى حضور دارد ، به او سپرده شود كه از ثقات ماست .

محمد بن يعقوب كليني ، از احمد بن يوسف شاشي ، از محمد بن الحسن كاتب مروزى روايت مي‌كند : دويست دينار براى حاجز وشاء فرستادم و در اين باره به غريم ( 1 ) ( 1 ) . كنايه از امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به خاطر تقيه ، ر . ك به ارشاد 2 / 362 . م

نامه نوشتم و پاسخ آن آمد و خبر از وصول مي‌داد .

همو گفت : هزار دينار از اموال ايشان نزد من بود ، دويست دينار آن را فرستادم ، پاسخ آمد : اگر مي‌خواهى با كسى در ارتباط باشي ، با ابو الحسين اسدى در رى مرتبط باش .

دو يا سه روز بعد خبر درگذشت حاجز - كه خدايش راضى باشد - آمد . وقتى اين خبر را به كاتب مروزى رساندم اندوهگين شد . به دو گفتم : اندوهگين نباش كه در اين توقيع دو نشانه براى تو ذكر شده است ؛ نخست آنكه به تو خبر داده آن مال هزار دينار است ، و دوم آنكه فرمان داده با ابو الحسين اسدى در ارتباط باشى چون از مرگ حاجز مطلع بوده است .

با همين سند از ابو جعفر محمد بن على بن نوبخت : براى حج آماده شده بودم كه توقيع آمد : ما اين را خوش نداريم . پس سينه‌ام تنگ شد و اندوهگين شدم ، نامه نوشتم : من شنوا و مطيع مي‌مانم جز آنكه به جهت بازماندن از حج غمگينم . توقيع آمد : سينه‌ات تنگ نشود كه سال آينده حج خواهى گزارد .

سال بعد اذن طلبيدم و صادر شد ، نوشتم : من محمد بن عباس را - كه به ديانت و صيانتش وثوق دارم - براى مصاحبت در حج برگزيدم ، جواب آمد : اسدى نيكو مصاحبى است ، اگر آمد كسى را بر او نگزين ، او هم آمد و من با او همراه شدم .

محمد بن شاذان نيشابورى گويد : چهار صد و هشتاد درهم نزد من جمع شد ، اما از آنجا كه دوست داشتم آن را پانصد درهم كامل گردانم ، بيست درهم از مال خود بدان افزودم و به

--------------------------- 1146 ---------------------------

اسدى سپردم و چيزى در مورد اينكه از مال خود آن را كامل كردم ننوشتم ، پاسخ چنين آمد : پانصد [ درهمي ] كه بيست [ درهم ] آن از آنِ تو بود ، رسيد . اسدى با عدالتى استوار - بدون آنكه [ نسبت به حق ] تغيير يابد و ايرادى بر او وارد شود - در ربيع الآخر سال 312 از دنيا رفت .

ديگر از آنان احمد بن اسحاق و جماعتى هستند و توقيع در ستايش آنها صادر شد . احمد بن ادريس ، از احمد بن محمد بن عيسي ، از ابو محمد رازى نقل مي‌كند : من و احمد بن

ابى عبد الله در عسكر بوديم كه فرستاده‌ى آن مرد آمد و گفت : احمد بن اسحاق اشعري ، ابراهيم بن محمد همدانى و احمد بن حمزة بن اليسع افرادى ثقه هستند . »

نگارنده : در اين گزارش كه از نظر مي‌گذرد ، تصوير دقيقى از احوال سفراء و مدعيان سفارت در بغداد به دست مي‌آيد ، دلائل الامامة / 282 : « احمد بن محمد دينورى سراج كه كنيه‌اش

ابو العباس است و آستاره لقب دارد گويد : يك يا دو سال بعد از آنكه امام‌عسكري ( عليه السلام )

از دنيا رفت ، از اردبيل به قصد حج به دينور رفتم . مردم دينور در حيرت به سر مي‌بردند و آمدن من موجب مسرّت آنان شد . شيعيان نزد من جمع شدند و گفتند : شانزده هزار دينار از اموال شيعيان جمع شده است ، مي‌خواهيم آن را با خود ببرى و به آنكه لازم است تحويل دهي .

من گفتم : اى قوم ! در اين حيرتى كه مي‌بينيد ما نماينده را نمي‌شناسيم . آنها گفتند : تو را براى اين انتخاب كرديم كه از وثوق و بزرگي‌ات آگاهيم ، پس آن را با خود ببر ولى با اين شرط كه تنها با دليل و برهان آن را در اختيار كسى قرار دهي . آن اموال را در كيسه‌هايى كه هريك به نام يك نفر بود نزد من آوردند . من هم آنها را با خود برداشتم و آمدم تا به قرميسين - كه احمد بن حسن در آن اقامت داشت - رسيدم . براى عرض سلام نزد او رفتم . چون مرا ديد شادمان شد و كيسه‌اى كه هزار دينار در آن بود و نيز بسته‌هايى لباس به من سپرده گفت : اين‌ها را با خود ببر و تنها با دليل و برهان در اختيار كسى قرار ده .

به بغداد كه رسيدم تمام اهتمامم را صرف جستجوى نماينده كردم . به من گفتند مردى است به نام باقطانى و مدعى نمايندگى و سفارت ، شخص ديگرى به نام اسحاق احمر و نيز كسى به نام ابو جعفر عمري .

من اول نزد باقطانى رفتم ، با پيرمردى خوب رو و به ظاهر كامل مواجه شدم . اسبى عربى

--------------------------- 1147 ---------------------------

و خادمانى بسيار داشت . مردم حضور او جمع مي‌شدند و گفتگو مي‌كردند . من وارد شدم و سلام كردم ، او هم خوش آمد گفت ، مرا نزديك خود جاى داد ، مسرور شد و احسان كرد .

مدتى طولانى نشستم تا اكثر مردم بيرون رفتند . از حاجتم سؤال كرد ، گفتم : مردى از اهالى دينور هستم ، همراه خود اموالى دارم كه بايد آن را تحويل دهم . گفت : آن را بياور ، گفتم : دليل مي‌خواهم ، گفت : فردا بيا ، من هم فردا رفتم ولى برهانى نياورد ، روز سوم نيز رفتم ولى باز دليلى اقامه نكرد .

نزد اسحاق احمر رفتم ، جوانى پاكيزه با خانه‌اى بزرگتر از خانه‌ى باقطاني . اسب ، لباس و كمال او بهتر و بالاتر از باقطانى بود ، خادمانش بيشتر بودند و افراد بيشترى نزد او حضور مي‌يافتند . وارد شدم و او خوش آمدگويى كرد و نزديك خود جاى داد . منتظر ماندم تا مجلس تا حدّى خلوت شود . پس از حاجتم سؤال كرد و من نيز همان سخن را كه به باقطانى گفته بودم با او در ميان گذاشتم ، و سه روز نزد او آمدم ولى هيچ برهانى نياورد .

آنگاه حضور ابو جعفر عمرى رسيدم ، پيرمردى بود متواضع ، كمربندى سفيد داشت و بر روى زيراندازى در اتاقى كوچك نشسته بود . نه خادمى داشت و نه بسان ديگران اسب و اسباب . سلام كردم و پاسخ داد ، مرا به خود نزديك و گشاده رويى كرد و حال مرا جويا شد ، من نيز گفتم كه از جبل آمده‌ام و اموالى با خود به همراه دارم . او گفت : اگر دوست دارى اين اموال به جايى كه لازم است برسد ، بايد به سامرا رفته و خانه‌ى ابن الرضا [ امام‌عسكري ( عليه السلام ) ] و نيز فلان بن فلان وكيل را جويا شوى - و خانه‌ى ابن الرضا در آن وقت ساكنان خود را داشت - .

آنچه را مي‌خواهى آنجا خواهى يافت .

من نيز بيرون آمدم و رهسپار سامرا شدم . به سمت خانه‌ى ابن الرضا رفتم و در مورد وكيل سؤال كردم . دربان گفت : او در خانه مشغول است ، هم اكنون خارج مي‌شود . من هم كنار در به انتظار خروج او نشستم . پس از مدتى بيرون آمد ، من برخاستم و سلام گفتم . دست مرا گرفت و به اتاق خود برد . از حال من و علت آمدنم سؤال كرد ، من هم جريان را برايش گفتم و گفتم كه بايد آن اموال را با دليل و برهان تحويل دهم . او گفت : باشد ، سپس غذايى آورد و گفت : اين را بخور و استراحت كن كه خسته‌اي ، تا نماز نخست هم ساعتى مانده ، بعد از

--------------------------- 1148 ---------------------------

آن آنچه را كه خواستى برايت خواهم آورد .

من غذا را خوردم و خوابيدم . هنگام نماز بيدار شدم و نماز را به جاى آوردم . آنگاه به نهر رفته ، حمام كردم و آمدم . منتظر ماندم تا آنكه يك چهارم شب سپرى شد ، پس او آمد و با خود نامه‌اى داشت ، در آن آمده بود : بسم الله الرحمن الرحيم ، احمد بن محمد دينورى آمد و شانزده هزار دينار در فلان تعداد كيسه با خود آورد . درون آنها كيسه‌ى فلانى پسر فلانى با كذا و كذا دينار است ، كيسه‌ى فلانى پسر فلانى با كذا و كذا دينار - تا آنكه يك يك كيسه‌ها را برشمرد - و كيسه‌ى فلان پسر فلان ذرّاع ، شانزده دينار است . در اين هنگام شيطان مرا وسوسه كرد ، ولى گفتم : آقاى من از من آگاه‌تر است ، پس آنچه را درباره‌ى كيسه‌ها و صاحبان آن آمده بود تا آخر خواندم . در ادامه آمده بود : او از قرميسين از نزد احمد بن حسن مادرائى برادر صوّاف ، كيسه‌اى كه هزار دينار در آن است و نيز فلان تعداد بسته لباس - كه رنگ و فرستنده‌ى يك يك آنها ذكر شده بود - آورده است .

پس شكر خدا را به خاطر منّتى كه بر من گذارده و شك از دلم زدوده به جاى آوردم . در آن نامه فرمان داده بود هر آنچه را به همراه دارم به جايى ببرم كه ابو جعفر عَمرى دستور مي‌دهد .

پس به بغداد و نزد ابو جعفر عمرى آمدم . مرا كه ديد فرمود : چرا نرفتي ؟ گفتم : آقاى من ! از سامرا بازگشته‌ام . با ايشان مشغول صحبت بودم كه نامه‌اى از مولايمان ( عليه السلام ) براى او آمد و ضميمه‌اى مثل آنچه با من است داشت . در آن ، سخن از اموال و لباس‌ها رفته بود و فرمان داده بود همه در اختيار ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطّان قمى قرار گيرد . ابو جعفر عَمرى لباس‌هايش را در بر كرد و به من فرمود : آنچه را كه با خوددارى به منزل محمد بن احمد بن جعفر قطّان قمى بياور ، من نيز همين كار را انجام دادم و همه را تسليم او كردم و راهى حج شدم .

به دينور كه بازگشتم مردمان جمع شدند ، من هم نامه‌اى را كه وكيل مولايمان ( عليه السلام ) برايم آورده بود ، براى آنان خواندم . هنگامى كه سخن از كيسه‌ى ذرّاع به ميان آمد ، صاحب كيسه بي‌هوش بر زمين افتاد . ما هم به او پرداختيم تا آنكه به هوش آمد و به شكرانه به سجده افتاد و گفت : سپاس مر خدايى را كه به هدايت بر ما منّت نهاد ، هم اينك دانستم كه زمين خالى

--------------------------- 1149 ---------------------------

از حجت نخواهد بود . اين كيسه را ذرّاع به من داد و كسى جز خدا نمي‌دانست .

من پس از مدتى ابو الحسن مادرائى را ملاقات كردم و فقره‌ى مربوط به او را نيز خواندم ، او گفت : سبحان الله ! در هرچه ترديد كردي ، در اين ترديد نكن كه خداى عزوجل زمين را خالى از حجت نخواهد گذاشت . بدان ! هنگامى كه اذكوتكين ( 1 ) ( 1 ) . از امراء ترك و اتباع بنى عباس ، مرآة العقول 6 / 191 . م

، بر يزيد بن عبد الله در سهرورد هجوم آورد ، بر مناطق تحت سلطه‌ى وى مستولى شد ، و خزائن را به دست آورد ، مردى سراغ من آمد و گفت : يزيد بن عبد الله ، فلان اسب و فلان شمشير را براى مولايمان قرار داده است .

من مأمور انتقال خزائن يزيد بن عبد الله به نزد اذكوتكين بودم ، اما مراقب بودم آن اسب و شمشير را براى مولايمان نگاه دارم تا آنكه چيزى جز آن دو باقى نماند . اذكوتكين پياپى مطالبه مي‌كرد و ديگر راهى جز تسليم آنها نداشتم . از اين رو به ازاى آن شمشير و اسب ، هزار دينار حساب كردم و به خزانه‌دار سپرده ، از او خواستم آن را در مطمئن‌ترين مكان جاى دهد و به هيچ وجه آن را به من ندهد ، حتى اگر نياز مبرمى بدان بود ، و اسب و شمشير را

تسليم نمودم .

در مجلس خود در رى نشسته و مشغول بررسى امور و امر و نهى بودم كه ابو الحسن اسدى وارد شد . او گاه گاه نزد من مي‌آمد و نيازهايش را بر طرف مي‌ساختم . هنگامى كه مدت زمان زيادى از نشستن او گذشت ، گفتم : چه حاجتى داري ؟ گفت : مي‌خواهم با شما تنها باشم . به خزانه‌دار فرمان دادم مكانى در خزانه برايمان مهيا كند . وارد خزانه كه شديم او نامه‌ى كوچكى از مولايمان بيرون آورد ، در آن آمده بود : اى احمد بن حسن ! آن هزار دينارى كه نزد تو داريم - قيمت شمشير و اسب - را به ابو الحسن اسدى بسپار .

من براى سپاس از درگاه خداى عزيز و جليل بابت منّتى كه بر من نهاده ، به سجده افتادم ، و دانستم كه او به حق خليفه‌ى خداست ، چرا كه احدى جز تو از اين امر آگاهى ندارد ، و از شادمانى اينكه خدا مرا به اين امر هدايت كرده ، سه هزار دينار نيز بدان افزودم . » ( 2 ) ( 2 ) . فرج المهموم / 239 ، اثبات الهداة 3 / 701 ، بحار 51 / 300 ، و نيز به طور اختصار كافى 1 / 522 ، دلائل الامامة / 285 ، ارشاد / 354 ، غيبت شيخ طوسى / 171 ، الخرائج و الجرائح 1 / 464 ، اعلام الورى / 420 و اثبات الهداة 3 / 662

--------------------------- 1150 ---------------------------

نگارنده : اين گزارش از سختگيرى و احتياط شيعه درباره‌ى مدعيان سفارت حكايت مي‌كند ، و مي‌رساند كه آنان از مدعيان درخواست معجزه داشتند ، و البته كه تنها بر دستان سفيران و وكلاى مورد اعتماد امام ( عليه السلام ) مشاهده مي‌كردند . علاوه بر آنكه مي‌رساند حاكم رى و برخى فرماندهان شيعه بودند ، و امام ( عليه السلام ) وكيل خود جناب ابو الحسن اسدى را سراغ يكى از آنها مي‌فرستند تا اموال مزبور را دريافت كند ، و او را از نيتى كه احدى از آن اطلاع ندارد بياگاهاند .

شيخ صدوق در كمال الدين 2 / 488 توثيق دو وكيل - حاجز بن يزيد و اسدى - را از نصر بن صباح بلخي ، و نيز فرمان امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) به برخى به رجوع به اين دو كه در رى بودند را ،

نقل مي‌كند . ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن غيبت شيخ طوسى / 257 ، الخرائج و الجرائح 2 / 695 و اثبات الهداة 3 / 673 و 693

كافى 1 / 521 از حسن بن عبد الحميد نقل مي‌كند : « من در مورد حاجز [ و اينكه آيا وكيل امام ( عليه السلام ) است يا نه ] دچار ترديد شدم ، پس چيزى با خود برداشتم و به عسكر آمدم ، توقيع آمد : نه در ما ، و نه در كسانى كه به فرمان ما در جاى ما قرار مي‌گيرند شكى نيست ، آنچه همراه دارى به حاجز بن يزيد بسپار . » ( 2 ) ( 2 ) . الهداية / 90 ، ارشاد / 354 ، اعلام الورى / 420 ، اثبات الهداة 3 / 662 و 677 و مشابه آن كمال الدين 2 / 499

امامان ( عليهم السلام ) ، و پذيرش خمس ، نذر و هديه

يكى از امور جالب توجه در اسلام ، آن است كه خداى متعال در طى نسل‌ها ، منبع مالى عظيمى را به عترت پيامبرش ( صلى الله عليه وآله ) اختصاص داده است . مسلمين اتفاق نظر دارند كه تشريع اين قانون ، پيش از جنگ بدر بوده است ، هنگامى كه دولت اسلام به نخستين درآمدهاى خود دست يافت ، آنگاه سخن خدا نازل شد : وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَئٍْ فَأَنَّ للهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَئ قَدِيرٌ ، ( 3 ) ( 3 ) . سوره‌ى انفال / 41

و بدانيد هر چه را نفع مي‌بريد ، يك پنجم آن براى خدا و پيامبر و براى خويشاوندان [ او ] و يتيمان و بينوايان و در راه‌ماندگان است ، اگر به خدا و آنچه بر بنده‌ى خود در روز جدايى [ حقّ از باطل ] - روزى كه آن دو گروه با هم روبرو شدند - نازل كرديم ،

--------------------------- 1151 ---------------------------

ايمان آورده‌ايد . و خدا بر هر چيزى تواناست .

سهم خداى تعالى به رسول ( صلى الله عليه وآله ) مي‌رسد ، و نصف ديگر را پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) براى خويشان ، يتيمان ، بينوايان و در راه‌ماندگان از بنى هاشم به مصرف مي‌رساند .

و نيز اتفاق بر اين دارند كه پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) گراميداشت الهى بنى هاشم را براى امت بيان فرمودند و محمية بن جزء را مسؤول خمس قرار دادند ، او هم آن را جمع مي‌نمود و به فرمان آن حضرت ،

در بنى هاشم صرف مي‌كرد ، صحيح مسلم 3 / 118 روايت مي‌كند : « ربيعة بن حارث و عباس بن عبد المطلب با هم گفتند : به خدا خوب است اين دو پسر [ عبد المطلب بن ربيعه و فضل بن عباس ] را نزد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بفرستيم ، تا با ايشان صحبت كنند كه شايد آنها را مأمور برخى صدقات قرار دهند ، تا آنچه را مردم مي‌پردازند بپردازند ، و از آنچه مردم بهره مي‌بردند بهره بردند . . . وقتى ايشان نماز ظهر را به جاى آوردند ، ما [ عبد المطلب و فضل ] پيش از ايشان به خانه رسيديم و بيرون خانه منتظر بوديم تا بيايند . ايشان آمده فرمودند : آنچه را در درون داريد ابراز كنيد و وارد منزل شدند و ما هم به دنبالشان رفتيم ، و روزى بود كه نزد زينب بنت جحش بودند .

هريك از ما مي‌خواست خود سخن بگويد كه بالاخره يكى از ما گفت : يا رسول الله ! شما نيكوكارترين و رسنده ترين مردمانيد ، ما هم به سنّ ازدواج رسيده‌ايم ، آمده‌ايم تا ما را مأمور برخى از اين صدقات قرار دهيد تا بسان مردم بپردازيم و نيز بهره مند شويم . ايشان مدتى طولانى سكوت كردند . . . فرمودند : صدقه ، بر آل محمد شايسته [ و جايز ] نيست ، اين‌ها آلودگي‌هاى [ دست ] مردم است . در ادامه فرمودند : محميه - كه امور مربوط به خمس را بر عهده داشت - و نوفل بن حارث بن عبد المطلب را فرا بخوانيد . آنها آمدند ، ايشان به محميه فرمودند : دخترت را به همسرى اين پسر - فضل بن عباس - در آور ، و به نوفل هم فرمودند : دخترت را به ازدواج اين پسر در آور .

به محميه فرمودند : مهر اين دو را از خمس بپرداز . . .

در روايت ديگرى آمده است : سپس فرمودند : اين صدقات آلودگي‌هاى مردم است ، و بر

--------------------------- 1152 ---------------------------

محمد و آل محمد جايز نيست . » ( 1 ) ( 1 ) . مشابه آن مسند احمد 4 / 166 و عون المعبود 8 / 146

الاستيعاب 4 / 1463 مي‌نويسد : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) او را عهده‌دار امور خمس قرار داد ، و فرمان داد مهريه‌ى زنان بنى هاشم را بپردازد . »

الاصابة 6 / 37 : « وى كارگزار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بر خمس بود . »

تاريخ يعقوبى 2 / 76 : « روز بدر ، محمية بن جزء بن عبد يغوث زبيدى هم پيمان بنى جمح را بر مقاسم قرار داد . »

امتاع الاسماع 1 / 205 : « رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در تمامى منافع خمس قرار داد ، و محمية بن جزء متولى آن بود . خمس‌ها نزد او گرد مي‌آمد ، و صدقات جدا بود . »

ابن الهمام در شرح فتح القدير 2 / 273 مي‌نويسد : « بخارى از آن حضرت روايت مي‌كند : صدقه ، بر ما اهل‌بيت جايز نيست . »

در اين مصاف در صدد بحث از آن نيستيم كه خلفا ، به عمد با رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مخالفت كردند و خمس را به صاحبان شرعى آن يعنى بنى هاشم ندادند ، زيرا مي‌هراسيدند توان مالى هم به توان معنوى آنان ضميمه گردد .

بلكه غرض بيان سبب تعامل اهل‌بيت ( عليهم السلام ) با مسئله‌ى خمس - كه سرمايه‌اى هنگفت بوده -

است . آنان گاه مطالبه مي‌كردند ، همان گونه كه اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) از عمر خواست ، ولى او آن را بسيار شمرد و حاضر به پرداخت نشد !

گاه نيز آن را نزد غاصبان رها مي‌كردند ، همان گونه كه حضرت امير ( عليه السلام ) در مورد خمس ، فدك و ديگر اموال رفتار كرد .

در برخى موارد به شيعيان مي‌بخشيدند تا معيشتشان حلال و پاك مولد باشند ، و گاه فرمان مي‌دادند به خود يا وكلايشان پرداخت شود و از مصرف حتى يك درهم آن بر حذر مي‌داشتند ، هم‌چنان‌كه در دوران امام هادى و امام‌عسكرى و امام عصر ( عليهم السلام ) مشاهده مي‌شود .

سبب اين تفاوت ، آن است كه خداى متعال اين حق را به آنان داده كه هر گونه مي‌خواهند با آن رفتار كنند ، مي‌توانند رها كنند ، و يا دريافت نمايند ، علاوه بر آنكه ممكن است چيزى از آن را براى

--------------------------- 1153 ---------------------------

خود برنمي‌گرفتند ، و در مسير مصالح مؤمنين مصروف مي‌داشتند .

اما اينكه مي‌بينيم در ازمنه‌ى آخرين امامان ( عليهم السلام ) ، اين مسئله بدون اغماض عنوان شده ، حكمت‌ها و فوائدى دارد از جمله آنكه فرهنگ انفاق در ميان شيعيان استوار شود ، ارتباط آنان با امامان ( عليهم السلام ) و وكلايشان حفظ گردد و . . .

كمال الدين 2 / 483 با سندى صحيح نقل مي‌كند : « اما كسانى كه به اموال ما دست مي‌برند ؛ هركس چيزى از آن را حلال بشمارد و مصرف كند ، جز اين نيست كه آتش مي‌خورد . . .

اما پشيمانى گروهى كه با آنچه به ما رساندند در دين خداى عزوجل دچار ترديد شدند ؛ ما به كسى كه مي‌خواهد آن را پس گيرد پس داديم ، و نيازى به صله‌ى كسانى كه شك دارند نداريم . »

شيخ طوسى در غيبت / 172 از امام مهدي ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « به من خبر رسيده كه جماعتى از شما در اعتقادشان به ترديد افتاده‌اند و در واليان امور دچار شك و سرگردانى شده‌اند ، اين مطلب ما را به خاطر شما - و نه به خاطر خودمان - اندوهگين ساخت ، چرا كه خدا با ماست و هيچ نيازى به غير او نداريم ، حق با ماست لذا كسى كه خود را از ما باز دارد ، موجب هراس ما نخواهد بود ، و ما پرورش يافتگان ربّمان هستيم و پس از آن خلق پرورش يافتگان ما هستند . »

تواتر رؤيت امام ( عليه السلام ) در غيبت ، و تكذيب مدعيان سفارت

پيشتر روايت صحيح كمال الدين 2 / 516 كه آن را از ابو محمد حسن بن احمد مكتب نقل مي‌كند گذشت : « در سالى كه جناب شيخ على بن محمد سمرى - قدس الله روحه - از دنيا رفت در بغداد بودم . چند روز پيش از وفات حضور ايشان رسيدم كه توقيعى براى مردم بيرون آورد : بسم الله الرحمن الرحيم ، اى على بن محمد سمري ! خداوند پاداش برادرانت را در [ فقدان ] تو بالا بَرد ، زيرا تو از اين زمان تا شش روز ديگر از دنيا خواهى رفت ، پس كار خود را سامان ده و به هيچ كس وصيت نكن كه پس از وفات قائم مقام تو شود ، چرا كه غيبت تام واقع شده و ظهور تنها بعد از اذن خداست - كه يادش بلند است - كه پس از طولانى شدن

--------------------------- 1154 ---------------------------

مدت ، سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمين از ستم خواهد بود .

كسانى نزد شيعيان من خواهند آمد كه ادعاى مشاهده مي‌كنند ، بدانيد ! هر كس پيش از خروج سفيانى و فرياد ، ادعاى مشاهده كند كذاب و افترازن است ، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلى العظيم .

از روى توقيع نوشتيم و از نزد ايشان بيرون آمديم . روز ششم حضور ايشان رسيديم ، در حال جان كندن بود ، گفته شد : جانشين شما كيست ؟ فرمود : خداوند امرى دارد كه آن را به سرانجام مي‌رساند ، و از دنيا رفت . اين آخرين سخنى بود كه از او شنيديم ، رضوان خدا بر او باد . »

در ابتداى همين فصل گذشت كه به قرينه‌ي : كسانى نزد شيعيان من خواهند آمد كه ادعاى مشاهده مي‌كنند ، آنچه در اين روايت انكار شده ، ادعاى سفارت و حضور است ، نه صرف ديدن . يعنى ادعايى كه مدعى نزد شيعيان مي‌آيد و مي‌گويد امام ( عليه السلام ) را مشاهده كرده ، نزد ايشان حضور يافته و سفير امام و واسطه‌ى مردم با ايشان است ، ادعايى كه بر تعدادى از مدعيان سفارت - اگرچه آن را سفارت ننامند - انطباق دارد . لذا واجب است آنان را رد و تكذيب كنيم ، و به مانند برخورد شيعيان با جعفر كذاب ، حلاج ، شلمغانى و سايرين - كه اينان خواه ناخواه وارثان آنهايند - از آنان معجزه بخواهيم .

پس هركسى كه در غيبت كبرى مدعى مشاهده شد و خود را سفير انگاشت ، يا آنكه ادعا كرد امام ( عليه السلام ) او را مأمور تبليغ - حتى نسبت به امرى خرد - نموده است ، كذاب ، افترا زن و لازم الاجتناب است .

اما اگر كسى مدعى رؤيت ايشان و مشاهده‌ى كرامت شد ، يا آنكه ادعا كرد امام ( عليه السلام ) به او فرمانى - كه ربطى به مقام سفارت ندارد - داده است ، ولى خود را سفير و وكيل امام ( عليه السلام ) معرّفى نكرد ، تكذيب چنين شخصى نه تنها لازم ، بلكه صحيح نيست ، و اگر شروط صدق در او جمع باشد ، مي‌بايست تصديق نمود .

گزارشات تشرّف تعدادى از ثقات جليل القدرِ عادل صحيح العقيده كه از سلامت حواس و فكر برخوردارند و حتى صدق برخى از آنان محسوس مي‌باشد ، در دوران غيبت كبري ، به حدّ تواتر رسيده است .

--------------------------- 1155 ---------------------------

دروغ پردازانى كه مدعى سفارت شدند

مذهب اهل‌بيت ( عليهم السلام ) از ديرباز با دو مقوله روبرو بوده و با قاطعيت تمام و بدون هرگونه نرمش ،

بر هر اين دو خطّ بطلان كشيده و مي‌كشد ، مقوله‌ى غلو و افراط و نيز تفريط و تقصير ، زيرا پشتوانه‌ى آن وحى الهى است كه از هر دو به دور مي‌باشد .

در منابع ما جبهه گيري‌هاى امامان ( عليهم السلام ) نسبت به كسانى كه مدعى الوهيت ايشان ، هرگونه شراكتى با خداوند ، نبوت و يا به دروغ مدعى سفارت از ايشان شده‌اند ، آمده است .

يكى از عوامل غلو آن است كه برخى مردم معجزاتى محير العقول از ايشان مشاهده مي‌كردند ، لكن از آنجا كه عقلشان توان درك عظمت خداى تعالى و بخشوده‌ى وى نسبت به اولياء خود را نداشت ، از سويى شيطان هم آنان را تحريك مي‌كرد ، لذا مي‌پنداشتند خداوند در امام ( عليه السلام ) حلول نموده است ، تا بعد از مدتى بتوانند ادعا كنند امام ( عليه السلام ) در خودشان حلول كرده است !

امامان ( عليهم السلام ) با اين انحرافات به مبارزه پرداختند ، و بندگى محض را ارائه نمودند .

امامان ( عليهم السلام ) و غاليان

رجال كشى 1 / 323 از امام باقر ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « عبد الله بن سبأ مدعى نبوت بود ، و مي‌پنداشت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) خداست . خبر به آن حضرت رسيد ، او را فراخوانده در اين باره پرسيدند و او اقرار كرد و گفت : آري ، شما خداييد و به دلم افتاده كه من پيامبرى هستم .

اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) فرمودند : واى بر تو ، شيطان بر تو سلطه يافته ، از اين باور بازگرد - مادرت به عزايت بنشيند - و توبه كن . اما او ابا كرد . حضرت او را سه روز حبس كردند و توبه دادند ، اما او توبه نكرد ، از اين رو او را با آتش سوزاندند و فرمودند : شيطان عقل او را برد ، او نزد وى مي‌آمد ، و اينچنين به دلش مي‌انداخت . »

همان 1 / 325 از امام باقر ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : « هنگامى كه حضرت علي ( عليه السلام ) از نبرد با اهل بصره فارغ شد ، هفتاد تن از زُطّ ( 1 ) ( 1 ) . طائفه‌اى از سياهان و يا هنديان

نزد ايشان آمدند ، سلام كردند و با زبان خود با ايشان سخن گفتند ، و ايشان با همان لغت پاسخ دادند .

--------------------------- 1156 ---------------------------

ايشان فرمودند : من آن گونه كه شما مي‌گوييد نيستم ، من بنده‌ى خدا و مخلوقم . اما آنان نپذيرفتند و گفتند : شما ، شما همانيد ، حضرت فرمودند : اگر از آنچه درباره‌ى من گفتيد بازنگشته به درگاه خداى متعال توبه ننماييد ، شما را به قتل خواهم رساند . ولى آنان باز هم نپذيرفتند .

ايشان فرمان دادند چاه‌هايى حفر شود ، آنگاه با راه‌هايى آنها را به يكديگر متصل كردند ، سپس آن جماعت را درون چاه‌ها پراكنده ساختند . در يكى از چاه‌ها كه كسى در آن نبود ، آتشى افروختند كه دود آن ، آنان را فراگرفت و از بين رفتند . »

ابن عبد البر در التمهيد 5 / 317 : « او را ربّ و إله خود دانستند و گفتند : تو خالق و رازق مايي . ايشان آنان را توبه و هشدار داد ، اما آنها بر اعتقادشان پافشارى كردند . پس حفره‌هايى كند . . . » ( 1 ) ( 1 ) . فتح البارى 12 / 238 ، تاريخ الاسلام 3 / 643 ، الانساب سمعانى 5 / 498 و شرح نهج‌البلاغة 5 / 5 و 8 / 119

امام صادق ( عليه السلام ) نيز از كسى كه مدعى ربوبيت ايشان شود بيزارى جسته و بر او لعنت فرستادند ، رجال كشى 2 / 587 از ابو بصير از امام صادق ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : « اى ابو محمد ! از كسى كه ما را رب مي‌پندارد بيزارى بجوي ، عرضه داشتم : خدا از چنين كسى بيزار است ، فرمودند : از كسى كه ما را پيامبر مي‌انگارد برائت بجوي ، گفتم : خدا از چنين شخصى بيزار است . »

اصل زيد الزراد / 46 : « زيد زراد گويد : هنگامى كه ابو الخطاب در كوفه لبيك گفت ، و در مورد امام صادق ( عليه السلام ) چنان ادعايى كرد ، من به همراه عبيد بن زراره نزد آن حضرت رفتيم ، من عرض كردم : فدايت شوم ، ابو الخطاب و يارانش در مورد شما مطلب بزرگى مي‌گويند ، او مي‌گويد : لبيك جعفر ، لبيك معراج . يارانش بر اين باورند كه ابو الخطاب را نزد شما به معراج آورده‌اند و چون به زمين بازگشته به سوى شما فرا مي‌خواند ، و لذاست كه خطاب به شما لبيك مي‌گويد .

اشك از ديدگان امام صادق ( عليه السلام ) سرازير شد و صدا زد : پروردگارا ! از آنچه اجدع عبد بنى اسد درباره‌ى من ادعا مي‌كند ، نزد تو بيزارى مي‌جويم ، مو و پوست من براى تو در كرنش است ، بنده و پسر بنده‌ى تو و خاضع و فروتنم .

--------------------------- 1157 ---------------------------

آنگاه مدتى سر به سمت زمين گرفت و گويا با پروردگارش مناجات داشت . سپس سر برآورد و فرمود : آري ، آري ، بنده‌اى خاضع ، خاشع ، نزد پروردگار خود فروتن ، كوچك ، حقير ، هراسان و بيمناك از پروردگار خويش ، به خدا قسم پروردگارى دارم كه او را عبادت مي‌كنم و هيچ چيزى را با او شريك قرار نمي‌دهم .

چرا چنين مي‌كند ؟ خدا او را خوار كند ، بترساند و در روز قيامت بيم او را به ايمنى مبدّل نگرداند ، نه تلبيه‌ى پيامبران چنين بوده ، نه تلبيه‌ى من و نه رسولان ، من چنين لبيك مي‌گويم : لبيك اللّهمّ لبيك ، لبيك لا شريك لك .

در اين هنگام ما برخاستيم ، به من فرمودند : اى زيد ! اين را برايت گفتم تا در قبرم آرام باشم . اى زيد ! اين را از دشمنان پوشيده دار . »

مقصود امام ( عليه السلام ) از جمله‌ى اخير ، آن است كه زيد مراقب باشد مبادا بنى عباس سوء استفاده ، و آنان را به عبادت اهل‌بيت ( عليهم السلام ) متّهم كنند .

كافى 8 / 225 از مالك بن عطيه نقل مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) غضبناك بيرون آمده فرمودند : براى كارى بيرون رفتم كه برخى سياهان مدينه به من برخورد و صدا زد : لبيك يا جعفر بن محمد ، لبيك ! من همان زمان هراسان و بيمناك از سخن او به منزل برگشتم ، براى پروردگارم به سجده افتادم ، چهره به خاك آلودم ، خود را ذليل شمردم و از آنچه مرا بدان ندا كرد بيزارى جستم .

اگر عيسى بن مريم از آنچه خدا درباره‌اش گفته بود [ يعنى از نبوت ، به ربوبيت ] تجاوز مي‌كرد ، چنان ناشنوا مي‌شد كه ديگر تا ابد چيزى نشود ، آن سان كور مي‌شد كه پس از آن تا ابد نبيند ، و بسانى گنگ مي‌گشت كه تا ابد سخن نگويد .

سپس افزودند : خداوند ابو الخطاب را لعنت كند و با آهن به قتل رساند . »

علامه‌ى مجلسي ( رحمه الله ) در مرآة العقول 26 / 158 پس از نقل اين روايت مي‌نگارد : « دعاى امام ( عليه السلام ) مستجاب شد ، كشى روايت مي‌كند كه عيسى بن موسى بن على بن عبد الله بن عباس كه كارگزار منصور بر كوفه بود - هنگامى كه به او خبر رسيد ابو الخطاب و يارانش به اباحى گرى مي‌پردازند ، مردم را به نبوت ابو الخطاب دعوت مي‌كنند ، در مسجد گرد مي‌آيند

--------------------------- 1158 ---------------------------

و چنين جلوه مي‌دهند كه مشغول عبادتند - كسى را فرستاد و همه را به قتل رساند ، و تنها يك نفر توانست جان به سلامت به در برد . وى مجروح شد و در ميان كشتگان افتاد و چنين پنداشتند كه او نيز به قتل رسيده است . پس چون شب فرا رسيد ، از ميان آنها خارج شد و نجات يافت . او ابو سلمه سالم بن مكرم ساربان بود . در روايتى آمده كه آنان

هفتاد نفر بودند . »

رجال كشى 2 / 584 از حنان بن سَدير : « به سال 138 در خدمت امام صادق ( عليه السلام ) نشسته بودم و ميسّر نيز حاضر بود ، ميسر گفت : فدايت گردم ، در شگفتم از گروهى كه با ما به اينجا مي‌آمدند ، ولى از ميان رفتند ! ايشان فرمودند : كيان ؟ گفت : ابو الخطاب و يارانش . امام ( عليه السلام ) كه تكيه داده بودند ، درست نشستند ، انگشت به سمت آسمان گرفته فرمودند : لعنت خدا ، فرشتگان و مردم همه بر ابو الخطاب باد ، خدا را گواه مي‌گيرم كه او كافر فاسق مشرك بود و با فرعون در شديد ترين عذاب - در صبح و شام - محشور مي‌شود . به خدا سوگند من نسبت به بدن‌هايى كه همراه با او به آتش افتادند ، بخل مي‌ورزم [ و برايشان افسوس مي‌خورم ] . »

معانى الاخبار / 388 نقل مي‌كند : « به امام صادق ( عليه السلام ) گفتند : ابو الخطاب از شما نقل مي‌كند كه فرموديد : چون حق را شناختى هر آنچه خواهى انجام ده ، فرمودند : خدا ابو الخطاب را لعنت كند ، به خدا چنين نگفتم ، من گفتم : چون حق را شناختى هر كار خيرى خواستى انجام ده كه از تو پذيرفته شود ، خداى عزيز و جليل مي‌فرمايد : مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى غافر / 40

هر كه كار شايسته كند - چه مرد باشد يا زن - در حالى كه ايمان داشته باشد ، در نتيجه آنان داخل بهشت مي‌شوند و در آنجا بي‌حساب روزى مي‌يابند . و نيز فرموده : مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى نحل / 97

هر كس - از مرد يا زن - كار شايسته كند و مؤمن باشد ، قطعاً او را با زندگى پاكيزه‌اي ، حياتِ [ حقيقي ] بخشيم . »

امام كاظم ( عليه السلام ) نيز چنين برخورد مي‌كنند ، رجال كشى 2 / 587 از ابن مغيره نقل مي‌كند : « من و

--------------------------- 1159 ---------------------------

يحيى بن عبد الله بن حسن در حضور امام كاظم ( عليه السلام ) بوديم كه يحيى گفت : فدايت شوم ، اينان مي‌پندارند شما [ به طور مستقل و بدون دريافت از خدا ] از غيب آگاهيد . حضرت فرمودند : سبحان الله ، سبحان الله ! دستت را بر سرم بگذار ، به خدا سوگند مويى در بدن يا سرم نمانده مگر آنكه برخاسته .

نه ، به خدا قسم اين تنها به واسطه‌ى وراثت از رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به دست آمده است . »

همچنين امام رضا ( عليه السلام ) ، رجال كشى 2 / 829 مي‌نويسد : « نصر بن صباح گويد : محمد بن فرات اهل بغداد بود .

حسين بن حسن قمي ، از سعد بن عبد الله ، از عبيدي ، از يونس ، از امام رضا ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : اى يونس ! آيا محمد بن فرات و دروغ او بر من را نمي‌بيني ؟ عرض كردم : خدا او را از رحمت دور كند ، در هم بكوبد و به شقاوت مبتلا كند . ايشان فرمودند : خدا با او چنين كند ، خدا به او حرارت آهن را بچشاند ، همان گونه كه با كسان پيش از او كه بر ما دروغ مي‌بستند چنين كرد .

اى يونس ! من اين را تنها بابت آن گفتم كه اصحابم را از او بر حذر داري ، و آنان را به لعن و بيزارى جستن از او فرمان دهى كه خدا از او بيزار است .

سعد ، از ابن العبيدي ، از برادرش جعفر بن عيسى و على بن اسماعيل ميثمى از امام رضا ( عليه السلام ) نقل مي‌كند : محمد بن فرات مرا آزرد ، خدا او را بيازارد و حرارت آهن را بچشاند ، او مرا آزرد ، خدايش لعنت كند ، به مانند آنكه ابو الخطاب كه خدايش لعنت كند جعفر بن محمد ( عليه السلام ) را آزرد . هيچ خطّابى مانند محمد بن فرات بر ما دروغ نبست . به خدا قسم هر كسى بر ما دروغ بندد ، خداوند حرارت آهن را به او بچشاند .

محمد بن عيسى گويد : آن دو و نيز ديگران برايم گفتند : محمد بن فرات [ بعد از نفرين امام رضا ( عليه السلام ) ] تنها مدتى كوتاه درنگ كرد كه ابراهيم بن شكله او را به سخت‌ترين نحو به هلاكت رساند .

محمد بن فرات معتقد بود كه باب و پيامبر است . قاسم يقطينى و على بن حسكه‌ى قمى نيز چنين ادعايى داشتند ، خدايشان لعنت كند . »

--------------------------- 1160 ---------------------------

شيخ صدوق در اعتقادات / 99 مي‌نويسد : « امام رضا ( عليه السلام ) در دعايشان مي‌گفتند : خدايا ! من از قدرت و توان به درگاهت بيزارى مي‌جويم كه هيچ قدرت و توانى جز به تو نيست .

خدايا ! من به درگاه تو از كسانى كه براى ما ادعايى كردند كه به حق براى ما نيست ، بيزارى مي‌جويم .

خدايا ! نزد تو از كسانى كه درباره‌ى ما چيزى كه خود نگفته‌ايم گفتند ، بيزارى مي‌جويم .

خدايا ! خلق براى تو و فرمان از سوى توست ، تنها تو را مي‌پرستيم و از تو يارى مي‌طلبيم .

خدايا ! تو خالق ما و خالق پدران نخستين و آخرين مايي .

خدايا ! ربوبيت جز تو را نسزد ، و الوهيت تنها به تو شايد ، پس بر نصارى كه عظمت تو را خُرد شمردند ، و نيز كسانى از آفريدگانت كه مشابه اعتقاد آنان را دارند ، لعنت فرست .

خدايا ! ما بندگان و پسران بندگان توايم ، نه اختيار نفع رساندن به خود را داريم و نه دفع ضرر از خود ، نه مرگ ، حيات و نه نشور را .

خدايا ! هر آنكه ما را ربّ انگارد ، نزد تو از او بيزارى مي‌جوييم ، هر كه مي‌پندارد آفرينش و رزق بر عهده‌ى ماست ، از او به درگاه تو برائت مي‌جوييم ، مانند بيزارى جستن عيسى از نصاري .

خدايا ! ما آنان را به آنچه مي‌انگارند دعوت نكرديم ، پس به گفتار آنان ما را مؤاخذه ننما ، و ما را در رابطه با آنچه مي‌پندارند ببخش ، رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً . إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى نوح / 27 - 26

پروردگارا ! هيچ كس از كافران را بر روى زمين مگذار . چرا كه اگر تو آنان را باقى گذاري ، بندگانت را گمراه مي‌كنند و جز پليدكارِ ناسپاس نزايند . »

و نيز امام هادي ( عليه السلام ) ، رجال كشى 2 / 805 : « نصر بن صباح گويد : حسن بن محمد معروف به ابن بابا ، محمد بن نصير نميرى و فارس بن حاتم قزويني ، توسّط امام هادي ( عليه السلام ) لعن شدند .

ابو محمد فضل بن شاذان در برخى كتب خود نوشته : يكى از دروغ پردازان مشهور ، ابن بابا قمى است .

سعد ، از عبيدى نقل مي‌كند : امام هادي ( عليه السلام ) خود به طور ابتدايى [ و بدون آنكه من

--------------------------- 1161 ---------------------------

سؤالى پرسيده باشم ] به من نوشتند : نزد خدا از فهرى و حسن بن محمد بن بابا قمى بيزارى مي‌جويم ، پس از اين دو بيزار باش كه من ، تو و جميع پيروانم را هشدار مي‌دهم ، من آن دو را لعن مي‌كنم ، لعنت خدا بر آنان باد . آن دو به [ نام ] ما از مردم ارتزاق مي‌كنند ، دو فتنه انگيز آزار دهنده ، خدا آنان را بيازارد و در فتنه سرنگونشان كند .

ابن بابا مي‌پندارد من او را به پيامبرى فرستاده‌ام و او باب است ! لعنت خدا بر او باد ، شيطان او را تسخير خود كرد و به گمراهى در آورد . خدا لعنت كند هر كسى را كه اين سخن را از او بپذيرد .

اى محمد ! اگر توانستى سر او را با سنگى بشكني ، بشكن ، زيرا او مرا آزرده است ، خدا در دنيا و آخرت او را بيازارد . . . »

نگارنده : اشخاص ديگرى هم هستند كه به الوهيت امامان ( عليهم السلام ) و يا حلول خداوند در آنان معتقد شدند . هدف بيشتر آنها اين بود كه بدين واسطه بتوانند ادعا كنند ، خدا ، روح پيامبر يا امامان ( عليهم السلام ) در آنها حلول كرده است !

اغلب اين افراد در عصر خود معروف و مشهور بوده‌اند ، حتى برخى از آنان توسّط خلفا و يا وزيران ، پشتيبانى مي‌شده‌اند .

اين خطّ انحرافي ، بعد از شهادت امام‌عسكرى و غيبت امام عصر ( عليهما السلام ) نيز باقى ماند ، و بارزترين مدعيان عبارتند از : شريعى يا سريعي ، نصيرى نميري ، حلاج ، شلمغاني ، ابن هلال كرخي ، ابن بلال ، ابوبكر بغدادى و ابو دلف مجنون .

شريعي ، نميري ، كرخي ، بغدادى و مجنون

شيخ طوسي ( رحمه الله ) در غيبت / 397 مي‌نويسد : « سخن از مذمومينى كه به دروغ و افترا ، مدعى بابيت و سفارت شدند - خدايشان لعنت كند - ؛

نخستين نفر آنان معروف به شريعى است . جماعتي ، از ابو محمد تلعكبري ، از ابو على محمد بن همام برايم چنين نقل كردند : كنيه‌ى شريعى ابو محمد بود . هارون گويد : به گمانم حسن نام داشت . وى از اصحاب امام هادى و پس از ايشان از اصحاب امام‌عسكري ( عليهما السلام )

--------------------------- 1162 ---------------------------

بود . او نخستين كسى بود كه مقامى را ادعا كرد كه خدا به دو نداده و شايستگى آن را نداشته است . او بر خدا و حجج او ( عليهم السلام ) دروغ بست و به آنان ، آنچه را نسزد و از آن بيزارند نسبت داد . لذا شيعيان بر او لعن كردند و از او بيزارى جستند ، و توقيعى از امام ( عليه السلام ) در لعن و برائت از وى صادر شد . هارون گويد : سپس كفر و الحاد از وى آشكار شد .

تمام اين مدعيان ، ابتدا بر امام دروغ مي‌بستند و خود را وكيل ايشان معرفى مي‌كردند ، و سست ايمانان را بدين وسيله به سمت خويش فرا مي‌خواندند . بعدها پا را فراتر نهاده به قول حلاجيه معتقد مي‌شدند ، هم‌چنان‌كه از ابو جعفر شلمغانى و نظائر او مشهور است ، لعنت‌هاى پياپى خدا بر آنان باد .

ديگر از آنان محمد بن نصير نميرى است . ابن نوح گويد : ابو نصر هبة الله بن محمد گفت : محمد بن نصير نميرى از اصحاب امام‌عسكري ( عليه السلام ) بود . بعد از اينكه ايشان از دنيا رفتند ، وى مدعى مقام ابو جعفر محمد بن عثمان و بابيت شد . اما خداى تعالى - با الحاد و جهلى كه از وى ظاهر شد ، و نيز لعنت فرستادن ابو جعفر محمد بن عثمان بر او ، و بيزارى جستن و دورى از او - او را رسوا كرد . وى پس از شريعى مدعى اين امر شده بود .

ابو طالب انبارى گويد : هنگامى كه محمد بن نصير چنان ادعايى كرد ، ابو جعفر بر او لعنت فرستاد و از او برائت جست . وقتى اين خبر به وى رسيد ، به قصد آنكه دل ابو جعفر را به دست ، يا عذر آورد ، آمد ، ولى ايشان به او اجازه‌ى ورود ندادند و با نوميدى او را بازگرداندند .

سعد بن عبد الله گويد : محمد بن نصير نميري ، خود را رسول نبى مي‌دانست ، و بر اين باور بود كه امام هادي ( عليه السلام ) او را فرستاده است . به تناسخ اعتقاد داشت ، درباره‌ى امام هادي ( عليه السلام ) غلو مي‌كرد و قائل به ربوبيت ايشان بود . ازدواج با محارم و نيز مردان را جايز مي‌دانست و . . .

محمد بن موسى بن حسن بن فرات نيز از او پشتيبانى مي‌كرد . . .

سعد گويد : هنگامى كه محمد بن نصير در بستر بيمارى منجر به مرگ افتاد ، درباره‌ى جانشينش سؤال كردند ، با زبانى گرفته و ضعيف گفت : احمد ، اما اطرافيان مقصود او را نفهميدند و به سه طائفه تقسيم شدند ؛ برخى گفتند : مقصود پسرش احمد است ، گروهى گفتند : احمد بن محمد بن موسى بن فرات ، و طائفه‌اى هم گفتند : احمد بن ابو الحسين بن

--------------------------- 1163 ---------------------------

بشر بن يزيد ، لذا از هم گسستند .

از جمله‌ى آنان احمد بن هلال كرخى است . ابو على بن همام گويد : احمد بن هلال از اصحاب امام‌عسكري ( عليه السلام ) بود . شيعيان [ پس از جناب عثمان بن سعيد ، ] بر وكالت محمد بن عثمان گرد آمدند و اين بابت تصريح امام‌عسكري ( عليه السلام ) در دوران حياتشان بود . آنها به احمد بن هلال گفتند : آيا سفارت ابو جعفر محمد بن عثمان را با وجود تصريح امامى واجب الاطاعة نمي‌پذيري ؟ ! وى پاسخ داد : نشنيدم كه به وكالت او تصريح كنند ، البته منكر وكالت پدرش - يعنى عثمان بن سعيد - نيستم ، اما جرأت اين را ندارم كه بگويم ابو جعفر وكيل صاحب الزمان است . شيعيان گفتند : ديگران كه شنيده‌اند ، او گفت : شماييد و آنچه شنيده‌ايد ، و خود در اين مسئله متوقف ماند . شيعيان هم او را لعنت كردند و بيزارى جستند . پس از مدتى به واسطه‌ى ابو القاسم بن روح ، توقيعى در لعن و برائت از وى در جمله‌ى كسانى كه لعن شده بودند ، صادر شد .

يكى ديگر از آنها ابو طاهر محمد بن على بن بلال است . جريانى كه ميان او و ابو جعفر محمد بن عثمان - كه خدا چهره‌اش را نورانى كند - گذشت و او حاضر به تسليم اموال امام ( عليه السلام ) نشد و ادعاى وكالت كرد ، تا آنكه شيعيان او را لعنت كرده از او بيزارى جستند ،

و توقيعى از صاحب الزمان ( عليه السلام ) در مورد او صادر شد ، معروف است .

ابو غالب زراري ، از ابو الحسن محمد بن محمد بن يحيى معاذى نقل مي‌كند : مردى از شيعيان به ابو طاهر بن بلال پيوسته بود ، اما پس از مدتى به ميان ما بازگشت . علت را جويا شديم و گفت : روزى نزد ابو طاهر بن بلال بودم و برادرش ابو طيب ، ابن حرز و جماعتى حضور داشتند ، پسرى وارد شد و گفت : ابو جعفر عمرى بر در خانه است . آن جماعت هراسان شدند و به خاطر جريانات گذشته ، خوشايندشان واقع نشد . ابو طاهر اذن ورود داد . ابو جعفر وارد شد ، ابو طاهر و آن جماعت ايستادند و او در بالاى مجلس ، و ابو طاهر هم در مقابل ايشان نشست . بعد از آنكه آن جماعت ساكت شدند ، ابو جعفر فرمود : اى ابو طاهر !

تو را به خدا قسم مي‌دهم ، آيا صاحب الزمان ( عليه السلام ) به تو فرمان نداد اموالى را كه نزد توست به من بسپاري ؟ وى گفت : آري ، پس ابو جعفر - كه خدايش رضا باشد - برخاست و رفت .

--------------------------- 1164 ---------------------------

همه‌ى اهل مجلس خاموش و مبهوت شدند ، وقتى كه به حالت عادى برگشتند ، برادرش ابو طيب گفت : كجا صاحب الزمان را ديدي ؟ وى پاسخ داد : ابو جعفر مرا به يكى از خانه‌هايش برد ، صاحب الزمان از فراز خانه بر من مشرف شد و دستور داد اموالى را كه نزد خود دارم به ابو جعفر بسپارم . ابو طيب گفت : از كجا دانستى او صاحب الزمان است ؟

ابو طاهر گفت : از هيبت و هراسى كه مرا فرا گرفت ، دانستم صاحب الزمان است .

بدين ترتيب من از ابو طاهر بريدم . »

احتجاج 2 / 289 مي‌نويسد : « محمد بن نصير نميرى از اصحاب امام‌عسكري ( عليه السلام ) بود . هنگامى كه ايشان از دنيا رفتند ، ادعاى بابيت كرد ، ولى خداى متعال او را - به سبب الحاد ، غلو ، تناسخ ، و نيز ادعاى اينكه رسول نبى است و امام هادي ( عليه السلام ) او را فرستاده است ،

و همچنين جايز شمردن ازدواج با محارم - رسوا ساخت .

از جمله‌ى غاليان ، احمد بن هلال كرخى بود كه پيشتر از اصحاب امام‌عسكري ( عليه السلام ) بود . بعدها از اعتقاد صحيح بازگشت و منكر بابيت ابو جعفر محمد بن عثمان شد . لذا توقيعى از صاحب الامر و الزمان ( عليه السلام ) در لعن و بيزارى از او - در زمره‌ى كسانى كه لعنت كرده و از آنان برائت جسته - صادر شد .

ابو طاهر محمد بن على بن بلال ، حسين بن منصور حلاج و محمد بن على شلمغانى معروف به ابن ابى عزاقر - كه خدايشان لعنت كند - نيز چنين هستند ، و به واسطه‌ى شيخ ابو القاسم حسين بن روح ( رحمه الله ) توقيعى در لعن و بيزارى از آنان صادر شد ، و نسخه‌ى آن اين است : خداوند تو را مدتى طولانى باقى دارد ، تمام خير را به تو بشناساند و عمل تو را بدان ختم كند . آن برادران ما را كه به اعتقادشان وثوق دارى و به نيت آنان دل آرامى - خداوند سعادتشان را پيوسته دارد - بياگاهان كه محمد بن على معروف به شلمغانى - كه خدا انتقام او را پيش اندازد و به دو مهلت ندهد - از اسلام بازگشته و مفارقت جسته ، در دين خدا الحاد پيش گرفته ، ادعايى كرده كه با آن ، به خالق - كه جليل و متعال است - كفر ورزيده ، دروغ بسته ، افترا زده و مرتكب بهتان و گناهى عظيم شده است ، آنان كه براى خدا شريك قرار مي‌دهند ، دروغ گفتند و به گمراهى بعيد و زيانى آشكار گرفتار آمدند .

--------------------------- 1165 ---------------------------

ما به درگاه خداى تعالى و رسولش - كه صلوات ، سلام ، رحمت و بركات خدا بر او باد - از او بيزارى جسته لعنتش كرديم ، لعنت‌هاى پياپى خدا - در ظاهر و باطن ما ، پنهان و پيدا ، همه وقت و در هر حالى - بر او ، و بر هر كسى كه از او پيروى كند ، و اين سخن ما به او برسد ، ولى باز از او تبعيت كند .

خداوند تو را ولى خود قرار دهد ، به آنان خبر ده كه ما در مورد او هشدار مي‌دهيم و بر حذر مي‌داريم ، هم‌چنان‌كه نسبت به نظائر پيشين وى - از سريعي ، نميري ، هلالي ، بلالى و ديگران - بوديم .

رفتار خداوند - جلّ ثنائه - پيش و پس از آن [ هماره ] با ما نيكو بوده است ، تنها به او وثوق داشته از او يارى مي‌طلبيم ، او در تمامى امورمان براى ما كافى است ، و چه نيكو عهده‌دارى است . »

مقالات الاسلاميين / 7 مي‌نويسد : « پيروان شريعى بر اين پندارند كه خداوند در پنج نفر حلول كرده است : پيامبر ، علي ، حسن ، حسين و فاطمه ، و ايشان را الاهان دانند . پيروان وى - بر خلاف گروهى كه پيشتر گفتيم - هيچ خرده‌اى بر پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) نمي‌گيرند . ديگر باور آنها اين است كه اين پنج نفر كه خدا درونشان حلول كرده پنج ضد دارند : ابوبكر ، عمر ، عثمان ، معاويه و عمرو بن عاص .

آنان در مورد اين اضداد به دو گروه تقسيم مي‌شوند : برخى معتقدند اين اضداد ستوده‌اند ( ! ) زيرا فضيلت آن پنج نفر ، جز به اين پنج ضد شناخته نمي‌شود ، لذا از اين جهت ستوده‌اند !

اما برخى بر اين باورند كه اين پنج ضد مذمومند .

منقول است كه شريعى مي‌پنداشته خداوند در او حلول نموده است . و نيز گفته شده : فرقه‌اى از رافضه كه آنان را نميرى گويند و پيروان نميرى هستند ، معتقدند خدا در نميرى حلول نموده است . »

معجم رجال الحديث 18 / 317 مي‌نگارد : « محمد بن نصير نميري ؛ كشى گويد : ابو عمرو گويد : طائفه‌اى به نبوت محمد بن نصير فهرى نميرى معتقد شدند ، و اين بابت آن بود كه

--------------------------- 1166 ---------------------------

وى مدعى شد نبى رسول است و امام هادي ( عليه السلام ) او را فرستاده است .

وى به تناسخ ، غلو در مورد امام هادي ( عليه السلام ) و ربوبيت ايشان ، حلال بودن ازدواج با محارم و . . . اعتقاد داشت »

الذريعة 3 / 268 مي‌نويسد : « [ كتاب ] تاريخ العلويين ؛ تاليف محمد امين بن على غالب بن سليمان آقا بن ابراهيم آقا كه نسبش - آن گونه كه در كتاب آورده - به يعرب بن قحطان مي‌رسد . وى مي‌نويسد : علويانى كه در سواحل درياى شام در چند منطقه با پايتخت لاذقيه سكونت دارند ، اتباع محمد بن نصير نميرى هستند . آنها همه شيعيان دوازده امامى هستند و به امامت حجت بن الحسن عسكري ( عليهما السلام ) اعتقاد دارند . لكن نيابت نائبان چهار گانه را انكار و آنها را تكذيب مي‌كنند و مي‌گويند : باب امام‌عسكري ( عليه السلام ) ابو شعيب محمد بن نصير بصرى نميرى است . پس از او ابو محمد عبد الله بن محمد حنان جنبلانى كه سال 235 به دنيا آمده و به سال 287 از دنيا رفته است و طريقه‌ى جنبلانيه به دو منسوب مي‌باشد عهده‌دار اين امر شد . در ادامه شاگرد او حسين بن حمدان خصيبى متولد 260 و متوفاى 346 كه در جنبلان مي‌زيست و به حلب هجرت كرد و كتاب الهداية الكبرى را آنجا براى حاكم آن سيف الدولة بن حمدان نگاشت ، اين امر را برعهده گرفت . وى وكلايى از جمله على جسرى در بغداد داشت .

شيخ آقا بزرگ تهرانى در ادامه مي‌افزايد : حقايق ، با رجوع به احوال محمد بن نصير و حسين بن حمدان در كتب مربوط به غيبت و رجالمان آشكار مي‌شود . »

برخى از مطالب پيرامون محمد بن نصير و غلوى كه پيروانش درباره‌ى او كرده‌اند را در كتاب الهداية الكبرى اثر حسين بن حمدان خصيبى مي‌توان يافت .

شايان ذكر است كه سمعانى در الانساب 5 / 498 بين نصيرى و عبد الله بن سبأ - كه فاصله‌اى بيش از دو قرن دارند - خلط كرده است !

هم‌چنان‌كه گذشت ، يكى از آنان احمد بن هلال عبرتائى است ، شيخ طوسى در غيبت / 351 مي‌نويسد : « محمد بن يعقوب روايت مي‌كند : توقيعى طولانى - كه ما آن را مختصر نموديم - براى عمرى آمد : ما به درگاه خداى تعالي ، از ابن هلال - كه خدا او را رحمت نكند - و نيز از

--------------------------- 1167 ---------------------------

كسى كه از او بيزارى نجويد ، برائت مي‌جوييم ، پس ، اسحاقي ، همشهريانش و هركه در مورد او از تو پرسيده يا مي‌پرسد را از آنچه درباره‌ى احوال اين فاجر گفتيم ، آگاه ساز .

ابو طاهر محمد بن على بن بلال و تنى چند ديگر نيز از اين زمره هستند ، ولى سخن را با آنان طول نمي‌دهيم ، زيرا مشهور بوده و در كتاب‌ها آمده است . »

ابن حسكه ، ابن حاتم ، فارس ، سمهرى و ابو الزرقاء

از منابع ما ظاهر مي‌شود كه شمارى از اين گمراه كنندگان ، تحت تأثير فلسفه‌ى مجوس و حلول آنان بوده‌اند ، زيرا نوشته‌اند سريعى بارزترين شاگرد ابن حسكه‌ى قمى بود ، و اعتقادشان بر انكار رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) ، الوهيت امامان ( عليهم السلام ) ، و نيز ادعاى حلول خداوند در آنان ، استوار بوده است !

انتساب وى به قم ، لابد ناشى از آن است كه وى برهه‌اى از عمر خود را در آن سپرى كرده است . اهالى قم كافران و منحرفان را از آن اخراج مي‌كرده‌اند .

محقق بحراني ( رحمه الله ) در الحدائق الناضرة 1 / 12 مي‌نگارد : « امامان ( عليهم السلام ) شيعيان را از ورود تمامى بدعتگزاران [ در ميان آنان ] بر حذر داشته ، فرمان به اجتناب از آنان داده‌اند ، و آنان را معرفى كرده‌اند ، هم‌چنان‌كه در احاديثى كه پيش از اين گذشت دانستيد .

از اين جمله ، رواياتى است كه از امامان پسين ( عليهم السلام ) در لعن جماعتى كه اين اوصاف را داشتند صادر شده است ، مانند فارس بن حاتم قزويني ، حسن بن محمد بن بابا ، محمد بن نصير نميري ، ابو طاهر محمد بن على بن بلال ، احمد بن هلال ، حسين بن منصور حلاج ، ابن ابى عزاقر ، ابو دلف و جماعت بسيارى كه خود را شيعه مي‌نامند و باورهاى وقيحى چون غلو ، اباحى گري ، تناسخ و امورى چنين دارند . توقيعاتى از ايشان ( عليهم السلام ) در لعن و بيزارى جستن از اينان در هر مكانى صادر شد ، و شيخ ( رحمه الله ) در كتاب غيبت تعدادى از اينان را آورده است . كشى نيز گزارشاتى پيرامون كارهاى اينان ، و همچنين توقيعات صادره‌ى مربوط به اينان به خاطر كارهايشان ، نقل مي‌كند . »

رجال كشى 2 / 804 : « نصر بن صباح گويد : حسين بن على خواتيمى غالى و ملعون بود . وى امام رضا ( عليه السلام ) را درك كرده بود .

--------------------------- 1168 ---------------------------

همو گويد : حسن بن محمد معروف به ابن بابا ، محمد بن نصير نميرى و فارس بن حاتم قزويني : امام هادي ( عليه السلام ) هر اين سه را لعنت كرده است .

ابو محمد فضل بن شاذان در برخى كتاب‌هايش گفته است : يكى از كذابان مشهور

ابن بابا قمى است .

سعد ، از عبيدى نقل مي‌كند : امام هادي ( عليه السلام ) خود به طور ابتدايى [ و بدون آنكه من سؤالى پرسيده باشم ] به من نوشتند : نزد خدا ، از فهرى و حسن بن محمد بن بابا قمى بيزارى مي‌جويم ، پس ، از اين دو بيزار باش كه تو و جميع پيروانم را هشدار مي‌دهم . من آن دو را لعن مي‌كنم ، لعنت خدا بر آنان باد . آن دو به [ نام ] ما از مردم ارتزاق مي‌كنند ، دو فتنه انگيز آزار دهنده ، خدا آنان را بيازارد و در فتنه سرنگونشان كند .

ابن بابا مي‌پندارد من او را به پيامبرى فرستاده‌ام و او باب است ! لعنت خدا بر او باد ، شيطان او را تسخير خود كرد و به گمراهى در آورد . خدا لعنت كند هر كسى را كه اين سخن را از او بپذيرد .

اى محمد ! اگر توانستى سر او را با سنگى بشكني ، بشكن ، زيرا او مرا آزرده است ، خدا در دنيا و آخرت او را بيازارد .

ابو عمرو گويد : گروهى به نبوت محمد بن نصير نميرى قائل شدند ، به علت آنكه ادعا كرد نبى رسول است و امام هادي ( عليه السلام ) او را فرستاده است ، وى به تناسخ و نيز غلو درباره‌ى امام هادي ( عليه السلام ) اعتقاد داشت . . .

نصر بن صباح گويد : موسى سوّاق پيروانى دارد كه علياويه ( 1 ) ( 1 ) . طائفه‌اى از غاليان

نام دارند ، و به حضرت محمد رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) اهانت مي‌كنند .

على بن حسكه حوّار قمي ، استاد قاسم شعرانى يقطينى بود . ابن بابا و محمد بن موسى شريقى نيز از شاگردان على بن حسكه بودند ، آنان ملعون هستند ، خدايشان لعنت كند .

فضل بن شاذان در برخى كتب گفته : يكى از دروغ پردازان مشهور على بن حسكه است .

نصر بن صباح گويد : عباس بن صدقه ، ابو العباس طرنانى و ابوعبد الله كندى معروف به

--------------------------- 1169 ---------------------------

شاه رئيس ، از غاليان بزرگ و ملعون بودند .

موسى بن جعفر بن وهب گويد : عروه ، درباره‌ى فارس بن حاتم به امام هادي ( عليه السلام ) نامه‌اى نگاشت ، ايشان در پاسخ مرقوم داشتند : او را تكذيب و هتك كنيد ، خدا او را [ از رحمت خود ] دور و خوار گرداند ، او در هر آنچه ادعا و بيان مي‌كند ، دروغ مي‌گويد . لكن خود را از خوض و سخن در اين باره نگاه داريد ، مراقب باشيد با او مشورت نكنيد ، و راهى برايش نگذاريد كه [ بدان ] در طلب شر برآيد ، خداوند ما را از سختى [ و شرّ ] او و كسى كه مانند اوست كفايت كند . . .

فضل بن شاذان در برخى كتاب‌هايش گفته : يكى از كذابان مشهور ، فارس بن حاتم قزوينى فاجر است .

. . . محمد بن عيسى بن عبيد روايت مي‌كند : امام هادي ( عليه السلام ) فرمان قتل فارس بن حاتم قزوينى را صادر ، و براى كشنده‌ى او بهشت را ضمانت نمودند ، پس جنيد او را

به هلاكت رساند .

فارس فتنه‌گر بود و مردم را به فتنه دچار مي‌كرد ، و به بدعت فرا مي‌خواند . نامه‌اى چنين از امام هادي ( عليه السلام ) آمد : اين فارس - كه خدايش لعنت كند - [ مدعى است كه ] از جانب من فتنه‌گرى مي‌كند و به بدعت فرا مي‌خواند ، خون او براى هر كسى كه او را بكشد هدر است ، حال چه كسى مرا از او راحت مي‌كند و او را مي‌كشد ، و من براى او بهشت را بر خدا ضمانت كنم ؟ . . .

اسحاق انبارى گويد : امام جواد ( عليه السلام ) به من فرمودند : ابو السمهرى - كه خدا او را لعنت كند - چه كرد ، او بر ما دروغ مي‌بندد ، و مي‌پندارد كه خود و ابو الزرقاء دعوتگرانِ به سوى ما هستند . شما را گواه مي‌گيرم كه به نزد خداوند عزيز و جليل از آن دو بيزارى مي‌جويم ، آن دو فتنه‌گر و ملعونند . . . »

ديگر از اينان ابوبكر بغدادى و ابو دلف هستند . شيخ طوسى در غيبت / 412 مي‌نويسد : « سخن درباره‌ى ابوبكر بغدادى برادر زاده‌ى شيخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمري ، و نيز ابو دلف مجنون ؛

--------------------------- 1170 ---------------------------

شيخ ابوعبد الله محمد بن محمد بن نعمان ، از ابو الحسن على بن بلال مهلبي ، از

ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه نقل فرمود : ما ابو دلف كاتب - كه خدايش حفظ نكند - را به الحاد مي‌شناختيم . او بعدها اظهار غلو كرد ، بعد از آن ديوانه شد ، و در ادامه به تفويض گرويد . هر جا مي‌رفت او را تحقير مي‌كردند . شيعيان تنها مدتى كوتاه وى را ديدند . آنان از او و هر كسى كه با او ارتباط دارد ، بيزارى مي‌جويند .

بعد از آنكه براى ابوبكر بغدادى چنان ادعايى [ سفارت ] كردند ، ما كسى را به نزد او فرستاديم ، ولى او اين مطلب را انكار و قسم ياد كرد ، و ما پذيرفتيم . اما هنگامى كه وارد بغداد شد ، به اين ادعا گرويد و از طائفه‌ى حق منحرف شد ، و بدان فراخواند !

پس جاى ترديدى براى ما باقى نماند كه او بر همان اعتقاد است ، از اين رو اورا لعنت كرديم و بيزارى جستيم ، زيرا هر كسى پس از سمري ( رحمه الله ) مدعى اين امر شود ، نزد ما كافر ، گمراه و گمراهگر است .

ابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سكرى گويد : هنگامى كه پسر محمد بن حسن بن وليد قمى از جانب پدرش به همراهى جماعتى نزد ابوبكر بغدادى آمدند و در مورد نيابتى كه براى وى ادعا مي‌شد سؤال كردند ، وى آن را انكار كرد و گفت : هيچ چيزى بر عهده‌ى من گذاشته نشده . اموالى بر او عرضه شد ولى نپذيرفت و گفت : بر من حرام است چيزى از آن را دريافت كنم ، زيرا هيچ چيزى از اين امر بر عهده‌ى من نيست و هيچ ادعايى در اين باره ندارم .

ابن عياش گويد : روزى با ابو دلف بودم كه سخن از ابوبكر بغدادى به ميان آورديم ، او گفت : آيا مي‌دانى چرا آقاى ما شيخ [ ابوبكر بغدادي ] برتر از ابو القاسم حسين بن روح و ديگران بود ؟ گفتم : نه ، گفت : زيرا ابو جعفر محمد بن عثمان در وصيتش ، نام وى را بر نام او مقدّم داشت .

من گفتم : با اين حساب ، منصور [ دوانيقي ] بايد از مولايمان امام كاظم ( عليه السلام ) برتر باشد ! گفت : چرا ؟ پاسخ دادم : زيرا امام صادق ( عليه السلام ) در وصيت ، نام او را بر نام ايشان مقدّم داشتند . ( 1 ) ( 1 ) . منصور فرمان داده بود هر كسى را كه امام صادق ( عليه السلام ) به عنوان جانشين خود تعيين كرده ، گردن بزنند . اما معلوم شد امام صادق ( عليه السلام ) بابت تقيه و حفظ جان امام كاظم ( عليه السلام ) ، نام منصور را در وصيت خود ، پيش از نام فرزندشان امام كاظم ( عليه السلام ) ذكر كرده‌اند ، ر . ك به كافى 1 / 310 . م

وى گفت : تو با آقايمان دشمنى داري ، من گفتم : همه‌ى خلق - به غير از تو - با ابوبكر

--------------------------- 1171 ---------------------------

بغدادى دشمنند . پس نزديك بود با يكديگر درگير شويم و گريبان هم را بگيريم .

ابوبكر بغدادى در قلّت دانش و مروّت مشهور است ، و جنون ابو دلف بسيار ، در اين كتاب در اين باره سخن نمي‌گوييم . ابن نوح برخى از آن موارد را ذكر كرده است . »

حسين بن منصور حلاج

1 . عموم مورخان و فقهاى مذاهب ، متفق و معتقدند حلاج ادعاهايى بزرگ داشت كه موجب خروج وى از اسلام شد . او مدعى شد وكيل امام مهدي ( عليه السلام ) است ، بعدها هم ادعاى الوهيت نمود ! ( 1 ) ( 1 ) . الاثنا عشرية شيخ حر عاملى / 52

با اين وجود برخى صوفيان ، عارفان ، غربيان و كسانى كه تحت تأثير آنهايند ، او را ستوده ، بزرگ انگاشتند !

2 . عموم فقيهان ما بر مذمت وى اتفاق نظر دارند ، و او را در زمره‌ى كسانى به شمار آورده‌اند كه توقيعى از امام مهدي ( عليه السلام ) در لعن و برائت از وى صادر شده است ، شيخ طوسي ( رحمه الله ) در غيبت / 401 مي‌نگارند : « مذمومانى كه به دروغ و افترا ، ادعاى بابيت و سفارت كردند - خدايشان لعنت كند - ؛

يكى از آنان حسين بن منصور حلاج است . حسين بن ابراهيم ، از ابو العباس احمد بن على بن نوح ، از ابو نصر هبة الله بن محمد كاتب پسر دختر ام كلثوم دختر ابو جعفر عمرى برايم نقل كرد : هنگامى كه خداى تعالى خواست حقيقت امر حلاج را آشكار كند ، و او را رسوا و خوار گرداند ، چنين شد : حلاج به گمان خود و به جهت جهالت مفرطى كه داشت ، پنداشت نيرنگ و حيله‌اش در ابو سهل اسماعيل بن على نوبختى - كه خدا از او راضى باشد - نيز اثر مي‌كند . از اين رو نامه‌اى فرستاد و ايشان را طلبيد تا نيرنگ زند ، و به وسيله‌ى فريب ايشان - كه در ميان مردم از مكانتى برخوردار بود ، و در علم و ادب براى خود منزلتى داشت - بتواند ديگران را نيز در سلك خود درآورده ، به مقصود خود كه حيله كردن با ضعيفان و گسترش باطل بود ، دست يابد .

او در نامه‌اش نوشته بود : من وكيل صاحب الزمان ( عليه السلام ) هستم - وى با اين سخن ابتدا

--------------------------- 1172 ---------------------------

ناآگاهان را به سمت خود جلب مي‌كرد و بعد از آن پا فراتر مي‌گذارد و ديگر ادعاهاى خود را مطرح مي‌نمود - فرمان دادم براى تو نامه‌اى نگاشته و هر آن نصرتى را كه خواهانى برايت اظهار كنند ، تا [ در اعتقاد به من ] استوار شوى و هيچ ترديدى در اين امر نداشته باشي .

ابو سهل در جواب نوشت : من خواسته‌ى كوچكى دارم كه براى تو و در مقايسه با دلائلى كه آشكار ساخته‌اى كار آسانى است ، من مردى هستم كه به كنيزان علاقه‌ى بسيار ،

و تعدادى از آنان را نيز در اختيار دارم ، لكن پيرى مرا از آنان دور مي‌كند ، و مي‌بايست هر جمعه خضاب كنم . من مشقّت بسيار اين كار را متحمّل مي‌شوم تا اين مسئله را از آنان مخفى دارم ، و گرنه قرب آنان به بعد و وصالشان به هجران مبدّل گردد . از تو مي‌خواهم مرا از خضاب و سختى آن بِرَهانى و ريش مرا سياه گرداني ، كه در اين صورت مطيع تو خواهم بود ، نزد تو خواهم آمد ، همان اعتقاد تو را داشته و به كيش تو فرا مي‌خوانم !

حلاج وقتى پاسخ او را دريافت كرد دانست كه نامه نوشتن به وى اشتباه بوده است ، لذا نه ديگر نامه‌اى نوشت و نه كسى را فرستاد . ابو سهل نيز او را محور سخن و مضحكه‌ى همگان قرار داد و اين مطلب را در بين كوچك و بزرگ منتشر كرد ، و همين امر باعث شد حقيقت امر حلاج فاش شود ، و مردم از او بگريزند .

جماعتي ، از ابوعبد الله حسين بن على بن حسين بن موسى بن بابويه برايم نقل كردند : حلاج به قم آمد و به برخى از خويشان ابو الحسن ( 1 ) ( 1 ) . پدر شيخ صدوق ( رحمه الله )

نامه نوشت و او و ابو الحسن را به سوى خود دعوت كرد ، وى نوشت : من فرستاده و وكيل امام هستم .

هنگامى كه نامه به دست پدرم رسيد آن را پاره كرد و به آورنده گفت : براى ناداني‌ها چقدر گنجايش داري ! آن مرد - كه به گمانم خود را پسر عمه و يا پسر عموى حلاج معرفى مي‌كرد - گفت : او شما را دعوت كرده است ، چرا نامه‌اش را پاره كردي ؟ همه به او خنديدند و به استهزاء گرفتند . ابو الحسن هم به همراه جماعتى از ياران و غلامان به دكان خويش رفت .

وقتى وارد خانه‌اى شد كه دكانش در آن قرار داشت ، هر كه آنجا نشسته بود برخاست ، به جز يك مرد كه پدرم او را نشناخت . وقتى ايشان نشست و بسان تجّار حساب و دواتش را

--------------------------- 1173 ---------------------------

بيرون آورد ، به برخى حاضران رو كرد و درباره‌ى آن مرد سؤال نمود . او اين را شنيد و گفت : من خود حضور دارم ، از ديگرى درباره‌ام پرسش مي‌كني ؟ ! پدرم پاسخ داد : اى مرد ! تو را احترام كردم و بزرگ داشتم كه از خودت سؤال ننمودم . آن مرد گفت : آيا نامه‌ى مرا در حضور خودم پاره مي‌كني ؟

پدرم فرمود : پس ، آن مرد توئي . اى غلام ! او را بيرون كن و دشمن خدا و رسول ( صلى الله عليه وآله ) بيرون رفت . سپس فرمود : آيا ادعاى معجزات داري ؟ خدا تو را لعنت كند . ديگر در قم او را مشاهده نكرديم . »

3 . حلاج و حلول ، اسوه و مقصد نهايى شلمغاني ! حسين بن روح ، دختر جناب محمد بن عثمان را از ارتباط با زنى از بنى بسطام - كه اعتقاد داشت ارواح معصومين ( عليهم السلام ) به محمد بن عثمان ، حسين بن روح و . . . انتقال يافته - نهى نمود و فرمود : « دخترم ! مبادا از اين پس نزد اين زن بروي ، اگر هم نامه‌اى برايت نوشت يا شخصى را به سراغت فرستاد نپذير ، و ديگر با او ديدار نكن ، اين [ گفتار او ] كفر به خداى تعالى و الحاد است . اين مرد ملعون ، اين باور را در دل‌هاى اين قوم استوار ساخته است ، تا بدين وسيله بتواند به آنان بگويد كه خداوند متعال با او متّحد شده و درونش حلول كرده است - همان گونه كه نصارى درباره‌ى مسيح ( عليه السلام ) گويند - تا به قول حلاج - كه خدايش لعنت كند - برسد . » ( 1 ) ( 1 ) . غيبت شيخ طوسى / 405

شيخ مفيد ( رحمه الله ) در تصحيح اعتقادات الامامية / 134 مي‌فرمايد : « حلاجيه گروهى از صوفيانند . آنان اباحى گرند و به حلول اعتقاد دارند . حلاج تظاهر به تشيع مي‌كرد ، گرچه ظاهر امر او تصوف بود . آنان افرادى ملحد و زنديق هستند ، چنين وانمود مي‌كنند كه تمامى فرقه‌ها با اعتقادشان همسويند . براى حلاج امورى باطل را ادعا مي‌كنند ، همان سان كه مجوسيان براى زردشت ، و مسيحيان براى راهبانشان آيات و بينات را ادعا مي‌كنند . و البته كه مجوسيان و مسيحيان به عمل به عبادات از اينان نزديكترند ، و اينان از شرائع و عمل بدان ، از آنها دور تر . »

عبارت محقق بحرانى نيز در الحدائق الناضرة 1 / 12 پيشتر گذشت : « از اين جمله ، رواياتى

--------------------------- 1174 ---------------------------

است كه از امامان پسين ( عليهم السلام ) در لعن جماعتى كه اين اوصاف را داشتند صادر شده است ، مانند فارس بن حاتم قزويني ، حسن بن محمد بن بابا ، محمد بن نصير نميري ، ابو طاهر محمد بن على بن بلال ، احمد بن هلال ، حسين بن منصور حلاج ، ابن ابى عزاقر ، ابو دلف و جماعت بسيارى كه خود را شيعه مي‌نامند و باورهاى وقيحى چون غلو ، اباحى گري ، تناسخ و امورى چنين دارند . توقيعاتى از ايشان ( عليهم السلام ) در لعن و بيزارى جستن از اينان در هر مكانى صادر شد . »

4 . در مصادر تاريخ و سيره مطالب بسيارى پيرامون حلاج ، داستان‌ها ، سخنان و دروغ پردازي‌هاى پيروانش آمده است ، چنان كه مي‌توان در اين باب يك جلد كتاب به رشته‌ى تحرير درآورد . البته رساله‌هاى دانشگاهي ، مقالات و مباحثى كه غربيان درباره‌ى او و امور مربوطه نگاشته‌اند ، چندين برابر است !

طبرى در تاريخ خود 8 / 255 مي‌نويسد : « سال 301 : . . . در اين سال شخصى جادوگر كه به حلاج معروف و كنيه‌اش ابو محمد بود ، به همراه رفيقش به خانه‌ى وزير على بن عيسى احضار شدند . از گروهى از مردم شنيدم كه وى مدعى ربوبيت است . او و رفيقش را سه روز از ابتدا تا نيم روز به بند كشيدند ، بعد آنها را پايين آورده به زندان مي‌بردند . او مدتى طولانى در حبس بود و جماعتى از جمله نصر قشورى فريب او را خوردند ، تا آنكه مردم اعتراض كردند و بر كسانى كه بر حلاج ايراد مي‌گرفتند و او را به بدى ياد مي‌كردند ، نفرين نمودند . پس او را از زندان بيرون آورد ، دست‌ها و پاهايش را بريد ، آنگاه گردن زده و به آتش سوزاندند . »

الانساب سمعانى 2 / 292 : « حلاج : . . . يعنى پنبه زن ، و كسى كه به اين عنوان شهرت دارد ابو مغيث حسين بن منصور حلاج است . . . جدّ وى مجوسيى از اهالى بيضاء فارس بود و محمى نام داشت . حسين در واسط - و طبق قولى در شوشتر - رشد كرد . او به بغداد آمد و با صوفيان درآميخت ، و با بزرگان صوفيه مانند جنيد بن محمد ، ابو حسين نورى و عمرو بن عثمان مكى مصاحبت كرد . . . چند سالى هم شاگرد سهل بن عبد الله بود .

وى در بغداد بعضى اوقات جامه‌ى مويين مي‌پوشيد ، گاه دو خرقه‌ى رنگين ، گاه قبا و عمامه و گاه با قبايى در زى لشكريان . اولين سفرى كه از شوشتر به بصره رفت ، هيجده سال

--------------------------- 1175 ---------------------------

داشت . بعد از آن با دو خرقه نزد عمرو بن عثمان مكى و جنيد بن محمد رفت ، و هيجده ماه در كنار عمرو بن عثمان ماند . . .

بعداً با جماعتى از صوفيان به بغداد بازگشت . از آنجا به مكه آمد و يك سال در آن اقامت گزيد . سپس به بغداد و به قصد جنيد رجوع كرد . . .

به مدت يك سال به شوشتر آمد و در ميان مردم وجهه‌اى عظيم يافت ، چنان كه تمام هم عصرانش به دو حسادت ورزيدند . عمرو بن عثمان پيوسته نامه مي‌نوشت و به او فرمان مي‌داد به خوزستان رود و سخنانى درشت درباره‌اش مي‌گفت . اين امر موجب خشم حلاج شد ، پس لباس‌هاى صوفيه را كنار گذاشت و قبا به بركرد و همنشين اهل دنيا شد . پس از مدتى به مدت پنج سال به خراسان ، ما وراء النهر ، سيستان و كرمان رفت . آنگاه به فارس بازگشت ، و به سخنرانى براى مردم پرداخت . مجلسى تشكيل مي‌داد و آنان را به سوى خدا دعوت مي‌كرد . وى در فارس به ابوعبد الله زاهد شناخته مي‌شد . براى اهالى آن ديار آثارى نيز تصنيف نمود . . .

بعد به بصره رفت و مدتى كوتاه در آن ماند . دوباره راهى مكه شد . لباس‌هايى وصله‌دار و لنگ پوشيد . جماعت بسيارى در اين سفر وى را همراهى نمودند . ابو يعقوب نهرجورى به او حسد كرد و درباره‌اش سخنانى گفت . لذا به بصره بازگشت و يك ماه در آن ماند . سپس به اهواز آمد ، و از آنجا به بغداد و مكه رفت . بعدها چنين ديد كه به بلاد شرك سفر ، و به سوى خدا دعوت كند . از اين رو آهنگ هند ، چين و تركستان كرد . در ادامه بازگشت ، حج به جا آورد و در آنجا اقامت گزيد . پس از مدتى به بغداد رفت و زمينى به دست آورد و

خانه بنا كرد . . . »

تاريخ بغداد 8 / 112 مي‌نويسد : « يك سال در بغداد ماند . پس از آن به برخى پيروان گفت : از فرزندم حمد مراقبت كن تا من بازگردم ، چون به نظرم رسيده به بلاد شرك بروم و مردمان را به خدا دعوت كنم ، و رفت . خبردار شدم كه آهنگ هند كرده ، پس از آن به خراسان رفته و بعد وارد ما وراء النهر و تركستان شده است . . .

بعد از بازگشت از اين سفر سخنان فراوانى درباره‌ى او گفتند . وى سومين حج خود را به

--------------------------- 1176 ---------------------------

جاى آورد و به مدت دو سال در آنجا اقامت كرد . سپس بازگشت و از رويكرد پيشين خود عدول نمود . او در بغداد زمين گرفت و خانه‌اى بنا نمود . . .

گروهى او را ساحر مي‌دانستند ، قومى ديوانه مي‌خواندند ، و طائفه‌اى براى او كراماتى قائل بودند ، سخن پيرامون او مختلف بود تا آنكه سلطان او را به حبس انداخت . »

همان 8 / 116 مي‌نويسد : « محمد بن على كتانى گفت : حسين بن منصور در آغاز امر وارد مكه شد . ما بسيار تلاش كرديم تا جامه‌ى وصله‌دار او را به دست آورديم . سوسى گويد : ما شپشى از آن برگرفتيم و وزن كرديم ، نيم دانگ بود به جهت كثرت رياضت وي . . .

على بن احمد حاسب گويد : از پدرم چنين شنيدم : معتضد براى امورى چند مرا به هند فرستاد تا در رابطه با آن اطلاعاتى كسب كنم و او را آگاه سازم . در كشتى مردى كه به نام حسين بن منصور شناخته مي‌شد ، همراه من بود . اخلاقى نيكو داشت و خوش صحبت بود . از كشتى پياده شديم و به ساحل درآمديم . به دو گفتم : براى چه كارى به اينجا آمده‌اي ؟ او گفت : آمده‌ام تا سحر بياموزم و مردم را به خدا دعوت كنم !

در كنار ساحل كلبه‌اى و درون آن پيرمردى بود ، حسين بن منصور به او گفت : آيا كسى را سراغ داريد كه سحر بداند ؟ پيرمرد رشته نخى بيرون آورد و يك طرف آن را به دست حسين بن منصور داد ، سپس آن را به هوا پرتاب كرد و به پارچه‌اى تبديل شد ، پس به بالاى آن رفت و فرود آمد !

به حسين بن منصور گفت : چنين چيزى مي‌خواهي ؟ بعد از آن حسين از من جدا شد و ديگر او را نديدم مگر در بغداد . . .

منصور بن عبد الله گويد : از برخى رفقا چنين شنيدم : شبلى بر بدن به دار آويخته‌ى منصور گذشت ، بر او نگاهى انداخت و گفت : آيا تو را از مردمان نهى نكرديم . . .

ابوبكر بن ابى سعدان گويد : حسين بن منصور ، تزويرگر و دروغ پرداز بود . ابو عبدالرحمن گويد : شنيدم كه عمرو بن عثمان او را لعنت مي‌كرد و مي‌گفت : اگر به دو دست يابم با دست خود او را به قتل خواهم رساند ، من گفتم : چرا ؟ گفت : آيه‌اى از كتاب خدا را تلاوت كردم ،

او [ حسين بن منصور ] گفت : من نيز مي‌توانم چنين سخن بگويم !

--------------------------- 1177 ---------------------------

ابو زرعه‌ى طبري ، از ابو يعقوب اقطع نقل مي‌كند : من به خاطر حسن طريقه و تلاشى كه از حسين بن منصور ديدم ، دخترم را به همسرى او در آوردم . بعد از مدتى كوتاه برايم معلوم شد كه او ساحر ، حيله‌گر ، خبيث و كافر است . . .

وقتى وارد بغداد شد بسيارى از مردم و نيز رؤساء را گمراه كرد . طمع وى بيشتر متوجه رافضيان بود ، زيرا در سلك آنان وارد شده بود . وى به ابو سهل بن نوبخت - كه مردى فرهيخته ، فهيم و تيزهوش بود - نامه‌اى نوشت تا او را به گمراهى بكشاند . . .

ابوبكر بن سعدان گويد : حسين بن منصور به من گفت : به من ايمان آور تا گنجشكى را نزد تو بفرستم كه فضله‌اى به اندازه‌ى دانه‌اي ، بر روى مسى به وزن چند منّ بيندازد ، و طلا شود ! من به دو گفتم : بلكه تو به من ايمان بياور تا فيلى برايت بفرستم كه به پشت بخوابد و دست و پايش در هوا قرار گيرد ، و چون بخواهى او را پنهان كنى در يكى از دو چشمت پنهان داري ! پس مبهوت ماند و سكوت كرد . . .

گفته شده كه او به وسيله‌ى امورى شبيه شعبده و سحر و ادعاى نبوت ، در پى گمراه ساختن مردم بود . . . ادعا فراتر رفت و گفتند او مدعى ربوبيت است . . .

جريان وى ميان مردم پخش شد و در مورد قتل او سخن مي‌گفتند . خليفه فرمان داد او را تسليم حامد بن عباس كنند تا در حضور قضاة پرده از چهره‌اش بردارد . جرياناتى گذشت و خليفه درباره‌ى او به يقين رسيد و از آنچه درباره‌ى او مي‌گفتند آگاه شد ، از اين رو فرمان قتل و به آتش سوزاندن او را صادر كرد .

او را در روز سه شنبه هفت روز باقى مانده از ذى القعده سال 309 در مجلس مأموران حاضر كردند و تقريباً هزار تازيانه بر او نواختند . دست‌ها و پاهايش را قطع كردند ، گردنش را زدند ، و بدنش را به آتش سوزاندند ، سر او را بر روى ديوار زندان جديد در مقابل ديد مردم قرار دادند ، دست و پايش را نيز در كنار سرش آويختند . . .

ابوبكر بن حمشاذ گويد : مردى با توبره‌اى به دينور آمد ، و شب و روز از آن جدا نمي‌شد . مردم آن را تفتيش كردند و نوشته‌اى اثر حلاج در آن يافتند ، در ابتداى آن چنين آمده بود :

از رحمن رحيم به فلانى پسر فلاني . پس او را به بغداد فرستادند . حلاج را احضار و آن نوشته

--------------------------- 1178 ---------------------------

را بر او عرضه كردند ، او گفت : اين دست خطّ من است و من آن را نگاشته‌ام . آنان گفتند : پيشتر مدعى نبوت بودي ، حال ادعاى ربوبيت مي‌كني ؟ ! پاسخ داد : من ادعاى ربوبيت ندارم ، اما آيا جز اين است كه نويسنده خداست و من و دست ابزاريم ؟

ابو على اوارجي ، به على بن عيسى خبر داد كه محمد بن على قنائى - كه كاتب بود - حلاج را مي‌پرستد و مردم را به اطاعت از او فرا مي‌خواند . على بن عيسى كسى را فرستاد كه او را دستگير و خانه‌اش را تفتيش كند . او نزد على بن عيسى اقرار كرد كه از پيروان حلاج است ، و از خانه‌اش دفترها و نامه‌هايى به خطّ حلاج آوردند . حامد بن عباس از مقتدر درخواست كرد حلاج و دعوتگران وى را به دو بسپارد . . .

حامد آنان را دستگير كرد و با آنها به گفتگو پرداخت . آنها اعتراف كردند كه از ياران و دعوتگران حلاجند ، و گفتند الوهيت وى براى آنان به اثبات رسيده است و مردگان را زنده مي‌كند ، و بدين ترتيب پرده از چهره‌ى حلاج برداشتند ، اما حلاج اين مطلب را انكار و آنها را تكذيب كرد و گفت : به خدا پناه مي‌برم از آنكه ادعاى ربوبيت يا نبوت كنم ، من مردى هستم كه خدا را مي‌پرستم ، نماز ، روزه و كار خير بسيار انجام مي‌دهم ، و جز اين نمي‌دانم . »

سير اعلام النبلاء 14 / 313 مي‌نويسد : « فقيه ابو على بن بناء گويد : حلاج ادعاى الوهيت داشت و معتقد بود لاهوت در طبيعت حلول كرده است . وزير على بن عيسى او را احضار نمود ، ولى ديد نه مي‌تواند قرآن را درست بخواند و نه از فقه و حديث بهره مند است ، پس به او گفت : فراگيرى فرائض و امور طهارت ، براى تو شايسته‌تر از نوشتن نامه‌هايى است كه نمي‌دانى در آن چه مي‌گويي . . .

حلاج ، نصر قشورى را از طريق صلاح و دين - و نه آنچه بدان فرا مي‌خواند [ و ادعا مي‌كرد ] - فريفته بود . نصر هم مادر مقتدر را از كشتن وى هراسانيد و گفت : بيم آن دارم كه عقوبت اين عمل دامنگير پسرت شود ، او هم پسرش را از اين كار بازداشت ، ولى مقتدر نپذيرفت و به حامد دستور داد او را به قتل برساند ، اما همان روز تب كرد و اين باعث شد نصر و مادر مقتدر بيش از پيش فريفته شوند و مقتدر نيز به ترديد افتد . لذا به حامد دستور داد دست نگه دارد ، و چند روزى به تأخير افتاد تا آنكه وى بهبودى يافت . حامد اصرار كرد و گفت : اگر

--------------------------- 1179 ---------------------------

اين شخص باقى بماند شريعت را ديگرگون مي‌كند ، و مردمانى را از دين بر مي‌گرداند كه به از بين رفتن حكومتتان منجر خواهد شد ، پس بگذاريد او را بكشم ، اگر مشكلى براى شما پيش آمد مرا به قتل برسانيد . پس فرمان قتل او را صادر كرد و همان روز او را كشتند . . .

در خانه‌ى او نامه‌هايى پيدا كردند كه از جانب دعوتگران وى از اطراف و اكناف آمده بود ، نوشته بودند : ما براى تو در هر زمينى بذرى كاشتيم كه نمو داشته باشد ، برخى او را باب امام خطاب كرده بودند ، برخى صاحب الزمان - يعنى كسى كه شيعيان منتظر او هستند - ، برخى او را صاحب ناموس اكبر يعنى پيامبر ، و برخى هم خدا !

از حلاج در اين باره سؤال كردند ، وى گفت : من اين نامه‌ها را نمي‌شناسم ، آنها را بر ضدّ من ساخته‌اند . . .

محمد بن اسحاق نديم هم در مورد حلاج مطالبى نقل مي‌كند و بر او هجوم مي‌آورد ، در ادامه اسامى كتب وى را مي‌نگارد : كتاب طاسين الأول ، الأحرف المحدثة و الأزلية ، ظلّ ممدود ، حمل النور و الحياة و الأرواح ، الصهور ، تفسير قل هو الله احد ، الأبد و المأبود ، خلق الإنسان و البيان ، كيد الشيطان ، سرّ العالم و المبعوث ، العدل و التوحيد ، السياسة ، علم الفناء و البقاء ، شخص الظلمات ، نور النور ، الهياكل و العالم ، المثل الأعلي ، النقطة و به دو الخلق ، القيامات ، الكبر و العظمة ، خزائن الخيرات ، موائد العارفين ، خلق خلائق القرآن ، الصدق و الإخلاص ، التوحيد ، النجم إذا هوي ، الذاريات ذرواً ، هوهو ، كيف كان و كيف يكون ، الوجود الأول ، لا كيف ، الكبريت الأحمر ، الوجود الثاني ، الكيفية و الحقيقة

و كتبى ديگر . » ( 1 ) ( 1 ) . ر . ك به سير الاعلام 17 / 254 و ميزان الاعتدال 1 / 548

عريب بن سعد قرطبى در صلة تاريخ الطبرى / 60 مي‌نويسد : « حلاج مردى گمراه و خبيث بود . در شهرها مي‌گشت و بر جاهلان تزوير مي‌كرد . گروهى بر اين باورند كه وى به رضا از

آل محمد دعوت مي‌نمود ، اما ظاهر آن است كه وى نزد سنى سنى بود ، نزد شيعى شيعى و نزد معتزلى معتزلي .

او شعبده بازى مي‌كرد . تلاش مي‌كرد طب را فرا گيرد . كيميا را تجربه نمود . با تزوير

--------------------------- 1180 ---------------------------

پيوسته‌ى خود ناآگاهان را به گمراهى كشاند . بعدها ادعاى ربوبيت كرد و به حلول قائل شد . افتراهاى سختى بر خداى عزوجل و رسولانش زد .

نامه‌هايى از او يافت شد سراسر ياوه سرايي ، سخن واژگون و كفر عظيم . در برخى از آنها آمده بود : من غرق كننده‌ى قوم نوح ، و نابودگر عاد و ثمودم ! وى به يارانش مي‌گفت : تو نوحي ، تو موسى و تو نيز محمد ، من ارواح آنان را به ابدان شما بازگردانده‌ام !

محمد بن يحيى صولى گويد : من بارها او را ديده و با او سخن گفته‌ام ، او را جاهلى يافتم كه خود را خردمند وانمود مي‌كرد ، الكنى كه خود را به فصاحت مي‌زد ، و بدكارى كه تظاهر به عبادت مي‌كرد و پشم مي‌پوشيد .

نخستين كسى كه به دو دست يافت على بن احمد راسبى بود كه چون از احوال وى آگاه شد ، او را به عيان و در بند بر روى شترى به بغداد فرستاد . ماجراى او و آنچه براى خودش به اثبات رسيده بود را نيز در نامه‌اى نوشت و فرستاد . على بن عيسى وزير در سال 301 او را احضار كرد و فقيهان را براى مناظره با وى آورد . او نه چيزى از قرآن مي‌دانست ، نه فقه و حديث و شعر و لغت و اخبار مردم ! پس او را سخيف خواند و مورد ضرب قرار داد . . .

ابن فرات در دوران نخستين وزارت خود بر [ خانه‌ي ] او هجوم آورد . موسى بن خلف نيز در پى او برآمد ، ولى او با غلامش گريختند ، تا آنكه در همين سال به دو دست يافت و به حامد وزير سپرد . حامد او را در حضور حاضران مي‌آورد و كتك مي‌زد و ريشش را مي‌كند . . . »

5 . صوفيان و دوستداران آنان براى آنكه حلاج را محبوب مردم قرار دهند بر اساس خيالات و بافته‌هايشان براى او شخصيت پردازى كردند ، از اين رو سخنانى را به دو نسبت دادند ،

و داستان‌هايى فتنه‌گر براى او دست و پا كردند ، لذا حلاجِ دنياى تصوف ، فلسفه و عرفان ، غير از حلاجِ واقعى شد ، آنان او را رمز صوفى مظلوم دورانش دانستند !

عجيب است كه قاضى شهيد نور الله شوشتري ( رحمه الله ) كه عالمى بزرگ و مدافع مذهب اهل‌بيت ( عليهم السلام ) بوده و در همين راستا به شهادت رسيده ، نسبت به حلاج و ابن عربى حسن ظن به خرج داده است ! علت اين امر را بايد آن دانست كه ايشان درباره‌ى اين دو شناختى محدود داشته است .

وحيد بهبهاني ( رحمه الله ) در تعليقة / 149 مي‌نگارد : « حسين بن منصور ؛ در وجيزه در مورد او آمده :

--------------------------- 1181 ---------------------------

مذمت بسيارى دارد .

در بلغه چنين آمده : برخى از اجلّه‌ى شيعه در مدح وي ، كار را به آنجا رسانده‌اند كه مدعى شده‌اند او از اولياست ، مانند صاحب مجالس المؤمنين و محبوب القلوب و جز اين دو ، لكن اين امر خالى از بُعد و غرابت نيست .

در شرح حال شيخ مفيد ( رحمه الله ) خواهد آمد كه يكى از آثار ايشان ، ردّ بر اصحاب حلاج است . »

محدث ارموى در فيض الإله فى ترجمة القاضى نور الله / 43 مي‌نگارد : « فاضل كشميرى در كتاب نجوم السماء در احوال قاضي ( رحمه الله ) مي‌نويسد - و خلاصه‌اش اين است : پوشيده نيست كه آنچه قاضى سيد نور الله شوشترى در كتاب مجالس المؤمنين و غير او آورده‌اند - يعنى مدح جماعتى از صوفيه و حسن ظنّ به آنان ، كسانى چون حسين بن منصور حلاج كه توقيعى دربردارنده‌ى لعن او ، از مولايمان صاحب الزمان ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) صادر شد ، همان گونه كه عالمان ما كه خدا از ايشان راضى باشد ، در كتب معتبر نگاشته‌اند ، و نيز سفيان ثوري ، با يزيد بسطامي ، محيى الدين عربى و همانندان آنها از متقدّمين و متأخّرين صوفيه كه فساد مذهب و اعتقاد باطلشان نزد علماء ما ثابت است - موجب نمي‌شود قاضى كه آنها را مي‌ستايد صوفى باشد ، زيرا مدح شخصى منحصراً به معناى اختيار مسلك و قبول باور وى نيست . . . »

6 . برخى سنيان نيز در مورد او به اشتباه افتاده‌اند ، شربينى در مغنى المحتاج 4 / 134 مي‌نويسد : « از ابن سريج در مورد حلاج پرسيدند ، گفت : در مورد او چيزى نمي‌گويم ، امر او برايم واضح نيست . قاضى ابو عمرو جنيد و فقيهان عصر او فتوى به كفر او دادند و مقتدر هزار تازيانه بر او زد . . .

مردم درباره‌اش مختلفند ، برخى در تعظيم او مبالغه مي‌كنند ، و برخى كافرش مي‌دانند . ابن مقرى نيز بسان ديگران قائل به كفر كسى است كه در كفر پيروان ابن عربى شك كند . »

ابن عربى در تفسير 2 / 233 بايزيد بسطامى و گفتارش : سبحانى ما اعظم شأني ! و حسين بن منصور و گفتارش : انا الحق ! را تأييد مي‌كند و آنان را موحّد تام مي‌انگارد !

حلاج خوشايند آلوسى نيز قرار گرفته است ، وى در تفسيرش 5 / 159 مي‌پندارد معرفت الهى با

--------------------------- 1182 ---------------------------

تمامى اجزاء بدن حلاج مخلوط شده بود ، و با هر قطره از خون وى كلمه‌ى الله نوشته شد !

وى در 16 / 214 حلاج را در ادعاى الوهيت معذور مي‌شمارد !

ابن تيميه نيز وارد گود مي‌شود و راهى براى تصحيح ادعاهاى حلاج و هم پياله‌هايش ارائه مي‌كند ، او معتقد است كه خدا به فاسقان جن نيز قدرت بر انجام معجزات مي‌دهد !

در دقائق التفسير 2 / 142 مي‌نويسد : « من در قلعه‌اى در مصر محبوس بودم . شخصى از جن نزد امير كه از يارانش جدا افتاده بود رفت و خود را ابن تيميه معرفى كرد و امير هم پنداشت او ابن تيميه است . وى ملك مادرين را از اين مطلب آگاه ساخت و او شخصى را فرستاد و حقيقت را جويا شد و فهميد من از زندان بيرون نرفته‌ام ، و آن شخصى جنّى بوده دوستدار من كه همان كارى را انجام مي‌داده كه من انجام مي‌داده‌ام . هنگامى كه تركان به دمشق مي‌آمدند به اسلام دعوتشان مي‌كردم ، و چون شهادتين را مي‌گفتند به آنها غذا مي‌دادم .

برخى از مردم گفتند : به چه دليل نمي‌گويى او فرشته بوده ؟ گفتم : فرشته دروغ نمي‌گويد ، اما او به دروغ خود را ابن تيميه معرفى كرده .

بسيارى از مردم كسى را ديده‌اند كه خود را خضر معرفى مي‌كرده و حال آنكه جن بوده است . چنين امرى براى يهود و نصارى نيز رخ مي‌دهد ، و آنان در معبدشان كسى را مي‌بينند كه خود را خضر عنوان مي‌كند . گاه است كه خود را موسي ، عيسي ، محمد و . . . عنوان كند ، و اينها همه واقع شده ، و پيامبر فرمود : هر كه مرا در خواب ببيند ، به حق مرا ديده چون شيطان به صورت من در نمي‌آيد . . .

پيروان حلاج پس از قتل او ، كسى به سراغشان مي‌آمد و خود را حلاج معرفى مي‌كرد . شيخى به نام دسوقى در مصر نيز پس از مرگش ، نامه‌هايش از او به يارانش مي‌رسيد و شخصى راستين از پيروانش يكى از آن نامه‌ها را به من نماياند و ديدم به خطّ جن است . من دست خطّ جن را بارها ديده‌ام !

همين گونه است نسبت به كسانى كه على يا محمد بن الحنفيه را زنده مي‌دانند ، و شخصى از جن در صورت آنها ظاهر مي‌شده است ! منتظَر رافضه نيز چنين است . . . ! »

نگارنده : بنابر پندار ابن تيميه بايد ظلم و بيهوده‌كارى را به خدا نسبت داد ، چرا كه وى

--------------------------- 1183 ---------------------------

مي‌پندارد خدا به فاسقان جن قدرت بر معجزه مي‌دهد ، و اگر چنين باشد ديگر نمي‌توان انبياء و اوصيايشان ( عليهم السلام ) را تصديق نمود ، زيرا ممكن است از جنّيان باشند !

از ديگر سو بر اساس چنين انگاري ، بايد انسان در هر چه مشاهده مي‌كند ترديد كند ، چه مي‌خواهد نبى يا فردى صالح باشد ، و چه شخصى بدكار ، زيرا ممكن است جنّى باشد ! و البته كه اين ترديد به شخص ابن تيميه در مورد خودش نيز سرايت مي‌كند !

شلمغاني ، ابن ابى عزاقر

شلمغانى در جوانى عالمى استوار و مورد اعتماد بود و كتاب‌هايى در فقه و حديث نگاشت . اما با گذشت زمان شيطان او را به ضلالت كشاند ، و در نتيجه خود را از مصاديق اين آيه قرار داد : وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى اعراف / 175

و خبر آن كس را كه آيات خود را به او داده بوديم براى آنان بخوان كه از آن عارى گشت ؛ آنگاه شيطان ، او را دنبال كرد و از گمراهان شد . انحراف او با ادعاى سفارت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) آغاز شد . وى با ادعاى شراكت با حسين بن روح ( رحمه الله ) در مقوله‌ى سفارت ، مردم را مي‌فريفت . بعدها هم به ميدان حلول آمد و - بسان معاصرش حلاج - مدعى شد خدا در او حلول كرده است ! فرجام حلاج موجب عبرت وى نشد و لذا در مسير بدعت خود باقى ماند .

او برخى خانواده‌ها و شخصيت‌هاى سياسى بغداد از جمله آل بسطام را نيز تحت تأثير قرار داد و به گسترش بدعت حلول - كه چيزى شبيه باور كرخيان مخمِّسه ، يعنى كسانى كه مي‌پنداشتند خداوند در حضرات پنج تن ( عليهم السلام ) حلول كرده ، بود - در ميان آنان پرداخت ، بلكه مذهب وى از كرخيان نيز رسواتر بود .

شيخ مفيد در الفصول العشرة / 16 مي‌فرمايد : « محمد بن على بن ابى العزاقر شلمغانى درگذشته به سال 323 ؛ وى از عالمان پيشين اصحاب ما [ شيعيان ] ، و در راه مستقيم بود . لكن حسادت نسبت به ابو القاسم حسين بن روح ( رحمه الله ) او را برآن داشت كه ترك مذهب كند و به عقائدى سخيف معتقد شود ، لذا سخنانى ناروا گفت ، و توقيعى در لعن او از ناحيه صادر شد .

--------------------------- 1184 ---------------------------

او كتابى در غيبت نوشته است . »

شيخ طوسى نحوه‌ى تأثير گذارى شلمغانى را بيان مي‌كند ، ايشان در غيبت / 403 مي‌نگارد : « يكى از كسانى كه ادعاى سفارت و بابيت داشت ابن ابى عزاقر است . حسين بن ابراهيم ، از احمد بن نوح ، از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد كاتب پسر دختر ام كلثوم دختر ابو جعفر عمري ، از ام كلثوم برايم نقل كرد : ابو جعفر بن ابى عزاقر نزد بنى بسطام از وجاهتى برخوردار بود . علت اين امر آن بود كه شيخ ابو القاسم منزلت و مرتبتى براى وى نزد مردم قرار داده بود . وى پس از آنكه مرتد شد ، هر گونه دروغ و كفرى را براى بنى بسطام بيان مي‌كرد و به شيخ ابو القاسم نسبت مي‌داد ، مردم هم از او مي‌پذيرفتند . تا آنكه خبر به جناب ابو القاسم رسيد . ايشان آن امور را انكار كرد و سخت شمرد . بنى بسطام را از سخن گفتن با او نهى كرد و فرمان داد او را لعنت كرده بيزارى جويند ، اما آنها نپذيرفتند و هم چنان او را عهده‌دار امور خود دانستند ، و اين بابت آن بود كه وى به آنها مي‌گفت : من سرّى را كه ابو القاسم بر كتمان آن پيمان گرفته بود افشا كردم ، لذا پس از قرب به او ، به دورى و بُعد عقاب شدم . آن [ راز ] امرى عظيم بود و كسى جز فرشته‌ى مقرّب ، نبى مرسل و مؤمن آزموده ، تحمّل آن را ندارد . وى با اين كار بر بلندا و عظمت آن مطلب مي‌افزود !

اين خبر به ابو القاسم رسيد . در نامه‌اى به بنى بسطام ، بر او و كسانى كه سخن او را تأييد مي‌كنند و هم چنان عهده‌دار مي‌دانند ، لعنت فرستاد و بيزارى جست .

وقتى نامه به آنان رسيد آن را به شلمغانى نشان دادند ، وى به شدت گريست و گفت : اين سخن ، باطنى عظيم دارد ؛ لعنت به معناى دور كردن است ، لذا اينكه گفته : خدا او را لعنت كند ، بدان معناست كه خدا از عذاب و آتش او را دور گرداند ، هم اينك دريافتم كه چه مقامى دارم ، و دو گونه را به خاك آلود و گفت : اين مطلب را كتمان كنيد !

ام كلثوم - كه خدايش رضا باشد - گويد : من به شيخ ابو القاسم خبر دادم كه روزى به خانه‌ى مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم . او به استقبال من آمد و بسيار احترام گذاشت ، حتى بر پايم افتاد و به بوسه گرفت ! من اين كار را ناروا شمردم و گفتم : بانوى من ! دست نگه دار ، اين كار بزرگى است ، و خود بر دستان او افتادم ، او گريست و گفت : چسان چنين نكنم و

--------------------------- 1185 ---------------------------

حال آنكه شما سرور من فاطمه ( عليها السلام ) هستيد ! من به دو گفتم : بانوى من ! چگونه ؟ پاسخ داد : شيخ ابو جعفر محمد بن على [ شلمغاني ] رازى را با ما در ميان گذاشته است . گفتم : چه رازي ؟ گفت : از ما عهد گرفته كه آن را فاش نسازيم ، و مي‌ترسم اگر افشا كنم به عقوبت آن گرفتار شوم .

من به او اطمينان دادم كه آن را بر كسى افشا نخواهم كرد ، و در دل شيخ ابو القاسم حسين بن روح را استثناء كردم . او گفت : شيخ ابو جعفر [ شلمغاني ] به ما گفته : روح رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) به پدر تو - يعنى ابو جعفر محمد بن عثمان - منتقل شده است ، روح اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) به بدن حسين بن روح ، و روح سرورمان فاطمه ( عليها السلام ) به شما انتقال يافته است ، حال چگونه شما را تبجيل نكنم ؟

من گفتم : دست نگه دار ، چنين نكن كه اين دروغ است ، او [ بر اين مطلب اصرار داشت و ] گفت : اين سرّى عظيم است ، و ايشان از ما پيمان گرفته كه آن را براى هيچ كسى بازگويى نكنيم . پس تو را به خدا قسم مي‌دهم كه [ آن را فاش نكني ] مبادا عذابى مرا در رسد . بانوى من ! اگر نبود آنكه مرا وادار به افشاى آن كرديد ، برايتان نمي‌گفتم ، بعد از شما هم براى احدى نخواهم گفت .

از نزد او كه بيرون آمدم حضور شيخ ابو القاسم بن روح رسيدم و جريان را تعريف كردم . ايشان كه به من و سخنم اعتماد داشت فرمود : دخترم ! مبادا از اين پس نزد اين زن بروي ، اگر هم نامه‌اى برايت نوشت يا شخصى را به سراغت فرستاد نپذير ، و ديگر با او ديدار نكن ، اين [ گفتار او ] كفر به خداى تعالى و الحاد است . اين مرد ملعون ، اين باور را در دل‌هاى اين قوم استوار ساخته است ، تا بدين وسيله بتواند به آنان بگويد كه خداوند متعال با او متّحد شده و درونش حلول كرده است - همان گونه كه نصارى درباره‌ى مسيح ( عليه السلام ) گويند - تا به قول حلاج - كه خدايش لعنت كند - برسد .

پس ، من از بنى بسطام دورى جستم و ديگر سراغشان نرفتم ، هيچ عذرى از آنان نپذيرفتم و حاضر به ديدار با مادرشان هم نشدم ، و اين ماجرا در ميان بنى نوبخت منتشر شد . شيخ ابو القاسم براى همه نامه به لعن ابو جعفر شلمغانى و بيزارى از او و نيز مريدان او ، و كسانى

--------------------------- 1186 ---------------------------

كه به اعتقاد او رضايت دارند يا با او سخن مي‌گويند - چه برسد به آنكه موالات او را داشته باشند - نوشت .

بعد از آن هم توقيعى از صاحب الزمان ( عليه السلام ) در لعن و بيزارى از او ، اتباع ، پيروان ، كسانى كه به اعتقاد او رضايت دارند ، و كسانى كه پس از آگاهى از اين توقيع او را عهده‌دار مي‌دانند ، صادر شد .

او حكاياتى قبيح و امورى ناپسند دارد كه كتاب خود را از ذكر آن منزّه مي‌داريم ، ابن نوح و ديگران نوشته‌اند .

اما سبب قتل وي ؛ هنگامى كه ابو القاسم بن روح او را لعنت كرد ، حكايت او را آشكار ساخت ، بيزارى جست و تمامى شيعيان را بدان فرمان داد ، او ديگر نتوانست حقيقت را مخفى دارد ، لذا در مجلسى كه بزرگان شيعه حضور داشتند و همه ، لعن و بيزارى جستن شيخ ابو القاسم از او را بازگو مي‌كردند ، صدا زد : من و او را در يك مجلس حاضر كنيد تا من دست او را بگيرم و او دست مرا ، پس اگر آتشى از آسمان بر او فرود نيامد و نسوزاند ، بدانيد هرچه درباره‌ى من گفته صحيح است .

از آنجا كه اين ماجرا در خانه‌ى ابن مقله رخ داده بود ، راضى از آن خبردار شد ، لذا فرمان داد او را دستگير كنند و به قتل برسانند . پس او كشته شد و شيعيان راحت شدند .

ابو الحسن محمد بن احمد بن داود گويد : محمد بن على شلمغانى معروف به

ابن ابى عزاقر - كه خدايش لعنت كند - معتقد بود فضيلت ولى را جز با خرده گيرى ضد در مورد او نمي‌توان شناخت . اين باور از اينجا ناشى مي‌شود كه وى مي‌خواست به كسانى كه ايراداتى را كه بر وى مي‌شود مي‌شنوند ، چنين بنماياند كه فضيلت وى را دربردارد !

آنها اين اعتقاد را از آدم اول تا آدم هفتم پياده كردند . آنان به هفت عالم و هفت آدم اعتقاد دارند . آنها اين باور را در مورد موسى و فرعون ، محمد و ابوبكر و على و معاويه نيز پياده كردند !

در مورد ضد ، برخى بر اين باورند كه ولى او را مي‌گمارد و وادار به خرده گيرى بر خود مي‌كند ، همان گونه كه برخى ظاهريان گويند : على بن ابى طالب ( عليه السلام ) ابوبكر را به خلافت نشاند !

برخى نيز اين را انكار كرده گويند : ضد در كنار ولى قديم و ازلى است .

--------------------------- 1187 ---------------------------

اينان گويند : قائمى كه اصحاب ظاهر گويند فرزند يازدهمين و هموست كه قيام مي‌كند ، و مقصود از آن ابليس است ، زيرا خدا مي‌فرمايد : فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ . إلَّا إبْلِيس ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى حجر / 31 - 30

پس فرشتگان همگى يكسره سجده كردند ، جز ابليس ، كه به سجده در نيامد ، سپس گفت : لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ، ( 2 ) ( 2 ) . سوره‌ى اعراف / 16

من هم براى [ فريفتن ] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست .

اين آيه مي‌رساند كه ابليس به هنگام فرمان به سجده ، ايستاده بوده ، و بعد از آن

نشسته است !

و مقصود از اينكه قائم قيام مي‌كند ، همان ايستاده‌ايست كه مأمور به سجده شد و ابا كرد ، يعنى همان ابليس !

شاعر آنها - كه خدا لعنتشان كند - نيز سروده :

يا لاعناً للضدّ من عدى ما الضدّ الا ظاهرُ الولي

اى كسى كه ضد را نفرين مي‌كني ، ضد ظاهر ولى است . . .

صفوانى گويد : از ابو على بن همام چنين شنيدم : محمد بن على عزاقرى شلمغانى مي‌گفت : حق يكى است با پوشش‌هايى مختلف ، يك روز در جامه‌ى سفيد است ، روزى در سرخ و روزى هم در زرد !

ابن همام فرمود : اين نخستين سخن او بود كه ناروا شمردم ، زيرا همان سخن پيروان

حلول است .

جماعتي ، از ابو محمد هارون بن موسي ، از ابو على محمد بن همام برايم گفتند : محمد بن على شلمغاني ، هيچگاه نماينده‌ى جناب ابو القاسم نبود ، و ايشان او را بر اين سِمت نگماردند . هركه چنين باورى دارد اشتباه مي‌كند . او تنها فقيهى از فقيهان ما بود ، ولى خلط كرد و كفر و الحاد از او بروز نمود . لذا توقيعى به واسطه‌ى جناب ابو القاسم ، در لعن و بيزارى جستن از وي ، تابعان ، پيروان و هم فكرانش صادر شد .

حسين بن ابراهيم ، از احمد بن على بن نوح ، از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد ، از

--------------------------- 1188 ---------------------------

ابوعبد الله حسين بن احمد حامدى بزّاز معروف به غلام ابو على بن جعفر ، معروف به ابن زهومه‌ى نوبختى كه پيرمردى گوشه گير بود برايم گفت : از روح بن ابو القاسم بن روح شنيدم : هنگامى كه محمد بن على شلمغانى كتاب التكليف را نگاشت ، شيخ ابو القاسم فرمود : كتاب را بياوريد تا ببينم . آن را نزد ايشان آوردند و از ابتدا تا انتهاى آن را خواند ، آنگاه فرمود : هرچه در آن است از امامان ( عليهم السلام ) روايت شده است ، مگر دو يا سه مورد كه بر ايشان دروغ بسته است ، خدايش لعنت كند .

جماعتي ، از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود ، و ابوعبد الله حسين بن على بن حسين بن موسى بن بابويه روايت مي‌كنند : يكى از اشتباهات محمد بن على [ شلمغاني ] در مذهب ، آن است كه در باب گواهى آمده است ، وى از عالم ( عليه السلام ) روايت مي‌كند : اگر برادر مؤمنت بر گردن مردى حقّى داشت ، ولى او را از آن بازداشت ، و تنها يك شاهد ثقه در بين بود ، به آن شاهد رجوع و درباره‌ى گواهي‌اش پرسش مي‌كني ، پس چون نزد تو گواهى داد ، تو هم به همراه و بسان او نزد حاكم گواهى مي‌دهي ، تا حقّ شخصى مسلمان از بين نرود . اين عبارت طبق نقل ابن بابويه است .

ابن بابويه گويد : اين دروغى است كه او گفته و ما چنين حكمى را سراغ نداريم .

در موضعى ديگر نيز گفته : وى دروغ گفته است .

توقيعى كه در لعن وى صادر شد ؛ جماعتي ، از ابو محمد هارون بن موسي ، از محمد بن همام نقل كردند : به واسطه‌ى شيخ ابو القاسم حسين بن روح - كه خدايش رضا باشد - در ذى الحجه سال 312 در لعن ابن ابى عزاقر صادر شد و مركب آن هنوز خشك نشده است .

جماعتي ، از ابن داود برايمان گزارش كردند : توقيعى به واسطه‌ى حسين بن روح درباره‌ى شلمغانى صادر شد ، و ايشان نسخه‌ى آن را در ذى الحجه سال 312 براى ابو على بن همام فرستادند .

ابن نوح گويد : ابو الفتح احمد بن ذكا غلام على بن محمد بن فرات ( رحمه الله ) نقل مي‌كند :

ابو على بن همام بن سهيل ، براى ما از توقيعى خبر داد كه در ذى الحجه سال 312 صادر شده بود .

--------------------------- 1189 ---------------------------

محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعيل بن صالح صيمرى گويد : شيخ حسين بن روح در ذى الحجه سال 312 از زندانش در خانه‌ى مقتدر ، [ توقيع را ] براى استاد ما ابو على بن همام فرستاد . ابو على هم آن را املاء كرد و به من خبر داد كه ابو القاسم به خاطر آنكه دستگير شده و در حبس است ، در مورد ترك اظهار آن كسب تكليف كرد ، لكن مأمور شد آن را اظهار كند و نهراسد . ايشان پس از مدتى كوتاه از زندان رهايى يافت ، و الحمد لله .

توقيع چنين است : خداوند تو را مدتى طولانى باقى دارد ، تمام خير را به تو بشناساند و عمل تو را بدان ختم كند . آن برادران ما را كه به اعتقادشان وثوق دارى و به نيت آنان دل آرامى - خداوند سعادتمندتان كند - بياگاهان كه محمد بن على معروف به شلمغانى - ابن داود مي‌افزايد : كه از كسانى است كه خدا انتقام او را پيش اندازد و به دو مهلت ندهد - از اسلام بازگشته و مفارقت جسته است ، در دين خدا الحاد پيش گرفته ، ادعايى كرده كه با آن ، به خالق - كه جليل و متعال است - كفر ورزيده است ، دروغ بسته ، افترا زده و مرتكب بهتان و گناهى عظيم شده ، آنان كه براى خدا شريك قرار مي‌دهند دروغ گفتند و به گمراهى بعيد و زيان آشكار گرفتار آمدند .

ما به درگاه خداى تعالى و رسول او و خاندانش - كه صلوات ، سلام ، رحمت و بركات خدا بر آنان باد - از او بيزارى جسته لعنتش كرديم ، لعنت‌هاى خدا - در ظاهر و باطن ما ، پنهان و پيدا ، همه وقت و در هر حالى - بر او و كسى كه از او پيروى و تبعيت كند ، يا اين سخن ما به او برسد ولى باز به دو معتقد باشد . . .

هارون گويد : ابو على اين توقيع را گرفت و براى تمامى بزرگان قرائت نمود . نسخه‌هايى از آن نيز به ساير مناطق فرستاده و در ميان شيعيان مشهور شد ، از اين رو شيعيان بر لعن و بيزارى جستن از وى اتفاق نمودند .

محمد بن على شلمغانى در سال 323 به قتل رسيد . »

--------------------------- 1190 ---------------------------

حسادت شلمغانى نسبت به جناب حسين بن روح ( رحمه الله )

انحراف شلمغانى از زمانى آغاز شد كه حسين بن روح پيش از آنكه به زندان افتد ، خود را از دستگاه حاكم مخفى نموده بود . در اين برهه بود كه وى واسطه‌ى ميان حسين بن روح و مردم بود ، به دو مراجعه مي‌كردند ، او نامه‌هاى مردم را مي‌گرفت و به ايشان مي‌سپرد . هنگامى كه وى در مسير انحراف گام نهاد ، ايشان او را كنار گذاردند و عالم ثقه جناب ابو على بن همام را

جايگزين او نمودند .

غيبت شيخ طوسى / 302 از ابوعبد الله احمد بن محمد بن عياش از ابو غالب زراري ( رحمه الله ) روايت مي‌كند : « در يكى از سفرهايم ، در جوانى از كوفه خارج شدم و مردى از برادرانمان - ابن عياش نام او را فراموش كرده - نيز با من همراه بود ، و اين در زمان شيخ ابو القاسم حسين بن روح ( رحمه الله ) ، استتار ايشان ، و گماردن ابو جعفر محمد بن على معروف به شلمغانى توسّط ايشان بود . شلمغانى در راه مستقيم بود و كفر و الحادى از او بروز نكرده بود . به جهت آنكه او نماينده‌ى جناب حسين بن روح در ميان مردم بود ، آنان در حاجات و امور مهم خود نزد او مي‌آمدند و با او ديدار مي‌كردند .

مردى كه همراه من بود گفت : آيا مي‌خواهى با ابو جعفر ديدار كني ؟ امروز او براى شيعيان گمارده شده ، من كه مي‌خواهم از او درخواست كنم دعايى به ناحيه بنويسد ، من هم پاسخ مثبت دادم .

بر او وارد شديم و تعدادى از شيعيان هم حضور داشتند ، سلام كرديم و نشستيم . او به رفيقم رو كرد و گفت : اين جوان كه همراه توست كيست ؟ او گفت : مردى از خاندان زرارة بن اعين ، به من رو كرد و گفت : از كدام تيره ؟ گفتم : آقاى من ! من از نسل بكير بن اعين برادر زراره هستم ، گفت : خاندانى با جلالت و عظيم القدر در اين امر [ تشيع ] .

رفيقم گفت : آقاى ما ! مي‌خواهم دعايى برايم مكاتبه كنيد ، او هم پذيرفت . هنگامى كه اين را شنيدم با خود گفتم : من نيز امرى را كه براى هيچ كس از خلق خدا اظهار نكرده بودم - يعنى در مورد همسرم مادر ابو العباس پسرم ، او با من بسيار مخالفت مي‌كرد و خشمگين مي‌شد ، البته وى را دوست مي‌داشتم - ، در نظر گرفته و از او مي‌خواهم در مورد امرى مهم

--------------------------- 1191 ---------------------------

بدون آنكه آن را بيان كنم برايم درخواست دعا كند ، لذا صدا زدم : خداوند عمر آقايمان را طولانى گرداند ، من نيز حاجتى دارم ، دعا براى گشايش در امرى مهم .

او هم برگه‌اى را كه در آن درخواست آن مرد را نوشته بود ، برداشت و نوشت : زرارى درباره‌ى امرى مهم خواهان دعاست ، و آن را پيچيد ، ما هم برخاستيم و بيرون رفتيم .

چند روز بعد رفيقم گفت : آيا نزد ابو جعفر برويم و در مورد درخواست‌هايمان بپرسيم ؟ لذا نزد او آمديم . هنگامى كه نشستيم آن برگه را بيرون آورد . در آن پاسخ سؤالات بسيارى آمده بود . رو كرد به رفيقم و جواب سؤالش را داد . بعد از آن به من رو كرد و چنين خواند : اما زرارى و جريان زوج و زوجه ؛ خداوند ميان آن دو آشتى برقرار كند . من مبهوت ماندم ، با رفيقم برخاستيم و بيرون آمديم ، او گفت : شگفت زده شدي ! من گفتم : امرى شگفت انگيزتر از آن رخ داد ، گفت : چه ؟ گفتم : رازى بود كه جز خدا و من كسى از آن آگاهى نداشت ولى او خبر داد . گفت : آيا در مورد ناحيه ترديد داري ؟ الآن بگو ببينم ماجرا چه بوده ، من هم برايش تعريف كردم ، او هم شگفت زده شد .

به كوفه كه بازگشتيم به خانه‌ام آمدم . مادر ابو العباس غضب كرده و نزد خانواده‌اش رفته بود . اما يكباره آمد و از من درخواست كرد از او راضى شوم ، پوزش خواست ، و تا زمانى كه مرگ ميان ما فاصله انداخت ، در هيچ امرى با من مخالفت نكرد . »

نگارنده : از اين گزارش ظاهر مي‌شود كه شلمغانى نامه‌ها و سؤالات را كه اين مورد يكى از آنها بوده ، مي‌رسانده است ، لذا انحراف وى پس از اين زمان بوده ، يعنى زمانى كه حسين بن روح در زندان خانه‌ى مقتدر كه زندانى سياسى بود - و پيشتر گذشت - محبوس بود .

غيبت شيخ طوسى / 307 از حسن بن جعفر بن اسماعيل بن صالح صيمرى نقل مي‌كند : « هنگامى كه شيخ ابو القاسم حسين بن روح - كه خدايش راضى باشد - توقيع لعن ابن ابى عزاقر

را فرستاد ، در ذى الحجه سال 312 از زندانش در خانه‌ى مقتدر ، براى استاد ما ابو على بن همام ( رحمه الله ) فرستاد . ابو على هم آن را بر من املاء كرد و به من خبر داد كه ابو القاسم به خاطر آنكه دستگير شده و در حبس است ، در مورد ترك اظهار آن كسب تكليف كرد ، لكن مأمور شد آن را اظهار كند و نهراسد . ايشان پس از مدتى كوتاه از زندان رهايى يافت ، و الحمد لله . »

--------------------------- 1192 ---------------------------

همان از ابو على بن همام : « محمد بن على شلمغانى عزاقرى براى شيخ حسين بن روح پيغام فرستاد كه مي‌خواهد با ايشان مباهله كند و گفت : من سفير حضرت هستم ، و مأمورم علم را اظهار كنم ، لذا در پيدا و پنهان به اظهار آن پرداختم ، پس با من مباهله كن .

شيخ در پاسخ او چنين فرستاد : هريك از ما كه [ در مرگ ] بر ديگرى پيشى گيرد ، شكست خورده است . و اين عزاقرى بود كه پيشى گرفت و كشته و به دار آويخته شد . ابن ابى عون نيز با او دستگير شد ، و اين امر در سال 323 واقع شد . »

با اين حساب ، از زمانى كه لعن وى صادر شد تا وقتى كه به قتل رسيد ، يازده سال فاصله بوده است . او در اين سال‌ها پلّه پلّه ادعاهاى خود را از ادعاى مشاركت با حسين بن روح ( رحمه الله ) در سفارت گرفته ، تا حلول ارواح امامان ( عليهم السلام ) در ابن روح و خودش ، و سرانجام هم ادعاى الوهيت ، بالا برد !

معلوم نيست كسى از بنى بسطام كه تحت تأثير وى بودند از او تبعيت كرده است يا نه ، اما ابن ابى عون كه به همراه وى كشته شد ، به الوهيت وى معتقد بود ، مانند محمد بن على قنائى كه حلاج را إله مي‌انگاشت !

انسان با تأمّل در احوال شلمغاني ، دانش ، مكانت و قرب او و نيز معجزاتى كه به واسطه‌ى حسين بن روح از امام ( عليه السلام ) ديده ، براى انحراف او سببى جز ضعف عقل و ايمان و يقين نمي‌يابد ، و همين بود كه او را در دنيا و آخرت به بد فرجامى در آورد .

شيخ طوسي ( رحمه الله ) در غيبت / 391 مي‌فرمايد : « محمد بن على بن ابى عزاقر شلمغانى در ابتداى كتاب الغيبة خود مي‌نويسد : اما در آنچه ميان من و مرد مذكور - كه خدا بر توفيقش بيفزايد - واقع شده ، كسى حقّ دخالت ندارد ، مگر آنكه خود او را دخالت دهم ، زيرا جفا بر من شده و خود ولى و صاحب اختيار آنم .

در فصلى ديگر نيز مي‌گويد : هر آنكه الطاف الهى بر او فزون گردد ، حجت [ خدا ] نيز بر او بيشتر شود و مي‌بايست در آنچه او را ناراحت يا مسرور مي‌گرداند صدق پيشه كند ، و با وجود جفاى عظيم او [ حسين بن روح ] ، روا نيست ميان خود و خدا جز راست بگويم ، اين مرد براى امرى از امور منصوب و گماشته شده ، و شيعيان حق ندارند در آن امر از او عدول كنند ، حكم اسلام نيز - با وجود جفايى كه كرده - بسان ديگر مؤمنان بر او جارى است . »

--------------------------- 1193 ---------------------------

بدين ترتيب شلمغانى به سفارت حسين بن روح ( رحمه الله ) اعتراف مي‌كند ، لكن ايشان را به جهت آنكه به سفارت وى اذعان ندارد ، ظالم مي‌داند !

شلمغانى در منابع تاريخي

ابن اثير در تاريخ خود 8 / 290 مي‌نويسد : « قتل شلمغانى و بيان اعتقاد او ؛ در اين سال

ابو جعفر محمد بن على شلمغانى معروف به ابن ابى عزاقر به قتل رسيد . شلمغان منطقه‌اى است در واسط . سبب آن بود كه وى باورى غلو آميز در تشيع بنيان نهاد ، و به تناسخ و حلول خدا در خود اعتقاد داشت ، علاوه بر امورى ديگر .

كسى كه باورهاى اينچنينى او را آشكار كرد ، ابو القاسم حسين بن روح - كه شيعيان او را باب مي‌نامند - در وزارت حامد بن عباس بود . وى در دوران سومين وزارت ابو الحسن بن فرات با پسر او محسن رفاقت كرد . در وزارت خاقانى در جستجوى او برآمدند ، ولى او خود را مخفى كرد و به موصل گريخت و چند سال نزد ناصر الدوله حسن بن عبد الله بن حمدان - در حيات پدرش عبد الله بن حمدان - ماند . از آنجا هم به بغداد رفت و خود را پنهان نمود . در بغداد آشكار شد كه وى ادعاى ربوبيت دارد ، و گفته شده كه حسين بن قاسم بن

عبد الله بن سليمان بن وهب - كه برهه‌اى وزير مقتدر بوده - ، ابو جعفر و ابو على دو پسر بسطام ، ابراهيم بن محمد بن ابى عون ، ابن شبيب زيات و احمد بن محمد بن عبدوس ، از او پيروى كرده و درباره‌اش همين اعتقاد را داشتند و اين مطلب از آنان بروز كرده است . در ايامى كه ابن مقله وزير مقتدر بود ، در طلب آنان برآمدند ولى دست نيافتند .

در شوال سال 322 شلمغانى آشكار شد و ابن مقله‌ى وزير او را دستگير كرد ، به زندان انداخت و بر خانه‌اش هجوم آورد . درون خانه نامه‌ها و كتاب‌هايى از كسانى كه ادعا مي‌شد با او هم اعتقادند ، و او را چنان خطاب كرده بودند كه بشرى بشرى ديگر را خطاب نمي‌كند ، يافت شد . در آنها دست خطّ حسين بن قاسم هم يافت شد ، دست خط‌ها را عرضه كردند و مردم آنها را شناختند . آنها را نزد شلمغانى بردند ، او هم اقرار كرد كه دست خط همينان است ، ولى اعتقاد خود را منكر شد ، اظهار اسلام كرد و از آنچه در موردش گويند ، بيزارى جست !

--------------------------- 1194 ---------------------------

ابن ابى عون و ابن عبدوس را نيز دستگير كردند و به همراه او نزد خليفه آوردند ، به اين دو دستور داده شد شلمغانى را بزنند ، ولى ابا كردند . آن دو را بر اين كار مجبور كردند ، پس ابن عبدوس او را زد ، ولى ابن ابى عون تا دست خود را به سمت ريش و سر شلمغانى دراز كرد لرزيدن گرفت ، لذا سر و ريش او را بوسيد و گفت : إله ، سرور و رازق من !

راضى به شلمغانى گفت : مي‌پنداشتم تو ادعاى الوهيت نداري ، پس اين چيست ؟ وى گفت : سخن ابن ابى عون به من چه ربطى دارد ، خدا مي‌داند كه من هرگز به وى نگفته‌ام كه خدا هستم !

ابن عبدوس گفت : او ادعاى الوهيت ندارد ، بلكه ادعا مي‌كند - به جاى ابن روح - باب امام منتظر است ، و گمانم چنين بود كه اين را از بابت تقيه مي‌گويد .

آنها را چند بار در حضور فقيهان ، قضاة ، نويسندگان و فرماندهان احضار كردند . در آخرين روز فقهاء فتوى دادند كه خون او مباح است ، لذا او و ابن ابى عون را در ذى القعده به دار آويخته و به آتش سوزاندند .

اعتقاد او آن بود كه خداى خدايان است ، و اوست كه حق را استوار مي‌گرداند ، اولِ قديمِ ظاهرِ باطنِ رازقِ كامل است و تمامى معانى به دو اشاره دارد !

او مي‌گفت : خداوند در هر چيزى به مقدارى كه آن چيز تحمّل دارد حلول مي‌كند . او ضد را آفريده تا بر طرف مقابل دلالت نمايد . او در آدم - هنگامى كه او را آفريد - و در ابليس - كه ضدّ يكديگرند - حلول كرد . دليلِ بر حق افضل از حق است . ضدّ امرى از شبيه آن امر بدان نزديكتر است . خدا چون در جسدى زمينى حلول كند ، قدرت و معجزه‌اى ظاهر خواهد شد كه دلالت مي‌كند او همان است . هنگامى كه آدم غائب شد ، لاهوت در پنج شخص زمينى - كه هريك ناپديد شود ديگرى جاى او قرار مي‌گيرد - و پنج ابليس كه اضداد آنان هستند ظهور نمود . بعدها در ادريس و ابليس جمع و سپس پراكنده شد . در نوح و ابليسش گرد آمد و . . .

خدا در هر چيز و هر معنايى آشكار مي‌شود ، و در هر كسى آن گونه است كه در دل او مي‌گذرد . هميشه در ذهن اوست و غائب نمي‌گردد ، چنان كه گويا آن را مشاهده مي‌كند .

--------------------------- 1195 ---------------------------

خدا نامى براى يك معناست . هر كسى مردم به دو نياز دارند إله است ، لذا همه بايد إله نام گيرند . هريك از پيروان او نسبت به كسى كه درجه‌اى پايين‌تر دارد ربوبيت دارد ، تا آنكه به ابن ابى عزاقر منتهى شود كه رب الارباب است و پس از او ربوبيتى نيست !

آنان حسن و حسين را فرزندان على نمي‌دانند ، زيرا كسى كه مقام ربوبيت دارد ، نه فرزند دارد و نه پدر !

آنان موسى و محمد را خائن مي‌نامند ، زيرا ادعا مي‌كنند هارون موسى را و على محمد را ارسال كردند ، ولى اين دوخيانت نمودند ! آنان مي‌پندارند على به محمد به تعداد سال‌هاى اصحاب كهف مهلت داد و چون اين مدت - كه سيصد و پنجاه سال است - به پايان رسيد ، شريعت به دو منتقل شد !

مي‌گويند : فرشته و مَلَك كسى است كه مالك خود باشد و حق را بشناسد . بهشت ، شناخت آنها و پذيرش مذهب آنهاست ، و دوزخ ، جهالت نسبت به ايشان و عدول از اعتقادشان است !

آنان نماز ، روزه و ديگر عبادات را ترك مي‌كنند ، عقد نكاح نمي‌كنند ، فروج را مباح مي‌شمارند ، مي‌گويند كه محمد به سوى بزرگان قريش و جباران عرب مبعوث شد ، ولى آنها ابا كردند ، لذا امر كرد به سجده درآيند . حكمت يعنى آزمودن مردم با اباحه‌ى فروج زنانشان . انسان مي‌تواند با هر كس از خويشان ، همسر رفيق و همسر پسرش كه بخواهد - و هم مذهب او هستند - نزديكى كند ! . . . و اين بر اساس اعتقاد آنها به تناسخ است ! آنان معتقد بودند فرزندان ابو طالب و بنى عباس همه بايد از بين روند .

اعتقاد اينان بسيار شبيه به باور نصيريه است و شايد يكى باشد ، زيرا نصيريه به ابن فرات اعتقاد داشتند و در مذهب آنان جايگاهى داشت .

حسين بن قاسم [ از پيروان شلمغاني ] در رقه بود . راضى بالله كسى را سراغ او فرستاد و در آخر ذى القعده او را به قتل رسانيده سرش را به بغداد ارسال نمود . »

وفيات الاعيان 2 / 156 مشابه اين عبارات را مي‌آورد ، مي‌نويسد : « در اين سال ابو جعفر محمد بن على شلمغانى مشهور به ابن ابى عزاقر به قتل رسيد . علت قتل آن بود كه وى باورى

--------------------------- 1196 ---------------------------

غلو آميز در تشيع بنيان نهاد ، و به تناسخ و حلول خدا در خود اعتقاد داشت ، علاوه بر

امورى ديگر .

كسى كه باورهاى اينچنينى او را آشكار كرد ، ابو القاسم حسين بن روح - كه شيعيان او را باب مي‌نامند - بود . لذا در طلب شلمغانى برآمدند . او هم مخفى شد و به موصل گريخت . سال‌ها در آنجا مقيم بود و بعد به بغداد رفت . . .

وى مي‌نويسد : كسى كه او را محاكمه كرد خود خليفه راضى بود . » ( 1 ) ( 1 ) . و نيز ر . ك به مآثر الانافة 1 / 289 ، الوافى بالوفيات 4 / 81 و 8 / 226 و تاريخ الاسلام 24 / 115

سير اعلام النبلاء 14 / 568 مي‌نويسد : « اين خبر منتشر شد كه وى ادعاى ربوبيت و احياى مردگان دارد . پيروانش افزون شدند . ابن مقله او را نزد راضى بالله احضار كرد . . .

ابو على حسين [ بن قاسم وزير ] كه به دو جمال گويند ، در سال 319 وزير مقتدر بود ، و عميد الدولة لقب داشت . وى پس از هفت ماه عزل و زندانى شد . مجلسى با حضور شلمغانى ترتيب دادند و او را حاضر ساخته به مناظره با او پرداختند . نامه‌هايى از او آشكار شد كه در آن شلمغانى را إله مي‌خواند . او هفتاد و هشت سال زيست . » ( 2 ) ( 2 ) . شذرات الذهب 1 / 293

روايات آنان را بپذيريد ، ولى نظراتشان را نه

امامان ( عليهم السلام ) در مورد كتاب‌هاى عالمانى كه در مسير حق و مستقيم بودند ، ولى بعداً منحرف شدند - مانند شلمغانى - قاعده‌اى به دست ما داده و فرموده‌اند : روايات آنان را بپذيريد ،

ولى نظراتشان را نه .

غيبت شيخ طوسى / 389 مي‌نگارد : « ابو الحسين بن تمام ، از عبد الله كوفى خادم شيخ حسين بن روح - كه خدايش رضا باشد - نقل مي‌كند : پس از آنكه ابن ابى عزاقر مورد مذمّت قرار گرفت و توقيعى در لعن او آمد ، از شيخ - يعنى ابو القاسم - درباره‌ى كتب وى چنين سؤال شد : با كتاب‌هاى او كه خانه‌هايمان پر است از آنها ، چه كنيم ؟ ايشان در پاسخ گفت : در اين باره همان سخنى را مي‌گويم كه ابو محمد حسن بن على عسكري ( عليهما السلام ) درباره‌ى

--------------------------- 1197 ---------------------------

كتب بنى فضال ( 1 ) ( 1 ) . حسن بن على بن فضال و پسرانش در زمره‌ى راويان فطحى بودند كه پس از امام صادق ( عليه السلام ) به امامت عبد الله افطح گردن نهادند ، البته خود حسن بن على بن فضال نهايتاً از اين اعتقاد بازگشت . م

فرمودند ، از ايشان پرسيدند : با كتاب‌هاى آنها كه خانه‌هايمان از آن آكنده است ، چه كنيم ؟ ايشان فرمودند : آنچه را روايت كردند بپذيريد ، ولى نظراتشان را واگذاريد . »

نجاشى در فهرست خود / 378 مي‌نويسد : « محمد بن على شلمغانى ابو جعفر معروف به ابن ابى عزاقر ، از عالمان پيشين اصحاب ما بود . لكن حسادت نسبت به ابو القاسم حسين بن روح ، او را برآن داشت كه ترك مذهب كند و به عقائدى سخيف معتقد شود . تا آنكه توقيعاتى درباره‌ى او صادر شد ، و سلطان او را دستگير كرد و به قتل رسانيد و به دار آويخت .

او نوشته‌هايى دارد از جمله : كتاب التكليف ، نامه‌اى به ابن همام ، كتاب ماهية العصمة ، كتاب الزاهر بالحجج العقلية ، كتاب المباهلة ، كتاب الأوصياء ، كتاب المعارف ، كتاب الإيضاح ، كتاب فضل النطق على الصمت ، كتاب فضل العمرتين ، كتاب الأنوار ، كتاب التسليم ، كتاب البرهان والتوحيد ، كتاب البداء والمشيئة ، كتاب نظم القرآن ، كتاب الإمامة الكبير ، كتاب الإمامة الصغير .

ابو الفرج محمد بن على كاتب قنائى گويد : ابو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب به ما گفت : ابو جعفر محمد بن على شلمغانى در دورانى كه در معلثايا ( 2 ) ( 2 ) . منطقه‌اى در موصل

مخفى بود ، كتاب‌هايش را برايم ياد كرد . »

غيبت شيخ طوسى / 393 از محمد بن احمد بن داود قمى چنين مي‌آورد : « به دست خطّ احمد بن ابراهيم نوبختى و املاء ابو القاسم حسين بن روح - در پشت نامه‌اى كه در آن سؤالات و پاسخ‌هايى بود كه از قم فرستاده شده بود و در آن پرسيده بودند آيا اين جواب‌ها از جانب فقيه [ امام ] ( عليه السلام ) است يا محمد بن على شلمغاني ؟ زيرا از شلمغانى چنين نقل شده : من پاسخ اين سؤالات را داده‌ام . پس در پشت نامه‌شان پاسخ را نگاشت - چنين يافتم : بسم الله الرحمن الرحيم ، ما از اين نامه و آنچه دربردارد آگاه شديم ، تمام آن پاسخ‌هاى ماست ، و واگذارده‌ى گمراه گمراهگر معروف به عزاقرى - كه خدايش لعنت كند - هيچ نقشى [ حتي ] در يك حرف از آن نداشته است .

--------------------------- 1198 ---------------------------

پيشتر نيز امورى به واسطه‌ى احمد بن هلال و ديگر نظائر وى برايتان مي‌آمد ، آنها هم به مانند اين از اسلام بازگشتند ، لعنت و خشم خدا بر آنان باد .

[ كسى كه اين سؤال را نوشت افزوده : ] پيش از اين نيز [ درباره‌ى توقيعات ] پرسش كرده بودم ، جواب چنين آمد : بدان ! كسانى كه درباره‌شان تحقيق كردي ، هيچ ضررى در آنچه به واسطه‌شان رسيده نيست ، و اين [ توقيعات ] صحيح است .

پيشتر نيز همين سؤال از برخى عالمان [ امامان ] ( عليهم السلام ) درباره‌ى برخى كسانى كه خدا بر آنان غضب كرده ، شد ، ايشان ( عليه السلام ) فرمودند : دانش دانش ماست ، و كفر كسى كه كافر شد ، ضررى به شما نمي‌رساند ، پس آنچه به واسطه‌ى او رسيد ، اگر به وسيله‌ى روايت شخصى ديگر از ثقات - كه خدايشان رحمت كند - برايتان ثابت شد ، خدا را شكر كرده آن را بپذيريد ، و در آنچه شك كرديد يا آنكه تنها به واسطه‌ى او به شما رسيد ، به ما بازگردانيد تا صحت يا بطلان آن را بيان كنيم ، و خداوند - كه نام‌هايش مقدّس و ثنايش جليل است - عهده‌دار توفيق شماست ، او در تمامى امورمان براى ما كافى و نيكو عهده‌دارى است . »

همان / 389 از ابو الحسين محمد بن فضل بن تمام ( رحمه الله ) نقل مي‌كند : « نخستين زمان‌هايى كه به حديث نگارى مشغول شديم در حضور ابو جعفر بن محمد بن احمد بن زكوزكي ( رحمه الله ) سخن از كتاب التكليف به ميان آورديم و باور ما اين بود كه هر كسى اين كتاب را داشته باشد غالى است ، ايشان گفتند : ابن ابى عزاقر در كتاب التكليف چه چيزى از خود نوشته است ؟ او فقط چك نويسى مي‌كرد و نزد شيخ ابو القاسم حسين بن روح مي‌آورد و عرضه مي‌داشت و ابو القاسم تصحيح مي‌كرد . پس از تصحيح آن را نقل مي‌كرد و فرمان مي‌داد استنساخ كنيم . يعنى كسى كه به آنان فرمان مي‌داد حسين بن روح - كه خدا از او راضى باشد - بود .

ابو جعفر گويد : من آن را در بغداد با خطّ خود نوشتم . ابن تمام گويد : به دو گفتم : آقاى من ! آن را به من بسپار تا از خطّ شما بنويسم ، او گفت : از دست من بيرون رفته .

ابن تمام گويد : من با شنيدن اين حكايت ، آن را از ديگرى گرفتم و نوشتم . »

الذريعة الى تصانيف الشيعة 4 / 406 مي‌نويسد : « كتاب التكليف ؛ اثر ابو جعفر محمد بن على شلمغانى معروف به ابن ابى عزاقر مقتول . او آن كتاب را در دوران استقامت خود

--------------------------- 1199 ---------------------------

نگاشت . لكن حسادت بر جايگاه حسين بن روح نوبختى وى را بر آن داشت كه ترك

مذهب كند . . .

ابو المفضل شيبانى درگذشته به سال 387 اين كتاب را از او روايت مي‌كند . پدر شيخ صدوق نيز آن را - البته به استثناء روايت گواهى بدون علم شخص براى برادرش - از او روايت كرده است . »

همان 21 / 187 : « [ كتاب ] المعارف ؛ اثر ابو جعفر محمد بن على شلمغانى معروف به

ابن ابى عزاقر . »

برخي ( 1 ) ( 1 ) . آيت الله سيد حسن صدر كاظمي ( رحمه الله ) درگذشته به سال 1354 در كتاب فصل القضاء . م

معتقدند كتاب التكليف شلمغاني ، همان كتاب فقه الرضا مي‌باشد . بنابراين احتمال ، تأييد آن كتاب توسط سفير امام ( عليه السلام ) تأييد اين يك را نيز به دنبال دارد ، به خصوص آنكه مصادر بسيار ديگري ، احاديث و فتاواى موجود در آن را تأييد نموده است .

مخمّسه‌ى حلوليه ( )

مخمّسه‌ى حلوليه ( 2 ) ( 2 ) . از آنجا كه پيشتر ياد شدند ، سخن از آنان به ميان آمد .

اصل اين باور ، برگرفته از مذهب حلول مجوسى است . مخمسه بر اين باورند كه مصالح عالم بر عهده‌ى سلمان فارسي ، مقداد ، عمار ، ابوذر و عمر بن اميه‌ى ضمرى گذاشته شده است . ( 3 ) ( 3 ) . خلاصة الاقوال علامه‌ى حلى / 364

آنان بعدها اين اعتقاد را در مورد پيامبر ، اميرالمؤمنين ، حضرت زهرا و امام حسن و امام‌حسين ( عليهم السلام ) پياده كردند !

شايد نخستين كسى كه به نشر اين باور در بغداد پرداخت ، احمد بن هلال كرخى باشد كه پيروانش را كرخيه يا كرخيان گويند ، همو كه توسّط امام زمان ( عليه السلام ) لعنت شد .

شيخ طوسى در غيبت / 414 مي‌فرمايد : « كرخيان ، مخمسه بودند و احدى از شيعيان در آن ترديدى ندارد . ابو دلف نيز چنين اعتقادى داشت و مي‌گفت : سرورمان شيخِ صالح - يعنى ابوبكر بغدادى - مرا از مذهب ابو جعفر كرخى به مذهب صحيح هدايت كرد . جنون ابو دلف و حكايات فساد عقيده‌ى او بيش از آن است كه به شمارش آيد . »

--------------------------- 1200 ---------------------------

ياقوت حموى در معجم البلدان 4 / 447 سخن از كرخى ديگرى - از اهالى كرخه‌ى اهواز و نه بغداد - با همين باور به ميان مي‌آورد ، مي‌نويسد : « ابو جعفر كرخى معروف به جَرو ؛ او در ميان كرخيان از جلالتى برخوردار بوده . وى در بصره سكونت داشته .

ابو على محسن گويد : من او را در زمانى كه پيرمردى بد حال بود و لذا كارهاى خُرد كارگزاران بصره را بر عهده مي‌گرفت ، مشاهده كردم . هنگامى كه ابو القاسم بن ابى عبد الله بريدى والى بصره شد ، اموال او را - به خاطر اتّهامى كه در مورد ثروتى به او زده بودند - مصادره نمود ، دستانش را بر ديوارى ميخ كوب كرد . . . ناخن‌هايش را كشيد ، و با چوب فارسى بر او ضربه زد . لكن نه از دنيا رفت و نه به بيمارى طولانى مبتلا شد . پس از سال‌ها او را ديدم و در سلامت كامل بود .

بر اينان هيچ ايرادى وارد نيست جز آنكه متّهم به غلو هستند . از قاسم و دو پسرش [ ابو جعفر و جعفر ] به طور متعدد نقل شده كه معتقدند علي ، فاطمه ، حسن ، حسين و محمد ( عليهم السلام ) پنج شبح نور قديم هستند كه پيوسته بوده و خواهند بود ، و ديگر باورهاى اينان كه مشهور است . »

اصل مذهب مخمسه از بشّار شعيرى نشأت مي‌گيرد و دگرگون شده‌ى مذهب علياويه است كه در زمان امام صادق ( عليه السلام ) ظاهر شد .

رجال كشى 2 / 701 از مرازم روايت مي‌كند : « امام صادق ( عليه السلام ) به من فرمودند : آيا مبشَّر [ بشارت داده شده ] به شرّ ( 1 ) ( 1 ) . عبارت بر طبق احتمال آقاى مصطفوى در حاشيه رجال كشى / 398 ترجمه شد . م

شعيرى را مي‌شناسي ؟ گفتم : بشّار ؟ فرمودند : بشّار .

عرضه داشتم : آري ، همسايه‌ى من است ، امام فرمودند : يهوديان [ چنان ] گفتند و [ به پندار خود ] خدا را يگانه دانستند ، نصارى نيز گفتند و [ به باور خود ] خدا را يگانه دانستند ( 2 ) ( 2 ) . علامه‌ى مجلسى در توضيح عبارت امام ( عليه السلام ) دو احتمال ذكر مي‌كنند كه عبارت ، طبق احتمال اول بازگردان شد ، ر . ك به بحار الانوار 25 / 306 . م

، بشار نيز سخنى عظيم گفته است ! هنگامى كه به كوفه رفتى سراغ او برو و بگو : جعفر به تو مي‌گويد : اى كافر ! اى فاسق ! اى مشرك ! من از تو بيزارم .

مرازم گويد : وارد كوفه كه شدم بارهايم را گذاشتم و سراغ او آمدم ، كنيزش را صدا كرده

--------------------------- 1201 ---------------------------

گفتم : به ابو اسماعيل بگو : مرازم [ بر در خانه ] است ، او هم آمد ، به دو گفتم : جعفر بن محمد به تو مي‌فرمايد : اى كافر ! اى فاسق ! اى مشرك ! من از تو بيزارم . او گفت : آقاى من مرا ياد كرد ؟ گفتم : آري ، تو را چنين ياد فرمود ، گفت : خدا به تو پاداش نيك دهد و با تو نيك رفتار كند ، و براى من دعا كرد !

باور ( 1 ) ( 1 ) . به نظر مي‌رسد از اينجا به بعد كلام شيخ كشي ( رحمه الله ) باشد . م

بشار همان باور علياويه است ، مي‌گويند : حضرت علي ( عليه السلام ) [ على رغم ربوبيت ، از آسمان ] گريخت و به صورت علوى هاشمى ظاهر شد ، و محمد را به عنوان ولى و رسول خود آشكار ساخت !

اينان در چهار نفر با پيروان ابو الخطاب مشتركند : علي ، فاطمه ، حسن و حسين ( عليهم السلام ) . اينان معتقدند حقيقت ، شخص علي ( عليه السلام ) است زيرا نخستِ اين چهار تن در امت بوده ،

و فاطمه ، حسن و حسين ( عليهم السلام ) حقيقتى ديگر نيستند !

حضرت محمد ( صلى الله عليه وآله ) را انكار مي‌كنند و او را عبد على مي‌دانند ! براى محمد جايگاهى قائلند كه مخمسه براى سلمان مي‌دانند و او را رسول محمد ( صلى الله عليه وآله ) مي‌شمارند ! اينان در اباحى گري ، تعطيل و تناسخ به مانند آنهايند . »

همان 2 / 775 از عثمان بن عيسى كلابى نقل مي‌كند : « از محمد بن بشير شنيدم : ظاهر از انسان آدم است و باطن ازلى است ! . . . وى پسرش سميع بن محمد را وصى قرار داد ، پس او امام است و هركه سميع به دو وصيت كند امام و لازم الاطاعة است تا آن زمان كه موسى بن جعفر ( عليه السلام ) بيايد ! . . . پنداشتند واجب الهى نمازهاى پنج گانه و روزه‌ى رمضان است ،

و زكات ، حج و ديگر فرائض را منكر شدند . آنان ازدواج با محارم و . . . را جايز مي‌دانند !

به تناسخ اعتقاد دارند . . .

اين فرقه ، مخمسه ، علياويه و اصحاب ابو الخطاب مي‌انگارند هركسى خود را به آل محمد منتسب داند ، دروغگو و افترازن است و در زمره‌ى كسانى است كه خدا درباره‌شان فرموده : وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ

--------------------------- 1202 ---------------------------

مِمَّنْ خَلَقَ ، ( 1 ) ( 1 ) . سوره‌ى مائده / 18

و يهودان و ترسايان گفتند : ما پسران خدا و دوستان او هستيم . بگو : پس چرا شما را به [ كيفر ] گناهانتان عذاب مي‌كند ؟ [ نه ، ] بلكه شما [ هم ] بشريد از جمله كسانى كه آفريده است . . .

زيرا محمد و على در باور آنان رب هستند و نه مي‌زايند و نه زاييده مي‌شوند ! . . .

سبب قتل محمد بن بشير - كه خدايش لعنت كند - آن بود كه وى شعبده باز و جادوگر بود . . . او هيئتى ساخته بود شبيه انسان و وانمود مي‌كرد امام كاظم ( عليه السلام ) است . به هنگام شعبده آن را باز مي‌كرد و . . .

به يارانش مي‌گفت : امام كاظم ( عليه السلام ) نزد من است ، اگر مي‌خواهيد او را ببينيد و بدانيد من نبى هستم ، بياييد . او آنان را به خانه مي‌برد و مي‌گفت : آيا در اين اتاق كسى غير از من و خودتان مي‌بينيد ؟ آنان پاسخ منفى مي‌دادند . آنگاه مي‌گفت : بيرون برويد ، و پشت پرده مي‌رفت و آن صورت را باز مي‌كرد و آنان مي‌آمدند و قسمتى از پرده را كه ميان خود و آنان بود كنار مي‌زد . آنها شخصى ايستاده را مي‌ديدند كه گويا امام كاظم ( عليه السلام ) است . او از طريق شعبده به آنان وانمود مي‌كرد با ايشان تكلم و نجوا مي‌كند . سپس اشاره مي‌كرد دور شويد ،

و پرده را مي‌آويخت و ديگر چيزى نمي‌ديدند !

به سبب شعبده‌هاى وى مردمانى گمراه شدند تا آنكه خبر به برخى از خلفاء رسيد - و به گمانم هارون يا خلفاى پسين او بودند - و گفتند او زنديق است . پس او را دستگير كرد و خواست گردنش را بزند كه گفت : مرا زنده نگاه دار تا برايت كارهايى انجام دهم كه پادشاهان را خوش آيد و او رهايش كرد . وى براى خليفه كارهايى انجام داد كه موجب شد او را به فرماندهى بگمارد . . . از او تعطيل و اباحى گرى بروز يافت .

امام صادق و امام كاظم ( عليهما السلام ) او را نفرين مي‌كردند و از خدا مي‌خواستند حرارت آهن را به او بچشاند و همين طور هم شد . »

نگارنده : مذهب مخمسه از حلول و تناسخ فارسى و هندى اقتباس يافته است . فشار حكومت‌ها بر شيعه بابت اجبار آنها بر تقديس ابوبكر و عمر ، يكى از عوامل اختراع نظريه‌ى اضداد ستوده توسّط برخى افسونگران بود ، تا بتوانند مخالفان اهل‌بيت ( عليهم السلام ) را بستايند !

--------------------------- 1203 ---------------------------

عالمان ما به شرح حال تنى چند از غاليانى كه راه شلمغانى و كرخيان را پيموده‌اند ، پرداخته‌اند ، از جمله على بن احمد كوفى متوفاى 352 هجري .

فهرست شيخ طوسى / 271 : « وى شيعى و بر طريق مستقيم بود و كتاب‌هايى بسيار و استوار نگاشت . . . سپس دگرگون شد و به مذهب مخمسه گرويد و كتبى در غلو و . . . نوشت . »

خلاصة الاقوال / 364 : « ابن غضائرى گويد : كذاب و غالى است ، و صاحب بدعت و . . . » ( 1 ) ( 1 ) . اگرچه گفته شده كه وى در آخر عمر به گرايش‌هاى فاسد گرويده ، لكن در دوران استقامت و استواري ، آثارى استوار - به تعبير شيخ طوسي ( رحمه الله ) - دقيق و گران بها از خود به جاى گذاشته است ، امرى كه موجب شده بزرگانى چون محقق كركي ، شيخ حسين بن عبد الوهاب معاصر سيد مرتضى و فاضل افندى به ستايش وى بپردازند ، ر . ك به البنات ربائب . . قل هاتوا برهانكم ، سيد جعفر مرتضى عاملى / 262 . م

مجال بيان تفاصيل اين باورها و بدعت‌ها و نيز گستره‌ى گمراهيى كه دامن زدند نيست ، و مهم آن است كه اينان همه منقرض شده‌اند و تنها طائفه‌اى قليل مانده‌اند كه حضرت امير ( عليه السلام ) را خدا مي‌انگارند .

شلمغانيان عصر حاضر

ادعاى مهدويت و نيز سفارت تا به امروز ادامه دارد ، و به حسب شرائط كم و زياد مي‌شود .

البته شايان ذكر است كه اين مدعيان حتى در شرائط عادى نيز از كثرت نسبى برخوردارند . در برخى نوشته‌جات مي‌خواندم كسانى كه در مصر به اتّهام اين ادعا در زندان به سر مي‌برند حدود بيست نفرند ، و اين غير از كسانى است كه از آنان تعهد گرفته‌اند كه دست از نشر اين ادعا بردارند ! در فلسطين تنى چند ، در يمن و در عربستانِ وهابى نيز بيش از يك تن - از جمله شيخ لحيدان كه در فضاى مجازى هم سايتى دارد - ادعاى اين امر را دارند !

يكى از عوامل قلّت وجود مدعيان آن است كه حكومت‌ها مانع نشر پندارهاى آنان مي‌شوند ، يا به زندانشان مي‌اندازند ، و يا كسانى را متصدى كشف حقيقت و اقامه‌ى برهان بر ضدّ

آنان مي‌كنند .

از اين رو هنگامى كه حكومتى ضعيف مي‌شود ، يا خلأ سياسى رخ مي‌دهد و يا آنكه غرضى ديگر به دنبال آنهاست و پر و بال دادن به آنها را مي‌طلبد ، رو به فزونى مي‌گذارند ! مدعيان بسيارى

--------------------------- 1204 ---------------------------

در عراق رخ نموده و از نظائر مصري ، آفريقايي ، فلسطيني ، حجازى و بحرينى خود متمايز شده‌اند ، زيرا گروهى مسلّح را نيز تحت فرمان دارند . دو مورد از مشهورترين آنها ، يكى حركت جند السماء است كه در نجف شكل گرفت ، و ديگرى حركت مهدويين در بصره مي‌باشد كه رهبر آن احمد اسماعيل قاطع است ، و يمانى و احمد الحسن نيز ناميده مي‌شود .

زيركى حلاج از تمامى اينان بيشتر بود ، زيرا او باطل خود را محكم پايه ريزى كرد ، با تصوّف و صوفيان زيست ، و ادبياتى نوين را در عرصه‌ى عشق ، تجلى و . . . ارائه نمود .

فرزند كم‌سالش را نزد رفيقش در بغداد گذاشت و رهسپار هند شد . مشقّت و غربت را بر جان خريد ، تا سحر و شعبده را فرا گيرد .

شلمغانى هم از تمامى اينان داناتر بود . او به فراگيرى دانش پرداخت و به مرحله‌ى علمى والايى دست يافت . در زمانى كه هنوز پا به جاده‌ى انحراف نگذارده بود كتاب‌هايى نگاشت كه حتى پس از كفر و انحراف ، به مقتضاى قاعده‌اى كه پيشتر گذشت ، مورد اعتماد عالمان ما قرار گرفت .

اما شلمغانيان عصر حاضر ، نه از زيركى و جذابيت حلاج برخوردارند و نه از دانش شلمغانى در دوران استواري‌اش ! با اين وجود در بسيارى از اوصاف با آنها اشتراك دارند ، از جمله :

1 . عدم ثبات و استوارى بين گفتم و نگفتم ، و كردم و نكردم ؛ اين صفت كسى است كه مي‌خواهد موقعيت ميانه روى خود را نگاه دارد ، تا هم از عقوبتِ اقرار بگريزد و هم بدعت خود را به طور كامل رها نكند !

2 . پوشيدگى و رمزگرايي ؛ علت اين رويه آن است كه اينان ، از كسانى كه از دروغ پردازيشان آگاهند مي‌هراسند ، لذا تا مي‌توانند از آنان دورى مي‌گزينند ، حاضر به گفتگو با آنها نمي‌شوند ، علاوه بر آنكه از كسانى كه با آنان دشمنى ندارند نيز واهمه دارند ، زيرا ممكن است دليل و برهانى بر ادعايشان طلب نمايند ، و حال آنكه آنها فاقدند !

اينان در عراق ، بحرين و ديگر مناطق تشكيلاتى حزبى و سرّى به هم زده‌اند . رئيسشان فرامين و برنامه‌هايى براى پيروان ارائه مي‌دهد . در امور شخصى آنان حتى لباس و زندگانى خانوادگي‌شان دخالت مي‌كنند . دستور مي‌دهند همسرى را طلاق گويند و كسى را به همسرى بگيرند ، و چنين جلوه مي‌دهند كه اين‌ها همه طبق دستورات امام مهدي ( عليه السلام ) يا سفير و وكيل حضرت - يعنى

--------------------------- 1205 ---------------------------

خودشان - است !

3 . خود بزرگ بينى و غرور ؛ وقتى انسان از نحوه‌ى خود انگارى آنان آگاه مي‌شود ، مي‌يابد كه گويا هريك بار سنگينى از غرور را به دوش مي‌كشد . اينان مي‌پندارند با امام ( عليه السلام ) ارتباط دارند ، همنشين خاص و آمر و ناهى از سوى ايشانند ! و از آنجا كه امام مهدي ( عليه السلام ) ولى و حجت خدا در زمين است ، اين هم بايد خود را بزرگ شمارد تا با ادعايش همخوانى داشته باشد !

در مقابل ديگران را به چشم حقارت مي‌نگرد ، بسان افرادى كه نه مي‌فهمند و نه از خرد بهره‌اى دارند ، زيرا دعوت او را نمي‌پذيرند و فرمان نمي‌برند ، اما اگر ادعاى آنها را برتابند و فرمان برند ،

به يكباره همه باهوش و فهميده خواهند شد !

4 . اينان از صراحت لهجه بيم دارند ، و لذا گويشى خود ساخته و رمزى به كار مي‌گيرند تا خود را نزد مردم اهل علم و بلاغت نشان دهند ، و چنين وانمود كنند كه سخنانشان دربردارنده‌ى معانى عميق و ژرفى است كه عوام نيازمند شرح و توضيح آنند ، و از سويى از مسؤوليت سخن صحيح صريح شانه خالى كنند !

5 . اينان در ارتباط بين مريد و مراد و سالك و شيخ ، همان شيوه‌ى صوفيان و عرفاء را به كار مي‌گيرند ، و الفاظى چون مقامات رباني ، سير به سوى خدا ، عشق الهى و تجلى را لقلقه‌ى زبان خود قرار داده‌اند ! و البته كه در اين تجلى بايد ريشه‌هاى حلول و ادعاى الوهيت را نيز جست !

بازخوانى نمونه‌هايى از منطق آنان و نيز گريزشان از مناظره

در شهرى عربى درخواست كردم يكى از بزرگانشان حاضر شود تا با او درباره‌ى ادعاى سفارتى كه دارد به مناظره بپردازم ، اما نپذيرفت ! اما بعد از ترك آن منطقه ، معاون وى نامه‌اى برايم نوشت و گله كرد كه چرا من در مورد او گوش به سخن مردم داده‌ام ، و خواست تا نامش فاش نشود ،

وى نوشته بود :

« هر آنچه به شما گفته‌اند افترا بر ماست . . . ما از دست جاهلان به خدا پناه مي‌جوييم ، و كسانى كه - ناگزير - با پاره‌اى از سؤالات سطحي‌شان مواجه شده و كمى اهتمام آنان را احساس كرده‌اي ، سؤالاتى كه درباره‌ى ظاهر مولايشان سرور عالم ، حجت روزگار و

--------------------------- 1206 ---------------------------

نجات بخش جهانيان " ص " مي‌پرسند ، ولى نه از معنا ، حقيقت ، آثار ، اهداف ، آمال ، دردها ، شؤون و جريانات مربوط به ايشان . پرسش‌هايى كه چيزى جز ساده نگرى و ظاهر و صورت ندارد و به سرداب ، لباس ، انگشتر ، خال و تكه‌هايى از روايات توصيف مربوط مي‌شود و نه ظاهر آن براى اهل باطن فايده‌اى دارد و نه باطن آن براى اهل ظاهر ، و باطن و ظاهر آن با هم نيز براى كوشندگان و اهل تحقيق ثمرى ندارد .

شخصى كه پرسش مي‌كند حالى مخالف حال مولايش دارد ، از روح ايشان به دور است ، به دنبال چيزى است كه موجب مسرّت ايشان نيست ، نه در مسير ايشان گام برمي‌دارد ، و نه در پى انجام منويات ايشان است .

آيا شما بر اين باوريد كه اين جماعت با اين سؤالات سست و شناخت صوري ، به مولاى اعظم خود نزديك شده‌اند ، و يا آنكه با تمسخر ما و تحريك بر ضدّ ما به قرب ايشان رسيده‌اند ؟ ما از آنِ خداييم و از او يارى مي‌جوييم . . . قسم به حقّ مولايت ، اينان قبل از آنكه شما بياييد و بعد از آنكه برويد چنين بوده و خواهند بود . . . اينان ديروز ، امروز و فردا چنين بوده و هستند . . . از حيث معرفت ، اخلاق ، اخلاص و عمل از امامشان به دورند ، با كينه توزى و درگيرى از او به دورند .

اينان در زمان حضور شما نه از ورعتان بهره جستند ، و نه از پاكي ، تقوا و تحقيق شما ، بيم آن داريم كه شما آنچه را كه بر ما افترا زده مي‌شود از اينان برگرفته و حقيقت دانسته باشيد . »

نگارنده : نويسنده با اين سخنان در صدد خرده گرفتن بر جماعت انبوهى است كه براى شنيدن سخن من در مورد امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) گرد آمده بودند .

من چنين پاسخ نوشتم : بابت ستايشى كه از من داشتيد از خداوند طلب غفران مي‌كنم ،

چرا كه من شايستگى و افتخار آن را ندارم كه به سوى مولايم دعوت ، و فضائل گسترده و مفاخرى را كه خدا ايشان را بدان مخصوص گردانيده فرياد كنم . . . من بنده‌اى مسكين هستم كه مردم در زمره‌ى شيعيان و موالى آن حضرت و پدرانش ( عليهم السلام ) مي‌شمارند و از آنچه درباره‌ى ايشان ( عليهم السلام ) خوانده‌ام سؤال مي‌كنند ، تمام اميد من آن است كه رضايت مولايم شاملم گردد و به خاطر سخن مردم كه مرا نزديك مي‌شمارند ، مؤاخذه‌ام ننمايد .

--------------------------- 1207 ---------------------------

اما گفتارت در مورد مؤمنينى كه پيرامون كسى كه سخن از مولايشان مي‌گويد گرد مي‌آيند ، و از او درباره‌ى ايشان پرسش مي‌كنند . . . اشتباهى بزرگ است كه در ارزش گذارى اين نيكان - كه شايد بدل برگزيده و ولى خدا كه درخواستش رد نمي‌شود و اگر خدا بخواهد كسى را برگزيند و سرّش را نزد او نهاده و مشيت خود را در دلش وديعه گذارد او را اختيار مي‌كند و نه من و نه تو را ، در ميانشان باشد - برايت پيش آمده است .

از رهگذر همين بينش غلط در ارزش گذارى مؤمنان ساده انديش است كه شيطان به سراغ انسان آمده و براى او چنين وانمود مي‌كند كه از ساده انديشانى كه از پوشش و ظاهر امام و خشم و خشنودى ايشان مي‌پرسند ، بهتر است ، و اينچنين مي‌بيند كه خود معنا ، حقيقت ، آثار ، اهداف ، آمال ، دردها ، شؤون و جريانات مربوط به ايشان را نيكتر از آنان مي‌فهمد - همان گونه كه متأسفانه خود گفتيد - . . .

خدايا ! به تو پناه مي‌برم از اينكه مؤمنى را حقير بشمارم ، و حال آنكه ولى خود را در ميان بندگان مخفى داشته‌اي ، پناه مي‌جويم از اينكه خود را از ساده انديشى ژنده پوش ، يا درس ناخوانده‌اى كه در صف ناآگاهان به شمارش مي‌آورند ، بهتر دانم ، چرا كه اين‌ها قلوب بندگان تو و پوشيده از ماست ، هر كدام را كه بخواهى با بخشوده‌ها و عطاياى خويش آباد مي‌كني ، و قلب بنده‌ى زيانكار را نيز - اگر بخواهى - به عقوبت و حرمان تهى قرار خواهى داد ، حجت و ولى تو امام صادق ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : « مردى را مي‌بينى كه در لام و واو اشتباه نمي‌كند و سخن سرايى بليغ است ، اما دلش از شب تاريك تاريك‌تر ، و مردى را مي‌بينى كه نمي‌تواند آنچه را در دل دارد به زبان بيان كند ، اما دلش بسان چراغى مي‌درخشد . » ( 1 ) ( 1 ) . كافى 2 / 422

خدا گواه است كه من از مجالس اين ساده انديشان كه براى شركت در عزاى امام‌حسين ( عليه السلام ) و شنيدن فضائل اهل‌بيت طاهرين ( عليهم السلام ) مي‌آيند تبرّك مي‌جويم ، زيرا اميدوارم - به خاطر وجود پيرزنى كه خود را به آن مجالس مي‌كشاند و به ياد آنان اشك فرو مي‌ريزد ، و يا خردسال يتيمى كه با اشتياق آمده است و شايد امام ( عليه السلام ) به سراغ او بيايد ، يا كسى را بفرستد كه به گراميداشت او يا پدر و مادرش دست بر سر او بكشد - محل فيضان بخشوده‌ى خدا و عنايت ولى مؤمنان باشد .

--------------------------- 1208 ---------------------------

او در قسمتى از جواب خود چنين نوشت : « شما گفتيد : خدا من و شما را هدايت كند .

ما كه ادعاى زندقه و الحاد يا درشتى و فساد نداريم ، بلكه مدعى امرى هستيم كه بدان مأمور شديم ، ما به ديدار كسى شرفياب شديم كه از همه‌ى اين بندگان براى ما بهتر است . . . »

نگارنده : نسبت به جمله‌ى اخير ؛ آيا مسئله‌ى مهم در ديدار امام ( عليه السلام ) آن است كه ايشان براى شما جايگزين بندگان است ؟ و آيا اين نگاه شخصى بالاترين ثمره‌ى ديدار است ؟

آن ادعايتان كه ساده انديشان معنا ، حقيقت ، آثار ، اهداف و . . . حجت خدا بر خلق را نمي‌دانند ، كجا رفت ؟ !

به اعتقاد من اگر ساده انديشى خردمند و پاكدل با باورى استوار ، به ديدار ايشان شرف يابد ، او نيز خود را مشغول مولاى خود و انوار ايشان مي‌كند ، و از خود و اينكه اين ديدار جايگزين و آرام بخش سرزنش سرزنشگران ، آزار آزار دهندگان و ستم خويشان است ، غافل مي‌باشد .

چگونه ممكن است كسى كه چراغ يقين در دلش افروخته ، در راه خدا سر از پا نمي‌شناسد ، و به مولايش دل بسته است ، امورى مربوط به خود و اينكه آيا به چيزى كه براى او از بندگان بهتر است دست يافته ، او را از مولايش بازدارد ؟

خلاصه‌ى سخن شما اين است كه شرفياب ديدار ولى و حجت خدا شده‌ايد ، و ادعا داريد ايشان شما را فرمان داده اين ادعا را اعلام كنيد .

در اينجا سؤالاتى از شما مطرح مي‌شود و نيازمند جواب است :

1 . شما در سخنتان ضمير جمع به كار برديد و گفتيد : مدعى امرى هستيم كه بدان مأمور شديم ، ما به ديدار كسى شرفياب شديم . . .

حال آيا شما همه تشرّف يافتيد ، يا بزرگتان با امام ( عليه السلام ) ديدار كرد و شما با او ؟

2 . آيا امام به شما فرمان دادند كه صرفاً از ديدار با ايشان خبر دهيد ، و تكذيب و آزار مردم را تحمّل كنيد ، يا آنكه فرمان دادند مردم را به سوى ايشان دعوت كنيد ؟ من تا به حال نشنيده‌ام كسى به محضر امام ( عليه السلام ) مشرّف شده باشد و ادعا كند ايشان به او فرمان داده‌اند مردم را بياگاهاند ، چه رسد به اينكه مردم را به سوى خود دعوت كند !

3 . آيا آنچه از شما يا برخى از شما نقل شده كه مدعى است پاره‌اى از ولايت امام ( عليه السلام ) را در اختيار

--------------------------- 1209 ---------------------------

او گذارده‌اند ، و لذا از پدر ، مادر ، همسر و حاكم شرع نسبت به مردم اولويت دارد ، صحيح است ؟

4 . آيا امام ( عليه السلام ) به شما دستور داده‌اند كه حزبى سرّى تشكيل دهيد ، يا به راه اندازى گروه‌ها و مؤسسات بپردازيد و در راستاى جذب مردم به حزب ، دعوت و مؤسسه‌تان بكوشيد ؟ ! اين چه باورى است ؟ !

در پاسخِ نامه‌ى شخصى ديگر از آنان چنين نگاشتم :

مطلبى عظيم از شما نقل شده ، كدامين ادعا بالاتر از آن است كه شخص بگويد با حجت و امين خدا بر سرّ او ارتباط دارد و از جانب ايشان راهنمايى مي‌شود ؟

به خدا قسم من افتخار مي‌كنم تمام عمر را خادم كسى باشم كه برهانى بر اين مطلب بياورد .

سؤال نخست من آن است كه اين ، ادعايى است بس بزرگ و مهم كه دليلى در سطح خود مي‌طلبد ، حال اين دليل كجاست ؟

سؤال دوم : كسى كه چنين مقام شامخى را ادعا مي‌كند نيازمند حزب و تشكيلات نيست ، زيرا با كسى در ارتباط است كه اسم اعظم را دارد و دل‌ها بسان انگشترى در اختيار اوست . حال آيا اين حزب گرايى چيزى غير از آن است كه به مانند ديگران محتاج اين اموريد ؟ ! چگونه بين اين دو مقوله هماهنگى برقرار سازيم كه شما از سويى مدعى مقام ربانى والايى هستيد ، و از سويى ديگر با پيروانتان - بسان رئيس دوره‌ى پيشاهنگى با نوجوانان ، يا فرمانده يك گروه مسلّح با نيروهاى ناآگاهش - به طور حزبى رفتار مي‌كنيد ؟ !

شما چرا با مخالفان خود چنين رقابت مي‌كنيد ، آن گونه كه در ميان گروه‌هاى متخالف مشاهده مي‌كنيم ، چيزى شبيه رفتار دستگاه‌هاى اطلاعات غربى و دخالت‌هاى شرقي ؟ !

من همواره در انتظار جوابى براى اين ترديد هستم ، دليلى بياوريد تا تصديقتان كنم ، و گرنه خود را در واهى خواندن ادعايتان معذور مي‌دارم !

و پر واضح است كه تنها معجزه‌اى صريح و روشن مي‌تواند برهانى بر اين مدعا باشد ، معجزه‌اى كه با اهميت ادعا و عظمت مدعى - البته اگر راست بگويد - هم خوانى داشته باشد !

ولى هيچ يك از آنها جوابى ندادند !

--------------------------- 1210 ---------------------------

خود را حامل پيام امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌انگارد !

شخصى كه او را شيخ حيدر مشتّت مي‌خواندند بارها سراغ من مي‌آمد و سؤالاتى مطرح مي‌كرد . من هم پاسخ‌هايى مي‌دادم . پس از سال‌ها ادعا كرد يمانى است ، بعد از آن نيز با شاگرد خود

احمد اسماعيل قاطع در اين ادعا مشاركت جست .

روزى حيدر نزد من آمد و به زعم خود پيغامى از امام مهدي ( عليه السلام ) برايم آورد كه در آن مرا به ايمان به خود و نيز يمانى فرا مي‌خواند . وقتى كه پرسيدم : اين پيغام از سوى كيست ؟ گفت : امام

صاحب الزمان ( عليه السلام ) !

به دو گفتم : شيخ حيدر ! آيا مطمئني ؟ گفت : آري ، گفتم : شتاب نكن ، از تو سؤال مي‌كنم : آيا تو خود امام مهدي ، حجت بن الحسن ، نهمين فرزند از نسل امام‌حسين ( عليه السلام ) را ديده‌اي ؟ همو كه جدّش رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) بشارت او را داده‌اند ، همو كه خداى تعالى ذخيره كرده تا زمين را همانسان كه از جور و بيداد مملو شده از عدل و داد بياكند . . . آيا تو ايشان را ملاقات كرده‌اى و براى من نامه نوشته و دستور داده‌اند به من برساني ؟ ! او هم پاسخ مثبت داد ! من او را نصيحت كردم و ماجراى حلاج را برايش بازگو نمودم كه چگونه مدعى سفارت از جانب امام مهدي ( عليه السلام ) شد و به پدر شيخ صدوق ( رحمه الله ) در قم نامه نوشت و او را به ايمان به خود دعوت كرد و ايشان چگونه پاسخ او را دادند . بعداً حلاج خود به قم آمد ، و ايشان او را توبيخ و اخراج كردند .

در خاتمه هم گفتم : من از پذيرش اين نامه معذورم ! هرگاه امام ( عليه السلام ) را ديدى و ايشان تو را مكلّف به رساندن نامه كردند بگو : فلانى از پذيرش نامه ابا كرد ، مگر بعد از آنكه معجزه‌اى شاهد بر صدق من و نامه ببيند . او هم قبول كرد و گفت : خوب است ، چه معجزه‌اى مي‌خواهي ؟ گفتم : همان معجزه‌اى كه ابو سهل نوبختى از حلاج خواست ؛ ريش سفيد مرا به رنگ جوانى بازگرداند ، پس براى مدتى ساكت شد ، و من مشغول نوشتن شدم .

بعد از مدتى طولانى گفت : آيا اگر امشب خوابى ببينى قبول خواهى كرد ؟ گفتم : نه ، حتى اگر بيست مرتبه خواب ببينم !

شيخ حيدر ! دين و مذهب ما بر اساس دلائل قطعى بنا شده است ، حال مي‌خواهى آن را از خواب بگيريم ؟ دين خدا عزيزتر از آن است كه از خواب به دست آيد ، نيازمند برهان منطقيى

--------------------------- 1211 ---------------------------

است كه عقل در قبال آن تسليم گردد ، و يا معجزه‌اى كه سرها در برابر آن فرود آيد ، امام كاظم ( عليه السلام ) مي‌فرمايد : خدا دو حجت بر مردمان دارد ؛ حجتى آشكار و حجتى نهان ، آشكار رسولان ، پيامبران و امامان ( عليهم السلام ) هستند ، و نهان خِردها .

ديگر بار سكوت اختيار كرد و پس از مدتى برخاست و رفت . . .

خود را پسر امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) مي‌داند ، و شعار او ستاره‌ى اسرائيل است !

عراق پس از سقوط صدام جنايتكار ، نه حركت منحرف را به چشم ديده كه مهمترين آنها دو مورد است ؛ جند السماء با فرماندهى كرعاوى مدعى مهدويت . او لشكريان خود را در نزديكى نجف در لشكرگاهى مخفى گرد آورد تا بتواند نجف و كربلا را تحت سيطره در آورد و حكومتى اسلامى به رهبرى خود ترتيب دهد . لكن نيروى نظامى آنان را محاصره كرد و نبردى عظيم ميان آنان درگرفت كه به نابودى آنان و قتل مهدى موعودشان انجاميد !

حركت دوم حركت احمد اسماعيل قاطع در بصره است كه امتداد همان نهضت جند السماء و با انديشه و تأمين مالى وهابيان مي‌باشد . وى خود را احمد الحسن ناميده و پسر و وصى امام ( عليه السلام ) مي‌انگارد . او بر اين باور است كه پدرش او را پيش از خود فرستاده ، از اين رو سفير ايشان بر جهانيان است ، علاوه بر آنكه خود را يمانى موعود نيز مي‌داند !

او طى نامه‌هايى علماء اديان را به مباهله فراخواند ، وى چنين نوشت : اگر دعوت مرا اجابت نكنند ، بدانند كه خود و پيروانشان در گمراهى آشكار به سر مي‌برند ، و خداوند آنان را با عذاب و عقاب خود از ميان خواهد برد !

و نامه‌هايش را با مهر خود كه به شكل ستاره‌ى شش گوشه‌ى يهود است مهر كرد !

من شيخ عبد الحسين حلفى را نزد او در تنومه - نزديك بصره - فرستادم . ايشان هم او را شخصى حيله‌گر و نادان يافت . لذا او را به مباهله دعوت كرد و روزى را معين كردند . به اين صورت كه يكى دست ديگرى را بگيرد و به درگاه خدا دعا كنند تا باطل نابود شود و حق نجات يابد و خود را به درون شطّ العرب بياندازند . ولى احمد اسماعيل نقض قرار كرد و حاضر نشد .

او بعدها پا را فراتر گذارد و درخواست كرد تمامى مراجع شيعه را حاضر كنند تا با آنان مناظره و

--------------------------- 1212 ---------------------------

مباهله كند !

او افرادى را نيز به سراغ من فرستاد . من نيز او را به قم دعوت مي‌كردم تا به گفتگو بنشينيم ولى عذر مي‌آورد . پس از مدتى دو نفر را فرستاد و با آنان به بحث نشستم ، ولى ديدم هر دو ناآگاه و اهل هوى و جدال هستند ، به آنان گفتم : آيا رفيقتان قادر به ارائه‌ى معجزه هست ؟ گفتند : آري ، معجزات تمام انبياء و رسولان ( عليهم السلام ) را دارد . پس معجزه‌اى درخواست كردم ، گفتند : چه مي‌خواهي ؟ گفتم : دعا كند اولمرت هلاك شود ، و به ما خبر دهد كه چه زمان و چگونه به هلاكت خواهد رسيد ؟

آن دو وارد اتاق ديگرى شدند و از طريق تلفن با امامشان صحبت كردند ، آنگاه آمدند و گفتند : فردا پاسخت را مي‌دهيم . فردا آمدند و گفتند : امام مهدي ( عليه السلام ) اجازه‌ى نابودى او را نداده‌اند !

اينجا مجال بيان جريانات ما با اين گمراه و يارانش نيست ، در ردّ ترّهات و اباطيل وى كتاب مستقلّى نوشته و دجال بصره ناميده‌ايم كه در اين پيوند يافت مي‌شود :

http : / / www . alameli . net

در اين كتاب جريان حركت او را بيان و حقيقت استدلال‌هاى بي‌پايه‌ى او را هويدا ساختيم ،

و در مقدّمه گفتيم كه بارزترين اوصاف مدعيان مهدويت ، جهالت ، تزوير و وقاحت است .

فصل مستقلّى را نيز به پشتيبانى وهابيت و صهيونيسم از اين جنبش اختصاص داديم . از اين روست كه وى علامت خود را ستاره‌ى اسرائيل قرار داده است . البته نظام صدام نيز در آماده سازى اين دجال سهيم بوده !

وى كه پيشتر با حيدر مشتّت همسو بود ، بعدها با او دچار اختلاف مي‌شود . حيدر هم كتابى مي‌نويسد و او را مفتضح مي‌گرداند ، لذا دجال او را به قتل مي‌رساند !

فصلى را نيز به افترائات وى بر حوزه‌ى علميه و مراجع اختصاص داده و گفتيم كه از ايران درخواست كرده حكومت را تسليم او كنند .

فصل ديگرى را هم در موضوع كينه و دشمنى وى با عراقيان منعقد ساختيم . وى از آنان خواست از او اطاعت كنند ، و به جهت شركت آنان در انتخابات پارلمان عراق كه او و نيز وهابيان آن را حرام مي‌دانند ، به آنها ناسزا گفت !

استدلال‌هاى بي‌پايه و واهى او را نيز در فصلى درهم شكستيم و گفتيم كه او به تحريف روايات

--------------------------- 1213 ---------------------------

مي‌پردازد ، از جمله روايتى كه در آن آمده است : « يظهر ابن النبى المهدي : مهدى پسر پيامبر ظاهر مي‌شود » را تحريف و كلمه‌ى النبى را از آن حذف نمود و گفت : « يظهر ابن المهدي : پسر مهدى ظاهر مي‌شود » تا آن را بر خود تطبيق دهد !

و فصلى به ابطال استدلال وى به خواب و استخاره - به شرط اينكه شخص ، بدعت وى را بپذيرد - اختصاص يافت .

و گفتيم كه اصل باور وى بر اين ادعا استوار است كه امام مهدي ( عليه السلام ) را در سال 1424 هجرى در خواب ديده است ! وى شخصى است نا آگاه كه نه قرآن را مي‌تواند خوب بخواند ، و نه از قواعد لغت و ادبيات آگاهى دارد !

ردّى قاطع بر مدعيان ارتباط خاص با امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

مشكل تنها از سوى اين مدعيان نيست ، بلكه پيروان آنان نيز سهيم‌اند . برخى از آنان بسان خود مدعيان ، شيطان صفتند ، اما برخى ساده لوح و ساده انديش . لذا بايد سطح آگاهى و شناخت مؤمنان را بالا برد تا دجالانى چون احمد اسماعيل آنها را از راه به در نبرند .

هر كسى ادعا مي‌كند با امام مهدي ( عليه السلام ) ارتباطى خاص دارد و ايشان به او فرمانى داده‌اند تا به مردم برساند ، يا آنكه دستور داده‌اند يارانى گرد آورد و خود ، مردم را براى ظهور آماده سازد ، اين همان ادعاى سفارت است ، ادعايى خطير كه جز به معجزه تصديق نمي‌شود ، معجزه‌اى كه مي‌بايست فاش و علنى باشد و هيچ ترديدى در آن راه نيابد . لذا بايد به چنين كسانى گفت : شما - به ادعاى خود - مستجاب الدعوه هستيد ، پس دعا كنيد معجزه‌اى بنماياند ، يا اينكه شما - به زعم خود - امام ( عليه السلام ) را مي‌بينيد ، به ايشان بگوييد : مردم ما را تكذيب كردند و فلان معجزه را خواستار شدند !

امامان ( عليهم السلام ) هرگاه شخصى را براى ابلاغ پيامى مي‌فرستادند نشانه يا معجزه‌اى در اختيار او قرار مي‌دادند . شيعيان هم به سفيران مراجعه مي‌كردند و آيات و معجزاتى از آنان مشاهده مي‌نمودند . اگر مدعى ارتباط خاص با امام ( عليه السلام ) چنين برهانى از خود نشان ندهد ، كذاب و مفترى است .

در بحرين از زنى كه ادعاى سفارت داشت درخواست كردم از امام ( عليه السلام ) بخواهد طاغوت يهود را هلاك كند و از روز هلاكت وى خبر دهد . او هم وعده داد ، ولى روز بعد گفت : اين امر پس از

--------------------------- 1214 ---------------------------

چهار سال و اندى واقع مي‌شود و زنى در آن تاريخ اولمرت را به قتل خواهد رساند !

من گفتم : تا آن زمان مدت بسيارى مانده ، معجزه‌اى در طى يك ماه يا دو هفته به ما نشان ده ، او هم پذيرفت و وعده داد ، ولى رفت و پشت سرش را نگاه نكرد ! و تاريخى كه براى مرگ اولمرت مشخص كرده بود گذشت ، ولى چنين نشد !

--------------------------- 1215 ---------------------------

فصل چهلم

ادعيه و زيارات

برخى دعاها و زيارات مربوط به امام عصر ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

--------------------------- 1216 ---------------------------

از جمله امور اختصاصى مكتب تشيع ، برخوردارى از سرمايه‌ى عظيم ادعيه و زيارات پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) است . عالمان و راويان ما اهتمام خاصى نسبت به تدوين آنها در كتاب‌هايى مخصوص اين امر داشته‌اند . اين‌ها از يك سو ثروت فوق العاده با اهميت علمى و پرورشى است ، و از ديگر سو بيانگر ارتباط وثيق ، عميق و ديرينه‌ى شيعه با پيشوايان ( عليهم السلام ) مي‌باشد .

يكى از قديمي‌ترين كتب ادعيه در اسلام ، صحيفه‌ى سجاديه است كه نگاشته‌ى امام على بن الحسين زين‌العابدين ( عليه السلام ) مي‌باشد و با بلاغت و انديشه‌هايى كه در خود گنجانده ، عالمان را مبهوت ساخته است .

و يكى از قديمي‌ترين كتب زيارت ، كتاب كامل الزيارات جعفر بن محمد بن قولويه ( رحمه الله ) درگذشته به سال 368 هجرى و استاد شيخ مفيد ( رحمه الله ) متوفاى 413 هجرى مي‌باشد . لذا تفصيل اين امر را به آن كتب ارجاع مي‌دهيم و در اينجا تنها نمونه‌هايى از آن را ذكر مي‌كنيم :

سلام و درود بر پاكان عترت ( عليهم السلام ) و دعا براى ايشان

الصحيفة السجادية / 250 : « امام ( عليه السلام ) پس از درود فرستادن بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) عرضه مي‌دارد : ربِّ صلّ على أطائبِ أهل بيته الذين اخترتَهم لأمرِك ، وجعلتَهم خَزَنةَ علمِك ، وحَفَظةَ دينِك ، وخلفاءَك فى أرضِك ، وحججَك على عبادِك ، وطهّرتَهم من الرِّجسِ والدَّنَسِ تطهيراً بإرادتِك ، وجعلتَهم الوسيلةَ إليك والمسلك إلى جنّتِك .

ربِّ صلّ على محمدٍ وآلِه ، صلاةً تُجْزِلُ لهم بها من نِحلِك وكرامتِك ، وتُكمِلُ لهم الأشياءَ من عطاياك ونوافلِك ، وتُوَفِّرُ عليهم الحظَّ من عوائدِك وفوائدِك .

ربِّ صلّ عليه وعليهم صلاةً لا أمَدَ في أولِها ، ولا غايةَ لأمدِها ولا نهايةَ لآخرِها . ربِّ صلّ عليهم زِنَةَ عرشِك و ما دونَه ، ومِلْءَ سماواتِك و ما فوقَهنَّ ، وعددَ أرضيك و ما تحتَهنَّ و ما بينَهنَّ ، صلاةً تُقرِّبُهم منك زلفي ، وتكونُ لك ولهم رضاً ، مُتّصلةً بنظائرِهنَّ أبداً .

اللّهمّ إنك أيَّدتَ دينَك فى كلِّ أوانٍ بإمامٍ أقمتَه علماً لعبادِك ، ومَناراً فى بلادِك ، بعد أن وصلتَ حبلَه بحبلِك ، وجعلتَه الذّريعةَ إلى رضوانِك ، وافترضتَ طاعتَه وحذّرتَ معصيتَه ، وأمرتَ بامتثالِ أمرِه والانتهاءِ عند نهيِه ، وألّا يتقدّمَه متقدِّم ، ولا يتأخّرَ عنه متأخِّر ، فهو عصمةُ اللائذين ، وكهفُ المؤمنين ،

--------------------------- 1217 ---------------------------

وعروةُ المتمسِّكين ، وبهاءُ العالمين .

اللّهمّ فأوزِع لوليِّك شكرَ ما أنعمتَ به عليه ، وأوزِعنا مثلَه فيه ، وآتِهِ من لدنك سلطاناً نصيراً ، وافتح له فتحاً يسيراً ، وأعِنه برُكنِك الأعزّ ، واشدُد أَزرَه ، وقوِّ عَضُدَه ، وراعِهِ بعينِك ، واحمِهِ بحفظِك ، وانصُره بملائكتِك ، وأَمدِده بجُندِك الأغلبِ ، وأقِم به كتابَك وحدودَك وشرائعَك ، وسننَ رسولِك صلواتك اللّهمّ عليه وآله .

وأحْي به ما أماتَه الظالمونَ من معالمِ دينِك ، واجْلُ به صَدءَ الجورِ عن طريقتِك ، وأَبِنْ به الضرِّاءَ من سبيلِك ، وأزِل به الناكبين عن صراطِك ، وامحَق به بُغاةَ قصدِك عِوَجاً ، وألِن جانبَه لِأوليائِك ، وابسُط يدَه على أعدائِك .

وهَب لنا رأفتَه ورحمتَه وتَعَطُّفَه وتَحَنُّنَه ، واجعلنا له سامعين مطيعين ، وفى رضاه ساعين ، وإلى نصرتِه والمدافعةِ عنه مُكنِفين ، وإليك وإلى رسولِك صلواتُك اللّهمّ عليه وآلِه بذلك متقرّبين .

اللّهمّ وصلّ على أوليائِهم المعترفين بمقامِهم ، المتّبعين مَنهجَهم ، المقتفين آثارَهم ، المُستَمسِكين بِعُروتِهم ، المُتَمسِّكين بولايتِهم ، المؤتمّين بإمامتِهم ، المسلِّمين لأمرِهم ، المجتهدين فى طاعتِهم ، المنتظرين أيامَهم ، المادّين إليهم أعينَهم ، الصلواتِ المباركاتِ الزاكياتِ النامياتِ الغادياتِ الرائحاتِ ، وسَلِّم عليهم وعلى أرواحِهم ، واجمَع على التقوى أمرَهم ، وأصلِح لهم شؤونَهم ، وتُب عليهم إنك أنت التوابُ الرحيمُ وخيرُ الغافرين ، واجعلنا معهم فى دارِ السلامِ ، برحمتِك يا أرحمَ الراحمين . »

دعا براى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در روز جمعه و عيد قربان

الصحيفة السجادية / 283 : « از جمله دعاهاى امام ( عليه السلام ) در روز قربان و جمعه :

اللّهمّ هذا يومٌ مبارك والمسلمون فيه مجتمعون فى أقطارِ أرضِك . . . اللّهمّ صلّ على محمدٍ وآلِ محمدٍ إنك حميدٌ مجيدٌ ، كصلواتِك وبركاتِك وتحيّاتِك على أصفيائِك إبراهيمَ وآلِ إبراهيمَ ، وعجِّلِ الفرجَ والروحَ والنصرةَ والتمكينَ والتأييدَ لهم .

اللّهمّ واجعلنى من أهلِ التوحيدِ والإيمانِ بك والتّصديقِ برسولِك ، والأئمةِ الذينِ حتمتَ طاعتَهم ، ممن يجرى ذلك به وعلى يديه ، آمين ربَّ العالمين . »

--------------------------- 1218 ---------------------------

دعا براى امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در شب‌هاى ماه مبارك رمضان

كافى 3 / 422 دعايى را از امام باقر ( عليه السلام ) به عنوان جزئى از خطبه‌ى نخست روز جمعه روايت مي‌كند و مقصود از آن دعا براى امام معصوم در هر عصرى است ، و مشابه آن در ضمن دعاى معروف به افتتاح كه در شب‌هاى ماه مبارك رمضان خوانده مي‌شود نيز آمده است .

در اين دعا تمجيد بليغى از خداى تعالى مي‌شود ، بر پيامبر و عترت طاهرين ايشان ( عليهم السلام ) درود فرستاده مي‌شود و اين دعا - كه براى امام مهدي ( عليه السلام ) است - در ادامه مي‌آيد :

« افتَح له فتحاً يسيراً وانصُره نصراً عزيزاً . اللّهمّ أظهِر به دينَك وسنةَ نبيِّك ، حتى لا يستخفي بشئٍ من الحقِّ مخافةَ أحدٍ من الخلقِ .

اللّهمّ إنّا نرغبُ إليك في دولةٍ كريمةٍ تعزُّ بها الإسلامَ وأهلَه ، وتُذِلُّ بها النفاقَ وأهلَه ، وتجعلُنا فيها من الدعاةِ إلى طاعتِك ، والقادةِ فى سبيلِك ، وترزُقُنا بها كرامةَ الدنيا والآخرة . »

در دعاى افتتاح نيز مي‌خوانيم :

« اللّهمّ وصلِّ على ولى أمرِك القائمِ المؤمَّلِ والعدلِ المنتظَرِ ، أحفِفهُ بملائكتِك المقرّبين ، وأيِّده بروحِ القدسِ يا ربَّ العالمين . اللّهمّ اجعله الداعى إلى كتابِك والقائمَ بدينِك ، إستَخلِفه فى الأرضِ كما استَخلَفتَ الذين من قبلِه ، مكِّنْ له دينَه الذى ارتضيتَه له ، أبدِله من بعدِ خوفِه أمناً ، يعبُدُك لايشرِك بك شيئاً .

اللّهمّ أعِزَّه وأعزِز به وانصُره وانتَصِر به ، وانصُره نصراً عزيزاً .

اللّهمّ أظهِر به دينَك وملةَ نبيِّك ، حتى لا يستخفى بشئٍ من الحقِّ مخافةَ أحدٍ من الخلقِ .

اللّهمّ إنا نرغبُ إليك فى دولةٍ كريمةٍ تُعزُّ بها الإسلامَ وأهلَه ، وتُذلُّ بها النفاقَ وأهلَه ، وتجعلُنا فيها من الدعاةِ إلى طاعتِك والقادةِ إلى سبيلِك ، وترزُقُنا بها كرامةَ الدنيا والآخرة . اللّهمّ ما عرّفتَنا من الحقِّ فحَمِّلناه ، و ما قَصُرنا عنه فَبَلِّغناه .

اللّهمّ المُمْ به شَعَثَنا ، واشعَب به صدعَنا ، وارتُق به فتقَنا ، وكَثِّر به قِلّتَنا ، وأعزَّ به ذِلّتَنا ، وأغنِ به عائلَنا ، واقضِ به عن مَغرمِنا ، واجبُر به فقرَنا ، وسُدَّ به خَلّتَنا ، ويَسِّر به عسرَنا ، وبَيِّض به وجوهَنا ، وفُكَّ به أسرَنا ، وأنجِح به طَلِبتَنا ، وأنجِز به مواعيدَنا ، واستجِب به دعوتَنا ، وأعطِنا به فوقَ رغبتِنا .

يا خيرَ المسؤولين ، وأوسعَ المُعطين ، إشفِ به صدورَنا ، وأذهِب به غَيظَ قلوبِنا ، واهدِنا به لما

--------------------------- 1219 ---------------------------

اختلفَ فيه من الحقِّ بإذنِك ، إنك تهدى من تشاءُ إلى صراطٍ مستقيمٍ ، وانصُرنا على عدوِّك وعدوِّنا

إلهَ الحقِّ آمين .

اللّهمّ إنا نشكو إليك فقدَ نبيِّنا ، وغيبةَ إمامِنا ، وكَثرةَ عدوِّنا ، وشِدّةَ الفِتنِ بنا ، وتظاهرَ الزمانِ علينا ، فصلّ على محمدٍ وآلِ محمدٍ وأعِنّا على ذلك بفتحٍ تُعَجِّلُه ، وبِضُرٍّ تَكشِفُه ، ونصرٍ تُعِزُّه ، وسلطانِ حقٍّ تُظهِرُه ، ورحمةٍ منك تُجَلِّلُناها ، وعافيةٍ منك تُلبِسُناها ، برحمتِك يا أرحمَ الراحمين . »

دعا براى حفظ و نصرت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

اين دعا از امامان ( عليهم السلام ) روايت شده و مي‌توان براى هريك از ايشان خواند و او را نام برد ، كافى

4 / 162 نقل مي‌كند : « در شب بيست و سوم ماه رمضان در حال سجود و قيام و جلوس و هر حالتي ، و [ بلكه ] در تمامى اين ماه ، و هر نحو و زمانى كه برايت ميسر بود اين دعا را تكرار كن ؛ بعد از حمد و سپاس خداى تبارك و تعالى و درود فرستادن بر رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) مي‌گويي : اللّهمّ كُن لوليِّك فلانِ بنِ فلانٍ ، فى هذه الساعةِ وفى كلِّ ساعةٍ ، ولياً وحافظاً ، وناصراً ودليلاً ، وقائداً وعيناً ، حتى تُسكِنَه أرضَك طَوعاً وتُمَتِّعَه فيها طويلاً . »

دعاء ندبه

سيد بن طاووس در اقبال الاعمال 1 / 504 آن را نقل مي‌كند . علامه‌ى مجلسى در بحار الانوار در مواضعى از جمله 99 / 104 آن را از كتاب محمد بن حسين بن سفيان بزوفرى - كه خدايش رضا باشد - روايت مي‌كند ؛ دعاء ندبه ، دعايى براى صاحب الزمان ( عليه السلام ) كه مستحب است در اعياد چهار گانه خوانده شود . من اطمينان دارم كه اين دعا از يكى از چهار سفير صادر شده است .

ابن المشهدى در المزار / 573 مي‌فرمايد : « دعاى ندبه ؛ محمد بن ابى قره گويد : من اين دعا را از كتاب ابو جعفر محمد بن حسين بن سفيان بزوفرى - كه خدا از او راضى باشد - نقل مي‌كنم . او در آن كتاب اين را دعا براى صاحب الزمان - كه درودهاى خدا بر او باد و خدا فرج او و نيز فرج ما را به واسطه‌ى فرج او شتاب بخشد - شمرده و فرموده مستحب است در اعياد چهار گانه خوانده شود . »

--------------------------- 1220 ---------------------------

زيارت آل ياسين و دعاى پس از آن

احتجاج طبرسي ( رحمه الله ) 2 / 492 :

« سلامٌ على آل ياسين ، السَّلامُ عليك يا داعى الله وربّانى آياتِه ، السَّلام عليك يا بابَ الله ودَيَّانَ دينِه ، السَّلام عليك يا خليفةَ الله وناصرَ حقِّه ، السَّلام عليك يا حجةَ الله ودليلَ إرادتِه ، السَّلام عليك يا تالى كتابِ الله وترجمانَه ، السَّلام عليك يا بقيةَ اللهِ فى أرضِه ، السَّلام عليك يا ميثاقَ اللهِ الذى أخذه ووكَّده ، السَّلام عليك يا وعدَ اللهِ الذى ضَمِنَه ، السَّلام عليك أيها العَلَمُ المنصوبُ ، والعِلْمُ المصبوبُ ، والغوْثُ والرحمةُ الواسعةُ وعداً غيرَ مكذوب .

السَّلام عليك حينَ تقعُد ، السَّلام عليك حينَ تقوم ، السَّلام عليك حينَ تقرأُ وتُبَيِّن ، السَّلام عليك حينَ تُصَلِّى وتقنُت ، السَّلام عليك حينَ تركَعُ وتسجُد ، السَّلام عليك حينَ تُكبِّر وتُهَلِّل ، السَّلام عليك حينَ تحمدُ وتستغفر ، السَّلام عليك حينَ تُمسى وتُصبِح ، السَّلام عليك فى اللّيلِ إذا يغشَى والنهارِ إذا تجلّي ، السَّلام عليك أيها الإمامُ المأمون ، السَّلام عليك أيها المُقَدَّمُ المأمول ، السَّلام عليك

بجوامعِ السَّلام .

أُشهِدُك يا مولاى أنّى أَشهَدُ أن لا إله إلا الله وحدَه لا شريك له وأنَّ محمداً عبدُه ورسولُه ، لا حبيبَ إلا هُوَ وأهلُه ، وأَشهَدُ أنَّ أميرَ المؤمنين حجّتُه ، والحسنَ حجّتُه ، والحسينَ حجّتُه ، وعلى بنَ الحسينِ حجّتُه ، ومحمدَ بنَ على حجّتُه ، وجعفرَ بنَ محمدٍ حجّتُه ، و موسى بنَ جعفرٍ حجّتُه ، وعلى بنَ موسى حجّتُه ، ومحمدَ بنَ على حجّتُه ، وعلى بنَ محمدٍ حجّتُه ، والحسنَ بنَ على حجّتُه ، وأَشهَدُ أنَّك حجّةُ الله .

أنتم الأولُ والآخِرُ ، وأنَّ رجعتَكم حقٌّ لا شك فيها يومَ لايَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، وأنَّ الموتَ حقّ ، وأنَّ ناكراً ونكيراً حقّ ، وأَشهَدُ أنَّ النشرَ والبعثَ حقّ ، وأنَّ الص - راطَ والمرصادَ حقّ ، والميزانَ والحسابَ حقّ ، والجنةَ والنارَ حقّ ، والوعدَ والوعيدَ بهما حقّ .

يا مولاى شقى من خالفكم ، وسَعِدَ من أطاعكم .

فَاشهَد على ما أشهَدتُك عليه ، وأنا ولى لك ، برئٌ من عدوِّك ، فالحقُّ ما رضِيتُموه ، والباطلُ ما سَخِطتُموه ، والمعروفُ ما أمرتُم به ، والمنكَرُ ما نهيتم عنه .

فنفسى مؤمنةٌ باللهِ وحدَه لا شريك له ، وبرسولِه وبأميرِ المؤمنين ، وبأئمةِ المؤمنين ، بكم يا مولاي ، أولِكم وآخِرِكم ، ونص - رتى مُعَدَّةٌ لكم ، ومَوَدَّتى خالصةٌ لكم . »

--------------------------- 1221 ---------------------------

زيارت آل ياسين به نقل جناب محمد بن جعفر المشهدي ( رحمه الله )

ايشان در المزار / 566 مي‌نگارند : « شيخ اجلّ فقيه عالم ابو محمد عربى بن مسافر عبادى - كه خدايش رضا باشد - در خانه‌اش در حله‌ى سيفيه ( 1 ) ( 1 ) . از آنجا كه شهر حلّه توسط سيف الدولة صدقة بن منصور بن دبيس بن على بن مزيد اسدى در محرم سال 495 بنا شد ، سيفيه نام گرفت . م

در ربيع الاول سال 573 و نيز شيخ پارسا ابو البقاء هبة الله بن نماء بن على بن حمدون ( رحمه الله ) در همان حله‌ى سيفيه - هر دو به نحو قرائت [ كه برايشان خوانده مي‌شد ] - تحديث كردند : شيخ امين ابوعبد الله حسين بن احمد بن محمد بن على بن طحال مقدادي ( رحمه الله ) در حرم مولايمان اميرالمؤمنين على بن

ابى طالب ( عليه السلام ) در ايوان بزرگى كه در طرف سر امام ( عليه السلام ) است ، در دهه‌ى آخر ذى الحجه سال 539 به ما فرمود : شيخ اجلّ و سرور مفيد ابو على حسن بن محمد طوسى - كه خدايش راضى باشد - در همان حرم در دهه‌ى آخر ذى القعده سال 509 برايم فرمود : سرور سعيد پدرم ابو جعفر محمد بن حسن طوسى - كه خدا از او راضى باشد - از محمد بن اسماعيل ، از محمد بن اشناس بزاز ، از ابو الحسين محمد بن احمد بن يحيى قمي ، از محمد بن على بن زنجويه‌ى قمي ، از ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حميرى نقل مي‌كند . همچنين ابو على حسن بن اشناس ، از ابو المفضل محمد بن عبد الله شيبانى روايت مي‌كند كه

ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حميرى به او خبر داده - و اجازه‌ى [ نقل ] تمامى روايات خود را به وى داده است - كه براى او از ناحيه - كه خدا آن را نگاه دارد - پس از سؤال‌ها ، درود و توجه آمده است :

« بسم الله الرّحمن الرّحيم ، لا لأمر الله تعقلون ولا من أوليائه تقبلون ، حكمةٌ بالغةٌ ، وَمَا تُغْنِى الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ ، والسّلام علينا وعلى عباد الله الصالحين .

هنگامى كه خواستيد به وسيله‌ى ما به درگاه خداى تعالى و نيز به خود ما روى آوريد بگوييد ، همان گونه كه خداى تعالى فرموده :

سلام على آلِ يس ، ذلك هو الفضلُ المبين ، واللهُ ذو الفضلِ العظيمِ لمن يهدِيه صراطَه المستقيم .

التوجه : قد آتاكم اللهُ يا آلَ يس خلافتَه ، وعِلْمَ مجارى أمرِه ، فيما قضاه ودبّرَه وأرادَه في ملكوتِه ، وكشف

--------------------------- 1222 ---------------------------

لكم الغطاءَ ، وأنتم خَزَنَتُه وشهداؤُه وعلماؤُه وأمناؤُه ، وساسةُ العباد ، وأركانُ البلاد ، وقُضاةُ الأحكام ، وأبوابُ الإيمان .

ومِن تقديرِه منائحَ العطاءِ بكم إِنفاذُه محتوماً مقروناً ، فما شئٌ منه إلا وأنتم له السببُ وإليه السبيل ، خيارُه لوليِّكم نعمةٌ ، وانتقامُه من عدوِّكم سَخطَةٌ ، فلا نجاةَ ولا مفزعَ إلا أنتم ، ولا مذهبَ عنكم ، يا أعينَ اللهِ الناظرة ، وحَمَلَةَ معرفتِه ، ومساكنَ توحيدِه في أرضِه وسمائِه .

أنت يا حجةَ اللهِ وبقيّتَه ، كمالُ نعمتِه ، ووارثُ أنبيائِه وخلفائِه ، ما بَلَغناه مِن دهرِنا ، وصاحبُ الرجعةِ لوعدِ ربِّنا ، التى فيها دولةُ الحقِّ وفرجُنا ، ونصرُ اللهِ لنا وعِزُّنا .

السَّلام عليك أيها العَلَمُ المنصوب ، والعِلمُ المصبوب ، والغوثُ والرحمةُ الواسعةُ وعداً غيرَ مكذوب .

السَّلام عليك يا صاحبَ المرأى والمسمَع ، الذى بعينِ اللهِ مواثيقُه ، وبيَدِ اللهِ عُهودُه ، وبقدرةِ اللهِ سلطانُه .

أنت الحكيمُ الذى لا تُعَجِّلُه العصبيّة ، والكريمُ الذى لا تُبَخِّلُه الحفيظة ، والعالمُ الذى لا تُجَهِّلُه الحميّة ، مجاهدتُك فى اللهِ ذاتُ مشيّةِ الله ، ومقارعتُك فى اللهِ ذاتُ انتقامِ الله ، وصبرُك فى اللهِ

ذو أناةِ الله ، وشكرُك لله ذو مزيدِ اللهِ ورحمتِه .

السَّلام عليك يا محفوظاً بالله ، اللهُ نَوَّرَ أمامَه ووراءَه ويمينَه وشمالَه وفوقَه وتحتَه . السَّلام عليك يا مخزوناً فى قدرةِ الله ، اللهُ نَوَّر سمعَه وبصرَه . السَّلام عليك يا وعدَ اللهِ الذى ضَمِنَه ، و يا ميثاقَ اللهِ الذى أخذه ووكّده .

السَّلام عليك يا داعى الله وربّانى آياتِه ، السَّلام عليك يا بابَ اللهِ وديّانَ دينِه ، السَّلام عليك يا خليفةَ اللهِ وناصرَ حقِّه ، السَّلام عليك يا حجّةَ اللهِ ودليلَ إرادتِه ، السَّلام عليك يا تالى كتابِ اللهِ وترجمانَه ، السَّلام عليك فى آناءِ ليلِك ونهارِك ، السَّلام عليك يا بقيّةَ اللهِ فى أرضِه ، السَّلام عليك حينَ تقوم ، السَّلام عليك حينَ تقعُد ، السَّلام عليك حينَ تقرأُ وتُبَيِّن ، السَّلام عليك حينَ تُصلّى وتقنُت ، السَّلام عليك حينَ تركعُ وتسجُد ، السَّلام عليك حينَ تعوذُ وتُسَبِّح ، السَّلام عليك حينَ تُهَلِّلُ وتُكَبِّر ، السَّلام عليك حينَ تَحمَدُ وتستغفر ، السَّلام عليك حينَ تُمَجِّدُ وتَمدَح ، السَّلام عليك حينَ تُمسِى وتُصبِح ، السَّلام عليك فى اللّيلِ إذا يَغشَى والنّهارِ إذا تَجَلّي ، السَّلام عليك فى الآخِرَةِ والأولي .

السَّلام عليكم يا حججَ الله ، ورُعاتَنا ، وقادتَنا ، وأئمتَنا ، وسادتَنا ، وموالينا .

--------------------------- 1223 ---------------------------

السَّلام عليكم ، أنتم نورُنا ، وأنتم جاهُنا أوقاتَ صلواتِنا ، وعصمتُنا لدعائِنا وصلاتِنا وصيامِنا واستغفارِنا ، وسائرِ أعمالِنا .

السَّلام عليك أيها الإمامُ المأمول ، السَّلام عليك بجوامعِ السلام .

أُشهِدُك يا مولاي ، أنّى أَشهَدُ أن لا إله إلا الله وحدَه لا شريك له ، و أن محمداً عبدُه ورسولُه ، لا حبيبَ إلا هُوَ وأهلُه ، وأنّ أميرَ المؤمنين حجّتُه ، وأنّ الحسنَ حجّتُه ، وأنّ الحسينَ حجّتُه ، وأنّ على بنَ الحسينِ حجّتُه ، وأنّ محمدَ بنَ على حجّتُه ، وأنّ جعفرَ بنَ محمدٍ حجّتُه ، وأنّ موسى بنَ جعفرٍ حجّتُه ، وأنّ على بنَ موسى حجّتُه ، وأنّ محمدَ بنَ على حجّتُه ، وأنّ على بنَ محمدٍ حجّتُه ، وأنّ الحسنَ بنَ على حجّتُه ، وأنت حجّتُه ، وأنّ الأنبياءَ دُعاةُ وهُداةُ رُشدِكم . أنتم الأولُ والآخِرُ وخاتمتُه ، وأنّ رجعتَكم حقٌّ لا شك فيها يومَ لايَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ، وأنّ الموتَ حقّ ، وأنّ منكَراً ونكيراً حقّ ، وأنّ النش - رَ ح - قّ ، والبعثَ حقّ ، وأنّ الصراطَ حقّ ، والمرصادَ حقّ ، وأنّ الميزانَ حقّ ، والحسابَ حقّ ، وأنّ الجنةَ والنارَ حقّ ، والجزاءَ بهما للوعدِ والوعيدِ حقّ ، وأنّكم للشفاعةِ حقّ ، لا تُرَدُّون ولا تَسبِقُون بمشيةِ الله ، وبأمرِه تعملون .

وللهِ الرحمةُ والكلمةُ العُليا ، وبيدِه الحسني ، وحجةُ اللهِ النُعمَي ، خَلَقَ الجنَّ والإنسَ لعبادتِه ، أرادَ مِن عبادِه عبادتَه ، فشقى وسعيدٌ ، قد شَقِى مَن خالفكم ، وسَعِدَ مَن أطاعكم .

وأنت يا مولاى فاشهَد بما أشهَدتُك عليه ، تَخزُنُه وتَحفَظُه لى عندك ، أموتُ عليه وأُنشَرُ عليه وأقِفُ به ، وليّاً لك ، بريئاً من عدوِّك ، ماقتاً لمن أبغضكم ، وادّاً لمن أحبّكم .

فالحقُّ ما رضِيتُموه ، والباطلُ ما سَخِطتُموه ، والمعروفُ ما أمرتم به ، والمنكَرُ ما نهيتم عنه ، والقضاءُ المثبتُ ما استأثَرَت به مشيّتكم ، والمَمحُوُّ ما استأثَرَت به سنّتُكم . فلا إلهَ إلا اللهُ وحدَه لا شريكَ له ، ومحمدٌ عبدُه ورسولُه ، وعلى أميرُ المؤمنين حجّتُه ، والحسنُ حجّتُه ، والحسينُ حجّتُه ، وعلى حجّتُه ، ومحمدٌ حجّتُه ، وجعفرٌ حجّتُه ، و موسى حجّتُه ، وعلى حجّتُه ، ومحمدٌ حجّتُه ، وعلى حجّتُه ، والحسنُ حجّتُه ، وأنت حجّتُه وأنتم حُجَجُه وبراهينُه .

أنا يا مولاى مُستَبشِرٌ بالبيعةِ التى أخذ اللهُ على شرطَها قتالاً فى سبيلِه ، اشترى به أنفُسَ المؤمنين ، فنفسى مؤمنةٌ باللهِ وبكم يا مولاي ، أولِكم وآخِرِكم ، ونصرتى لكم مُعَدَّة ، ومَوَدّتى خالصةٌ لكم ، وبراءتى مِن أعدائِكم ، أهلِ الحَردةِ والجدالِ ثابتةٌ لِثارِكم . أنا ولى وحيدٌ ، واللهُ إلهُ الحقِّ يجعلُنى كذلك ، آمين آمين .

--------------------------- 1224 ---------------------------

مَن لى إلا أنت فيما دِنت واعتصمتُ بك فيه ، تحرُسُنى فيما تقرّبتُ به إليك ، يا وقايةَ اللهِ وسترَه وبركتَه ، أغِثنى أدرِكني ، صِلنى بك ولا تَقطَعني .

اللّهمّ إليك بهم توسّلى وتقرّبي ، اللّهمّ صلّ على محمدٍ وآلِه وصِلنى بهم ولا تَقطَعني ، اللّهمّ بحجّتِك اعصِمني ، وسلامُك على آلِ يس .

مولاي ، أنت الجاهُ عندَ اللهِ ربِّك وربّي . »

اين عبارت كامل زيارت آل ياسين طبق نقل جناب ابن المشهدي ( رحمه الله ) بود كه ايشان خود تصريح كرده سؤالات حميرى و پاسخ‌هاى امام ( عليه السلام ) را از آن حذف كرده است ، و البته اى كاش آن را كامل نقل مي‌كرد ، زيرا قسمتى از نامه بوده و مقصود از توبيخى كه در فقره‌ى نخست آمده : لا لأمر الله تعقلون ولا من أوليائه تقبلون ، را واضح مي‌كرده است ، لابد از اينكه بگوييم اين عبارت جواب كسانى بوده كه برخى مقولات را مطرح كرده بودند .

سند اين روايت ، مورد وثوق و امانتدارى راويان آن - از محمد بن المشهدى گرفته تا حميرى - همه ثابت است . لكن نسبت به دعاى پس از آن متوقفيم ، چرا كه در بعضى عبارات آن خلل است ، لذا نزد ما ترجيح با آن است كه اين دعا ، عبارات حسين بن روح باشد كه به تصريح خودش ، اجازه داشته پاسخ برخى مسائل را بنويسد .

غيبت شيخ طوسى / 373 از محمد بن احمد بن داود قمى چنين مي‌آورد : « به دست خطّ احمد بن ابراهيم نوبختى و املاء ابو القاسم حسين بن روح - در پشت نامه‌اى كه در آن سؤالات و پاسخ‌هايى بود كه از قم فرستاده شده بود و در آن پرسيده بودند آيا اين جواب‌ها از جانب فقيه [ امام ] ( عليه السلام ) است يا محمد بن على شلمغاني ؟ زيرا از شلمغانى چنين نقل شده : من پاسخ اين سؤالات را داده‌ام . پس در پشت نامه‌شان پاسخ را نگاشت - چنين يافتم :

بسم الله الرحمن الرحيم ، ما از اين نامه و آنچه دربردارد آگاه شديم ، تمام آن پاسخ‌هاى ماست ،

و واگذارده‌ى گمراه گمراهگر معروف به عزاقرى - كه خدايش لعنت كند - هيچ نقشى [ حتي ] در يك حرف از آن نداشته است . »

مي‌بينيم جناب حسين بن روح مي‌گويد : پاسخ‌هاى ما ، اين تعبير اعم از آن است كه اين كلام عين عبارت امام ( عليه السلام ) باشد يا آنكه مضمون كلام حضرت و تعبير جناب حسين بن روح . و عجيب

--------------------------- 1225 ---------------------------

نيست كه امام ( عليه السلام ) به او فرمان دهند كه پاره‌اى از مسائل را پاسخ دهد . البته اين مطلب چيزى از اهميت آن نمي‌كاهد به خصوص آنكه بلاغت آن از سنخ سخنان امامان ( عليهم السلام ) است . حال اگر به املاء جناب حسين بن روح باشد ، وى با تقواتر از آن است كه در دين مطلبى بگويد كه لفظ يا معناى آن را از امامش نشنيده باشد . پيشتر نيز از علل الشرائع 1 / 241 ماجرايى مفصل گذشت كه در انتهاى آن آمده بود : « محمد بن ابراهيم بن اسحاق - كه خدا از او رضا باشد - گويد : فرداى آن روز نزد شيخ ابو القاسم حسين بن روح آمدم و با خود گفتم : آيا آنچه ديروز براى ما گفت ، از پيش خود بود ؟ ايشان خود ابتدا به سخن كرده فرمودند : اى محمد بن ابراهيم ! اگر از آسمان فرو افتم و پرندگان مرا بربايند ، يا آنكه باد مرا در مكانى دور بيافكند ، برايم بهتر از آن است كه در دين خدا - كه ذكرش بلند است - به رأى خود سخن گويم ، آن مطلب از جانب اصل بود و از حجت ( عليه السلام ) شنيده شده بود . »

نگارنده : اين جريان ، از بلنداى مقام ايشان حكايت مي‌كند ، و اينكه مطلب درونى شخص را دانست ، و سفيران امام ( عليه السلام ) از روى علم و يقين سخن مي‌رانند و نه ظن و اجتهاد .

زيارتى براى تمام معصومان ( عليهم السلام ) از جمله امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف )

مصباح المتهجد / 357 از عبد الله بن محمد بن عابد نقل مي‌كند : « از مولايم امام‌عسكري ( عليه السلام ) در منزل ايشان در سامرا به سال 255 درخواست كردم تا درودنامه‌اى بر پيامبر و جانشينانش ( عليهم السلام ) را بر من املاء كنند ، و با خود برگه‌هاى بسيارى آورده بودم ، ايشان بدون آنكه از كتابى بگويند فرمودند :

. . . اللّهمّ صلِّ على وليِّك وابنِ أوليائِك الذين فرضتَ طاعتَهم ، وأوجبتَ حقَّهم وأذهبتَ عنهم الرجسَ وطهَّرتَهم تطهيراً .

اللّهمّ انصُره وانتَصِر به لدينِك ، وانصُر به أولياءَك وأولياءَه وشيعتَه وأنصارَه واجعلنا منهم .

اللّهمّ أعِذه مِن شرِّ كلِّ باغٍ وطاغٍ ومِن شرِّ جميعِ خلقِك ، واحفَظه مِن بينِ يديه ومِن خلفِه ، وعن يمينِه وعن شمالِه ، واحرُسه وامنَعه أن يُوصَلَ إليه بسوءٍ ، واحفَظ فيه رسولَك وآلَ رسولِك ، وأَظهِر به العدلَ وأيِّده بالنصرِ ، وانصُر ناصريه واخذُل خاذليه ، واقصِم به جبابرةَ الكفرِ واقتُل به الكفّارَ والمنافقين وجميعَ

--------------------------- 1226 ---------------------------

الملحِدين حيثُ كانوا وأينَ كانوا مِن مشارقِ الأرضِ ومغاربِها وبرِّها وبحرِها ، واملأ به الأرضَ عدلاً وأَظهِر به دينَ نبيِّك عليه وآلِه السَّلام .

واجعلنى اللّهمّ مِن أنصارِه وأعوانِه وأتباعِه وشيعتِه ، وأرِنى فى آلِ محمدٍ ما يأمُلون وفى عدوِّهم ما يحذَرون ، إلهَ الحقِّ آمين . »

زيارت امام مهدي ( عجل الله تعالى فرجه الشريف ) در خانه‌شان

ابن المشهدي ( رحمه الله ) در المزار / 656 زيارتى را براى سرداب غيبت نقل مي‌كند كه در ابتداى آن آمده است : « ألله أكبر الله أكبر ، لا إله إلا الله والله أكبر ، و لله الحمد ، الحمد لله الذى هدانا لهذا ، وعرّفنا أولياءه وأعداءه ، ووفقنا لزيارة أئمتنا و لم يجعلنا من المعاندين الناصبين ، ولا من الغلاة المفوضين ، ولا من

المرتابين المقصّرين .

السلام على ولى الله وابن أوليائه . . . »

برخى ديگر از ادعيه و زيارات

مزار شيخ مفيد / 95 : دعا براى حفظ و نصرت امام ( عليه السلام ) بعد از زيارت امام‌حسين ( عليه السلام ) .

مصباح كفعمى / 550 : دعايى براى تجديد عهد با امام ( عليه السلام ) .

مهج الدعوات / 16 و 232 : مناجات امام مهدي ( عليه السلام ) با خداى متعال .

كافى 3 / 325 : دعا براى پيامبر و ائمه ( عليهم السلام ) در سجده‌ى شكر .

كامل الزيارات / 174 : دعايى از امام باقر ( عليه السلام ) در ولايت و برائت .

جمال الاسبوع / 285 : دعا براى امام ( عليه السلام ) بعد از نماز جعفر طيار .

مصباح المتهجد / 326 : دعا براى امام ( عليه السلام ) در قنوت نماز جمعه .

من لا يحضره الفقيه 1 / 329 : دعا براى امام ( عليه السلام ) در سجده‌ى شكر .

مصباح المتهجد / 328 : دعا براى تعجيل فرج به وسيله‌ى امام ( عليه السلام ) .

كافى 2 / 547 و من لا يحضره الفقيه 1 / 327 : دعا براى امام ( عليه السلام ) بعد از فريضه .

دلائل الامامة / 300 : صلوات بر پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) و دعا براى امام مهدي ( عليه السلام ) .

--------------------------- 1227 ---------------------------

مصباح المتهجد / 708 ، اقبال الاعمال / 515 ، مصباح كفعمى / 688 و البلد الامين / 265 : دعا براى امام ( عليه السلام ) در روز مباهله .

مصباح الزائر / 178 : زيارت امامان و امام مهدي ( عليهم السلام ) .

همان / 327 : زيارتى ديگر براى امام ( عليه السلام ) .

همان / 312 ، الايقاظ من الهجعة / 296 - از مزار مفيد ، شهيد و ابن طاووس - و بحار الانوار

102 / 83 : زيارت امام مهدي ( عليه السلام ) در خانه‌ى ايشان بعد از زيارت قبر پدر و جدّش ( عليهما السلام ) .

مهج الدعوات / 165 : دعاى توسّل به پيامبر و امامان ( عليهم السلام ) : « ابو حمزه‌ى ثمالى گويد : يك بار دست پسرم شكست ، و او را نزد يحيى بن عبد الله شكسته بند آوردم . آن را نگاه كرد و گفت : بد شكسته است ، و به اتاق خود بالا رفت تا دستمالى بياورد . در همين اثناء به ياد دعايى كه على بن الحسين زين‌العابدين ( عليه السلام ) به من آموختند افتادم . پس دست پسرم را گرفته آن را بر او خواندم و بر شكستگى دست كشيدم كه به اذن خداى متعال بهبودى يافت ، و چون يحيى پايين آمد هيچ ايرادى نديد .

يحيى صدا زد : دست ديگرت را بده ولى در آن هم عيبى مشاهده نكرد ، پس گفت : سبحان الله ! آيا هم اكنون شكستگى بدى در آن نبود ؟ ! چنين سحرى از شما شيعيان عجيب نيست !

به دو گفتم : مادرت به عزايت بنشيند ، اين سحر نيست ، من دعايى را كه از مولايم على بن الحسين ( عليه السلام ) شنيده بودم به ياد آوردم و خواندم . از من خواست تعليمش دهم ولى من گفتم : آيا بعد از سخنى كه از تو شنيدم ! نه ، ديده‌ات را بدان روشن نمي‌كنم ، تو اهليت آن را نداري .

حمران بن اعين گويد : من به ابو حمزه گفتم : تو را به خدا قسم مي‌دهم كه آن را به ما بياموزي ، او هم در پاسخ گفت : سبحان الله ! من اين را تنها براى اين گفتم كه به شما بياموزم ، بنويسيد :

بسم الله الرحمن الرحيم ، يا حى قبلَ كلِّ حي ، يا حى بعدَ كلِّ حي ، يا حى معَ كلِّ حي ، يا حى حينَ لا حي ، يا حى يَبقَى ويَفنَى كلُّ حي ، لا إلهَ إلا أنت ، يا حى يا كريمُ ، يا مُحيى الموتي ، يا قائمٌ على كلِّ نفسٍ بما كسبَت ، إنّى أتوجّهُ إليك ، وأتوسّلُ إليك ، وأتقرّبُ إليك ، بجودِك وكرمِك ورحمتِك التى وَسِعَت كلَّ

--------------------------- 1228 ---------------------------

شئ ، وأتوجّهُ إليك وأتوسّلُ إليك بحرمةِ هذا القرآن ، وبحرمةِ الإسلام ، وشهادةِ أن لا إلهَ إلا أنت وحدَك لا شريك لك ، و أن محمداً عبدُك ورسولُك ، وأتوجّهُ إليك وأتوسّلُ إليك وأستَشفِعُ إليك ، بنبيِّك نبى الرحمةِ محمدٍ ( صلى الله عليه وآله ) . . . وبحقِّ خلفِ الأئمةِ الماضين ، والإمامِ الزكى الهادى المهدي ، الحجّةِ بعدَ آبائِه على خلقِك ، المؤدِّى عن علمِ نبيِّك ، ووارثِ علمِ الماضين مِن الوصيّين ، المخصوصِ الدّاعى إلى طاعتِك وطاعةِ آبائِه الصالحين .

يا محمدُ يا أبا القاسماه ، بأبى أنت وأمّي ، إلى اللهِ أتَشَفَّعُ بك ، وبالأئمةِ مِن ولدِك ، وبعلى أميرِ المؤمنين ، وفاطمةَ ، والحسنِ ، والحسينِ ، وعلى بنِ الحسينِ ، ومحمدِ بنِ علي ، وجعفرِ بنِ محمدٍ ، و موسى بنِ جعفرٍ ، وعلى بنِ موسي ، ومحمدِ بنِ علي ، وعلى بنِ محمدٍ ، والحسنِ بنِ على والخلفِ القائمِ المنتظَر . »

مهج الدعوات / 253 ، بحار الانوار 94 / 346 و مصباح كفعمى / 278 : دعاى اعتقاد و توسل به امام ( عليه السلام ) در درگاه خدا .

مهج الدعوات / 233 ، مصباح كفعمى / 278 و البلد الامين / 387 : دعايى ديگر به نام اعتقاد از امام كاظم ( عليه السلام ) .

مهج الدعوات / 295 : دعايى از لسان امام ( عليه السلام ) .

مهج الدعوات / 334 : دعايى از جابر بن يزيد جعفى از امام باقر ( عليه السلام ) .

همان / 302 : حجاب مولانا صاحب الزمان ( عليه السلام ) .

همان / 278 ، بحار الانوار 95 / 266 و تبصرة الولى / 212 : دعاى علوى مصرى كه امام مهدي ( عليه السلام ) تعليم او كردند .

مصباح المتهجد / 639 ، اقبال الاعمال / 364 ، البلد الامين / 250 و بحار الانوار 98 / 234 : دعاى موقف از امام على بن الحسين ( عليهما السلام ) كه در آن دعايى براى تمامى امامان ( عليهم السلام ) است .

مصباح المتهجد / 54 : در تعقيب نماز ظهر .

فلاح السائل / 170 مي‌نويسد : « يكى از امور مهم در تعقيب نماز ظهر ، آن است كه در دعا براى مهدي ( عليه السلام ) - كه رسول‌خدا ( صلى الله عليه وآله ) در روايات صحيح ، امت را به او بشارت داده و وعده داده‌اند كه در آخرالزمان ظاهر مي‌شود - به امام صادق ( عليه السلام ) اقتدا شود . » سپس سند و متن دعا را مي‌آورد .

--------------------------- 1229 ---------------------------

مصباح المتهجد / 345 : « از امام صادق ( عليه السلام ) روايت شده كه مستحب است بعد از نماز عصر روز جمعه اين صلوات را براى پيامبر ( صلى الله عليه وآله ) [ كه در آن عباراتى چند درباره‌ى امام مهدي ( عليه السلام ) آمده است ] بخوانند . »

تهذيب الاحكام 3 / 143 : دعا براى امام مهدي ( عليه السلام ) در روز غدير خم .

مصباح المتهجد / 266 : بعد از دو ركعت نماز حضرت زهرا ( عليها السلام ) .

مهج الدعوات / 68 و الايقاظ من الهجعة / 313 : دعايى كه روايت شده امام مهدي ( عليه السلام ) آن را در قنوت خواندند .

--------------------------- 1230 ---------------------------

--------------------------- 1231 ---------------------------

--------------------------- 1232 ---------------------------

--------------------------- 1233 ---------------------------

--------------------------- 1234 ---------------------------

--------------------------- 1235 ---------------------------

--------------------------- 1236 ---------------------------

--------------------------- 1237 ---------------------------

--------------------------- 1238 ---------------------------

--------------------------- 1239 ---------------------------

--------------------------- 1240 ---------------------------

--------------------------- 1241 ---------------------------

--------------------------- 1242 ---------------------------

--------------------------- 1243 ---------------------------

--------------------------- 1244 ---------------------------

--------------------------- 1245 ---------------------------

--------------------------- 1246 ---------------------------

--------------------------- 1247 ---------------------------

--------------------------- 1248 ---------------------------

--------------------------- 1249 ---------------------------

--------------------------- 1250 ---------------------------

--------------------------- 1251 ---------------------------

--------------------------- 1252 ---------------------------

--------------------------- 1253 ---------------------------

--------------------------- 1254 ---------------------------

--------------------------- 1255 ---------------------------

--------------------------- 1256 ---------------------------

--------------------------- 1257 ---------------------------

--------------------------- 1258 ---------------------------

--------------------------- 1259 ---------------------------

--------------------------- 1260 ---------------------------

--------------------------- 1261 ---------------------------

--------------------------- 1262 ---------------------------

--------------------------- 1263 ---------------------------

--------------------------- 1264 ---------------------------

.

--------------------------- الغلاف 2 ---------------------------

كتاب حاضر دربردارنده ى چهل فصل پيرامون بشارتهاى خاندان وحى عليهم السلام درباره ى حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مى باشد ، همو كه بساط ستم را برپيچيده ، عدالت را در زمين حكمفرما خواهد ساخت ، و حضرت مسيح عليه السلام فرود آمده او را يارى خواهد رساند . همانسان كه به آيات مرتبط با آن حضرت ، بيان اوصاف ايشان ، و نشانه ها و جريان ظهور مى پردازد .

نشر معروف / قم / خيابان مصلاى قدس / بين كوچه 4 و 6 / پلاك 682

تلفكس : 32926175 - 025 / تلفن : 41 - 32939140 - 025

www . maroof . org

نشر معروف